

کارنامه سیاه ناسیونالیسم کرده در تقابل با آزادیخواهی



انتشارات حزب حکمتیست (خط رسمی)

کارنامه سیاه ناسیونالیسم کرد در تقابل با آزادیخواهی



کارنامه سیاه ناسیونالیسم کرد در تقابل با آزادیخواهی
انتشارات حزب حکمتیست (خط رسمی)

صفحه آرایی: هساره ابراهیمی
طرح جلد: مسعود قهرمانی

مقدمه ۸

• ناسیونالیسم کُرد در منطقه

چشم انداز ملي گرايي و ناسیونالیسم در كردستان، وظايف ما /مصاحبه راديو نينا با مظفر محمدی / نوامبر ۲۰۱۳..... ۱۱

موقعیت ناسیونالیزم کرد در منطقه / محمد فتاحی/ ژانویه ۲۰۱۵..... ۱۸

سوالات متوهمین ناسیونالیست کرد!/ محمد فتاحی/ ژانویه ۲۰۱۶ ۳۰

اتحاد "کرد" غير ممکن است!/ محمد فتاحی ۳۳

داستان "خیانت" در جنبش ناسیونالیسم کرد / محمد فتاحی/ نوامبر ۲۰۱۷..... ۳۶

• ناسیونالیسم کُرد در ایران

در محکومیت شعار فدرالیسم/ بیانیه دفتر سیاسی حزب کمونیست کارگری ایران /مه ۱۹۶۶..... ۴۳

فدرالیسم شعاری ارتجاعی است/مصاحبه با منصورحکمت درباره شعار فدرالیسم/ ژوئن ۱۹۹۶..... ۴۵

کردستان چپ و فدرالیسم قومی / مصاحبه سایت بیان با کورش مدرسی/ ۲۰۰۹..... ۴۹

” الماسی براي فريب ”توطئه رژيم و ”پوزيسیون“ فاسد/ خالد حاج محمدی/ ژوئيه ۲۰۱۱..... ۵۵

توافق سازمان زحمتکشان و حزب دمکرات و اتحاد کردستاني! /وريا نقشبندي/ سپتامبر ۲۰۱۲..... ۵۸

اصطلاح طلبان کرد و انتخابات / مظفر محمدی/ مه ۲۰۱۳..... ۶۴

آینده کنگره ملی کرد در پرده ابهام / خالد حاج محمدی / نوامبر ۲۰۱۳..... ۶۸

تأثيرات ادامه بحران ناسیونالیسم کرد در ایران/ محمد فتاحی/مارس۲۰۱۵ ۷۵

از عملیات "انتقام جویانه" پژاک تا "قیام" مه‌باد/ محمد فتاحی/ می ۲۰۱۵..... ۸۰

ریشه های سیاسی درگیری ناسیونالیست های کرد /محمد فتاحی/ می ۲۰۱۵..... ۸۳

توافقات لوزان، ناسیونالیسم کرد و تلنگری دیگر/ خالد حاج محمدی/ می ۲۰۱۵..... ۸۶

کردستان، کمونیستها و آینده آن/مصاحبه با خالد حاج محمدی/ اکتبر ۲۰۱۵..... ۹۳

انتخابات مجلس و ناسیونالیسم کرد، واقعیات و توهمات /خالد حاج محمدی/ ژانویه ۲۰۱۶..... ۱۰۱

فهرست کتاب

قماري خطرناک- مبارزه مسلحانه حزب دمکرات با کدام افق /خالد حاج محمدی/ ژوئيه ۲۰۱۶..... ۱۰۶

جایگاه اسلحه و کاربرد آن در کردستان/"در حاشیه تحركات نظامی حزب دمکرات ... /مظفر محمدی/ ژوئيه ۲۰۱۶..... ۱۱۳

تخاصمات ایران و عربستان و جنگ نیابتي در کردستان /خالد حاج محمدی/ سپتامبر ۲۰۱۶..... ۱۱۸

عمامه گذاري ناسیونالیسم کرد در ایران /ثریا شهابی/ سپتامبر ۲۰۱۶..... ۱۲۸

جنگ نیابتي حدکا و مخاطرات آن! /مظفر محمدی/ اکتبر ۲۰۱۶..... ۱۲۹

وقاحتی بی پایان /آذر مدرسی/ اکتبر ۲۰۱۶..... ۱۳۳

ناسیونالیسم کرد، جایگاه ما و کمونیسم در کردستان/خالد حاج محمدی/ اکتبر ۲۰۱۶..... ۱۳۶

علل بي تفاوتی هاي سياسي به تحركات عربستاني حزب دمکرات کردستان چیست؟ /محمد فتاحی/ اکتبر ۲۰۱۶..... ۱۵۴

مساله کرد در خاورمیانه "کردستان ایران کجا ایستاده است؟" /مظفر محمدی/ ژوئن ۲۰۱۷..... ۱۵۹

تحولات خاورمیانه و «جبهه کردستانی» کومه له و موقعیت آن /خالد حاج محمدی/ ژوئن ۲۰۱۷..... ۱۶۷

ترامپ و تولد «رجوی» جبهه کردستانی /آذر مدرسی/ اوت ۲۰۱۷..... ۱۸۴

ناسیونالیسم کرد، آینده کردستان، رویاها و حقایق /مصاحبه کمونیست با خالد حاج محمدی/ اوت ۲۰۱۷..... ۱۸۷

به بهانه ۲۸ مرداد /محمد فتاحی/ نوامبر ۲۰۱۷..... ۱۹۷

"دولت اقلیم کردستانی مهتدی – هجری ” “هسته سمی میوه شیرین”فدرالیسم قومی” /ثریا شهابی/سپتامبر۲۰۱۸ ۲۰۱

ناسیونالیسم و کمونیسم در کردستان به بهانه اعتصاب اخیر در کردستان /وریا نقشبندی/ اکتبر۲۰۱۸..... ۲۰۴

ناسیونالیسم و کمونیسم در کردستان«عنصر سلاح» /مظفر محمدی/ اکتبر ۲۰۱۸ ۲۱۱

"در باره فراخوان همکاری مشترک احزاب ملی و قومی» /گفتگوی راديو نينا با مظفر محمدی/ دسامبر ۲۰۱۸..... ۲۱۷

پیرامون توطئه های تروریستی سازمان زحمتکشان- مهتدی/گفتگوی ویژه با خالد حاج محمدی و محمد راستی /ژانویه ۲۰۱۹..... ۲۲۲

با تروریسم جریان عبدالله مهتدی چه باید کرد؟ /محمد فتاحی/ ژانویه ۲۰۱۹..... ۲۳۲

عبدالله مهتدی و جبابی که ترکیب /خالد حاج محمدی/ ژانویه ۲۰۱۹..... ۲۳۶

چپ ملی و تروریسم عبدالله مهتدی/محمد فتاحی/ مارس ۲۰۱۹..... ۲۳۹

ناسیونالیستهای "کرد" و آشتی با جمهوری اسلامی /گفتگوی راديو نينا با خالد حاج محمدی/ژوئيه ۲۰۱۹ ۲۴۴

از کنگره مشاهیر کرد تا نشست و مذاکره با جمهوری اسلامی/گفتگوی راديو نينا با مظفر محمدی/ ژوئيه ۲۰۱۹..... ۲۵۳

ناسیونالیستهای کرد و مذاکره با جمهوری اسلامی /خالد حاج محمدی/ ژوئيه ۲۰۱۹..... ۲۶۰

مفاد توافق جلسه احزاب ناسیونالیست با فرستادگان جمهوری اسلامی ایران / ژوئيه ۲۰۱۹..... ۲۶۹

دبیر کل حزب دمکرات و « شرط بندی روی اسب بازنده » /خالد حاج محمدی/ مه ۲۰۲۰..... ۲۷۰

کمونیسم و ناسیونالیسم در کردستان "خلاصه بحثی در دفتر کردستان" /مظفر محمدی/ می ۲۰۲۰..... ۲۷۶

جامعه ایران و باندهای مخرب، از رجوی تا مهتدی /خالد حاج محمدی/ ژوئيه ۲۰۲۰..... ۲۸۲

موقعیت ناسیونالیسم کرد و رویای کسب قدرت /"گفتگوی راديو نينا با مظفر محمدی"/ اوت ۲۰۲۰..... ۲۸۶

کولبران "جمهوری اسلامی، ناسیونالیستها و مذهبیون " /وریا نقشبندی/ آوت ۲۰۲۰..... ۲۹۸

ب

الف

طناب پوسیده مذهب /وریا نقشبندی/ اکتبر ۲۰۲۰.....۳۰۲

مردم متمدن گور داعشی های شیعی و سنی را یکجا میکنند /وریا نقشبندی/ اکتبر ۲۰۲۰.....۳۰۵

"هویت مشترک"،منافع نا مشترک! /وریا نقشبندی/ نوامبر ۲۰۲۰.....۳۰۹

نگرانی های عبدالله مهتدی واقعی است؛ در حاشیه نامه مهتدی به ابراهیم علیزاده /محمد فتاحی/ نوامبر ۲۰۲۰.....۳۱۳

لباس «کردی» و دکان «سیاسی» آقای مهتدی /خالد حاج محمدی/ ژانویه ۲۰۲۱.....۳۱۸

ریشه های سیاسی کهنه گرایی ناسیونالیسم کرد /محمد فتاحی/ آوریل ۲۰۲۱.....۳۲۱

جنگ نیابتی حزب دمکرات کردستان ایران /گفتگوی کمونیست با مظفر محمدی.....۳۲۸

حزب دمکرات را بهتر بشناسیم./ وریا نقشبندی.....۳۳۳

• **ناسیونالیسم کُرد در عراق**

کردهای عراق، قربانیان چه کسی؟ /کورش مدرسی/ مه ۱۹۹۱.....۳۳۷

در پاسخ به فتوای آقای جلال طالبانی علیه شوراهاى کارگری در کردستان عراق/ منصور حکمت/ ژوئیه ۱۹۹۲.....۳۴۰

کردستان عراق، آخر کردایتی /خالد حاج محمدی/ مارس ۲۰۱۱.....۳۴۲

کردستان عراق، پایان ناسیونالیسم کرد /متن پیاده شده سخنرانی آذر مدرسی در ۱۲ مارس ۲۰۱۱ – لندن.....۳۴۵

بارزانی گیت استقلال کردستان عراق!در حاشیه ملاحظات اجرایی طرح استقلال کردستان عراق /ثریا شهابی/ جولای ۲۰۱۴.....۳۵۵

پیشروی داعش در کردستان عراق! سرانجام دخالت بشردوستانه آمریکا /ثریا شهابی/ اوت ۲۰۱۴.....۳۶۲

داعش، دخالت نظامی غرب و موقعیت احزاب ناسیونالیست! /آذر مدرسی/ اوت ۲۰۱۴.....۳۶۶

استقلال کردستان عراق، جنگ با داعش و بن بست عراق/ثریا شهابی/ سپتامبر ۲۰۱۴.....۳۷۰

"دولت" اقلیم کردستان در پس تحولات خاورمیانه /خالد حاج محمدی/ دسامبر ۲۰۱۵.....۳۷۶

کردستان عراق و آینده آن /ثریا شهابی/ فوریه ۲۰۱۶.....۳۸۲

دولت اقلیم و تله خودساخته استقلال /ثریا شهابی/ جولای ۲۰۱۷.....۳۸۴

ناسیونالیسم کرد و بازی با کارت رفراندوم /خالد حاج محمدی/ آوریل ۲۰۱۷.....۳۸۶

تحولات کردستان عراق، کمونیستها و ناسیونالیسم کرد /خالد حاج محمدی/ نوامبر ۲۰۱۷.....۳۹۳

سخنی با شما، مردم کردستان عراق! /مظفر محمدی/ نوامبر ۲۰۱۷.....۴۰۶

صحبتی با شما! در باره تحولات کردستان عراق /مظفر محمدی/ نوامبر ۲۰۱۷.....۴۱۴

درسهای کردستان عراق، این عین دولت کرد است! /محمد فتاحی/ نوامبر ۲۰۲۰.....۴۲۰

کردستان عراق، توهمات فرو میریزند، بت ها شکسته میشوند /خالد حاج محمدی/ دسامبر ۲۰۲۰.....۴۲۶

حکومت سرمایه داران کرد را هم دیدیم! /وریا نقشبندی/ دسامبر ۲۰۲۰.....۴۳۰

تحولات کردستان عراق و نتایج آن /مصاحبه کمونیست با مظفر محمدی/.....۴۳۵

• **ناسیونالیسم کُرد در ترکیه و سوریه**

پیام عبدالله اوچلان و آینده مسئله کُرد در ترکیه /خالد حاج محمدی/آوریل ۲۰۱۳.....۴۴۵

کوبانی در منگنه /ثریا شهابی/ سپتامبر ۲۰۱۴.....۴۵۱

کوبانی، امیدی به قدرت توده ای/مصاحبه رادیو نینا با آذر مدرسی/ ۱۸ اکتبر ۲۰۱۴.....۴۵۳

دستور خلع سلاح پ ک ک توسط اوچلان! /محمد فتاحی/ مارس ۲۰۱۵.....۴۶۰

شوک! یا مشت بر سینه حزب اسلام گرای ترکیه در حاشیه انتخابات پارلمان ترکیه/ ثریا شهابی/ ژوئن ۲۰۱۵.....۴۶۴

بحران خاورمیانه و موقعیت ناسیونالیسم کرد /خالد حاج محمدی/ ژوئن ۲۰۱۵.....۴۶۶

زمینه ها و اهداف سیاسی حملات دولت ترکیه / مصاحبه با کمونیست /محمد فتاحی/ آگوست ۲۰۱۵.....۴۸۰

انقلاب در کردستان سوریه، توهمات و واقعیت ها /محمد فتاحی/ ژوئن ۲۰۱۶.....۴۸۶

چپ ناسیونالیست و پ ک ک /محمد فتاحی/ می ۲۰۱۷.....۴۹۱

اتوپی خرده بورژوازی "کنفدرالیسم دمکراتیک"در حاشیه پروژه کودار و پزآک /مظفر محمدی/ ژوئیه ۲۰۱۸.....۴۹۸

خطر پ ک ک را جدی باید گرفت! /محمد فتاحی/ ژوئیه ۲۰۱۹.....۵۰۵

پیام آشتی اوچلان، عروج و افول پ ک ک /مصاحبه با خالد حاج محمدی/ سپتامبر ۲۰۱۹.....۵۱۰

از این رو انتشار مجدد بخشی از جدال سیاسی ما با احزاب ناسیونالیست کرد، به منظور بالا بردن سطح خودآگاهی مردم آزادیخواه و برابری طلب در سراسر ایران، ضرورت یافته است.

ما همه کارگران و آزادیخواهان را به مطالعه این کتاب برای آشنایی با جدال ما با ناسیونالیسم کرد در منطقه، در دوره های مختلف و نقد کارگری و مارکسیستی ما به این جریانات دعوت میکنیم.

مقدمه

کتاب حاضر انتشار مجدد مجموعه مقالاتی از رفقای حزب حکمتیست (خطر رسمی) است که در دوره های مختلف و در مقاطع مهم سیاسی در نقد نیروهای ناسیونالیست کرد در ایران و منطقه، در نقد نقش منفی و ضد کارگری آنها، در نقد پراتیک، سیاست و افق و آرمانها و طرح های ارتجاعی آنها و در دفاع از منافع طبقه کارگر، در دفاع از هویت انسانی مردم در تقابل با هویت کاذب ملی نوشته و منتشر شده است.

احزاب کمونیستی و فعالین رادیکال و سوسیالیست طبقه کارگر چه در ایران و کشورهای منطقه برای تامین اتحاد در صفوف طبقه کارگر، برای پیشبرد یک مبارزه جدی آزادیخواهانه و سراسری علیه بورژوازی و دولتهای حاکم بر این کشورها، همواره نیازمند نقد و افشای ناسیونالیسم و احزاب آن به عنوان مانعی در مقابل اتحاد صفوف کارگران و مردم محروم اند.

تا جایی که به ایران برگردد، تقابل اکثریت مردم محروم با قدرت حاکم به یکی از بحرانی ترین دوره های تاریخی در این جامعه دامن زده است! شرایطی که در آن اعتراضات قدرتمند و غنی کارگری و جدال های سیاسی- طبقاتی در کردستان، دو رکن مهم در تعیین سمت و سوی اوضاع و همچنین در تصویر جامعه از آینده پس از جمهوری اسلامی است! شرایطی که در آن دو قطب چپ و راست، کارگری و بورژوازی، دو کمپ و دو قطب در جدال با هم بر سر تامین هژمونی در دل این تحولات هستند. از این نقطه نظر، تشدید مقابله کمونیسم کارگری و حکمتیسم، با تمام راهکارهای بورژوازی برای دست بدست شدن قدرت میان راست و بورژوازی احزاب آن، در سراسر ایران و بطریق اولی در کردستان ایران، بیش از پیش موضوعیت دارد. جایگاه کردستان ایران در شرایط بحرانی امروز انکار نشدنی است! این جایگاه چه برای چپ و جنبش کمونیستی طبقه کارگر و چه برای راست ناسیونالیست با تمام احزاب و شاخه هایش در کردستان ایران، انکار نشدنی است.

علاوه بر این حاد شدن مسئله کرد در منطقه، سرمایه گذاری دول مرتجع منطقه و ارتجاع جهانی بر روی احزاب ناسیونالیست کرد، علاوه بر تاثیرات آن بر جدال طبقه کارگر و بورژوازی در مناطق کرد نشین، در سرنوشت و آینده منطقه و سناریوی تبدیل مناطق کرد نشین به کانون ارتجاع قومی و مذهبی نقش جدی خواهد داشت. از اینرو جدال و سد بستن در مقابل سناریوهای ارتجاعی در منطقه در شرایط بحرانی امروز اهمیت ویژه و تعیین کننده ای پیدا کرده است.

چشم انداز ملی گرایه و ناسیونالیسم در کردستان، وظایف ما

مصاحبه رادیو نینا با مظفر محمدی

رادیو نینا: چند دهه است که بورژوازی کرد در مناطق کردستان ایران، عراق، ترکیه و سوریه حول مساله ملی جنبشهای بزرگ سیاسی و نظامی سازمان داده اند. تشابه یا تفاوت‌های جنبش ناسیونالیسم کرد در بخشهای مختلف کدام ها هستند؟

مظفر محمدی: در این فرصت کوتاه بررسی مساله ملی در کل منطقه ممکن نیست. چیزی که من میتوانم در جواب سوال شما بگویم این است که، علیرغم اشتراک در صورت مساله یعنی ملی گرایی و ناسیونالیسم کرد، اما در واقع هر کدام از این بخشهای کردستان راه جداگانه خود را رفته اند. حول مساله ملی کرد در این منطقه، هیچوقت جنبش واحدی برای یکپارچگی و استقلال کردستان بزرگ بوجود نیامد.

در میان جنبشها و بخش های ناسیونالیسم کرد، تنها حزب کارگران کردستان (پ ک ک) در ترکیه بود که برای مدتی مدعی یک کردستان بزرگ بود و خود را رهبر این خواست خود می نامید. اما برای جریانی که خود در ترکیه سرنوشت نامعلومی داشت شعار کردستان بزرگ طبعاً فقط یک پروپاگاندا و تبلیغات بی پایه و اساس بود و هیچوقت حتی در میان احزاب بورژوایی کرد در سایر کشورهای منطقه طرفدار جدی پیدا نکرد. این تفاوت ها را شرایط منطقه، موقعیت دولتها و رابطه ی آنها با مردم و موقعیت جنبش های ناسیونالیستی در هر کشور معین توضیح می دهند.

با وجود این، اکنون و در پروسه ی تحولات منطقه، بورژوازی ناسیونالیست کرد به موقعیتهای جدیدی دست پیدا کرده و پیروزی های بدون باز پس گیری به دست آورده است.

یک بخش آن در کردستان عراق دودهه است حکومت می کند. بخش دیگرش در کردستان سوریه بطور دوفالکتو قدرت را در دست گرفته است. اینکه در چه شرایطی این اتفاق افتاده بحث دیگری است که قبلاً بارها در ان باره صحبت کردیم. بخش دیگر ناسیونالیستهای کرد در ترکیه با دولت به توافق رسیده یا می رسند. در اینجا به نظر می رسد که تنها سر اپوزیسیون بورژوایی و ناسیونالیسم کرد در کردستان ایران بی کلاه مانده است.

در این پروسه یک واقعیت انکار ناپذیر است که مساله اصلی بورژوازی کرد در هر ۴ بخش کردستان هیچگاه رفع ستم ملی نبوده است. استراتژی این طبقات در کردستان، شریک و سهم شدن در قدرت و ثروت با حاکمین کشورهای خود است. در این راه هم از هیچ کاری فرو گذار نکرده و هیچ فرصتی را از دست نداده اند. جنگ خلیج و حمله امریکا و متحدینش به عراق، احزاب ناسیونالیست کرد در عراق را به قدرت رساند. جنگ داخلی در سوریه هم حزب اتحاد دمکراتیک کردستان سوریه را به موقعیتی رسانده که اعلام حاکمیت کند. در ترکیه هم پ ک ک راه برون رفت خود از بن بست را، مذاکره و آشتی با دولت اردوغان انتخاب کرده است. همه ی این واقعیت ها نشان داده اند که مساله ملی و یا رفع ستم ملی برای بورژوازی ناسیونالیست کرد و احزابش، بهانه و عامل فشاری بوده است برای بسیج نیرو و فشار بر دولتهای مرکزی. برای تحقق استراتژی و رسیدن به هدف سهم شدن در قدرت و ثروت. غیر

ناسیونالیسم کُرد در منطقه

از این نبوده است. این وجه مشترک همه جنبش های ناسیونالیستی در منطقه است. همه یک استراتژی و یک هدف را تعقیب می کنند و برای رسیدن به آن به هر قیمت و به هر سیاست و تاکتیک و بهانه ای متوسل می شوند.

رادیو نینا: مشخصاً به کردستان ایران بیشتر بپردازیم. با توجه به تحولات منطقه و ایران، اکنون ملی گرایی در کردستان ایران در کجای معادلات منطقه و ایران قرار گرفته است؟ آیا جنبش ناسیونالیستی کرد در کردستان ایران اکنون از موقعیت مناسب تری از گذشته برخوردار است؟

مظفر محمدی: ملی گرایی در کردستان ایران بویژه در دو دهه اخیر با به قدرت رسیدن ناسیونالیستهای کرد در کردستان عراق، جان تازه ای گرفت. حول این افق، لشکری از روشنفکران، هنرمندان، شعرا، نویسندگان و مبلغان ناسیونالیست در کردستان عراق و ایران بسیج شدند و احساسات ملی گرایی را باد زدند.

سرنوشت ناسیونالیسم و ملی گرایی در کردستان عراق و در نتیجه حل مساله ملی از بالا و به کمک دخالت های امپریالیستی در منطقه، به الگوی آرزومندانه ی ناسیونالیسم کرد در کردستان ایران تبدیل شد. و این امید را در میان احزاب ناسیونالیست کرد تقویت کرد که در شکاف اختلافات دولتهای منطقه و با دخالت امریکا، امکان قدرت گیری وجود دارد.

اما این شرایط در واقع تأثیر تعیین کننده ای بر موقعیت ناسیونالیسم کرد در کردستان ایران نداشت. در سالهای اخیر ما شاهد دو دوره جداگانه ی موقعیت سیاسی ناسیونالیسم کرد در کردستان ایران بوده ایم:

دوره اول، زمانی که در نتیجه ی بحران اتمی ایران، تهدیدات نظامی و خطر حمله امریکا به ایران مطرح بود، احزاب و جریان های بورژوازی و خرده بورژوازی ناسیونالیست کرد به این مساله امید بستند و فکر می کردند با حمله امریکا جمهوری اسلامی سرنگون می شود و آنها به هدف خود می رسند. در نتیجه، در این دوره ناسیونالیسم کرد به عنوان یکی از عوامل و ابزار سیاست های امپریالیستی و بویژه تهدیدات و تحرکات نظامی دولت امریکا در منطقه مورد استفاده قرار گرفت و به جزیی از نقشه دولت امریکا در منطقه تبدیل شد. حتی در میان آلترناتیو سازی های امریکا، متحد کردن احزاب اپوزیسیون در کردستان هم یک پروژه امریکایی شد.

دوره دوم زمانی شروع می شود که سیاست های امریکا در منطقه شکست می خورد. بخصوص ناتوانی در پایین کشیدن دولت بشاراسد که در آغاز در دستور قرار داشت از طرفی و تحولات اخیر پس از انتخابات در ایران، روی کار آمدن دولت اعتدال، آغاز پروسه مذاکره با امریکا و دورنمای حل بحران اتمی، ورق برگشته و احزاب و جریان های ناسیونالیست کرد، به جمهوری اسلامی و دولت جدید روحانی روی آوردند. بخشا خواهان مذاکره مستقیم با جمهوری اسلامی و یا همکاری از طریق برگزاری مانورهای سیاسی و تبلیغی چون کنگره ملی کرد هستند، تا در تحولات منطقه ای و در ایران بعد از انتخابات جایی برای خود دست و پا کنند.

جنبش ناسیونالیستی کرد که افق پیروزی اش در شکاف اختلافات دولتها و دخالت های امریکا و دول اروپایی، کور شده است، امروزه تنها شانس را در دولت روحانی و ادعای او مبنی بر توجه به حقوق ملیت ها، اقوام و مذاهب جستجو می کند.

در نتیجه، در شرایط کنونی ناسیونالیسم کرد در کردستان ایران از نظر من در یکی از بدترین شرایط

سیاسی خود بسر می برد. روی آوری به جمهوری اسلامی و شرکت در تدارک کنگره ملی کرد با حضور نمایندگان دولتهای منطقه و از جمله ایران در واقع اوج استیصال و بن بست ناسیونالیسم کرد و کمونیسم بورژوازی جناح چپ ملی گرایی در کردستان است.

این سناریوی جدید باز این مساله را تأکید می کند که مساله ی اپوزیسیون بورژوازی کرد هیچگاه رفع ستم ملی نبوده و نیست. علاقه ی بورژوازی ناسیونالیست کرد به حل مساله ملی در حد همان ادعایی است که دولت روحانی برای حل مساله ملیت ها و اقوام کرده است.

رادیو نینا: اینجا ما با تناقضی روبرو هستیم و آن این است که از طرفی ناسیونالیسم کرد در کردستان عراق عروج کرده و دو دهه از حاکمیتش می گذر و اخیراً دولت خودمختار کردستان سوریه هم تشکیل شده است. با وجود این، ما شاهد بی افقی و بن بست ناسیونالیسم کرد در کردستان ایران هستیم. آیا این وضعیت دلیل یا دلایل دیگری هم دارد؟

مظفر محمدی: همانطوری که گفتیم یک دلیل این وضعیت به قول شما متناقض ناسیونالیسم کرد در کردستان ایران، تغییر شرایط به ضرر آنها از جمله شکست سیاست های امریکا و بهتر شدن موقعیت جمهوری اسلامی در منطقه است. اگر به ایران حمله نظامی می شد و جنگی در میگرفت، ناسیونالیسم کرد و قوم پرستی ممکن بود از سناریوی سیاهی که بوجود می آمد بهره مند شوند. اما خوشبختانه این اتفاق نیفتاد. اما ناسیونالیسم کرد در کردستان ایران مشکل جدی سیاسی و اجتماعی پایه ای تری هم دارد. از جمله:

دوطبقه اصلی جامعه ی کردستان (پرولتاریا و بورژوازی) در طول حاکمیت جمهوری اسلامی هیچگاه مساله اصلی شان ستم ملی نبوده است. بورژوازی بزرگ کرد بلحاظ اقتصادی، سیاسی و شرکت در حاکمیت، با بورژوازی ایران ادغام شده و با جمهوری اسلامی مشکلی ندارد. همزمان احقاق حقوق اقتصادی و سیاسی کارگران در کردستان هم در گرو پیشروی جنبش سراسری طبقه کارگر ایران است و این به درجه زیادی به خودآگاهی کارگران تبدیل شده است.

بخش بزرگ بورژوازی کرد در بورژوازی ایران ادغام شده و در سه دهه اخیر حاکمیت جمهوری اسلامی، یک شریک بدون مانع در تولید، بازار و تجارت در ابعاد سراسری ایران است. این بخش بورژوازی کرد از طریق نمایندگان خود در مجلس و فراکسیون نشان و نهادهای دیگر از جمله کردهای مقیم مرکز، جبهه متحد کرد و نویسندگان و روشنفکران دانشگاهی بلحاظ سیاسی نمایندگی می شود.

حزب دمکرات کردستان ایران به عنوان حزب اصلی ناسیونالیسم کرد، عملاً و بلحاظ استراتژی و اهداف و سیاست همواره و **بالمقوله** شریک و متحد کلیت یا جناحی از جمهوری اسلامی است. هر چراغ سبزی ولو تاکتیکی و مصلحت گرایی از جانب جمهوری اسلامی، حزب دمکرات را برای سازش بهر قیمت با رژیم سر میز مذاکره کشانده است.

در نتیجه و به همه این دلایل، ناسیونالیسم در کردستان ایران با همه ی شاخه های چپ و راست آن بویژه پس از شکست و عقب نشینی جنبش انقلابی در کردستان، هیچوقت به جنبشی توده ای (سیاسی و نظامی) در مقابل جمهوری اسلامی تبدیل نشد. دورنمای این مساله هم کماکان مبهم و تاریک است.

رادیو نینا: شما گفتید که مساله ی بورژوازی کرد رفع ستم ملی نیست. اما در کردستان عراق این ستم رفع گشته و در کردستان سوریه هم خودمختاری اعلام شده است. پس می توان گفت که رفع ستم ملی

توسط بورژوازی کرد ممکن است.

مظفر محمدی: ببینید من نگفتم بورژوازی قادر به رفع ستم ملی نیست. گفتیم مساله اصلی اش این نیست. استراتژی ناسیونالیسم کرد سهم شدن در قدرت و ثروت است. این کار در کردستان عراق به سرانجام رسیده و در کردستان سوریه هم تا کنون پیشرفتهایی داشته است.

اما اولاً فراموش نکنیم که این تحولات و شرایط برای ناسیونالیسم کرد در عراق و سوریه تنها در نتیجه ی جنگهای امپریالیستی و سناریوی سیاهی چون عراق و سوریه حاصل شده است.

دوماً، در نتیجه ی به قدرت رسیدن بورژوازی ناسیونالیست کرد، منفعتی عاید اکثریت کارگر و زحمتکش و مردم محروم نشده و نمی شود.

نمونه ی کردستان عراق از این لحاظ بسیار گویا است و حاشا بر نمی دارد. یکی از افتخارات رهبران احزاب ناسیونالیست حاکم کرد این است که در مدت حاکمیت آنها تعداد میلیونرهای کرد چند برابر شده است. اما طبقه کارگر همچنان مزدبگیر و بی حقوق اند و از حق اعتصاب و تشکل مستقل کارگری محروم اند. زنان کماکان اسیر مردسالاری و نابرابری و تبعیض و قتل های ناموسی اند و جوانان بیکار گروه گروه به کشورهای دیگر مهاجرت می کنند تا زندگی بهتری برای خود بسازند و چه بسا طعمه ی طوفان دریاها و یا اسیر زندان و بازداشتگاه های کشورهای مختلف در مسیر راه می شوند.

بنا بر این هر کارگر و زحمتکش و زن و جوانی می پرسد پس سهم من از رفع ستم ملی چیست؟ گیریم ستم ملی رفع شد که در کردستان عراق رفع شده است و دیگر چیزی به نام ستم ملی وجود ندارد، اما سهم مردم چه شد؟ هیچ.

کماکان استعمار کارگر، بازار آزاد سرمایه و سود و گرانی مایحتاج زندگی و مسکن و محرومیت از بهداشت و درمان و داروی کودکان و بازنشستگان و مردم نادر و بیکار... را شاهد هستیم. جنبش عظیم توده ای اخیر کارگران و زحمتکشان کردستان عراق در شهر سلیمانیه و دیگر شهرهای کردستان نشانه نارضایتی عمیق اکثریت عظیم زحمتکشان این جامعه از حاکمیت احزاب ناسیونالیست کرد بود.

در نتیجه می خواهم بگویم که ناسیونالیسم کرد وقتی رهبری ج؟؟؟نبش مردم برای رفع ستم ملی را برعهده دارد ولو این ستم رفع شده باشد، اما در نتیجه، این طبقه سرمایه دار بزرگ و کوچک است که از ثروت و قدرت بهره مند شده و سهم طبقه کارگر و مردم زحمتکش استعمار بیشتر و بی حقوقی بیشتر است. کارگران و زحمتکشان بدلیل ناآمادگی و توهم به ناسیونالیسم، در این جنبش حق طلبانه درواقع سیاهی لشکر و دنباله رو ناسیونالیسم بورژوازی برای منفعت آنها هستند.

مردم کردستان را طبقات و بخشهای مختلف اجتماعی بامناف گوناگون و متفاوت تشکیل می دهند. گفتیم بورژوازی کرد برای تامین منافع خود و سهم بری بیشتر از سود و تولید حاصل کار ارزان طبقه کارگر بهر کاری دست می زند.

تجربه دو دهه حاکمیت بورژوازی کرد در کردستان عراق، تجربه جنبش ناسیونالیستی کرد در کردستان ترکیه و حتی عملکرد سیاسی و اجتماعی حزب دمکرات کردستان ایران در دهه های اخیر را نسل های تا کنونی طبقه کارگر و زحمتکشان جامعه کردستان ایران با چشمان خود دیده و تجربه و احساس کرده اند.

بنا بر این کارگران و مردم زحمتکش کردستان، نه تنها در کردستان ایران، بلکه در کل منطقه، از جنبشهای ناسیونالیستی بورژوازی کرد و احزابشان نفعی نمی برند. در نتیجه ی این جنبش ها قدرتمند نمی

شوند و سهمی از سود سرمایه داران را بدست نمی آورند. کارگران در نتیجه ی این جنبش ها دستمزدشان اضافه نمی شود، اتحادیه و شورایشان برسمیت شناخته نمی شود و بیمه و مسکن و معیشت شان بهتر نمی گردد. طبقه کارگر این منطقه بطور کلی از ناسیونالیسم کرد احساس قدرت نمی کند. برعکس دود مضرات این جنبش و گرایش و تفکر اجتماعی به چشمانش می رود و آن را تحمل می کند. این امر اکنون به آگاهی بخش بزرگی از کارگران و زحمتکشان منطقه تبدیل شده است.

رادیو نینا: آیا چشم انداز سناریوهای کردستان عراق و سوریه و یا ترکیه هم برای کردستان ایران وجود دارد؟

مظفر محمدی: من از تفاوت های شرایط ناسیونالیسم کرد در کردستان ایران چه در بعد منطقه ای و چه داخلی گفتیم. ایران، عراق، لیبی و یا سوریه نیست. شعار بعد از سوریه نوبت ایران است خیلی زود پوچی اش آشکار شد. بنا بر این شرایطی که احزاب ناسیونالیست کرد در کردستان عراق را به حکومت رساند و در کردستان سوریه آنها را به قدرت نزدیک کرده است در ایران حد اقل در حال حاضر و در کوتاه مدت محتمل و ممکن نیست.

رفع ستم ملی در کردستان ایران به نظر من راه کردستان عراق و سوریه و حتی ترکیه را ندارد. شرایط ایران با این کشورها کاملاً متفاوت است و موقعیت بورژوازی کرد و احزاب ناسیونالیست اش با بورژوازی و احزاب آن کشورها متفاوت است. دنبال گرفتن و توقع تشابه این روند در کردستان ایران یک توهم است.

مساله مهم دیگر این است که بورژوازی کرد و احزاب ناسیونالیست منتسب به این طبقه، تمایلی به تخاصم با جمهوری اسلامی ندارد و منافعش در چارچوب این رژیم تامین است. اینکه حزب دمکرات و یا دیگر جریانات ناسیونالیست را به شریک شدن در قدرت راه نمی دهند، دلایل سیاسی و اجتماعی و تاریخی ای دارد که کردستان در آن قرار داشته است. جمهوری اسلامی به عناوین مختلف حزب دمکرات و پژاک و ... را به بازی گرفته، اما نه خواسته است و نه می تواند آنها را جدی گرفته و به همکاری و سپردن بخشی از قدرت ولو در حد سپردن اداره ی چند پاسگاه های ژاندارمری به آنها تن بدهد.

رادیو نینا: پس چه راه حل دیگری پیش پای مردم کردستان ایران قرار دارد؟ وظایف کارگران و کمونیسم و مردم زحمتکش در قبال مساله ملی در کردستان چیست؟

مظفر محمدی: ببینید، ملی گرایی یا مساله ملی چیزی نیست که کارگران و مردم زحمتکش آن را انتخاب کرده باشند. ستم ملی در کردستان محصول دیکتاتوری و شوینیسم رژیم شاه و استبداد و ارتجاع جمهوری اسلامی است. در واقع این مساله به کارگران و مردم تحمیل شده است. این شرایط، باعث شده است تا بخشی از بورژوازی ناراضی در کردستان که در قدرت کم تر سهم یافته اند به اپوزیسیون رانده شده و از ملی گرایی و ناسیونالیسم بعنوان ابزاری برای فشار بر دولت مرکزی برای سهم خواهی از قدرت و ثروت استفاده کنند. و گرنه جنبش انقلابی در کردستان نه محصول و سنت ناسیونالیسم کرد بلکه محصول انقلاب ۵۷ مردم ایران بود. با همان شعارهای انقلاب: آزادی و برابری و رفاه و خوشبختی.

اما احزاب ناسیونالیست کرد از چپ و راست، بارها از جمهوری اسلامی گلگی کرده و می کنند که سرمایه داری در کردستان رشد نکرده است. گویا رشد و شکوفایی سرمایه که منافع بورژوازی آن را

طلب می کند، خواست و منفعت کارگران و زحمتکشان کردستان هم هست.

اما این واقعیت ناخواسته وظایف مهمی را در دستور ما قرار داده است و راه حل دیگر را می طلبد.

اگر از آغاز و تا کنون پرچم مبارزه برای رفع ستم ملی دست کارگران و مردم زحمتکش و در راس آن کمونیسم کارگران می بود، هرگام نزدیک شدن به حل این مساله و رفع ستم ملی می توانست سکویی باشد برای کوتاه کردن دست استبداد سیاسی بورژوازی و برقراری جامعه ای آزاد و برابر توسط کارگران و مردم آزادیخواه. متأسفانه تا کنون در هیچکدام از بخشهای کردستان این اتفاق نیفتاده است و دورنمای آن هم هنوز روشن و امیدبخش نیست. آنجایی هم مانند کردستان ایران، چپ و کمونیسم در جامعه قوی است، ولی احزاب و جریانات مدعی کمونیسم و چپ، دنباله رو ناسیونالیسم و راه حل هایشان هستند. برای مثال شرکت کومه له ی حزب کمونیست ایران در کنفرانس ها و کنگره ملی کرد یکی از این سناریوهای است که در جهت خلاف و مغایر منافع کارگران و مردم آزادیخواه کردستان است.

کنگره ملی کرد که یک مانور سیاسی و تبلیغاتی برای احزاب حاکم در کردستان عراق و حزب کارگران کردستان (پ ک ک) برای تامین هژمونی سیاسی در مناطق مختلف کردستان و اساساً رقابت بر سر این سرکردگی در جنبش ملی گرایی است. می بینیم در همین رابطه اخیراً مسعود بارزانی رییس منطقه خودمختار کردستان عراق از اعلام خودمختاری در کردستان سوریه توسط حزب اتحاد دمکراتیک کردستان سوریه ابراز نارضایتی کرده است که چرا منتظر کسب تکلیف و مشورت با او نشده اند. او انتظار داشته که این مساله در کنگره ملی کرد که توسط او فراخوان داده شده است مورد بحث قرار گیرد. کنگره ملی برای مسعود بارزانی و حاکمیت حزبش ابزاری برای متحد کردن دیگر احزاب ناسیونالیست زیر یک پرچم به سرکردگی خود است. شرکت سازمانی که به نام کمونیسم در کردستان فعالیت می کند در واقع پیروزی ای برای جناح راست ناسیونالیسم کرد و قوم پرستی در منطقه است. این ها مواعی هستند که ما با آن روبرو هستیم.

ما علاوه بر ناسیونالیسم متعارف که توسط احزاب بورژوایی و خرده بورژوازی در کردستان برای منفعت خود باد زده می شود، با شعبات دیگر آن از جمله، قوم پرستی و فدرالیسم قومی که تقسیم ایران به مناطق فدرال بر اساس ملیت و قومیت را بعنوان یک راه حل تبلیغ می کند و سلفی گری که شعبه سنی گری ناسیونالیسم کرد است... مواجهیم.

دامن زدن به تفرقه و کینه ی قومی و مذهبی در میان ملیت ها و اقوام مختلف و فراهم کردن زمینه ی جنگهای قومی و ایجاد سناریوی سیاه، اهداف جنایتکارانه ی این گرایشات را تشکیل می دهد. همه اینها در باد ملی گرایی در کردستان خفته و از موانع بسیار جدی بر سر راه مبارزه اقتصادی، سیاسی و تحزب و تشکل مستقل کارگری و توده ای در کردستان و مبارزات آزادیخواهانه ی زنان و جوانان و مردم زحمتکش علیه جمهوری اسلامی اند.

به حاشیه راندن این جریانات توسط یک جنبش قدرتمند کارگری، آزادیخواهانه و برابری طلبانه که زمینه های آن بالقوه در کردستان قوی است، یک امر و وظیفه مهم و دایمی جریان و جنبش رادیکال کمونیستی و کارگری در کردستان است. رفع هر گونه ستم ملی هم، در گرو این پیشروی است.

تجارب تا کنونی نشان داده است که یک ذره بهبود در معیشت و کار کارگران در کردستان در گرو پیشروی مبارزه طبقاتی در ایران است. ما باید این واقعیت را به آگاهی کارگران و مردم زحمتکش کردستان تبدیل کنیم که کارگران در کردستان به جنبش دیگری تعلق دارند و از ان نیرو و قدرت می

گیرند. ناسیونالیسم ضد طبقه کارگر و کاملاً مغایر منافع طبقاتی او است.

در شرایطی که بورژوازی حاکم بی حقوقی مطلق، تشدید شرایط کار ارزان و بیکاری از طرفی و استبداد سیاسی در همه سطوح را از طرف دیگر به طبقه کارگر و مردم زحمتکش در سراسر ایران گسترش می دهد، کارگران، کمونیست ها و همه آزادیخواهان در کردستان وظیفه دارند که به مقابله با سیاست، سنت و راه حل های بورژوازی ناسیونالیست کرد و ایجاد یک صفبندی مبارزاتی در مقابل جمهوری اسلامی و دشمنان طبقاتی خود، صف مستحکمی بوجود آورند.

آگاهگری و مقابله با آرا و افکار و سنت و سیاستهای ناسیونالیسم کرد و ارتجاع قومی و مذهبی در کردستان یک وجه دایم کارکمونیستی است. طرد، افشا و منزوی کردن ناسیونالیسم، قوم پرستی و سنی گری در کردستان، امکان رسوخ و نفوذ سیاستها و روشهای فعالیت رادیکال، چپ و کمونیستی را در میان کارگران و مردم آزادیخواه، فراهم می کند.

افشا و طرد ناسیونالیسم چپ در پوشش کمونیسم، برداشتن نقاب ریاکاری از چهره جریاناتی که از اعتبار و نفوذ اجتماعی کمونیسم خیانتکارانه به نفع ناسیونالیسم چپ استفاده می کنند و توهم به راه حل های ناسیونالیسم کرد از جمله کنگره ملی کرد را دامن می زنند، یک وظیفه دایم و جدی کمونیسم و کارگران در کردستان است.

از زاویه منفعت کارگران و مردم زحمتکش کردستان، حل و رفع ستم ملی در گرو پیشروی مبارزات آزادیخواهانه و رفاه طلبانه ی طبقه کارگر و مردم ایران است. راه حل رفع ستم ملی در کردستان نهایتاً و در شرایط معینی، برگزاری یک فراندوم آزاد است. کارگران و مردم کردستان در یک فراندوم آزاد می توانند مانند در چارچوب ایران و برخورداری از حقوق شهروندی برابر، و یا جدایی و تشکیل دولت مستقل خود رای انتخاب کنند.

در چنین شرایطی کمونیستها و کارگران در مقابل خواست جدایی، حق شهروندی برابر در چارچوب سراسری ایران را تبلیغ و توصیه خواهد کرد.

کمونیسم و کارگران کمونیست تنها با دخالت عملی و مستقیم و بدست گرفتن رهبری مبارزات جاری توده ی کارگران و زحمتکشان در کردستان، می توانند مانع نفوذ ناسیونالیسم چپ و راست و سیاستها و روشهایشان شوند. کارگران کمونیست، زنان برابری طلب و جوانان آزادیخواه می توانند در جریان مبارزه برای آزادی های سیاسی، آزادی احزاب، تشکل، اعتصاب، بیان و عقیده و رهایی زنان، و مبارزه برای مطالبات رفاهی، علیه کار ارزان و علیه شرایط سخت کار در مقابل طبقه حاکم و جمهوری اسلامی، یک صفبندی طبقاتی ایجاد کنند.

و بالاخره، گارد آزادی، بعنوان ابزار دفاع از خود و اعمال قدرت مردم راه حلی حیاتی است. گارد آزادی قدرت مردم در دفاع از آزادی و حرمت انسانی شان را در مقابل دخالت عوامل رژیم و باندهای سیاه، افزایش می دهد. و فضای محلات را از دست درازی و نفوذ و تسلط آرا و افکار ارتجاعی قومی، مذهبی و سنی گری سلفی در ضدیت با زن، حقوق کودک و زندگی آزاد و شاد جوانان، حفظ و مصون می کند.

نوامبر ۲۰۱۳

موقعیت ناسیونالیسم کرد در منطقه؛

افق ها، دسته بندی های بحرانی دمکرات ها و کومه له ها، پ ک ک، دولت اقلیم و مسیر آتی

محمد فتاحی

منشا اختلاف حزب بارزانی و طلبانی در عراق، کومه له ها و دمکرات ها در ایران، حزب اتحاد دمکراتیک و انجمن میهنی کردهای سوریه، و بلاخره روابط همه اینها با پ ک ک و اقمار آن در بخش های مختلف کردستان موضوع اصلی این نوشته اند، به اضافه نکات لازم در همین دایره. این بحث کمک به کارگر کمونیستی است که از میان تندپیچ های این دوره مسیر حرکت خود را تشخیص دهد.

کشمکش امروز در منطقه ریشه در رقابت امپریالیستی بین قطب های رقیب دارد. انقلابات همزمان در تونس و مصر، امریکا و قطب غرب را بطور کلی غافلگیر کرد. با پیش بینی مبنی بر ادامه این انقلابات، به سرعت وارد دخالت نقشه مند در ادامه آنها شدند. وقتی این انقلابات به لیبی رسید، ناتو و امریکا نقشه دخالتگرانه خود را به سرعت عملی و مسیر اعتراض توده ای را به نفع خود شکل داده و انقلاب این کشور را با تسلیح نیروهای مساعد در اپوزیسیون، در نطفه خفه کردند. موفقیت آنها در لیبی، قطب رقیب به رهبری چین و روسیه را بر آن داشت تا تکان بخورد و از موقعیت ناظر به یک دخالتگر فعال تغییر نقش دهد. غرب در هیبت ناتو عین همان نقشه دخالت در لیبی را در سوریه هم تکرار کرد. در مقابل قطب چین و روسیه هم به سرعت وارد دخالت شدند و با سنگربندی پشت دولت بشار اسد و سازماندهی مقاومت در مقابل تعرض ناتو، امریکا و متحدین شان، صاحب زمین بازی برای خود شدند. جدا کردن بخشی از اوکراین در متن بحران داخلی آن کشور و پیوستن شبه جزیره کریمه به روسیه، یک پیشروی سریع دیگر این قطب امپریالیستی در مقابل رقبای غربی اش بود. تحکیم دولت سوریه در مقابل تعرض وسیع ناتو یک پیشروی همین قطب بود. بازی با کارت مسئله کرد در کشورهای منطقه که از قبل شروع شده بود، در متن بحران سوریه سرعت پیدا کرد؛ ترکیه برای خنثی کردن پ ک ک در متن همراهی با ناتو در سوریه، سیاست صلح با این حزب را در پیش گرفت. یک هدف دیگر ترکیه کمک گرفتن از پ ک ک برای همراه کردن ناسیونالیست های کرد در سوریه با خود و ناتو در دل جنگ علیه دولت سوریه بود. در مقابل این تاکتیک دولت ترکیه، دولت بشار اسد و جمهوری اسلامی و روسیه هم در مشاورت با هم پیشدستی کرده و اداره منطقه کردنشین سوریه را به حزب اتحاد دمکراتیک سوریه و پ ک ک سپردند. برای پ ک ک این غنیمت نقد بسیار بالاتر از نتیجه نامعلوم مذاکرات با ترکیه و قول و قرارهای آن بود. تسلیح عمومی و آموزش های نظامی و سازماندهی واحدهای مقاومت توده ای در کردستان سوریه اولین اقدام پ ک ک در این کشور برای مقابله با خطرات قابل پیش بینی ای بود که بلافاصله از طرف نیروهای هوادار ناتو و امریکا و متحدین شان در قالب ترکیه و عربستان و قطر و... حتمی به نظر میرسید. به این ترتیب یک قلعه مهم برای پ ک ک در منطقه تامین شد. در مناطق دیگر کردستان در کشورهای منطقه، تنها جریان خوشحال از این اتفاق اتحاد میهنی کردستان عراق به رهبری جلال طالبانی متحد دیرینه ایران بود.

قطب امپریالیستی مقابل از طریق متحدین منطقه ای اش به تلاشهای خود برای بدست گرفتن ابتکار در

همین زمینه جهش به خرج داد؛ از طریق مسعود بارزانی تلاشهای زیادی برای یارگیری در کردستان سوریه کرد. انجمن میهنی کردستان سوریه که عمده نفوذش در شهر قامیشلو و جبهه ای شامل حزب دمکرات کردستان سوریه و گروههای متعدد دیگر میشود، متحد ناتو و مسعود بارزانی است. این جبهه در مقابل رقیبش، حزب اتحاد دمکراتیک که کلید اداره مناطق را از قبیل از دولت مرکزی دریافت کرده بود، قادر به ایفای نقش قابل توجهی نشد. نه فقط این بلکه حضور مسلح نیروهایش در کردستان سوریه از طرف پ ک ک و حزب اتحاد دمکراتیک ممنوع و رهبری اش هم ناچار به انتقال به اربیل در کردستان عراق شد.

در میان ناسیونالیست های کرد در کردستان ایران اما قضیه عکس بود؛ اینها که سابقه همکاری و روابط قبلی با امریکا دارند و دوره های قبل تر آماده ایفای نقش در سناریوی سیاه در کردستان ایران بودند، به نزدیکی خود با متحدین منطقه ای امریکا یعنی عربستان و ترکیه افزودند. برای اینها، مثل بخش اعظم ناسیونالیست های چپ و راست ایرانی، بعد از سوریه نوبت "انقلاب" در ایران و فرصت بازی دادن اینها بود. احساس شرمندگی عمومی بین اینها در مقابل جبهه غرب به خاطر تاکتیکی که پ ک ک و حزب اتحاد دمکراتیک در سوریه اتخاذ کرده بودند، همراه با یک نوع خصومت با پ ک ک برای مدتی بر آنها سنگینی میکرد.

شکست تدریجی ناتو و امریکا و متحدین رنگارنگ آنها در لباس عربستان و ترکیه و ارتش آزاد سوریه، نتیجتاً ناامیدی از پیروزی ناتو و امریکا در سوریه، فضای تناسب قوای منطقه است. این را باید اضافه کرد که انتخاب حسن کرد ایرانی را به برقراری روابط فعال تر بخش هایی از آنها با آن حزب، تغییر داد. رابطه دوستانه تر و نزدیک جناح هایی از سازمان های کومه له و دمکرات با پ ک ک و حزب اتحاد دمکراتیک سوریه محصول همین تغییرات در فضای تناسب قوای منطقه است. این را باید اضافه کرد که انتخاب حسن روحانی به ریاست جمهوری ایران یک پیشروی بورژوازی هوادار غرب در حاکمیت ایران شد، که نه فقط امریکا و غرب بلکه هواداران اینها در اپوزیسیون ایران را هم صاحب امیدی دیگر به تحول در جمهوری اسلامی کرد. این فاکتور هم به نوبه خود از خصومت علنی ناسیونالیسم کرد ایرانی علیه نقش پ ک ک در سوریه کاست.

ناسیونالیسم راست در فضای بحرانی امروز منطقه

ناسیونالیسم کرد در ایران، امروز دوران بحرانی خود را طی میکند؛ سیاست امریکا و ناتو، اختلافات و کشمکش های منطقه ای و یا اوضاع به هر دلیل به هم ریخته در منطقه، فاکتورهای تعیین کننده در مسیر حرکت اینها و حتی برای بقای اینها در شکل گروه سیاسی است. در این میان، اوضاع درونی و بیرونی این جنبش سیاسی به دلایل متعدد بیش از هر چیزی متأثر از حضور گرایش هوادار غرب در حاکمیت جمهوری اسلامی است، به این دلیل که؛ اولاً ناسیونالیسم کرد در هیچ بخشی از کردستان در کشورهای منطقه سرنگونی طلب نیست. هدف نهایی اینها رساندن بورژوازی کرد به موقعیت سیاسی بالاتر در هر کشور و کسب امتیازاتی به نفع طبقه خود در حاکمیت موجود همین کشورهاست. بالا رفتن مطالبات اینها از کشورهای منطقه، از استقلال تا خودمختاری و تا امتیازات صرفاً فرهنگی تابعی از تناسب قوای منطقه ای و درجه حمایت این و آن کشور از اینهاست؛ وقتی تحلیل شان از ایران امکان دخالت نظامی امریکاست، ساعت های شان را با نقشه حرکت امریکا کوک میکنند و آهنگ سرنگونی می نوازند. زمانیکه امریکا نقشه عوض میکند و در درون جمهوری اسلامی نقطه امیدی برای معامله

می بیند، ناسیونالیست های کرد هم به ملاقات با فرستادگان وزارت اطلاعات روی می آورند. دوره فعلی برای اینها، به همان نسبتی که پیشروی مذاکرات هسته ای را ممکن ارزیابی میکنند، دوره انتظار برای پیغام وزارت اطلاعات برای ملاقات های مخفی و علنی است.

فاکتور دیگری که مسیر حرکت اینها را شکل میدهد، در غیبت پیغام های وزارت اطلاعات، امید بستن به امکان زیست در اختلافات کشور های منطقه با جمهوری اسلامی است. جنگ عراق و ایران یک امکان کسب حمایت از دولت عراق بود. رقابت ترکیه و عربستان سعودی و اسرائیل با جمهوری اسلامی در معادلات منطقه ای، فرصتی هم برای اینها جهت کسب حمایت دول این کشور هاست. مذاکرات هسته ای و توافقات قطعی بین طرفین، نتیجتاً به رسمیت شناسی جمهوری اسلامی به عنوان قدرت برتر منطقه ای، میتواند امید به حمایت رقبای کم رنگ تر و نتیجتاً گردش ناسیونالیسم کرد بطرف جمهوری اسلامی را تسریع کند.

فاکتور دخیل دیگر درجه ثبات جمهوری اسلامی به عنوان یک دولت است. امروز جمهوری اسلامی با هیچ قدرت خطرناک خارجی طرف نیست. آمریکا و غرب در پروسه به رسمیت شناسی آن و نتیجتاً بازی دادن آن در معادلات منطقه اند. قطب های رقیب منطقه ای هم خطر بالفعلی را شکل نداده اند. در سطح اپوزیسیون هم، یک بخش اپوزیسیون بورژوازی پرو غرب، چمدان های برگشت به ایران برای شرکت در سرمایه گذاری های بعد از توافقات هسته ای را بسته است. تعطیل بعضی تلوژیون های اینها، اعلام رسمی دست کشیدن از مخالفت با جمهوری اسلامی، اعلام شرکت در سرمایه گذاری در ایران به امید تبدیل آن به یکی از قدرت های اقتصادی جهان، بخشی از تصویر حرکت این بخش از اپوزیسیون پرو غرب ایران است. بخش های دیگر در جناح های راست و چپ این سنت سیاسی اساساً مشغول فعالیت های فرهنگی و حقوق بشری و فشار به جمهوری اسلامی توسط لابی های خود در نهاد های بین المللی و دولت های غربی اند.

تبدیل طبقه کارگر در ایران و شکل دادن به کمونیسم قدرتمند اجتماعی هم علیرغم زمینه های بسیار مساعد آن، همین امروز متأسفانه یک عامل خطرناک بالفعل برای حاکمیت بورژوازی ایران و بردن آن به یک دوره بحرانی و بی ثباتی نیست.

فاکتور های بالا عوامل شکل دهنده بحران ناسیونالیسم کرد در ایران امروز اند. سیاست فعلی غرب و آمریکا در مقابل جمهوری اسلامی، برتری نسبی قدرت جمهوری اسلامی به نسبت رقبایش در منطقه، غیبت یک بلوک قدرتمند سرنگونی طلب در کشور، پیوستن لایه های قابل توجهی از اپوزیسیون پرو غرب به دایره حاکمیت جمهوری اسلامی، همگی فاکتور های متعددی در راندن اپوزیسیون ناسیونالیسم کرد به سالن انتظار کنار آمدن با جمهوری اسلامی اند. بخش هایی تصمیم خود برای ورود به این مسیر را قبلاً گرفته اند. بخش هایی هنوز به حمایت ترکیه و عربستان و اسرائیل دلگرم و وارد تعجیل در پروسه کنار آمدن جمهوری اسلامی نشده اند. مهم تر از همه اینها، خود جمهوری اسلامی تا این لحظه علاقه ای جدی برای جذب اینها به خود را از خود نشان نداده و حتی جواب سلام اینها و پیام های شان را نمیدهد.

این موقعیت ناسیونالیسم کرد، البته به تشنت درونی اینها هم دامن زده است؛ دو حزب دمکرات کردستان سالهاست در پروسه آشتی و وحدت مجدد به سر می برند. اتحاد یا دوری قطعی اینها تنها در گرو تصمیم قطعی همه جناح هایشان برای پیوستن یا نپیوستن به کل بلوک بورژوازی ایران در مسیر "آشتی ملی" با جمهوری اسلامی و شرکت در کسب سود ناشی از استعمار طبقه کارگر در دوره آتی اند. گلابه های لایه های غیر سیاسی یا کم تر سیاسی اینها از با اصطلاح خودسری های کاک فلان کس و کله شقی دیگری

در رهبری این دو حزب بروزات این بی افقی و تشنت در صفوف آنها است.

این بحران در درون جریانات حاشیه ای تر ناسیونالیسم کرد (کومه له های جدا شده از سازمان کردستان حزب کمونیست ایران) شدیدتر است؛ اگر حزب دمکرات تاریخا سیاستی روشن برای معامله با جمهوری اسلامی و مذاکره داشته است، کومه له های فعلی از درون یک سازمان سرنگونی طلب و کمونیست بیرون آمده اند که هنوز پوست اندازی های لازم و قطعی را نکرده اند. پرتاب اتهامات جناح های مختلف به هم و انداختن طوق دیکتاتور و مستبد به رهبران هم، بیانیه های متعدد و بحث های فیس بوکی ادامه دار حول این مسئله، همگی بروزات این بی افقی و تشنت است. آنها هم مثل لایه های گیر کرده در بحران فعلی حزب دمکرات، علل ناکامی های خود را نه استراتژیک بلکه در برخورد مستبدانه این و آن رهبر و عدم وجود دمکراسی درون سازمانی و به انجام نرسیدن رفرم های قول داده شده میدانند. همه فراموش کرده اند که در مقطع تمایل اینها به خاتمی و بازی دوم خرداد، مسیر خروج شان از درون کومه له اصلی بسیار سر راست و متحد بود. فراموش کرده اند که دوران دخالت بوش پسر و تعیین ایران به عنوان یک عضو مثلث شر در کنار عراق و کره شمالی، همگی یکدست و متحد پشت سیاست امریکا برای شکل دادن به یک "خاورمیانه جدید" شدند. فراموش کرده اند که همگی متحدانه برای حمله امریکا به ایران صف بسته بودند. در آن روزها نه کسی در رهبری "خودسر" شناخته می شد و نه احدی "دمکراسی شکن" در درون سازمان شان. فراموش کرده اند که با شکست امریکا و بوش در عراق، نتیجتاً شکست امید به حمله به ایران، نه فقط سازمان زحمتکشان کردستان بلکه تقریباً تمام جریانات هم افق با آنها، همزمان با آنها وارد بحران و اختلاف و انشعاب شدند؛ حزب دمکرات انشعاب داد، سازمان زحمتکشان انشعاب داد، حزب کمونیست کارگری انشعاب داد، سلطنت طلبان در غیبت یک حزب واحد سلطنتی، به دسته های افراطی علیه صاحب تاج و تخت شان تقسیم شدند. شاخه های جمهوریخواه سرنگونی طلب در غیبت یک حزب واحد، دسته جمعی به خواب رفتند. سازمان های یک شبه متولد شده برای ایفای نقش در سناریوی سیاه بدون اینکه کسی اطلاع داشته باشد برای همیشه غیب زدند.

کشف ظهور "دیکتاتور و شیطان و دست خرابکار و توطئه گر غیبی" در رهبری سازمان، محصول ناتوانی روئیت بحران توسط قربانیانی است که در مقابل "خائنین و مستبدین و خودسرها" در رهبری سنگر میگیرند. این وضع شامل حال و روز لایه های کادری سنت کومه له در سازمان های زحمتکشان است. بعضی ها فکر میکنند زیادی راست رفته و باید به چپ برگشته و سازماندهی توده ای را پیشه کنند. متوهمین این طیف فکر میکنند که تکیه بر توده ها و سازماندهی آنها در جنبش ناسیونالیستی چاره بحران است. برعکس، روشن بین ترین ناسیونالیست های طیف سازمان تحت رهبری آقای مهدی فکر میکنند باید آخرین پوست اندازی ها را علیه چپگرایی طی کنند تا بحران را دور بزنند. هر طیفی جواب خود را به این بحران و تشنت میدهد، اما از دل این بحران دومی ها موفق تر و راست تر و ضدکمونیست تر و اولی ها متشتت تر و لطمه پذیرتر بیرون خواهند آمد.

جناح چپ ناسیونالیسم کرد

تأثیر بالا و پائین رفتن شان ناسیونالیسم کرد در صفوف کومه له (سازمان کردستان حزب کمونیست ایران) به شکل دیگری خود را نشان میدهد؛ بالا رفتن افق و شان ناسیونالیستی گرایش به راست در صفوف این جریان را رشد و احتمال انشعاب بسود سازمان های زحمتکشان کردستان را بالا می برد. پائین رفتن پرچم امید ناسیونالیستی اما جناح چپ آنرا تقویت میکند. مشکل زمانی پیش می آید که

چپ در این سازمان بی افق است. با توجه به غیبت افق و سیاست های استراتژیک و پشتوانه های تئوریک برای این چپ در درون کومه له، افق چپ لیبرال در این سازمان به این نیاز لایه به اصطلاح روشنفکری یا لیبرال تر این چپ پاسخ میدهد که قبل از هر کسی ایرج آذرین تئوریسین آن است. به همین دلیل پایه های تحلیلی بخش قابل توجه و اساسا قلم بدست از جناح چپ در بدنه علنی کومه له، با نگرش های ایرج آذرین و رضامقدم چفت میشود، بدون اینکه انشعابی رسمی در کومه له شکل گرفته باشد. عدم شکل گیری انشعاب علنی بسوی ایرج آذرین و رضا مقدم، در چنین شرایطی بخشا ناشی از سابقه سیاه آن دو در درون چپ و بخشا موجودیت سازمانی ضعیف شان است، به اضافه اینکه اردوگاه و امکانات مالی کومه له به جناح هوادار آذرین برای گسترش نفوذ خود بیشتر کمک میرساند تا در بیرون کومه له. باز هم به اضافه، تشکیلات کومه له در شهر و اردوگاههای کومه له عرصه جذب نیروی برای جناح ایرج آذرین است که در بیرون این سازمان از این خبرها نیست. به همه این دلایل، تجربه تا به امروز نشان میدهد که زندگی برای این گرایش در درون کومه له بیشتر به نفع جذب نیرو در خارج کومه له است. جذب فعالین اصلی تر کومه له در داخل کردستان توسط جریان رضامقدم و ایرج آذرین اما به شکل عملی انتقال از محفل کومه له ای ها به جمع آنها ممکن است. علت این حرکت رسمی توسط فعالین کومه له در داخل شهرهای کردستان ناشی از این واقعیت است که او لا بدنه علنی و اردوگاه و امکانات مالی آن اگر برای نیروی خارج کشور تعیین کننده است، برای فعال داخل کشوری کومه له که محیط زندگی اش خارج کشور و اردوگاهی در عراق نیست، ثابا این فعالین در کنار اسم و رسم کومه له به سیاست و تئوری برای حرکت شان نیاز مبرم دارند. سیاست استراتژیک کومه له برای دخالت، انتظار برای روز موعود است. این پایه سیاست ناسیونالیسم کرد است. در تصویر کومه له روزی مثل دوران انقلاب ۱۳۵۷ بحران انقلاب پیش می آید و تشکیلات های محلی آنها در هر جایی مرکزی برای رهبری جامعه خواهند شد. این یعنی بی سیاستی مطلق و دنباله رو اوضاعی است که دیگران نقشه هایش را عملی میکنند.

علت پایه ای این بی سیاستی غیبت یک استراتژی برای سرنگونی جمهوری اسلامی است. ناسیونالیسم کرد چیزی به اسم استراتژی برای کسب قدرت ندارد. سیاست آن شرکت در قدرت، همراه هر حکومتی، در هر شرایطی و به هر اندازه ممکن است. جنگ و صلح و انتظار و ... همه در خدمت همین "استراتژی" است.

البت کادری کومه له در متن یک جنبش مقاومت و خودمختاری طلبانه شکل گرفت که یک جنبش مطالباتی در مقابل دولت مرکزی بود. نتیجتا آن جنبش برای سنت ناسیونالیسم کرد میدان عمل مناسب و برای کمونیسم یک محیط بسته، بدون استراتژی پیروزی بر دشمن و عرصه ای برای رشد بی افقی در سیاست بود. غیبت یک سنگر مهم در مقابل سنن ناسیونالیستی در کومه له ای که البت کادری اش به شدت به سنتهای ناسیونالیستی آلوده است، زمینه مساعدی برای رشد بی افقی ناسیونالیسم کرد در این سازمان را بوجود آورده است. اگر در دوران منصور حکمت سنت ناسیونالیستی ضمن پیشبرد کار خود در عین حال سکوت سیاسی بود، بعد از او این سنت صاحب بیشترین سخنگوها در این سازمان شد. از آن تاریخ تسلط آن سنت بر فعالیت و سیاست کومه له این سازمان چپ را صاحب مشکل ظاهرا لاعلاج بی افقی در استراتژی کرده است. نتیجتا به لحاظ سیاسی دنباله رو وقایع روز است و بسته به تناسب نیروهای سیاسی طبقاتی زیگزاگ میزند؛ در دوران اوجگیری جنبش سبز، با تناب جنبش توده ها دنبال آن رفت، در دوران اوجگیری ناسیونالیسم کرد هم دنبال موج آنهاست. شرکت در حرکت ناکام "کنگره ملی کرد" اخیرترین گام کومه له در همراهی با کل ناسیونالیسم کرد در منطقه بود. نتیجه عملی این بی افقی و این

بی خطی در کومه له، نقش بی نقش آن در هر عرصه ای است؛ در کردستان کلید تعیین مسیر عملا در دست جناح راست ناسیونالیسم کرد است. زمانی هم که موج تحرک سراسری، چه چپ و چه راست، آنرا دنبال خود می کشاند، نیروهای بورژوازی دیگر در بعد سراسری تعیین کننده مسیر حرکت اند. ادامه این وضع در طول زمان، به یک سنت استخواندار بی افق و سرگردان شکل داده و البت کادری آنها با آن خو گرفته است. مشکل کوچک تر این سرگردانی سیاسی، نیاز سیاسی به یک تئوری و سیستم تئوریک در توجیه این وضع است.

برای توجیه تئوریک موضع سیاسی سرگردان کومه له به زبان "چپ"، بهترین و شاید تنها منبع موجود نظریه های لیبرال بسته بندی شده در زورق چپ ایرج آذرین است که میگوید شما تئوری منتشر کنید توده ها اگر تشخیص دهند بدست گرفته و آنرا اتخاذ میکنند. (نقل به معنی از نوشته های او علیه حکمتیست ها). با این نظریه لیبرالی، امروز لازم نیست نقشه ویژه ای در سیاست بریزید و یا کاری برای تغییر در توازن قوای سیاسی انجام دهید. برای سازمانی که تشکیلاتش به تئوری توجیهی وضع موجود نیازمند است، چنین تئوری هایی پاسخ میدهند. خصومت ذاتی این تئوری با کمونیسم دخالتگر است که در جنگ علیه حکمتیست ها و منصور حکمت خودنمایی میکند.

البت کادری کومه له در غیبت خط سیاسی از طرف رهبری سازمانی شان، در بیرون حزب شان از جریانات مختلف منجمله ایرج آذرین و رضا مقدم خط میگیرند و به تدریج فعال خط دار آنها میشوند. این وضع تشابه عجیبی با وضع حزب دمکرات کردستان ایران در دوره اول جنگ در کردستان دارد. رهبری حزب دمکرات خود صاحب تئوری و استراتژی درازمدت برای حرکت و سیاست های خویش نبود. در مقابل، حزب توده ایران همه این محصولات فکری لازم برای لایه کادری تحصیل کرده دمکرات را داشت. نتیجتا در تمام آن دوره که چپ گرایی در کردستان دست بالا و ناسیونالیسم نسبتا در موضع ضعیف تری بود، لایه های کادری و سازمان جوانان حزب دمکرات که به "چپ" می چرخیدند، تماما توده ای می شدند و استراتژی و تئوری های حزب توده راهنمای عمل و افق شان بود. خصومت آشتی ناپذیر آن طیف ظاهرا چپ در حزب دمکرات علیه کمونیست ها، بسیار عمیق تر از دشمنی لایه کادری "غیرچپ" شان با ما در درون کومه له آن دوره بود. علت این بود که توده ای های درون حزب دمکرات ما کمونیست ها را دشمن استراتژیک خود می دیدند، اما در چشم جناح غیر توده ای این حزب ما نیرویی علیه جمهوری اسلامی در کردستان دیده میشدیم. موضع کومه له ای های هوادار تئوری های ایرج آذرین هم دقیقا مانند هواداران حزب توده در درون حزب دمکرات کردستان، در مقابل کمونیسم دخالتگر همراه با خصومتی عمیق تر و استراتژیک تر است، چون ما را رقیب استراتژیک می بیند. فحاشی ها و کینه های چرکین امثال رضا مقدم در مقابل صف ما حکمتیست ها و شخص منصور حکمت، بیش از اینکه سود مستقیمی به گروهش برساند، تزریق این سم در رگ های لایه کادری هوادار خود در درون کومه له در شهرهای کردستان و از این طریق جذب شان به گروه خود است. بی دلیل نیست که گروه آذرین مقدم تنها در قلب تشکیلات کومه له در کردستان است که عضو و کادر جذب خود میکند.

پ ک ک در اوضاع امروز

ارزیابی از پ ک ک به عنوان نیرویی دخیل در کردستان در کشورهای مختلف لازم است. موضوع را از این سوال شروع کنیم که چرا سیاست همراهی با دولت های حاکم بر هر کشور در اوضاع امروز است؟

سیاست تا دیروز پ ک ک "یک کردستان مستقل" بود. سیاستی که با خطی درشت بر دیوار دفاتر غیررسمی این سازمان در شهرهای اروپا نگاه هر تازه واردی را به خود جلب میکرد. سال ۱۹۹۶ زمانی که برای اولین بار به دفتر غیررسمی شان در لندن سری زدیم، در ورودی، شعاری با خط درشت بر دیوار خودنمایی میکرد؛ "هر فرد کردی که به استقلال کردستان (به عنوان یک کشور بزرگ) عقیده ندارد، یا احمق و یا مزدور است". طبق نظریات جدید عبدالله اوچالان رهبر پ ک ک، قوم پرستی عنصری جاهلانه است، و کردستان مستقل به عنوان یک کشور در تقابل سیاست امروز پ ک ک است!

سیاست پ ک ک مانند هر نیروی ناسیونالیست دیگری تابعی از تناسب قوا در معادلات روز برای شرکت در قدرت محلی است.

روزی شوروی قطب اتکای پ ک ک در منازعات منطقه ای بود؛ دوره ای که مثل بقیه ناسیونالیست های کرد در مناطق مختلف کردستان، سوسیالیسم قطب شوروی قدرتی در پشت آنها و نتیجتاً عنصری در برنامه سیاسی آنها بود. روزی ارمنستان در کشمکش با آذربایجان و ترکیه، روز دیگر یونان در کشمکش با ترکیه و نهایتاً روز دیگر سوریه در کشمکش با ترکیه و بالاخره جمهوری اسلامی در رقابت منطقه ای با ترکیه همه در دوره هایی شیاری برای زیست پ ک ک در آن ایجاد میکردند. پایان جنگ سرد و شکل گیری جهان یک قطبی، پ ک ک را به انطباق حیات سیاسی خود با شرایط جدید وارد میکند. تئوری بحران در سوسیالیسم علمی مندرج در مانیفست جدید عبدالله اوچالان نشان در پیش گرفتن مسیری جدید است. در دوران معاصر، از نظر عبدالله اوچالان یک قدرت جهانی و منطقه ای که پشت شعار کردستان مستقل بایستد وجود ندارد. از طرف دیگر جریان انتگره شده بورژوازی کرد در کشورهای منطقه هم مولفه ی دیگری است تا اوچالان را به یک مسیر استراتژیک جدید بکشاند. کنار نهادن ناسیونالیسم متکی بر قوم پرستی و تکیه بر اسلام نه از سر باورهای ایدئولوژیک بلکه ناشی از ضرورت سیاسی تطابق حرکت سیاسی خود با دولت های حاکم منطقه است. تکیه بر صلح و کنار آمدن با دولت های منطقه و اصرار بر ایجاد دولت های متکی بر مشارکت همه ملل و اقوام در کشورهای محل سکونت مردم کرد زبان، مسیر حرکت جدید پ ک ک است. تغییر از سازمانی با ادعاهای چپ به سازمانی با ادعاهای کردستان بزرگ و نهایتاً تولد اسلام در تئوری های جدید عبدالله اوچالان نشانگر مسیری به لحاظ سیاسی پر تلاطم و بی ثبات در این سازمان و دگرپسویی به حزبی همساز دولت های منطقه، همگی محصول تغییر در روابط کشورهای منطقه و تولد یک تناسب قوای جدید در بعد جهانی است. اگر دیروز محل زندگی این سازمان شکاف های منطقه ای بود، امروز همراهی با همه دولت های منطقه سیاست مسلط بر آن است.

دوره اخیر، در منازعات قدرت های بزرگ جهانی در سوریه، این شعار یا سیاست پ ک ک، اتفاقاً به نفع مردم در سوریه و ایفای یک نقش سفید در دل سناریوی سیاه این کشور است. تحویل گرفتن اداره مناطق کردنشین سوریه از دولت بشار اسد و سیاست حفظ آن از دست اندازی های نیروهای هوادار ناتو بهترین انتخاب در دل گزینه های پیش رو بوده است. حرکت پ ک ک در خود سوریه هم تابعی از تغییر در تناسب قوای کشوری و منطقه ای است، اما تا جایی که این سیاست بر دفاع از مدنیت جامعه استوار است، بطور طبیعی مورد حمایت هر انسان آزاده ای در شرایط سناریوی سیاه سوریه است.

سیاست پ ک ک در کردستان ایران که توسط پژاک عملی میشود، همان مسیر مشابه سوریه و بنابراین تلاش برای کنار آمدن با جمهوری اسلامی به هدف بالا بردن سهم بورژوازی و ناسیونالیسم کرد در حاکمیت در منطقه کردستان است. روی کار آمدن روحانی چنین امیدی را، نه فقط در پ ک ک بلکه در

میان بقیه احزاب ناسیونالیست کرد در اپوزیسیون هم، بالا برده است. پروسه پیشرفت در مذاکرات هسته ای و کنار آمدن جمهوری اسلامی با امریکا چنین امیدی را در میان همه احزاب بورژوازی هوادار غرب بالاتر می برد. تلاشهای بقیه ناسیونالیست های کرد برای یافتن راهی برای کنار آمدن با جمهوری اسلامی در دوره جدید نشانگر همین واقعیت هایی است که پ ک ک هم پذیرفته است. عدم همراهی رسمی این احزاب با پ ک ک در یک طرح مشترک نه ناشی از تفاوت مسیر بلکه در ناروشنی این احزاب در مورد نتیجه نهایی مذاکرات اتمی و رابطه جمهوری اسلامی و امریکا در دور بعدی است. پایان این ناروشنی میتواند آغاز همکاری های همه اینها در مسیر کنار آمدن با جمهوری اسلامی باشد. چنین پروسه ای میتواند به انشقاق در صفوف احزاب دمکرات های کردستان و کومه های زحمتکشان پایان دهد و زمینه اتحاد مجددشان را تامین کند. البته در کردستان ایران، حتی در میان ناسیونالیست های کرد، پژاک به عنوان یک ابزار سیاسی در جهت پیشبرد سیاست منطقه ای پ ک ک است. در خود جامعه، جنبش ناسیونالیستی اساساً حول احزاب سنتی خود شکل گرفته و پژاک در عین نقش ابزاری در جنگ با جمهوری اسلامی، به جز در میان اقشار حاشیه ای، وزن محسوسی در میان بورژوازی کرد و روشنفکران آن ندارد. به همین دلیل هم هر زمان مقامات جمهوری اسلامی روی خوشی به ناسیونالیست ها نشان میدهند، طرف مقابل آنها اساساً همان جریان سنتی ناسیونالیسم کرد در کردستان ایران است. نتیجه اینکه پ ک ک در معادلات سیاسی ناسیونالیست ها با جمهوری اسلامی وزنه ای ندارد.

در عراق هم عین این سیاست نزدیکی با دولت مرکزی توسط پ ک ک پیش میرود؛ مخالفت با استقلال کردستان و تاکید بر همزیستی ناسیونالیسم و بورژوازی کرد با بورژوازی عرب و بقیه در یک دولت فراگیر، ناشی از همین استراتژی جدید پ ک ک است. دوستی پ ک ک با اتحادیه میهنی و خصومت موجود در رابطه با حزب مسعود بارزانی، بخشا ناشی از همین تفاوت در تاکتیک روزشان است. پ ک ک اخیراً در شنغال صاحب موقعیتی شده و نیروی ویژه خود را در متن دفاع از آن منطقه سازمان داده است، که مدعی استقلال رای و عمل از دولت اقلیم کردستان است. این موقعیت هنوز نیرویی در معادلات درون کردستان عراق نیست، ولی کمک دولت مرکزی، بویژه با وساطت جمهوری اسلامی، قادر به تغییر این موقعیت به نفع پ ک ک است.

دو برخورد متفاوت چپ ها به پ ک ک

نقش پ ک ک در سوریه و اتخاذ نقش سفید در دل سناریوی سیاه آن کشور منشأ دو برخورد نادرست چپ ها و کمونیست ها به این سازمان و نقش آن است. در بخشی از این چپ، مشغول چسباندن القابی چون "انقلابیگری"، "چپ" و بخشاً "مارکسیست و مدافع کارگر" به حزب پ ک ک است. برخورد مقابل خصومت با آن، ظاهراً به بهانه ماهیت ناسیونالیستی پ ک ک و در اساس به دلیل قرار نگرفتن آن در کمپ امریکا و ناتو در سناریوی سیاه سوریه است. اجازه دهید به هر کدام بپردازیم.

۱- بخش قابل توجهی از چپ ها در داخل ایران، پ ک ک را انقلابی، چپ و بعضاً مارکسیست ارزیابی میکند. این ارزیابی قبل از اینکه در مورد پ ک ک واقعیتی را روشن کرده باشد، ناشی از مضمون غیر کمونیستی نگرش اینهاست. باورهای بخشی از این چپ در چپ سنتی دوران فدایی قبل از انقلاب ریشه دارد که اساساً در مقابله با استبداد به اسلحه دست برده بود. عنصر اسلحه و حضور مشهود و گسترده زنان مسلح آنهم در منطقه ای که زن اسیر قوانین اسلامی و غیراسلامی است، شرکت توده مردم در این جنگ در منطقه ای که مردم هیچکاره سیاست اند و نبرد علیه اسلاميون داعش در مقطعی که بقیه قدرت

های منطقه از پیشبرد جنگ علیه آن عاجزاند، جزو جذب‌های سازمان پ ک ک در سیاست امروز منطقه، برای همه مردم جهان است.

خاورمیانه از مدت‌ها قبل، در سایه حمایت‌های غرب، عرصه میدان‌داری گروه‌های اسلامی بوده است. اتخاذ سیاست مقابله با "بهار عربی" توسط دخالت ناتو و امریکا، گسترش نفوذ اسلام‌یون را بدنبال داشت؛ چیزی مشابه دوران دولت چپ پروسویت در افغانستان که تولید مجاهدین مسلمان و انتشار قرآن توسط سازمان سیا سیاست رسمی امریکا شد، در این دوره هم شکل دادن به سازمان‌های هار اسلامی در مقابل سیر رو به رشد انقلابات منطقه ای سیاست رسمی دول غربی، ناتو و امریکا شد. جهمی که امروز مردم در پاریس و لندن تا استرالیا را مرعوب ترور اسلام‌یون کرده است، مستقیماً محصول اتخاذ این سیاست ضد انسانی توسط همین دول غربی به ریاست امریکاست. در کنار میدان داری این نیروهای متخاصم با هر پدیده ای در زندگی، پ ک ک در جنگ با این توحش در بعد جهانی مورد توجه کمپ آزاده بشریت قرار گرفته است. این نقش پ ک ک در سوریه اگر به حق مورد حمایت انسان آزاده در جهان است، برای بخشی از چپ کل پ ک ک و موجودیت آن مورد تائید و حمایت قرار میگیرد. بخشی از علت این حمایت، ترجمه سازماندهی توده ای و شرکت زنان به زبان و باورهای چپ است. این چپ متوجه نیست که سازماندهی مردم برای اهداف سیاسی ویژه سازمان‌های کمونیست نیست. ناسیونالیست‌ها، فاشیست‌ها و اسلام‌یون در نقاط مختلف دنیا تجارب وسیعی از سازماندهی توده ای پشت سر دارند. شرکت وسیع زنان هم در صوف نیروی مسلح در جنبش‌های ارتجاعی و انقلابی، هر دو، تاریخی پشت سر دارد. سکولاریسم هم بویژه در دوران جنگ سرد یک ویژگی همه سازمان‌های ناسیونالیست جهان سومی هوادار شوروی بود، که در غیاب آن بلوک و روی آوری بلوک غرب به سازماندهی وسیع چنین وحشی، اهمیت سکولاریسم را بالاتر برده است. یک علت این برخورد چپ‌ها، یک نگاه ایستا و همچنین سنتی به ناسیونالیسم کرد است که با زن بیگانه و اسیر سنن کهنه است. این چپ متوجه نیست که ناسیونالیسم هم مانند سنت‌های سیاسی دیگر باید خود را با روند جامعه منطبق کند. علت دیگر چنین برخوردی از چپ‌ها، از یک منشا ایدئولوژیک و غیر سیاسی نشات میگیرد که گویا در هیچ مقطعی نباید یک سیاست یک حزب ناسیونالیست مورد حمایت کمونیست‌ها قرار بگیرد. لذا برای پیدا کردن دلیل حمایت، سراغ کشف عناصر غیر ناسیونالیستی و سوسیالیستی در ماهیت و عملکرد چنین سازمان‌هایی میروند. کمونیست‌ها از جنبش ضدنژادپرستی در آفریقای جنوبی، جنبش آزادیبخش و یا استقلال فلسطین حمایت کرده اند بدون اینکه لازم بدانند کنگره ملی آفریقا را چپ و سازمان‌های فلسطینی را عدالتخواه عنوان کنند. دومی‌ها که به دلیل ارتجاع در ماهیت و فساد در بدنه مشهور خاص و عام اند. در سوریه هم این‌ها خود پ ک ک بلکه یک سیاست معین آن که به سازماندهی مردم و شکل‌گیری یک جنبش مقاومت در دفاع از مدنیت جامعه در مقابل وحوش دنیای دمرکراسی انجامیده مورد حمایت بیدریغ کمونیستی است.

۲- طیف دیگر چپ‌ها ظاهرآ به بهانه ناسیونالیست بودن پ ک ک و از سر موضع "رادیکال" علیه ناسیونالیسم کرد خصومت علیه نقش آن سازمان در سوریه مبنای سیاست‌شان است. جریاناتی از سر ضدیت "رادیکال" و ایدئولوژیک علیه ناسیونالیسم و از موضعی "منزه طلبانه" حاضر به قبول نقش سناریوری سفیدی پ ک ک و حزب برادرش در کردستان سوریه نیست. اما بخشی از جریانات از سر موضعگیری عمومی ترشان علیه نقش پ ک ک و حزب برادرش موضع میگیرند و با ظاهری چپ موضعی راست میگیرند. نمونه تیپیک این برخورد حزب کمونیست کارگری ایران است. برای این حزب زمانی که تظاهرات بازار در تهران علیه بی‌ثباتی ارز را انقلابی و مورد حمایت رسمی قرار میدهد، ماهیت جنبشی و طبقاتی آن حرکت بورژواها اصلاً جای سوال نیست. وقتی تظاهرات قومی در آذربایجان

را رسماً حمایت میکند و پشت قوم پرستی می‌رود، ماهیت آن جنبش اصلاً جای سوال نیست. تحرک ناسیونالیسم قومی در خوزستان هم برای اینها شروع یک انقلاب است. در این باره نمونه‌های بی‌شمار میشود نام برد که حمایت بیدریغ این حزب رسماً پشت ارتجاع قومی و ناسیونالیستی و بورژوایی بوده است. در دوره جنبش سبز هم اینها اعلام کردند که با موسوی و کروبی و... کشتی نمیگیرند. در خود سوریه هم اینها اعلام کردند که اگر در آنجا حضور داشتند در "ارتش آزاد" سوریه، که متشکل از گله‌های جنایتکار سازماندهی شده توسط ناتو بود و همین داعش و النصر و اسلامی‌های رنگارنگ ستون اصلی آن بودند، شرکت میکردند. سوال این است که حالا که به جنبش مقاومت در کوبانی می‌رسند، چرا ناسیونالیسم پ ک ک تنها گوشه واقعیت‌های رنگین آن مقاومت عادلانه است؟ حقیقت این است که در اینمورد علم کردن ماهیت ایدئولوژیک و سیاسی پ ک ک یک بهانه عامدانه است. جنگ در سوریه رسماً و علناً جنگ غیرمستقیم و با واسطه ای دو قطب امپریالیستی است. جهان دمرکراسی و مدافع حقوق بشر پشت وحوش سازمان داده خویش در صفوف ارتش آزاد سوریه ایستاده است که تا چند سال اول بخش عمده آن همین سازمان‌های اسلامی و داعش و بقیه بودند. قطب مقابل هم رسماً و علناً به اسم مقابله با تروریسم غربی پشت رژیم سوریه سنگر گرفته اند. وحدت سوریه و ایران اسلامی همه اپوزیسیون راست و چپ بورژوایی ایران را پشت ناتو و امریکا و متحدین‌شان برد. برای سوپر انقلابیون راست و چپ هوادار ناتو، قرار بود بعد از سوریه نوبت ایران برسد. به همین دلیل تمام وزن و انرژی خود را روی ترازوی ناتو و ارتش آزاد گذاشتند. حزب اتحاد دمرکراتیک که شاخه سوری پ ک ک در کردستان سوریه است، در توافق با قطب مقابل امور اداری مناطق کردنشین را تحویل گرفت و مسئولیت حفاظت از آنرا هم به عهده خود گذاشت، بدون اینکه با نیروهای ناتو وارد جنگ شود و ابزار جنگی دولت سوریه گردد. این سیاست و یا در پیش گرفتن این نقش مورد تنفر هم ناسیونالیست‌های ایرانی و کرد ایران و عراق بود که هوادار پیشروی ناتو در سوریه بودند.

تنفر حزب کمونیست کارگری از پ ک ک به دلیل ایفای همین نقش و "خیانت" حزب دمرکراتیک مردم به "انقلاب سوریه" است. اعلام حمایت صوری از سازماندهی جنگ علیه داعش توسط پ ک ک، از سر ناچاری و تحت فشار واقعیاتی بوده که جنگ علیه داعش در کوبانی خلق کرده است. کادرهای این حزب می‌گویند که تنها جنگ علیه داعش مورد حمایت آنهاست. معنی این سیاست بی‌اهمیت کردن جایگاه دفاع از امنیت کردستان سوریه در مقابل نیروهای ناتو است. از نظر اینها کردستان سوریه می‌بایست مانند بقیه مناطق این کشور جولانگاه نیروهای انقلابی سازماندهی شده توسط ناتو و عربستان و قطر و ترکیه می‌شد. برای یک جریان ناسیونالیست ایرانی احساس مسئولیت در مقابل سرنوشته مردم و ساختار جامعه در سوریه بی‌معناست، چون هدف اصلی تضعیف جمهوری اسلامی حتی به قیمت سناریوی سیاه در کشور دیگر و جهنم برای مردمان منتسب به ملیت دیگر و اینجا سوریه است. این سیاست رسمی حزب مزبور و بقیه ناسیونالیست‌ها در کل دوره دخالت امریکا در منطقه بوده است. واقعیت دیگری که نگرش این حزب مانع دیدن آن است، وجود یک مقاومت توده ای به وسعت جامعه برای دفاع از زندگی و حیات خویش در مقابل وحشی‌ترین جنایتکاران حرفه ای بین‌المللی است. لازم نیست نیروی حمله به کردستان سوریه داعش باشد تا به مقاومت مردم در دفاع از خودشان و زندگی و خانه و کاشانه‌شان حقانیت بدهد. دفاع از این مقاومت مستقل از ماهیت سازماندهندگان آن است، همانطوریکه حقانیت دفاع مردم فلسطین از خود در مقابل اسرائیل را ماهیت ارتجاعی سازمان حماس بی‌اعتبار نمیکند، همانطوریکه حقانیت اعتراض توده ای به تبعیض نژادی در امریکا را حضور گروه‌های بی‌مسئولیت سیاهان زیر سوال نمی‌برد. طرف این مردم تحت تعرض قرار گرفته، مهم نیست داعش است یا اسرائیل یا امریکای پرچمدار مزخرفات دمرکراسی و حقوق بشری. سازماندهی دفاع از خود کوبانی‌ها و مناطق

دیگر کردستان سوریه از اول که مورد حمله ارتش آزاد بودند تا حالا که مورد حمله داعش اند، به یک اندازه عادلانه و قابل حمایت بوده است.

تذکر نکات بالا در مورد برخورد هر دو چپ به کردستان سوریه و پ ک ک لازم است.

اولی هر نیروی سیاسی با داشتن اسلحه در دست و زن در صفوفش که با اسلامی ها می جنگد را میتواند به اسم کمونیست به جامعه بفروشد. خطر این نگرش آنجاست که جنگ هر نیروی سکولار ناسیونالیست و فاشیست با شرکت زنان علیه اسلامیان میتواند چشم چنین چپ هایی را کور کند.

خطر برخورد نوع دوم چپ در این است که مسئولیت اجتماعی در دفاع از جامعه و مدنیت و ساختارهای زندگی مدنی را به رسمیت نمی شناسد، جنبش های مختلف را نه از طریق هدف مستقیم و بلاواسطه آنها و تاثیرشان بر زندگی مردم حی و حاضر، که از سوراخ ایدئولوژیک حزب سازمانده آن جنبش می نگرد. در سطح بین المللی، با این سیاست باید به بهانه ماهیت بورژوایی کنگره ملی افریقا با جنبش علیه نژادپرستی خصومت کرد. حزب مزبور در سالهای گذشته بارها تکرار کرده که صلح در فلسطین در گرو عقب نشینی یا تضعیف اسلامی های آنجاست. (نقل به معنی). معنی تلویحی و زمینی این سیاست حمایت جانی از تعرض اسرائیل به سازمان اسلامی حماس است که در عمل در مناطق فلسطینی اتفاق می افتد. دلیل اصلی این حزب وابستگی حماس به جمهوری اسلامی و دست و پای این رژیم در سرزمین های فلسطین است که در مقابل "صلح" مانع ایجاد میکند.

چنین برخوردی به نوع برخورد حزب توده هم کمک میکند که دوره جنگ در کردستان، خصومت با مقاومت مردم در مقابل جمهوری اسلامی را با مراجعه به "ماهیت امپریالیستی" کومه له و دمکرات توجیه میگردند، تا حمایت شان از جمهوری اسلامی و خلخالی را رنگ و لعاب موجهی بزنند. "سرباز ژاپنی" آن سنت در لباس امثال حشمت رئیسی هنوز ما در آن دوره در کردستان را کسانی اسم می برد که "سر و گوش مردم می بریند و از آن برای خود تسبیح می ساختند و برای صدام هم جاسوسی میکردند" تا قتل عام های خلخالی از کمونیست ها و کشتار جمهوری اسلامی از مردم کردستان را و سیاست حمایتی حزب توده از آن وحشیگری ها را موجه جلوه دهد.

آیا ناسیونالیسم کرد تضعیف شده است؟

افشا شدن همکاری و بند و بست مخفیانه مسعود بارزانی با داعش و بی آبرویی هایی که این قضیه برای این جبهه و دولت بورژوایی کرد در کردستان عراق به بار آورد، به این بحث دامن زد که گویا ناسیونالیسم کرد تضعیف شده است. نقش دخالت توده ای در کوبانی هم پدیده ای خارج از دایره ناسیونالیسم کرد ارزیابی میشود که فاکتوری پشت حکم بالا شده است.

حقیقت این است که هیچ دوره ای ناسیونالیسم کرد مثل دوره فعلی چهره مثبت و آوازه جهانی نداشته است. حمایت جهانی از کوبانی علیرغم تمام حقانیت و ارزشمندی اش اساسا در جیب ناسیونالیسم کرد رفت. تحرکات مناطق مختلف کردستان در همه کشورها، قبل از اینکه یک همبستگی صرف انسانی و سیاسی باشد، یک همبستگی بر مبنای اشتراک در جنبش و افق ملی بود. شعارهای توده ای در دفاع از "کورد"، وزن سنگین بحث زندگی و سرنوشت مشترک "کورد" در فضای سیاسی، تاکیدات بر اتحاد "کورد" و کنار هم گذاشتن سندیج و هولیر "اربیل" و قامیشلو و دیاربکر به عنوان شهرهای اصلی کردستان در چهار کشور منطقه، اشاره صریح به هم سرنوشتی ملی بین این بخش هاست. وزن سنگین مباحث ناسیونالیستی

مربوط به افق رهایی "کورد"، مسیر رهایی "کورد"، تاکتیک های مختلف "کورد"، و... بیش از هر زمان فضای سیاسی را اشغال کرد. سیاست تا سطح بسیار بالایی مهر ملی و ناسیونالیستی کردی خورد. بعلاوه، نقش برجسته و انکارناپذیر پ ک ک در جنگ با داعش در کوبانی موقعیت بسیار بالایی به این سازمان داد. ناسیونالیسم کرد هیچ زمانی در تاریخ این افتخار را نداشته که مورد توجه و حمایت میلیونی در ابعاد جهانی باشد. وزن این فضا را نباید با مترای سبک و سنگینی احزاب ناسیونالیست و بویژه مسعود بارزانی اردغانی، وزن کرد. مقاطع مختلفی در تاریخ هست که وزن سنگین جنبش ها معادل وزن سبک تر احزاب پشت سر آنها نیست. در تاریخ ناسیونالیسم کرد این دوره جزو آنهاست. امروز بارزانی ممکن است تضعیف شده باشد اما افق ناسیونالیستی کرد اتورتیه و سیمپاتی وسیعی را کسب کرده و سازمانی که امروز در دل این اوضاع عروج کرده پ ک ک و حزب دمکراتیک کردستان سوریه است. همینکه تمام چپ و راست سیاست و مواضع خود را در برخورد به این پدیده سبک سنگین میکنند بیش از هر چیز نشان از وزن سنگین این جنبش است. کمونیستی که متوجه این واقعیت نیست، ناتوان از پر کردن این فاصله به نفع کمونیسم و کارگر است. باید با هزار و یک زبان به کارگر گفت که ایفای این نقش توسط ناسیونالیسم کرد، ابدا به معنی حقانیت جنبشی آن در مقابل کمونیسم و کارگر نیست، همانطوریکه قهرمانی های سربازان امریکایی و انگلیسی در مقابل فاشیسم هیتلری در جنگ جهانی دوم، حقانیتی به دولت های سرمایه داری این دو کشور در مقابل کارگر و کمونیسم و جنبش شان نمیدهد. در مقابل فاشیسم نژادی و اسلامی و خطر سناریوی سیاه و ویران شدن مدنیت و بنیادهای جامعه، ممکن است گرایش های مختلف بورژوازی وارد جنگ شوند. در چنین حالتی، ضمن هم سنگر شدن کمونیست ها با آنها در این جنگ مشخص، کسی فراموش نمیکند که صف و فاصله نیروهای متضاد طبقاتی همان جایی است که قبلا و همیشه بوده است؛ بورژوازی از جنگ برگشته کماکان بورژوا و استثمار کننده کارگر است، کارگر هم کماکان همانی است که سود سرمایه را با کارش تامین میکند. هر دو در باقی ماندن ساختارهای جامعه منافع مشترک دارند، چون بدون وجود مدنیت و بنیادهای جامعه و یک زندگی "نرمال" و مهمتر از همه امنیت، نه سرمایه دار میتواند زندگی کند، نه کارگر؛ همانطوریکه زیر سلطه داعش امنیت هیچ کسی تامین نیست. رهایی از سناریوی سیاه نقطه برگشت به یک زندگی مشابه گذشته است؛ که جامعه سر جای خودش است و شرایط یک زندگی اجتماعی و سوخت و ساز طبقاتی تامین است. در جایی مانند کردستان سوریه، بطور طبیعی کمونیست ها و بورژواها میتوانند در کنار هم در یک جبهه علیه دشمن مشترک سناریوی سیاهی بچنگند و جامعه را حول شعارهای خود سازمان دهند. در خاتمه جنگ، اتحاد مقطعی جایش را به همان کشمکش طبقاتی میدهد که تاریخ انسان را شکل داده است.

سوالات متوهمین ناسیونالیست کرد!

محمد فتاحی

چرا احزاب ناسیونالیست کرد ایرانی در مقابل جنایات دولت ترکیه سکوت کرده اند؟

سوال بالا که نوشته حاضر در پاسخ به آنست، از آن من نیست. این سوال را فعالین ناسیونالیست منفرد و متوهمی طرح میکنند که دیدگاه شان مانع روئیت واقعیاتی است که امروزه ملانصرالدین هم از آن خبر دارد. کوری سیاسی به دلیل دیدگاه های ایدئولوژیک و سیاسی اینجا به روشنی خورشید در آسمان سیاست خود را نشان میدهد. البته این سوال را مردمان متوهم به این احزاب و به ناسیونالیسم هم طرح میکنند.

در مقابل این توهم خطرناک باید با تمام توان داد زد؛

همه احزاب ناسیونالیست کرد در دایره ائتلاف های منطقه ای قرار گرفته اند. همه میدانند هیچ حزب جدی سیاسی ناسیونالیست کرد امروزه خارج از این ائتلاف ها وجود خارجی ندارد. همه هم میدانند که ائتلاف عربستان و ترکیه با ائتلاف جمهوری اسلامی و روسیه و بقیه در جنگ و بحران امروز برای استیلا بر منطقه در کشمکش و رقابت اند. نتیجتاً همه باید بدانند که احزاب ناسیونالیست کرد هم از طریق شرکت در این ائتلاف های منطقه ای، در ائتلاف و یا کشمکش با هم قرار گرفته اند. نتیجتاً اگر مصطفی هجری و یا عبدالله مهدی در مقابل جنایات دولت ترکیه ساکت و یا اساساً جانب دار اند، ناشی از ائتلاف شان با بلوک ترکیه و عربستان است، اگر مسعود بارزانی به اندازه اردوغان از پ ک ک نفرت دارد، به خاطر تعلق به ائتلاف مقابل این حزب است. حزب دمکرات کردستان عراق به رهبری مسعود بارزانی در طول تمام جنگ کوبانی به شیوه های مستقیم و غیر مستقیم در جنگ با نیروهای ائتلاف مقابل شرکت داشته است. خندک کشیدن دور مناطق خویش در مقابل نیروهای مدافع خلق (نیروی مسلح حزب دمکراتیک خلق) در کردستان سوریه، کمک های مخفی و علنی اش به داعش و کمک به انتقال نفت داعش به سرزمین اردوغان، شیوه های آنها در همراهی با دولت ترکیه و شرکت در جنگ علیه کردستان سوریه بوده است. اگر ناتوانی نظامی حزب مصطفی هجری و عبدالله مهدی فاکتور تعیین کننده نمی بود، همین ها همین امروز در کنار ارتش ترکیه در جنگ علیه پ ک ک و حزب دمکراتیک خلق کردستان سوریه بودند. مسعود بارزانی که قبلاً تمرینات همکاری جنگی با بخشی از دول منطقه را پشت سر دارد، بسیار آسان تر میتواند پیش برود. برای توجیه این کار مسعود بارزانی از حالا میگوید در صورت پیشنهاد صلح توسط ترکیه، و رد پیشنهاد از طرف پ ک ک، ”ما برای هر اقدامی علیه پ ک ک آماده ایم“! نیروی نظامی محدود بقیه ناسیونالیست های کرد متحد ترکیه هنوز اجازه چنین ”شهامتی“ را به آنها نداده است.

اینها اشتباه نمی کنند!

علت همکاری و عضویت احزاب ناسیونالیست کرد در بلوک های دولت های رقیب در منطقه، ناشی از

اشتباه کسی نیست. همانطوریکه بارها گفته ایم، زندگی و نفس کشیدن ناسیونالیسم کرد به وجود شکاف های منطقه ای و جهانیست. کافی است بحران و جنگ و دشمنی بین دولت های منطقه یک روزه به صلح و سازش و معامله ای بیانجامد. در چنین حالتی جنبش ناسیونالیسم کرد یک شبه تعطیل و کرکره مغازه های احزاب کرد تا اطلاع ثانوی پائین کشیده میشود. معامله شوروی با دولت شاه بر سر نفت شمال، عقب نشینی نیروهای آن کشور از ایران و تعطیل و اعدام قاضی محمد و دولت کردی مهاباد، در آن دوره را به همراه داشت. معامله شاه با صدام هم در سال ۱۹۷۵ تعطیل جنبش مسلحانه بسیار پر قدرت ناسیونالیستی کرد در عراق را در عرض بیست و چهار ساعت به دنبال داشت.

اگر زندگی و حیات این احزاب به وجود بحران بین دول منطقه ای گره خورده است، موضعگیری و سیاست و تاکتیک شان هم تحت تصمیم و سیاست این دولت های متحدشان است.

علت اصلی این وابستگی به بحران های منطقه ای و اختلافات دولت ها در اهداف جنبش ناسیونالیستی کرد نهفته است؛ ناسیونالیسم کرد برای رسیدن به خواست هایش نیاز به سرنگونی دولت مرکزی ندارد، چون هدف بورژوازی ناسیونالیست محلی شرکت در دولت و سیستمی است که فی الحال سر کار و مستقر است. میخواهد در جارو کردن پول و استئمار طبقه کارگر شریک دولت مرکزی باشد. میخواهد بخشی از نظام حاکم باشد. حال نظام حاکم از نوع صدام یا خمینی یا اردوغان هم باشد در هدف آن تغییری ایجاد نمی کند. حاضرند صدامی شوند، به خمینی لیبیک بگویند، یا خواهان دوستی با اردوغان بشوند به شرطی که در سیستم و نظام حاکم شرکت داده شوند. برای رسیدن به چنین هدفی به ایجاد فشار به دولت مرکزی نیاز دارند. این فشار اگر به کمک خدمت به دولت های ممکن شود، با تمام وجود برای این خدمت آماده اند. یا آماده به بازی گرفته شدن توسط این و آن دولت و قدرت اند. در چنین صورتی، نیروی نظامی اینها در صورت وجود، فوراً کرایه داده میشود. تاریخ این جنبش و احزاب آن ملو از چنین ”قهرمانی“ ها و فداکاری های ”کردانه“ است. شاخص ترین شخصیت های رهبر در این جنبش، استادترین فرد و ماهرترین های چنین معاملات و به خدمت گرفته شدن اند.

آیا کار و سیاست خیانت به ”کرد“ نیست؟

اینهم سوال متوهمین ناسیونالیست است که در پاسخ باید داد زد که؛ مطلقاً نه!

این احزاب نماینده سرمایه داران و طبقات بالای جامعه اند و تمام تلاش شان هم شریک کردن طبقه خود در دولت و قدرت است. نتیجتاً نه تنها به طبقه خود خیانت و پشت نمی کنند، بلکه تمام فداکاری شان هم برای همین است. بحث خیانت اینها را کسانی پیش می کشند که این احزاب را مدافع منافع عمومی می شناسند و از همین سر از سر توهم خویش از آنها انتظار قهرمانی برای تمام ملت را دارند. اما آنچه که ”ملت“ کرد نامیده میشود، مثل همه ”ملت“ های دنیا چیزی جز خرافه مذهب در ذهن و شعور کل نیست. ملت به عنوان آحادی از مردم که منافع و تاریخ مشترک دارند، دست ساز بورژوازی در چند صد سال اخیر است. علاقمند به این بحث و تحلیل این مقوله باید به رساله ملت و ناسیونالیسم از منصور حکمت مراجعه کند. ”کرد“ هم مثل همه این ”ملت“ ها طبقات متضادالمنافعی را در بر میگیرد، که از بدو تولد در کشمکش و جنگ هر روزه بر سر منافع طبقاتی متضاد خویش اند. دروغین بودن اشتراک منافع هر فرد کرد زبانی با هم، به همان اندازه صحت دارد که ادعای شریک المنافع بودن کارگر ایرانی و عراقی و ترکیه ای و سوریه ای با خمینی و صدام و اتاتورک و اردوغان و خانواده اسد در سوریه، به خاطر

زبان مشترک شان.

وقتی ناسیونالیسم کرد از حق "کرد" میگوید، منظور حق بورژوازی کرد برای شرکت در حاکمیت است. وقتی اقدامات و سیاست و تاکتیک بورژوازی ناسیونالیست از هر طریقی برای این هدف است، چرا خیانت به "کورد" یا به منافع طبقاتی بورژوازی کرد و احزاب آن است؟ چنین ادعاهایی از جانب ناسیونالیست های متوهم و به اصطلاح چپی میشود که تاریخ زندگی شان چیزی جز خاک پاشیدن در چشم طبقه کارگر و محرومان جامعه نیست. شما به تاریخ مکتوب این جنبش نگاه کنید؛ کجای این تاریخ شان، رابوسی با صدام و لیبیک با خمینی و تلاش برای شریک شدن با همین جانوری که اردوغان نام دارد و یا خدمت به شاه و حافظ اسد جزو خیانت های شان نوشته یا محسوب شده است؟

۲۷ دی ۹۴ - ژانویه ۲۰۱۶

اتحاد "کرد" غیرممکن است!

در حاشیه خبر تحویل یک پ کاکایی به ترکیه، توسط دولت اقلیم کردستان

محمد فتاحی

اخیرا صفحات فعالین ناسیونالیست کرد حاوی خبر تحویل یک فرد عضو پ ک ک، توسط دولت اقلیم کردستان به ترکیه بود، که گویا میت ترکیه آنرا اعلام کرده بوده است. به همین مناسبت بحثی در مورد علت نبود اتحاد "کورد" در منطقه، و معضل خیانت "کورد" به "کورد"، در جریان بود.

نوشته زیر به همین مسائل می پردازد. بخش اول این نوشته علت غیبت اتحاد در میان "کورد" است. بخش دوم مقاله ای قدیمی در مورد مسئله "خیانت احزاب کورد" به مبارزه مردم است.

بخش اول؛

علل عدم تمایل "کورد" به اتحاد

مقدمتا توضیحی در مورد کاربرد عبارت کردی "کورد" به جای کرد در مباحثات مشابه لازم است؛ استفاده ناسیونالیست های کرد از عبارت مذکور جهت اشاره نه به مردم کردستان که به مجموعه احزاب ناسیونالیست کرد در یک کشور یا چندین کشور است که موجودیت جنبش آنها را شامل میشود.

چرا احزاب کرد متحد نمی شوند، یا به زبان ناسیونالیست ها، چرا "کورد" متحد نمی شود؟ جواب این سوال را تا این تاریخ، کسی از ناسیونالیست های کرد نشنیده است. علت هم این است که کسی که سراغ این مشکل برود، بعداز رویت آن در تمام احزاب متعلق به جنبش کردایتی، ناچار میشود از خصوصیات و ویژگی های رهبران و ناکارآمدی این و آن حزب بگذرد و اصل این جنبش را مورد مطالعه و ارزیابی قرار دهد. چنین شیوه ای برای یافتن حقیقت، خط قرمز آنهاست. برای ما که معرفی ماهیت این جنبش به کارگر و زحمتکش را داریم، ناچاریم از خط قرمز آنها عبور کنیم.

احزاب کرد در کشورهای منطقه، نمایندگان طبقه سرمایه دار ناراضی کرد هستند که به دنبال شریک شدن در حاکمیت، به همراه دول حاکم اند. اینها میخوانند همراه حاکمین فعلی کشورهای شان، در استثمار طبقه کارگر شریک شده و مانند بقیه سرمایه داران، میدانی برای کسب سود و جaro کردن پول پیدا کنند؛ نمونه ای که در عراق امروز می بینیم. نتیجتا مبارزه این احزاب، مبارزه بخشی از بورژوازی کشور مربوطه است. برای مثال، طبقه سرمایه دار کرد در کردستان ایران، بخش انتگره طبقه سرمایه دار حاکم بر کشور ایران است. نتیجتا در معامله و بند و بست خویش با دولت حاکم، بطور اتوماتیک ناچار است سیاست و تاکتیک متناسب با شرایط سیاسی اقتصادی این کشور اتخاذ کند. به همین ترتیب بورژوازی کرد در کردستان عراق، به سیاست و تاکتیک ویژه شرایط سیاسی اقتصادی آن کشور نیازمند است. به این دلیل ساده که استراتژی رسیدن به قدرت در کشور عراق، و نه ایران، مد نظر است. بورژوازی کرد، برای رسیدن به هدف، به فشار سیاسی اقتصادی به حاکمین کشور مربوطه

نیازمند است. این فشار از دو طریق ممکن است؛ یکی اتکا به قدرت های منطقه ای و اختلافات منطقه ای برای فشار به حاکمین کشور محل زیست خود، و دیگری فشار مستقیم جنبش و زور سیاسی نظامی خود. در اولی، باید از طرف دولت و قدرت معینی به بازی گرفته شود تا در متن آن بازی، از حاکمین کشور مربوطه اش امتیاز بگیرد. نمونه این، پروژه "راسان" توسط حزب مصطفی هجری بود که در معامله با عربستان قرار بود نقش حوثی های یمن در کردستان ایران را به نفع عربستان، علیه جمهوری اسلامی بازی کند. نمونه دوم جنبش مصطفی بارزانی بود، با حمایت شاه ایران، در دوره جنگ سرد، که بسیار قدرتمند شد. اما طبیعی بود که حمایت شاه برای منافع خویش بود، و آن جنبش را در دوران قدرت خویش با صدام حسین معامله کرد.

در هر دو نمونه، این احزاب و پروژه های شان، به قیمت خدمات به دولت حامی بود. در مورد مصطفی هجری، لازم بود خون پیشمرگان خود را پیشکش سعودی ها کند و با پ ک ک هم که متحد جمهوری اسلامی است، شاخ به شاخ شود. در مورد دومی هم، ترور و کشتار مخالفین شاه در کردستان عراق، یکی از شرط های حمایت شاه بود.

نتیجه همین دو نمونه این میشود که نا اتحاد بارزانی با جنبش سلیمان معینی ممکن بود، نه وحدت حزب مصطفی هجری با پ ک ک. نه فقط این بلکه دشمنی اینها با رقبای ناسیونالیست کرد، جزو ضروریات دریافت حمایت از دو قدرت منطقه ای، یعنی دول ایران و عربستان بود.

به شهادت تاریخ، این تنها مسیری است که تا به امروز، ناسیونالیسم کرد پیموده است.

فاکتور دیگری که مانع اتحاد "کورد" میشود، دوران حاضر است که دنیا در پروسه تقسیم مجدد بین قدرت های جهانی و به طبع آن رقابت های منطقه ای برای گرفتن سهم بیشتر است. در بطن این شرایط، ناسیونالیست های کرد در هر کشوری، طبق منافع خود، جانبداری از یکی از قدرتهای جهانی و منطقه ای را گزیده اند. نتیجتاً احزاب ناسیونالیست کرد در کشورهای مختلف، با بلوک های رقیب اشتراک منافع دارند؛ برای پ ک ک، تا اطلاع ثانوی، به صرفه است، با جمهوری اسلامی باشد. برای بارزانی به صرفه است در رکاب ترکیه حرکت کند، چون بورژوازی کرد در منطقه او از رابطه و معامله با ترکیه است که حساب بانکی اش تقویت میشود. حزب خانواده جلال طالبانی و احتمالاً سرمایه دار سلیمانیه ای هم فکر میکنند در کنار جمهوری اسلامی، امکان دسترسی شان به پول و قدرت، بیشتر است. این یعنی تا زمانی که رقابت های منطقه ای در جریان اند، عین همین رقابت ها و دوستی و دشمنی ها وارد رابطه احزاب ناسیونالیست کرد هم میشود. این یعنی با وجود وابستگی جنبش کرد به وجود چنین رقابت هایی، میان "کورد" و "کورد"، اتحاد بی اتحاد!

راه چاره ای البته شاید ممکن باشد؛ پایان رقابت های منطقه ای که در متن آنها رقابت و خصومت در خانواده "کورد" ضروری میشود.

اما این راه حال، برای "کورد"، ویرانگر است! به این دلیل ساده که اگر بین همه طرف های رقیب منطقه ای تخاصم به پایان برسد، آنوقت خانه "کورد" از پایه ویران، و "شورش و جنبش و انقلاب کورد" تا اطلاع ثانوی، تعطیل میشود. به این دلیل ساده که شکاف منطقه ای و یا جهانی، تنها محل زیست اینهاست. بدون دخالت و حضور دول رقیب در شکل دهی به یک حرکت "کورد"، تولد جنبش ناسیونالیستی از دل یک اعتراض توده ای مستقل، جزو داده های غیر ممکن است. پول و اسلحه و امکانات نادر کاتی تحویل گرفته شده از دول متخاصم، تنها سنگ بنای خانه "کورد" است.

متوجه میشویم اگر جنگ و رقابت های منطقه ای برای زندگی مردم چیزی جر کشتار و فقر و ناامنی ندارد، برای "کورد"، شروع هر جنگ و کشمکش و بحرانی بین دول منطقه، منبع رزق و نان و حساب بانکی های مالمال از پول برای مسئولین است.

با همه اینها، سماجت ما نیز هم عرض سماجت ناسیونالیست های مؤمن برای دستیابی به فرمولی برای "اتحاد کورد" است. حالا که دنیای واقعی راهی برای وحدت "کورد" به ما نشان نمیدهد، به دنیای ذهن پناه ببریم؛ بیائید فرض بگیریم یک روزی تمام احزاب ناسیونالیست کرد، از هر طریقی، دولت های مستقل کرد در منطقه شده و جزو دول منطقه شده اند؛ یعنی دقیقاً مانند عرب، کورد هم صاحب دول متعدد شده باشد. آیا در آن شرایط، "اتحاد کرد" و تشکیل یک دولت واحد کرد ممکن است؟ کسی که به این فرضیه بی پایه عقیده دارد، میتواند از خود سوال کند که اگر چنین چیزی ممکن است، چرا از میان دهها دولت عرب، کسی حتی در خلوت خویش به اتحاد دنیای عرب در یک کشور واحد فکر نمی کند؟ چرا کسی در کشورهای متعدد انگلیسی زنان و یا فرانسوی زبان و یا پرتغالی و اسپانیایی زبان، به فکر وحدت کشورهای دارای زبان واحد، نمیرود؟ در غیبت خرافه و جهالت ملی میتوان پذیرفت که طبقه حاکمه در تک تک این کشورها منافع ویژه ای را تعقیب میکند که در حالت اتحاد با بورژوازی کشور دیگری، احتمالاً امکان پذیر نیست.

اگر میان ناسیونالیست های عرب و انگلیسی و فرانسوی و پرتغالی و اسپانیایی زبان، چیزی به اسم ضرورت وحدت ملی بین اینها متصور نیست، چرا بین زبانان کشورهای متعدد، هنوز بحث اتحاد کرد، میتواند جایگاهی در ذهن ناسیونالیست کرد داشته باشد؟ این بحث برای بعد!

ادامه این نوشته، یک مقاله چهار سال قبل است که به مقوله خیانت در خانواده کرد، یا به زبان آنها "مالی کورد" پرداخته است؛

دیگر مردمی اند که به دلایل متعدد، همانطوریکه تسلیم باور به خدایان میشوند، توسط ناسیونالیسم هم دقیقاً مانند مذهب تحمیق میگردند و صاحب عقیده ای خواهند شد که طبق آن کارگر و سرمایه دار کرد زبان منفعت مشترکی دارند. با چنین عقیده عهد عتیقی معلوم نمی شود که اگر منافع کارگر و زحمتکش کرد عراقی با امثال امام جلال و کاک مسعود و بقیه میلیاردرهای کرد یکی است، چرا در حالیکه در سایه دولت اینها یک طرف مرتب دلار جارو میکند، طرف دیگر بعد از نزدیک به سه دهه حکومت اینها، هنوز برای تامین آب آشامیدنی و ابتدایی ترین نیازهای زندگی شهری باید بجنگد؟ عین این مسئله در هر نقطه ای از این کره خاکی صدق میکند. همه جای این دنیا منافع اقتصادی و سیاسی دو طبقه سرمایه دار و کارگر منافع متضادی اند و پیشروی هرکدام از این طبقات به معنی عقب نشینی طرف دیگر است. هر جایی در این دنیا وقتی دستمزد کارگر پرداخت نمیشود، این جیب سرمایه دار است که پرتتر میشود. سرمایه دار در امر عدم پرداخت دستمزد کارگر به سادگی به پول و دارایی و ثروت خود اندوخته و از نان کارگر و خانواده اش زده است. رابطه این دو طرف رابطه دو دشمن طبقاتی در مقابل هم است. نتیجتاً ادعای ناسیونالیسم کرد به معنای ایدئولوژی طبقه بورژوا، در امر هم منفعتی کارگر و سرمایه دار کرد، یک ادعای بی پایه، عوامفریبانه و حقه بازانه است. این دو طبقه به جز دشمنی به منافع هم، مطلقاً هیچ منفعت مشترکی ندارند. نتیجتاً بورژوا و ناسیونالیسم کرد در معامله و بند و بست خود با دولت های معین، به کارگر و مردمان زحمتکش خیانتی نکرده و یکر است سراغ منافع سیاسی و طبقاتی و جنبشی خود رفته است. اگر در این وسط سر کارگر و مردمان ستمدیده کلاهی رفته است، مشکل عقاید ملی آنهاست که به آن گرویده اند.

اگر از این زاویه به تاریخ گذشته بنگریم، تمام آنچه که "خیانت" عنوان میشود، به سادگی پاسخ دارند؛ بگذارید تاریخاً حساب کنیم؛ حزب مسعود بارزانی که همان حزب دمکرات کردستان عراق است، در سال ۱۳۵۸ که کمونیست ها و آزادیخواهان را در کردستان ایران تهدید به قتل میکرد، مشغول خیانت به کسی نبود، چون اولا همانطوریکه امروز هر ژورنالیست و روشنفکر مخالفی را به قتل میرساند و از جنبش خود در مقابل دیگران دفاع میکند، امروز هم با تهدید آنها هدف بستن دهان شان را داشت تا ماهیتش برای بقیه مردم روشن نشود، در ثانی در مقابلش هم حمایت بیشتر جمهوری اسلامی از جنبش خود را می خرید. همانطوریکه با کشتن امثال سلیمان معینی در سال ۱۳۴۷ و تحویل جنازه اش به شاه ایران، حمایت شاه از جنبش خویش رامیخرد. یا همکاری همین حزب با جمهوری اسلامی در جریان حمله این رژیم به کردستان در جریان جنگ سالهای دهه شصت شمسی در ایران، حمایت این رژیم از جنبش خود را میخرد. پیوستن نوبتی این حزب و حزب جلال طالبانی به رژیم صدام حسین برای جلب همکاری آن در کشمکش و رقابت این دو نیرو، حمایت آنها از جنبش های خود می خریدند. در این میان، فقط دو طرف دعوا همدیگر را به خیانت متهم میکردند، وگرنه تا جایی که به منافع مردم مربوط میشود، اینها منافع مردم را نمایندگی نکرده اند تا به آنها خیانت کرده باشند. در دوره اخیر هم که هرکدام از این دو نیرو به قطبی در کشمکش های منطقه ای تعلق دارند، هرکدام منافع جنبشی خود را در بند و بست با یک قطب پی میگیرند و مشغول تقویت جنبش خود در مقابل دیگری اند و بس. زمانی هم که کشمکشی جدی در منطقه غایب است، تقلاهای اینها متوجه بند و بست و معامله با دولت مرکزی است.

علت ضرورت حمایت دولت های منطقه ای برای ناسیونالیسم کرد در ماهیت اهداف آنهاست. ناسیونالیسم کرد یک جنبش برای سهم کردن بورژوازی کرد در قدرت سیاسی حاکم در هر کشوری است. برای

داستان "خیانت" در جنبش ناسیونالیسم کرد

محمد فتاحی

این یادداشت به تشابه عینی عملکرد ناسیونالیسم کرد در ایران و عراق و ترکیه می پردازد، و در متن آن به داستان "خیانت" در جنبش های کردی می پردازد.

آهنگ بسیار محزون "کرد خانیو" (کرد خائن است. زبان کردی کورمانجی، شاخه ای از زبان کردی) با صدای "کاویس آغا" متعلق به نیمه اول قرن پیش است که ناسیونالیسم کرد در بدو شکل گیری در منطقه است. خارج از سیاست و تئوری و شناخت امروز از این جنبش، طنین آهنگ های این جنبشی در متن شکست و عقب نشینی های جنبش کردایتی آنها در دوران مدرن این جامعه، یک نشان حاشا ناپذیر در وجود مولفه تولید خیانت در این جنبش با هر حزب و سازمانی در تمام تاریخ خود و در تمام کشورهای منطقه است. نتیجتاً اطلاق خائن به یکی و شورشگر و غیرخائن به دیگری، یک بی انصافی در حق شکست خوردگان این جنبش و یا حامی یان آن است.

از تک تک روشنفکران و قلم بدستان و الیت اهل مطالعه این جنبش علت ریشه ای وجود عنصر خیانت در سرتاسر تاریخ جنبش شان را سوال کنید. بی جوابی صد در صدشان به این سوال ظاهر مهم در جنبش شان، دیدنی است. آنها هم که در مقاطع ناامیدی به سیم آخر میزنند، به این نتیجه میرسند که کرد همیشه به خود خیانت میکند! اصرار کنید چرا؟ پاسخ میگیرید که از تاریخ درس نمی گیرید! سوال کنید چرا در تمام کشورهای، در تمام احزاب و در تمام دوره های تاریخی؟ سوال تان بی پاسخ است.

بگذارید سراغ مفهوم خیانت برویم؛

خیانت یعنی پشت کردن به منافع هم طبقه ای ها و خودی هایی که همگی منافع مشترک و واحدی دارند. اگر این تعریف و یا مشابهش را می پذیریم، سراغ پاسخ این سوال برویم که جنبش یا حزب ناسیونالیستی به کدام خودی خیانت کرده است؟ ناسیونالیسم کرد مانند همه ناسیونالیست های دنیا، خود را جنبش همه مردم معرفی میکند. این حقه بازی یکی از سرچشمه های پیدایش تئوری خیانت در حق مردم است. شما در نظر بگیرید مثلاً در میان آنها که توهمی به جمهوری اسلامی ندارند، کسی مدعی خیانت خمینی به مردم نیست. همانطوریکه در مثلاً عراق و ترکیه فرد بی توهم به دولت بحث خیانت آنها به منافع سیاسی طبقاتی خود طرح نمی کند. مشکل آنجا پیدا میشود که کسی یا کسانی و یا مردمی احساس کنند که فلان دولت و یا حزب با او هم منفعت و از این زاویه به او و اهداف سیاسی او خیانت کرده است. در جنبش ناسیونالیستی مشکل فقط ادعاهای ناسیونالیست ها مبنی بر نمایندگی تمام مردم نیست. مشکل

رسیدن به این هدف، از آنجائیکه به فشار به دولت مربوطه نیاز دارند، مبارزه خود را به کشمکش دول رقیب گره میزنند تا از این طریق دولت و حاکمیت کشور مربوطه را ناچار به شریک کردن خود در قدرت کنند.

این مسئله در همه کردستان ها صادق است؛ به پ ک ک نگاه کنیم؛ پ ک ک زمانی در کنار سوریه و در شکاف این دولت با دولت ترکیه زیست میکرد. کشمکش دولت های ارمنستان و یونان هم به نوبت محل زیست سیاسی پ ک ک بوده اند. در دوره سالهای اخیر هم طبق رهنمودهای عبدالله اوجلان، کمپ شیعه یا جمهوری اسلامی و دول سوریه و عراق محل اطراق پ ک ک بوده است تا با اتکا به رقابت منطقه ای جمهوری اسلامی و ترکیه کسب امتیاز کنند.

دوره ای هم اختلاف روسیه و ترکیه پناهگاه پ ک ک شد و بعد از سرنگونی هوایمی روسی توسط ترکیه، به تشویق روسیه در عرض یک هفته شیر شدند و اعلام کردند که جنگی سرتاسری علیه دولت اردوغان سازمان خواهند داد و طبق رهنمودهای روسیه فشار نظامی اش به ترکیه را افزایش داد و "قیام" در منطقه جزیره را سازمان داد تا از آن طریق از نیروی مردمان ستمدیده هم برای فشار نظامی بر ترکیه استفاده کند، که با معامله ترکیه و روسیه و معذرتخواهی اردوغان قضیه خوابید و قضیه جنگ سرتاسری علیه دولت پوچ شد و حاصل این بازی تنها ویرانی بخشی از شهرک جزیره و کشتار و آوارگی مردمان بی دفاع آنجا بود. قبل از این "قهرمانی های" پ ک ک، همه به یاد دارند که مقطعی هم مذاکره با دولت ترکیه در جریان بود، که در طول آن مدت کردستان این کشور در متن اعتراضات سراسری ترکیه، به یمن نفوذ سیاسی پ ک ک، ساکت ترین و تسلیم شده ترین بخش جامعه ترکیه در مقابل دولت اردوغان بود. شناس پ ک ک در آن مقطع در این واقعیت نهفته بود که در ترکیه نیروی رقیب ناسیونالیستی در مقال پ ک ک وجود نداشت تا افشاگری علیه داستان این "خیانت" را رواج دهد.

کردستان ایران هم در کل دوره گذشته محل رشادت های این چنینی ناسیونالیست های کرد بوده است؛ کوشش برای بند و بست با رژیم اسلامی بویژه در دوره سالهای اولیه به قدرت رسیدن خمینی و جنبش اسلامی آن، هدف اصلی حزب سنتی ناسیونالیسم کرد یعنی حزب دمکرات کردستان بود. اینها در مقطع مذاکرات اولیه با رژیم اسلامی از ترس فشار مردم به شرکت در "هیات نمایندگی خلق کرد" با شرکت کومه له و سازمان فدایی تن دادند ولی در تمام طول مذاکره اینها مشغول مذاکره مخفیانه با رژیم اسلامی برای بند و بست بودند. در این راه به هر خواست و خفتی تن دادند تا حمایت رژیم را جلب و در قدرت محلی در کردستان جناح کردی این رژیم شوند، که برایشان میسر نشد. در تمام آن دوره، یک پای تبلیغات شان متهم کردن کومه له به جنگ افروزی در مقابل دولت امام خمینی بود. مصاحبه های اعضای کمیته مرکزی این حزب در روزنامه های تحت تسلط اسلاميون علیه کومه له یک پای رشادت های اینها در آن دوره بود. توده ای های درون این حزب، امثال کریم حسامی در معرفی کومه له به سبک حزب توده، در این کار، پیشروان "کرد" بودند. هدف شان از این کار مطمئن کردن رژیم از دشمنی اینها با کمونیست ها و رسیدن به حساب شان، در صورت قبول شرکت شان در قدرت بود. داستان اسکورت نیروهای ارتش به پادگان مهباد برای تقویت پادگان و آمادگی رژیم برای حمله بعد از مذاکرات را همه میدانند، که با افشاگری و مخالفت کومه له روبرو شد. حمله جوانان به تشوق کومه له به ستون ارتش اسکورت شده رژیم در ورودی شهر، در هفدهم دیماه ۱۳۵۹ و خلع سلاح بخشی از آن و فراری دادن بقیه

ستون به عقب و به طرف ارومیه، دروازه همکاری های علنی نظامی دمکرات با جمهوری اسلامی را بست. دمکرات مثل حزب برادر آن روزهایش، حزب توده، تنها زمانی از این تقلای کردانه دست کشید که مورد قبول رژیم اسلامی واقع نشد. مشابه چنین تقلاهایی را سازمان زحمتکشان عبدالله مهدی هم سالهای بعد از دوم خرداد به خرج داد و به جایی نرسید. داستان قهرمانی اینها برای ملاقات یک اطلاعاتی دست چندم در آن دوره توسط محافل خودشان مرتب به بیرون درج میکرد. در تمام نزدیک به چهار دهه گذشته، ناسیونالیست های کرد یک پای شان فشار به جمهوری اسلامی از طریق پادویی برای دول رقیب این رژیم و یک پای شان در رفت و آمد برای قبول مذاکره مخفی توسط داعش های حاکم بر ایران بوده است. عبدالرحمان قاسملو به عنوان قهرمان ملی اینها، سرش را در همین راه مقدس معامله مخفیانه با جنایتکاران فدا کرد و منت را هم گذاشتند بر مردمی که گویا قبول این پستی ها در راه تامین حقوق مردم بوده است!

وقتی هم از بی میلی رژیم اسلامی برای پذیرش خویش مطمئن بوده اند، شغل شان ظاهر شدن در کنار جانی ترین های جهان و منطقه برای بازی داده شدن و فشار به جمهوری اسلامی برای گرفتن امتیاز بوده است. تمام "قهرمانی های" اینها برای "ملت کرد" در سایه بی توجهی حکومت اسلامی به پذیرش شان بوده وگرنه امروز به عنوان مقامات کرد داعش های ایران مشغول جارو کردن میلیاردری به سبک برادران خود در سلیمانیه و اربیل می بودند.

داستان خیانت دولت ها

سرتاسر جهان را بگردید، هیچ نیروی سیاسی از هیچ جنبشی را این چنین عقیم پیدا نمی کنید. هر زمان اینها زیر بغل دولت و قدرتی، جنبشی را فراهم کرده اند، آخر سر شکست شان را هم به پای همان دولت های حامی نوشته اند. به قاضی محمد شوروی خیانت کرد و شکست خورد، به ملا مصطفی بارزانی شاه ایران خیانت کرد و شکست خورد، این دفعه هم به حساب مسعود بارزانی همه دنیا به او خیانت کرد و شکست خورد. معلوم نیست کدامین روز اینها مسئولیت شکست های خود را به عهده میگیرند. این یعنی نیرویی که پیشروی های اینها را ممکن میکنند باید خود همان نیروها پاسخگو باشند! روزی شاه ایران پیشروی اینها را ممکن کرد و آخر سر هم او مسئول شناخته شد. حالا هم که امریکا پیشروی اینها را در سال نود و یک میلادی ممکن کرد، باید پاسخگوی خیانت هایش به "کرد" باشد!

با این حساب، فردا که بر سر پ ک ک که در قطب جمهوری اسلامی و هلال شیعه در منطقه است، و ناسیونالیست های کرد ایرانی و ناسیونالیسم بارزانی که در جبهه عربستان و اسرائیل حضور دارند، اگر معامله ای بین دو قطب علیه کل اینها شکل گرفت، لابد از امروز جمهوری اسلامی و عربستان و اسرائیل مسنول محسوب میشوند!

البته این قهرمانان کردابیتی در اربیل و سلیمانیه در دولت داری و حکومت داری هم به همین اندازه زرنگ و رشید و کار آمد اند؛ دستمزد و حقوق نمی پردازند و مدعی میشوند دولت مرکزی در بغداد مسنول است. امنیت را تامین نمی کنند و هر از گاهی جنازه روشنفکر و انسان شرافتمند مخالف اینها گوشه ای پیدا میشود، میگویند نمیدانند کار کیست. زنان را به اتهامات ناموسی پشت سر هم کشتار میکنند، در مقابل خود

را به کوچه علی چپ میزنند. یعداز بیست و شش سال حاکمیت معلوم نیست مسئول تامین آب آشامیدنی مردم به عنوان اولین و ابتدایی ترین عنصر خدمات شهری کیست. برق نیست و مسئولش معلوم نیست. پول میلیاردری نفت هر ماهه در حساب بانکی های شان ذخیره میشود و ادعا میکنند میدانند کجا میرود. سرمایه داران و میلیاردرهای هم طبقه شان روز به روز چاق تر تشریف دارند، سر ماه هم میگویند برای پرداخت ماهانه معلمان چیزی دم دست نیست. در فساد اداری جزو بدترین های جهان امروزند، اما از نظر آنها معلوم نیست چه کسی مسئول است. با این داده ها، به این حاکمیت واقعا چه باید گفت؟

خلاصه کنم؛ ناسیونالیسم کرد تاریخا و در تمام مناطقی که حضور داشته است، عین همین ها بوده که در سلیمانیه و اربیل مشغول کردایتی و جارو کردن پول و ثروت های جامعه اند. تفاوت اینجاست که امروز با وجود سوسیال مدیا و حضور دوربین و تلویزیون در پایتخت های اینها در سلیمانیه و اربیل، و افشاگری های اینها علیه همدیگر، موجودیت اینها تمام قدر نمایان است.

خطاب من به کارگر اما؛

امید کارگر کرد زبان به این نوع نیروها نه از روی عشق شان به دولت مستقر در اربیل و فلان شهر، که از روی نیازشان به یک زندگی مرفه و شادتر و آزادتر است که گویا دولت "خودی" با خود می آورد. امروز کارگر در کردستان میتواند حساب کند در بیست و شش سال گذشته حاکمیت دولت کردی در کردستان عراق، چه اتفاقی برای جامعه افتاده است. از روی همین کپی از دولت کردی میتواند حساب کند که در آینده هم زیر سایه دولت ناسیونالیستی کرد در هر جای جهان آسمان همین رنگ خواهد بود. اصلا میتواند حساب کند ناسیونالیسم ایرانی و دولت خودی ایرانی چه گلی به سر کارگر فارس زبان زده است تا نوع کردی اش بزند؟ دولت ترک برای کارگر ترک چه غلطی کرده است تا نوع کردی این ناسیونالیسم بکند؟ دولت عرب در عراق برای کارگر عرب چه دارد، دولت عرب سوریه برای مردم چه دارد، تا دولت کرد در کردستان داشته باشد؟ این کدامین جهالت است که به کسی میفهماند که دولت ناسیونالیست خودی با بقیه ناسیونالیست های دنیا تفاوت دارد؟ چگونه کارگر نمی تواند درک کند که در حکومت مستقل و خیلی با قدرت و با ابهت کردی هم اوضاع او همانند کارگر ترک و عرب و فارس زیر چکمه های دول عرب و ترک و فارس است؟

چه زمان میشود فهمید و پذیرفت که رهایی از فقر و بردگی بر شانه ناسیونالیسم از هر نوع آن فریب و توهم کشنده است. چه وقت میشود فهمید که مقابله با فقر و محرومیت و مقابله با استبداد و تامین زندگی بهتر در گرو بریدن کامل از افکار و خرافات ناسیونالیستی از هر نوع آن است؟ نه در حاکمیت هیتلر آلمانی و تسخیر بخشی از جهان و نه در حاکمیت ناسیونالیسم ایرانی و تسخیر بخشی از خاورمیانه و نه در حاکمیت بارزانی و طالبانی و سرمایه های عظیمی که کسب کردند و نه در فردای حاکمیت ناسیونالیسم کرد در ایران سهم کارگر کرد زبان به جز سربازی و جان دادن در راه قدرت گیری آنها چیزی جز همان زندگی همین امروزش نیست. تمام رشادت ناسیونالیسم ایجاد تفرقه در صفوف کارگر به اسم کرد و فارس و ترک و عرب و عجم است و بس.

آنها در این انشقاقات و با وجود این شکافهای قومی و ملی نیروی میگیرند و با ایجاد این شکاف و

تفرقه ملی صفوف ناسیونالیست های مقابل را هم قدرتمند میکنند. یک نگاه به حاکمیت جنایتکارانه دولت فاشیست و الترا ناسیونالیست و مذهبی اسرائیل به همه ما نشان میدهد که سرکوبگری آن چه کمکی به ناسیونالیسم فلسطین و حماس کرده و توده میلیونی فلسطینی را زیر چتر آنها برده است. جنگ حزب دمکرات کردستان و دارودسته ملاحسنی ارومیه در شهر نرده چه خدمتی به ناسیونالیسم کرد و جریان اولترا ارتجاعی شیعه و ترک با ایجاد دشمنی میان مردم محروم کرد. در تمام دنیا نقش ناسیونالیست ها تا جایی که به کارگر و انسان زحمتکش میرسد، چیزی جز کاشت تخم نفاق و نفرت قومی و ملی نیست، همانطوریکه نقش مذهب ایجاد کینه و نفرت به مردمان منتسب به مذاهب مختلف است.

کارگر باید متوجه شود که افکار و عقاید ناسیونالیستی همچون مذهب، برای طبقه سرمایه دار پول آور است. برای کارگر اما به عنوان طبقه ای که تحت استثماران و دولت آنهاست، هیچ راهی جز خلاصی از دست اینها و جارو کردن عقاید عهد عتیقی اینها از دور و بر خویش و از جامعه نیست.

۴ نوامبر ۲۰۱۷

بیانیه دفتر سیاسی حزب کمونیست کارگری ایران

در محکومیت شعار فدرالیسم

۱- در ماههای اخیر شعار فدرالیسم جای برجسته تری در تبلیغات احزاب و گرایشات اپوزیسیون ملی و ناسیونالیست، شامل برخی جریانات باصطلاح چپ، یافته است. در تبلیغات این جریانات برقراری یک سیستم فدرالی، گامی در جهت «عدم تمرکز قدرت» و «دموکراتیزه» کردن سیستم اداری کشور قلمداد می شود. اما واقعیت اینست که شعار فدرالیسم در ایران نه فقط متضمن گسترش آزادی های سیاسی و مدنی مردم نیست، بلکه بر عکس، یک شعار عمیقا ارتجاعی، ضد مردمی و ضد کارگری است که علاوه بر عقب گردهای سیاسی و فکری و فرهنگی تعیین کننده ای که به جامعه تحمیل می کند، می تواند آغازگر یکی از خونین ترین و مشقت بارترین دوره ها در تاریخ معاصر جامعه ایران باشد.

۲- طرح شعار فدرالیسم از جانب این احزاب از این رو نیست که گویا چنین خواستی در میان مردم وجود دارد و یا جنبش و حرکت قابل لمسی در خود جامعه برای برقراری یک نظام فدرال در جریان است. هیچ نشانی از وجود تقابل و کشمکش قابل ذکر در مقیاس سراسری در جامعه میان باصطلاح «ملل و اقوام متشکله کشور» و یا حتی احساس تعلق ملی و قومی غلیظ و علاج ناپذیری در میان مردم که اساسا بهانه ای برای طرح چنین سیاستی بدست بدهد دیده نمی شود. مطالبه یک جامعه فدرال در هیچ یک از تلاطم های سیاسی تاریخ کشور حتی طرح نشده و فاقد هر نوع پیشینه و زمینه در تاریخ معاصر کشور است.

حقیقت اینست که شعار فدرالیسم یک شعار دست ساز و ابتدا به ساکن خود این گروههاست که بعنوان فرمولی در مصالحه و معامله میان ناسیونالیست ها و عظمت طلبان ایرانی با جریانات خودمختاری طلب کرد و در راس آنها حزب دموکرات کردستان به پیش کشیده شده است. این فرمولی است که هر دو جریان برای اجتناب از راه حل واقعی مساله کرد و دور زدن اراده مستقیم مردم کردستان، و برای بند و بست از بالای سر مردم و تقسیم قدرت میان خویش یافته اند.

ناسیونالیسم عظمت طلب ایرانی و شاخه های مختلف اپوزیسیون ملی، در شعار فدرالیسم این امکان را می بینند که با انکار مساله کرد، و ضمن تضمین «تمامیت ارضی»، درپچه ای برای معامله با احزاب خودمختاری طلب باز کنند. احزاب خودمختاری طلب کرد متقابلا فدرالیسم را شعاری می بینند که با تعمیم خواست خودمختاری به مقیاس سراسری و طرح آن تحت پوشش مطالبه نظام سیاسی - اداری فدرال برای کل کشور، آنها را از اتهام تجزیه طلبی مبرا می کند و مقاومت دولت مرکزی و احزاب ناسیونالیست ایرانی در برابر خواست خودمختاری را کاهش می دهد.

۳- خصلت ارتجاعی شعار فدرالیسم و عواقب سیاسی و اجتماعی فوق العاده زیانبار آن برای مردم و جامعه بسیار عیان است. فدرالیسم به معنای تقسیم قومی رسمی مردم کشور و تراشیدن هویت های ملی و قومی کاذب برای مردم و صدور شناسنامه های قومی برای میلیون ها انسانی است که در ایران زندگی و کار می کنند. فدرالیسم به معنای عقب کشیدن خودآگاهی سیاسی مردم و فرهنگ سیاسی جامعه و برجسته کردن قومی گری و نژادپرستی در ذهنیت مردم و نهادها و قوانین اجتماعی است. فدرالیسم

ناسیونالیسم کُرد در ایران

به معنای رسمیت دادن و تعمیم بخشیدن به تبعیضات سیاسی و اقتصادی و فرهنگی میان مردم برحسب برچسب های ملی و قومی، پاکسازی های قومی در مناطق مختلف کشور، رهبر تراشیدن از میان مرتجع ترین احزاب و افراد برای مردم مناطق مختلف و به عقب راندن جنبش ها و نیروهایی است که برای یک کشور سکولار غیرمذهبی و غیرقومی و برابری همه اهالی کشور مستقل از جنسیت و نژاد و مذهب و قومیت تلاش می کنند. شعار فدرالیسم نسخه ای برای ایجاد عمیق ترین شکاف ها و تفرقه های قومی در صفوف طبقه کارگر کشور است. شعار فدرالیسم شعاری ضد کارگری و ضد سوسیالیستی است. ۴- از نظر عملی، شعار فدرالیسم، زمینه ساز یک کشمکش خونبار و طولانی در سطح کل کشور است. در بخش اعظم مراکز پرجمعیت و صنعتی و در راس همه در شهر دوازده میلیونی تهران، هیچ رابطه یک به یکی میان «اقوام» با سرزمین وجود ندارد. هر نوع تلاش برای تراشیدن هویت قومی برای مردم و تقسیم سرزمین و تعریف حاکمیت منطقه ای بر حسب قومیت، به یک جنگ خونین و عظیم میان جریانات قومی منجر می شود که بناگزر کل مردم را به کام خود می کشد. ابعاد فاجعه ای که تحقق این افق ارتجاعی قوم پرستانه می تواند در ایران ایجاد کند، چنان عظیم خواهد بود که رویدادهای سال های اخیر یوگسلاوی در قیاس با آن رنگ می بازد و بیروت و کابل و ساریو در مقایسه با تهران پس از فاجعه «فدرالیسم»، کانون های امنیت و ثبات جلوه خواهند کرد. ۵- انقلاب آزادیخواهانه مردم در سال ۵۷، تحت لوای حکومت اسلامی و اصالت دین به بیراهه و به خون کشیده شد. خواست فدرالیسم مجددا همین سرنوشت را اینبار بنام اصالت قومیت و ملیت و حکومت مبتنی بر هویت ملی و قومی گری برای مردم تدارک می بیند. حزب کمونیست کارگری شعار فدرالیسم را بعنوان یک شعار ارتجاعی، ضد کارگری و مغایر با آزادی و برابری مردم بشدت محکوم می کند. هرچند همه گیر شدن و موضوعیت یافتن این شعار در جامعه ایران امری نامحتمل است، حزب کمونیست کارگری ایران در هر حال وظیفه خود می داند که در برابر هر حرکت احزاب ناسیونالیست برای تحمیل این افق و این آینده تاریک به مردم قاطعانه بایستد. حزب کمونیست کارگری با هر تلاش ارتجاعی برای مبتنی کردن دولت و نظام اداری در کشور بر مذهب، قومیت، و ملیت مقابله خواهد کرد. حزب کمونیست کارگری ایران تمام آن نیروها و جریاناتی که چه از سر واپس گرایی قومی و چه از سر حماقت و کوتاه نظری سیاسی، مردم را به این پرتگاه هولناک می رانند، پیگیرانه افشاء خواهد کرد.

۶- حزب کمونیست کارگری برای برقراری یک نظام سیاسی و اداری سکولار غیرقومی و غیرمذهبی تلاش می کند که در آن برابری حقوقی کلیه اهالی و ساکنین کشور، مستقل از قومیت، جنسیت، نژاد، مذهب، اعتقادات، و غیره تضمین شده باشد.

۷- در رابطه با مساله کرد، حزب کمونیست کارگری ایران یکبار دیگر بر موضع اصولی خود تاکید می کند. این تنها خود مردم کردستان هستند که حق دارند و باید در یک رفراendum آزاد تصمیم خود را درباره جدایی کردستان و یا باقی ماندن در چهارچوب کشور بعنوان شهروندان متساوی الحقوق کشور اعلام کنند. هر نوع بند و بست نیروهای سیاسی و هر نوع توافقی از بالای سر مردم میان دولت مرکزی و احزاب خودمختاری طلب کرد در مورد آینده سیاسی و اداری کردستان فاقد مشروعیت سیاسی و قانونی است.

دفتر سیاسی حزب کمونیست کارگری ایران

اردیبهشت - ۱۳۷۵ مه ۱۹۹۶

فدرالیسم شعاری ارتجاعی است

مصاحبه با منصور حکمت درباره شعار فدرالیسم

انترناسیونال: در بیانیه آمده است که طرح شعار فدرالیسم توسط برخی احزاب ایدا انعکاسی از وجود چنین مطالبه ای در میان مردم نیست. در این صورت انتشار این بیانیه چه لزومی داشت؟

منصور حکمت: نه فقط شعار فدرالیسم جایی در ذهنیت و زندگی مردم ندارد، بلکه هویت قومی و قومگرایی بطور کلی هم در بین میلیونها مردم ساکن ایران محلی از اعراب ندارد. اما این متأسفانه برای مصون داشتن مردم از فجایع و تراژدی هایی که قوم پرستی و قوم پرستان می توانند ببار بیاورند کافی نیست. به دنیای اطراف خود نگاه کنید و رویدادهای این دو سه دهه اخیر را مرور کنید. حکومت شرع و دولت آخوندی چه زمینه ای در ایران قرن بیستم داشت؟ ظاهراً هیچ. این مردمی بودند که هشتاد سال پیش تر مشروعه چیان را به روزی انداختند که میدانیم. آخوند یک قشر انگل بی آبرو و اسباب مضحکه مردم در شهر و ده بود. دختران دو نسل قبل از ما بی حجاب مدرسه میرفتند. موسیقی و سینما جزء لاینجزای زندگی مردم بود. با اینحال، امروز در آن جامعه جنون الهی و جهالت دینی و جانوران اسلامی حکم میرانند. یوگسلاوی، یک جامعه مدرن صنعتی و با هر استاندارد امروزی جامعه ای متمدن بود. یوگسلاوها از این صحبت میکنند که چگونه قبل از این ماجراها قومیت و ملیتشان یادشان نبود. تصور چنین اوضاعی برایشان ممکن نبود. که هنوز هم باورشان نمیشود و نمیدانند چه شد که چنین شد.

اینکه قومیت و قوم پرستی در جامعه ایران ریشه و زمینه قوی ندارد و اینکه خواست فدرالیسم جایی میان مردم ندارد، به این معناست که روندها و جریانات و جنبشهای اصلی در جامعه به این سمت سیر نمیکنند. اما سوال اینست که چقدر جامعه در برابر تحركات قوم پرستانه مصونیت دارد و چقدر از پیش در مقابل هجوم آتی این واپسگرایی و ارتجاع قومی آمادگی دفاع از خودش را دارد. بقول نادر بکتاش ناسیونالیسم و قوم پرستی مانند ویروسهایی هستند که در حالت خفته به حیات خودشان ادامه میدهند و تحت شرایط خاصی فعال میشوند و حتی گاه اپیدمی ایجاد میکنند. ناسیونالیسم و قوم پرستی در جامعه امروز ایران یک بیماری سیاسی - فرهنگی رایج نیست. اما نه ریشه کن شده و نه جامعه در برابر آن واکنش میدهد. وجود همین فدرالیست ها و جماعات عقب مانده ای که از هم اکنون در اوج قاحت و سفاقت صدور شناسنامه های قومی برای مردم در ایران را شروع کرده اند، گواه این است که این ویروس ریشه کن نشده است و میتواند، بخصوص در یک شرایط متحول و متلاطم سیاسی، مصائب زیادی ببار بیاورد. صدور این بیانیه برای ایجاد آمادگی و مصونیت در جامعه است. صدور این بیانیه همچنین اعلام بی شبهه این واقعیت به ناسیونالیستها و قوم پرستان و ملیون و روشنفکران ناقص العقل پیرامونی شان است که کمونیسم کارگری قاطعانه جلوی این واپسگرایی میبایستد و این جماعات و این تمایلات ضد انسانی و ضد کارگری را میان مردم رسوا میکند. نمیشود مردم را بیست سال با مذهب اسیر کنند و بگویند و بعد بیست سال دیگر هم با قومیت و ملیت. ما اجازه نمیدهیم.

انترناسیونال: بیانیه ظهور شعار فدرالیسم را مستقیماً به مساله کرد ربط داده است. در این مورد توضیح بیشتری لازم است.

منصور حکمت: همانطور که گفتیم اسم گذاری ملی و قومی مردم، تا چه رسد به کشمکشهای ملی و قومی میان بخشهای مختلف جامعه یک پدیده دیر پا، رایج و همه گیر در کشور نیست. واضح است که در فولکلور عقب مانده اقوام (هر قومی)، خودپسندی قومی و شوونیسم و بیگانه ترسی و غیره هست. در همه کشورها، حتی در یکپارچه ترین «ملل» هم این هست، و ظاهراً تا وقتی سرمایه و سرمایه داری هست این نوع شکاف انداختن میان مردم هم باقی خواهد بود. ایران هم استثناء نیست. اما، هر ناظری که ریگی به کفش و دستور کار پنهانی دیگری نداشته باشد، اذعان میکند که جامعه ایران جامعه ای نیست که چنان در چنگال کشمکش و عدم تحمل قومی و ملی عاجز شده باشد که حکیمی بخواهد با نوشداروی فدرالیسم سراغش بیاید.

وقتی دقت میکنید میبینید پیدا شدن سر و کله این مقوله در دور اخیر مستقیماً به مساله کرد و معاملات و مذاکرات حزب دموکرات با اپوزیسیون ملی مربوط میشود که به زعم دموکراتها فردا قرار است دولت مرکزی را در ایران بدست بگیرند. تمام مساله حزب دموکرات اینست که برچسب تجزیه طلب نخورد، بخصوص چون توحش ناسیونالیستهای عظمت طلب ایرانی و جناباتی که حاضرند تحت لوای دفاع از «تمامیت ارضی» بکنند را میشناسد. خود حزب دموکرات لاجرم در صف مقدم «ایرانیت» و دفاع از «تمامیت ارضی» قرار گرفته است. وقتی عفت داداش پور در نشریه نیمروز از دبیرکل حزب دموکرات، آقای ملا عبدالله حسن زاده، نظرش را درباره موضع حزب کمونیست کارگری میپرسد (برسمیت شناسی حق جدایی کردستان، مراجعه به آراء خود مردم کردستان در یک فراندوم بر سر جدایی یا باقی ماندن بعنوان شهروندان متساوی الحقوق در چهارچوب ایران)، جناب حسن زاده برآشفته میشود که: «خیر ما تجزیه طلب نیستیم» و برای اطمینان خاطر دولت مرکزی بعدی مرزبندی آتشینی با ما بعمل میآورد. حزب دموکرات خودمختاری میخواهد و به این نتیجه رسیده است که با تعمیم دادن خواست خود به کل کشور، با بدست دادن فرمولی که در آن ناسیونالیسم کرد در برابر یک دولت ناسیونالیست مرکزی تک نباشد، بهتر به این نتیجه میرسد. فرمول فدرالیسم کمک میکند حزب دموکرات خودمختاری بخواهد بدون اینکه کردستان موردی استثنایی تلقی شود. فدرالیسم یعنی «به همه ملل متشکله ایران» خودمختاری بدهید، از جمله به ملت کرد به رهبری حزب دموکرات. حال اگر بقیه مردم در ایران، و از جمله بخش وسیعی در خود کردستان لزوماً خود را با برچسب های قومی فارس و لر و گیلک و افغانی و کرد و عرب و بلوچ و ترکمن تعریف نمیکند، چه باک.

در آنسوی این بده بستان ارتجاعی، جریانات ناسیونالیست ایرانی قرار دارند که خود را با مساله کرد روبرو میبینند و این را یکی از گره گاههای اصلی تثبیت حکومت آتی شان تلقی میکنند. اینها در شعار فدرالیسم دریچه ای برای لاپوشانی مساله کرد، اجتناب از مراجعه به آراء خود مردم و بند و بست با حزب دموکرات میبینند.

منشاء بحث فدرالیسم محاسبات فرصت طلبانه و پا در هوای چند حزب سیاسی درباره مساله کرد است، این بخودی خود نه چندان نگران کننده است و نه پاسخگویی به آن از مجرای تبلیغات روزمره کمونیستی و ضد ناسیونالیستی دشوار است. اما در کنار طرفین اصلی این بحث، که هر کدام منافع مادی شان را دنبال میکنند، مطابق معمول یک صف کامل از کسانی را پیدا میکنیم که میبندارند بنا به شغل شریف روشنفکری و مطبوعاتی، یا بنا به نیازهای گروه داری خود، باید حتماً بدون تعمق و بنا به مد روز چیزی

بگویند و خود شیرینی کنند، و اینها به شهادت سرنوشت تلخ مردم یوگسلاوی و شوروی، خطرناک ترین عناصر در چنین شرایطی هستند. واقعا باور نکردنی است که کسی از پنجره خانه اش بازی بچه اش و بچه های همسایه را نگاه کند، سپس آهی بکشد و قلمش را دست بگیرد و جاهلانیه مردم یک کشور ۶۰ میلیونی را به ۹ ملیت و ۱۳ قومیت و ۵ گروه زبانی و قس علیهذا تقسیم کند و نسخه بیچد که اینها باید شهرها و محلات را مطابق جدول ایشان بین خود تقسیم کنند و روبروی هم بایستند. اگر اینگونه افکار سفیهانه نتایجی اینچنین خونبار در پی نداشت، شاید حتی مایه خنده مستمعین میشد. اما اینها دانسته و ندانسته جاده صاف کن پاکسازی های قومی و اعدامهای جمعی فردا هستند. اینها دارند علیه زندگی و جان آن بچه های بیرون پنجره توطئه میکنند و حساسیت مساله اینجاست.

این دنیای ۳۰ سال قبل نیست. انقلاب الکترونیک و انفورماتیک و پیدایش رسانه های سمعی و بصری جهانی، ژورنالیسم نوکر و مهندسی افکار را به یک فاکتور تعیین کننده در معادلات قدرت و سیر اوضاع سیاسی در کشورهای مختلف تبدیل کرده است. حتی ابلهانه ترین و دور از ذهن ترین تمایلات سیاسی و نسخه های اجتماعی، اگر در چهارچوب وسیع تر طبقاتی و جهانی بدرج بخشهایی از طبقه حاکمه بخورد به موقع پر و بال داده میشود و به اذهان مردم تحمیل میشود. مساله از محاسبات خرد حزب دموکرات و تتمه احزاب ملی و جمهوریخواه و آریامهری بسیار فراتر است. اینها بازیچه اند. ما باید کل بازی را غیر ممکن کنیم.

این را هم بگویم که تا آنجا که به مساله کرد مربوط میشود این خود مردم کردستانند که باید در یک رفتارندم آزاد درباره جدایی و یا باقی ماندن بعنوان شهروندان با حقوق برابر در چهارچوب ایران تصمیم بگیرند. فقط این تصمیم، هرچه که باشد، اصولیت و مشروعیت دارد. مساله کرد بر سر سهم گرفتن حزب دموکرات و سایر احزاب خودمختاری طلب در ساختار قدرت و سپرده شدن «حاکمیت کردستان» به آنها، از بالای سر مردم، نیست. بند و بست و مذاکرات و معاملات احزاب بر سر کردستان فاقد هر نوع مشروعیت است.

انترناسیونال: برخی سازمانهای چپ گفتند که حزب ما در مخاطراتی که در مقاله «سناریوی سیاه و سفید» بیان شده اغراق کرده است. فکر نمیکنید به این بیانیه هم چنین برخوردی بشود؟

منصور حکمت: بین خودمان باشد، من ضمن بیشترین احترام به تک تک اعضا و فعالین و رهبران خانواده چپ ضد سلطنتی و سنتی ایران بعنوان انسانهایی که بالاخره با هر زبانی خیر مردم زحمتکش را میخواهند، باید بگویم بعنوان احزاب و سازمانهای سیاسی نه اینها را سوسیالیست میدانم و نه باوری به قدرت تشخیص آنها و قابلیت آنها در ایفای نقش کارسازی در دنیای پس از جنگ سرد دارم. این یک طیف سپری شده و بی افق است. جوانان جبهه ملی و حزب توده اند که اکنون خود دیگر پیر شده اند. برخورد این طیف با این بیانیه فاکتور مهمی نیست. مهم تر شاید، برخورد بیانیه به آنهاست.

اما بیانیه اصولاً خطاب به اینها نیست. خطاب به مردم و بویژه به طبقه کارگر است، که به معنی اجتماعی و سیاسی و تاریخی این کلمات و شعارها توجه کنند و به دام ملی گرایی و قوم پرستی نیفتند، که برای مقابله با آن آماده باشند. بر خلاف بحث سناریوی سیاه و سفید، ما اینجا تاکید کرده ایم که احتمال تحمیل شعار فدرالیسم به جامعه امروز ایران بسیار ضعیف است. بنابراین بحث اغراق بر سر سیر اوضاع عینی نیست. بحث بر سر کثافت نهفته در خود شعارها و تبیین های ملی و از جمله شعار

فدرالیسم است. در این اساسا نمیشود اغراق کرد و هرچه گفته شود هنوز کم است.

انترناسیونال: آیا میشود گفت این شعار خصلت نمای احزاب و جریانات مطرح کننده آن است و به این اعتبار باید درباره آنها قضاوت کرد؟ آیا با این بیانیه نحوه برخورد و رابطه حزب با جریاناتی که مدافع فدرالیسم هستند تغییر میکند؟

منصور حکمت: بنظر من در سطح نظری میشود احزاب را بر مبنای این شعار قضاوت کرد. همانطور که مذهبی بودن، شوینیست ملی بودن، سلطنت طلب بودن و یا مخالفت با برابری زن و مرد، در متن تاریخ سیاسی معاصر ایران برای ارتجاعی نامیده شدن یک جریان کافی است، اعتقاد به صدور شناسنامه قومی برای مردم و تشکیل دولت مبتنی بر ملیت و قومیت نیز برای ارتجاعی خوانده شدن یک جریان کافی است. اگر سوالی هست اینست که آیا عمق کثافت شعار فدرالیسم و معانی ضد اجتماعی و ضد انسانی و ضد کارگری آن در سطح وسیع شناخته شده هست یا خیر. شاید هنوز خیر. این ایجاب میکند که بدوا برای یک دوره تلاش کنیم این فرمول از برنامه و تبلیغات احزاب اپوزیسیون حذف بشود. البته واضح است که از هم اکنون هر جریانی را که آگاهانه و مصرانه از فدرالیسم و سازمان قومی جامعه دفاع کند باید یک جریان ارتجاعی به حساب آورد.

انترناسیونال: این بیانیه چه فعالیتهایی را در برابر فعالین حزب میگذارد؟ فعالین حزب در برابر جریاناتی که شعار فدرالیسم را مطرح میکنند چه باید بکنند؟

منصور حکمت: واضح است که نمیشود و لازم هم نیست که اینجا لیستی از اقدامات بدهیم. اصل قضیه این است که ما محتوای واقعی این شعار را، با تمام وجود و با پشتکار برای مردم روشن کنیم. احزابی که این شعار را طرح میکنند باید فشار نقد ما را هرجا هستند و هرجا میروند روی خودشان حس کنند. باید تفکر و سیاست قومی و ملی را بی آبرو کرد، همانطور که تفکر و سیاست مذهبی امروزه بی آبرو و منفور است. باید اگر نه کل مردم زحمتکش، لااقل بخش های پرتحرک و فعال طبقه کارگر در ایران آنچنان آگاهانه از ارتجاع ملی و قوم پرستی، که شعار فدرالیسم صرفا یک بسته بندی لوکس تر آن است، بیزار و متنفر و نسبت به آن حساس باشند که هیچ نیرویی نتواند فردا جلوی پیشروی کارگر و کمونیسم کارگری را با علم کردن کشمکش ها و فجایع قومی سد کند و مردم را به روزی بیاندازد که در یوگسلاوی دیدیم. تبلیغات و آکسیونهای ما باید ظهور توجمان ها و ایزت بگوچ ها و کارادیچ ها و ملادیچ ها و میلو سویچ ها و ژیرینفکسی های وطنی را غیر ممکن کند. در یک جمله، هم باید حضور ذهن مردم را بالا برد و هم به قوم پرستان و اسپانسرهای فردایشان فهماند که با یک نیروی کمونیستی کارگری سازش ناپذیر و بدون توهم روبرو هستند.

اولین بار در خرداد ۱۳۷۵، ژوئن ۱۹۹۶، در شماره ۲۱ انترناسیونال منتشر شد.

کردستان، چپ و فدرالیسم قومی

مصاحبه سایت بیان با کورش مدرسی

به بیان: کمونیسم در کردستان، فعالیت کمونیست ها و جایگاه احزاب کمونیستی در کردستان، کشمکشهای درون حزبی و انشعابات جریانات کمونیستی و... در نهایت نگرش حزب حکمتیست به جنبشهای سیاسی در کردستان ایران و جامعه کردستان. اینها و سوالاتی دیگر با کورش مدرسی لیدر حزب کمونیست کارگری - حکمتیست را در گفتگویی اختصاصی با «بیان» بیان «دنیال خواهید کرد: به بیان: بگذارید سوالم را راجع به جایگاه نیروهای چپ در کردستان ایران مطرح نمایم، آن هم این است که به نظر جنابعالی فضای سیاسی و فکری و عمومی کردستان ایران در چه حواله هوایی است؟ آیا می شود از این فضا يك ایدئولوژی ویژه را استنباط کرد؟ یا نا فضایی است که همه جریانهای سیاسی می توانند برای خود سهمی داشته باشند؟ جنابعالی با ترسیم این فضا جایگاه نیروهای چپ در کجای این بلوکبندی می بینید؟

کورش مدرسی: در سواتان از دو لغت استفاده کرده اید که معانی بسیار متفاوتی میتوانند داشته باشند و مطمئن نیستم که منظور شما از این دو لغت یعنی «چپ» و «ایدئولوژی» را درست متوجه هستم. لذا برای اینکه سوتفاهمی پیش نیاید نظرم را در چند سطر در مورد این دو ترم توضیح میدهم و بعد به پاسخ به سوال شما میپردازم.

نکته اول اینکه بنظر من چپ مساوی با کمونیسم نیست. چپ در کلیت خود یک جبهه بسیار وسیع است که بالقوه میتواند از ناسیونالیست چپ و بورژوازی رفرمیست و «اومانیست» تا کمونیست مارکس را در بر بگیرد. آنچه در اینها مشترک است در سطح رفرم گذاشتن و قید و بند بر عملکرد سرمایه و تامین نوعی رفاه برای مردم. اینکه برای مارکسیست این تنها یک جنبه از زندگی است و جنبه مهمتر سرنگونی بورژوازی است و برای رفرمیست این لالاق برای آینده قابل پیش بینی فلسفه زندگی تفاوتی در این زمینه ایجاد نمیکند. به این معنی کمونیست و مارکسیست هم طرفدار رفرم است اما رفرمیست نیست، انقلابی است. منظورم از انقلاب، انقلاب سوسیالیستی همین امروز است. نه انقلاب ملی و دهقانی و دمکراتیک و غیره. در نتیجه اطلاق چپ به یک نیروی سیاسی هنوز اطلاعات زیادی در مورد آن نمیدهد. جریانات سوسیال دمکرات یا ناسیونالیست زحمتکش دوست و فقیر دوست کم نیستند که همه در طیف چپ نیروهای سیاسی جامعه ما قرار میگیرند.

نکته دوم این است که جریانات سیاسی منشا ایدئولوژیک ندارند. منشا جنبشی تر و اجتماعی تری دارند. مثلا ناسیونالیسم کرد منشا خود را از فلسفه برتری ملت کرد نمیگیرد از منفعت بورژوا و تحصیلکردگان ناراضی کرد از موقعیت اجتماعی شان شروع میکند و سیستم ایدئولوژیک ناسیونالیسم ابزار توجیه محور بودن این ناراضیاتی است. وگرنه چرا باید برای کارگرو زحمتکش در کردستان مهم باشد که عبدالله مهدی به فدرالیسم رسیده و به ریاست پاسگاه ژاندار مری یا فرمانداری بوکان رسیده است یا نه.

در نتیجه من سوال شما که «آیا می شود از این فضا يك ایدئولوژی ویژه را استنباط کرد؟» را به این معنی میفهمم که آیا جامعه کردستان برای چپ و برای کمونیسم فضا دارد یا نه. که البته همانطور که اشاره کردم پاسخش در بحث ایدئولوژی نیست. به فضای اجتماعی، طبقاتی و تاریخ مبارزه سیاسی در

کردستان مربوط میشود.

وجود جامعه سرمایه داری در کردستان و در ایران، وجود سرمایه دار و کارگر تنها صرفاً برای چپ بلکه برای انقلاب سوسیالیستی مجال اجتماعی و سیاسی باز کرده است. همین واقعیت به کمونیست ها در کردستان اجازه داد که تأثیری که مبینیم را داشته باشند. جامعه کردستان جامعه ویژه ای نیست. در کردستان سود هست و کار هست و مثل هر جای دیگر جهان سرمایه دار و کارگر هست. در نتیجه فضا برای همه جنبش ها و یا بقول شما ایدئولوژی ها باز است. از فاشیسمی که جریان عبدالله مهدی نمایندگی میکند تا کمونیسمی که ما نماینده آن هستیم. سرنوشته جامعه کردستان هم در نهایت به درجه موفقیت این جنبش ها منوط است. و اینکه چقدر میتوانند پرچم طبقه خود را به پرچم توده وسیع مردم زحمتکش تبدیل کنند و به این اعتبار نماینده نه این زحمتکشان به وضع موجود بشوند.

کمونیسم در کردستان راه مهمی را طی کرده است. در کردستان ایران به یمن فعالیت پیگیرانه کمونیست ها، اولاً بطور کلی چپ نفوذ بسیار بیشتر و عمیقتری از سایر نقاط ایران پیدا کرده است و ثانیاً این نفوذ دارد تا با هر چپی بلکه با تاریخ یک حزب، حزب کمونیست ایران، و با کومه له به اعتبار آن تاریخ پیوند خورده است. این دو خاصیت را قبلاً، به یمن انقلاب مشروطه، در آذربایجان داشتیم که به همت حزب توده و شکست سوسیالیسم اردوگاهی اساساً از دست رفت. سازمان دادن مقاومت مسلحانه و توده ای در مقابل جمهوری اسلامی، فعالیت حزب کمونیست ایران در سال های ۶۲ تا ۷۰ و دفاع پیگیرانه این حزب از منافع طبقه کارگر و زحمتکشان کردستان در مقابل بورژوازی سراسری و بورژوازی کرد، آرمان خواهی کمونیستی و ایده های چپ را در کردستان در میان توده وسیع طبقه کارگر و زحمتکشان بسیار عمیق تر از سایر نقاط ایران کرده است.

مبالغه نیست اگر بگوئیم بخش اعظم کارگر و زحمتکشان در کردستان بنا به تعریف خود را متعلق به جبهه چپ جامعه در مقابل جبهه راست یعنی بورژوازی ناسیونالیست سنتی کردستان تعریف میکنند. برای هر کس که طالب انقلاب سوسیالیستی در ایران باشد این سرمایه ای بسیار عظیم است. در کردستان تجربه و تعلق حزبی مردم بسیار عمیق تر و و پا برجا تر از سایر نقاط ایران است و تعلق سیاسی و حزبی طبقه کارگر و توده زحمتکش کردستان از سطح بسیار بالاتری نسبت به سایر نقاط ایران برخوردار است.

البته باید تأکید کنیم که این خود آگاهی و این تعلق سیاسی و حزبی بورژوازی در کردستان را نیز در بر میگردد. ناسیونالیسم کرد امروز بیشتر از همیشه شائبه های چپ و فرمیستی را از خود تکانده است و بیشتر از همیشه بورژوازی کرد و روشنفکرانش خود را با آن تداعی میکنند. جامعه کردستان از هر دو سو، چپ و راست، کارگر و بورژوا حزبی تر، خط کشی شده تر و آگاه تر از سایر نقاط ایران است.

اشاره کردم که انقلاب مشروطه در اختلاط با بلشویک های آذربایجان روسیه و قفقاز، آذربایجان ایران را برای مدت ها و یک پایگاه توده ای نفوذ چپ در ایران تبدیل کرد. مدت ها طول کشید و اتفاقات عظیم تاریخی افتاد تا این نفوذ چپ در آذربایجان ایران به سطح سایر نقاط ایران «کاهش» پیدا کرد.

انقلاب ۵۷ ایران و چرخش کومه له به مارکسیسم انقلابی و تشکیل حزب کمونیست ایران همین تأثیر را در کردستان بجای گذاشت. عقب نشینی کومه له به یک سنگر ناسیونالیستی طی بیست سال گذشته تأثیرات بسیار مخربی بر این خود آگاهی طبقاتی کارگر و زحمتکش کردستان گذاشته است. کارگر و زحمتکش، امروز در کردستان بسیار کمتر از سال ۷۰ شمسی خود آگاه است و بسیار بیشتر به توهمات

و آرمانهای ناسیونالیستی آلوده شده است.

به بیان: آیا می توانیم بگوئیم که امروزه در کردستان ایران سازمان یا احزابی چپی وجود دارند؟ صراحتاً» به ما بگوئید که امروز در کردستان ایران احزاب چپ کدامند؟

کوروش مدرسی: گفتیم من چپ را بعنوان یک عنوان عمومی تر از کمونیست بکار میبرم. چپ را به جریاناتی اطلاق میکنم که لااقل در سطح برنامه و گفتار قبل از تعلق قومی، قبل از کرد بودن خود را برابری طلب و سوسیالیست بدانند و خود را در مقابل سنت اصلی بورژوازی کرد، یعنی حزب دمکرات تعریف کنند. بر این متن به اعتقاد من اساسی ترین جریانات چپ فعال در کردستان کومه له، حزب حکمتیست و حزب کمونیست کارگری ایران اند که فعالیت و نفوذ قابل مشاهدای دارند.

بیان: زمانی کومه یکی از نیروهای چپ در کردستان به حساب می آمد. به تعبیری دیگر زمانی در کردستان چپ بودن مترادف بود با کومه بودن، یا می شد به طریقی کومه بودن را نمود چپ بودن تلقی کرد، حالا بگذریم که به راستی کومه نماد کدام چه نوع چپی بود کومه چه درکی از چپ بودن را از خود به جایی گذاشت که این حدیثی دیگر است، اما سوال من این است که کومه چپو کومه دیروز در کجای امروز کومه هاست؟ يك کومه چرا شد چند کومه. کدام يك از اینها نماد کومه چپ هستند؟

کوروش مدرسی: میخوام بار دیگر تأکید کنم که به اعتقاد من اولاً چپ به معنی کمونیست نیست. آدم میتواند چپ باشد اما اصلاً کمونیست نباشد. و ثانیاً کمونیست باشد اما آن نوعی از کمونیسم باشد که ما، به تبع مانیفست کمونیست، آن را کمونیسم بورژوائی میخوانیم.

در نتیجه وقتی به کسی چپ میگویم منظورم این است که در مصاف عمومی جنبش های اجتماعی ای در سمت چپ ایستاده است. در کردستان علاوه بر اینکه چپ خود را با کومه له تداعی میکرد، چپ خود را با کمونیسم و کومه له متعلق به حزب کمونیست تداعی میکرد. میخوام بگویم سابق در کردستان کمونیسم قوی بود و ریشه داشت امروز، به یمن تقویت ناسیونالیسم کرد در کومه له طی ۲۰ سال گذشته، که این کمونیسم به یک سنگر عمومی چپ و آغشته به داده های ناسیونالیستی عقب نشسته است. این عقب نشینی به یمن فروپاشی سوسیالیسم اردوگاهی، عروج ناسیونالیسم کرد در کردستان، اتفاقات عراق و نفوذ ناسیونالیسم کرد در کومه له، که بعد از جدائی ما از حزب کمونیست ایران موقعیت دست بالائی پیدا کرده بود و بالاخره ناتوانی جریان سانتر بی خط در رهبری کومه له برای بستن سنگری در مقابل این ناسیونالیسم شکل گرفت.

من نظرم را در مورد کومه له به تفصیل در مناسبت های مختلف توضیح داده ام و اینجا مجال تکرار آنها را ندارم. باید بگویم کومه له در بیست سال اخیر یکی از منفعل ترین جریانات سیاسی ایران بوده است. و طی سالهای اخیر، بجای فعالیت جاری خود، در واقع از جیب تاریخ گذشته خورده است.

از نظر پراتیک در بیست سال اخیر کومه له چیزی جز ناسیونالیسم چپ را نمایندگی نکرده است. اما رنگ قرمز و کمونیستی تاریخ گذشته و مشترک ما آنقدر تند است که از نظر توده وسیع کارگر و زحمتکش کردستان کومه له هنوز بزرگترین و بارزترین نیروی چپ کردستان است. این البته دال بر آن است که سازش چپ در کومه له با ناسیونالیسم کرد، همراه خود، ذهنیت و آگاهی کارگر و زحمتکش کردستان را پائین کشیده است. تغییر این ذهنیت نیازمند پراتیک عمیقتر ما، حضور کمونیسم ما در تار

و پود سیاسی جامعه کردستان است.

متأسفانه امروز کومه له به مسیری افتاده است که نتوده ای های آزرین و مقدم پیشقراولان آن هستند. با شناختی که از رهبری کومه له دارم فکر میکنم باید عمیقاً نگران چرخیدن کومه له به یک سیاست تماماً توده ای ایستی بود. تحولی که خود آگاهی طبقه کارگر در کردستان را سال ها به عقب میبرد و عملاً موقعیت ویژه کمونیسم در کردستان را از میان میبرد.

اما در مورد جدائی های کومه له، بنظر من جدائی در سازمان های سیاسی را تنها میتوان با رویداد های جامعه توضیح داد. جدائی و شکاف ها در کومه له مثل هر حزب دیگری، از جمله حزب کمونیست کارگری ایران یا حزب حکمتیست را در متن تحولات بزرگتر جامعه باید معنی کرد. نه در خلق و خو و ایندولوژی افراد.

فروکش جنبشی که برای سرنگونی جمهوری اسلامی برپا شده بود، شکست آمریکا در عراق و در مقابل جمهوری اسلامی و همراه آن شکست افق ناسیونالیسم پرو غرب ایران و ناسیونالیسم کرد، که دخیل خود را به آمریکا بسته بودند، یک زمین لرزه عظیم سیاسی و اجتماعی بود که فضا را برای نزدیکی ها و دوری ها سیاسی جدید باز میکند.

هر حزبی بر متن شکاف هائی که در آن هست و آسیب پذیری که در مقابل این تحولات دارد به این واقعیات واکنش نشان میدهد. رویداد های درون کومه له را هم باید بر همین متن تبیین کرد. ناسیونالیسم کرد از یک طرف و جریان نتوده ایستی از طرف دیگر در کار تعیین تکلیف کومه له هستند. البته ما هم از بیرون تلاش میکنم تا مانع تسلط اینها بر کومه له شویم و کاری که اگر کمونیستی در کومه له مانده باشد میگرد را بکنیم.

به‌پایان: خیلی مختصر می‌توانید بفرمائید در امروز کردستان ایران شما کدام حزب و سازمان و جریان را نماد چپ بودن به شمار می‌آورید؟

کوروش مدرسی: گفتیم به نظر من با هر مقیاسی بگیرید چه اجتماعی و چه جنبشی امروز جریان‌ات چپ حاضر در کردستان ایران، حزب حکمتیست، کومه له و حزب کمونیست کارگری ایران است. حزب حکمتیست کمونیسم را نمایندگی میکند، کومه له بیشتر بارکش کوله بار تاریخ حزب کمونیست ایران و تحولات دوره انقلاب است و حزب کمونیست کارگری بیشتر یک پوپولیسم چپ پرو غربی را نمایندگی میکند. به نظر من اینها با هم طیف چپ جامعه کردستان را شکل میدهند.

به‌پایان: حزب کمونیست ایران چه جایگاهی میان نیروهای چپ در ایران دارد و حزب شما چه ارتباطی با این حزب دارد؟

کوروش مدرسی: به نظر من حزب کمونیست موجودیت خارجی ندارد. بیست سال است این را میگوئیم. آنچه که هست کومه له است. که تنها سایه ای مغشوش از کومه له کمونیست سالهای ۶۲ تا ۷۰ است.

رابطه ما با کومه له در سالهای اخیر بر دو اساس استوار بوده است؛ اول اینکه از تاریخ کومه له در مقابل ناسیونالیسم کرد در داخل و خارج کومه له دفاع کنیم و سعی کنیم مجال ندهیم که این تاریخ را ناسیونالیسم کرد به نفع خود مصادره کند و کارگر و زحمتکش کردستان را به خود جلب نماید.

در سال های گذشته از مقابله با جریان عبدالله مهندی تا امروز در مقابله با فراكسیون ناسیونالیستی «فعالیت به نام کومه له» و جریان نتوده ایستی آزرین و مقدم، ما مدافع تارخ حزب کمونیست و کومه له کمونیست بوده ایم و منتقد پا برجای ناسیونالیسم و بی خطی رهبری کومه له.

دوم در سطح اجتماعی و سیاسی ما تنها نیروئی بوده ایم که وقتی پای تحركات اجتماعی و تقویت چپ در مقابل راست به میان آمده در حمایت از تقویت موقعیت چپ در مقابل راست و سازمان های چپ، بویژه کومه له، در مقابل حزب دمکرات - پژاک و زحمتکشان تردید نکرده ایم.

آنچه جای تأسف است، شاید هم تعریف خط حاکم بر کومه له است، این است که این رابطه البته تماماً یک طرفه بوده است. نفوذ ناسیونالیسم کرد در رهبری کومه له آنقدر زیاد است که آنها نزدیکی با حزب دمکرات کردستان و همه و هر جریان ناسیونالیستی دیگری را مطبوع تر از نزدیکی با ما میدانند. این البته چیز عجیبی نیست. از کوزه همان تراود که در اوست.

به‌پایان: چند سالی است که در خود حزب کمونیست ایران و سازمان کردستانی این حزب صدای دیگری شنیده می‌شود. طیفی از مؤسسين ديروز این حزب و چهاره های شناخته شده کومه له امروزه اعتراف می‌کنند که حزب کمونیست دیرزمانی است مرده است. آنان خواهان برچیده شدن نام این حزب و فعالیت زیر عنوان کومه هستند؟ نظر جنابعالی چیست؟ رویدادهای اخیر این حزب را چگونه ارزیابی می‌نمائید؟

کوروش مدرسی: من مفصل در این مورد صحبت کرده ام و البته از جانب ناسیونالیست های مختلف هم در این رابطه مثل همیشه مورد «لطف» قرار گرفته ام.

گفتم که به نظر من هم حزب کمونیست وجود خارجی ندارد. این را بیست سال است که میگوئیم. از زمانی که ما از آن حزب جدا شدیم حزب کمونیست منحل شد و تبدیل به یک روکار و دکور شد.

اما مشکل جریان منتقد درون کومه له وجود یا عدم وجود حزب کمونیست ایران نیست. مانیفست آنها را بخوانید تا متوجه شوید که مسئله تسویه حساب با تاریخ گذشته کومه له و اعلام مالکیت ناسیونالیسم کرد بر پراتیک و نفوذ کومه له است.

میگویند فعالیت به نام کومه له اما مگر کومه له امروز به چه نامی فعالیت میکند جز به نام کومه له؟ این فرمول بی معنی در واقع فرمول فعالیت تحت نام کومه له قدیم ماقبل حزب کمونیست یا در واقع فعالیت به نام کومه له قبل از کنگره دوم کومه له و نقد ناسیونالیسم پوپولیستی آن است. برای آن است که کومه له را مجبور کنند که رسماً با گذشته کمونیستی خود و با کمونیسم حزب کمونیست ایران تعیین تکلیف کند. اینها کمونیسم را هدف گرفته اند نه حزب کمونیست را.

اینها یکی دیگر از جریان‌ات ناسیونالیست درون رهبری کومه له هستند. تعرض آنها تعرض مجدد ناسیونالیسم کرد برای تصرف کامل کومه له است. اینها خود را کمونیست میخوانند اما میگویند کمونیسم معلوم نیست چیست. میگویند سوسیالیست هستند اما در همان جمله میگویند که سوسیالیسم در کردستان و ایران عملی نیست. آنچه که برای اینها واقعی و عملی است کرد بودن است این ناسیونالیسم است نه یک کلمه زیاد و نه یک کلمه کم.

به‌پایان: شماچه نگرشی به شعار فدرالیسم احزاب کردی در ایران دارید، آیا این شعار را می‌توان بعنوان خواست مردم کردستان تلقی کرد؟ کمیته کردستان حزب شما یا در کل حزب حکمتیست در میان این

شعار و تعدد احزاب کردی در کردستان چه شعار و چه خواستی رو دارد؟

گورش مدرسی: به نظر من شعار فدرالیسم قومی در ایران، از جمله در کردستان، یک شعار تماما فاشیستی است که جنگ، کشتار و پاکسازی قومی را به هر کوچه و برزن در ایران تسری میدهد. اگر ماجرای نرده و کشتار دهات قلاتان و قارنا در آغاز انقلاب را بیاد داشته باشید که تنها یک جرعه کوچک در محیط کوچک بود. آینده ایران فدرالیسم از یوگسلاوی و عراق به مراتب خوفناک تر و مهلک تر خواهد بود. این دیگر کمونیست و غیر کمونیست بر نمیدارد. به نظر من هر کس ذره ای شرف و وجدان داشته باشد باید در مقابل این چشم انداز به ایستد. این فاصله ارتجاع مطلق با سوزنی انسانیت را رقم میزند.

خواست ما برای کردستان با خواست ما برای سایر نقاط ایران تفاوتی ندارد. ما تلاش میکنیم که انقلاب سوسیالیستی طبقه کارگر را سازمان دهیم و به نتیجه برسانیم. راه خروج از محنت کنونی برای مردم کارگر و زحمتکش در کردستان با سایر نقاط ایران تفاوتی ندارد.

اما اگر منظور شما از این سوال سیاست ما در قبال مسأله ملی در کردستان است، آنوقت پاسخ ما این است: رفتارندم یا همه پرستی آزاد از مردم کردستان برای اینکه مستقل شوند، یک دولت مستقل تشکیل دهند و یا به عنوان اتباع متساوی الحقوق با سایر مردم ایران در ایران به مانند. حقوق اضافی و یژه برای کسی قائل نیستیم. در نهایت مردم کردستان باید تصمیم بگیرند. ما تماما تلاش خودمان را میکنیم تا مردم را قانع کنیم که راه دوم یعنی ماندن در ایران به عنوان اتباع متساوی الحقوق با سایر مردم ایران را انتخاب کنند.

به‌یاد: به خود حزب شما برگردیم ان هم این است حزب شما چه جایگاهی در کردستان دارد؟

گورش مدرسی: حزب ما در کردستان یک حزب مطرح و فعال است. این موقعیت از دو ریشه جوانه زده است: اولاً وجود طیف وسیعی از رهبران کمونیست کارگران و زحمتکشان کردستان در صفوف این حزب، که بخش مهمی از تاریخ کمونیستی کومه له به آنها گره خورده است و دوم یک خطر روشن، سازش ناپذیر و عمیقاً کمونیستی که بخصوص حزب حکمتیست را متمایز کرده است. ما سعی میکنیم هر نوع تعیین تکلیف کردستان به نفع جریانات ناسیونالیستی را مانع شویم و در مقابل یک جریان کمونیستی قوی، توده ای و با پتانسیل اعمال قدرت نظامی را سازمان دهیم.

به‌یاد: شما چه نظام حکومتی را برای آیندی ایران ترسیم می کنید؟

گورش مدرسی: اگر منظور شما از ترسیم آینده پیش بینی آن باشد این کار ما نیست. فالبینان و طالع بینان سیاسی به اندازه کافی مشغول این کار هستند. از نظر ما آینده به نتیجه تلاش ما و سایر نیروهای سیاسی بر میگردد. هیچ آینده محتومی وجود ندارد. ایران میتواند به کام یک سناریو سیاه فرو برود و یا در آن انقلاب سوسیالیستی انجام شود. تا آنجا که به ما بر میگردد، ما خواستار بر افتادن سرمایه داری و استقرار یک دولت و جامعه سوسیالیستی در ایران هستیم. همین. و به سوزنی کمتر از این رضایت نخواهیم داد.

سال ۲۰۰۹

"الماسی برای فریب" توطئه رژیم و "اپوزیسیون" فاسد

خالد حاج محمدی

اخیراً جمهوری اسلامی ماجرای تشکیل دولت در تبعید توسط مراکز امنیتی آمریکا و با شرکت طیفی از جریانات و شخصیت‌های راست را فاش کرده است و فیلم آن را از تلویزیون پخش کرده است. طبق این ماجرا اواخر سال ۲۰۱۰ با دخالت مراکز امنیتی آمریکا و «بنیاد دموکراسی» در این کشور، در همکاری با تعدادی از شخصیت‌های «اپوزیسیون» جمهوری اسلامی، طرح درست کردن دولت در تبعید را میریزند. محمد رضا مدحی از مهره های جمهوری اسلامی، طبق این ماجرا به قصد نفوذ در اپوزیسیون، به عنوان تاجر الماس در بانکوک مستقر خواهد شد. سرانجام و طی پروسه ای از جانب سفارت آمریکا با او تماس گرفته میشود و دعوت به همکاری برای این پروژه خواهد شد. سرانجام ابتدا در عربستان سعودی با سفیر آمریکا ملاقات خواهد کرد و بدنبال به آمریکا برده خواهد شد و در آنجا هم تعدادی از مقامات آمریکائی از جمله خانم کلینتون و دنیس رایس و... را ملاقات میکند. نهایتاً در ۹ دسامبر ۲۰۱۰ در پاریس طرح دولت در تبعید ریخته خواهد شد و شورای عالی حفظ امنیت با ریاست محمد رضا مدحی و جهانشاهی به عنوان جانشین او ریخته خواهد شد. سرانجام کنفرانسی در گوادلوپ در فرانسه با شرکت احزاب و جریانات و تعدادی از شخصیت‌های «اپوزیسیون» جمهوری اسلامی و شرکت عناصری از دولت آمریکا و... تشکیل خواهد شد. مدحی در کل این پروسه به عنوان آدم اصلی «جنبش یاد یاران» که نیروی ۲۰ هزار نفره در ایران و در میان سپاه و... دارد، ظاهر خواهد شد. از جمله کسانی که در این کنفرانس شرکت داشته اند، امیر حسین جهانشاهی، مهرداد خوانساری، محسن مخملباف از جنبش سبز، نوری زاده، حسن شرفی از حزب دمکرات، عبدالله مهتدی از کومه له زحمتکشان، موسی شریفی از همبستگی خلق اهواز و... بوده اند. کنفرانس بعد از بحث و توافقات با سرود «ای ایران ای مرز پرگهر» و زیر پرچم شیر خورشید ایران به سرانجام خواهد رسید.

داستان «فیلم الماسی برای فریب» با هر هدفی از جانب جمهوری اسلامی افشا شده باشد، نشانگر یک حقیقت آشکار در مورد ماهیت ضد کارگری و ضد مردمی بخش وسیعی از نیروهای اپوزیسیون بورژوائی جمهوری اسلامی است که زیر پرچم و اسامی مختلف ردیف شده اند. تشکیل دولت در تبعید و داستان تبدیل شدن بخشی از اپوزیسیون جمهوری اسلامی به ابزار دست دولت آمریکا، به قدمت تاریخ زندگی خود این اپوزیسیون است. جریاناتی که با سوت زدن هر مقام وزارت خارجه آمریکا، قند در دلشان آب میشود، و بار و بندیل بسته در دم سفارتخانه های این کشور به پیش فنگ پافنگ مشغول میشوند، نه تازگی دارد و نه دور از انتظار. تاریخ زندگی اپوزیسیون بورژوائی ایران همراه با خیل نویسنده و روزنامه نگار و دگر اندیش و قدیم چپهای پشیمان شده اش، چیزی جز این نبوده است. داستان انواع کنفرانسها و کنگره «ملیتهای» و ملت سازیها، کنگره فدرالیسم و جنبش برای «دمکراسی»، و جنبش سبز و ملی و قومی، همگی داستان بخش ناراضی بورژوازی ایران در خارج کشور و طیفی از روشنفکران نان به نرخ روز خود در این «اپوزیسیون» است. این داستان زندگی بخش اعظم نیروهای سیاسی راست و چپ پیوسته به راست است که برای گرفتن سهمی از ثروت و سامان و قدرت در آن مملکت حاضر به نوکری و پادوئی هر دولت قلدر و جنایتکاری هستند. این صف سالهاست آماده

شرکت در هر سناریوی ارتجاعی، حتی به قیمت ویرانی و تهمیل جنگ و نابودی میلیون‌ها انسان در ایرانند، به شرطی که به بازی گرفته شوند. ردیف شدن سازمانها و جریانات ارتجاعی چون حزب دمکرات کردستان ایران، سازمان زحمتکشان مهدی، حزب همبستگی اهوز و دلقکهای چون نوری زاده و جهانشاهی و.. به اندازه کافی گویای ماهیت چنین «اپوزیسیونی» هست. اینها در دوره بوش و خطر حمله به ایران و مطرح بودن گزینه نظامی، خود و اخوان و انصارشان را آماده کرده بودند که با اسلحه و پول آمریکا و.. عازم منطقه شوند. آرزو داشتند دول غربی جنایاتی که در عراق صورت گرفت را در ایران تکرار کنند و چند سال به این امید نشستند و ناخنهای خود را خوردند.

داستان دمکراسی برای ایران، حقوق مردم، ملیتها و مردم کرد و ... همگی چتری است در دست مشتکی جریان مرتجع، با همراهی مشتکی روشنفکر این الوقت که حاضرند هستی و نیستی مردم را به بازی بگیرند، حاضرند نسلی از مردم را به کشتن دهند، حاضرند جنگ خانه به خانه و شهر به شهر راه اندازند، تا شاید آنها نیز دستشان به جانی برسد. و در این راه همیشه چاکر و نوکر این یا آن دولت بوده اند. کار و شغل شریف این جماعت جز فریب و دروغ و ریاکاری و کلاه برداری، حقه بازی و خاک پاشیدن به چشم مردم نبوده است. توقع بیش از این هم از چنین «اپوزیسیونی» عمیقا مهلک است.

احزاب دمکرات کردستان ایران چه شاخه مصطفی هجری که نماینده اش در این دولت سازی شرکت داشته است و چه جناح دیگرش، در بهترین حالت خواهان وضعی هستند که در کردستان عراق شاهد آنیم. ستم ملی و خلق کرد ابزار فشار این جریانات و وسیله توهم پراکنی و جمع کردن نیرو برای سهیم شدن بخشی از بورژوازی ناراضی در کردستان در حکومت مرکزی و کسب سهمی از سرمایه و امکانات آن جامعه است. تاریخ این حزب تاریخ بند و بست، تاریخ دیدارهای پنهانی با مقامات امنیتی جمهوری اسلامی برای این هدف است. خلق کرد و ستم ملی ابزار تحمیق مردم ستمدیده کردستان در دست حزب دمکرات و همه ناسیونالیستهای کرد برای اهداف فوق است.

سازمان قومپرست عبدالله مهدی هم، فرم قبول نوکری و خدمتگذاری را چند سال است پرکرده و برای همه جا ارسال کرده است. این جریان نیز با سایر جریانات قومی دستساز آمریکا و.. فعلا ابزار فشاری در دست دولتهای مرتجع بوده اند و کسی هم فعلا و تا اطلاع ثانوی آنها را جدی نگرفته است. ساختن دولت در تبعید به رهبری یک مهره جمهوری اسلامی و با مهندسی سازمان اطلاعات آمریکا و پذیرفتن فرم سازمان زحمتکشان و شرکت دادن عبدالله مهدی در کنفرانس «گوادالوپ» در فرانسه^۲ بزرگترین فرصت و در عین حال مهمترین افتخار زندگی این جریان است و قرار نبود جز این باشد.

لذا اینکه چنین جریاناتی زیر سایه مراکز امنیتی آمریکا و بر مبنای برنامه های آنها، همراه جنبش سبز و شخصیتهایی از این جنبش، دولت در تبعید میسازند، و رهبر دولتشان محمد رضا مدحی «تاجر الماس» از مرکز اطلاعات جمهوری اسلامی است، مطلقا عجیب نیست. نه از نظر فکری، نه فرهنگی و نه سیاسی، تفاوت زیادی میان خود و این جناح و آن جناح جمهوری اسلامی نمیشناسند، در حقیقت هم فاصله ای میانشان وجود ندارند. تنها چیزی که این ماجرا را تعجب آور کرده است، عمق پخمی و کودنی این صف است که هر کس و هر عنصری از اطلاعات یا هر مامور سفارتخانه آمریکا، میتواند آنها را به بازی بگیرد.

اما در این میان صف جنبش سبز خفقان گرفته است. توده ای و اکثریتی و حزب کمونیست کارگری که رهبرش با افتخار اعلام میکرد با رهبران سبز کشتی نخواهد گرفت، جملگی در این ماجرا خفه شده اند. انگار نه انگار آنچه اتفاق افتاده است، تاریخ جنبش آنها و شرکت کنندگان در این افتضاح بخشی از

یاران و همسنگران جنبش سبز آنها است. اگر این اتفاق درسی برای کارگر و مردم ایران دارد، عیان کردن ماهیت واقعی جنبشی است که کل اپوزیسیون ایران با راست و چپ آن، و همه جریانات شرکت کننده در کنفرانس «گوادالوپ»^۲ در فرانسه را در برگرفت. آنچه از این ماجرا باید درس گرفت ماهیت کل این اپوزیسیون است و ضدیت کل این صف با منفعت کارگر و با آزادیخواهی در جامعه ایران. معلوم نیست چرا همه سرشان را زیر برف کرده و خود را به مردگی زده اند. رهبران و شخصیتهای بخش زیادی از این جریانات در همین دوره آرزوی لیبی شدن ایران را داشتند و بخشی از جریانات سطحی تر آنها علنا پای نامه امضا میکردند و از دولتهای مرتجع غربی طلب دخالت در ایران به شیوه لیبی را داشتند.

جمهوری اسلامی این داستان را در بوق کرده است و تلویزیون و روزنامه هایش را در این راستا به خدمت گرفته است. حکومت ایران از این مجرا و داستان ملال آور نوکری این بخش از «اپوزیسیون» برای نشان دادن قدرت دستگاه جاسوسی و امنیتی اطلاعاتی خود بهره میگیرد. اینکه سرویسهای اطلاعات و جاسوسی غربی، همراه با مراکز اطلاعات دولتهای جنایتکاری چون جمهوری اسلامی^۳ بخشی از ثروت و امکانات مردم را صرف جاسوس پروری و نفوذ و جاسوسی میکنند امری بدهی است. تاریخ تمام دولتهای بورژوائی مملو از توطئه و صحنه سازیهای مختلف از جنگ تا کودتا و .. بوده است. هیچ آدم فهیمی در جامعه ایران جز این هم از جمهوری اسلامی و هم از شرکت کنندگان در کنفرانس «گوادالوپ»^۲ توقعی ندارد.

این ماجرا امروز ابزاری در دست جمهوری اسلامی، برای به رخ کشیدن قدرت ارعاب و اقتدار خود به طبقه کارگر و مردم ایران است. تبلیغات وسیع رسانه های جمهوری اسلامی وسیله ای برای ساکت کردن و ایجاد ترس در میان دشمنان واقعی بورژوازی حاکم در ایران^۴ در میان طبقه کارگر و صف آزادیخواهی در این جامعه است. جمهوری اسلامی آمادگی طیفی از «اپوزیسیون»، که در کنفرانس «گوادالوپ»^۲ در فرانسه و زیر نظر دولتهای مرتجع غربی و مراکز امنیتی آنها چیده شده بود، را به ابزاری برای فاسد نشان دادن همه مخالفان خود تبدیل کرده است و پوچی و پخمی آنها را دستمایه تعرض به همه اپوزیسیون میکند. اما غافل از این است که هم جمهوری اسلامی و هم کل شرکت کنندگان در کنفرانس «گوادالوپ»^۲ برای مردم آزادیخواه ایران^۵ امتحان پس داده اند و بی آبروتر از آنند که کسی مرعوب این تبلیغات زهر آگین شود.

این اتفاق ترس و نگرانی کل این صف، با پوزیسیون و اپوزیسیون، را از نیروئی نشان میدهد که کل این صف از به میدان آمدنش میترسد و در مقابلش جملگی متحد خواهند ایستاد. اپوزیسیون بورژوائی ایران و دولتهای فاسد غربی^۶ همراه جمهوری اسلامی مشترکا در تلاشند که طبقه کارگر در سایه بماند^۷ به میدان نیاید^۸ سکوت کند و به زندگی بردگی خود قناعت کند^۹ تا در چنین سناریویی آنها با هم حساب و کتابشان را راست و ریس کنند و جنگ و دعوایشان را با هم به سرانجام برسانند.

توافق سازمان زحمتکشان و حزب دمکرات و اتحاد کردستانی!

وریا نقشبندی

اخیرا بین حزب دمکرات کردستان ایران و سازمان زحمتکشان کردستان (حزب کومله)، توافق مهمی صورت گرفته است. اساس این توافق، تلاش برای شکل دادن به یک "اتحاد کردستانی" است، حول ایران فدراتیو! این توافق از خیلی پیشتر قابل پیش بینی بود و انتظار میرفت که بر پایه سیاستهای غرب و اسرائیل در مورد ایران روابط حسنه ای ما بین این احزاب شکل بگیرد. اشاره به چند عامل که در ایجاد این پیوند تأثیرگذار بوده، لازم است تا بتوان اهداف و جایگاهی که این دو حزب در آینده کردستان و پس از "رشد" امید حمله آمریکا به ایران، برای خود تعریف کرده اند، را پیش از پیش روشن کرد.

برخی از مشخصات بارز این جریانات عبارت از اینها هستند: ناف این احزاب با قومی گرای و ناسیونالیسم بریده شده است. از نظر این ها ساختار حکومت ایران بعد از جمهوری اسلامی، با شعار فدرالیسم پی ریزی شده است. جایگاهشان در رابطه با مبارزات مردم ایران بر کمترین دخالت مردم شکل گرفته است. مشترک المنافع بودنشان از لحاظ پایه جنبشی به حزب دمکرات وصل است، حزبی که تاریخا و ماهیتا نماینده تمام و کمال بورژوازی "کورد" بوده است. سازمان زحمتکشان نیز جایگاه جنبشی خود را بر همین اساس پایه ریزی کرده است. رکنی که آنها را تماما در کمپ بورژوازی پرو غرب قرار داده است. هم رکاب بودنشان در حمایت آشکار از دخالت نیروهای خارجی و بیشترین تلاش برای وقوع جنگ، که معنایش افزایش احتمال سهیم شدن در حکومت آتی ایران و کسب قدرت در کردستان، است. با این همسویی پایه ای، پیوند و توافق نامه اخیرشان نباید جای کمترین تعجبی باشد. دورنمای سیاسی این جریانات برگرفته از الگوپذیری از حمله آمریکا به عراق در سال ۲۰۰۳ است، که به نفع باندهای قومی و مذهبی در عراق و کردستان عراق، به سرانجام رسید. این احزاب با تبدیل شدن به مهره های اجیر شده توسط آمریکا، و دخیل بستن به ناتو، رویای فدرالیت کرده ایران را در سر میپروراندند، هرچند به قیمت متلاشی شدن شالوده های اجتماعی و مدنیت جامعه ایران تمام شود.

حزب دمکرات به عنوان نماینده رسمی ناسیونالیسم در کردستان، دارای موقعیت اجتماعی خاصی در طول حیات سیاسی اش بوده است. آنهم نه به این دلیل که ناسیونالیسم این جریان از همپالگی های بغل دستش که سازمان زحمتکشان یکی از آنهاست پر رنگ تر است، نه به این دلیل که حزب دمکرات بر سر تشنت و پراکندگی در میان صفوف طبقه کارگر گوی سبقت را از سازمان زحمتکشان ربوده است، نه به این دلیل که تنها پرچمدار بازگشت به ارتجاع قومی و سنتهای منسوخ شده ملی است، بلکه به این دلیل که از زمان تاسیس حزب دمکرات تا دهه های ۸۰ تنها حزبی در کردستان بوده که در مبارزه با مدرنیته و آزادی و برابری در جامعه، یکه تاز بوده است. حزب دمکرات کردستان ایران، تنها سازمانی در کردستان بود که به خمینی لیبیک گفت و در برابر نفوذ کمونیستها در جامعه کردستان با فرقه های مذهبی آن دوره یعنی مفتی زاده ها هم کاسه بود. حزب دمکرات هنوز پرونده اعدام و کشتن کمونیستها در کردستان را در پرونده خود دارد. تاریخ این حزب از ابتدا تا امروز در تقابل با سکولاریسم، برابری زن و مرد در جامعه، و در طرفداری و حمایت از فرقه های مذهبی در تقابل با رشد کمونیسم در جامعه

کردستان است. نمونه تاریخی آن، رسمیت بخشیدن به یکی از رهبران همین فرقه های مذهبی یعنی احمد مفتی زاده به عنوان رهبر مذهبی کردستان در دوره بعد از انقلاب ۵۷ میباشد. این حزب همچنین در مقاطع مختلف سیاست حضور فعالانه مردم در انتخابات ریاست جمهوری یا انتخابات مجلس اسلامی و انتخابات شورای اسلامی شهرها را در پیش گرفته و کماکان هم در دوره اخیر، یعنی در بطن عروج جنبش سبز به رهبری موسوی و کروبی، همچنان در همان فاز در حرکت بوده است.

اما کومله عبدالله مهتدی نیز از این تاریخ بی بهره نبوده. اینها نیز زائران سینه چاک لیبرالها و کهنه جنایتکاران درون جمهوری اسلامی هستند. خزیدن زیر چتر جنبش سبز در وقایع سال ۸۸ یا داشتن روابط مخفیانه، دیپلماسی و ملاقاتهای مکرر با مقامات دولتی، دنباله پروژه ای میباشد که توسط حزب دمکرات از قبل تر آغاز شده بود. برای این جریان و حزب دمکرات پایین آوردن جمهوری اسلامی به عنوان سیستم ایدئولوژیک حاکم "ملاک نیست"! بلکه باز شدن درب، در هر جایی و هر مقطعی برای ابراز وجود این تشنه به قدرت های قومی در کردستان، تحت هر حاکمیت ضد کارگر و ضد زن و ضد مردم تحت ستم، اساس است. اگر چنین فرصتی رویشان باز شود، و از طرف رژیم یا جناح های داخل حکومت کمترین وعده و وعیدی بگیرند، از هیچ جنایتی بر علیه مخالفان بخصوص کمونیستهای آن جامعه، فروگذاری نخواهند کرد. همچنانکه که پیشتر نیز از این بابت خوش درخشیده اند. تاریخا نشان داده اند که مشتاقانه از چراغ سبز نشان دادن های هر کدام از جناح جمهوری اسلامی بر سر پایمال کردن حقوق و مطالبات مردم کردستان، استقبال میکنند.

سازمان زحمتکشان نیز کماکان در این مسیر از هرگونه سازشی ای ابای نداشته و ندارد. میخواهم بگویم که اینها فی الواقع یک سنت را به ارث برده اند اما با این تفاوت که حزب دمکرات جایگاه اجتماعی خود را در میان طیف ناسیونالیست موجود در کردستان تثبیت کرده اما کومله عبدالله مهتدی هنوز دارای چنین جایگاهی نیست و آینده درخشانی را برای خود در فردای از هم پاشیدن جامعه کردستان را تجسم نمیکند. هر چند که از هیچ اقدامی برای تبدیل شدن به وزنه قابل مراجعه از طرف جنبش ناسیونالیستی در کردستان یا طرفداران حضور ناتو در منطقه و عظمت طلبان پرو غرب فروگذاری نخواهد کرد. این توافقنامه برای کومله زحمتکشان، کمکی است برای رفتن در این راه. یعنی به حساب آمدن در میان کمپ ناسیونالیسم در کردستان. پروژه اتحاد کردستانی، تحت تاثیر اوضاع دنیای عرب و جدیدا هم سوریه، باز در دستور روز قرار گرفته و این تحركات ناسیونالیستی در منطقه رویای به قدرت رسیدن این قوم پرستان را در کردستان باز زنده کرده است. دلخوش بودن به وقوع جنگ بین ایران و آمریکا باعث به حرکت در آمدن این اردوگاه گردیده و خواب رسیدن به قدرت محلی در کردستان، تحت حاکمیت ایرانی فدرال را در سر میپروراندند. دندان تیز کردن این دو حزب برای فردا، نه برای شکل دادن به کردستانی فارغ از ستم ملی، نه برای کمک به برقراری جامعه ای که خواست آزادی و برابری بخش عظیمی از مردم کردستان در آن به رسمیت شناخته شده باشد، بلکه تنها و تنها برای دست یافتن به قدرت و قرار دادن تمام امکانات اقتصادی کردستان "زیر بال و پر" بورژوازی در کردستان میباشد، هرچند که این اتفاق به قیمت سلاخی شدن بخشی از طبقه کارگر و مردم تحت ستم در ایران تمام شود.

با کمی نگاه گسترده تر به وضوح می توان مشاهده کرد که حزب دمکرات الگوی خود را از پارت دمکرات کردستان عراق به عاریه گرفته و کومله زحمتکشان الگوی خود را از اتحادیه میهنی کردستان عراق. پس قابل درک است که پشت این توافقنامه اخیر که تنظیم کرده اند از ابتدا تا پایان چه پروسه ای را دنبال میکنند. همان پروسه ای که مسئله تقسیم قدرت در کردستان عراق، پس از حمله آمریکا به عراق و سرنگونی رژیم بعث، اتفاقی که طی آن احزاب ناسیونالیست کردستان عراق به عنوان سربازان

ارتش آمریکا نقش ایفا کردند، تقسیم قدرت بین حزب پارت دمکرات کردستان و اتحادیه میهنی کردستان در مناطق کردنشین را به سرانجام رساند. آنها نیز مثل وارثین فعلی خود متحدانه هم پیمان شده بودند که سربازان خوبی برای حمله آمریکا به عراق باشند.

آیا این احزاب در لیست سناریو سیاه قرار میگیرند؟

پاسخ به این سوال به چند فاکتور بستگی دارد: یک: چگونگی سرنگونی جمهوری اسلامی. دوم: متفاوت بودن موقعیت سیاسی احزاب در عراق و ایران. و سوم: نقش کمونیستها به عنوان مانع بازدارنده در شکل گیری باندهای سناریو سیاهی در کردستان ایران.

برای حزب دمکرات و کومله زحمتکشان حیاتی است که بدون کمترین هزینه ای، بر کرسی های قدرت در آینده کردستان ایران تکیه دهند. با وقوع جنگ، با اتکا به نیروی نظامی خارجی و ناتو، شانس بیشتری برای رسیدن به این رویای "شیرین" را دارند. و قابل تصور است همانطور که تاریخا نشان داده اند، در رکاب این نیروها دست به سرکوب هر صدای اعتراضی از جانب مردم و کارگران بزنند. این جریانات کاملا واقف هستند که با وقوع جنگ در ایران و دنبال کردن همزمان طرح ارتجاعی فدرالیسم، چاشنی وقوع سناریو سیاه را خواهند زد. اگر تا دیروز با شعار خودمختاری برای کردستان سیاست خود را پیش میبردند، امروز با شعار فدرالیسم، جنگی تمام عیار و سناریو سیاهی در ایران را باد میزنند. قطعا با تصور چنین رویدادی در آینده ایران، می بایست منتظر دیدن صحنه های بدتر از عراق، لیبی و سوریه باشیم. این جنگ احتمالی و این اپوزیسیون میتواند زمینه ساز یک نسل کشی عظیم در ابعاد وسیع انسانی که صرفا با لهجه یا گویشی متفاوت صحبت میکنند، باشند. این توافق تنها در سطح کردستانی نیست! قطعا فالانژها و فاشیستهای دیگری از جنس ناسیونالیستهای آذری یا عربهای جنوب که خوابی مشابه خواب این احزاب "کوردی" را دارند، شریک قافله میشوند. توافق بر سر تقسیم قدرت بعد از جمهوری اسلامی و نشستها و جلسات مخفی و علنی که با هم دارند، تنها یک بازتاب عملی روی زمین دارد و آن کمک به وقوع سناریو سیاه و تسهیل تصفیه غیر بومیها از مراکز قدرت خود با هر وسیله ای!

واقعیت این است که از آذربایجان تا خوزستان، از بلوچستان تا مشهد، جریاناتی هستند که به دنبال روزنه ای میگردند که در کمپ فدرالیسم خواهان ایرانی به حساب آیند و از حکومت ایران یا بخشی از آن، سهم بخواهند. در میان جنبش ناسیونالیسم ایرانی، از هر قوم و دسته ای، بخش "کوردایتی" آن بیش از همه واقف است که برای رسیدن به چنین خواسته ای باید روی چه سناریوهایی حساب باز کنند. میدانند که با ایجاد شکاف و تفرقه ملی و قومی بین مردم، و انداختن آنها به جان هم، و سازمان دادن تعرض به جان و مال مردم بی دفاع تحت عنوان حقوق قومیت ها و ملیت ها، خوابشان به واقعیت تبدیل میشود. به همین دلیل یک سیاست کمونیستی اقتضا میکند که جنبش آزادیخواهی و برابری طلبی در ایران نسبت به مخاطرات این توافقات آگاه باشد، و جنبش خود را بیش از پیش تقویت کند و سازمان دهد. باید نگذاشت که مردم را با شعار فریبنده و عوام فریبانه اتحاد کردستانی، نسبت به نتایج چنین توافقاتی خوش بین کنند.

این جریانات، با هر تحول یا اتفاقی در ایران و کردستان، نیروهای خود را برای سازمان دادن تقسیم جغرافیایی مردم در ایران و تقویت نیروهای کمپ سناریو سیاهی از اقلشار مختلف جامعه، به خدمت میگیرند. بر خلاف تمام تحلیل هایی که سعی دارند این اتفاق را در سطح یک "حرکت زیگزاگی" از جانب این احزاب "زیر فرش کنند"، و از بازگو کردن پیامدهای آتی چنین فاجعه ای شانه خالی کنند، لازم است که طبقه کارگر ایران، و نه تنها کردستان، نسبت به این اتفاقات، ساکت ننشینند و آن را افشا کنند. کمونیستهای ایران در کردستان، بخشی از جنبش کمونیستی ایران اند. لازم است جنبش کمونیستی در

سراسر ایران بر علیه چنین تحریکاتی سد عظیمی ایجاد کند و آن را تنها در سطح کردستانی نبیند. برای کمونیستها حیاتی است که با اتکا به طبقه کارگر ایران و به کمک مردم تحت ستم در سراسر ایران، امر سرنگونی جمهوری اسلامی را پیش ببرند و با دخالت آگاهانه طبقه کارگر، بر علیه هرگونه توافقاتی که از بالا و وقوع طرح های سناریو سیاهی را تسهیل می کنند، سد محکمی ببندند.

اما با در نظر گرفتن حذف احتمال وقوع جنگ این جریانات در چه موضعی قرار میگیرند؟

در تحلیل جایگاه احزاب متعلق به جنبش ناسیونالیستی در ایران و در کردستان، تفاوت چندان در رفتار و منش آنها چه از لحاظ سیاسی یا اجتماعی نباید قائل شد. این جریانات و احزاب رسماً در خط مقدم فروپاشی هرگونه مدنیت در جامعه ایران ایستاده اند. اینها سربازان تحت فرمانی هستند که زیاد برایشان فرقی نمیکند که چه کسی یا چه قدرتی بر آنها حکم میراند. همانطور که گفته شد، هم میتوانند با جمهوری اسلامی به شرط برآورد کردن خواسته هایشان که رسیدن به بخشی از قدرت تحت پوشش مطالبات ملت کرد است سازش کنند، هم میتوانند با آمریکا یا هر قدرت نظامی دیگری در منطقه تحت پوشش سرنگونی جمهوری اسلامی توافق کنند. تاریخا از شکاف دولتها رشد کرده اند و تغذیه شده اند. نقش ویروس هایی را ایفا می کنند که در تضاد بین دولتها، هم از توبره خورده اند هم از آغل. پس با این تفاسیر، مسلم است که با بهره گیری از هر موقعیتی برای تقویت خود در هر پوستی می خزند. اینها می دانند اگر صف محکمی از کمونیستها و مردم آزادیخواه و برابری طلب در میدان نباشد، آسان تر میتوانند به تمام ابزارهای قدرت دست پیدا کنند. به همین دلیل است که تقویت کمپ خود با همدست شدن با هر باند و فرقه ای، سنت جا افتاده ای در میان آن احزاب است. چرا که بدون چنین موقعیتی شانسی برای رسیدن به قدرت ندارند. میدانند با حضور صف کمونیست ها و مردم آزادیخواه و برابری طلب در میدان، فرصت دست درازی کردن به جان و مال مردم را نخواهند داشت و توطئه هایشان علیه مردم با بیشترین تعرض از جانب نیروهای چپ و مردمی که هیچگاه ستم و ظلم دو نظام سلطنتی و اسلامی را نپذیرفته اند مواجه میشوند.

بعلاوه یک دوره مبارزه تاریخی و تقویت جنبش آزادیخواهی و برابری طلبی از طرف مردم کردستان، و به دست گرفتن کنترل امورات محلات و شهرها توسط کمونیستها و مردم، موجب بالا رفتن خواسته های جامعه منطبق با استانداردهای یک زندگی متمدن و مدرن گردیده، که خود این تاریخ و این جنبش، میتواند به عنوان اهرم فشاری بر احزاب ناسیونالیست در کردستان ایران عمل کند و مانع وقوع سناریو سیاه در کردستان شود. در کردستان صفی از کمونیستها وجود دارد که نسبت به کل منافع طبقه کارگر و مردم ستمدیده ایران، آگاه است. نگرانی از تعرض این صف به این باندهای سناریو سیاهی، خود عامل فشاری است بر پرورده نشستن احزاب ملی در کردستان به پای میز هر مذاکره و سازشی از بالا.

جنبه دیگر یکسان نبودن جامعه کردستان ایران با کردستان عراق از لحاظ تحزب یافتگی میباشد. کردستان عراق عملاً بین دو حزب ناسیونالیستی تقسیم بندی شده بود و متأسفانه کمونیستهای آن جامعه چه به صورت متحزب و چه به صورت نیروی قابل اتکا به شمار نمیرفتند. اما وضعیت کردستان ایران با عراق متفاوت است. چرا که در کردستان ایران تاریخا دو قطب ناسیونالیستی و کمونیستی در بعد اجتماعی شکل گرفته است، و فرقه های مذهبی موجود که ریشه اجتماعی ندارند، در حاشیه این دو قطب اند. به همین دلیل اوضاع سیاسی و اقتصادی جامعه ایران و نقش احزاب موجود در این جامعه در سطح غیر قابل مقایسه ای با اوضاع سیاسی و اقتصادی عراق، متفاوت است. تحت حاکمیت همین جمهوری اسلامی،

به وضوح تحرک کمونیست‌های این جامعه را میتوان مشاهده کرد. میتوان مشاهده کرد که با کوچکترین احساس قدرت و ابراز وجودی، چگونه به یک جنبش در سطح سراسری تبدیل میشود. این پتانسیل قطعاً به عنوان نیروی محکم مانع هرگونه سر بلند کردن باندهای قومی و مذهبی در تخریب بنیان‌های مدنیت در این جامعه میشوند. پس شناس آنچنانی برای این احزاب جهت ظاهر شدن در قواره سناریو سیاهی فراهم نمی‌شود و به نفعشان است که در این قواره ظاهر نشوند.

اما لازم است که مردم کردستان با استفاده از همان تجربه تاریخی که داشته اند جهت تقویت این جنبش "جنبش خودشان" بیشتر آگاه و متحد و متشکل شوند. چرا که در دوره بحران و از کنترل خارج شدن اوضاع، مشکل خواهد بود که "در آن واحد" هم حافظ امنیت کودکان و مردم بی دفاع باشند یا به دنبال سرپناهی برای جان بدر بردن از مرگ حتمی، و هم بتوانند خود را برای کنترل اوضاع و در دست گرفتن مراکز کلیدی سازمان دهند.

این احزاب از هم اکنون از هر موقعیتی بهره می‌گیرند که مدل‌های عراق و لیبی و سوریه را برای ایران کپی کنند که این برای ایران وقوع سناریو سیاه را محتمل میکند. بنابراین تنها عاملی که میتواند در برابر وقوع جنایات سناریو سیاهی سد ببندد، و زنگ خطری باشد در مقابل خطر عروج دار و دسته های قومی و مذهبی، آگاه شدن به ماهیت ضد انسانی چنین پروژه هایست و پس زدن هرگونه سیاست مبتنی بر قومی‌گرایی و مذهبی در کردستان، توسط نیروی مردم میباشد. از هم اکنون مردم کردستان و کمونیست‌های آن جامعه باید هوشیار باشند، و بدانند که چنین سناریویی غیرمحتمل و دور نیست. افشای چنین سیاست‌های کار کمونیست‌ها و طیف متعلق به جنبش آزادیخواهی و برابری طلبی در کردستان و ایران است که از وقوع چنین پدیده‌ای جلوگیری کنند. باید منتظر ملحق شدن بخش‌های پراکنده دیگر جنبش ناسیونالیستی در کردستان به این سناریو محتمل بود.

رهبران این احزاب تنها به شرط اینکه بتوانند مسند امور در کردستان را بدست بگیرند، حاضرند سیاهترین آینده و سرنوشت را مثل بختک بر سر همین مردم تحت حکومت شان خراب کنند. برای طبقه کارگر، سرمایه دار به عنوان صاحب کار و سرمایه مسئله است، نه هم‌زبان و هم‌فرهنگ. کجای مناسبات اجتماعی این جوامع سرمایه داری، طبقه سرمایه دار و طبقه کارگر هم فرهنگ هستند! و یا در آشتی بسر میبرند! یا اینکه از رفاهیات جامعه که خود خالق و مولدش هستند به نسبت برابر با سرمایه دار "کورد" مفت خور، بهره میبرند. برای زنان، برابری یعنی به رسمیت شناختن امکانات و حقوق برابر انسانی جدا از هر تفکیک جنسیتی، نه از چاه درآمدن و به چاله افتادن. نه القای این باور خود فریبانه که گویا بین دیدگاه این قوم با قوم دیگر تفاوت مهمی وجود دارد! در حالی که حتی اگر با این ملاک، یعنی فرهنگ و سنت هم سنجیده شود، ما شاهد بیشترین سرکوب و فشار بر زنان از طرف سنتها و عرفها موجود در فرهنگ "کوردایی" و سایر فرهنگ‌های قومی و قبیله‌ای هستیم. نه حکومت کردی و نه هیچ حکومت مبتنی بر هویت ملی یا مذهبی ارمنان آور حتی یک ذره حرمت انسانی نیستند. کما اینکه نافی بنیادین خواست انسانی و برابری خواهی جامعه نیز میباشند. با این توضیحات مسجل است که بستن چنین توافقنامه‌های از جانب اینچنین جریان‌های رجاعی، قدمی است به طرف وقوع یک فاجعه دیگر انسانی اما اینبار در ایران.

واقعیت این است که با در نظر گرفتن هر احتمالی در مورد آینده ایران، چه با وقوع جنگ و یا غیر از آن، کمونیست‌های آن جامعه باید به درک بالایی از متشکل شدن و سازماندهی خود و اقشار مختلف جامعه، برسند. هرگونه نادیده گرفتن این احتمالات، در تحلیل رهبران و آژیتاتورهای کارگری و رهبران در محل

، در مبارزه علیه تخریب بنیاد یک جامعه آزاد و برابر برای طبقه کارگر و مردم زحمتکش، نقش پاشنه آشیلی را بازی میکنند.

این جریان‌ها میدانند که اولین نیروی که در برابرشان قد علم میکند، کمونیست‌ها هستند. بنابراین نباید نیروی دقیقه نودی باشیم! به ازای هر دقیقه کم کاری کمونیست‌ها در جامعه، به توان جریان‌ها مرتجع و دست راستی افزوده میشود. سیاست ما تا کنون بر پایه بیشترین حضور و سازماندهی رادیکالترین بخش جامعه بوده است. سیاستی که به چیزی کمتر از انقلاب کارگری با اتکا طبقه کارگر و مردم ایران قانع نیست. سیاست ما بر پایه جنبشی شکل گرفته است که معتقد به دخالت مستقیم مردم، از لحظه سرنوشتی تا لحظه به نتیجه رسیدن انقلاب است. در مقابل این کمپ ارتجاعی و ضد انسانی بایست کمپ رادیکالیسم و به شدت انقلابی طبقه کارگر را تقویت کرد. هیچ راه دیگری نیست که بشود آن را پیشنهاد کرد، غیر از متکی بودن به اکثریت عظیم استثمار شده جامعه. این صف متعلق به تمام انسانهای شریف و کمونیست است که با هرگونه دخالت قلدانه یا اصلاح طلبانه پوزیسیون و اپوزیسیون برای قیچی کردن انقلاب بر پایه منافع کل طبقه کارگر، خود را در تضاد میدانند. در مقابل شعار فدرالیسم، باید شعار سوسیالیسم را فریاد زد. کمپ ارتجاعی ناسیونالیسم برای کسب قدرت در منطقه، از طبقه کارگر، زنان و جوانان مایه میگذارد و زد و بند میکند. وظیفه کارگران، زنان و جوانان است که بر علیه این فرصت طلبی و قیحانه دست به افشاگری بزنند و اقدام کنند. با تشکیل تشکل‌های مستقل در مراکز کار و محل زندگی، بر دخالت هر چه بیشتر در تعیین سرنوشت شان و برای رسیدن به آزادی و برابری، و برای ایجاد یک دنیای بهتر برای کودکان خود، پافشاری کنند. اعلام کنند که نیازی به قیم، آن هم از طرف کمپ طرفدار نسل کشی و بمباران مراکز کار و مناطق مسکونی ندارند و بالاخره بایست این رویا را تبدیل به یک کابوس برای این اردوگاه کرد..

۴ سپتامبر ۲۰۱۲

اصلاح طلبان کرد و انتخابات

مظفر محمدی

دو سازمان و نهاد ناسیونالیستی کرد و متعهد به حفظ نظام جمهوری اسلامی، به اسامی «شورای هماهنگی اصلاح طلبان کرد» و «جبهه متحد کرد» در بیانیه مشترکی، اعلام کرده اند که: «در این شرایط سخت، همگام با اصلاح طلبان و سایر نیروهای ملی دلسوز و معترض به وضعیت موجود مدیریت کشور، حضور پر رنگ در صحنه انتخابات و ایفای نقش در این برهه خطیر را وظیفه ملی، دینی و انسانی خود می دانند!»

آنها در بیانیه مشترک خود همچنین اعلام کرده اند که کاندیدای فرضی خود (رمضان زاده) را به نفع خاتمی و یا هر کاندید اصلاح طلب دیگر از جمله رفسنجانی که نام او هم در لیست کاندیدای اصلاح طلبان است، جلو نمی فرستند و از مردم می خواهند که، «با حضور تمام رنگ خود در صحنه، اجازه ندهند بار دیگر آرای مردم مورد سوء استفاده قدرتمندان انحصار طلب قرار گیرد.»

شرکت در رقابتهای انتخابات جمهوری اسلامی برای بخشهای مختلف بورژوازی ایران اعم از فارس و کرد و ترک و غیره امری طبیعی است و غیر از آن جای تعجب است. این دو نهاد ناسیونالیست کرد هم منافع بخشی از بورژوازی کرد را نمایندگی می کنند همچنانکه خاتمی و رفسنجانی و احمدی نژاد بخشهای مختلف بورژوازی ایران را نمایندگی می کنند. بورژوازی کرد بخش ادغام شده و لایتجزای بورژوازی ایران است. به همین دلیل شرکت نمایندگانشان در رقابتهای انتخاباتی معنا دارد و جز آن نمیتواند باشد. به همین اعتبار اعلام شرکت پژاک در انتخابات هم قابل توجیه است. و اگر فردا روز هم برای دیگر احزاب ناسیونالیست و شاخه های حزب دمکرات هم فرصتی پیش آید و اعلام کنند که به خاتمی یا رفسنجانی یا حتی کاندیدای احمدی نژاد رای می دهند، اقدامی جز در جهت منافع طبقه خود «بورژوازی کرد» انجام نداده اند. این الفبای مبارزه طبقاتی را هر سرمایه دار و خرده سرمایه دار در کردستان می فهمد.

سرمایه دار کرد مثل بقیه هم طبقه ایهای خود در سراسر ایران چه در حاکمیت و چه در اپوزیسیون خواهان سهم بیشتر در قدرت و ثروت جامعه است. اگر حتی یک تک سرمایه دار کرد را پیدا کردید که از جمهوری اسلامی ناراضی باشد، آن کسی است که فکر می کند نسبت به سرمایه دار بغل دستی اش چه در کردستان و یا تهران و تیریز و غیره دستش کم تر به قدرت و ثروت بند است. به همین دلیل سرمایه داران کرد هم نمایندگانشان را جلو می فرستند تا کم و کسری های تقسیم قدرت و ثروت را در رقابتهای انتخاباتی ریاست جمهوری و پارلمان و شوراهای شهر و محلات و غیره جبران کنند.

چه رژیم و دولتی بهتر از جمهوری اسلامی توانسته است سود سرشار ناشی از کار ارزان و سرکوب طبقه کارگر را برای بورژواهای میلیونر و میلیارد کردستان هم تامین و تضمین کند!

طبقه کارگر و مردم زحمتکش کردستان ایراد و اعتراضشان به احزاب و جریانات ناسیونالیست کرد از این زاویه نیست که چرا وارد رقابت بر سر تقسیم قدرت و ثروت و شرکت در انتخابات جمهوری اسلامی می شوند. بلکه از این زاویه است که از جمله این دونهاده ناسیونالیست کرد مردم کردستان را به شرکت در انتخابات فرا می خوانند. آنها بیشرمانه از مردم کردستان می خواهند که، «با حضور تمام رنگ خود در

صحنه، اجازه ندهند بار دیگر آرای مردم مورد سوء استفاده قدرتمندان انحصار طلب قرار گیرد.»

به این ترتیب اصلاح طلبان کرد بار دیگر بر توهم مردم نسبت به جناح اصلاحات جمهوری اسلامی سرمایه گذاری می کنند.

این خواست شرم آور اصلاح طلبان کرد، جز انزجار و تنفر توده های کارگر و زحمتکش در کردستان پاسخ دیگری ندارد.

اصلاح طلبان کرد در شورای هماهنگی و جبهه متحد چنین وانمود می کنند که گویا در جمهوری اسلامی انتخابات ازاد ممکن و یا جناح اصلاحات که امتحان خود را پس داده است جوابی به حل بحرانهای اقتصادی، اجتماعی و مساله تورم و گرانی و فقر و گرسنگی و بیکاری است.

ناسیونالیستهای کرد خود بخوبی می فهمند که رای به هر کاندیدای ریاست جمهوری، رای به جمهوری اسلامی است.

و این قانون بازی حاکمان سرمایه است و همه ی بازیگران صحنه، آن را می شناسند و علیرغم هر انتقاد و یا ابراز نارضایتی و قهر و آشتی های به سبک خاتمی و رفسنجانی، نهایتاً به نفع حفظ نظام کنار می کشند و یا منتقد بی آزار باقی می مانند. بنا بر این، یازدهمین بار انتخابات ریاست جمهوری اسلامی با گذشته ی این انتخابات ها ماهیتاً تفاوتی ندارد.

اما این مطلقاً زمین بازی طبقه کارگر و زحمتکشان جامعه نیست. اگر تفاوتی قرار است باشد و سر انجام اتفاقی که باید بیفتد این است که، تبدیل شدن مردم به سیاهی لشکر این یا آن جناح جمهوری اسلامی سرمایه داران بالاخره باید پایان پذیرد. کارگران و توده مردم نباید بیشتر از این فریب تبلیغات روشنفکران بورژوازی و احزاب و جریاناتی را بخورند که آنها را دست و پایسته به قربانگاه رژیم شان می فرستند. در دو دوره ۴ ساله، خاتمی را با همین ترفندها به صحنه آوردند. میلوها رای را به همین بهانه که موسوی و کروبی آزادی می آورند، پشت آنها بردند. و میلیون ها رای را پشت شعار عدالت اقتصادی احمدی نژاد قرار دادند. تکرار این اتفاقات در بعد از سه دهه تاریخ و تجربه ی تلخ، غم انگیز و دردناک است.

گیریم انتخابات آزاد به سبک و درخواست اصلاح طلبان و اپوزیسیون جمهوری اسلامی برگزار شد و خامنه ای سر قولش ایستاد که از همه طیف ها بیابند و کاندید شوند. گیریم اجازه دادند خاتمی یا رفسنجانی و مشایبی در کنار اصولگرایان دیگر، کاندید شده و از میان نمایندگان جناح های مختلف بورژوازی در رقابت با همدیگر یکی را از صندوق بیرون کشیدند. خاتمی، مشایبی، قالیباف یا...

گیریم این اتفاق افتاد. سوال این است که چه تغییر ماهوی در جامعه بوجود خواهد آمد؟ اینها کدام منفعت سیاسی و اقتصادی کارگران و مردم را نمایندگی می کنند؟ مگر مردم دو هشت ساله ی شعار آزادی سیاسی دوره خاتمی و عدالت اقتصادی دوره ی احمدی نژاد را تجربه نکردند؟

نتیجتاً تا آنجا که به طبقه کارگر و مردم زحمتکش بر می گردد تنها راهی که در پیشروی قرار دارد این است که دیگر نباید سیاهی لشکر هیچ جناحی از جمهوری اسلامی بشوند. انتخابات ریاست جمهوری هیچ ربطی به منافع مردم ندارد. ردو بدل شدن و تغییر کرسی های حاکمیت میان جناح های بورژوازی امر کارگران و مردم نیست.

چیزی که فوراً و مستقیماً به منافع و آزادی و حفظ حرمت انسانی شهروندان جامعه ربط دارد، این است

که کارگران و مردم زحمتکش و خانواده هایشان چند دهه است آب خوشی از گلویشان پایین نرفته و از هر گونه امنیت شغلی و اجتماعی و رفاه محروم بوده اند. توده میلیونی زنان زیر بار فشار تحقیر و تبعیض جنسی در جامعه و مردسالاری در خانواده و جامعه کمرشان خم شده است، میلیونها جوان دختر و پسر در امواجی از محرومیت اقتصادی و سیاسی و فرهنگی، روزمره پر پر میشوند.

همه جریانات و احزاب و از جمله جبهه متحد کرد و اصلاح طلبان کرد، که به نفع طبقه خود و حفظ و بقای جمهوری اسلامی نقش بازی کرده و می کنند، مجرم اند. آنها در فریب و تحمیق مردم و کشاندشان به پای صندوق های محکومیت خود، سنگ تمام گذاشته و در تداوم فقر و فلاکت طبقه کارگر و خانواده هایشان و تداوم سرکوب و استبداد جمهوری اسلامی چه در لباس اصلاحات و چه اصولگرایی نقش بازی کرده اند.

در زمین بازی انتخابات های بورژوازی هر بار طبقه کارگر و توده های مردم بازنده اند. سوال این است که، با وجود تجارب تلخ پشت سر هم، چرا این سیکل معیوب ادامه دارد؟ جواب تنها این نیست که قدرت فریب و تحمیق و اقطاع بورژوازی توانسته است بر نفرت توده ای از جمهوری اسلامی غلبه کرده و آن را زایل می کند. بلکه تجربه تا کنونی نشان داده است که فقدان یک افق سیاسی روشن و ناباوری به پیروزی و یاس و ناامیدی ناشی از آن، توانسته است هر بار توده های کارگر و زحمتکش را به جناحی از بورژوازی متوهم کرده و آنها را پشت سیاستها و شعارهای تبلیغاتی و انتخاباتی ریاست جمهوری، مجلس اسلامی و شوراهای اسلامی محلی، علیه خود بکشاند.

تجربه نشان داده است که هر اندازه نارضایتی و نفرت و هر اندازه فقر و تنگدستی و گرسنگی مردم، برای مقابله با بورژوازی حاکم و پس زدن تعرض اش به سطح معیشت مردم و مهار سرکوب سیاسی...، کافی نیست. نه تنها کافی نیست بلکه این شرایط خود عامل یاس و ناامیدی مردم و تبدیل کردنشان به سیاهی لشکر این و آن جناح بورژوازی می باشد.

بورژواها علیرغم هر چنگ و دندان نشان دادنی به همدیگر، نهایتاً منافع طبقاتیشان ایجاب میکند که با هم کنار بیایند و بخصوص اگر از جانب طبقه کارگر و جنبشهای اجتماعی رادیکال احساس خطر کنند، متحد می شوند. مگر رفسنجانی یا خاتمی توانسته یا خواسته اند از خط قرمز جمهوری اسلامی و بر خلاف حفظ و بقای نظام و ولایت فقیه گامی آنطرف تر بروند؟ مگر هدف دوم خرداد جز نجات جمهوری اسلامی از بحرانهای دامنگیر آن و از خطر اعتراض و خیزش طبقه کارگر و توده های محروم بوده و هست؟!

در غیاب طبقه کارگر آگاه، متشکل و متحد و دارای حزب طبقاتی کمونیستی و سیاسی اش، تکرار این اتفاقات غم انگیز اجتناب ناپذیر بوده و برای پایان یافتن شان تضمینی وجود ندارد.

برای کارگران و مردم کردستان، رمضان زاده یا خاتمی و رفسنجانی و یا کاندیدای عدالتخواه احمدی نژاد، هر کدام، جناح ها و مهره هایی از پیکر یک نظام سرمایه دارانه و حاکمیت جمهوری اسلامی اند. منفعت مردم در کوتاه شدن دست سرمایه داران و دولت و این نماینده هایشان از تعرض به سطح معیشت شان و تامین و تضمین یک زندگی آزاد و برابر است. تحقق این کار زمانی ممکن است که، کارگران آگاه و فعالین و رهبران کارگری و زنان و مردان آزادیخواه و برابری طلب آستین ها را بالا بزنند و صف طبقاتی و توده ای خود را آگاه و متحد کرده و سازمان دهند. صفی که نه تنها به انتخاباتهای جمهوری اسلامی واقعی نمی نهد، بلکه در مقابل هر گونه تعرض به معیشت کارگران و زحمتکشان جامعه سد

محکمی خواهد بست. این تنها پاسخ متفاوت از گذشته به انتخابات جدید ریاست جمهوری و نقطه عطفی در مبارزه طبقاتی کارگران و توده های میلیونی زنان و جوانان در جهت تحقق آزادی و برابری است.

این پایان توهم به جناح های بورژوازی و فریب و تحمیق شان و آغاز برگرداندن اختیار و اراده به انسان و اعتماد توده های میلیونی کارگران و زحمتکشان به قدرت خود است. قدرتی که اگر عروج کند، سرنوشت جامعه را در مسیر دیگری انداخته و زمین بازی را به ضرر رقابتهای هر چند سال یک بار بورژواها برای تقسیم قدرت و ثروت بین جناح هایشان و به نفع آزادی و برابری و رفاه و خوشبختی انسان های جامعه تغییر خواهد داد.

فعالین کارگری و کمونیست، مبلغین و آژیتاتورهای کارگری و توده ای در میان زنان و مردان آزادیخواه و برابری طلب، می توانند توده های میلیونی کارگر و زحمتکش را از رقابت ها و تقسیم کرسی های بورژواها در انتخابات های جمهوری اسلامی روگردان کرده و برای ایجاد صفی مستقل از بورژوازی دولت و جناحهایش قانع کنند. در برابر این موج برگشت، نه تنها "شورای هماهنگی اصلاح طلبان کرد" و "جبهه متحد کرد" نیروی قابل اعتنایی نیستند، بلکه جمهوری اسلامی در کلیتش و با جناح هایش در مقابل چنین صفی تاب مقاومت نخواهد داشت. و این آغاز پایان تعرض بورژوازی ایران و دولتش به زندگی و معیشت و حرمت انسان های جامعه خواهد بود.

این اتفاقی نیست که یک شبه بیفتد. اما در هر برهه زمانی و از جمله در انتخابات ریاست جمهوری پر درد سر برای بورژوازی و رژیم اش، می توان خشتهایش را روی خشت گذاشت. اگر در اتفاقی چون انتخابات ریاست جمهوری، مبلغین بورژوازی بتوانند بخشهایی از جامعه را با توهم و تحمیق و فریب دنبال خود بکشانند، عکس این کار برای فعالین کارگری و کمونیست و سوسیالیست نباید و نمی تواند ناممکن و غیر قابل دسترس باشد!

اردیبهشت ۹۲ (مه ۲۰۱۳)

آینده کنگره ملی کرد در پرده ابهام

خالد حاج محمدی

کمونیست: طبق خبری که در رسانه‌ها منتشر شده است برگزاری کنگره ملی کرد برای «تاریخ نامعلوم» به تعویق انداخته شده است. پیشتر این کنگره یک بار به بهانه انتخابات کردستان عراق به تعویق افتاده بود. اما علت این بار به تعویق افتادن چیست؟ «تاریخ نامعلوم» یعنی چه؟ یعنی چه تاریخی؟ چرا؟ چرا «نامعلوم»؟

خالد حاج محمدی: صاحبان کنگره ملی و احزاب و گروه‌های شرکت کننده برای تاخیر مکرر در برگزاری کنگره دلایلی را اعلام کرده‌اند. این دلایل اساسا اختلافات میان پ ک ک و جریان بارزانی و همزمان اختلاف بر سر تقسیم به قول خودشان ۶۰۰ کرسی و سهم

بخشهای مختلف (کردستان ایران، عراق، ترکیه و سوریه) و همزمان تعیین رئیس یا رؤسای کنگره ملی میباشد. دو جناح اصلی در میان همه گروه‌ها و احزاب و جریانات کنگره ملی، حزب دمکرات کردستان عراق (بارزانی) و پ ک ک است.

بحث این است که مسعود بارزانی با تلاش اوجلان برای تحمیل شرایط خود به کنگره، مخالف است. و همزمان بارزانی به دلایل مختلف از جمله موقعیت خود به عنوان جریان اصلی حاکم در کردستان عراق اجازه نمیدهد که کنگره ملی به مسیری برود که خلاف اراده او باشد. اخیرا اوجلان برای راس کنگره ملی پیشنهاد رهبری دو نفره مسعود بارزانی و لیلانا نماینده دیاربکر، از «از کردستان ترکیه» را کرده است، چیزی که ظاهرا از جانب بارزانی پذیرفته نمیشود. این اختلافات از زبان خودشان و در سطح عمومی است. در سطوح دیگر نیز اختلاف میان احزاب و گروه‌های هر کشور و اهدافی که هر گروه برای خود ترسیم میکند، نیز مشکلاتی است که سر باز کرده است. همچنانکه گفتیم اینها استدلال‌های خود این جریانات، سخنگویان آنها، و نمایندگان آنها در هیئت برگزاری کنگره است.

اما واقعیت فرای اینها است. علیرغم اینکه کنگره ملی با این مسائل روبرو است و مسائل حتی کم اهمیت تر از اینها نیز میتواند کنگره ملی را به بن بست کامل برساند، اما اینها مشکلات اصلی این کنگره نیست. دلایل پایه تری در میان است که آینده «کنگره ملی» را در پرده ای از ابهام فرو برده است. عمده شدن دلایل بالا خود بر بستر مسائل اصلی تر بروز یافته‌اند.

مسئله در یک کلام این است که شرایطی که باعث تشکیل این کنگره شد، فاکتورهایی که چنین کنگره ای را ممکن کرد، عوض شده‌اند. و همین حقیقت، احتمال تحقق اهدافی که کنگره در مقابل خود داشت را ضعیف و جایگاهی که این کنگره برای احزاب و دولتهای دخیل داشت، را کم رنگ کرده است. اگر بخواهیم بدانیم چرا کنگره مرتب به تعویق می افتد و چرا اصلا معلوم نیست چه زمانی تشکیل میشود، بدوا باید یک بار دیگر نگاه کنیم که این کنگره چرا تشکیل شد! و بررسی کنیم که آیا هیچ کدام از آن فاکتورها که چنین تجمعی را ممکن کرد، اکنون سر جای خود باقی مانده است!

این کنگره اهدافی را دنبال میکرد که اکنون آن ضرورتها و اهداف دیگر حداقل به قوت خود باقی نیستند

و بخشا تماما عوض شده‌اند. کنگره ملی پروژه مستقل افراد و احزابی نیست که زیر آن امضا گذاشته‌اند و در لیست تشکیل دهندگان آن، نام خود را نوشته‌اند. به همین دلیل ساده ۲۱ نفری که کمیته برگزار کننده کنگره نام دارند و قرار بود کنگره را فراخوان دهند، و قرار بود کارهای مقدماتی آنرا به سرانجام برسانند، نه تنها در سرنوشت آن کاره ای نیستند، بلکه حتی نمیتوانند خود زمان تشکیل کنگره را تعیین کنند. و قادر نیستند معلوم کنند که تا چه زمانی و تا فراهم شدن چه تسهیلات یا ملزوماتی، تشکیل این کنگره به تعویق می افتد. عواملی که خود از آن بعنوان عوامل تاثیر گذار نام میبرند، هیچکدام دلیل اصلی سردرگمی در میان گروه‌های شرکت کننده و بن بست امروز این کنگره نیست.

کمونیست: پس ماجرا چی است؟ فاکتورهای اصلی مورد اشاره شما کدام هستند؟ اصلا هدف کنگره ملی کرد چه بود؟ چرا رسیدن با آن هدف در حال حاضر مشکل است؟ واقعا این یک بن بست است؟ چرا؟

خالد حاج محمدی: برای جواب به این سوال باید مقداری به عقب برگشت. حزب حکمتیست با راه افتادن این پروژه طی بیانیه ای مواضع روشن خود و شرایطی که اکنون مورد بحث من است را مستدل اشاره کرد. همین جهت در نوشته‌های من و تعدادی از رفقایم در حزب حکمتیست و در مورد این کنگره و اهداف آن و در نقد مدافعان کنگره «ملی کرد» بیان شده است. این کنگره در شرایط و بر بستر تحولاتی در منطقه شکل گرفت که پایه اصلی این تحولات جنگ در سوریه و دخالت غرب و متحدینش از جمله ترکیه در آن و همزمان دعوی غرب و مشخصا آمریکا با جمهوری اسلامی و تلاش آنها برای فشار به دولت ایران بود. این دو فاکتور اکنون هیچکدام مثل گذشته نیستند که به آن خواهیم پرداخت.

توجه کنید که احزاب ناسیونالیست کرد در منطقه تاریخا در چهارچوب سیاستهای بورژوازی غرب بازی کرده‌اند. بخش عمده احزاب تشکیل دهنده کنگره ملی در دو دهه گذشته آماده ترین جریان برای هر نوع همکاری و بازی در چهارچوب سیاستهای دولت آمریکا در منطقه بوده‌اند. دو حزب اصلی کردستان عراق، اتحادیه میهنی و بارزانی که اساسا به عنوان متحدین مطیع غرب در دوره حمله آمریکا به عراق و در نتیجه کشتار وسیع مردم عراق در این منطقه، و زیر سایه سیاست های میلیتاریستی غرب به قدرت رسیدند. احزاب ناسیونالیست کرد ایران از هر دو شاخه حزب دمکرات تا گروه‌های قومی چون «کومه له زحمتکشان» عبدالله مهتدی، در دوره سیاست رژیم پنج آمریکا در ایران، آماده ترین نیروها در کنار نیروهای دول غربی، بودند. آنها بادیان کشتی امید و آرزوهای خود را با سیاستهای دولت آمریکا و به امید حمله آن دولت و متحدینش به ایران تنظیم کرده بودند. اگر سلفیهای سوریه در دل جنگ داخلی در آن کشور به عنوان متحد غرب پول و امکانات و اسلحه فراوانی چه مستقیم از جانب آمریکا و چه عربستان و.. در یافت کردند، احزاب ناسیونالیست کرد در ایران نیز به همین امید سالها در دالان سفارتهای آمریکا منتظر نشستند و ناخن جویدند. دولت اقلیم کردستان عراق و شخص مسعود بارزانی علیرغم سیاست تشبته زدایی با جمهوری اسلامی، تا هم اکنون هم به عنوان متحد بی اما و اگر دولت آمریکا در عراق و منطقه نقش ایفا کرده‌اند. تا جایی که به کنگره ملی برگردد، این کنگره در تخصیصات غرب و ایران ابزاری برای فشار به جمهوری اسلامی در چهارچوب سیاستهای غرب بود. با شروع رابطه مستقیم دولت آمریکا با ایران، آن ابزار امروز ارزش مصرفی، فعلا، ندارد. نامعلومی تاریخ برگزاری کنگره، از این نامعلومی سرچشمه میگردد. این پروژه قرار است فعلا «فریز» شود، تا شرایط دیگری، که مطلقا ربطی به مصائب و محرومیت های مردم در این کردستانها ندارد، باز استفاده از آن در توازن قوای دیگری موضوعیت پیدا کند.

در مورد سوریه کنگره ملی ابزاری برای متحد کردن کل اپوزیسیون کرد در منطقه توسط متحدین غرب و مشخصاً دولت ترکیه و مسعود بازانی به نفع غرب بود. توجه داشته باشید که با شروع جنگ در سوریه دولت بشار اسد رسماً نیروهای خود را از کردستان سوریه بیرون کشید و این منطقه را بدست احزاب ناسیونالیستی کرد که متحد پ ک ک هستند واگذار کرد. کردستان سوریه، کارت بازی در دست پ ک ک بود برای فشار به ترکیه جهت وادار کردن این کشور به توافقی با پ ک ک. تلاش اوجلان و پیشنهاد آشتی با دولت ترکیه در همین مقطع که از نظر اوجلان و جریانش موقع مناسبی بود طرح شد. پروسه آشتی پ ک ک و دولت ترکیه با اینکه نیروهای پ ک ک عملاً خاک ترکیه را به میزان زیادی ترک کرده و تحت تاثیر سیاست آشتی آنها با دولت ترکیه مردم کرد زبان و متوهم به پ ک ک در اعتراضات دوره اخیر مردم محروم ترکیه علیه دولت اردوغان شرکت نکردند، اما این پروژه هم عملاً از جانب دولت ترکیه راکت مانده است.

دولت ترکیه در جوار دولت های غربی و به عنوان متحد دولت آمریکا در جنگ سوریه علیه بشار اسد دخیل بود، و تلاش میکرد از طریق پ ک ک و با توجه به نفوذ این جریان در میان احزاب کرد در سوریه، آنها را وادار به جنگ علیه دولت بشار اسد کند. دولت اردوغان همزمان با پروژه آشتی پ ک ک و ترکیه، در تلاش بود از دخالت پ ک ک و مردم کرد زبان در اعتراضات نسبتاً وسیع علیه دولت ترکیه، ممانعت کند، و عملاً توانست ممانعت کند. در ضمن در جریان بودن پروسه «آشتی و صلح» میان پ ک ک و ترکیه برای دولت اردوغان، ابزاری است جهت جواب به مخالفین اروپایی پیوستن این کشور به اروپای واحد. بهررو تا هم اکنون علیرغم اقدامات عملی پ ک ک برای «صلح و آشتی» با دولت اردوغان که قبلاً اشاره کردم، ترکیه ضمن حفظ مناسبات خود و بحث از آشتی، هیچ اقدامی عملی در این راستا نکرده است. توجه داشته باشید که ظاهراً پروسه آشتی میان پ ک ک و ترکیه در جریان است و این ماجرا با هیاهوی وسیع از جانب ناسیونالیستها کرد ترکیه و با جشن و سرور و شادی آنها همراه شد، اما هنوز دولت اردوغان اوجلان را از زندان آزاد نکرده است و حتی بحثی در این خصوص نکرده است و قولی نداده است.

تا جایی که به سوریه برگردد، آرزوی ترکیه برای به میدان کشاندن ناسیونالیسم کرد در سوریه علیه دولت بشار اسد، به دلایل مختلف بخصوص مقاومت احزاب ناسیونالیستی در کردستان سوریه برای وارد شدن در جنگ داخلی در این کشور و اجتناب از آن، به جایی نرسید. اما همزمان مسیر تحولات سوریه راه دیگری پیدا کرد. دخالت روسیه و دفاع این کشور و دولت ایران از بشار اسد، دولت آمریکا را متقاعد کرد که کار به این سادگی نیست. همزمان تشمت در میان نیروهای متحد غرب در سوریه و ناروشنی آینده این کشور و ناباوری دولت آمریکا به اپوزیسیون بشار اسد در تضمین منافع غرب در آینده، آمریکا و متحدین غربی او را دچار تردید جدی در این پروژه کرد. در کنار اینها ناتوانی اپوزیسیون سوریه در کنار زدن بشار اسد از یک طرف و جنایاتی که مرتکب شده اند روز به روز نفرت از آنها و از غرب را در میان مردم محروم و منتفر از بشار اسد، افزایش داده است. علاوه بر اینها مشکلات دولت آمریکا در خاورمیانه و مشخصاً در سوریه، کل پروژه سوریه را دگرگون کرد است و آمریکا ناچار شد به راه حل روسیه و ایران گردن بگذارد. اکنون و تا جایی که به غرب و متحدین آمریکا و همزمان به روسیه و چین و دولت اسد و ایران برگردد، حداقل فعلاً دخالت مستقیم نظامی غرب و حمله به سوریه از دستور خارج شده است.

علاوه بر این موقعیتی که نیروها و احزاب ناسیونالیستی کرد در سوریه پیدا کرده اند و تلاش دوره اخیر برای حاکمیتی دو فاکتو در کردستان سوریه و دخالت نکردن در جنگ بشار اسد و

اپوزیسیون طرفدار غرب او، و در همسایگی ترکیه، برای دولت اردوغان به عنوان متحد نزدیک و همپیمان بارزانی، مطلقاً خوشایند نیست. ترکیه با دولت اقلیم کردستان و جریان بارزانی وسیعترین مناسبات اقتصادی را دارد، و وجود بارزانی در راس کنگره ملی تضمینی بود برای ترکیه که این کنگره خلاف منافع دولت ترکیه عمل نخواهد کرد. اردوغان چند ماه قبل رسماً اعلام کرد که: «بگذارید بی تعارف بگویم مدیریت منطقه ای شمال عراق، باید در این خصوص به شیوه ای قدم بردارد که تصمیمات کنگره با تعهداتی که در قبال ما دارد، مخالفت و تناقضی نداشته باشد. آنها در بیانات و سخنان خود تعهداتی به ما داده اند.»

خلاصه صلح پ ک ک با ترکیه علائم تلاشهای ناسیونالیسم کرد و شخص اوجلان و اقداماتی که کردند، بدلیل عدم برداشتن یک قدم ناچیز از جانب دولت اردوغان در جهت صلح با پ ک ک، عملاً راکت مانده است. احزاب ناسیونالیستی کرد در سوریه و مشخصاً حزب اتحاد دمکراتیک که متحد پ ک ک است، در کردستان سوریه عملاً حاکم است، و کردستان سوریه رسماً در دست آنها است که این امر برای دولت ترکیه خوشایند نیست.

واقعیت این است که مسیر تحولات سوریه بر خلاف تمایل دولت ترکیه راه دیگری پیدا کرده است، و کنگره ملی امروز و در حال حاضر نه برای ترکیه و نه غرب ابزاری جدی برای دخالت در سوریه و در راستای منافع ترکیه و غرب نیست.

بارزانی به عنوان متحد قابل اتکا برای آمریکا و ترکیه عملاً از جانب طیفی از احزاب کنگره ملی کرد و مخصوصاً جریانات سوریه و ترکیه مورد انتقاد است. اختلافات آنها اساساً بر سر سیاست و منافع هر کدام و متحدین آنها در کردستان سوریه است. اختلاف بر سر آینده کردستان سوریه، با توجه به فاکتورهای فوق، در میان کنگره ملی سر باز کرده است. این اختلاف رسماً از جانب احزاب و اعضا اصلی کنگره ملی، به شکل های مختلف بیان میشود. فقط برای نمونه، «جاهد مردوان» از شخصیتها ناسیونالیست کرد ترکیه، در مورد رابطه حسنه بارزانی و ترکیه میگوید: «متأسفانه وقتی که در آنکارا باران می بارد، آقایان ترجیح می دهند که در اربیل و در هوای آفتابی هم چتر باز کنند و تبعیت حکومت اقلیم از سیاست های ترکیه، یک واقعیت عینی است که بر موضوع کنگره ی ملی کُرد نیز تاثیر گذاشته است»

نیلوفر کوچ رئیس یکی از نهادهای پ ک ک در اروپا به نام «کنگره ملی کرد»، به رسانه «کرد پرس» میگوید: «شفاف می گویم که مشکل اصلی در جلسات ما، بحث شمال سوریه بوده و هست. ... مرز بین اقلیم کردستان عراق و شمال سوریه، به دستور بارزانی مسدود شده و این نیز یکی از مشکلات جدی است.»

فاکتور دیگر ایران و تخصیصات میان غرب و مشخصاً دولت آمریکا با ایران است. انتخاب حسن روحانی و تغییراتی که در سیاست جمهوری اسلامی با توافق شخص خامنه ای به نام «نرزش قهرمانانه» ایجاد شده است، مذاکره با دولت آمریکا و توافقاتی که تا هم اکنون داشته اند، کنگره ملی را به عنوان اهرم فشار به دولت ایران، برای غرب و هم برای اپوزیسیون راست و چپ ناسیونالیست کرد و حتی برای دولت ترکیه، بی خاصیت کرده است.

بر خلاف تبلیغات ریاکارانه احزاب و گروه های راست و چپ ناسیونالیست کرد که کنگره ملی را گامی در مبارزه با جمهوری اسلامی میدانستند، یا حداقل با این بهانه سیاست خود را بخورد مردم متوهم میدادند، اهداف این کنگره از روز اول توسط بارزانی دوستی با دولتها، بیان شد، و همین را هم دنبال کردند و

همه دولتهای مورد نظرشان از ایران و ترکیه و عراق تا آمریکا به کنگره دعوت شدند. در این میان احقاق حقوق مردم محروم مناطق کرد زبان، مطلقاً جایی نداشت. این مصائب قرار بود دستمایه و وجهه معامله ناسیونالیستهای کرد متحد در کنگره ملی و امتیاز گیری و امتیاز دهی میان آنها و دولت‌هایی منطقه و دول غربی، باشد.

مهمتر از این در همین دوره و همراه با توافقات یا مذاکرات غرب و جمهوری اسلامی، و کاستن دوز ضد آمریکایی از جانب دولت ایران، پروژه احزاب ناسیونالیست کرد با یک ناکامی کامل روبرو شد. در این مدت دشمنی با ایران جای خود را به تلاش برای دوستی داد، و احزاب ناسیونالیست کرد در اپوزیسیون و در کنگره ملی یک بار دیگر جهت سیاست خود را بر اساس منافع روز خود و چرخش در سیاست دول غربی و بخصوص دولت آمریکا، عوض کردند. هر دو شاخه حزب دمکرات و پژاک به روحانی پیام دوستی دادند. اوجلان از زندان درخواست دوستی پژاک با جمهوری اسلامی را کرده است. بدین صورت احزاب ناسیونالیستی یک به یک بار دیگر آینده خود را در دوستی با این دولت دیدند، و شروع به فرستان پیام آشتی کردند. در دنیای واقعی این دولت ایران است که احزاب فوق را برسمیت نمیشناسد و حاضر به دوستی با آنها نیست. علاوه بر این بورژوازی کرد در ایران با نمایندگان مجلس و نهادها و سازمانهایی که تشکیل داده است، بدلیل ادغام شدن بیشتر در کل سرمایه در ایران، تمایلی به راه حل احزاب ناسیونالیست کرد در منطقه، نشان نمیدهد و خود را صاحب خانه تر در قضیه دفاع از منافع بورژوازی کرد ایران میداند.

تا جایی که به بارزانی و کل حکومت اقلیم کردستان برگردد، هیچ شبهه ای در آن نیست که آنان رسماً و علناً از زبان بارزانی، به ایران و به کل دولتها مرتجع منطقه که با مسئله ای به نام «مسئله کرد» طرفند، به نام هدف اصلی کنگره ملی پیام آشتی داده اند. خلاصه اینکه با کاهش فشار دول غربی به ایران و پروسه مذاکره و گفتگو و بحث از توافقات، امید احزاب ناسیونالیست کرد به اینکه در جدال غرب و جمهوری اسلامی در ایران نیز مثل برادران خود در کردستان عراق به نوایی برسند بر باد رفت. این حقیقت نیز یک پای بی آینده گی، برای کنگره ملی کرد است. این فاکتور حداقل امید جریانات و یا مردمی که از سر توهمات و سموم ناسیونالیستی به این کنگره دل خوش کرده بودند که ابزاری برای مبارزه علیه جمهوری اسلامی باشد را نیز به سرابی تبدیل کرد. توجه داشته باشید که با این تغییر جهت در سیاست ایران و آمریکا و تلاش مشترک برای ایجاد توافقاتی میان خود، دولت اقلیم کردستان که همیشه خواهان روابط حسنه با ایران بوده است، اکنون در همین جهت بیشتر مواظب رفتار خود است. توافق ایران و آمریکا اگر به سرانجام برسد، فاکتوری مهم در تحولات این منطقه و در وزن جمهوری اسلامی به عنوان دولتی مقدر و امروز حداقل بدون کشمکش با غرب است. در همین چند روز اخیر شاهد رفتار حکومت اقلیم کردستان با اعتراضاتی که علیه اعدام در ایران در شهر اربیل صورت گرفت بودیم. حمله پلیس به تظاهرات، دستگیری تعدادی و قول رمسی سخنگویان این دولت به جمهوری اسلامی برای مجازات دستگیر شدگان دیدنی است.

کمونیست: اگر چنین است چرا این کنگره را برای همیشه تعطیلش نمی کنند؟ در این فاصله چه کسی برد و چه کسی باخت؟ تاثیر آن بر فضای کردستان چه بود؟

خالد حاج محمدی: کنگره ملی با فاکتورهایی که اشاره شد، با اختلافاتی که میان جریانات اصلی تشکیل دهنده آن است، به کجا میرود و چقدر میماند را باید دید. مسئله این است که امروز چنین تجمعی نه برای

دولت آمریکا و نه برای ترکیه و نه بارزانی و بقیه آن جایگاه قبلی را ندارد. اما این به معنای تعطیل کردن آن نیست. نگهداری ظاهری این چهارچوب، ابزاری برای تبلیغات ناسیونالیستی در سطح منطقه و زنده نگهداشتن انشقاق قومی میان مردم کرد زبان با بقیه مردم در منطقه، چیزی که منبع تامین نیرو برای احزاب بورژوازی کرد بوده است، میباشد. علاوه بر این احزاب و جریانات اصلی کماکان میتوانند، در صورت حفظ آن از این کنگره به عنوان ابزاری هر چند ناکار، در خدمت اهداف خود استفاده کنند. تا هم اکنون تأثیرات وجود چنین کنگره ای افزایش توهمات در میان مردم زحمتکش و البته متوهم در سطح منطقه نسبت به احزاب بورژوایی و حکومت اقلیم کردستان بوده است. افزایش دشمنی و پخش بیشتر سموم ناسیونالیستی، ایجاد انشقاق میان طبقه کارگر و مردم محروم به نام هویت کاذب ملی و افزایش کینه و نفرت قومی و... از نتایج این تلاش ناسیونالیست های کرد بوده است.

در مورد برد و باخت چند نکته را کوتاه اشاره میکنم. اولاً احزاب سیاسی راه خود را انتخاب میکنند و این انتخاب از جانب همه شرکت کنندگان آگاهانه بوده است. آنچه اشاره رفت را با نگاهی به سیر حرکت و مباحثات احزاب و گروههای مختلف قومی، اسلامی و... در این کنگره از روز اول میشد دید. اما باخت اصلی نصیب مردمی شد که فکر میکردند، کنگره ملی کرد تلاشی برای کاستن از محنت و محرومیتی است که به آنها رفته است. توهم و باز هم توهم بیشتری لطمه را به آنان زد. در ضمن کل این پروسه بی اعتباری چپی را نشان داد که به نام کمونیسم و کارگر، از هر درجه اعتباری که داشت برای خدمت به بورژوازی کرد و برای یک پروژه ارتجاعی و ضد کارگری مایه گذاشت. گفتم احزاب سیاسی آگاهانه انتخاب میکنند و جناح چپ این کنگره، که کومه له باشد، بار دیگر در میدانی دیگر نامربوطی خود به منافع کارگر و توده ستمدیده در کردستان ایران را به نمایش گذاشت و طبیعتاً بی اعتباری ناشی از آن، را نصیب خود کرده است.

کمونیست: این ماجرا چه تجربه ای برای مردم و اساساً برای طبقه کارگر دارد؟

خالد حاج محمدی: اولین درس این است که امر بورژوازی کرد و احزاب ناسیونالیستی حل مسئله کرد در منطقه نیست. کارگر کرد زبان و مردم محروم باید این درس را بیاموزند که حل مسئله کرد و پاسخ به مصائب مردم کرد زبان در هر چهار کشور، در دست بورژوازی «خودی» یا دولت «ملت» بالا دست نیست. حل مسئله کرد در منطقه، همچنانکه بارها تأکید کرده ایم، در اتحاد با طبقه کارگر کشورهای اصلی و در دست طبقه کارگر است. مسئله کرد و شکاف ملی ابزاری در دست بورژوازی کرد برای سهم خواهی خود از دولت یا دولتهای مرکزی است. بورژوازی کرد خواهان حل مسئله کرد نیست، خواهان رفع کامل ستمگری ملی نیست و این را بخوبی در تجربه کردستان عراق و در انواع طرحهای خودمختاری و خودگردانی و... از جانب ناسیونالیستها در این کشورها و از جمله در کردستان ایران و برای ماندگاری شکاف ملی و سرمایه گذاری ناسیونالیستها بر این شکاف، میتوان دید.

علاوه بر این یکی از تجارب مهم این اتفاق این حکم مارکسیستی است که بورژوازی خوب و بد نداریم. بورژوازی در همه دنیا ضد کارگر و ضد منافع آن است. و در مقابل کارگر زبانهای مختلف و مذاهب و رنگ و نژاد و جنسیت مختلف دارد، اما زدن مهر کاذب قومی، مذهبی و نژادی بر هویت کارگر، سم است. کارگر «کرد» و «فارس» و «ترک»، «شیعه»، «سنی» و... نداریم. طبقه کارگر به اعتبار جایگاه او در تولید و در اقتصاد و موقعیت او به عنوان تولید کننده و فروشنده نیروی کار، در سراسر جهان یکی است. تقسیمات انسانها و تقسیمات طبقه کارگر به نام «کرد، ترک، عرب، فارس و...» کار بورژوازی در

تأثیرات ادامه بحران ناسیونالیسم کرد در ایران

محمد فتاحی

تأثیرات ادامه بحران ناسیونالیسم کرد در ایران

چرا ناسیونالیسم کرد در کردستان ایران در بحران عمیق تری است؟

عواقب تعمیق بحران بر سازمان های زحمتکشان و دمکرات ها

تأثیرات تعمیق بحران ناسیونالیستی بر رشد لیبرالیسم چپ در کومه له

تأثیرات تعمیق بحران ناسیونالیسم کرد در کردستان ایران بر مبارزات اجتماعی

چرا ناسیونالیسم کرد در کردستان ایران در بحران عمیق تری است؟

این سوال را ناسیونالیسم کرد رو به بیرون طرح نمی کند، اما این را خودشان از هر کسی بهتر میدانند. پروسه سالهای نسبتاً طولانی مذاکره برای وحدت مجدد دمکرات ها و گلایه های کومه له های زحمتکشان از هم به خاطر بی توجهی به امر وحدت، جدا شدن از این و پیوستن به آن یکی، بروزات بیرونی زندگی در شرایط انتظار است. نه انتظار برای مذاکره با دولت که انتظار برای پیدا شدن افقی برای حرکت. سالها امریکا امید و قدرت و قوت قلب بود، حالا امریکا نه فقط مشغول کنار آمدن با جمهوری اسلامی بلکه مشغول به رسمیت شناسی این رژیم به عنوان قدرتی منطقه ایست. عراق دوران صدام هم نمانده تا شکاف آن با ایران میدانی برای زیست ناسیونالیسم کرد تامین کند. اختلاف ناپایدار ترکیه هم با ایران، برای به بازی گرفته شدن شان قابل اعتماد نیست. حمایت های سیاسی و مالی اسرائیل هم قادر به تامین حیات به عنوان یک اپوزیسیون افق دار و با امید نیست. کشمکش منطقه ای عربستان با جمهوری اسلامی هم جای امیدواری زیادی برای ناسیونالیسم کرد ندارد، به این دلیل ساده که از رقابت منطقه ای عقب است. حسن روحانی هم که ظاهراً تمام اقشار بورژوازی ایرانی در اپوزیسیون امیدشان را به برنامه های سیاسی و اقتصادی او بسته اند، هنوز برای ناسیونالیسم کرد چیزی جز تعیین یک نفر به عنوان مشاور در رسیدگی به مسائل ادیان و اقوام در دولت نداشته است. در این فضای تاریک و ناامید کننده برای ناسیونالیسم کرد تنها دو گزینه روی میز است؛ تسلیم جمهوری اسلامی به سبک تسلیم پ ک ک به ترکیه یا ماندن موقتی در کنار رقابت و کشمکش عربستان و اسرائیل با جمهوری اسلامی، آنهم برای فشار به جمهوری اسلامی برای کسب درجه ممکن از امتیاز.

گزینه اول واقعی ترین گزینه روی میز و در عین حال تلخ ترین است. اگر پ ک ک قندیل برای زندگی و نیروی نظامی برای فشار نظامی به ترکیه و پول زیاد برای هزینه و حامی یان گسترده در غرب و خارج کشور برای فشار سیاسی دارد، ناسیونالیسم کرد ایرانی، در شکل احزاب سنتی، همین امروز هم در اردوگاههای شان هم تضمین امنیت ندارند. این یعنی اگر ماندن در قندیل برای پ ک ک تقریباً بی مشکل است، بقا در اردوگاههای کردستان عراق برای ناسیونالیسم کرد ایرانی، آنهم در شرایط قدرتی جمهوری اسلامی در منطقه، ناروشن و بی آینده و آزردهنده است. پاک کردن داعش در عراق به رهبری نیروهای جمهوری اسلامی به معنی قبضه شدن بیشتر عراق در دست ایران و تنگ تر شدن افق

بخشهای مختلف و ابزار تحمیق طبقه کارگر برای بسیج و سربازگیر از آنها زیر پرچمهای مختلف ملی، قومی و مذهبی، برای تامین منافع روشن طبقاتی خود است. کنگره ملی کرد هر سیری طی کند، هر امتیازی برای صاحبان آن و یا برای همه تشکیل دهندگان آن کسب کند یا نکند، در این میدان سهم طبقه کارگر و محرومانی که به نام «کرد ایران»، «کرد ترکیه» و «کرد عراق و سوریه»، جز محرومیت و استثمار چیزی نخواهد بود. بورژوازی در هر لباس و با هر مذهب و زبانی تامین منافعش در گرو استثمار طبقه کارگر است. و این را کارگران کرد زبان در دولت اقلیم کردستان با گوشت و پوست خود باید فهمیده باشند. بارزانی و طالبانی، اوچلان و احزاب مختلف چپ و راست و اسلامی و... در کنگره ملی با هر ادعایی که داشته باشند و با هر پرچم و شعاری که بلند کرده باشند، نمایندگان بخشهای مختلف بورژوازی کرد هستند که شرط بورژوا ماندن آنها در گرو دفاع بی اما و اگر از جامعه طبقاتی و استثمار طبقه کارگر است. تجربه کنگره ملی و راهی که تا کنون پیموده است باید نشان داده باشد، که بورژوازی کرد و احزاب نماینده اش برای تامین منافع مادی خود بی توهم حاضر است با هر دولت جنایتکاری دوستی کند و سر کارگر و مردم محرومی که پرچم دفاع از آنها را برداشته است نه تنها شیر بهمالد که از زیر تیغ بگذراند. و سرانجام این حقیقت که هیچ دست غیبی برای راهی و برای پایان به ستم و بی حقوقی و حتی ستم ملی و حل مسئله کرد، موجود نیست جز نیروی خود ما، نیروی طبقه کارگر، مایی که در ماندگاری فقر و محرومیت نفعی نداریم و از وجود ستمگری ملی جز انشقاق در صف خود نفعی نخواهیم برد. مسلم است که هیچ مبارزه ای برای راهی بدن نقد همه باورها و توهمات ملی، مذهبی و ناسیونالیستی موفق نخواهد شد.

و در خاتمه و با همه این دلایل لازم است اشاره کنم که جنبش ناسیونالیست کرد، یک جنبش تماماً ارتجاعی و ضد کارگری است که بر محنت مردم کرد زبان و وجود ستمگری ملی، نه برای رفع آن، بلکه برای ماندگار کردن ابدی آن به عنوان اهرم فشاری در دست خود و جهت ساخت و پاخت با دولتهای مرتجع و بورژوازی حاکم تلاش میکند.

۱۲ نوامبر ۲۰۱۳

۲۱ آبان ۱۳۹۲

ماندگاری پشت مرز هم هست. پ ک ک در شرایطی مسیر خلع سلاح خود در ترکیه را طی میکند که هم در پشت مرزهای ترکیه و هم در داخل ترکیه قدرتمند و دارای امکانات و متکی به نیروی توده ایست. ناسیونالیسم کُرد در ایران این مسیر را ناچار است در شرایطی طی کند که نه پشت مرز نیرویی و نه در داخل پشتوانه توده ای در میدان دارد. سختی شرایط فقط همین نیست؛ سخت ترین مسئله قبول این واقعیت تلخ است که تنها گزینه واقعی و قابل دسترس همین گزینه است.

در خود شهرها، اگر همین امروز پ ک ک تقریباً شریک در قدرت محلی از طریق متحدین سیاسی خویش است، ناسیونالیسم سنتی کُرد در کردستان ایران دستش جایی بند نیست. برعکس ترکیه، نمایندگان کُرد مجلس اسلامی بیشتر نماینده منافع طبقاتی خود در شکل انتگره با بورژوازی ایران در قدرت اند تا هوادار سیاست احزاب ناسیونالیست کُرد در اپوزیسیون. در پارلمان ترکیه برعکس، هواداری از پ ک ک و هویت ناسیونالیسم کُردی نمایندگان کُرد پارلمان ترکیه برای شان منشا قدرت و اتوریته و افتخار است. پ ک ک تقریباً یک حزب قانونی شریک در قدرت و پارلمان ترکیه را دارد که مرتباً به امرالی سفر و دستورات او جلان را به جامعه اعلام میکنند. احزاب ناسیونالیست کُرد ایرانی محبوب ترین مهمان شان از درون مرزهای ایران فرستاده های وزارت اطلاعات است.

از نگاه منافع دولت ها هم نقش پ ک ک و ناسیونالیست های کُرد ایرانی بسیار متفاوت است؛ دولت ترکیه میداند که در داخل کشور، پ ک ک قدرت قابل توجهی در دفاع از دولت ترکیه در مقابل مردم معترض دارد؛ سال گذشته در حالیکه اعتراضات توده ای شهرهای مختلف این کشور علیه دولت به راه افتاد، شهرهای کردشین، به تبعیت از پ ک ک، تنها منطقه ساکت و تابع وضع موجود ماندند. در کردستان ایران، به دلیل حضور کمونیسم و چپ، ناسیونالیسم کُرد این اتوریته بلامنازع را ندارد تا در شرایط کنار آمدن با جمهوری اسلامی، جزیره آرامی در کردستان برای حاکمیت تامین کند. همه اینها یعنی پ ک ک نزد دولت ترکیه جایگاهی دارد که ناسیونالیسم کُرد ایرانی نزد اسلاميون ندارد.

به همه این دلایل، درد در پیش گرفتن چنین گزینه ای بالاست. تا همین لحظه بخش قابل توجهی از دمکرات ها و سازمان های زحمتکشان خود را برای ورود به این پروسه آماده کرده اند. دمکرات ها بیشتر و طیف زحمتکشانی ها کم تر. تفرقه بین اینها و به نتیجه نرسیدن مذاکرات مربوط به وحدت مجدد محصول عدم یکدستی در انتخاب مسیر آینده است. نزدیکی دو شاخه دمکرات به هم نشان نزدیکی هر دو به نقطه انتخاب گزینه نزدیکی با جمهوری اسلامی است. برعکس، تفرقه در میان دو سازمان زحمتکشان نشان دوری از همین نقطه انتخاب گزینه طی کردن مسیر بعد از پایان مذاکرات غرب و جمهوری اسلامی است.

گزینه فرعی تر در مقابل ناسیونالیسم کُرد در ایران، پشت بستن به کشمکش منطقه ای عربستان سعودی و ترکیه و اسرائیل با جمهوری اسلامی است. نزدیکی عبدالله مهتدی به سیاست های مسعود بارزانی و خصومت با پ ک ک، نشانه هایی از در پیش گرفتن این گزینه فرعی است؛ سیاستی که تمایل خود به جمهوری اسلامی از طریق ابزار فشار شدن دولت های منطقه است. این سیاست در مقابل انتخاب کنندگان گزینه اول، میتواند عوامفریبانه تر باشد، با این پوشش که ظاهراً سر سازش با جمهوری اسلامی ندارد! با این حال گزینه ای حاشیه ای است، چون حمایت طبقه بورژوا در کردستان را پشت خود ندارد. به همین دلیل به جز به بازی گرفته شدن مقطعی توسط عربستان سعودی و ترکیه و بخشا اسرائیل، سودی عاید این سازمان خوش خط و خال نمیکند.

بحث پُژاک چرا نه؟

پژاک در کردستان ایران ابزاری تر از این است که خود مستقل از پ ک ک محل مراجع جمهوری اسلامی حتی برای یک تماس باشد. شکل دادن یک شبه و ناشیانه به یک نهاد به اصطلاح سیاسی-کودار - و اعلام همراه با تعجیل آن توسط کنگره ای که بخش زنانه و مردانه اش به شکل جمهوری اسلامی با پرده از هم جدا شده بود، به شکل عجیبی ناشی از ذوق زدگی باز شدن مسیر پذیرش توسط جمهوری اسلامی در دوره روحانی از طریق "مذاکره" بود. خواست اینها مبنی بر تشکیل یک هیات صلاحیت دار مثل هیات نمایندگی توسط احزاب، خود گویای این واقعیت است که نه جمهوری اسلامی ماموری سراغ اینها برای مذاکره می فرستد و نه احزاب جا افتاده ناسیونالیسم کُرد برایش جایگاهی در سیاست این منطقه قایل اند تا هنگام ملاقات با وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی دعوتش کنند. در دنیای واقعی، طبقه سرمایه دار در کردستان ایران با هم طبقه هایش در سطح سراسری ایران انتگره تر از چیزی است که تصور میشود. از این زاویه حتی احزاب سنتی ناسیونالیسم کُرد و در اساس حزب دمکرات به سختی توان نمایندگی آنها را دارد. الیت نمایندگان سیاسی این طبقه در داخل کشور واقعی تر و به طبقه شان نزدیک تراند. خود جمهوری اسلامی حتی خود را از مراجعه به ناسیونالیست های سنتی کُرد در اپوزیسیون بی نیاز می بیند. در چنین شرایطی، برای سازمانی که یک طرفه مدعی نماینده طبقه ای است که احدی از آنها همراه ندارد، انتظار تحویل گرفته شدن توسط جمهوری اسلامی به عنوان نماینده طبقه سرمایه دار در کردستان، دور از تصور است. رابطه یک گروه سیاسی با طبقه مورد نظرش هیچگاه چنین خطی، ساده و یک طرفه نیست، صرفنظر از اینکه سازمان پژاک نه یک حزب سیاسی که اساساً یک نیروی نظامی ذخیره پ ک ک در مناطق معینی از کردستان، گاهی هم ابزاری فشاری توسط پ ک ک در مقابل جمهوری اسلامی است.

تاثیر این بی افقی در کومه له

تاثیرات این بحران و بی افقی ناسیونالیسم کُرد در کومه له متفاوت است. صرفنظر از رشد درجه ای ناسیونالیسم هوادار پ ک ک در کومه له که مشخصه تمام چپ های سنتی است، رشد خط و جهت ایرج آذرین زمینه بسیار بیشتری یافته است. در سازمانی که جناح راست آن میتواند در بحران بی افقی فرو رود، جا برای رشد چپگرایی باز میشود. در کومه له به این دلیل که جناح چپ بی افق است (۱)، ناچار است افق سیاسی اش را از نزدیکترین گروه خون به خود بگیرد. تئوری های لیبرال چپ امثال ایرج آذرین بین چپ های شان نزدیک ترین خط به جنس چپ کومه له است و به همین دلیل هوادار پیدا میکنند. در کردستان دوران جنگ، جناح چپ حزب دمکرات کردستان را حزب توده افق و پاسخ سیاسی میداد و جذب میکرد. سیاست دوران انتظار در کومه له را هم امثال ایرج آذرین خط و تئوری او میدهد. خارج از این دو زمین، نه در کردستان حزب توده قادر به جذب کسی بود، نه ایرج آذرین در کردستان امروز، بیرون از تشکیلات کومه له قادر به جذب احدی هست. علت این است که در کردستان فعال چپ غیر کومه له ای، برای پاسخ خود سراغ چپی رادیکال تر و صاحب سیاست و صاحب خط می رود. اما چپ کومه له از قبل سیاست انتظار و بی عملی در کنار ناسیونالیسم کُرد را در کومه له پذیرفته، در آن بزرگ شده و لذا زمینه های سیاسی لازم برای جذب یک خط لیبرال بظاهر چپ را دارد. همانطوریکه در دوران جنگ علیه جمهوری اسلامی هم فعال چپ بیرون حزب دمکرات سراغ حزب توده نمی رفت، اما عنصر دمکراتی در آن حزب، از قبل خط سیاسی توده را در حزب دمکرات پیدا کرده بود. بطور غریبی

این دو سنت را میشود به قارچ هایی تشبیه کرد که تنها محل رشدشان تنه از کار افتاده درختان کهنسال است، نه خاک و فضای نرمال برای رویش.

در فضای ناامیدی و بی افقی که ناسیونالیسم کرد مدتهاست در آن دست و پای میزند، تشکیلات های کومه له در داخل و خارج محل کشمکش جناح ها و اساسا تعرض گرایش چپ لیبرال به تنه درخت کومه له است. کومه له در مقابل این گرایش بی سپر و قابل تصرف است. قرار گرفتن تلویزیون و امکانات کومه له در اختیار این گرایش برای اقدام علیه دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب در سال های گذشته، پرخاش گری های توام با فحاشی به حزب حکمتیست به امضای حزب کمونیست، از یادگار های نفوذ این گرایش در سالهای گذشته در کومه له اند. امروز که شرایط سیاسی فراهم شده، تسلط این خط بر ادبیات سیاسی کومه له کافی نیست؛ تمام تنه درخت کومه له مورد شاهد رشد این قارچ بر بدنه خویش است.

کشمکش هایی که آثارش بر جمع های کومه له ای را همسایه گان هم در شرها شاهدند، را این بار نمیتوان با فحاشی به حکمتیست ها مخفی کرد. آن زمان بقیه چپ در کومه له ساکت بود، با این حساب و کتاب اشتباه که این نه کومه له که دیگران مورد حمله واقع شده اند. چپ کومه له در دوران عروج عبدالله مهتدی در درون خود هم همین اشتباه را کرد؛ مهتدی با کمپین علیه منصور حکمت شروع کرد و بخش قابل توجهی از کادرهای کومه له را تا انتها درجه راستگرایی در سیاست و دشمنی با کمونیسم عقب برد و از این مسیر فراكسیون از قبل آماده خود را در یک کنگره به سازمان امروزش تبدیل کرد.

امروز مسئله تغییر کرده است. به همین دلیل سوال این است که فعال جدی در کومه له در مقابل رشد لیبرالیسم خط آذری چه پاسخی دارد؟ فعال جدی در کومه له اگر بخواهد با رشد قارچ لیبرالیزه کننده کومه له بر تنه اش مبارزه کند، باید جای دیگری سراغ جواب بگردد. چپ لیبرال در کومه له خط و افق و نقشه هایش را از رهبر سیاسی این خط در بیرون تشکیلات کومه له میگیرد. چپ غیر لیبرالی که در مقابل این تعرض دست و پا میزند، در درون کومه له خط و افقی در دسترس ندارد. فراخوان من به هیچ اجدالناسی تغییر باور و عقاید و آرمان نیست، تغییر سازمان و تشکیلات و انشعاب هم نیست. اگر عبدالله مهتدی خارج از مرزهای کومه له دنیایی دوست و متحد ناسیونالیست سراغ داشت و به سرعت بیرون رفت، چپ لیبرال در کومه له کسی را بیرون کومه له سراغ ندارد؛ بر عکس، این لیبرالیسم چپ است که در غیبت یک وجب جا برای خود در جامعه، به درون کومه له پناه آورده است. به همین دلیل لیبرالیسم چپی که در کومه له امروز شکل گرفته است، قصد رفتن از کومه له و پیوستن به گروه نحیف و بی ابروی آذری مقدم را ایدا ندارد.

چاره چپ در مقابل لیبرالیسم درون کومه له، دفاع از انقلابیگری کمونیستی به هدف تغییر در جامعه است. راه مهم مبارزه علیه سنت لیبرال چپ در کومه له، نشان دادن مسیر تغییر در فعالیت فعال شهری کومه له است. مادام که فعال شهری کومه له در عرصه سیاسی در جامعه منشا اثری نیست، مادام که تشکیلات شهری کومه له به جای سازماندهی سازمان و تشکیلات برای زنان و جوانان و بویژه کارگران، مدام سراغ بازی های سیاسی و تخود سیاه برود و بعداز سالهای سال منشا سازماندهی یک تشکل توده ای کارگری در مرکزی در کردستان نشود، چرا انقلابیگری اش را از دست ندهد؟ تنه لش چنین درختی چرا نباید محل رویش قارچ هیچ نکردن نشود؟

در طول تاریخ طول و عرض سازمانها و احزاب کمونیستی را با اندازه تاثیراتشان و نقش شان در ایجاد وحدت کارگری نشان داده اند. ظاهر تنها در کردستان است که میشود دهها سال صاحب تشکیلات عریض و طویل چپ بود، بدون اینکه اتحادیه و شورا و سندیکایی شکل گرفته باشد، بدون اینکه شبکه

رهبران کارگری با افق پیشرفت مبارزه و وحدت طبقاتی کارگر را تضمین کرده باشند! چنین چپی چرا نباید به زیارت رهبر لیبرال خویش در بیرون مرزهای کومه له برود؟ انقلابیگری تاریخ کومه له برای چپی که قرار نیست کاری کند، واقعا به چه درد میخورد؟

تاثیر بی افقی ناسیونالیسم کرد در جامعه

ناسیونالیسم کرد سنت غالب بر سیاست در کردستان ایران است. نتیجتا این تنها احزاب سیاسی ناسیونالیست نیستند که در بی افقی مانده اند. تاثیر این سنت در جامعه خود را به شکل ناامیدی و سستی و غیبت نشاط سیاسی در اعتراضات توده ای مردم کارگر و زحمتکش نشان میدهد. تاثیر مستقیم این وضع فقط در پائین آمدن سطح اعتراض نیست، در بالا رفتن سطح تمکین به حاکمیت هم هست. در بالا رفتن درجه اعتیاد و فحشا و خودکشی و قتل هم هست.

تفاوت جنس سیاسی فعال کمونیست و ناسیونالیست در امروز کردستان در این است که فعال کمونیست دنیایی کار در مقابل خود می بیند و با بشاشیت و اشتیاق سراغش میرود و تشکیلات و سازمانش را می سازد و رهبران و سازماندهندگان کارگری را افق میدهد. فعال کمونیست این روزها پیش خود میگوید حالا که ناسیونالیسم منتظر و سرگردان مانده است، من باید فعالیت کمونیستی ام را با مانع کمتری پیش ببرم. با این حال، طیف فعالین ناسیونالیست و ظاهرا ”چپ“ی که این روزها در کردستان بیحال و بی فعالیت مانده اند، و به دلایل مختلف آیه یاس میخوانند را باید باز شناخت، که زیاد اند. در مقابل ”کاری نمیشود کرد“، اینها، کمونیست های روشن بین مستقیم سراغ موضوع کار خویش میروند؛ سازماندهی هر نوع تشکل توده ای که ممکن است. و در متن آن سازماندهی تشکیلات کمونیستی متشکل از رهبران و سازماندهان کارگری.

۲۸ اسفند ۹۳ - مارس ۲۰۱۵

زیرنویس؛

- مقاله موقعیت ناسیونالیسم کرد در منطقه

<http://www.hekmatist.com/2015/Nina%20%20Mohamad%20Fatahi.htm>

از عملیات "انتقام جویانه" پژاک تا "قیام" مه‌باد

محمد فتاحی

فداکاری برای معامله

همه به یاد دارند که به دنبال پیام بیش از یک سال قبل پژاک به جمهوری اسلامی برای پذیرفته شدن به خدمت، خبری از توجه طرف مقابل نیست. عبدالله اوجلان از زندان به اینها سفارش داده بود تا راه پ ک ک در ترکیه را در پیش گرفته و با حکومت اسلامی کنار بیایند. اوجلان متوجه نشده که اظهار علاقه او به اسلام الزاما به معنی تحویل گرفته شدن افراد مسلح ایشان توسط حکومت اسلامی نیست. اوجلان متوجه نیست که اگر پ ک ک در ترکیه و سوریه یک نیروی حقیقی و اجتماعی و نماینده صاحب قدرت طبقه بورژوازی کرد در آن مناطق است، پژاک چیزی جز یک نیروی نظامی ذخیره پ ک ک در کردستان ایران نیست و به همین دلیل، هیچگاه توسط طبقه بورژوازی کردستان تحویل گرفته نشده است.

سرداران جنگی جمهوری اسلامی در جنگ با داعش در عراق، بطور قطع مورد حمایت بخشی از مردم در آن کشور بوده و هستند، اما همین سرداران جنگی و نیروهای تحت فرمان شان، علیرغم نقش موثر و تعیین کننده شان در جنگ علیه داعش، علیرغم هر محبوبیتی که آنجا کسب کنند، روز آخر، به عنوان یک نیروی سیاسی عراقی، مورد قبول هیچ بورژوازی آن کشور قرار نخواهند گرفت. اینها نیروی نظامی ایران اسلامی در خاک اسلامی عراق اند و بس! وزن سیاسی نیروهای نظامی جمهوری اسلامی در عراق، شباهت زیادی با وزن سیاسی نیروهای نظامی پ ک ک در ایران دارد. تفاوت آنجاست که اولاً پژاک نقشی نه در جدال و نه در سازش بورژوازی کرد با جمهوری اسلامی دارد و ثانیاً اگر در راس نیروی نظامی ایرانی در عراق کارترین ژنرال های اسلامیون حضور دارند، راس پژاک در ایران، نزد خود نیروهای آن سازمان، از هر نظر، به شیوه تراژیکی مایه آبروریزی است.

پژاک در این فضای بی وزنی، بشیوه ناشیانه ای دنبال وزن و ارزش مصرف سیاسی برای خود نزد جمهوری اسلامی است. کشتن چند نفر از پائین ترین رده ها و بی اختیارترین های نیروهای مسلح جمهوری اسلامی و منجمله یک جوان محلی در لباس سرباز، عنوان پرطمطراق "انتقام خون دختر جوان مه‌بادی" به خود گرفته است! عقل پیش بینی کننده پژاک بر این باور بوده است که احتمالاً جریان "قیام" مه‌باد به حرکتی توده ای تبدیل شود که در متن آن پژاک گل کند، وزن بگیرد و این بار با استفاده از وزن توده ای و سیاسی فرضی خود، توسط جمهوری اسلامی تحویل گرفته شود. شیدای و حقه بازی عناوین کم وزنی برای حرکت های مشابه جنبش ناسیونالیستی کرد است. طرف چهار دست و پا در مقابل اسلامیون ایران مشغول کرنش است و پذیرفته نمیشود، آنگاه در یک لحظه ناگهانی پز قهرمان به خود گرفته و مدافع حق و حقوق ملت ظاهر میشود به این امید که اینبار سری از سران در جمهوری اسلامی به ظرف آنها چرخیده شود!

اقدام پژاک در عرف معمول یک نیروی نظامی بورژوازی هم فاقد اعتبار نظامی است. طرف پشت سر هم پیام می فرستد که جمهوری اسلامی به خدمتش بگیرد، برای مراسم تحویل گرفته شدنش کنگره به سبک اسلامی با صف جدای مردانه و زنانه میگیرد، سازمان به اصلاح سیاسی و مدنی می تراشد و

شبانه روز منتظر یک پیام مامورین وزارت اطلاعات است... و بعد در یک لحظه ناگهانی برمیگردد و از سر فرصت طلبی و کسب وجهه ای در میان مردم برای معامله با همین وزارت اطلاعات، سرباز بی خبر از ماجرا را به گلوله می بندد، آنهم به اسم دفاع از کسی که بخشا قربانی فرهنگ طبقه حاکمه مورد احترام همین جناب پژاک است. اینها اگر یک نیروی سیاسی مسئول بودند، پاسخ شان به خانواده داغدار آن سرباز بانه ای چه می بود؟ می گفتند فرزند شما یک جنایت کار و یک نیروی مسلح مزدور بوده و حق داشته کشته شود؟ احزاب ناسیونالیست جا افتاده در کردستان جای شک دارد در شرایطی که آنهم از طرق مختلف مشغول پیام به جمهوری اسلامی اند، کشتن سربازی در مرز را عملیات نظامی عنوان کنند.

"قیام" مه‌باد

حرکت اعتراضی شماری از مردم مه‌باد بعد از مرگ تراژیک فریناز دختر جوان و به دنبال آتش زدن هتلی در این شهر، نزد خیل ناسیونالیست های کرد عنوان "قیام مه‌باد" به خود گرفت. این حرکت مه‌بادی ها از هر نظر محق و قابل حمایت بود؛ چه قیام و چه اعتراض، چه تعرض سازمان یافته به جمهوری اسلامی و چه عصیان و شورش از سر استیصال همگی حق این مردم متفرد از داعش های ایران و شایسته بالاترین حمایت هاست. با همه حقانیتی که این اعتراض داشت و دارد، فاصله آن با یک قیام توده ای از زمین تا آسمان است. حرکات اعتراضی مشابه اگر قیام عنوان شود، تقریباً هر روزه در گوشه و کنار جهان مردم مشغول قیام اند! وقایع بعدی نشان داد که بورژوازی کرد در شهرهای کردستان مخالف این اعتراض و حداقل مخالف آتش زدن هتل تارا در این شهر بود. علت ساده است. طبقه بالادست در کردستان میدانند و اطلاع کامل دارد که تمام احزاب رسمی ناسیونالیست در صف انتظار برای دریافت یک پیام یک مامور دون پایه وزارت اطلاعات سرگردان ایستاده اند. در چنین شرایطی کدام بورژوازی شهری سراغ شلوغ کردن شهر و آتش زدن هتل هم طبقه ای خویش و اعتراض علیه جمهوری اسلامی میروند؟

سوال اینجاست؛ اگر تمام طبقه بالای کردستان و احزاب ناسیونالیست از جنس خودشان دسته جمعی آهنگ "سلام سلام تهران" می نوازند، موج امیدواری های وسیع اینها به شکل گیری یک قیام توده ای و قیام خطاب کردن یک اعتراض معمولی بخش کوچکی از مردم یک شهر برای چیست؟ از نظر حتی احزابی که جرات فراخوان گسترش اعتراض نداشتند، و یا بعداً مستقیم و غیر مستقیم از آن برانست جستند، وقوع یک قیام توده ای واقعی می توانست خون تازه ای باشد در رگ اندام های خسته از انتظار دیدار با حجت الاسلام غضنفر مدیر دایره اقوام و مذاهب جمهوری اسلامی. در چنین صورتی اینها میتوانستند مدعی شوند که هنوز توان ایجاد تحرک توده ای در کردستان را دارند و جمهوری اسلامی باید به حساب شان بیآورد و حضورشان در حاکمیت آتی شهرهای کردستان در لباس شرکای کرد جمهوری اسلامی به عنوان پارلمانتر و استاندار و فرماندار و روسای مراکز ژاندارمری و نیروهای انتظامی در مرزها را بپذیرد.

با همه اینها، سرو صدای اینها برای "قیام" مه‌باد برای کسب وجهه ای نزد جمهوری اسلامی برای معامله، نسبت به اقدام پژاک هزار بار مشروع تر و مقبول تر است؛ اگر هر دو وجهه ای و مشروعیتی توده ای و اجتماعی برای معامله و دلالی سیاسی با داعش های تهران گدایی میکنند، سروصدای قیام قیام اولی ها بسیار شرافتمندانه تر از آدم کشی دومی هاست.

با نمایش چنین برخوردهایی، ناسیونالیست‌های کرد یک بار دیگر به ما یادآوری میکنند که رفتار اینها با اعتراض و مبارزه برحق مردم همیشه معامله گرانه و از سر سرمایه‌گذاری سیاسی به نفع خویش است. زمانی که شهرهای کردستان یکپارچه علیه دستگیری و ربوده شدن عبدالله اوچلان اعتراض توده ای و سراسری راه انداختند، همین پک ک بدون ذره ای شرم، دقیقاً مانند جمهوری اسلامی، تظاهرات‌های توده ای مردم را دسیسه صهیونیسم و اسرائیل عنوان و آنرا محکوم کرد. آنروز پک ک توهین و اتهام به آن اعتراض برحق را به قیمت پذیرش خویش توسط داعشی‌های تهران فروخت. نیروهای مسلح مسعود بارزانی در سال ۱۳۵۹، تظاهرات مردم اشنویه علیه حضور جمهوری اسلامی در شهرشان را به خون کشیده و یازده نفر را در وسط خیابان قتل عام کردند. این مردم همانی بودند که دقیقاً یک سال و اندی قبل پذیرای مراسم خاکسپاری ملا مصطفی بارزانی شده بودند و هزینه زحمات شان را این چنین از بارزانی‌ها و حزب دمکرات کردستان عراق دریافت کردند.

برای ناسیونالیسم کرد، مردم و مبارزه برحق شان همیشه ابزاری برای سواستفاده سیاسی است. دوستی یک روز اینها و دشمنی روز دیگرشان دو روی یک سکه اند. سوال اول نزد اینها، در برخورد به هر تحرک و تقلای توده ای، این است که چه رفتاری با آن اعتراض و تقلای توده ای به نفع شان است؟ حمایت یا سرکوب؟ از این زاویه اگر تمام مردم معترض مهابادی آلوده با سنن و فرهنگ و ارزشهای همین ناسیونالیست‌ها باشد، باز هم نه فقط این اعتراض بلکه تمام اعتراضات و فداکاری‌های شان به ناسیونالیست‌ها بی ربط تر از همیشه است.

عشق ناسیونالیسم کرد به شرکت در حکومت اسلامی ایران و فداکاری‌های بزرگ و کوچک اینها در این راه میتواند جلوه‌های متنوعی از قهرمانی‌ها و فرصت‌طلبی‌شان را به ما نشان دهد. کمونیست‌ها وظیفه دارند از تمام حقه بازی‌ها و شیادای‌های سیاسی اینها برای تحویل گرفته شدن توسط جمهوری اسلامی عکس بگیرند و به همه نشان دهند. باید کاری کرد که روز نامعلوم تحویل گرفته شدن اینها، به جز ارتجاع سیاسی محلی و طبقه سرمایه دار در کردستان، یک بنی بشر زحمتکش هم اینها را همراهی نکند.

۳ خرداد ۹۴ - می ۲۰۱۵

ریشه‌های سیاسی درگیری ناسیونالیست‌های کرد

محمد فتاحی

هر دو حزب پک ک و دمکرات کردستان، حادثه "کیله شین" را در چهارچوب رفت و آمد در مسیر مناطق حضور پک ک تحلیل میکنند. ما هم تا آنجایی که بحث در مورد همین مسئله است، اطلاعیه صادر کرده و موضع روشن خود را در آن بیان کرده ایم. اما در کنار این موضوع مسائل متعددی هست که پاسخ به آن جایش نه آن اطلاعیه که نوشته ای مانند همین نکاتی است که از نظرتان میگذرد.

منطقه ای که حزب دمکرات قصد عبور از آن را داشته، در دهه اول جنگ جمهوری اسلامی علیه مردم کردستان، مورد استفاده مداوم ما در کومه له آن زمان هم بود. انتقادات وارده به حزب دمکرات که چرا به جای عبور از "کیله شین" از مناطق دیگر مرزی کردستان وارد نمی شود، ارتعاش تبلیغات ناشیانه پک کاکایی هاست. کیله شین نقطه مرزی ورود به مناطقی کوهستانی از کردستان ایران است که برای یک نیروی پارتیزان حیاتی است. به لحاظ نظامی، بهترین و امن ترین مسیر برای ورود نیروی پیشمرگ ایرانی از شمال عراق به مناطق اشنویه، نغده، پیرانشهر، ارومیه، سلماس و خوی و ماکوی، همین مناطق کوهستانی کیله شین و اطراف آن است. نتیجتاً کسانی که به دمکرات نقد میگیرند که چرا از مثلاً منطقه اورامانات وارد کردستان ایران نشده، متوجه این مهم نیستند که اولاً آنجا مرز ورود نه به شمال کردستان که به جنوب کردستان ایران است. ثانیاً قدرت مانور و عمل حزب دمکرات در مناطق شمالی به نسبت جنوب بسیار بیشتر است. ثالثاً در طول همه این سالها، واحدهای کوچک تر دمکرات از این مسیرها برای عبور و مرور به داخل استفاده میکرده و مسیر روئین آنها بوده و اطلاعات شان از این مسیر به روز شده و تازه است، چیزی که برای یک نیروی نظامی لازم است. تا اینجا مسئله ربطی به اهداف سیاسی پشت حرکت دمکرات ندارد و در همین چهارچوب هم روشن و قابل درک است. دمکرات حق دارد بگوید مسیر سالهای قبل خود را دارم طی میکنم. در این چهارچوب کسی نمیتواند عیبی به کارشان بگیرد. ادعای پک ک که اینجا مناطق پایگاهی آنهاست، کشک است. چه کسی به آنها اجازه داده مناطقی آنهم از ایران را ملک مطلق خود اعلام کنند؟ تا اینجا مسئله که طبق ادعای دو طرف مورد مناقشه است، یک قلدری عیان پک ک است و محکوم.

اما جا دارد در همین نقطه از خود دمکرات‌ها سوالی کرد؛ مگر خود دمکرات در جنگ علیه کومه له با همین منطق عمل نکرد؟ دمکرات مدعی بود قدرت برتر است و حق قلدری دارد. اصطلاح "شه ق ده زانی قوناخ له کوی یه" (اردنگی تعیین کننده... است)، مورد استفاده آن روز دمکرات از رادیو بود، به این معنی که با اردنگی حق را حالی کومه له میکند. متأسفانه چند سالی طول کشید که دمکرات از غلطی که کرده بود، در عمل پشیمان شود. برای ما در کومه له آن روز، تلفات زیادی داشت تا به اینها حالی کنیم که اگر طبق منطق خودشان هم عمل کنیم، تاریخ به ما حق داد. البته دمکرات هیچ وقت نپذیرفت که باید از مردم کردستان برای شروع جنگ سراسری با کومه له عذرخواهی کند. به همین دلیل هرگاه که قدرتش را داشته باشد، جنس شان و عمل شان و سنت شان همان است که بود. از این زاویه انتقادش به قلدری پک ک نامربوط است، چون طبق منطق آنها عمل کرده است. حقیقت این است که ناسیونالیسم کرد تاریخاً همینطور عمل کرده است. پک ک هر جا دستش رسیده و امکانش را داشته همین نوع عمل کرده است؛ ترور رقبای سیاسی اش در ترکیه، ترور و کشتار رقبای سیاسی توسط ملا مصطفی بارزانی، عین کار توسط اتحادیه میهنی کردستان به رهبری جلال طالبانی، تاریخی طولانی پشت سر دارند. ناسیونالیست‌های کرد ناراضی از این تاریخ، آنرا جنگ برادرکشی می نامند.

ریشه های سیاسی این واقعه

برای ریشه یابی سیاسی این مسئله اما باید از دایره منطق خود اینها دور شد. چرا حزب دمکرات برای اولین بار بعد از سالها، امروز برای اولین بار نیروی نظامی به نسبت توان خود قابل توجه به این مناطق می برد؟ چه فاکتور هایی آنها را مأمور حضور نظامی برای دفاع از ”شرف و ناموس ملت کورد“ کرده است؟

آنها که ادبیات سیاسی حزب حکمتیست(خط رسمی) را تعقیب میکند، ریشه های این درگیری را باید از زبان ما شنیده و علل حرکت دمکرات را به روشنی میدانند؛ در چهارچوب ارزشهایی که ناسیونالیسم کرد در ایران از دولت روحانی دارد، حزب دمکرات کردستان ایران ناراضی است. ناراضی است که علیرغم پیام و پیام کاری های سیاسی ناسیونالیسم کرد، تا این لحظه هیچ مأمور دست چندم اطلاعات هم سراغ شان را نگرفته است. این از یک طرف. از طرف دیگر یک شانس تاریخی برای احزاب متعلق به این سنت پیش آمده تا در آن به بازی گرفته شوند. عربستان سعودی و ترکیه در مناطق وسیعی از خاورمیانه، مستقیماً با جمهوری اسلامی در رقابت اند. ادامه یارگیری های هرکدام از آنها به تقسیم نیروهای ناسیونالیسم کرد بین خودشان هم منتهی شده است؛ عیان ترین یارگیری ها تا این لحظه یکی پ ک ک و تا اندازه ای هم اتحادیه میهنی است در کمپ جمهوری اسلامی، دیگری حزب مسعود بارزانی که با قدرت در کمپ ترکیه و عربستان حضور دارد. بقیه احزاب ناسیونالیست در حلقه های دور و نزدیک به دور این نیروهای اصلی تر یا قدرتمندتر ناسیونالیسم کرد قرار گرفته اند. مثلاً جناح دیگر حزب دمکرات به کمپ پ ک ک و جمهوری اسلامی نزدیک تر است تا کمپ مقابل. کومه له زحمتکشان نزدیک تر به پ ک ک و از این طریق در حلقه بعدی این کمپ است. در مقابل، سازمان انقلابی زحمتکشان به رهبری عبدالله مهدی در کنار مسعود بارزانی و حامی یان منطقه ای مانند ترکیه و عربستان است. حزب دمکرات کردستان ایران، اخیراً به دنبال نامیدی از جمهوری اسلامی، به مسعود بارزانی و از طریق او با کمپ منطقه ای عربستان و ترکیه نزدیکتر شده است. مصطفی هجری احتمالاً باید خیلی از اتفاق پیش آمده خوشحال بوده باشد، چون درگیری نظامی با پ ک ک که علناً با جمهوری اسلامی و سوریه است، نزد عربستان و ترکیه نشانه ای خوش آیند نسبت به قدرت عمل نظامی حزب دمکرات است. انعکاس خارج از تناسب این اتفاق در مدیای مخالف کمپ جمهوری اسلامی به همین خاطر بود؛ اینها فرصتی یافته اند تا تصویر مثبتی که در جنگ داخلی سوریه علیه داعش نسب پ ک ک شده بود، کم رنگ کرده و به عنوان حمله کننده به یک نیروی نظامی کرد مخالف جمهوری اسلامی، نزد دولت هایی که قصد حمایت از آنها دارند، افشا کنند. نتیجه هر چه باشد، در این ماجرا هر دو حزب، هم دمکرات و هم پ ک ک برنده نزدیک تر شدن به اهداف خود شده اند؛ جایگاه پ ک ک نزد جمهوری اسلامی به عنوان نیرویی که در ایران هم ظرفیت جنگ با مخالفین این رژیم دارد، مستحکم تر و مسلح تر شده است. این یعنی امتیازات بیشتر به پ ک ک از طرف اسلام مورد علاقه عبدالله اوجلان، هم در ترکیه و هم در سوریه. از طرف دیگر حزب دمکرات و بویژه شخص مصطفی هجری، چند کیلومتر بیشتر به خاک ایران نزدیک شده اند که نزد ترکیه و عربستان، یک ”عملیات نظامی“ به اسم شان ثبت شده و رسماً وارد نیروهای دخیل نظامی در کشمکش های منطقه ای شده اند. عربستان سعودی میتواند به خود بنزد که ”این فقط جمهوری اسلامی نیست که حوثی شیعه در یمن سراغ دارد، من هم نوع سنی و البته کرد و با سابقه نظامی در ایران جور کرده ام!“

اعتراض ناسیونالیستی به این واقعه

ناسیونالیست هایی که پشت سر هم آهنگ اعتراضی ”جنگ برادرکشی“ راه انداخته اند، بهتر است به جای ناراحتی برای ”ملت بیچاره کورد“، با خود و جنبش شان صریح تر باشند. اینها مثل روز روشن

میدانند که احزاب شان یکی یکی دارند در رقابت منطقه ای جانی یان ناسیونالیسم ایرانی و ترک و عرب، به بازی گرفته میشوند. در این کار، این تنها ناسیونالیسم کرد در سوریه به رهبری پ ک ک بود، که با اتخاذ سیاست نه جنگ با سوریه و نه جنگ با اردوی اپوزیسیون سوریه، نقش حافظ جامعه و دفاع از مدنیت و از این نظر بسیار مثبت و قابل حمایت را بر عهده گرفت. در جنگ و رقابت امپریالیستی و دولت های منطقه ای، دیگر از این فرصت ها دست یافتنی نیست. همه این احزاب باید مطمئن باشند که مردم عادی در شهر به تدریج اینها را همان خطاب میکنند که پیشمرگان مسلمان کرد را. اگر دولت های قدرتمند منطقه ای متحد یا رقیب هم ظاهر میشوند، نقش نیروهای ضعیف تر مانند ناسیونالیسم کرد، چیزی از جنس وحدت یا رقابت نیست. نقش اینها در سطح مزدوری برای این و آن قدرت منطقه ای میماند و بس.

آیا راه دیگری برای ناسیونالیسم کرد هست؟

خیر نیست! موجودیت ناسیونالیسم به شکاف های جهانی و منطقه ای گره خورده است. کافی است دولتی منطقه ای پشت اینها نباشد. کافی است یک لحظه فکر کنند فقط خودشان اند و بس. چه کسی جنگ سال ۱۹۷۵ در کردستان عراق به رهبری همین حزب دمکرات کردستان عراق و مصطفی بارزانی را فراموش کرده است، که در اوج قدرت و در حالیکه بخش اعظم خاک کردستان عراق در دست شان بود، به محض شنیدن معامله صدام و شاه، دستور پایان جنگ و پایان انقلاب (شورش) را صادر و پا به فرار گذاشتند. این نمونه دوره ای است که این جنبش هیچگاه آن اندازه قدرت نظامی نداشت. حالا شما احزابی را تصور کنید که نه فقط محل استقرار که نان شب شان هم در گرو حمایت دولتی است. به همین دلیل دولت های منطقه تاریخی ناسیونالیسم کرد را چیزی بیش از مزدوران مرزی که روز مبادا فداکاری میکنند، ارزیابی نکرده اند. فکر میکنید نزد ناسیونالیسم ایرانی و عرب و ترک، برای ناسیونالیست های کرد هوادار خود جایگاه بیشتری از مزدوران خود قایل اند؟ سوریه و یونان سالها پشت جبهه و امید پ ک ک بودند ولی زمانی که لازم داشتند اوجلان را در عرض چند ساعت از مرزهای خود اخراج کردند. شاه ایران به محض معامله با صدام ملا مصطفی بارزانی را رسماً بازنشست کرد. کاری کردند که رهبر یک جنبش عظیم سیاسی نظامی روز بعد از روزنامه ها اعلام کند که از سیاست کنار خواهد کشید! در تاریخ کسی سر به زیر تر از این ناسیونالیسم کرد می شناسد؟

به کارگر و کمونیسم چه مربوط؟

مربوط است! اولاً اینها دسته جمعی در کمونیست کشی تخصص دارند و در صورت توان اولین حمله شان علیه کمونیست هاست. ثانیاً اینها را به اسم مردم و ملت میکنند. کمونیست و کارگر آگاه باید با حوصله برای هم طبقه ای هایش توضیح دهد که اینها نه جنگ شان برای آنهاست، نه صلح و نه مزدوری شان. اینها احزاب طبقه بورژوازی جامعه کردستان اند و کارگر و زحمتکشی که در اعتراض به تبعیض به اینها پناه می برد، به دست خود قربانی منافع دشمنان طبقاتی اش میکند. نه کارگر کرد هم طبقه ای بارزانی ها و بقیه ناسیونالیست ها و سرمایه داران کرد است نه کارگر فارس هم طبقه احمدی نژاد و روحانی و بقیه ناسیونالیست ها و نمایندگان سرمایه داران ایرانی است. باید صمیمانه به انسان شریف توضیح داد که راه مبارزه علیه تبعیض ملی ایستادن در صف دشمنان طبقاتی نیست، ایستادن در کنار آنها نیست که هر روز و دوره ای برای دولتی و قدرتی کار میکنند.

۶ خرداد ۹۴ - می ۲۰۱۵

اسلامی خود نتیجه تغییر در استراتژی آمریکا هم در سطح جهان و هم بطور مشخص در خاورمیانه است که حزب حکمتیست قبلا به آن پرداخته و اینجا قصد بحث تفصیلی در این زمینه را ندارد.

مذاکرات هسته ای و توافق لوزان، بیان نقطه تعادلی میان غرب و جمهوری اسلامی است و نقطه سازش دو نیروی سیاه است که بعد از یک دوره تهدید و فضای جنگی در مقطعی به توافقاتی رسیده اند. در این نقطه سازش یا توافق لاید هر کدام امتیازاتی گرفته و امتیازاتی هم از دست داده اند. علاقمندان در این زمینه میتوانند به قطعنامه حزب حکمتیست و مصاحبه نشریه کمونیست با دبیر کمیته مرکزی این حزب مراجعه کنند. (*)

تا جایی که به نگاه و ارزیابی احزاب ناسیونالیسم کرد در ایران بر سر توافق لوزان برگردد، در دنیای واقعی هیچ تفاوتی میان آنها و کل اپوزیسیون راست و چپ جمهوری اسلامی نیست. کل این صف از دو حزب دمکرات تا سازمان زحمتکشان عبدالله مهندی تا اپوزیسیون چپ و راست جمهوری اسلامی با هر خط فاصل سیاسی، در این زمینه تحلیل و سیاست و بی سیاستی شان یکی است. همه در میدانی بازی میکنند که میدیای دست راستی و دول غربی و بطور مشخص آمریکا تعیین کرده است. در جدال دو قطب مرتجع و این هیاهو که کدام طرف «پیروز» و چه کسی شکست خورده است، جانب تبلیغاتی یکی را گرفته اند. با این تفاوت که قدمی از خود میدیای غربی جلو افتاده و از ناکامی جمهوری اسلامی، مجبور شدن ایران به نوشیدن جام زهر و بن بستهای جدی این حکومت و عقب نشینی و شکست آن سخن گفته اند. اما ارزیابی هر چه باشد، نفس این توافقات و کنار رفتن تخاصمات غرب با جمهوری اسلامی و پایان خطر جنگ و تبلیغاتی جنگی، امیدواری ناسیونالیسم کرد به ایفای نقش بر متن کشمکش آمریکا با ایران را تا اطلاع ثانوی بایگانی کرد. قبل از این توافقات و خصوصا دوره ای که حمله به ایران به عنوان یک گزینه روی میز دول غربی و مشخصا آمریکا و اسرائیل بود، ناسیونالیسم کرد با همه شاخه ها و احزابش، کل آینده و امید خود را به آن بسته بودند. آنها نه تنها آماده هر نوع فداکاری در چهارچوب سیاست آمریکا بودند، بعلاوه فکر میکردند در اثر حمله به ایران و از بین رفتن شیرازه آن جامعه، شانس و احتمال اینکه مانند احزاب خواهر در کردستان عراق، آنها هم به کمک دولتهای غربی با پول و اسلحه آنها در کردستان ایران صاحب جا و مکانی شوند، بالا است. به همین اعتبار پرسه زدن در دالان سفارتخانه های آمریکا به امید پذیرفته شدن از جانب مامورین دسته چندم آنها شغل رهبران آنها در چندین سال متمادی بود. درخواست پول و اسلحه و اعلام وفاداری به آمریکا و آمادگی برای شرکت در چنین جنگی و ایفای نقش پیاده نظام آمریکا، سیاست آن دوره احزاب و جریانات ناسیونالیسم کرد بود. در آن دوره کل این صف بادبانهای کشتی سرگردان خود را در مسیر سیاست دولت بوش تنظیم کردند و تلاش میکردند توسط دولت آمریکا به عنوان نیرویی قابل توجه مورد عنایت قرار بگیرند. آن زمان سیاست غرب کمک به اپوزیسیون راست جمهوری اسلامی، سازمان دادن باندهای قومی و مذهبی و درست کردن آنها در نقاط مختلف ایران و باد زدن نفاق مذهبی و قومی بود. در همین دوره انواع دستجات قومی و مذهبی که هیچ کجای جامعه ایران ریشه ای نداشتند، از آل آهوز تا هخا و ناسیونالیستهای ترک سبز شدند و از جانب میدیای غرب میکروفن در اختیارشان گذاشته شد و لانسه شان کردند. به ناگاه کنگره ملیتهای ایران سربر آورد، کنفرانسهای متعدد در کشورهای مختلف گذاشته شد و نمایندگان و سخنگویان خود را پیدا کرد. فدرالیسم قومی نسخه آمریکا و غرب برای ایران بعد از رژیم چینج در بوق و کرنا شد. احزاب ناسیونالیست کرد یک پای کل این نشستها و سناریوهای ارتجاعی غرب در ایران بودند. حمله به ایران علیرغم اینکه طرح آن ریخته شده بود، اما بدلیل ترس از عواقب آن، ترس از عدم توان کنترل آن توسط دولت آمریکا، همزمان تجربه عراق و شکست غرب و گیر کردن در ماجرای عراق،

توافقات لوزان، ناسیونالیسم کرد و تلنگری دیگر

خالد حاج محمدی

هیچ جنبش سیاسی در طول تاریخ معاصر به اندازه جنبش ناسیونالیسم کرد، توسط احزاب و سازمانهای این جنبش به بی آیدنگی محکوم و به سرگردانی کشیده نشده است و بر اساس تحولات سیاسی روز دچار چرخشهای بزرگ سیاسی نشده است. تاریخ چند دهه گذشته ناسیونالیسم کرد و احزاب سیاسی آن بیان معلق زندهای احزاب و سازمانهای این جنبش، زیگر آگها و تناقضات عظیم و بزرگ هر روزه بر اساس تحولات سیاسی منطقه و صف بندی دولتها مرتجع بوده است. احزاب این جنبش درست مثل پاندولی میان دولتهای مرتجع عمل کرده، هر روز به یکی آویزان شده و هر روز تابعی از سیاست یکی از دول منطقه بوده اند. تقریبا تنها جنبش سیاسی دوره معاصر است که رهبری آن هیچ استراتژی مستقل و پرنسیب سیاسی خاصی ندارد که بر اساس آن در دنیای سیاست در جایی بایستد و عمل کند. فرصت طلبی تنها سیاست، استراتژی و «پرنسیبی» است که سازمانها و احزاب ناسیونالیسم کرد میشناسد. بر همین اساس امروز میتواند در یک جبهه بایستد که دیروز علیه آن بود و فردا میتواند در یک تحول سیاسی معلق زنان به جای اول خود بر گردد. نام این سنت و آکروبات بازی را هم «دیپلماسی» میگذارند و ابزار و محمل شان هم مسئله کرد و ستم ملی است، چیزی که ناسیونالیسم کرد بر آن سرمایه گذاشته، به نام آن دنبال سهمی از سرمایه و قدرت در کنار دولتهای مرتجع منطقه است. «مسئله کردی» که هیچکدام از احزاب ناسیونالیسم کرد در دنیای واقعی خواهان حل و خاتمه آن نیستند و در هیچ دوره ای از تاریخ برای حل ستمگری ملی تلاش نکرده اند.

ستم ملی و وجود مسئله کرد ابزاری در دست آنها برای تحمیق مردم کرد زبان و اهرمی برای فشار به دولتهای مرکزی جهت دخالت و سهیم کردن آنها در قدرت است.

آنچه مد نظر این نوشته است نگاهی به وضعیت این جنبش در منطقه و مشخصا در ایران بدنبال توافقات لوزان است و همزمان نکاتی در مورد اپورتونیزم لایزال و بی انتهای سازمانها و احزاب این جنبش و دلایل آن است.

توافقات لوزان و ناسیونالیسم کرد در ایران

توافقات تا کنونی جمهوری اسلامی و آمریکا با هر فراز و نشیبی که طی کرده است به دلایل مهم جهانی و منطقه روی داده است. دولت اوباما و سرکار آمدن آن خود بازتاب تحولاتی پایه ای در جهان و تغییر تناسب قوای قدرتهای امپریالیستی و نتیجه ناکامی خود آمریکا در استراتژی آن بدنبال پایان جنگ سرد است. تا جایی که به خاورمیانه برگردد، تئوریسین ها و استراتژیستها آمریکا سالها قبل بر عدم اهمیت جایگاه گذشته خاورمیانه برای آمریکا و لزوم بازبینی در پروژه های غرب در این منطقه تاکید گذاشته اند. همزمان بر لزوم جواب به تحولات بزرگتری از جمله عروج قدرت عظیم اقتصادی چین، عروج قدرتهای بزرگتری در دنیا و حتی در خود اروپا و لزوم بازبینی دوباره استراتژی دولت آمریکا تاکید کرده اند. استراتژی که دولت اوباما بخشا بر این اساس و برای پیشبرد آن پا پیش گذاشت. توافق با جمهوری

تردیدات جدیدی برای دول غربی و مشخصاً امریکا برای شروع چنین جنگی ایجاد کرده بود. با این وصف در کنار تحریمهای وسیع اقتصادی، فشار سیاسی به ایران تحت نام حقوق بشر و ... همراه با سازمان دادن گروههای فشار از داخل خود ایران بخشی از سیاست غرب بود. لذا و در این جهت مسئله ساختن دولتی در تبعید و برای جایگزینی جمهوری اسلامی توسط مراکز امنیتی امریکا با شرکت طیفی از جریانات و شخصیتهای راست و از جمله افرادی از جنبش سبز، نمایندگان از حزب دمکرات جناح هجری و عبدالله مهندی، جهانشاهی و افرادی از کنگره ملیتها و گروههای تازه ساخته شده، به رهبری فردی به نام محمد رضا مدحی در جریان بود. سرانجام رئیس این «دولت» (محمد رضا مدحی) اعتراف کرد که از جانب جمهوری اسلامی مامور بوده است و خود این پروژه مستقیم توسط جمهوری اسلامی همراه با فیلم علنی شد. ناکامی این پروژه یک افتضاح سیاسی و بی آبرویی دیگری از جمله برای جریانات ناسیونالیست و قوم پرست کرد بود. اما چه باک همگی در کمال وقاحت خود را برای دور بعدی نمایش آماده میکردند و طبق معمول نام اپورتونیسیم و نان به نرخ روز خوردن شان را دیپلماسی و سیاست داشتن گذاشتند.

در دوره جنگ لیبی و متعاقباً جنگ در سوریه و حمایت غرب و دولتهای عربستان و قطر و ... از اپوزیسیون اسد و مسلح کردن انواع دستجات جنایتکار در سوریه و تبلیغات وسیع میدیای آنها، ناسیونالیسم کرد نیز همراه با صفی از فرصت طلبان سیاسی، جریانات بی ریشه و حتی بخشی از احزاب راست، به این دل خوش کردند که بعد از اسد و سوریه نوبت ایران و خامنه ای است. این امید هم به جایی نرسید و متحدین سیاسی این صف از جبهه النصر تا داعش و ... افسارشان از دست صاحبان و سازندگانشان رها شد که همگی شاهد نقش و فعالیتهای بعدی آنها و حمله به شهرهای مختلف از کردستان سوریه تا عراق هستیم. این جهت گیری ها و تحرکات بیش از آنکه کمترین خدمتی به اعتراضات برحق مردم در ایران کرده باشد تماماً به عکس خود در خدمت مشروعیت یافتن جمهوری اسلامی و تقویت موقعیت حکومت علیه مردم و طبقه کارگر تبدیل شد.

با این اوصاف با توافق لوزان، همه امیدها، پروژه ها، دولت در تبعید ساختن ها، کنگره ملیتها، فدرالیسم قومی و ... که از جانب غرب به عنوان اهرم فشار به کار میرفت و هست و نیست ناسیونالیسم کرد در ایران بود، بر باد رفت و یک بار دیگر کشتی آرزوهای آنها در گل نشست. دور دیگری بی افقی که ظاهراً اینبار بیشتر از سابق طول خواهد کشید و دور دیگری چرتکه انداختن برای به بازی گرفته شدن توسط امریکا!

بی افقی و سردرگمی نقطه اشتراک کل اپوزیسیون بورژوازی است اما وضعیت احزاب ناسیونالیسم کرد، استقرارشان در کردستان عراق، نزدیکی احزاب خواهرشان در عراق، که در فرصت طلبی گوی سبقت را از همه برده اند، با ایران علاوه بر بی افقی سیاسی محدودیتهای و مخاطرات جدی را برای این جریانات بوجود آورده است و همه شواهد نشان از تشدید این محدودیتهای دارد. حزب ما قبلاً در این زمینه و نسبت به آینده آنها و کل اپوزیسیون جمهوری اسلامی در کردستان عراق هشدار داده است. مسئله به سادگی این است که اگر جمهوری اسلامی در گذشته یک پای قدرت در عراق بود، امروز و بعد از عروج داعش و متعاقباً بعد از توافق لوزان، علاوه بر گسترش حضورش در عراق، به عنوان یکی از بازیکنان در این کشور و به نام مبارزه با داعش پذیرفته و رسمیت یافته است. امروز نه تنها غرب مشکلی با این حضور ندارد و روی حضور ایران حساب میکند، بلکه از ایران به عنوان نیرویی که میتواند نفوذ و قدرت داعش را محدود کند اسم میبرد. همین حقیقت به حضور جمهوری اسلامی مشروعیتی در ذهن جهانیان داده است.

همزمان جمهوری اسلامی در این دوره بر اساس سخنان نمایندگان رسمی دولت اقلیم و حزب بارزانی اولین کشوری بوده است که به دولت اقلیم کمک کرده است. جمهوری اسلامی در کردستان عراق، علاوه بر کار امنیتی و جاسوسی و ... با اتحادیه میهنی رابطه ای حسنه و حتی وسیعتر از گذشته دارد. همزمان و با توجه به اختلافات جمهوری اسلامی و ترکیه، پ ک ک (حزب کارگران کردستان) به عنوان یکی از نیروهای اصلی ناسیونالیسم کرد در منطقه، رابطه ای حسنه و نزدیک با جمهوری اسلامی برقرار کرده است. کل این اوضاع و تعهدات مخفی و علنی دولت اقلیم، جریان بارزانی، اتحادیه میهنی و پ ک ک به ایران، محدودیتهای جدی برای احزاب ناسیونالیست کرد ایران ایجاد کرده است. تا جایی که رسماً اعلام شده است که کمکهای دولت اقلیم کردستان عراق به احزاب مستقر در خاک کردستان را قطع کرده اند و استفاده از مرزهای کردستان نیز برای فعالیت آنها علیه ایران از مدتها پیش ممنوع شده است. حمله پ ک ک به حزب دمکرات جناح هجری که هفته گذشته اتفاق افتاد، علاوه بر قلندری پ ک ک و مدعی صاحب کردستان بودن و تنگ کردن فضا به حریفان خود، یک فاکتور آن هم نتیجه رابطه آنها با ایران است.

مسئله به روشنی این است که قبل از توافق لوزان جریانات ناسیونالیسم کرد در تمام دوران سه دهه گذشته علیرغم امید و ناامیدی های خود به دولتهای مختلف جمهوری اسلامی و تلاش برای جلب توجه آنها و مذاکره و قبول کردنش، همیشه روی دول غربی و مشخصاً دولت امریکا به عنوان «مدافع» خود حساب میکرد. امروز و بعد از توافق لوزان و کنار رفتن سناریوهای رژیم چینج، صحنه یکسر عوض شده و همین این احزاب را تماماً سردرگم کرده است. البته فراموش نکنیم که در میان این صف تنها جریانی که در این دوره و خصوصاً سالهای اخیر کمتر به غرب امید بست، سازمان پژاک است. تفاوت این جریان با بقیه احزاب ناسیونالیست، امثال حزب دمکرات علاوه بر بی ریشه ای، این است که سیاست پژاک تابعی از سیاستهای پ ک ک است و بر اساس منافع و جهت آنها تغییر جهت میدهد. جریان مادر (پ ک ک) مناسبات حسنه ای با جمهوری اسلامی دارد و به همین دلیل هم رهبر این جریان (عبدالله اوجلان) دوره اخیر در وصف اسلام ناگفته هایی را کشف کرده است. این جریان در چند سال اخیر بر اساس سخنان عبدالله اوجلان اعلام کرد کار مسلحانه نمیکند و علیه ایران هیچ تحرک نظامی انجام نمیدهد. این دوره ای است که سازمان مادر رابطه حسنه ای با جمهوری اسلامی داشته است و پژاک هم به عنوان نیروی دست ساز پ ک ک، تابع فرمان اوجلان است.

ناسیونالیسم کرد و استراتژی

یکی از مشکلات جریانات ناسیونالیسم کرد در کل منطقه و در کل تاریخ نداشتن استراتژی مستقلی است. مبنا و کل سیاست و تلاش آنها بر محور فشار به دولت مرکزی جهت قبول کردن و سهیم شدن در قدرت است. بر این اساس حتی برای نمونه یک حزب از احزاب ناسیونالیست کرد در کل منطقه را نخواهید یافت، که ماهیتی حتی ترقیخواهانه داشته باشد. هیچکدام از آنها مرزی با اجحافات دولتهای مرکزی ندارند. نقد آنها در اساس توحش و استبداد دولت ترکیه، ایران و عراق نیست بلکه عدم قبول این احزاب به عنوان شریک قدرت است. به همین دلیل اگر همین دولتهای جنایتکار و «ضد کرد» در ایران و عراق، یا سوریه و ترکیه، بخواهد با آنها مذاکره کند و آنها را قبول کند، اینها بدون کمترین تردیدی و نقدی به جنایات آن دولت، با پرچم منافع خلق کرد به آغوشش باز میگردند و به جای پاسداران و مزدوران محلی لباس خدمت به تن میکنند و در بهترین حالت به نام «مرزداران غیور کرد» انجام وظیفه میکنند. لذا تاریخ ناسیونالیسم کرد سرشار از سیکل مذاکره برای آشتی و یا جنگ برای آشتی است. بر همین اساس میدان مبارزه ای که آنها برای خود تعیین کرده اند، زیستن در شکاف دولتها و

محور اصلی فعالیت آنها «دیپلماسی» است و سیاست برای ناسیونالیسم کرد یعنی دیپلماسی. دیپلماسی که اپورتونیزم یک پای اصلی و تعیین کننده آن است. به همین دلیل هر روز یکی از دولتهای منطقه آنها را به عنوان اهرم فشار خود علیه دولت دیگر بکار میگیرد. هیچ دولت جنایتکاری نیست که احزاب اصلی این جنبش را دوره‌هایی در خدمت خود علیه دولتی دیگر بکار نگرفته باشد. از دولت صدام حسین، تا رژیم پهلوی و بدنبال آن جمهوری اسلامی تا ترکیه و سوریه همیشه از این حزب و آن حزب ناسیونالیست کرد در خدمت اهداف خود استفاده کرده اند. بعلاوه دولتهای مرتجع فوق در دورانهای مختلف از این احزاب علیه اپوزیسیونهای کرد خود، علیه احزاب ناسیونالیست کرد خود و علیه مخالفین و هر جریان آزادیخواه و کمونیستی، و علیه مردم حق طلب کرد زبان نیز استفاده کرده اند. لذا هیچ حزبی در میان آنها یافت نمیشود که در دورانی به عنوان عصای دست و چماق یکی از دولتهای جنایتکار حتی علیه احزاب هم جنبشی ناسیونالیسم کرد استفاده نکرده باشد. در این زمینه هر گاه مورد سرزنش و حتی سوال قرار بگیرند، جواب جبر و شریطی که دارند و دیپلماسی است. امروز با صدام حسین میجنگند، فردا دست در گردنش میکنند، امروز با جمهوری اسلامی میجنگند فردا سر قبر خمینی گریه میکنند، امروز با ترکیه میجنگند و فردا در تمجید آن میگویند. اپورتونیزم و بی‌پرنسیبی و نان به نرخ رزو خوردن سنت پایدار و نقطه اشتراک کل احزاب این جنبش است. صحبت بر سر استفاده از شکاف دولت‌ها برای استقرار و دسترسی به امکانات زیستی و تردد، و قبول بی‌قید و شرط کمک‌های مالی و تسلیحاتی، امری که میتواند توسط هر حزب و سازمان مترقی هم موضوعیت داشته باشد، نیست. صحبت از نزدیکی سیاسی و تبدیل شدن این احزاب به دپارتمانهای نظامی، سیاسی و پلیسی دولت‌های منطقه است.

رهبران فریب خورده و همیشه «قهرمان»

فریب خوردن رهبران در احزاب سیاسی دنیا بی‌لیاقتی و نالایقی یک رهبر را نشان میدهد و خلع مسئولیت از آن رهبر عادی ترین و پذیرفته‌ترین اقدام است. امروز در دنیا رهبری احزاب سیاسی زمانی که حتی ناموفق میشوند، به عنوان قبول مسئولیت از پست خود استعفا میدهند و کنار میکشند. اما بر خلاف تمام جنبشهای سیاسی دنیا، رهبران جریانات ناسیونالیست کرد، حتی زمانی که به جنبش خود خیانت میکنند، با توجیه «فریب» خوردیم، در پست خود میمانند و بعلاوه به نحو عجیبی در خود این جنبش برای همیشه تقدیس میشوند. بعلاوه واژه فریب خوردن چیزی است که در میان خود این جنبش به کار میرود و مسئله نه فریب خوردن بلکه ماهیت ارتجاعی این احزاب و اهداف ضدکارگری و عقب مانده آنها و معامله‌گری است که باعث این «فریب خوردنها» است.

نامدارترین رهبران این جنبش به کرات توسط دولتهای منطقه علیه مردم کرد زبان و علیه احزاب خواهر بخدمت گرفته شده اند. برای نمونه شخص قاضی محمد بعد از جمهوری مهاباد پرچم سفید بدست گرفت و تسلیم نیروها پهلوی شد. حزب دمکرات کردستان از لیبیک به خمینی و تا اسکورت ارتش و سپاه پاسداران برای تقویت پادگانهای سنندج و مهاباد و... را در زمان دستور حمله خمینی به کردستان در پرونده دارد. این حزب قتل و کشتار و ترور مخالفین خود خصوصا نیروهای چپ و حمله به آنها از جمله حمله به کومه له و تحمیل جنگی سراسری را در تاریخ خود دارد. حزب دمکرات کردستان عراق و شخص ملامصطفی که کل حزب و سازمان خود را بعد از توافق الجزایر میان شاه و صدام در ۱۹۷۵ تسلیم دولت ایران کرد. آنها چه در زمان شاه و چه در زمان جمهوری اسلامی به عنوان نیروی مزدور در خدمت ساواک قرار داشتند. در دوره جمهوری اسلامی مسلحانه در کنار سپاه پاسداران علیه مردم کردستان ایران و نیروهای سیاسی جنگیدند. در عراق علاوه بر جنگ خونین با اتحادیه میهنی به کرات متحد صدام شد

و همراه نیروی صدام به شهر سلیمانیه که اتحادیه میهنی در آن مستقر بود حمله کرد. علیه پ ک ک جنگهای خونینی داشته اند. اکنون هم متحد ترکیه است و شهر بزرگ سنگال را بدون شلیک یک گلوله شبانه و علیرغم وجود نیروی بزرگ و مسلح در سنگال، برای داعش خالی کرد و مردم بی دفاع و بیخبر را برای قصابی توسط داعش، بدون اطلاع تنها گذاشت.

اتحادیه میهنی که عمری است بدون توافق جمهوری اسلامی کاری نمیکند. شخص طالبانی علاوه بر گریه کردن بر سر قبر خمینی جلاد به دست بوسی همه سران این رژیم رفته است. روزی با صدام جنگ و فردا رو بوسی کرده است. زمانی که شهر حلبچه در کردستان عراق توسط ایران و به کمک جریان طالبانی تسخیر شد، دولت عراق مردم این شهر را بمباران شیمیایی کرد. جریان طالبانی و ایران با اطلاع از ماجرا شهر را ترک کردند و هفتاد هزار نفر مردم حلبچه را بدون اطلاع تنها گذاشتند که پنج هزار نفر در این جنایت کشته شدند. کل ناسیونالیسم کرد و از جمله جریان طالبانی هنوز هم در سالگرد کشتار مردم حلبچه برایشان اشک تمساح میریزند، فاجعه‌ای که اگر جریان طالبانی میخواست، میتوانست مانع چنین ابعادی از جنایت شود. این جریان نیز سالها با جریان بارزانی در جنگ بوده اند و در تمام این سالهای هر کدام در خدمت دولتی عمل کرده اند. کشتار همدیگر، اعدام و ترور نیروهای همدیگر و اعدام و ترور مخالفین و منتقدین خود آنها حتی در حزب خودشان، تا حمله مسلحانه به حزب کمونیست کارگری عراق به درخواست جمهوری اسلامی و تیرباران دستگیر شدگان و صدها اقدام کثیف دیگر را در پرونده دارند.

پ ک ک هم پرونده بهتری از بقیه ندارد. این جریان در مناطق تحت فعالیت خود به هیچ نیرویی اجازه فعالیت نداده است. با احزاب هم جنبشی خود از جمله جریان بارزانی جنگهای خونینی را پیش برده اند. زمانی که مردم کردستان ایران علیه ربودن عبدالله اوجلان دست به تظاهرات زدند، پ ک ک به عنوان متحد ایران، حرکت آنها را کار اسرائیل دانست و محکوم کرد. تهدید فعالین سیاسی مخالف خود در ایران، اخاذی و باج‌گیری از مردم و تهدید و ترور در صورت سرپیچی، سیاست همیشگی آنها بوده است. آخرین کار این جریان حمله به واحدهای حزب دمکرات شاخه مصطفی هجری است که هفته قبل اتفاق افتاد.

احزاب ناسیونالیست کرد با همه فریب خوردنها، با همه همکاری کردن با دولتهای مرتجع و خدمت کردنها، با هم تسلیم شدن و جنایاتی که علیه همدیگر و علیه مخالفین خود کرده اند، هنوز هم رهبران آنان و عاملین این سیاستها و اعمال و قیحانه «قهرمان» نامید میشوند. از شیخ محمود تا قاضی محمد، از مصطفی بارزانی تا پسرانش و از طالبانی تا بقیه هنوز هم علیرغم هر جنایت و هر نوکری و هر تسلیم شدنی، رهبران والای ناسیونالیسم کردند.

مسئله کرد ابزار تحمیل مردم کرد زبان

ستمگری ملی بر مردم کردستان و کل جنایاتی که دولتهای مرکزی در ایران، عراق، ترکیه و سوریه علیه آنها اعمال کرده اند، واقعیتی انکارناپذیر است. اما این واقعیت بهانه‌ای در دست احزاب ناسیونالیست کرد، برای سهم خواهی از دولت مرکزی است. هیچکدام از این احزاب خواهان رفع ستمگری ملی و پایان این دمل چرکین نیستند. ماندگاری این ستمگری و وجود نفاق ملی و شکافی که میان مردم ایجاد کرده اند، ابزاری در دست ناسیونالیستها برای فشار به دولت مرکزی جهت کسب سهم خود و همزمان جهت تحمیل مردم کرد زبان است. آنها با اتکا به این ستمگری و با سرمایه‌گذاری کردن بر بی‌حقوقی و محرومیتی که مردم کردزبان در این کشورها از جانب دولتهای مرتجع حاکم کشیده اند، برای خود کسب و کاری

ساخته اند. وجود این ستمگری ابزاری در دست آنها برای چانه زنی و معامله با دولت مرکزی جهت سهم خواهی بورژوازی کرد از سرمایه و قدرت است و نه حل مشکلات آن مردم و از جمله حل تبعیض ملی.

امروز احزاب این جنبش که تاریخا در شکاف دولتها زیسته است و ظاهرا این سرنوشت ابدی آنها است، در قطب بندیهای منطقه ای هر کدام مستقیم یا غیر مستقیم، در خدمت طرفی هستند. بارزانی متحد دیرینه ترکیه و اتحادیه میهنی و پ ک ک متحد ایران و دو حزب دمکرات کردستان ایران، شاخه هجری فعلا متحد بارزانی و در بلوک عربستان و ترکیه قرار دارد و جناح دیگر این حزب فعلا به دولت روحانی و تغییرات در جمهوری اسلامی چشم دوخته است. گروههای دیگر این جنبش از جمله جریان قومی مهتدی که ایشان هم فعلا به بارزانی و سیاستهای آویزان شده و پژاک هم تابعی از سیاست پ ک ک است.

با همه این دلایل جنبش ناسیونالیسم کرد یک جنبش گندیده و عقب مانده است که نه پرنسب سیاسی میشناسد و نه اصول و استراتژی که روی آن بشود حساب کرد. احزاب این جنبش امروز جنگ خونین میکنند و فردا دست در گردن همدیگر از بدی جنگ «برادر کشی» میگویند و مینویسند. احزاب آن امروز بازچه دست ایران ند، فراد عراق و پس فردا ترکیه و عربستان و آمریکا و... این یک سنت سیاسی عمیقا فاسد با سازمانها و احزاب تا مغز استخوان نوکر است.

۲۷ مه ۲۰۱۵

* قطعنامه حزب حکمتیست بر سر توافقات لوزان و مصاحبه کمونیست با دبیر کمیته مرکزی حزب در این مورد را میتوانید در آدرسهای زیر مطالعه کنید:

<http://hekmatisht.com/2015/KR%20Bayanieh%2023April15.html>
<http://hekmatisht.com/2015/Komoni%20195%20Azar.html>

کردستان، کمونیستها و آینده آن

مصاحبه با خالد حاج محمدی

نينا: اخیرا نشست دفتر کردستان حزب برگزار شده است. بر اساس اطلاعیه پایانی این نشست، یکی از مباحثات این اجلاس وضعیت سیاسی کردستان، رابطه مردم و جمهوری اسلامی و همینطور موقعیت نیروهای سیاسی اپوزیسیون بوده است. تا جائیکه به رابطه مردم و جمهوری اسلامی بر میگردد ارزیابی شما چیست؟ سفر اخیر روحانی به کردستان و استقبال ظاهرا گرم از او کجای ارزیابی شما قرار میگیرد؟

خالد حاج محمدی: اوضاع کردستان ایران به درجه زیادی تابعی از اوضاع عمومی ایران است. با این تفاوت که به دلایل مختلف از جمله وجود مسئله کرد در این منطقه و همزمان

وجود احزاب مختلف راست و چپی که در این جامعه فعالیت دارند و تاریخی از کشمکش میان دولت مرکزی و مردم کردستان و احزاب سیاسی آن از جمله در شکل مسلحانه داشته اند، رابطه مردم با جمهوری اسلامی مقداری متفاوت تر از بقیه مناطق ایران است. جمهوری اسلامی هیچوقت در کردستان به عنوان دولتی «خودی» پذیرفته نشده است. احزاب اپوزیسیون راست و چپ در این جامعه نفوذ دارند و جامعه کردستان به درجه زیادی تحزب یافته است. یک مؤلفه اصلی که کردستان را از بقیه ایران متفاوت میکند، نفوذ احزاب چپ و کمونیست و شخصیتهای آنها در این جامعه در ابعاد توده ای است. کارگران کردستان و اقشار تهیدست کمونیستها را دوست دارند، به کمونیستها سمپاتی دارند و کمونیسم برای شان با عدالتخواهی و برابری طلبی تداعی میشود. بعلاوه کم نیستند کارگرانی که خود را کمونیست میدانند و با هر درکی که از کمونیسم دارند، راه نجات جامعه را در قدرتگیری کمونیستها میدانند. طبیعتا این درجه از تحزب یافتگی و تاریخ کشمکش مردم در کردستان با جمهوری اسلامی ویژگی هایی به رابطه امروز مردم در کردستان با جمهوری اسلامی میدهد.

در مورد رابطه جمهوری اسلامی و مردم کردستان لازم است چند نکته را در مورد موقعیت و وضعیت بورژوازی کرد توضیح بدهم. امروز بورژوازی کرد بیش از هر زمانی با بورژوازی ایران اینتگره است. این طبقه سرنوشت خود را به سرنوشت کل بورژوازی ایران گره زده است و در حال حاضر در کنار دولت «امید و اعتدال» روحانی است. مسئله بر سر این نیست که جمهوری اسلامی را به عنوان یک سیستم و با تفکرات و ایدئولوژی آن خیلی دوست دارد و حتما آنرا تائید میکند، بلکه در حال حاضر و در اوضاع کنونی جمهوری اسلامی بهترین گزینه بورژوازی است و بورژوازی کرد هم از سر سود و زیان خود به عنوان بخشی از بورژوازی ایران، خواهان حفظ این حاکمیت است. طبقه کارگر در کردستان و اقشار زحمتکش این جامعه، در ابعاد وسیع از جمهوری اسلامی منتفر هستند. در دنیای واقعی اکنون در کل جامعه ایران نفرت از جمهوری اسلامی بالا است. اما مردمی که منتفر هستند، حتی طبقه کارگر و اقشار زحمتکش آن، هر روز به خیابان نمی آیند. مردم در ابعاد توده ای در دوره های معین و محدودی که فکر میکنند، حاکمیت را میتوانند پایین بکشند به خیابان می آیند. در نتیجه در حال حاضر چه در کردستان و چه در کل ایران سرنوختی جمهوری اسلامی در دستور جامعه نیست و مردم فکر نمیکنند، میتوانند جمهوری اسلامی را سرنگون کنند. اعتراضات کارگری و اقشار زحمتکش

از معلم تا پرستار و ... در جامعه کردستان زیاد است و در حقیقت اینها بخشی از اعتراضات طبقه کارگر و افسار زحمتکش در کل جامعه ایران است. وقتی میگویم سرنگونی در حال حاضر در دستور جامعه نیست، به معنای عدم اعتراض در جامعه نیست. اتفاقا در یکی دو ساله گذشته دامنه اعتراضات خصوصا در میان طبقه کارگر در کل ایران و از جمله در کردستان بالا بوده است.

در مورد دولت روحانی اگر چه در اوایل توهماتى به آن بود، اما امروز کمتر کسی فکر میکند روحانی حلال فقر و بیکاری و بی حقوقی در جامعه است. جمع کردن چند هزار نفر در شهری مانند سنندج با جمعیتی چند صد هزار نفره را نمیتوان استقبال گرم نام گذاشت. جمهوری اسلامی اگر تنها مزدوران و نیروهای اطلاعاتی و ارگانهای سرکوب خود در سنندج را جمع کند، بیشتر از جمعیتی است که برای استقبال از روحانی به میدان آورد. لابد در میان این جمعیت مردم عادی هم وجود داشته اند که بخش بزرگ آنها از ادارات و به عنوان بخشی از وظیفه آنها به محل آورده شده اند. علاوه بر این باید توجه داشت که در انتخابات ریاست جمهوری احزاب ناسیونالیست کرد تقریبا تماما پشت دولت روحانی رفتند. آنها امیدوار بودند که با سرکار آمدن روحانی در جمهوری اسلامی جایی پیدا کنند و در قدرت سهیم شوند. تبلیغات احزاب ناسیونالیست کرد در دفاع از روحانی و از جمله در جریان انتخابات، به میزانی که مردم کردستان از آنها حرف شنویی داشته اند، در رای دادن مردم در کردستان به روحانی تاثیر داشت. بعلاوه مردم فکر میکنند، اگر روحانی سر کار باشد بهتر است تا مثلا فلان فردی که از جناح اصول گرا است. مردم عادی امکانگرا هستند و همیشه از مقهوراتی که دایره درک و دید آنها تعیین میکند حرکت میکنند و میان بد و بدتر، بد را انتخاب میکنند. خلاصه اینکه مردم در ابعاد کل ایران میان کاندیداهای ریاست جمهوری اکثرا به روحانی رای دادند. دلیل این حقیقت انتخابی است میان بد و بدتر و مردم انتخاب دیگری نداشته اند. مردم فکر میکنند حسن روحانی قابل تحملتر از سعید جلیلی است. سفر روحانی به کردستان همراه شد با تبلیغات وسیع دولتش مبنی بر اینکه مردم کردستان طرفدار روحانی هستند. این حقیقت نیست. در حقیقت نفرت از جمهوری اسلامی و حتی از دولت روحانی در کردستان بالا است، کسی برای قوانین آنها تره خرد نمیکند، اما کل مسئله این است که نارضایتی عمومی کارگران و افسار زحمتکش تا زمانی که به نیرویی متحد و متشکل تبدیل نشده است، تا زمانی که در اشکال مختلف سازمانهای توده ای که قدرت آنها را در اشکال متحد جمع نکرده است و تا زمانی که این نیرو پراکنده و بی سازمان است و خصوصا در میان کارگران پیشرو و زنان و جوانان و مردان آزادیخواه حول یک حزب کمونیستی به هم بافته نشده است، منشا تغییری جدی و تحولی در جامعه نیست.

نینا: در مورد نیروهای سیاسی و اپوزیسیون اطلاعیه دفتر به اغتشاش و بی افقی در میان احزاب سنتی ناسیونالیسم کرد اشاره کرده است. چرا اغتشاش و بی افقی؟ ظاهرا این جریانها چه در عرصه نظامی و چه سیاسی فعال اند. بعلاوه امروز بحث از نفوذ پ ک ک و پژاک در کردستان است. نظر شما در این باره چیست؟

خالد حاج محمدی: استراتژی احزاب ناسیونالیست کرد سنتا زندگی در شکافهای دولتهای منطقه و امتیاز گیری از دولت مرکزی است. احزاب ناسیونالیست کرد در ایران هم بالطبع تمام استراتژی خود را این تعریف میکنند که روزی با حکومت مرکزی توافق کنند و در قدرت سهیم شوند. به این اعتبار در هر دوره ای بر اساس کل اوضاع و صف بندی دولتها و نیروهای سیاسی، جایی قرار میگیرند که از نظر خودشان به این هدف نزدیکشان میکند. کل تاریخ این احزاب در ایران و حتی در عراق، تلاش برای مذاکره و توافق با حاکمیت بوده است. جنگ آنها با دولت مرکزی در هر دوره ای که جنگی در کار بوده

است، ابزاری برای فشار به دولت مرکزی جهت تقبل آنها و کنار آمدن با آنها است. این استراتژی از روزی که جمهوری اسلامی سر کار آمد تا هم اکنون ادامه داشته است.

اما در دوره ای مستقل از اراده این احزاب و برنامه آنها در تخصصات جهانی و منطقه ای، دولتهایی در مقابل جمهوری اسلامی قرار گرفتند. بطور مشخص مسئله حمله نظامی به ایران از جانب دولت آمریکا و حتی اسرائیل به اعتراف خودشان تا چند سال قبل روی میز دولت آمریکا بود. در این دوره کل احزاب ناسیونالیست کرد امید خود را به دخالت ناتو و حمله آنها به ایران بسته بودند. هر دو شاخه حزب دمکرات کردستان و باند زحمتکشان عبدالله مهتدی آماده ترین نیروها برای همکاری با ناتو بودند. آنها امیدوار بودند در دل حمله آمریکا به ایران بتوانند با پول و اسلحه آمریکا و ... نیرو مسلح کنند و مردم ناآگاه و مستاصل و فراری از جنگ و خانه بودن را درست مثل آنچه مقتدا صدر در عراق کرد، اجیر کنند و در فردای کنار گذاشتن جمهوری اسلامی توسط ناتو، آنها هم در کردستان و زیر چتر آمریکا صاحب قدرت شوند. در این زمینه الگوی آنها به قدرت رسیدن ناسیونالیستهای کرد در کردستان عراق (جریان بارزانی و طالبانی) بعد از نابودی جامعه عراق و کنار گذاشتن صدام حسین بود. این افق امروز از هر زمانی کورتر شده است. امروز نه تنها حمله به ایران از دستور خارج شده است، بعلاوه توافقات دول غربی در مذاکرات «هسته ای» با ایران و کاهش تخصصات آنها با هم، همه امید های این احزاب را به باد داده است. لذا کل امید و آرزوهای این احزاب، مانند همه اپوزیسیون بورژوازی که به بحران آمریکا و ایران دلخوش کرده بودند، و افقی که در مقابل خود داشتند تماما بر باد رفته است و به این اعتبار در سردرگمی بسر میبرند. بعلاوه میدی هم به قبول آنها از جانب جمهوری اسلامی، چیزی که میتوانست خونی را در رگ احزاب ناسیونالیسم کرد جاری کند، در چشم انداز نیست. کل احزاب فوق به اضافه پژاک به عنوان شاخه پ ک ک در کردستان ایران هر تلاشی را برای قبول خود نزد دولت روحانی کردند، اما این جمهوری اسلامی است که حاضر به مذاکره و توافق با آنها نیست. این دو فاکتور مهمترین فاکتورها در اغتشاش فکری و سیاسی و سردرگمی میان آنها است.

علاوه بر این فاکتورهای دیگری نیز در این بی آیندگی و یا اغتشاش و سردرگمی آنها تاثیر داشته است که به آنها هم اشاره ای کوتاه خواهم کرد.

یکی اینکه پشم و پیله دولت «کرد» مشخصا و دولت «ملی» عموما در این دوره ریخته است. تا جایی که به بحث ناسیونالیسم کرد برگردد، به قدرت رسیدن احزاب ناسیونالیست کرد در کردستان عراق، اگر در دوره ای موجی از فضای ناسیونالیستی و خوشبینی را در میان این جنبش از جمله در کردستان ایران زنده کرد و جنبش ناسیونالیسم کرد در این منطقه را تقویت کرد، امروز و بعد از ۲۵ سال حاکمیت بورژوازی کرد بر کردستان عراق، امید به بهبودی در زندگی کارگران و مردم زحمتکش از طریق این دولت نزد متوهم ترین آدمها کور شده است. امروز ما شاهدیم که کارگران و مردم زحمتکش در کردستان عراق، چگونه در مقابل دولت «خودی» برای ابتدایی ترین و پیش پا افتاده ترین امکانات زندگی در حال جدال اند. این تجربه توهمات ناسیونالیستی را از جمله در کردستان ایران هم کاسته است.

بعلاوه رابطه نزدیک حکومت اقلیم کردستان عراق با جمهوری اسلامی و دامنه نفوذ ایران هم از نظر اقتصادی و هم سیاسی، باعث افزایش محدودیت برای احزاب کرد اپوزیسیون ایرانی در کردستان عراق شده است. از جمله این محدودیتها قطع کمکهای مالی است که دولت اقلیم کردستان به احزاب مختلف ناسیونالیست کردستان ایران میداد و علاوه بر این منع کردن آنها از رفتن به ایران و استفاده از خاک کردستان عراق برای تردد به کردستان ایران و ادامه مبارزه مسلحانه، سالها است در جریان است. دامنه

نفوذ ایران در کل عراق و در کرستان عراق بعلاوه از نظر امنیتی نیز موانعی را برای آنها ایجاد کرده است، چیزی که حزب ما بارها در مورد مخاطرات آن هشدار داده است. لذا این ادعا که فعالیت نظامی این جریان کماکان ادامه دارد، واقعی نیست. نه تنها فعالیت نظامی از جانب این احزاب و حتی شاخه های مختلف کومه له در جریان نیست، بعلاوه خود رسماً میگویند که به حکومت اقلیم تعهد داده اند که از مرز کرستان عراق برای فعالیت و تردد به کرستان ایران استفاده نکنند. اینکه هر چند سال واحدی از آنها توانسته باشد در جایی حضور یافته باشد، دیگر با فعالیت نظامی و حضور دوره های قبل، مطلقاً نه تنها قابل قیاس نیست که قابل توجه هم نیست. دولت کردی در کرستان عراق عملاً فعالیت اپوزیسیون جمهوری اسلامی مستقر در خاک خودش را به شدت محدود کرده است. این محدودیت در کنار بی افقی عمومی این احزاب آنها را در موقعیت بسیار نامناسبی قرار داده است.

فاکتور دیگر اوضاع کل منطقه خاورمیانه و قطب بندی هایی است که میان دولتهای مرتجع چه در بعد جهانی و چه منطقه ای شکل گرفته و تقسیم احزاب ناسیونالیست کرد در این قطبها بر اساس ارزیابی آنها از منافع خود است. فقط برای نمونه اشاره کنم که حزب طالبانی و پ ک ک به دلایل متعددی، که از حوصله این نوشته خارج است، عملاً در این دوره و تا کنون در کنار ایران قرار داشته اند. بارزانی متحد ترکیه است و حتی در دوره ای غیر رسمی با داعش در یک جبهه بود و شهر سنگال را تحویل آنها داد. دو حزب دمکرات کرستان ایران شاخه هجری بیشتر متحد بارزانی است و با پ ک ک تخصصاتی تا حد جنگ پیدا کردند و شاخه دیگر آنها به رهبری خالد عزیزی هنوز هم به ایران و کلا این قطب امیدوار است. پرداختن به دلایل و چگونگی و آینده این افقها و این امیدها احتیاج به بحث بیشتری دارد که اینجا نمیگنجد. قرار گرفتن هر کدام از این احزاب، رسماً یا ضمناً، در کنار یکی از قطبهای ارتجاع منطقه در میان خود این احزاب هم تخصصاتی ایجاد کرده و انشقاق و سردرگمی بوجود آورده است. به هر صورت این حقایق کل ادعاهای آنها را مبنی بر منافع مشترک «کردها» و برادری و اتحاد آنها را تماماً پوچ کرده است.

نکته دیگر که در اول بحث به آن اشاره کردم اینتگره بودن بورژوازی کرد با بورژوازی ایران و به این اعتبار منفعت این بورژوازی در ماندگاری جمهوری اسلامی است. اینها اکنون در مجلس و ارگانهای حاکمیت نمایندگی میشوند. به علاوه جمهوری اسلامی تلاش کرده است با اضافه کردن یک واحد دانشگاهی زبان کردی در دانشگاههای کرستان و عدم حساسیت در اشاعه فرهنگ و سنن «کردی» که عمیقاً هم عقب افتاده و ضد زن است، از دامنه تخصصات ملی، چیزی که منشا نیرو برای احزاب سنتی ناسیونالیسم کرد است، بکاهد. اینها همگی دامنه تاثیر گذاری احزاب سنتی ناسیونالیسم کرد که در خاک کرستان عراق مستقراند را کم میکند.

در مورد پژاک یکی دو نکته را به اطلاع برسانم. پژاک در خالی بودن میدان در کرستان ایران، در عدم حضور سایر احزاب ناسیونالیست کرد در منطقه، توسط پ ک ک، شکل داده شد. باید توجه داشت که پ ک ک دوره ای طولانی بخشی از نیروهایش در ایران بود و با جمهوری اسلامی روابط حسنه ای داشت. در این دوره تأثیراتی را بر بخشی از ناسیونالیستهای مختلف حتی ناسیونالیست چپ داشت. دوره اخیر و عروج داعش و مقابله همه جانبه ای که حزب اتحاد دمکراتیک سوریه به کمک پ ک ک در دفاع از کوبانی و... کرده، به جریان پ ک ک اعتباری جدی داد. پژاک هر چند در کرستان ایران نیروی اجتماعی و جا افتاده، نیروی سیاسی و قابل اعتمادی نیست، و بیشتر نقش پارازیت و فرقه ای قومی و غیر مسئول را ایفا میکند، اما از اعتبار جریان مادر میخورد. فعالیت نظامی آنها نیز تابعی است از سیاست و رابطه پ ک ک و ایران. پژاک نه نیروی مستقلی است و نه سیاست مستقلی دارد.

نینا: به موقعیت حزب حکمتیست برگردیم، در اطلاعیه دفتر در مورد موقعیت فعلی حزب در کرستان، و دامنه نفوذ آن، تغییرات امید بخش و میزان روی آوری به حزب بعنوان زمینه های مناسب کار آتی دفتر کرستان، اشاره شده است. مهمترین مولفه های این ارزیابی چیست؟ چه چیزی در کرستان به نفع کمونیسم و روی آوری به آن تغییر کرده است. آیا و بر اساس کل بحث شما ناسیونالیسم کرد در کرستان تضعیف شده است؟

خالد حاج محمدی: از بخش آخر سوالاتان شروع میکنم. اغتشاش و بی افقی احزاب سنتی ناسیونالیسم کرد، خود بخود به معنای تضعیف ناسیونالیسم کرد در جامعه، در باورها و سنن حاکم بر مردم نیست. دیفالت عمومی جامعه و باور و سنن حاکم بر هر جامعه ای، افکار و سنن طبقه حاکم است. جمهوری اسلامی با همه استبداد سیاسی که حاکم کرده است، نه تنها مانعی در راه افکار ناسیونالیستی نبوده است که در باد زدن آن نقش ایفا کرده است. اکنون در میان خیل روشنفکران کرد زبان در این جامعه، در بخش اعظم فعالیتهای فرهنگی و هنری، در ادبیات و شعر و حتی موسیقی مجاز و... که روزانه به خروار تولید میشود، خرافات ملی و عقب مانده باد زده میشود و تقویت میشود.

بعلاوه بسیاری از احزابی که خود را کمونیست و چپ میدانند و در جامعه کرستان فعالیت میکنند، متأسفانه سالها است به راست چرخیده اند. به میزانی که این احزاب در جامعه کرستان تأثیر دارند و امروز حرف شنوایی از آنها هست، «چیپی» را تولید میکنند که تفاوت ماهویی با ناسیونالیستها ندارد. امروز اگر به سخنان بسیاری از فعالین شاخه های مختلف کومه له گوش کنید، نمیتوانید فاصله آن با سخنان مثلاً فعال حزب دمکرات را متوجه شوید. خلاصه اینکه به اعتباری کل این وضع به اضافه فاکتورهای دیگری که به بحث تفصیلی تری احتیاج دارد، به کمونیستها عقب نشینی تحمیل کرده است. به همین اعتبار فضایی برای رشد انواع جریانات ارتجاعی از جمله ناسیونالیسم کرد باز شده است. همین حقیقت است که امکان میدهد سلفی گری هم در کرستان جا پای پیدا کند. توجه داشته باشید که جمهوری اسلامی برای عقب راندن کمونیسم در جامعه کرستان، برای ناامید کردن طبقه کارگر و مردم زحمتکش از کمونیستها، علاوه بر فشار امنیتی که همیشه بوده است، به هر ارتجاعی از میدان دادن به انواع ناسیونالیست تا سلفی گری و سنی گری نقش جدی داشته است. با همه این حقایق حزب حکمتیست در یک دهه گذشته متأسفانه تنها جریان متحزب و دخیلی بوده است که در کل جامعه ایران خط متمایزی را نمایندگی کرده است. آنچه ما امروز با آن روبه روستیم روی آوری دوباره و عطف توجه کمونیستهای آن جامعه به این خط و این حزب است.

توجه داشته باشید که در جامعه ای مثل ایران، جامعه ای صنعتی و با یک طبقه کارگر انقلاب دیده و قدرتمند نمیتوان امید به زندگی بهتر، تلاش برای آزادی و رهایی را با هزار درجه سرکوب ریشه کن کند. کارگر و مرد و زن و جوان آزادیخواه و مساوات طلب، برای متحقق کردن این امیدها سراغ احزاب سیاسی می آیند. امروز با سردرگمی کل اپوزیسیون غیرکارگری از چپ ترین تا راست ترین شان، با روشن شدن سیاستهای راست و غیر کارگری تاکتونی این جریانات و...، طبقه کارگر، کمونیستها و هر انسان آزادیخواهی سراغ چپ جامعه شان می آیند. دلیل روی آوری به حزب ما خط سیاسی کمونیستی و رادیکال ما و نیاز جامعه به چپی کمونیست، ماگزیمالیست و روشن است. امروز در مقابل سیاستهای راست سایر جریانات این خصوصیت حزب ما برجسته تر و بیشتر از هر زمانی قابل مشاهده است. از جمله به همین دلیل هم سیر سرخوردگی از جریانات دیگر دارد به توجه به حزب ما تبدیل میشود و ما مصمیم اجازه ندهیم بی افقی سایر جریانات و خصوصاً بی افقی کمونیسم بورژوازی تأثیری روی جامعه بگذارد. ما مصمیم اجازه ندهیم بی افق چپ غیر کارگری

به عنوان بی افقی کمونیستها قلمداد شود و طبقه کارگر و کمونیستهای این طبقه را تضعیف کند. امروز و در یک سال گذشته روی آوری به این حزب، سمپاتی و رجوع به این حزب به عنوان تنها حزبی که در سیاست ایران یک کمونیسم بی ابهام و متفاوت را نمایندگی کرده است افزایش یافته است. ما بازتاب سیاستها و جهت و پراتیک خود را در جامعه میبینیم، ادبیات ما بدست طیف وسیعتری از فعالین سیاسی و خصوصا کمونیستها در مراکز مختلف از دانشگاهها تا مراکز کارگری میرسد و انعکاس دارد. رجوع به مباحثات پایه ای جریان ما، مباحثات و سیاستهایی که در دوره های مختلف اتخاذ شده افزایش یافته است. امروز کسی که خود را کمونیست بداند، نمیتواند از کنار تاریخ ما، ادبیات و جدلها و سیاستهای که ما دنبال کرده ایم بگذرد. به اعتباری ما توجه دوستان و دشمنان بی توهم کمونیسم را جلب کرده ایم. این حقیقت نه تنها در جامعه ایران بلکه و بعلاوه در کل سیاست ایران و در میان احزاب سیاسی آن هم امری مسجل است. این حقیقت شامل جامعه کردستان هم میشود. ما در کردستان هر جا تن مان به تن کمونیستی برخورد کرده است، توانسته ایم سمپاتی او را جلب کنیم. در حال حاضر ما در کردستان و در شهرهای اصلی آن، در محیطهای روشنفکری در میان فعالین کارگری مورد توجه هستیم و طیفی خود را با این خط نداعی میکنند. به این اعتبار فضایی برای ما از جمله در کردستان باز شده است.

توجه داشته باشید علاوه بر نکاتی که اشاره کردم، در کردستان تا جایی که به احزاب اصلی ناسیونالیسم کرد برگردد من به موقعیت و اغتشاش و بی افقی آنها اشاره کردم. کلا این وضعیت به اضافه نارضایتی وسیع کارگران و تن ندادن طبقه کارگر و مردم زحمتکش کردستان به جمهوری اسلامی و عدم آشتی با آن، زمینه های مناسبی زمینه مناسبی برای کار کمونیستها است.

باید اشاره کنم که حساسیت جمهوری اسلامی و مراکز پلیسی و امنیتی آن نیز به میزان زیادی نسبت به ما افزایش یافته است. این حساسیت تقریبا در کل دهه گذشته وجود داشته است. اما امروز یک بار دیگر شاهد افزایش این حساسیت و نگرانی آنها از رشد کمونیسمی که در سیاست ایران خطا و پراتیکا به ما نزدیک است هستیم.

نینا: بنا به ارزیابی شما موقعیت مناسبی برای کمونیستها و حزب حکمتیست برای ایفای نقش، برای نقد اپوزیسیون غیر کارگری و مهمتر از آن برای متحد کردن بخش هر چه سرپرتی از کارگران، مردم محروم و مردم آزادیخواه در کردستان دارد. فکر میکنید مهمترین مانع حزب در این زمینه چیست؟ از نظر شما حزب و در راس آن دفتر کردستان برای ایفای این نقش آماده است؟ اگر نه چه موانعی سر راه است؟

خالد حاج محمدی: ببینید جامعه کردستان در چند دهه گذشته همراه با کل جامعه ایران تحولات زیادی را بر خود دیده است. در کردستان نیز ما شاهد رشد کمی و حتی کیفی یک طبقه کارگر هر چند جوان هستیم که وزنه سنگینی در فضای سیاست این جامعه است. همچنانکه اشاره کردم این طبقه در کردستان عموما ذهنیت مثبتی به کمونیسم دارد و آنرا از آن خود میداند. این حقیقت و خط متمایز ما و روی آوری که اشاره کردم همراه با سردرگمی و اغتشاش در صفوف احزاب ناسیونالیسم کرد و احزاب چپ ملی که در کردستان فعالیت دارند، همگی زمینه های جدی و مساعدی برای فعالیت حزب ما و دفتر کردستان حزب است. اما در این زمینه به چند فاکتور مهم و از جمله موانع کار و مشکلاتی که داریم و موانعی که بر سر راه ما هست که باید برداشته شود و در نشست دفتر کردستان هم مورد بحث قرار گرفت، اشاره ای کنم. طبیعتا دفتر کردستان علاوه بر مبارزه همه جانبه با جمهوری اسلامی که بخشا روی دوش کل رهبری حزب پیش میرود، نقد دائمی افقهای بورژوازی و احزاب مختلف ناسیونالیسم کرد، نقد دائم سیاستها و افقهای جریاناتی که به نام کمونیسم فعالیت دارند و در دنیای واقعی به کمونیسم و انقلاب کارگری

نامربوطند، را در دستور دارد. اما و مستقل از این، روی آوری به تشکیلات ما باید به نیروی متحد و متحزب در محیط کار و زیست تبدیل شود. برای ما صف هواداران و اعضا و کمونیستهای متمیزه که خود را حکمتیست میدانند اما نمیتواند در سوخت و ساز جامعه و خصوصا طبقه کارگر که میدان اصلی کار ما است، جایگاه جدی ندارد. تحزب یک اصل کمونیستی است و این روی آوری باید به تحزب در بالاترین سطح ترجمه شود. تحزب امروز برای ما جمع عددی کسانی که حزب را قبول دارند و به سیاستهای آن قسم میخورند و حتی دور هم جمع شده اند و اسم خود را جمع و کمیته و حوزه و... میدانند، نیست. این شکل تحزبی است که چپ ایران روی خود میگذارند و برای رسیدن به آن تلاش هم میکنند. تحزب برای ما درست نقطه مقابل این سنت که گفتیم، اتحاد کمونیستهایی است که نه تنها در سیاست که در پراتیک روزمره، در محل کار و زندگی خود منشا اتحاد طبقه کارگر و محرومان جامعه هستند، که عملا مشکلات و معضلات روزمره زندگی و مبارزه و تلاش آنها برای بهبود زندگی روی میزشان است و یک افق روش و کارگری کمونیستی را در مقابل رفقای خود، کارگران و فعالین کمونیست در عرصه های مختلف قرار میدهند است. کمونیسمی که در محل کار خود، در محله و کارخانه و دانشگاه و... امری عملی ندارد و منشا اتحاد مردم محل، کارگران محل کار، دختر و پسر آزادیخواه در مراکز تحصیلی برای بهبود زندگی آنها و برای افزایش خودآگاهی و ایجاد همدلی و همبستگی آنها نیست، نمیتواند منشا تغییری باشد. لذا و به این اعتبار متحزب کردن و ساختن پایه های حزب در کردستان بر شانه کمونیستهای اجتماعی و با نفوذ صاحب درد که منشا اتحاد در محل کار و زیست خود هستند و خود را در مقابل کل جامعه مسئول میدانند امر ما است. ساختن حزب در شهرهای کردستان به اعتباری که گفتیم در دستور دفتر کردستان و کل حزب هست.

یکی از موانع ما در گسترش کمونیسم در این جامعه و ساختن پایه های حزبی با نفوذ، حزبی که آدمها و اعضا و کادرهاش نه تنها به اعتبار عقایدشان که به اعتبار نفوذ عملی و اجتماعی و تاثیر آنها در محل کار و زندگی به عنوان معتبرین محل و رهبران مبارزات عملی کارگری شناخته میشوند، سنتهای غالب بر چپ کردستان است. اگر بخواهم خلاصه بگویم یکی از موانع ما سنگینی سنتهای غیر کارگری و غیر کمونیستی یک چپ بورژوازی و غیر اجتماعی است که به تحزب نوع ما احتیاجی ندارد. به کمیته کمونیستی در کارخانه و محل زندگیش محتاج نیست و تمام امید خود را به آکسیونیسیم سطحی حضور افراد خود در خیابان و اعلام مخالفت با رژیم و بی نقشه ای و بی تاثیری در زندگی مردم دیده است. چپی که تفاوتهای خود را صرفا در عقاید، رادیکالیسم خود را در میزان آوانتوریسم و ضدژیمی گری سطحی، و قدرت خود را در جمع کردن هم عقیده ای های خود و ابراز وجودهای چند نفره بدون تاثیر و بدون قدرت و بدور از طبقه اش میبیند. این چپ به نیروی اجتماعی کمونیسم که در میان طبقه کارگر نهفته است و با جلب رهبران عملی و آژیتاتورها و سازماندهنگان کمونیسم آن قابل متحد کردن است، کاری ندارد. در کارگر دوستی سطحی این چپ، جایگاه کارگر، جلب کارگر منفرد به زیر چتر خود و با قبول گروه خود و به عنوان عنصری منفرد در کنار بقیه است. این چپ کارگر را میخواهد که به زیر چتر سازمانش بیاید به عنوان نیروی تقویت کننده و ارباب کش بزرگ شدن سازمانش برای امر خودش. مسئله به روشنی این است که سنت غالب بر فضای عمومی چپ در این جامعه به کمونیسم مربوط نیست، غیر کارگری و غیر اجتماعی است. این سنت بر فعالین ما، بر کسانی که به ما هم جلب میشوند سنگینی میکند و در پراتیک روزمره آنها بازتاب می یابد. به همین اعتبار ساختن پایه های حزب ما در شهرهای کردستان بر اساس و بر شانه های یک کمونیسم اجتماعی، با نفوذ، متحد کنند و جدا ناپذیر از طبقه کارگر و از زندگی و مبارزه و جدال هر روزه آن با بورژوازی و دولت و حاکمیت آن، بدون دور انداختن سنت حاکم و نقد عمیق آن و پیش بردن یک پراتیک کاملا متمایز، مقدور نیست. ما باید سازمان

حزب در کردستان را بسازیم، اما این سازمان تنها زمانی به کمونیسم ما مربوط است که عجین با طبقه کارگر، عجین و جدا ناپزیر از زندگی و مبارزه آن و عجین با مسائل و مشکلات آن در محل کار و درگیر با مسائل کارگران و زحمتکشان در محل باشد. چنین کاری بدون نقد دائم سنتهای غالب بر چپ ایران، بدون نقد کمونیسم ملی در کردستان که کارگر در بهترین حالت نهایتاً ابزاری در خدمت «ملتش» و «وطنش» است نیست.

نینا: آینده وضعیت فعلی در کردستان را چگونه می بینید؟

خالد حاج محمدی: آینده کردستان به میزان بسیار بالایی به آینده ایران گره خورده است. تصور آینده کردستان در بلبشوی که در کل خاورمیانه راه افتاده است بسیار سخت است. کل خاورمیانه را به میدان عروج انواع جانوران وحشی و آدمکش تبدیل کرده اند و به کل این جغرافیا خون پاشیده اند. تأثیرات این وضع عموماً افزایش ترس و ناامیدی، ترس از انقلاب و ترس از آینده و ترس از به میدان آمدن و ترس از دنیای تاریکتری برای آینده است. اینجا طبعاً جای پرداختن به اینها نیست. حزب ما به کرات در مورد اوضاع خاورمیانه و جنگ و جدالی که بشریت را در کل جهان نگران کرده است حرف زده است.

اما در کردستان و آینده این اوضاع، به میزان زیادی به نقش کمونیستها در این جامعه و نقش حزب ما و دفتر کردستان آن و صدها و شاید هزاران کمونیستی است که در این جامعه کار و فعالیت میکنند. اگر از جامعه کردستان کمونیسم و نقش حزب ما و همه کمونیستهای آن جامعه را حذف کنید، معلوم نیست چه جنگلی در این منطقه ایجاد میشود. اما آنچه ما امید است، افزایش نفوذ و وجود خوشبینی به خط و سیاست و کمونیسمی است که به آن اشاره کردم. مسئله به روشنی این است که زمینه برای کار ما فراوان است. دیگران علاوه بر نمایندگی نکردن طبقه کارگر در سیاست و پراتک خود، علاوه بر نامربوط شدن هر چه بیشتر به کمونیسم، در سردرگمی بسر میبرند. افق روشن و برنامه مستقل و استراتژی مستقل و روشنی ندارند. بخش اعظم چپ ایران و چپی که در کردستان فعالیت دارد، سیاست انتظار و در اصل بی سیاستی خود را پشت یک انقلابیگری سطحی و غیر کارگری قایم کرده اند. ظاهراً به امید عروج انقلابی هستند که معلوم نیست از کجا و چگونه بوقوع میبویند و هر روز دل خوش میکنند که این اتفاق و آن اتفاق باعث ریختن توده های مردم و کنار رفتن جمهوری اسلامی شود و آنها هم از این بن بست رها می یابند. آنها حقایق جامعه، توازن نیروها، میزان قدرت و آمادگی طبقه کارگر و کمونیستها و میزان نیروی خود را نمیسنجند و فکر میکنند اگر تقی به توفی بخورد حتماً سوار ارباب انقلاب توده ها میشوند و به جایی میرسند. سیاستها و جهت غیر واقعی و غیر مارکسیستی آنها و به نتیجه نرسیدن و به وقوع نپیوستن انقلابات هر روزه آنها، در میان صفی که امید به آنها بسته بود، موج برگشت و سردرگمی ایجاد کرده است. همین حقیقت بازبینی و نگاه دوباره به جهت و سیاست و پراتیک آنها را برای اعضا و سمپاتهای صاحب مسئله آنها ایجاد کرده است. با همه این فاکتورها زمینه برای کار ما و بزرگ شدن ما فراوان است. اما بزرگ شدن ما و افزایش دامنه نفوذ ما، رشد حزب ما در این جامعه و در میان طبقه کارگر در کردستان با سنتی که به آن اشاره کردم، کاری جدی، زمینی و واقعی و هرکولی از ما میطلبد. این مهم در عین حال به روشنی ما، به جسارت و هوشیاری و کار نقشمند ما و به تلاش ما برای جا انداختن یک سنت کاری دیگر که به کمونیسم ما به کمونیسم مارکس و به سنت انقلاب کارگری لنین مربوط است بستگی دارد.

انتخابات مجلس و ناسیونالیسم کرد، واقعیات و توهمات

خالد حاج محمدی

انتخابات مجلس خبرگان و مجلس شورای اسلامی بزودی برگزار میشود. از مدتی پیش همه مدافعان رسمی و غیر رسمی جمهوری اسلامی در اهمیت انتخابات و شراکت مردم در آن میگویند و تلاش میکنند جامعه را تحت تأثیر بگذارند. در این میان تعدادی از ناسیونالیستهای کرد هم همراه و هم صدا با طرفداران پروپاقرص دولت روحانی در «اپوزیسیون» میگویند «فرصتی» باز شده است، میگویند از این فرصت باید استفاده کرد، تعدادی میگویند راه رسیدن به دموکراسی و «انتخابات آزاد» استفاده از این فرصت است. امروز حتی رهبران حزب دمکرات شاخه خالد عزیزی و شخص او تشویق میکنند که «کردها» بروند و کاندید شوند و در انتخابات هم شرکت کنند و فراکیسون «کردهای» مجلس را به عنوان

دستاورد اسم میبرد و از اینکه در گذشته حزبش و بقیه راه کردهای مرکز و «فراکیسون کرد» در مجلس جمهوری اسلامی را انتخاب نکرده اند، عملاً اظهار پشیمانی میکند. تعدادی کاندیداتوری زنان مدافع نظام و قصب خوردگان به ارکان جمهوری اسلامی را شاهد میگیرند تا حقیقت را پشت آن پنهان و چشم و گوش توده مردم را کور و کر کنند و آنها را به پای صندوقهای رای بکشانند. کمپین راه انداخته اند و «دلواپسان» در صف اپوزیسیون مجاز، توده اکثریتی های همیشه مرید جمهوری اسلامی «خوش خیم» و مشتکی نان به نرخ روز خور قوم پرست و کلاش سیاسی به صف شده اند تا به جامعه اعلام کنند معضل نظارت استوایی شورای نگهبان است و با برداشتن آن «انتخابات آزاد» در جامعه ایران برقرار و آنها هم به امیال خود میرسند. امروز عملاً علاوه بر رسانه های رسمی جمهوری اسلامی در داخل ایران صفی از افراد و شخصیتهای «اپوزیسیون» و حتی احزاب ناسیونالیست کرد نیز در تلاشند پروژه کشاندن مردم به پای صندوق رای و مشروعیت خریدن برای نظام را بر دوش بکشند.

نفس انتخابات در جمهوری اسلامی مانند انتخاباتهای همه کشورهای دنیا تقسیم قدرت در میان طبقه حاکم و احزاب و شخصیتهای آن از کانال انتخابات است. در هر انتخاباتی بالانس قدرت در میان دسته بندیهای سیاسی و اقتصادی طبقه حاکمه و احزاب و جریانهای سیاسی نماینده آنها و سهم هر کدام در آرایش سیاسی آینده تعیین میشود. بعلاوه انتخابات و سیستم انتخابات پارلمانی کانالی برای مشروعیت بخشیدن به حاکمیت بورژوازی با عنوان پرطمطراق «دخالت مستقیم مردم» و از طریق «رای آنها» است. جنگ و جدال و مبارزات انتخاباتی برای جلب توجه و کسب رای مردم حول این یا آن شخصیت و این یا آن دسته بندی سیاسی و جناحهای بورژوازی یک واقعیت در همه جوامعی است که به این مدل حاکمیت میکنند. این حقیقت در ایران یا ترکیه و در انگلستان یا آلمان با تفاوتهایی اما در اساس همین هدف را دنبال میکنند. تفاوت اما در این است که در جامعه ایران طبقه کارگر و مردم این جامعه حتی از آزادیهای نیم بند سیاسی که در کشورهای غربی وجود دارد هم محرومند و به همین اعتبار انتخاباتهای پارلمانی و... در کشوری مثل ایران از بقیه کشورها هم با محدودیتهای بیشتری روبرو است. در ایران علاوه بر صافی شورای نگهبان، احزاب سیاسی، اتحادیه ها و تشکلهای کارگری، کانونهای فرهنگی و سیاسی مستقل در عرصه های مختلف و کل اپوزیسیون جمهوری اسلامی از کمونیست تا احزاب بورژوازی ممنوع هستند و بعلاوه، برای بقیه نیز اولین شرط کاندید شدن قبول جمهوری اسلامی و اعلام وفاداری به آن است.

بحث های لوکسی چون «دمکراسی و عدالت و انتخابات آزاد و سالم»، رو به جامعه نیست. دعوای تاریخی شاخه های بورژوازی و جناحهای حکومتی ایران و متهم کردن همدیگر به تقلب و عدم رعایت اخلاق و دمکراسی و ... همگی جنگی در میان خانواده بورژوازی ایران است که قواعد بازی را میان خود رعایت نکرده اند. به این اعتبار اگر آزاد ترین و سالم ترین و منصفانه ترین انتخابات بر اساس معیارهای «دمکرات» ترین جوامع اروپایی هم صورت بگیرد، هنوز سر کارگر و اقتشار محروم جامعه بی کلاه مانده است. هنوز نه آزادی و نه دمکراسی و نه هیچ رابطه سالم و رعایت اخلاق و انسانیتی برای هیچکدام از طرفین این دعوا در مقابل طبقه کارگر و اقتشار زحمتکش و حق طلب موضوعیتی ندارد. سیستم پارلمانی ابزار حفظ توازن قدرت میان جناحها و شاخه های مختلف طبقه بورژوا است نه شراکت طبقه کارگر و اقتشار محروم جامعه. به این اعتبار جنگ این جناحها جنگ و دعوای واقعی بر سر سهم هر کدام و انتخاب آلترناتیو حکومتی هر یک، قوانین هر یک و قدرت هر یک برای پاسداری جامعه بورژوایی است. همه و همه از پوزیسیون تا اپوزیسیون، از آقای خامنه ای تا روحانی و رفسنجانی تا رضا پهلوی و حزب دمکرات و جمهوری خواه و ناسیونالیست و قوم پرست، در حفظ جامعه بورژوایی به عنوان شاخه های مختلف بورژوازی ایران هم منفعت هستند. جنگ آنها با هم بر سر چگونگی حفظ این حاکمیت، چگونگی محکم تر کردن زنجیرهای بردگی طبقه کارگر و سهم هر کدام از استثمار این طبقه است.

کسانی که با تملق گوئی و ریاکاری چشم امید به دولت روحانی بسته اند و به نام اپوزیسیون و نماینده خودگمارده این و آن بخش از مردم منتسب به «کرد»، منتسب به این و آن «ملیت»، به نام شخصیت سیاسی، هنرمند و شاعر و نویسنده، شعبه و سنی و قوم پرست جلو افتاده اند، بیانیه میدهند و کمپین به قول خودشان «لغو نظارت استصوابی بر انتخابات» راه انداخته اند و راه «آزادی و دمکراسی» را برداشتن این نظارت نام گذاشته اند، دارند عدم فاصله خود با جمهوری اسلامی را زیر واژه های پوچ و بی محتوا نشان میدهند. این دسته از افراد از سازگارا، حسن شریعتمداری، اشکوری، نوری زاده و عبدالله مهدی تا بقیه، فرصت طلبان سیاسی و دلواپسان دولت روحانی هستند که فرجه برایشان ایجاد شده است تا به صف مداحان جمهوری اسلامی بپیوندند. قطعا برای این طیف که به هر دلیل به اپوزیسیون پرتاب شده اند، فرجه ای باز شده است، اما سهم کارگر و زن و صف آزادیخواهی در آن جامعه همان است که دیده ایم. آزادی و دمکراسی مد نظر این طیف همانی است که میگویند، نظارت استصوابی را بردارند و و دریچه ای برای ورود آنها و امثال آنها هم فراهم کنند. بحث از آزادی و دمکراسی و.. برای جامعه برای کارگر و زن و مردم محروم نیست. آنها دارند درک و توقع خود و آنچه آرزوی را میکنند که فاصله چندانی با خود جمهوری اسلامی و هر حکومت ضد کارگری دیگری ندارد را به نام «دفاع از حق و حقوق» مرد به آنها میفرشند و سر مردم محروم کلاه میگذارند.

انتخابات در ایران و بورژوازی کرد

بورژوازی کرد در ایران بخشی از بورژوازی ایران است. بورژوازی کرد با همه شاخه های آن حتی آنهایی که در اردوگاههای نظامی مشق میکنند و سالها به امید دخالت آمریکا و ... چرتمه زده اند، با جمهوری اسلامی بر سر حاکمیت بورژوازی بر جامعه هم نظر و هم افتقد. بورژوازی کرد تاریخا در کردستان خود را به اهرمی به نام ستمگری بر «ملت کرد» آویزان کرده است و با سو استفاده از این ستم گری یک پرچم سیاسی در دست گرفته است تا زیر آن بورژوازی و دولت مرکزی ایران را برای شراکت خود در قدرت و گرفتن سهمی از دارایی آن جامعه تحت فشار بگذارد. امروز بیش از هر زمانی بورژوازی کرد با بورژوازی ایران انتگره است و منافع خود را در گرو رابطه و شراکت

با آن و آینده خود را به آینده آن گره زده است. امروز جبهه متحد کرد، کردهای مرکز، فراکسیون کردهای مجلس، اصلاح طلبان و اعتدالیون کرد و ... همگی که خالد عزیزی هم به موقعیتشان غبطه میخورد، بخشی جدا نشده از جناحبندهای جمهوری اسلامی با پسوند «کرد» هستند که ۳۶ سال گذشته در کنار جمهوری اسلامی زیسته اند، به قوانین آن رای داده اند و در تمام جنایات و توحشی که به این جامعه حاکم شده دخیل بوده اند و با هر غرولندی از آن دفاع کرده اند. آنها بخشی از گروهبندی های بورژوازی ایران، بخشی از نهادهای سیاسی سرمایه در ایران هستند که به منافع طبقه خود آگاهند، آنرا پاسداری میکنند و حاکمیت سرمایه در ایران را با یک میلیارد «مردم» کرد زبان عوض نمیکند. اگر بورژوازی ایران با پرچم ایرانیت، و در دوره جمهوری اسلامی با اسلامیت، «ملت» ایران و «امت مسلمان»، تلاش کرده است همه را هم منفعت، همه را برادر و همه را بخشی از خود و خود را نماینده همه بداند، «کرد» بودن هم پرچم بخشی از این بورژوازی در گوشه ای از آن جامعه است که با استفاده از آن مشتتی مرتجع و روشنفکر کرد زبان از طبقه بورژوا تلاش میکنند، به کارگر کرد زبان و مردم محروم آن جامعه القا کنند که آنها با هم یک منفعت دارند و آقایان مجلس نشین و بورژوا این منفعت مشترک را نمایندگی میکنند. «ملت کرد» و دل سوزاندن ریاکارانه بورژوازی و احزاب ناسیونالیست کرد برای این «ملت» و «مظلومیتهای» آن، تنها و تنها برای فریب آنها و سو استفاده از نیروی آنها در خدمت اقلیتی بورژوا است. امروز این بخش نیز به نام «منفعت ملت کرد» پا پیش گذاشته اند تا رای مردم کرد زبان با کور کردن آن و آغشته کردن ذهن و درکشان به تعصبات کور ناسیونالیستی را در پشت خود جمع کنند و کرسی های بیشتری در مجلس به خود اختصاص دهند.

انتخابات و احزاب ناسیونالیست کرد

احزاب اپوزیسیون ناسیونالیست کرد برادران همان «جبهه متحد کرد» و همان گروهبندیهای بورژوازی مجلس نشین با پسوند «کرد» هستند، چیزی که خالد عزیز در مصاحبه با تلویزیون «روداو» از کردستان عراق، به موقعیت آنها و وجودشان در مجلس جمهوری اسلامی حسودی میبرد. آنها جزو همان طبقه و همان منافع را به شیوه دیگر دنبال میکنند. مشکل این بخش این است که به دلایل تاریخی و اوضاعی که در آن قرار داشته اند، در دوره هایی خواسته اند شراکت خود در حاکمیت طبقه بورژوا بر جامعه ایران را با زور و حتی با زور اسلحه تحمیل کنند. برای منافع بورژوایی خود با همان پرچم ستم گری بر «کردها» با بورژوازی حاکم و نمایندگان آن در قدرت جنگیده اند. در دوره های مختلف تلاش کرده اند با دولت ایران وارد مذاکره شوند و سهمی در قدرت و ثروت داشته باشند، اما جمهوری اسلامی حاضر به پرداخت هیچ سهمی به آنها نشده است. مشکل این بخش از احزاب بورژوایی با جمهوری اسلامی، بی حقوقی سیاسی و اقتصادی طبقه کارگر، آپارتاید جنسی و استبداد سیاسی در ایران و یا در کردستان نیست. دعوای آنها با جمهوری اسلامی بر سر دفاع از آزادی های سیاسی، امنیت و رفاه، حق کودک و برابری زن و مرد و بیمه بیکاری و آموزش و تنب رایگان نیست. آنها خواهان سهمی از درآمد و قدرت سیاسی برای بخش دیگری از بورژوازی و احزاب سیاسی آن در کردستانند. اما در سیاست و در تبلیغات این سهم خواهی را به نام سهم مردم کرد زبان بیان میکنند تا مردم کرد زبان، تا کارگر و زن و جوان کرد زبان را فریب دهند و در میانشان سربازگیر کنند.

ناسیونالیستهای کرد ایران و مشخصا احزاب ناسیونالیست کرد، در طول حیات جمهوری اسلامی علاوه بر تلاشهای خود برای مذاکره و توافق، در دوره های مختلف به این و آن جناح جمهوری اسلامی امید بسته اند. به دولت خاتمی امید بسته بودند، و اکنون هم بخشی از آنها به دولت روحانی امیدوارند، بخشی فکر میکنند در انتخابات به جای دفاع مستقیم سعی کنند جبهه متحد کرد و بقیه مدافعان رسمی جمهوری

اسلامی اما «کرد» تقویت شوند. فکر میکنند دولت روحانی ممکن است حتی در آینده کانالی برای توافق با آنها باشد.

این امید بستن و نبستن، این جنگ و صلح آنها نه دلیل بر خیانت آنها و نه دلیل بر انقلابی بودن آنها است. نه جنگ آنها با جمهوری اسلامی از سر انقلابیگری و جنگی در دفاع از آزادی و رفاه بود و نه مذاکره و تلاش برای صلح با آن، خیانت به کسی است. این احزاب ماهیتا بورژوا هستند و به عنوان نمایندگان بورژوازی کرد با بخش دیگری از بورژوازی بر سر سهم اختلاف دارند و دامنه این اختلافات در دوره هایی به جنگ چندین ساله کشیده شده است. «ملت کرد»، و ستم گری ملی و به اصلاح اعتراض به این ستمگری پرچم سیاسی آنها است که زیر آن هم «ملت کرد» را فریب میدهند و به سرباز جنگ خود تبدیل میکنند و هم منافع زمینی و واقعی خود را زیر این پرچم دنبال میکنند. لذا اینها نه در دوره جنگ و نه در دوره صلح به جنبش خود و به طبقه خود خیانت نکرده اند، به آن پشت نکرده اند و در دشمنی با کارگر هیچ زمانی تردید نداشته اند و منافع بورژوازی کرد و دشمنی طبقاتی خود را با طبقه کارگر فراموش نکرده اند. آنها در دنیای واقعی نمایندگان بورژوازی یا بخشی از بورژوازی کرد بوده و هستند، و مثل هر بورژوایی سرمایه و پول خود را به هزار «ملت کرد» و «وطن و میهنی» عوض نمیکند. لذا این آنها نیستند که فراموش کرده اند کجا باشند و از چه دفاع و حمایت کنند. کسانی که به آنها خرده میگردند و بارزانی و این و آن را خائن میدانند، متوهم اند. آنها هستند که به هر دلیل فراموش کرده اند که جامعه طبقاتی است و احزاب بورژوایی از هر نوع آن نسبت به منافع طبقه خود آگاه اند. کسانی که چنین فکر میکنند در دنیای واقعی توهمات ناسیونالیستی، عقاید پوسیده و عقب ماند چشم بصیرت را از آنها گرفته است. اگر کسی در این میان اشتباه میکند نه ناسیونالیستهای کرد، نه آنهاست که برای دولت روحانی دلربایی میکنند، بلکه آنهاست که توقع دارند احزاب دمکرات و پژاک و فرقه زحمتکشان مهندسی و خیل روشنفکران بورژوا با پسوند «کرد» از منافع کارگر و زحمتکش کرد زبان دفاع کنند. این توهم کشنده ای است که متأسفانه بر کارگر و مردم زحمتکش جامعه کردستان نیز سایه انداخته است. این توقعی بی جا بی معنی و دور از حقیقت است. ملت کرد توهم است، کردها و همه کرد هستیم پوچ است. کردستان جامعه ای طبقاتی است که بخشی از این «کردها» زندگی شان توسط اقلیتی «کرد» و برای کسب سود به جهنمی تبدیل شده است. کردستان عراق و حاکمیت «کردها» در جلو چشمان همه این متوهمین دارد میگوید که ملت افسانه است و بورژوا بورژوا است و ضد کارگر است.

کارگران و مرد زحمتکش کردستان و انتخابات

بی تردید جواب هیچ کارگر آگاهی، هیچ زن عدالتخواه و برابری طلبی و هیچ جوان و انسان متمدن و آزاده ای شرکت در انتخابات و انتخاب میان مهره ها و نماینده های مختلف بورژوازی ایران از معتدل تا اصول گرا و از اصلاح طلب تا ناسیونالیست کرد نیست. و قطعاً شرکت احزاب اپوزیسیون ناسیونالیست کرد در انتخابات و تشویق مردم به دفاع از این یا آن جناح، علیرغم ماهیت بورژوایی آنها و تعلق آنها به طبقه بورژوا به نفع ما نیست. این اتفاق چهره ای متحد تر، یکدست تر و وسیعتر و قوی تر از بورژوازی ایران و حاکمیت آن در مقابل صف مقابل که طبقه کارگر و مردم زحمتکش است میدهد و به زیان ما است.

اما عدم شرکت در انتخابات در جدال دسته بندی های بورژوازی به معنای خانه نشینی ما نیست. فضای انتخابات و فضای تبلیغاتی وسیعی که دولت ایران، خیل مدافعان رنگارنگ آنها و احزاب و شخصیت های ناسیونالیست کرد در ایران و خارج کشور ایجاد کرده اند، فرصتی است برای طبقه کارگر، برای زنان و جوانان آزادیخواه و برای هر کمونیست و هر انسان عدالتخواهی که از این فرصت و از این فرجه در

خدمت تقویت صفوف خود، در خدمت اتحاد در میان کارگران و... استفاده کند. فرصتی است که در هر کارگاه و کارخانه ای، در هر مدرسه و بیمارستانی، در هر کوچه و محله ای کارگران، زنان، مردم محل و دانشجو و محصل را به بهانه انتخابات جمع کرد و در مورد مهمترین مسائلی که از درجه انتخابات در سطح جامعه مطرح شده اند، اظهار نظر کرد و در سطح ماکرو جواب خود و آلترناتیو خود را بیان کرد. فرصت آن است که از امروز تا وقت انتخابات هر جا ممکن شد کارگران و زحمتکشان را جمع کرد و تعبیر خود و درک خود از آزادی از حقوق فردی و مدنی، از حق زن، از رفاه و آسایش را در مقابل پیاوه گویی های مشتکی مرتجع و طرفدار جمهوری اسلامی و مهرهای مختلف آنها و ناسیونالیستهای مختلف از ایرانی تا کرد در حکومت و اپوزیسیون را بیان کرد. باید از این فرصت استفاده کرد و مردم را قانع کرد که آنچه ما کارگران ما زنان در همه این مسائل دنبالش هستیم در تقابل با کل فریبکاری و ریاکاری مبلغین رنگارنگ بورژوازی ایران است. باید از این فرصت برای اتحاد صفوف طبقه کارگر و محرومان جامعه استفاده کرد و توهماتی که روزانه در میان آنها و برای بردنشان به پای صندوقهای رای در جامعه پمپاژ میشود را زدود. باید در این تجمعات توقع از زندگی و خواست مطالبات اصلی کارگر و زن و جوان و مردم محروم جامعه و ضدیت آن با آنچه بورژواها مدعی آنند را روش کرد. باید با آگاهگری با تبلیغات وسیع و در فرجه موجود به اتحاد صفوف خود و به ضدیت رفاه و آزادیهای سیاسی و امنیتی که جامعه طالب آن است با ادعای حاکمین و کاندیداتورهای آنان را نشان داد و افق دیگری را در مقابل جامعه قرار داد. باید فرصت طلبی ناسیونالیستهای رنگارنگ کرد را در سو استفاده از ستمگری ملی و به نام «ملت کرد» افشا کرد و ضدیت آنها با هر نوع عدالتخواهی و آزادی و فرهنگ و تمدن پیشرو انسانی را نشان داد و توهمات رایج در صفوف کارگران و اقشار زحمتکش که عامل انشقاق در این صف به نام کرد، ترک، فارس، سننی شیعه و... است را زدود.

شعارهای توخالی «آزادی زن» و «تغییر چهره مردانه مجلس» و «دمکراسی» و... از جانب دولت و شخصیت هایی که بیش از سه دهه در زن ستیزی و سازمان دادن اسید پاشان و قمه زنان به چهره زنان و دختران نام در کرده اند، کسانی که دهها هزار کارگر و زن و جوان و کمونیست و آزادیخواه را کشته اند و کسانی که عامل فقر و محرومیت و فساد سیاسی و فرهنگی حاکم بر جامعه و... اند، برای هیچ آدم باشعوری در آن جامعه پیشیزی ارزش ندارد. کسانی که امروز با همین شعارها به نام زن و به نام احزاب اپوزیسیون، روشنفکر و دگر اندیش و... برای شرکت در انتخابات گلوی خود را پاره میکنند، آگاهانه میان ما مردم آزادیخواه و جمهوری اسلامی در صف جمهوری اسلامی ایستاده اند و امید به اصلاحاتی در آن بسته اند. اینها فرصت طلبان سیاسی هستند که از آزادی و رفاه و امنیت واقعی به اندازه خود مهرهای جمهوری اسلامی دورند و در مقابل آن هستند.

اما برداشتن این شعارها و بحث از آزادی و حق و حقوق زن و... از جانب این صف، فشار جامعه و اقشار پایین آن و تمایلات عمیق مردمی است که در مقابل قوانین ارتجاعی حاکم، در مقابل زن ستیزی و فرهنگ و سنت مرد سالار و اسلامی، در مقابل استبداد و منع آزادی های سیاسی و فرهنگی و فردی و... جمهوری اسلامی تمکین نکرده اند و عقب ننشسته اند است. این شعارها بیان عقب نشینی ایدئولوژیک جمهوری اسلامی در مقابل جامعه است. امروز با این شعارها قرار است بازار انتخابات را داغ نگهدارند، طبقه کارگر و مردم زحمتکش را یک بار دیگر فریب بدهند و پای صندوق رای ببرند و برای حاکمیت بورژوازی ایران مشروعیت بخزند. در انتخابات نه تنها نباید شرکت کرد که از این فرصت باید فعالانه برای تقویت صفوف خود و برای دادن افقی انسانی به جامعه کوشید، افقی که کنار گذاشتن جمهوری اسلامی اولین قدم رهایی بشریت در آن است.

گذاشته باشیم. ما همیشه تاکید کرده ایم که پتانسیل نظامی احزاب با سوت مبارزه مسلحانه را زدن دو امر کاملاً متفاوت است. اولی شرط ابراز وجود سیاسی در کردستان است و دومی حلقه و مرحله ای از مبارزه بوده ای علیه ارتجاع است که منوط به مولفه های متعددی از جمله توازن قوای مناسب است.

مسئله توازن قوا

بی شک یکی از سوالات در مورد شروع جنگ مسلحانه مسئله توازن قوا است. بالاخره برای هر نیروی اجتماعی مستقل از اهداف و ماهیت آن نیرو، بکارگیری اسلحه در هر شکل آن متکی به توازن قوایی است که این شکل از مبارزه را می طلبد و یا اجازه میدهد که مبارزه را مسلحانه پیش برد. این تفاوت اساسی میان مبارزه مسلحانه بوده ای است با مبارزه چریکی که نه ربطی به مبارزه اجتماعی و توده ای مردم دارد، نه از آن نیرو میگیرد و نه تاثیر بر این مبارزات امرش است. مستقل از چنین فاکتوری طبیعتاً گروههای چریکی، جریانات ماجراجو، فرقه های قومی و مذهبی و غیر مسئول مینوانند دست به اقدامات نظامی بزنند بدون اینکه عواقب آن برای جامعه برایشان اهمیتی داشته باشد. واقعیت این است که فضای عمومی جامعه کردستان، توازن قوای میان مردم این منطقه و جمهوری اسلامی و موقعیت کنونی احزاب و جریانات سیاسی، به هر آدم جدی سیاسی میگوید، جنگ مسلحانه در این شرایط، مستقل از عواقب زیانبار آن بر مبارزات کارگر و مردم جامعه، خودکشی سیاسی است و تاکتیکی نسنجیده و ماجراجویی کامل است. حزب دمکرات هم از نظر سیاسی و هم از نظر تجربه عملی بالغ تر از این است که این حقایق را نداند. سوال این است چرا یک حزب ناسیونالیست کرد که الزاماً علاقه ای به آنتاگونیزه کردن رابطه خود با حکمیت ندارد، امروز یکباره دست به چنین ماجراجویی میزند؟ ریشه و دلیل این «میلیتانتیسم» ناگهانی چیست؟ قبل از جواب دادن به این سوالات اجازه بدهید نگاه کوتاهی به تاریخ و سیر مبارزه مسلحانه در کردستان بعد از انقلاب ۵۷ و شرایط و توازنی که این امر را ممکن کرد بیندازیم. جنگ مسلحانه در کردستان داده شرایط تاریخی معینی بعد از انقلاب ۵۷ ایران بود. شرایطی که ارتجاع به قدرت رسیده در کل ایران در تلاش بود، با سرکوب تام و تمام انقلاب کنترل خود را بر کل جامعه اعمال کند، توقعات مردم را خفه کند و دستاوردهای آنها را پس بگیرد و حاکمیت ارتجاعی و ضدانقلابی خود را تثبیت کند. حمله به کردستان همراه بود با حمله به کل نیروهای سیاسی و آزادیخواهان، احزاب چپ و کمونیست و کل مخالفین خود در تهران و شهرهای دیگر. مقابله با جمهوری اسلامی که مسلحانه و با توپ و تانک و از زمین و آسمان به کردستان حمله کرد، در شکل مسلحانه و توده ای شروع شد. مقابله ای که دفاع از دستاوردهای انقلاب ۵۷ در مقابل یک ارتجاع به قدرت رسیده و هار و جنایتکار بود. مقابله آن دوره و دفاع مسلحانه در مقابل جمهوری اسلامی از جانب احزاب سیاسی مورد حمایت توده وسیع مردم بود و بدون این حمایت و دخالت همه جانبه، احزاب سیاسی توان مقابله جدی با جمهور اسلامی را نداشتند. تقابل آن دوره و دفاع از شهرها و مناطق مختلف با مشارکت مردم همراه بود و خواست مقاومت و جنگ با جمهوری اسلامی علیرغم توپ و خمپاره باران شهرها و محل کار و زندگی مردم، خواست آنها هم بود. جنگ در آن دوره و حداقل شروع این ماجرا نه جنگ میان احزاب و نیروی مسلحشان به تنهایی، بلکه جنگی نسبتاً توده ای برای دفاع از زندگی خود و برای ممانعت از استقرار جمهوری اسلامی و در دفاع از دستاوردهای آنها در قیام ۵۷ بود. مستقل از اینکه در دل آن فضا و آن جنگ و مقاومت توده ای حتی یک روز هم حزب دمکرات دست از ارتباطات سری با جمهوری اسلامی و تلاش برای سازش و توافق بطور مخفیانه با آن برنداشت. در آن دوره هم حزب دمکرات با استراتژی همیشگی خود و در صورتی که جمهوری اسلامی قبول میکرد، حاضر به توافق با آن بود. کما اینکه در بعضی از شهرها نیروهای وسیع نظامی جمهوری اسلامی با اسکورت حزب دمکرات وارد پادگانهای آنها شد و مراکزی

قماری خطرناک- مبارزه مسلحانه حزب دمکرات با کدام افق

خالد حاج محمدی

اخیراً واحدهایی از نیروهای حزب دمکرات در کردستان ایران با نیروهای جمهوری اسلامی درگیر شده اند و تعدادی از دو طرف کشته شده اند. تقریباً سه واحد آنها که وارد مناطق کردستان از آشنویه تا مهاباد و مریوان شده اند، همگی با جمهوری اسلامی درگیر و متحمل تلفاتی شده اند.

لازم به ذکر است که از مدتی پیش حزب دمکرات (جناح مصطفی هجری) زمزمه شروع جنگ مسلحانه با جمهوری اسلامی را رسمی و غیر رسمی راه انداخته است. یک سال قبل واحدی از پیشمرگان حزب دمکرات با قصد استقرار در کوههای قندیل و یا ورود به کردستان ایران از آن مسیر، مورد حمله پ ک ک قرار گرفت و دو نفر از آنها کشته شدند. بعد از گذشت یک سال از این واقعه و بحث و شایعه در مورد شروع جنگ مسلحانه از جانب این حزب، امروز شاهد تحركات چند واحد آنها و درگیری با جمهوری اسلامی هستیم. این واقعه با توجه به مباحثاتی در مورد شروع مبارزه مسلحانه از جانب این حزب و همزمان با توجه به سالهای طولانی بی تحرکی نظامی احزاب دمکرات و سایر احزاب مسلح اپوزیسیون ایران مستقر در کردستان عراق، و با توجه به ادعای یا سیاست تا کنونی خود این احزاب که از کردستان عراق برای تحرك نظامی علیه ایران استفاده نخواهند کرد، سوالاتی را برای مردم منطقه و نیروهای سیاسی به میان کشیده است. از جمله سوال در مورد دلایل شروع مبارزه مسلحانه در دوره کنونی، سوال در مورد توازن قوا و امکان و عدم امکان چنین تاکتیکی و سرانجام عواقب و تاثیرات آن بر فضای کردستان و مبارزات مردم در این منطقه و... است. حزب دمکرات تا کنون هیچ توضیحی در مورد چرایی چنین سیاستی و دلایل اتخاذ آن جز اینکه واحدها آنها به قصد دیدار با مردم منطقه رفته و جمهوری اسلامی به آنها حمله کرده اند، را نداده است. مستقل از اینکه توضیح خود حزب دمکرات (جناح مصطفی هجری) در این زمینه ها و دلایل اتخاذ چنین سیاستی از نظر خودشان چه است، در این نوشته تلاش میکنیم به چرایی این واقعه و عواقب آن بپردازیم.

ابتدا و مستقل از حرکت اخیر حزب دمکرات، باید روی این واقعیت تاکید کنم که یکی از پایه های فعالیت ما کمونیستها و هر نیروی جدی سیاسی و آزادیخواهی در کردستان و دخالت موثر در مبارزات توده ای در این منطقه توان ابراز وجود نظامی است. به این دلیل ساده که در این منطقه به دلایل بسیاری که حزب ما به کرات تاکید کرده است، سیاست مسلح است. کردستان اساساً از جانب جمهوری اسلامی میلیتاریزه شده و اپوزیسیون و اپوزیسیون همه مسلح اند. نتیجتاً برای کمونیستها و هر نیروی عدالتخواه و چپی حضور و ایفای نقش جدی، موثر و قدرتمند، بدون داشتن نیروی مسلح و قدرت دفاع از خود، ممکن نیست. اما نفس توان ابراز وجود نظامی و داشتن نیروی مسلح چه در اردوگاهها مثل احزاب اپوزیسیون در کردستان عراق و چه در شهرها و داشتن واحدهای نظامی، تا بکار بردن عملی و شروع جنگ مسلحانه دو فاز کاملاً متمایز هستند. کما اینکه ما تلاش کرده ایم توان ابراز وجود نظامی را داشته باشیم و نیروی مسلح هم سازمان دهیم (و البته نه بشکل پیشمرگایستی و سنتی آن در بیرون مرزها، بلکه در داخل خود شهرها) بدون اینکه الزاماً فعالیت مسلحانه و نظامی را در دستور کار خود

نظامی جمهوری اسلامی برای تقابل بعدی با مردم کردستان و احزاب سیاسی تقویت شدند. امروز خالد عزیزی به عنوان دبیر اول جناح دیگر حزب دمکرات با علم به همین حقایق میگوید مبارزه مسلحانه آن دوره توسط احزاب سراسری به آنها تحمیل شد.

در آن دوران، سرانجام و بعد از چندین سال جنگ و درگیری مسلحانه در کردستان، ما و حزب دمکرات و بقیه قدم به قدم و در جنگی طولانی مجبور به عقب نشینی شدیم. شهرها توسط جمهوری اسلامی تصرف شدند و مناطق روستایی طی پروسه ای کم کم به تصرف آنها در آمد و سرانجام کل نیروهایمان به کردستان عراق انتقال یافت. امروز بیش از دو دهه از آن تاریخ میگذرد. در این دو دهه محدودیتهای زیادی به نیروها مسلح اپوزیسیون در خاک عراق تحمیل شده است و عملا نه فقط هیچ فعالیت نظامی و جنگی صورت نگرفته و حتی در دستور نبوده است، بلکه و بعلاوه خود احزاب مسلح در منطقه که دو دهه است در کردستان عراق مستقرند، بکرات این بی تحرکی و عدم فعالیت مسلحانه در ایران را با این توضیح بیان کرده اند که هم فضا مناسب نیست و شرایط آماده نیست و عملیات نظامی و جنگ تاثیر منفی بر روحیه مبارزاتی مردم میگذارد و هم اینکه پایبند تعهد خود به دولت نوپای «کرد» در کردستان عراق هستند و محدودیتهای آنها و فشار جمهوری اسلامی را روی این حاکمیت برسمیت می‌شناسند.

بعلاوه فاکتورهایی در خود جامعه کردستان به نسبت دوره گذشته عوض شده است. بورژوازی کرد که حزب دمکرات تاریخا پرچم منافع آنرا بدست گرفته و خواهان سهمی از قدرت و شرکت در حاکمیت بود، بسیار بیشتر از گذشته با کل بورژوازی ایران اینتگره شده و استراتژی آن بیشتر از قبل به استراتژی بخشهایی از بورژوازی در ایران گره خورده است. سبطه نظامی جمهوری اسلامی بر کردستان با سه دهه قبل مطلقا قابل قیاس نیست. آن زمان علاوه بر اینکه دوره ای شهرها در کنترل ما، اپوزیسیون، بود، بلکه بعدها هم مناطق آزاد و بخش زیادی از روستاهای کردستان را در کنترل خود داشتیم. حضور نظامی و جنگ همراه بود با کار سیاسی وسیع، با کار تبلیغاتی، با کار تشکیلاتی، و اسلحه و قدرت نظامی امکانی بود برای پیشبرد این فعالیتها و اعمال حاکمیت ابتدا در شهرها و بعدا در مناق آزاد شده. مبارزه مسلحانه توده ای ابزاری برای دفاع از انقلاب، اعمال حاکمیت و بسیج توده ای برای آن بود.

اکنون و در این سالها بخشی از مدافعان تاریخی حزب دمکرات در میان بورژوازی کرد در کردستان، محافل و نهادهای فرهنگی، سیاسی و ناسیونالیستی، شاعر و روزنامه نگار و... ناسیونالیست، مانند هم طبقه ای هایشان در سراسر ایران، به جناحهایی از جمهوری اسلامی پیوسته اند و منافع خود را در چهارچوب این حاکمیت و اساسا جناح «اصلاح طلب» دیروز و دولت «اعتدال» امروز روحانی دنبال میکنند. کار فرهنگی از نوع ناسیونالیستی و غیر پیشرو و عقب مانده آن که حزب دمکرات همیشه یکی از پرچمداران آن است نه تنها ممنوع نیست که توسط خود جمهوری اسلامی و در تقابل با چپ گرایی و آزادیخواهی باد زده شده است و حداقل مانعی در راهش نیست. میدان برای سنی گری و سلفی گری برای خفه کردن فضای چپ و آزادیخواهانه جامعه، تا آن اندازه باز است که خود حزب دمکرات در دوره ای تلاش میکرد با باد زدن ارتجاع سنی و تعیین ظرفی برای متشکل کردن روحانیون سنی توجه آنها را به خود جلب کند و چنین ارتجاعتی را حول خود جمع کند.

علاوه بر این جنبش اعتراضی در این جامعه، اعتراضات کارگری، دانشجویی، حق طلبی، آزادیخواهی، تلاش برای بهبود در زندگی و فضای باز سیاسی و... بیش از هر زمانی به مبارزات سراسری طبقه کارگر، زن و مردم محروم و نسل جوان آن جامعه عجین شده است. به این اعتبار و تا جایی که به احزاب ناسیونالیسم کرد برگردد، شروع جنگ مسلحانه منتج از فضای واقعی جامعه کردستان نیست.

همه این فاکتورها به اضافه مسئله توازن قوای نابرابر کنونی، به هر جریان جدی سیاسی و هر نیروی مسئول و غیر ماجراجویی میگوید، لاقلا اکنون مطلقا شرایط برای راه انداختن یا شروع دوباره جنگ مسلحانه آماده نیست. علاوه بر همه اینها، امروز جنگ مسلحانه نه تنها از شانسی برای وسعت گرفتن و توده ای شدن برخوردار نیست، که برعکس فضای جامعه را بیشتر میلیتاریزه خواهد کرد، مبارزه طبقه کارگر و محرومان آن جامعه، زن و جوان و مبارزات عدالتخواهانه آنها را عقب خواهد زد و تناسب قوا را به زیان مبارزاتشان تغییر خواهد داد. چنین تاکتیکی دست جمهوری اسلامی را برای سرکوب هر اعتراض حق طلبانه ای باز خواهد کرد و جامعه و مبارزاتش را عقب خواهد راند. جمهوری اسلامی در شرایطی که در کل ایران و در کردستان با مشکلات عدیده ای دست به گریبان است، با فضای نارضاایتی عمومی روبرو است و کارگران، جوانان، زنان و اقشار مختلف از پایین جامعه هر روز صدای اعتراضشان به فقر، به بیکاری، گرانی و به زندان و فضای استبدادی بلند میکنند، جنگ مسلحانه حزب دمکرات برای آن مثل بلیط بخت آزمایی خواهد بود. چنین سیاستی امکان و فرجه ای به جمهوری اسلامی میدهد که فضا را مختق تر کند و اعتراضات و روحیه مبارزاتی مردم را به بهانه جنگ در هم شکند و پس بزند. لذا چنین سیاستی و شروع جنگی نمیتواند مورد حمایت مردم قرار بگیرد، آنها را خوشحال نخواهد کرد و بلکه نگران خواهد کرد و محل کار و زندگی مردم را از جانب جمهوری اسلامی و به بهانه آن ناامن تر خواهد کرد. دخالت در زندگی مردم و خانه گردی و دستگیری و رعب و وحشت را بیشتر میکند و امکان عقب راندن جامعه را به ارتجاع حاکم میدهد.

شروع جنگ مسلحانه از جانب هر نیروی جدی و مسئولی قاعدتا باید به مبارزات موجود در آن جامعه علیه جمهوری اسلامی خدمت کند، قاعدتا باید به مردم احساس قدرت بدهد و قاعدتا باید روحیه و اعتماد به نفس آنها را بالا ببرد. اما این سیاست در فضای کنونی و در شرایطی که کل کردستان زیر سیطره کامل جمهوری اسلامی است نتیجه برعکس را خواهد داد. بعلاوه شانسی برای رشد خود مبارزه مسلحانه در این شرایط و به این اعتبار قدرتمند شدن خود حزب دمکرات و نیروی نظامی و حتی افزایش دامنه تشکیلاتش نیست. اگر سه واحد دیگر حزب دمکرات لطمه بخورد حتی در صفوف خود این حزب پروسه دفع نیرو شروع خواهد شد.

در کنار این حقایق چنین سیاستی موقعیت اپوزیسیون مسلح در خاک عراق و از جمله خود حزب دمکرات را بشدت با مخاطرات روبرو خواهد کرد. رهبری حزب دمکرات به هر دلیل و با هر نیتی هر ریسک و بازی ناسنجیده و خطرناکی بکند، در قبال سایر احزاب مستقر در آن منطقه مسئول است. در قبال مردم در خود کردستان باید جوابگو باشد. حزب دمکرات میتواند با نیروی خود هر ریسک و ماجراجویی بکند و اما این ماجراجویی دست جمهوری اسلامی را برای حمله به بقیه نیروها باز میکند. هم اکنون همه شاهد تهدیدات جمهوری اسلامی و بحث توپ و خمپاره باران اردوگاهها و اماکن و محل زیست نیروهای اپوزیسیون مسلح مستقر در کردستان عراق هستیم. و جالب اینکه این حزب در کمال بی مسئولیتی نه جامعه را در جریان میگذارد و نه خود را مجبور میکند که رسما و علنا اعلام کند دنبال چیست و چرا به چنین سیاستی روی آورده است.

این حقایق را حزب دمکرات میدانند و به آن آگاه است. این حزب بالغ تر از آن است که این فاکتورها را نداند و عواقب سیاست خود را نخواند و یا در این توهم باشد که با اتکا به مردم کردستان و فضای سیاسی و توازن آن بتواند فصل جدیدی از مبارزه مسلحانه را شروع کند. در چنین شرایطی سوال این است که حزب دمکرات با اتکا به کدام فاکتور و کدام شرایط معین چنین سیاستی را اتخاذ کرده است؟ چه منافع طولانی مدت تری حزب دمکرات را وادار به چنین ریسکی کرده است. صرف غیر مسئول بودن این

حزب نمیتواند جواب درستی به مسئله باشد.

«امیدی» در اوج استیصال

جنگ مسلحانه امروز حزب دمکرات، حتی اگر بتواند ادامه پیدا کند، طالب یک سناریوی دیگر است که باید خلق شود و به جامعه تحمیل شود. تصمیم حزب دمکرات در شروع مبارزه مسلحانه برخاسته از نیاز مبارزات مردم کردستان و فضای آن جامعه و نفرت آنها از جمهوری اسلامی و توازن قوای میان آنها و حاکمیت نیست. این سناریو بخشی از سیاست و تلاش دولتهای منطقه در ایجاد مزاحمتهای درونی برای جمهوری اسلامی با اتکا به اهرمهایی در خود ایران و بخشی از تقابلهای ارتجاع حاکم در منطقه است. جدالی بر سر موقعیت و تقسیم قدرت میان نیروهای ارتجاع منطقه ای. ایران با مسلح کردن و تقویت حوثی ها در یمن منافع عربستان را به خطر می اندازد و عربستان تلاش میکند همین سناریو را در ایران پیاده کند. و یا تلاش ترکیه در دامن زدن به نفاق قومی میان مردم ترک زبان در ایران، تلاش عربستان در کمک و شکل دادن به تحرک سلفی گرایی و سنی گرایی در ایران و کردستان، نمونه دیگری از ایجاد مزاحمتهای داخلی برای ایران بعنوان رقیب است. عروج داعش و عواقب زیانبار آن و جنایت و توحشی که راه انداختند که مستقیماً توسط ترکیه و عربستان و قطر کمک میشدند، نفرت از سلفی گری و سلفیها را در کردستان دامن زد و فعلاً سلفیهای کردستان مستقل از نیرویی که در دوره ای به کمک داعش فرستادند، خود ساکتند.

در مورد حزب دمکرات و امکان امید بستن آن به سناریوی جدیدی در کردستان و شروع جنگ مسلحانه در این منطقه با اتکا به قطب عربستان، ترکیه و...، ابتدا لازم است به افق حزب دمکرات و مسیری که طی کرده است و موقعیتی که امروز در آن قرار دارد، بسیار مختصر اشاره کنم.

حزب دمکرات و کل ناسیونالیسم کرد در منطقه در تاریخ فعالیت خود، هیچ افق و هیچ استراتژی مستقلی نداشته اند. تا جایی که به احزاب ناسیونالیست کرد در ایران و مشخصاً حزب دمکرات برگردد، در کل تاریخ خود، با سرمایه گذاری بر ستمگری ملی از جانب دولت مرکزی و محرومیتی که به مردم کردستان تحمیل کرده است و با پرچم دفاع از این مردم، تلاش کرده با حاکمیت مرکزی با هر درجه از استبداد و جنایتکاری به توافق برسد و به عنوان شریک قبولش کنند. این استراتژی در دوره های مختلف با تاکتیک جنگ و مذاکره و جنگ برای مذاکره و آشتی دنبال شده است. حزب دمکرات برای جلب توجه جمهوری اسلامی و نشان دادن ظرفیت ضد کمونیستی و ضد عدالتخواهی خود، بکرات به نیروهای چپ در کردستان حمله کرده است و سالها به خود ما در آن دوره و درکومه له آن زمان جنگیده است. این مسئله تاریخی طولانی دارد که بارها به آن پرداخته ایم. مشکل این است که جمهوری اسلامی تا کنون به این سازش و توافق تن نداده است.

حزب دمکرات در دوره های مختلف و هر زمانی که از امکان مذاکره و توافق با جمهوری اسلامی ناامید شد، تلاش کرد در سفارتخانه های دول غربی و دولتهای متخاصم با جمهوری اسلامی را بزنند. در چندین دوره و با افزایش فضای تبلیغات جنگی میان دولت آمریکا و ایران، رهبری این حزب همه امید و آرزوی خود را به افزایش این تخصص و حمله نظامی به ایران، بست. حزب دمکرات ابایی از ایفای نقش برای عراقیزه کردن یا سوریه ای کردن ایران نداشته و ندارد. دبیر اول این حزب در دوره تحریمهای اقتصادی علیه ایران بارها گفت که دولتهای غربی برای مقابله با جمهوری اسلامی باید نیروی اپوزیسیون آنرا

تقویت کنند و همزمان تلاش کرد آمادگی حزبش برای شرکت در چنین سناریویی، در سناریوی حمله نظامی به ایران، را به اطلاع آنان برساند. در میان نیروهای اپوزیسیون بورژوازی جمهوری اسلامی، شاید تنها عبدالله مهندی آماده تر از حزب دمکرات برای قبول هر امری از جانب دولتها و محافل امپریالیستی بوده است. حزب دمکرات تلاش کرده توان و ظرفیت خود و حزبش را به آنها نشان دهد و بقبولاند اگر به ایران حمله کنند، این حزب میتواند در کردستان نقشی بازی کند. خلاصه حزب دمکرات در کل این دوران افق و امید خود را به دخالت دول امپریالیستی بسته بود تا که این دخلتگری و جنگ فرجی برای حزب دمکرات ایجاد کند و در پرتو آن و بر ویرانی جامعه ایران، این حزب امر در گوشه ای از کردستان صاحب قدرتی شود، سناریویی که طالبانی و بارزانی در کردستان عراق به آن رسیدند.

دوره اخیر و بعد از توافقات هسته ای کل اوضاع به زیان این افق و امید و آرزوهای نیروهایی مثل حزب دمکرات چرخید. موقعیتی که نه تنها کوچکترین شانسی برای توافق با ایران باقی نمانده است بلکه دوره آویزان شدن به امریکا و شروع جنگی توسط ناتو هم حداقل فعلاً به پایان رسید. این موقعیت همراه با محدودیتهای زیادی که در کردستان عراق به کل نیروهای اپوزیسیون جمهوری اسلامی تحمیل شده است، موقعیت شدت بدی برای حزب دمکرات ایجاد کرده است. بی افقی کل احزاب جنبش ناسیونالیست کرد در ایران و شکست کل آرزوهای آنها و ناامیدی و استیصال دامنگیر حزب دمکرات هم شده است.

اما حزب دمکرات فکر میکند هنوز امید دیگری موجود است. توافق غرب و جمهوری اسلامی و برسمیت شناسی موقعیت جمهوری اسلامی در خاورمیانه، در سوریه و عراق به عنوان ناجی و نه محور شرارت، و سراب شدن آرزوهای حزب دمکرات و بخش زیادی از نیروهای اپوزیسیون بورژوازی ایران، هر دو جناح حزب دمکرات را بر سر دوراهی تعیین تکلیف با این وضع و روشن کردن وضعیت خود قرار داده است. دوره اخیر و در دل تحولات خاورمیانه هر دو حزب دمکرات هر کدام به یکی از محورهای شکل گرفته در منطقه، یعنی ایران، روسیه و محور مقابل عربستان، ترکیه امید بسته اند. همین حقیقت خود این دو حزب دمکرات را که دوره قبل بحث اتحاد دوباره و یکی شدنشان در جریان بود را به میزانی از هم دور کرده است. احزاب ناسیونالیست کرد که سنتاً در شکافهای منطقه ای زندگی میکنند و هر یک در جبهه یکی از قدرتهای منطقه قرار گرفته اند، امروز هم در منطقه عموماً هر کدام با یکی از این محورها وارد رابطه و دوستی شده اند و یا لاقلاً نزدیکی با یکی از آنها و امید به تقابل آنها را در راستای منافع خود میدانند. در این اوضاع حزب دمکرات شاخه خالد عزیزی کاملاً از سر بی افقی و تنگناهایی که دچارش شده، تلاش جانانه ای به خرج میدهد تا دل دولت روحانی را به هر قیمتی بدست آورد. ایشان رسماً اعلام میکند راه مناسب در «دفاع» از «مردم کرد» توافق با جمهوری اسلامی است. در این راه و برای نشان دادن حسن نیت، یکطرفه و از پیش اعلام کرده است که اسلحه هم زمین میگذارند.

اما جناح مصطفی هجری در کل این دوره همراه با متحد قدیمی و تاریخی حزبش آقای بارزانی، به تخصصات منطقه ای میان عربستان و ترکیه با جمهوری اسلامی امید بسته است. جنگ این دو قطب در منطقه، جدال و جنگ مستقیم تا کنونی در سوریه، در بخشهایی از کردستان و در یمن و تبلیغات وسیع علیه هم، حزب دمکرات را هم به این فکر انداخته است که ممکن است این راهی نه تنها برای ادامه حیات و نجات از استیصال، بعلاوه برای ابراز وجود و تبدیل به وزنه ای جدی باشد. دعوا و اختلافات احزاب ناسیونالیسم کرد با هم در این دوره و با افق و منفعی که دنبال میکنند، مهر دو قطب شکل گرفته در خاورمیانه بر آن کوبیده است. اتحاد بارزانی و دولت ترکیه و عربستان و دوستی نزدیک با حزب دمکرات مصطفی هجری همراه خود تخصصات آنها با پ ک ک و اتحادیه میهنی و حزب دمکرات خالد عزیزی را، که به قطب مخالف یعنی ایران و روسیه و.. امید بسته اند، شدت داده است. مردم کردستان

هنوز ماجرای بند و بست حزب بارزانی و ترکیه با داعش و تحویل سنگال را به داعش و بحث‌های اوایل آقای بارزانی که با داعش جنگی ندارند را فراموش نکرده اند.

شروع مبارزه مسلحانه حزب دمکرات در شرایط کنونی، مطلقاً از این سر نیست که رهبری این حزب از اوضاع بی اطلاع باشد. دخالت‌های دولت عربستان، ترکیه و همکاری نزدیک بارزانی با ترکیه و تقابل این قطب با ایران، خونی در رگ رهبری حزب دمکرات جناح مصطفی هجری زنده کرده است. مگر نه این است که آنها به اپوزیسیون همدیگر کمک میکنند، پول و اسلحه در اختیارشان قرار میدهند و دعوی آنها ممکن است برای این حزب هم فرجی ایجاد کند. اما امید بستن به این افق، بازی ای خطرناک و پر هزینه است. این حزب اگر در گذشته برای جلب توجه جمهوری اسلامی به کمونیستها حمله میکرد، اگر در دوره بوش تلاش میکرد محافل سیاسی و جنگ طلب آمریکا را به توان و ظرفیت خود راضی کند، اگر در دوره تشکیل دولت مدحی و ماجرای «الماسی برای فریب» در پاریس آقای هجری همراه با عبدالله مهتدی از آماده ترین ها بودند، و اگر همه اینها به جایی نرسیده، نشان دادن توان و ظرفیت ایجاد مزاحمت و مشکل برای جمهوری اسلامی و برای جلب توجه و قبول جبهه ترکیه عربستان هم هنوز یک شانس است. حزب دمکرات و کل احزاب ناسیونالیسم کرد در کل تاریخشان همیشه با هر دولت و نیروی سیاهی اگر رفت و آمدی داشته اند، اگر درخواست مذاکره ای کرده اند و اگر پولی گرفته اند، اگر ماموریتی به آنها سپرده شده است، هیچ زمانی شفاف و روش نه تنها مردم کردستان بلکه احزاب سیاسی را هم مطلع نکرده اند. مذاکرات سری و بند و بستهای پشت پرده در تاریخ کل احزاب ناسیونالیست کرد و از جمله حزب دمکرات بی شمارند. امروز در پشت درهای بسته و در مناسبات حسنه ترکیه و عربستان و سفرها و دیدارهای دائمی آقای بارزانی و معاملات پشت پرده با این دولتها و جایگاه حزب دمکرات چه خواهد بود را خود آنها میدانند. آنچه معلوم است حزب دمکرات همراه با حزب بارزانی در صف بندیهای منطقه ای، در خاورمیانه امروز در یک جبهه قرار دارند. اما و چنانچه حزب دمکرات یکی از مهره های شروع بازی خطرناک این دولتها در کردستان ایران باشد و چنانچه شروع مبارزه مسلحانه این حزب بر اساس نقشه ای از این قبیل باشد، مردم کردستان و هر نیروی مسئولی حساب دیگری را برای حزب دمکرات باز خواهند کرد. همچنانکه گفتم جزئیات رابطه حزب دمکرات با ترکیه و عربستان مستقیم یا از طریق بارزانی، روشن نیست. دیپلماسی سری آقای بارزانی با این دولتها و جایگاه حزب دمکرات و نقشه و طرح و معاملات آنها چه هست و نیست را باید منتظر شد. اما شروع جنگ مسلحانه حزب دمکرات متکی به فضای جنگی و تخاصمات و قطب بندیهای موجود در خاورمیانه است نه توازن قوا در جامعه کردستان.

در مورد مبارزه مسلحانه با جمهوری اسلامی و حق چین کاری از جانب نیروها اپوزیسیون، مردم و... بحثی نیست. اما کسانی که با ارجاع به چنین حقی در حقانیت هر مبارزه مسلحانه ای در کردستان و از جانب احزاب اپوزیسیون و حقانیت مبارزه مسلحانه امروز حزب دمکرات در چنین اوضاعی میگویند، باید متوجه عواقب زیانبار کارشان و کور کردن چشم جامعه به مخاطرات پیش رو باشند. حزب دمکرات پژاک و مجاهد نیست. یک نیروی اجتماعی با تاریخی از فعالیت و سنت جاقفاده در جامعه است. و چرخش حزب دمکرات و رفتن عملی پای چنین نقشی و با اتکا به تخاصمات ارتجاعی ترین دولتهای منطقه، مستقل از عواقب آن برای این حزب، عواقب زیانباری را برای جامعه کردستان و حتی ایران خواهد داشت.

اول ژوئیه ۲۰۱۶

جایگاه اسلحه و کاربرد آن در کردستان

"در حاشیه تحرکات نظامی حزب دمکرات کردستان ایران"

مظفر محمدی

در طول حیات جمهوری اسلامی اسلحه در کردستان حرف اول را زده است. جمهوری اسلامی بدون لشکرکشی و تحمیل یک جنگ تمام عیار قادر به تصرف منطقه و استقرار در کردستان نبود. حزب دمکرات و متحدینش هم بدون اسلحه قادر به حفاظت از سنت و سیاست های ناسیونالیسم و قوم گرایی و منافع بورژوازی کرد در کردستان نبوده و نیست. کمونیسم و کارگران در کردستان هم بدون اسلحه توان دفاع از آزادی و انسانیت و برابری نمی داشتند. بنا بر این اسلحه در هر کدام از این بخش ها و در دست هر طرف در خدمت اهداف و سیاست معین و تثبیت و تحکیم آن قرار داشته است. تا زمانی که رژیم جمهوری اسلامی در کردستان با زبان اسلحه با مردم حرف می زند و تا زمانی احزاب بورژوایی و ناسیونالیست کرد و قوم پرستان و سلفی گری مسلح اند، کارگران و کمونیست ها و زنان و جوانان آزادیخواه و برابری طلب بی نیاز از اسلحه و کاربرد آن در این توازن قوا نخواهند بود.

با این مقدمه مشخصاً سراغ آخرین تحولات در رابطه با کاربرد اسلحه در کردستان که آغاز دور جدید فعالیت نظامی حزب دمکرات کردستان ایران نامیده می شود، می رویم.

سنت، سیاست و اهداف ناسیونالیسم کرد

بورژوازی کرد شاخه ای از بورژوازی ایران و با منافع مشترک طبقاتی است. احزاب بورژوایی و ناسیونالیست کرد هم مدعی سهیم شدن در قدرت و ثروت بهر وسیله ممکن از مذاکره و سازش با جمهوری اسلامی و آمادگی برای شرکت در ارگانهای سرکوب و از جمله پارلمان تا فشار نظامی و غیره اند. احزاب ناسیونالیست در کردستان ضد طبقه کارگر، ضد کمونیسم و ضد انقلاب کارگری اند. مذهبی اند. مردسالار و ضد برابری زن و مردند. پرونده حزب دمکرات هر صفحه اش مهر علیه کارگران و زحمتکشان، حمایت از اربابان و زمینداران بزرگ، ترور فعالین کارگری، جنگ با کمونیست ها و ده ها خصوصیت دیگر ضد انسانی را بر خود دارد. این پرونده و عملکرد تاریخی حزب دمکرات کردستان ایران همواره و مدام باید جلو روی جامعه کردستان و بخصوص کارگران و زحمتکشان قرار گرفته شود.

این که جنبش ناسیونالیسم کرد در شکاف دولت ها به حیات خود ادامه داده است و در کردستان عراق هم به همین سیاق قدرت رسیده است به درجه زیادی به معرفه کارگران و زحمتکشان کردستان تبدیل شده است. تشکیل دولت اقلیم کردستان بدون تحولات منطقه و حمایت امریکا و ناتو ممکن نبود. حزب دمکرات کردستان ایران هم زمانی از حمایت و پشت جبهه کشور و دولت صدام حسین در عراق برخوردار بود. مدتی هم به برنامه رژیم چینج امریکا و ناتو آویزان شد و اکنون ابزار و آلت دست عربستان و ترکیه و بخشی از دولت اقلیم قرار گرفته و این دولتها نقش حمایت از حزب دمکرات و ناسیونالیست های کردستان را بازی می کنند... این سیاست جدیدی نیست ادامه سیاست همیشگی این جنبش و احزابشان بوده و هست.

سیاستی که به عقب مانده ترین بخشهای جامعه و ناآگاهی و احساسات ناسیونالیستی و قوم پرستانه و

مذهبی سنی گرایی و ... متکی است. احزاب ناسیونالیست کرد به توهم و ناآگاهی و عدم اتکا به خود توده های مردمی متکی است که فکر می کنند بدون حمایت و دخالت دولتهای منطقه و فشارها و تهدیدهای دول امپریالیستی کاری از پیش برده نمی شود. ما این در تجربه مبارزه توده ای و مسلحانه خود در کردستان شاهد بودیم که از جانب این بخش ناآگاه و آلوده به سنت ناسیونالیستی و نگاه به بالا، از ما سوال می شد، از کجا حمایت می شوید؟ وقتی می گفتیم هیچ کجا، سرشان را بر می گرداندند و می گفتند این نشد. بدون حمایت دولت و کشوری از عهده جمهوری اسلامی بر نمی آید. تنها حضور و اتوریته نظامی ما آنها را متقاعد می کرد که هنوز قدرت هستیم. بدون قدرت نمایی نظامی در مقابل دشمن، حمایت مردم از ما قابل دوام نبود.

از طرف دیگر جمهوری اسلامی و نهادهای گسترده نظامی و اقتصادی علاوه بر میلیتاریزه کردن کردستان می گفتند ما امید مدرسه و جاده و درمانگاه می سازیم و برق و آب لوله کشی و بعدا لوله کشی گاز به همه روستاها... و می گفتند این احزاب و پیشمرگان مانع هستند... اما علیرغم تمایل واقعی مردم به رفاهی که جمهوری اسلامی وعده می داد و در روستاها به درجه زیادی عملی می کرد، بدلیل نفرت از جمهوری اسلامی حمایت از ما تا زمانی که قدرت نمایی می کردیم، قطع نشد.

اینکه کردستان تا همین حالایش هم مورد توجه بخش آگاه جامعه ایران بوده است، بدلیل همین نقش مبارزه میلیتانت و رادیکال و مبارزه جویانه کارگران و زحمتکشان بخصوص از جناح کمونیست ها و چپ در کردستان است.

اسلحه و قدرت نظامی برای مردم کردستان از کارگر و غیر کارگریک سنت و داده ی غیر قابل صرف نظر و با مبارزه اجتماعی عجین شده است. هر جریانی چه از راست و چه از چپ خواهد از موضع مصلح و مسالمت جویانه و لطیف و بدون خار اسلحه که نماد قدرت علیه دشمن است باجمعه کردستان حرف بزند، شانس هیچگونه پیروزی ندارد. این انتخاب ما نیست. این داده جامعه در هر توازن قوایی بین مردم و حکومت جمهوری اسلامی است. ناسیونالیسم و احزابش در کردستان بدون اسلحه حتی در رابطه با پایه و نیروی اجتماعی خود هم هیچ قرب و منزلتی ندارد. کنار نهادن این ابزار قدرت بهر بهانه ای از جمله توازن قوا یا هر توجیه دیگری حکم مرگ هر جریان سیاسی است که بخواهد در کردستان برای کسب قدرت مبارزه کند. این را بورژوازی کرد و احزابش کاملاً می فهمند. اما در میان کارگران و زحمتکشان کردستان هنوز این درک، بصراحت و روشنی بورژوازی ناسیونالیست کرد نیست.

بنا بر این، در مورد نقش اسلحه در کردستان جای هیچ حرف و بحثی نیست. اما این که چگونه از این ابزار استفاده می شود و در خدمت کدام استراتژی و سیاست و هدف است جای بحث فراوان است و کارگران و زحمتکشان کردستان باید با چشمان باز به این مساله نگاه کنند.

باید این واقعیت به آگاهی کارگران و زحمتکشان کردستان تبدیل شود که مبارزه مسلحانه در سنت پیشمرگایه تی و سرازیر شدن از کوه بر افتاده و شانس هیچگونه پیشروی ای ولو به نفع ناسیونالیسم کرد ندارد. اسلحه در سنت ناسیونالیسم کرد حتی دیگر ابزار فشار تاکتیکی بر جمهوری اسلامی برای کسب امتیاز هم نیست. بخصوص زمانی که این ابزار در خدمت منافع این و آن دولت منطقه از جمله امروز عربستان و ترکیه که با جمهوری اسلامی دعوی قدرت منطقه ای دارند قرار گرفته باشد. بنا بر این هر گونه تحرک نظامی و مبارزه مسلحانه در سنت و سیاق ناسیونالیسم کرد در کردستان ایران به مبارزه و تلاش مردم برای آزادی و رفاه نامربوط است.

ولی متأسفانه این هنوز به آگاهی بخش وسیعی از مردم کردستان ایران تبدیل نشده است. بخصوص تشکیل دولت اقلیم کردستان و زمزمه قدرت گیری محلی ناسیونالیست ها در سوریه و ترکیه هم به این

توهم دامن زده است که با مبارزه مسلحانه به شیوه و سنت ناسیونالیسم کرد در منطقه، کسب پیروزی های مشابه برای ناسیونالیسم کرد در کردستان ایران هم ممکن است. این این توهم را ریاکاری ناسیونالیسم کرد به جامعه القا می کند. در حالی که خود احزاب ناسیونالیست و مسلح کردستان ایران بطور عیان و بی برو برگردی می فهمند که این نوع مبارزه مسلحانه نه برای کسب پیروزی و دستاوردی برای مردم کردستان بلکه بعنوان برگه ای در تخصیصات بین دولتهای منطقه و جمهوری اسلامی برای کسب امتیاز و امکانات مالی و تبلیغاتی و ابزار بقا بکار گرفته می شود.

متأسفانه بخش وسیعی از مردم کردستان ایران بخصوص از سر ناآگاهی فراموش می کنند که تشکیل دولت اقلیم بدون حمله امریکا و ایجاد سناریوی سیاه در عراق و به قیمت تخریب جامعه چه بلحاظ اقتصادی و چه انسانی ممکن نبود. حاکمیت بورژوازی ناسیونالیست کرد در کردستان عراق و دولت اقلیم محصول و نتیجه جنایت بزرگ دولت امریکا و متحدینش علیه مردم عراق است. این هم واقعیتی است که باید مدام پیش چشم کارگران و زحمتکشان در کردستان ایران قرار داده شود.

از این منظر سیاسی و انسانی اگر نگاه کنیم ولو با هر گونه تعلق و سمیاتی و امید مردم به قدرت نظامی و نقش اسلحه در کردستان، مبارزه مسلحانه احزاب ناسیونالیست در کردستان ایران شایسته هیچگونه حمایتی نیست. سنت و سیاست مبارزه مسلحانه ناسیونالیست ها بخصوص در شرایط امروز منطقه، ابزار مانورهای ماجراجویانه در خدمت اهداف کثیف و سیاستهای مخرب دولتهای بورژوازی در تخصیصات بر سر هژمونی و برتری سیاسی و اقتصادی شان در منطقه است. ابزار تخریب مبارزه کارگران و زحمتکشان و مانع و مزاحم نقش اسلحه بعنوان ابزار قدرت دفاع از خود مردم است.

در شرایط کنونی دورجدید فعالیت نظامی حدکا در کردستان ایران مشوق و محرک تجدید حیات و تشدید قوم گرایی در گوشه و کنار ایران است. زمینه های تحریکات ناسیونالیستی، قوم پرستانه و سنی گری و سلفی گری هم اکنون در کردستان و بلوچستان و در میان شیوخ خوزستان و به تحریک دولتهای مرتجع منطقه از جمله عربستان سعودی وجود دارد.

مبارزه مسلحانه ی جنبش و جریانات ناسیونالیستی کرد در کردستان ایران تاریخا و تا امروز، چه توازن قوا مساعد باشد و چه نباشد، هیچ عنصر آزادیخواهی و انساندوستی و برابری طلبی در خود نداشته و نخواهد داشت. اشتباه است اگر نقش اسلحه و یا مبارزه مسلحانه ناسیونالیسم کرد در کردستان ایران را به این دلیل که الان توازن قوا مساعد است یا نیست، ارزیابی کرد. این ابزار در هر شرایطی چه در گذشته و چه حال و آینده در خدمت منافع کارگران و زحمتکشان و زنان و جوانان خواهان آزادی و برابری و خواهان سرنگونی جمهوری اسلامی نبوده و نخواهد بود.

نقد سلاح

گفتم بحث بر سر توازن قوا بطور کلی و یا مقبولیت یا عدم مقبولیت مبارزه مسلحانه در کردستان در شرایط کنونی نیست. بحث بر سر نقش اسلحه بعنوان ابزاری در خدمت ناسیونالیسم و قوم پرستی و سلفی گری و بدتر در خدمت اهداف پلید امپریالیسم و دول مرتجع منطقه از جمله شیوخ عربستان و دولت فاشیستی ترکیه و رییس اقلیم کردستان است. بحث بر سر نقش اسلحه در ایجاد سناریوی سیاه شبیه عراق و سوریه و لیبی و یمن در ایران است.

در چنین اوضاعی نقد کاربرد اسلحه از زاویه اینکه توازن قوا مساعد است یا نیست، نه تنها کافی نیست بلکه به کاربرد اسلحه در خدمت اهداف و منافع بورژوازی کرد در کردستان ایران مقبولیت و

مشروعیت می دهد. نقد سلاح در کردستان مانند هر نقد دیگری سیاسی و طبقاتی است. اسلحه در دست بورژوازی و ناسیونالیسم در کردستان صرفنظر از اینکه در چه زمان و مکانی آن را بکار می برد، در خدمت منافع طبقاتی بورژوازی و طبقات دارا است. کاربرد اسلحه برای احزاب بورژوایی و ناسیونالیست از جمله حزب دمکرات کردستان ایزان ربطی به مساله ستم ملی و یا تلاش برای رفع آن ندارد. این ستم شامل بورژوازی کرد نه به لحاظ سیاسی و نه اقتصادی، نمیشود. بورژوازی کرد در بورژوازی سراسری ادغام شده است. نمایندگان را با لباس کردی در پارلمان دارد و زبان کردی در دانشگاه ها و مدارس تدریس می شود... سرمایه بورژواهای کرد از مهاباد و سنندج تا تهران و دوی و چین در تحرک و سوداندوزی است. پرده ریاکاری عوامفریبانه ی احزاب ناسیونالیست در کردستان را اگر کنار بزنیم، چیزی جز استفاده از اسلحه بعنوان ابزاری برای کسب امتیاز از حکومت مرکزی و شریک شدن در قدرت و ثروت نیست.

این کار را هر بخش ناسیونالیست کرد با سیاست معین خودش انجام می دهد. جناح حزب دمکرات کردستان به رهبری خالد عزیزی مذاکره و سازش و تسلیم را در خدمت این منفعت بورژوازی کرد درست و مفید می داند و جناح دیگر حزب دمکرات به رهبری مصطفی هجری فشار و مانور نظامی را انتخاب کرده است. سیاستی که در اساس خواست بورژوازی کرد و طبقه متوسط در کردستان نیست. انگیزه شدن بورژوازی کرد در بورژوازی سراسری ایران و اخیرا امضای ۴۵۰ نفر از روشنفکران و سیاستمداران بورژوازی کرد علیه تحکات نظامی حدکا ...، همه این را نشان می دهد که استراتژی و سیاست جناح مصطفی هجری حتی از خواست و منافع پایه طبقاتی و اجتماعی خود فاصله گرفته و منزوی است. نشان می دهد که طبقه متوسط و بورژوازی کرد حساب و مسیرش را از احزاب میلیتانت ناسیونالیسم کرد جدا کرده است و این احزاب دیگر منافع آن ها را نمایندگی نمی کنند. حدکا با علم به این وضعیت است که دیگر نمی تواند به پایه اجتماعی اش اتکا کند، سراغ دول مرتجع منطقه را گرفته است. انزوای حدکا و استیصال این جریان همانند دیگر احزاب قوم پرست و مذهبی چون زحمتکشان و پژاک و سلفی ها آن ها را به الت دست و ابزار سیاستهای دول مرتجع منطقه تبدیل کرده است. برای مصطفی هجری دلارهای عربستان و ترکیه و ظاهر شدنش در تلویزیون پارتی با ده ها میکروفون و گاردهای مسلح پارتی پشت سرش اولویت و ارجحیت پیدا کرده و جانشین انزوا و بریدن این جریان از پایگاه اجتماعی و طبقاتیش شده است.

در نتیجه جنگ و صلح جنبش ناسیونالیسم کرد و احزاب و شخصیتهایش مطلقا ربطی به منافع کارگران و زحمتکشان کردستان و آزادی و رفاه جامعه و عدالتخواهی و حتی ربطی به مساله تبعیض و ستم ملی ندارد. جنگ جناح دمکرات هجری و صلح و تسلیم جناح دمکرات خالد عزیزی هر دو از یک سیاست و استراتژی پیروی می کند و به یک اندازه مضر و خطرناک و علیه منافع زحمتکشان کردستان است.

ما نه از زاویه منفعت حزبی و رقابت با حدکا یا هر جریان ناسیونالیست و قوم پرست دیگر، بلکه از زاویه منفعت طبقاتی و منفعت آزادی و برابری و حرمت انسان و برابری زن و مرد و امنیت جامعه...، با جمع شدن اسلحه و پول دول منطقه در دست بورژوازی ناسیونالیست کرد مخالفیم و توده های کارگر و زحمتکش را به خطرات و مضرات آن آگاه می کنیم. این سلاح برای کسب آزادی و رفاه مردم نیست. جنگ جناح های مختلف بورژوازی و دولتها و احزابشان بر سر تقسیم قدرت و ثروت است. بر سر کسب هژمونی و کسب قدرت برای سود اندوزی سرمایه و منفعت طبقاتی است

زمانی حدکا جز نیروهای سناریوی سفید بحساب می آمد. اما امروز چنین نیست. جایگاه کنونی در دوره های اخیر حدکا ی مسلح، نقش ابزار و الت دست سیاست رژیم چینج آمریکایی، الت دست دول منطقه

از جمله ترکیه و عربستان و حزب بارزانی در کردستان عراق را دارد. این حدکا را به نیرویی سناریوی سیاهی و در خدمت منافع دولتهای منطقه تبدیل کرده است.

اگر حدکا نیروی مستقل و به اتکا به خود و نیروی اجتماعیش برای آزادی و رفاه در مقابل جمهوری اسلامی قرار می گرفت و در این مسیر به ماجراجویی نظامی و جنگ زودرس دست می زد. ما موظف بودیم این حزب را از این کار باز داریم و مساله توازن قوا و عنصر اسلحه در کردستان برای تغییر این توازن را به روشنی بیان می کردیم. اگر کاربرد اسلحه برای حدکا در خدمت منافع مردم زحمتکش کردستان بود، انوقت ما می بایست به حدکا هشدار بدهیم که ماجراجویی نکند، توازن قوا را ببیند، نیروهایش را به خطر نیندازد و به مبارزه اجتماعی کارگران و مردم لطمه نزنند... اما متأسفانه در حال حاضر چنین نیست. فعالیت نظامی حدکا ی کنونی این جایگاه را ندارد. صرفا یک ماجراجویی نظامی نیست. استراتژی پایداری بر آن ناظر است که این احزاب و سلاح شان را به الت و ابزار سیاستهای دول مرتجع منطقه در خدمت اهداف و رقابتهایشان تبدیل کرده است. استراتژی ای که با کسب آزادی و رفاه برای مردم کردستان مطلقا سنخیت ندارد و بشدت با آن متناقض و در تضاد آشکار است.

ما هیچ وقت به اینکه حدکا یک حزب بورژوایی و ناسیونالیست دشمن کارگران و کمونیسم است، توهمی نداشتیم. این یک واقعیت بی برو برگرد است. اینکه جنگ حدکا و جمهوری اسلامی بر سر تقسیم قدرت و ثروت است باز مساله جدیدی نیست. با وجود این ما هیچوقت جنگ این دو جناح بورژوازی را با یک چشم نگاه نکردیم. ما علیه این دو جناح همزمان وارد جنگ نشدیم. حتی زمانی که حدکا جنگی را به ما تحمیل کرد، یک طرفه آتش بس کردیم. حاضر بودیم وارد مذاکره بشویم و موازینی برای روابط خود با این حزب بورژوایی تعیین کردیم.

اما به فرض آغاز دور جدید فعالیت نظامی حتی در سطح ابراز وجود مسلحانه در کردستان مناسبات ما با حدکا و کل ناسیونالیسم کرد و قوم پرستان و غیره مثل سابق نخواهد بود. فضای کردستان با حضور جریانات قوم پرست و فدرالیست و سنی گری و سلفی و ناسیونالیستهای چون حدکا که ان هم نقش سناریوی سیاه را بازی می کند، تغییر کرده است. اگر کمونیست ها و کارگران و زحمتکشان جوانان از ادیخواه و زنان برابری طلب به این شرایط جدید واقف و آگاه نباشند و نتوانند از همین حالا در مقابل این طیف وسیع و موج نیروهای مخرب سد و صف ببندند، سناریو و سرنوشت مهلکی را باید انتظار کشید. نباید یک ذره توهم یا شک داشت که حدکا و جناح هایش و احزاب قوم پرست و فدرالیست و سلفی یک ذره به کمونیست ها و کارگران و جوانان آزادیخواه و زنان برابری طلب رحم نخواهند کرد.

تنها ضامن اینکه شاید بتوان بخشی از آنها از جمله حدکا را به موازینی متقاعد کنیم و از نقش سناریوی سیاهی شان بکاهیم، تبدیل شدن به قدرتی است که شاخه نظامی حزب ما و قدرت دفاع از خود مردم است.

نهایتا اضافه کنم که این هیاهوی جنگ مسلحانه و غیره تمام می شود. اخطار جمهوری اسلامی به احزاب دولت اقلیم جدی است. توپ باران مناطق مرزی و مقرات حزب دمکرات، پتانسیل نظامی خود حدکا و فاکتورهای زیاد دیگری هستند که نشان می دهند این عملیات های ایذایی مانور تبلیغاتی با تحریک و کمک پول و اسلحه از عربستان و ترکیه و غیره، قابل دوام نیست. شخصا فکر می کنم در این رابطه هم زیادی عاید حدکا نمی شود. اما این وضعیت موجب سمپاتی ای از جانب پایه اجتماعی ناسیونالیسم کرد و در میان بخش ناآگاه جامعه به حدکا می شود. اما بلحاظ سیاسی و سازمانی این حزب تقویت نمی شود!

تخاصمات ایران و عربستان و جنگ نیابتی در کردستان

خالد حاج محمدی

این مطلب بر مبنای سخنرانی در جلسه گوتنبرگ به تاریخ ۲۷ اوت ۲۰۱۶ تهیه شده است

رقفا و دوستان گرمی با تشکر از شرکت در این نشست. بحث امروز ما بر سر تخاصمات ایران و عربستان و جنگ نیابتی یا تلاش برای جنگ نیابتی در کردستان است. ما تا کنون در مورد مسئله خاورمیانه و تخاصمات و قطب بندی‌هایی که شکل گرفته، موقعیتی که جریانها و احزاب معین در این منطقه دارند و جهنمی که به مردم خاورمیانه تحمیل کرده اند، که امروز دیگر ابعادش مطلقا نه از نظر سیاسی که از اول هم خاورمیانه ای نبود بلکه حتی از زاویه مشکلات و مصیبت‌هایی که برای بشریت به بار آورده است جهانی شده است، صحبت و تحلیل کرده ایم. به طور واقعی امروز هیچ پدیده ای در خاورمیانه نیست که اگر بخواهید در مورد آن صحبت کنید مجبور نباشید ابتدا به «بحران خاورمیانه» بپردازید.

مسئله کرد، وضعیت ایران، وضعیت عربستان، کودتا در ترکیه، کردستان عراق، مسئله پک ک، مسئله حزب اتحاد دمکراتیک در سوریه، وضعیت خود سوریه، وضعیت یمن، همه اینها به صورت خیلی واضح و روشنی گره خورده است به نام چیزی که به بحران خاورمیانه از آن نام می کنند.

قصد من اینجا پرداختن به اینکه بحران خاورمیانه چگونه ایجاد شد، دلایلش چی بود، نقشه اش چگونه کشیده شد، از کی شروع شد و ... نیست. این مسائل به کرات مورد بحث قرار گرفته و شما هم در مجادلاتی که شده و بحث های دیگران را دیده و شنیده اید. بحث اساسا سر جنگ نیابتی عربستان و ایران است و تاکیدات ما اساسا کردستان ایران است. اما برای این کار ناچارم ابتدا نگاهی بسیار گذرا به خود بحران خاورمیانه بیندازم.

پایان شکست روسیه و جهان یک قطبی را همه به خاطر داریم، دوره ای که آمریکا به عنوان رئیس دنیای پیروز عروج کرد و پیروزی خود را بر دنیای شرق جشن گرفت. کل غرب تلاش کردند این دوره را به عنوان شکست کمونیسم به جهانیان اعلام کنند و جهنمی که بعد از این اتفاق به نام آزادی و دمکراسی در جهان یک قطبی به بشریت تحمیل شد را شاهد هستیم.

در این دوره عراق اولین جایی بود که به آن حمله شد. مردم عراق هنوز هم تاوان جنگی را می دهند که به اسم مبارزه با صدام حسین و در دفاع از مردم عراق شروع شد و شاهد سرنوشت آنان هستیم. امروز هم مردم عراق، کارگران عراق، کودکان عراق هنوز از مصیبتی که در این جنگ به عنوان دفاع از آنها به آنها تحمیل شد، رها نشده اند. شکست آمریکا در عراق را هم باز شاهد هستیم و وضعیتی که آمریکا و متحدینش از جمله انگلستان در عراق بار آوردند. به هر حال بعد از این ماجرا شاهد بهار عربی هستیم. تحریکات انقلابی که از تونس و مصر شروع شد و دامنه اش به کشورهای دیگر از جمله سوریه و لیبی کشیده شد. بعد از تونس و مصر حال با هر سرنوشتی که این انقلاب در این دو کشور پیدا کرد شاهد تحریکات اعتراضی در سوریه و لیبی هستیم که با دخالت های امپریالیسمی و با جنگهایی که در

این منطقه شکل دادند، اعتراضهای اولیه توده ای نتوانست ادامه پیدا کند. مردم معترض به خانه فرستاده شدند و لیبی و سوریه به میدان جنگهای امپریالیستی و به میدان جنگ دولتهای مرتجع منطقه، تبدیل شد.

بعد از سرانجامی که لیبی پیدا کرد امروز شاهد ۵ سال جنگ در سوریه هستیم. در عرض این پنج سال بالای صد هزار نفر کشته شده اند و از جمعیت بیست و یک میلیونی سوریه، فکر کنم الان چیزی حدود پانزده میلیون نفر چه در کشورهای همجوار سوریه و چه در خود سوریه آواره هستند. اینها طبیعتا مسائل جدیدی نیست و مسائلی نیست که شما در جریانش نباشید ولی ادامه این وضعیت به طور واقعی و شکستی که بلوک غرب در سوریه خورد مسائل دیگر را پیش کشید که به آن اشاره کوتاهی خواهم کرد و بعد سر مسئله عربستان و ایران خواهم رفت.

پروژه غرب در ابتدای این جنگ و در ابتدای این دخالت گریها در سوریه این بود که دولت اسد به فوری از بین می رود و کنار گذاشته می شود و «آزادی و رفاه و سعادت و دمکراسی» برای مردم سوریه به ارمان آورده می شود. ارتش آزاد سوریه را تشکیل دادند و آنرا به عنوان نیرویی که قرار بود بعد از اسد جامعه سوریه و حاکمیت سوریه را در دست بگیرد و امنیت و آسایش مردم را تامین کند، به جهانیان معرفی کردند. ولی این پروژه و کل پروژه غرب با توجه به قطب بندی‌هایی که شکل گرفته بود به سر انجام نرسید و شکست خورد. جنایتی که ارتش آزاد در سوریه انجام داد روی بشار اسد و دولت فاشیست سوریه را سفید کرد. به دنبال عقب نشینیهای دیگری که در این پروسه به غرب تحمیل شد، بخشی از متحدین غرب و بخشی از ارتش آزاد به عنوان داعش ظهور کرد. ابعاد جنایت داعشی که توسط غرب سازمان یافته بود، به خاورمیانه محدود نماند و دامن کشورهای اروپایی از آلمان و فرانسه تا بروکسل را گرفت و هنوز معلوم نیست در کدام کشورهای دیگر بشریت شاهد جنایات داعش و نیروهای شبیه داعش خواهند بود.

به هر حال در این دوره، تا جایی که به ما و به جامعه ایران بر میگردد، خوشبینی وسیعی در میان طیفی از اپوزیسیون بورژوازی ایران از چپ تا راست صورت گرفت. اپوزیسیونی که در دوره ای به جنگ آمریکا با جمهوری اسلامی امید بسته بود در این دوره نیز به جنگ سوریه و اینکه بعد از سوریه نوبت ایران است امیدوار شد. در میان اپوزیسیون بورژوازی راست و چپ ایران این امید زنده شده بود که اگر جنگ با ایران در دوره بوش صورت نگرفت، اگر متعاقبا بعد از بوش دولت سازی ها در خارج و به کمک محافل امپریالیستی و احزاب بورژوازی ایران و دخالت و شراکت آنها به جایی نرسید، بعد از برداشتن اسد به عنوان یکی از متحدان اصلی ایران در منطقه لابد نوبت ایران است. آن زمان شعار «بعد از اسد نوبت خامنه ای است، بعد از سوریه نوبت ایران است»، شعار این جریانات بود. این آرزوها با شکست پروژه غرب در سوریه و با انشقاقی که در صف «انقلابیون» مورد حمایت غرب ایجاد شد و داعشی که بخشی از نیروی ارتش آزاد بود و عروج کرد، به ناکامی انجامید. و تقریبا می توانم بگویم کل اپوزیسیونی که به این امید نشسته بود به طور واقعی دست از پا درازتر، ناامید و هر کدام ساکت و دچار انواع و اقسام مشکلاتی شدند که در جریانش هستند. افقی که داشتند شکست خورد و متعاقب آن تقریبا امید به اینکه بتوانند در این تحولات نقشی ایفا کنند، تبه بن بست بر خورد. در همین دوره مسئله توافقات ایران و غرب و مسئله برجام که به مذاکرات اتمی مشهور است اتفاق افتاد. میدانیم که جمهوری اسلامی یک پای اصلی قدرت در عراق بود و در سوریه نقش داشت. در لبنان و بقیه کشورهای، در یمن الان عملا با عربستان در حال جنگ است. به هر حال در مذاکرات برجام موقعیت ایران در خاورمیانه را به رسمیت شناخته اند. طبیعتا مذاکرات کشورهای غربی با ایران داد و ستدی و معاملاتی است که با هم می کنند، توازن قوا و موقعیت هر کدام تعیین می کند که هر کدام

چقدر باید عقب بنشینند. چنین نیست که بگوئید صرفاً غرب عقب نشست و موقعیت جمهوری اسلامی را در منطقه به رسمیت شناخت و جمهوری اسلامی هیچ بهایی نداد. طبیعتاً آنها هم عقب نشینی های جدی کردند. منجمله شعار ضد آمریکایی خود را کنار گذاشتند، تخصصاتشان را با غرب کنار گذاشت و بالاخره تخصصات غرب و جمهوری اسلامی در اشکالی که تا آندوره در جریان بود به درجه زیادی پایان یافت و پروسه دیگری شروع شده است. از نتایج این پروسه میتوان به اینکه امروز در غرب، در آمریکا، آلمان، انگلستان و .. روی ایران به عنوان یک پای تامين امنیت به خاورمیانه و خاتمه دادن به این وضعیت، حساب می کنند و همچنین اینکه کمپین های دول غربی علیه ایران به نام حقوق بشر و «دفاع از دموکراسی در ایران» هم تقریباً کنار رفت، اشاره کرد.

پس از ناکامی غرب و بویژه آمریکا در سوریه، رسمیت یافتن دخالت‌های ایران در این جنگ، دخالت رسمی روسیه بر سر حفظ اسد، عملاً ادامه جنگ در سوریه و سرنوشت خاورمیانه به دولتهای مرتجع درگیر سپرده شد. بر این مبنا قطب بندی‌هایی شکل گرفت. قطب سوریه- ایران بعنوان متحد روسیه و قطب عربستان، قطر، ترکیه که خود را متحد غرب می دانستند. بخش زیادی از احزاب اپوزیسیون ایرانی، ناسیونالیست کرد و ... از نظر سیاسی رسماً و یا غیر رسمی در یکی از بلوک ها قرار گرفتند. یک حقیقت در این زمینه واضح است، که امروز خیلی روشنتر از گذشته خود را نمایان می کند، این است که خاورمیانه روی دست غرب مانده و نه آمریکا و نه اروپا راه حل و سیاستی روشن برای حل یا تخفیف بحرانی که خود منشأ آن هستند، ندارند. مشکل خاورمیانه و جنگ خونینی که راه انداختند، انشقاقات وسیعی که میان مردم منطقه به عنوان شیعه، سنی، کرد، عرب، و تخصصاتی که راه انداختند در دنیای واقعی تقسیم بندی‌هایی را ایجاد کرده است بطوریکه نه سرنوشت عراق معلوم است و نه سرنوشت سوریه! و هیچیک از دول غربی راه حل معینی برای حل معضل خاورمیانه ندارند. بر متن این خلا است که روسیه رسماً در جنگ در سوریه دخالت کرده، به یک نیروی جدی در تخصصات خاورمیانه تبدیل شده و امکان ایفا نقشی جدی را پیدا کرده است.

امروز توازن در منطقه به نتیجه کشمکش میان قطب عربستان، ترکیه و قطر، و قطب ایران سوریه و همپیمانانشان، روسیه و غرب، و سرانجام پیدا کردن نقطه تعادلی میان این نیروها و توافقات آنها وابسته است. در این دوره ترکیه با عذرخواهی از دولت روسیه به خاطر شلیک به و سقوط هواپیمای روسی، با تماس و مذاکره با ایران، با طرح اینکه ما مشکلی با اسد نداریم و حتی قبول اینکه اسد بماند در جهت خود تجدید نظر کرده و شاهد چرخشی در سیاست این کشور هستیم. این وضعیت و قطببندی‌هایی که در منطقه شکل گرفت، رنگ خود را به کل تحولات خاورمیانه و به صفتی احزاب از جمله احزاب ناسیونالیست کرد زده است.

در تحولات و جنگ خاورمیانه هم عربستان و هم ترکیه به دلایل مختلفی از جمله موقعیت غرب و خاورمیانه، شکستی که اساساً آمریکا خورد، کاهش ارزش و جایگاه خاورمیانه برای غرب و مشخصاً آمریکا، کاهش جایگاه عربستان برای آمریکا به نسبت گذشته، با توجه به همه این فاکتورها و فاکتورهای دیگری عربستان و ترکیه جز بازنده ها هستند. هر دو کشور به عنوان دولتهای متحد غرب و آمریکا که خود را در تخصص با ایران و دولت اسد تعریف می کردند، به درجه ای بازنده بودند. آنها تلاش می کردند غرب پشت پرده کنار رفتن اسد بماند، به این امید که کنار با رفتن اسد موقعیت آنها در خاورمیانه، به عنوان متحدین غرب، بهتر شود، که این هم به جایی نرسید. اینکه دول غربی آنطور که اینها حساب می کردند در این تخصصات دخالت نکردند، اینکه غرب در مقابل ایران و سوریه کوتاه آمد، عربستان و ترکیه را جریرتر کرد. تلاش برای جبران این وضعیت باعث شد عربستان به هر دری بزند،

دفاع از داعش که امروز همه به آن اعتراف میکنند، سیاست اخیر دولت عربستان بود. به طور مشخص شاهد تلاش عربستان و قطب عربستان، قطر و ترکیه، در پیاده کردن سیاست دامن زدن به جنگ نیابتی از طرف جمهوری اسلامی در عراق، در یمن و در سوریه، اینبار در ایران هستیم.

پروژه ای که اخیراً عربستان و ترکیه و قطر در راس آن قرار گرفته اند، تلاش برای سازماندهی احزاب و جریان‌های اپوزیسیون ایران در خود ایران و با این هدف که در ایران یا جنگی راه بیندازند یا آن را ناامن کنند و جمهوری اسلامی را با مشکلات و تخصصاتی روبرو کنند، سیاست امروز این قطب علیه ایران است. این پروژه طبیعتاً کمی قدیمی تر است و بحث های آن از قبل وجود داشته است. دوره اخیر مجاهدین اولین جریانی است که به این پروژه پیوست. البته قبل از آن این قطببندی‌هایی در اپوزیسیون کرد در ایران شکل گرفته بود، حزب دمکرات جناح هجری با قطب بارزانی، عربستان و قطر و ترکیه است و حزب دمکرات خالد عزیزی به بهبود روابط با جمهوری اسلامی و دولت روحانی دلخوش کرده است. در منطقه هم احزاب ناسیونالیست کرد از بارزانی و پ ک ک گرفته تا حزب اتحاد دمکراتیک سوریه، تا احزاب ناسیونالیست کرد در ایران همه در این تقسیم بندی‌ها و این قطب ها تقسیم شده اند. تلاش ایندوره عربستان استفاده و یا توافق با جریاناتی است که در این پروسه به تخصصات قطب عربستان و ترکیه علیه ایران امید بسته بودند. تلاش برای تبدیل آنها به اهرم و وسیله پیشبرد سیاست عربستان و جنگ نیابتی عربستان در ایران که اولین کاندید آن مجاهد بود. نقشی که مجاهد، بعنوان یک جریان فرقه ای و مذهبی، می تواند در این پروسه ایفا کند، جز بمب گذاری، جز ترور، که هر جریان غیر مسئول و بی ریشه ای می تواند انجام دهد، نیست و بطور واقعی کاری از این بیشتر از مجاهدین ساخته نیست. مجاهد نمی تواند یک جنبش توده ای راه بیندازد. نه موقعیت این را دارد، نه وجهه این را دارد، نه جریانی با ریشه است و نه سمپاتی در جامعه ایران نسبت به مجاهد وجود دارد. اتکای مجاهد اساساً بر نیروی ایدئولوژیک و یا کسانی است که اجیر میکنند.

بلوک عربستان بعد از مجاهد برای کاندید بعدی روی احزاب ناسیونالیست کرد سرمایه گذاری کرده است. من وارد جزئیات اتفاقاتی که افتاده یا مطرح است که افتاده است، اینکه چه اجلاسی گرفته اند و یا چه روابطی با بارزانی داشتند و ... ، نمی شوم. اما در دوره اخیر به طور مشخص یکی از احزاب اپوزیسیون کرد در منطقه که امید به این پروژه بسته است حزب دمکرات کردستان، جناح مصطفی هجری، است. جنگهای اخیر حزب دمکرات و اعتصاب عمومی که حزب دمکرات مدعی است بدون فراخوان به مردم، حتی بدون فراخوان به احزاب سیاسی دیگر، راه انداخته، و در دنیای واقعی مطلقاً اتفاق نیفتاد، تابع امید این جریان به شکاف عربستان و ایران و تلاشی است برای دادن تصویری بزرگ از توان و قدرت خود به دول منطقه نه مردم کردستان.

مبارزه نظامی که حزب دمکرات پیش برد، به طور واقعی چیزی جز خودکشی نیست. هیچ جریان مسئولی این کار را نمی کند. و اینطور نیست که رهبری حزب دمکرات به این امر واقف نباشد. اینطور نیست که حزب دمکرات نداند که توازن پانزده، بیست سال قبل یا دوره شروع جنگ مسلحانه کردستان با الان یکی نیست. یا اوضاع ایران مشابه وضعیت ترکیه یا سوریه نیست. اینها را حزب دمکرات به عنوان یک جریان جا افتاده سیاسی و به عنوان یک جریان ناسیونالیستی و بورژوازی می فهمد. چنین نیست که حزب دمکرات از سر ندانم کاری یا نادانی یا اینکه توازن را تشخیص نمی دهد وارد چنین ماجرای شده است. مسئله این است که این حزب روی تخصصات منطقه ای حساب باز کرده و میخواهد به عنوان حزبی که می تواند اهرم فشاری بر علیه جمهوری اسلامی باشد روی او حساب کنند، حتی اگر این به قیمت نابودی چند واحد نظامی این حزب تمام شود، که متأسفانه شد. باید دید این پروژه به

کجا می رسد. پروژه حزب دمکرات و جنگ مسلحانه در کردستان زیر سایه تخصصات عربستان و قطر و ترکیه با ایران، با این افق و به این امید که دخالتگری ها فرجه ای به حزب دمکرات بدهد و آنها هم بتوانند مثل پ ک ک و یا حزب اتحاد دمکراتیک سوریه در فرادای به هم خوردن اوضاع و تحمیل سناریوی سیاه در جامعه ایران، در کردستان موقعیتی داشته باشند است. لذا این پروژه رطبی به مبارزه مسلحانه در کردستان، مستقل از حقانیت و عدم حقانیت و درست بودن یا توازن قوای مناسب یا نامناسب، ندارد. اینجا بحث حقانیت و عدم حقانیت مبارزه مسلحانه نیست. هیچ نیروی سیاسی جدی در کردستان بدون توان مبارزه مسلحانه، بدون توان دفاع از خود، صرفا بدلیل اینکه سیاست در این جامعه مسلح است نمیتواند کاری جدی از پیش ببرد. در کردستان اپوزیسیون و پوزیسیون هر دو مسلح هستند، در نتیجه هیچ جریان جدی بدون اینکه توان و قدرت دفاع از خود داشته باشد تا در موقعی که لازم باشد بکار ببرد، به جایی نمی رسد را حرفی نیست. بحث بر سر یک پروژه دولتهای منطقه و تخصصاتی است و امید بستن نیروهایی به این تخصصات که در جامعه کردستان به اتکا به نیرو و امکانات این دولتها به جایی برسند. بحث بر سر سناریویی است که دول مرجع منطقه در دستورشان است و ظاهرا یکی از مکانهای کردستان است. بارزانی که متحد حزب دمکرات است در این پروژه یکی از نیروهایی است که به او اتکا می کنند. لذا این سناریو یک سناریوی سیاه است. تقابل با این سناریو مستقل از اینکه به کجا میرسد یک وظیفه انسانی و انقلابی است که ما علیه آن ایستاده ایم.

اولین نیرویی که تا کنون از این وضعیت استفاده برده خود جمهوری اسلامی است. جمهوری اسلامی با میلیتاریزه کردن کردستان، با بگیر و ببندهایی به بهانه تقابل با سلفی ها و ...، با راه انداختن موج اعدامها، با بستن و افزایش حملات به مرزها، با تهدید اپوزیسیون از جمله احزاب مستقر در کردستان عراق، تلاش میکند از این فضا استفاده کند. تلاش میکند محل کار و زندگی مردم را امنیتی و اعتراض حق طلبانه آنها را پس بزند.

به طور قطع یک پای این تخصصات، یک پای این پروژه تلاش برای نفاق قومی، نفاق مذهبی در جامعه کردستان است. سرمایه گذاری کردن روی سنی گری و «تقابل» شیعه و سنی در جامعه کردستان، سرمایه گذاری روی نفاق قومی و تحریکات قومی و مذهبی و ایجاد دشمنی میان مردم و رنگ قومی و مذهبی زدن به اعتراض آنها یک پایه اصلی این پروژه است. ناسیونالیسم کرد نسبت به نفاق قومی هیچ مشکلی نداشته، اتکا به ارتجاع مذهبی هم سنتا یک پای فعالیت احزاب ناسیونالیست کرد است و هیچوقت از آن خداحافظی نکرده اند. در گذشته حزب دمکرات در دامن زدن به سنی گری در جامعه کردستان، در متحد کردن آخوندهای کرد و تشکیل سازمان آخوندهای کرد، تلاشهایی کرد. گرچه این پروژه به دلایل مختلف به جایی نرسید، اما جریانات سلفی با اتکا به فضایی که جمهوری اسلامی برای مقابله با فضای چپ جامعه کردستان برایشان ایجاد کرد و به آنها امکان داد و با اتکا به عربستان و با پول و امکانات عربستان دامنه فعالیتهاشان را بیشتر کردند. بعید نیست بزودی شاهد فعالیت مشترک جریانات سلفی و حزب دمکرات و نزدیکی آنها به هم باشیم.

سوال این است آیا ایران، آیا جامعه کردستان سوریه می شود؟ آیا امکان تحقق این سناریو موجود است؟ آیا این پروژه به جایی میرسد؟ اینجا اشاره به نکاتی لازم است و پس از آن اگر سوالاتی بود جواب می دهیم.

آیا این پروژه به جایی می رسد؟ به طور واقعی با توجه به چند فاکتور این پروژه به جایی نمی رسد. اولاً اینکه عربستان، مستقل از گروهها و فرقه های قومی یا مذهبی یا سلفی یا گروههای تروریستی

مذهبی، آن نیرویی نیست که جامعه ایران تاریحا چه از نظر روانشناسی، چه فرهنگی و چه سیاسی به آن سمپاتی داشته باشد. این فقط شامل ناسیونالیستهای ضد عرب نمیشود. مردم ایران تاریخا، سنتا سمپاتی به غرب، به فرهنگ و ارزشهای غربی دارند و جامعه اسلام زده عربستان عقب مانده تر از آن است که کسی خلاصی از جمهوری اسلامی و رفتن زیر حاکمیت شیوخ عربستان و یا جریانات نزدیک به آن را بخواهند. در دوره بوش یا قبل از بوش را در نظر بگیرید که خطر حمله به ایران بالا بود، بخشی از مردم ایران از سر استیصال و نفرت از جمهوری اسلامی فکر می کردند خوب اگر آمریکا بیاید و جمهوری اسلامی را بردارد به نفع است. خیلی ها می گفتند خوب بدون اتکا به یک کشور خارجی آن هم آمریکا که نمی شود کاری کرد. مردم ایران از سر ناآگاهی و از سر سمپاتی عمومی به غرب، به دمکراسی در غرب، به فرهنگ غربی، و از اینکه جامعه ایران عموما گارد جدی در مقابل غرب ندارد بخشا خطر حمله نظامی را نمیدید. شاید بر عکس خیلی از کشورهای خاورمیانه، در ایران غربی گری، به معنی غیر اسلامی بودن، مدرن و تمدن بودن، بخشی از فرهنگ این جامعه است. این در مورد عربستان بر عکس است. نفرت از عربستان، از فرهنگ اسلامی و عربستان به عنوان نماینده عهدعتیق و قرون وسطایی آن بالا است. لذا جامعه سمپاتی به این ماجرا ندارد. بعد از جهمی که در عراق و لیبی و سوریه راه افتاده و نقش دول امپریالیستی در آن، خوشبینی، امید و توهم اولیه به آنها و وبویژه آمریکا هم نمانده. مردم در ایران مطلقا سمپاتی به عربستان و ترکیه ندارند. عربستان در عین حال نیرویی نیست که توان لشکرکشی به ایران و یا هر کشور دیگری را داشته باشد. عربستان می تواند با اتکا به توان مالی و تسهیلاتی خود، با اجیر کردن نیروها، با تسلیح دیگران و برای ناامن کردن جامعه سرمایه گذاری کند. ممکن است با هر نیروی غیر مسئولی این نا امنی را ایجاد کرد ولی گفتم به طور واقعی سوریه کردن ایران، مطلقا در چشم انداز و در توان عربستان نیست.

اما علیرغم این باید ماجرا را جدی گرفت به این دلیل که در خاورمیانه یک آدمکشی وسیع و جنگ بر سر قومیت و مذهب را میان مردم به راه انداخته اند. عملا عراق به سه بخش شیعه، سنی و کرد تقسیم شده است. سوریه به یک درجه ای به همین صورت تقسیم شده است. به یمن سیاستهای ارتجاعی امریکا و متحدینش نفاقهای قومی، کینه کور قومی و کینه های مذهبی را در سطح بسیار بالایی زنده کرده اند و بذر نفرت را در کل منطقه پاشیده اند. به همین دلیل نباید این مخاطره و این خطر را دستکم گرفت. متأسفانه در اپوزیسیون ایران، در اپوزیسیون چپ هیچ نقشی برای این پروژه خطرناک قائل نیست، یا از کنار آن می گذرند. لذا من فکر می کنم حساسیت به این مسئله، احساس مسئولیت نسبت به سرنوشت مردم این جامعه یک امر جدی است. این مسئله نه تنها از این زاویه، از زاویه مبارزه با جمهوری اسلامی نیز یک مسئله جدی است. بطور قطع هر ناامنی، هر بمبی که در ایران منفجر بشود، در هر مسجد شیعه ای که بمبگذاری شود و یا هر مسجد عمر و عثمان و ابوبکر که منفجر شود، مثلا در شهرهایی مانند ارومیه که ترکیب جمعیتی آن کرد زبان و ترک زبان و مردم منتسب به شیعه و سنی است، کافی است تا نفاق قومی و مذهبی عمیقی را دامن بزند، نفاقی که اولین دودش به چشم طبقه کارگر در ایران میرود و مبارزات مردم زحمتکش جامعه ایران بر علیه جمهوری اسلامی لطمه میخورد. لطمه چنین اعمالی را نیروی انقلابی و برابری طلب، نیروهای متمدن و انساندوست میخورند که سرنوشتی و به زیر کشیدن جمهوری اسلامی امرشان است. با توجه به همه این فاکتورها باید این پروژه و مخاطرات آن را جدی گرفت. متأسفانه در اپوزیسیون ایران و در اپوزیسیون چپ و راست در کردستان گارد جدی بر سر ماجرای حزب دمکرات، بر سر تخصصات عربستان و ایران و تلاش آنها برای جنگ نیابتی در کشورهای همدیگر، با حداقل در ایران، نیست. یک دلیل جدی این مسئله این است که ضدیت با جمهوری اسلامی چنان چشم این اپوزیسیون را کور کرده که تقابل با این سناریو را از این زاویه که «مبارزه با جمهوری اسلامی»

نیست نتیجتاً به دفاع از مردم و دفاع از آزادی مردم مربوط نیست. به بالابردن سطح مبارزات و اتحاد مربوط مردم نیست و... را وظیفه خود نمیداند. این اپوزیسیون از همین زاویه ضدیت با جمهوری اسلامی به حمله امریکا به ایران، به جنبش سبز بعنوان فرجه ای برای عروج و تقویت خود نگاه میکرد و امید بسته بود.

جمع‌بندی کنم بر خلاف توجیهاتی که رهبری حزب دمکرات و دفتر سیاسی این حزب سر هم میکند که گویا کشف کرده اند امروز وقت آن است که تاکتیک جدیدی به کار ببرند و مبارزات مردم را «تقویت» کنند و گویا جنگ مسلحانه آنها در خدمت این امر است، تحرکات و سیاست جدید این حزب اسلحه ای جدی دست جمهوری اسلامی برای پس زدن مبارزات مردم است. مردم کردستان هم با تجربه عملی که دارند سمپاتی به این سیاست حزب دمکرات ندارند ولی گفتم گارد در مقابل این خطر ضعیف است و در نتیجه باید به این امر با حساسیت بالایی برخورد کرد. باید هشدار داد و باید هشدار بود. ما در این دوره به نوبه خود تلاش کردیم مخاطراتی که اپوزیسیون کرد مستقر در خاک کردستان عراق را تهدید می کند، گوشزد کنیم. تلاش کردیم نقشی که بارزانی و جمهوری اسلامی در این تخصصات و معاملاتی که با هم دارند و مخاطرات آنرا بگوئیم و فکر می کنیم ما تنها نیستیم. مستقل از احزابی که تابحال سکوت کرده اند و اعلام موضعی نگرفته اند، ذهنیت عمومی جامعه، بخش وسیعی از صف آزادیخواهی در جامعه ایران، در جامعه کردستان، آنها هم مثل ما فکرمی کنند. اتکای ما روی این بخش از جامعه است و امیدواریم احزاب سیاسی مسئولانه به این واقعه برخورد کنند و این وضعیت را تشخیص دهند و سکوت خود را بشکنند. ما همه تلاش خود را در این زمینه میکنیم، چرا که فکر می کنیم مخاطرات جدی است و باید آنرا جدی گرفت. اگر سوریه ای کردن ایران و کردستان ممکن نیست اما نا امن کردن، قومی و مذهبی کردن فضای جامعه ممکن است. امری که زیانش را طبقه کارگر، مردم ایران علی العموم خواهند دید و دود آن به چشم مردم خواهد رفت. گارد گرفتن و سد بستن در مقابل این پروژه و وظیفه هر نیروی مسئولی است. وظیفه هر آدم شرافتمند و فهیمی است. ما به نوبه خود در این زمینه تلاش خواهیم کرد و امیدواریم بتوانیم به کمک مردم آزادیخواه مانع متحقق شدن این پروژه شویم که کردستان ایران را نا امن کنند و به محل تاخت و تاز جمهوری اسلامی و نیروهای زیر دست عربستان یا متحد عربستان و قطر تبدیل شود.

جواب به سوالات حاضرین

این سوال مطرح شده است که آیا مسئله فروش و بازار اسلحه نیست؟ من فکر می کنم این جواب کاملی نیست. گویا آمریکا جنگ را راه می اندازد برای اینکه اسلحه بفروشد یا روسیه جنگ راه می اندازد برای اینکه اسلحه بفروشد. اینطور نیست. بازار خرید و فروش اسلحه یک فاکتور است. وقتی جنگ راه می اندازند، طبیعی است همه سعی می کنند اسلحه هایشان را بفروشند. اما هدف از جنگ الزاماً بر سر فروش اسلحه نیست، بلکه بر سر گسترش دامنه قدرت و نفوذی است که هر یک روی جهان دارند. جنگ سر منافع اقتصادی و منافع سیاسی است. حمله به عراق ربطی به فروش اسلحه نداشت ولی در حمله به عراق مسلماً یک دنیا اسلحه فروختند. از مین ها و تانکهای سوئد گرفته تا تسلیحات آلمان و انگلستان و کشورهای دیگر. خود انگلستان که یک پای جنگ با صدام بود، یک پای فروش اسلحه به صدام هم بود. جنگ عراق برای اینکه اسلحه بفروشند راه انداخته نشد. اهداف خیلی وسیع تری را دنبال می کردند. اهدافی که ما آندوره مفصل به آن پرداخته ایم و امروز هم در ابتدای بحث به آن اشاره کردیم.

نمی توان یک فرمول عمومی را در مورد همه جنگها بکار برد. مثلاً جنگ عربستان و جمهوری اسلامی در یمن را نمی توان اینطور جواب داد. باید دید هر جنگی کدام مسئله را قرار است حل و فصل کند. بحران و جنگهای دوره اخیر که راه انداخته شد و به طور مشخص حمله به عراق ناشی از تناقضات خود غرب بود. جنگ عراق ربطی به مبارزه با صدام حسین نداشت. امروز خودشان اعتراف میکنند، اخیراً گزارش دلایل این جنگ و جنایات غرب و نقش بلر در این جنایت منتشر شد و صدر اخبار انگلیس بود. در انگلیس مسئله محاکمه بلر بطور جدی مطرح است. قبلاً هم در کانادا اعتراضات وسیعی برای محاکمات بوش در جریان بود. بهر حال دلایل حمله به عراق را باید در تناقضات در خود غرب سر ناتو و دنیای پس از جنگ سرد جستجو کرد. هدف اولیه آمریکا در این جنگ عراق و «نظم نوین جهانی» تحمیل هژمونی خود به متحدان دیروزش از جمله اروپا بود. بهر حال من فکر می کنم نمی شود یک فرمول برای توضیح همه جنگها پیدا کرد. در مورد اینکه گفتم جامعه ایران پذیرای عربستان نیست یا اینکه سمپاتی به عربستان در روانشناسی جامعه نیست و برعکس سمپاتی به غرب هست، سوالی شد و لازم است توضیحاتی بدهم. ببینید بحث من این است که سمپاتی از سر ناآگاهی است. جامعه ایران تاریخی گاردی به نسبت غرب نداشته است. بخشا از فرهنگشان دفاع کرده است. بخشا منشأ دمکراسی و آزادی را غرب میدانند. بطور واقعی هم چه در اثر انقلابات بورژوازی در اروپا و چه در اثر رشد جنبش کارگری و دستاوردهای آن منشأ آزادی ها، حقوق فردی و مدنی زیادی است. این سمپاتی عمومی از سر سمپاتی به آزادی، به مدرنیسم و... با سمپاتی جنبش ناسیونالیسم پرو غرب، ناسیونالیسم ایرانی که همزمان ناسیونالیسم ضد عرب است، عمیقاً متفاوت است، اما همین فضای عمومی ناسیونالیسم ایرانی ضد عرب که دانما «نفرت از عرب» را در جامعه تبلیغ میکنند حتماً روی فضای جامعه بی تاثیر نیست.

در مورد ارزیابی از چپ هم نکته ای را توضیح بدهم. ببینید چپ ایران، از زاویه ناسیونالیسم چپ ایرانی، تاریخی به نسبت ناسیونالیسم کرد از زاویه ناسیونالیسم ایرانی یک بدهکاری دارد. «حقوق خلقها»، «حقوق اقلیتها»، «حقوق خلق کرد»، بیان این بدهکاری تاریخی است. به همین دلیل در تمام دوره جنگ حزب دمکرات که به کمونیستها، در کومله و حزب کمونیست، تحمیل کرد، بخش وسیعی از چپ ایران، راه کارگر و شاخه مختلف چریک و... رسمی یا غیر رسمی در کنار حزب دمکرات و سیاستهای ضد کارگری و ضد کمونیستی آن ایستادند. همین بدهکاری تاریخی این چپ به ناسیونالیسم کرد تحت عنوان نماینده «ملت تحت ستم کرد» باعث میشود امروز هم نسبت به حزب دمکرات گاردی نداشته باشند. اما شاهد همین سکوت در مقابل مجاهد نیستید. برای این چپ حزب دمکرات و «مبارزات خلقها» تقدس خاصی دارند. به اسناد کنگره اخیر راه کارگر توجه کنید، پر است از دفاع عمومی از «خلقهای ایران» و «مبارزات حق طلبانه خلقهای ایران» و طبیعتاً حزب دمکرات و ناسیونالیستهای ترک نمایندگان اعتراض این «خلقها» هستند. خوب توقع اینکه اینها در مقابل یکی از نیروهای اصلی ناسیونالیسم کرد که تاریخی از مبارزه مسلحانه علیه جمهوری اسلامی دارد، گاردی داشته باشد غلط است. بخشی از این چپها پای خودشان در میدان است. نمی شود فعالیت حزب دمکرات را زیر افقی که قطب عربستان- قطر- ترکیه علیه ایران را محکوم کرد اما لگدی به بارزانی، که یک پای این تحرک و بند و بست بارزانی است، نزد. سالها است رابطه دوستانه و «دیپلماتیک» این جریان با بارزانی و احزاب کردی در عراق مانع موضعگیری روشن شان میشود. سی سال است در کردستان عراق نشسته اند و وقتی سوال میکنید چرا در مقابل زن کشی در این جامعه ساکت هستید میگوید آقا مناسبات دیپلماسی داریم نمیشود. دیپلماسی آنها شده آن که سناریوی سیاه به جامعه کردستان و مردم کردستانی که با شعار چپش با پرچم به میدان آمده است، مناسبات با بارزانی، ظاهراً حفظ این مناسبات ارزشش بالاتر است از دفاع از کارگر و زحمتکش

کردستان، دفاع از زن، دفاع از سوسیالیسم و یکی از این احزاب چپ و شاید چپ‌ترین آنها حزب کمونیست ایران است. اولین سخنرانی ابراهیم علیزاده، که از اولین کسانی است که نسبت به این ماجرا اعلام موضع میکند، را در نظر بگیریم لب کلام این مصاحبه این است که «این سیاست ما نیست». راست می‌گوید این سیاست آنها نیست. درست است که کومه‌نه زیر چتر عربستان رفته و نه وارد این پروسه شده است. سوال این است که جریانی دارد این سیاست را پیش می‌برد و موضع شما نسبت به این چیست؟ سیاست من این نیست جواب نیست. اما اگر همین سوال را در مورد مجاهد پیرسید خیلی چیزهای دیگر می‌گوید. من تا حالا ندیدم احزاب چپ رسماً نسبت به ماجرا چیزی بگویند. اینکه ماجرا چیست؟ دلیل این سکوت چیست؟ آیا قرار نیست چیزی اتفاق بیفتد؟ محمد فتاحی توضیح داد ده سال قبل کسی فکر می‌کرد مدرسه را بمباران می‌کنند، مردم را سر می‌برند، با وساطت بارزانی شنگال را تحویل داعش می‌دهند؟ کسی فکر میکرد بر دگی دوران محمد را در مورد زنان ایزدی پیش می‌برند؟ کسی اینها را پیش بینی می‌کرد؟ کسی اینها را تصور می‌کرد؟ واقعا نمی‌کرد. کسی عروج پدیده داعش را تصور می‌کرد؟ تصور نمی‌کرد همچین پدیده‌ای، به عنوان دفاع از مردم سوریه، زیر سایه و چتر غرب و در راس آن دولت آمریکا و ناتو عروج کند. خیلی غیر محتمل‌ها را دوره اخیر شدن کردند. مهندسی اش کردند. اینطور نبود اتفاقی پیش آمده باشند و یا مکانیزم طبیعی زندگی، مبارزه و اعتراض مردم باشند.

همانطور که گفتیم متأسفانه این سکوت در نیروهای سیاسی هست. افرادی سر این ماجرا حرف زده اند، نوشته اند و موضع گرفتند ولی به عنوان احزاب رسمی هیچکدامشان تا بحال چیزی نگفته اند. به عنوان حزب تنها جریانی که صحبت کرده است حزب کمونیست و ابراهیم علیزاده است که آن هم نمی‌گوید ماجرا چی است و به اینکه «سیاست من این نیست» اکتفا میکند.

در جواب به سوال رابطه حزب دمکرات بورژوازی کرد و اینکه آیا حزب دمکرات بورژوازی کرد را نمایندگی میکند یا نه و نامه اعتراضی چهار صد نفر از کردستان در مورد جنگ مسلحانه و... نیز نکاتی کوتاه را بیان کنم. ببینید هیچ زمانی نمیشود گفت یک حزب بورژوایی نماینده کل طبقه را میکند. حزب دمکرات حزبی بورژوایی است اما آیا نمایندگی کل بورژوازی کرد را کرده یا میکند؟ نه! احزاب مختلف بورژوایی نمایندگی لایه‌های مختلف بورژوایی و جنبشهای سیاسی مختلف این طبقه را میکنند، احزاب لیبرال همانقدر بورژوایی اند که احزاب فاشیست. در مورد جمهوری اسلامی هم همینطور است. جمهوری اسلامی همیشه دولتی بورژوایی بوده اما امروز بخش وسیعتری از بورژوازی ایران و جنبش سیاسی آن را نمایندگی میکند.

ببینید تغییراتی در جامعه کردستان پیش آمده است که ما به آن پرداخته ایم. در چندین سال گذشته بخش وسیعی از بورژوازی کرد در جامعه کردستان با بورژوازی ایران اینتگره شده است. بورژوازی کرد بیش از همیشه منفعتش را در ادامه حیات با جمهوری اسلامی می‌بیند تا مثلاً کردستان ایران جدا بشود و حزب دمکرات فلان بشود. بورژوازی کرد منفعت اقتصادی و سیاسی خودش را با وجود و حاکمیت جمهوری اسلامی بیشتر تأمین می‌بیند و به همین دلیل پشت خیلی از پروژهای که بخشی از احزاب بورژوایی دارند یا ناسیونالیست‌های کرد دارند نمی‌رود. همین دوره که می‌گویی چهارصد نفر نامه نوشته و گفته اند خواهان این تاکتیک حزب دمکرات نیستیم خیلی روشن بخش اعظم بورژوازی کرد عموماً خواهان همچین تاکتیکی نیست. توجه داشته باشید که هیچ بورژوایی نمی‌خواهد جامعه‌ای که سود از آن می‌برد یک دفعه دچار اغتشاش بشود، دچار ویرانی بشود. مگر بارزانی و طالبانی خواهان این هستند که اوضاع کردستان عراق به هم بخورد؟ به هم بخورد سود کلانی که آنها می‌برند قطع می‌شود. آنها

از سر سود خودشان، از سر منافع سیاسی و اقتصادی واقعی خودشان، که همیشه آنرا به عنوان منافع جامعه و مردم بیان می‌کنند، نمی‌خواهند کردستان عراق یا ایران به سوریه و عراق تبدیل شود. احزاب سیاسی در دوره‌هایی تاکتیکها و سیاستهایی اتخاذ می‌کنند، که طبقه‌شان باهاشان نمی‌آید. اکثریتش نمی‌آید و از آن حزب کنده میشود! حزب دمکرات کردستان ایران هم سیاستی اتخاذ کرده که، بورژوای عاقل در کردستان از سر نیاز و منفعت طبقاتی و زمینی خود می‌گوید آقا جان من باهات نمی‌آیم. دارم سودم را می‌برم. جمهوری اسلامی جامعه را ساکت کرده و کارگر ارزان و مفت زیاد و سود طبقه من تأمین است و نمی‌خواهم از دست بدهم و با سیاست شما نیستم، کنار دولت روحانی می‌مانم و این به نفع من است. بهر حال حزب دمکرات یک حزب بورژوایی است، اما نماینده کل بورژوازی کردی که از تاکتیک اخیر حزب دمکرات دل خوشی ندارد و به آن سمپاتی ندارد، نیست.

۱۰ سپتامبر ۲۰۱۶

عمامه گذاری ناسیونالیسم کرد در ایران

ثریا شهابی

حجت الاسلام المسلمین حاج سید مصطفی هجری، دیر به آرزوی شکل دادن به جمهوری اسلامی سنی کردستان ایران، چشم باز کرده اند! عمامه گذاری ناسیونالیسم کرد در کردستان ایران، نامبارک باد!

این رگه دیر به بازار آمده، زود میخواید به مقصد برسد! در حالیکه نمونه شیعه آن در مرکز، سعی میکند زوائد اسلامی را از تن خود کمرنگ کند.

حساب باز کردن بروی سنی گری و سلفی گری، بعد از کند شدن شمشیر کردایتی، حساب باز کردن روی براه انداختن جنگ شیعه و سنتی در کردستان ایران، است. حساب باز کردن روی فدرالیزه کردن ایران، چیزی جز براه انداختن جنگ قومی و مذهبی بین ترک و کرد و شیعه و سنتی در ایران، به لطف و مرحمت مقامات سعودی، نیست.

این رویای ممنوعه ناسیونالیسم کرد در کردستان ایران است.

کردستان ایران، تنها میدان بازی های ارتجاعی ایشان و رقبایشان در تهران نیست! کمونیسم، آزادیخواهی و برابری طلبی، برابری زن و مرد و سوسیالیسم و ارمان منفعت طبقه کارگر، در کردستان ایران جنبش و سنت ریشه داری است. این جنبش و این سنت، اجازه نخواهد داد، مقابل آن خواهد ایستاد! باید بایستد!

نباید اجازه داد که مصائب و محرومیت های مردم کردستان ایران، دستمایه تحرکات ارتجاعی از این دست شود.

نباید اجازه داد این سنت واپسگرا، بیش از این از مصائب و محرومیت های میلیون ها مردم در کردستان ایران، برای پیشبرد اهداف ارتجاعی خود، سو استفاده کند.

۲۸ سپتامبر ۲۰۱۶

جنگ نیابتی حدکا و مخاطرات آن!

مظفر محمدی

از جنگ حزب دمکرات جناح مصطفی هجری در کردستان ایران به نیابت عربستان مدت کوتاهی می گذرد که، جناح دیگری از ناسیونالیسم کرد به نام پارت آزادی کردستان "پاک"، به رهبری حسین یزدان پناه مدعی شده است که خود را برای جنگ با جمهوری اسلامی در کردستان ایران آماده می کند. حزب یزدان پناه سالها است در کردستان عراق توسط حزب بارزانی تأسیس شده و تحت فرمان او است. از جمله در جنگ داعش بعنوان بخشی از نیروهای بارزانی حضور دارد. حسین یزدان پناه مدعی شده است که افراد مسلح اش توسط نیروهای امریکایی آموزش دیده و تسلیح شده اند. یزدان پناه در نقش سوپر من و ناجی کردها، مدعی است که هم علیه داعش و هم دولت عراق و هم جمهوری اسلامی می جنگد!

اهداف عربستان و عاملین و متحدینش چون بارزانی در حمایت و تشویق جریانات مسلح ناسیونالیست کرد برای شروع جنگ مسلحانه با جمهوری اسلامی اکنون باید بر همه آشکار باشد. این سناریویی است که در مقیاس بسیار بزرگ تری در دوره های پیشین توسط امریکا و تحت عنوان الטרاناتیو سازی برای تغییر رژیم ایران چیده شد اما شکست خورد. این سناریو این بار در ابعاد کوچکتر و بی تاثیرتری توسط عربستان و ترکیه و بارزانی تکرار شده است. اما هم بارزانی و هم عربستان و دیگر رقبای جمهوری اسلامی در منطقه می دانند که با چند عملیات ایذایی واحدهای کوچک حدکا و پژاک و حزب یزدان پناه، جمهوری اسلامی ککش نمی گزد، اما مخاطراتش برای مردم کردستان کم نیست.

چیزی که روشن است و همه باید بدانند این است که دول مرتجع منطقه در رقابت با همدیگر و علیه همدیگر مخالفین طرف مقابل را تسلیح و تجهیز و به کار و جنگ و می دارند یا می گمارند. امروزه صحنه خاورمیانه صحنه جولان دول مرتجع علیه امنیت و جان و مال مردمی است که هیچ سهم و منفعتی در این سناریوی سیاه و دست ساز دول بزرگ و کوچک و ارتجاع منطقه ندارند.

هم اکنون در جنگ داعش در سوریه علاوه بر ابرقدرتهای امریکا و روسیه، ده ها دولت بورژوازی و مرتجع جهانی و منطقه شرکت دارند. لاشخورهای بشمارای بر جنازه ای تیکه پاره شده جمع شده اند تا هر کدام سهم خود را نوش جان کنند. همچنین دارند صف آرابی جدیدی برای تصرف موصل در عراق تشکیل می دهند. در این جبهه هم ترکیه هزاران نیروی مسلح اش را با نیروی زرهی و تانک به نزدیک موصل آورده، نیروهای دولت اقلیم بخصوص بارزانی در کنار ارتش ترکیه ایستاده و از آنطرف ارتش عراق و حشد شعبی است که بهمراهی جمهوری اسلامی صف آرابی کرده است. در این جنگ که بزودی تحت نام فریبنده و ریاکارانه آزادی موصل از داعش شروع خواهد شد، چیزی که مسلم است این است که دولت اردوغان می خواهد موصل و منطقه اطرافش را تحت کنترل و سیطره سیاسی و نظامی و اقتصادی خود قرار دهد. در اقلیم کردستان بارزانی را دارد و در موصل هم نیروهای وابسته به خود را ولو از بازماندگان داعش و سنی های مخالف دولت عراق سازمان خواهد داد. در این کشمکش بر سر قدرت و ثروت و تقسیم منطقه، جمهوری اسلامی کماکان در بخش شیعه نشین عراق و با دولت وابسته

به خودش در بغداد محدود خواهد ماند. بشریت آگاه و مردم عراق و منطقه باید بدانند که آزادی موصل از داعش فقط ظاهر ماجرا است. اولاً آزادی ای برای مردم موصل در کار نخواهد بود جز یک نسل کشی دیگر مانند حلب و جاهای دیگر، پشت آن سیاسی خفته است که نتایج فاجعه بار تقسیم عراق و تداوم و نهادینه شدن جنگ اقوام و قبیایل و دولت ها در این منطقه را به دنبال و در نقشه اش دارد. امیدی اگر هست عروج نیروهای مترقی و آزادیخواه و انساندوست و غیر مذهبی و غیر قومی از بصره و بغداد تا موصل و کرکوک و سلیمانیه و اربیل است. در هر نقطه ای از عراق چه بغداد و یا اربیل بعنوان مرکز دولت اقلیم، توازن قوا به نفع کارگران و مردم تغییر کند شانس این وجود دارد که جلو این موج توحش و افسار گسیختگی دولتهای ترکیه و عربستان و ایران و غیره گرفته شود. خاتمه دادن به سناریوی سپاه در عراق و منطقه تنها از عهده های کارگر و زحمتکش و آزادیخواهان زن و مرد و جوان این منطقه است. وگرنه این توحش را پایانی نیست.

جنگ نیابتی امروز حدکا در ادامه همین سیاستهای منطقه ای بخصوص دولت ترکیه و بارزانی و عربستان به منظور حفظ توازن قوا و ممانعت از دست درازی بیشتر ایران و قانع شدن به سهم خود در عراق و در مقابل عربستان و کشورهای دیگر خلیج است.

اما برای مردم کردستان ایران، این سیاست که امروز حدکا و فردا جریانات دیگر ناسیونالیست کرد مانند حزب پاک و یا زحمتکشان و غریبه مجری آن شده و می شوند، معنی جدی تری دارد. این جنگ نه در کوه ها و جنگل ها و دور از محل کار و زندگی مردم، بلکه در وهله اول در مرزهایی که ده ها هزار کارگر مشغول حمل و نقل کالا و امرار معاش هستند و در روستاها و متعاقباً در نقاطی از شهرها و بیخ گوش مردم به انجام خواهد رسید. جنگی که خللی به جمهوری اسلامی وارد نمی کند اما محیط کار و زندگی مردم زحمتکش را نا امن خواهد کرد. جمهوری اسلامی که جنگ ایران و عراق را با دو میلیون کشته موهبت الهی امید چرا باید از کشته شدن یک پاسبان در شهر توسط پژاک یا چند سرباز و پیشمرگ مسلمان "جاش" در مرزها و روستاها ناراضی باشد. نه تنها ناراضی نیست بلکه آن را بهانه ای خواهد کرد تا با میلیتاریزه کردن شهر و روستاهای کردستان، کنترل بیشتری بر اوضاع داشته باشد. جمهوری اسلامی می تواند به این بهانه، هر گونه فعالیت سیاسی و مدنی را بعنوان حامی این و آن حزب، ممنوع و به وابستگی به این و آن جریان مسلح متهم کند. این شرایط ما را موظف می کند در مقابل اینگونه تحرکات و دخالتهای منطقه ای در سرنوشت مردم بایستیم.

گفته می شود بخشی از مردم در شهر و روستاهای کردستان می گویند این جنگ اهمیتی ندارد و نسبت به آن بی تفاوت اند. بخشی تحرکات نظامی حدکا را یک نوع خودکشی می نامند و بخش ناآگاه تر و بخصوص پاسیو جامعه هر گونه فعالیت نظامی علیه جمهوری اسلامی را مایه دلخوشی می دانند. سیاستهای ضد رژیم صدام موجب چنین توهم کشنده ای است که سرنگونی جمهوری اسلامی تنها توسط نیروهایی خارج از اراده مردم ایران ممکن است و از فرط استیصال سرنگونی بهر قیمت را ولو با سناریوی شبیه عراق و سوریه و لیبی ترجیح می دهند. هم بی تفاوتی اکثریت مردم و هم دلخوشی اقلیتی ناآگاه به این نوع تحرکات، هر دو مضر و غیر قابل توجیه است.

چیزی که هنوز به آگاهی کامل مردم تبدیل نشده این است که تظاهر کردن حدکا به جنگ علیه جمهوری اسلامی، بخاطر نیاز جامعه و توازن قوا و یا جنگی به نمایندگی مردم علیه جمهوری اسلامی نیست. اگر بود می گفتیم زودرس است و نکنید و نابرابر است و زمانش مناسب نیست و غیره. اما این نیست.

این یک جنگ نیابتی است. این جنگ و مبارزه مسلحانه به بخاطر اینکه ماموریتی برای دیگران است

و دودش به چشم مردم می رود، محکوم و مردود است.

جالب است رهبران حدکا در مقابل سوالات مدیا اصرار دارند بگویند که با عربستان رابطه ای ندارند یا پولی نمی گیرند. در حالیکه کمک عربستان به حدکا یا هر جریانی بخودی خود اهمیتی ندارد. مهم این است حدکا بهر دلیلی به مبلغ و حامی عربستان در منطقه تبدیل شده است. همانطوری که بارزانی این کار را کرده و می کند و یا داعش...

حدکا نماینده به حج می فرستد تا از عربستان تعریف و تمجید کند و ریاکارانه این کار را عمل شخصی یک حاجی دمکرات می نامد. به جشن استقلال عربستان می رود و به نیابت عربستان علیه جمهوری اسلامی می جنگد.

احزاب اپوزیسیون چه در گذشته و چه در حال حاضر کم نیستند که از دول خارجی کمک گرفته اند. اما تا کنون هیچ شواهدی وجود نداشته است که جریانی بخاطر کمک گرفتن از کسی مبلغ سیاستهاش باشد، مجیزگویش بشود و و در جهت منفعت منطقه ای دولت حامی اش کاری انجام دهد.

بنا بر این بحث بر سر پول گرفتن حدکا از عربستان نیست. زمانی شیخ عزالدین هم از عربستان کمک می گرفت، اما هیچوقت نماینده سیاست عربستان نشد. یا احزاب اپوزیسیون در کردستان از دولت عراق کمک می گرفتند، اما کسی مجیزگوی صدام یا مجری سیاستهای او نشد. هیچ جریانی در آن زمان حاضر نبود با رژیم بعث تداومی شود. کسی به هیچ مراسم و مناسک و جشن و عزای رژیم بعث نمی رفت... چرا که آن جریانات خود دارای وزنه اجتماعی و اتکا به قدرت نظامی خود بودند.

کمک عربستان به حدکا از این سر نیست که این حزب وزنه اجتماعی مهم یا قدرت نظامی قابل توجهی است. این را هم عربستان می داند و هم بارزانی و هم جمهوری اسلامی. وقتی جریانی پایگاه اجتماعیش را از دست می دهد و قدرت نظامی هم نیست در نتیجه مثل حدکا به منجلابی می افتد که امروز می بینیم. اگر حدکا نیروی اجتماعی سابق را داشت هیچوقت نیازی نداشت نماینده به مکه بفرستد تا از عربستان در مراسم و مناسک حج تعریف و تمجید کند. یا نیازی نداشت به جشن سفارت عربستان برود. لازم نبود به مبلغ و موید شیوخ عربستان تبدیل شود. این آشکارا تبلیغ برای عربستان و تایید رژیم شیوخ این کشور است. حدکا می توانست کمکش را بگیرد و کار خودش را بکند. اما فعالیت نظامی اکنون حدکا فعالیت مستقل از منافع و سیاست عربستان در منطقه نیست.

حدکا به کمپی پیوسته است که جریانات بزرگ تری قبل از او به این کمپ پیوسته بودند. بارزانی به کمپ عربستان - ترکیه پیوسته و اتحادیه مبهنی رقیبش به کمپ ایران.

این جریانات بازیگر صحنه و سیاستهایی شده اند که از جانب آن دولتها به آن ها دیکته می شود. این را جز مزدوری، چه چیزی می توان نام نهاد.

اسرائیل آشکارا حامی بارزانی و حدکا است اما دیده نشده که حدکا مبلغ سیاستهای اسراییل باشد. چرا برای عربستان چنین نیست!

پ ک ک سال ها است توسط جمهوری اسلامی کمک و حمایت می شود. اما از آنجا که این حزب بک جریان سیاسی و اجتماعی و نظامی قدرتمند نه تنها در ترکیه بلکه در عراق و سوریه هم هست، لزومی نمی بیند مبلغ سیاستهای جمهوری اسلامی یا اجیر آن باشد. قدرت اجتماعی و نظامی پ ک ک انقدر است که جمهوری اسلامی فعالیتهای نظامی و تروریستی پژاک که ساخته و پرداخته پ ک ک است را هم تحمل

می کند و رابطه اش را با پ ک ک کماکان نگه داشته و قطع نکند.

ماموریتی که حدکا با وساطت بارزانی از عربستان پذیرفته است، نشانه ورشکستگی و استیصال این حزب است. حزبی که جایگاه اجتماعی سابق را از دست داده است. تنها بعنوان یک نمونه، صدها ناسیونالیست کرد توماری امضا و فاصله خود را از این حزب اعلام کرده اند. این ها نماینده واقعی بورژوازی کرد اند که شاید زمانی پایگاه اجتماعی حدکا بود. حدکایی که اکنون نه نیروی اجتماعی قابل توجهی است و نه نیروی نظامی موثری دارد در نتیجه نقش مزدوری را برعهده می گیرد. همان نقشی که تا کنون حسین یزدان پناه و حزبش "پاک" برعهده گرفته است.

بنا بر این آنچه که مردم کردستان و بخصوص بخش آگاه این جامعه باید بدانند این واقعیت ها است. هیچ ادم آگاهی در کردستان نمی تواند و نباید به این وضعیت بی تفاوت بوده و سیاستها و اهداف پشت تحرکات حدکا را نبیند.

کارگران و زحمتکشان و مردم آگاه کردستان باید در مقابل این سیاست ارتجاعی و دخالت دولتهای مرتجع منطقه چون عربستان و بارزانی در مسایل جامعه شان بایستند و افشا کنند و حدکا و هر جریان دیگری را که می خواهند پای این دخالتها و رقابتهای دولت های مرتجع منطقه در مسایل جامعه ایران باز کنند، بر حذر دارند و طرد کنند. در کردستان ایران آزادیخواهی و انساندوستی و برابری طلبی آنقدر قوی هست که به حدکا و امثال آن اجازه چنین تحرکات ضد مردمی را بدهد. ما قادر به افسار زدن به این تحرکات مایوسانه و مخرب ناسیونالیسم کرد هستیم.

بعلاوه، جنبه تراژدی سیاست حدکا هم بر همه عیان است. واداشتن چند تیم نظامی به جنگ را همه شاهدیم یک خودکشی آشکار است. در بازی خطرناکی که حدکا به آن دست زده و جنگی را که به نیابت عربستان شروع کرده است، اولاً مبارزه مسلحانه و جنگ نیست، رسوایی سیاسی و خودکشی نظامی است، دوماً این سیاست فوق ارتجاعی به جمهوری اسلامی فرصت می دهد که فضای جامعه را امنیتی تر کرده و عرصه را بر هر نوع فعالیت مدنی و مبارزات کارگری و رفاه طلبانه و ازادیخواهانه در کردستان تنگ تر کند.

مردم کردستان و سراسر ایران برای مبارزه با جمهوری اسلامی و ساقط کردن این نظام جهانی نیازی به دخالت امریکا و متحدینش و دول مرتجع منطقه ندارند. سرنوشت این رژیم را مبارزه طبقاتی کارگران و مردم زحمتکش در سراسر ایران تعیین می کند. تنها مبارزه ای مستقل و روی پای خود کارگران و زحمتکشان هر کشوری خواهد توانست دست امپریالیست ها و دول مرتجع و جریانات مذهبی و قومی را از سر بشریت کوتاه کند. این درسی است که باید از جهانی که بورژوازی بزرگ و کوچک و عاملان قومی و مذهبی شان برای بشریت جهان امروز بخصوص در خاورمیانه بوجود آورده اند، آموخت!

مهر ماه ۹۵ (اکتبر ۲۰۱۶)

وقاحتی بی پایان

آذر مدرسی

انتشار و علنی شدن گوشه ای از «مکالمات خصوصی» چند نفر از نیروهای مسلح حزب دمکرات کردستان ایران با عکس العملهای متفاوتی روبرو شده است. مهمترین آن شاید اعتراض رسمی تعدادی از فعالین زن به حزب دمکرات با عنوان «بیانیه زنان روز هلات در محکومیت افکار تحقیر آمیز و واپسگرا» و تقاضایشان برای جوابگویی این حزب است. جوابیه شاخه زنان حزب دمکرات کردستان ایران به این اعتراض خواندنی است.

جواب شاخه زنان حدکا خواندی است نه از این جهت که حرف تازه ای یا تلاشی برای جواب دادن به این اعتراض در آن دیده میشود. برعکس از این جهت که شاخه زنان این حزب با روشی آشنا به جای جواب دست به پاتک میزند. پاتکی که با گرد و خاک کردن و هیاهوی زیاد، مجاهدین وار از یکطرف منتقد را پرورژی می معرفی میکند و از طرف دیگر صحنه را با خون رهبران «شهید» خود چنان رنگین و دراماتیک میکند که هر اعتراضی در گلو خفه شود و مهمتر از همه پشت مسئله ملی و مبارزات مردم در کردستان علیه جمهوری اسلامی، مبارزاتی که پای حزب دمکرات ناخواسته به آن کشیده شد، سنگر میگیرد تا کل اپوزیسیون ملی، از چپ تا راست، را به یاد «بدهکاری فارس ها به کردها» بیندازد و به سکوت بکشاند.

پشت این گرد و خاکها اما بیجوابی مطلق شاخه زنان حدکا خوابیده است. به همین دلیل به جای جواب به سوالات آسمان ریسمان میبافد، ادعا میکنند دفاع از حق زن از دوره «قاضی محمد»! در این حزب سنت بوده. شوخی میفرمائید!!

خانم های محترم شاید رهبری حزبتان بتواند پز دفاع از حق زن را در نشست با دول و احزاب اروپایی بگیرد و لیستی از «تلاشهای بیدریغ شان در دفاع از حق زن» از دوره قاضی محمد را ردیف کنند و کسی مجشان را نگیرد. اما تکرار همین نمایش زمانیکه رو به مردمی که ضدیت حزب دمکرات با حق زن، با برابری زن و همزمان دفاع حزب دمکرات از سنتهای ناسیونالیستی و عهد عتیق ضد زن در جامعه کردستان را با زندگی خود تجربه کرده اند، نه فقط مضحکه که بازی با آتش است.

ظاهراً شاخه زنان حزب دمکرات فراموش کرده است که در مناطق تحت حاکمیت حزب دمکرات، این حزب از قوانین ضد انسانی و ضد زنی چون «زن به زن» (۱)، «چند همسری» و ... نه فقط دفاع میکرد که مایه کاسبی اش هم بود. فراموش کرده است که در مناطق تحت حاکمیت حزب متبوعشان قوانین اسلامی و سنتهای عقب مانده ناسیونالیسم کرد بر زندگی هزاران زن حاکم بود. اینها پیام لیبیک قاسملو رهبر وقت حدکا به خمینی و رژیم که سمبل ضدیت با زن بود، درست در زمانیکه زنان در ایران مورد هجوم اسید پاشان حزب الله قرار می گرفتند، را فراموش کرده اند. دفاع از حق زن لباس زیادی گشادی است که شاخه زنان حزب دمکرات تلاش میکند به تن بیقواره حزب شان کند.

شاخه زنان حدکا با وقاحتی بی پایان ادعا میکند حزب متبوعش، برخلاف احزاب دیگر که فقط در کلام از حق زن دفاع میکنند، تاریخی از «تلاشهای گرانبها و عملی» در دفاع از حق زن دارد. آیا شاخه زنان حدکا میتواند حتی یک نمونه از «تلاشها، تاثیرگذاری ها و عملکردهای پرافتخار» و «گامهای عملی» حدکا در دفاع از حق زن، علیه قوانین و سنتهای عقب مانده در کردستان نام ببرد؟ میتواند فقط یکی از تاثیرات این تلاشها در بهبود موقعیت زن در مناطق تحت حاکمیت و اتوریت خود نام ببرد؟ میتواند از یک اعتراض کوچک لفظی به احزاب برادر در کردستان عراق که تحت حاکمیتشان هزاران زن قربانی قتل‌های ناموسی شدند و قانون شریعه حاکم است به خواننده و مردم کردستان نشان دهد؟

ادعای دفاع از حق زن حزب دمکرات را باید به همان اندازه جدی گرفت که ادعای سکولار بودن شان آنهم در دست زمانیکه نماینده شان به حج میرود، رهبر تازه مسلمان شده شان عید قربان را به مسلمانان و استقلال عربستان را به شیوخ مرتجع آن تبریک میگوید. قاعدتا در میهمانی های مشترک رهبری حدکا و شیوخ عربستان جای پزهای دولوکس «دفاع از حق زن» و به رخ کشیدن «تاریخ پر افتخار قاضی محمد و قاسملو و شرفکندی در دفاع از حق زن» محلی از اعراب ندارد.

شاخه زنان حزب دمکرات زمانیکه یکی از پیشمرگانشان در این «مکالمات خصوصی» با افتخار میگوید: «بگذار همان بلایی که بر سر دختران پیشمرگ کومله آوردیم را به سر دختران گریلا هم بیاوریم.» (۲) خود را به کوری و کری میزند. این دیگر «ادعای منتقدین» نیست. این تبلیغات «طرفداران رژیم» نیست. این اعلام علنی و اعتراف به جنایتی است که حزب دمکرات تحت رهبری شرفکندی مرتکب شده است.

مردم کردستان تبلیغات اسلامی- ناسیونالیستی حزب دمکرات علیه حضور زنان پیشمرگ در صفوف کومله و تکرار خزعبلات جمهوری اسلامی علیه کمونیستها و «بی بندوباری» زنان کمونیست و ... را به یاد دارند. مردم کردستان تلاش مشترک سران حدکا و مرتجعین و آخوندهای کردستان علیه حضور زنان پیشمرگ در «ساحت پاک و مقدس مساجد» که فقط مردان شایستگی حضور در آن داشتند، را فراموش نکرده اند. تلاشی که به یمن تلاش ما کمونیستها در همان نطفه خفه شد. حزب دمکرات نمیتواند با مخفی شدن پشت «مبارزات مردم در کردستان»، «حق ملت کرد» و «علم کردن «سالها مبارزه پرافتخار» و ...، این تاریخ را از اذهان میلیونها انسان در کردستان پاک کند.

زنانی که آن زمان در صفوف کومله مبارزه میکردند به خاطر دارند که بخشی از تبلیغات و تهدیدات حزب دمکرات در دوره جنگ این حزب با سازمان کردستان حزب کمونیست، علیه پیشمرگان زن این بود که «اگر بدست ما بیفتید چه بلاهایی به سرتان می آوریم». هنوز به خاطر دارند که از پشت بیسیمهای حزب دمکرات مسئولین و فرماندهان لمپن حزب دمکرات چه لیچارهای بار زنان پیشمرگ میکردند. هنوز چهره رفقای زنی که بدست نیروهای حزب دمکرات مورد تجاوز قرار گرفته و اعدام شدند را همه به یاد دارند.

تاریخ ناسیونالیسم کرد و حزب دمکرات بعنوان یکی از احزاب شاخص این سنت با ضدیت با زن، ضدیت با آزادی، ضدیت با برابری و حرمت زن آغشته است. ضدحمله هایی چون نامه شاخه زنان حدکا و پزهایی که فقط به درد لابیسم و آبرو خریدن نزد دول غربی میخورد، نمیتواند این نقطه سیاه را از اذهان میلیونها نفر در کردستان و از تاریخ «مبارزات پرافتخار» حدکا پاک کند.

ما کمونیستهایی که در جدالی دائمی با این حزب بر سر حق زن، حق کارگر، حق مردم محروم، بر

سر آزادی سیاسی و رفاه و سعادت مردم بودیم، جنگیدیم و قربانی دادیم اجازه نمیدهیم این تاریخ از اذهان پاک شود.

۱ اکتبر ۲۰۱۶

منتشر شده در حکمتیست هفتگی شماره ۱۳۱

پانویس:

۱- «زن به زن» یا «ژن به ژن» سنت عقب مانده «معامله پایپای» زنان در کردستان است که طبق آن دو خانواده که توان پرداخت مهریه و جهیزی را نداشتند به جای مهریه و جهیزی و ... دو دختر را مبادله میکردند. در این مبادله ممکن بود دختری ۱۴ ساله وادار به ازدواج با مردی ۶۰ ساله یا ۷۰ ساله شود. علاوه بر آن در این «مبادله پایپای» هر زوجی از هم جدا میشدند زوج دیگر بالطبع باید از هم جدا شده و طلاق میگرفتند. سنتی که با مخالفت و اعتراض وسیع زنان و دختران جوان روبرو بود. سنتی که از دخترانی که حاضر به تن دادن به این معامله بودند قربانیان زیادی گرفت. سنتی که به یمن تلاش آگاهگرانه و جدی ما کمونیستها در بخش زیادی از کردستان بعنوان سنتی ضد زن، عقب مانده طرد و منزوی شد و در مناطق تحت حاکمیت ما ممنوع اعلام شد.

۲- در جنگ حزب دمکرات علیه کومله رفقای پیشمرگ زن که اسیر نیروهای حزب دمکرات بودند قبل از اعدام مورد تجاوز قرار گرفته و وحشیانه تر از آن به اعتراف خود پیشمرگان حدکا در مواردی جنازه این رفقا مورد تجاوز پیشمرگان حزب دمکرات قرار گرفتند.

نه در شکل مستقیم و لشکر کشی علیه همدیگر، بلکه به شکل جنگهای نیابتی پیش رفت. خاورمیانه به میدان جنگ و رقابتهای آنها تبدیل شد. مردم خاورمیانه از لیبی تا سوریه و عراق قربانی سیاست و نزاع آنها با هم شدند و خیل عظیم آوارگی و کشتار و خانه خرابی و خانه بدوشی و همه محنت و مرارتی که بر مردم این منطقه رفت، نتیجه این کشمکش است.

در این کشمکش احزاب ناسیونالیست کرد در کل منطقه، در کنار قطبهای مختلف و دولتهای مرتجع منطقه قرار گرفتند و امیال و آرزوهای خود را به این یا آن قطب و این یا آن دولت گره زدند. تلاش کردند در شکاف میان این دولتها آرمانهای خود را باز یابند و عملا متحد دول مختلف جهانی و منطقه ای شدند. تمام این احزاب در این کشمکش با یکی از دو قطب آمریکا، عربستان، اسرائیل و... و متحد آنها یا قطب روسیه، سوریه و ایران و... بودند. همه این جریانها از ایران و عراق تا ترکیه و سوریه، افق و اهداف خود را زیر چتر و سیاست یکی از این قطبها دنبال کردند. هر کدام به یکی از این قطبها پیوسته و در میان خود به دو صف متمایز و بخشا متضاد تقسیم شدند و حتی در مواقعی علیه هم رسما و عملا وارد جنگ شدند. جریان بارزانی همراه با دو حزب دمکرات و دو جریان زحمتکشان مهدی و ایلخانی زاده در کرستان ایران عموما در چند سال گذشته متحد آمریکا، عربستان و ترکیه بودند و جناح پ ک ک و شعبات او همراه اتحادیه میهنی، متحد روسیه، ایران و سوریه بودند.

این اتفاق چیزی دور از انتظار نبود. احزاب ناسیونالیست کرد در کل تاریخ خود از زمان شیخ محمود برزنجی در دوره عثمانی تا جمهوری مهاباد و دوره قاضی محمد، دوره مصطفی بارزانی و بعد تر دوره طالبانی، تا دوره اخیر در کردستان ایران و حتی در ترکیه و دوران عروج پ ک ک، هیچ زمانی استراتژی مستقلی نداشته اند. در تمام این تاریخ همه احزاب جنبش ناسیونالیست کرد افق و استراتژی آنها شراکت در قدرت و سهم خواهی از دول مرتجع حاکم زیر نام مسئله کرد بوده است. این سهم خواهی را زیر عنوان ستم بر کردها، در شکاف و جدال دولتهای مختلف و با اتکا به تخاصمات آنها دنبال کرده اند. در تمام این دوران این احزاب هر کدام به عصای دستی دولتی تبدیل شده و به یکی از دول مرتجع منطقه یا دول بزرگ امپریالیستی تکیه زده اند. سرانجام در توافقات میان دولتها، در دیپلماسی و زدوبند میان آنها، سرنوشت این جریانها نیز رقم خورده و غالبا شکست و بن بستهای آنها عواقب سهمناکی برای مردم محرومی بدنبال داشته است که زیر نفوذ سیاسی و متوهم به آنها بوده اند. خود این احزاب که نهایتا سرشان بی کلاه مانده معمولا اعلام کرده اند که به "کرد خیانت" کردند، از پشت خنجر زدند و بعضا گفته اند، فریب خوردیم. در حقیقت طول عمر "خیانت" به "کرد" و فریب خوردن رهبران این جنبش و احزابش، به قدمت طول عمر ناسیونالیسم کرد است. در این تاریخ از دوره عثمانی تا امروز هیچ رهبر نامداری در این جنبش نیست، که شکست خود و افق و آرمانش در تبنانی و اتحاد با دولتی مهر "خانک" به کرد" از جانب آن دولت و فریب خوردن این رهبر را بر خود ندیده باشد. تا امروز در کل این جنبش در منطقه حتی یک رهبر مشهور از آن سراغ نخواهید داشت که چند دوره "کلاه سرش نرفته و فریب" نخورد باشد.

پرچم مسئله کرد و ستم گری ملی برای این احزاب، مضمونا چیزی جز سهم خواهی بورژوازی کرد یا بخشی از آن و احزابش از دولت مرکزی نیست. لذا نه آزادی خواهی و نه عدالت و بهبود زندگی مردم کرد زبان امر آنها نبوده و نیست. آنها مصائب مردم کرد زبان، جنایات و زورگوی های دول حاکم علیه آنها و از جمله ستم گری ملی را دستمایه و اهرم تحریک مردم کرد زبان و فریب آنها برای بسیج توده ای در خدمت رسیدن به سهم خود و شراکت و آشتی با دولتهای حاکم کرده اند.

ناسیونالیسم کرد، جایگاه ما و کمونیسیم در کردستان

خالد حاج محمدی

مقدمه کمونیست: نوشته ای که ملاحظه میکنید، متن پیاده شده سخنرانی خالد حاج محمدی در پلنوم ۴۶ کمیته مرکزی حزب به تاریخ ۶ اکتبر ۲۰۱۹ تحت نا "ناسیونالیسم کرد، جایگاه ما و کمونیسم در کردستان" است. این متن پیاده و توسط سخنران برای انتشار بیرونی آماده شده است.

رقفای عزیز بحث ناسیونالیسم کرد، جایگاه ما و موقعیت کمونیسم در کردستان، بحث جدیدی نیست و جزو مباحث آشنا برای جریان ماست که مکرارا در مورد آن صحبت کرده ایم. امروز و در پرتو تحولات منطقه و اتفاقات بزرگی که افتاد و خصوصا در دل تحولات این دوره جامعه ایران، نگاه دوباره به موقعیت احزاب ناسیونالیسم کرد و کمونیستها در کردستان و نقش و جایگاه جریان حزب ما ضروری است.

ابتدا اشاره کنم که تمرکز بحث من بر کردستان ایران و بررسی احزاب این دو جنبش در این جغرافیا است. اما تحولات این دوره در کل خاورمیانه، افق مشترک احزاب ناسیونالیست در دل بحران خاورمیانه، تقسیم بندی آنها در قطب بندی های جهانی و منطقه ای، لازم میکند نگاهی گذرا به موقعیت شاخه های مختلف این جنبش در کشورهای مختلف در این دوره داشته باشیم. این را خصوصا از آن جهت لازم میدانم که مستقل از کشمکش میان این احزاب و جنگ و جدلهای همیشگی آنها باهم، عروج و افول موقعیت هر کدام از شاخه های این جنبش تا ثیرات مثبت و منفی مستقیم بر موقعیت بقیه دارد.

در این بحث من اشاره کوتاهی به موقعیت شاخه های مختلف ناسیونالیسم کرد در پرتو بحران خاورمیانه و به تجربه کردستان عراق خواهم کرد. سرانجام به ایران و بن بست و سردرگمی در صف احزاب ناسیونالیست کرد و شکست و ناکامی های آنها در همین دوره خواهم پرداخت. بعلاوه مختصرا اشاره ای به جایگاه کومه له (سازمان کردستان حزب کمونیست ایران) در این جنبش خواهم کرد. و سرانجام نگاهی به موقعیت کمونیستها و مشخصا حزب حکمتیست (خطر رسمی) در پرتو تحولات این دوره در جامعه کردستان و وظایف خطیر این حزب و کمونیستها خواهم انداخت.

احزاب ناسیونالیست کرد و بحران خاورمیانه

ما در همین دوره اخیر و در دل بحران خاورمیانه و جنگ و ویرانی که در این منطقه راه افتاد، دخالتگری های امپریالیستی و جنگ و جدال دول مرتجع منطقه، دسته بندی ها و قطب بندی های شکل گرفته، به جایگاه احزاب و جریانها ناسیونالیستی نیز بکرات پرداخته ایم. اکنون لازم به اثبات نیست که بحران خاورمیانه و ویرانی چند کشور، نتیجه اختلافات قطبهای بزرگ اقتصادی و امپریالیستی، نماندن توازن قدیمی و به هم ریختن مناسبات و قول و قرارهای گذشته، جدال برای تقسیم دوباره جهان و سهم هر دولت امپریالیستی در توازن جدید است. جنگ دولتهای بزرگ امپریالیستی بر خلاف جنگ جهانی اول یا دوم

جنگ و صلح آنها، مذاکره و آشتی آنها با دول منطقه، در همه دوره ها برای رسیدن به توافق و شراکت در همین حاکمیت‌های مستبد بوده است. لذا تا جایی که به کارگر و مردم زحمتکش کرد زبان برگردد، این احزاب حامل هیچ درجه از آزادیخواهی و تلاش علیه ستم‌کنشی و تامین رفاه و امنیت و بهبودی برای آنها نبوده اند. آنها به عنوان احزاب بورژوازی هر جا و در هر مقطعی اگر دستی در قدرت داشته اند، درست مانند خود دول حاکم در استثمار و بی حقوقی علیه طبقه کارگر و مردم محروم، از هیچ تلاشی کوتاهی نکرده اند.

تجربه کردستان سوریه

کردستان سوریه در دل حمله دول امپریالیستی و جنگ و ویرانی سوریه، در توافقی اعلام نشده از جانب دولت اسد به احزاب ناسیونالیست کرد و مشخصا حزب اتحاد دمکراتیک واگذار شد. این جریان که به عنوان شاخه متحد پ ک ک شناخته میشود، عملا بر مناطق شمال سوریه در خلا قدرت دولت اسد حاکم شد. با عروج داعش و شروع حملات به این مناطق که هم دولت ترکیه مستقیم دخالت داشت و همزمان حزب بارزانی نیز به عنوان متحد دولت اردوغان کلا نقش مخربی ایفا کرد، حزب اتحاد دمکراتیک کردستان سوریه و خود پ ک ک به دفاع از این منطقه و حاکمیت خود در مقابل داعش پرداختند. ما در این دوره شاهد نقش برجسته آنها در جنگ علیه داعش و دفاع از این مناطق از کوبانی تا عفرین و... هستیم. آنها از حاکمیت خود همه جانبه دفاع کردند و در مقابل داعش از هیچ تلاشی فروگذار نبودند و مردم را برای دفاع از خانه و کاشانه خود سازمان دادند. مقابله با داعش و سازمان دادن مردم این منطقه در دفاع از زندگی و هستی خود، سمپاتی وسیعی را در بسیاری کشورها به نسبت این مقاومت برانگیخت. در بسیاری از کشورهای منطقه و کشورهای اروپایی جوانان چپ و آزادیخواه و انسان دوست به کوبانی رفتند و در جنگ علیه داعش شرکت کردند.

جنگ با داعش در کوبانی و در امتداد در شهرهای دیگر این منطقه، یک بار دیگر موقعیت ناسیونالیسم کرد و یک شاخه معین آن یعنی پ ک ک و متحدین او را تقویت کرد. این بار جریان پ ک ک به عنوان یک جریان میلیتانت و حزب اتحاد دمکراتیک موقعیت به مراتب مهمتری در منطقه و در کل این جنبش کسب کردند.

اما در دوره اخیر به دلایل معینی و از جمله عدم سیاست مستقل و برنامه ای برای دخالت مردم در سرنوشت خود و اتکا به جدال قدرتهای امپریالیستی و متحدین آنها، کل این جنبش و از جمله موقعیت خود پ ک ک، حزب اتحاد دمکراتیک و متحدین او هم رو به افول رفت.

ادامه جنگ در سوریه در کنار لشکر کشی و تهدیدات دولت اردوغان علیه حزب اتحاد دمکراتیک کردستان سوریه و حاکمیت آنها و متحدین شان در شمال این کشور، ادامه جنگ در مناطقی از سوریه علیه داعش و... احزاب ناسیونالیست کردستان سوریه و متحدین آنها که به نام نیروهای سوریه دمکراتیک فعالیت داشتند را وارد همکاری با دولت آمریکا و نیروهای آنها کرد. این اتفاق در ذهن بسیاری از مردم متمدن دنیا با توجه به نقش مخرب دول غربی، ناتو و در راس آنها آمریکا در این منطقه، علاوه بر نگرانی جدی به نسب آینده مردم در شمال سوریه، سمپاتی به نسب احزاب ناسیونالیسم کرد در این منطقه را کاهش داد. شکست آمریکا در کیس سوریه و بحث عقب نشینی از این منطقه، جایگاه ترکیه به عنوان عضو مهم ناتو برای آمریکا، نگرانی دولت ترامپ از نزدیکی بیشتر ترکیه به بلوک روسیه و... تلاش ترامپ

برای معامله و توافقی با ترکیه، بحث منطقه امن در نوار مرزی ترکیه و... همگی مناطق کرد نشین و کل شمال سوریه و آینده مردم این منطقه را با مخاطراتی جدی طرف کرده است. احزاب ناسیونالیست کرد در این کشور که نهایتا هم پیمان آمریکا شدند، عملا با تحولات اخیر موقعیت آنها هم تغییر یافته است. آمریکا و متحدین او در سوریه شکست خوردند و اکنون در حال عقب نشینی هستند. سوریه در حال تعیین تکلیف است و دولت اسد به کمک متحدین خود و مشخصا روسیه و ایران در تلاش است حاکمیت خود را اعمال کند. همین روزها وزیر امور خارجه سوریه خطاب به آمریکا و ترکیه خواهان بیرون رفتن آنها از خاک این کشور بود و ماندن آنها در سوریه را اشغالگری نام میگذاشت، و این بیان توازی جدید به نفع دولت اسد است.

در دنیای واقعی کشور سوریه در حال تعیین تکلیف است و آمریکا به خاطر دفاع از متحدین "کرد" خود به سوریه نیامده بود تا برای دفاع از آنها ماندگار شود. او سعی کرد از احزاب ناسیونالیست کرد در سوریه در خدمت اهداف خود استفاده کند و امروز که کارش پایان یافته است، خود این احزاب را هم رها خواهد کرد. بدین صورت عملا برای حزب اتحاد دمکراتیک کردستان سوریه، با افق و استراتژی ای که برای خود گذاشته بود، نهایتا در توازن قوایی به مراتب نامناسب تر از گذشته، راهی جز توافق با دولت اسد نمانده است. اینکه توافقات دول اصلی از آمریکا و روسیه تا ایران، سوریه و ترکیه چه خواهد شد را باید دید و قصد وارد شدن به آن ندارم، اما مسلم اینکه مردم کردستان سوریه و کل شمال سوریه و نیروها و احزاب ناسیونالیست کرد در این منطقه در موقعیت بسیار نامناسبی قرار گرفته اند. بی تردید عواقب این وضعیت را مردم محروم این منطقه خواهند پرداخت. مستقل از مصائب انسانی و معضلات جدی ای که در انتظار مردم محروم این منطقه است، مستقل از جنایاتی که ترکیه علیه آنها انجام دهد و یا دولت اسد وارد جنگ شود، خود احزاب ناسیونالیست کرد و قدرت و موقعیت خوب تا کنونی آنها عملا رو به افول جدی است.

پ ک ک و ترکیه

پ ک ک هم امروز با مشکلات زیادی روبرو است که اینجا فرصت پرداختن به آن نیست و تنها چند نکته را در مورد موقعیت رو به افول این جریان بیان میکنم.

نامه اوجلا از زندان و اینکه میخواهد با دولت اردوغان آشتی کند و در مدت یک هفته به جنگ با ترکیه خاتمه دهد و... و استقبال رهبری پ ک ک از این سیاست، بیان توازن جدید در منطقه و افول موقعیت این جریان است که قبلا به آن پرداخته ایم. در دنیای واقعی نمیتوان روی موضع کسی که بیست سال است در زندان است حساب کرد. زبان اوجلان در نامه فوق زبان اپوزیسیون نیست و بیشتر زبان حاکمیت در ترکیه است. اما زمانی که رهبری پ ک ک اعلام میکند اوجلان رهبر آنها و تصمیمات او قابل اجر است، دیگر راهی باقی نیست و نامه اوجلا به عنوان جهت و سیاست پ ک ک رسمیت می یابد.

موقعیت پ ک ک هم عوض شده است، کردستان سوریه امروز و با تحولاتی که در جریان است و موقعیت اپوزیسیون کرد اسد در این کشور، برای پ ک ک که مثل گذشته قابل استفاده نیست. این منطقه در حال تعیین تکلیف است و دیگر امکانی برای پ ک ک که به عنوان یک پشت جبهه قابل اتکا نمی ماند.

کردستان عراق تا کنون به مکانی برای نیروهای پ ک ک تبدیل شده بود، امروز این منطقه هم مثل قبل برای این جریان قابل استفاده نیست. دولت عراق تلاش میکند کنترل بر کل عراق را داشته باشد و با

دولت ترکیه توافقاتی کرده اند. احزاب ناسیونالیست کرد تلاش میکنند در کردستان عراق برای حضور پ ک ک محدودیت قائل شوند و تا امروز هم مشکلات زیادی برای حضور آنها و استفاده از این منطقه ایجاد کرده اند. آنها رسمی و غیر رسمی در سطوح مختلف علیه پ ک ک به دولت اردوغان کمک میکنند. کردستان عراق در حال حاضر علاوه بر ایران، محل صدها مرکز اطلاعاتی، جاسوسی و تروریستی دولت ترکیه است. بعلاوه حملات وسیع دولت اردوغان به کوه‌های قندیل و مناطقی از شمال کردستان عراق که محل حضور پ ک ک بود نیز بر این محدودیتها اضافه شده است.

پ ک ک در کل این دوران متحد ایران بوده است و در این دوران این جریان و شعباتش در ایران از جمهوری اسلامی دفاع کرده اند و راه و چاه به آنها در مقابل اعتراضات توده ای، نشان داده اند. کل این حقایق نه تنها به موقعیت آنها لطمه زده است که بعلاوه توهمات به این جریان هم بدرجه ای کاهش یافته است. خلاصه اینکه خود جریان پ ک ک و جریانات متحد و شعبات او نیز با مشکلات سرنوشت سازی طرف هستند. بدون تردید چیزی که پ ک ک را به عنوان یک نیروی بزرگ و یکی از احزاب مهم ناسیونالیست کرد در منطقه روی پا نگه داشته است، توحش و جنایات حاکمان بر ترکیه است. پ ک ک از یک طرف نان توحش و بربریت حاکم دولت اردوغان را میخورد و از طرف دیگر نبود حزب و جریانی قوی و انقلابی و آزادیخواه در کردستان ترکیه و به عنوان اپوزیسیون دولت حاکم، پ ک ک را به عنوان جریانی قوی و بزرگ ماندگار کرده است.

قدرت گیری ناسیونالیسم کرد در عراق

احزاب ناسیونالیست کرد در دوره جنگ خلیج و متعاقبا حمله به عراق توسط آمریکا و متحدین او، در کردستان عراق به قدرت رسیدند. پرتاب شدن آنها به قدرت در دل یک جنگ ویرانگر و یک جنایت عظیم علیه بشریت توسط ناتو و تحت نام مبارزه با صدام حسین، موقعیتی برای آنها ایجاد کرد و اکنون حدود ۳۰ سال است، کردستان عراق عملاً زیر حاکمیت احزاب اصلی این جنبش است.

به قدرت رسیدن احزاب ناسیونالیست کرد در عراق، توهمات زیادی در میان مردم عادی و مردم متوهم نسبت به این احزاب و آینده زندگی خود ایجاد کرد. در حقیقت بخشی قابل توجه از مردم کرد زبان در کردستان عراق و منطقه این توهم را داشتند که اگر "کردها" به قدرت برسند وضع زندگی آنها بهبود پیدا میکند. در این دوره در کل منطقه ناسیونالیسم کرد تقویت شد. آنها بلاخره الگویی دست داده بودند که میتوان در کردستان به قدرت رسید و در حاکمیت بر کشور سهیم شد.

با حاکم شدن احزاب ناسیونالیست کرد بر کردستان عراق، کم کم توهمات و خوشبینی نسبت به آنها ریخته شد. اگر دیروز مردم کارگر و زحمتکش عامل فقر و محرومیت خود را دولت مرکزی و او را طرف حساب خود میدانستند، این بار "دولت کرد" به طرف حساب و مرجع جوابگو در مقابل جامعه تبدیل شد. این دوره کسب مطالبات رفاهی و بهبود و توقعاتی که کارگران و مردم زحمتکش کردستان عراق داشتند، عملاً دیگر از حاکمیت جدید و "دولت کردی" توقع تامین آنها داشتند و در مقابل آنها قرار گرفتند. مبارزات مردم محروم در کردستان عراق کم کم شروع شد. در این جامعه عده ای سرمایه دار صاحب همه چیز شدند و در مدت کمی به میلیاردی‌های آن جامعه تبدیل و اکثریت کارگر و زحمتکش هم در فلاکت فرو رفتند. رشد اعتراضات توده ای در این سه دهه هر روز بیشتر شده و بارها احزاب حاکم توسط محرومین جامعه به چالش کشیده شده اند. اعتراضات علیه دزی و فساد حاکمین، علیه فقر،

بیکاری، حقوق پرداخت نشده، برای تامین آب، برق، بهداشت و دکتر و درمان و... در همه کردستان عراق در جریان و تا جایی پیش رفته که همین مردم کرد زبان مقر و دفاتر احزاب ناسیونالیست کرد را سوزانده اند. کارگر و زحمتکش این جامعه دیدند که این احزاب در حکومت هستند، سهم پول و امکانات این بخش را میگیرند، هستی و نیستی جامعه کردستان دست آنها است، در مجلس عراق پایبی از قدرتند، رئیس جمهور مملکت هم "کرد" است و سهم آنان کماکان فقر و بی حقوقی است. در میان "دولت" کرد و دو جناح و حزب اصلی آن، دارایی و امکانات جامعه تقسیم شده است و عملاً بر این جامعه دو حزب حاکم اند، دو "دولت" وجود دارد و میان آنها بر سر پول و ثروت و سهم هر کدام از چپاول دسترنج طبقه کارگر جنگ و دعوای همیشگی در جریان است.

بدینصورت توهم به حکومت "کرد" و قدرت گیری "کردها" هم نزد کارگر و زحمتکش به میزان بالایی فرو ریخت. معلوم شد که بورژوازی خوب و بد با هر زبان و مذهبی نداریم. بورژوازی حاکم مستقل از هویت ملی یا مذهبی کارش استثمار کارگر و بی حقوقی او است و از این راه سرمایه جمع میکند. وقتی بورژوا حاکم است، کرد یا ترک، فارس یا عرب و...، شرط ماندگاریش به عنوان سرمایه دار ماندن اکثریتی به عنوان کارگر است.

شکست این تجربه برای طبقه کارگر در کردستان عراق و کل منطقه یک واقعیت است. اما این هنوز برای بورژوازی کرد در منطقه یک الگوی ارزشمند است. سه دهه حاکمیت اقلیتی مفت خور و احزاب ناسیونالیست کرد، این اقلیت را صاحب سرمایه های باد آورده عظیمی کرده است. رسیدن به چنین بهشتی هنوز آرزوی عده ای بورژوا و احزابشان به نام و بهانه مسئله کرد است.

کردستان ایران و احزاب ناسیونالیست کرد

در مورد کردستان ایران و موقعیت ناسیونالیستهای کرد جریان ما در دوره های مختلف بحث کرده، نقد کرده ایم و گفته و نوشته ایم. اینجا بسیار مختصر نکاتی را در مورد بن بستها و موقعیت رو به افول و سردرگمی جریانات اصلی ناسیونالیست کرد اشاره میکنم. احزاب ناسیونالیست کرد در این سالها به هر امکانی چنگ زده اند و هر دوره با شکست و ناکامی مواجه شده که اینجا اشاره خواهم کرد.

افق و استراتژی احزاب ناسیونالیست کرد در کردستان ایران نیز مثل بقیه احزاب ناسیونالیست تلاش برای توافق با جمهوری اسلامی و گرفتن سهم از قدرت است. این استراتژی را با اتکا به جدالهای منطقه ای دولتها با حکومت ایران و استفاده از شکاف میان آنها در اشکال مختلف دنبال کرده اند. پرچم آنها برای شریک شدن در قدرت، آویزان شدن به ستم گری ملی و به نام مبارزه علیه این ستمگری است. در حقیقت مصائب مردم کردستان دستمایه آنها برای شراکت و یافتن جایگاهی در همین حاکمیت مستبد است. اینجا وارد تاریخ چند دهه گذشته نمیشوم، هم قبلاً صحبت کرده ایم و همه در جریانند و هم از نظر زمانی امکان آن را نداریم. اما در مورد وضع آنها در دوره اخیر نکاتی را بیان میکنم.

بخشی از بورژوازی کرد در کردستان ایران، امیال خود را در شراکت با جمهوری اسلامی دنبال کرد و در حال حاضر در مجلس و فراکسیون کردهای مجلس و... حضور دارند که مورد بحث من نیست. در دوره اخیر احزاب اصلی جنبش ناسیونالیست کرد در اپوزیسیون مدتی امید خود را به جدال آمریکا با ایران بستند. اما این افق کور شد و به جایی نرسید. حتی در دوره ترامپ اینها امیدوار بودند دعوای دولت ترامپ با ایران تشدید شود، جنگی شروع شود و اینها هم جایگاهی در استراتژی آمریکا پیدا کنند.

اما امیدورای آنها بسیار سریع به سراب تبدیل شد. ترامپ به کرات اعلام کرد که روی اپوزیسیون ایران حساب نمیکند و میخواهد با خود حاکمیت به توافقی برسد. در نتیجه این بار هم به روال همیشگی اپوزیسیون امیدوار به دخالت آمریکا سرش بی کلاه ماند. لذا امیدواری به دخالت آمریکا و جنگ غرب با ایران مرده متولد شد.

در این اواخر و در دل تخاصمات منطقه ای و قطب بندی های شکل گرفته، دعوی عربستان و ایران و موشدوانی های آنها در امورات همدیگر، حزب دمکرات پروژه ای به نام "راسا" را زیر سایه عربستان و جنگ نیابتی او در کردستان ایران در دستور گذاشت که همگی شاهد آن بودیم. عربستان تلاش کرد با اختصاص پول و امکانات و از کانال حزب دمکرات در کردستان ایران نامنی ایجاد کند. این پروژه هم عملاً شکست خورد. احزاب ناسیونالیست تحرکاتی کوچک نظامی انجام دادند و اما لطمات زیادی خوردند. نه توازن قوا برای کار نظامی مناسب بود و نه جامعه از آن استقبال کرد. هر آدم عاقلی میفهمد که این پروژه سرانجامی جز بی آبرویی و شکست ندارد و حقیقتاً این ماجرا از چشم خود حزب دمکرات هم بدور نبود. اما این حزب از سر استیصال و البته برای کسب پول و امکانات از عربستان به آن تن داد و عملاً به ابزار سیاست عربستان و متحدین او تبدیل شد که خود این هم بی اعتباری زیادی برای خود این جریان به ارمغان آورد. در ذهن مردم ایران عربستان کشوری عقب مانده، ارتجاعی، ضد زن و مرکز ارتجاع در منطقه است و حاکمان بر این کشور منفرند و کسی به نگاه مثبت به آنها نگاه نمیکند. لذا جریاناتی که به عصای دست عربستان تبدیل شوند و سیاست نامنی در کردستان را در خدمت اهداف عربستان دنبال کنند و به تخاصم این کشور با ایران دل ببندند، مسلماً نزد مردم ایران و کردستان بی آبرو خواهند شد. خصوصاً اینکه در این دوره مبارزه توده ای و اعتراضات کارگری در ایران راه افتاده بود و تحرکات نظامی حزب دمکرات به زیان مردم معترض بود و به جمهوری اسلامی بهانه ای میداد که جامعه کردستان را میلیتاریزه و مبارزات مردم آزادیخواه را به بهانه حضور نظامی آنها سرکوب کند. بهر صورت این سیاست حزب دمکرات نیز از جانب مردم کردستان پذیرفته نشد و خود پروژه هم همچنانکه شاهد هستیم شکست خورد و نیروهای این حزب هم لطمات زیادی خوردند.

کردستان عراق هم هر چند هیچ زمانی جایی امن برای اپوزیسیون کرد ایران نبوده است، اما در این دوره بیش از گذشته ناامن شد و ادامه ماندگاری احزاب اپوزیسیون با مخاطرات بیشتری طرف شد. در همین مدت بارها مستقیم مراکز و اردوگاههای آنها توسط جمهوری اسلامی توپ باران شد. عراق به محل حضور وسیع جمهوری اسلامی تبدیل شده است. دولت حاکم متحد ایران است. بخشی از احزاب حاکم بر کردستان عراق متحد جمهوری اسلامی هستند و پای جمهوری اسلامی را به همه جا باز کرده اند. دولت مرکزی با توجه به نزدیکی با جمهوری اسلامی تلاش میکند اپوزیسیون جمهوری اسلامی را محدود کند و حتی اگر بتواند و شرایط مناسب باشد خلع سلاح کند و به حضور آنها پایان دهد. همه اینها محدودیت زیادی را برای احزاب ناسیونالیست کرد ایجاد کرده است. احزاب ناسیونالیست حاکم بر کردستان عراق رابطه با جمهوری اسلامی و مناسبات اقتصادی با این کشور و... را به ماندگاری این احزاب ترجیح میدهند و حاضر نیستند به خاطر مثلاً حفظ امنیت آنها در منطقه، ریسکی متحمل شوند.

در همین اوضاع است که مسئله مذاکره با جمهوری اسلامی مطرح میشود که همگی در جریان آن هستیم و در این مورد هم سیاست ما روشن و جامعه بدرجه زیادی از ماجرا مطلع است. حزب دمکرات و بقیه جریانات ناسیونالیستی که زیر نام "مرکز همکاری" (دو شاخه حزب دمکرات و دو جریان "کومه له" زحمتکشان عبدالله مهددی و عمر ایلخانی زاده) فعالیت دارند، سرانجام امید به توافق با جمهوری اسلامی و بازگشت به دامن این حاکمیت بسته اند. مذاکره مخفیانه و دور از چشم جامعه و تلاش برای

آشتی با جمهوری اسلامی در شرایطی در جریان است که جامعه ایران آبیستن تحولات جدی است. در دیماه ۹۶ توده های محروم جامعه در بیش از صد شهر به میدان آمدند و اعلام کردن این حاکمیت را نمیخواهند. مردم ایران با شعار "اصلاح طلب اصول گرا، دیگر تمام است ماجرا"، کل این حاکمیت را چلنج کردند. اکثریت بزرگی از طبقه کارگر و اقشار محروم، اکثریت بزرگی از مردم ایران اعلام کرده اند که این حاکمیت باید برود. مردم در کردستان هیچوقت دل خوشی از جمهوری اسلامی جز اقلیتی پولدار نداشته اند. ما در دوره ای هستیم که مردم آزادیخواه در ایران فکر میکنند میتوان جمهوری اسلامی را انداخت. در چنین دوره ای که مردم امیدوارند جمهوری اسلامی را سرنگون کنند، مرکز همکاری این جریانات در تلاش است جمهوری اسلامی او را بپذیرد و قطعاً این سیاست مورد نفرت مردم آزادیخوا در کردستان است.

جمهوری اسلامی در تمام تاریخ چهار دهه گذشته غیر از اوایل به قدرت رسیدن که کل کردستان در دست جریانات اپوزیسیون بود، حاضر به مذاکره و دادن هیچ امتیازی نبوده است. گرچه حزب دمکرات در تمام این چهل سال تلاش کرده است جمهوری اسلامی او را قبول کند و در چهار چوب قوانین این حاکمیت مجری این قوانین در کردستان باشد، چیزی که هیچوقت جمهوری اسلامی بپذیرفت.

مذاکره از جانب جمهوری اسلامی در این دوره، با هدف ساکت کردن این جریانات و سد کردن هر نوع دخالت آنها در کردستان در دوره ای است که آمریکا و متحدین او وارد یک دوره از تخاصمات با ایران شده اند. دوره ای که دولت ترامپ از برجام خارج شده است، ایران تحریم اقتصادی همه جانبه است، خلیج فارس تماماً به جوالانگه ناوگانهای بزرگ جنگی تبدیل شده است. نگرانی از وقوع جنگی حتی بدون برنامه و نقشه آگاهانه آمریکا، نگرانی جدی هم برای مردم ایران و هم حاکمین بود. در این شرایط جمهوری اسلامی میخواهد خطر استفاده از ناسیونالیستهای کرد و راه انداختن جنگ نیابتی در کردستان و یا در صورت وقوع احتمالی جنگ ممانعت از پیوستن آنها و تبدیل آنها به ابزار دست آمریکا، اسرائیل، عربستان و را ببندد. لذا فکر نکنم جمهوری اسلامی هیچ امتیازی به آنها بدهد و حقیقتاً این مذاکرات هم سرانجامی برای آنها ندارد. اما در چشم جامعه یک بار دیگر ضدیت این جریانات با هر نوع عدالتخواهی و آمادگی آنها برای پیوستن به هر ارتجاعی از جمله تبدیل به بازوی جمهوری اسلامی، برای هزارمین بار به اثبات رسید.

اکنون و در پروسه مذاکره این جریانات با جمهوری اسلامی، روابط آنها با کل جریان پ ک ک هم حتی اگر موقت هم باشد بهبود پیدا کرده است. حزب دمکرات کردستان ایران و حتی مرکز همکاری آنها تاریخاً روابط خوبی با پ ک ک و شعبه های او نداشته اند. آنها تاریخاً جزو قطب دیگر ناسیونالیست کرد به محوریت جریان بارزانی بودند و با ترکیه و قطب غرب خود را نزدیک میدانستند.

پ ک ک همچنانکه قبلاً اشاره شد، با جمهوری اسلامی رابطه نزدیک دارد، این جریان و زیر مجموعه او در ایران (کودار، پژاک و...) پرو جمهوری اسلامی هستند و رسماً در بسیاری از مقاطع مهم از جمهوری اسلامی دفاع کرده اند. باید اضافه کنم در کل دوران اخیر و خیزش دیما تا امروز پ ک ک رسماً تلاش کرده است راه حلی برای نجات جمهوری اسلامی در مقابل مردم معترض ارائه دهد، بحث توافق و راه مسالمت آمیز را در برخورد به ایران در مقابل جامعه میگذارد. در بسیاری از شهرها هواداران و کسانی که در سایتهای آنها و به عنوان فعال آنها قلم میزنند، به نام "دفاع از خلقها"، مستقیم و غیر مستقیم گرای امنیتی به جمهوری اسلامی داده اند و بخشا حتی با اسم و رسم کسانی را به نیروهای سرنگونی طلب منتسب کرده و عملاً کار پلیسی کرده اند. در مورد دفاع آنها از جمهوری اسلامی نمونه کم نیست

اما آخرین نمونه اعلامیه شاخه ایرانی پ ک ک در مورد عاشورا در این اواخر است که خود جمهوری اسلامی هم به این اندازه از حسین و "عدالتخواهی" او و اینکه او نماد "عدالت" بوده است و تقدیس عاشوار و تاسوعا نگفته است. اینها بیان عقاید آنها نیست، آنها نه مسلمان هستند و نه شیعه و نه به حسین اعتقادی دارند و اما آنچه بیان میکنند و از سینه زنی برای حسن دفاع میکنند، تبلیغات خود جمهوری اسلامی است که از زبان اینها بیان میشود. لذا در ایران این نگرانی موجود است که در دوره ای حساس و با رشد اعتراضات توده ای، جمهوری اسلامی در کردستان بتواند از پ ک ک در خدمت اهداف خود و علیه مردم معترض و علیه کمونیستها استفاده کند.

خلاصه اینکه کل احزاب ناسیونالیست کرد با مرکز همکاری و جریانات در برگیرنده آن تا پ ک ک و اقمار آن در کردستان ایران در این دوره امید به ماندگاری جمهوری اسلامی و توافق با آنها را دنبال میکنند. این افق و آرزو مورد نفرت مردم آزادیخواه در کردستان و ایران است و بیان استیصال و در ماندگی و بن بست این جریانات و صد البته ماهیت ارتجاعی آنها است. این استیصال و در ماندگی را در کل دوره ای که تا اکنون به آن اشاره کردم میتوان دید. اشاره کردم که ناسیونالیستها کرد در ایران هر روز به قطبی ارتجاعی، به دولتی در منطقه امید بسته و در هر دوره هم این افق شکست خورده است. بی تردید افق توافق با ایران و باز گشت زیر چتر جمهوری اسلامی که البته در تاریخ چهار دهه اخیر هیچ زمانی از دستور آنها خارج نشده، این بار هم راه به جایی نخواهد برد.

جایگاه کومه له

در مورد کومه له (سازمان کردستان حزب کمونیست ایران) هم اینجا چند نکته را بیان کنم. ما در دوره های مختلف به ارزیابی از این جریان، به نقد سیاستهای آن به عنوان جناح چپ جنبش ملی کرد، پرداخته ایم. اینجا قصد تکرار این بحثها را ندارم و تنها اشاره ای به موقعیت امروز این جریان در متن تحولات این دوره خواهم کرد.

جریانی که در حدود سه دهه اخیر به نام کومه له و حزب کمونیست ایران فعالیت کرده است، بیشترین لطمه را به کمونیسم و به اعتبار کمونیستی و تاریخ واقعی حزب کمونیست و کومه له کمونیست زده است و بیشترین خدمت را به ناسیونالیسم کرد کرده است. کومه له سالهای سال است انتخاب خود را کرده است و رسماً به ناسیونالیستها پیوسته است. کومه له، قلبش با جنبش ناسیونالیست کرد میزند، مشغله ها و سیاست و پراتیک آن در خدمت این جنبش است. تلاش این جریان تماماً حفظ یکپارچگی و وحدت در صفوف این جنبش است. امروز هر بحثی از ابراهیم علیزاده را نگاه کنید، پایه اصلی آن اتحاد و عدم انشقاق در جنبش ناسیونالیست کرد و احزاب آن زیر نام وحدت "جنبش کردستان" است. و امروز ناسیونالیسم کومه له چنان عریان است که واقعا نیازی به اثبات ندارد. این جریان هنوز هم نان یک تاریخ را میخورد (تاریخ کمونیسم در کردستان) و به یک جنبش دیگر خدمت میکند که جنبش ناسیونالیسم کرد است و این بزرگترین لطمه به طبقه کارگر و جنبش سوسیالیستی این طبقه است.

در کومه له و حزب کمونیست ایران متأسفانه هیچ جریانی کمونیسم و تاریخ کمونیسم در کردستان را و تاریخ حزب کمونیست و کومه له قبل از جدایی ما را نمایندگی نمیکند. بعد از رفتن ما یک گرایش دیگر که ناسیونالیسم چپ است در رهبری این جریان قرار گرفت، گرایشی که در دوره ما در حاشیه بود. این گرایش یک جریان قدیمی در کومه له بود که در مقابل جریان کمونیستی و خط رسمی کومه له و حزب

کمونیست ایران، ساکت و تمکین کرده بود. این جریان سالها است روی پای خود ایستاده است و خط و جهت خود را پیش میبرد. آرزو داشتیم در این جریان جمعی، گرایشی شکل میگرفت و از این تاریخ و از اعتبار کمونیستی آن دفاع میکرد. بحث من انشعاب و انشقاق نیست، ولی در کنار خط رسمی و حاکم بر کل این جریان، کاش عده ای هم رسماً و روشن و با اعتماد به نفس و با افتخار از گذشته این حزب و تشکیلات کردستان آن دفاع میکرد و در مقابل خط رسمی و حاکم بر این جریان حرف و سیاست دیگری بیان میکرد و می ایستاد. عدم وجود چنین جریانی و چنین گرایشی یا خطی، پدیده بسیار منفی است و لطمه بزرگی به کمونیسم در کردستان است. این معضل باعث شده هر از چندگاهی تعدادی آدم کمونیست فردی و حتی جمعی از این جریان فاصله بگیرند، استعفا بدهند و غالباً پراکنده شوند. ناسیونالیسم در کومه له با همه ابزارها، با تحریک احساسات عقب مانده، با شایعه و پرونده سازی و جعل تاریخ علیه کمونیستها و صاحبان واقعی تاریخ کمونیسم در کردستان، دیوار نفرت علیه جریان ما ساخته است. با توجه به همه این اوصاف هر از چند گاهی جناحی از آن از موضع راست جدا میشود و "کومه له ای" جدید را اعلام میکنند که ناسیونالیسم آن از احزاب رسمی ناسیونالیسم کرد، غلظت بالاتری دارد.

کومه له پرچمی را به نام "جنبش کردستان" بلند کرده است و مدافع "جنبش کردستان" است. در این جنبش کردستان همه چیز یافت میشود، از خود این جریان که مدافع یک جنبش واحد کرد است تا هر ارتجاعی که در این منطقه و به نام مخالفت با جمهوری اسلامی فعالیت دارد و در اپوزیسیون جمهوری اسلامی است. از نظر این کومه له این جنبش مقدس است، اتحاد آن و احزابش مقدس است. اینجا من منظورم کومه له ابراهیم علیزاده است و بحث شاخه های دیگری که به نام کومه له فعالیت دارند نیست. تکلیف آنها مشخص است و آنها جریانات حاشیه ای تر و بی ریشه تری هستند.

لذا کومه له درست مانند همه احزاب اصلی ناسیونالیست کرد طرفدار جنبش "کرد" است. او نیز مانند احزاب اصلی ناسیونالیست کرد، اتحاد "کردها" یکی بودن و منافع "مشترک" آنها، خط قرمز اوست. درست مانند پ ک ک که مثلاً کنگره ملی کرد را درست کرده و در این کنگره ملی همه چیز یافت میشود. در این کنگره ملی همه احزاب، گروهها و سازمانها و فرقه های ناسیونالیست کرد، گروههای سنی مذهب از ارتجاعی ترین و ضد کمونیستی ترین تا همین کومه له حضور دارند. از نظر این جریان اختلافاتی هم اگر در این جنبش هست، بلاخره طبیعی است و اختلاف درون خانوادگی در یک جنبش واحد و با منافع مشترک است. اساس این است که "کرد" باشید! در این جنبش برای مثال حتی جریان رزگاری هم میتواند حضور داشته باشد و انواع جریانات مثل رزگاری در اتحادها و همگرایی های این جنبش از کنگره ملی تا ... موجودند. رزگاری را وقت خودش کومه له خلع سلاح کرد. خلاصه هر ارتجاعی در کردستان به شرط اینکه مخالف جمهوری اسلامی باشد در "جنبش کردستان" کومه له جای میگیرد. امروز پرچم کومه له هم به نام "جنبش کردستان" همین است.

کردستان یک دست و جنبش واحد آن تاریخاً پرچم همه ناسیونالیستهای کرد بوده که اکنون سالهاست پرچم کومه له ابراهیم علیزاده هم هست. در این تصور جامعه طبقاتی، جایی ندارد، صف متضاد و منافع متضاد کارگر و بورژوا موجود نیست، جامعه کردستان یک جامعه یکدست است که نه کارگر و نه بورژوا و منافع طبقاتی متضاد آنها و جنگ طبقات جایی ندارد. کارگر و بورژوا کرد و تضاد منافع اینها در کردستان و در جنبش آن موجود نیست. این پرچم تاریخاً در دست حزب دمکرات بوده است و هزاران بار در تاریخ ما، در تاریخ حزب کمونیست ایران و کومه له دوره ما و در تاریخ گذشته خود رفقا و دوستانی که در کومه له جدید و حزب کمونیستش فعالیت دارند، نقد شده است. در تمام تاریخ کومه له از قیام ۵۷ و خصوصاً از تشکیل حزب کمونیست ایران تا جدایی ما، یک جدال بزرگ ما با حزب

دمکرات و همه احزاب ناسیونالیسم کرد بر سر این پدیده بوده است که جنبش واحد کردستان موجود نیست. گفته ایم جامعه کردستان مثل هر جامعه بورژوایی دنیا طبقاتی است و جنبشهای مختلف سیاسی که منافع متضادی را نمایندگی میکنند در کردستان موجودند. گفته ایم جنبش واحد در کردستان پایه و بنیاد ناسیونالیسم کرد است، چیزی که پرچم امروز ابراهیم علیزاده است.

در تاریخ حزب کمونیست ایران و کومه له قبل از جدایی کمونیسم کارگری، هیچ زمانی بحث یک جنبش واحد کردستان را نکرده ایم. هیچ وقت قائل به یک جنبش واحد در این منطقه و هیچ جای دنیا نبوده ایم. ما در کردستان و در مقابل جمهوری اسلامی بحث وجود دو جنبش متضاد را که یکی جنبش ناسیونالیست کرد است به رهبری حزب دمکرات و دیگری جنبش انقلابی کردستان را داشته ایم. جنبش انقلابی کردستان بحث از جنبشی بود که کمونیستها و مشخصا کومه له آن دوره رهبری آن را در دست داشت. اما امروز اینها همه در قالب جنبش واحد کردستان توسط این جریان جمع شده اند. و البته در این جنبش مورد نظر این دوستان، کومه له بخش پیگیر آن است. نقد این جریان به احزاب دیگر "جنبش کردستان" ناپیگیری و سازشکاری آنها با جمهوری اسلامی است. و به همین دلایل ما همیشه به آنها گفته ایم جناح چپ جنبش ناسیونالیسم کرد.

اما در دنیای واقعی نه کارگر کرد زبان با بورژوای کرد زبان یکی شده و تضاد و دشمنی طبقاتی آنها از بین رفته و نه کمونیسم با ناسیونالیسم آشتی کرده و نه آشتی ممکن است. بلکه این جریان کومه له است که امروز متأسفانه یکدست به عنوان جریانی ناسیونالیستی و البته جناح چپ جنبش ملی کرد، از ناسیونالیسم دفاع میکند.

این "کومه له" نان یک تاریخ کمونیستی را میخورد، به نام آن فعالیت میکند، اسم و رسم آن را به گردن آویزان میکند، شهید پرستی و شهید پروری و خون شهیدان یک تاریخ کمونیستی را قسم میخورد و رسماً در جنبش ناسیونالیست کرد، به یک جنبش ارتجاعی و ضد کارگری خدمت میکند. این جریان با سو استفاده از تاریخ کمونیسم در کردستان، از تاریخ کمونیستی کومه له و از چند دهه مبارزه کارگری و کمونیستی در این جامعه، برای آشتی کارگر کرد زبان با بورژوازی کرد و در حقیقت برای در انقیاد نگهداشتن طبقه کارگر تحت نام منفعت مشترک "کردها" سو استفاده میکند. اینجا جای پرداختن به همه جوانب این ماجرا و سیاستهای کومه له جدید در حدود سه دهه گذشته نیست. اما همه مباحثات این جریان و شخص ابراهیم علیزاده به عنوان سخنگوی این کومه له در مورد ضرورت اتحاد احزاب و جریانات ناسیونالیسم کرد، فاصله نیفتادن میان آنها، تلاش برای به هم آوردن هر شکافی در میان آنها و... نشانه تعلق کامل این جریان به این جنبش است. در حقیقت اینجا سر کارگر و کمونیسم او است که در خدمت بورژوازی کرد و احزابش در اپوزیسیون جمهوری اسلامی، بریده میشود. کارگر دوستی این جریان، دیپلماسی و ریاکاری است. به سر کارگر اگر قسم میخورند و کارگر را میخواهند، برای خدمت به جنبش بورژوازی ناراضی کرد است. کاری که همه جنبشهای سیاسی بورژوایی در دنیا و خصوصا جناح چپ آنها کرده است، کاری که سوسیال دمکراسی در همین اروپا میکند.

این جریان در دل بحران خاورمیانه مستقل از تفاوتهای آن با احزاب اصلی ناسیونالیسم کرد مثلا در مورد دخالتگری های امپریالیستی، یا اتکا به عربستان و تخصصات این کشور و بقیه با ایران، یا تحریم اقتصادی و..، اما در بلوکبندی های ناسیونالیسم کرد شریک شد. عشق به اتحاد جنبش ناسیونالیسم کرد (جنبش کردستان) باعث شد حتی در سیاه ترین دوران، در دوره ای که احزاب اصلی جنبش ناسیونالیست کرد، امید و آرزوهای خود را به بادبان کشتی ناتو، ترامپ، عربستان و یا بلوک مقابل، روسیه، ایران،

سوریه و... آویزان کردند، او هم به عنوان عضو صالح این جنبش با یکی از دو قطب ناسیونالیسم کرد متحد شد. میگویم عضو صالح به این دلیل که همیشه ضمن حضور در یک قطب، هوای قطب دیگر را داشته و مناسبات حسنه خود با قطب مقابل را بهم نزده است. دوره ای عملا هم پیمان نیروهای "مرکز همکاری" (دو شاخه حزب دمکرات، دو جریان زحمتکشان مهتدی و ایلخانی زاده و خیبات) بود و دوره اخیر با شروع مذاکرات این مرکز با جمهوری اسلامی به دلایل مختلف به قطب پ ک ک پ پیوست. همزمان و با توجه به تحولات رادیکال در ایران پرچم رنگ باخته حزب کمونیست خود را هم در دست داشته و در بعد سراسری با تعدادی از جریانات "چپ" عملا جبهه ای درست کرده و در کردستان هم به نام تشکیلات کردستان خود نیز همین سیاست را دنبال کرد. ضمناً این همگرایی و اتحاد با "چپ" ابزاری برای این جریان است که در جنبش ناسیونالیسم کرد جایگاه و وزنه سنگین تری در مقابل رقبای خود احراز کند.

در مورد چپ ایران و جریانات و احزاب و سازمانهایی که به نام چپ فعالیت دارند، غیر از جریان ما، بقیه به ناسیونالیسم و خصوصا ناسیونالیسم کرد باج داده اند. این چپ عموماً از موضع و جایگاه ناسیونالیسم چپ ایرانی از موضع بدهکار به ناسیونالیسم کرد برخوردار کرده و در تمام تاریخ چند دهه گذشته به آن باج داده است. بخشی از این چپ هم که خود عمیقاً به ناسیونالیسم کرد آغشته است و از نقد جدی آن ناتوان است و بخشی هم ناسیونالیسم چپ ایرانی است و خود را مقروض ناسیونالیسم "ملت" زیر دست میدانند. این بحث قطعاً از جانب جریان ما در مقاطع مختلف طرح شده است و اینجا نمیخواهم توضیحات بیشتری بدهم.

حزب ما و موقعیت کمونیسم در کردستان

در تاریخ چند دهه گذشته تحولاتی در کل جامعه ایران و از جمله در کردستان هم اتفاق افتاده است. ما زمانی که در سال ۱۹۹۱ حزب کمونیست ایران را جا گذاشتیم و حزب کمونیست کارگری ایران تشکیل شد، در یک دوره تاریخی مهم بود که بحثها و جدلهای آن همگی موجودند و قابل مراجعه. جدایی ما در دل بحران خلیج، حمله آمریکا به عراق، بمباران ویرانی یک جامعه در دل تحولات بزرگ جهانی و پایان جنگ سرد بود. دوره ای که ناسیونالیستهای کرد در دل یک نسل کشی عظیم در عراق، در کردستان عراق با اتکا به ناتو به قدرت پرتاب شدند. دوره ای که در دنیا پرچم بازار آزاد و پایان کمونیسم اعلام میشد و ناسیونالیسم کرد در حزب ما هم سخنگو پیدا کرد. در آن دوره تاریخی کمونیسم و گرایش کمونیستی که رهبری حزب کمونیست و کومه له و سیاستهای رسمی این جریان را صاحب بود، میبایست مستقلاً به میدان بیاید و همزیستی با گرایش ناسیونالیسم کرد دیگر مقدر و به صرفه نبود. بحث این نبود که گویا ما تاریخ مبارزه کمونیستها در کردستان و تاریخ کومه له و حزب کمونیست ایران را برای ابراهیم علیزاده، عبدالله مهتدی و آن چیزی که به نام حزب کمونیست و کومه له باقی ماند، جا خواهیم گذاشت. تابلوی حزب کمونیست و کومه له با خود آن حزب و کومه له یکی نبود و ما هیچوقت این دوستان را به عنوان امتداد آن حزب و تشکیلات کردستان آن یعنی کومه له برسمیت نشناختیم. گفتیم بحثهای دوره جدایی ما موجودند و هر آدمی که دنبال حقیقت بگردد میتواند به آن تاریخ نگاه کند و اسناد و بحثهای آن را ببیند. آن تاریخ تاریخ کمونیسم است و دفاع از آن بر دوش ما است و تاریخ ما است. متأسفانه چیزی که به نام حزب کمونیست اکنون موجود است هیچوقت از آن تاریخ و آن کمونیسم دفاع نکرد و سخنگو و مدافع آن در این جریان باز متأسفانه پیدا نشد.

بهر صورت امروز و در دل تحولات این دوره در کردستان و در مقابل جمهوری اسلامی دو جنبش متضاد قرار دارند، همچنانکه در سطح سراسری هم ما یک جنبش واحد سرنگونی نداریم. یکی جنبش ناسیونالیسم کرد است و یکی هم جنبش کمونیستی طبقه کارگر. هر دوی این جنبش در چند دهه گذشته در کردستان ایران احزاب و سخنگویان خود را داشته اند. اینجا لازم میدانم نکته ای را اشاره کنم و آنهم این که در هر کشوری که جنبش کمونیستی نتوانسته در قامت حزب خود و به عنوان جریانی دخیل و اجتماعی حضور داشته باشد، جنبشهای دیگر و از جمله جنبش ناسیونالیسم کرد، با همه معضلات و ضدیتی که با منافع کارگر و زحمتکش دارد، سرنوشت تحولات را رقم زده است و افق و امیال او اعمال شده است. ترکیه مثلا نمونه بارز آن است و ماندگاری پ ک ک به عنوان یک جریان قوی بخشا بدلیل قامت نگرفتن یک جریان رادیکال و اجتماعی کمونیستی است.

در کردستان ایران احزاب ناسیونالیست کرد به نسبت ما امتیازاتی دارند. هر کدام با یک دولت مرجع رابطه و نزدیکی دارند و متکی به امکانات آنها از پول و اسلحه تا میدیا هستند. در این دوره و علیرغم بی اعتبار شدن و سردرگمی و استیصال آنها، امکانات زیادی از دولتهای مختلف گرفته اند.

نقش آنها در کردستان به هر میزان که نفوذ کلام داشته باشند، جدا کردن مبارزات مردم کردستان از جنبش سراسری علیه جمهوری اسلامی است. این نقش منفی را همیشه به میزان توان خود داشته اند و مبارزات مردم آزادیخواه در کردستان را سعی کرده اند از مبارزه سراسری جدا و عملا منزوی کنند و بعلاوه جنبش اعتراضی کارگری تا محرومین و تا زن و... در بعد سراسری را تضعیف کنند. در اعتراضات دیمه نیز همین نقش را ایفا کردند و سعی کردند فاصله ای میان مردم آزادیخواه در کردستان و جنبش سراسری ببندازند. در آینده نیز باید فاکتور اینها و نقش منفی که در کردستان میتوانند ایفا کنند، مد نظر باشد. اینها جنگ خونینی را علیه ما کمونیستها در ایران، علیه مشخصا کومه له آن دوره در پرونده خود دارند و این نباید بفراموشی سپرده شود. در آینده اینکه مثلا اینها در مرکز همکاری چویدست کدام دولت مرجع خواهند شد و در سیر تحولات چه موانعی برای مبارزات آزادیخواهانه ایجاد میکنند، اینکه آیا فردا روز در دوره تحولات توده ای برای سرنگونی جمهوری اسلامی، پ ک ک مانند جریان بازرانی در دوره قیام ۵۷ ایران، به ابزار جمهوری اسلامی تبدیل میشود یا نه و احتمال چنین مخاطره ای نباید در نظر گرفته نشود و انواع احتمالات اینجوری در مقابل مردم کردستان و کمونیستهای این جامعه و حزب ما موجود است.

این دوره تحولاتی در جامعه ایران اتفاق افتاده است. تحولات وسیع اعتراضی و سراسری دیمه برای رفاه و آزادی و علیه فقر و محرومیت و در ادامه، اعتراضات کارگری این دوره، مهر یک عدالتخواهی کارگری را بر سیاست این جامعه زده است.

در اعتراضات کارگری این دوره یک گرایش معین دست بالا پیدا کرده که خودش را ضد سرمایه دار، ضد استثمار و ظلم و نابرابری میدانند. خواهان نه تنها بهبود و آزادی های وسیع سیاسی، که بعلاوه خواهان پایان بردگی و حاکمیت نظام سرمایه داری است. این تحولی بزرگ در تاریخ سیاسی ایران و مهمترین اتفاق سیاسی در چهار دهه اخیر است که سیمای سیاسی جامعه ایران و توازن قوا را به نفع طبقه کارگر و پایین جامعه تغییر داده است.

این اتفاق موقعیت کل اپوزیسیون راست جمهوری اسلامی را و از جمله ناسیونالیسم کرد را تضعیف کرده است. این تحول امید به کارگر و کمونیسم این طبقه را بالا برده است و یک آلترناتیو کارگری را نه تنها در مقابل جمهوری اسلامی که بعلاوه در مقابل همه جنبشها و احزاب راست و افقهای آنها قرار داده است.

این واقعیت موقعیت ناسیونالیست های کرد را هم تضعیف کرده است. جامعه کردستان حیاط خلوت احزاب و جریانات مختلف ناسیونالیسم کرد نبوده و نیست و کمونیستها در چهار دهه گذشته علیرغم نقش منفی کومه له در دوره اخیر، یک پای جدی تحولات این جامعه و یک وزنه مهم بوده اند. امید به یک جنبش سراسری، به اتحاد سراسری طبقه کارگر، میدان دار شدن آلترناتیو کارگری در مقابل بقیه آلترناتیوها، چشم دوختن به یک مبارزه سراسری و انسانی و برابری طلبانه، امید به انواع جریانات مختلف قومی، ملی و ناسیونالیستی از جمله ناسیونالیسم کرد آنهم با وضعی که دارند را شدیداً کاهش داده است. این اوضاع امکان پیشروی برای کمونیستها و حزب ما به عنوان بخش تحزب یافته یک جنبش بزرگ را فراهم کرده است.

فاکتور دیگر فاکتور نسلی و تحولات اجتماعی در خود کردستان ایران است. نسلی که امروز در کل ایران و در جامعه کردستان به میدان آمده، در جمهوری اسلامی بزرگ شده است. این نسل در کردستان خود را بدهکار نسل قدیم ۵۷ و یا جنبش ملا مصطفی و قاضی محمد و... نمیداند. نسل امروز با امکانات امروز بشر و تحولات سریع در وسایل ارتباط جمعی خود را با جوان فرانسوی، آلمانی و غربی مقایسه میکند. برای جنبش شیخ محمود، بارزانی و طالبانی و... تره خرد نمیکند. حتی اینکه روزگار گذشته ما کومه له بودیم و اتحادیه دهقانان سازمان دادیم و هزار کار باارزش کرده ایم نیز برای این نسل تنها داستانهایی است که ممکن است شنیده باشد. این نسل خود را بدهکار نسل قدیم نمیداند.

در عین حال جامعه ایران با دوره پهلوی قابل قیاس نیست. یک طبقه کارگر بزرگ در این دوره رشد کرده که از هیچ زاویه ای موقعیت او با موقعیت این طبقه در ۵۷ قابل قیاس نیست. طبقه کارگر در کردستان نیز بر خلاف تصور بعضی جریانات، نه تنها کارگران کوره پزخانه های سال ۵۷ نیست و نه تنها فقط "کولبران" مناطق مرزی نیست، که در تولید صنعتی هم در ایران و هم در کردستان نقش دارد، رشد کرده و بزرگ شده است. این طبقه به یمن موقعیت واقعی خود در اقتصاد ایران و به یمن تاریخ این طبقه و کمونیستها در ایران، خود را بخشی از طبقه کارگر ایران میدانند و به آن وصل است.

امروز در کردستان نسلی از کمونیستها به میدان آمده اند که در جمهوری اسلامی بزرگ شده اند، کمونیسم آنها مستقیماً به کمونیسم مارکس و لنین و حکمت و به اعتراض کارگر صنعتی ایران وصل است. این نسل و این کمونیستها با آنچه ناسیونالیسم چپ در کردستان است، چفت نمیشود، با آن بیگانه است، با آن هیچ احساس مشترکی ندارد. خود را بدهکار این چپ و ناسیونالیسم کرد نمیداند. شهری است و به تهران و کارگر صنعتی نزدیک است و بخشا خود از درون این طبقه رشد کرده است. این کمونیسم از جنسی دیگر است و با سنت چپ کردستان از نوع کومه له و طیفی از نزدیکان و همپیمانان او احساس تشابهی ندارد.

پدیده جدی دیگر حزب حکمتیست(خطر رسمی) است. این پدیده کل تاریخ چهار دهه اخیر از قیام ۵۷ و اتحاد مبارزان کمونیست و حزب کمونیست و کومه له آن دوره تا حزب کمونیست کارگری دوره منصور حکمت و حزب حکمتیست خود ما و این نوع از کمونیسم را به عنوان یک تاریخ ممتد نمایندگی کرده و به هم وصل کرده است. این پدیده چه در جامعه ایران و چه در جامعه کردستان یک پدیده متمایز از انواع جریاناتی است که به نام کمونیسم و چپ فعالیت دارند. این جریان بر خلاف چپهای موجود که هر روز برای جریانی ناسیونالیستی و بورژوازی از جنبش سبز تا تحرک ناسیونالیسم ترک و عرب تا طالبانی و پ ک ک و.. غش میکنند، در مقابل کل این صف منفعت طبقه کارگر در ایران را نمایندگی میکند. این پدیده بر خلاف تلاش کل کمونیسم بورژوازی که تلاش میکنند به روال همیشه وجودش را انکار کنند، آرزو دارند حتی اسمش جایی شنید نشود، یک پدیده جدی و قابل احترام و عزیز در میان کمونیستهای

ایران و از جمله کمونیست‌ها در کردستان است. امروز این حزب و این کمونیسم در جامعه کردستان روی زمین واقعی یک وزنه است. امروز در کردستان تاریخ کمونیسم و تاریخ خود کومه‌له قدیم‌نه با ابراهیم علیزاده و مهدی و...، نداعی میشود بلکه این جریان و این حزب است که نماینده آن تاریخ است و کمونیسم را در این جامعه نمایندگی میکند و بر فضای سیاسی و فکری تاثیر میگذارد و در میان فعالین طبقه کارگر اعتبار و اتوریته دارد.

لذا جامعه کردستان جولانگاه جریانات ناسیونالیستی و حیاط خلوت آنها نیست. کمونیسم در این جامعه یک تاریخ پر افتخار دارد و کمونیست‌ها در تحولات این جامعه علاوه بر جمهوری اسلامی در مقابل ناسیونالیست‌های کرد یک وزنه بزرگ و جدی بوده اند و امروز هم هستند. همچنانکه اشاره شد، کومه‌له متحد ناسیونالیست‌ها است و قلبش با جنبش ملی کرد میزند و متأسفانه در حزب کمونیست ایران کنونی هیچ جریان متشکلی پیدا نشد که مستقل و روی پای خود و بدون باجدهی به ناسیونالیسم کرد، آن تاریخ را نمایندگی کند. هر وقت اعتراض کارگری و فضای چپ در ایران بالا می‌رود، شاهد چند اطلاعیه از جانب حزب کمونیست و نیروهای دیگر میشویم که اسم چپ بر خود دارند و در دنیای واقعی انواع ناسیونالیست‌های مختلف و البته ناسیونالیسم چپ را نمایندگی میکنند. این ابراز وجودهای گاه و بیگاه و عکس جمعی با اعلام موضع کردن آنها، بیان فشار یک جنبش اعتراضی واقعی در جامعه و در جنبش کارگری است.

بهر صورت ناسیونالیسم کرد و احزاب او در جامعه کردستان همیشه بوده و امروز هم موجودند، هر چند احزاب این جنبش و بخشی که در دولت و مجلس جمهوری اسلامی نیستند و در اپوزیسیون قرار دارند، امروز در موقعیت خوبی نیستند.

اما کمونیسم در کردستان علیرغم لطماتی که مشخصاً جریان ابراهیم علیزاده به نام دفاع از تاریخ آن به ریشه تاریخ آن زد، یک جریان جدی است. جامعه کردستان با سازماندهی توده ای و مقابله با جمهوری اسلامی، با جیگ ۲۴ روزه سندانج و همه تقابلهای جدی دیگر در این جامعه و از جانب کمونیست‌ها، با ۸ مارس های آن، با مراسم های اول مه، با مقابله جدی با بورژوازی کرد و در دفاع از کارگران و هسرنوشتی این طبقه، و با مقابله با جنگ افروزی حزب دمکرات علیه کارگر و حزب سیاسی آن و شکست حزب دمکرات در جنگی که به ما تحمیل کرد، یک جریان جدی است. مقابله با افکار ناسیونالیستی در این جامعه، باز کردن چشم کارگران در کردستان به منافع مشترک و سراسری او با کل طبقه کارگر ایران به عنوان یک طبقه واحد، مقابله با مرد سالاری و قوانین ارتجاعی و سنت و تعصبات عقب مانده در این جامعه، همگی بیان فعالیت کمونیست‌ها در این جامعه بوده است و بخشی از تاریخ ما است. ابراهیم علیزاده با همه تلاش این دوره در ساختن تاریخی جعلی برای حزب کمونیست ایران و کومه‌له به عنوان عضوی از خانواده ناسیونالیسم کرد، در مقابل حقایق این تاریخ، حقایق جدال طبقاتی در این جامعه و فعالیت کمونیستی در آن، راه به جایی نبرد. بهر صورت دفاع از آن تاریخ در مقابل مثنی جعلیات ساخته و پرداخته گروه‌های قومی امثال مهدی و شاخه های مختلفی که به نام کومه‌له فعالیت دارند، بر دوش جریان ماست.

اکنون در جامعه کردستان هیچ آدم جدی سیاسی، نه تنها جریانات اولترا راست امثال مهدی را به تاریخ کمونیست و کومه‌له نامربط میدانند، بعلاوه ابراهیم علیزاده را هم نماینده آن تاریخ و آن فعالیتها بحساب نمی آورد. امروز حتی هوادارن قبلی و صادق کومه‌له این حقیقت را اذعان میکنند. آقای مهدی و جریان او پدیده دیگری است، او روزی اعلام کرد از این صف خارج و به جنبش دیگری میپیوندد و رسماً گفته

است ناسیونالیست و ضد کمونیست است. اما جریان علیزاده بیشترین خدمت را به ناسیونالیسم کرد با اتکا به اعتبار تاریخ کمونیسم در این جامعه کرده است.

لذا امروز حزب و جریان ما متأسفانه تنها جریانی است که از تاریخ کمونیسم در کردستان دفاع میکند، تلاش میکند به نام همگرایی توده ها و وحدت طلبی آنها، سر کارگر شیره مالیده نشود و از ضرورت استقلال سیاسی و طبقاتی طبقه کارگر و تفاوت‌های جنبش برابری طلبانه این طبقه از بقیه و از جمله از ناسیونالیسم چپ، تاکید میکند و تمایزات و تضاد منافع را نشان میدهد. این جریان است که در تاریخ چند دهه گذشته تمایز خود از جریان علیزاده را همیشه بیان کرده و ناسیونالیسم حاکم بر این جریان را زیر نقد گذشته است. تنها جریانی هستیم که روی زمین واقعی تلاش کرده ایم خودآگاهی کارگر را بالا ببریم و تلاش کنیم به نام کارگر و کمونیست از کارگران کرد زبان و مردم زحمتکش در کردستان برای خدمت به جنبشهای ضد کارگری و بورژوازی سربازگیر نکنند.

لذا در آینده نیز در جامعه کردستان نمایندگی جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر بر دوش جریان ما و کمونیست‌های طبقه کارگر در این جامعه است. مقابله با نقش منفی ناسیونالیست‌ها در فاصله و شکاف انداختن میان طبقه کارگر و جنبش اعتراضی سراسری تا اعتراضات مردم در کردستان، بر دوش ما است. نقد جدی ناسیونالیسم کرد در همه ابعاد مختلف و تلاش برای زدودن تفکرات ناسیونالیستی در ذهن کارگران و مردم زحمتکش در کردستان بر دوش جریان ماست.

در سیر سرنوینی جمهوری اسلامی و حتی بعد از آن، ممکن است احزاب و جریانات ناسیونالیستی بستگی به نوع سرنوینی و فاکتورهای دیگری، در جامعه کردستان از فاکتور اسلحه به عنوان ابزار علییه کارگر و کمونیسم استفاده کنند و موی دماغ جامعه شوند. همچنانکه همیشه گفته ایم، ایجاد عملی آمادگی برای چنین اوضاعی وظیفه ماست. تلاش ما فضای باز سیاسی و ایجاد فرهنگ بالای سیاسی و امکان نقد و مبارزه سیاسی آزاد در این جامعه است. اما همه اپوزیسیون جمهوری اسلامی در کردستان مسلح اند و در تحولات آتی میتوانند با اتکا به دولتهای مرتجع منطقه موی دماغ جامعه شوند. این جریانات خودآگاهند و تجربه تحولات این دوره و انقلاب ۵۷ ایران را دارند. با هر کس و جریانی سر آشتی داشته باشند با کارگر و کمونیسم ندارند. خطر کمونیسم را میدانند و با تحولات دوره اخیر بوی خطر یک راهی سوسیالیستی را کشیده اند. سرنگون طلبی آنها دلیلی بر وجود یک سرسوزن از آزادیخواهی و حتی انسان دوستی نیست. منافع مادی و طبقاتی آنها ایجاب میکند، ضد کمونیست و ضد کارگر و انقلاب کارگری باشند. لذا ایجاد امکان دفاع از خود در مقابل توطئه گری آنها، در مقابل ایجاد نامنی، دست بردن به اسلحه علیه کمونیست‌ها و حزب ما و اعتراضات رادیکال و حتی ترور و آدم ربایی از رهبران و فعالین با نفوذ کارگری و اجتماعی، بر دوش ما است.

حزب ما وظیفه دارد هم در صفوف خود و هم در جامعه و در میان کمونیست‌های آن جامعه، برای چنین اوضاعی هم ذهنها و خصوصاً بطور عملی امکان دفاع از خود را فراهم کند و این کار امروز است. باید شرایطی فراهم کرد و عملاً چنان آماده بود که آنها هم حساب دستشان باشد. باید در نظر داشت که اینها پول و اسلحه دارند و همیشه هم بند ناف آنها به یک دولت ارتجاعی در منطقه وصل است. ما علاوه بر بسیج توده ای باید قدرت دفاع از خود را ایجاد کرده باشیم.

یک عرصه جدی تقابل ما با ناسیونالیسم کرد، در کردستان عرصه مسئله زن است. احزاب ناسیونالیست کرد تاریخاً به نام عقاید مردم و احترام به آن، به مذهب امتیاز داده اند، از مردسالاری و زن ستیزی دفاع کرده اند و زن ستیزی و فرهنگ عقب مانده و مردسالاری در همه جریانات این جنبش نهادینه است. آمار

زن کشی در کردستان عراق و زیر حاکمیت احزاب ناسیونالیست کرد، از بسیاری از کشورهای منطقه بالاتر است. بهر صورت این یک میدان جدال جدی ما علیه همه سنن و فرهنگ و قوانین اسلامی و عقب مانده است که ناسیونالیستها همیشه به نام فرهنگ و سنت و احترام به آن، مدافع آن بوده اند. این یک میدان جدی کار سیاسی، روشنگری و بسیج و سازماندهی ما است.

اشاره کردم که ناسیونالیستهای کرد، در تلاشند که اتحاد و همبستگی و یک جنبش سراسری عدالتخواهانه اگر هم شکل بگیرد، کردستان را از آن جدا کنند و پیوستگی و احساس یکی بودن را به نام "ملیت" و زبان و سنن و فرهنگ و تقدیس عقب ماندگی، بشکنند. تضمین این پیوستگی و رشد اتحاد کارگری در میان طبقه کارگر مستقل از هر نوع انتصاب به مذاهب و زبان و فرهنگی، کار جدی حزب ما و کمونیستها در این جامعه است. ناسیونالیستها تلاش میکنند میان کارگران و مردم محروم به نام ملیت، مذهب و .. انشقاق بیندازند و از این انشقاق و احساس دشمنی سود میبرند و ما باید پرچم همسرنوشتی کل طبقه کارگر و هم منفعتی مردم محروم را در این جامعه بلند کنیم.

همچنانکه اشاره کردم احزاب ناسیونالیست کرد، خواهان راه یافتن به قدرت مرکزی و سهم خواهی از پول و امکاناتی هستند که بورژوازی ایران و دولتش در اختیار دارد. همین الان هم که قرار است بزودی دومین دور مذاکره آنها با جمهوری اسلامی در این راستا پیش ببرند. آنها این سهم خواهی را با آویزان کردن خود به ستم گری ملی علیه مردم کرد زبان و با پرچم مسئله کرد بیان میکنند. جواب صریح و روش ما به این ستم گری و تلاش برای حل واقعی آن و راه حل این مسئله برای پایان دادن به شکاف و انشقاق در میان طبقه کارگر و مردم زحمتکش، امری جدی است. بهر صورت در تاریخ چند دهه گذشته احزاب ناسیونالیست کرد هیچ کجا راه حلی برای پایان ستمگری ملی، سرهم آوردن شکافی که میان مردم به نام ملیت ایجاد شده است، نداشته اند، خواهان حل و پایان آن نیستند و خواهان رسمیت دادن و ماندگاری آن به نام خودمختاری و فدرالیسم هستند. حل مسئله کرد و جواب به این معضل اجتماعی بر دوش جنبش ما است. راه حل ما برای حل مسئله کرد روشن و شفاف است. رفراندم و مراجعه به رای مردم مناطق کرد نشین برای ماندگاری با ایران و حق شهروندی متساوی یا جدایی و تشکیل دولتی مستقل، اصولی ترین و انسانی ترین راه حلی است که چند دهه است بیان کرده ایم. کوبیدن روی این جواب و نقد انواع راه حل‌های بینابینی که نفاق ملی و این دمل چرکین را مانگار و ابدی میکند، کار جدی ما است.

اشاره کردم که بیشترین لطمه را به کمونیسم و کارگر در جامعه کردستان جریان ابراهیم علیزاده زده است. او با اتکا به خوشنامی کمونیستها، با اتکا به تاریخ مبارزه کمونیستی در این جامعه، به نام صاحب آن تاریخ و کومه له قدیم، از اعتبار این تاریخ برای دفاع از ناسیونالیسم استفاده کرده است. نقد این جریان و کل ناسیونالیسم چپی که در کردستان موجود است و باز کردن چشم کارگر کرد زبا به حقایق جامعه طبقاتی، نشان دادن نامربوطی این نوع از چپ به کارگر و منافع او، کماکان بر دوش ما است. باید توجه داشت که امروز هر کس در کومه له و حزب کمونیست ایران، به نقد خط رسمی و ناسیونالیستی این جریان بپردازد، هر کس علیه ناسیونالیسم باشد، فوری مهر حکمتیست (خط رسمی) را به او میزنند. در گذشته در دوره منصور حکمت اگر کسانی در حزب کمونیست و کومه له از زاویه چپ منتقد این جریان بودند، میگفتند اینها کمونیست کارگری هستند. امروز کسی نمیگوید اینها با حمید تقوایی هستند. یا رفقای قبلی ما که هنوز تابلوی حزب حکمتیست را به گردن کرده و در میان کمونیستها در ایران به آنها میگویند خط فرعی ها، کسی نمیگوید اینها خط فرعی ها هستند. این دوستان خودشان در نقد ناسیونالیسم کرد و تقابل با آن جای محکم و قابل اتکایی ندارند. در حقیقت هر کس در این جریان مقداری از موضع چپ منتقد باشد، میگویند این آدم حکمتیست (خط رسمی) است. لذا نقد این کمونیسم ملی و ناسیونالیستی

از وظایف ما است.

بهر صورت در خاتمه اشاره کنم که جامعه کردستان هم دستخوش تحولاتی شده است. پلاریزاسیون در این جامعه بیش از گذشته ایجاد شده است. کمونیسم با نسل جوان او در این جامعه یک پای تحولات است. پا پیش گذاشتن جنبش کارگری و اعتراضات متحدانه کارگری در این دوره بر فضای جامعه کردستان هم تاثیر گذاشته است. امید به یک جنبش عدالتخواهی کارگری با کمونیسم این طبقه به عنوان یک راه حل و یک افق افزایش یافته است. این دوره دریچه ای قابل اتکا بر روی ما و همه کمونیستهای نوع ما باز شده است. وظایف جدی ای بر دوش ما است که اینجا سعی کردم به چند میدان و عرصه جدال جدی در کردستان اشاره کنم. همه این جدالها در کنار یک جدال اساسی حزب ما علیه جمهوری اسلامی و برای سرنگونی آن در برابر ما است.

باید توجه کرد استیصال و بی افقی جریانات ناسیونالیسم کرد، به معنای آن نیست که گویا فردا همه جا پرچم کمونیسم بلند خواهد شد و ما هم میداندار. عدم حضور ما و عدم تقابل جدی ما در همه میدانها و در عدم ایفای نقش لایق جریان ما و نقشه و پراتیک آگاهانه ما و همه کمونیستهای این جامعه، تحولات آتی را هر جریان ارتجاعی و حتی همین احزاب سردرگم و به بن بست رسیده در کردستان میتوانند رقم بزنند. لذا در موقعیت کنونی، اتخاذ تاکتیکهای مناسب متکی به یک آلترناتیو و افق سوسیالیستی و ایفای نقش عملی و آگاهانه و جدی ما و همه کمونیستهای این جامعه، یک کاسه شدن همه کمونیستها این جامعه در یک حزب واحد که این حزب معین است، شرط فوری و لازم است.

این دوره دوره کمونیسم است. حتی در کردستان میدان برای ما و کمونیسم نوع ما باز شده است. ما باید بتوانیم و میتوانیم نقش بزرگی در تاریخ خود در کل ایران و این منطقه ایفا کنیم و این وظیفه را به طبقه کارگر و مردم آزادیخواه در ایران و در جامعه کردستان بدهکاریم.

۶ اکتبر ۲۰۱۶

و سیاسی این حزب در دوره جنگ های کردستان در دهه اول به قدرت رسیدن اسلاميون، این حزب میتوانست به نسبت وزن سیاسی نظامی خود در معامله با هر قدرت دیگری حرف خود را به کرسی بنشاند و مستقل مسیرش را طی کند، امروز این معامله چیزی بیش از تحویل گرفتن پول و در مقابل تقبل سیاست طرف نیست. کسی که رابطه احزاب کردستانی با دولت عراق و بقیه دول منطقه در دوره جنگ های پر قدرت دهساله اول را مرور کند، هیچ جایی اثری از تعریف و تمجید از صدام حسین و شوخ عرب و بقیه دول منطقه توسط اپوزیسیون ایرانی در کردستان نیست. هیچ جایی عکس گرفتن های با افتخار با مقامات مرتجعترین های منطقه نیست. حتی هیچ جایی اخبار این رابطه و این امر موجبات افتخار هیچ نیرویی نیست.

آن روزها همه اعتبارات شان را از حمایت های بی دریغ توده ای و قهرمانی ها در جنگ علیه دشمن کسب میکردند. در مقابل، و در غیبت آن حمایت های توده ای و قدرت نظامی، عکس گرفتن های مسئولین دمکرات و تعریف و تمجید آشکارشان از جنایتکاران حامی داعش و النصره است که آنطرف منطقه مشغول جنگ و کشتار و ویرانی در سوریه و در جنگ مستقیم در کردستان سوریه (به ادعای ناسیونالیسم کرد با "برادران کرد") اند. آیا کسی میتواند از اینها بپرسد که حاضرند عکسی با همان درجه افتخار آمیز هم با نیروهای رزمی کردستان سوریه در وبسایت شان بگذارند؟ پاسخ چنین سوالی نه فقط منفی است بلکه آنچه که محصول جهتگیری اخیر این حزب است، توهین و تحقیر و بی حرمتی عربستانی ماب به رزمندگان های زن گریلاست که چشمان سیاسی حزب مصطفی هجری و مسعود بارزانی را به همین دلیل پشت کردن شان به سیاست ترکیه و عربستان در لجنزار سوریه، کور کرده اند. این رویکرد سعودی مآب حزب مصطفی هجری را میشود با رویکرد محترم همین حزب نسبت به نیروهای اپوزیسیون کرد عراقی در دوره دهساله اول جنگ در کردستان ایران مقایسه کرد؟ در آن دوره هیچگاه این حزب خصومت صدام با این نیروها را به سیاست خود علیه اینها تبدیل نکرد. امروز اما هم حزب دمکرات عوض شده است، هم منطقه متفاوت شده است و هم سیاست چیز دیگری. آن روز نیروهای سیاسی عدالتخواه و یا حداقل با پرنسیب های معین در عرصه سیاسی حضور داشتند. امروز غیبت اجتماعی آن نیروها، رشد سناریوی سیاه در منطقه، رواج جنگ های نیابتی به جای جنگ های حق طلبانه، خرید و فروش سیاسی نیروها و معاملات شبانه روزی تاریک ترین نیروهای سیاسی علیه سرنواشت جوامع در منطقه، حضور قدرتهای جهانی و منطقه ای در هر جدال حتی محلی، امکانات و ملزومات لازم برای فروش آبرو و حیثیت سیاسی را برای هر کسی و منجمله حزب دمکرات و تبدیلیش به عامل عربستان در جنگ نیابتی با جمهوری اسلامی هم فراهم کرده است. اینها نزد خود میگویند در حالیکه مسعود بارزانی تاج سر ناسیونالیسم کرد در منطقه متحد داعش است و شهر سنگال را همراه چند صدهزار نفر یک شبه تحویل داعش میدهد، پیوستن خودشان هم به کمپ عربستان و بارزانی و داعش چه ایرادی دارد؟ نزد خود میگویند چرا پ ک ک هم کمپ جمهوری اسلامی و روسیه میشود، چرا آنها هم از خیر و برکت کمپ مقابل نخورند؟ چرا در حالیکه عضوی کمیته مرکزی پ ک ک به مناسبت عاشورا با سینه زنان شیعی جمهوری اسلامی هم صدا میشود، اینها هم در کمپ شیوخ سعودی زیارت حج و تبلیغ سیاست شیوخ را پیشه نکنند؟ چرا اتحادیه میهنی کردستان عراق از نقش مثبت جمهوری اسلامی در عراق میگویند و اینها از نقش شیوخ عربستان نگویند، مگر داعش های سعودی با داعش های شیعه حاکم بر ایران تفاوتی دارند؟ چرا هر نیروی ناسیونالیست کردی در این هر و بر برای خود معشوقه ای دارد و اینها خود را از این خان نعمت محروم کنند؟ نزد خود میگویند اگر زندگی ناسیونالیسم کرد به اختلافات و کشمکش های منطقه گره خورده است، چرا اینها هم بیشترین منفعت مالی و سیاسی را برای خود از این بحران و جنگ و کشمکش و جنگ نیابتی نبرند؟ چه دست کمی از حزب الله و حوثی یمنی و آن دیگری دارند که آنها سر سفره

علل بی تفاوتی های سیاسی به تحركات عربستانی حزب دمکرات کردستان چیست؟

محمد فتاحی

علل بی تفاوتی های سیاسی به تحركات عربستانی حزب دمکرات کردستان چیست؟

عکس گرفتن های پشت سر هم رهبران و مسئولین حزب دمکرات با مقامات و شیوخ عربستان، شرکت با افتخار در مراسم سالروز استقلال این کشور، شرکت نماینده شان در مراسم حج و پیام تعریف و تمجید از اقدامات شیوخ در امر حج، رفع توهماتی بود نزد بعضی ها که ادعاهای مصطفی هجری مبنی بر بی ارتباطی با عربستان را باور کرده بودند. با این حال هنوز این حزب پاسخ شایسته ای از طرف نیروهای سیاسی و کل فضای سیاسی نگرفته است. این یادداشت به ریشه های این بی تفاوتی و یا سکوت می پردازد.

برای این مسئله اول از سیاست توجیهگرانه فعالین این حزب در شبکه های اجتماعی شروع کنیم؛ میگویند پول گرفتن حزب دمکرات و کسب حمایت دول منطقه اصلا ایرادی ندارد و نیروهای سیاسی دیگر هم قبلا از این کارها کرده اند. در این مورد به ارتباط نیروهای مختلف با دولت صدام حسین اشاره میشود.

اولا بر عکس تبلیغات فعالین دمکرات، مشکل ما با سیاست اینها دریافت پول و کمک نظامی نیست. حساب بانکی کسی را دیرگان چک نمی کنند، اما سیاست و عملکردها پیش چشم همگان است. ثانیاً ارتباط نیروهای سیاسی مختلف با دولت عراق و بقیه دول منطقه و کسب حمایت های مالی اساسا مربوط به دوره اول جنگ دهساله نیروهای پیشمرگ با جمهوری اسلامی بود. کسی نمیتواند سیاست های جنگی آن روز نیروهای درگیر علیه جمهوری اسلامی در کردستان را ناشی از انطباق سیاسی با رژیم عراق و بقیه دول منطقه ارزیابی کند. آن دوره تمام این نیروها و مشخصا کومه له و دمکرات از توان سیاسی، توده ای و نظامی برخوردار بودند و دیکته کردن سیاست توسط دول منطقه به همین دلیل به آسانی ممکن نبود. آن روز در کنار قدرت نظامی، فراخوان های این احزاب کل جامعه کردستان را در مقابل جمهوری اسلامی به صف میکرد. امروز شرایط کاملا متفاوت است. اول حزب دمکرات نیروی نظامی چشمگیری در اردوگاه خود در کردستان عراق ندارد. عملیات های خودکشی مانند گروهها و تیم های نظامی این حزب در همان روزهای آغازین سیاست جدیدشان عیان ترین نشان ناتوانی اینها حتی برای یک تک عملیات غافلگیرانه موفق علیه جمهوری اسلامی بود. به لحاظ سیاسی هم شاهد تومار چهارصد نفری فعالین ناسیونالیست داخل کشور علیه سیاست جدید این حزب بودیم، که بشیوه سمبولیکی رویگردانی بورژوازی کرد از این حزب و همراهی شان با بورژوازی ایران در کنار جمهوری اسلامی را به نمایش گذاشت. در کنار این، شاهد بودیم که فراخوان اعتصاب عمومی اینها خطاب به مردم در کردستان بی پاسخ ماند و اعلام بسته شدن شهرها به این مناسبت فقط بی آبرویی بیشتری وارد پرونده سیاسی این حزب کرد. حزبی که در چنین شرایط نحیفی قرار دارد، قادر به پشت گوش انداختن توصیه های دول پول دهنده و اتخاذ سیاست متفاوت از خواست آنها نیست. به همین دلیل اگر در دوران قدرتی نظامی

رنگین اند و اینها در اردوگاه "کوی" کردستان عراق بر سفره فقر بنشینند، مگر خزانه بلوک سنی منطقه از خزانه بلوک شیعی کمتر دارد؟!...

سوال میشود که آیا دمکرات به تبعیت از سعودی ها به جنگ شیعه و سنی دامن میزند؟

حزب دمکرات سابقه جنگ قومی را در تاریخچه اش دارد. جنگ نقره در سال ۱۳۵۸ محصول تقابل اینها و ناسیونالیست های ترک شهر بود. توصیه های مسئولین کومه له به اینها نشنیده گرفته شد و اینها جنگ خانگی را با لکشگرکشی به قلب منطقه ترک نشین برای اجرای میتینگ در پیش گرفتند. در جریان جنگ هم واحدهای نظامی اینها در مرزهای شهر مردمان ترک زبان بسیاری را به اسارت گرفتند که جرم شان فقط زبان و تکلم شان به زبان دیگری بود. در آن جنگ، ملیشایی ترک هوادار جمهوری اسلامی هر چه کردند اینها هم مقابلش را انجام دادند. بعدها، در کنار حمله پاسداران نظام به روستاهای کردنشین، مکررا به روستاهای ترک نشین حمله و سنت اسماعیل آقای سمیتکو را در راه اندازی جنگ قومی و نژادی زنده کردند. تبدیل حزب دمکرات به حزبی نقره ای، محصول این خصومت قومی و روی آوری همین مصطفی هجری به حزبی که در شهر اجازه نزدیک شدن به دفترشان را به خود نمیداد، محصول همان جنگلستان خلق شده توسط ناسیونالیست های ترک و کرد در آن روزها بود. بعلاوه در سالهای اخیر سیاست سازماندهی "علمای کردستان" که عنوان حوزه علمیه سنی و عنصر آخوند در کردستان است، از اولویت های سیاسی اینها شده است. از نظر اینها، سازمان "علمای سنی کرد" قرار است بدیل سازمان "علمای شیعی" شوند. کافی است مقداری از بودجه دریافتی شامل حال علمای سنی هم بشود تا همچون علمای شیعی عمل کنند. عربستان چیز متفاوتی از این نمیخواهد.

جذب نیرو برای سیاست جدید دمکرات ممکن است؟

در این شرایط جذب نیرو برای "عقاب های کردستان" هم برای شان از جذب آخوند هم آسان تر است. در حالیکه فقر و جنهم زندگی صدها هزار انسان شریف را به تن فروشی وارد کرده است، چند برابرش را معتاد کرده، تعداد زیادی را به راههای ضداجتماعی کشانده است، تعدادی که برای پول عضو عقاب های اینها شوند اصلا کم نیست. در حالیکه تعدادی آدم میدزند و قلب و چشم و کلیه ها و بقیه اعضای بدن شان را برای فروش به جراحان و مقامات جانی پزشکی بر میدارند و بقیه جنازه را جایی پرت میکنند، پیوستن به عقاب های اینها بسیار شرافتمندانه تر می نماید. در همین کردستان در دوره جنگ یک دهه اول، گروههایی بودند که برای صدام کار میکردند و در کردستان سرسرباز و پاسدار و ارتشی را می بردند و می بردند در سلیمانیه عراق در مقابل تحویل آن از دستگاه صدام حسین پول میگرفتند. حالا که فقر به مراتب بیشتر شده، خیلی ها را به جای خودکشی از فقر میتواند به این راه پردرآمد بکشاند. بعلاوه تعداد مردمان شریفی که در مقابل جهنم جمهوری اسلامی به هر وسیله ای متوسل میشوند، اصلا کم نیست. اینها عین مردمان شریفی که در افغانستان از دست کثافت دولت کار تونی به طالبان پناه می برند، در کردستان هم به عقاب بازی دمکرات و اردوگاههای پناه می برند و فداکارتر و جدی تر از عنصر کرایه ای عقاب ها می جنگند. در نظر بگیرید عربستان سعودی قیمت هر سر بریده و جنازه کشته شده و حتی قیمت خیر هر عملیات ایذایی را صد هزار دلاری اعلام کند، که از درآمد و خزانه اینها ذره ای هم نمی کاهد. آنروز شما شاهد گردان هایی از عقاب های کردستان میشوید که در درندگی کسی

در خواب هم ندیده است. امروز حزبی ناسیونالیستی و کوردی ایرانی در کردستان عراق اردوگاه و چند صد نفری مسلح دارد که به گفته خود فعالین شرافتمند سیاسی کرد، علنا مزدور استخدام میکنند. اینها را امریکایی ها و بقیه ای که در منطقه آدم میخرند، آموزش داده اند که کیفیت کارشان از کار مزدوران شرکت امریکایی بلک واترز که در عراق و افغانستان استخدام کنتراتی هستند، دقیق تر است. مسئول شان کسی از خانواده قاضی محمد و فرد دیگری است به نام حسین یزدان پناه. این روزها در اخبار دیدم که گفته اند آماده عملیات در داخل ایران اند. ترکیب موجوداتی از اینها و عقاب های آقای هجری و یکی دو تای مشابه را کنار هم بگذارید، مشکل وجود نیرو برای عربستان تماما حل شده است. مگر در جنوب ایران گروه جندی های سیستان و بلوچستان چند نفر است که هر از گاهی سر چند سرباز و مامور بیچاره مرزی را از تن جدا میکنند و یا تیرباران شان میکنند؟ حالا شما تصور کنید بعضی از اینها ماموریت بمب گذاری در مراکز شیعی را بعهده بگیرند. برای یک جنگ تمام عیار شیعه و سنی در هر منطقه ای و کشتار وسیع مگر چند بمب کار گذاری شده در مساجد و تکیه ها و مراکز تحمیت و حوزه علمیه و خانه آخوند و... لازم است؟ به ترکیب اینها توطئه های جمهوری اسلامی را هم اضافه کنید که مثل نمونه سینما رکس آبادان دوران انقلاب، خودش هم در صورت نیاز همین اقدامات را سازمان میدهد تا به اهداف سرکوبش برسد.

چرا بقیه در مقابل دمکرات ساکت اند؟

از این بقیه، تعداد قابل توجهی در بلوک راست های رسما راست، مدتهاست که به بلوک روحانی و جمهوری اسلامی پیوسته اند. باقیمانده های راست و چپ در اپوزیسیون جمهوری اسلامی عمدتا نیروهایی اند از دو حال خارج نیستند؛ یا ظرفیت های نهفته مشابه دمکرات را در سیاست های خود دارند، یا در درون خود به آنها غبطه هم میخورند. بخشی هم مشابه خود دمکرات اند که در کنگره ملیت ها متشکل اند. آخری ها جای بحث من نیستند و نباید به آنها توهمی هم داشت. بخش اول اما مورد مراجعه اند؛ از جمله همه احزاب و گروههای چپ. همه آنها که در شرایطی میشود انتظار داشت علیه سناریوی سیاه و جنگ قومی بایستند. اشکال کار اینها اما این است که دسته جمعی برای اتخاذ یک سیاست مسئولانه علیه سناریوی سیاه مشکل و معضل دارند. بخشی از اینها اگر برایشان ممکن بود عین دمکرات عمل میکردند. در دوره های قبل، بخش عمده اینها علنا و رسما و غیر رسما آرزوی جهنم امروز سوریه را برای ایران داشتند. آن ارزوها خوشبختانه عملی نشد. بخش زیادی از اینها برای گرفتن خیر و برکت از حمله ناتو و امریکا به ایران سرمایه گذاری کرده و سیاست اتخاذ کرده بودند. بخشی از اینها مشابه حزب کمونیست کارگری و اطرافیان شان قرار بود بروند سفارات جمهوری اسلامی را ببندند. بخش قابل توجهی از اینها هم به دور کومه له جمع شدند تا در شرایط پیشروی ایفای نقش کنند. خوشبختانه هیچکدام نقشه های شان نگرفت، چون سناریوی سیاه به دلیل شکست ناتو و غرب در سوریه، از ایران دور شد.

بعلاوه تقریبا همه این نیروها اولین خصیصه شان خصومت صرف علیه اسلاميون حاکم است و نه سیستم سیاسی اقتصادی حاکم. به همین دلیل هر کسی سنگی بطرف اینها پرت کند، از نظرشان کار مثبتی کرده است. نزد اینها هر نوع خصومتی علیه جمهوری اسلامی یک ارزش مثبت است. لذا اعتراض نوع القاعده ای و شیعی و سنی و کردی و ترکی و عربی و بلوچی و آن دیگری در مقابل جمهوری اسلامی برای خودش یک نوع مبارزه است و حرفی درش نیست. به همین دلیل سیاست حزب مصطفی هجری هم از نظر اینها نوعی مبارزه قابل قبول و در چهارچوب پرنسپ های اینها هم است. میگویند طرف دارد

با جمهوری اسلامی می‌جنگد، مگر از این هم بهتر میشود؟ نتیجتاً دسته جمعی در مقابل پروژه ای که دمکرات در پیش گرفته سکوت کرده اند.

یک علت مهمتر سکوت

علت مهم تر سکوت عدم درک احتمالات سیاسی در این دوره است. عدم درک این واقعیت است که دنیا در پروسه تجدید تقسیم بین قطب های امپریالیستی است. عدم درک اینکه این قطب ها با هم جنگ نیابتی دارند و از طریق دیگران در مقابل هم می ایستند. عدم درک اینکه در این کشمکش تقسیم قدرت های محلی هم وارد شده اند و آنها هم برای خود مامور و نماینده و مزدور و نیروی اجیر شده دارند. عدم درک این نکته که این وضع میتواند بسیار بیشتر ضرر برساند، ممکن است ویرانی ها را گسترش دهد و سوریه امروز آینده خیلی جاها و کشورها و مردمان در این منطقه باشد. امروز معلوم نیست چه کسی قرار است افسار عربستان و ایران و ترکیه و قطر و اسرائیل و آن دیگری را بکشد. جهانی داریم به اندازه کافی بحرانی. به اندازه کافی تاریک. و به اندازه کافی بی آینده روشن. به اندازه کافی نیروهایی که تاریخ به خود ندیده است. این جهان میتواند بسیار تاریک تر، بی آینده تر و نیروهای افسارگسیخته بسیار بیشتر شوند. حرف ما و بحث ما فراخوان به همه برای کمک به ایستی در این حرکت رو به تخریب کل بنیادهای زندگی، حداقل امروز در این منطقه است... طرح این توقع در مقابل آنها که به دور از مرزهای تعصب سیاسی و ایدئولوژیک، مثل انسان شریف به جامعه و زندگی و هم نوع خود فکر میکنند، نباید توقع بالایی باشد. راست و چپ سیاست به کنار، آدم مسئول در مقابل جامعه نباید دست روی دست بگذارد. این بنیاد جارو کردن بی تفاوتی در مقابل کشاندن کردستان به عرصه جنگ نیابتی بین ایران و عربستان است، که حزب تاریک اندیش دمکرات امروز پیشه کرده است.

۲۸ مهر ۹۵ - اکتبر ۲۰۱۶

مساله کرد در خاورمیانه

“کردستان ایران کجا ایستاده است؟”

مظفر محمدی

مساله کرد در خاورمیانه و افنت و خیزهایش در مقاطع مختلف، یکی از پروژه های دول امپریالیستی و ارتجاع منطقه و عرصه جدال جریانات و احزاب متعلق به ناسیونالیسم کرد بوده است. با وجود تفاوت ها در موقعیت جغرافیایی و سیاسی مناطق مختلف کردستان و هر کدام بعنوان بخشی از کشورهای منطقه، اما به دلیل عملکرد ناسیونالیسم " کردایه تی" و "سنی گری" افنت و خیزهای هر بخش کردستان تأثیر مستقیمی بر موقعیت بخش های دیگر داشته است.

اما مساله ملی فقط میدان بازی امپریالیسم و ارتجاع منطقه و بورژوازی ناسیونالیست کرد نبوده است. ما کمونیست ها پاسخ روشن و انسانی برای رفع ستم ملی و حل مساله ای به نام مساله کرد در خاورمیانه داشته ایم، برای آن مبارزه کرده ایم و چه بسا در جاهایی و مقاطعی، توازن قوا را به نفع راه حل های انسانی و تخفیف تخاصمات و دشمنی های بر پایه قومیت و مذهب، تغییر داده ایم. راه حل ما نه قومی، نه مذهبی، زنده باد هویت انسانی است. در همان حال باید حق اکثریت شهروندان هر بخش کردستان برای ماندن یا جدا شدن از کشور متبوعه خود را برسمیت شناخت.

در این یادداشت به مهم ترین و به روزترین فاکتور ها و عوامل دخیل در مساله کرد در مناطق مختلف کردستان می پردازیم.

دول امپریالیستی بویژه امریکا و اسرائیل مدت ها است که پروژه ی تشکیل دولت کردی واحد متشکل از بخش های مختلف کردستان و یا هر بخش جداگانه را با هدف ایجاد پایگاه همانند و هماهنگ با اسرائیل، در منطقه ی خاورمیانه در دستور داشته و دارند. کردستان عراق خواه مستقل شود یا هنوز بعنوان بخشی از عراق دوافکتو باقی بماند تا کنون یکی از پایگاه ها و منطقه نفوذ امریکا و اسرائیل بوده است.

همچنین، دول رقیب در کردستان سوریه سرمایه گذاری کرده اند تا به قول آنها "کرد" های این منطقه در معادلات سیاسی آتی سوریه چه مستقلا و چه در ائتلاف با دیگر جریانات قومی و مذهبی سوریه نقش جدی ایفا کنند. در نتیجه، کردستان سوریه هم یکی از حلقه های تامین امنیت اسرائیل و پایگاهی برای امریکا علیه نفوذ جمهوری اسلامی و دیگر دول منطقه بحساب می آید. علیرغم مخالفت های اردوغان، هم امریکا و هم روسیه به حزب کارگران کردستان کمک مالی و تسلیحاتی می کنند تا پازل کردستان قدرتمند تحت نفوذ امپریالیسم و دول مرتجع منطقه تکمیل شود.

برای ما سوال اصلی این است که کردستان ایران در این ماجرا چه نقشی بر عهده داشته یا بهتر است بگوییم برای این منطقه چه خوابی دیده اند. تا آنجا که به مساله کردستان ایران مربوط است باید از خود پرسید که کارگران و مردم زحمتکش و زنان و جوانان در این نقطه ی ایران چه می گویند و چه فکر می کنند و تا چه اندازه درگیر این مساله یا بیخیال از آنند. فهمیدن این موضوع مثل نان شب برای مردم زحمتکش کردستان واجب شده است.

در دوره های پیشین و زمانی که تهدید نظامی امریکا و اسرائیل علیه ایران در کار بود و مساله تغییر

رژیم از طریق تهدید به حمله نظامی در دستور قرار گرفت، امریکا و متحدینش سراغ کردستان آمدند و اپوزیسیون کردی را بعنوان عاملی در پروژه ی رژیم پنج مورد خطاب و توجه قرار دادند. برای این هدف، سر کیسه را برای احزاب و جریانات ناسیونالیست کرد شل کردند و زیر بغل شان را گرفتند تا بموقع وارد عمل شوند. این پروژه با شکست سیاست های امریکا در منطقه و روی کار آمدن دولت اواما شکست خورد و کنار گذاشته شد.

این اواخر و بدنبال تشدید اختلافات و رقابت میان دول مرجع منطقه از جمله عربستان سعودی و ایران در جنگ سوریه و عراق، بار دیگر سراغ کردستان ایران آمدند و اپوزیسیون کردی را مجددا مورد ملاحظت و توجه قرار دادند. در این سناریو حزب دمکرات کردستان ایران در جنگ نیابتی عربستان پیشقدم شد و شمه ای از این نمایش کثیف را به اجرا در آورد. علیرغم شکست این تلاش، امید به تداوم آن از جانب این حزب تحت عنوان من درآوردی "راسان" ادامه دارد.

در همین رابطه و هم اکنون، امریکا و اسرائیل، فشار بر احزاب و جریانات ناسیونالیست چپ و راست کردستان ایران را تشدید کرده تا با هم متحد شده و یک جبهه تشکیل دهند. در کردستان عراق هم دستگاه های تبلیغاتی و سیاسی بارزانی، امکانات تبلیغاتی گسترده ای را در خدمت این هدف قرار داده است. نشست های متعدد و پشت سرهم جریانات سیاسی "کردی" کردستان ایران، عطش آنها به اتفاق و اتحاد و ایفای نقش در معادلات سیاسی منطقه تحت اوامر و سیاستهای امریکا و متحدین را نشان می دهد. این تلاش ها با پشتگرمی امپریالیست ها و تهدیدات مرحله ای شان علیه مردم ایران به بهانه مخالفت با جمهوری اسلامی بر سر مساله اتمی، موشک های بالستیک و تروریسم و...، به انجام می رسند.

اکنون که مجددا مساله رژیم پنج توسط دولت ترامپ روی میز آمده است، تحرکات شعف انگیزی در میان اپوزیسیون رنگارنگ جمهوری اسلامی در ابعاد سراسری و در کردستان شروع شده است. سیاسیون نیمه جان دیروزی ناگهان جانی گرفته، مطرح می شوند و خودنمایی می کنند. بورژوازی حاکم امریکا در فقدان متحد قدرتمندی چون محمد رضا شاه در ایران و خاورمیانه، رضا پهلوی را بعنوان شاه دمکرات و مردم دوست بجلو صحنه می فرستد. مجاهدین را که خود در قتلگاه اردوگاه های عراق و تحت فشار و حملات نظامی جمهوری اسلامی نگه داشته بود را نوازش می کند و بالاخره احزاب و جریانات کردی را به اتحاد و تشکیل جبهه فرا می خواند. همه این تمهیدات قرار است بعنوان عوامل فشار بر جمهوری اسلامی و تغییر رژیم با رویکرد مماشانات با امریکا بکار گرفته شوند.

اولین و فوری ترین و اکنش جمهوری اسلامی در مقابل این وضعیت را از همین حالا شاهد هستیم. این سناریو جمهوری اسلامی را در تداوم سیاستهای منطقه ای و داخلی و سرکوب سیاسی و وضع معیشتی فلاکتبار اکثریت کارگران و زحمتکاشان جامعه، جری و هارتر می کند و هر گونه صدای مخالفت را حتی از جانب جناح رقیب درون خود تحمل نکرده و بشدت سرکوب خواهد کرد. در نتیجه ی سناریوی امپریالیستی رژیم پنج، جامعه ایران بار دیگر شاهد یک دوره فشار و سرکوب سیاسی و تحمیل گرسنگی و فقر و فلاکت و بیکاری و تنگناهای مرگبار معیشتی خواهد بود.

همانطوریکه می بینیم و پیداست، در سناریوی رژیم پنج امریکایی ما تنها با دولت امریکا و متحدین منطقه ای اش از طرفی و جمهوری اسلامی از طرف دیگر روبرو نیستیم. در این داستان، اپوزیسیون چپ و راست جمهوری اسلامی با هر درجه نفوذ یا بی نفوذی در میان مردم هم، نقش بازی می کنند. دولت ترامپ بخصوص اعلام کرده است که رژیم پنج آنها از طریق بکارگیری اپوزیسیون جمهوری اسلامی است. به این معنا اپوزیسیون باید تجهیز و تسلیح شوند، بروند جمهوری اسلامی را ببندازند و دولتی سر

کار بیابورند که متحد و حافظ منافع امریکا در منطقه باشد.

در اینجا است که کمونیست ها، کارگران و مردم زحمتکش همزمان با چند عرصه و جبهه مبارزه ی سیاسی و اجتماعی روبرو هستند. از طرفی می بایست دست رد بر سینه ی سیاست رژیم پنج امریکایی بزنند و این سناریو را خنثی کنند، همزمان جنگ نیابتی احزاب اپوزیسیون را رسوا سازند و در مقابل تمهیدات جمهوری اسلامی و تشدید فشار و سرکوب به بهانه تهدیدات خارجی، بایستند.

در جدال های پیشاروی جامعه ایران، راه کارگران و مردم زحمتکش از اپوزیسیون بورژوازی و ارتجاعی و قومی و مذهبی کاملا جدا می شود. اپوزیسیونی که به ادعای رژیم پنج امریکایی ترامپ خوشامد می گوید و بخشا جنگ نیابتی دول منطقه را متعهد شده است.

کارگران و مردم ایران راهی ندارند جز این که دست رد بر سینه ی سیاست رژیم پنج امریکایی و اسراییلی بزنند، جنگ نیابتی احزاب اپوزیسیون در خدمت منافع دول مرجع منطقه را محکوم و منفور اعلام کنند، در مقابل فشار سیاسی، اقتصادی و معیشتی جمهوری اسلامی و امنیتی کردن جامعه به بهانه ی دخالت و تهدیدات خارجی، صف مستقل و متحدی ببندند و رژیم را برای پاسخگویی و مسوولیت در قبال معیشت و امنیت اقتصادی و اجتماعی و آزادیهای سیاسی در جامعه تحت فشار سیاسی و اعتراضات اجتماعی و توده ای قرار دهند.

اپوزیسیون بورژوازی، قومی و مذهبی جمهوری اسلامی نه تنها منفعتی از کارگران و مردم زحمتکش را نمایندگی نمی کنند و در مبارزات جاری طبقه کارگر و مردم زحمتکش برای معیشت و رفاه و آزادی در کنار مردم قرار نمی گیرند، بلکه بعنوان عامل بازدارنده و مخرب نقش ایفا می کنند.

زمانی دولت امریکا اعلام می کند که سیاست رژیم پنج را با اتکا و توسط اپوزیسیون جمهوری اسلامی به اجرا در می آورد، در واقع آشکارا می گوید بدون اپوزیسیون کاری نمی تواند انجام دهد. در طرف مقابل هم جمهوری اسلامی به بهانه مقابله با اپوزیسیون بعنوان عوامل بیگانه، فعالین کارگری و اجتماعی و مبارزات اقتصادی و سیاسی و حق طلبانه توده های کارگر و زحمتکش را زیر ضرب و فشار محکومیت ها و محرومیت های بدون حد و مرزی قرار می دهد.

نهایتا برای کارگران و مردم آزادیخواه راهی نمانده است جز اینکه هرگونه بند ناف و امیدی را که تا کنون به اپوزیسیون بورژوازی، قومی و مذهبی و اصلاح طلب و غیره داشته است، ببرد. تحقق این امر در واقع با یک تیر دو نشان زدن است. اول اینکه اپوزیسیون بدون پشتوانه ی اجتماعی برای امپریالیسم و دول مرجع منطقه خاصیتی ندارد و این ابزار از آنها گرفته می شود و دوم بهانه ی سرکوب مبارزات کارگری و اجتماعی بخاطر اپوزیسیون خادم "بیگانه" از جمهوری اسلامی گرفته می شود. در این رابطه باید گفت که هر اندازه اپوزیسیون بورژوازی و قومی و مذهبی جمهوری اسلامی قدرت بسیج و نفوذ سیاسی و اجتماعی بیشتری داشته باشد، کار ما برای خنثی کردن تلاش ها و تبلیغات و بسیج گری شان در خدمت سیاستهای امپریالیستی و دول مرجع منطقه و بهانه دادن به جمهوری اسلامی برای سرکوب بیشتر سیاسی و تحمیل شرایط فلاکت بارتر اقتصادی، سخت تر می شود.

در سطح سراسری ایران ما با اپوزیسیون بورژوازی و ارتجاعی قدرتمند و صاحب نفوذ در مقیاس اجتماعی روبرو نیستیم. سلطنت طلبان، مشروطه خواهان، جمهورخواهان، مجاهدین و دیگر فرقه ها را کنار هم بگذاری هنوز توان بسیج نیروی قابل توجهی ندارند و بیشتر گروه فشارند. حزب توده، سبزها و اصلاح طلبان درون رژیم هم بهیچوجه مایل به شرکت در پروژه رژیم پنج امریکایی نیستند. این سیاست

برعکس، موجب نزدیک تر شدن جناح های رقیب به همدیگر و فشرده کردن صفوف شان برای حفظ نظام می گردد.

با نگاهی به صحنه سیاسی کردستان و جایگاه و نفوذ سنتی احزاب ناسیونالیست کرد، این وضعیت نسبت به اوضاع سراسری ایران تا حدودی متفاوت است. دو حزب دمکرات کردستان، سنتا ناسیونالیسم کرد را نمایندگی می کنند. این سنت بخصوص با توجه به موقعیت ناسیونالیسم کرد در منطقه و بخصوص به قدرت رسیدن در کردستان عراق علیرغم نارضایتی عمومی از دولت کردی در این منطقه، تقویت شده است. جریانات قوم پرست و مذهبی هم با تکیه بر احساسات قومی و نژادی بخش لمپن و عقبمانده ی جامعه را نمایندگی می کند.

درمقابل، کمونیسم و کارگر و سنت چپ در کردستان در مقابل موج قوم گرایی و سنی گری و اصلاح طلبی در موقعیت سختی قرار گرفته است. بخشی از این نیرو که بعضا با چپ تداعی شده و هنوز تحت عنوان حزب کمونیست ایران و کومه له، نام کمونیسم را یدک می کشد، اکنون بیش از پیش می بینیم که به دنباله روی از ناسیونالیسم کرد خزیده و نقشی متفاوت از آن بازی نمی کند.

در نتیجه، می بینیم که همه ی جریانات ناسیونالیستی چپ و راست بر طبل ناسیونالیسم و قومگرایی و سنی گری می کوبند و تلاش می کنند بر پیشانی مبارزات حق طلبانه و آزادیخواهانه ی کارگران و مردم کردستان مهر قومی و مذهبی بزنند و تصویری ارتجاعی از صحنه ی سیاسی کردستان با مشخصه ناسیونالیسم و قومگرایی در مقایسه با ابعاد سراسری به نمایش بگذارند.

در شرایط امروز، اپوزیسیون ناسیونالیستی "کردی" جمهوری اسلامی بعنوان عاملی در خدمت سیاست رژیم چنچ دولت ترامپ و متحدین منطقه ایش قرار گرفته و از آنها خواسته شده که متفقا در یک جبهه واحد گرد آیند. در این راستا همه ی این جریانات بر ضرورت و نیاز این اتحاد تاکید می کنند.

اتحاد و تشکیل جبهه در سنت ناسیونالیسم کرد پدیده ای شناخته شده و معمولی است. زمانی احزاب ناسیونالیست کرد عراق تحت فشار ایران و علیه رژیم صدام حسین در جنگ ۸ ساله متحد شده و جبهه ای تشکیل دادند که تا رسیدن به قدرت این احزاب باقی ماند. در نتیجه برای احزاب دوگانه دمکرات کردستان و شعبات کومه له سابق از جمله حزب زحمتکش که گوی سبقت قوم پرستی را از بقیه ربوده است و جریانات دیگر قومی و مذهبی از جمله "خه بات" هر گونه اتفاق و ائتلاف و یا تشکیل جبهه، امری مقبول و بلامانع است.

اما پیوستن به پروژه ی اتحاد و تشکیل جبهه کردستانی از جانب جریانی که در این مجموعه و سناریو خود را حزب کمونیست ایران و سازمان کردستان این حزب می نامد، جالب و شنیدنی است. این جریان تا کنون از پذیرفتن گرایش ناسیونالیستی خود که عمل می کند سرپاز زده، در حرف مبلغ کمونیسم و سوسیالیسم، اما در عمل و در رابطه با پروژه های ناسیونالیسم کرد همواره بعنوان جزیی از آن و متفق با آن ظاهر شده است. در شرایط کنونی، کومه له ی حزب کمونیست ایران بطور کامل در همسویی با جریانات ناسیونالیستی و مذهبی "سنی گری" در کردستان پیش رفته است و این سیاست را دم دست تر و با صرفه تر تشخیص داده است. زمانی که سیاست معامله می شود و به اقتضای شرایط رنگ عوض می کند، چرا باید نام کمونیست و چپ مانع این تغییر و تحول در حزب کمونیست ایران و کومه له شود! از نظر علیزاده عضو رهبری این جریان، اتحاد و همکاری جریانات اپوزیسیون کردی یک ضرورت و نیاز است. ضرورت و نیاز جنبشی که او اعتراف می کند که بخشی و عضوی از آن است.

علیزاده معتقد است که در "جنبش کردستان" گرایشات مختلفی وجود دارند و نیاز امروزه این جنبش، اتحاد و همسویی و همگرایی این گرایشات را می طلبد و کمونیسم نوع علیزاده و حزب و سازمانش نمیخواهد از این قافله عقب بماند. جالب است که با پرچم کمونیسم می توان با عقبمانده ترین و مرتجع ترین جریانات کردی مانند زحمتکش و خه بات وارد معامله و بده بستان و اتفاق شد، و آن را ضرورت و نیاز "جنبش کردستان" دانست. زمانی عبدالله مهندی و همراهانش لباس کمونیسم را از تن در آوردند و "جسورانه" در پیشگاه ناسیونالیسم و قوم پرستی سر تعظیم فرود آوردند و از گذشته خود اعلام برانست و پشیمانی کردند. اما حزب کمونیست ایران و سازمان کومه له اش هنوز با نقاب کمونیسم در صحنه سیاسی کردستان و در همسویی و همکاری با گرایشات دیگر جنبش شان ظاهر شده و بازی می کند. این تناقض را رهبر کومه له در عبارات پیچ در پیچ دیپلماتیک توضیح داده و توجیه می کند. اما در نهایت کمونیسم و سوسیالیسم خجول او در مقابل موج قدرتمند ناسیونالیسم کرد و سناریوی جنبش کردی همه با هم و مقبول امپریالیسم و دول مرتجع منطقه، تاب مقاومت نیاورده و در عمل می رود تا هر چه بیشتر در منجلاب اتحاد شوم ناسیونالیسم و قوم گرایی و سنی گری در جنگ نیابتی امریکا و متحدینش غرق شود.

کارگران و کمونیست ها و سوسیالیست ها و زنان و مردان آزادیخواه و جوانان مدرن و متمدن کردستان باید از جریان حزب کمونیست ایران و کومه له اش بپرسند، چیزی که او از آن به نام "جنبش کردستان" نام می برد چه جنبشی است؟ کارگری است؟ سوسیالیستی است؟ دهقانی است؟ مسلحانه است؟ عشیره ای است؟ قومی است؟ مذهبی و سنی گری است؟ سلفی است؟ چیست؟ ... کدامیک از این ها است؟

جواب علیزاده به این سوال روشن است. از نظر ایشان "جنبش کردستان" همان جنبش ناسیونالیستی کرد است که در آن گرایشات مختلفی از جمله گرایش او فعالیت می کند. از نظر علیزاده همچون احزاب دمکرات و دیگر ناسیونالیست ها و قوم پرستان و "سنی" های کرد، قرار است این جنبش به رفع ستم ملی بینجامد و این کار بر همه ی تبعیض ها و ستم های طبقاتی و جنسی و سیاسی دیگر ارجحیت دارد. این را حزب دمکرات هم می گوید. خه بات هم می گوید. حزب قومگرای مهندی هم می گوید. اگر بقول علیزاده در کردستان یک جنبش با تمایلات و گرایشات مختلف ملی و قومی و مذهبی برای رفع ستم ملی وجود دارد، انصافا حزب دمکرات کم تر از هیچ کس هم در جنگ و هم مذاکره پیگیر آن نبوده است و در این راه چه در جنگ و چه در مذاکره قربانی های کمی نداده است. در این راه سران حزب دمکرات هم تاوان بالایی داده اند.

اما در مقابل جریانی که خود را کمونیست و حزب کمونیست ایران و سازمان کردستان حزب کمونیست ایران می نامد این سوال هم مطرح است که پس جایگاه طبقات در کردستان چه می شود؟ این آشتی طبقاتی و برادری کارگران و سرمایه داران و اقشار متوسط جامعه در جنبش ملی از کی و چگونه بوجود آمده است؟ ... در تاریخ بیش از سه دهه مبارزه مردم کردستان علیه جمهوری اسلامی همیشه دو جنبش و دو طبقه در جایگاه ها و با سیاستهای متفاوت وجود داشته است. دو جنبشی که علاوه بر و همزمان با کشمکش و جدال علیه جمهوری اسلامی، در درون خود هم مدام در ستیز و مبارزه بوده اند. همچنانکه مبارزه کارگر کرد علیه سرمایه دار کرد در تمام این مدت تعطیل نشده و در جریان بوده است.

حزب کمونیست ایران و کومه له اش اکنون آشکارا خود را متعلق به و جزء و گرایشی از جنبش خودساخته ای می داند که از گرایشات قوم پرستانه ی مهندی تا سنی گری خه بات و اصلاح طلبی جناحی از حزب دمکرات و جمعیت ملاهای کردستان را در برمی گیرد. ملاهایی که جلال جلالی زاده نماینده ی طیف اصلاح طلب طبقه متوسط کردستان در مجلس اسلامی، معتقد است جمهوری اسلامی به

آنها ظلم کرده و با تاسیس مرکز بزرگ اسلامی طرفدار خود، پیکره‌ی روحانیت سنی را منهدم کرده و مدارس علوم دینی را بسته و علمای اهل سنت را رها کرده تا به دست "گروه‌های مارکسیست ملی‌گرا" شهید شوند. از نظر جلالی زاده، کردستان یک مرجعیت مذهبی متحد کم دارد.

جنبش مورد نظر علیزاده و ضرورت و نیازهای هم ایجاد می‌کند که همه‌ی این گرایش‌ها را در درون خود هضم کند. معلوم نیست چرا جلالی زاده و فراکسیون کردهای مجلس، پژاک و سلفی‌های خودی در این مجموعه قرار نمی‌گیرند! مگر این‌ها هم گرایش‌هایی در درون جنبش واحد مورد نظر علیزاده در کردستان نیستند؟ مگر مطالبات و یا دست به اسلحه و مخالفت این‌ها با رژیم، کم‌تر از بقیه است!

جالب است، زمانی که سایه‌ی تهدیدات نظامی، محاصره اقتصادی و رژیم پنج‌امریکایی بر سر جمهوری اسلامی کنار می‌رود و عقب‌رانده می‌شود، همه‌ی آن گرایش‌ها مورد نظر علیزاده در جنبش‌اش، اصلاح طلب می‌شوند و جلو کنسولگری جمهوری اسلامی در اربیل برای مذاکره صف می‌بندند. این هم وجه و رویه‌ی دیگر از ضرورت‌ها و نیاز جنبش ایشان است که امروز اتحاد و اتفاق را می‌طلبد و فردا هر کدام افسار گسیخته، همزیستی با جمهوری اسلامی را مسابقه می‌دهند. این خاصیت جنبش مورد نظر علیزاده است با انعطاف و کش و قوس‌هایش که قابل تطبیق با هر شرایط و هر ضرورت و نیازی است. بهنگامی که هوا پس است، خواستهای این جنبش هم به نیازهای فرهنگی کردستان خلاصه می‌شود و تقاضا از جمهوری اسلامی که کردستان را در یابد تا همانطور که جلالی زاده می‌گوید جوانان، سلفی و مسلح نشوند. همه صف می‌بندند تا توسط جمهوری اسلامی به بازی گرفته شوند و امنیت کردستان را خود کردها برای جمهوری اسلامی تامین و تضمین کنند.

اگر جنبش مورد نظر علیزاده را آنطوری که ایشان تعریف می‌کنند و با آن گرایش‌ها معلوم الحال، بپذیریم فکر می‌کنم پلاتفرم جلالی زاده برای این جنبش بسیار معتبر است. جوهر پلاتفرم جلالی زاده همانند احزاب ناسیونالیست کرد و لو با ادبیات متفاوت، یکی است. جلالی زاده معتقد است که امور کردستان را به دست خود کردها بسپارید. در حوزه‌ها و امور مذهبی ملاهای سنی دخالت نکنید، مدیریت جامعه را به دست تحصیل‌کردگان کرد از جمله خود جلالی زاده و حوزه اقتصاد را به دست سرمایه‌داران کرد بدهید، اشتغال را به کردها محدود کنید و غیربومی‌ها یعنی غیرکردها حق کار کردن در کردستان را نداشته باشند. و بالاخره مشاوران اهل سنت در مراکز سه‌گانه‌ی قدرت و از جمله بیت رهبری بخدمت گرفته شوند تا در نتیجه‌ی همه‌ی این‌ها جوانان کرد اسلحه سلفی‌ها را بر ندارند!...

فرض جلالی زاده همانند خیل ناسیونالیست‌های کرد بر این است که کردستان بدلیل کرد بودن و سنی بودن می‌تواند منشأ رشد سلفی‌گری و داعش باشد! تصویری که ناسیونالیست‌های کرد و بخصوص احزاب اپوزیسیون ناسیونالیسم کرد که اخیراً ۶ جریان این جنبش متفقاً انتخابات را تحریم کردند از طرفی، و جلالی زاده و طیف اصلاح‌طلبان کرد از طرف دیگر از کردستان ایران و جنبش‌های اجتماعی و سیاسی آن به دست می‌دهند تصویری به شدت قومی و مذهبی و ارتجاعی است. تصویری یک‌جانبه از جنبشی که علیزاده هم خود را جزئی از آن می‌داند.

جامعه کردستان به شهادت بیش از سه دهه مبارزه طبقاتی و سیاسی و مسلحانه، شاهد حضور و وجود جنبش سیاسی و رادیکال و اجتماعی و انسانی دیگری هم بوده و هست. جامعه کردستان همانند هر جامعه‌ای در دنیای امروز، طبقاتی است و از طبقات با منافع متفاوتی تشکیل شده است. ملی‌گرایی و قوم‌گرایی و مذهب و سنی‌گری هیچ وقت نتوانسته است منفعت دو طبقه متخاصم اجتماعی یعنی کارگران و سرمایه‌داران را یکی کند. حتی زمانی که جنگ مسلحانه علیه جمهوری اسلامی در جریان است حزب

دمکرات کردستان ایران به نمایندگی و دفاع از طبقه‌ی خود هم‌زمان با کومه‌له‌ی کمونیست آن زمان وارد درگیری مسلحانه می‌شود. حزب دمکرات آن زمان همانند علیزاده‌ی این دوران، جنبش کردستان را جنبش واحدی می‌داند که کمونیسم و مبارزه طبقاتی در آن، جا و موضوعیت ندارد و هرگونه تبلیغات کمونیستی و کارگری را اخلاص و انشقاق در جنبش واحد ناسیونالیستی کرد تلقی کرده و با آن مخالفت می‌کند و می‌جنگد. برای ناسیونالیسم کرد، اتفاق و اتحاد در جنبش‌شان امری ضروری و نیازی بی‌برو برگرد است. چیزی که علیزاده امروز مدام از آن حرف می‌زند: "ضرورت و نیاز جنبش"

ما موظفیم اکنون و در آستانه‌ی دور دیگر از تلاش ناسیونالیسم کرد برای اجرای سیاست‌های امپریالیستی و دول مرتجع منطقه، چهره مخدوش و مسخ‌شده‌ی جنبش کردستان از جانب حزب علیزاده و به نام کمونیسم را برای کارگران و مردم زحمتکش کردستان آشکار و عیان کنیم. ما به‌مراه میلیون‌ها کارگر و زحمتکش و انسان آزادیخواه و برابری طلب در کردستان که از ناسیونالیسم و قوم‌گرایی و مذهب و سنی‌گری متنفر و بیزارند، هم‌زمان در چند جبهه در مقابل دشمنان مردم بایسیم. از طرفی سیاست رژیم پنج‌امریکایی و سناریوی جنگ قومی و مذهبی را افشا و رسوا سازیم، از طرف دیگر هدف شوم اتحاد و اتفاق ناسیونالیسم و قوم‌پرستی و سنی‌گری برای ایفای جنگ نیابتی امپریالیسم و دول مرتجع منطقه را آشکار و عیان سازیم و هم‌زمان علیه تمهیدات جمهوری اسلامی و تشدید فشار و سرکوب به بهانه تهدیدات خارجی، مبارزه کنیم!

مبارزه‌ی مردم کردستان همچون طبقه کارگر در سراسر ایران و مردم آزادیخواه، خصلت نه‌قومی، نه مذهبی و با هویت انسانی دارد و شعار آزادی، برابری بر پرچمش حک شده است. جریانات ناسیونالیستی بیهوده و مذبح‌خانه می‌کوشند این شعار و این پرچم را نادیده گرفته و تحت عنوان یک جنبش و ضرورت و نیازهایش، مهر ناسیونالیستی و قومی و مذهبی بر آن بکوبند.

در جنبش همه با هم ناسیونالیسم کرد، کارگران و مردم زحمتکش که اکثریت شهروندان را تشکیل می‌دهند چیزی به دست نمی‌آورند. کردستان عراق یک شاهد و نمونه‌ی آن است. بورژوازی ناسیونالیست کرد در کردستان عراق در راس جنبش‌شان به قدرت رسید و صاحب و مالک کلیه‌ی داراییهای این منطقه شد. در عوض به کارگران و مردم زحمتکش فرهنگ و زبان و موسیقی و رقص کردی هدیه دادند. این کلاه‌های است که بر سر مردم کردستان ایران خواهد رفت. مبارزه‌ی کارگران و زحمتکش‌شان کردستان علیه جمهوری اسلامی و پیروزی آن به معنای تامین و تضمین آزادیهای سیاسی و اجتماعی کامل، برابری انسان در همه‌ی عرصه‌های اقتصاد و سیاست و جامعه و دخالت مستقیم شهروندان در اداره امور خود جامعه و نهایتاً رفع هرگونه تبعیض طبقاتی، جنسی و... است.

آیا کمونیسم و کارگران در کردستان توانایی انجام این وظایف اساسی و سرنوشت ساز را دارد؟ جواب این سوال را زمانی می‌توانیم بدهیم که همانطوریکه در ابتدای این سخن‌گفتم، کارگران و مردم زحمتکش و زنان و جوانان در کردستان ایران در رابطه با ناسیونالیسم کرد، دخالت‌های امپریالیستی و دول مرتجع منطقه، نقش جریانات ناسیونالیستی در جنگ نیابتی و نهایتاً تشدید فشارهای اقتصادی و سیاسی جمهوری اسلامی به بهانه تهدیدات خارجی و تحرکات نیابتی داخلی، چه می‌گویند و چه فکر می‌کنند و تا چه اندازه درگیر این مساله یا بیخیال از آنند. فهمیدن این موضوع مثل نان شب برای مردم زحمتکش کردستان واجب شده است.

کمونیسم و کارگر و سنت چپ و آزادیخواهی و برابری طلبی در کردستان می‌تواند در مقابل گرایش‌های ناسیونالیستی و ارتجاع داخلی و منطقه‌ای و دخالت‌های فرامنطقه‌ای بایستد و صف متشکل و متحدی تشکیل

دهد. اگر ضرورت و نیازی وجود دارد که دارد، تامین و تضمین این اتفاق و اتحاد و صف بندی مستقل طبقاتی و اجتماعی اکثریت شهروندان جامعه در مقابل تهدیدات خارجی، فشارهای جمهوری اسلامی و سم ناسیونالیسم و قومگرایی و سنی‌گری است. اگر این اتفاق نیفتد، ارتجاع داخلی و خارجی کردستان ایران را هم به همان سرنوشت دچار خواهند کرد که کردستان عراق، سوریه و غیره. اگر این آگاهی و تلاش برای بستن سدی در مقابل اوضاع کنونی توسط کمونیسم و کارگران در کردستان حاصل نشود، کردستان ایران بخودی خود و علیرغم سنت چپ و آزادیخواهی و برابری طلبی، در مقابل تهاجم ارتجاع خودی و غیرخودی تاب مقاومت نخواهد داشت.

ما به طیف وسیعی از کارگران و زحمتکشان، فعالین کارگری و اجتماعی و زنان برابری طلب و جوانان آزادیخواه نیاز داریم که به ناسیونالیسم آلوده نیستند، قوم پرستی را دشمن انسانیت می‌دانند و سنی‌گری را در مقابل شیعی‌گری جمهوری اسلامی مذموم و زشت می‌دانند. اتفاق و اتحاد این طیف، در مقابل اتفاق و اتحاد ناسیونالیست‌ها، قوم پرستان و سنی‌گرایان طیف دمکرات، مهددی، خه بات و همراهانشان ضروری و حیاتی است. اگر آگاهی سوسیالیستی و انسانی و برابری طلبانه در یک صف متحد حاصل شود، ولو این فشار نتواند کومه‌له‌ی حزب کمونیست ایران را از صف ارتجاع بیرون بکشد و نجات دهد اما می‌تواند هر اندازه انسان‌هایی که به دلیل احترام به سنت کومه‌له‌ی قدیم، هنوز به جریان جدید کومه‌له متوهم هستند را از دنباله روی برحذر دارد و به صف کمونیسم و سوسیالیسم و آزادی و برابری طلبی سوق دهد.

نباید فراموش کرد که تشکیل صف واحد و منسجم و آگاه از کارگران و زحمتکشان و زنان و جوانان در کردستان با پرچم نه قومی، نه مذهبی، زنده باد هویت انسانی و با هدف آزادی و برابری، بخودی خود تشکیل نمی‌شود. صف کمونیسم و آزادیخواهی و برابری طلبی در کردستان در عین گستردگی اما به شدت پراکنده است. بهمان اندازه طیف و گرایش‌های صفوف ناسیونالیسم و قومگرایی و سنی‌گری بر ضرورت اتفاق و اتحاد صفوف خود تاکید می‌کنند، گرایش چپ و سوسیالیستی و برابری طلبانه در کردستان با وجود اختلافات سیاسی، صدبرابر بیشتر از آن به اتفاق و اتحاد و یک پارچگی صفوف خود نیاز دارد. کمونیسم در کردستان را نباید گذاشت ملی و قومی اش کنند. نباید گذاشت سنت کومه‌له قدیم زیر آوار طیف کومه‌له‌ی جدید ملی و قومی و مذهبی برود. کمونیسم در کردستان همچون سراسر ایران کمونیسم کارگری برای ایجاد جامعه‌ای غیرقومی و غیر مذهبی و آزاد و برابر است.

طیف آگاه و سوسیالیست درون طبقه کارگر، زنان برابری طلب، جوانان آزادیخواه و خواهان زندگی آزاد و مرفه، نیروی عظیم اجتماعی کمونیسم طبقه کارگر هستند. کارگران باید ستون فقرات یک جنبش عظیم اجتماعی و توده‌ای مردم به جان آمده از ستم طبقاتی و تبعیض و نابرابری در نظام سرمایه دارانه‌ی جمهوری اسلامی تبدیل شود.

جمهوری اسلامی باید به نیروی عظیم توده‌های انقلابی کارگر و زحمتکش به زیر کشیده شود. هر گونه سیاست امپریالیستی تغییر رژیم و یا رقابت دول مرتجع منطقه و جنگ‌های نیابتی جریانات ملی و قومی و مذهبی باید منفور و مورد انزجار عمومی قرار گیرد. چپ در کردستان و در مرکز آن کمونیسم کارگران، گردانی از لشکر عظیم طبقه کارگر آگاه و کمونیسم و سوسیالیسم در ایران است. این صف باید بیش از پیش متحد، منسجم و یکپارچه شود. و این وظیفه بر عهده ما افتاده است.

تیرماه ۹۶ (ژوئن ۲۰۱۷)

تحولات خاورمیانه و «جبهه کردستانی» کومه‌له و موقعیت آن

خالد حاج محمدی

در این مبحث به ائتلافها و اتحاد ناسیونالیسم کرد در پرتو و تحت تاثیر تحولات خاورمیانه و تخصصات دولت آمریکا و دول منطقه با جمهوری اسلامی می‌پردازم. در ادامه به جبهه کردستانی و ضرورت آن، به پیوستن رسمی کومه‌له به این احزاب، به جایگاه و موقعیت کومه‌له در دل وقایع این دوره و عواملی که پروسه این پیوستن و راست روی را تسریع کرده است خواهم پرداخت. بعلاوه به تاثیرات منفی این مسئله و اهمیت تلاش برای کاهش این تاثیرات بر جامعه کردستان و اهمیت صفی متحد در مقابل ناسیونالیسم کرد خواهم پرداخت.

استراتژی ناسیونالیسم کرد

تخصصات جمهوری اسلامی در طول حاکمیت خود، دوری و نزدیکی، جنگ و آشتی آن با دولتهای غربی و همزمان با دول منطقه، بازتاب و عواقب و تاثیرات خود را بر فضای جامعه و همزمان بر اپوزیسیون جمهوری اسلامی گذاشته است. بررسی این مهم در طول حیات جمهوری اسلامی بعد از قیام ۵۷، و حتی قبل از آن تا کنون،

و سیاست و جهت و برخورد اپوزیسیون راست جمهوری اسلامی از حوصله این بحث خارج است. اما امر مسلم اینکه احزاب ناسیونالیست کرد در طول حیات جمهوری اسلامی پروسه‌ای از امید و ناامیدی، سیاست جنگ برای مذاکره و تلاش برای توافق با جمهوری اسلامی را دنبال کرده اند. این مسئله نه ناشی از فریب خوردن و اشتباه این جریانات و یا عدم درک جایگاه این کشمکشها که معمولاً برای توجیه ناکامی آنها گفته میشود، بلکه ناشی از مطالبه اساسی بورژوازی کرد و بالطبع استراتژی این احزاب یعنی شرکت در حاکمیت و گرفتن بخشی از قدرت به نام «ملت کرد» در چهارچوب جمهوری اسلامی است. لذا دامنه امید و ناامیدی این احزاب، به افق توافق یا تخصص با تهران و سیاستهای عملی جمهوری اسلامی و همزمان تخصصات و آشتی آن با دول غربی و متحدین او گره خورده است.

احزاب اصلی ناسیونالیست کرد در کردستان همیشه در انتظار توازن قوایی در ایران اند که جمهوری اسلامی را وادار به توافقاتی با آنها کند و این کل استراتژی آنها از دوره قاضی محمد تا امروز را تشکیل میدهد. آنها در چهارچوب طرحهای خودمختای، خودگردانی و یا تامین چندین ماده و خواست در کردستان، و یا امروز با طرح فدرالیسم قومی با کسب امتیازاتی در چهارچوب جمهوری اسلامی خواهان ادامه حیات خود هستند. لذا و با این استراتژی چه زمانی که در حال جنگ بوده اند و چه زمانی که پرچم صلح با تهران را برداشته اند، در هر دو شرایط هدف قانع و وادار کردن جمهوری اسلامی به مذاکره و توافق و کسب امتیازاتی برای سهم شدن در قدرت بوده اند.

اما امید به توافق با جمهوری اسلامی هر چند در میان احزاب ناسیونالیست کرد در ایران نقطه پایانی

نشناخته است، با این وصف در هر دوره ای که رابطه جمهوری اسلامی با دولت های غربی و مشخصا دولت امریکا تیره شده است، هر زمان سیاست رژیم چینج توسط آمریکا و متحدین آن از دولت اسرائیل تا امثال عربستان شدت گرفته است و هر زمان دولت امریکا به تهدیدات و تبلیغات جنگی علیه جمهوری اسلامی شدت بخشیده است، افق امید به مذاکره و توافق با جمهوری اسلامی در میان ناسیونالیستهای کرد جای خود را به سیاست آویزان شدن و امید بستن به تخصیصات امریکا با ایران داده است و بادبان کشتی خود را در جهت سیاست امریکا تغییر جهت داده اند. هدف کشیدن جمهوری اسلامی به چنان موقعیتی است که ناچار از مذاکره با احزاب ناسیونالیست، به رسمیت شناختن و دادن امتیازاتی به بورژوازی کرد و احزاب آن است. ناسیونالیسم کرد سنتا و تاریخا برای رسیدن به این هدف از هر امکانی منجمله جنگ، صلح، رفتن پشت سیاستهای غرب، حمایت از خمینی یا اصلاح طلبان خودی، استقبال کرده است.

احزاب ناسیونالیست کرد در کردستان ایران بدنبال فروپاشی بلوک شوروی، تماما به قطب پیروز و مشخصا دولت امریکا و تخصیصات آن با ایران امید بستند. این مسئله بدنبال جنگ خلیج و سرانجام حمله به عراق و ویرانی این کشور و پرتاب شدن احزاب بارزانی و اتحادیه میهنی به قدرت، به مراتب شدت گرفت. از آن تاریخ تا کنون شاخه های مختلف ناسیونالیست کرد علیرغم تلاش همیشگی برای توافق با جمهوری اسلامی و رابطه های غیر شفاف و دور از چشم و مخفی دائمی آنها با جناحهای مختلف جمهوری اسلامی، نه تنها چشم امیدی به امریکا و کمک این کشور داشته اند که خود را متحدین وفادار امریکا دانسته اند. تا اینجای مسئله بر کسی پوشیده نیست. همزمان خود این احزاب هیچ زمانی منکر آن نبوده اند و رسما نه تنها به آن اذعان کرده اند، بلکه چنین رابطه ای را مایه افتخار خود دانسته اند.

اما تا جایی که به کومه له (سازمان کردستان حزب کمونیست ایران) بر گردد و رابطه آن با این احزاب و سیاست کومه له در مقاطع مهم تاریخی این دوره و افت و خیزهای ناسیونالیست کرد، لازم است به مقاطعی از تاریخ این دوره و سیاست این احزاب و برخورد کومه له به آن اشاره ای کوتاه کنم.

سیاست رژیم چینج و جان گرفتن ناسیونالیسم کرد

دوره بوش مسئله رژیم چینج و روی میز بودن گزینه نظامی، تهدیدات اسرائیل و خطر حمله به ایران، تحریمهای اقتصادی و تبلیغات جنگی رسانه های غربی علیه ایران و همزمان شاخ و شانه کشیدنهای جمهوری اسلامی و تبلیغات ضد امریکایی، فضای سیاسی ایران را تسخیر کرده بود. در این دوره درست برخلاف ترس و نگرانی جامعه و هراس مردم ایران از شروع جنگی ویرانگر در ایران و تبدیل ایران به عراقی دیگر، احزاب بورژوازی ایران از راست تا چپ در میدانی بازی کردند که دول و قدرتهای غربی و رسانه های آنها مهندسی میکردند. بحثهای خطر «ایران اتمی»، «نقض حقوق بشر» و «نبود دمکراسی» در ایران پرچمهایی بودند که دولت امریکا و رسانه های رسمی آنها، گشمتکش و دعوای خود با جمهوری اسلامی را زیر آن پیش میبردند. در ایندوره احزاب ناسیونالیست کرد که در بی افقی کامل قرار داشتند، امیدی به مذاکره با جمهوری اسلامی نداشتند، رسما و علنا به پروژه امریکا امید بستند و تلاش میکردند دولت وقت امریکا روی آنها و نیرو و توانشان حساب کند. در میان طیفی از احزاب بورژوازی و شخصیتهای آنها و گروههای مختلف قومی که در این دوره سر برآوردند، مصطفی هجری و عبدالله مهتدی از هر تلاشی در کمپ امریکا دریغ نکردند. ناسیونالیستهای کرد که قبلا خواهان خودمختاری بودند و برای ایران نیز طلب «دمکراسی» میکردند، همگی خواهان ایرانی فدرال شدند و کاسه از آش داغتر حقوق انواع اقلیتها بر اساس زبان و مذهب را به عنوان هویت خود و دیگران به

میدان کشیدند. فدرالیسمی که در روز روشن و در کنار اردوگاههای آنها در عراق و کردستان عراق، به کمک دولتهای غربی و زیر سایه تحریکات قومی و مذهبی احزاب مختلف بورژوازی، مردم همسرنوشت و محروم عراق را با همین هویتها و در دل استیصال حاکم بر این کشور در مقابل هم قرار داده و آنها را میان انواع باندتهای جنایتکار جنگی و احزاب و گروههای قومی و مذهبی تقسیم کرده بود. فدرالیسمی که برای این احزاب و گروه و فرقه های قومی و مذهبی امکانی فراهم کرد تا برای کسب امتیاز، از مردم سربازگیری کنند.

در این دوران «کنگره ملیتها» متشکل از انواع جریانات ناسیونالیستی از ترک تا بلوچ و عرب و کرد که بخش عمده و اساسی آنها را کسی نمیشناخت و یکبارہ در این دوره سر و کله شان پیدا شده و میکروفون در اختیارشان گذاشته شد و به اجلاس و کنفرانسهای مختلف دعوت شدند، همراه با احزاب سنتی ناسیونالیسم و گروههای قومی، زیر سایه سیاست دول غربی شکل گرفت. این کنگره و جریانات سازنده آن از جانب جریانات مختلف چپ به نام دفاع از «حقوق خلقها» و «احترام به توده ها» تقدیس میشدند. چپ خلقی و ناسیونالیست ایرانی، نه تنها گاردی در مقابل آن نداشت که خود با پرچم «دمکراسی خواهی» و «احترام به حقوق اقلیتها»، پرچم فدرالیسم را بر دوش کشید.

بدنبال در همین دوران کنفرانسهای مختلف برای اتحاد اپوزیسیون بورژوازی جمهوری اسلامی و تبدیل آنها به اهرم فشاری بر ایران در کشورهای مختلف اروپایی و امریکا، در پرتو تخصیصات غرب و ایران به نام «بحران هسته ای» و خطر «ایران اتمی» و «دمکراسی» و ضرورت اتحاد احزاب سیاسی برگزار شد.

در سال ۲۰۱۰ در فرانسه کنفرانسی از جانب مراکز امنیتی و «بنیاد دمکراسی» امریکا که به گوادلوپ ۲ مشهور شد و قرار بود «دولتی در تبعید» را به رهبری فردی به نام رضا مدحی و جانشینی امیرحسین جهانشاهی تشکیل دهند، برگزار شد. در این کنفرانس از رهبران مجاهدین خلق تا محسن قالیباف از جنبش سبز، حسن شرفی از حزب دمکرات و عبدالله مهتدی از سازمان زحمتکشان تا ناسیونالیستهای ترک و عرب و بلوچ و... شرکت داشتند. سرانجام فیلم این کنفرانس توسط جمهوری اسلامی به نام «الماسی برای فریب» پخش شد و از زبان رهبر این به اصطلاح دولت که رضا مدحی بود، اعلام شد که ایشان مامور جمهوری اسلامی بوده است. به این ترتیب پروژه «تشکیل دولت در تبعید» متشکل از احزاب ناسیونالیست و مذهبی راست ناکام ماند.

در این دوره و همزمان تلاش برای «اتحاد چپها» در مقابل کنفرانس و نشست احزاب راست هم به جریان افتاد. فضای این دوره و آلترناتیو ساختن بر متن تخصیصات ایران و امریکا و متحدین او، چپ را هم به میدان کشید. سرانجام و بعد از بحثهای پراکنده در ژوئن ۲۰۱۲ «اتحاد چپ» با شرکت ۲۵ حزب، گروه و نهاد و... در آلمان و طی نشست سه روزه شکل گرفت. حزب کمونیست ایران از فعالین این حرکت و از مبتکرین اصلی این ماجرا بود. این حرکت در حقیقت تلاشی در همان میدان و امید بستن به تهدیدات نظامی و تحریم اقتصادی ایران به عنوان فرجه ای برای دخالت آنها و برای بی سهم نماندن «چپ» ایران از برکات تخصیصات امریکا با ایران بود. در این دوره رضا پهلوی رسما و علنا از هر دولتی منجمله از اسرائیل درخواست کمک به اپوزیسیون را میکرد.

آن زمان شخص بارزانی از پیام آوران دولت امریکا برای اتحاد در صفوف ناسیونالیستهای کرد و حتی جریانات چپ آن دوره بود. «اتحاد چپ» که کومه له آنرا به عنوان کارنامه «غیر سکتی» بودن و «اجتماعی و مسئول» بودن خود در قبال چپ و طبقه کارگر در ایران در بوق و کرنا میکرد، در دنیای واقعی از همان ضرورت در آمده بود که اتحاد راست و کنفرانس و دولت سازی های آنها.

«اتحاد چپ» ورژن چپ آلترناتیو سازی بر متن کشمکش امریکا با جمهوری اسلامی بود. حزب کمونیست ایران و سازمان کردستان آن در تمام این دوران نقدی جدی و مرزی جدی با احزاب ناسیونالیست کرد، به برنامه و افق و فدرالیسم آنها نه تنها نداشته است که خود یک پای نشستها و هیئت فرستادن ها و با هم عکس گرفتند آنها از ایران تا عراق و.. بوده است. این جریان در همه نشستها و دیدارهای احزاب ناسیونالیست کرد در منطقه به نام کومه له و کرد، با لباس کردی و به نام نماینده واقعی «خلق کرد» شرکت داشت و در نشست احزاب و گروههای چپ هم به نام چپ و طبقه کارگر با کت و شلوار و زیر تابلوی حزب کمونیست ایران، حضور می یافت.

بحران خاورمیانه و کنگره ملی کرد

بحران خاورمیانه و دخالت‌های امپریالیستی اوضاع منطقه را دگرگون کرد. دول غربی و مشخصاً دولت آمریکا طرح خاورمیانه قومی و مذهبی و شقه شقه کردن آنرا در دستور داشت. سپردن خاورمیانه و سرنوشت آن به دولتهای مترجع منطقه زمانی که خود آمریکا و متحدین او در سوریه به بن بست رسیده بودند، نمیتوانست خاورمیانه را با جنگهای قومی و بی پایان روبرو نکند. در این دوران کل خاورمیانه و دولتهایش در دل جنگ و کشتار در این منطقه به قطبندی های جدیدی شکل داده بودند. ناسیونالیسم کرد در ایران و عراق در این قطب بندی ها به عنوان متحد دولت آمریکا قرار داشتند. البته این امری سابقه دارتر و به قدمت به قدرت رسیدن بارزانی و طالبانی به کمک امریکا در کردستان عراق است. جنگ در سوریه و دفاع ایران از دولت اسد و قرار گرفتن کل غرب و دولتهای ترکیه، قطر، عربستان و اسرائیل در مقابل قطب سوریه، روسیه و ایران، بخش عمده و اساسی اپوزیسیون راست و چپ جمهوری اسلامی را امیدوار کرده بود که شکست دولت اسد و پیروزی اپوزیسیون او که ۸۰ درصد آن جبهه النصر و داعش بود، به زیان جمهوری اسلامی است. بعضی ها به روشنی میگفتند بعد از سوریه نوبت ایران و بعد از اسد نوبت خامنه ای است. اپوزیسیون ناسیونالیست راست و چپ ایران سیاست پرو امریکایی خود را زیر عنوانهای مختلف مقابله با دیکتاتوری، دفاع از «انقلاب» سوریه، دفاع از دمکراسی در سوریه و ... می آراستند و تحویل جامعه میدادند.

قبل از کنگره ملی و تلاش برای تشکیل آن «حزب کارگران کردستان ترکیه» (پ ک ک) چندین کنگره را با هدف متحد کردن احزاب ناسیونالیست کرد تشکیل داد. اما بدلیل مختلف و از جمله تلاش برای سیطره کامل خود بر آن و فضای تشنت و دشمنی میان این جریان و بارزانی و ... این سیاست و کنگره ها به جایی نرسیدند. در اواخر سال ۲۰۱۲ دولت ترکیه اعلام کرد مذاکراتی با عبدالله اوجلان با هدف متقاعد کردن پ ک ک به کنار گذاشتن اسلحه و پایان درگیریهای نظامی را شروع کرده است. متعاقباً خبر مذاکرات دولت ترکیه با اوجلان و فرستادن هیئتهای به زندان در جریان بود. بعد از این پروسه و به مناسبت نوروز شاهد پیام اوجلان در روز ۲۱ مارس ۲۰۱۳ بودیم که از پ ک ک خواست سلاحها را زمین گذاشته و به مرزها عقب نشینی کنند.

تغییر اوضاع و سیاستهای امریکا تغییر جایگاه و اهمیت و خاصیت ابزاری احزاب ناسیونالیست کرد و «مسئله کرد» را بدنبال داشت. در این دوره «اتحاد کردها» بخشی از سیاست غرب در منطقه بود. احزاب ناسیونالیست کرد در ایران آرزو داشتند که امریکا آنها را قبول کند. بخصوص که احزاب ناسیونالیست کرد در عراق در قدرت بودند، در سوریه در دل بحران این کشور در بخشهایی از کردستان سوریه حاکم بودند. خطر جنگ علیه ایران پایان یافته بود و امید ناسیونالیسم کرد در ایران به حمله نظامی به ایران،

دیگر به ناامیدی تبدیل شده بود. دولت اوپاما سیاستی دیگر در پیش گرفته بود و در خاورمیانه ایران متحد دولت اسد بود که غرب مشغول سازمان دادن و مسلح کردن اپوزیسیون آن بود. در نتیجه پدیده کردها در منطقه میتوانست اهرمی برای غرب در این منطقه باشد. همزمان دولت ترکیه تلاش داشت در میان کردهای منطقه و از جمله علیه پ ک ک از اهرم بارزانی هم در عراق و هم در سوریه استفاده کند و لذا مشکلی با کنگره ملی به رهبری بارزانی به عنوان متحد قابل اعتماد دولت اردوغان نداشت.

سرانجام در ژوئیه ۲۰۱۳ به فراخوان بارزانی نشستی متشکل از ۳۹ جریان و گروه ناسیونالیستی ، اسلامی و قومی «کرد» از ایران، عراق، ترکیه و سوریه در اربیل شکل گرفت. کنگره ملی کرد را مسعود بارزانی به نمایندگی از جانب جلال طالبانی و عبدالله اوجلان فراخوان داد. بارزانی هدف از این کنگره را «آشتی با دولتهای منطقه و ملتها» اعلام کرده بود، نتیجتاً علاوه بر دولت آمریکا، جمهوری اسلامی و دولت ترکیه نیز جزو مدعیون این کنگره بودند. کومه له یکی از احزاب شرکت کننده در این کنگره بود. حزب ما قبلاً در مورد کنگره ملی رسماً اظهار نظر کرده است. احزاب و شخصیتهای زیادی از راست و ناسیونالیست تا چپ و کمونیست در ایران و عراق در مورد کنگره ملی، اهداف آن و همزمان نقد سیاست کومه له و دفاع آن از این کنگره اظهار نظر کرده اند.

در این کنگره ابراهیم علیزاده به عنوان دبیر اول کومه له شرکت داشت و در مصاحبه با تلویزیون خودشان به اهداف کنگره و در دفاع از شرکت کومه له و به دفاع حتی از خود کنگره ملی پرداخته است. ایشان در کل بحث خود بر این تاکید میکند که کنگره ملی به جای پیام آشتی به دولتهای اشغالگر کردستان، به نمایندگی از طرف خلق کرد به خلقهای دیگر پیام بفرستند. این تمام جهت و سیاست کومه له و توجیه علیزاده در دفاع از این کنگره و شرکت خود در آن است. ابراهیم علیزاده و کومه له و حزیش فولکل کراوات را باز کردند، پرچم حزب کمونیست را پائین کشیدند و به جای آن با لباس کردی و با پرچم «کومه له کرد»، مدافع واقعی «خلق کرد» که پرچم آشتی با همه ملتهای دیگر را بلند کرده است در این کنگره شرکت کرد و اعلام کردند تلاش میکنند بقیه احزاب شرکت کننده نیز این پرچم را بر دروازه کنگره ملی به اهتزاز در آورند. علیزاده همزمان تاکید میکند که جریان او تلاش میکند «موازیین دمکراتیک» بر کنگره ملی حاکم شود. «موازیین دمکراتیک» اسم رمز کومه له برای سهم خواهی از احزاب اصلی تر ناسیونالیست کرد و اعتراض او به «برادر کوچک» بودن خود بود. آنها در این کنگره همراه با احزاب و جریانات ناسیونالیست از کردستان ایران عملاً و رسماً فراقسیونی را تشکیل دادند تا در این کنگره سهم «کرد های» کردستان ایران را از کنگره طلب کنند و یا بقول ابراهیم علیزاده موازیینی دمکراتیک حاکم کنند و مانع سیطره کامل دو نیروی بزرگ (بارزانی و پ ک ک) بر کنگره شوند. در ایندوره دبیر اول کومه له به مناسبتهای مختلف رسماً جریان خود و احزاب و جریانات و حتی باندهای ناسیونالیست را نماینده کردها میدانند، و میخواهد به عنوان کرد و احزاب کرد به دولتهای اشغالگر پیام بدهد. او همزمان اعلام میکند «بگذار بدانند که نمیتوانند میان احزاب کرد تفرقه بیندازند!». بر اساس صحبتهای دبیر اول کومه له کردها یکی هستند، احزاب کردی متحدند و اختلاف میان آنها توطئه دولتها اشغالگر کردستان است. دیگر کارگر و بورژوا و جامعه بورژوایی و منافع مختلف طبقاتی و کل تاریخ خود این جریان و کمونیسم در کردستان، بدلیل منافع «کردها» و احزابش که ایشان هم رسماً خود را در این کلوب میبیند، خط کشیده میشوند. چیزی که سالیان سال ما و کومه له دوره ما و حزب کمونیست آن دوره برایش تلاش کردیم و علیه توهم پراکنی حزب دمکرات و طبقه بورژوا در کردستان و همسرنوشتی بورژوازی کرد و کارگران و مردم زحمتکش کردستان، مبارزه کردیم و جنگیدیم.

کنگره ملی کرد در دل دعوای پک ک و بارزانی که هر یک متحد ایران یا ترکیه بودند و در تحولات خاورمیانه در قطبهای مختلف ایستاده بودند، بر متن اختلافات دیرینه این دو جریان و به بن بست رسیدن پروسه آشتی ترکیه و پک ک، عملاً شکست خورد.

حزب دمکرات و جنگ نیابتی در کردستان

توافقات دولت ایران و غرب و ماجرای برجام، بسیاری از امیدها و آرزوهای اپوزیسیون بورژوازی و دولت سازی ها و کنفرانسهای وحدت و... را پایان داد. عروج داعش و پاره کردن افسار خود که تا آن زمان متحد غرب و ناتو بود و راه انداختن آدمکشی و جنایت در سوریه و عراق و خارج شدن پروژه کنار رفتن اسد از دستور غرب و خصوصاً دولتهای اصلی اروپایی، اپوزیسیون بورژوازی ایران که در انتظار چیدن میوه جنگ آمریکا و متحدینش با ایران بعد از سوریه بود، را دچار بی دورنمایی و سرخوردگی کرد. توافقات برجام و روی کار آمدن روحانی به عنوان جناح «معتدل» جمهوری اسلامی و قبول ایران در منطقه نه بعنوان محور شر که به عنوان عنصر تامين امنیت و یک پای مذاکره بر سر اوضاع خاورمیانه، به پروژه های حقوق بشری و دمکراسی دولتهای غربی در ایران پایان داد. چتر پروژه های «رژیم چینج» که زیر آن بخشی از اپوزیسیون بورژوازی در خارج کشور برای خود محملی برای جنب و جوش فراهم کرده بود را نیز حاشیه ای کرد.

اما در خود خاورمیانه کشمکش میان دولتهای مترجع در جریان بود. کشمکشی که شکل نظامی بخود گرفت. عربستان در این دوره در یمن عملاً وارد جنگ شده بود و ایران از حامیان حوسی ها در این کشور بشمار میرفت. جنگ نیابتی این دو کشور و تلاش برای مقابله با ایران از جانب عربستان شدت گرفت. عربستان تلاش کرد با امکانات مالی خود و پرداخت پول به چند کشور عربی، جبهه ای از کشورهای عربی را علیه ایران تشکیل دهد و جنگی تبلیغاتی راه افتاد. کمک به اپوزیسیون جمهوری اسلامی نیز در دستور این کشور و متحدین او قرار گرفت. کنفرانس مجاهدین در پاریس در تابستان ۲۰۱۶ شکل گرفت و شاهزاده عربستان، مسئول سابق اطلاعات و امنیت این کشور در حمایت از مجاهدین در این کنفرانس سخنرانی کرد.

حزب دمکرات جناح هجری نیز یکی از کاندیدها و یکی از بازیکنان در پروژه جنگ نیابتی عربستان و متحدانش در کردستان از آب درآمد. حزب دمکرات از مدتها پیش از کنفرانس مجاهد در پاریس، تلاش کرد در کوههای قندیل که سالهای مدیدی بود به محل استقرار نیروهای پک ک تبدیل شده بود، واحدهایی از نیروهای خود را مستقر کند. سرانجام یکی از واحدهای این حزب که در مه ۲۰۱۵ به قصد استقرار در قندیل و یا وارد شدن به ایران از این مسیر به آنجا رفته بود، مورد حمله نیروهای پک ک قرار گرفت و دو نفر از آنها کشته و تعدادی زخمی شد. پک ک و حزب دمکرات در این دوره و تا کنون در قطب بندی های منطقه ای در مقابل هم قرار گرفته اند. پک ک متحد ایران، روسیه و سوریه است و حزب دمکرات با بارزانی و ترکیه و عربستان در قطب مخالف قرار دارد. سرانجام در ژوئیه ۲۰۱۶ حزب دمکرات شاخه مصطفی هجری اعلام کرد که واحدهایش در ایران فعالیت دارند و عملاً وارد پروسه جنگ با جمهوری اسلامی شد که خودشان آنرا «راسان» نام نهادند. این پروژه بدلائیل مختلفی منجمله ضربات نظامی که حزب دمکرات خورد، مقابله کمونیستها و در راس آن حزب حکمتیست با این پروژه، فاصله گرفتن شخصیتهای ناسیونالیست کرد در ایران از حزب دمکرات و بالاخره عدم استقبال توده ای از این پروژه، عملاً شکست خورد. البته جریان مهدی هم مدعی بود

که سازمان ایشان هم وارد ایران شده است. هم حزب دمکرات هجری و هم سازمان زحمتکشان مرتب عکسهای واحد پیشمرگ خود را که مدعی بودند در کوههای قندیل مستقر اند را منتشر میکردند و تلاش میکردند و هنوز تلاش میکنند توجه به خود و «فعالیت نظامی جریانشان» را از این طریق جلب کنند. در این دوره یکی از کادرهای حزب دمکرات به ناگاه سر از مکه درآورد و میکروفن رسانه های عربستان در میان حجاج به مصاحبه با حاجی حزب دمکرات، علیه جمهوری اسلامی و دفاع شرمگینانه از شیوخ عربستان، پرداخت. حزب دمکرات در قبال این ماجرا و مصاحبه حاجی در مکه که سرزبانها افتاده بود، اعلام برائت کرد. اما با فاصله کمی پس از این ماجرا، هیاتی از حزب دمکرات در تاریخ ۲۶ سپتامبر ۲۰۱۶ برای تبریک و ادای احترام به مناسبت سالگرد استقلال عربستان سعودی راهی کنسولگری آنها در اربیل شد. سایت رسمی حزب دمکرات (کردستان میدیا) در گزارشی که همراه عکس از دیدار منتشر کرده چنین نوشته است:

«هیاتی از حزب دمکرات کردستان ایران به سرپرستی محمدنظیف قادری، عضو دفتر سیاسی حزب دمکرات کردستان ایران نیز حضور یافت و بدین مناسبت پیام تبریک رهبری حزب دمکرات و مراتب احترام و درودهای مصطفی هجری، دبیرکل حزب دمکرات کردستان ایران را به سرکنسول عربستان سعودی در اربیل ابلاغ نمود... در این دیدارها، نمایندگان کشورهای عربی و دیگر کشورهای خارجی نسبت به روابط سیاسی و دوستانه با حزب دمکرات کردستان ایران ابراز علاقه نمودند.»

این نوشته جای بررسی این ماجرا و چرایی و چگونگی آن نیست. حزب ما در همان دوره مفصلاً به این ماجرا پرداخته است. اما کومه له کوچکترین نقدی به این حرکت و تبدیل حزب دمکرات به ابزار جنگ نیابتی نداشته و امروز هم ندارد. در این دوره در اوت ۲۰۱۶ به دعوت دکتر دلاور علالدین از انستیتوی تحقیقات خاورمیانه (میری) نشستی در شهر اربیل در مورد اتحاد و همکاری ۵ جریان کردستانی (دو حزب دمکرات و سه جریان کومه له) برگزار شد. دبیر اول های هر ۵ جریان یعنی مصطفی هجری، خالد عزیز (دبیر کل وقت حزب دمکرات کردستان) ابراهیم عزیزاده، عمر ایلخانی زاده و عبدالله مهدی در این نشست شرکت داشتند. بحث جبهه مشترک احزاب شرق کردستان (کردستان ایران) همکاری و اتحاد و نزدیکی و همصدایی آنها مورد بحث بود. نهایت نقد ابراهیم عزیزاده، که معتقد بود هنوز برای رسیدن به این هدف احتیاج به دیالوگ دارند، از حزب دمکرات ایران (جناح هجری) این بود که شروع مبارزه مسلحانه بدون اطلاع آنها بوده است. او در صحبتهای خود اشاره میکرد که چرا درست امروز مبارزه مسلحانه وارد دستور حزب مصطفی هجری شده است. کل بحث او عدم توازن قوای مناسب برای مبارزه مسلحانه بود و نفس موشدوانی عربستان در ایران و تبدیل حزب دمکرات و جناب مهدی به ابزار او برای ناامن کردن و تحریکات قومی در این منطقه حتی مورد گله گذاری دبیر اول کومه له قرار نگرفت.

آن زمان بر سر مخاطرات جنگ نیابتی و موشدوانی های عربستان و ایران در امور همدیگر و جایگاه مجاهد و حزب دمکرات ما علاوه بر اینکه به همه احزاب سیاسی و تعدادی از شخصیتهای سیاسی نامه نوشتیم و بر ضرورت بستن گاردی جدی در مقابل آن تاکید کردیم، تلاش کردیم جامعه را، در مقابل این سیاست هوشیار کنیم و همزمان میلبناریزه کردن کردستان از جانب جمهوری اسلامی و هر نوع توطئه ای علیه اپوزیسیون مستقر در کردستان عراق به بهانه «فعالیت نظامی حزب دمکرات»، را محکوم کردیم. متأسفانه نه کومه له و نه بقیه احزاب سیاسی این هشدارها را جدی نگرفتند و اقدامی جدی برای مقابله با این خطر نکردند. بعضی ها با تاخیری چند ماهه علیه سازمان مجاهدین و حضور شاهزاده عربستان دست به افشاگری زدند، اما حزب دمکرات حتی شامل این افشاگری هم نشد.

تمام اتفاقات فوق از مبارزه مسلحانه حزب دمکرات تا اعلام اعتصاب عمومی این حزب در همین دوره و بی جوابی مردم کردستان و تبلیغات غیر واقعی حزب دمکرات، برقراری رابطه با عربستان، عکس گرفتن و هیئت فرستادن آن حزب و پیام تبریک به عربستان، باعث نشد که ابراهیم علیزاده و کومه له تکانی بخورند و از مخاطراتی که این ماجرا برای مردم کردستان میتوانست داشته باشد لام تا کام حرفی بزنند.

قابل توجه است که اخیراً و بدنبال حمله نیروهای جمهوری اسلامی به واحدی از پیشمرگان کومه له زحمتکشان مهتدی در سنندج و کشته شدن سه نفر از آنها، سازمان مجاهدین به تاریخ ۴ تیرماه ۱۳۹۶ به آنها پیام تسلیت میدهد و «جان باختن» پیشمرگان شهید و دلیر» را به سازمان زحمتکشان تسلیت میگوید. این اولین بار است که مجاهد در تمام طول حیات کومه له چنین پیامی میدهد. حتی زمانی که گردانهای ما از جمله گردان شوان در جنگی نابرابر، توسط جمهوری اسلامی از بین رفت و جامعه کردستان تماماً در عزا بود، مجاهدین خلق احتیاجی به یک کلمه تسلیت ندید. امروز آقای مهتدی هم به کمپ عربستان و کل این جبهه پیوسته است و مجاهد هم به پاس این پیوستن به آنها پیام میدهد. نکته ای را در این زمینه باید توجه داشت و آن حذف پ ک ک و هر جریان متحد او در این نشستها است. دلیل این امر از طرفی جدال پ ک ک با ترکیه و اختلافات آن با بارزانی و از طرف دیگر قرار گرفتن پ ک ک در جبهه ایران، روسیه و سوریه در بحران خاورمیانه است. خاصیت اتحاد پنج حزب کردستانی، مستقل از نیت و اراده علیزاده، کمک به جبهه مقابل و تبدیل شدن به ابزار و بازویی موثرتر و قویتر زیر سایه بارزانی و دولت آمریکا و متحدین منطقه ای آمریکا در جدال آنها با ایران است.

کومه له، جبهه کردستانی و جایگاه «خه بات»

همچنانکه اشاره کردم بحث اتحاد احزاب ناسیونالیست کرد و ضرورت آن در دل تخصصات غرب و جمهوری اسلامی و همزمان قطب بندی های دولتهای مرتجع منطقه امری جدید نیست. آنچه جدید است رسمیت دادن به این «با هم بودن» و تقدیس آن از جانب دبیر اول کومه له تحت نام تعلق آنها به یک جنبش است، چیزی که کومه له و ابراهیم علیزاده همیشه انکار میکردند، است.

اما و علیرغم اینکه به مقاطعی از افنت و خیزهای احزاب ناسیونالیست کرد در ایران در پرتو تخصصات دول امپریالیستی و دولتهای منطقه در دوره چند ساله گذشته اشاره کردم، این مسئله در این دوره جدی شده است و ظاهراً آقای بارزانی به کمک آقای دلاور علالدین به کمک موسسه اش «انستیتوی تحقیقات خاورمیانه (میری)»، این وظیفه را بر دوش گرفته اند و تلویزیون «روداو» که متعلق به جریان بارزانی است، در این راستا در خدمت آنها است. در مورد «جنبش کردستان» و گرایشات آن و توجیهات کومه له و دلایل این سیاست، بعداً توضیح میدهم، اما لازم است در مورد جایگاه «سازمان خه بات» و نقشی که در این دوره برایش در نظر گرفته اند چند نکته را اشاره کنم.

اخیراً و همچنانکه اشاره شد، «خه بات» نیز به این اتحاد پیوسته است. صلاح مازوجی در مصاحبه ای با رادیو پیام پیوستن خبات را امری «تحمیلی» به کومه له ارزیابی میکند. اما ابراهیم علیزاده مستقل از هر توجیهی به ناگاه جریان حاشیه ای «خه بات» را تا سطح جریانی سکولار و معتبر که «در کردستان آنرا میشناسند و...» ارتقا میدهد. همینجا اشاره کنم که نزدیکی کومه له به احزاب و جریانات ناسیونالیستی، در دوره جدیدش و بعد از جدایی منصور حکمت و طیف وسیعی از کادر و فعالین و اعضای حزب کمونیست و کومه له، امری جدید نیست. کومه له جدید، در همه دو دهه گذشته با انواع سازمانها

و جریانات ناسیونالیستی، فرقه های قومی و حتی مذهبی «کرد» نزدیکی داشته است. شرکت در و دفاع از کنگره ملی که کلکسیون از همه جریانات خرد و ریز کرد بود تا روابط حسنه با پژاک و دوستی و نزدیکی با فرقه قومی عبدالله مهتدی و بخشش اسم و اعتبار کومه له به این جریان، همه و همه اقداماتی است برای نزدیکی و کسب اعتبار در میان ناسیونالیستهای کرد در منطقه.

ظاهراً امروز در پرتو خاورمیانه قومی و «خاصیت» کردها برای ارتجاع امپریالیستی و ارتجاع منطقه ای و بر متن چرخش جریانی مانند کومه له، باند «خه بات» مانند همه دارودسته های دست ساز ترک و عرب و بلوچ، میتواند نقشی ایفا کند.

زمانی حزب دمکرات با اتکا به فضای باز سنی گری و سلفی گری، که جمهوری اسلامی برای تقابل با کمونیستها برایشان ایجاد کرده بود، تلاش کرد اتحادیه روحانیون سنی در کردستان را برای جذب آنها تشکیل دهد. امروز که سلفی گری به پدیده ای تبدیل شده است، محتملاً عملیات تروریستی و انتحاری بعد از شکستها و محدودیتهای برای داعش و از دست دادن شهرهای مختلف و آخرینش موصل، افزایش یابد. «خه بات» بدلیل پیشینه سیاه و سنی آن در این دوره میتواند به ظرفی برای «سنی ها» تبدیل شود و کردستان از طریق دو بازوی ناسیونالیسم و سنی گری به میدان جدال و امکانی برای دخالت دولت امریکا و دول منطقه از جمله عربستان تبدیل شود. در بلشوی کنونی «خه بات» این باند مرده ای که سالهاست حتی در روستاهای عقب مانده و مرزی بانه و میان درویش و صوفی های این منطقه هم دیگر به تاریخ سپرده شده است، میتواند جانی بگیرد و در فضای خاورمیانه قومی و مذهبی که انواع و یروسهای نژادی و مذهبی امکان رشد یافته اند، او هم عروج کند و پازل اتحاد احزاب و گروه های ناسیونالیستی- مذهبی را کامل کند. به هر صورت در این دوره به یمن سیاست ارتجاعی دولتهای منطقه و امکانات کل ارتجاع در کالبد هر مرده فراموش شده ای روحی دمیدند، آنرا عروج دادند و با امکانات مالی و تبلیغاتی و نظامی به موی دماغ جامعه تبدیل کردند. در چنین دوره ای «خه بات» هم میتواند در کردستان برای ایفای نقش به نمایش گذاشته شود. تا اینجای مسئله قابل فهم است، اما جای تأسف سقوط عمیق جریانی است که در تلاش است به این جریان حاشیه ای، پوسیده و مذهبی اعتبار دهد، برایش تاریخ بسازد و لباس تمدن و سکولاریسم تنش کند و به بازار تحویل دهد. این تلاش که ابراهیم علیزاده به عهده گرفته است قبل از فریب هر کسی در مورد «خه بات»، سیمای جدید خود کومه له و سقوط درناک آن نه تنها از نظر سیاسی که از نظر اخلاقی را نشان میدهد. باید توجه داشت که در این دوره در ایران نیز طیفی از روشفکران اصلاح طلب کرد و مدافعان همیشه در صحنه جمهوری اسلامی با علم به اوضاع کنونی و مخاطراتی که میتواند ایران را تهدید کند، به راه افتاده اند تا مخاطرات این اوضاع و سیاست امریکا و عربستان، حساس بودن کردستان از این زاویه را به جمهوری اسلامی گوشزد کنند. تلاش میکنند روحانی و سران نظام را قانع کنند، «علمای» کردستان را فراموش نکنند و جایگاهی برای آنها بگذارند و از توان و امکانات آنها در خدمت نظام جمهوری اسلامی استفاده کنند. همزمان به روحانی توصیه میکنند که کردستان را فراموش نکنند، نگاه امنیتی را از سر مردم این منطقه بردارد و روشنفکران و صاحب نظران و آخوندهای این منطقه را هم در خود هضم کند، پستی در دولت خود برای آنها در نظر بگیرد. مسئله «خه بات» و پیوستن به جبهه ناسیونالیستهای کرد(قطب هم پیمان بارزانی) را باید در این فضا گذاشت تا بتوان کل واقعیت این اتحاد و نیازها و دلایل آنرا فهمید. اتحاد احزاب کردستانی و یا «جبهه کردستانی» تلاشی است برای جمع کردن هر خش و خاشاکی و هر ویروس قومی و مذهبی، از «سازمان» آقای مهتدی تا «خه بات»، به عنوان آلترناتیو و بازویی قومی در خدمت قدرتهای جهانی و منطقه ای. و همه این سیاست زیر پرچم ضدیت با ارتجاع

اسلامی حاکم در ایران و دفاع از «خلق کرد» تحویل مردم داده میشود!

جبهه کردستانی و دفاعیات ابراهیم علیزاده

ظاهراً عبدالله مهتدی از سالها پیش پیشنهاد دهنده تشکیل جبهه کردستانی بوده است. اما مستقل از این مسئله در نشستی که سه «کومه له» و دو شاخه حزب دمکرات در اوت ۲۰۱۶ به دعوت دلاور علالدین از انستیتوی تحقیقات خاورمیانه (میری) داشتند و روسای هر پنج جریان در آن شرکت داشتند، مسئله جبهه کردستانی توسط عبدالله مهتدی و فوریت آن طرح شد. مهتدی در این نشست تاکید کرد که حاضر است از جلسه بیرون نرود تا پای چنین اتحادی را امضا کند. در همین نشست پیشنهاد یک تلویزیون برای این جبهه و استفاده همه جریانات عضو جبهه از آن را داشت. در این نشست خالد عزیزی و عمر ایلخانی از پیشنهاد تشکیل جبهه استقبال کردند. ابراهیم علیزاده و مصطفی هجری هیچ مخالفتی نکردند. دبیر اول کومه له بر سر این مسئله تاکید کرد که هنوز شرایط آماده نیست و باید زمینه های واقعی مسئله فراهم شود و همینجا از موضع «برادر کوچک و ناراضی» انتقاد کرد که میبینید که حزب دمکرات تصمیم میگیرد که مبارزه مسلحانه کند و ما هم مثل بقیه بعدا باخبر خواهیم شد. بهر حال ابراهیم علیزاده یک کلمه در مخالفت با این مسئله به زبان نیاورد. ایشان چه در این نشست و چه در کنگره ملی کرد به به عنوان یک کرد و «مدافع راستین» منافع «ملت کرد»، در مقابل «عدم صداقت و دفاع غیر راستین حزب دمکرات»، ظاهر میشود.

اما بدنبال انتقاداتی که از موضع و سیاست کومه له بعد از اطلاعیه مشترک ۶ جریان کردستانی (دو حزب دمکرات، سه شاخه کومه له و خیبات) و یا همکاری این جریانات در مورد انتخابات ایران، ابراهیم علیزاده در مصاحبه ای با رادیو پیام کانادا و در دفاع از سیاست کومه له رسماً و علناً سیاست راست جریان خود را به عنوان گزاشی در «جنبش کردستان» و منافع مشترک آن «جنبش» بیان کرد. در این مصاحبه ایشان علاوه بر ادعای اینکه، بقیه مواضعشان در دل انتخابات به کومه له نزدیک شده است و اینکه جریان او از این موقعیت بهره برداری کرده است، میگوید: «رابطه و همکاری ما با احزاب کردستان از نیاز یک جنبش سرچشمه میگیرد.» او در این مصاحبه به جنبش کردستان و اینکه در این جنبش بالاخره گرایشات مختلفی هست و کومه له از سر احساس مسئولیت در قبال این جنبش وارد این همکاری ها شده است، میپردازد.

جنبش مورد نظر ابراهیم علیزاده جنبش ناسیونالیسم کرد است. ادعای او مبنی بر وجود یک جنبش و تقدیس این جنبش و تعهد سازمانش به نیازهای این جنبش، پرچم طیفهای رنگارنگ ناسیونالیستهای کرد و شخصیتهای مختلف آن از دوره قاضی محمد تا کنون است. این پرچم حزب دمکرات و بورژوازی کرد در کل تاریخ در مقابل کارگر و کمونیستها و کومه له بعد از قیام ایران تا دوره اخیر بوده است. پرچمی که از زمان جدایی ما از حزب کمونیست ایران و کومه توسط بخش باقیمانده در این حزب و کومه له طی پروسه ای کوتاه برداشته شد و اکنون ابراهیم علیزاده سراسر تر از گذشته و بی ملاحظه تر آنرا بدست گرفته است. کدخدای، ارباب و ملاهای ضد کمونیست و عقب مانده و مرتجع روستاهای کردستان هوادار و فعال حزب دمکرات، با همین پرچم، سالهای متمادی علیه کمونیست و کارگر و فعالین کومه له آن دوران جنگیده اند و شکست خورده اند. با همین پرچم حزب دمکرات در دل اعتصاب کوره پزخانه های بوکان رفیق سلیمان محمدی کادر کمونیست و محبوب کومه له را به جرم «تحریک» کارگران علیه کارفرما و «خیانت به منفعت خلق کرد» (همان جنبش کرد مد نظر دبیر اول کومه له) ترور کرد. و با همین پرچم

حزب دمکرات علیه کومه له کمونیست آن دوره، وارد جنگ شد و شکست خورد.

ابراهیم علیزاده و رهبری کومه له فراموش نکرده است که آن زمان حزب دمکرات میگفت کومه له تفرقه می اندازد و ملت کرد را در مقابل هم قرار میدهد و به اتحاد کردها لطمه میزند. امروز همین ادعاها را ابراهیم علیزاده به شیوه ای بسته تر و تزئین یافته تر و تحت عنوان سیاست «مسئولانه یک جریان اجتماعی» بیان میکند و منتقدین کمونیست و چپ خود را جریانات «غیر اجتماعی»، غیر مسئول و مینامد. امروز عامل تفرقه در میان ملت کرد را ابراهیم علیزاده دولتهای منطقه میدانند چیزی که دیروز حزب دمکرات ما و علیزاده و کومه له آن دوره میدانست. حزب دمکرات و کل مرتجعین با پرچم کردها یک «ملت» هستند و کمونیستها به نام مبارزه طبقاتی و منافع متضاد کارگر و بورژوا، به یکپارچگی جنبش کردستان لطمه میزنند، علیه کمونیست و کارگر و زحمتکشان کردستان صف بستند. این تبلیغات و توهم پراکنی علیه طبقه کارگر و فراخوان به کارگر کرد زبان که فعالان زمان جنگ طبقاتی نیست و فعلاً باید یکپارچگی «ملت کرد» حفظ شود را زمانی خود ابراهیم علیزاده و عبدالله مهتدی و عمر ایلخانی زاده زیر اتوریت و فشار کمونیسم کارگری پاسخ میدهند. ابراهیم علیزاده باید بداند که نمیتواند این انتخاب خود را به نام تاریخ نسلی از کمونیستهای کردستان و به نام تاریخ کومه له و حزب کمونیست ایران آن دوران و با سواستفاده از سرمایه تلاش هزاران کمونیست که اکنون زنده نیستند، و با شعار زنده باد کمونیسم جان باختند، تحویل ناسیونالیسم کرد بدهد. به مصوبات کنگره ۶ کومه له که ابراهیم علیزاده آن زمان جزو سخنرانان و مدافعین اصلی آن بود نگاه کنید تا متوجه شوید تاریخ سازی علیزاده و توجیهات عوامانه او به نام اینکه ما همیشه با احزاب سیاسی کردستان «همکاری» کرده ایم، کجای این تاریخ قرار دارد. به مباحثات ما در آن دوران، به بیانیه وقت رهبری کومه له در مورد جنگ کومه له و حزب دمکرات و به بیانیه کومه له در مورد اعلام یک طرفه پایان جنگ با حزب دمکرات نگاه کنید، به مباحثات کمیته مرکزی کومه له بر سر بحث استراتژی ما در جنبش کردستان، بر سر نقد مباحثات وقت عبدالله مهتدی و مسئله هژمونی در «جنبش» کردستان که مورد قبول همه این دوستان و شخص عبدالله مهتدی واقع شد نگاه کنید تا بدانید سیاست امروز و دو دهه گذشته کومه له علیه تمام آن تاریخ است.

ابراهیم علیزاده و کومه له یک انتخاب سیاسی کرده اند. این انتخاب سیاسی به یمن واقعیات جامعه کردستان شکست خورده است. بر اساس، تئوری یک «جنبش» و منافع آن، امروز هر کارگر فرضی که خود را در کردستان مدافع کومه له بداند باید ابتدا با کارفرمای خود (اگر کرد زبان باشد) متحد شود. منافع «جنبش کردستان» ابراهیم علیزاده، ضرورت اتحاد و همکاری و.. میان حزب دمکرات و کومه له ی مدعی سوسیالیسم و هر گروه و فرقه قومی و مذهبی «کرد» را میطلبد. همین منافع لابد به کارگر کرد زبان هم میگوید با کارفرمای خودت متحد شو، بالاخره منافع «جنبش کردستان» این را میطلبد. لابد کارگر کمونیستی که به این راست روی آشکار علیزاده نه بگوید مهر «غیر اجتماعی» و «غیر مسئول» را میخورد و البته اگر نگویند سیاست او در خدمت دولتهای «ضد کرد» منطقه است.

جامعه کردستان و موقعیت طبقه کارگر در این جامعه بدلیل واقعیات زنده و ملموس، این سیاست را به شکست میکشاند. همان واقعیاتی که در سالهای اول انقلاب و با عروج طبقه کارگر در سال ۵۷ به تئوریهها و سیاستهای بخش بزرگی از چپ ایران و خود کومه له آن دوره پایان داد. همین واقعیت ادعای پوچ حزب دمکرات آن دوران که میگفت در کردستان کارگر نداریم و این کمونیستها هستند که به نام کارگر نفاق افکنی میکنند را به تاریخ سپرد. این طبقه در کردستان ۳۷ سال است حتی خود را به حزب دمکرات و کل جبهه ارتجاع تحمیل کرده است. انتخاب سیاسی امروز رهبری کومه له و پیوستن رسمی آن و افتخارشان به این انتخاب به نام «منافع جنبش کردستان» نزد کارگری که روزانه نه تنها در ایران بلکه در کردستان

عراق شاهد استثمار و بیحقوقی مطلق خود توسط بورژوازی «کرد» و دوستان کومه له در حاکمیت است، چیزی جز پشت کردن کومه له به طبقه کارگر و دفاع رسمی و علنی از دشمن طبقاتی کارگر نیست. امروز جامعه کردستان متناسب با رشد بورژوازی ایران و تبدیل ایران به یک جامعه صنعتی بزرگ و با یک طبقه کارگر صنعتی، رشد کرده است. همزمان بورژوازی کرد نیز با ۳۰ سال قبل، چه از زاویه توان و قدرت اقتصادی خود و چه از زاویه پیوستگی به بورژوازی ایران و درک و آگاهی طبقاتی خود، قابل قیاس نیست. همین حقایق عینی به هر کارگر و بورژوازی میگوید در این جامعه که روزانه جدال و جنگ بر سر نان شب اکثریت کارکنان و افزایش ثروت اقلیتی بورژوا، به سیمای سیاسی جامعه شکل داده است. در این اوضاع توصیه های عزیزان در نیازهای «جنبش واحد کردستان» به حق به عنوان بیان منافع بورژوازی کرد، تحویل گرفته میشود. این یک عقب نشینی بزرگ و واقعیت هر چند تلخ را باید به همین عنوان قبول کرد.

ابراهیم عزیزان و کومه له جدید، تلاش میکنند ضمن بردن اعتبار کومه له کمونیست پشت این سیاست راست، از تاریخ گذشته کمونیسم در کردستان هم برانگیزند. عبدالله مهدی زمانی رسماً و علناً پیوستن به ناسیونالیسم کرد را به عنوان یک انتخاب اعلام کرد. آنزمان جنگی بر سر اسم کومه له در جریان بود و حزب کمونیست ایران و کومه له هنوز و به درست عبدالله را به نام کومه له برسمیت نمیشناختند. مهدی مصمم بود از اعتبار و اسم کومه له در خدمت انتخاب سیاسی و چرخش اش به ناسیونالیسم کرد استفاده کند. امروز سه کومه له مهدی و عمر ایلخانی زاده و ابراهیم عزیزان هر سه در «جبهه کردستانی» جمع شده اند و دیگر جنگی هم بر سر نام کومه له در میدان نیست. بالاخره همه پای در راهی مشترک گذاشته اند و همین «امر مشترک» جنگ بر سر اعتبار و خوشنامی کومه له را حاشیه ای کرده است. همگی وجود سه جریان با یک نام را قبول کرده اند، توافق کرده اند که همگی از آن اعتبار و سرمایه در خدمت جبهه و «جنبش کردستان» سوءاستفاده کنند. به همین دلیل ابراهیم عزیزان در مورد پیوستن «خه بات» به این جبهه، میگوید سازمان ایشان ابتدا ترجیحش برای این همکاری سه جریان کومه له و دو حزب دمکرات بود و دلیل این انتخاب را بالاخره شناختن کومه له و دمکرات در کردستان بیان میکند، شناختن و اعتباری که امروز به ناحق و به نام کومه له و تاریخش به گردن عبدالله مهدی و عمر ایلخانی زاده آویزان میکند.

اما در مورد خلاص کردن خود از تاریخ واقعی کمونیسم و حزب کمونیست ایران و کومه له کمونیست، ابراهیم عزیزان هم در چند سال اخیر، مانند عبدالله مهدی و با تقلید از او، تلاش کرد تاریخی جعلی و خود ساخته ای را به جای تاریخ واقعی آن جنبش و حزب معین بگذارد. سخنرانی او در مورد تاریخ حزب کمونیست ایران و کومه له برای دانشجویان علوم سیاسی دانشگاه سلیمانیه در فروردین ماه ۱۳۹۴ و بحثهای بعدی او در مورد تاریخ حزب کمونیست ایران و اینکه کومه له میتواند با یک تغییر نام ساده حزب کمونیست ایران را تشکیل دهد، همراه با کل تلاش این دوره و ادعای اینکه سیاستهای او و سازمانش امتداد سیاستهای همیشگی کومه له بوده است، همگی در همین راستا است. ابراهیم عزیزان از یک طرف یک تاریخ مدون و مکتوب و واقعی را درز میگیرند و از طرف دیگر تاریخ و سیاست کومه له جدید و حزب کمونیست ایران دوره جدید را جای آن و به عنوان کل تاریخ گذشته میگذارد. آنچه مسلم است سایه سنگین کمونیسم و آن تاریخ برای انتخاب کومه له و دبیر اول او مزاحم است. به همین دلیل سعی میکند آنرا سانسور کند، از اذهان عمومی پاک کند و آنرا به شیوه ای بیان کند که در خدمت توجیه انتخاب دوره اخیرش باشد. دفاع کومه له از ناسیونالیسم کرد زیر توجیهات دیپلماسی و حضور در کردستان عراق و سکوت در مقابل اجحافات جریان بارزانی و طالبانی «کرد» در کنار اردوگاهشان علیه کارگر و زحمتکش

کردستان عراق، حضور به هم رساندن با سران ناسیونالیسم کرد و اهمیت «والای» آن برای کومه له، امر جدیدی نیست. ادامه این سیاست تا نقطه پیوستن رسمی اتفاقی است که اخیراً افتاده است. دلیل این اتفاق و تسریع این مسئله واقعیت هایی است که به آن اشاره ای خواهم کرد.

واقعتهایی که این پروسه را تسریع کرده است

چند فاکتور در تسریع این پروسه و قطعیت یافتن پیوستن کومه له به «جبهه کردستانی» متحد بارزانی نقش داشته است. میگویم متحد بارزانی زیرا که مخالفان بارزانی در این اتحاد جایی ندارند. آنها عموماً در جناح یا قطب دیگر ناسیونالیسم کرد که به پ ک ک نزدیک هستند قرار میگیرند. دو قطبی که در دل بحران خاورمیانه و در این مقطع نزدیکان و متحدین و مدافعان و مخالفان منطقه ای و جهانی خود را دارند.

اولین مسئله سیاست غرب و متحدین او در منطقه است. دولت ترامپ عروج کرده است و سیاست فشار به ایران و محدود کردن دامنه نفوذ ایران در منطقه در دستور دولت ترامپ قرار گرفته است. رکس تیلرسون، وزیر خارجه آمریکا در ۱۴ ژوئن در نشست کمیته روابط خارجی مجلس نمایندگان آمریکا از سیاست «تغییر مسالمت آمیز رژیم ایران» سخن میگویند. در این نشست از این صحبت میکند که دولت وقت آمریکا تحمل «حضور بی ثبات کننده ایران» در منطقه را ندارد. وزیر خارجه آمریکا رسماً اعلام کرده است که سیاست دولت ترامپ کمک به مخالفان جمهوری اسلامی در خود ایران با هدف تحت فشار قرار دادن جمهوری اسلامی است.

ناسیونالیسم کرد عموماً بر خلاف بخش عمده جهان از عروج ترامپ به عنوان «مدافع» خود خوشحال است. مستقل از اینکه سیاست ترامپ در خود آمریکا و هیئت حاکمه آن چقدر دوام بیاورد، اما به هر حال دولت اسرائیل و عربستان، به دلایل مختلف منجمله تقابل با ایران، هم به او دل خوش دارند و عملاً در کمپ آمریکا، بر اجرای سیاست ترامپ تاکید دارند و در این جهت خود از دولت آمریکا برای فشار به ایران سبقت گرفته اند. ناسیونالیسم کرد در کردستان ایران و عراق علاوه بر اینکه همیشه چشم امید به آمریکا داشته و خود را نه تنها متحد که آماده خدمت دانسته اند، امروز از آمدن ترامپ خوشحالند. از جهت دیگر «جبهه کردستانی» برای ترامپ و دولتش به عنوان اهرم فشاری در خدمت اهداف و سیاستهای آمریکا در مقابل ایران، نمیتواند مورد استفاده قرار نگیرد. در محافل دولت آمریکا و اسرائیل و عربستان و در محافلی از ناسیونالیستهای کرد، بحث اینکه امکانی فراهم شود که دولتی «کردی» (کردستان بزرگ) شکل بگیرد و به عنوان پایگاهی برای غرب استفاده شود، در جریان است. مستقل از اینکه این پروژه امکان طرح پیدا کند یا نه و اصلاً رسماً شرایط طرح و عملی شدن پیدا کند یا نه، بالاخره خود مسئله در دل این اوضاع که احزاب ناسیونالیست کرد در سوریه منطقه ای را در دست دارند و در عراق حاکم و در ایران هم که آمریکا سیاست فشار به ایران را در دستور دارد، قابل توجه است.

فاکتور دیگر آینده عراق و سرنوشت نیروهای اپوزیسیون مستقر در عراق و مشخصاً سرنوشت کومه له است. در حال حاضر جمهوری اسلامی در عراق بیش از هر دولتی قدرت دارد. نجات عراق و دولتش از دست داعش بخشاً با کمک جمهوری اسلامی انجام یافته است. حشدالشعبی که ورژن عراقی سپاه پاسداران است عملاً توسط جمهوری اسلامی سازمان یافته است. بعد از جنگ موصل تعیین تکلیف عراق در دستور است و همه خود را برای آن آماده کرده اند. اینکه چه جنگهایی و چه تصفیه ها و کشتارها یا توافقاتی صورت میگیرد، مسئله بازاری است. اما در اینکه دولت عراق تلاش میکند جایی برای اپوزیسیون جمهوری اسلامی در خاک عراق باقی نماند، تردیدی نیست. بحث بردن لایحه ای به پارلمان عراق برای

خلع سلاح اپوزیسیون جمهوری اسلامی مدتها پیش در جریان بود. بهر حال این فاکتور برای این احزاب مشکلی جدی و واقعی و حیاتی است.

این مسئله برای کومه له هم مسئله ای جدی و واقعی است. مسئله به روشنی این است که اردوگاه و نیروی مسلح برای این جریان کل هویت او است. در حزب کمونیست و کومه له، قبل از جدایی کمونیسم کارگری، جدالی بر سر اینکه کومه له چیست و چه نیست در جریان بود. گرایشی در کومه له هیچ زمانی پذیرفت که کومه له واقعی در شهر است. پذیرفت فعالیت اصلی کومه له باید روی شهرها و روی طبقه کارگر متمرکز شود، که مشغله و فعالیت اصلی رهبری کومه له باید مشکلات و مشغله آن بخش و آن طبقه باشد. این گرایش، به روال سنت ناسیونالیسم کرد، کل هم و غم خود و هزینه و امکاناتش در خدمت نیروی نظامی و اردوگاههایش بود. این جریان از کومه له شهر و تشکیلات شهر هم به عنوان ابزار و پشت جبهه نیروی نظامی استفاده میکرد و آنرا اساسا برای این هدف لازم داشت. این سنت امروز و در گذشته عملا در فکر این بود و است که زمانی اوضاع شلوغ بشود، این نیرو میتواند از مرز بگذرد و در کردستان به نیرویی تبدیل میشود. امروز که دیگر مدافعین آن کومه له اصلی، آن کومه له شهری و آن تشکیلات کمونیستی در شهرها، دو دهه و نیم است از آن تشکیلات جدا شده است، این گرایش در رهبری سه جریان و گروه کومه له غالب شده و سه سازمان کومه له را ساخته است. امروز هیچ مانعی دیگر بر سر راه این سنت سیاسی که سنت جنبش ناسیونالیست کرد در عراق است و از اتحادیه میهنی و بارزانی به عاریت گرفته شده است، وجود ندارد. به همین دلیل حدود سه دهه است اردوگاهی در مرز مستقر کرده، نیروی خود را آنجا سرگرم کرده است تا چهره مسلح نوع پیشمرگانه حفظ شود. این کل سرمایه و موتور محرکه اصلی این سنت است. امروز این نیروی علنی علیرغم اینکه نمیتواند فعالیت نظامی کند، در اردوگاهها مستقر است و بطور واقعی منشا کاری نیست، اما برای کومه له این همه چیز و کل هویتش است. لذا از نظر ابراهیم علیزاده و رهبری این جریان امروز کل این هویت و این هستی، در خطر است. پیوستن رسمی کومه له به جناح راست ناسیونالیسم کرد و «جبهه کردستانی» زیر سایه سیاست دولت امریکا و بارزانی و اعلام آگاهانه این پیوستن توسط دبیر اول کومه له با توجیهات همیشگی و پیش پا افتاده ای در چنین اوضاعی صورت میگیرد و برای نجات این «هویت» است. فاکتور دیگر مسئله کردستان عراق است. سرنوشت خود عراق و آینده آن در پرده ابهام است. عراق یکپارچه و ماندن به عنوان یک کشور حتی اگر چنین پدیده ای بعد از جنگ موصل شکل بگیرد، مورد سوال است. عراق عملا کشوری خواهد بود سه پارچه و با جنگ و جدال همیشگی که احتمال آرامش در آن صفر است. امروز هیچ حزب و جریانی پرچم عراق متحد را در دست ندارد. یکی شیعه است و یکی سنی و دیگری کرد. این منشا جنگ و جنایت بی پایان است. احزاب مختلف ناسیونالیسم کرد امروز پرچم رفراندم و تشکیل دولت مستقل را به دست گرفته اند. کردستان عراق تنها جایی در این کشور است که احزاب ناسیونالیست کرد اپوزیسیون ایران امکان بقا و ماندن در آن دارند. فردا اگر این بخش مستقل شود و یا دوافکتو با عراق بماند، دوستی با بارزانی و قبول او به عنوان جریان اصلی در این بخش شرط بقا است. این مسئله برای جریانی که مستقل از هر ادعایی، عملا کل هویت خود را عضو از جنبش ملی کردستان و نیرویی پیشمرگ در اردوگاه کرده است، مسئله ای غیر قابل چشم پوشی است و طبیعی است هر بهایی برای آن بپردازد. بهایی که کومه له از زبان دبیر اولش رسماً پرداخته است.

باید در مقابل تسلیم کومه له به ناسیونالیست کرد ایستاد

سیاست کومه له و کل این جبهه بر خلاف توجیهات ابراهیم علیزاده که در مصاحبه با رادیو پیام مدعی

نزدیکی مواضع دیگران به کومه له است و وانمود میکند سازمانش از این «موقعیت بهره برداری میکند»، در پرتو پروژه های غرب و متحدینش معنی میدهد. در مورد انتخابات نیز همچنانکه قبلا هم گفته ایم، ما مشکلی با تلاش کومه له برای متقاعد کردن دیگران و عدم شرکت آنها در انتخابات نداریم. هر جریانی محق است در این راستا تلاش کند که اپوزیسیون جمهوری اسلامی به مشروعیت آن کمک نکنند، مستقل از اینکه این اپوزیسیون راست است یا چپ. اما این اتحاد نتیجه توافق در عدم شرکت آنها در انتخابات جمهوری اسلامی نیست. بلکه «توافق بر سر تحریم انتخابات» خود ناشی از انتخابی دیگر و افقی دیگر برای کل این جریانات است. این افق امید بستن به تحولاتی در منطقه زیر سایه دولت آمریکا و ایجاد امیدی در این جریانات و از جمله کومه له برای چیدن میوه این تخصیص است. لذا منزوی کردن صاحبان افق سرمایه گذاری بر پروژه غرب و متحدین منطقه ای او وظیفه هر نیروی مسئول و هر انسان آزادیخواهی است.

اولین تاثیرات این انتخاب کومه له، دلسرد شدن و نا امید شدن هر کسی است که برای دفاع از سوسیالیسم و به عنوان یک کمونیست، به کومه له پیوسته است. تاثیرات سیاست کومه له، به هر میزان این جریان حرفش در جامعه کردستان برایی پیدا کند، امید بستن به تخصیصات غرب و ایران به جای شکل دادن و قوام گرفتن تحرکی انقلابی بر دوش کارگر و زحمتکش این جامعه به عنوان بخشی از طبقه کارگر ایران و مردم محروم است.

علاوه این انتخاب، به معنی قدرت گیری ناسیونالیسم کرد است. بر خلاف توضیحات عامیانه ابراهیم علیزاده، این دیگران نیستند که به سیاست کومه له نزدیک شده اند، این کومه له است که به آنها پیوسته و زیر پرچم آنها قرار گرفته است. و این پیشروی ناسیونالیسم کرد است و به همین دلیل است که اختلافات و تخصیصات گذشته با جریانی قومی و ضد کمونیست مانند آقای مهدی جای خود را به دیدار و دوستی و تملق گویی متقابل به هم داده است.

انتخاب کومه له انتخابی از روی سهو و اشتباهی در یک سیاست و لغزشی در مسیری اصولی نیست. بلکه نتیجه مسیری است که طی بیست سال گذشته پیموده است. جریانی که در طول بیش از بیست سال علیه ناسیونالیسم کرد چیزی نگفته است و هر سیاست و تحرک ناسیونالیستی را با توجیهات ناسیونالیستی لاپوشانی کرده است، نهایتا به همین اینجا میرسد. هر نوع فشار سیاسی به کومه له برای فاصله گرفتن از ناسیونالیسم کرد محق است، نمیشود کسی را در این راه سرزنش کرد، اما این تلاش برای «تصحیح» رهبری کومه له به نتیجه مطلوب نخواهد رسید. رهبری کومه له و شخص ابراهیم علیزاده بیست سال است که آگاهانه، با چشمان باز انتخاب سیاسی کرده و در این مسیر گام برداشته است. راه اصولی تقویت صف کمونیسم و کمونیستها در مقابل جبهه ناسیونالیستها و دفاع شفاف و بی تعارف از کمونیسم است. امروز هر فعال جدی و کمونیستی در جامعه کردستان، هر دوستدار کومه له و هر کسی که از سر سوسیالیسم و آزادیخواهی به هر دلیل به کومه له پیوسته است، باید به این حقایق بدون تعصب و با چشمان باز نگاه کند. تعصبات و چشم بستن و بدو بیرا گفتن به منتقدین، میتواند در صفوف کومه له دیوار نفرت نسبت به هر منتقدی را بالا برده و تحریک کند. این روشی است که متأسفانه تا کنون رهبری کومه له به آن متوسل شده است. اما این دیوار با اولین باران ذوب میشود و فرو میریزد. دیوار نفرت مهدی، کسی که تلاش کرد چنان تحریک احساسات کند و چنان تحریک قومی کند و چنان تعصبات کور ضد کمونیستی را در سازمانش بالا ببرد که آنها را آماده حمله نظامی به ابراهیم علیزاده و کومه له اش کند، کسی که پاسبانان سلیمانی را برای باج گیری و تقسیم کرسی در کنگره کومه له و پنجاه

پنجاه بودن آن به زرگویز (اردوگاه کومه له) بسیج کرد، کسی که از مدتها قبل از جدایی در فکر پول و امکانات بود و جعبه سیاه او زبانه زد خاص و عام بود، دوام زیادی نیارود. امروز سیاست مشترک، و به قول خود ابراهیم علیزاده منفعت جیشی مشترک و تعلق هر دو به آن، آنها را در کنار هم و به عنوان مدافعان و رهبران «جنبش کردستان» قرار داده است. کسی که به اینها فکر نمیکنند و چرایی آن مورد سوالش نیست، در بهترین و خوشبینانه ترین شرایط، یک دنباله رو کور و قربانی همین تعصبات است. کمونیستها در کردستان باید در مقابل تعرض ناسیونالیست کرد، صف مستقل خود را تشکیل دهند. تاریخ و اعتبار کومه له کمونیست را کسی به سه «کومه له» جبهه کردستان و اتحاد احزاب «جنبش کرد» هدیه نداده است. اگر تا کنون هم بدلیل توهمات و رواج کمونیسم ملی، این جریانات با اتکا به آن تاریخ در خدمت ناسیونالیسم لم داده اند، باید این سواستفاده را مانع شد. آن تاریخ، تاریخ کمونیسم در کردستان، تاریخ نسلی از زنان و مردان کمونیست، تاریخ کارگران کمونیست در کردستان است. اینکه در بخشی از این تاریخ ابراهیم علیزاده و عبدالله مهتدی و عمر ایلخانی زاده سهم ادا کرده اند، یک واقعیت است. این آدمها در آن تاریخ نقش داشتند و آدمهای مهمی بودند. امروز اما از این تاریخ فاصله گرفته و علیه آن ایستاده اند. ابراهیم علیزاده متأسفانه به عنوان آخرین مسافر این راه، خود و سازمانش را به همین راه هدایت میکند. بسیاری از رهبران آن تاریخ، بیش از دو دهه قبل این حقایق را گوشزد کردند و تلاش کردند که این اتفاق نیفتد. اما به دلایل واقعی و خصوصاً با به قدرت رسیدن ناسیونالیسم کرد در کردستان عراق و بسیاری عوامل دیگر سنبه آنها پرزورتر بود و این واقعیت امروز دارد روی زمین واقعی خود را تحمیل میکند.

امروز نه تنها رسالت دفاع از تاریخ حزب کمونیست ایران و کومه له کمونیست، که رسالت دفاع از کومه له قبل از تشکیل حزب کمونیست ایران و رسالت دفاع از هر درجه آزادیخواهی در کومه له و حزب کمونیست ایران دو دهه گذشته و تا امروز در مقابل تعرض به کمونیسم و تاریخ آن در کردستان، بر دوش ما، حزب ما و هر جمع و جریانی است که چنین تعهدی را در قبال کمونیسم و آینده آن و در قبال آزادیخواهی و برابری طلبی در جامعه کردستان و کل ایران، برای خود قائل است.

باید تلاش کرد نه تنها در مقابل تعرض ناسیونالیست کرد و راه حلهای آنها برای ایران و جامعه کردستان سد بست، که علیه هر افق و راه حلی با اتکا به سیاستهای امپریالیستی و دخیل بستن به دولتهای مرتجع منطقه برای تحولی در ایران سد بست. این سد بستن چیزی جز اتحاد کمونیستها، چیزی جز متحد کردن کارگران و فعالین کمونیست در صفی مستقل و با پرچم کمونیسم و برابر طلبی و دفاع از اتحاد و همسرنوشتی کل طبقه کارگر در مقابل بورژوازی ایران و جمهوری اسلامی نیست. باید مانع شد افقهای ارتجاعی، قومی و ناسیونالیستی، افقهای امید به دخالت آمریکا و... به جامعه و به مردم آزادیخواه در ایران و کردستان و به مبارزه آنها با جمهوری اسلامی تحمیل شود و بر مبارزه مستقل آنها سایه بیندازد و آنها را دچار استیصال و ناامیدی کند.

یک پایه اصلی دفاع از کمونیسم در این دوره مقابله جدی با راه حلهای ارتجاعی برای ایران، و مقابله جدی با هر نوع هویت‌های تراشیده شده ملی، قومی، ناسیونالیستی و مذهبی است. کمونیسم در این دوره اگر این خصلتها را بطور برجسته نداشته باشد و اگر تلاش نکند در عمق جامعه و سیاست ایران خط متمایز خود را در میدان مبارزه پیش برد، اگر تلاش نکند مبارزه روزمره طبقه کارگر و زن و جوان آن جامعه علیه نابرابری و برای بهبود زندگی و علیه هر نوع تبعیض و برای هر درجه از بهبود را مستقلاً هدایت کند، به کارگر و به کمونیسم مربوط نیست.

کومه له انتخاب خود را کرده است و راه خود را از آنچه زمانی برایش تلاش میکرد جدا کرده است. این اوضاع و شرایطی که در آن قرار داریم بار سنگینی بر روی هر کمونیستی است که در کومه له فعالیت میکند. بار سنگینی است بر روی هر انسانی که از این اوضاع و از سیاست امروز کومه له ناراضی است. اما یک حقیقت را بدون تعصب باید در نظر گرفت و آن اینکه خود ابراهیم علیزاده به عنوان یکی از شخصیت‌های معتبر جامعه کردستان از سال ۱۹۹۱ و جدایی کمونیسم کارگری، به ناسیونالیستها در درون کومه له باج داد و فکر میکرد به این صورت کومه له را نگاه میدارد و چپ میماند. در این پروسه و تا امروز علاوه بر دو کومه له مهتدی و ایلخانی زاده، روند سوسیالیستی کومه له که خود آنها هم دوشاخه هستند، از او جدا شدند و همگی مستقل از هر تفاوتی که داشته یا نداشته باشند از موضع راست و ناسیونالیستی منشعب شدند. این بخشا نتیجه همان سیاست سازش کردن و بی خطی ابراهیم علیزاده و همراهانش در آن دوره است. امروز این بی خطی، این دفاع شرمگینانه و غیر مارکسیستی از کمونیسم، این احساس خانوادگی و هم جنبشی با راست ناسیونالیست و این همزیستی، نهایتاً خود ابراهیم علیزاده و رهبری باقیمانده را به همان راه برد که زمانی خود را مخالفش میدانستند و عکس گرفتن با آنها را عار میدانستند. لذا و امروز به همین دلیل هر کس خواهد به ناسیونالیسم کرد باج بدهد و هر کس خواهد علیه راستروی کومه له کاری کند و تلاشی کند، باید با تمام قد و روشن به عنوان کمونسیت همه جانبه نقد کند، بایستد و تلاش کند حول پرچم سیاسی خود نیرو جمع کند، قطبی شود و راه دیگری را جلو پای خود و بقیه و حتی کومه له قرار دهد. غرولند و اعتراض زیر لب و نقد ناپیگیر و غیر شفاف کاری نمیکند و صاحبان آن فردا حتی اگر خود راه دیگران را نروند، مستاصل و ناامید خواهند شد. مبارزه و مرزبندی با ناسیونالیسم کرد و دفاع تمام قد و بی کم و کاست از کمونیسم، مقابله جدی با قوم پرستی، وطن پرستی یک شاخص اساسی برای هر کسی است که میخواهد علیه راست روی کومه له بایستد.

کار کمونیستها در کردستان بلند کردن پرچم کمونیسم و دفاع از رفاه و آسایش طبقه کارگر و محرومان جامعه مستقل و در صف متمایز خود است. دوره توهم به و انتظار از کومه له پایان یافته است.

۲۵ ژوئن ۲۰۱۷

شانسی برای ادامه حیات، کاسه های گدایی شان را در دست گرفته اند.

تلاشهای مضمّن کننده شان برای نشان دادن لیاقت شان در ایندوره، نامه نگاری ها، لابیسم، اجلاسها، یارگیرهای جدید مجددا شروع شده است. هر یک با تاکید بر «تحریمهای بیشتر»، «تحریمهای هدفمند»، یا زنده باد «رژیم چینج» و البته طبق معمول با سرمایه گذاری روی نفرت مردم به جان آمده از حاکمیت جمهوری اسلامی، و زیر پرچم «همراهی با جنبش دادخواهی مردم»، اعتراض به «نقض بنیادین حقوق ملت ایران»، ضدیت با یکی از سپاه ترین حکومتهای قرن و کشتارها و اعدامها، فقر، ناامنی، ضدیت با ولی فقیه و سپاه پاسداران و حمایت از ترامپ و رقبای جمهوری اسلامی را نعره میکشند.

این جریانات روی تلاش ترامپ در کسب مجدد اعتماد دوستان و متحدین قدیمی خود در خاورمیانه و بالاخره روی تبلیغات و هارت و پورت «تغییر رژیم» ترامپ، حساب باز کرده اند.

«شورای ملی ایرانیان» رضا پهلوی که مدتها بود در حسرت گوشه چشمی و لطفی از طرف ترامپ به سر میبرد، نامه نگاری با کنگره امریکا و نمایندگان آن را شروع کرده و خواهان «تحریمهای هدفمند» شده است. در میان لشکر جریانات راست و ارتجاعی که برای «رژیم چینج» و سوریه ای کردن ایران صف کشیده اند، رضا پهلوی و «شورای» اش به اینکه رژیم چینجی در کار نیست و اقفند، از سناریوی اصلی ترامپ یعنی «محدود کردن دامنه نفوذ ایران» حمایت میکنند و در مورد مخاطرات حمله نظامی و سوریه ای کردن ایران هشدار میدهند. اینها شاید کم خطرترین جریان در میان نیروهای هستند، که فقط بر متن کشمکش غرب با جمهوری اسلامی و حمایت امریکا شانسی برای خود میبینند.

اما جریانات قومی و مذهبی، باندهای مسلح و سناریوی سیاهی مانند مجاهد و مهدی که مدتها است آرزوی تبدیل شدن به جبهه النصر و تشکیل «ارتش آزاد سوریه» را دارند، بازیگران خطرناک ایندوره اند. این دو جریان با اعلام «شکست سیاست ممانعت غرب با جمهوری اسلامی» و حمایت از «تغییر سیاست امریکا در منطقه»، با اتکا به حمایت متحدین منطقه ای شان، از عربستان تا دولت بارزانی و احزاب ناسیونالیست کرد در منطقه، مشغول روغن کاری اسلحه های زنگ زده خود شده اند. اگر مریم رجوی ساده لوحانه به دست بدست شدن قدرت از «دست ولی فقیه به جنبش مقاومت» (مجاهدین) دل بسته است، مهدی دست اندکار تشکیل «جبهه کردستانی»، بعنوان یکی از عناصر مهم «رژیم چینج» است و دست دوستی نه فقط برای احزاب ناسیونالیست کرد از کومله عزیزاده تا حزب دمکرات هجری دراز میکند، که مسئله نزدیکی و ائتلاف با «متحدین سراسری» مانند مجاهدین و انواع جریانات راست و بورژوا- ناسیونالیست در ایران را زیر «یک منشور دمکراتیک برای جمع کردن کل اپوزیسیون» طرح میکند.

امروز جریان مهدی عنصر فعال سناریوی سوریه ای کردن ایران است. ظاهرا برگ برنده مهدی «اهمیت کردها» در سناریوی ترامپ و رقبای جمهوری اسلامی، حمایت و پا در میانی حزب بارزانی در این پروژه، و تبدیل شدن «کردها» به یکی از بازیگران منطقه، به الگوی دولت اقلیم است. نمونه قدرتگیری احزاب ارتجاعی کرد در کردستان عراق بر متن ویرانی عراق، مدل به قدرت رسیدن جریان مهدی است. مهدی برای تبدیل شدن به «مام جلال» از هیچ تلاشی، از دفاع از حمله نظامی به ایران، از دفاع از رژیم چینج تا ترور مخالفین و رقبای خود، کوتاهی نخواهد کرد. کارنامه سپاه این جریان مملوم از چنین «تلاش» هایی است.

مهدی که تا دیروز پوشیده و تلویحا از پروژه های رژیم چینج امریکا، دفاع می کرد، امروز با تحرک جدید امریکا-عربستان علیه جمهوری اسلامی، با اعتماد به نفس از پروژه رژیم چینج امریکا حمایت

ترامپ و تولد «رجوی» جبهه کردستانی

آذر مدرسی

عبدالله مهدی، رهبر باند زحمتکشان، باز به میانه میدان آمده است و رویای «دولت اقلیم کردستان ایران»، این بار زیر پرچم ترامپ را در دل می پروراند. او که دور قبل تلاش هایش برای ایفای نقشی در فرادای سوریه ای شدن ایران بر باد رفت، با عروج ترامپ و باز شدن امکانی برای ناسیونالیسم کرد در منطقه، جان تازه ای گرفته است.

مهدی با چنان وقاحت و «اعتماد به نفس» مضمّن زده کننده ای از حقانیت رژیم چینج ناتویی صحبت میکند، که ترامپ و بوش و بلر نه تنها جرات چنین دفاعی از پدیده ای که بنام رژیم چینج امروز در عراق و لیبی و سوریه در جریان است را ندارند، که تلاش میکنند حتی با آن عکس هم نگیرند و دستهای خود را در سازمان دادن آن پنهان کنند. در دوره ای که هر یک از قطبهای ارتجاعی مسئولیت جهنم خاورمیانه را گردن بغل دستی می اندازد، مهدی از حقانیت «رژیم چینج» میگوید.

مهدی در مصاحبه اخیرش با رادیو پیام کانادا میگوید:

«موقعیکه آقای جرج بوش ایران را محور شرارت کرد، ما تغییر نظام را ضروری میدانستیم و موقعیکه آقای اوباما این سیاست را عوض کرد و از عربستان و کشورهای دیگر منطقه خواست که جا برای ایران باز بکنند، باز هم ما سیاست رژیم چینج یا تغییر نظام را سیاست درستی میدانیم و تعقیب میکنیم و معتقدیم دیر یا زود اینکار باید اتفاق بیفتد.»

«تغییر نظام ضرورتی است اگر امریکا هم نخواهد. اما حالا که امریکا تغییر نظام یا به قول شما رژیم چینج مسالمت آمیز را جزو سیاست اش قرار داده، امیدوارم اروپا هم اینرا قرار بدهد. امیدوارم جهان به کمک مردم ایران بیاید. چه عیبی دارد اینکار؟ ... چرا رژیم چینج نه؟ این امر ما است تا خارجها!»

اگر کسی از میزان اعتماد به نفس مهدی که تا دیروز به سناریو سوریه ای شدن دل خوش کرده بود، تعجب میکند، آن را از عزیزاده پرسد. چرا که پیوستن کومه له عزیزاده به عبدالله مهدی، رجوی کردستانی ما، را رهبر جنبش همگانی شان کرده است و چنین اعتماد به نفسی به این شخصیت بی اعتبار، حاشیه ای و سناریو سیاهی داده است.

اما ماجرا چیست؟

انتخاب ترامپ و تشدید کشمکشهای امریکا و جمهوری اسلامی، تلاش ترامپ برای بهبود رابطه خود با متحدین منطقه ای خود و رقبای جمهوری اسلامی در منطقه و امیدی در دل نیروهای ارتجاعی راست را، که مدتها بود در خلسه و سردرگمی دست و پا میزدند، زنده کرد.

جریاناتی که اساسا به کشمکش میان امریکا و جمهوری اسلامی امید بسته بودند و دلخوری های جدی از اوباما و تلاش او برای تخفیف این کشمکش داشتند، جریاناتی که با تخفیف کشمکش به کنج سوراخهای خود خزیده بودند، با عروبتیزهای ترامپ دوباره امید به رژیم چینج، امید به شناس ایفای نقش و باز شدن

میکند و بیش‌رمانه تلاش میکند آنرا پروسه گسترش اعتراضات توده ای، پروسه مسالمت آمیز دست بدست شدن قدرت از جمهوری اسلامی به مردم قالب کند.

مهدی به روش متحدین خود از خواهر رجوی گرفته تا گنجی و ... وجود بیکاری، تورم، «عدم توسعه اقتصادی» در ایران، «تحویل دادن اقتصاد به سپاه پاسداران»، «فساد و رانت خواری» و بالاخره از اینکه کردستان هیچوقت استاندار کرد نداشته، را دستمایه حمایت خود از رژیم چینج میکند. مهدی ترامپ مابانه چنان از رژیم چینج نام میبرد گویی قرار است جمهوری اسلامی در این سناریو از طریق انقلابی توده ای علیه بنیادهای سیستم حاکم، برای آزادی و رفاه «تغییر» کند.

چنین دفاع صریح و روشنی حتی برای عنصری تا این درجه ارتجاعی ممکن نبود مگر پیوستن سایر جریانات کردی به این پروژه. اعتماد به نفس مهدی بر متن بی افقی سایر احزاب ناسیونالیست کرد، ناامیدی آنها از امتیاز گرفتن از جمهوری اسلامی یا گسترش اعتراضات توده ای و کمک این اعتراضات به «جنبش خلق کرد»، و باز شدن امکان «پیروزی جنبش انقلابی خلق کرد» زیر سایه حمایت امریکا و رقبای محلی جمهوری اسلامی است. مهدی به تنهایی شناسی برای تبدیل شدن به حتی آتش بیار معرکه و گانگستر نظامی در هیچ سناریوی ارتجاعی نبود، بر متن بن بست و بی افقی ناسیونالیسم کرد شناس عروج پیدا کرده است. بدون پیوستن این جریانات و بویژه کومله علیزاده، در حسرت اعلام رسمی حمایت خود از سوریه ای شدن ایران بود. بدون این پیوستن مهدی هنوز شخصیت حاشیه ای بود که هیچیک از نیروهای مترجع منطقه روی آن حساب نمیکردند.

جبهه کردستانی تنها شناس ناسیونالیسم کرد و احزاب آن در سناریوی رژیم چینج است. قرار است در سناریوی سوریه ای شدن ایران، در سناریوی قومی شدن ایران، احزاب کردی در کردستان «روژ هه لات» به نان و نوایی برسند. قرار است احزاب ناسیونالیست کرد از به قدرت رسیدن دوستان خود در کردستان عراق درس بگیرند و با اتکا به حمایت امریکا و بر متن ویرانی و قومی و مذهبی شدن ایران به قدرت برسند و سری در سرهای نیروهای فوق ارتجاعی منطقه پیدا کنند. این جبهه فقط و فقط در یک سناریوی سیاه میتواند محلی از اعراب داشته باشد.

مهدی علیرغم «هوش و ذکاوت» ویژه خود اما محاسبات غلطی میکند. اولاً ترامپ و متحدینش با معضلات بسیار بنیادی تری روبرو هستند و سوریه ای دیگر در منطقه نه فقط در دستور آنها نیست که امکان و توان اجرای آنها ندارند. دوماً تا جائیکه به کردستان بر میگردد، مردم و طبقه کارگر در کردستان در مقابل هر نوع قومی و مذهبی کردن مبارزه خود می ایستند و بر سینه هر جریانی که تلاش کند مبارزه آنها برای به زیر کشیدن جمهوری اسلامی، برای رفاه و آزادی و برابری را دستمایه دامن زدن به تفرقه ملی، دست رد میزنند. مهدی بهتر است از تلاش دوست خود مصطفی هجری و حزب دمکرات درس بگیرد.

آقای مهدی و شرکای اش باید بدانند هر تلاشی برای قومی کردن ایران، هر تلاشی برای «ناامن کردن» محیط کار و زیست مردم در کردستان با مقاومت مردم آزادیخواه، طبقه کارگر و حزب کمونیستی آن، حزب ما، روبرو خواهد شد. در این میان باندهای قومی و بی ریشه ای مثل سازمان او جز نفرت و انزوای بیشتر نسبی نخواهد داشت. اینرا ما تضمین میکنیم.

۱ اوت ۲۰۱۷

منتشر شده در نشریه کمونیست ماهانه، دور دوم، شماره ۲۲۰

ناسیونالیسم کرد، آینده کردستان، رویاها و حقایق

مصاحبه کمونیست با خالد حاج محمدی

کمونیست: بیانیه کمیته رهبری حزب حکمتیست تحت عنوان «اتحاد ناسیونالیستهای کرد و مخاطرات آن» که ۱۴ اوت منتشر شده است، حاوی مسائل متنوعی، از امید بستن احزاب بورژوازی و از آن جمله ناسیونالیستهای کرد به تخاصمات دولت ترامپ و ارتجاع منطقه با جمهوری اسلامی، بحث جنگهای نیابتی دول منطقه علیه هم، به اتحاد ناسیونالیستهای کرد زیر سیاست و افق این تخاصمات، به پیوستن رسمی کومه له به جبهه ناسیونالیستهای کرد و همزمان به مخاطراتی که در مقابل جامعه است و وظایف کمونیستها و حزب حکمتیست و لزوم سد بستن در مقابل افقهای ارتجاعی در کردستان و... پرداخته است. قبل از هر چیز سوال این است که آیا موقعیت ایران و دامنه تخاصمات امریکا، عربستان و کل این جبهه در سطحی است که رژیم چینج یا تحولی از کانال آنها در ایران ممکن باشد، چیزی که اپوزیسیون بورژوازی ایران به آن دل خوش کرده است؟

خالد حاج محمدی: بحث تخاصمات دول منطقه و دولتهای امپریالیستی، جبهه بندیهای جهانی و منطقه آنها، جایگاه ایران و دلایل این اوضاع و ناامنی که به بشریت در جهان تحمیل کرده اند، احتیاج به بحث مفصلتری دارد که جایش اینجا نیست. اما و برای جواب به سوال شما به چند فاکتور و مسئله اساسی اشاره میکنم.

همچنانکه تا کنون گفته ایم جهان با یک نابسامانی و ناامنی عمومی طرف است. تعادل قبلی به هم ریخته است و توازن قبلی نمانده است. ضرورت وجودی قطب پیروز در جنگ شرق و غرب به رهبری امریکا، با نماندن قطبی به نام شرق زیر سوال رفت و امروز خود قطب پیروز هم به هم ریخته است. موقعیت امریکا علیرغم اینکه هنوز هم بزرگترین قدرت نظامی و اقتصادی جهان است، تضعیف شده است. قدرتهای دیگری عروج کرده اند، اروپا به راحتی پای هر تصمیمی که امریکا بگیرد را امضا نمیکند. اتحادیه اروپا با ماجرای برگزیت دچار تشنّت شده است. «بلوک غرب یکدست به رهبری امریکا» دیگر برای خود امریکا هم واقعی نیست. توافقات و تعادل قبلی در جهان و در خود غرب هم دیگر به هم ریخته است. توازنی جدید و بازتعریف روابط و توافقی بر روی سهم قدرتهای اصلی جهان روی میز است. جنگهای دوره اخیر هم در لیبی و سوریه و هم در عراق چه در دوره صدام و چه اخیراً، دسته بندی های دول منطقه در بحران خاورمیانه، تخاصمات با ایران و تهدید کره شمالی، هیچکدام بدلیل دیکتاتور بودن صدام، قذافی، بشار اسد، خطر «ایران اتمی» برای بشریت و یا «کره اتمی» برای امریکا و جهان نیست. اینها از جانب قدرتهای اصلی برای حل و فصل تخاصمات خود آگاهانه به مرکز بحران و کشمکش تبدیل میشود. عراق، لیبی، افغانستان، سوریه و ایران و پرچمهایی که به نام حقوق بشر و دمکراسی و «دخالت بشردوستانه» و ... از جانب دنیای (متمدن) به رهبری امریکا علم شدند، سر سوزنی برای رفع هیچ مشکل و خاتمه دادن به عمر هیچ دیکتاتوری و برای «نجات جان» مردم این کشورها نبود. این اوضاع و عدم ثبات و تقابلهای دولتهای امپریالیستی و معضلات بورژوازی خود غرب و خود

آمریکا است که در انواع تقابلهای واقعی با همدیگر، از مردم لیبی و سوریه و عراق و.. قربانی میگیرد و خطر جنگ و تبلیغات جنگی را بالای سر مردم خاورمیانه و امروز مردم خاور دور قرار میدهد. اینها تبلیغات و توجیهات دولتهای بزرگ برای مهندسی افکار و فریب بشریت است. اگر قرار باشد خطر جنگ و بمب اتم و توحش را از روی بشریت کم کرد، قبل هر کشوری باید قدری آمریکا لگام زد.

دعوا با ایران و تهدیدات مختلف ترامپ و متحدین او را باید در متن چنین اوضاعی نگاه کرد. امروز قرار نیست جنگی علیه ایران صورت بگیرد و چنین چیزی در دورنما نیست. در دوره جنگ سوریه اپوزیسیون بورژوازی ایران از سر استیصال و بی افقی خود به سیاست میلیتاریستی آمریکا امید بسته بود و به تکرار تبلیغات بی بی سی و دولتهای غربی میپرداختند. آنها به نام اینکه بعد از سوریه نوبت ایران است و یا برداشتن فشار اسد به معنی تضعیف ایران است، در کنار ناتو و ماتشین گشتار جمعی او و در کنار «ارتش آزاد سوریه» که داعش بخش مهم آن بود، ایستادند. این دوره پایان یافت و همراه خود این اپوزیسیون را ناچار از پیدا کردن راههای دیگر برای ادامه حیات کرده است.

اکنون نه رژیم چینج در جریان است و نه قرار است تحولی جدی با اتکا به دولت ترامپ، عربستان و... در ایران اتفاق بیفتد. توافق با ایران و ماجرای برجام پایان این دوره بود. جنگ تبلیغاتی ترامپ و عربده کشی او و همراهانش، جنگ تبلیغاتی و ابزاری برای فشار به ایران و تحمیل کردن عقب نشینهایی به این کشور است. سیاست دولت آمریکا در خاورمیانه محدود کردن دامنه قدرت ایران در این منطقه است، نه رژیم چینج و تحولی در ایران. سیاست دولت ترامپ و ادعاهای گاه و بیگاه او تا کنون بکرات توسط هیئت حاکمه آمریکا رد شده است. کابینه ترامپ و وزرای او یک بیک استعفا داده اند و هر روز عوض میشوند. در دنیای واقعی هر چه ترامپ حرف مفت بزند و جهان را تهدید بکند فوری معنای عملی ندارد و در خود هیئت حاکمه آمریکا خریدار ندارد. موقعیت آمریکا دیگر این نیست و اجازه و امکان ادامه ژاندارمی جهان را به او نمیدهد.

جنگ نیابتی عربستان و تلاش و هزینه کردن برای گروههایی مثل مجاهد و امثال حزب دمکرات ایران و فرقه های قومی و مذهبی برای ایجاد مزاحمت و حرکتهای ایدایی، باز هم قرار است ابزار فشار به ایران باشد. همین سیاست را ایران هم متقابلا علیه عربستان به اشکال مختلف پیش میبرد.

کمونیست: اما در بیانیه بحث از این است که بخشی از اپوزیسیون جمهوری اسلامی به تخصصات دول منطقه با ایران و به دولت ترامپ و تهدیدهای او علیه ایران دل خوش کرده اند. با توجه به ارزیابی شما از اوضاع با تخفیف این تخصصات وضعیت این نیروها چگونه خواهد بود؟

خالد حاج محمدی: امید بستن به تخصصات میان جمهوری اسلامی و دول دیگر در میان بخشی از اپوزیسیون، امری جدید نیست و به قدمت عمر آنها است. اپوزیسیون بورژوازی جمهوری اسلامی از راست تا جناح چپ آن همیشه به تخصصات دولتهای دیگر و مشخصا دول غربی با جمهوری اسلامی دل خودش کرده است. ما شاهد تاریخی از رشادتهای بخشی از این اپوزیسیون در سایه تهدیدات دولتهای مختلف غرب علیه ایران هستیم. دولت در تبعید ساختن ها، امید بستن به حمله نظامی به ایران در دوره بوش، دفاع از تحریم های اقتصادی، بازی در کمپین های غرب علیه جمهوری اسلامی، دفاع از ناتو در کل تحولات خاورمیانه از جنگ عراق تا لیبی و سوریه تا جنگ موصل و...، همگی مقاطعی مهم از تاریخ دوره اخیر است که بخش بزرگی از آنها از مجاهد و طیفهایی از سلطنت طلب و جمهوری خواهان

تا ناسیونالیستهای کرد تا حزب کمونیست کارگری به رهبری حمید تقوایی و جریانات دیگر به پروژه و سیاستهای غرب امید بستند.

توافق با ایران در ماجرای برجام، عدم پیروزی اپوزیسیون متحد و دست ساز ناتو در سوریه (ارتش آزاد سوریه) و عدم توفیق غرب و مشخصا آمریکا در خاورمیانه، برسمیت شناختن موقعیت ایران در خاورمیانه و حساب کردن روی او به عنوان عامل «ثبات» و کلا بهبود رابطه ایران با «جامعه جهانی»، یک بار دیگر اپوزیسیون که به تخصصات آمریکا و کل غرب با ایران دل خوش کرده بودند و در رویای حمله نظامی به ایران شب و روز میکردند را به هم زد و آنها را در ناامیدی و استیصال و... غرق کرد.

از چند سال گذشته و شکل گیری قطبهایی در بحران خاورمیانه، افزایش تنش میان ایران با عربستان و اسرائیل و سرانجام انتخابات آمریکا و موفقیت ترامپ و هارت و پورتهای و جنگ تبلیغاتی علیه ایران و بحث کمک به اپوزیسیون او، خونی در رگهای بخشی از نیروها دمید و جنب و جوشهایی زیر افق این تخصصات شروع شد. در این اوضاع است که امثال مجاهد و بخشی از اپوزیسیون کرد از حزب دمکرات تا فرقه های قومی امثال سازمان زحمتکشان عبدالله مهتدی، امیدوار میشوند و زیر سایه تخصصات عربستان و... حتی به قیمت لطمات جدی نظامی، تحرکاتی نظامی را شروع میکنند که حزب ما همان زمان مفصل به آن پرداخته است.

با تخفیف این کشمکش ها ما شاهد بازبینی در سیاست، بروز اختلافات، یارگیری های جدید در میان اپوزیسیون بورژوازی از سلطنت طلب و جمهوریخواه گرفته تا احزاب ناسیونالیست کرد و جریانات موسوم به چپ هستیم. بی افقی بیشتر و قطع امید از این کشمکشها مجموعه این نیروها را با معضلات جدی تری روبرو کرده است.

کمونیست: در بیانیه بحث از سرمایه گذاری بر کردستان طرح شده است، چرا کردستان؟ در ضمن جایگاه احزاب و جریانات «کرد» در سیاست غرب و برای عربستان و.. در کردستان چیست؟

خالد حاج محمدی: همچنانکه قبلا هم اشاره کردیم دولت آمریکا و متحدین منطقه ای او خواهان محدود کردن دامنه نفوذ جمهوری اسلامی در منطقه هستند. برای پیشبرد این سیاست از هر ابزاری استفاده خواهند کرد. بحث این نیست که ترامپ و یا عربستان نگران بی حقوقی مردم کردستان هستند، اینها که خود هزار بار از جمهوری اسلامی مرتجع تر اند. عربستان که با گماردن سران چند طایفه بر چاههای نفت، روی تمدن بشری را به خود ندیده است و از عقب مانده ترین کشورهای جهان است، در موقعیتی نیست که برای مثلا مردم کردستان دل بسوزاند و در موقعیتی نیست که مثلا ایران را تهدید کند. امروز آل سعود با هزار و یک مشکل دست بگریبان است و اختلافات بالا در میان صدها «ولیعهد» صف بسته برای جانشینی و مسابقه و اختلافات آنها، تا معضل پایان نفت در این کشور و آینده آن و از دست رفتن جایگاه قبلی او برای غرب و... روی میزش است. در نتیجه از مجاهد تا حزب دمکرات برای آمریکا و عربستان و اسرائیل و... ابزاری اند در خدمت سیاست خود. ابزاری برای فشار به ایران. از این زاویه است که بر اتحاد اپوزیسیون «کرد» جمهوری اسلامی تاکید میکنند. میخواهند از آنها به عنوان بازوی تاثیر گذار استفاده کنند. لذا سیاست حمایت کردن از امثال مجاهد و حزب دمکرات ایران و... و هزینه کردن برایشان تا زمانی است که میخواهند این فشار روی ایران ادامه پیدا کند و به آن احتیاج دارند. مسئله این است که این پروژه سیاه و ارتجاعی زیر نام «حقوق کردها» دنبال میشود و به نام «مبارزه»

با جمهوری اسلامی در «دفاع» از مردم کردستان آراسته و تحویل جامعه می‌دهند.

اما در مورد اینکه، چرا کردستان و احزاب ناسیونالیست کرد کاندید مناسبی هستند، چند فاکتور را باید در نظر گرفت. در ایران و کل منطقه مسئله ای به نام مسئله کرد مطرح است که جواب نگرفته است. ما شاهد تاریخی از جنگ و کشمکش میان مردم، احزاب سیاسی و... با جمهوری اسلامی در کردستان بوده ایم. احزاب ناسیونالیست کرد نیز همراه ما کمونیستها با جمهوری اسلامی (حال هر کس با اهداف جداگانه و متضاد خود) جنگ کرده اند. مردم کردستان شاهد لشکر کشی، قتل عام و بمباران شهرهای مختلف و اعدام وسیع مخالفان جمهوری اسلامی در کردستان بودند. نفرت از جمهوری اسلامی در این جامعه بالا است. در این جامعه، هم کمونیسم و هم ناسیونالیسم، هم جریانات کمونیستی و هم ناسیونالیستی، مستقل از هر سیری که طی کرده باشند، اجتماعی اند، نفوذ و اعتباری دارند و تاریخی را پشت سر دارند. لذا اپوزیسیون کرد و احزاب اصلی ناسیونالیست کرد، مانند جریانی چون مجاهد جریاناتی بی ریشه نیستند.

ایران امروز با دوره شاه از زاویه رشد سرمایه و قدرت سرمایه داران و دامنه تکنیک و صنعت و همزمان طبقه کارگری که همراه آن رشد کرده، خیلی متفاوت است. بورژوازی و کارگر کردستان هم پا به پای تحولات این چهار دهه رشد و تغییر کرده اند. بورژوازی کرد هم رشد کرده است، اما با این وصف، هنوز ناراضی است و خود را شریک در قدرت سیاسی و اقتصادی نمیداند و موانعی در مقابل خود می بیند. هنوز حتی برای مقامات بالای این کشور، اگر شیعه نباشید، راهی ندارید. هنوز مذهب رسمی در این کشور شیعه است. هنوز ستم گری ملی جای خود باقی است. علیرغم این فضای جامعه ایران، مناسبات مردم کردستان با بقیه ایران مطلقاً با ترکیه و عراق قابل مقایسه نیست، احساس همسر نشینی در میان زحمتکشان این جامعه بالا است. با این حال و با وجود فاکتورهای مورد اشاره و وجود ستمگری ملی و حل نشدن مسئله کرد و حاکمیت دولتی اسلامی و شیعه و اوضاع کل منطقه و...، جامعه در مقابل ناسیونالیسم، مذهب و نفاق قومی و مذهبی واکنش نیست، چیزی که بورژوازی کرد و ناسیونالیستهای کردستان هم بر آن سرمایه گذاری میکنند.

علاوه بر این مسائل، ناسیونالیسم کرد هم در ایران و هم در منطقه، حداقل بعد از شکست بلوک شرق، پرو غرب و مشخصاً پرو آمریکایی است. خود را متحد آمریکا دانسته و چشمی به سیاستهای این کشور و امیدی به تخصصات آن با ایران و کمکهای او به خود داشته است. حاکم شدن ناسیونالیستهای کرد در کردستان عراق در دل یک جنگ جنایتکارانه و کشتار صدها هزار انسان توسط آمریکا، انگلستان و متحدین آنها به نام مبارزه با صدام و با نابودی یک جامعه، به کمک آنها ممکن شد. متحد ترین، وفادارترین و سر بزیرترین جریانات سیاسی در مقابل غرب، احزاب ناسیونالیست کرد خصوصاً در عراق و ایران اند.

بعلاوه اکنون مسئله کرد در سطح منطقه، بدلیل بحران خاورمیانه و شقه شقه کردن آن و تحمیل جنگهایی بر اساس قومیت و مذهب و عروج انواع دارودسته های مسلح از جمله داعش، مورد بحث است. در سوریه احزاب ناسیونالیست کرد یک پای جدی جنگ علیه داعش بوده و در منطقه ای فعلاً حاکم هستند. در عراق به هزار و یک دلیل، دولت فدرالی قومی و مذهبی حاکم شکست خورد و باز تعریف سهم احزاب قومی و مذهبی حاکم روی میز است. عراق عملاً سه تکه شده است، تخصصات و کینه و نفرت قومی و مذهبی به مراتب از دوره صدام، بیشتر شده است و عراق یک پارچه تقریباً به رویا نزدیک است تا واقعیت. مسئله کردستان عراق و آینده و استقلال آن هم یکی از این مسائل است.

اینها همگی به کردستان ایران و احزاب ناسیونالیستی هم جایگاهی میدهد و همزمان استفاده از این منطقه

و از این احزاب برای فشار به ایران، بدلیل وجود مسئله کرد، در خاورمیانه تکه پاره شده بر اساس قومیت و مذهب، جدی تر میشود.

کمونیست: با این توضیحات مخاطرات این مسئله چه است و چه اندازه این مسئله میتواند به افزایش نفاق قومی و مذهبی چیزی که حزب حکمتیست حساسیت زیادی نسبت به آن از خود نشان میدهد، دامن بزند؟

خالد حاج محمدی: حساسیت حزب ما واقعی است و عدم حساسیت دیگران خود فریبانه است. دوره کنونی ما شاهد سربر آوردن و سازمان دادن صدها گروه قومی و مذهبی با پول و امکانات و تسلیحات مدرن در کل جهان و خصوصاً در آفریقا و خاورمیانه بوده ایم. کسی هست بتواند ثابت کند، امروز کشوری به عنوان کشور لیبی باقی مانده است و جامعه و مردم آن زندگی طبیعی خود را پیش میبرند؟ لیبی هم اکنون به میدان تخصصات دهها طایفه و قوم و باند مسلح از همه رقم تبدیل شده است. سوریه در مقابل چشمان همه ما و از روی نقشه و دخالت دولتهای بزرگ جهان به یک ویرانه تبدیل شده است. عراق به میدان تاخت و تاز هزار جانور تبدیل شده و مردم محروم هر روز ابزار جنگی در خدمت یکی از اینها در گوشه و کنار این کشور هستند. حشدالشعبی در بیخ گوش ما به عنوان دفاع از مذهب شیعه و قهرمان جنگ در موصل و «آزادی» آن مرده هایش را میشمارد و آماده جنگ برای وجب به وجب خاک «شیعه» علیه «سنی» و «کرد» است. امروز دامنه و ابعاد تخصصات کور و عقب مانده دوران بربریت به نام مذهب و ملیت و... زندگی مردم در قلب اروپا را هم تهدید میکند. اینها نتیجه کارکرد و سیاست رسمی دولتهای بزرگ جهان است. لذا حساسیت ما واقعی است. بیست سال قبل کسی چنین سناریویی را تصور نمیکرد، اما امروز این بخشی از سیمای عادی جهان است. هر روز رسانه ها اجساد قربانیان را نشان میدهند و من و شما را به قناعت و راضی شدن به آنچه برایمان درست کرده اند و هراس از بدتر شدن سوق میدهند.

این وضعیت شرایط مناسبی برای رشد ناسیونالیسم و دامن زدن به عرق ملی در ایران را هم فراهم کرده است. همزمان وجود مسئله کرد در ایران، حادث شدن مسئله کرد در منطقه امکانی برای رشد ناسیونالیسم کرد، برای جمع کردن نیرو، برای سهم خواهی بیشتر به نام «حق مردم کرد»، را فراهم کرده است. به همین دلیل امروز شاهد دامن زدن هر چه بیشتر به عرق ملی، گلایه از نداشتن استاندار و شهردار و... کرد از جانب جریانات ناسیونالیست نه فقط در اپوزیسیون بلکه و بعلاوه در میان صفی از شاعر و نویسنده و «روزنامه نگار» و... طرفدار با سابقه جمهوری اسلامی هستیم.

به اصل سوال شما برگردم. جایی که به نفس ماجرا برمیگردم، امید بستن به دول امپریالیستی و یا عربستان و... افقی سراسر سیاه و ضد انسانی و ارتجاعی است. ما در همین دوره شاهد دخالتگری دولتهای بزرگ جهان و همپیمانان آنها و کل دول مرجع منطقه در عراق، لیبی، سوریه، افغانستان و... بوده ایم. صدها هزار نفر از مردم بیگناه کشته و دهها میلیون آواره و چند مملکت ویران شده است. علاوه بر این و همچنانکه گفتم انواع جریانات باند سیاسی، کاندیدترهای نظامی، دسته جات آدم کش که داعش و النصر و حشد الشعبی تنها نمونه هایی از آنها هستند عروج کرده اند. در همین جنگ موصل امنستی بحث از جنایت علیه بشریت توسط آمریکا، ارتش عراق و پیشمرگ و خلاصه نیروهای ائتلاف علیه داعش دارد. شهر موصلی دیگر باقی نیست و به یک ویرانه تبدیل شده است. خودشان میگویند ۴۵ هزار نفر از مردم عادی کشته شده است. و اینها هنوز کل ماجرا نیست، مسئله این است که چنان مردم این منطقه را

به نام ملیت و مذهب مختلف به جنگ علیه هم ترغیب کرده و تحریک کرده اند، که ممکن است چندین دهه جنگ و جنایت و دشمنی میان مردم هم سرنوشت و علیه هم در این منطقه باقی بماند. احزابی که وارد این میدان میشوند، مستقل از نتیجه آن، ماهیت ارتجاعی و ظرفیت سیاه خود را به نمایش میگذارند.

اولین نتایج چنین سیاستی، حاشیه ای کردن مردم و دور کردن آنها از مبارزه ای مستقل و با اتکا به نیرو و اتحاد خود علیه جمهوری اسلامی است. این سیاست به هر میزان عملی شود، ترس و نگرانی و محافظه کاری را در میان مردم دامن میزند. ترس از ناامنی، ترس از جنگ و جنایت، ترس از بمباران، ترس از ویرانی و آوارگی در خاورمیانه ای که سه دهه است به میدان تصفیه حساب دولتهای بزرگ جهان به قیمت تحمیل یک عقب گرد عظیم به کل بشریت در جریان است. این اوضاع طبقه کارگر و مردم محروم و معترض را از تغییر میترساند و این ترس مبنای واقعی دارد. درست برخلاف گروههای قومی، جریانات فاشیستی، کانگسترهای نظامی و جریانات باند سیاسی که در چنین اوضاع میتوانند رشد کنند، جامعه و مبارزه طبقاتی، اعتراض مدنی و متمدن در چنین اوضاع معمولاً کاهش پیدا میکند. بیخود نیست که جریانات باند سیاهی از قبیل مجاهد و سازمان زحمتکشان عبدالله مهندی با دم گردو میشکنند و در میان ترس و واهمه عمومی از جنگ، از کشتار، امثال مهندی از رژیم پنج و خوبی آن حرف میزند. هفت، هشت سال پیش دفاع چنین صریح از رژیم پنج، حتی در سازمان قومی خود آقای مهندی با اعتراض عده ای روبرو میشد. امروز این صحبتها را میکند و فردا هم در مجلس خوش و بش سایر رهبران «کرد» با ابراهیم علیزاده و آقای هجری و...، بحث از اهمیت اتحاد و نزدیکی بیشتر و ضرورت جبهه مشترک به نام «منافع» مردم «کرد» میکنند.

نیروهایی که به آمریکا یا جنگ نیابتی عربستان و ... با ایران امید میبندند و وارد این میدان میشوند، به هر میزان نفوذ و اعتبار داشته باشند، به همین میزان به مبارزه مستقل و واقعی مردم کردستان علیه جمهوری اسلامی لطمه میزنند. بعلاوه این نیروها بر تحریک قومی و ناسیونالیستی و بر افزایش نفاق و دشمنی میان مردم کردستان و بقیه ایران به نام مبارزه با جمهوری اسلامی و «منافع» مردم کردستان، سرمایه گذاری میکنند. چنین سیاستی که سیاست همیشگی ناسیونالیست های کرد است، به همسرنوشتی مردم زحمتکش کردستان با مردم بقیه ایران و به اتحاد و همسرنوشتی کل طبقه کارگر ایران لطمه جدی میزند. همچنانکه اشاره کردم با وجود جمهوری اسلامی و تاریخی از لشکر کشی و کشتار و ماندگاری ستم ملی به همراه یک مذهب رسمی به نام شیعه و...، بعلاوه دخالت دولت ایران در کل تحولات خاورمیانه و در دفاع از «قطب شیعه»، دامنه این نفاق و تحریکات قومی و مذهبی فراتر از کردستان خواهد بود.

همزمان جمهوری اسلامی به بهانه مبارزه با دول خارجی، دستش در سرکوب مبارزات آزادیخواهان، در سرکوب کارگر و زن و جوان آن جامعه، در نظامی کردن فضای جامعه بازتر شده است. عریبه کشی های همین دوره ترامپ و تخاصمات با عربستان و جنگ نیابتی حزب دمکرات و...، علاوه بر اینکه ترس و نگرانی و محافظه کاری را در میان مردم ناراضی و معترض به جمهوری اسلامی افزایش داد و اسلحه ای در دست جمهوری اسلامی برای مقابله با آنان قرار داد، کل ناسیونالیسم ایران را در پشت جمهوری اسلامی بسیج کرد. امروز ناسیونالیسم ضد «عرب» ایران سرو کله اش حتی از درون احزاب و گروه های «چپ» و متحد و همکار حزب کمونیست و سازمان کردستانش، در حزب توده و اکثریت و شاخه های چریک و راه کارگر و... بیرون زده است. امروز راه کارگر هم برای «تجزیه طلبان» در کردستان به سیاق ناسیونالیسم اصیل ایرانی از کنگره خود خط و نشان میکشد. جریانی که تمام زندگی خود سر تسلیم و تعظیم در مقابل ناسیونالیست کرد و مشخصاً حزب دمکرات حتی زمانی که کمونیست کشی راه می انداخت، به نام «خلق» کرد و نماینده «راستین» این «خلق» فرود می آورد. اعتراضات علیه کومه

له ابراهیم علیزاده در میان متحدین دیروز خود در چپ ایران بخشا نتیجه همین است.

کمونیست: در بیانیه کمیته رهبری به نزدیکی و همکاری پنج جریان کردستانی در پرتو سیاست غرب و پیوستن رسمی کومه له به ناسیونالیسم کرد و همزمان پیوستن گروه اسلامی «خبات» صحبت شده است. این در شرایطی است که خود کومه له (تشکیلات کردستان حزب کمونیست ایران)، میگویند که آنها سندی را برای همکاری با این جریانات در کنگره ۱۷ تصویب کرده اند. در این مورد چه میگویند؟

خالد حاج محمدی: ضرورت اتحاد احزاب ناسیونالیست کرد، نزدیکی آنها و تشکیل یک جبهه متحد، امری جدید نیست. اینکه احزاب «کرد» ایران یکی شوند و یا اتحادی شکل دهند، مستقل از درجه خواست و تمایل هر کدام، چندین سال است از جانب دول غربی و مشخصاً دولت آمریکا و دیگر دولتهای مرتجع برای تبدیل آنها به اهرم فشاری در خدمت سیاست خود، در جریان است. در دوره قبلتر که حزب دمکرات آقای هجری و عبدالله مهندی امید حمله نظامی به ایران و شدت تخاصمات غرب و اسرائیل با ایران را داشتند، مشخصاً محافل غرب شرط کمک به اپوزیسیون کرد را اتحاد و نزدیکی آنها اعلام کرده بودند. جریان بارزانی در این دوره بعنوان واسطه برای به ثمر رساندن این امر و اتحاد آنها در جبهه ای و یا شکلی دیگر از اتحاد، تلاش کرده است. بعلاوه در اجلاس مختلف این دوره کومه له ابراهیم علیزاده و دو شاخه دیگر «کومه له» عبدالله مهندی و عمر ایلخانی و هر دو شاخه حزب دمکرات، مسئله ضرورت نزدیکی بیشتر، حتی تشکیل جبهه کردستانی، که طراح و مدافع سرسخت آن عبدالله مهندی است، بدون مخالف یک نفر هم طرح شده است. ابراهیم علیزاده حداکثر گفته است که هنوز زود است و باید دیالوگ بیشتر کرد. در چند جلسه مشترک این ۵ جریان این بحث طرح شده و هیچ زمانی رهبری کومه له چنین جبهه یا اتحادی را رد نکرده است. کنگره ۱۷ آنها به نام تصویب سند «همکاری» جهت تا کنونی این جریان را تأیید کرده است.

بعلاوه واقعیت دیگر این است که سند و مصوبه مبنایی واقعی برای ارزیابی از هیچ جریانی و خصوصاً کومه له نیست. پراتیک عملی این جریان مبنای واقعی است. هزار سند انقلابی و کمونیستی حزب کمونیست و کومه له کمونیست، پیش از جدایی کمونیسم کارگری از آن، هنوز در هیچ کنگره و اجلاس رسمی حزب کمونیست ایران و سازمان کردستانش رسماً کنار گذاشته نشده اما در دنیای واقعی این اسناد در آرشیو خاک میخورند و وجود آنها مانعی برای آوانس همیشگی کومه له به ناسیونالیسم کرد و ارتجاعی ترین جریانات و همزمان خاک پاشیدن به چشم کارگر و زحمتکش کردستان، نبوده است.

اما آنچه امروز اتفاق افتاده است، رسمیت دادن به اتحاد با ناسیونالیستهای کرد از جانب کومه له در یک دوره تاریخی معین و زیر سایه تخاصمات دولت آمریکا و دول مرتجع منطقه با جمهوری اسلامی است. در دوره ای که ناسیونالیستهای کرد به امید تحولاتی در کردستان ایران به نفع ناسیونالیسم کرد و رویای تکرار تجربه کردستان عراق در این دوره و در دل بحران خاورمیانه، به هر دری از دولت ترامپ تا عربستان و اسرائیل و.. زده اند. در این مدت اتحاد یا همکاری و نزدیکی بیش از حد این دوره و بحث جبهه کردستانی و عدم مخالفت رهبری این جریان، به کرات از زبان خود ابراهیم علیزاده در انواع مجامع و اجلاس ناسیونالیستها طرح شده است. همچنانکه من و رفقای دیگر در بررسی این اتفاق اشاره کرده ایم، این مسئله از زبان شخص اول این سازمان (ابراهیم علیزاده) به نام منافع یک جنبش، که چیزی جز جنبش ناسیونالیسم کرد نیست، بیان می شود. علیزاده اعلام میکند که جنبش مد نظر ایشان گرایشات مختلفی دارد و تفاوت خود با احزاب دمکرات و شاخه های دیگر «کومه له» را و حتی امثال

گروه اسلامی نوع سنی «خبات» را به عنوان گرایشات یک جنبش بیان میکند. لذا امروز خود رهبری این سازمان و شخص ابراهیم علیزاده است که میگوید با احزاب ناسیونالیست کرد جزو یک جنبش اند، چیزی که ۲۵ سال است ما میگوئیم و آنها مدام انکار میکنند.

مشکل و نقد ما نه امروز و نه هیچ زمانی نفس همکاری کومه له با مثلا حزب دمکرات نبوده و نیست. همکاری میان نیروهای اپوزیسیون علیرغم اختلافات جدی سیاسی و جنبشی، ممکن است در مقاطعی و بر سر مسائلی موضوعیت پیدا کند. مسئله ما پیوستن به ناسیونالیستهای کرد و توجیه آن به نام منافع «جنبش کردستان» و «وحدت طلبی» توده های مردم از جانب رهبری این جریان در دوره معینی و زیر افق تخصصات دولت آمریکا و دول مرتجع منطقه است. گفتیم امروز آنچه که جریان ما از بیش از دو دهه قبل طرح میکرد و این دوستان به آن اعتراض داشتند را خود ابراهیم علیزاده به عنوان تعلق همه به یک جنبش (جنبش کردستان)، قدوسیت این جنبش و منافع آن جنبش و گرایشات متفاوت در آن تأیید میکند.

کمونیست: در بیانیه کمیته رهبری پیوستن کومه له به این احزاب را تعرضی از زاویه راست و لطمه ای به جنبش آزادیخواهانه ارزیابی میکند. اگر کومه له ابراهیم علیزاده به قول شما جناح چپ ناسیونالیست کرد بوده است، دیگر چرا این یک راست روی ارزیابی میشود؟

خالد حاج محمدی: نزدیکی امروز در دوره ای معین و زیر افقی صورت میگیرد که تخصصات دولت آمریکا و دول منطقه با جمهوری اسلامی باز کرده است. به این اعتبار جبهه کردستانی، اتحاد یا ائتلاف کنونی سراپا ارتجاعی است. ما در دوره ای مکرارا شاهد مجاهدت بخشی از این نیروها برای توافق با جمهوری اسلامی بودیم. بخشی از آنها دهها تلاش برای مقبولیت از جانب جمهوری اسلامی و رفت و آمد و مذاکره با کنسولگری آنها در کردستان عراق را در پرونده دارد. در دوره اخیر و بعد از به نتیجه رسیدن توافق با ایران، آنها سر به هر سفارتخانه ای زده اند، از عربستان تا در خواست کمک از ترامپ و تا اسرائیل. نفس اینکه نیرویی ناسیونالیست باشد، دلیل بر این نیست در یک پروژه اینچینی مشارکت کند. با هر اختلافی که ما با کومه له ابراهیم علیزاده داشته باشیم، اینها قبلا به راحتی وارد چنین میدانهایی نمیشدند. بعلاوه ما به کل احزاب سیاسی اپوزیسیون جمهوری اسلامی از جمله احزاب دمکرات برای مخاطرات چنین سیاستی، مخاطرات همکاری با عربستان، انتظار دخالت دولتهای آمریکا در ایران، خطر سناریوی سیاه و... هم در این دوره و هم در دوره های دیگر هشدار داده و به سهم خود تلاش کرده ایم از این راه حلها فاصله بگیرند و در قبال جامعه احساس مسئولیت کنند.

علاوه بر این کومه له با تمام فاصله عمیقی که از دوره قبلی خود و از کومه له کمونیست گرفته است، هنوز در ذهن جامعه به عنوان نیروی چپ شناخته میشود و خودشان حتی امروز هم مدعی اند که چپ و کمونیست هستند. مسئله ما اولاً گذاشتن توقعی در مقابل آنها و احزاب سیاسی دیگر است که این توقع معقول است. و در ثانی تا جایی که به کومه له برگردد، این جریان بر روی اعتبار کمونیسم در کردستان و دوره ای درخشان از فعالیت کمونیستی همه ما در حزب کمونیست ایران و کومه له قبل از جدایی ما، سرمایه گذاری میکند و از این اعتبار در خدمت ناسیونالیست کرد آنهم در دل سناریویی که بحث شد، استفاده میکند و این مسئله ای است که هر انسان شرافتمند و منصفی و هر کمونیستی باید در مقابلش صف ببندد.

کمونیست: اتحاد شکل گرفته و نزدیکی بخش زیادی از احزاب سیاسی و قومی و مذهبی کردستان ایران در این اوضاع و با مختصاتی که شما اشاره کردید، روی آوری ناسیونالیستهای کرد و امید بستن به تخصصات آمریکا و عربستان و.. با ایران و تأثیرات و عواقب آن بر جامعه کردستان، امری قابل توجه است. اما سوال این است که چگونه میتوان در مقابل آن سد بست و چگونه؟

خالد حاج محمدی: اولین قدم بیان خود حقیقت است. باید جامعه را متوجه کرد که چه واقعه ای در جریان است و چه خوابهایی را برای مردم ایران و اینجا مردم کردستان میبینند. باید عوارض و تأثیرات امید به سیاستهای غرب، به تخصصات دولت ترامپ و عربستان و بقیه با ایران و ضد انسانی بودن آنها را رو به جامعه روشن کرد. باید عوارض دخیل بستن به دولت آمریکا و دول منطقه و راه حلهای آنها را نشان داد. باید تلاش برای قومی و مذهبی کردن جامعه، تقسیم مردم هم سرنوشت بر اساس هویتهای کاذب قومی و مذهبی، و ضدکارگری و ضد انسانی بودن آن و لطماتی که این ماجرا به مبارزه طبقه کارگر و جنبش آزادیخواهانه علیه جمهوری اسلامی میزند را نشان داد و افشا کرد. باید صفی از کمونیستها، صفی از رهبران و فعالان کارگری، صفی از زنان و مردان مبارز را نه تنها متوجه ماجرا که متقاعد کرد که در این تلاش انسانی مشارکت کنند و صاحب این جهت شوند.

علاوه بر این بطور مشخص در کردستان باید به روشنی علیه هر نوع تحریک قومی و مذهبی از جانب ناسیونالیستهای کرد و هر جریانی ایستاد. حل مسئله کرد و راه حلی اصولی برای آن چیزی جز توسل به رای مستقیم مردم کردستان در یک فرآیند نیست. نباید گذاشت زیر پرچم ستمگری بر مردم کردستان و به نام «دفاع» از آنها، احزاب ناسیونالیست کرد، جامعه کردستان را به سوی افقهای ارتجاعی بکشانند.

تلاش برای تقویت همسرنوشتی و اتحاد کل مردم زحمتکش ایران، تلاش برای تقویت همسرنوشتی و اتحاد در میان کل طبقه کارگر ایران علیه جمهوری اسلامی، به عنوان تنها راه بهبود زندگی و نجات جامعه وظیفه ای جدی بر دوش صف کمونیستها و کل آزادیخواهان جامعه است. نقد توسل به افق و پروژه های دولت آمریکا و.. تقابل آن با منافع مردم و خطرات آن و تبدیل این حقیقت به خودآگاهی بخشی از کارگران و زن و جوان آن جامعه یک امر جدی است.

همچنانکه در بیانیه کمیته رهبری هم اشاره کرده ایم، بهبود و رفاه و امنیت برای کارگران و میلیونها انسان زحمتکش در ایران، در گرو مبارزه متحد و یکپارچه، در گرو عروج طبقه کارگر و به میدان آمدن پرولتاریای صنعتی ایران به عنوان رهبر اعتراض عدالتخواهانه در آن جامعه است. بهبود و رفاه و امنیت برای این صف بدون سرنوشتی جمهوری اسلامی ممکن نیست. دولت ترامپ و عربستان و دول مرتجع منطقه خود عامل ناامن کردن، عامل فقر و جنگ و محرومیت بر جهانند. جریاناتی که به نام مردم ایران، به نام دلسوزانند برای مردم کردستان به راه حلهای این دولتها متوسل میشوند، بخشی از ارتجاع هستند و افشا و حاشیه ای کردن آنها بخشی از پروژه و برنامه هر جریان و حزب و گروه کمونیست و آزادیخواه باید باشد.

کردستان تاریخی از جنگ علیه جمهوری اسلامی و تاریخی از مبارزه عدالتخواهانه در دفاع از رفاه، آزادی، برابری، در دفاع از حق زن و علیه فرهنگ مردسالار و پوسیده اسلامی را در پشت سر نهاده است. نسل وسیعی از کمونیستها در این تاریخ و در دفاع از همسرنوشتی کل طبقه کارگر ایران، نه تنها علیه جمهوری اسلامی که علیه ناسیونالیستهای کرد و جریانات قومی و مذهبی، از حزب دمکرات تا مکتب اسلامی در کردستان (مکتب قران)، جریان مفتی زاده، زرگاری و مرتجعین دیگر ایستاده است. کارگر کردستان در کل این تاریخ و در مقاطع مهم به عنوان بخشی از طبقه کارگر ایران، در اعتراض

و اعتصابات کارگری، در اول ماه مه ها و... خود را نه تنها به جمهوری اسلامی، بعلاوه به بورژوازی کرد و احزابش که منکر وجودش بودند تحمیل کرد.

در کل این تاریخ احزاب ناسیونالیست و بورژوازی کرد، صاحب کوره پزخانه، فنودال و ملا و کدخدای روستا، علیه کارگر و زحمتکش و زن و جوان حق طلب ایستاده اند و جواب خود را از کمونیستها و کارگران گرفته اند و شکست خورده اند. امروز عده ای به نام آنها، به نام کمونیستها و به نام «صاحب» آن تاریخ و با سواستفاده از اعتبار کمونیسم در این جامعه، به کارگر فراخوان میدهد که سر تسلیم و آشتی در مقابل بورژوازی کرد و احزابش فرود آورد! میگویند ما همه «کرد» هستیم و یک منفعت داریم و از یک جنس و جنبش هستیم! برای صف ما این صدای آشنای همان صاحب کوره و همان کدخدا و ملای روستا و حزب سیاسی اش است که امروز به نام «کومه له»، علیه منافع ما و برای تسلیم ما بلند شده است.

کمونیسم در کردستان با این تاریخ، با مقاومت ۲۴ روزه سنندج، با سازماندهی مردم زحمتکش در «بنکه ها» در سنندج، با مراسمهای ۸ مارس و با مقابله و دفاع از کمونیسم و عدالتخواهی در مقابل حزب دمکرات و لشکر کشی علیه کمونیستها و شکست و عقب راندن آنها، با دفاع از حقوق زحمتکشان کردستان و با ممنوع کردن قانون قرون وسطایی «زن به زن»، با دفاع از آزادی های سیاسی، علیه مذهب و خرافات و هزار و یک مسئله سوسیالیستی و عدالتخواهانه و متمدن شناخته شده است. نباید گذاشت خوشنامی و اعتبار کمونیسم در این جامعه توسط کومه له های امروز در خدمت ناسیونالیسم و ارتجاع در کردستان قرار گیرد. این تاریخ کمونیسم و تاریخ مقابله سنگر به سنگر در مقابل ارتجاع اسلامی و در دفاع از برابری و سوسیالیسم است. نباید به راست چرخیدن کومه له ابراهیم عزیزاده و فراخوان آشتی ناسیونالیسم کرد و کمونیسم، و آشتی طبقه کارگر و بورژوازی کرد به جامعه حقیقه شود.

مهمترین مسئله در این دوره نه گفتن به پروژه ناسیونالیستهای کرد در دل جدال و مبارزه مستقل طبقه کارگر و مردم آزادیخواه علیه جمهوری اسلامی است. نباید گذاشت مبارزه حق طلبانه مردم کارگر و زحمتکش کردستان علیه جمهوری اسلامی رنگ قومی و سنی گری را بگیرد. این مبارزه بخشی از مبارزات طبقه کارگر و محرومان و مردم آزادیخواه ایران برای آزادی و برابری است.

آنچه مسلم است این دوره وظیفه بزرگی بر دوش کمونیستها در کردستان قرار میدهد. باید به روشنی این واقعیت را درک و هضم کرد که چرخش به راست کومه له و رسمیت دادن آن در کنگره ۱۷ و اتفاقات دوره اخیر، نشانه رشد ناسیونالیسم و تعرض راست به چپ جامعه است. اما تاریخ کمونیسم در کردستان را کسی به رهبران این جریان تقدیم نکرده است که آنرا دستمایه تعرض ناسیونالیست و تبلیغ برادری کارگر و سرمایه دار، و دامن زدن به نفاق قومی و ملی کنند.

هر آدم مسئول و هر کمونیستی باید بداند، تاریخ آتی جامعه، سرنوشت آینده ما، سرنوشت آینده طبقه کارگر و محرومان جامعه، بستگی به دخالت و تلاش آگاهانه امروز ما دارد. باید فعالانه دخالت کرد و این آینده را با دستان خود و برای رهایی بشریت و برای پایان بی حقوقی و جنگ و جنایت، و برای رفاه و آسایش و برابری ساخت.

۲۴ اوت ۲۰۱۷

به بهانه ۲۸ مرداد

محمد فتاحی

از لیبیک دیروز تا امروز ناسیونالیسم کرد

سالروز ۲۸ مرداد بطور سنتی تمرکز روی حمله داعش زمان و فرمان خمینی برای سرکوب «ضدانقلاب» در کردستان بوده است. این یادداشت نگاهی دارد به جبهه مقاومت و نقش ناسیونالیسم کرد در آن، که بر عکس امروز، آنوقت فقط توسط حزب دمکرات کردستان نمایندگی می شد.

تصویری که بطور عموم و به غلط، در ذهن همگی نقش بسته است، حضور حزب دمکرات به عنوان یک بازوی قدرتمند در رهبری و سازماندهی آن جنگ است. تصویر غلط دیگر که کومه له جدید هم، امروزه، به تثبیت آن همت به خرج میدهد این است که شروع آن جنگ مقاومت در مقابل حمله جمهوری اسلامی، بخشی از کوشش «کورد» برای حق و حقوق خود بوده است.

کسی که تاریخ آنروز را مرور کند، به روشنی می بیند که حمله جمهوری اسلامی به کردستان در متن حمله به خوزستان، به شوراها دهقانی در ترکمن صحرا، به دانشگاهها و کشتار و بگیری و ببند دانشجویان در سرتاسر کشور و بلاخره حمله به شوراها کارگری در تمام ایران رخ داد. سلسله این جنگ ها برای جمهوری اسلامی، در آن سالها، برای شکست انقلاب ایران و نقطه شروع تثبیت خود به عنوان یک رژیم پایدار در دوره جدید است.

کردستان، به همین دلیل، از طرف تمام آزادیخواهان ایران، سنگر دفاع از انقلاب ایران و دستاورهای آن انقلاب، عنوان گرفت. شور و شعف کمونیست ها و چپ ها و اردوی انقلاب از دیدن آن مقاومت قهرمانانه و چهره پرشور انقلابی در شهرهای کردستان، ناشی از همان تصویر واقعی در ذهن همه بود که آن جنگ و مقاومت بخشی از بازوی آن انقلابی بود که دوران خونین در هم شکستن آن شروع شده بود. شروع رشد ملی گرایی در متن آن جنگ، اساسا وقتی است که جمهوری اسلامی تمام مقاومت های انقلابی در بخش های دیگر جامعه ایران را سرکوب میکند و کردستان تنها میماند و افق سیاسی محدود میشود.

حضور حزب دمکرات کردستان در آن مقاومت، از بدو شروع، نه از سر دفاع از چیزی به نام حق و حقوق، که از سر ناچاری بود. قبل از حمله به کردستان، این حزب، تمام راههای ممکن برای پذیرش لیبیک خود به خمینی را طی کرده بود. آنروز، اگر خمینی لیبیک عبدالرحمان قاسملو دبیر کل وقت دمکرات را پذیرفته بود، نیروی نظامی این حزب همراه ارتش و سپاه و کمیته های سپاه پاسداران، برای سرکوب ضدانقلاب وارد جنگ خونین علیه مقاومت در کردستان شده بود.

در دوران آتش بس و مذاکرات بین هیات نمایندگی خلق کرد و نمایندگان جمهوری اسلامی هم، اینها تا جایی که در توان داشتند، نقش ستون پنجم رژیم در کردستان را بازی کردند. اولاً از بدو تشکیل آن هیات نمایندگی تا بعد از پایان عمر آنها، این حزب بطور مستمر مشغول ملاقات مخفیانه با مقامات رژیم آن دوره بود. اسکورت ستون های ارتش برای تقویت پادگان های نظامی جمهوری اسلامی در کردستان در دوران آتش بس، به شیوه مخفی و علنی، یک سیاست ثابت این حزب بود. خلع سلاح ستون ارتش اعزامی از ارومیه برای استقرار در و تقویت پادگان شهر مهاباد، توسط مردم و جوانان شهر مهاباد و با تشویق کومه له انقلابی، اسکاندالی بود که روی اینها را برای انجام چنین مأموریت های ضدانقلابی کم

کرد. در کنار اقدامات دیپلماتیک مخفیانه و اسکورت ستون ارتش، تبلیغات مستمر اینها علیه کومه له به عنوان جنگ افروز، رسماً و علناً، در روزنامه های اصلی آن روز تهران منتشر می شد. معرفی کومه له به عنوان جنگ افروز، یک وظیفه دائمی کریم حسامی عضو کمیته مرکزی این حزب در روزنامه کیهان تهران، در ماههای آتش بس و مذاکره هیات نمایندگی خلق کرد با رژیم اسلامی بود. عنوان جنگ افروز به کومه له در آن دوره، جزو تبلیغات شفاهی اینها در تمام مناطق کردستان بود. کل آن تبلیغات شفاهی و کتبی دو هدف داشت؛ از طرفی به رژیم اسلامی ثابت کنند که جنگ و مقاومت در کردستان به دلیل جنگ طلبی کومه له است. هدف دوم برای آماده کردن ذهنیت مردم برای دوره جنگ اینها همراه نیروهای دولتی علیه کومه له بود. اینها فکر میکردند بالاخره جمهوری اسلامی با اینها خواهد ساخت، و برای سرکوب انقلاب در کردستان، سرکوب قطب چپ جامعه و کومه له در راس آن، جزو اولین الزامات شان خواهد بود.

جنگ سراسری بعدی علیه کومه له، اگر بخشا برای ممانعت از رشد کمونیسم در کردستان بود، از طرف دیگر سیگنالی بود به جمهوری اسلامی که اگر با این حزب توافق میکرد، سرو صدای "غائله ضدانقلاب" مورد اشاره خمینی، در کردستان را، اینها به همین "آسانی" خفه میکردند. با ترور عبدالرحمان قاسملو در متن مذاکرات با جمهوری اسلامی، تازه معلوم شد ارتباطات اینها با جمهوری اسلامی و شروع جلسات مذاکره قاسملو با آنها، در گرماگرم جنگ سراسری علیه کومه له بوده است، که روز خود مهمترین واقعه سیاسی هر روزه این جامعه بود. جالب اینکه شیوه حمله نظامی این حزب در منطقه اورامانات شباهت زیادی به حمله یکسال قبل اتحادیه میهنی کردستان به نیروهای پیشمرگ احزاب سیاسی رقیب در کردستان عراق و در منطقه قندیل، دارد. اتحادیه میهنی به رهبری جلال طالبانی سرگرم زمینه سازی برای مذاکره رسمی با صدام حسین در سال ۱۹۸۳ میلادی (۱۳۶۲ شمسی) بود. حزب بعث در اولین ملاقات های قبل از مذاکره رسمی به اینها ابراد گرفته بود که اولاً نماینده تمام کردستان نیستند، ثانیاً نیروهای نظامی دیگری هم از جمله حزب مسعود بارزانی و حزب شیوعی (حزب کمونیست عراق) و پاسوک و حسک میتوانند بعداز توافقات احتمالی صدام و جلال طالبانی، کماکان کردستان را ناامن کنند.

نتیجتاً حزب جلال طالبانی تصمیم میگیرد این کمبود خود نزد صدام را برطرف کرده و بقیه رقیب را مورد تعرض قرار داده و از صفحه سیاسی نظامی حذف شان کند. به دنبال، یک نیروی نظامی بزرگ اتحادیه میهنی به فرماندهی انوشیروان مصطفی روز اول ماه می ۱۳۶۲ شمسی (۱۹۸۳ میلادی) مقرات اصلی و محل های استقرار احزاب شیوعی، حسک و پاسوک در روستاهای "قرناقا و پشت آشان" در منطقه قندیل، را مورد حمله قرار میدهد. نتیجه آن حمله، کشتار صدها پیشمرگ فقط از حزب شیوعی بود. به جز کشته های متن جنگ، هفتاد نفر هم به اسارت گرفته شدند. اما فرمانده جنگ اعلام کرده بود که اسیر نمی خواهد. یعنی باید کشته شوند. نتیجتاً تمام ۷۰ نفر اسیر، که بعضی ها بدون اسلحه و تازه از شهرها برای دیدار آمده بودند، دسته جمعی در محل تیرباران شدند. تعداد از زنان خانواده ها هم که دستگیر شده بودند، برای تجاوز به محل دیگری منتقل شده بودند.

نوع حمله یکسال بعد حزب دمکرات کردستان به مقرات کومه له در منطقه اورامانات، و شیوه برخوردشان به اسرا تشابهات بسیار زیادی دارد. حزب دمکرات قاسملو برای ضربه به کومه له و شروع جنگ سراسری، که قبلاً در کنگره این حزب تصمیم اجرای آن اتخاذ شده بود، به هر دلیل از اورامانات شروع کرد. حمله اینها هم همزمان به چندین مقر و دفاتر کومه له در کل اورامانات بود. سه نفر از پیشمرگان کومه له در آن حمله غافلگیرانه کشته میشوند و ۱۰ نفر به اسارت گرفته میشوند. اسیران همانجا به رگبار بسته شده و اعدام میشوند. رفیق شیخ علی پیشمرگ کومه له که جزو زخمی ها بود، در چادر در مانگاه

همراه پیشمرگ پزشکیار رفیق فرح ادمن، در چادر تیرباران میشوند و جنازه های شان هم همراه چادر به آتش کشیده میشود.

تفاوت اصلی دو حمله در تعداد کشته ها و اسرا است، ولی نوع بیرحمی و کشتن همه از دم از اسیر تا زخمی، هدف اصلی بوده است. ایجاد رعب در جامعه، که به قلندر تمکین کنند، و بیرحمی از جنس صدام و خمینی، برای ایجاد سمپاتی در دل طرف مذاکره، هدف اول هر دو حزب در این ماجرای کشتار است. اگر حزب جلال طالبانی میخواست به حزب بعث بقبولاند که یک شبه توان کشتار چند صد نفر از پیشمرگان نیروهای ضد صدام حسین را دارد، میتواند قول دهد در صورت رسیدن به توافق، بقیه را هم این چنین کشتار کند. قاسملو در مقابل، بدلیل توان نظامی کمتر نسبت به جلال طالبانی، میتواند نشان دهد که در عرض یک شبانه روز مقرات کومه له در تمام منطقه اورامان را تسخیر، و کومه له را از این منطقه پاک کرده است. میتواند قول دهد که در صورت رسیدن به توافق با جمهوری اسلامی، آنرا از تمام کردستان پاک خواهد کرد و در کمونیست کشتی هم چیزی از ماموران اعدام جمهوری اسلامی ندارد و اساساً از جنس اجتماعی و طبقاتی خودشان است. نتیجه بعدی جنگ بین کومه له و دمکرات طبق پیش بینی های قاسملو پیش نرفت؛ حزب "محبوب ملت کورد" در نتیجه ضربات و فشار سیاسی نظامی از طرف "گروهک چندنفره" کومه له، دو شقه شد، خود قاسملو هم آرزوی پاکسازی کردستان از حضور کمونیست ها را همراه خود برد. جمهوری اسلامی هم متوجه شد که حذف کمونیسم از کردستان از عهده حزب ارتجاع سیاسی ساخته نیست. متأسفانه با ترور قاسملو، تاریخ از دست یابی به مضمون مذاکرات و گفتگوهای طرفین محروم شد. اگر امروز چهار حزب ناسیونالیست کرد وارد پروسه مذاکره مخفی میشوند، تازه بیش از یک سال طول میکشد تا وجود یک معامله مخفی به بیرون درز پیدا کند. چنین پروسه ای وقتی توسط تنها یک حزب پیش میرود، درجه مخفی کاری میتواند از سطح بسیار بالایی برخوردار باشد. هر انسان حتی غیر سیاسی میتواند حدث بزند که وقتی تمام عمر این حزب، بویژه در آن دوران قاسملو، یافتن راهی برای نزدیکی با جمهوری اسلامی بود، چرا حذف کومه له نمیتوانسته جزو شرایط اولیه نماینده گان دولت نباشد؟ و در حالی که تمام نیروهای عمده ناسیونالیست کرد، در توافق با این و آن دولت به جنگ رقبای سیاسی خویش رفته و تاریخی از این فداکاری ها پشت سر دارند، چرا حزب قاسملو نمی توانسته و نخواسته همین سنت جنبش خویش را به دست بگیرد؟

اقدامات و مجاهدت های حزب دمکرات برای پذیرش به عنوان جناح اسلامی و نظامی کردستانی، به جایی نرسید. نتیجتاً حضور این حزب در جنگ کردستان، در فضای نفرت عمومی توده کارگر و زحمتکش علیه رژیم، به آن تحمیل شد. شاید این پروسه اولین تکان طبقه کارگر در کردستان برای ورود اجتماعی به سیاست باشد، که در کنار کمونیسم و آزادیخواهی توده زحمتکشان، بار سازش و معامله با رژیم را چنان بر حزب ناسیونالیستی سنگین میکند، که از سر ناچاری هم شده، همراه جنگ و در جبهه مقاومت میماند. اگر پدیده کمونیسم و کارگر در سیاست نبود، چرا این حزب مثل بقیه برادران جنبشی خود در ترکیه و عراق، بدون واهمه از چگونگی معامله و ساخت و پاخت نمی گفت؟ همین امروز، اگر طبقه کارگر در کردستان وزن سیاسی سنگینی نداشت، چهار حزب مذاکره چی امروز، اقدامات خویش برای معامله را از چه نیرویی مخفی میکردند؟

لیک امروز

تمام سالهای گذشته، هرگاه امکانی دست داده است، ناسیونالیست های کرد برای ارتباط با مقامات

جمهوری اسلامی در تقلا بوده اند. ارتباطات جناح انشعابی حزب دمکرات با کنسول گری جمهوری اسلامی و ملاقات های شان، بارها به بیرون درز کرده است. ارتباطات سازمان عبدالله مهتدی با مامورین اطلاعات و سپاه، هم بارها آشکار شده است. بخش اصلی پروژه مهتدی از بدو جدایی از کومه له، رفتن سراغ جمهوری اسلامی با وساطت جلال طالبانی در دوره دوم خرداد بود، که ظاهرا به جایی نرسید.

امروز جمع دو حزب دمکرات کردستان و دو سازمان زحمتکشان، این بار دسته جمعی و همراه هم، یک بار دیگر آهنگ لبیک خطاب به جمهوری اسلامی را شروع کرده اند. حالا معلوم میشود اینهمه فداکاری جریانات اصلی اینها برای بازی داده شدن در جنگ نیابتی عربستان، در خدمت پذیرش در بارگاه خامنه ای برای مذاکره و معامله بوده است، همانطوریکه تمام فداکاری های پ ک ک علیه ترکیه، برای پذیرش مستقیم خودشان رسماً به عنوان بخشی از همین سیستم اردوغانی است که توسط خود اینها لقب فاشیست گرفته است.

اگر اردوغان پ ک ک را برای ایفای نقش برادری در انتخابات آتی ترکیه میخواهد، جمهوری اسلامی اینها را برای ایفای نقش در تامین حیات خود میخواهد. پ ک ک برای پذیرش خود، علیرغم نیروی نظامی قوی، تا شروع پروسه خلع سلاح خویش "پیشروی" کرده است. اینها در غیبت نیروی نظامی، برای پیشروی های خود در خدمت خامنه ای، به فداکاری های بیشتری نیاز دارند. سوال این است که جمهوری اسلامی از اینها چه لیستی از اقدامات "کردانه" مطالبه میکند؟

حقیقت قضیه این است که ناسیونالیسم کرد مشغول خیانت به کسی نیست. مشغول کج کردن مسیر خویش نیست. این جنبش از روز اول همین مطالبه را داشته است که به عنوان بازوی کردستانی این رژیم ها عمل کند و خود راسا قدرت محلی این نظام در کردستان را بعهده بگیرد. اینها سروری خود را سروری کرد می نامند و رسیدن به این سروری از هر طریقی مشروع است؛ جنگ مستقیم، جنگ نیابتی، معامله بی سروصدا وقتی که طرف بخواهد، و هر مسیری که به سروری اینها بر مردم کردستان منتهی شود. زیر سلطه اینها، قانون و چهارچوب نظام به زبان کردی و به شیوه مقدس کردی به بهترین شیوه پیش برده میشود. تفاوت اینجاست که اگر جمهوری اسلامی فقط به سرکوب خونین متوسل میشود، اینها در کوتاه مدت، البته اگر سیل انقلابیگری جامعه وجودشان را جارو نکند، میتوانند از توهم کردایتی و خرافه ملی هم در خدمت نظام الهی فداکاری های کردانه بیشتری را هم تقبل کنند.

بعنوان ختم کلام، اینها، در خدمت رسیدن به آقایی در کردستان، از روز اول لبیکی بوده و تا ابد خواهند ماند. اما حزب ما بهمراه کمونیست ها و کارگران و زحمتکشان، زنان تحت ستم مضاعف، جوانانی که به کولبری مجبور شده اند و از ادیخواهان کردستان، نمی گذاریم سرنوشت مردم کردستان با ایفای نقش سروری و آقایی اینها بر جامعه و در خدمت به جمهوری اسلامی، رقم بخورد!

آبان ۹۶ – نوامبر ۲۰۱۷

لینک های رجوع به اطلاعات مندرج در این یادداشت؛

گزارشی از فاجعه اورامان؛ عبدالله شریفی، غفار غلام ویسی و داریوش نیکنام

پشت نائشان وتوانکاربیهکی لهبیرنهکراو؛ راپورتی دیار نامیق

(جریان کشتار شیوعی ها توسط جناح رقیب ناسیونالیست کرد به فرماندهی نوشیروان مصطفی)

"دولت اقلیم کردستانی مهتدی - هجری"

هسته سمی میوه شیرین" فدرالیسم قومی"

ثریا شهابی

در میان دستجات قوم پرست و سکت های سناریو سیاهی، چون مجاهد، کمتر کسی به اندازه عبدالله مهتدی و باند زحمتکشان، علنی، وقیح و روباز، بازی می کند. قدرت و نیرو و مبارزه مردم، مرکز همکاری احزاب کردستان ایران "و .. همه و همه، ابزار است!

این ها همه ابزار تحقق هدف شکل دادن به" دولت اقلیم کردستان ایران" در فردای فروپاشی جمهوری اسلامی ایران است! نه به قدرت مردم که به" مبارزات "بی امان پنتاگون و ترامپ" بددلاین "هم پایان دوره ریاست جمهوری ترامپ است! از این رو هرچه سریع تر سیر پیشروی جنبش برای سرنوختی جمهوری اسلامی ایران قیچی شود، به" نتایج "زودرس برسد، به" بددلاین "تزدیک تر می شود و شانس برآورده شدن هدف بیشتر میشود!

مبارزه مردم و" مرکز همکاری احزاب کردستان ایران "ابزار شکل دادن به" دولت اقلیم کردستان ایران" در سیر سرنوختی جمهوری اسلامی ایران است! هدف شکل گرفتن دولت اقلیم کردستان ایران، در ایران فدراتیوی است که در آن صندلی ها چون" بارزانی و طالبانی "بین" مهتدی و هجری "تقسیم شود و احیاناً مریم رجوی هم در تهران دولت مجاهدینی چون" عبادی "سرمه کرده باشد! این نهایت آرمان باند زحمتکشان است. آرمانی که تنها به شرطی که سرتاسر ایران میدان جدال باندهای جنایی باقی ماند از جمهوری اسلامی و دستجات قوم پرست ملی و مذهبی، به مراتب موحش تر از عراق شود، امکان وقوع پیدا میکند.

این هسته تلخ و سمی میوه شیرین فدرالیسم قومی است که مهتدی برای آن در رکاب عربستان سعودی و ترامپ پا میزند و می جنگد. بددلاین "پایان دوره ریاست جمهوری ترامپ است. از عضو کمیته مرکزی باند زحمتکشان بخوانید که چشم به چه سرنوختی و توسط چه کسی دارند. اردلان فرجی در مقاله" رژیم چنج در راه است!؟ "میفرماید:

"در حقیقت بقای جمهوری اسلامی در گرو گذشت دوران ریاست جمهوری ترامپ است! حداقل بار روانی حاکم و موجود بر فضای سیاسی کنونی این چنین می نماید."

فدرالیسم و عراقیزه شدن ایران، رویای دولت اقلیم کردستان ایران، که سهمی و صندلی هایی هم در در تهران گرفته باشد، پس از تجربه عراق و بخصوص پرونده متعفن حاکمیت دولت اقلیم کردستان عراق، که فضولتا همکاری آنها با جمهوری اسلامی زمینه ساز موشک باران مقرر دو حزب دمکرات ایران شد، در مقابل چشم مردم در ایران و در کردستان عراق است. شکل گیری یک دولت اقلیم کردی دیگری، این بار در ایران، سپاه تر از تجربه عراق است. چیزی چون تجربه یوگوسلاویزه شدن است. کردستان ایران نه یک جامعه قومی و عشیره ای که همچون سراسر ایران، جامعه ای شهری و غیرقومی با شهروندانی

هم سرنوشت با همه مردم در ایران است.

جمهوری اسلامی ایران، رفتنی است! خیزش دیمه به درجه زیادی دورنمای چگونگی رفتن جمهوری اسلامی و قدرت و نیرویی که آن را به زیر بکشد، یعنی قدرت و نیروی محرومین و محکومین و چگونگی سرنوختی جمهوری اسلامی ایران، را در مقابل چشم جهانیان قرار داد.

اگر دشمنان مردم در اپوزیسیون های سناریو سپاهی، از ترامپ تا عربستان، از مجاهد تا فرقه های قوم پرست فدراتیوچی، عملاً دست به کار دخالت در تقابل اخیر و پس از دیمه محرومین با جمهوری اسلامی ایران نشدند، اساساً به خاطر زمین داغ چپ، کارگری و مردمی بود که خیزش دیمه بر روی آن متولد شده بود. اگر دستی بیرون از این سوخت و ساز دخالت نکند، قدرت و نیروی محرومین، راه پیشروی خود را باز میکند و ملزومات رهبری و به پیروزی رساندن جنبش خود را تأمین میکند.

اما این خوشبینانه ترین سناریویی است که در فقدان عمل آگاهانه و متحد و متشکل پایین، تنها در حد آرزو باقی می ماند. دشمنان در حاکمیت، با چنگ و دندان به نظام شان و بقا آن چسبیده اند. برای نجات خود، از همه ابزار هایشان و آخرین سلاح ها و حربه هایشان استفاده می کنند.

جنگ و ملیتاریسم، عراق و خاورمیانه عراقیزه، قومی و مذهبی و تکه تکه پاره شده، ترور و تروریسم، برای جمهوری اسلامی همان سلاح هایی بود که در جریان "برجام" ظاهراً به کناری گذاشته شده بود تا بعنوان سارق و جانی رسمی به کلپ، جهان آزاد "پذیرفته شوند. نسبی پذیرفته شدند! بخشی به این خاطر که "جهان آزاد" خود در "شش و بش" آینده اقتصادی ناروشن دست و پا میزند و بخشی هم به این خاطر که ایران برای آمریکا بهانه و حلقه ضعیف گوشمالی دادن و عقب نشاندن اروپا و روسیه و چین است.

نسبی ای شدن "برجام" و مهمتر از آن خیزش دیمه محرومین که از حدود یکصد شهر علیه تمامیت جمهوری اسلامی، برای معیشت و تسویه حساب با حاکمیت به قدرت خود، جمهوری اسلامی ایران را به لبه پرتگاه جنگ مرگ و زندگی کشانده، جمهوری اسلامی را به بستن شمشیر، شمشیری زنگ زده، از رو کشانده است. در این شرایط است که ملیتاریسم، جنگ و بکار انداختن ماشین جنگ و اعدام .. آخرین حربه زنگ زده و ظاهراً کنار گذاشته شده، دوباره صیقل میخورد و به کار گرفته میشود.

درست در شرایطی که سراسر ایران مملو از صدای حق طلبی کارگر معترض، شورش انسان به مرگ بر اثر بی ای، خیزش زنان و دختران میدان انقلاب است، و در کردستان ایران صدای اعتراض به فقر و بیکاری و بی حقوقی کارگر و اعتراض به تخریب محیط زیست و اختناق فضا را پر کرده است، در چنین شرایطی جمهوری اسلامی به آخرین سلاح اش برای بقا دست میبرد و سه زندانی سیاسی در کردستان را اعدام و تعرضی ملیتاریستی در کردستان عراق براه می اندازد.

تعرض جمهوری اسلامی به زندانیان سیاسی در کردستان، اعدام ها و همزمان موشک باران مقرر دو حزب دمکرات، در خاک کردستان عراق، تلاشی است برای برگرداندن ورق به سمت جدال در میدانی دیگر. قربانی جامعه کردستان ایران است، هدف اما به شکست کشاندن جنبش سراسری برای به زیر کشیدن نظام!

اعدام زندانیان سیاسی و بلافاصله حمله نظامی به کردستان عراق و کشتار جنایتکارانه تعداد زیادی از اعضا دو حزب دمکرات کردستان ایران در مقر هایشان، تاکتیکی برای تقابل با خیزش محرومین با توسل به حربه همیشگی، ملیتاریسم و جنگ طلبی بود. جمهوری اسلامی ایران، کردستان را ملیتاریزه

میخواهد! این تیغ اما دو لبه است! تاریخی پشت سر دارد. بازی با آتش است!

تعرض ارتجاع حاکم به حلقه ضعیف در اپوزیسیون، ضعیف به لحاظ تعلق شان به کمپ ارتجاع ترامپ -عربستان و ... بستن شمشیر از رو، در آخرین لحظات حیات، آخرین حربه و جنگ مرگ و زندگی جمهوری اسلامی است. این تعرض، اما در عین حال خون تازه ای در کالبد نحیف شده قوم پرستان به جریان انداختن و مهتدی و هجری را بار دیگر ستارگان بارگاه بورژوازی غرب برای شکل دادن به آینده ایران کرد. تا پشت جملات زیبا حق و آزادی، سیاه ترین نسخه ها در سیر فروپاشی جمهوری اسلامی ایران را، در کردستان ایران تمرین کنند.

این تحرک اما در کردستان ایران، بی پاسخ نماند. شهروندان در کردستان ایران با اعتصاب عمومی، که نه لیبک به دولت اقلیم کردستانی مهتدی - هجری "که مشقت محکمی بر پوزه جمهوری اسلامی ایران بود، ایست محکمی به ماشین جنگی و بساط اعدام جمهوری اسلامی دادند! نشان دادند که حربه چهل سال قبل و راه انداختن ماشین ارعاب ملیتاریستی و بساط اعدام، نه تنها نجات شان نمی دهد که مرگ شان را نزدیک تر می کند. در عین حال فعالین سیاسی و مدنی در شهرهای کردستان، با بیانیه روشنی راه میوه چینی های مهتدی - هجری، این ستارگان دولت اقلیم کردستان ایران، را سد کردند. این تنها گوشه کوچکی است از تقابل های جدی تر، بنیادین تر و طبقاتی تر در جامعه کردستان ایران. باید به پیشواز آن رفت.

۱۷ سپتامبر ۲۰۱۸

ناسیونالیست راست و باندهای ارتجاعی که تلاش کردند از یک واقعه تراژیک مشروعیتی برای خود کسب کنند، فاصله بگیریم، متوجه این واقعیت می‌شویم که بر متن فضای ملتهب جامعه جریحه دار شده و وجود اعتراضات وسیع دیگر زمینه یک اعتراض وسیع و اعتصاب عمومی، با توجه به سابقه این نوع اعتراض، با یا بدون این چنین فراخوانهای نیز امکان به وقوع پیوستن این اعتصاب بالا بود.

همانطور که گفتیم تاریخا نیز کردستان سابقه چنین اعتراضات و اعتصابات را در کارنامه خود دارد و به حق علیه اعدام و سرکوب و فقر یکپارچه علیه جمهوری اسلامی به میدان آمده اند. اشاره به چند نمونه برجسته دیگر در مورد اعتراضات عمومی کردستان، کمک میکند که مسیری را برای شگافتن و بیرون کشیدن این گرایشها از بطن این کنش های اجتماعی نشان دهد.

اعتصاب سراسری در واکنش به اعدام فرزند کمانگر در سال ۸۹، تظاهرات های خیابانی و اعتصاب در بعضی از شهرهای کردستان در واکنش به قتل شوانه قادری توسط جمهوری اسلامی در سال ۸۴، اعتصابات بانه در واکنش به بستن مرزها و همچنین کشتار کولبران، تظاهرات ها در حمایت از کوبانی، تظاهرات در اعتراض به ربوده شدن اوجالان و یک لیست دیگر از اعتراضات و اعتصابات کوچک و پراکنده که شاهد آن بوده ایم، نمونه هایی از اعتراض جامعه علیه اعدام و فقر و کشتار جمهوری اسلامی اند. می‌گویم کوچک و پراکنده اما نه به خاطر بی اهمیت بودن یا بی تاثیر بودن آنها بلکه هیچ یک از این اعتصابات در یک ظرفیت عمومی مثل اعتصابات سراسری ظاهر نگردیده اند. در کنار سنت اعتصاب عمومی ما اول ماه مه های باشکوهی را در کردستان داشته ایم، مراسم های روز جهانی زن، تظاهرات علیه قتل های ناموسی داشته ایم، برای فعالین جانباخته کارگری و اجتماعی باشکوه ترین مراسمهای یادبود داشته ایم که آخرین نمونه مربوط به جان باختن چهار فعال محیط زیست مریوان بود.

با این مختصر توضیح از پتانسیل اعتراضی مردم کردستان به بهانه های مختلف علیه جمهوری اسلامی، لازم است به ریشه های تاریخی و سیاسی این نوع از تحركات در کردستان، هژمونی های غالب و جدال و کشمکش بین آنها در هر دوره، کردستان و اعتراضات دی ماه، مبارزه در کردستان، جدال کمونیسم و ناسیونالیسم در کردستان و جمهوری اسلامی و ترویج ناسیونالیسم در کردستان پرداخت.

کردستان و اعتراضات دی ماه

در جریان اعتراضات دی ماه و خیزش های سراسری که به وقوع پیوست، جای کردستان به عنوان یکی از قطبهای که همیشه و از ابتدای سر کار آمدن جمهوری اسلامی در تعارض با آن بوده است، خالی بود. فراموش نکنیم که ما در این دوره با خیزش محرومان در بیشتر شهرهای ایران رویرو بودیم، خیزشی که تاریخ حیات جمهوری اسلامی در تمام سالهای حاکمیتش به خود ندیده بود. یک خیزش برخاسته از سالها اعتراض و نارضایتی در گلو خفه شده که یکبار به علیه کابیت نظام به میدان آمد و یک نفر از چپ و راست نتوانست آن را قلم بگیرد. دی ماه تبلور یک نه بزرگ به انقیاد استنثار شدگان آن جامعه بود. این اعتراض زلزله ای بر پیکر حاکمیت موجود انداخت که آثار شکاف و ویرانی های آن را امروز در کل سیستم به روشنی می توان دید. این یک جدال طبقاتی بود که در دی ماه خود را در خیابانها به منصفه ظهور رساند، هر چند بی سازمان بود، حضور طبقه کارگر به عنوان یک طبقه در آن غایب بود، اما این ذره ای از خصلت طبقاتی این جدال و خیزش کم نکرد. شاید برای بسیاری این سوال پیش آمده باشد که چرا کردستان تحرکی از خود نشان نداد و با شهرهای دیگر همصدا نشد؟ چرا کردستان و اساسا

ناسیونالیسم و کمونیسم در کردستان

به بهانه اعتصاب اخیر در کردستان

وریا نقشبندی

اعتصاب عمومی اخیر در کردستان در اعتراض به اعدام رامین حسین پناهی، زانیار و لقمان مرادی و همچنین بمباران مقرهای دو حزب دمکرات کردستان و کردستان ایران، بحث و جدل های را در میان طیف ها و جریانات مختلف مدعی چپ و همچنین راست ارتجاعی به راه انداخت. هر کدام به نحوی قصد مصادره و زدن مهر خود به این اعتصاب را دارند. چیزی که در این اعتصاب کتمان ناپذیر بود، هماهنگی کومله (سازمان کردستان حزب کمونیست ایران) با «مرکز همکاری احزاب کردستان ایران»، متشکل از حزب دمکرات کردستان، حزب دمکرات کردستان ایران، کومله انقلابی زحمتکشان کردستان ایران، کومله زحمتکشان کردستان و سازمان خبات، میباشد.

اولین فراخوان اعتصاب عمومی توسط «مرکز همکاری احزاب کردستان ایران» برای روز دوشنبه ۱۹ شهریور بود، که با وساطت کومله علیزاده به چهارشنبه تغییر یافت. با تاخیری کوتاه ما شاهد فراخوان مشترک روند سوسیالیستی کومله، کمیته کردستان حزب حکمتیست، کمیته کردستان حزب کمونیست کارگری، مبارزان کمونیست و کومله علیزاده بودیم. در حمایت از این اعتصاب لیست بلند بالایی از جریانات مختلف موسوم به چپ، فعالین و شخصیتهای سیاسی منفرد نیز بچشم میخورد که بعدها وقتی طبل رسوایی این احزاب فراخوان دهنده در رابطه با همکاری با احزاب ارتجاعی و ناسیونالیست کردستان و اینکه این اعتصاب اساسا با هدف امتیازگیری کومله علیزاده از مرکز همکاری بوده بصدا درآمد، از این فراخوان و اعتصاب اعلام برائت کردند.

نکته اساسی که فراخوان دهندگان چپ ما به شدت اصرار دارند آن را زیر فرش کنند و یا حداکثر با گلّه مندی درون خانوادگی آنرا حاشیه ای و از کنار آن عبور کنند رابطه همزمان کومله علیزاده با «مرکز همکاری احزاب کردستان» و فراخوان دهندگان دیگر به نام «فراخوان پنج حزب و سازمان سیاسی» است. همکاری که همان وقت هم رسما و علنا اعلام شد. این هماهنگی را ابراهیم علیزاده قبل از اعتصاب عمومی در مصاحبه با تلویزیون کومله اعلام کرد. در نتیجه این ادعای فراخوان دهندگان چپ ما که این هماهنگی «بدون اطلاع ما بوده»، «بعدها متوجه شدیم» و توجیهاتی اینچنینی را کسی جدی نمیگیرد. فراخوان دهندگان «چپ» ما از این همکاری مطلع بودند و فرصت طلبانه خود را به ندیدن و نشنیدن زدند و تلاش کردند با سوار شدن بر موج اعتصاب عمومی آن را از آن خود کنند.

اما این بار هم اپورتونیسیم این پنج جریانات کار دستشان داد و عملا توسط علیزاده به کولی بده اردوی ناسیونالیسم کرد و رقابت درون خانوادگی اش با رقبای خود در «مرکز همکاری» تبدیل شدند. همکاری کومله علیزاده با راست ترین باندهای ناسیونالیست کرد و اپورتونیسیم جریانات دیگر هر چند گذرا و موقتی اما جان تازه ای به ناسیونالیسم کرد بخشید. این افتضاح سیاسی را باید مدال گردن همه شان کرد.

اگر کمی از هیاهوی احزاب چپ دخیل در فراخوان به اعتصاب فاصله بگیریم، می توان بهتر به مفهوم و ماهیت اجتماعی این اعتراض یکپارچه کسبه و بازاریان در کردستان پرداخت. همچنین از ادعای احزاب

سنندج دیر به میدان آمد؟ آیا کردستان نسبت به این اعتراضات لاقید بود؟ آیا خواسته و مطالبات طبقه کارگر و محروم در کردستان با دیگر محرومان ایران یک جنس نیست؟ آیا خود را جدا از ایران میدانند؟ و خیلی از این دست سوالات و تعابیر مختلف که جواب به این سوالات میتواند هم آری باشد هم خیر که آن نیز منوط به مولفه های دیگری است که در اینجا به آنها اشاره میشود.

سیر این دور شدن مبارزات کردستان با مرکز یا بخش های دیگر ایران که بوضوح به چشم می خورد یک شبهه به وقوع نپیوسته است بلکه ماحصل سیاستهای درازمدتی میباشد که سالهاست جمهوری اسلامی برای آن هزینه کرده و محصولش را امروز دارد برداشت میکند. فقدان این هم جنبشی از سر سیر بودن شکم مردم کردستان نیست، خبر از داشتن یک وضعیت بهتر در کردستان نسبت به جاهای دیگر ایران نیست بلکه برعکس آن میباشد. کردستان دهه هاست برای یک زندگی بهتر فارغ از دسته بندی های درون جمهوری اسلامی در مبارزه بوده و هزینه های چه بسا سنگین تری نیز داده است. آزمونهای تاریخی گرانبهای در مبارزه با شوراهای اسلامی کار در کارخانه داشته است. اعتصابات کارگری، اعتراضات معلمان و بازنشستگان فرهنگی، خبازان و کارگران ساختمانی در این سالها، نمونه های از مبارزه مشترک سراسری در ایران است. اما تاخیر در حضور در خیزش دیمه نشانه نقش مخرب و تفرقه افکنانه احزاب ناسیونالیست کرد در در کردستان است.

اگر در دیمه ناسیونالیستهای کرد، از چپ و راست، در کردستان بست نشسته بودند که ببینند سیر این اعتراضات به کجا ختم میشود، ما شاهد تحرک کمونیستها در سنندج بودیم که صدای خود را به این اعتراضات سراسری رسانند. تحرکی که علیرغم اینکه ادامه دار و سراسری نشد، اما نشان از وجود رادیکالیسم و کمونیسمی بود که در هر شرایطی به درستی قدم برمیدارد و از خود عکس العمل نشان میدهد و اجازه نمیدهد ناسیونالیستها مبارزه مردم در کردستان را قومی و محلی کنند. همین را در رابطه جنبش کارگری و سایر اعتراضات در جامعه منجمله خیزش دیمه میتوان دید. در اعتراضات دی ماه نیز ما شاهد دخالت فعال طبقه کارگر در خیزش های مردمی نبودیم، یا اینکه ما هنوز با پدیده دستگیری فعالین کارگری، معلمان، دانشجویان و ... روبرو هستیم، بدون اینکه حمایت قاطع و وسیع کارگران را پشت آنها داشته باشیم. اینها نشانه بی تفاوتی طبقه کارگر یا بیگانگی طبقه کارگر با این اعتراضات نیست. دلایل آنرا باید در جای دیگری جستجو کرد. در کردستان نیز همین قضیه حاکم است بعلاوه اینکه کردستان بیش از هر جای دیگری نیازمند یک رهبری پیونده دهنده با بخش ها و اقشار دیگر جامعه است، در کردستان سیاست متحزب است و تقابل دو جنبش کمونیستی و ناسیونالیستی به عنوان تقابل احزاب خود را نشان میدهد و هژمونی هر کدام بر جامعه به معنی وصل کردن مبارزات کردستان با کل ایران یا جدا کردن آن از این مبارزات است.

در خیزش دی ماه ما شاهد تقابل این دو جنبش بودیم. ناسیونالیستهای راست با اعلام اینکه این اعتراضات به «ملت کرد» مربوط نیستند، ناسیونالیسم چپ با گفتن اینکه «بگذارید ببینیم چه میشود» و کمونیستها با تحرک اعتراضی به این خیزش برخورد کردند.

کردستان و جایگاه آن در مبارزه سراسری

مراجعه به حافظه تاریخی و اشاره به چند نمونه برجسته آن در کردستان، می تواند کمکی باشد به شناخت بهتر فضای سیاسی کردستان و تقابل هایی که در هر دوره مردم کردستان در آن با حاکمیت دست

و پنجه نرم کرده اند.

مبارزه در کردستان از همان ابتدایی انقلاب ۵۷ و روی کار آمدن جمهوری اسلامی از جریان نیفتاد، برعکس برای ضد انقلاب حاکم کردستان به یکی از جبهه های سرکوب انقلاب، باز پس گیری دستاوردهای انقلاب و تثبیت خود و برای طبقه کارگر کمونیستها به سنگر دفاع از انقلاب و ادامه آن تبدیل شد. در کردستان جمهوری اسلامی با وضعیت به مراتب دشوارتر، پر هزینه تری روبرو بود و همچنین یک تهدید جدی تر بر سر راه تثبیت نظام به نسبت مناطق دیگری که هنوز در شوک ناشی از قدرت گرفتن جمهوری اسلامی قرار داشتند، بود. زیاد طولی نمیکشد که تقابل در کردستان با نظام تازه به قدرت رسیده، با حمله جمهوری اسلامی به کردستان، شکل نظامی به خود میگیرد. در این دوره شاهد کوچ تاریخی مردم مریوان در مرداد ۵۸ هستیم و راهپیمایی حمایتی مردم سنندج و سقز و بانه و ...، به طرف مریوان که توسط «جمعیت دفاع از آزادی و انقلاب» فراخوان داده شده بود، هستیم. تشکیل شورای شهر و محلات در سنندج، جدال و کشمکش و درگیری نظامی احزاب با جمهوری اسلامی که بخش عمده آن را در کردستان، کومه و دمکرات تشکیل می داد و همزمان جدال این دو جریان با همدیگر، کردستان را تبدیل به یک جامعه با مرزبندی های مشخص سیاسی کرد. جریانات مذهبی در صحنه مانند مکتب قرآن و بعدها جریان رزگاری و خیبات شانسی برای ادامه حیات و کسب هژمونی در حیات سیاسی نداشتند. کردستان صحنه تقابل طبقه کارگر و بورژوازی چه در بعد سراسری، در قالب مقابله با جمهوری اسلامی، و چه در بعد محلی، در قالب جدال حزب کمونیست ایران و حزب دمکرات شد. تقابلی که تا امروز نیز با تمام فراز و نشیب هایی که طی کردند، ادامه دارد. تقابل سیاسی که از تپش ناپستاده است اما از شکل نظامی به تقابلی اجتماعی تغییر کرده است.

تقویت کمونیسم در کردستان با این سابقه، وزن و موقعیت نقش اساسی در تقویت کمونیسم و مبارزه طبقه کارگر و محروم در ایران دارد و برعکس قوی شدن ناسیونالیسم کرد، بخصوص با پتانسیل ارتجاعی و ضد اجتماعی ایندوره خود، می تواند مبارزه طبقه کارگر و مردم محروم برای آزادی و رفاه و امنیت را با مخاطرات جدی روبرو کند.

جدال کمونیسم و ناسیونالیسم در کردستان

ناسیونالیسم اگر در بخشی از شمال کردستان دارای پایگاه مردمی بود، در دیگر بخش های کردستان علی الخصوص در جنوب کردستان ضعیف بود. رسمیت دادن به خود را در سرکوب آزادی خواهی و برابری طلبی مردمی می گرفت که باورهای قومی و ملی نداشتند، در حمله به کمونیستها و همچنین نزدیکی به گروه های ارتجاعی مذهبی در کردستان میگرفت. این دوره ای بود که فعالیت نظامی در کردستان یک مشی تفکیک ناپذیر مبارزه برای سازمان یافتگی خود در جدال سیاسی- نظامی بود که جمهوری اسلامی به مردم در کردستان تحمیل کرده بود. اما در اواخر دهه هفتاد، با پایان جنگ ایران و عراق و محدود شدن مبارزه مسلحانه، فعالیت از شکل نظامی درآمد و شکل اجتماعی بخود گرفت. هم چپ و هم راست در کردستان تا مدتها مات و مبهوت این تغییر و دگرگونی بودند. اگر زمانی این اسلحه بود که جان تازه ای به مبارزات اجتماعی مردم علیه جمهوری اسلامی میداد و آن را به حرکت درمیآورد، اینبار مبارزه باید در اشکال دیگری خود را ادامه می داد. مبارزه ای که نشانی از تجربیات گذشته در آن سنت نبود. برای ناسیونالیسم کرد این مسیر به مراتب مهیا تر از جریانات چپ در کردستان بود. سرکوب و دستگیری فعالین چپ، تمرکز رژیم بر تحریکات کمونیستها به نسبت ناسیونالیستها، عملاً دست احزاب

کردی را برای تاثیرگذاری بر پتانسیل های اعتراضی و البته جنب و جوش بیشتر را باز گذاشته بود. بنابراین ناسیونالیسم در این سالها دست به زانو ننشسته بود و هرگاه به رنگی درآمد تا بتواند هر آنچه که بویی از فرا قومی، مترقی، آزادیخواهانه و برابری طلبانه دارد را تصاحب کند و اینبار هرچه بیشتر رنگ قومی گرایانه، سنتی و مرتجعانه به آن بزند. به عنوان مثال جنبش دفاع از حق زن در کردستان را کمونیستها نمایندگی کردند، برای آن مبارزه و هزینه سنگین دادند. هشت مارس ها را سازماندهی کردند. مبارزه زنان در کردستان را به مبارزه زنان در شهرهای دیگر ایران متصل کردند. خواسته ها سراسری و رادیکال بود ولی طولی نکشید که ناسیونالیسم، زنان کرد را در مقابل زنان انترناسیونالیست علم کرد، مراسم های هشت مارس را با لباس کردی و حفظ سنت های کردی اینبار به تن زنان دوخت، تشکل های زنان کرد را در شهرها براه انداخت و از خود بازتعریف دیگری کرد.

دلایل آن را در پایین با دو مولفه اساسی مورد اشاره قرار می دهیم:

جمهوری اسلامی و ترویج ناسیونالیسم در کردستان

یکی از مهمترین مولفه ها و اولین آن مربوط به سیاست جمهوری اسلامی در کردستان میباشد. سیاست جمهوری اسلامی در کردستان همیشه بر لولای تفرقه قومی چرخیده است. دو هدف عمده را جمهوری اسلامی در این سیاست در پیش گرفته است، هر چند این سیاست تنها مختص به کردستان نیست و مناطق دیگر ایران نیز به شدت تحت ظلم و اجحاف قرار دارند اما بی شک پرونده کردستان در جایگاه متفاوتی برای حاکمیت دارد که در قسمت مقدمه به آن اشاره کردم. اما این دو هدف چیست؟ اول دور کردن پتانسیل ضد حکومتی کردستان، که هنوز بعد از چهل سال از هر فرصتی استفاده میکند تا علیه نظام به میدان بیاید، از مناطق دیگر ایران است. ایجاد دو دستگی میان خواسته های مشترک این بخش از ایران با «مرکز» با زدن رنگ قومی و گاه مذهبی به مردم در کردستان، متقابلاً زمینه تقویت گرایش ناسیونالیستی کرد را فراهم میکند. کردستان تحت نفوذ ناسیونالیستهای کرد که تشنه مذاکره و امتیازگیری اند برای دستگاه حاکمیت دارای مطلوبیت بیشتری است تا کردستان تحت نفوذ چپ و کمونیستها!

برای حکومت، ثباتی و زد و بند با جریانات ناسیونالیست همیشه مطلوبتر از جدال با جریانات چپ در کردستان است. آنها لیبیک قاسملو رهبر حزب دمکرات به خمینی را در تاریخ حاکمیت خود ثبت کرده اند، ممانعت و همکاری این حزب با جمهوری اسلامی علیه کمونیستها را تجربه کرده اند، میدانند که تمام اقمار ناسیونالیست کرد با یک چرخش قلم قابل کنترل هستند و چراغ سبزهای این احزاب را برای روز میادا نگه داشته اند، میدانند حتی با ترور رهبرانشان باز این احزاب هستند که پاشنه دفتار جمهوری اسلامی را در کردستان عراق برای مذاکره با عوامل اطلاعاتی از پا درمی آورند. حتی به خوبی آگاه هستند که موش دوانی های این احزاب در حمله به این پایگاه و آن پایگاه نه از سر موقعیت بالای این احزاب بلکه از استیصال و احتضار آنهاست. بنابر همین شناخت جمهوری اسلامی از این احزاب ناسیونالیست، ترجیح میدهد که توجه کردستان را بیشتر به طرف این احزاب معطوف کند تا بدین وسیله بتواند در فردای تحولات احتمالی کردستان، از آن به عنوان برگ برنده علیه دشمنان خود بکار بگیرد.

مولفه دوم مربوط است به احزاب ناسیونالیست در کردستان که به لطف جمهوری اسلامی توانسته اند به حیات سیاسی خود ادامه دهند، در واقع اگر ناسیونالیسم در کردستان هنوز به عنوان یک گرایش سیاسی توسط احزاب کردی باد زده میشود، نه از باور مندی آنها به خواست و مبارزه مردم کردستان علیه

جمهوری اسلامی است و نه حتی در باور به خود به عنوان گرایشی که این خواست مبارزه طلبی مردم را تامین کند همانطور که از هر فرصتی برای سهم بردن از قدرت هم با جمهوری اسلامی به پای میز مذاکره میروند و هم مزدوری هر ارتجاعی در منطقه را میکند تا سر سوزنی هم که شده از این قدرت سهمی برده باشد. اگر عربستان سعودی می تواند امروز به راحتی این احزاب را در مشت خود بگیرد، سهولت خریدن این احزاب برای جمهوری اسلامی صدها بار بیشتر از عربستان و ترکیه و حتی آمریکا است.

جمع بندی

کمونیسم در کردستان با وجود اینکه از یک طرف با سرکوب شدید هم از طرف جمهوری اسلامی مواجه بود هم از طرف جریانات ناسیونالیسم مورد تعرض قرار می گرفت، یک گرایش به شدت استخوان دار و اجتماعی است. بعد از پایان یافتن مبارزه مسلحانه و برگشتن به پشت مرزهای ایران، جریانات ناسیونالیست که در قالب تشکل های رنگارنگ بنا بر موقعیتی که جمهوری اسلامی آن را فراهم کرده بود، نیروهای معترض به وضع موجود را حول خود جمع می کردند، چقدر در این تلاش موفق عمل کردند موضوع این نوشته نیست ولی بی گمان در به حرکت درآوردن شریان قوم گرایی توانستند بخش های را از جامعه جدا کنند. در آن دوره پ ک ک علنا در شهرهای ایران دفتر داشت و فعالیت علنی می کرد. بعدها این مسئولیت به پژاک رسید و از طریق پژاک دفاتر خود را برای مدتی دوباره در کرمانشاه، کردستان، ارومیه و همدان دایر کرد. حتی آخوندهای کردستان با لباس کردی در جامعه ظاهر می شوند، در موعظه های خود لباس کردی بر تن میکردند، و از اسلام و حقوق کردها و کرد مسلمان فغان سر می دادند. همزمان پژاک، دمکرات و کومه های زحمتکش که برای مذاکره کردن با مقامات امنیتی و سیاسی جمهوری اسلامی دست و پا میکردند، هر از چند گاهی دست به اقدامات نظامی میزدند و همیشه با تلفات سنگینی به پشت مرزها برمیگشتند.

همکاری کومه گلزاده، به عنوان جناح چپ ناسیونالیسم کرد، با مرکز «همکاری احزاب کردی» در فراخوان به اعتصاب عمومی، حمایت فرصت طلبانه سایر نیروهای «چپ» از این، حداقل برای کوتاه مدت مشروعیتی دوباره به نیروهای سناریوی سیاهی «مرکز همکاری» که مردم در کردستان دست رد به سینه شان زدند، بود.

در جدال و تقابل طبقه کارگر و بورژوازی کرد، در تقابل کمونیستها و ناسیونالیستهای کرد، کومه یکبار دیگر سنگر دوم را انتخاب کرد و جریانات چپ را به سیاهی لشکر امتیاز گیری خود از رقبای هم جنبشی اش در «مرکز همکاری» کرد.

امروز تقابل کمونیستها با این وضعیت و بعد از خیزش های دی ماه از نان شب واجب تر و ضروری تر است.

چند کلمه در مورد اعتصاب عمومی

اعتصاب عمومی دوره ای سیاست ما کمونیستها برای سازمان دادن اعتراضی اجتماعی علیه جمهوری اسلامی بود. سوال این است آیا امروز و پس از خیزش دیماه اعتصاب عمومی کماکان تاکتیکی فعال،

رو به جلو است؟

مبارزه ما کمونیست ها از امروز و بعد از خیزش های دی ماه دیگر اعتصاب و خانه نشینی نیست بلکه تشکیل شوراهای محلی و کارگری سرزنده و جسور و اعلام اینکه دیگر وضع موجود را نمی پذیریم است. در این راستا افشا نیروهای ناسیونالیست و سیاستهای اولترا ارتجاعی آنان، مقابله با قومی کردن مبارزه مردم و همزمان مقابله با چپ اپورتونیستی که آگاهانه یا ناآگاهانه در این سناریو سهیم میشود حیاتی است. باید علیه این نمایندگان دولتهای ارتجاعی منطقه که جنگ نیابتی را به نام مردم کردستان به این مردم تحمیل می کنند ایستاد و اتفاقا اعتراض و راهپیمایی راه انداخت. یک بار برای همیشه باید تکلیف خود را با این جریان ارتجاعی کردستان مشخص کرد و یک کمونیسم اجتماعی و کارگری را به محیط زیست و کاری جامعه برد.

۱۰ اکتبر ۲۰۱۸

ناسیونالیسم و کمونیسم در کردستان

”عصر سلاح“

مظفر محمدی

جایگاه ویژه کنونی ناسیونالیسم کرد

موقعیت ناسیونالیسم کرد تغییر کرده است. مثل سابق و سال ۵۷ و حتی ده سال قبل نیست. حزب دمکرات کردستان ایران (حدکا) و متحدانش دیگر جریانی ناسیونالیستی صرف در کردستان نیست که بشود پروژه مشترک همکاری داشت و علیه جمهوری اسلامی با آن همکاری کرد.

ناسیونالیسم کرد اکنون حدکا، حدک، زحمتکش، خیبات و پژاک... دارد. جریاناتی به شدت ارتجاعی و ابزار آمریکا و اسرائیل و عربستان در جدال منطقه‌ای اند، جدالی که فکر می‌کنند سهمی هم به آنها می‌رسد، مانند اتفاقی که در کردستان عراق افتاد. الگوی حکومت اقلیم کردستان عراق کعبه آمال ناسیونالیسم کرد در کردستان ایران است. این احزاب ربطی به مبارزه مردم کردستان بر سر آزادی و رفاه و معیشت ندارند.

این احزاب با اعلام "ارسان" و شروع مبارزه مسلحانه می‌خواهند مردم کردستان را به راهی بکشاند که عمق فاجعه‌اش کمتر از کردستان عراق و سوریه نیست. در نتیجه هرگونه همکاری و همسویی با احزاب کردی متشکل در ستاد و مرکز همکاری جریانات قومی چون احزاب دمکرات و سازمان زحمتکش و خیبات و غیره بر خلاف منفعت مردم و جنبش سراسری ایران است.

فراخوان مشترک احزاب ناسیونالیست و جریانات دیگر به نام کمونیسم در واقع پاشیدن خاک به چشم مردم بود. این‌ها به احزاب کردی مشروعیت دادند و اعتبار و حرمتی که جایگاهش را ندارند بخشیدند. جمهوری اسلامی با اعدام و موشک باران مقرات اپوزیسیون، جنایت می‌کند. اما احزاب ناسیونالیست می‌خواهند جنگ ارتجاعی منطقه‌ای را به نام جدال مردم با جمهوری اسلامی قلمداد کنند و مردم را به این میدان بکشانند. ستادهای جنگی به نام مرکز همکاری احزاب کردی را می‌خواهند به نام ستاد جدال مردم و جمهوری اسلامی به مردم حقه کنند.

کسی که با جمهوری اسلامی جنگ مسلحانه نیابتی راه می‌اندازد باید بتواند از خودش دفاع کند. مردم نمی‌توانند جلو کشته‌های این جنگ را بگیرند اما توانش را می‌دهند. جمهوری اسلامی از ناامن کردن جامعه بهره می‌برد تا خود این ناامنی را چند برابر کند و محیط را بر فعالان و مبارزان و اعتراض گرسنگان جامعه تنگ و هر صدایی را به بهانه این سیاست‌ها خفه کند.

نقد ما به ناسیونالیسم متحد شدن‌شان و ایجاد جبهه و غیره نیست. این‌ها با هم جنگیده‌اند و متحد شده‌اند. نقد ما به دیپلماسی و سیاست خارجی آنها هم نیست. برای ما این اهمیت دارد که این اتفاقات برای مردم کردستان چه به بار می‌آورد. معضل ما این است که ناسیونالیسم کرد موقعیت سابق را ندارد. مثلا

موقعیتی که ما از آغاز جنبش مقاومت در کردستان با حدکا داشتیم با الان بسیار متفاوت شده است. ما آن زمان با حدکایی طرف بودیم که منافع بورژوازی و ملاکان و زمین داران بزرگ را نمایندگی می‌کرد. با کارگران و کمونیسم ضدیت آشکار داشت و رهبر کارگران کوره پزخانه را ترور می‌کرد.

حدکا حتی امروز دیگر رابطه قوی با بورژوازی کرد ندارد. بخش کوچکتر و متوهمی از بورژوازی و طبقه متوسطی که موقعیت اقتصادی‌اش تضعیف شده است را با خود دارد. بورژوازی بزرگ کرد مدتهاست با جمهوری اسلامی رفته است. اصلاح‌طلب و سبز شده است و یا به بیت رهبری و وابستگان سیاسی و اقتصادی و نظامی اش پیوسته است. این بی‌افقی حدکا را تشدید کرده است.

این ناسیونالیسم تا دیروز منفعتش را در شورای ملی مقاومت مجاهدین جستجو می‌کرد و امروز در جنگ نیابتی و خدمت به سیاست‌های ترامپ جستجو می‌کند. هیأت‌هایش در کریدورهای ریاض و واشنگتن پشت درب اطاق‌های عوامل سازمان‌های امنیتی این دولت‌ها صف بسته‌اند. پول و سلاح و دستور می‌گیرند...

در کردستان لیبرالیسم چپ و راست، اصلاح‌طلبی، ملی مذهبی نوع سراسری، مجاهدین، سلطنت‌طلبی و از این قماش مانع جدی ما نیست. حرف ما در مقابل ناسیونالیسم و قومگرایی عریان سر راست‌تر است و پیچیدگی چندانی ندارد. ناسیونالیسم کرد امتحان خود را نه تنها در کردستان ایران بلکه در منطقه پس داده است.

پرونده ناسیونالیسم کرد در کردستان ایران با سر و سِرّ هایش با جمهوری اسلامی حتی به قیمت بر باد دادن سر رهبران و بازی در شکاف دولت‌ها و اخیراً جنگ نیابتی عربستان و غیره باز و عیان است.

دیگر همگان دولت اقلیم، احزاب قومی و ملیش‌یای کردستان عراق را می‌شناسند. همه می‌دانند که ناسیونالیست‌های حاکم در کردستان عراق هیچ منفعتی از مردم را نمایندگی نمی‌کنند. کردستان شریک در حاکمیت قومی و فاشیستی و مذهبی بغداد، قربانی است.

در کردستان سوریه هم ناسیونالیسم کرد همین سرنوشت را برای مردمی که با چنگ و دندان در مقابل دشمنان رنگارنگ مقاومت کردند، رقم می‌زند. پ ک ک ی مسلح و قدرتمند سابق، اکنون در مقابل سیاست‌های اردوغان به زانو در آمده و منتظر پذیرفتن در قدرت در ترکیه است. خود مدیریتی دمکراتیک اوجلان علاوه بر جنبه تخیلی و سرگردانش، تنها بهانه‌ای در خدمت این سیاست است. همکاری پ ک ک با جمهوری اسلامی از قدیم تا حالا ادامه داشته است. پ ک ک در ارومیه دفتر نمایندگی دارد. پژاک شاخه‌ای از پ ک ک و تماماً تحت کنترل آن است.

پ ک ک با حدکا و جریان‌های نزدیک به آن به دلیل نزدیکی‌شان با بارزانی دشمنی دارد. به همین دلیل در اجلاس ناسیونالیست‌ها در مورد اتحاد و جبهه کردی، پژاک را راه نمی‌دهند. از نظر حدکا و متحدانش پژاک جریانی ایرانی نیست و بخشی از پ ک ک که به حساب می‌آید. در نتیجه حتی در مورد سیاست و پروژه‌ها و عملیات‌هایش اظهار نظر نمی‌کنند و به نوعی بایکوت کرده‌اند. تنها کومه له است که پژاک را جزو نیروهای موجود کردستان ایران به حساب آورده و خواستار شرکت آن در نشست‌های مشترک‌شان است.

سنت ناسیونالیستی پ ک ک و حزب دمکراتیک کردستان سوریه، کمونیسم سنتی و ملی کردستان را خلع سلاح کرده است. این سنت بر سر کارگران و مردم کردستان ایران سنگینی می‌کند. با به راست چرخیدن کومه له، پژاک با تصویر چپ و چهره میلیتانت، خود را به جامعه معرفی می‌کند.

از طرف دیگر جمهوری اسلامی مانع جدی بر سر راه فعالیت‌های پژاک نیست. پروژه پژاک - کودار برای همکاری با جمهوری اسلامی نشان می‌دهد که پژاک دشمن جمهوری اسلامی نیست و رژیم تنها زمانی که پژاک عملیات مسلحانه انجام می‌دهد عکس‌العمل نشان می‌دهد. کتاب‌های اوجلان علناً چاپ و پخش می‌شود. عملیات نظامی گاه به گاه پژاک، ناشی از سرگردانی سیاسی و عدم اعتماد به سیاست‌های اعلام شده‌شان به جمهوری اسلامی برای پذیرفته شدن‌شان است. پ ک ک و پژاک در بلوک بندی منطقه در کنار جمهوری اسلامی قرار دارند.

پ ک ک در منطقه و در تحولات کردستان ایران در مقابل حدکا و ناسیونالیست‌های کردستان قد علم می‌کند و در شرایط معینی حتی ممکن است کارشان به جنگ با هم کشیده شود. کاری که در کردستان عراق بین پ ک ک و حزب بارزانی بارها اتفاق افتاده است. این دو بخش ناسیونالیسم کرد در کردستان ایران بر سر قدرت و ثروت در مقابل هم قرار دارند. این مخاطره‌ای است که از هم اکنون باید دید و جلوی‌اش را گرفت.

سیاست‌های احزاب ناسیونالیست کرد حتی از خود آنها قربانی می‌گیرد. این احزاب هیچ افق روشنی از اتخاذ این سیاست‌ها ندارند. تنها نتیجه‌اش نا امن و نامعلوم کردن جامعه است. این داستان امروز آنها است.

کمونیست‌ها و صف آزادیخواهی و برابری طلبی باید در مقابل این سیاست و کشاندن دعوای منطقه‌ای و جنگ نیابتی احزاب کردی به کردستان، قاطعانه بایستند. باید مدام مردم را نسبت به مخاطرات این سیاست‌ها آگاه کرد.

کمونیسم ملی، ناسیونالیسم چپ

کمونیسم ملی در کردستان اکنون بطرز عریانی در جناح چپ ناسیونالیسم کرد ایستاده است. این جریان که نمی‌خواهد سرش بی‌کلاه بماند نه تنها در مقابل سیاست‌های مخرب قومگرایی سکوت می‌کند بلکه او هم می‌خواهد از این نم‌د کلاهی برای خود بدوزد. به همین دلیل سازمان کردستان حزب کمونیست ایران - کومه له، امروز نه از کمونیسم و کارگر بلکه از نگرانی‌هایش در مورد زبان و لباس کردی، وجود مدیران غیر کرد و صنعتی نشدن کردستان حرف می‌زند. این جریان می‌خواهد با طرح دردهای "ملت کرد"، در واقع درد خود را درمان کند.

"کمونیسم" کومه له تحت عنوان چپ و قطب چپ، اعتبارش را نه از کارگران و زحمتکش‌های کردستان بلکه در سالن کنگره ملی کرد، میزگردهای تلویزیونی و عکس گرفتن با سران احزاب ناسیونالیست و قومی و مذهبی، تقدیس راه حل ناسیونالیستی مساله کرد، تقدیس نگاه به بالا و انتظار تغییر و تحولات از بالای سر مردم،... بخشیدن حرمت و اعتبار به ناسیونالیسم کرد... می‌گیرد و فراخوانهای مشترک امضا می‌کند.

رویگردانی این جریان از کمونیسم و مبارزه طبقاتی، به دلایل بی‌اعتقادی و ناباوری به راه حل انقلابی مبارزه علیه جمهوری اسلامی، ناباوری به پیروزی مبارزه کارگران و مردم از پایین با سکوت در مقابل سیاست‌های ناسیونالیسم کرد در اتکا به عربستان به عنوان فرصتی برای تغییراتی در جمهوری اسلامی و اعلام "راسان"، نشانه یاس کامل چپی است که شانس کسب قدرتی ولو کم اهمیت را در همراهی با ناسیونالیسم کرد می‌بیند. و جالب این است که این را نشانه درایت سیاسی، اجتماعی بودن و واقع بین بودن خود می‌نامند!

کومه له ی کنونی جریانی بینابینی و مانعی بر سر راه کمونیسم و کارگراست. این جریان از کمونیسم ملی به ناسیونالیسم خالص شیفت کرده است. اتفاقی که افتاده این است که یک جریان اجتماعی و با تاریخ طولانی به عنوان سازمان کردستان حزب کمونیست ایران سابق، اکنون به کمپ ناسیونالیسم خزیده است. این تحولی مضر است که مردم آزادیخواه کردستان و کارگران باید آن را ببینند، کمونیستها و فعالان کارگری از آن فاصله بگیرند و استقلال طبقاتی را حفظ و حساب خود را از ناسیونالیسم چپ و راست و قومگرایی و مذهب جدا کنند.

کمونیسم در کردستان

کمونیسم در کردستان به قدمت تاریخ جنبش ناسیونالیسم کرد نیست، اما کمونیسم در جنبش انقلابی کردستان در چند دهه اخیر مهر خود را بر جامعه زده و مبارزه طبقاتی کارگر و آزادیخواهی و برابری طلبی را در موقعیتی قدرتمند و امیدبخش قرار داده است.

در غیاب کمونیسم، کردستان دروازه عروج قوم پرستان، فدرالیستها، باند سپاهیها و انتقال به بخشهای دیگر ایران مثل قوم پرستان عرب و ترک و بلوچ و غیره خواهد بود. اما حضور قدرتمند و مؤثر کمونیسم اجتماعی در کردستان می‌تواند کردستان را به عنوان دروازه قدرت و تقویت مبارزه سراسری در ایران باز نگه دارد.

کمونیسم در کردستان بدون پشتوانه کارگران شانسی ندارد. ضد رژیم گری، ناسیونالیسم چپ و سنتی در کردستان یک مانع جدی بر سر راه مبارزه متشکل و متحد کارگران در کردستان است. کمونیسم ما در کردستان باید چپ اجتماعی و کمونیسم و کارگر و آزادیخواهی و برابری طلبی را حول خود متحد کند و نگذارد در سنت ناسیونالیسم چپ ادغام و استحاله پیدا کند.

کمونیسم ما در کردستان باید سنت حزب کمونیستی، فعالیت اجتماعی محفوظ از آلودگی به ناسیونالیسم و قومگرایی و ضد رژیم گری صرف را چنان پایه گذاری و تحکیم کند و گسترش دهد که در عمل الگوی چپ و کارگرو برابری زن و مرد باشد و عملکرد سیاست و سنتهای مخرب ناسیونالیستی را از جامعه بزدايد. ما باید این الگو را تقویت و گسترش دهیم. باید ناسیونالیسم چپ و راست را مدام زیر بمباران تبلیغاتی و فشار اجتماعی قرار داد و تضعیف و ناتوان از اعمال سیاست‌هایشان کرد.

بازداشتن بخشی از چپ تا کنونی متفرق، محفلیست، بی افق و آکسیونیست‌های فرقه ای و اسیر سنت‌های ناسیونالیسم چپ و برگرداندن سر آنها بطرف شیوه‌ها و راه حل‌های کمونیستی و کارگری و اجتماعی وظیفه ای است که بر عهده ما افتاده است. ما تا کنون صبورانه و قاطعانه، بی خاصیتی روش و سنتهای چپ فرقه ای و آلوده به ناسیونالیسم و ضد رژیم گری صرف را نقد و به درجه ای عقب نشان‌اندیم. بخشهایی از چپ در صفوف کارگران و آزادیخواهان را متوجه ناکارآمدی و بیهودگی این روش و سنت‌ها کردیم. اما هنوز الگوهای محکم حزب کمونیستی، سازمانیابی و اتحاد طبقاتی، بر این سنتها و سیاستها و عملکردها تفوق و هژمونی لازم پیدا نکرده است. هر اندازه موفقیت در بیرون کشیدن فعالین کارگری و کمونیست زیر دست و پای این سنت‌ها، ما را به هدف نزدیک و نزدیک تر می‌کند.

به راست چرخیدن کمونیسم ملی کومه له، ساختن تاریخ جعلی، تعریف دیگری کردن از کمونیسم و اشتیاق به همه باهمی که به نیاز و ضرورت این جریان تبدیل شده، موجب قطع امید کردن بخشهایی از چپ می‌شود و دودش به چشم کارگران و کمونیسم ما می‌رود. ما ضرر می‌کنیم. کارگران و کمونیست‌ها در کردستان نباید کمونیسم را از دریچه ی سیاستهای ناسیونالیستی کومه له کنونی نگاه کنند، آن را

بپذیرند و یا از کمونیسم قطع امید نمایند.

هر اندازه پیشروی کمونیسم ما و تبدیل شدن به الترناتیوی قدرتمند، پایگاه اجتماعی متوهم به احزاب چپ کنونی را به صف جنبش آزادیخواهی و برابری طلبی می‌کشاند. همسروشستی کارگران و مردم کردستان با طبقه کارگر و مردم در سراسر ایران تاریخی است. حکمتیست‌ها سخنگویان کمونیسم کارگر و رادیکالیسم اجتماعی برای آزادی و برابری و تبدیل کردستان به نقطه قدرت کمونیسم و کارگر در ایران هستند.

کمونیسم و سلاح

نیروی دفاع از خود مردم

علاوه بر ناسیونالیسم در پوشش کمونیسم و سنت و سیاست و عملکردش در جامعه، عنصر سلاح در دست ناسیونالیسم کرد و احزاب مسلح مافوق مردم مانع دیگر کمونیسم در کردستان است. اگر از سابقه تاریخی عنصر اسلحه در دست ناسیونالیسم کرد علیه مردم، علیه کارگر و علیه ما کمونیست‌ها در کردستان و حتی علیه همدیگر بگذریم، امروز حدکا مدعی نیروی مسلح کوه و شهر "شاخ و شار" است. شکی نیست احزاب ناسیونالیست سلاح فراوانی در دسترس دارند. اما هم تجربه تاریخی و هم سیاست‌های امروز این حزب به عنوان اصلی‌ترین جناح ناسیونالیسم کرد، نشان داده و ثابت کرده است که این سلاح‌ها و نیروهای نظامی کوه و شهر در خدمت منفعت و امنیت و آزادی مردم کردستان قرار ندارد. اگر میلیشیای احزاب ناسیونالیست کرد در کردستان عراق در خدمت منفعت و امنیت و رفاه و آسایش مردم بود، نیرو و امکانات تسلیحاتی و نظامی حدکا و متحدانش هم چنین می‌بود؛ که نبوده و نیست.

شعبه دیگر ناسیونالیسم کرد به نام حزب حیات آزاد کردستان "پژاک" است که شاخه سیاسی و فرمالیته‌ای به نام "کودار" برای همکاری با جمهوری اسلامی علم کرده است. پژاک و سلاح و نیروی نظامی‌اش هم نیروی دفاع از مردم در مبارزه علیه جمهوری اسلامی نیست. مبارزه مسلحانه پژاک تنها به عنوان گروه فشار بر جمهوری اسلامی برای پذیرفته شدن و ابزار فریب مردم کردستان است.

پشتوانه نیروی نظامی همه شعبات ناسیونالیسم کرد، نه نیروی اجتماعی مردم بلکه پول و سلاح آمریکا و شیوخ عرب است. این نیروها، سرباز سیاست‌های آمریکا و دول منطقه و در خدمت حل امپریالیستی مسأله کرد هستند.

احزاب ناسیونالیست مسلح علاوه بر اینکه امروز با جنگ‌های نیابتی‌شان مایه ناامن کردن فضای کردستان و باز گذاشتن دست جمهوری اسلامی برای سرکوب بیشتراند، پیش زمینه‌های یک جنگ و جدال داخلی بین خود این شعبات قومی بر سر تقسیم قدرت و ثروت در کردستان در آینده هم هستند. تجربه کردستان عراق این واقعیت را به ثبت رسانده و کسی نمی‌تواند منکر آن شود.

سلاح در دست مردم به عنوان قدرت دفاع از خود مردم، تنها راه جلوگیری از فجایع قابل پیش بینی کنونی و آتی در کردستان است. این قدرت را باید کمونیسم در کردستان سازمان دهد. کارگران و کمونیسم بی‌سلاح در کردستان، در حاشیه جنگ و جدال‌های خانمان‌سوز ناسیونالیسم کرد قرار خواهد گرفت و اولین قربانی خواهند بود. تسلیح مردم کی و چگونه اتفاق می‌افتد سؤالی است که امروز کمونیست‌ها و کارگران آگاه و صف آزادیخواهی و برابری طلبی باید به آن جواب عملی دهند.

شکی نیست در جریان قیام توده‌ای و از پایین، مردم با تصرف مراکز نظامی رژیم در حال سقوط، به

سلاح دست پیدا می‌کنند. اما سازمان قدرت دفاع از خود مردم را نمی‌توان به روزهای قیام موکول کرد. چرا که احزاب ناسیونالیست کرد خود از پیش و هم‌اکنون مسلح‌اند و به سلاح و امکانات نظامی فراوانی دسترسی دارند. این یک مانع جدی در مقابل تسلیح مردم در روزهای تعیین تکلیف با جمهوری اسلامی است. این احزاب با همین نیرو می‌توانند بر مراکز نظامی تسلط پیدا کنند و آن بخش از مردم را هم که به سلاح دست پیدا می‌کنند، خلع سلاح و یا بخشاً در خدمت خود قرار دهند. خارج از حوزه قدرت نظامی این احزاب، مردم حق نخواهند داشت سلاح داشته باشند. این مردم حتی اگر سلاح‌هایشان را نگه دارند اما بدون سازمان نظامی و رهبری خود، قدرت دفاع از خود را نخواهند داشت. مردم کردستان عراق اسلحه دارند ولی قدرت دفاع از خود را سازمان نداده و با وجود داشتن اسلحه، اما در واقع خلع سلاح‌اند.

زمانی اسلحه در دست مردم می‌تواند ابزار دفاع از خود در مقابل دشمنان رنگارنگ باشد که اهداف ناسیونالیسم کرد برای کسب قدرت و قبضه ثروت و احتمال سناریوی جنگ داخلی‌شان و ایجاد سناریوی سیاه... به باور مردم تبدیل شده باشد. این خودآگاهی اتفاقی است که باید تا حالا افتاده باشد و هر چه بیشتر در ابعاد اجتماعی و توده‌ای تحکیم و گسترش یابد. در نتیجه، با این باور و از همین حالا و از پیش، باید هسته‌های اولیه نیروی دفاع از خود مردم به وجود آید. کمونیسم در کردستان باید سازمان دهنده این هسته‌ها و نیروی اولیه باشد.

اولین گام طرح اجتماعی مسأله است. آگاه کردن جامعه به مخاطرات کنونی و پیش‌اروی جامعه است. مردم حق دارند مسلح شوند و مسلح بمانند. برای دفاع از آزادی‌های سیاسی و دمکراتیک، دفاع از شوراهای کارگری و مردمی در محل‌های کار و زندگی، خنثی کردن تعرض و زورگویی میلیشیای احزاب کردی، هیچ راه و چاره ای جز نیروی مسلح مردم برای دفاع از خود، وجود ندارد!

حزب ما عامل سازماندهی صفی از کمونیست‌ها و انقلابیون بی‌اما و اگر برای رهبری مبارزات مردم، خودآگاهی مردم به مخاطرات، تدارک قدرت دفاع از خود مردم و تدارک سازماندهی هسته‌های مسلح در میان مردم است. پتانسیل نظامی حزب حکمتیست، سازمانده و پشتوانه نیروی عظیم قدرت دفاع از خود مردم است که باید تحکیم و در ابعاد اجتماعی گسترش یابد!

۷ آبان ۹۷ - ۲۹ اکتبر ۲۰۱۸

"در باره فراخوان همکاری مشترک احزاب ملی و قومی"

گفتگوی رادیو نینا با مظفر محمدی

نینا: اخیراً ده جریان و حزب به اسامی: حزب دمکرات کردستان ایران، حزب دمکرات کردستان، حزب کومه‌له کردستان ایران، کومه‌له زحمتکشان کردستان، اتحاد دمکراتیک آذربایجان - بیرلیک، جنبش جمهوریخواهان دمکرات و لائیک ایران، حزب تضامن دمکراتیک اهواز، حزب مردم بلوچستان، سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران و شورای موقت سوسیالیست‌های چپ ایران، فراخوانی به همکاری مشترک داده اند. در این فراخوان دمکراسی و پارلمان و جمهوری مطرح شده است. شما این اتحاد را چگونه می‌بینید؟

مظفر محمدی: از خیزش دیماه به این طرف این ائتلاف و اتحادها از چپ و راست مد شده است. همه ی جریانات سیاسی و قومی سراسری و محلی تلاش می‌کنند خود را با شرایط کنونی وفق داده و هر کدام با سیاست و پلاتفرم معین به میدان آمده‌اند. طیف اپوزیسیون بورژوازی و قومی از دمکرات و جمهوریخواه و سلطنت طلب و مجاهد و لیبرال و ملی و مذهبی...، همگی منتظرند تا فشارهای دولت ترامپ و محاصره اقتصادی و تهدیدهای دیگر، رژیم را ساقط کند و آنها به قدرت برسند.

البته فراموش نمی‌کنیم که این احزاب و جریانات روی اعتراضات و اعتصابات و تظاهرات مردم هم سرمایه‌گذاری می‌کنند تا هنگامی که جمهوری اسلامی برود. و از آن به بعد وظیفه مردم تمام می‌شود و باید به خانه برگردند و آنها از بالای سر مردم قدرت را به دست بگیرند و نظام سرمایه و سود حفظ شود. دیگر خبری از رفاه اجتماعی و برابری اقتصادی و اجتماعی نیست و نهادهای قدرت بورژوازی از ارتش تا پارلمان و غیره هم سر جایشان هستند و کنار گذاشته نمی‌شوند. فقط حاکمیت از بالا دست به دست می‌شود. این ماهیت و محتوای همه ی این اتحادهای صفوف اپوزیسیون بورژوازی و ملی و قومی است.

بقیه آنچه که می‌گویند، مثل آزادی و حقوق بشر و حقوق زن و یا فرصتهایی برای مسکن و بهداشت مردم و غیره تعارفات و افاضات ریاکارانه ای بیش نیستند. در نظام پارلمانی بورژوازی که جمهوری اسلامی هم پارلمان دارد، همه این ادعاها پوچ است. استبداد و سرکوب پلیسی و نظامی و تبعیض و ستم مختص این نظام به نام دمکراسی و پارلمان است. در نظام پارلمانی توده‌های طبقه کارگر و توده‌های زحمتکش هیچ اختیار و اراده ای ندارند و هر چند سال یک بار سرنوشته‌شان را به دست انتخاباتی فرمایشی پارلمان و نهادهای سرکوب و ستم می‌سپارند. کار ارزان و استثمار و فقر و تبعیض و نابرابری اقتصادی و اجتماعی و سیاسی خصیصه ی نظم سرمایه دارانه است. در این نظام طبقات و مبارزه طبقاتی برسمیت شناخته نمی‌شود. اما سرمایه محترم است. سود محترم است. استثمار جایز است. و حاکمیت سرمایه داران ازلی و ابدی است. بقیه، اهالی جامعه اند که به نام کارگر، بیکار، زحمتکش، معلم، پرستار، راننده و غیره کار می‌کنند و عرق می‌ریزند و جان می‌کنند و ناچیزی از سود سرمایه داران به نام حقوق و مزد سرسفره شان می‌آید.

در نتیجه می‌خواهم بگویم فراخوان اتحاد این گروه هم در همین دسته بندی دمکراس و پارلمان و دولت بورژوازی شان قرار می‌گیرد. حالا خواه این شکل حکومت جمهوری باشد مثل جمهوری اسلامی یا شاهنشاهی و از این قبیل. فرقی بحال جامعه نمی‌کند. این از نظر ما مردود است. شکل حکومتی طبقه کارگر و محرومان جامعه شواربی است. توده‌های محروم باید خود مستقیماً سرنوشت سیاسی، اقتصادی و اجتماعی را تعیین کنند و آزادی و برابری در همه‌ی زمینه‌های را تأمین کنند.

نینا: با وجود این اهداف مشترک اپوزیسیون بورژوازی و ملی - قومی، این اتحاد این احزاب جریانات معین و یژگی‌هایی دارد. مثلاً طرح فدرالیسم. در این مورد نظرتان چیست؟

مظفر محمدی: درست است. کل طیف اپوزیسیون بورژوازی جواب اقتصادی نمی‌دهند و ماهیت طبقاتی جامعه را انکار می‌کنند و کار مزدی و سرمایه و سود و منفعت اقلیتی سرمایه‌دار را نمایندگی می‌کنند و اگر قدرت بگیرند نظام سرمایه‌داری را حفظ می‌کنند و برای حفظ آن ناچارند مبارزه کارگران و محرومان را سرکوب کنند.

علاوه بر این این طیف ملی‌گرایان و قوم پرستان با شعار فدرالیسم مملکت را بین اقوام و ملت‌ها و مذاهب تقسیم می‌کنند. در واقع از مملکت جز جنازه‌ای تکه پاره شده بجای نمی‌ماند. این‌ها مثل کرکس‌هایی در کمین نشسته‌اند تا روی این جنازه بنشینند و سهم‌شان را بردارند.

حزب دمکراتیک اهواز جنوب ایران را عربستان نام می‌گذارد. بعد لرستان، کردستان، بلوچستان. حتماً فردا اذربایجان هم ترکستان می‌شود و بعد ترکمنستان، گیلکستان، فارسستان و تازه جناحی از جمهوری اسلامی خراسان رضوی را میخواهد مستقل کند و ارتش و سپاه خراسان رضوی تأسیس کند. این‌ها اهداف پلیدی‌اند که این بخش فدرالیست‌ها و قوم پرستان بویژه تعقیب می‌کنند.

ما در مقابل این سیاست کثیف، برای همه ساکنان مملکت صرفنظر از قومیت و مذهب و زبان و نژاد و غیره حقوق شهروندی برابر داریم. ما میخواهیم طبقه کارگر ایران یک طبقه واحد و سراسری از طریق شوراهایش قدرت را در دست بگیرد. طبقه کارگر، باید خود را برای این مصاف آماده کند و این جریانات ارتجاعی و ضدکارگری و ضدانسان را کنار بزند.

نینا: در بیانیه ده جریان قومی، فدرالیسم شعار محوری و شکل حکومتی آینده ایران است. آیا مطالبه‌ای به نام فدرالیسم مطالبه مردم ایران هم هست؟

مظفر محمدی: راستش طرح شعار فدرالیسم توسط بعضی احزاب ابداء انعکاسی از وجود این مطالبه در میان مردم نیست. نه فقط شعار فدرالیسم جایی در ذهنیت و زندگی مردم ندارد، بلکه هویت قومی و قوم‌گرایی بطور کلی هم در بین میلیون‌ها مردم ساکن ایران حائز اهمیت نیست. اما هنوز متأسفانه این برای مصون داشتن مردم از فجایع و تراژدی‌هایی که قوم پرستی و قوم پرستان میتوانند بیاروند کافی نیست.

به دنیای اطراف خودمان و رویدادهای این چند دهه اخیر نگاه کنیم. حکومت شرع و دولت مذهبی و داعش و شیعی‌گری و سنی‌گری عراق و حزب‌اللهی لبنان و حوثی و غیره در جهان قرن بیستم وجود نداشت. در ایران مردم چند ده سال پیش تر آخوند یک قشر انگل بی‌آبرو و اسباب شوخی مردم در شهر

و ده بود. دختران نسل‌های قبل بی‌حجاب مدرسه میرفتند. موسیقی و سینما جزء لایتجزای زندگی مردم بود. با اینحال، امروز در این جامعه، جنون و جهالت دینی و جانوران اسلامی حاکم‌اند.

یوگسلاوی، یک جامعه مدرن صنعتی و با هر استاندارد امروزی جامعه‌ای متمدن بود. یوگسلاوهای امروز خودشان می‌گویند، چگونه قبل از این ماجراها قومیت و ملیتشان پادشان نبود. تصور این اوضاع برایشان ممکن نبود. هنوز هم باورش‌شان نمیشود و نمیدانند چرا چنین شد.

اینکه قومیت و قوم پرستی در جامعه ایران ریشه و زمینه قوی ندارد و اینکه خواست فدرالیسم جایی میان مردم ندارد، به این معناست که روندها و جریانات و جنبش‌های اصلی در جامعه به این سمت سیر نمی‌کنند. اما هنوز به آن معنا نیست که جامعه در برابر تحولات قوم پرستانه مصونیت دارد و از پیش در مقابل هجوم آتی این واپسگرایی و ارتجاع قومی آمادگی دفاع از خودش را دارد. ناسیونالیسم و قوم پرستی مانند پیروسهایی هستند که در حالت خفته به حیات خودشان ادامه میدهند و تحت شرایط خاصی فعال میشوند و آیدمی ایجاد میکنند. ناسیونالیسم و قوم پرستی در جامعه امروز ایران نه ریشه کن شده و نه جامعه در برابر آن واکنش است. وجود همین فدرالیست‌ها و جماعات عقب مانده‌ای که از هم اکنون در اوج وقاحت و سفاهت صدور شناسنامه‌های قومی برای مردم در ایران را شروع کرده‌اند، گواه این است که ویروس قوم پرستی ریشه کن نشده است و میتواند، بخصوص در یک شرایط متحول و متلاطم سیاسی، مصائب زیادی بیارورد.

ما در همه‌ی این سال‌ها تلاش کرده ایم و می‌کنیم که قاطعانه جلو این ارتجاع و واپسگرایی بایستیم. تمایلات ضد انسانی و ضد کارگری ناسیونالیست‌ها و قوم پرستان و ملیون و روشنفکران ناقص‌العقل دورو برشان را رسوا میکنیم. نمیشود مردم را ۴۰ سال با مذهب اسیر کنند و بکوبند و بعد ۴۰ سال دیگر هم با قومیت و ملیت این کار را ادامه دهند. ما نباید بگذاریم این اتفاق بیفتد.

نینا: شما گفتید ملی‌گرایی و هویت قومی و قوم‌گرایی در ایران در بین میلیون‌ها مردم ساکن ایران وجود ندارد یا خیلی ضعیف است. آیا در همه‌ی جای ایران این حکم واقعیت دارد یا در جاهایی مثلاً کردستان ملی‌گرایی قوی‌تر از جاهای دیگر است و جریانات اصلی خودش مثل حزب دمکرات ایران و متحدینش را دارد؟ ملی‌گرایی در کردستان در کجای این معادله قرار می‌گیرد؟

مظفر محمدی: گفتیم هویت ملی و قومی مردم، تا چه رسد به کشمکش‌های ملی و قومی میان بخش‌های مختلف جامعه یک پدیده رایج و همه‌گیر در ایران نیست. واضح است که در فرهنگ عقب مانده اقوام، خودپسندی قومی و شووینیسم و غیره هست. در همه‌ی کشورها هست. تا وقتی سرمایه و سرمایه‌داری هست این نوع شکاف انداختن میان مردم هم باقی خواهد بود. ایران هم استثناء نیست. اما، هر کسی که ریگی به کفش ندارد و نقشه‌ای فرصت طلبانه و قدرت طلبانه نداشته باشد، قبول می‌کند که جامعه ایران جامعه‌ای نیست که چنان در چنگال کشمکش و عدم تحمل قومی و ملی عاجز شده باشد تا کسانی بیابند و داوری کنند و بخواهند با فدرالیسم جوابش را بدهند.

شما به کردستان اشاره کردید. این درست است که مساله کرد بدلیل شووینیسم حکام مرکزی در منطقه به معضلی تاریخی تبدیل شده است و در اینجا حزب دمکرات کردستان ایران توحش ناسیونالیست‌های عظمت طلب ایرانی و جنایاتی که حاضرند با پرچم دفاع از تمامیت ارضی بکنند را متوجه است و تلاش می‌کند مهر تجزیه طلب نخورد و در نتیجه خود به یکی از نیروهای صف مقدم ایرانیت و دفاع از تمامیت

ارضی تبدیل شده است. امروز منفعت و سهم بری از قدرت را در این شعار و سیاست می بیند. حزب دموکرات خودمختاری می خواهد و به این نتیجه رسیده است که در این راه تنها نباشد و بقیه جریانات اپوزیسیون ملی و قومی را به همراه داشته باشد و می گوید به همه ملل ساکن ایران خودمختاری بدهید، از جمله به ملت کرد به رهبری حزب دموکرات.

و دیگر برایش مهم نیست بخش وسیعی از مردم کردستان و بقیه مردم ایران نمی خواهند با برجسپ های قومی فارس و ترک و لر و عرب و گیلک و افغانی و کرد و بلوچ و ترکمن و غیره تعریف شوند. برایش مهم نیست. مهم این است که خودمختاری کردستان به نام فدرالیسم را بدست بیاورد و حکومت قومی خود را برای تصرف قدرت و ثروت در کردستان داشته باشد. این همان الگوی دولت اقلیم کردستان در چهارچوب دولت فدرال عراق است که با چشم خود دیدیم که شکست خورده و باخته است.

زمانی خبرنگاری از دبیرکل حزب دموکرات، که انوقت ملا عبدالله حسن زاده بود نظرش را در باره سیاست ما که گفتیم مردم کردستان حق دارند در یک فراندومی بعنوان شهروند متساوی الحقوق در چهارچوب ایران بمانند یا جدا شوند» عصبانی می شود و می گوید: «خیر ما تجزیه طلب نیستیم» و می خواهد به این وسیله به دولت مرکزی چه جمهوری اسلامی و یا هر دولت بعدی دیگر اطمینان خاطر بدهد.

از آنطرف هم در این بده بستان ارتجاعی، جریانات ناسیونالیست ایرانی قرار دارند که خود را با مساله کرد روبرو می بینند و برای لاپوشانی آن و اینکه به آرای عمومی مردم مراجعه نشود این بند و بست حزب دموکرات را می پذیرند و با او متحد می شوند. مثل همین اتحاد ده جریان قومی که می بینیم که هرکدام منافع مادی شان را دنبال میکنند. در این میان روشنفکران فرصت طلب و نان به نرخ روز خوری چون نوری زاده و دیگران را داریم که با خودشیرنی ابلهانه ای عبدالله مهتدی را لایق رییس جمهوری ایران می دانند...

به نظر من مساله از محاسبات خرد و حقیر حزب دموکرات و جریانات ملی و جمهوریخواه و شاهی بسیار فراتر است. اینها بازیچه اند. ما باید کل بازی را بهم بزیم و توطئه شان را خنثی کنیم.

نینا: مقابله با قومگرایی و فدرالیسم چه وظیفه ای در دستور کار فعالین کارگری و سیاسی و کمونیست ها و حزب می گذارد؟ در برابر جریانات قومی و فدرالیسم شان چه کار ویژه ای باید کرد؟

مظفر محمدی: من فکر نمی کنم شعار فدرالیسم مورد توجه طبقه کارگر و مردم ایران قرار بگیرد. اما هنوز بدلیل کثافت نهفته در این شعار و تبیین های ملی و قومی و فدرالیسم قومی هر چه بگوییم کم گفتیم. فدرالیسم شعار و سیاستی عمیقاً ارتجاعی است و عمق این پدیده ی ضد انسانی و ضد کارگری ممکن است برای همگان کاملاً شناخته شده نباشد.

ما خطاب به مردم و بویژه به طبقه کارگر می گوییم به معنی و مخاطرات این شعارها و اتحادها توجه کنند و به دام ملی گرایی و قوم پرستی نیفتند. و برای مقابله با آن آماده باشند.

برای ما اصل قضیه این است که محتوای واقعی شعارهای قومی و فدرالیسم را، با تمام توان برای مردم روشن کنیم. احزابی که این شعار را طرح میکنند باید زیر فشار نقد ما قرار بگیرند. باید تفکر و سیاست قومی و ملی را بی آبرو کرد، همانطور که تفکر و سیاست مذهبی امروزه بی آبرو و منفور

است. باید اگر نه کل مردم زحمتکش، لاقفل بخش های پرتحرک و فعال طبقه کارگر در ایران آنچنان آگاهانه از ارتجاع ملی و قوم پرستی، که شعار فدرالیسم صرفاً یک بسته بندی لوکس تر آن است، بیزار و منتفر و نسبت به آن حساس باشند. بطوریکه هیچ نیرویی نتواند فردا جلوی پیشروی کارگر و کمونیسم را با علم کردن کشمکش ها و فجایع قومی سد کند و مردم را به روزی بیاندازد که در یوگسلاوی دیدیم. هجری ها و مهتدی ها و همکارانشان در این لیست و بیرون آن کارادیدها و میلو سویچ های آینده ایران و کردستان هستند. باید به قوم پرستان رنگارنگ فهماند که با یک نیروی کمونیستی سازش ناپذیر و یک صف اجتماعی آگاه و بدون توهم در جامعه روبرو هستند.

دسامبر ۲۰۱۸

دوران کمیته‌ی کردستان تشکیل شده بود که اعضای آن اکثراً در سلیمانیه مستقر بودند. مظفر محمدی، اسد گلچینی، عبدالله دارابی، رحمان حسین‌زاده، سلام زیجی، رحمت فاتحی و شاید سید مجید حسینی. من همه‌ی اعضای کمیته را به خاطر ندارم اما حداقل سی و شش نفر بودیم. و کسانی که می‌توانستند در آنجا فعالیت را بیشتر ادامه بدهند مامور می‌شدند و به محل می‌رفتند. در این شرایط است که «شورش» را مسئول ترور افرادی در سلیمانیه می‌کنند. و در همان زمان رفیق رحمان حسین‌زاده و تعداد دیگری از رفقا در آنجا بوده‌اند. و این یک طرح مشخص و آشکار بوده است اما خوشبختانه با جسارت و صداقت و صمیمیت «شورش خراسانه» این توطئه و این ترور خنثی می‌شود.

مسئله‌ی دیگری که برای ما و تعداد دیگری از رفقا پیش آمده بود پخش عکس رفقا عبدالله دارابی، مجید حسینی و صالح سرداری بود، آن هم در شهر سلیمانیه و مناطقی که در آن کنترل و بازدید انجام می‌شد. و گفته بودند که اگر این اشخاص را دستگیر کردید آنها را به ما تحویل بدهید. و منظورشان از «ما» حکومت اقلیم کردستان عراق بود. معلوم بود که این کار جمهوری اسلامی بود، چون این فعالیت‌ها (فعالیت‌های ما) صورت می‌گرفت. و مجری سیاست جمهوری اسلامی علیه ما «اتحادیه‌ی میهنی» و «حکومت ه‌ریم» بود و عبدالله مهدی هم باید شخصاً پاسخگو باشد که این افراد چگونه توسط جمهوری اسلامی شناسایی شده‌اند. چگونه آمدن این رهبران کمونیست به اینجا فاش شده است؟ و در همین رابطه من و صالح سرداری که در آن روزها در خانه‌ای مخفی بودیم، قصد داشتیم برای اطلاع از اوضاع از خانه خارج شویم که فهمیدیم عکس‌ها پخش شده‌اند. خوشبختانه از طریق دوستان و رفقا و پایگاه توده‌ای که ما داشتیم این توطئه خنثی شد و ما توانستیم به فعالیت‌هایمان را ادامه بدهیم.

مسئله‌ی بعدی در رابطه با همین موضوع ترور من و رفیق صالح سرداری، حرف‌های «جوآنمیر مارابی»، مسئول آموزشگاه سازمان زحمتکشان است. به محض این که طرح ریخته شد و تدارکات آن دیده شد و به افراد مربوطه اسلحه دادند، وقتی که هنوز از اردوگاه بیرون نیامده بودند ما (از توطئه‌شان) مطلع شدیم. توسط افرادی که در اینجا نمی‌توانم اسم‌شان را بگویم. اما به واقع ما مطلع شدیم و خودمان را کنار کشیدیم تا اینکه توطئه به تدریج خنثی شد. یعنی کم کم خبر آن پخش شد و آنها به ناچار از توطئه‌شان دست کشیدند. همانطور که جوآنمیر می‌گوید قرار بود این کار توسط فردی به نام «ریبوار شیروانه» انجام بشود که همانطور که بیان شد تا امروز سر به نیست است.

به همین دلیل است که اگر من بخواهم از طرح‌های سازمان زحمتکشان برای شما و بینندگان بگویم به درازا می‌کشد. از حمله به مقرات کومله، حمله به محل مهمانان توسط «آلا» و «علی سروآباد» و یکی دیگر از پیشمرگان‌شان، حمله با خودرو به داخل اردوگاه کومله توسط یکی از فرماندهان نظامی‌شان که به او تیراندازی کردند و او را خلع سلاح و دستگیر کردند، توطئه برای ترور رهبران اصلی کومله – سازمان کردستان حزب کمونیست ایران.

و همینطور رفیقی مانند «خالد» برای توضیح و تایید و استدلال اینکه این سازمان (زحمتکشان) این ظرفیت را دارد و حرف‌های شورش خراسانه را تایید کند، داستان رفتن خودش با کمال و مختار محمدی به کردستان عراق را بازگو می‌کند و اینکه به محض اطلاع یکی از فرماندهان زحمتکشان از حضور آنها مطلع شده، چگونه شبانه آنها را غافلگیر کردند و دست‌ها و چشم‌هایشان را بستند و اسلحه روی پیشانی‌شان گذاشتند و آنها را تهدید به مرگ کردند. و به گفته‌ی خودشان آن مامورین دلشان به حالشان سوخت و گرنه همانجا آنها را به قتل می‌رساندند.

و همینطور تسویه حساب‌های بین خودشان، جدا شدن «عمر ایلخانی‌زاده» و حمله کردن به او. حمله

توطئه‌های تروریستی سازمان زحمتکشان – مهدی

گفتگوی ویژه با خالد حاج محمدی و محمد راستی پیرامون

سهند حسینی: اخیراً طرح ترور تعدادی از رفقای وقت حزب حکمتیست (۲۰۰۵ - ۲۰۰۴) از سوی سازمان زحمتکشان – مهدی – در یک ویدئوی زنده (لایو) فیسبوکی توسط شورش خراسانه از کادرهای قبلی زحمتکشان افشا شده است. طرح ترور تعدادی از رفقای ما در آن دوران، از جمله «رحمان حسین‌زاده»، «محمد راستی»، «صالح سرداری» و چند نفر دیگر که رفقا به آنها اشاره خواهند کرد. به دنبال افشای این طرح ترور موجی از نفرت از سازمان زحمتکشان، به ویژه عبدالله مهدی، جامعه‌ی سیاسی و احزاب سیاسی را فرا گرفته است. تعدادی از احزاب بیانیه صادر کرده و این اقدام را محکوم کرده‌اند. تعدادی از شخصیت‌های سیاسی در این باره صحبت کرده‌اند. تعدادی از افراد کادر رهبری سابق سازمان زحمتکشان نیز درباره‌ی این اقدام سخنانی ایراد کرده‌اند و به نوعی خودشان را تیرنه کرده‌اند. به دنبال این احزاب حزب کمونیست ایران، حزب حکمتیست (خطر رسمی) و تعدادی از احزاب دیگر هم این اقدام را محکوم کردند. برای روشن شدن مسئله به سراغ رفقا خالد حاج محمدی از کمیته‌ی رهبری حزب حکمتیست (خط رسمی) و محمد راستی عضو کمیته‌ی مرکزی حزب می‌رویم تا برای روشن‌تر شدن مسئله با آنها گفتگویی داشته باشیم.

محمد راستی یکی از رفقای است که در آن دوره در کردستان عراق حضور داشته و در مأموریت بوده است. ابتدا از او خواهش می‌کنم توضیح بیشتری در این باره بدهد.

محمد راستی: با سلام و خوش آمد گویی به شما و درود به همه‌ی بینندگان این برنامه. تا جاییکه امکان داشته باشد و من اطلاع داشته باشم و محدودیت زمانی برنامه اجازه بدهد سعی می‌کنم توضیحاتی را در این رابطه عرض کنم. با اجازه‌ی شما من مقداری به تاریخ فعالیت حزب‌مان برمی‌گردم. اساس کار حزب کمونیست کارگری و حزب حکمتیست که بعداً تشکیل شده است، تلاش برای درست شدن حزب در داخل بوده است. برای تأمین این تلاش و تقویت این موضع رهبران کمونیست در داخل حزب کمونیست کارگری – به رهبری منصور حکمت – آن زمان طرح‌هایی در سر داشتند. مثلاً رفتن به شهرهای کردستان. و بعدها رفیق «مظفر محمدی» و «سلام زیجی» و تعدادی دیگر از رفقا به شهر سنندج رفتند و به توضیح سیاست‌های ما، پخش اعلامیه‌ها و نشریات ما و روشن سازی دلایل جدایی ما از حزب کمونیست کارگری پرداختند. و بعد از آن هم شهر سلیمانیه و شهرهای نزدیک به مرز ایران به محل فعالیت ما برای برقراری ارتباط و ادامه‌ی این مبارزه تبدیل شده بود. سلیمانیه یکی از شهرهایی بود که در آن فعالیت‌های زیادی داشتیم. از دوران قیام مردم کردستان علیه حکومت صدام و شرکت ما در این مبارزات و با کارهای قبلی‌ای که انجام شده بود و همراهی کمونیست‌های کردستان عراق با ما، توانسته بودیم پایگاه توده‌ای و مردمی‌ای به دست بیاوریم. ما توانسته بودیم نظرات این فعالین و انسان‌های شریف را به خودمان جلب کنیم.

این تکیه‌گاه خوبی برای فعالیت ما بود. به همین دلیل ما به کردستان عراق سفر می‌کردیم و در آن

کردن به محل زندگی «رضا کعبی» که «بختیار بلوری» بیان می‌کند که چگونه تا صبح دم در آن خانه خوابیده تا او را ترور نکنند. موارد بسیار زیاد هستند و می‌توان از آن یک لیست بلند بالا تهیه کرد. این مسئله تنها در مورد ما و حتی تنها در مورد افراد خودشان نیست. این مربوط به یک مسئله اجتماعی است و این‌ها از روز به روز وجود آمدن‌شان به زور متوسل شده‌اند، به قدرت اسلحه‌شان متوسل شده‌اند، به مردم حمله کرده‌اند و به آنها آسیب رسانده‌اند. به «ابوبکر» مریوانی و خانواده‌اش که پیشمرگه‌ی خودشان بوده حمله کرده‌اند. خیلی از افرادشان در شهرها از مردم اخاذی و زورگیری می‌کردند. مثلاً از یکی از فراد اهل مریوان درخواست پول می‌کنند و نارنجک و یک نامه‌ی کوچک داده بوند به پسر خردسالش و به پدرش پیام داده بودند: اگر مقدار پولی را که می‌خواهیم بر ایمان نرفستی دفعه‌ی بعد نارنجک را «ضامن کشیده» به دست پسرت می‌دهیم. خانواده اش با من تماس گرفتند و گفتند «کومله این‌طور بود؟» من هم بلافاصله گفتم «اینها کومله نیستند. اسم خودشان را کومله گذاشته‌اند. این‌ها اسم کومله را ندیده‌اند. و بلافاصله رهبری حزب را در جریان گذاشتم تا اطلاعیه‌ای علیه این اقدامات جنایتکارانه‌شان صادر کند.

سهند حسینی: برای کسی که صحبت‌های شما را می‌شنود شاید این ابهام پیش بیاید که چه رابطه‌ای بین اتحادیه‌ی میهنی، که عکس شما را منتشر می‌کرده و اقدام سازمان زحمتکشان وجود دارد؟ ممکن است کسی بگوید این‌ها همه از سوی جمهوری اسلامی بود. می‌توانید رابطه‌ی این‌ها را با هم تشریح کنید؟ چه اتفاقی افتاد که این اتفاقات با هم همزمان شدند؟ البته گفتید که عبدالله مهدی شخصاً باید پاسخگو باشد. و همچنین شما چه اقداماتی انجام دادید برای خنثی کردن این توطئه؟ و چگونه توانستید هم به اتحادیه‌ی میهنی و هم به سازمان زحمتکشان فشار بیاورید تا جایی که نتوانستند طرح‌شان را اجرا کنند و حتی پشیمان شدند؟

محمد راستی: بیننده یا شنونده با توجه به این اخبار و با توجه به سیاستی که باند مهدی تا اکنون داشته‌است باید نتیجه‌گیری بکند. سیاست‌هایی مانند پادویی در سالن‌های واشنگتن و وزارت خارجه‌ی آمریکا، سفر به عربستان و نشست و برخاست با آنها و پول گرفتن از آنها، رفتن چندین بارشان به کنسولگری ایران در هملیر (اربیل) و خواهش از ایران برای پذیرش بندگی‌شان. و خوشبختانه پذیرفته نشدند وگرنه این‌ها از سیاه‌ترین کارهایی که از دستشان بر می‌آمد کوتاه نمی‌آمدند. این «یکیتی نیشتمانی» (اتحادیه‌ی میهنی) هم از روز اولی که وارد شهر شد با مبارزاتی که از جمله رفقای ما مانند مظفر محمدی در سلیمانیه و فعالین کمونیست در کردستان عراق به راه انداخته بودند، از جمله تشکیل شوراهای در شهر سلیمانیه، به مخالفت پرداخت و درهای آنها را بستند. همانطور که گفتم وقت زیادی نیاز است تا این موضوعات را به هم وصل کنم. اما آرزوی جمهوری اسلامی بود که این رهبران، این انسان‌های شریف که مردم – چه در کردستان ایران و چه در کردستان عراق – دوستشان داشتند ترور شوند. مسئله این است که این‌ها باید خودشان پاسخگو باشند. وقتی به کنسولگری جمهوری اسلامی می‌روند چه بحثی را مطرح می‌کنند غیر از معامله بر سر موجودیت ما کمونیست‌هایی که در حال مبارزه با اسلام عقب ماندگی هستیم؟

حرف من این است؛ آنها که پادو کنسولگری (ایران) شدند و به آن رفت و آمد می‌کنند، واقعاً چه بحثی را مطرح می‌کنند؟ به نظر شما بینندگان و شنوندگان اینها برای چه کاری به کنسولگری ایران می‌روند؟ غیر از اینکه با جمهوری اسلامی بر سر جان ما معامله کنند و جای پایی برای خودشان باز کنند و نوکری‌ای کرده باشند. من فکر می‌کنم غیر از این چیز دیگری نیست. اگر شهادت و شجاعت داشته باشند خودشان خیلی بهتر این رابطه را می‌توانند توضیح بدهند. اما به نظر من رابطه کاملاً روشن

است.

سهند حسینی: سپاس از شما. به سراغ رفیق خالد می‌رویم. رفیق خالد شما ویدئوی شورش خراسانه را دیده‌اید که ایشان درباره‌ی این سازمان (زحمتکشان) افشاگری می‌کند. ایشان اسم‌هایی را ذکر می‌کند اما مسئول آن اقدامات و آن طرح‌ها «دفتر سیاسی سازمان زحمتکشان» است. البته ایشان غیر از عبدالله مهدی اسامی دیگری را هم ذکر می‌کند. اما در اطلاعیه‌ای که حزب حکمتیست (خطر رسمی) داده است بیشتر تاکید و افشاگری متوجه عبدالله مهدی و سازمان زحمتکشان است. دلیل این امر را بیان کنید. و به عنوان سوال دوم می‌خواهم بپرسم که تحلیل‌تان از اطلاعیه‌ی سازمان کردستان حزب کمونیست ایران یا کومله را هم بیان کنید. آنها اعلام کرده‌اند که باید یک کمیته‌ی حقیقت یاب تشکیل شود و موضوع را بررسی کند.

خالد حاج محمدی: سلام عرض می‌کنم به همه‌ی کسانی که این برنامه را دنبال می‌کنند. می‌خواستم ابتدا به نکته‌ای اشاره کنم. رفیق محمد راستی که یکی از رفقای هستند که قرار بوده ترور بشوند اما در حال حاضر زنده کنار ما نشسته است، توضیحات مفصلی ارائه کردند درباره‌ی آن دوره و اقدامات سازمان زحمتکشان. یک نکته را می‌خواستم اضافه کنم؛ همانطور که رفیق محمد اشاره کردند رفقای زیادی در کردستان عراق حضور پیدا کردند. یک پای فعالیت ما در کردستان عراق بود. مردم کردستان عراق شخصیت‌ها و رفقای ما را می‌شناسند. حزب کمونیست کارگری وقت عراق متحد بود. تمرکز جمهوری اسلامی در کردستان عراق برای کشتن، ترور، جاسوسی، شناسایی اماکن و محل زندگی ما پدیده‌ای بوده که باعث شده نهایتاً به کمک اتحادیه‌ی میهنی – به دستور جمهوری اسلامی – به حزب کمونیست کارگری عراق حمله شد و تعدادی از رفقای ما را تیرباران کردند. حزب حکمتیست وقت به طور واقعی در این پروسه بود و در حمله اتحادیه میهنی که رسماً از جمهوری اسلامی دستور گرفته بودند تعدادی از رفقای ما و رفقای حزب کمونیست کارگری وقت عراق جان باختند.

می‌خواهم بگویم که این پدیده که رفیق محمد هم توضیح داد یک حقیقت بود. ارتجاع منطقه – چه از سوی ایران، چه از سوی حاکمین کردستان عراق و گروه‌های قومی امثال آقای مهدی – از ما و از جریان ما و از جریان کمونیستی ما متنفر بودند. این امر فضا ایجاد می‌کرد، امکان می‌داد. علیرغم حاکمیت دولت اقلیم، با حضور احزاب ناسیونالیست کُرد در آنجا – چه مخالف و چه متحد جمهوری اسلامی – امثال آقای مهدی تلاش می‌کنند توطئه‌های خودشان را بچینند. اینکه چه رابطه‌ای بین آقای مهدی و مرکز اطلاعات وجود دارد را آنها می‌دانند. اما کسی که می‌خواهد کمونیست‌ها را بکشد، به حزب کمونیست ایران و کومله حمله بکند، خوش‌نامترین انسان‌های جامعه‌ی کردستان و شخصیت‌های برجسته‌ی تاریخ سی-چهل ساله‌ی گذشته را به صورت مخفیانه و شبانه، توسط عوامل خودش که با پول تطمیع کرده یا هر چیز دیگری – از بین ببرد، طبیعی است که چنین پدیده‌ای خوشایند همه‌ی حاکمین در منطقه است، از جمله مرکز اطلاعات جمهوری اسلامی ایران. رابطه با کنسولگری ایران و تلاش‌های آقای مهدی چیزی نیست که نیاز به بیان کردن داشته باشد چون بر کسی پوشیده نیست.

اما درباره‌ی سوالی که مطرح شد؛ اینکه چرا ما اسامی بقیه‌ی افرادی که نام آنها ذکر شده‌است را بیان نکردیم. حقیقت این است که مسئول مستقیم تمام این اعمال عبدالله مهدی و گروهی است که اسم «کومله» را بر خودش گذاشته و هیچ ربطی به این تاریخ ندارد. لذا کسانی که در این شرایط قربانی هستند، کسانی که در این تشکیلات به آنها ماموریت سپرده شده‌است، کسانی که سهمی هر چند کوچک داشته‌اند، اسامی

سه یا چهار نفر آنها ذکر شده است اما معلوم نیست شاید بشود اسم ده نفر دیگر را هم ذکر کرد. اما بالاخره این جریان مسئولی دارد، از خط مشخصی پیروی می‌کند. در طول تاریخ و حتی قبل از تشکیل سازمان زحمتکشان عبدالله مهدی صاحب و پیرو این خط و این جهت بود. تلاش کرد کل کومه بعد از رفتن ما، و آن چیزی که به عنوان حزب کمونیست مانده بود را به همین جهت سوق بدهد. اما موفق نشد. گذشته از جدال‌ها و دعوایی که با آن‌ها کرده. در نتیجه ما نیازی نمی‌دیدیم به این کار و فکر می‌کردیم که مسئولیت آن بر عهده رهبری آن جریان است.

اما در مورد طرح کومه؛ همانطور که همه می‌دانند و رفقا هم مطرح کردند، جریانات زیادی هرکدام به شیوه‌ای این اقدامات را محکوم کرده‌اند. سازمان کردستان حزب کمونیست ایران یا همان «کومه‌ی ابراهیم علیزاده» پیشنهاد کرده که کمیته‌ی حقیقت یاب تشکیل شود. راستش را بخواهید مطرح شدن «کمیته‌ی حقیقت یاب» از جانب کومه اعلام این حقیقت است که کومه نمی‌خواهد موضع صریح و روشنی بگیرد. کومه شاهد عینی بخش اعظم اتفاقاتی است که توسط باند زحمتکشان عبدالله مهدی انجام شده است. بیشترین اطلاعات در مورد این جریانات در این تاریخ نزد خود ابراهیم علیزاده و این جریان است. مستقل از ما، علیه خود کومه له هم عملیات نظامی کردند. به آنها حمله کردند و به کرات علیه‌شان توطئه چینی کردند و برای ترور شخصیت‌های‌شان نقشه کشیدند. و همه‌ی این اطلاعات نه توسط شورش خراسانه یا کادرهای مختلف کومه‌ی زحمتکشان، بلکه متأسفانه توسط ابراهیم علیزاده و این کومه مخفی شده است. ما این موضوعات را از روز اول طرح کردیم و گفتیم این ماهیت این جریان است. در نتیجه کمیته‌ی حقیقت یاب یک چیز بیهوده است. در پانزده سال گذشته توطئه‌های زیادی علیه خود کومه توسط عبدالله مهدی و باندش انجام شده اما آیا ابراهیم علیزاده بحث کمیته‌ی حقیقت یاب را مطرح کرده است؟ بعلاوه در حال حاضر هیچ دادگاهی موجود نیست که عبدالله مهدی را پای میز محاکمه بنشانند. کومه که خود شاهد عینی است و اما خودش هیچ اطلاعاتی را بروز نمی‌دهد. در شرایطی که خودش هیچ اطلاعاتی بروز نمی‌دهند بحث کمیته‌ی حقیقت یاب بی‌معنی است. و در این لحظه من خوشحال هستم که تعدادی از رفقای حزب کمونیست ایران-کومه، از جمله صلاح مازوجی بخشی از این حقایق را بیان می‌کنند. قطعاً توقع این است که صلاح و بقیه‌ی رفقا همان پانزده سال پیش این حقایق را بیان می‌کردند. اما متأسفانه کوتاه آمدند و در حقیقت آنها مسئول بخشی از لطماتی هستند که ما تا این دوره متحمل شده‌ایم؛ چون در جریان این اطلاعات بوده‌اند اما سکوت کرده‌اند. در نتیجه کمیته‌ی حقیقت یاب یک چیز پوچ است. اعلام موضع جریانی است که نمی‌خواهد وارد این جدال بشود. به عنوان ریش سفید وارد شده تا کاری بکند که به اصطلاح نه سیخ بسوزد نه کباب. من فکر می‌کنم اگر شما از هر انسان منصفی بپرسید این به چه معنی است می‌گوید که به دنبال عبدالله مهدی رفتن و تحقیق کردن کار بیهوده‌ای است. شخصی که برنامه‌ی ترور چیده و مشخص نیست چه تعداد از افراد خودش را سر به نیست کرده است، تعداد زیادی را تسویه و اخراج کرده، از فردای جدایی جریان عمر ایلخانی زاده برنامه حمله به آنها و تهدید و زدنشان را در دستور گذاشته اند دیگر حقیقت و حقیقت یابی بی‌معنی است، زمانی که هیچ مرجع رسمی و قانونی و دادگای مستقل هم در کار نیست. با این وصف از چنین انسانی باید تحقیق شود؟ اگر دادگاه عادل در یک کشور عادل می‌بود شاید کار خوبی بود. اما مطرح کردن آن به نظر من بی‌معنی است. ابراهیم علیزاده بیشتر از همه می‌داند که این کار کار بیهوده‌ای است که سعی می‌کند به جای پاسخ و موضع سیاسی صریح، روشن و روراست دیپلماسی به خرج بدهد. که متأسفانه تا کنون نه ابراهیم علیزاده و نه جریان او موضع رسمی در محکومیت این اقدامات نگرفته است.

سهند حسینی: در بحث‌های شما و در بحث‌های افرادی که از آنها (سازمان زحمتکشان) جدا شده‌اند، تاکید بر اقداماتی است که این سازمان انجام داده - اقدام به ترور و ماجراجویی‌های دیگری که به آنها اشاره کردید. ما در بحث‌هایی که قبلاً درباره‌ی این سازمان از بدو تولدش داشته‌ایم گفته‌ایم که این یک سازمان غیر سیاسی، غیر اجتماعی و «باند سیاه»ی است و تنها می‌تواند در یک سناریوی سیاه ایفای نقش کند. می‌خواستیم خواهش کنیم این مباحث را به هم ربط بدهیم؛ یعنی بحث ما بر سر این سازمان و بحث اقداماتی که این جریان تا امروز انجام داده است.

محمد راستی: این مسئله و افشاگری‌های تا کنون صحت بحث‌های ما را ثابت می‌کند. در آن روزها ما این مسائل را به صورت مبحث و مسئله‌ی سیاسی و تحلیل مطرح می‌کردیم و خودمان به آن اعتقاد داشتیم، و امروز اعضا و کادرهای خودشان و تشکیلاتی که از آنها جدا شده‌اند همین‌ها را مطرح می‌کنند. من این کار را چه بنامم که کنگره‌ی کومه را با چاقو تهدید می‌کنند که «باید پنجاه درصد کنگره از نمایندگان ما باشد»؟ ما این جریان را از همان روز اول خیلی خوب شناختیم و خیلی خوب به آن اشاره کردیم. ما گفتیم جریان مهدی یک حزب سیاسی انیست و یک جریان باند سیاهی است و اینگونه عمل می‌کند. اگر حزب است اهمیت رأی اعضای کنگره کجاست؟ رأی آن تشکیلات و رأی نمایندگان کجاست؟ این تشکیلاتی است که «به سیم آخر می‌زند» تنها با این پشتوانه که اسلحه و پول دارد. و تنها با این امید که بتواند با زور کاری را به پیش ببرد.

حرف شما کاملاً درست است؛ تنها در شرایط جنگ، آشوب، غوغا و شرایطی که مردم مستاصل هستند جریان زحمتکشان شانس دارد، حزب سیاسی‌ای وجود ندارد، فعالیت کارگری‌ای نیست، مبارزات توده‌ای نیست، چنین جریاناتی می‌توانند رشد کنند. این‌ها با وجود اینکه خیلی بی‌ارزش‌تر و کوچکتر از چیزی هستند که بتوانند آسیبی به ما بزنند، اما به طور واقعی می‌توانند در دل یک سناریوی سیاه «موی دماغ جامعه» شوند. این‌ها خطر روزهای سیاه هستند. این‌ها می‌توانند سناریوی سیاه سوریه را به وجود بیاورند، همانگونه که آمریکا توسط تعدادی به وجود آورد. می‌توانند مانند «مقتدی صدر» و بسیاری دیگر خیلی راحت دسته‌جات باندسیاهی را به دنبال خودش بکشاند و تبدیل به قدرت بشود و جامعه را به خون بکشد. دغدغه‌ی ما این است. واقعاً چندان مهم نیست که ما را ترور کنند، هر چند ما هم نیروهایی از همان جامعه هستیم و نمی‌توانست راحت این کار را بکنند. و باید این توهم را کنار بگذارد و بداند که اگر این کار را می‌کرد، همین تشکیلات و همین کسانی که به ما خبر دادند انتقام سختی از آنها می‌گرفتند و به اصطلاح حش را کف دستش می‌گذاشتند. اما در حال حاضر و در اوضاع و احوال سناریوی سیاه، این‌ها خطرناک هستند. این‌ها را، همانطور که منصور حکمت و کورش (مدرسی) گفتند و ما هم عمل کردیم، باید به همین صورت شناخت.

سهند حسینی: رفیق خالد؛ بحثی که رفیق محمد مطرح می‌کند این نگرانی را پیش می‌آورد که آیا سازمان زحمتکشان واقعاً این قدرت را دارد که به یک سازمان قدرتمند و تاثیرگذار در جامعه‌ی کردستان تبدیل بشود؟ آیا اصلاً ممکن است این خطرات را به وجود بیاورد؟ آیا واقعاً اغماض نمی‌کنیم درباره‌ی این مسئله؟ و اگر نگرانی‌ای وجود دارد کجا و چگونه است؟

خالد حاج محمدی: ببینید همانطور که رفیق محمد مطرح کرد ما از روز تولد سازمان زحمتکشان، بر مبنای ماهیتی که این جریان داشته است توضیح دادیم و در حقیقت بحث‌های زیادی در این تاریخ صورت گرفته است. آن چیزی که بحث سازمان زحمتکشان عبدالله مهدی را یک بار دیگر بر سر زبان‌ها

انداخته است، اتفاقاتی است که تعدادی از فعالین و اعضای کمیته‌ی مرکزی و کادرهای خودشان بازگو می‌کنند. می‌گویند که این‌ها (سازمان) این نقشه‌ها را در سر داشته‌است و آنها را افشا می‌کنند. یعنی همان چیزهایی که ما درباره‌ی ظرفیت باند سیاهی و تروریستی آنها همان زمان مطرح کرده بودیم. اینکه آیا این اغماض است یا نه، راستش را بخواهید سازمان زحمتکشان به عنوان یک باند شناخته می‌شوند. ما گفته‌ایم که این‌ها باند هستند و سازمان نیستند، چون هویت یک سازمان سیاسی را ندارند. سازمان زحمتکشان هیچ خصیصه‌ی معین سازمان سیاسی؛ چه راست، چه چپ، چه ناسیونالیست و یا غیر ناسیونالیست را ندارد. این جریان با این وضعیت به طور واقعی جریانی نیست که بتواند در جامعه نقشی ایفا کند. و از لحاظ اجتماعی و با شناختی که جامعه از آن دارد، وجهه‌ی تقریباً منفوری دارد. اما یک جریان منفور کوچک است. لذا در شرایط نرمال جامعه و در میرازه سیاسی و در یک دوره تحولت سیاسی نرمال چنین جریاناتی شانس ندارند. جریانی که در تمام این سال‌ها این جسارت را نداشته که وارد یک جدل سیاسی رو در رو با هیچ جریانی بشود، تلاش می‌کند مخفیانه از این دولت و آن دولت پول بگیرد، کسی را مخفیانه ترور کند و آن را انکار کند. همانطور که مسئولیت حمله به کومله را نپذیرفته، طرح ترورها را نپذیرفته است، هنوز مسئولیت اقداماتی که و کادرهای قدیم خودشان می‌گویند و افشا کرده اند را نپذیرفته. همه‌ی این‌ها یعنی این یک جریان کوچک است، یک جریان منفور و یک سکت ناسیونالیسم افراطی و دست راستی و غیر مسئول است. این خصلت جریانات راهزن و تبهکار است. این‌ها تبهکاران سیاسی هستند. اما باور کنید در دنیایی که ما در آن هستیم انواع جریانات شبیه آقای مهدی و حتی کوچکتر در دوره‌های سیاهی، توانسته‌اند به عنوان چوب دستی و نوکر دولت‌های مختلف پول و اسلحه دریافت کنند و در خدمت سیاست‌های آن دولت فعالیت کنند و دوهزار نفر نیروی مسلح جمع کنند. در دورانی که دوران سیاه است. یک سوریه را در ایران تصور کنید، یا عراق در گذشته یا لیبی در گذشته. صدها جریانی که هیچ نام و نشانی در دنیا نداشتند، هیچکس رهبران و فعالین‌شان را نمی‌شناخت، با پول و امکانات و اسلحه‌ی غرب، عربستان سعودی، قطر، ترکیه و... در این سناریو و گرسنگی‌ای که به مردم تحمیل کردند نقش داشته‌اند، افرادی را اجیر کرده‌اند به آزار و اذیت جامعه پرداخته‌اند. آیا کسی داعش را می‌شناخت؟ فرداروز «داعش گُردی» با کروات و ژست مکررات هم می‌تواند توسط آقای مهدی تشکیل شود. ارتش آزاد سوریه حتی همین الان هم بیش از هفتاد یا هشتاد گروه هستند و همه‌شان از غرب پول می‌گیرند. از چند نفر سوریه‌ای پرسید این‌ها چه جنایت‌کاری هستند. کسی می‌داند این‌ها چه کسانی هستند؟ رهبران‌شان چه کسانی هستند؟ نه! آیا هیچ نام و نشانی از آنها بود؟ واقعاً نبود. در دل یک سناریوی سیاه و در دل یک کشتار وسیع مردم و بمباران شهرها و روستاه و ویرانی جامعه اینها را ساختند و اسلحه در اختیارشان گذاشتند و ظرفیت توحش و جنای را داشتند و از آن در خدمت اهداف دولتهای جنایتکار استفاده شد. این ظرفیت ارتجاعی و آدم‌کشی در آنها وجود داشت و نیرو درست کردند و جامعه‌ی سوریه بخشاً نتیجه‌ی کار آنهاست. مگر مقتدی صدر در عراق وجود داشت در گذشته؟ مگر «حشدالشعبی» خیلی جریان اجتماعی و بانفوذی بود؟ الان موقعیتش فرق می‌کند. پول و اسلحه ریخته‌اند، طوری که عراق ویران شده، زیرساخت‌های اقتصادی از بین رفته‌است، مردم مستاصل شده‌اند و بخشی از همین مردم از ترس اسلحه‌ی این جریانات را بر میدارند تا با مبلغی ماهانه مثلاً دویست دلار خانواده‌شان را تأمین کنند. تمام اتکای آقای مهدی به غرب، به اسرائیل، به عربستان و به ارتجاع منطقه از سر این است که او هم بتواند در آینده همچین نقشی را ایفا کند. اما در جامعه نمی‌تواند نفوذ پیدا کند. احزاب ناسیونالیستی کم نیستند. ما هیچوقت به حزب دمکرات نگفته‌ایم که یک حزب تروریستی است. و همچنین به احزاب اصلی جناح راست. ضد کمونیست هستند، جناح راست هستند، با آنها مبارزه‌ی سیاسی می‌کنیم، حرفشان روشن است، صاحب نظرات و بحث خودشان

هستند، علیرغم هر اختلاف و هر ضدیتی که با ما دارند اما احزاب سیاسی آن جامعه هستند، حتی با ما جنگیده‌اند. ما هشت سال با حزب دمکرات جنگیده‌ایم. اما همه می‌دانند که «این حزب دمکرات است و او جنگ را بر ما تحمیل کرده‌است.» و دنیا هم قضاوت خودش را می‌کند. این سازمان امروز یک گروه کوچک است که به صورت مخفیانه کمونیست‌ها را ترور می‌کند و مسئولیت آن را هم به عهده نمی‌گیرد. اگر مسئولیت آن را به عهده بگیرد در سلیمانیه مقرات‌شان را برمی‌چینند. آقای مهدی را تنبیه می‌کنند. نه در سنج بلکه در همان سلیمانیه جلوی کارشان را می‌گیرند و گوش عبدالله مهدی را می‌برند. اما در در یک جامعه جنگ زده بله، امکان آن وجود دارد که امثال جریان مهدی نیرو اجیر کند و موی دماغ مدنیت شود و به همین دلیل به نظر من سازمان زحمتکشان را باید جدی گرفت. در نتیجه فکر می‌کنم از روی موقعیت الان سازمان زحمتکشان نمی‌توان قضاوت کرد. این سازمان تلاش کرد ناسیونالیسم را تا حد فالانژیسم ارتقاء دهد. به همین دلیل شروع کرد به «شهید پروری»، استفاده از نام کومله و دزدیدن نام کومله و اعتبار شهدا و اعتبار کمونیست‌های آن جامعه به اسم کومله، تحریک احساسات در آن جامعه، تحریک احساسات خانواده‌ی شهدا، تحریک احساسات ضد کمونیستی در آن جامعه با تکیه بر تاریخ کومله و در خدمت این اهداف سیاهش؛ علیه افراد و کادرهایی که اتفاقاً صاحب تاریخ واقعی کمونیستی و کومله و حزب کمونیست ایران آن دوران بودند.

در نتیجه از نظر اجتماعی سازمان زحمتکشان هنوز یک نیرو نیست. مجاهدین ده برابر این سازمان نیرو دارد اما در جامعه‌ی ایران جایی ندارد و سازمان زحمتکشان هم در جامعه‌ی کردستان ایران جایی ندارند. اما در یک شرایط «دوران سیاه» سازمان زحمتکشان می‌تواند دوهزار نفر نیرو مسلح کند و تبدیل شود به چماق دست عربستان سعودی و ترامپ و اگر ایران پذیرفته بود الان در سمت دیگر جبهه‌ی مبارزه (همراه ایران) بود و وظایف دیگری را به پیش می‌برد. در نتیجه این ظرفیت‌ها را دارد همچنانکه در یوگسلاوی سابق جریاناتی که هیچ اسم و رسمی نداشتند جایگاه پیدا کردند. یا در آفریقا که هر روز بر اساس قومیت، مذهب، بر سر خاک و به دلیل تحریک تعصبات مردم عادی، کشتار جمعی صورت می‌گیرد. و سازمان زحمتکشان به خوبی این ظرفیت را دارد.

سهند حسینی: به عنوان آخرین سوال، که می‌تواند یک سوال مشترک باشد. از رفیق راستی شروع می‌کنم. با توجه به بحث‌هایی که درباره‌ی سازمان زحمتکشان مطرح کردید، از طرف ما، یعنی حزب حکمتیست، یا کمونیست‌ها چه اقداماتی می‌توانیم انجام بدهیم؟ جامعه و احزاب سیاسی چه اقداماتی می‌توانند انجام بدهند تا جامعه را واکسینه کنیم و به اصطلاح آسیب پذیری جامعه در برابر چنین ویروسی را به حداقل برسانیم؟

محمد راستی: از نظر من ما تا حالا هم کم کاری نکرده‌ایم. در طول این تاریخ روشنگری‌های زیادی انجام داده‌ایم. از دفاع از کومله، از کنگره‌ی کومله، از ناحق بودن سازمان زحمتکشان مهدی، از تسویه حساب‌های داخلی خودشان و کسانی که از آن جدا شده بودند. ما خیلی تلاش کردیم که این سیاست‌ها را افشا کنیم. مانند مصاحبه‌ی تلویزیونی‌ای که با رفیق آذر مدرسی و ناهید محمدی انجام شده. تا امروز ما خیلی کارها انجام دادیم. شاید بگویید که کارهای زیادی نیستند. بله، قبول دارم. این‌ها را باید بیشتر کرد. این‌ها را باید بیشتر افشا کرد. ما حتماً این کار را می‌کنیم. همین نشست اینجا و زحمتی که شما کشیدید و کسانی که برنامه را می‌بینند؛ همین یک اقدام کوچکی است که ما انجام داده‌ایم. و این کار حتماً از این به بعد به طور مرتب ادامه خواهد داشت. نشریه چاپ می‌کنیم، مقاله می‌نویسیم، اطلاعیه می‌دهیم؛ قطعاً از

این دوره به بعد کارهای مهمی انجام می‌دهیم. من خلاصه‌های از اقدامات‌مان را گفتیم اما روشن است که این اقدامات کافی نیست. همه‌ی احزاب سیاسی، شخصیت‌ها، افراد مبارز و انقلابی خصوصاً در خارج از کشور و خود مردم در داخل، باید این‌ها را منزوی کرد، باید این‌ها را گوشه نشین کرد. باید این‌ها را به زانو در آورد. این‌ها می‌توانند در شرایط سیاه، باند سیاه خطرناکی برای جامعه باشند. به همین دلیل ما از کومله، سازمان کردستان حزب کمونیست ایران می‌خواهیم از آن اخبار و اسناد و اطلاعاتی که دارند بیشتر افشا کنند و بیشتر از آن بگویند. و اگر می‌خواهند با این افراد تداعی نشوند دیگر با آنها عکس نگیرند. اگر این‌ها را باند سیاه به حساب می‌آورند و جدا از مردم حساب می‌کنند دیگر به این افراد به عنوان حزب و سازمان سیاسی نگاه نکنند. شرکت در جلسات تحت عناوین مختلف و کنگره‌ها و کنگره‌ی ملی و غیره را ترک کنند. و از همینجا از تمام مردم کردستان ایران می‌خواهم این‌ها را بیشتر از الان از میدان (مبارزه) خارج کنند و بیشتر از الان رسوا کنند. به عنوان اینکه خانواده‌ی شهید هستند پیشمرگشان نشویم. شهدا و رفقای که در کومله جان باخته‌اند با شعار «زنده باد سوسیالیسم» و «زنده باد کومله» جان باخته‌اند. اما این‌ها الان «کمونیست‌گشان» به راه انداخته‌اند و کمونیست‌ها را ترور می‌کنند. چگونه می‌شود با این‌ها نشست و هوادارشان بود و عضو تشکیلاتشان بود و اطلاعاتی‌ها و نشریاتشان – که چیزی ندارد – را منتشر کرد؟ این‌ها کومله نیستند. و آن کومله‌ای هم که اکنون هست به آن صورت دارد دفاع می‌کند. امیدوارم به شیوه‌ای جدی با آن برخورد شود. مثل ما. به نظر من ما تنها سازمان و تنها حزبی بودیم که این‌ها را خیلی روشن از روز اول افشا کردیم. و روی‌شان حساب باز کردیم و سعی کردیم آنها را به مردم بشناسانیم. و به همین دلیل طرح ترور ما را میریزند. از بقیه‌ی سازمان‌ها، احزاب، تشکلات، افراد، سازمان‌های کارگری داخل می‌خواهیم که از این‌ها دوری بجویند.

خالد حاج محمدی: من هم تنها می‌خواهم به چند نکته اشاره کنم. همانطور که رفیق محمد هم گفت ما تاکنون به کرات درباره‌ی سازمان زحمتکشان هشدار داده‌ایم. در مورد ظرفیت ضد کمونیستی این جریان و در مورد باند سیاهی بودن این جریان از روز تولد آن حرف زده‌ایم؛ همانطور که اینجا مطرح شد. اگر یک زمانی نیاز بود که ما توضیح بدهیم که چرا و بر اساس چه استدلالی ما می‌گوییم که این‌ها باند سیاهی هستند، تحریک قومی می‌کنند، احساسات ضد غیر کُردزبان را تحریک می‌کنند و یا اینکه سعی می‌کنند ناسیونالیسم را تا حد یک فالانژیسم بالا ببرند و یک جریان فالانژیست ضد چپ به راه بیاندازند؛ امروز با اقداماتی که مطرح شده و در مقابل همه‌ی ما قرار گرفته‌است و افشاگری‌هایی که انجام شده‌است حقانیت این سیاست ما و این موضع ما کاملاً روشن شده‌است. در حال حاضر بعضی از اعضای و کادرهای خودشان این‌ها را مطرح می‌کنند و حتی شخصی مانند صلاح مازوجی که اطلاع دارد و عملیات‌های نظامی‌ای که روی آنها صورت گرفته را افشا کرده‌است. الان دیگر بحث این نیست که حرف ما چقدر درست است. الان بحث ترور است. بحث ترور اپوزسیون توسط یک گروهی است که به اصطلاح با جمهوری اسلامی مبارزه می‌کند و این رویه را در پیش گرفته و امروز تنها بخش واقعاً کوچکی از اسناد آن رو شده‌است. عملیات ایدایی روی کومله زمانی صورت گرفت که آقای مهدی و گروهش هنوز هیچ عملیات ایدایی را علیه جمهوری اسلامی انجام نداده‌بودند. در آن روزها ایشان در دامن جریان‌های طرفدار رابطه با ایران و مشغول رفت و آمد به سفارت خانه‌های ایران بود و منتظر بود که سفارت خانه‌ها او را بپذیرند. و طبیعتاً این ظرفیت و این اقدامات برای مراکز اطلاعاتی و پلیسی ایران مانند هدیه‌ای بود و نمی‌توانستند از آن استقبال نکنند. البته در نهایت پذیرفته نشد. بحث بر سر اختلاف سیاسی نیست. ما با بسیاری از احزاب سیاسی ایران اختلاف داریم و آنها هم با ما اختلاف دارند و با هم مبارزه‌ی سیاسی می‌کنیم، همدیگر را نقد می‌کنیم و راه حل‌های همدیگر که پیش روی جامعه گذاشته می‌شوند را به نقد می‌کشیم. سازمان زحمتکشان از این نوع نیست. و همانطور که رفیق محمد هم گفت

این گروه را به عنوان یک گروه تروریستی – با توجه به فاکت‌هایی (حقایقی) که الان وجود دارند – باید منزوی کرد. این بر دوش جریان‌های سیاسی است. فردا روز مردم کردستان و مردم ایران آن‌ها را نمی‌بخشند.

کسی که تلاش می‌کند خوشنام‌ترین رهبران کارگران و زحمتکشان در کردستان را ترور کند، قطعاً فردا اسماعیل بخشی‌های کردستان را به نام دفاع از کُردها در مقابل غیرکُردها ترور میکنند. فردا محمود صالحی‌های کردستان را به جرم عدالت‌خواهی ترور می‌کند. فکر نکنید این ماجرا به محمد راستی و صالح سرداری و رحمان حسین‌زاده و طیفی از کادرهای ما ختم می‌شود. این‌ها قرار است نقش ایفا کنند. همانطور که در سوریه و لیبی و کوسوو و جاهای دیگر ایفا کردند. رهبران خوشنام و عدالتخواه و برابری طلب مردم را در آینده ترور می‌کنند. از این رو است که این‌ها برای جامعه مضر هستند. علیه مدنیت جامعه هستند. به طور واقعی علیه تمدن بشری هستند. و خواهان این هستند که همانند جاهای دیگر جنگ به کوچه و خیابان‌های جامعه‌ی کردستان هم کشیده شود و آقای مهدی و نیروی مسلح‌ش با تکیه بر ترامپ و یا هر جایی که آنها را بپذیرد مانند اسرائیل، شیوخ عربستان سعودی، دولت ترکیه و یا هر ارتجاعی که آقای مهدی را قبول کند که در خدمت سیاست‌های آن ارتجاع نیرو جمع کند، مردم را بخرد و اجیر کند و با پول و اسلحه به جان مردم بیاقتد، به هر اقدامی دست می‌زنند. من فکر می‌کنم هر سازمانی که ادعای مدنیت و دفاع از مدنیت را مطرح می‌کند وظیفه دارد که در قبال این وضعیت سکوت نکند و آنها را افشا و طرد کند. پذیرفتن سازمان زحمتکشان و اسم‌ش به عنوان کومله توهین به همه‌ی تاریخ کومله است؛ از روز اول تشکیل آن و تا وقتی که هنوز وجود داشت و سازمان زحمتکشان هم از آن بیرون آمد.

سه‌ند حسینی: ممنون از بیندگانی که این برنامه را میبینند. امیدواریم که این روشنگری‌ها مفید واقع شده و توانسته باشد گوشه‌ای از وقایعی که رخ داده‌اند را بیشتر روشن کند.

این گفتگو ۶ ژانویه ۲۰۱۹ انجام گرفته، با تشکر از رفیق سعید محمدی که آن را از گفتاری به صورت نوشتاری در آورده است

جریان مطمئن اند که این ادعا هیچ پخمه ای را هم قانع نمی کند. نه فقط انکار که تعرض به افشاگران و همه شخصیتها و جریاناتی که بدون کمترین امتیازدهی این طرحها و ظرفیت تروریستی این باند را محکوم میکنند و در مقابل آن ایستاده اند، فقط حاکی از این واقعیت است که این جریان طرح های ترور مخالفین سیاسی خود را کماکان در دستور دارد! این انکارها و بامبولک بازیها و ”دست پیش اندختن“ ها فقط تائیدی بر ظرفیت تروریستی این جریان و در راس آن عبدالله مهدی است.

نوع پاسخ اینها به مخاطبین شان هم حالب است! طرف صفی از شاهدین زنده در مقابل خود دارد که قبلا در صف او بوده و حالا عنصر شرافت به افشاگری علیه تروریسم این جریان شان گشاده است. آنوقت به همین شاهدین زنده رو میکنند و گستاخانه داد هم میزنند که سند و مدرک تان را رو کنید! این در واقع نه جواب که به ریشخند گرفتن مخاطب و ناشی از شارلاتانیسم شان است. اما اینها را چه باک از شارلاتانیسم؟ می پرسید شباهت تان به کدام کومه له زحمتکشان قدیم، شما را کومه له زحمتکشان میکند؟ می پرسید شما مثل دوره قبل از کنگره اول ضد اشراف و مالک و ارتجاع سیاسی در کردستان؟ مثل کنگره دوم با اتحاد مبارزان کمونیست اید؟ مثل کنگره سوم در تدارک تشکیل حزب کمونیست اید؟ هیچکدام شان! می پرسید شهیدخوری و ردیف کردن صفی طولانی از کمونیست های جانباخته کومه له پشت سیاست گذاری از خاتمی برای ملاقات و انواع مامور دست چندم وزارت اطلاعات و شیوخ عربستان و ترامپ و ارتجاع منطقه، برای چیست؟ می پرسید قومی گری و تعصب و تنفر نژادی و خونی چه ربطی به فواد مصطفی سلطانی دارد که وصل آرمان سوسیالیستی او میکنید؟ در پاسخ به راحتی میتوانند برگردند و بپرسند که، راستی با مایی؟ در سنت سیاسی اینها بی ریشه اند؛ دقیقا مانند مجاهد. در بعد اجتماعی هیچ جنبشی را نمایندگی نمی کنند. به لحاظ تشکیلاتی محصول کودتا در کومه له زیر سایه نظامیان طالبانی اند. این بی ریشگی سیاسی و اجتماعی امکانی برای اینها فراهم کرده تا از اتکا به هرگونه پرنسیپی معاف شوند. به همین دلیل، ایفای نقش در شرایط استیصال جامعه و سناریوی سیاه، وصل شدن به جنگهای نیابتی، و انتظار برای فروش نیرو به این و آن، با هدف رسیدن به موقعیت و پول، دقیقا مانند مجاهد، ظرفیت اینهاست.

مستمسک کردن این افشاگری برای تعرضی دیگر علیه کمونیستها در کردستان، همدریف کردن شخصیتها و نیروهای چپ با سران جمهوری اسلامی، تهدید علنی کسانی که این تروریسم را محکوم کرده اند، فحاشی و دامن زدن به هیستری ضد کمونیستی همه و همه با دو هدف دنبال میشود؛ اول جذب طیف لمپن جامعه به جریان خود و ثانیاً گردآوری هرچه فاشیست و ضد کمونیست حول پرچم خویش است. طیف لمپن جامعه برای اینها شایسته ترین نیرو برای صفوف نظامی و اجرای تبهکارانه ترین نقشه ها با اتکا به ماهیت چنین قشری است که ظرفیت جنایت و سرسپردگی و تبهکاری را در خود نهفته دارد.

چرا جذب این طیف؟

عبدالله مهدی میداند که صندلی ناسیونالیسم سنتی کرد توسط حزب دمکرات اشغال شده و صاحب دارد. میداند جناح چپ این جنبش هم صاحب سنتی خود، کومه ابراهیم علیزاده، را دارد. میداند که از دو حزب دمکرات کردستان، هرکدام رگه ای از سنت خویش را در پیش گرفته اند. این یعنی در بعد اجتماعی هیچ لایه طبقاتی نمی تواند هدف این جریان برای رسیدن به جایی باشد.

کجا میماند؟ دقیقا آنجایی باقی میماند که اساسا با اتکا به نیروی نظامی، به میلیتاریسم و توسط

با تروریسم جریان عبدالله مهدی چه باید کرد؟

محمد فتاحی

از اطلاعیه رسمی جریان عبدالله مهدی تا نوشتنجات فعالین آن آهنگ مشترکی است که بند اصلی آن «بی پایه بودن» افشاگری های اخیر در مورد طرحهای تروریستی این جریان است. دسته جمعی صف شده و سند و مدرک مطالبه میکنند!

جریان اشعاعی آنها به رهبری عمرایلخانی زاده به دنبال جدایی خونین در سال 2007، طرح عبدالله مهدی برای حمله نظامی به اردوگاه رهبری کومه له و حذف فیزیکی و ترور آنها را افشا کردند. در هفته های اخیر هم، ابتدا ”شورش خراسانه“ عضو سابق جریان مهدی، طرح ترور رهبران حزب حکمتیست را افشا کرد. به دنبال آن ”جوامیر مارابی“ از مسئولین سطح بالای آنها نه فقط ادعای شورش خراسانه را تایید کرد بلکه پرده از طرح دیگری برداشت که طی آن قرار بوده جمع دیگری از رهبری حزب حکمتیست، که در ماموریت تشکیلاتی در سلیمانیه بودند، ترور شوند. جوامیر مارابی به دقت طرح مذکور را توضیح داده و گفته و نوشته که این طرح در دقیقه نود لو رفت و ناموفق ماند. نه فقط این بلکه چگونگی عملیات نظامی یک تیم شان علیه اردوگاه رهبری کومه له را توضیح میدهد که به دلیل حضورش در منطقه مرکز آموزش نظامی، خود شخصا شاهد بخشی از ماجرا بوده است. جوامیر مارابی توضیح میدهد که طرح حمله نظامی به اردوگاه کومه له به قصد نابودی آن، با مخالفت جمعی از اعضای رهبری وقت سازمان مهدی روبرو شده بوده است. از میان مخالفین آن طرح، از عمر ایلخانی زاده، محمد شافعی و بهمن علیار اسم می برد. حتی توضیح میدهد که خطیر بودن قضیه شخص بهمن علیار را وادار کرده که در جمع نیروهای شان در مورد اشتباه بودن این کار بحث و جدل کرده و همگان را از عملی کردن آن طرح برحذر کند. در مقابل ادعای جوامیر مارابی، تا این لحظه، هیچکدام از افراد نامبرده صحت سخنان او را زیر سوال نبرده اند.

”شاهد“ ساکتی که بعدا به حرف آمد، رضا کعبی عضو رهبری همان وقت جریان مهدی است که در دفاع از خود مدعی شده که شخص او در قضیه طرح ترور رهبران حکمتیست نقشی نداشته است. رضا کعبی طرح های ترور رهبری حزب حکمتیست و حمله به اردوگاه کومه له را انکار کرده و اساسا از بی نقشی شخص خود در این ماجرا میگوید و رفع اتهام میکند.

از نظر جریان مهدی و عوامل مدافع آن، سند و مدرک مد نظر آنها نه اظهار نظرهای شاهدی زنده و ناظر و دخیل در ماجرا، که فیلم تیم عملیاتی و ترورشان در حین کشتار طرف، یا نامه امضا شده توسط او با مهر رسمی شان خطاب به مسئولین اجرای این ترورها و عملیات ها باید باشد که در چند متری مقرر سکونت عبدالله مهدی اسکان گزیده اند. سوال این است که طرح های عملیاتی این گروه در یک جلسه سری به مسئولین آن توجیه میشوند یا از فاصله چند متری برای شان ای میل شده و به مهر سازمان شان مزین میشود؟ اشتباه نباید کرد، این بامبولک بازی ”سند رو کنید“ به این دلیل نیست که اینها درک و شعور مردم را تا سطح نازل و حقیر سندنخواهی خود پایین نیاورده اند. برعکس، سران این

ارباب و ترور و قدرت اسلحه کسب کردنی است؛ یعنی تبدیل به یک نیروی به لحاظ اجتماعی بی پایه و ضداجماعی، اما یک نیروی سیاسی و نظامی و دارای توان برای پیشبرد مقاصد خود با اتکا به اسلحه و زور؛ نمونه نیروهای غیراجتماعی اما نظامی و سیاسی و صاحب قدرت در دوران ما پدیده‌هایی دقیقاً به سبک داعش و سلفی‌ها و طالبان‌اند. به معنی دیگر، اینها به هیچ رگه جنبش ناسیونالیستی کرد تعلق ندارند. نمونه تپییک اینها در کردستان عراق، تیم خانوادگی پسران و برادرزاده‌های جلال طالبانی‌اند که نیروی امنیت این منطقه کردستان را با اتکا به پول و اسلحه در دست دارند و برای حفظ قدرت خویش و کسب ثروت، یک روز با سردار سلیمانی‌اند و روز بعد با سرداران ترک یا عراقی‌اند.

پسران خانواده طالبانی رسماً و علناً به مردم می‌گویند که مادام نیروهای امنیتی و پول دست آنهاست، هیچ کسی در این جامعه کاره‌ای نیست. همین ماهیت مافیائی تیم خانوادگی طالبانی و اتکای آنها به مزدوری برای حفظ قدرت و کسب پول موجبات بی‌اعتمادی ناسیونالیسم سنتی در کردستان عراق به آنها را فراهم کرده است. تسلیم کرکوک به نیروهای سردار سلیمانی و پشت کردن به نتیجه‌فراندم استقلال کردستان، تنها گوشه‌ای از ظرفیت بی‌پرنسیبی اینها را به نمایش گذاشت.

عبدالله مهتدی در متن جنبش ناسیونالیسم کرد در کردستان ایران، از یک موقعیت مشابه برخوردار است. در مباحث و اظهار نظرهای غیررسمی اعضای رهبری حزب دمکرات کردستان در مورد عبدالله مهتدی، در محافل خودمانی، علناً او را بی‌پرنسیب، حقه‌باز و غیرقابل اطمینان عنوان می‌کنند.

از این جریان بی‌ریشه که از روز اول تلاش کرد اعتبار کمونیستی کومه‌را بدزد می‌پرسید شباهت‌تان به کدام کومه‌له زحمتکشان قدیم، شما را کومه‌له زحمتکشان می‌کند؟ شما مثل دوره قیل از کنگره اول ضد اشرف و مالک و ارتجاع سیاسی در کردستان اید؟ مثل کنگره دوم با اتحاد مبارزان کمونیست اید؟ مثل کنگره سوم در تدارک تشکیل حزب کمونیست اید؟ هیچکدام‌شان! می‌پرسید شهیدخوری و ردیف کردن صفی طولانی از کمونیست‌های جانباخته حزب کمونیست ایران و کومه‌له پشت سیاست‌گذاری از خاتمی برای ملاقات و انواع مامور دست‌چندم وزارت اطلاعات و شیوخ عربستان و ترامپ و ارتجاع منطقه، برای چیست؟ می‌پرسید قومی‌گری و تعصب و تنفر نژادی و خونی چه ربطی به فواد مصطفی‌سلطانی دارد که وصل آرمان سوسیالیستی او می‌کنید؟ در پاسخ جز هیاهو، شانناژ و لیچار و تهدید کمونیست‌ها چیز دیگری نمی‌شنوید. این جریان دقیقاً مانند مجاهد جریانی بی‌ریشه، انگل و پارازیت، با ظرفیتهای اولترا ارتجاعی است. در بعد اجتماعی هیچ جنبشی را نمایندگی نمی‌کنند. به لحاظ تشکیلاتی محصول کودتا در کومه‌له زیر سایه تفنگچی‌های طالبانی‌اند. این بی‌ریشه‌گی سیاسی و اجتماعی یکی از سرچشمه‌های بی‌پرنسیبی، تروریسم و باند‌سپاهی شدن این جریان است. به همین دلیل، ایفای نقش در شرایط استیصال جامعه و سناریوی سپاه، وصل شدن به جنگهای نیابتی، و انتظار برای فروش نیرو به این و آن، با هدف رسیدن به موقعیت و پول، دقیقاً مانند مجاهد، ظرفیت اینهاست.

تروریسم اینها محصول ناسیونالیسم‌شان نیست؛ حزب دمکرات علناً و رسماً به مدت چند سال علیه ما مسلحانه جنگید. اما شروع و پایان جنگ اینها معلوم بود. جنگ را هم مخفیانه شروع نکردند. سیاست محدود کردن کومه‌له و کمونیسم در کردستان یک داده‌علنی‌شان بود. با این حال، طرح ترور ما جزو سنت آنها نبود. تقابل با طبقه کارگر و کمونیست‌ها پلاتفرم طبقاتی حزب دمکرات بعنوان حزبی بورژوازی در کردستان بود، جنگ با کومه‌له بخشی از این تقابل بود. فاصله عمیقی بین تقابل دو نیروی طبقاتی در هر شکل آن با تروریسم یک جریان بی‌ریشه و ضد اجتماعی علیه مخالفین سیاسی خود است. برای جریان مهتدی قضیه چنین نیست. اینها نشان داده‌اند درست در زمانی که روح شما خبردار نیست، مورد

طعمه ترور اینها واقع می‌شود. تروریسم اینها ناشی از فاکتورهای متعدد است؛ دیر از خواب بیدار شده و برای در تبدیل به نیرویی مطرح تعجیل دارند. برای این کار اتکای‌شان نه به یک کار سیاسی برای جلب حمایت جامعه بلکه با اتکا به زور و ارباب و ترور و ایجاد وحشت است؛ دقیقاً مانند سلفی‌ها و طالبان و داعش. به همین دلیل هم ایدا خود را برای قانع کردن کسی که ترور کارش نیست، خسته نمی‌کنند. برعکس بطور جدی تلاش می‌کنند جامعه تصویری از اینها داشته باشند که به قدرت اسلحه حرف‌شان را به کرسی می‌نشانند. علت دیگر همانطور که قبلاً گفتیم این واقعیت است که ناسیونالیسم در کردستان سنتی تاریخی و احزاب سنتی راست و چپ خود را دارد. حزب دمکرات بعنوان جناح راست این ناسیونالیسم هرچند دو تکه شده صاحب یک رگه از همین سنت قدیمی‌اند. ناسیونالیسم چپ هم حزب خود، کومه‌له ابراهیم علیزاده، را دارد. میماند نقطه‌ای دور در دست راست، برای راست‌های افراطی که در بعد اجتماعی در حاشیه‌اند، اما می‌توانند در یک ساعت یک شهر را به خون بکشانند. سلفی‌ها و طالبان و داعش و بقیه فرقه‌های تبهکار مذهبی از این جنس‌اند. جریان مهتدی از نوع تبهکاران غیرمذهبی اما قومی و بی‌ریشه اجتماعی، که قصد ایفای نقش، با توسل به ترور و ارباب و وحشت، و اساساً در دل سناریوهای سپاه، دارد.

بلحاظ ایدئولوژیک اما، ضرورت ریشه‌کن کردن هرگونه سنت چپگرایانه از همان اوایل شکل‌گیری این جریان توسط شخص عبدالله مهتدی طرح شد. بحث او این بود که اینها آثار به جا مانده کمونیسم منصور حکمت‌اند و باید ریشه‌کن شوند. برای این کار، تعرض به کمونیسم زیر لوای کمونیسم منصور حکمت، و بعدها تعرض به خود کمونیست‌ها برای پاکسازی، جزو سیاست هویتی او شد. اتخاذ سیاست‌های راست افراطی برای جنگ ریشه‌کنانه علیه کمونیسم به همین هدف بود. طرح ترور رهبران کومه‌له و پایان دادن به موجودیت سازمانی کومه‌له و حزب کمونیست ایران، و در کنار آن طرح ترور هر "کمونیست منصور حکمتی" و بویژه رهبری حزب حکمتیست بخشی از گروه خون این آدم تبهکار شد.

به همین دلیل جواب اینها را باید دو سطح داد؛ در بعد سیاسی این جریان باید طرد شده و از همه خواست از رابطه سیاسی با اینها خودداری کنند. طرد اینها توسط همه احزاب سیاسی، از چپ تا راست، یک ضرورت سیاسی نه فقط برای امنیت نیروهای سیاسی چپ و کمونیست که برای امانت از ایفای نقش ضد اجتماعی این جریان در مبارزه امروز و فردای مردم در کردستان است. ناسیونالیست‌های کرد حتی برای کسب اعتماد سیاسی نزد جامعه، به نفع‌شان است تا از رابطه رسمی با این جریان و این شخص خودداری کنند. باید رابطه با چنین جریان تبهکاری مایه بی‌اعتباری هر نیروی سیاسی جدی در ایران و کردستان شود.

در بعد نظامی اما باید اینها را از پیگیری طرح‌های تروریستی علیه کمونیست‌ها و مخالفین سیاسی خود، پشیمان کرد. تضمین این امر یکی وظیفه قطعی ماست.

عبدالله مهتدی و حبایی که ترکیب

خالد حاج محمدی

موجی از افشاگری در مورد برنامه های رهبری «سازمان زحمتکشان» و شخص عبدالله مهتدی، جهت ترور و حذف فیزیکی مخالفین سیاسی این جریان راه افتاده است. تعدادی از فعالین و مسئولین وقت این جریان به عنوان شاهدان عینی و شخصیت‌های حقیقی و حقوقی، چند مورد از نقشه ترور این جریان علیه اعضای رهبری وقت حزب ما را علنی کرده و همچنین طرح حمله به اردوگاه کومه له و اصرار مهتدی بر ضرورت تسویه حساب نهایی با کومه له را یک بار دیگر تائید و نقاب از چهره مهتدی و جریانش برداشته اند. همزمان با این اتفاق و افشاگریهای دیگر از اقدامات تروریستی جریان مهتدی، موجی از اعتراض علیه این جریان راه افتاده است. حزب ما و تعدادی از احزاب و جریانات سیاسی و بسیاری از شخصیت‌های مختلف، سیاست تروریستی این جریان را محکوم کرده اند.

این اتفاق آب در لانه مورچگان انداخته و سازمان زحمتکشان مثل مار زخمی به خود می پیچد و همچنانکه توقع میرفت، موجی از تحریک و افترا علیه مخالفین خود به راه اندخت. اما تکاپوی آقای مهتدی و جریانش، خط و نشان کشیدن‌های اطلاعیه نویسان «کمیته مرکزی» آنها، علیه کسانی که پرده از روی نقشه های شوم آنها برداشته اند، پرخاشگری به کومه له و حزب کمونیست ایران و فعالین آنها، همراه با فحاشی های تکراری و همیشگی و مشمنز کننده این دارودسته علیه منصور حکمت و حکمتیستها و علیه هر انسان حقیقت جو و آزادیخواه، هیاهوی مظلوم نمایانه و ریکارانه جهت بازگرداندن آبروی بر باد رفته شان، تلاشی عبث است. این لیچارگویی های «کمیته مرکزی» شان و اولترا فالانژ های تحریک شده، اگر دیروز میتوانست کسی را مرعوب کند، امروز دست و پا زدن‌های جریانی شکست خورد و بی آبرو است که حبایش ترکیده است.

از ابتدای شکل گیری این جریان تا امروز، ما در مورد اهداف و سیاستهای آن، در مورد ظرفیت ارتجاعی و باند سیاهی آقای مهتدی و جریانش گفته و نوشته ایم و ماهیت اولترا ارتجاعی آنها را برملا کرده ایم. اما امروز اتفاق جدیدی افتاده است! «پرنس کردستان» بی هیچ پرده استتاری، عریان در مقابل جامعه قرار گرفته! قلعه «حزب کومه له» عبدالله مهتدی فرو ریخته و سربازان در رفته از قلعه دروازه قلعه را باز گذاشته اند و بوی تعفن این چاله در فضا پیچیده است. این اتفاق امکانی فراهم کرده است که همه درون قلعه را ببینند و خطر و ظرفیت تروریستی، باند سیاهی و فالانژی یک گروه اولترا راست، ضد تمدن و بی پرنیسیب را مشاهده کنند و موجی از نفرت علیه آنها شکل بگیرد. پته «پرنس کردستان» روی آب افتاده است!

ما همان زمان که عروج دوم خردادی ها به رهبری خاتمی با پرچم گفتگوی تمدنها اتفاق افتاد و دل آقای مهتدی را ریود، همان زمان که ناسیونالیسم کرد بر دوش بوش پدر و پنتاگون، در دل کشتار وسیع مردم عراق و ویرانی آن جامعه به نام «مبارزه» با صدام، بر مسند قدرت گمارده شدند و بوی قدرت و «کسی» شدن در کالبد آقای مهتدی جان گرفت، همان زمان که عبدالله و یارانش تلاش کردند با شارلاتان بازی و دزدیدن نام و اعتبار کومه له، «سازمان زحمتکشان» را بسازند و آگاهانه پرچم فالانژیسم ضد کمونیستی را قطب نامی خود و هویت جدیدشان کردند، دست آقای مهتدی را خوانده بودیم و جایگاه او و اهداف سیاسی اش را بر ملا کردیم.

ما گفتیم عبدالله مهتدی با ساختن یک گروه قومی و ضد کمونیست به اسم خود و با نامی جدید، شانس چندانی ندارد. سرقت نام کومه له و سو استفاده از تاریخ مبارزه ما کمونیستها در کومه له و تاراج اعتبار و خوشنامی این تاریخ، قرار بود برای آقای مهتدی اعتباری جهت ورود به صف یاران جدیدش بخرد. ما که گفتیم ساختن یک جریان ناسیونالیست کرد احتیاج به این همه تحریک احساسات ضد کمونیستی و باد زدن عقب ماندگی و نفرت قومی ندارد. ما میدانستیم تصمیم آقای مهتدی نه ساختن یک نیروی سیاسی ناسیونالیست کرد که سر هم کردن یک باند ارتجاعی، ضد کمونیست با ظرفیت بالای تروریستی برای انتقام از کمونیست‌هایی است که رویای «مام جلال» و «اوجالان» شدنش را بر باد داده بودند. ما گفتیم این تنها راهی بود که مهتدی و یارانش در مقابل احزاب اصلی جنبش ناسیونالیست کرد داشتند تا بتوانند مستقل از آنها حداقل صفی از فالانژها و لهنهای جامعه را به خود جلب کنند. با علم به همین حقیقت آقای مهتدی تلاش کرد ابتدا کل کومه له را با خود همراه کند. تلاش آقای مهتدی و یاران آنروز او در کومه له علیه کمونیسم، جعل و تحریف کل تاریخ حزب کمونیست ایران و کومه له، تحریکات فرقه ای و به میدان کشیدن خون شهید و شهید پروری در خدمت پروژه ارتجاعی خود و به نام «جنبش کردستان»، کمونیست زدایی و پرونده سازی علیه ما و منصور حکمت و اکثریت بالایی از کادر و اعضا و رهبری وقت کومه له که آن جریان را ترک کرده بودیم، همه تلاش آگاهانه این جماعت برای همراه کردن کل کومه له با آقای مهتدی بود. مقاومت در مقابل این تلاشها در کومه له و بویژه در رهبری آن نه فقط بسیار ضعیف بود، بلکه و بعلاوه منافع کوتاه مدت سازمانی، فرصت طلبی سنت دار در رهبری کومه له تحت نام حفظ «اتحاد» کومه له با پرچم ضدیت و نفرت پراکنی علیه حکمت و کمونیسم کارگری، همه و همه عبدالله مهتدی را به میداندار اصلی کومه له تبدیل کرده بود. ما همان زمان اهداف مهتدی و همراهانش و ظرفیت باند سیاهی آنها را افشا کردیم و در مورد اقدامات و تحریکات دست راستی آنها هشدار دادیم. دست آقای مهتدی را رو کردیم. سرانجام و پس از اینکه تلاش آنها برای تبدیل کومه له از نیرویی چپ به جریانی اولترا راست و شبه فاشیستی شکست خورد، مهتدی در اقلیت ماند و تلاش کرد با پول و امکانات جریان طالبانی و به کمک صلاح مهتدی که یار طالبانی بود، با زور چاقو در کنگره قانونی کومه له نصف کمیته مرکزی را از آن خود کند و در موقعیت بهتری قرار گیرد. این پروژه هم علیرغم کمک گرفتن از آژانهای سلیمانیه ناکام ماند و ناچاراً با اقلیتی کوچک سازمان زحمتکشان را درست کردند.

سازمان زحمتکشان تولد یافت و از همان زمان تلاش برای یکدست کردن جریان خود و پاک کردن آن از وجود هر کسی که ذره ای شرافت داشت، شروع شد. تحریک احساسات عقب مانده ضد کمونیستی، شهید خوری و تحریک خانواده شهدا، تاریخ جعلی و شایعه و اتهام علیه کمونیستها، تحریکات قومی و ناسیونالیستی همراه با نقشه های عملیات بر سر اردوگاه کومه له و نقشه برای حذف فیزیکی رفقای ما در کردستان عراق در دستور قرار گرفت. در این مسیر تصفیه سازمانی در این جریان شروع شد و دهها نفر اخراج شدند. بدنبال جدا شدن شاخه عمر ایلخانی زاده حتی علیه آنها هم دست به توطئه و تحریک و تهدید زدند.

آقای مهتدی مدت مدیدی تلاش کرد با لباس جعلی کومه له به هر محفل و جریان و دولت مرتجعی مراجعه و ظرفیت ضد کمونیستی و باند سیاهی خود را به آنها نشان دهد و مورد قبول واقع شود. تلاش مهتدی برای بند و بست با جمهوری اسلامی، تلاش برای مقبولیت در میان دوم خردادی های در حاکمیت و از حاکمیت رانده شده، با اتکا به طرح ترور رفقای ما و عملیات ایذایی بر سر اردوگاه کومه له و دهها اقدام تروریستی دیگر، بی ثمر بود و دست از پادراتر بعنوان جریانی حاشیه ای و منفور باقی ماند.

زمانی که روزنه توافق با محافل حکومتی در ایران از جانب جمهوری اسلامی بسته شد، زمانیکه سناریوی قومی کردن خاورمیانه و منجمله ایران در دستور دول ارتجاعی جهانی و منطقه ای قرار گرفت

و نیروهای سپاه قومی و مذهبی به اتکا به پول همین قدرتهای ارتجاعی مثل قارچ سر بلند کردند و داعی فدارلیسم قومی شدند، این بار در لباس «سوسیال دمکرات و دمکراسی خواهی» از جنس خود مهدی، پادویی در میان انواع محافل دست راستی، از اصلاح طلبان رانده شده از حکومت تا کرنش و دست بوسی محافل امپریالیستی و دول مرتجع منطقه را شروع کرد. آقای مهدی و جریانش کارنامه سراسر سپاهی دارند که نفرت هر انسان متمدن و شرافتمندی را برانگیخته است.

اما امروز و از شناس بد مهدی و علیرغم شرفیاب شدن به آمریکا و دست بوسی تعدادی از دست راستی های نزدیک ترامپ و رابطه با ارتجاع منطقه، کاخ آرزوهای ایشان و «حزب کومه له اش» فروریخته است. امید به جنگ نیابتی در کردستان ایران و به همت شیوخ عربستان ناکام ماند. امید به حمله آمریکا و بمباران و کشتار مردم ایران و ایجاد فرجه ای برای جریانات راهزن و تبهکار از نوع سازمان زحمتکشان مهدی، بسته شد. امید به اینکه آقای مهدی با پول و امکانات ناتو و ارتجاع منطقه و در دل سوریه ای شدن ایران، با پول و با اتکا به استیصال و گرسنگی و محرومیت مردم جنگ زده نیرو بخرد و مردم را اجبر کند و همراه اقمار دیگری از جریانات باند سپاهی، نطقه «ارتش آزاد ایران» را بسازند و موی دماغ جامعه شوند، نیز از گذشته بسیار تارتر است. دولت آمریکا امروز سیاست رژیم چنج را در دستور خود ندارد، امثال آقای مهدی هم فعلا مرخص اند.

بعلاوه و مستقل از تحکرات و تغییرات در صف ارتجاع منطقه و دول امپریالیستی، شعله تحکرات آزادیخواهانه در ایران بعد از دیمه هر ارتجاعی را در ماتم فرو برده است و آرزوهای گروههای اجبر در خدمت دولتهای مرتجع هم در حال به گور سپردن است. اعتراضات سراسری در ایران و عروج طبقه کارگر و شیخ یک آزادیخواهی سوسیالیستی بر فضای ایران، همه دارودسته های ضد تمدن و فرقه های تبهکار قومی و مذهبی را با بی آیندگی مطلق مواجه کرده است.

کاخ پوشالی سازمان آقای مهدی هر چند با زورق نام کومه له و سواستفاده از اعتبار صدها کمونیست جانباخته با جعل و حقه بازی، تزئین شده بود، فروریخت. در مدت کوتاهی از سازمان زحمتکشان پرده برداری شد و چهره زشت «پرنس» لخت و عریان به عنوان یک توطئه گر در مقابل جامعه قرار گرفت و دنیایی نفرت را نصیب خود کرد.

اولین پرنسب سیاسی حکم میکند که احزاب و جریانات سیاسی، راست یا چپ، سیاست و توطئه های تروریستی سازمان زحمتکشان علیه نیروهای اپوزیسیون را محکوم کنند. اولین پرنسب این است که عبدالله مهدی و جریانش را به نام کومه له و جریان سیاسی برسمیت نشناخت و از هر نوع رابطه سیاسی با چنین جریان بی پرنسبی دوری کرد. دفاع از شخصیت و حرمت کسانی که امروز شاهد عینی بخشی از نقشه های این جریان هستند و آنرا علنی بیان کرده اند، افشا و خنثی کردن هر تهدید و اربابی علیه این انسانها را نباید از آنها دریغ کرد. سکوت نیروهایی که عنوان چپ و سوسیالیست و ... به خود میدهند، جریاناتی که مدت مدیدی است در بوق آلترناتیو سوسیالیستی زده اند و لباس «چپ رادیکال و کمونیستهای دو آتش» به تن کرده و بر خود میبالند، در مقابل این قلدری و تروریسم آشکار تحت هر بهانه و توجیهی فقط ادامه سیاست امتیاز دادن به نیروهای قومی، بی مسئولیتی آنها در قبال نا امن شدن فضای جامعه چه امروز و چه در فردای تحولات جامعه و سناریوهای سوریه ای کردن ایران است. امروز محکوم کردن جریان مهدی و افشا و طرد و منزوی کردن آن محکی جدی در ارزیابی جامعه و طبقه کارگر از احزاب و جریانات سیاسی است. اولین قدم در دفاع از تمدن و امنیت جامعه، منزوی کردن نیروهای متعفن و باند سپاهی چون جریان مهدی است.

چپ ملی و تروریسم عبدالله مهدی

محمد فتاحی

مقدمه:

جریان نقشه های ترور باند عبدالله مهدی در چند هفته گذشته بخشی از فضای سیاسی را به خود اختصاص داد. نزدیک به پانصد نفر از اساسا شخصیت های سیاسی اکثرا با تجارب فعالیت های طولانی در کومه له قدیم، و دویست نفر از فعالین و شخصیت های سیاسی شهرهای کردستان نقشه های ترور جریان تبهکار مهدی در سال های گذشته علیه کمونیست ها و چپ ها را محکوم کردند. در کنار اینها تعدادی از احزاب سیاسی تروریسم این جریان را به شیوه های مختلف محکوم کردند. مصاحبه ها و میزگردهای متعدد رادیویی و تلویزیونی، بخش دیگری از یک کمپین افشاگری وسیع در محکومیت تروریسم باند تبهکار مهدی بود. اتکای این افشاگری ها شاهدان زنده ای بودند که در این باره علنا سخن گفته بودند. بخش اصلی افشاکندگاران طرح ترور علیه حکمتیست ها و کومه له حزب کمونیست، اعضا و کادر و مسئولین سابق خود جریان عبدالله مهدی بودند. بخش انشعابی از مهدی که تحت رهبری عمر ایلخانیزاده است، قبلا طرح ترور رهبری کومه له ابراهیم عزیزاده را افشا کرده بودند، که به دلایلی که بعدا به آن برمیگردیم، از طرف خود کومه له مسکوت گذاشته شد. در دوره اخیر هم کسانی به اسامی شورش خراسانه، جوامیر مارابی، هر دو از اعضا و مسئولین سابق جریان مهدی، علنا نقشه های ترور رهبران حزب حکمتیست در سلیمانیه را با اطلاعات ریز افشا کرده و به اطلاع عموم رساندند. جوامیر مارابی نه فقط طرح ترور رهبران حکمتیست بلکه عملیات شبانه نظامی علیه اردوگاه کومه له را هم همراه اطلاعات ریز افشا کرده است. به دنبال، کسانی مانند جبار محمدی و ارسطو گله داری که سابقا در کومه له بوده و یا هنوز در آن عضویت دارند به حرف آمده و نقشه های تروریستی سالهای گذشته جریان مهدی را افشا کردند.

پاسخ عبدالله مهدی به بیش پنج مورد شهادت زنده این بوده که چنین اعمال و سیاست هایی در هیچ جلسه رسمی رهبری آنها طرح نشده بوده است! پاسخ رضا کعبی از رهبری سابقه جریان مهدی هم یک نوع شهادت غیر مستقیم است که نوشته "من این اتهامات را در باره خودم قویا رد میکنم". ایشان ادعاهای طرح شده علیه سازمان سابق خویش را غیرواقعی ارزیابی نکرده، بلکه از شخص خود رفع اتهام کرده است.

تومار امضای نزدیک به پانصد نفر شخصیت و فعال سیاسی هم بخشا نه فقط بر اساس افشاگری های زنده اخیر که از شناخت سیاسی مستقیم خودشان از ماهیت این جریان منفور است، که در اردوگاه نظامی خود در کردستان عراق بارها علیه هم مسلحانه عمل کرده و زخمی های شان راهی بیمارستان شده بوده اند. در متن اختلافات درونی تا به حال اینها، اسلحه و چاقو همیشه یک پای عمل در برخورد به همدیگر بوده است.

برخوردچپ ملی به سیاست ترور کمونیست ها و چپ ها در کردستان

منظور از این نوع چپ مشخصا همانهایی اند که در تشکلی به اسم «آلترناتیو کمونیستی» دور هم جمع شده اند. چند گروه از شاخه های سابق سنت فدایی و دو نوع سازمان راه کارگر و کومه له جزو این جمع اند. جمع اینها همراه حزبی که عنوان حکمتیست را بر خود یدک میسکد، نهادی را شکل داده اند که قرار است رهبر انقلاب سوسیالیستی در مثلا ایران باشد. اینها به مناسبت های مختلف تا آنجا که حرف مفت است، اطلاعیه و بیانیه و سند انتشار میدهند و طبقه کارگر را به چپ و راست فراخوان میدهند اما در مقابل طرح ترور شخص اول همین جریان توسط سازمان عبدالله مهدی زبان شان بند آمده است!

بگذارید نگاهی به علل سکوت شان کنیم؛

طیف فدایی و راه کارگر

ظاهرا هیچ موضع روشن و ناروشنی از اینها نسبت به طرح های ترور فاشیست های کرد علیه کمونیست ها در کردستان منتشر نشده است. تنها نکته ای که یکی از رهبران راه کارگر به اسم حسنت حسام در صفحه فیس بوک ایشان دیده میشود این است که در این ادعاها سندی ارائه داده نشده است! ظاهر قضیه این است که گویا شهادت صفی از انسان های زنده که خود مستقیما در جریان این نقشه ها بوده اند، برای این حضرات کافی نیست. مطالبه اینها هم ظاهر سندی به امضای شخص عبدالله مهدی است که اجرای این نقشه ها را به قلم خود تضمین کرده باشد! در دنیای واقعی چنین چیزی نمیتواند موجودیت داشته باشد. هیچ تروری همراه سند امضا نشده توسط شخص دستور دهنده نیست. شاید هم بخشی از اینها قضیه طرح ترورها را مربوط به گذشته ارزیابی کرده که از نظرشان زنده کردن آن و طرح آن، امروز کار درستی نباشد. تمام این گروهها در برخورد به جمهوری اسلامی، کشتارها و ترورهای تاریخ گذشته آنها ماتریال افشاگری امروز خود میکنند، ولی وقتی به واقعه امروز مربوط به سازمان عبدالله مهدی میرسند، مسئله را قدیمی و کهنه میدانند. نتیجتا مشکل اینها نه کهنه بودن طرح این ترورها و نه بی سند بودن آنهاست. راه کارگر در دوره جنگ حزب دمکرات علیه کومه له بدون ذره ای تامل حامی حزب دمکرات بود و بخشی از تبلیغات جنگی آنها برای کشتار کمونیست های کومه له را تولید میکردند. کومه له پولپوتی تئوری راه کارگر بود که دمکرات بدست گرفته بود. آن روزها راه کارگر میدانست که نقشه و سیاست جنگ دمکرات علیه کومه له در کنگره قبلی تر آن حزب ریخته شده بود. خود جریان انشعابی دمکرات، دقیقا مانند جریان انشعابی از عبدالله مهدی، طرح جنگ دمکرات برای کشتار کمونیست ها را افشا کردند. با این حال این قضیه هیچ تردیدی در سیاست حمایت راه کارگر از جنگ دمکرات علیه کومه له ایجاد نکرد.

مسئله اصلی در ماهیت سیاسی ایدئولوژیک سنت راه کارگر نهفته است؛ تئوری و برنامه راه کارگر، دقیقا مانند سنت فدایی و سنت حزب مادر که حزب توده است، بر تقسیم بندی جامعه انسانی در ایران به ملت های مختلف متکی است که از نظر آنها نمایندگان خود را دارند. بر مبنای این تئوری، جامعه ایران شبیه جزایر ملت های مختلف است. ملت فارس، ترک، کرد، بلوچ و عرب، لر، قشقایی و گیلک و ارمنی و... جزو ملت های تشکیل دهنده جامعه ایران اند که نمایندگان خودگمارده ملی خویش را دارند. اگر در تبلیغات اینها به وجود طبقه کارگر در ایران اشاره میشود، مانند خود جمهوری اسلامی و کل بلوک بورژوازی ایران، این طبقه را جزوی از اعضای شبیه جزایر ملل مختلف میدانند که جریانات مشابه دمکرات و باند تبهکار مهدی و گروههای ناسیونالیست و فاشیست قومی را نمایندگان و صاحبان

و خودگمارگان ملی راس طبقه کارگر هم میدانند. بیخود نیست اعضای راه کارگر بسته به محل تولد یا زبان مادری تعلق قومی خود را مبنای تعلق سیاسی خود به سنن ناسیونالیستی قومی هم به رسمیت می شناسند. بر همین مبنا عضو مثلا ترک زبان اینها فقط جزو ملت ترک نیست بلکه در صورت زن بودنش عضو یک گروه ناسیونال فمینیستی هم هست. از نظر راه کارگر و کل سنت فدایی و حزب توده، این واقعیت کمونیستی که هویت ملی و قومی و جنسی برای طبقه کارگر طوق گردن است، یک ادعای بی پایه است! در اعماق باورهای اینها مانند تمام ناسیونالیست های دنیا، طبقه کارگر جزو تقسیم بندی های درون پدیده ای موهوم به اسم ملت است. مصدق و آیت الله منتظری و آن نماینده دیگر طبقه بورژوا، برای اینها جزوی از شخصیت های ملی شان اند که در ردیف بقیه آحاد ملت دارای احترام و جایگاه ملی اند.

وقتی به محکومیت ترور توسط یک جریان ناسیونال فاشیست کرد هم میرسد، اینها موظب اند که چند دسته گی بین «ملت ستمدیده کرد» موجب چند دستگی و تفرقه «ضد ملی» در مقابل «رژیم آخوندی» نشود! بیخود نیست گفته میشود سنت راه کارگر از حزب توده و سنت فدایی از سنت راه کارگر تغذیه میکنند.

کومه له و محکومیت طرح های ترور مهدی

کومه له جدید که فرسنگ ها از کومه له کمونیست قدیمی فاصله گرفته است، موضعی تماشایی نسبت به تروریسم عبدالله مهدی اتخاذ کرد. تماشایی نه از این نظر که خواهان تشکیل یک کمیته حقیقت یاب برای روشن کردن این قضیه شدند، بلکه از این نظر که اینها از نزدیک سالهاست زیر فشار تهدید ترور و عملیات نظامی توسط گروه عبدالله مهدی علیه خود بوده و هستند. نه فقط این بلکه اسراری از نقشه های مشابه عبدالله مهدی نزد اینها مخفی مانده است که فقط خودشان میدانند و رو به بیرون مثل مردمک چشم از آنها حفاظت میکنند که بیرون درز نشود. اصطلاح جعبه سیاه که محتوای نقشه های عبدالله مهدی علیه خودشان است، برای نوار حاوی این نقشه هاست که وقت خود اتفاقی دست اینها افتاده بوده است. گاهی شده که نگهبانان شبانه اینها فرمانده عملیاتی باند مهدی را در اردوگاه نظامی خود دستگیر کرده و بعدا بی سر و صدا آزاد کرده یا تحویل داده اند. جریان انشعابی از مهدی، وقت خود افشا کرد که عبدالله مهدی طرح ترور و نابودی این کومه له را داشته تا کردستان فقط یک کومه له داشته باشد! این طرح با مخالفت تعدادی از رهبری وقت جریان مهدی روبرو شده که امروز عضو این تبهکاران نیستند. آنزمان که این قضیه هم علنی شد، احدی اعتراضی از این کومه له نشنید! نتیجتا اگر امروز که طرح ترور رهبران حکمتیست در دو مقطع مختلف افشا شده است، اگر کومه له مجبور شده تا چیزی بگویند، هنوز حاضر نیست این طرح ها را به رسمیت بشناسد، بلکه منتظر تحقیقات یک کمیته بی طرف است، که لابد باید یک عضو آن همین کومه له باشد!

مشکل کومه له ابراهیم عزیزاده چیست؟

مثل راه کارگر و فدایی، مشکل اینها نه درک حقیقت بلکه واقعیتی ایدئولوژیک است که مانع دست بردن اینها به یک اقدام جدی و کارساز برای افشای این نقشه های تروریستی است. بعضی ها به غلط، جدی نبودن این کومه له حتی در دفاع از خود را ناشی از عقیم بودن آن حتی در دفاع از خود میدانند. واقعیت این است که مشکل این کومه له در این رابطه از راه کارگری ها و فدایی یان بزرگتر است؛

نزد خود اینها، در خلوت خود میگویند که اینها که در صف سازمان های زحمتشکان اند، بخشی از همین طیف کومه له ای هایی هستند که روزی باید متحد شوند. اگر این را رسماً اعلام نمی کنند، ولی همراهی اینها در رفتن در جمع احزاب کردستانی و کنگره ملی کرد به رهبری مسعود بارزانی و مسابقه برای دوستی با حزب دمکرات کردستان و... نشانه های عینی در موازی بودن مسیر استراتژیک اینهاست.

علاوه بر این، خود این کومه له خود را عضو از جنبش خلق کرد یا جنبش انقلابی کردستان که عنوان چپ پسند جنبش ناسیونالیستی است، میدانند که بقیه و منجمله دمکرات ها و کومه له های دیگر و سازمان خبات و... در همان جنبش حضور دارند. از نظر این کومه له، تفاوت اینها نه در کمونیست بودن یکی و ناسیونالیست بودن دیگری، نه تعلق طبقاتی به طبقات مختلف اجتماعی، که تعلق دسته جمعی شان به جناح های متفاوت یک جنبش واحد سیاسی طبقاتی، یعنی به جنبش ناسیونالیستی کرد است. این را علناً میگویند و تئوریزه میکنند که همانگونه که جنبش کارگری جناح راست و چپ دارد، جنبش ناسیونالیستی هم چپ و راست دارد، که از نظر خودشان جناح چپ مکان استقرار اینها در این جنبش سرتاپا ارتجاعی است. هیچ کسی منجمله از چپ های ظاهراً موجود در اپوزیسیون درون سازمانی اینها هم مدعی نشده که آخر جنبش ناسیونالیستی یک جنبش طبقه حاکمه است، یک جنبش بورژوازی است، در حالیکه کل جنبش طبقه کارگر به لحاظ طبقاتی جنبش یک طبقه معین و متفاوت است به اسم کارگر. اگر کمونیستی نمیتواند در جناح چپ جنبش فاشیستی و لیبرالی برای خود لانه بسازد، در جنبش ناسیونالیستی هم نمیتواند به اسم مخفی چپ برای خود جایی باز کند. و همانطوریکه عنوان کمونیست برای عضو یک سازمان فاشیستی و یا لیبرالی مسخره است، همین عنوان برای عضو جنبش ناسیونالیستی هم واقعا مایه خنده است. برای کومه له اما قضیه متفاوت است؛ عضو جناح چپ یک جنبش لیبرالی مثلاً ایرانی اگر برای یک کمونیست نامربوط است، به عنوان چپ کرد عضویت در جنبش ملی به شرط قرار گرفتن در جناح چپ آن کاملاً قبول است! علت اصلی هم در تعلق این جنبش به «کورد» است! برای فعال کومه له ای و سنت چپ مشابه، وقتی حزب کمونیست کارگری به نوعی در کنار سلطنت طلبان و بلوک رسماً راست اپوزیسیون ایران ظاهر میشود، فوراً مورد سرزنش و افشاگری واقع میشود، در حالیکه آن حزب واقعا بلحاظ افق و استراتژی عضو جناح چپ جنبش بورژوازی سکولار پرو غرب است. منتها وقتی همین کومه له رسماً و با دبدبه و کبکبه وارد بلوک ارتجاع ملی کرد، کنگره ملی کرد، میشود و زیر اتوریته امثال مسعود بارزانی هم قرار میگیرد، برای تقریباً تمام چپ های ملی ایرانی هم بی عیب است، چون از نظر آنها هم کومه له کار اشتباهی نکرده و خط دیگری نگرفته، بلکه همراه احزاب «ملت ستمدیده خود» وارد بلوکی برای «درد درمان کورد» شده است!

اضافه بر همه اینها این کومه له هم مثل راه کارگر و فدایی و توده و کل چپ ناسیونالیست ایرانی و غیر ایرانی، کل احزاب ناسیونالیست کرد را جزوی از ملت کرد میدانند که جگرگوشه های همین کومه له اند. به همین دلیل علیرغم طرح های ترور توسط باند های اینها، برای این کومه له، مانند اقدامات اشتباه فرزند یک خانواده اند که قابل گذشت و بخشش اند، که باید با آنها کنار آمد.

نکته بعدی، این کومه له اولوت خود را استحکام جایگاه خویش در جنبش ناسیونالیستی تعریف کرده است. در این جنبش احزاب و گروه های متنوع ناسیونالیست و مذهبی و فاشیست حضور دارند که لابد باید هوای همه آنها را داشته باشد تا به عنوان رئیس و رهبر صاحب صلاحیت مورد قبول واقع شود.

مطالب، متن افشاگری ها و مقالات مربوط به نقشه های تروریستی جریان عبدالله مهدی علیه کمونیست ها و چپ ها در کردستان

ii همین بحث در جمعی پیش کشیده شد که در ادامه یکی از حاضرین مدعی شد که غیبت اعتراض جدی کومه له به سواستفاده سازمان زحمتکش و جریان تبهکار مهدی از اسم کومه له به خاطر همین تعلق جنبشی است.

در دنیای واقعی اما چنین نیست. از نظر فرد کمونیست نا آشنا به وضع امروز این کومه له شاید این فاکتور اصلی باشد. اما کسی که گذشته کومه له و امروز این سازمان را با هم مقایسه میکند، میتواند از خود بپرسد که واقعا تشابه اینها با آن کومه له غیر قابل وصف است؛ آن کومه له قدیمی حتی قبل از ورود به حزب کمونیست ایران، حتی در دوران آن پوپولیسم اولیه اش، هیچ وقت از موضع جنگ علیه ارتجاع سیاسی در کردستان پائین نیامد؛ چه ارتجاع بورژوازی بطور کلی و چه نماینده سیاسی این ارتجاع در شکل حزب دمکرات کردستان. دفاع از صف متفاوت زحمتکش و سنگربندی در مقابل دشمنان آن، هویت سیاسی آن سازمان بود. بعدها همان کومه له به سازمان توده ای کارگران کردستان در مقابل طبقه حاکمه تبدیل شد. امروز ظاهراً همان کومه له دست در گردن هر چه ناسیونالیست و ارتجاع کردی است، بدون اینکه خم به ابرو بیاورد. تازه همین کار را به عنوان ابتکار و توانایی به خورد ملت میدهد. هر بنی بشری میتواند از خود بپرسد که واقعا سیاست مقابله فواد و کومه له آن زمان با قیاده موقت و بارزانی ادامه اش دوستی امروز اینها و حضورشان در کنگره ملی به ابتکار بارزانی است؟ آیا در تمام تاریخ آن کومه له کسی به ذهنش خطور کرد که سندی برای تحکیم موقعیت کومه له در راس جنبش ناسیونالیستی تنظیم و پیشکش کمیته مرکزی بدهد؟ امروز این کومه له مشغول تامین این کار به عنوان اولویت است، آنهم در زمانی که همه از تغییرات اساسی در ایران میگویند. نتیجتاً اگر همین کومه له به فرض محال برگردد و به امثال عبدالله مهدی بگوید که ربط شما به کومه له قدیمی چیست که از اسم او و از اسم فواد و دکتر جعفر و صدیق کمانگر او برای خود سواستفاده میکنید، چرا اسم عوض نمی کنید و مثل همه کمونیست های سابق برای خود اسم و عنوان جدیدی انتخاب نمی کنید، طرف میتواند برگردد و بگوید شما خودتان بفرمائید شباهت تان به آن دوران چیست؟ شما که تا لویت تان رسماً جنبش ناسیونالیستی شده، چرا از عنوان آن کومه له کمونیست سابق سواستفاده میکنید؟ به همین دلیل اساسی است که جمع اینها، در یک توافق غیررسمی و عنوان نشده، به سواستفاده جمعی از عنوان آن کومه له و از سابقه و تاریخ پرافتخارش سواستفاده میکنند و مسابقه سالروز کومه له را با هم راه می اندازند و در مسابقه شهیدخوری دست جمعی، همگی با هم دست بالا را دارند! در بعد اجتماعی هم دسته جمعی در بوق «کورد» میکنند. اگر کومه له آنروز سازمان توده ای کارگر در مبارزه روزانه اش بود، کومه له امروزی برای کدام کارگر و صف مستقل کارگر ذره ای مایه اتحاد و ظرف به هم پیوستگی آنهاست؟ آیا غیر از این است که چپ ترین آنها موجود در دایره بسته خود را هم بسوی کوردایتی و افتخارات هویت کردی کشانده است؟

- اعلام شد، و سی تا چهل جریان مختلف ناسیونالیستی را در کردستان عراق جمع کردند، از جمله گروه ها و جریانات قومی، مذهبی، اسلامی، ناسیونالیستی و غیره، از کردستان ایران، ترکیه و سوریه در آن شرکت کرده بودند، این کنگره هدف خودش را "آشتی با دولت‌ها" گذاشته بود. می‌خواهم بگویم که آشتی با جمهوری اسلامی، با دولت صدام و با دولت ترکیه و تلاش برای رسیدن به توافق با این دولت‌ها پروسه‌ای است که همه طی کرده‌اند.

در بررسی این که چه چیزی باعث شده که جمهوری اسلامی بعد از چهل سال در این سطح جدی تر از قبل پای میز مذاکره آمده - قبلاً هم پای مذکره آمده بود اما نه در این سطح و نه با این جدیت و با وساطت یک نهاد نروژی که تحت حمایت دولت نروژ است - دوفاکتور اصلی و تاثیرگذار مطرح می‌شود؛ یکی اوضاعی است که شما به آن اشاره کردید. اینکه مردم ایران اکنون نزدیک به دو سال است تحولات و اعتراضات وسیعی را رقم زده‌اند، دی ماهی صورت گرفته، اعتراضات کارگری افزایش یافته، هفت تپه و فولاد اتفاق افتاده، و در دو سال گذشته بحث سرنوشتی جمهوری اسلامی در همی محافل حکومتی به عنوان خطر عروج مردم و رشد اعتراضات کارگری و مردمی و نارضایان، روی میز سران جمهوری اسلامی بوده است. جامعه به معنایی وارد یک دوره جدید از حیات سیاسی خودش شده است. دوران قبل دیگر گذشته است. الآن همه بحث از رفتن جمهوری اسلامی می‌کنند. و به یک عنوان اقتضای پایین جامعه، طبقه‌ی کارگر و مردم معترض در جامعه‌ی ایران به این نتیجه رسیده‌اند که هیچ راهی برای بهبود اوضاع وجود ندارد بجز کنار گذاشتن جمهوری اسلامی. کاری به این اواخر ندارم که تهدیدات و تحرکات ایالات متحده و ترامپ به داد جمهوری اسلامی رسیده است. می‌خواهم بگویم که این یک فاکتور جدی در این دوران بود. دورانی که مردم جمهوری اسلامی را نمی‌خواهند و آن را آشکارا به چالش می‌کشند. نزدیک به صد شهر ایران در دی‌ماه نودوشش به خیابان‌ها ریختند و کلیت جمهوری اسلامی را زیر سوال بردند. و در حقیقت بخش‌هایی از حاکمیت ترس و نگرانی خودشان را ابراز کرده‌اند. در این دوران این یک فاکتور است.

اما فاکتور اصلی‌تر برای اینکه جمهوری اسلامی تن به نشست با اینها بدهد تهدیدات آمریکاست. در دل این اوضاع، تهدیدات آمریکا و نگرانی از اینکه اینها به عنوان ابزار جنگ نیابتی آمریکا و متحدانش، مانند عربستان، در حمله‌ی نظامی به ایران عمل کنند و در این جنگ در کردستان به عنوان حامی آمریکا وارد جنگ با ایران شوند، جمهوری اسلامی را وادار کرده که با اینها پای میز مذاکره بنشیند و این تهدید را خنثی کند. به این اعتبار هدف اصلی جمهوری اسلامی در حقیقت حثی کردن خطر این‌هاست و آن هم در دورانی که ممکن است به ایران حمله شود. بحث ممکن بودن و یا نبودن این حمله‌ی نظامی قبلاً شده است. اما وضعیت کنونی منطقه نگران کننده است و جمهوری اسلامی هم دست این احزاب را خوانده و اینها آماده‌ترین جریانی بوده‌اند که در هر دوره‌ای و در کنار هر دولت مرتجعی قرار بگیرند و اگر امیدشان را به توافق با جمهوری اسلامی از دست داده‌اند، کنار آمریکا نشسته‌اند و دوره‌ی جنگ نیابتی عربستان سعودی را به پیش بردند، که البته موفق نشدند - حزب دمکرات این کار را کرده است. به هر دولت مرتجعی در منطقه مراجعه کرده‌اند که به عنوان ابزار از آنها استفاده کنند. و در این دوره جمهوری اسلامی با تشخیص این وضعیت و نگران از اینکه اینها به یکباره در خلال این تخاصمات و تحریم‌ها و لشکرکشی به خلیج و تهدیدات صورت گرفته و احتمال حمله‌ی نظامی، به جریاناتی برای کشاندن جنگ به کردستان تبدیل شوند و جنگ نیابتی‌ای به کمک آمریکا را در این منطقه به پیش ببرند. به همین اعتبار جمهوری اسلامی به این مذاکرات تن داده است اما کسی از جزئیات توافقات و عدم توافقاتشان خبر ندارد. در جریان هستید که این مذاکرات کاملاً مخفیانه صورت گرفته و

ناسیونالیستهای "کرد" و آشتی با جمهوری اسلامی

گفتگوی رادیو نینا با خالد حاج محمدی

وریا نقشبندی: مسئله‌ی نشست چهار سازمان ناسیونالیستی کردستان با جمهوری اسلامی در کشور نروژ موضوعی است که امروز و در این برنامه با حضور خالد حاج محمدی، از رهبری حزب حکمتیست (خطر رسمی)، به آن می‌پردازیم.

خالد حاج محمدی؛ بدون مقدمه به سراغ اصل موضوع می‌روم. به نظر شما این نشست بر مسند کدام اوضاع و تحولات، چه در بُعد سراسری و چه در بُعد منطقه‌ای (کردستان) صورت گرفته است؟ و اینکه چرا این موضوع تا این اندازه حائز اهمیت است؟ همانطور که می‌دانیم این نشست با واکنش‌های بسیار وسیعی از سوی احزاب و محافل مختلف مواجه شده است.

خالد حاج محمدی: اجازه بدهید من چند نکته را در جواب سوال شما مطرح کنم. ابتدا این را لازم به توضیح می‌دانم که تا جایی که به ناسیونالیست‌های کُرد - حداقل این دو حزب دمکرات - برگردد، حزب دمکرات کردستان ایران، چه در دورانی که یک حزب واحد بود و چه در دورانی که یک شاخه از آن جدا شد، همیشه آماده‌ی توافق و آشتی با جمهوری اسلامی بوده است. یعنی در چهل سال گذشته، از روزی که جمهوری اسلامی سر کار آمده است تا الآن ما شاهد یک سابقه‌ی طولانی از تلاش و کوشش حزب دمکرات برای آشتی و توافق با جمهوری اسلامی بوده‌ایم. و اگر این تلاش‌ها به ثمر نرسیده‌اند به این دلیل بوده که در این چهل سال جمهوری اسلامی هیچوقت حاضر نبوده که هیچ سازش و هیچ توافقی را با حزب دمکرات داشته باشد. به موارد متعددی در این تاریخ می‌توان اشاره کرد. من شخصاً به یاد دارم و مردم کردستان هم به خوبی به یاد دارند که در سالهای پنجاه و هشت و پنجاه و نه که جمهوری اسلامی فرمان حمله به کردستان را صادر کرد و نیروهایش را برای تقویت پادگان‌ها می‌فرستاد - کنترل شهرها در دست ما بود - این نیروها توسط حزب دمکرات اسکورت می‌شدند. به گفته‌ی خودشان "جنگ و مقاومت در مقابل هجوم جمهوری اسلامی به شهرهای کردستان به آنها تحمیل شد!" بعضی از پادگان‌ها به کمک حزب دمکرات تقویت شدند و در بعضی جاها مردم حمله کردند و اجازه ندادند و جنگ شروع شد و حزب دمکرات به ناچار عقب نشینی کرد. به هر حال مذاکرات بعدی‌شان، از دست دادن رهبران‌شان و ترور شدنشان توسط جمهوری اسلامی در همین پروسه دنبال شد.

دو شاخه‌ی زحمتکش‌شان هم که به اصطلاح به اسم "کومه‌له" فعالیت می‌کنند آنها هم اساساً در دورانی متولد شدند و از حزب کمونیست ایران - یا از کومه‌له‌ی دوره‌ی جدید یعنی کومه‌له‌ی ابراهیم علیزاده - جدا شدند، که به طور واقعی امید بسته بودند که "دوم خرداد" و به قدرت رسیدن محمد خاتمی دوره‌ی باشد که اینها هم در چارچوب جمهوری اسلامی به جایی برسند. ما قبلاً به این مسئله پرداخته‌ایم و فکر می‌کنم مردم کردستان هم در جریان این مسئله هستند که این‌ها همیشه آماده‌ی مذاکره بوده‌اند ولی جمهوری اسلامی نپذیرفته است. در حقیقت تاریخ کل احزاب ناسیونالیست، حتی در مناطق دیگر مانند عراق و ترکیه "جنگ برای مذاکره و مذاکره برای توافق و آشتی" بوده است. شما به یاد دارید که در دورانی که "کنگره‌ی ملی کُرد" توسط مسعود بارزانی - به نمایندگی از عبدالله اوجالان و جلال طالبانی

اینکه این پروسه به کجا خواهد رسید باید دید.

وریا نقشبندی: به نظر شما چرا جمهوری اسلامی همزمان و موازی با این نشست‌هایی که برگزار کرده و در تناقض با این نشست‌ها، مقرهای این احزاب را بمباران کرده است؟ از یک طرف به صورت مخفیانه پای میز مذاکره می‌نشیند و از طرف دیگر مقرهایشان را بمباران می‌کند. در بین این مناسبات و این تخصصاتی که با این احزاب دارد، این تناقض را چگونه پاسخ می‌دهید؟

خالد حاج محمدی: اجازه بدهید در اینجا یک نکته را خاطر نشان کنم. در حقیقت این‌ها با هم هیچ تناقضی ندارند. در دوره گذشته مذاکرات‌شان با حزب دمکرات، رهبر این حزب یعنی "عبدالرحمن قاسملو" را ترور کردند. در نتیجه این فرض که "اگر با این گروه‌ها نشست برگزار می‌کند دیگر آنها را تهدید نمی‌کند" واقعی نیست. حتی ممکن است این تهدیدات بخشی از تاکتیکی باشد که دولت در مرحله‌ای به کار ببرد تا شرایطی را به آنها تحمیل کند که غیر قابل تصور باشد. ناسیونالیست‌ها در کل موقعیت خوبی ندارند. مناطقی از کردستان عراق که این احزاب در آن حضور دارند و نیروی مسلح و اردوگاه دارند، در دست دولت اقلیم و دولت عراق است و ایران در آنجا یک قدرت است. قبلاً هم اردوگاه‌های اصلی دو حزب دمکرات را بمباران کرده است. به کرات آنها را در کردستان عراق تهدید کرده و به کرات اعضا و کادرهای آنها را ترور هم کرده است. جمهوری اسلامی محدودیت‌های اینها را می‌داند. فشار دولت اقلیم از طرف ایران بر اینها اعمال می‌شود. به طور مشخص جمهوری اسلامی روی "اتحادیه میهنی" نفوذ دارد. طبق اخباری که از قبل منتشر کرده‌اند اینها دو یا سه نفر از اعضای سپاه پاسداران را در یک عملیاتی که در یکی از شهرهای کردستان انجام داده‌اند کشته‌اند و جمهوری اسلامی هم متقابلاً عملیات تلافی جویانه را انجام داده و گفته "اگر کاری بکنید ما هم مقابله به مثل می‌کنیم." و در نتیجه اردوگاه‌های مرزی‌شان را بمباران کرده است. اگر بعداً اتفاق دیگری بیافتد ممکن است اردوگاه‌های اصلی‌شان را هم دوباره بمباران کند.

می‌خواهم به این اشاره کنم که در این پروسه طرف مقابل فشار می‌آورد. اصلاً بعید نیست که پشت میز مذاکره به آنها گفته باشد که "در این دوره که آمریکا ما را تهدید می‌کند اگر شما یک عملیات کوچک در مرزهای ما انجام بدهید، اردوگاه‌هایشان را هدف قرار می‌دهیم و شما را قتل عام می‌کنیم." اینکه این تهدیدات تا چه حد مقدور هستند موضوع بحث من نیست. اینها بخشی از پروسه است و طرف می‌خواهد شرایطی را به آنها تحمیل کند. حالا اینها چه تعهداتی داده‌اند را من نمی‌دانم. به هر حال کارشان را مخفیانه به پیش می‌برند و لابد به عواقب کارهایی که می‌کنند واقف هستند. در حقیقت دور از چشم مردم با حاکمیت زد و بند می‌کنند. در نتیجه این تناقض نیست. جمهوری اسلامی اگر احساس خطر بکند ممکن است شدیداً سرکوب کند و از سوی دیگر پیام بدهد و بگوید: اگر علیه من تحرکی انجام بدهید سرنوشتی بدتر از این در انتظارتان خواهد بود. جریانات و دولت‌های مختلف وقتی که پای میز مذاکره می‌نشینند همیشه با زدن حریف سعی می‌کنند شرایط بهتری را در مذاکره برای خودش فراهم کنند. به طور قطع جمهوری اسلامی چیز عجیب و غریبی به اینها نمی‌دهد. اعلام آمادگی اینها برای آشتی با جمهوری اسلامی پدیده‌ای است که به گفته‌ی خودش هنوز معلوم نیست به کجا ختم می‌شود. و هنوز اسم "مذاکره" را برای آن به کار نمی‌برند. در نتیجه فکر نمی‌کنم تناقضی در کار باشد و این اتفاقات همیشه می‌افتد.

وریا نقشبندی: خوب به عقیده‌ی شما چرا جمهوری اسلامی در این دوره به سراغ این جریانات رفته است؟ همچنان که خودتان هم اشاره کردید جمهوری اسلامی در بُعد داخلی و حداقل از دو سال قبل تا کنون در یک نوع استیصال قرار گرفته است و می‌بینیم که احزاب ناسیونالیست هم در دوره‌های مختلف در جنگ‌های نیابتی شرکت کرده‌اند، "راسان" را تشکیل دادند و گاهی اوقات عملیات‌های ایدئولوژیک هم انجام داده‌اند که در آنها حملاتی را انجام می‌دهند و برمی‌گردند. این را شما از سر استیصال دو طرف مذاکره کننده می‌بینید یا از سر قدرت آنها؟ یا اینکه چرا به سراغ این احزاب رفته و یا چرا از طریق این نهاد غیر دولتی در نروژ پای این مذاکرات رفته است؟ درحالی‌که بارها اعلام کرده که این احزاب را به عنوان اپوزسیون خودش نمی‌شناسد.

خالد حاج محمدی: توجه داشته باشید که اکنون سه دهه است که اینها تقریباً عملیات مسلحانه در کردستان ایران انجام داده‌اند. در ده سال اول حاکمیت جمهوری اسلامی در کردستان در مقابل تلاش جمهوری اسلامی برای بدست گرفتن کردستان و در مقابل لشکر کشی آنها مقاومت مسلحانه ای شکل گرفت که ما کمونیست‌ها هم یک پای جدی آن بودیم. در آن دوران کردستان در دست ما اپوزسیون بود، یک مقاومت توده‌ای از جمله در شکل مسلحانه در مقابل جمهوری اسلامی شکل گرفت. زمان زیادی از آن دوران می‌گذرد. اکنون هیچکدام از آن فاکتورها عمل نمی‌کنند و سه دهه است کردستان ایران کاملاً در دست جمهوری اسلامی است و این جریانات هم در کردستان عراق مستقر هستند. همه نیروهای مسلح در کردستان عراق و از جمله این جریانات به دولت عراق و دولت اقلیم کردستان و ناسیونالیست‌های حاکم در کردستان، تعهد داده‌اند که از خاک آنها برای عملیات نظامی علیه ایران استفاده نمی‌کنند و نکرده‌اند. مسئله‌ی "راسان" پدیده‌ی دیگری است و در دوره‌ی دیگری اتفاق افتاد که به آن اشاره می‌کنم. در نتیجه در حال حاضر این جریانات ناسیونالیستی در موقعیتی قرار دارند که بسیار بدتر از گذشته است. موقعیتی است که توازن قوا به ضررشان است، در خاک عراق مستقر هستند اما آنجا به طور واقعی مانند تبعیدگاه است، تردد و عملیات در داخل ایران ندارند مگر گاه‌ها و در حد واحدهای کوچک که آنها هم سرنوشت خوبی نداشته‌اند.

دوره‌ای که "راسان" را به راه انداختند دوره‌ای بود که امید داشتند که به کمک و با پول عربستان سعودی به ایران بروند و در آنجا به اصطلاح موش دوانی کنند. این برنامه شکست خورد. خودشان می‌دانستند و هر عقل سلیمی می‌دانست که در این توازن قوا و در حالی‌که تمام مناطق تحت اشغال هستند، با در نظر گرفتن امکانات جمهوری اسلامی و هزار و یک فاکتور دیگر که به زیان آنها بود فرستادن واحد مسلح به داخل کردستان ایران کار عاقلانه‌ای نبود و تمام واحدهایی که حزب دمکرات و بقیه فرستادند متأسفانه از بین رفتند. لطمه خوردند اما آگاه بودند به این مسئله که به احتمال زیاد لطمه می‌خورند. اما به عربستان تعهد داده بودند که در کردستان ایران کارهایی بکنند و در کردستان ایران فضای نا امن ایجاد کنند. این ماموریتی بود که قبول کرده بودند، انجام دادند و به جایی نرسید. جامعه از آن استقبالی نکرد و برای خودش هم عواقب منفی به دنبال داشت و در هیچ جایی تأثیر مثبتی نداشت. این یک مسئله، و مسئله‌ی دیگر که اینها را پای مذاکره کشانده است این است که در دوره‌ای امیدوار بودند به کمک ایالات متحده بتوان رژیم چنج (تغییر رژیم) انجام داد و به ایران حمله‌ی نظامی کرد؛ که این‌ها هم منتفی هستند. در دل همین تخصصات این دوره، سران آمریکا به کرات اعلام کرده‌اند که "ما از طریق سران همین حاکمیت می‌خواهیم با جمهوری اسلامی به توافق برسیم. جنگ در دستور کارمان نیست. نیروهای دیگر را تقویت نمی‌کنیم. رژیم چنج در دستور کارمان نیست." می‌خواهم بگویم که جریانات ناسیونالیست کُرد در حال حاضر در موقعیت واقعاً ضعیفی قرار دارند. موقعیتی نیست که گویا جمهوری اسلامی از

سر استیصال آمده که با اینها مذاکره کند. در دورانی که موقعیت بهتری داشتند جمهوری اسلامی به مذاکره با آنها تن نداد.

در نتیجه تا آنجا که به ناسیونالیستها مربوط می‌شود از سر استیصال است. پروسه‌ی اعلام آمادگی‌شان برای رفتن به دامان جمهوری اسلامی است. به طور قطع امتیازات عجیب و غریب و زیادی هم نخواهند گرفت.

اما درباره‌ی دلیل اینکه جمهوری اسلامی وارد این مذاکرات شده است قبلاً عرض کردم دو فاکتور وجود دارد؛ فاکتور اصلی موقعیتی است که الان در آن قرار دارد و تهدیداتی که با آنها مواجه است. خطری که ممکن است حتی ناخواسته جنگی را به او تحمیل کنند. بدون اینکه حتی آمریکا بخواهد. بن بست است که الان در آن قرار گرفته‌اند و تهدیدات ترامپ ممکن است منجر به جنگ بشود بدون اینکه الزاماً برنامه‌ی طرفین جنگ و حمله به ایران باشد. و اگر این اتفاق بیافتد این جریان‌ها آماده هستند از هر دولتی پول بگیرند و سعی کنند در کردستان اقداماتی را - با هر هدفی که دارند - پیش ببرند. و جمهوری اسلامی می‌خواهد مطمئن شود که اینها دست از پا خطا نمی‌کنند. در واقع دلیل اصلی مذاکره از سوی جمهوری اسلامی خنثی کردن این جریان‌ها در چنین شرایطی است. و اینکه اگر اتفاقی بیافتد - مثلاً جنگ بشود - اینها در کردستان به عصای دست مثلاً دولت ترامپ یا هر دولت دیگری مانند اسرائیل و عربستان تبدیل نشوند. در جواب سوالات آن که چرا ایران به به سراغ اینها رفته؛ برای اینکه اینها جریان‌های هستند که برای زد و بند با هر ارتجاعی آماده هستند. در کل تاریخشان هزاران بار پیام و میانجی‌گر فرستاده‌اند که مقامات جمهوری اسلامی پاسخی به آنها بدهند و برگردند و در چارچوب جمهوری اسلامی فعالیت کنند، در فرادروز ژاندارمری و پُست‌های محلی کردستان را به آنها بسپارند و جمهوری اسلامی اموراتش را از طریق اینها به پیش ببرد و ارگان دیگری از پیشمرگان کُرد را تشکیل بدهند. اینها همیشه آماده‌ی این اقدامات بوده‌اند به شرطی که امتیازاتی به آنها داده شود در حالیکه هنوز این امتیازات را نگرفته‌اند. و تردید دارم که در این دوره هم بتوانند امتیازی بگیرند. ممکن است امکانات مالی‌ای یا چیزی از این دست در اختیارشان قرار بگیرد؛ آنهم اگر سطح بند و بست آنها با جمهوری اسلامی تا اینجا جلو برود. اما خنثی کردنشان یک پدیده است.

اگر با فرض محال سطح توافقات آنها با جمهوری اسلامی از این سطح فراتر برود، وضعیت ایران تغییر کند، اعتراضات وسعت پیدا کند، موجی که در دیمه شروع شد ادامه پیدا کند و جمهوری اسلامی در خطر باشد، اینها می‌توانند ابزاری علیه اعتراض مردم باشند و حاضرند هرکاری در خدمت جمهوری اسلامی و علیه مردم آزادیخواه بکنند. اینها که هیچ برنامه‌ی آزادیخواهانه تری از جمهوری اسلامی ندارند. اینها بیشتر از برنامه‌ی جمهوری اسلامی برای جامعه و طبقه‌ی کارگر و مردم معترض قرار نیست کار بیشتری انجام بدهند. آنها از سر آزادیخواهی نیست که مخالف جمهوری اسلامی هستند. می‌خواهند بگویند "سهم ما را بدهید تا ما در کردستان اوامر شما را انجام بدهیم." این کل داستان حیات احزاب ناسیونالیست در چهل پنجاه سال گذشته بوده. جلال طالبانی، مصطفی بارزانی و عبدالله اوجالان همین کار را کردند.

نهاد نیروزی که میانجیگر در این پروسه بوده است، به سراغ کومه‌له هم رفته‌اند - کومه‌له‌ی ابراهیم عزیزاده - اما ظاهراً به توافق نرسیده‌اند؛ طبق چیزی که خود ابراهیم عزیزاده گفته است. اما دو شاخه حزب دمکرات و دو جریان زحمتکش‌ها مهدی و ایلخانی زاده، افق‌شان همین است. بحث بر سر این نیست که "مذاکره تاکتیک مبارزاتی است." تمام هستی و نیستی‌شان را گذاشته‌اند که به توافق با جمهوری اسلامی برسند.

وریا نقش‌بندی: شما به کومه‌له‌ی حزب کمونیست اشاره کردید. به گفته‌ی خودش قبلاً به سراغ آنها رفته‌اند و گفته‌اند که با جمهوری اسلامی پای میز مذاکره بنشینند. اما این را مخفی کرده‌اند. و همزمان هم خبر داشتند که این چهار جریان ناسیونالیستی در کردستان قرار است با جمهوری اسلامی نشست داشته باشند. اما این مسئله را هم مخفی نگاه داشته بودند. به نظر شما عملکرد کومه‌له‌ی حزب کمونیست در قبال این مسئله بر اساس چه سیاست‌هایی صورت گرفته است؟ دلیل اینکه این مسائل را مخفی کرده و بعد از فاش شدن آن به صورت "کج دار و مریز" اطلاعیه‌ای صادر کرده چه بوده و کومه‌له‌ی حزب کمونیست جایگاه خودش را در میان این قضایا چگونه تعریف می‌کند؟

خالد حاج محمدی: ابتدا اجازه بدهید خاطر نشان کنم؛ جریان‌ها متحد در "مرکز همکاری" مردم از ادیخواه کردستان را نمایندگی نمی‌کنند. اینها مخفیانه و به نام مردم کردستان و در حقیقت علیه امیال و آرزوهای آنها با جمهوری اسلامی مشغول بند و بست مخفی هستند و اعمال آنها مورد نفرت مردم کردستان است. بخشی از بورژوازی کرد با جمهوری اسلامی عجین است و امیال خود را از کانال جمهوری اسلامی دنبال می‌کند و در تاریخ چهل ساله جمهوری اسلامی در کنار و همراه او بوده و جمهوری اسلامی را نماینده خود میدانند. قطعاً بخشی از سرمایه داران کرد که دل خوشی از جمهوری اسلامی ندارند همراه طیفی از مرتجعین که به هزار و یک دلیل دل خوشی از جمهوری اسلامی ندارند ناسیونالیستهای کرد را نماینده خود میدانند و کلا امیال خود را از کانال آنها دنبال می‌کنند. اما کارگران و مردم زحمتکش جامعه، زن و جوان متمرد در این جامعه نفرت عمیق از اعمال ناسیونالیستها و گردن کجی و اعلام آمادگی آنها برای بازگشت به دامن جمهوری اسلامی را دارند.

در مورد سیاست کومه له، در حقیقت نقد من به ابراهیم عزیزاده این نیست که نهاد نیروزی میانجیگر دو بار هم با آنها نشست است و چرا این موضوع را علنی نکرده‌اند. مسئله‌ی اصلی بر سر مخفی نگاه داشتن و دیپلماسی سرّی ناسیونالیستهای کُرد است و سکوت کومه‌له و ابراهیم عزیزاده در قبال آن، نشان از هم‌خانواده بودن این جریان‌ها است. ابراهیم عزیزاده به آن اندازه‌ای که نگران است فاصله‌های بیافتد میان خودش و جریان‌ها مرکز همکاری - یعنی دو جریان زحمتکش‌ها عبدالله مهدی و عمر ایلخانی‌زاده - و دو شاخه‌ی حزب دمکرات و به دوستی و یکپارچگی و هم‌خانواده بودنش با این جریان‌ها خدشه ای وارد شود، نگران آینده‌ی مردم کردستان و عواقب خطرناک و مخرب اینگونه اقدامات برای مردم کردستان و توطئه و ساخت و پاخت نسیونالیستها با جمهوری اسلامی، نیست. جریانی که مدعی کمونیسم و دفاع از کارگر است و قاعدتاً باید به توطئه‌های که الان در جریان است واکنش نشان بدهد. جریان‌ها متحد در مرکز همکاری- که دوتای‌شان به ناحق تحت نام کومه‌له و از اعتبار تاریخ کمونیستی کومه له دوره ما سواستفاده می‌کنند - در خدمت گردن نهادن و تبدیل شدن به عوامل جمهوری اسلامی در فرادای کردستان ایران هستند. دو شاخه‌ی حزب دمکرات ایران که همیشه این رویه‌شان بوده است. ابراهیم عزیزاده حاضر نیست چشم کارگر و زحمتکش در کردستان را به این حقایق باز کند، به مخاطراتی که اینها ایجاد می‌کنند، به ضدیت آنها با منافع کارگر، به پرچم دروغینی که با عنوان مسئله‌ی کُرد و خلق کُرد و حل مسئله‌ی ملی و غیره برداشته‌اند تا به منافع خودش و پول و امکانات و مقام برسند - مانند تبدیل شدن به رئیس پاسگاه‌های محلی، پیشمرگان و مرزداران غیور کردستان در چارچوب جمهوری اسلامی، شاخه‌ی جمهوری اسلامی پیشمرگان این جریان‌ها! در مقابل اینها سکوت می‌کند و آنها را افشا نمی‌کند و مقابله‌ی جدی‌ای با آنها نمی‌کند.

ابراهیم عزیزاده و جریانش در گذشته‌ی نه چندان دور، در دورانی که مذاکره با جمهوری اسلامی در جریان بود، جزئی از مرکز کردستانی بودند. کنگره‌ی ملی قبلی در دوره‌ی بارزانی به کنار، در همین یک تا دو

سال گذشته با هم بودند، یک جمع بودند. حتی در دوره‌ی جنگی که حزب دمکرات به نیابت از عربستان سعودی به پیش می‌برد، یک نهاد مشترک گذاشته‌اند. این اواخر که این مسائل علنی شده است، از آنها جدا شده است و این مربوط به چند ماه بیشتر نیست. آن هم به بهانه‌ی اختلاف بر سر پژاک؛ آن سر دیگر ناسیونالیسم کُرد که اتفاقاً او هم متحد جمهوری اسلامی است (شاخه‌ی پاکاکا). با آنها متحد شده و بالاخره مناقشاتی که بر سر آن صورت گرفته‌اند که همه در جریان هستیم. ابراهیم عزیززاده این جریان را بخشی از جنبش خودش می‌بیند، نمی‌خواهد جنبش ناسیونالیست کرد و جریانات آن لطمه بخورد، نمی‌خواهد در آن انشفاق بیافتد، نمی‌خواهد علیه آنها به اقدامی جدی دست بزند. دلیل آن این است که با آنها احساس نزدیکی می‌کند. در حقیقت یک جنبش هستند. دیگر شعارها و پرچم‌هایی که برمی‌دارند مانند "آلترناتیو سوسیالیستی" در واقع پوچ و بی معنی هستند. اینها ابزاری هستند برای ابراهیم عزیززاده و حزبش که در مقابل حریفان خودش در جنبش ناسیونالیسم کُرد بگوید که "چپ‌ها هم زیر نفوذ من هستند و من یک وزنه هستم" و از این طریق جایگاه ویژه‌ی پیدا کنند. وگرنه کسانی که با ابراهیم عزیززاده چه در سطح کردستان و چه در سطح ایران با حزب کمونیست ایران، قرار بود آلترناتیو سوسیالیستی مطرح کنند؛ بعد از همه‌ی این اتفاقات حتی یک کلمه هم به آنها نگفته که چه در جریان است، نگفته است که نهاد نروژی به آنها مراجعه کرده است! نگفته است که توطئه‌ای علیه مردم کردستان در جریان است و مرکز همکاری کذایی در حال بند و بست با جمهوری اسلامی است. اینها قرار بود با هم "آلترناتیو سوسیالیستی" درست کنند و دیدیم اینها چقدر فریبکارانه است و البته نمیشود جریانات "چپ" کردستانی یا ایران فردا برگردند و یک بار دیگر بگویند عزیززاده سرشان کلا گذاشته است.

به هر حال این وضعیتی است که به طور واقعی وجود دارد و اثبات وفاداری به جنبشی است که ابراهیم عزیززاده خودش را جناح چپ آن می‌داند. در تمام این سال‌ها از آن دفاع کرده، از اتحادش دفاع کرده، از جنبش کردستان‌ش - بخوانید جنبش ناسیونالیسم کُرد در کردستان - دفاع کرده، از ضرورت اتحاد و همبستگی آن دفاع کرده و هیچوقت مقابله‌ی جدی‌ای با اینها انجام نداده است. یکی از مخاطرات در واقع همین سکوت و ممانعتی است که کومه‌له تحت نام یک تاریخ کمونیستی در کردستان به آن پناه می‌برد.

وریا نقشبندی: خوب خالد حاج محمدی، با این اوصاف انعکاس و تأثیرات این نشست‌ها در جامعه‌ی کردستان چگونه خواهد بود؟ و چه مخاطراتی را پیش روی جامعه می‌گذارد؟ و وظیفه‌ی کمونیست‌ها در قبال اینگونه تحرکات این احزاب و جمهوری اسلامی در منطقه، مخصوصاً در کردستان چیست؟

خالد حاج محمدی: مسائل زیادی را می‌توان مطرح کرد اما یک چیز را بدانید؛ ما در دوره‌ی تاریخی معینی هستیم. الآن سال پنجاه و هشت نیست! سال شصت و شصت و پنج و شصت و هفت نیست. الآن دوره‌ای است که در آن خیزش دیمه اتفاق افتاده. سیمای جامعه تغییرات جدی کرده است. هفت تپه و فولاد اتفاق افتاده، صدای کارگر و اعتراض سوسیالیستی کارگری، صدای حق طلبی طبقه کارگر همه شهرهای ایران را در نوردید. "جمهوری اسلامی نمی‌خوایم"، "اصلاح طلب اصولگرا، دیگه تمومه ماجرا" شعارهای دو سال قبل بود. جامعه وارد دوره‌ی جدیدی شده است و جمهوری اسلامی در بن بست قرار گرفته است.

همانطور که گفتیم در حال حاضر واقعاً آمریکا و تخصصات آمریکا با ایران و تهدیدات ترامپ به داد جمهوری اسلامی رسید. تحریم و فضای جنگی بزرگترین خدمت به جمهوری اسلامی و بزرگترین لطمه به طبقه کارگر و مردم محروم بوده است. و در چنین شرایطی جریاناتی مانند دو باند قومی زحمتکشان

و دو جریان ناسیونالیسم حزب دمکرات حاضرند با جمهوری اسلامی آشتی کنند. کسی برای رؤسای جریانات ناسیونالیستی فرش قرمز پهن نکرده که با پرچم جمهوری اسلامی به کردستان ایران شرفیاب شوند. مردم کردستان در چنین شرایطی به صورت آنها تف خواهد انداخت.

واضح است که مردم آنها را در کوچه و خیابان‌های سنندج و سقز و مهاباد و دیگر شهرهای کردستان هو می‌کنند و مورد تمسخر قرار می‌دهند. از نظر مردم کردستان اینها از اپوزیسیون به مزدور محلی تبدیل میشوند. اما واقعاً فکر نمی‌کنم جمهوری اسلامی چیزی به آنها بدهد. الآن به عنوان کسانی نگاه می‌شوند که تسلیم شده‌اند. آن هم در یک دوره‌ی تاریخی که مردم به خیابان آمده‌اند و فریاد می‌زنند که جمهوری اسلامی را نمی‌خواهند، و عده‌ای برای امکانات، برای پول، برای کسب مقامات محلی کردستان در جمهوری اسلامی تلاش می‌کنند. و این چیزی است که همیشه برای آن تلاش کرده‌اند. تسلیم شده‌اند. در چهار دهه گذشته مردم کردستان ایران چگونه به "پیشمرگان مسلمان کرد" نگاه کرده‌اند؟ چه برسد به کسانی که بعد از چهار سال تلاش و جنگ در این جامعه، جامعه‌ای که تسلیم جمهوری اسلامی نشده است، چند دوره شاهد جنگ بوده - هم در کردستان و هم در ابعاد سراسری آن - تسلیم جمهوری اسلامی شوند؟ در دوره‌ای که مردم امید بسته‌اند که به صورت سراسری جمهوری اسلامی را سرنگون کنند. همسرنوشتی در طبقه‌ی کارگر ایجاد شده است. عده‌ای قرار است تحت نام "کُرد" و مسئله‌ی کُرد، و "نماینده‌ی خود گمارده برای کردستان، با جمهوری اسلامی بنشینند و در کنار جمهوری اسلامی به مقامات محلی‌شان تبدیل بشوند. و فردا روز پیشمرگان‌شان هم به عنوان "مرزداران غیور" در پاسگاه‌ها و مراکز پلیسی و زندانها و شهرها، امنیت حاکمیت جمهوری اسلامی را تأمین کنند. جامعه اینها را پس می‌زند. از وضعیت الآن‌شان بی‌آبروتر می‌شوند.

مدتی قبل از این خود حزب دمکرات شاخه‌ی مصطفی هجری پیام به "پیشمرگان مسلمان کرد" داده است و گفته ماهمه کرد هستیم!! دارد به آنها پیام آشتی می‌دهد. اما مطمئن باشید مصطفی هجری و عبدالله مهدی از سران پیشمرگان مسلمانی که چهار سال است در کنار جمهوری اسلامی و علیه اپوزسیون آن می‌جنگند و مردم را قتل عام می‌کنند، قُرب و احترام بیشتری نخواهند داشت. آنها برادری‌شان را ثابت کرده‌اند و اینها هم، اگر اجازه پیدا کنند، باید برادری‌شان را "علیه مردم" و در خدمت به جمهوری اسلامی ثابت کنند.

در نتیجه موقعیت خوبی در انتظار اینها نیست. تن به هر چیزی که بدهند انتخاب خودشان است. ما که نمی‌توانیم دخالتی بکنیم و مانع آنها شویم. اما در واقع ما باید به عنوان کمونیست‌ها و مردم هشیار در جامعه‌ی کردستان این مسائل را افشا کنیم. اگر جمهوری اسلامی این جریانات را بپذیرد، آنها قرار است به عوامل حاکمیت در کردستان تبدیل بشوند. مردم چگونه با آنها رفتار می‌کنند؟ جامعه آنها را پس می‌زند. دوره‌ی این کارها نیست. بعد از چهار سال جامعه به جمهوری اسلامی تمکین نکرد. زنان در جامعه‌ی ایران به سنگسار و قوانین ارتجاع اسلامی، که جمهوری اسلامی تلاش کرد به آنها تحمیل کند، تمکین نکردند. چهار سال است که مبارزه می‌کنند. طبقه‌ی کارگر در جامعه‌ی ایران تمکین نکرد. الآن قرار است اینها در این قامت ظاهر شوند و جامعه‌ی کردستان را پس بزنند؟ حتماً لطماتی خواهد زد. اینها مستقل از هر چیزی بخشی از اپوزسیون هستند. از این زاویه معلوم است پیوستن آنها به جمهوری اسلامی به زیان ماست. پیوستن آنها به جمهوری اسلامی به زیان جنبش سرنگونی طلبی است. به زیان جامعه‌ی کردستان است. انشقاقات را ایجاد می‌کنند. اما جامعه اینها را به عنوان نفرین شده پس می‌زند. به آنها به عنوان مزدور نگاه خواهد کرد.

ناسیونالیست‌ها کرد در حال در کردستان عراق در حاکمیت هستند. در موقعیت دیگری هستند. «گردها» حاکم هستند. چه تغییر و بهبودی برای کارگر و مردم کُردزبان در کردستان عراق به ارمان آورده‌اند؟ به جز برای عده‌ای بورژوا و سرمایه‌دار کُرد که به قول معروف «پول پارو می‌کنند» چه چیزی برای مردم جز بردگی و فقر و محرومیت به ارمان آورده‌اند؟ آنها حاکمند و جز محنت و فقر و بی‌عدالتی برای کارگران و اقشار زحمتکش کاری نکرده‌اند تا تسلیم شدن اینها در ایران، آشتی‌شان و پذیرفتن‌شان توسط جمهوری اسلامی نانی به سفره‌ی کارگر و زحمتکش کردستان اضافه کند!!.

روشن است که باید اینها را افشا کرد، باید منزوی‌شان کرد. و کمونیست‌ها باید یک بار دیگر چشم جامعه و کارگر و زحمتکش را به سموم ناسیونالیسم و مخاطراتی که ایجاد می‌کند، به قوم پرستی، به اهدافی که جریانات قومی و ناسیونالیستی از دل این ماجرا و حقایقی که در این دوره اتفاق می‌افتد، باز کنند. باید سموم ناسیونالیستی را از آن جامعه زدود. کارگر، مستقل از اینکه با چه زبانی صحبت می‌کند، چه دینی دارد یا ندارد، کجا به دنیا آمده است به عنوان یک طبقه در مقابل بورژوازی ایستاده است و باید اتحاد، هم منفعت بودن و هم سرنوشت بودنش را تقویت کرد. به عنوان یک ضرورت اتحاد کارگری در این دوره کل ناسیونالیسم در هر قامتی، در هر پوششی و از هر نوعی را باید افشا کرد. مردم کردستان سرنوشتی جدا از مردم ایران ندارند. کارگر کُرد زبان سرنوشتی متفاوت از سرنوشت کارگر اصفهانی و کارگر رشتی و کارگر تهرانی و کارگر افغانستانی ندارد. و این بر دوش ماست. بر دوش کمونیست‌هاست. و این دوره یک بار دیگر حقایق سیاست‌هایی که ما بیان کردیم را نشان داد. مخاطراتی که اینها می‌توانند - اگر جمهوری اسلامی واقعی به آنها بگذارد - برای جامعه ایجاد کنند را به گوش جامعه رسانده‌ایم. بحث کرده‌ایم، صحبت کرده‌ایم، جدل کرده‌ایم، حتی با ما جنگیده‌اند. سالهای سال حزب دمکرات برای نشان دادن حسن نیت خودش به جمهوری اسلامی و ضدیتش با کمونیسم علیه ما جنگید و نهایتاً شکست خورد. در همین اواخر اقمار باندهای زحمتکش عبدالله مهدی برای ترور و از میان برداشتن کمونیست‌ها، مشخصاً رفقای از حزب ما، تلاش کردند و شکست خوردند. عناصری از خودشان دارند این مسائل را افشا می‌کنند. با رفتن‌شان به دامن جمهوری اسلامی مردم به رویشان تُف خواهند انداخت. و مردم حق دارند. قرار نیست کسی برایشان کف بزند. به عنوان مزدور به آنها نگاه خواهند کرد. مردم کردستان پاسدار و پاسدار محلی و بازجو و شکنجه‌گر و رئیس پاسگاه و رئیس پلیس کُردزبان نمی‌خواهند. چه فرقی دارد با چه زبانی ترور می‌کنند، اسید می‌پاشند، زن‌گشی می‌کنند، در دادگاه‌های جمهوری اسلامی حضور پیدا می‌کنند و مردم را به زندان محکوم می‌کنند و کارگر را شلاق می‌زنند؟ فرداروز آقای مهدی و آقای هجری و عمالشان کارگر کُردزبان را شلاق بزنند به خاطر اینکه از کارفرمایش سرپیچی کرده؟ الان سپاه پاسداران و عوامل اطلاعاتی می‌زنند فردا اینها بزنند؟ فرق می‌کند؟ خیر؛ فرقی نمی‌کند. جامعه هم این را می‌فهمد، جامعه رشد کرده، مردم از گذشته آگاه‌تر شده‌اند. خودآگاه‌تر شده‌اند. الان سی یا چهل سال پیش نیست. مردم اینها را هم می‌شناسند. تاریخی موجود است. تلاش برای توافق و تمکین با جمهوری اسلامی در پرونده‌ی همه‌ی اینها وجود دارد. و مردم از بخش زیادی از اینها آگاهند.

۲۳ جولای ۲۰۱۹

از کنگره مشاهیر کرد تا نشست و مذاکره با جمهوری اسلامی

گفتگوی رادیو نینا با مظفر محمدی

نینا: جمهوری اسلامی اخیراً در کردستان دو پروژه یکی برگزاری کنگره مشاهیر کرد و دیگری مذاکره با احزاب ناسیونالیست کرد را در دستور قرار داده است. اهداف جمهوری اسلامی از این تحرکات و احزاب کردی از مذاکره با جمهوری چیست؟ هر کدام دنبال چه منافعی هستند؟

مظفر محمدی: از آنجا که کنگره مشاهیر کرد از اهمیت درجه دومی برخوردار است اجازه بدهید اول از مساله مذاکره شروع کنم. عمر ایلخانیزاده بعنوان نماینده‌ی چهار حزب متمرکز در «مرکز همکاری احزاب کردستانی» و ابراهیم علیزاده دبیر اول کومله، هر دو گفته‌اند که مساله مذاکره از یک سال و نیم پیش مطرح شده و توسط یک نهاد مدنی از جانب جمهوری اسلامی به اطلاعشان رسیده است و آنها هم شرایطشان را گفته‌اند. با این وصف احزاب «مرکز همکاری» و کومله علیزاده به اعتراف خودشان از یک سال و نیم پیش از جریان مذاکره مطلع بوده، به دیپلماسی مخفی وفادار مانده و هیچ خبری به بیرون درز نداده و به اطلاع مردم کردستان نرسانده‌اند!

ایلخانیزاده از طرف مرکز همکاری چهار حزب ناسیونالیست و قومی می‌گوید ما بر سر مساله کرد اماده ایم با جمهوری اسلامی مذاکره کنیم. و علیزاده می‌گوید برنامه کومله مذاکره با هر دشمن جنایتکار و درنده‌ای را رد نکرده است. و مثالهای بسیار بی ربط و فریبکارانه می‌آورد که فلان دولت یا ارتش با دشمن خود مذاکره کرده‌اند. مثال تاریخی عکس اصول علیزاده هم داریم. در جنگ جهانی دوم دولت انگلیس به نخست وزیر چرچیل حاضر نشد با دولت المان هیتلری مذاکره و سازش کند. دولت موسولینی اطریش که متحد آلمان بود از انگلیس خواست در جنگی که به دروازه‌های فرانسه نزدیک شده بود دخالت نکند. اما چرچیل با وجود مخالفت احزاب اپوزیسیون و نمایندگان مجلس‌شان این سازش را نپذیرفت و گفت در کنار فرانسه علیه هیتلر خواهد جنگید و ننگ اسارت مردم زیر چکمه‌های ارتش هیتلر جنایتکار را نمی‌پذیرد.

در شرایطی که مردم ایران رای به سرنوشتی جمهوری اسلامی داده‌اند، مذاکره‌ی احزاب ناسیونالیست کرد با دشمن مردم اقدام بسیار ننگینی است. این احزاب هم طبقه کارگر و زحمتکش‌شان و محرومان ایران را از همبستگی سراسری و از جمله مردم کردستان محروم می‌کند و هم کارگران و زحمتکش‌شان کردستان را به اسارت بیشتر رژیم و احزاب کردی سرسپرده‌ی جمهوری اسلامی در می‌آورد. من در ادامه‌ی این بحث در مورد مخاطرات این اقدام ننگین اگر انجام شود بیشتر خواهم گفت.

در جواب سؤالتان، هدف جمهوری اسلامی روشن است. این تحولات جدید در شرایط معینی اتفاق می‌افتد. دوست و دشمن میدانند کشتی جمهوری اسلامی به گل نشسته و با موجی از خیزش و اعتراضات و اعتصاب و مبارزات کارگری و توده‌ای روبرو است. آرایش سیاسی و نظامی جمهوری اسلامی برای مقابله با جنبش سرنوشتی است که از خیزش دیماه ۹۶ شروع شده. مذاکره با احزاب ناسیونالیست در «مرکز همکاری» و همزمان برگزاری کنگره‌ی نامداران کرد اجزای یک نقشه واحد برای مقابله با

مبارزات آزادیخواهانه ی مردم کردستان است.

جمهوری اسلامی در پر و بال دادن به ناسیونالیسم کرد به نسبت احزاب این جنبش کم نیارده است. رژیم نهادها و فعالیت‌های گسترده ای در این زمینه داشته است. نمونه هایش: فراکسیون نمایندگان کرد در مجلس اسلامی، اصلاح طلبان کرد، جمعیت کردهای مقیم مرکز، شبکه ی امام جمعه ها و ملاهای سنی، سلفی های خودمختار در کردستان، کودار که قرار است بخش قانونی پژاک و پک ک در کردستان ایران باشد و... همه را در رابطه با کردستان داشته و دارد. به شهادت مردم کردستان، برنامه های کردی رادیو تلویزیون جمهوری اسلامی در کردستان نه تنها دست کمی از رادیو تلویزیونهای احزاب کردی ندارد بلکه گوی سبقت کردایتی را از آنها ربوده است! جمهوری اسلامی پک ک و پژاک و کودار را اساسا در کمپ خود و در خدمت سیاست‌هایش دارد.

جمهوری اسلامی میخواهد علاوه بر این بخش های برسمیت شناخته شده ی جنبش کردایتی همکار خود، بخش دیگر احزاب اپوزیسیون و مسلح ناسیونالیسم کرد را هم خلع سلاح و خنثی و فلج کند. استفاده ابزاری از احزاب کردی برای جمهوری اسلامی هیچوقت سخت نبوده. هر وقت رژیم بخواهد آنها را بپذیرد این احزاب با اشتیاق فراوان استقبال می کنند.

جمهوری اسلامی میخواهد صاحب کردستان شود و کل جنبش کردایتی را پشت خود بیاورد. اگر عربستان می تواند احزاب دمکرات را به خدمت سیاستها و جنگ نیابتی خود بکشاند، چرا جمهوری اسلامی نتواند این کار را بکند.

تصادفی نیست که زمان طرح مساله مذاکره جمهوری اسلامی با احزاب کردی یعنی یک سال و نیم پیش درست زمانی است که خیزش دیمه ۹۶ در جریان بود و جمهوری اسلامی خواسته تحرکات احتمالی احزاب ناسیونالیست را خنثی کند، جلو شلوغ کردن احتمالی‌شان را بگیرد و کردستان را آرام نگه دارد. سیاست چماق و هویج جمهوری اسلامی احزاب کردی را فلج و خنثی کرده است. ما دیدیم که در خیزش سراسری دیمه احزاب ناسیونالیست در کردستان هیچ سیاست فعال و همراهی با اعتراض سراسری مردم از خود بروز ندادند!

هدف احزاب ناسیونالیست کرد هم روشن است. استراتژی ناسیونالیسم کرد جنگ برای مذاکره است. تاریخ و سنت جنبش ناسیونالیسم کرد را نگاه کنیم می بینیم که این اتفاق تاریخی بارها تکرار شده. قاضی محمد تسلیم شاه شد و سرش به دار آویخته شد. ملا مصطفی بارزانی تسلیم شد و به اصطلاح خود ناسیونالیست ها «آش بتال» کرد و در تبعید مرد. طالبانی در سال ۱۹۶۶ تسلیم صدام شد و باز بنا به تعریف جناح مقابل ناسیونالیست کرد «جاش ۶۶» نامیده شد. اوچلان سالهاست در تبعید رساله ی تسلیم به اردوغان می نویسد و هنوز پاسخی نگرفته است. قاسملو و شرفکندی سر میز مذاکره سرشان بر باد رفت. و امروز احزاب دمکرات و زحمتکشان «مرکز همکاری احزاب کردی» آماده ی تسلیم به جمهوری اسلامی و جزو دسته ی آخر بازندگان این تاریخ اند.

احزاب کردی زمانی منفعتشان در ایفای نقش نیروی نیابتی امریکا و عربستان بود. حالا که این افق کور شده برگشته و به جمهوری اسلامی روی آورده اند. تا زمانی که این مسایل در میان نبود حدکا سرنگونی طلب بود. بیانیه مرکز همکاری احزاب کردی در باره جنگ و تحریم که گفته بودند مخالف تحریم و تهدید نظامی امریکا هستند و گفته بودند امام‌مقصر جمهوری اسلامی است را حدکا امضا ییش را پس گرفت و از هر گونه تحریم و تهدید امریکا حمایت کرد.

دورنمای نقشی که احزاب ناسیونالیست چپ و راست میخواستند در راستای تحریم ها و تهدیدهای امریکا و رژیم چنچ آن بازی کنند، کور شده است. وقتی ترامپ مدام تاکید می کند که جنگ نمی خواهد، هدفش تغییر رژیم نیست و خواهان مذاکره بی قید و شرط با همین دولت و نظام و رهبری ان خامنه ای هستند، آمال و ارزوهای بورژوازی کرد هم مانند دیگر بخشهای بورژوازی اپوزیسیون ایران بر باد رفته است.

از طرف دیگر سیاست چماق و هویج جمهوری اسلامی است. حضور وابستگان سپاه قدس و قاسم سلیمانی در رهبری اتحادیه میهنی اردگاه هایشان با تهدیدات جمهوری اسلامی روبرو و ناامن شده است. در نتیجه سر را به طرف رژیم چرخانده و با مذاکره روی آورده و نقش اجرای سیاستهای جمهوری اسلامی در کردستان را می خواهند بازی کنند. اما در واقع آنها سردوانده و فلج و بی خاصیت شان می کنند. هنرمندان و به اصطلاح نامداران کرد هم در همین راستا به بازی گرفته شده و به خوش رقصی و آوازخوانی گشانده شده اند. احزاب ناسیونالیست فقط به پذیرفته شدن توسط جمهوری اسلامی رضایت می دهند و در مقابل مزد و اجرتی قابل توجه پادوی این رژیم را در کردستان بر عهده می گیرند و نقش کدخدایی در جاهایی در کردستان به آنها سپرده می شود. اینکه گفته میشود گویا این ها فریب خورده اند یا برای امثال مظهر خالقی سینه زنی می کنند که چرا ابروی خودش را برده، نفهمیدن واقعیت جنبش ناسیونالیسم کرد است که به سرش در تهران و مجلس اسلامی و به سرش در میان احزاب سیاسی و هنرمندان و ادبا و فضلالی ناسیونالیست کرد است و همه اجزای پیکره نظام سرمایه دارانه، اسلامی و ارتجاعی هستند. این ها چه در جنگ و تخاصم با جمهوری اسلامی و چه در صلح و مذاکره به جنبش خود خدمت می کنند. جنبشی که سر سوزنی به منفعت و حق مردم کردستان ربط ندارد.

جالب است که اخیرا بیانیه ای در میدیای مجازی منتشر شد که حاوی توافق احزاب «مرکز همکاری احزاب کردی» با جمهوری اسلامی است. ظاهرا عمر ایلخانیزاده از کومله زحمتکشان، بدون اشاره به آن گفته هنوز مذاکره ای نکرده اند. شخصا فکر می کنم این بیانیه از جانب این مرکز و یا یکی از اعضای آن بدون قبول مسوولیت آن منتشر شده تا انعکاس آن را بسنجند. در نتیجه کل احزاب سیاسی کردی و مشاهیرشان در یک جنبش ارتجاعی به خدمت جمهوری اسلامی دعوت شده اند.

نینا: عواقب و تاثیرات مذاکره ی ناسیونالیستهای کرد با جمهوری اسلامی در جامعه ی کردستان چیست؟

مظفر محمدی: مذاکرات کنونی احزاب «مرکز همکاری» به هر توافقی منجر شود، مخاطرات این سازش و تسلیم، آسیب های فراوانی به مردم کردستان خواهد رساند. از جمله:

- سرکوب و ترور مخالفین رژیم در کردستان بر عهده این احزاب گذاشته می شود و فشار مبارزات آزادیخواهانه ی مردم کردستان از دوش جمهوری اسلامی برداشته خواهد شد.

- این احزاب مجری قانون اساسی، قوانین قضایی و شرعی، جمهوری اسلامی علیه کارگران و زحمتکشان کردستان و آپارتاید جنسی علیه زنان خواهند شد.

- احزاب ناسیونالیست هم بدلیل تاریخی و هم حضور سیاسی و نظامی شان بخش ناآگاه تر جامعه را به سیاست و فرهنگ قومی آموزش داده و به صفوف خود ملحق کرده اند. در نتیجه ی هر توافقی با جمهوری اسلامی در صفوف مردم کردستان تفرقه و نفرت به هم ایجاد می شود. بخش ناآگاه و جامعه به تبعیت از این احزاب، علیه و در مقابل بخش آگاه جامعه قرار میگیرد و یکپارچگی صفوف مردم علیه جمهوری اسلامی خدشه دار می گردد.

- کردستان تحزب یافته است و یک جنبش کمونیستی و کارگری و آزادیخواهانه دارد که فعالین مدافع آزادی و برابری و نان سفره ی مردم علنی و شناخته شده اند. ضدیت با کارگر و کمونیسم در اولویت این احزاب قرار خواهد گرفت. این احزاب اولین اقدام شان سرکوب و ترور فعالین کمونیست، کارگری، مدنی و آزادیخواهان خواهد بود. امنیت سیاسی و آزادی و زندگی کلیه این فعالین دچار مخاطره جدی خواهد شد. حزب دمکرات حتی زمانی که قدرت را در دست نداشت، انتقاد کمونیست ها را بر نتابید و در حمله ای جنایتکارانه به مقر سازمان پیکار اعضای این سازمان را قتل عام کرد و مدتی بعد از آن باز به همین دلیل که کسی حق ندارد حزب دمکرات را مورد انتقاد قرار دهد، جنگی را به کومه آن زمان تحمیل کرد که تعداد کشته شدگان هر دو طرف اگر از تلفات جنگ دفاعی ما با جمهوری اسلامی بیشتر نباشد، کم تر نبود!

- هر گونه توافق احزاب کردی با جمهوری اسلامی چه تا زمانی که جمهوری اسلامی وجود دارد و چه در جریان سرنوشتی و بعد از آن؛ زمینه را برای تخصیصات بین بخشهای مختلف ناسیونالیسم کرد تشدید و موجبات جنگ وجدال داخلی در کردستان را فراهم می کند. احزاب کردی، کردستان را به صحنه تخصیصات خود تبدیل می کنند. کاری می کنند که اتحادیه میهنی و حزب بارزانی کردند. دود رقابت ها و جنگ و جدال جناح های ناسیونالیست کرد به چشم مردم می رود. اکنون احزاب ناسیونالیست کرد در دو کمپ در مقابل همدیگر قرار گرفته اند. یکی کمپ پ ک ک و پژاک و جمهوری اسلامی از طرفی که کومه علیزاده هم به این کمپ تعلق دارد و جبهه احزاب دمکرات و جریانات به نام کومه ی زحمتکش در "مرکز همکاری احزاب کرد" با حمایت بارزانی و عربستان و امریکا از طرف دیگر. کردستان صحنه ی جنگ و جدال این دو جبهه ناسیونالیستی کرد خواهد شد. اما سیاستهای جمهوری اسلامی برای کشاندن احزاب کردی به سمت خود، این تحولات را می تواند تغییر دهد. برای مثال پ ک ک و پژاک را بعنوان حامی و نماینده خود در کردستان می گمارد و احزاب دمکرات و اقمارش را هم به نوع خودگردانی راضی می کند. این ها مخاطراتی است که مردم کردستان باید به آن آگاه باشند.

نینا: مردم کردستان در مقابل مذاکره احزاب کردی با جمهوری اسلامی چه وظایفی برعهده دارند و مشخصا حزب حکمتیست خط رسمی در این رابطه چکار می کند؟

مظفر محمدی: مردم کردستان باید بدانند که نه جنگ ناسیونالیست های کرد و نه صلح و مذاکره شان با جمهوری اسلامی ربطی به حقوق و منفعت شان ندارد. مبارزات آزادیخواهانه ی مردم کردستان جزئی از جنبش سراسری علیه جمهوری اسلامی برای آزادی، رفاه و امنیت و نهایتا سرنوشتی این نظام است. کردستان از جنبش سرنوشتی سراسری جدا نیست. مردم کردستان منافعی جدا از منفعت طبقه کارگر و زحمتکش ایران ندارد. اتفاقی که دارد می افتد یک صف بندی تمام و کمال از احزاب کردی و نامداران کرد در کنار جمهوری اسلامی علیه جنبش انقلابی مردم کردستان است.

مردم کردستان علیه مذاکره مخفی و دیپلماسی پنهان و معامله ی احزاب کردی بر سر حقوق و منافعی هستند. هیچ حزب و جریانی حق ندارد به نام حقوق مردم کردستان با جمهوری اسلامی به معامله بنشیند. خواستهای مردم زحمتکش و آزادیخواه کردستان خواستهای پنهانی نیستند.

حزب حکمتیست - خطر رسمی، مکرر و تا کنون، مخاطرات نقش و سیاستهای احزاب قومی و ناسیونالیست کرد را به مردم کردستان هشدار داده است. ما گفتیم که احزاب ناسیونالیست کرد در کردستان ایران همیشه آماده ی پذیرفته شدن توسط جمهوری اسلامی بوده و هستند. این خاصیت و ماهیت و سیاست جنبش

ناسیونالیسم کرد با همه جناح های سیاسی و نظامی و فرهنگی و هنری آن است.

در شرایط کنونی و اتفاقی که ما همواره پیشبینی و یادآوری کرده ایم، وظایف خطیری بر عهده ما و مردم کردستان و بخصوص فعالین کارگری، کمونیست ها، آزادیخواهان، جوانان و زنان برابری طلب افتاده است. نقش و وظایفی که وحدت صفوف مردم کردستان در مبارزه برای آزادی و برابری و رفاه و حرمت انسانی را تضمین کند.

- ما کارگران و مردم آزادیخواه کردستان را علیه بند و بست و معامله ی احزاب در "مرکز همکاری احزاب کردستانی" فرا میخوانیم. این اتفاق باید با تنفر و انزجار عمومی در کردستان مواجه شده و با قاطعیت طرد و افشا و رسوا گردند. احزابی که می خواهند به خدمت جمهوری اسلامی در بیایند، عملا همکاری با رژیم را علیه مبارزات آزادیخواهانه و برابری طلبانه بر عهده می گیرند و هیچ منفعتی از مردم کردستان را نمایندگی نمی کنند. برعکس به عامل فشار بیشتر بر مردم تبدیل می شوند.

- ما همه ی کمونیست ها و آزادیخواهان کردستان که بخش عمده ای از زندگی خود را در مبارزه سیاسی و نظامی با جمهوری اسلامی و دفاع از آزادی و برابری و حرمت انسان و حرمت زن و کودک، وقف کرده اند و اکنون در تبعید به سر می برند را فرا میخوانیم با قاطعیت تمام و ایجاد صفی واحد و نیرومند در مقابله با شرایط جدیدی که این مذاکرات و توافق احتمالی بوجود می آورد، بایستند.

- ما احزاب و جریانات سیاسی کردستان که نفعی در این توافق ندارند و در کنار مردم ستمدیده کردستان باقی مانده اند را فرا میخوانیم که با این نقشه ی فریبکارانه و ایجاد تفرقه در صفوف مردم کردستان، به مخالفت و مبارزه جدی برخیزند.

مردم کردستان به یاد دارند که بمب افکن های جنگی جمهوری اسلامی بر فراز سنج و بر بالای سر کودکان در گهواره و زنان حامله و سالمندان در رختخواب، دیوار صوتی شکستند و بیش از یک ماه از پادگان شهر خانه های مردم توپ و خمپاره باران شد. یک دسته ی آزادیخواه با یک زخمی روی برانکاد در فرودگاه سنج به گلوله بسته شدند. صدها انسان کمونیست و آزادیخواه به فرمان خمینی و حکم خلخال اعدام شدند. صدها جوان کمونیست زن و مرد در جنگ تحمیل جمهوری اسلامی و جنگ همین حزب دمکرات عضو «مرکز همکاری، علیه ما، جان باختند. صدها مبارز زندانی، شکنجه و اعدام شدند. فقر و فلاکت بیسابقه ای به مردم تحمیل شده است...

تاریخ جنبش کمونیستی، کارگری و آزادیخواهانه ی ما در کردستان هزاران زن و مرد و پسر و دختر جوان مبارزی دارد که با شعار زنده باد سوسیالیسم در مقابل تهاجم وحشیانه جمهوری اسلامی و جنگ تحمیلی ناسیونالیسم کرد، ایستادند و بخشا جان باختند. این جنبش هزاران انسان کارگر و کمونیست مبارز و متحزب حی و حاضر در صحنه ی سیاسی کردستان دارد.

حزب ما، حکمتیست- خطر رسمی در کنار کمونیستها و کارگران و مردم زحمتکش و آزادیخواهان کردستان اجازه نمی دهیم کردستان به جولانگاه رژیم و سرسپردگان جدیدش در میان احزاب کردبیتی و محل تخصیصات جناح های مختلف ناسیونالیسم کرد تبدیل شود.

جنبش ناسیونالیسم کرد نه تنها نقطه قدرت زحمتکشان و محرومان و زنان و جوانان کردستان نیست، بلکه برعکس نقطه ضعف و مانع جدی بر سر راه آزادی و برابری و حرمت انسان و برابری زن و مرد و رفاه و خوشبختی انسان ها است. و این را کارگران و زحمتکشان کردستان از همین حالا باید بدانند.

نینا: حزب حکمتیست در مورد مذاکره با جمهوری اسلامی چه می‌گوید؟ و اگر مذاکره‌ای در میان باشد به چه صورتی خواهد بود؟ بطور کلی راه حل حزب مورد مساله کرد چیست؟

مظفر محمدی: اولاً - حزب ما به همراه طبقه کارگر و زحمتکشان و محرومان جامعه خواستار سرنگونی جمهوری اسلامی است. در نتیجه صحبت از مذاکره با چنین رژیم‌می مطرح نیست. علاوه بر نفرت همیشگی مردم ایران از جمهوری اسلامی از آغاز حاکمیتش تا کنون از خیزش دیمه و اعتصابات مکرر کارگری در مقابل فقر و فلاکت و سرکوب و کشتارها، جنبشی برای سرنگونی جمهوری اسلامی آغاز شده است.

ابراهیم علیزاده می‌گوید: ما مذاکره می‌کنیم چون می‌خواهیم مساله کرد با درد سر کم حل شود و خون از دماغ کسی نیاید. اولاً در کردستان جنگی در کار نیست تا احزاب کردی بر سر آن با جمهوری اسلامی صلح کنند. هیات نمایندگی مردم کردستان برای مذاکره در دو سال اول سرکار آمدن جمهوری اسلامی در حالی بود که کردستان هنوز آزاد بود.

دوماً آیا جمهوری اسلامی حاضر به قبول ازادیهای سیاسی هست؟ همه‌ی زندانیان سیاسی را آزاد می‌کند؟ حجاب اجباری را لغو می‌کند؟ به بیکاران بیمه‌ی بیکاری می‌دهد؟ رفاه و معیشت مردم را تأمین می‌کند؟ درحالی‌که ۸ میلیون بیکار در ایران است. درحالی‌که فعالین کارگری در خوزستان که حقوق معوقه را می‌خواهند و علیه رانتخواران هستند، در حالی‌که معلمان که نان سفره خانواده‌شان را می‌خواهند یا روشنفکران آزادیخواهی که از حقوق کارگر دفاع کرده‌اند یا زنانی که حقوق برابر زن و مرد را می‌خواهند... همه در زندان و تحت شکنجه و فشار قرار دارند.

آیا از نظر احزاب کردی از جمله کومله‌ی علیزاده، کردستان یک بام و دو هوا است؟ جمهوری اسلامی بخاطر چشم و ابروی سیاه ناسیونالیسم کرد، در دل جهنم فقر و فلاکت و استبداد در ایران، کردستان را آزاد می‌کند؟ یا از تنفگ‌شان ترسیده؟ این ریاکاری را کسی از آنها می‌پذیرد؟ این خاک پاشیدن به چشم مردم کردستان است. سرد کردن مردم از مبارزه علیه جمهوری اسلامی است. مشروعیت دادن به رژیم شکنجه و زندان و قصاص و سنگسار و اپارتاید جنسی و تحمیل فلاکت به جامعه ایران است. این مشروعیت را مردم آزادیخواه کردستان هیچ وقت به رسمیت نشناخته‌اند.

مذاکره با جمهوری اسلام جز سردواندن و خنثی کردن احزاب کردی نیست. جمهوری اسلامی نیروهای کردی وابسته به خود را در پک ک و پژاک و کودار دارد. اگر امتیازی به احزاب دیگر مثل دمکرات‌ها و زحمتکشان‌ها بدهد جز کنخدایی چند شهرک و پرداختن مزد و اجرتی به آنها در مقابل خدماتشان نیست.

سوال دیگر این است که به فرض محال کردستان را دست احزاب کردی بدهند، آیا این احزاب آزادی و رفاه و معیشت و امنیت مردم را تضمین می‌کنند؟ مگر همین زحمتکشان عبدالله مهندی نبود که سر یک جدایی معمولی به روی هم حزبی‌های خود اسلحه کشید؟ یا با شعبه دیگر زحمتکشان عمر ایلیخانیزاده اردوگاه‌های همدیگر را به گلوله بستند. مگر همین حزب دمکرات کردستان ایران نبود که سازمان پیکار را در مقر بوکان به آرپی جی و گلوله بست و قتل عامشان کرد؟ مگر حدکا سر اینکه حق ندارد انتقاد کنید جنگی خونین را به کومله‌ی آن زمان تحمیل نکرد؟ مگر همین پژاک نیست که دیروز عضو سابق خود را بخاطر ترک صفوفشان در روستای گوپزه کوپره‌ی مریوان ترور کرد؟ آیا احزاب ناسیونالیست و قومی با این پرونده و سنت و ماهیت در کردستان ازادیهای سیاسی و امنیت و سلامت جامعه را تأمین

می‌کنند؟

می‌خواهم بگویم، حتی اینکه چه نیرویی با جمهوری اسلامی مذاکره می‌کند و برای چه هدف و منفعتی باید برای مردم کردستان روشن باشد. من شخصاً معتقدم جمهوری اسلامی جز به بازی گرفتن و خنثی کردن و فلج و بی‌خاصیت کردن احزاب ناسیونالیست هدف دیگری ندارد. می‌خواهد این‌ها را سر بدهد و از طریق این‌ها در صفوف جامعه‌ی کردستان تفرقه و تشتت ایجاد کند و مبارزات آزادیخواهانه‌ی مردم را تضعیف نماید. کارگران و زحمتکشان کردستان باید با چشم باز به این صحنه‌ی نفرت‌انگیز نگاه کنند و احزاب و نیروهای این معامله‌ی کثیف و بندوبست‌ها را رسوا و منزوی و حاشیه‌ای کنند.

در پاسخ به مساله کرد در ایران، ما در برنامه خود خواستار رفاندومی هستیم که از مردم کردستان پرسیده شود آیا می‌خواهند در چهارچوب ایران باقی بمانند یا جدا می‌شوند؟ در چنین شرایطی ولو به فرض محال جمهوری اسلامی تن به چنین کاری بدهد، باید نیروهای نظامی و امنیتی‌اش را از کردستان بیرون ببرد و در فضایی دمکراتیک مردم کردستان طی رفاندومی بگویند که در چهارچوب ایران باقی می‌مانند یا جدا می‌شوند.

و باز در چنین شرایط و توازن قوایی احزاب حق ندارند نیروی مسلح داشته باشند. مردم کردستان حاکمیت احزاب مسلح را مطلقاً نخواهند پذیرفت. تجربه دولت اقلیم و حاکمیت احزاب قومی و ملیشاییشان بیخ گوش مردم منطقه نشان داده است که احزاب قومی جز تخریب جامعه، تصرف داراییها و سرکوب مردم کاری انجام نداده و نمی‌دهند.

شوراهای کارگری و مردمی اداره امور کردستان را بر عهده گرفته و تسلیح‌توده‌ای برای دفاع از امنیت و زندگی خود انتخاب می‌کنند. احزاب سیاسی هم در چهارچوب اداره شورایی می‌توانند به فعالیت سیاسی بپردازند. از ادیهای بی‌قید و شرط سیاسی ضامن حقوق همه‌ی شهروندان و احزاب و جریانات سیاسی است. در جریان رفاندوم، جمهوری اسلامی نباید دخالتی داشته باشد. و در صورت رای مردم به جدایی باید آن را پذیرفته و از کردستان خارج شود. .. این راه حل برای مساله کردستان است.

اما حزب ما در شرایط کنونی تلاش می‌کند که جنبش قدرتمند کارگری، کمونیستی، آزادیخواهانه و غیر ناسیونالیستی و غیر مذهبی در کردستان با سنت و کوله باری تجربه‌ی مبارزاتی علیه جمهوری اسلامی، همراه با مبارزات کارگران و زحمتکشان ایران به سرعت کار جمهوری اسلامی در کردستان را یکسره کنیم. کمونیستها، کارگران، زحمتکشان، زنان، جوانان و روشنفکران انقلابی کردستان باید برای انجام وظایف انقلابی در تحولات کنونی و آتی ایران، صف متحد و متشکل و قدرتمند خود را سازمان دهند.

صفی‌که امروز از عهده بیرون کشیدن معیشت رفاه و ازادی خود از گلوئی جمهوری اسلامی بر آید و در جریان سرنگونی جمهوری اسلامی به قدرت طبقه کارگر و زحمتکشان سراسر ایران، در انقلاب کارگری نقش ایفا کند و همزمان سیاستهای ملی‌گرایی، قوم پرستانه، سنی‌گری و فدرالیستی ناسیونالیسم کرد را خنثی و حاشیه‌ای کند.

ژوئیه ۲۰۱۹

و تاکتیک در امتداد مبارزه خود استفاده کند، نه غلط است و نه کفر. اما کل مسئله این است که مذاکره در کدام شرایط و برای رسیدن به چه اهدافی انجام میگیرد.

تا جائیکه به احزاب ناسیونالیست کرد برمیگردد، مسئله مذاکره با جمهوری اسلامی و تلاش و دوندگی برای جلب توجه این حاکمیت و توافق با آنها، نه امری جدید است و نه دور از انتظار! که اینجا به آن خواهم پرداخت.

ابتدا باید تاکید کنم که هیچ مذاکره و گفتگویی مستقل از ماهیت احزاب و نیروهایی که وارد این پروسه میشوند، نباید مخفی، سری و دور از چشم مردم باشد. دیپلماسی مخفی همیشه ابزار حاکمین و جریانات ارتجاعی و بند و بست و ابزار توطئه علیه مردم آزادیخواه بوده و محکوم است. مردم ایران و خصوصاً مردم کردستان حق دارند و باید بدانند که مذاکره بر سر چیست، مذاکره کنندگان چه نیروهایی هستند، نکات مورد توافق و عدم توافق و سیاست و مطالبات طرفین چیست. دیپلماسی مخفی و تلاش برای بند و بست با جمهوری اسلامی آنهم به نام مردم کردستان ممنوع و علیه ابتدایی ترین حقوق این مردم و حاکمی از ضدیت مذاکره کنندگان با اهداف و امیال همین مردمی است که اینها بیحقوقی شان را مستمسک بند و بست با ارتجاعی ترین نیروها منجمله جمهوری اسلامی و امتیازگیری از آنان قرار میدهند.

این امر که حزب دمکرات چه در گذشته که یک حزب واحد بود و چه بعد از انشقاق، و هر دو جریان زحمتکشان از بدو شکل گیری شان، دامنایم برای توافق با جمهوری اسلامی تلاش کرده اند، امروز بر کسی پوشیده نیست. نشستهای مستقیم و غیر مستقیم آنها با ماموران جمهوری اسلامی پدیده ای است که مردم کردستان در جریان آن هستند. امری که این جریانات تا کنون جسارت اعلام آن و علنی کردن حقایق پشت پرده، مذاکره و زد و بندها با جمهوری اسلامی و فرستاده های آنها و عوامل میانجی گر را نداشته اند.

شرایط امروز جامعه ایران و کردستان و توزان قوا به هیچ عنوان با سالهای ۵۸-۵۹ و اوایل به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی قابل مقایسه نیست. در آن دوره جنگی مسلحانه و توده ای میان مردم کردستان و احزاب سیاسی آن با جمهوری اسلامی تازه به قدرت رسیده، در جریان بود. توزان قوای میان این جنبش توده ای و مسلح با حاکمیتی که هنوز جای پای خود را محکم نکرده بود این امکان را به نیروهای سیاسی چپ میداد که از مذاکره بعنوان اهرم فشاری در کنار اعتصابات، اعتراضات، تحصن ها و مبارزه مسلحانه، علیه ارتجاع به قدرت رسیده برای دفاع از دستاوردهای انقلاب استفاده کنند. کردستان سنگر دفاع از انقلاب و دستاوردهای آن بود نه سنگر کسب خودمختاری احزاب ناسیونالیست کرد. هدف مذاکره نه کسب امتیاز برای احزاب ناسیونالیستی بلکه تحمیل عقب نشینی به حاکمیت و ایجاد امکانی برای تمدید قوا، بسیج نیروی بیشتر و آمادگی برای جدالهای بعدی بود.

امروز اوضاع حاکم در کردستان، مبارزه مردم کردستان برای آزادی و رفاه، موقعیت جمهوری اسلامی و، رابطه آن با مبارزات طبقه کارگر و مردم محروم در سایر نقاط ایران تماماً تغییر کرده است. مبارزه مسلحانه توده ای در جریان نیست. وجود احزاب و گروهها مسلح در خاک عراق و داشتن اردوگاه نظامی در تبعید، دال بر وجود یک جنبش توده ای مسلحانه نیست. آن دوره، مستقل از هر ارزیابی که از آن داشته باشیم، سه دهه است پایان یافته است. احزاب و جریانات مستقر در کردستان عراق بارها اعلام کرده اند که به دولت اقلیم کردستان عراق تعهد داده اند که از خاک کردستان عراق به عنوان پشت جبهه و اعزام واحد نظامی به ایران استفاده نمیکنند. سالهای متمادی این تعهد و پایبندی این نیروها مبنای ماندگاری آنها در کردستان عراق بوده است. تحركات اخیر حزب دمکرات شاخه مصطفی هجری و

ناسیونالیستهای کرد و مذاکره با جمهوری اسلامی

خالد حاج محمدی

بحث مذاکره مخفی چهار جریان ناسیونالیست کرد (حزب دمکرات کردستان ایران، حزب دمکرات کردستان و دو شاخه سازمان زحمتکشان عبدالله مهتدی و عمر ایلخانی زاده) با جمهوری اسلامی و درز اخبار پراکنده آن به بیرون، سکوت و در ابتدا حتی انکار چنین ماجرای از جانب این جریانات، مباحثات مختلفی را در میان جریانات سیاسی و فعالین اپوزیسیون راه انداخته است. تا جایی که به اصل ماجرا برگردد از یک سال و نیم قبل، مسئله مذاکره چهار جریان ناسیونالیست کرد با جمهوری اسلامی با میانجیگری نهادی نروژی به اسم «نروف» (NORE) در جریان است.

با افشای گوشه هایی از حقایق این ماجرا سرانجام عمر ایلخانی زاده به عنوان «مسئول رهبری دوره ای مرکز همکاری احزاب کردستان ایران» در مورد این ماجرا به سخن آمد.

او نیز ناچاراً اعلام کرد که این مرکز و چهار حزب، با نمایندگانی از جمهوری اسلامی در اروپا نشست داشته اند. ایلخانی زاده تحت فشار مصاحبه کننده اقرار میکند که چهار جریان ناسیونالیست کرد یک سال و نیم است مخفیانه و بدون اطلاع جامعه و از کانال نهاد نروژی مورد اشاره در حال مذاکره و بند و بست با جمهوری اسلامی هستند.

اهداف و دلایل جمهوری اسلامی و چهار جریان ناسیونالیست کرد از مذاکره، تأثیرات و بازتاب این مسئله در جامعه و مردم کردستان و مبارزات آنها علیه جمهوری اسلامی، چرایی مخفی ماندن و سکوت تا کنونی و حتی انکار این مذاکره از جانب این جریانات، تا بحث سازش و خیانت این جریانات و همزمان اعتراض و انتقاداتی در این چهار چوب از کومه له (تشکیلات حزب کمونیست ایران) مورد بحث نیروها و فعالین سیاسی است. در این نوشته سعی خواهیم کرد به پاره ای از این مسائل بپردازم.

احزاب ناسیونالیست و مذاکره

نفس مذاکره با حکومت ایران و یا هر حاکمیتی توسط اپوزیسیون آن، قابل محکوم کردن نیست. هر نیروی اپوزیسیونی ممکن است در یک دوره معین مذاکره با حاکمیت، از جمله جمهوری اسلامی، را به عنوان یک تاکتیک، با هدف معینی انتخاب کند. این امر در نفس خود هیچ تناقضی با تلاش برای سرنگونی آن حاکمیت، منجمله سرنگونی جمهوری اسلامی، را ندارد. مذاکره الزماً به معنی سازش و دست کشیدن از مبارزه قاطع و تا به زیر کشیدن حاکمیت ندارد همانطور که مذاکره با جمهوری اسلامی در سال ۱۳۵۹ برای ما کمونیستها در آن دوره به معنی توافق و سازش و یا پایان مبارزه با جمهوری اسلامی نبود. برعکس برای ما کمونیستها مذاکره در آن دوره معین و در توازن قوای موجود، به عنوان یک تاکتیک با هدف تحمیل عقب نشینی هایی به رژیم و فرصت خریدن و ایجاد آمادگی در جامعه و جمع کردن نیرو برای مبارزه ای همه جانبه و قوی تر علیه جمهوری اسلامی، بود.

امروز هم که بحث مذاکره مطرح است، علی الاصول نفس اینکه جریانی از مذاکره به عنوان یک روش

نمایشهای جریان مهتدی به نیابت از عربستان سعودی پدیده دیگری است که به دلایل معینی وارد برنامه آنها شد که پرداختن به آن در این نوشته نمیگنجد و ما قبلاً مفصل به آن پرداخته ایم.

امروز آنچه به جامعه کردستان و مبارزات مردم در این جامعه شکل داده است و سیمای سیاسی آنرا تعیین میکند نه عملیاتیهای ایدای اخیر این جریانها، بلکه مبارزه و اعتراضات کارگری، زنان، جوان و اقشار مختلف مردم برای بهبود و رفاه و علیه استثمار و استبداد است، چیزی که گوشه ای از یک مبارزه سراسری در کل جامعه ایرن است. پیشروی و عقب نشینی آن بخشی از پیشروی و عقب نشینی جنبش اعتراضی و طبقاتی سراسری طبقه کارگر و مردم محروم در ایران است.

آنچه در این دوران با آن طرف هستیم، تلاش برای متحقق کردن آرزوی دیرینه این احزاب برای کسب امتیازاتی از جمهوری اسلامی، سهم شدن در قدرت به عنوان بخش «کردی» آن حاکمیت است. آرزو و خواستی که عوامفریبانه زیر نام «جواب به مسئله کرد»، «حق مردم کرد» و ... از جانب این جریانها بیان میشود و تا امروز از جانب جمهوری اسلامی جواب منفی گرفته است. تلاش برای تحقق این آرزوی دیرینه جریانات قومی و ناسیونالیستی را با هیچ معیاری نمیتوان «تلاش برای رفع ستمگری ملی» نام گذاشت و یا با مذاکره «هیئت نمایندگی خلق کرد» در کردستان در ابتدای حاکمیت جمهوری اسلامی مقایسه کرد.

ناسیونالیسم کرد چیزی نیست جز جنبش بورژوازی کرد برای کسب امتیاز و سهم شدن در قدرت سیاسی و اقتصادی! برای احزاب ناسیونالیست کرد جنگ مسلحانه ابزاری برای کشیدن دولت مرکزی پای میز مذاکره و بند و بست و توافق است. اهداف و منافعی که این جریانات، چه زمانیکه مذاکره میکنند و چه زمانیکه میجنگند، دنبال میکنند، گرفتن گوشه لحافی از قدرت و پول و امکاناتی است که بورژوازی در ایران در اختیار دارد و برای حفظ آن دولت و سپاه و ارتش و زندان و اعدام و ... را به خدمت گرفته اند. این جریانات به نام «مسئله کرد» و وجود ستمگری ملی و سو استفاده از این معضل واقعی و حل نشده، با پرچم «دفاع» از حقوق مردم کردستان، سهم خود از قدرت سیاسی و اقتصادی، حداقل در کردستان، را طلب میکنند. برای رسیدن به این هدف هر روز سر از جایی در می آورند و به هر ابزاری متوسل میشوند، تا با فشار به جمهوری اسلامی او را وادار به امتیاز دادن کنند. راه یافتن به درون این حاکمیت و البته با پرچم «کردایتی»، کل افق و استراتژی آنها است. جنگ و مذاکره سری و تلاش مخفیانه برای راه آمدن با جمهوری اسلامی همگی ابزارهای متحقق کردن این استراتژی اند.

این جریانات چه دوره ای که سرنگونی طلب میشوند، چه دوره ای که طرفدار حمله نظامی آمریکا، محاصره اقتصادی، رژیم چینج و تشکیل دولت در تبعید با دخالت محافل غربی و همراه اقمار دیگری از جمله مجاهد و.. میشوند، چه دوره ای که پرچم فدرالیسم قومی را بلند میکنند، چه دوره ای که به ابزار جنگ نیابتی عربستان و.. در ایران تبدیل میشوند و چه دوره ای که مخفیانه به مقامات ایران و روسای محلی آنها در کردستان پیام ارسال میکنند و دور از چشم جامعه به دیپلماسی سری مشغولند، کماکان هدف یکی است: شرکت در قدرت و رسیدن به مقام و امکاناتی در چهارچوب همین نظام و قوانین آن! به همین دلیل مذاکرات و توافقات چه با جمهوری اسلامی، چه شیوخ عربستان یا مقامات امریکایی باید مخفی بماند. باید بدون اطلاع و دخالت مردم صورت بگیرد. این مذاکرات و توافقات همانقدر به مبارزه و «مسئله کرد» و «حقوق مردم کرد» ربط دارد که عامل جنگ نیابتی و تبدیل شدن به سرباز بی جیره موجب شیوخ عربستان و ترامپ و هر ارتجاع دیگری!

برخلاف احزاب و نیروهایی که از مذاکره به عنوان یک تاکتیک مبارزاتی، برای پیشبرد مبارزه و برای

گرفتن امتیازاتی به نفع مردم جامعه، برای تغییر توازن قوا، برای ایجاد مفری برای گسترش مبارزه و ... استفاده میکنند و از علنی کردن این تاکتیک ابایی ندارند، احزاب «کردی» سنتا مذاکرات و توافقات شان را با جمهوری اسلامی یا هر نیروی ارتجاعی دیگری مخفی کرده اند و برای این «مخفی کاری» و «دیپلماسی» قربانی هم داده اند.

تاریخ ناسیونالیسم کرد و احزاب آن در عراق، ترکیه و ایران مملو از این سنت مذاکره و امتیاز گیری و امتیاز دادن ها است. در این مورد میتوان به دهها مورد از سازش و مماشات احزاب بارزانی و طالبانی در کردستان عراق با صدام حسین اشاره کرد. جریان پ ک ک در ترکیه بکرات تلاش کرده است با اردوغان به توافق برسد و در دوره هایی مردم کردستان ترکیه را در دفاع از جریان اردوغان بسیج کرده اند و به خدمت گرفته اند. حزب دمکرات کردستان ایران از همان روز به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی مخفیانه تلاش برای بند و بست با جمهوری اسلامی را پیش برده است. این جریان در سالهای ۱۳۵۸ و ۵۹ برای نشان دادن حسن نیت و ظرفیت ارتجاعی خود به جمهوری اسلامی، نه تنها نیروهای نظامی آنها به پادگانهای شان در کردستان را اسکورت کردند، بلکه و بعلاوه ضدیت با کمونیستها را تا حمله و تلاش برای ترور و قتل عام آنها را دنبال کرده است.

تلاش دو شاخه حزب دمکرات و دو گروه قومی زحمتکشان برای توافق و پذیرش از جانب جمهوری اسلامی در سالهای گذشته و خصوصاً بعد از عروج دوم خرداد، مداوما در جریان بوده است. در این مدت بارها از مذاکرات سری آنها با ماموران مرزی ایران در کردستان عراق و با کنسولگی جمهوری اسلامی در اربیل، سخن گفته شده و همیشه خود این جریانات از تائید آن سرباز زده اند. خود دو جریان زحمتکشان که امروز آقای ایلخانی زاده جسارت میکند و با پز «کومه له» و تاریخ آن میخواهد گروه قومی و حاشیه ای خود و باند مهتدی را در بازار سیاست به فروش برساند، اساساً با امید به توافق با جمهوری اسلامی در دوره عروج خاتمی تولد یافتند، از کومه له منشعب و «عروج» کردند. در کل این دوره و از بدو تشکیل این جریان، شخص عبدالله مهتدی با عوامل حکومتی ایران، با مهره های دوم خردادی و خط امامی های جمهوری اسلامی رابطه نزدیک و تنگاتنگ داشته است. در تمام این دوره این جمهوری اسلامی بود که آنها را نپذیرفت. باید پرسید چرا امروز جمهوری اسلامی حاضر به مذاکره با این طیف از احزاب کردی شده است!

چرایی مذاکره جمهوری اسلامی با «مرکز همکاری»

جمهوری اسلامی با معضلات جدی طرف است و اساسی ترین آنها رشد اعتراضات آزادیخواهانه در بعد سراسری علیه کل نظام است. اعتراضات دیمه و ابعاد آن، جمهوری اسلامی را سراسیمه کرد. هراس از گسترش و تعمیق این تحركات و احتمال سرنگونی و چگونگی مقابله با آن و نجات حاکمیت بورژوازی ایران، روی میز همه سران و روسای جمهوری اسلامی قرار گرفته است. امری که بارها شخصیتهای جمهوری اسلامی، متفکرین بورژوا و محافل فکری شان خطر آنرا گوشزد کرده اند.

امروز علاوه بر این، افزایش تخاصمات با آمریکا، تشدد این تخاصمات و نگرانی از جنگی ناخواسته علیه ایران و آگاه بودن طرفین این ماجرا به اینکه در صورت وقوع چنین اتفاقی، دامنه و کنترل آن از دست دو طرف خارج خواهد شد، به این معضلات اضافه شده است. بعلاوه تحریمهای وسیع علیه ایران علیرغم اینکه فشار اصلی آن روی طبقه کارگر و اقشار کم درآمد جامعه سرشکن شده است، مشکلات جدی برای سرمایه و کل بورژوازی ایران و حکومتش بوجود آورده است.

مدتها قبل از شروع اعتراضات توده ای علیه جمهوری اسلامی، احزاب ناسیونالیست کرد که سالها بود تلاششان برای توافق با جمهوری اسلامی بی نتیجه مانده و وساطت احزاب حاکم در کردستان عراق و عناصر معلوم الحالی در محافل کردی به جایی نرسید، ناچاراً به کمپ مخالفان جمهوری اسلامی و در راس آن امریکا روی آوردند. انتخاب ترامپ در امریکا یک بار دیگر امیدی در دل آنها برای مقابله با جمهوری اسلامی و رژیم چینج و احتمال حمله به ایران و امید بکارگیری آنها را زنده کرد. این احزاب در دوره های مختلف و با در خواست محافل امپریالیستی و رقبای منطقه ای ایران سعی کردند با تشکیل انواع «اتحادها» و «انتلافها» توان و قدرت خود را به این دولتها و برای پیشبرد سیاست آنها در کردستان و علیه جمهوری اسلامی نشان دهند. «کنگره ملی کرد» و پس از آن اتحاد احزاب کردستانی و سرانجام شکل گیری «مرکز همکاری» کنونی همه نتیجه این سیاست است. «راسان»، جنگ نیابتی، حزب دمکرات و تلاشهای بقیه در این مسیر، بخشی از این سیاست بود که به جایی نرسید و جز تلفات سنگین و بی ابرویی برای این حزب، نتیجه ای حاصل نشد.

در کل این دوره و با افزایش اعتراضات در ایران، جمهوری اسلامی نگران از افزایش این اعتراضات و در این امتداد، نگران آینده کردستان بود. نگران از اینکه با افزایش تحرکات اعتراضی و پیوستن توده ای مردم کردستان به این تحرکات، مسیر و سیر اعتراضات در کردستان به یک جدال جدی تبدیل شود و پای اسلحه به میدان آید و یکبار دیگر کردستان به وزنه ای جدی در مبارزه رادیکال و انقلابی مردم علیه جمهوری اسلامی تبدیل شود. جمهوری اسلامی همزمان خطر اینکه در چنین اوضاعی جریانات متشکل در «مرکز همکاری» به ابزار موشدوانی اسرائیل، عربستان و دولتهای متخاصم با ایران در کردستان شوند و به کمک آنها وارد میدان شوند، را مشاهده میکرد. تخصصات اخیر دولت ترامپ، خروج امریکا از برجام و شاخ و شانه کشیدن این دوره و کشمکش با جمهوری اسلامی از سوریه تا خلیج و...، و سرانجام فضای جنگی این دوره در خلیج، ناسیونالیستهای مرکز همکاری را امیدوار کرد و هشداری به جمهوری اسلامی بود.

اما سیاست رسمی دولت ترامپ و اعلام چندین باره اینکه میخواهد با همین حاکمیت به توافق برسد، اعلام اینکه قصد جنگ ندارد، رژیم چینجی در کار نیست و...، این جریانات را یک بار دیگر سرخورده و نا امید کرد. اما نگرانی جمهوری اسلامی جای خود باقی بود. جمهوری اسلامی با علم به اینکه درگیری نظامی امریکا با ایران نه به شکل جنگ رود که در قابل جنگهای موضعی، جنگ نیابتی در منطقه ای از ایران تا ضربه زدن به باندهای وابسته به ایران در منطقه پیش خواهد رفت، و با علم به سیاست، ظرفیت و امکانات احزاب کردی در تبدیل شدن به ابزار چنین جنگهایی، مهار کردن این طیف از احزاب کردی و...، را در دستور خود قرار داد. از طرفی با کشیدن بخشی از نیروهای حشدالشعبی به مرزهای کردستان قدرت مقابله خود را به این احزاب و رقبای خود نشان داد و همزمان سیاست مذاکره، وقت خریدن، خنثی کردن این نیروها با وعده امتیازاتی را در پیش گرفت.

همچنانکه که اشاره کردم این جریانات هر زمانی جمهوری اسلامی خواسته باشد، به شرط قبول آنها در جوار خود و دادن سهمی به آنها در کردستان، آماده توافق بوده اند. اینها آماده ترین، سربراه ترین بخش اپوزیسیون کرد برای پذیرش از جانب جمهوری اسلامی و هر دولت مرتجعی در منطقه بوده و هستند. جمهوری اسلامی اگر زمانی بخواهد نیرویی را برای مقابله با اعتراضات توده ای در میان اپوزیسیون خود به کمک بگیرد، این جریانات در میان اپوزیسیون «کرد»، کم توقعترین و آماده ترین هستند. آنها در عین حال ظرفیت بالایی در ضدیت با آزادیخواهی و فضای چپ جامعه، با اعتراض ضد سرمایه داری طبقه کارگر و با کمونیستها را دارند و اینرا به کرات اثبات کرده اند.

امروز یک فاکتور جدی مذاکره با این جریانات برای جمهوری اسلامی کوتاه کردن دست امریکا و سایر دولتهای متخاصم از کشیدن جنگ نیابتی به کردستان با اتکا به این جریانات خصوصا در دوره ای است که به هر دلیل جنگی به او تحمیل شود. مذاکره و سردواندن احزاب کردی تشنه امتیاز و قدرت، برای جمهوری اسلامی ابزاری برای خنثی کردن آنان و از سر گذراندن خطر جنگ نیابتی است. همزمان مقابله با اعتراضات توده ای در کردستان با کمک همین جریانات قومی، استفاده از آنان علیه مردم آزادیخواه، سیاستی است که سران جمهوری اسلامی با بازی دادن این جریانات دنبال میکنند.

اینکه در این مسیر چقدر پیش خواهند رفت، اینکه آیا ایران امتیازاتی را به این نیروها خواهد داد یا نه، مستقیماً به وضعیت جمهوری اسلامی و دامنه رشد اعتراضات توده ای در ایران و به طبع آن در کردستان برمیگردد. در حال حاضر بازی دادن به این جریانات و بحث مذاکره و وقت خریدن علاوه بر بی ابروتر کردن این جریانات، راهی برای خنثی کردن اعتراضات مردم و در عین حال امن نگاه داشتن مرزهای کردستان در شرایط تحمیل درگیری نظامی امریکا با ایران است.

واقعیت این است که جمهوری اسلامی به بن بست و وضع نابسامان و استیصال این جریانات آگاه است. نا امنی کردستان عراق، بی نتیجه ماندن جنگ نیابتی عربستان توسط این جریانات در ایران، در دستور نبودن رژیم چینج از جانب ترامپ و ترس و نگرانی کشورهای عربی و مشخصاً عربستان از وقوع جنگ به عنوان دولتی که ناسیونالیستهای کرد به آن متکی بودند، همکاری نزدیک اتحادیه میهنی با جمهوری اسلامی و نقش جمهوری اسلامی در عراق و کردستان عراق، همگی فاکتورهایی اند که این جریانات را سردرگم و بی آینده کرده است. جمهوری اسلامی با توجه به موقعیت خود، فشار جنبش اعتراضی در ایران، تحریم و فضای جنگی و معضلات اقتصادی و سیاسی گریبانگیر آن، مذاکره و نفس طرح آن را، مستقل از آینده آن، راهی برای خنثی کردن این جریانات و حتی برای مقابله با تحرکات اعتراضی در کردستان میداند.

این حقایق و آگاهی ناسیونالیستهای کرد به آن، ترس از اینکه مذاکره تنها یک تاکتیک دوره ای با اهداف معین از جانب جمهوری اسلامی باشد و فردا زیر همه توافقات بزند، ترس از بی ابرویی بیشتر خود در میان مردم کردستان، تجربیات تلخ مذاکرات قبلی با جمهوری اسلامی و لطماتی که حزب دمکرات وقت خورده است، و انعکاس منفی مذاکره در این اوضاع و در دوره ای که جمهوری اسلامی از جانب مردم آزادیخواه ایران به چالش کشیده شده، همگی از فاکتورهایی است که مانع تائید علنی و رسمی مذاکرات و توافقات احتمالی و مخفی نگاه داشتن مسئله از طرف نیروهای ناسیونالیست کرد شده است.

عمر ایلخانی زاده که در حال حاضر مسئولیت رهبری دوره ای «مرکز همکاری احزاب کردستان ایران» را بر عهده دارد، در مصاحبه ای با تلویزیون «روداو» در روز ۶ ژوئیه در سلیمانیه تاکید میکند و میگوید: «... شایعاتی در مورد مذاکره ما با جمهوری اسلامی پخش شده است. این شایعات واقعیت ندارد، تا کنون هنوز مذاکره میان ما و جمهوری اسلامی بر سر مسئله کرد صورت نگرفته است.»

دو روز بعد از این ماجرا ایلخانی زاده در مصاحبه با رادیو آلمان و در جواب این سوال که، «این ملاقاتها در چه سطحی صورت گرفته؟» میگوید: «از طرف جمهوری اسلامی نمایندگانی در سطح بالا و از طرف احزاب کرد هم نمایندگانی در سطح رهبری در این دیدارها شرکت کرده اند.»

اطلاعات قطره چکانی «مرکز همکاری» چهار جریان ناسیونالیست کرد، آنهم گوشه های کوچکی از حقایقی که بخشا علنی شده، بیان آگاه بودن آنها به قبح کار خود، آگاه بودن از نفرت به حق مردم

آزادیخواه کردستان و مردم آزادیخواه ایران از معامله و بند و بست به اسم مردم کردستان توسط جریانات فوق است. جریاناتی که در کل این دوران چه تلاش آنها برای توافق با ایران و چه پروژه های قومی و فدرالیستی آنها، چه سر خم کردنشان در مقابل دولتهای مرتجع منطقه و چه امید بستن به بمباران ایران و تحریمهای اقتصادی دولت ترامپ، همگی علیه منافع کارگران کردستان، اقشار زحمتکش جامعه و مردم آزادیخواه در کل ایران بوده است.

عواقب و عوارض این واقعه

دامنه توافق و عدم توافق این جریانات با جمهوری اسلامی هنوز معلوم نیست. این جریانات تحت فشار افشا شدن نشست شان با نمایندگان جمهوری اسلامی، از سر اجبار و غیر مستقیم اعلام کرده اند که چنین اتفاقی افتاده است. عمر ایلخانی زاده به نمایندگی چهار جریان و «مرکز همکاری» آنها، هنوز میگوید این مذاکره نیست و تنها مقدمات اولیه است. هنوز روشن نیست توقع اینها از جمهوری اسلامی چه بوده و جمهوری اسلامی از اینها چه خواسته است. هنوز درجه توافق و عدم توافق از جانب طرفین این ماجرا بیان نشده است.

با این وصف در اوضاع کنونی و در شرایطی که مردم ایران دیمه را از سر گذرانده اند، در اوضاعی که جامعه رسماً نخواستن جمهوری اسلامی را اعلام و مستقیم کل حاکمیت را با همه جناح و دسته های آن به چالش کشیده است، بی تردید مذاکره و توافق این جریانات با جمهوری اسلامی در هر سطحی، پدیده ای منفی و علیه مردم آزادیخواه ایران است. وجود دو شاخه حزب دمکرات در این ماجرا به عنوان یک جریان اصلی ناسیونالیست کرد در اپوزیسیون ایران، میزان تأثیرات منفی این اتفاق را افزایش میدهد. اگر توافقی حاصل شده باشد، بی تردید توقع جمهوری اسلامی از این جریانات در کردستان تبدیل آنها به عصای خود در مقابله با مردم معترض است. تبدیل این نیروها به ابزار مقابله با مردم معترض در کردستان بخشی از این پروسه است و این لطمه ای جدی به اپوزیسیون جمهوری اسلامی، خواهد زد. این امر میتواند منجر به ایجاد تفرقه در میان مردم کردستان، به جدا کردن و لطمه زدن به همسرنوشتی مبارزه طبقه کارگر در ایران و تضعیف آن، به منزوی کردن مبارزه مردم آزادیخواه کردستان شود. و بی تردید شرایط مبارزه ما و کل اپوزیسیون جمهوری اسلامی و خصوصاً ما کمونیستها و طبقه کارگر و صف آزادیخواهی در مقابل جمهوری اسلامی سخت تر خواهد شد.

این ماجرا اما یک بار دیگر نامربوطی ناسیونالیستها را به خواست و مطالبه مردم آزادیخواه کردستان نشان میدهد. این اتفاق تا هم اکنون این واقعیت که ادعای «حق کرد» و رفع ستمگری ملی بر مردم کردستان از جانب این جریانات، صرفاً چتری فریبنده و مردم پسند برای سهیم شدن در ثروت و امکانات و قدرت آن جامعه است، را در مقابل همگان قرار داده است. یکبار دیگر معلوم شد که ادعای ناسیونالیستهای کرد حتی در تحقق رفع ستمگری ملی و تلاش برای پایان به آن پوچ است. نشان داد ناسیونالیستهای کرد از مسئله کرد تنها به عنوان مستمسکی جهت کسب امتیاز برای خود سواستفاده میکنند. این حقایق نشان میدهد که حل مسئله کرد در کردستان و رفع ستمگری ملی بر دوش جنبش کارگری و کمونیستی ایران است و ناسیونالیستهای کرد در این میدان نه تنها نقش مثبتی ندارند بلکه عوامل بازدارنده در این مسیر اند.

همزمان با تلاش «مرکز همکاری» برای بازگشت به دامن جمهوری اسلامی، همزمان با آمدن جمهوری اسلامی پای میز مذاکره و نشست با این جریانات، کنگره مشاهیر کرد توسط جمهوری اسلامی در سنجند انجام گرفته است. این ماجرا نه اتفاقی است و نه نامربوط به پدیده مذاکره. مستقل از اینکه جمهوری

اسلامی تلاش کرده است با یکسری اقدامات فرهنگی نازل، با اتکا به بخشی از هنرمندان، شعرا، شخصیتهای مرتجع، عناصر و افراد تاریخا متحد خود در میان ناسیونالیستهای کرد و بخشی از بورژوازی کرد که تاریخا منافع خود را در چهارچوب جمهوری اسلامی، دنبال کرده است، کنگره مشاهیر و مذاکره با مرکز همکاری، دو اقدام مکمل هم در دوره ای است که به آن نیاز دارد. از نظر جمهوری اسلامی هر دوی این اقدامات در جواب به نیاز جمهوری اسلامی در کنترل فضای اعتراضی مردم آزادیخواه در کردستان و شکل دادن به سپری در مقابل آن با اتکا به هواخواهان قدیم خود و متحدین جدید در اپوزیسیون ناسیونالیست کرد است.

«خیانت» جریانات ناسیونالیسم کرد

انعکاس تا کنون دیپلماسی سری جریانات متشکل در «مرکز همکاری»، در جامعه کردستان موجی از نفرت از این جریانات را به همراه داشته است. این نفرت واقعی، به حق و قابل فهم است. جامعه کردستان قطعاً این جریانات را با هر لطماتی که در این مسیر به نیروهای اپوزیسیون و مردم معترض در مقابل جمهوری اسلامی، بزنند، پس میزند. بعضیها میگویند ناسیونالیستها خیانت کرده اند، سازشکار هستند و... این ادعاها واقعیت ندارد و بیان توهم به این جریانات است. احزاب ناسیونالیست کرد هیچ زمانی بخشی از جنبش عدالتخواهانه طبقه کارگر و محرومان جامعه نبوده اند که امروز به آن پشت کرده باشند. آنها همواره در صف مقابل و علیه کارگر و عدالتخواهی او چه در اپوزیسیون و چه در آینده در پوزیسیون ایستاده و خواهند ایستاد. میزان نفرت اینها از کارگر و امیال برابری طلبانه آن، از عدالتخواهی و برابری طلبی آن، هیچ دستمکی از حاکمین جمهوری اسلامی نداشته است. مخالفت آنها با جمهوری اسلامی و حتی تلاش آنها در دوره هایی برای سرنگونی جمهوری اسلامی، دلیل بر قرار گرفتن آنها در صف آزادیخواهان جامعه و جنبش برابری طلبانه برای رفاه و آزادی و عدالت اجتماعی، برای حقوق برابر زن و تامین آزادی های سیاسی و... نیست. این احزاب و همه شاخه های مختلف ناسیونالیست از ناسیونالیستهای کرد تا ناسیونالیست های فارس، ترک، عرب، بلوچ و...، همگی بخشهایی از بورژوازی و ضد کارگراند. کسی که فکر میکند اینها به ما و به طبقه کارگر ایران و یا به کارگران و اقشار زحمتکش در کردستان خیانت کرده اند، پشت کرده اند، بدوا پذیرفته است که آنها بخشی از این طبقه و جزئی از جنبش آزادیخواهانه آن بوده اند که امروز به آن پشت کرده اند. سازش و عدم سازش آنها با جمهوری اسلامی، جنگ و صلح آنها با هم، سر سوزنی به کارگر و صف آزادیخواهی آن جامعه مربوط نیست. آنها همیشه در مقابل عدالتخواهی کارگری در تمام تاریخ خود چه در اپوزیسیون و چه در پوزیسیون ایستاده و در آینده هم خواهند ایستاد.

کومه له و این مذاکرات

اینجا قصد وارد شدن به مواضع کومه له در این خصوص را ندارم. اما اشاره هر چند کوتاهی به نکاتی لازم است. در تمام مباحثات کومه له از زبان ابراهیم علیزاده به عنوان دبیر اول این جریان، یک نگرانی عمیق موج میزند و آن، نگرانی از فاصله افتادن و تنها ماندن کومه له علیزاده و ترس وی از قطع رابطه دیرینه و دوستانه با این جریانات است. در اینکه توافق و در حقیقت تسلیم شدن این جریانات به جمهوری اسلامی، اتفاقی منفی و به زیان اپوزیسیون جمهوری اسلامی است تردید نیست. اما این درجه از وفاداری ابراهیم علیزاده به این جریانات و این درجه احساس یکی بودن با آنها که با کلمات صداقت او با آنها

از جانب شخص علیزاده بیان میشود و به کرات اعلام نگرانی میکند که میان او و آنها فاصله می افتد ، برای هر کارگر و انسان با شعوری که سرسوزنی به حقیقت و به عدالت و برابری پایبند باشد، سوال برانگیز و نشان دهنده عمق ناسیونالیسم نهفته در خود کومه له علیزاده است. ابراهیم علیزاده در مصاحبه با تلویزیون روداو، ضمن بیان اینکه نهاد نیروی بر سر مذاکره با جمهوری اسلامی از یک سال و نیم قبل دو بار با آنها هم نشست داشته است، در مورد ادامه مذاکرات با مرکز همکاری، اشاره میکند که روند مذاکرات تا کنون به نفع جمهوری اسلامی تمام شده است. او بیان میکند که جریان او انتقادات خود را به مرکز هم کاری گفته است. اما یک کلمه از مضمون این انتقادات و مضمون و جزئیاتی که میداند را بیان نمیکند. بالاخره مردم کردستان و کارگران و آزادیخواهان جامعه حق دارند از دبیر اول کومه له بپرسند او و جریانش در این ماجرا کنار آنها یا کنار «مرکز همکاری» ایستاده است. ابراهیم علیزاده به جای روشنگری از این ماجرا و تلاش برای باز کردن چشم و گوش کارگران و مردم آزادیخواه بر ماهیت جریانات ناسیونالیست، در تلاش اثبات خلوص نیت خود به آنها و اثبات برادری خود با آنها است.

او در مصاحبه با بخش کردی رادیو آمریکا در همین زمینه، یکی از دلایل خود برای نماندن با مرکز همکاری کذایی مورد اشاره را، رابطه و دوستی جریانات این مرکز با اپوزیسیون راست ایرانی با گرایش شونستی است. اما سالها نزدیکی و همکاری با ناسیونالیستهای کرد، با جریانات قومی و فدرالیستی، با انواع محافل ضد کارگر و ضد کمونیست و فرقه های قومی در میان ناسیونالیستهای کرد، را بی عیب و ایراد میداند.

به عنوان خاتمه

همچنانکه اشاره کردیم افق ناسیونالیستهای کرد تاریحا توافق با جمهوری اسلامی و مورد قبول واقع شدن بوده است و در این زمینه همگی تاریخی از «رشادت» و تلاش را پشت سردارند. اتفاقات اخیر قطعاً پدیده ای منفی علیه مردم آزادیخواه و نهایتاً به نفع جمهوری اسلامی تمام خواهد شد. لذا افشای ماهیت این جریانات، افشای زبوندهای آنها با جمهوری اسلامی، کنار زدن و زدودن توهامات ناسیونالیستی در ذهن کارگران و اقشار زحمتکش جامعه کردستان یک وظیفه جدی ما کمونیستها است. نقد سیاست و پراتیک این جریانات و باز کردن چشم کارگر و زحمتکش آن جامعه بر این حقایق بخشی جدی از جدال ما برای جامعه ای آزاد و برابر است.

بی تردید جامعه کردستان دست رد به سینه این جریانات خواهد زد. چهل سال گذشته کارگران کردستان، زن و جوان و اقشار زحمتکش این جامعه در مبارزه خود برای آزادی، رفاه، برای پایان دادن به هر نوع تبعیض ملی، برای حقوق زن و کودک و در دفاع از حقوق حرمت خود، هزینه ای بزرگ پرداخته است. تسلیم ناسیونالیستهای کرد به جمهوری اسلامی و کسب چند مقام از جانب این حاکمیت به نام «حق کرد»، تبدیل آنها به مجریان جمهوری اسلامی در کردستان و در مقابل کسب امتیازتی، آنها را بیش از پیش منزوی خواهد کرد.

۸ جولای ۲۰۱۹

باز نشر لازم!

مفاد توافق جلسه احزاب ناسیونالیست با فرستادگان «جمهوری اسلامی ایران» رژیم داغ و شکنجه سرمایه داری اسلامی

توضیح : متن زیر ترجمه اطلاعاتی است که به زبان کردی در صفحه یکی از وابستگان این مرکز منتشر و بسرعت حذف شد که توسط یکی از دوستان جهت اطلاع عموم ترجمه شده است.

مرکز همکاری احزاب کردستان ایران

جهت اطلاع مردم کردستان

مردم حق طلب کردستان!

طی یکسال گذشته با وساطت سازمان «کونوریف» کشور نیروی یک دور از مذاکرات خود با مقامات ایرانی را انجام دادیم.

روشن است که مردم کردستان همواره خواهان صلح، مدارا، همزیستی و زندگی عاری از جنگ بوده اند. لذا حل مشکلات خویش از طریق مذاکره را بخشی از مبارزه برای تحقق مطالبات خود می دانند.

مرکز همکاری احزاب کردستان ایران بر سر مفاد زیر با حکومت مرکزی ایران به توافق رسیده اند:

۱- تأمین امکانات آموزش به زبان کردی در استان های کردنشین ایران.

۲- از لحاظ نظامی و اداری، کردستان بطور دوجانبه از سوی دولت مرکزی و تحت نظارت آنان اداره خواهد شد.

۳- انتخابات در مناطق کردنشین تحت نظارت دولت مرکزی و فقط با مشارکت احزابی که در مرکز همکاری احزاب کردستان ایران هستند، انجام خواهد گرفت.

۴- بودجه کردستان به عهده دولت مرکزی خواهد بود و بر همین اساس تأمین بودجه نیروهای پیشمرگ بر عهده دولت مرکزی خواهد بود.

۵- دستگاه قضایی مناطق کردنشین از قوانین دولت مرکزی مستثنی نیست و بر همین اساس کردستان قوانین دولت مرکزی را اجرا خواهد کرد.

مرکز همکاری کلیه روشنفکران و صاحب نظران را دعوت می کند تا زمان تحقق عملی این مفاد، نظرات و پیشنهاد خود را به مرکز همکاری احزاب ارسال دارند.

مرکز همکاری احزاب کردستان ایران

حزب دمکرات کردستان ایران

حزب دمکرات کردستان

کومله انقلابی زحمتکشان کردستان ایران

کومله زحمتکشان کردستان

۵ ژوئیه ۲۰۱۹ میلادی - ۱۴ تیر ۱۳۹۸ خورشیدی

دبیر کل حزب دمکرات و ” شرط بندی روی اسب بازنده “

خالد حاج محمدی

اخیرا خالد عزیزی دبیر کل حزب دمکرات کردستان، مصاحبه یک سال قبل خود با تلویزیون «کرد کانال» (تلویزیون این حزب) به مناسبت «چهل سالگی حاکمیت جمهوری اسلامی» را دوباره باز پخش کرده است. این مصاحبه و نکات مورد بحث خالد عزیزی و چرایی بازپخش امروز آن حاوی پیام‌ها و اهدافی قابل توجهی است که به آن می‌پردازیم.

مخاطب سخنان خالد عزیزی در این مصاحبه اساسا جمهوری اسلامی و اعلام صدمه باره آمادگی این حزب برای همزیستی این حکومت در کردستان است. دبیر کل حزب دمکرات ناکامی‌های این حزب در تاریخ ۴۰ ساله حاکمیت جمهوری اسلامی و عدم تحقق آرزوی خود در توافق با آنرا به پای کمونیست‌ها می‌نویسد.

او در این مصاحبه ضمن تاکید بر افق و استراتژی ناسیونالیسم کرد و حزبش یعنی ضرورت توافق با جمهوری اسلامی، به تعریف و تمجید از احمد مفتی زاده از چهره‌های ارتجاع سنی در کردستان و کسی که در کنار جمهوری اسلامی از هر تلاشی علیه مردم آزادیخواه دریغ نکرد پرداخته است. باید دید چرا امروز و در شرایطی که مردم آزادیخواه، جمهوری اسلامی را به مصاف طلبیده اند، در شرایطی که اسلام و اسلام نوع سنی از هر دوره ای منفور تر است، خالد عزیزی پرچم آشتی با جمهوری اسلامی، با مذهب و اسلام و شاخه سنی آن را برداشته و همزمان علیه کمونیست‌ها دست به تاریخ‌سازی و پروپاگاندا پوچ زده است. صحبت‌های خالد عزیزی به زبان کردی است و من نکاتی را به نقل از او به زبان فارسی ترجمه کرده ام.

عزیزی می‌گوید: «به عقیده من در چهل سال گذشته نوع معینی از نگاه و تحلیل لطمه به برداشت و تعریف از جمهوری اسلامی و چگونگی تعامل جریانات مختلف با آن زد. و آنهم ادبیات چپ سوسیالیستی و کمونیستی تندرو بود که وارد کردستان شده بود.»

عزیزی راست می‌گوید! حزب دمکرات چه زمانی که بعنوان یک حزب واحد به رهبری قاسملو بود و چه زمانی که به دو حزب دمکرات تبدیل شد، از هر تلاشی برای توافق با جمهوری اسلامی کوتاهی نکردند. تاریخ ۴۱ سال گذشته حاکمیت جمهوری اسلامی مملو از تلاش و «فداکاری» حزب دمکرات برای قبول شدن به عنوان مجری سیاست‌های رژیم در کردستان توسط جمهوری اسلامی است. در این مسیر مستقل از اینکه جمهوری اسلامی حاضر به اعطا هیچ امتیازی به آنها نبوده است، اما مانع مهمتر امتیازگیری و «تعامل» حزب دمکرات با جمهوری اسلامی، کمونیست‌ها در کردستان به عنوان جنبشی معتبر و اجتماعی در راه حزب دمکرات در گذشته و کل احزاب این جبهه در این دوره بودند.

قبل از جمهوری اسلامی و در دوره قیام علیه رژیم پهلوی از این حزب خبری نبود و به قول عبد الله حسن‌زاده دبیرکل قبلی این جریان، حزب دمکرات «در گوش گاو خوابیده بود». زمانی که جمهوری

اسلامی به قدرت رسید، رهبری این جریان از زبان دبیرکل وقت خود (عبدالرحمان قاسملو) پیام «لبیک» به خمینی فرستاد. زمانی که جمهوری اسلامی برای حمله به کردستان خود را آماده می‌کرد و پادگان‌ها و مراکز نظامی خود را تقویت می‌کرد، حزب دمکرات ستون‌های نظامی آنها به کردستان را اسکورت می‌کرد تا از مقابله مردم آزادیخواه و نیروهای چپ و کمونیست در امان باشند. در تمام این دوران دیپلماسی مخفی و تلاش برای مذاکره و توافق با جمهوری اسلامی حتی تا به امروز هم از جانب حزب دمکرات قبلی و دو حزب دمکرات امروزی و تعدادی دیگر از احزاب قومی در جریان بوده است. در تمام این دوران کمونیست‌ها با اتکا به جنبش اجتماعی و توده ای در مقابل این جنبش ارتجاعی ایستاده و همواره در به بن بست رساندن و افشا آنها نقش جدی داشته اند.

بعلاوه و بر خلاف ادعای خالد عزیزی که گویا «همه چپ‌ها» از خمینی در دوره پیروزی دفاع کردند، با به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی کمونیست‌ها در کردستان به مقابله جدی پرداختند. جریان ما و کمونیست‌های واقعی حتی برای یک لحظه هم با نگاه مثبت به ارتجاع به قدرت رسیده نگاه نکردند. دفاع از دستاوردهای انقلاب ۵۷، مقابله با یورش افسار گسیخته ارتجاع اسلامی و کشتارها و پاکسازی مراکز تحصیلی، حمله به تشکلهای کارگری، دستگیری رهبران و فعالین آنها و حمله به سازمان‌های چپ، حمله به زنان و راه اندازی فالانژهای اسلامی و دسته های قمه زن و اسیدپاش به صورت زنان و اعدام‌های سال ۶۰، در کردستان با مقاومت توده ای همراه شد. سرانجام به همت کمونیست‌ها در کردستان از جمله و در راس آنها کومهله آن دوره، در مقابل یورش ارتجاع به کردستان مقاومت توده ای و مسلحانه سازمان یافت. نفرت از جمهوری اسلامی و وجود کمونیست‌ها و صدها شخصیت کمونیست خوشنام و معتبر در کردستان، وجود کومهله کمونیست در این دوره، عملا فضایی ایجاد کرد که تبدیل حزب دمکرات به شاخه کردی جمهوری اسلامی (چیزی که امروز هم دو شاخه حزب دمکرات و دو جریان کومهله زحمتکشان عبدالله مهدی و عمر ایلخانی زاده به دنبالش هستند) را با مشکلات جدی روبرو کرد. به این اعتبار دلخوری خالد عزیزی حاوی حقایقی است. وجود ما کمونیست‌ها مانع متحقق شدن آرزوی این حزب در سهم شدن در قدرت و تبدیل به «ژاندارم‌های کرد» شد و نیروها مسلح محلی جمهوری اسلامی به همان «پیشمرگان مسلمان کرد»، محدود ماند. زننه و اتوریتیه اجتماعی، قدرت سازمانی و نظامی این چپ یکی از دلایل ناکامی این حزب در «تعامل» با جمهوری اسلامی بود.

دفاع از مفتی‌زاده و ارتجاع سنی

خالد عزیزی می‌گوید «ادبیات چپ و کمونیستی به مفتی زاده و شیخ عزالدین حسینی ظلم کرد» و اشار می‌کند که: «من خودم زمانی که جوان بودم در بوکان در جلسه ای که «کاک احمد مفتی زاده» در مورد کرد و... صحبت می‌کرد شرکت داشتم. کاک احمد مفتی زاده فردی ناسیونالیست بود با نگاه و متد مذهبی خودش او هم حق داشت. اکنون هم طرفداران «کاک احمد» در سنندج و کردستان با نگاه و متد خود کار می‌کنند طبیعتا حق خودشان است.»

عزیزی می‌گوید: «... ملا شیخ عزالدین مدافع چپ و سوسیالیسم و کمونیسم شد و این برای ملا شیخ عزالدین مناسب نبود. ملا شیخ عزالدین می‌بایست با ملاهای دیگر توافق می‌کرد و اداره و مدیریتشان می‌کرد که اگر روزی در کردستان مذهب دوری می‌داشت و قرار بود خدمتی به ناسیونالیسم و کرد و کردایتی بکند، به شیوه ای اداره میشد.. در آینده هم در خاورمیانه چه بخواهیم و چه نخواهیم مذهب می‌تواند در سیاست نقش داشته باشد. لذا ما در حزب دمکرات باید واقع‌بینانه نگاه کنیم و از همه این

تنوعات در خدمت کردایی‌تی استفاده کنیم.»

وجود کمونیست‌ها در کردستان و مقابله آنها با ارتجاع محلی و سراسری، با عوامل جمهوری اسلامی از جمله مفتی زاده و همراهان او که مکتب قران را درست کردند و به عنوان بخشی از جمهوری اسلامی تازه به قدر رسیده کار میکردند، و در کنار صفدری (از عوامل اصلی نورو خونین و همه کاره جمهوری اسلامی در سنندج) از هر جنایتی علیه مردم آزادیخواه و در خدمت جمهوری اسلامی ابایی نداشتند، مورد پسند رهبر حزب دمکرات نیست. مفتی زاده و صفدری تلاش کردند در سنندج و همه شهرهای کردستان علیه کمونیستها دستجات قه‌زمن و اسیدپاش و آدمکش سازمان دهند. مفتی زاده سلفی و از نوع داعش امروزی بود و هواداران امروز او هم مثل خود مفتی زاده سلفی از نوع داعش اند. دوره ای که داعش در خاورمیانه کشتار می‌کرد طرفداران مفتی زاده در کردستان به جنب و جوش افتاده بودند، فتوا صادر می‌کردند، برای داعش سرپازگیری می‌کردند و هر کسی که قوانین مذهب سنی را رعایت نمی‌کرد، تهدید به مرگ می‌کردند. عزیزی روی اینها حساب باز کرده است تا درست مثل جمهوری اسلامی فضای جامعه کردستان را کنترل و آزادیخواهی و کمونیسم را از آن بتکاند و خفه کند.

ما کمونیست‌ها در دوره قیام و بعد از آن همراه مردم مبارز و آزادیخواه در کردستان این تلاشها را لگام زدیم. جریان مفتی زاده مورد نفرت مردم آزادیخواه و هر انسان متمدنی بود. اینکه مفتی زاده ناسیونالیست کرد بوده است، حقیقت دارد و همانطور که خامنه‌ای، خاتمی، رفسنجانی، احمدی نژاد، روحانی و سلیمانی و... همگی ناسیونالیست‌های تمام عیار ایرانی اند. لذا گفته‌های خالد عزیزی در حقیقت بیان ماهیت وی، حزب دمکرات و جنبشی است که او به آن تعلق دارد. تکیه به مذهب برای حفظ عقب ماندگی، فرهنگ مردسالار، و نقش بزرگ مذهب در دفاع از جامعه طبقاتی و اینکه کارگر تا ابدیت باید کارگر بماند و سرمایه دار به عنوان خدای سرزمین حکم براند، ماهیت مشترک حزب آقای عزیزی و همه احزاب بورژوایی از ناسیونالیسم کرد تا فارس و ترک و... و تا سنی و سلفی و شیعه و... است.

در سال ۱۳۵۸ و زمانی که جمهوری اسلامی هیئتی برای مذاکره به کردستان فرستاد تا با «هیئت نمایندگی خلق کرد» مذاکره کند، مفتی زاده همراه صفدری در تقابل با مردم کردستان و هیئت نمایندگی و مطالبات ۸ ماده ای آنها از جمهوری اسلامی، قطعنامه ای ۸ ماده ای به نام خواست مردم در کردستان به نمایندگان جمهوری اسلامی رساندند. اینجا و جهت بیان ماهیت جریان مفتی زاده و مدافعان او در میان ناسیونالیست‌های کرد، خواست‌های ۸ ماده ای آنها را می آورم:

۱- ما خواهان اقدام قاطعانه دولت جهت سرکوب مطلق خود فروختگان حزب دمکرات و چریکهای فدائی خلق و کومله و امثال آن هستیم.

۲- ما خواستار تقویت نیروهای مردمی و انقلابی بخصوص پیشمرگان مسلمان کرد در جهت بازپس گرفتن کردستان از دست رفته‌مان هستیم.

۳- ما خواهان اقدام نیروهای مسلح در زمینه همکاری با پیشمرگان مسلمان در جهت بازگشت مهاجرین هموطن خود می‌باشیم.

۴- ما خواهان عدم فرصت بیشتر به احزاب فوق جهت تا آنان مسلح شدن برای تجربه کردستان و اهداف ضداسلامی آنها هستیم.

۵- ما خواهان متوقف کردن هرگونه مذاکره جهت‌سازش با سردمداران کفر در منطقه و دادن امتیازهای يك جانبه از طرف هیات حسن نیت می‌باشیم.

۶- ما خواهان پاکسازی سریع آموزش و پرورش کرمانشاه و کردستان از عناصر چپ نما و ضد انقلابی هستیم.

۷- ما خواهان فرمان سریع مقامات مملکتی در جهت پاکسازی هرچه زودتر پرسنل سازشکار و منافق که در نیروهای ژاندارمری مسلح بخصوص ژاندارمری مانع خاتمه دادن فاجعه کردستان می‌شوند هستیم.

۸- ما خواهان اجرای فرمان قطعنامه امام خمینی مبنی بر بستن مرزهای توسط ارتش به منظور جلوگیری از عبور ضد انقلاب ورود اسلحه به منطقه که در اوایل وقایع کردستان در هفت ماه پیش داده شده است می‌باشیم. (۶.۱۲.۱۳۵۸)

کمونیسم و «چپ تندرو»

خالد عزیزی علت ناکامی‌های ناسیونالیسم کرد را ورود و پا گرفتن نوعی جدید از کمونیسم در کردستان نام می‌گذارد، که جایگاه پیدا کرده، زمینه داشته و مفتی زاده ها را حاشیه ای کرده و به تلاش حزب دمکرات برای توافق با جمهوری اسلامی لطمه زده است. این هم واقعییتی است. اما این کمونیسم زاده رشد کاپیتالیسم در جامعه ایران و عروج کارگر صنعتی بود. این کمونیسم بیان اعتراض پرولتاریای صنعتی ایران به نظام کاپیتالیستی و جامعه طبقاتی بود. این کمونیسم زمانی در ایران و کردستان به شکل قدرتمند خودنمایی کرد و سرانجام به تشکیل حزب کمونیست ایران منجر شد، که قیام ایران شکل گرفته بود، طبقه کارگر و کارگر صنعتی در این قیام مستقل از سرنوشت آن، نقش بازی کرده بود. شوراها و مجامع عمومی خود را برپا می‌کرد، شیرهای نفت را بست، رهبران و فعالین خود را عروج داد و جامعه را متوجه نقش بزرگ و قدرت بی‌همتای خود کرد. این حقایق نوع دیگری از کمونیسم را در جامعه ایران روی صحنه آورد. رهبران و ایدئولوگ‌های خودش را داشت. اتحاد مبارزان کمونیست و روایت آنها از جامعه، از جمهوری اسلامی و از چپ و کمونیسم و ناسیونالیسم و... فوری بر اساس حقایق آن جامعه هژمون شد که نتیجه آن تشکیل حزب کمونیست ایران شد. در کردستان هم دوره خانخانی پایان یافته بود، فوندالیسم تمام شده بود و با حاکم شدن سرمایه داری طبقه کارگری را شکل داده بود که سیمای جامعه کردستان را عوض کرده بود. حزب آقای عزیزی هم اتفاقا در همین پروسه از حزب فنودال‌ها و عشایر قبل از اصلاحات ارضی به حزب بورژواهای جدید در کردستان و پرچمدار و نماینده بخشی از آنها تبدیل شد.

ناراحتی خالد عزیزی از این چپ هم واقعی است. این چپ با چپی که خود بخشی از شاخه‌های مختلف ناسیونالیسم و جناح چپ بورژوازی ناراضی ایرانی در جبهه ملی و... بود، با چپ پرو روس نوع حزب توده و چریک و نوع چینی و طرفدار مائو و...، از بنیاد متفاوت بود. این کمونیسم از اساس منافع سراسری و عمومی طبقه کارگر و انقلاب سوسیالیستی را افق خود قرار داد. به مذهب و ناسیونالیسم باج نداد، علیه فرهنگ مرد سالار و ناسیونالیستی در جامعه کردستان، علیه مذهب، بی حقوقی زن و... ایستاد و برای اولین بار در خاورمیانه زنان را مسلح و در واحدهای نظامی و در میدان‌های مختلف مبارزه طبقاتی سازمان داد. همین حقایق حزب دمکرات وقت را به این نتیجه رساند علیه آن دست به توطئه بزند و چندین بار دست به حمله نظامی علیه آن زد. سرانجام و برای ساکت کردن ما و کمونیسمی که به قول رهبران حزب دمکرات و بورژواهای کرد، «باعث زبان درازی کارگران علیه سرمایه داران و حزیبش شده بودند» جنگ سراسری را علیه تشکیلات کردستان حزب کمونیست ایران (کومله) تحمیل کردند و

سرانجام هم خودشان شکست خوردند.

امروز این کمونیسم در هر محله و کارخانه و دانشگاه و غیره، فعالین خود را دارد، جریانی اجتماعی، شناخته شده و با نفوذ در ایران و از جمله در جامعه کردستان است. این کمونیسم خار چشم هر ارتجاعی بوده است و در میدان‌های زیادی حریفان مرتجع خود را زمین زده است. آقای عزیزی در کنار صف وسیعی از حکام ایران تا مرتجعین مفتی زاده، سلفی، بورژواهای کردستان و...، از آن نفرت دارند و علیه آن می‌جنگند. ما پیام را گرفته ایم و روی ظرفیت ارتجاعی، ضد کارگری و ضد انسانی شما حساب کرده ایم. کارگران و مردم آزادیخواه و آگاه در کردستان هم با گوشت و استخوان ماهیت بورژوایی و نوع عقب مانده و عهد عتیق حزب شما را می‌شناسند و تجربه کرده اند.

شرط بندی روی اسب بازنده!

اینکه امروز یک بار دیگر حزب دمکرات کردستان سخنان خالد عزیزی را منتشر می‌کند، شاید مهمتر از خود مصاحبه است. خصوصاً اینکه در این دوره و با اعتراضات توده ای در ایران، بحث اینکه ممکن است جمهوری اسلامی سرنگون شود توسط شخصیت‌های خود جمهوری اسلامی هم بیان می‌شود. در چنین شرایطی بخشی از طرفداران حاکمیت تلاش می‌کنند سرنوشت خود را به جمهوری اسلامی گره نزنند و از آن فاصله بگیرند. اما ظاهراً برای حزب دمکرات و جریانات ناسیونالیستی که برای نشستن بر سر سفره قدرت سرنوشت خود را به هر دولت و جریان ارتجاعی گره می‌زنند، اتفاقاً این یک فرصت به حساب می‌آید. ارزیابی‌شان این است که امروز با توجه به ضعف شدن جمهوری اسلامی و «خطر» سرنگونی آن شانس مذاکره و امتیازگیری و توافق و «تعامل» بیشتر است. بخصوص در کردستانی که کمونیست‌ها در آن با تاریخ اعتراض و مقاومت گره خورده اند و می‌توانند خطری جدی برای حاکمیت باشند. به همین دلیل در یکی دو سال گذشته هر دو شاخه حزب دمکرات و دو شاخه کومه‌له زحمتکشان مهتدی و ایلخانی در حال مذاکره مخفیانه با نمایندگان جمهوری اسلامی بوده اند. فکر می‌کنند شاید ضعف جمهوری اسلامی و مخاطراتی که آینده او را تهدید می‌کند، مجال برای بکارگیری این جریانات و تبدیل آنها به بازوی حاکمیت خود در کردستان و مجری سیاست‌هایشان باشند. می‌دانند اعتراضات سراسری، عروج طبقه کارگر و برجسته شدن نقش کمونیسم این طبقه در تحولات اخیر ایران، نگاه و امید جامعه به طبقه کارگر، خطری جدی در مقابل اپوزیسیون راست و از جمله ناسیونالیسم کرد نیز هست.

در نتیجه تا جمهوری اسلامی حاکم است فرجه ای برای این جریانات هم موجود است که در کنار حاکمیت اولاً بورژوازی کرد و احزاب سهمی از سود حاصل از دسترنج کارگر بدست آورند و در ثانی در موقعیت بهتری برای تقابل با کارگر و صف آزادیخواهی قرار گیرند. خالد عزیزی در همین مصاحبه تأکید می‌کند که آنها برای مذاکره و توافق با نه فقط جمهوری اسلامی که با هر حکومت دیگری دست دوستی دراز می‌کنند. به قول خالد عزیزی: «دستی که در مناسبت میان دولت‌ها به آن می‌گویند زیتون آشتی، زیتون آشتی همیشه موجود است، زیتون دیالوگ و گفتگو همیشه وجود دارد...»

تاریخ حزب دمکرات چه در زمان جمهوری اسلامی و چه پیش از آن تلاش برای آشتی با حاکمیت و تلاش برای تبدیل به بازوی حکومت مرکزی و مجری سیاست‌های آن در کردستان و گرفتن سهمی از سود حاصل از استثمار طبقه کارگر بوده است. برای نیل به این هدف به هر ارتجاعی متوسل شده اند. خالد عزیزی به عنوان کسی که در این زمینه بی‌ایمان و اگر تر از بقیه حرف می‌زند در سخنرانی دیگری

می‌گوید:

«...من آرزو می‌کردم کرد می‌توانست خود را رها سازد بگذار حکومت دیکتاتوری کرد را می‌داشت. بگذار دیکتاتورهای کرد هم کرد را اعدام می‌کردند اما مثل همه کشورهای دنیا مرزهای خودش را می‌داشت...» اما خالد عزیزی و حزیش همراه با متحدین آنها، روی اسب بازنده شرط بندی کرده اند. اولاً جمهوری اسلامی در مقابل مردم آزادیخواه ایران به مصاف طلبیده شده است. سرنوشتی جمهوری اسلامی در دستور جامعه است. در چنین شرایطی کسی برای مدافعان و متحدین آنها از جمله حزب آقای عزیزی نه تنها فرش قرمز پهن نمی‌کند که بعلاوه با نفرت عمومی مردم آزادیخواه در کردستان مواجه خواهد شد. بعلاوه باز کردن حساب روی سلفی‌ها در کردستان از اولی شانس کمتری دارد. استیصال و درماندگی احزاب ناسیونالیست کرد قابل فهم است اما این درجه از درپوزگی و پناه بردن به هر ارتجاعی، دیگر زیادی سفیهانه به نظر می‌رسد. سلفی‌گری در کل خاورمیانه و جهان به حق با آدم کشی، قتل و جنایت و توحش، بازار برده فروشی از زنان و... تداومی می‌شود. احزابی که پیام دوستی به تهمانده‌های این ارتجاع آنهم در کردستان ایران می‌فرستند و به آن امید می‌بندند، در ذهن هر انسانی با یک بند انگشت تعمق و عقل سلیم، بیان ظرفیت بی‌نهایت ضد انسانی و ضد تمدن حاملان آن است. سلفی‌گری دوره اش تمام شده است، اسلام در ایران ۴۱ سال است در خدمت بورژوازی جنایت می‌کند، و با سرنوشتی جمهوری اسلامی یک رنسانس ضداسلامی تمام منطقه را خواهد لرزاند. در چنین شرایطی حزب آقای عزیزی و همراهان او جز نفرت و بی‌زاری دستاوردی نخواهند داشت.

بعلاوه عزیزی و حزیش و متحدین آنها باید به این حقیقت گردن بگذارند، که جامعه کردستان مدتها است میدان تاخت و تاز آنها نیست. کردستان امروز به عنوان بخشی از جامعه شهری ایران، طبقه کارگری دارد که در چهل سال گذشته رشد کرده است. از نظر کمی با چهل سال قبل قابل قیاس نیست. از نظر کیفی هم تجارب به مراتب گرانبهرتری از اوایل حاکمیت جمهوری اسلامی را دارد. طبقه ای که خود را بخشی از طبقه کارگر ایران می‌داند. حزب، شخصیت‌ها و سخنگویان خود را دارد و همراه طبقه کارگر ایران و اقشار پایین جامعه برای آزادی و برابری، برای جامعه عادلانه و مرفه و امن مبارزه می‌کند. خالد عزیزی و حزیش اگر سه دهه قبل با هدف سرکوب و خفه کردن این طبقه دست به تعرضات نظامی و حملات مسلحانه به نیروهای چپ و به جریان ما در حزب کمونیست ایران و کومه له زدند و شکست خوردند، امروز با جامعه ای به مراتب شهری‌تر، با نسلی به مراتب آگاه‌تر و با کمونیسمی روشن بین و با افق طرف هستند که برای ناسیونالیسم و قومی‌گری، برای ارتجاع سنی و سنبل‌های حزب دمکرات و دبیر کل آن تره خرد خواهند کرد. ناسیونالیسم کرد در چنین شرایطی تلاش می‌کند سرنوشت خود را به سرنوشت جمهوری اسلامی گره بزند تا شاید گوشه‌لحافی را از حکومت بدست آورد. اما مستقل از رسیدن و نرسیدن به این قبله امیال، در نگاه طبقه کارگر و اقشار محروم، در نگاه مردم آزادیخواه کردستان، بی‌آبرو تر خواهند شد.

کمونیسم و ناسیونالیسم در کردستان

"خلاصه بحثی در دفتر کردستان"

مظفر محمدی

می خواهم به چند موضوع در اینجا بپردازم:

- ۱- احزاب کردی، سیاست ها و اقدامات عملی و عکس العمل جمهوری اسلامی
- ۲- تاکید احزاب کردی بر نقش مذهب در کردستان و استفاده ایزاری رژیم از آن
- ۳- توازن قوای طبقاتی و اجتماعی در کردستان و موقعیت کمونیسم در این توازن قوا

احزاب کردی، سیاست ها و اقدامات عملی و عکس العمل جمهوری اسلامی

در خبرها دیدیم:

حزب دمکرات آذربایجان در خوی به یکی از پایگاه های نظامی رژیم حمله کردند. اطلاعیه این اقدام نظامی توسط حزب دمکرات کردستان ایران "حدکا" منتشر شده است!

سوال این است که این حزب نامبرده چه حزبی است و یا اصلا وجود خارجی دارد یا شاخه آذربایجان حدکا است. در اطلاعیه آمده است که پیشمرگان کرد و ترک آذربایجان این حمله نظامی را انجام داده اند.

بعلاوه در این مدت درگیرهای نظامی دیگری در کردستان از جمله در کوه های چهل چشمه ی ناحیه ی دیواندره، در اطراف مریوان، ارومیه و ... هم گزارش شده بدون این که کسی مسوولیت آن ها را بر عهده بگیرد.

در این رابطه میخوام به این سوالات جواب بدهم که این عملیات های نظامی مشکوک در کردستان برای چیست؟ عکس العمل جمهوری اسلامی چه خواهد بود؟ جمهوری اسلامی از تشنت درون احزاب چگونه استفاده می کند؟ این شرایط چه تاثیری بر رابطه مردم با رژیم در کردستان خواهد گذاشت؟

اگر کمی به گذشته برگردیم. نه گذشته ی خیلی دور، مرحله ی جدید در فعالیت نظامی احزاب کردی اعلام "راسان" حدکا است. ماجرا این است که حدکا از عربستان دستور می گیرد در مقابل مخاطراتی که جمهوری اسلامی در منطقه و علیه عربستان بوجود آورده است، دست به یک سری عملیات نظامی بزند و در مقابل مقادیر زیادی اسلحه و پول دریافت می کند. برای این کار حدکا در قندیل مستقر شد و عملیات هایی تحت عنوان "راسان" که همه به خودکشی شبیه بودند انجام داد. این پروژه ی تبلیغاتی - ایدایی خیلی زود شکست خورد. حدکا بعدا اعلام کرد که عملیات ها توسط نیروهای مسلح داخل ایران و به اصطلاح عقاب های کردستان انجام شده و پیشمرگان حدکا وارد نشده اند.

از آن ببعد توازن قوای منطقه ای، موقعیت شکننده ی عربستان و سیاست ترامپ در مورد جمهوری اسلامی و اخربنش ممنوعیت ملاقات امریکایی ها با اپوزیسیون جمهوری اسلامی، بطور کلی زیر پای

احزاب ناسیونالیست کرد و البته کل اپوزیسیون بورژوازی ایران را خالی کرد.

در نتیجه احزاب ناسیونالیست به مذاکره با رژیم روی آوردند. واسطه هایشان مقدمات ملاقات و مذاکره ای این احزاب را در نروژ فراهم کردند که تا حالا ادامه داشته است. این سیاست هم از آغاز معلوم بود که شکست می خورد و جمهوری اسلامی حاضر به پذیرفتن این احزاب بعنوان احزاب سیاسی کردستان و طرف حساب رژیم برسمیت شناخته نمی شوند. اساسا جمهوری اسلامی به هیچگونه فعالیت حزبی علنی و قانونی از جانب اپوزیسیون تن نمی دهد.

سیاست رژیم در مقابل اپوزیسیون و احزاب کردی در اساس این است که بیابند تسلیم شوند، سلاحهایشان را تحویل دهند، تعدادیشان محاکمه و مجازات میشوند و بقیه هم آزادند برای خود زندگی کنند. این سیاست همیشه بین دو نیروی متخاصم که یکی قدرت دارد و دیگری ضعیف است صدق می کند. طرف قدرتمند خواهان تسلیم طرف ضعیف است نه مذاکره و توافق و بعنوان دو طرف معامله. یک طرفه است. این را احزاب کردی خوب می فهمند اما از سر استیصال بهر خفتی تن می دهند ولو به کشته شدن رهبرانیشان هم بینجامد..

در نتیجه، هم مذاکرات نمایشی رژیم با احزاب کردی و هم تغییر رنگ و شکل دادن مثلا پژاک و اعلام سازمان غیر مسلح به نام کودار برای همکاری و همزیستی با رژیم، هیچکدام جواب نداده اند و سر احزاب کردی بی کلاه مانده است.

گشت های نظامی واحدهای کوچک پژاک و عملیاتیهای ایدایی احزاب کردی در کردستان در واقع نتیجه ی شرایط استیصال آن ها است. می خواهند وانمود کنند که هنوز دندان دارند گاز بگیرند. هنوز می توانند برای جمهوری اسلام مزاحمت هایی فراهم کنند و به زعم خودشان عامل فشاری برای قانع کردن جمهوری اسلامی به پذیرفتن شان و مذاکره و معامله هستند.

اما برای جمهوری اسلامی که در موضع قدرت است این درگیری ها فشاری بحساب نمی آید. بلکه حتی از ان بعنوان ایجاد ناامنی و بهانه سرکوب فعالین سیاسی و کارگری و رهبران مردم می تواند مورد استفاده قرار دهد.

دورنمای این اوضاع به کدام سمت می رود را نه رفتارهای احزاب کردی با جمهوری اسلامی بلکه رابطه ی مردم و جمهوری اسلامی تعیین می کند. جنبش های اجتماعی بخصوص در ابعاد سراسری تعیین می کند که جمهوری اسلامی سر نوشتش بکجا می رسد.

با وجود این، احزاب کردی با همین سیاستهای از سر استیصال و پراگماتیستی و زیگزاگ های سیاسی و غیره، از دو سر بعنوان مانع بر سر راه مردم کردستان در مقابل رژیم عمل می کنند:

یکی، امروز با همین سیاستهای از طرفی مذاکره و معامله و از طرفی درگیریهای مقطعی و کم تاثیر اما پر سرو صدا مانند راسان و درگیریهای اخیر، تاثیرات اجتماعی و روانی بر افکار عمومی مردم کردستان می گذارند. مردم منتظر از جمهوری اسلامی و عاصی و گرسنه به تحركات نظامی ناسیونالیست ها توجه نشان می دهند. این در صورتی است که مردم انگیزه های سیاسی این اقدامات نظامی را که در خدمت فشار بر رژیم برای مذاکره است را درک نمی کنند یا فراموش می کنند.

من فکر می کنم درگیریهای پراکنده ادامه خواهد داشت.

دوم، در جریان سرنگونی و بعد از ان احزاب کردی مسلح و پول دار و با پشتوانه نیروهای منطقه ای مانند

حزب بارزانی پشت حدکا و پ ک ک و جناح طالبانی دولت اقلیم پشت پژاک، کردستان را به جولانگاه قلدری و زورگویی به مردم برای کسب قدرت تبدیل می کنند.

در نتیجه کمونیست ها و کارگران کردستان باید برای خنثی کردن هر دوی این پدیده تلاش کنند. هم دشمن بالقوه امروز و سیاستهایش را خنثی نمایند و هم امکان تسلط پیدا کردن و قدرت گیری به زور اسلحه و پول و پشتوانه های منطقه ای را از او بگیرند.

تاکید احزاب کردی بر نقش مذهب در کردستان و استفاده ابزاری رژیم از آن

سنی گری و ناسیونالیسم کرد پدیده ای مرکب و جدانشدنی از همدیگرند.

رهبان جنبش های ملی کردستان در ایران و عراق و ترکیه اساسا شیوخ و پیشوایان دینی بودند. قاضی محمد، شیخ محمود؛ ملا مصطفی، شیخ عبدالله شمزینان. شیخ سعید پیران در ترکیه و غیره...

در نتیجه پدیده ی مذهب و ملی گرایی از هم جدا نیستند. در نیم قرن اخیر با وجود گسترش سکولاریسم و مساله دمکراسی و غیره رهبان جنبش ملی در کردستان هم بیشتر مکلا و بدون عامه شدند. اما هیچوقت از سکولاریسم حرفی به میان نیامد. یا اگر در گفتار از سکولاریسم حرفی به میان بیاید، اما در عمل مدام به نقش مذهب تاکید داشته اند. در کردستان عراق جریانات اسلامی بزرگ و کوچکی تشکیل شده اند که علاوه بر نفوذ توده ای در دولت و قدرت هم شریک اند.

در کردستان ایران، اسلامی و سنی بودن همیشه یک ستون ایدئولوژیک حزب دمکرات در کنار ناسیونالیسم او بوده است. تبلیغ رادبویی حدکا با آیات قرآن شروع و رهبانان در مکه و حج عکس می گیرند. این که امروز خالد عزیزی بر اسلامی بودن انقلاب ایران و رهبری خمینی و همچنین نقش مذهب در کردستان تاکید دارد، چیز تازه ای نیست. اما موضوعی که تازگی دارد، انگشت گذاشتن بر جریانات مذهبی معین در کردستان و دفاع از آن ها است.

یکی از این ها، جریان مفتی زاده با رگه سلفی گری و وهابی گری در این جریان است. حزب دمکرات کردستان «حدک» شعبه دیگر حزب مادر، می خواهد بگوید که سلفی گری و رهبانان علاوه بر سنی گری بطور کلی، مورد حمایت و مورد احترام این حزب است. این با احترام بطور کلی به مذهب فرق دارد. این دعوت به پیوند جنبش سلفی در کردستان با ناسیونالیسم کرد و احزاب آن است. این یک معامله بر سر شریک شدن در قدرت و ثروتی است که ناسیونالیسم و مذهب در کردستان به آن چشم دوخته اند.

در اینجا بحث بر سر ابزار مذهب و سنی گری بطور کلی برای ناسیونالیسم کرد نیست. بحث بر سر انگشت گذاشتن بر سلفی گری است که می تواند با تهدید و فشار و تروری که در پرونده سلفی گری در منطقه و پتانسیلی که این جریان باند سپاهی دارد، بعنوان بازوی فشار ناسیونالیسم کرد بر مردم کردستان و بویژه بر جناح چپ جامعه و کمونیست ها و کارگران و زنان، نیمی از انسان های جامعه مورد استفاده قرار گیرد.

«حدک» و خالد عزیزی رهبر آن، علاوه بر جریان دیگر مذهبی که شیخ عزالدین حسینی آن را نمایندگی می کرد هم عطف توجه دارد. ولو این که جریان عزالدین حسینی موافق نقش مذهب در دولت نیست ولی هر چه هست اسلامی و سنی است.

احزاب ناسیونالیست تلاش کردند که ملایان کردستان را جمع کرده و بعنوان پروژه ی خود در تشکیلاتی متحد کنند، اما موفق نشدند و این را هم می دانند که وهابیون مفتی زاده نمی توانند ملاحای کردستان را دور خود جمع کنند. در نتیجه متحد کردن ملایان در نهادی مذهبی مشابه نهاد های حوزه های علمیه ی جمهوری اسلامی یک پروژه ناسیونالیسم کرد است. کاری که خالد عزیزی بعنوان گلگی از عزالدین حسینی مطرح می کند که چرا بجای این کار در کنار کمونیست ها ایستاد.

اما جمهوری اسلامی از این سیاست نیز بهره می برد.

رژیم هیچوقت سلفی ها را تحت فشار قرار نداد. مواردی وجود داشته که زمانی آنها دست به اسلحه بردند یا زیادی زبان درازی کردن گوشمالیشان داده است. بعلاوه ملاحای کردستان بخصوص امام جمعه ها را در پوشش اوقاف اجیر کرده و به خدمت گرفته و به مبلغ و مجری سیاستهایش تبدیل کرده است. و از این هر دو بابت نه با سلفی ها و نه ملاحای سنی مشکلی ندارد و خطری احساس نمی کند.

اما این کافی نیست. جمهوری اسلامی بهتر از احزاب ناسیونالیست کرد می فهمد که مردم کردستان مذهبی نیستند. و مذهب نقشی در روابط اجتماعی و در سیاست در کردستان ندارد. در نتیجه برایش اهمیت دارد که احزاب ناسیونالیست در مورد نقش مذهب در کردستان حرف بزنند. چرا که مذهب چه شیعی چه سنی بطور کلی یکی از ارکان ایدئولوژیک بورژوازی حاکم و اپوزیسیون بورژوایی و ناسیونالیسم ایران و کرد و غیره است. این وجه اشتراک همه است.

در نتیجه تبلیغات مذهبی و پروژه های عملی مثل تجمع ملایان، تشکل سلفی ها و غیره را به نفع خود می دانند.

اولین بهره برداری جمهوری اسلامی از مذهبی نامیدن مردم کردستان، جنگ علیه کمونیست ها و کارگران و زنان و مردان از ادیخواه و برابری طلب است. جمهوری اسلامی نه با ناسیونالیسم کرد مشکلی دارد و نه سلفی ها و ملاحای کردستان و شیوخ و صوفی و درویش شان... مشکل جمهوری اسلامی در کردستان جناح چپ و کمونیست و سوسیالیست های کردستان است. تجهیز مذهب و سنی گری و سلفی گری تنها برای مقابله با سوسیالیسم و دفاع از انسانیت و حرمت و آزادی و برابری است.

دومین بهره برداری جمهوری اسلامی از مذهبی نامیدن مردم کردستان، تعرض به زنان بعنوان نصف شهروندان در این منطقه است. معمولاً پوشش زنان بخصوص در مراسم های خاص و یا در روستاها و شهرک ها اگر چه پوششی سر تا پا است اما مذهبی نیست. حجاب نامیده نمی شود. بعلاوه شهرنشینان و دختران جوان کردستان هم با حجاب کنار نیامده اند. به همین دلیل است در این گیرودار رفتاری جامعه با بیماری مرگبار کرونا استاندار کردستان آمده و می گوید باید با بدحجابی مبارزه کرده و قرارگاه فرهنگی تاسیس می کند...

نهایتاً می خواهم بگویم که ما باید علیه ارتجاع اسلامی و سم مذهب و خرافات در جامعه و بعنوان ابزار بورژوازی سراسری و بورژوازی کرد بایستیم و جامعه را نسبت به تاثیرات مخرب مذهب و خرافات و سازمانها و فرقه های مذهبی تا تبلیغات ناسیونالیست ها آگاه و هشیار نگه داریم.

توازن قوا در کردستان

اگر به توازن قوا و صف بندی نیروهای اجتماعی در کردستان نگاه کنیم تصویر از نظر من به این

صورت است:

احزاب ناسیونالیست، احزاب بورژوازی کرد هستند. در نتیجه، بورژوازی بزرگ کرد پشت احزاب ناسیونالیست را خواهد گرفت. این طبیعی است.

بورژوازی متوسط شهری و روستایی و خرده بورژوازی مرفه هم به ناسیونالیسم تعلق خاطر دارند. بازاریان و تجار بزرگ و مدیران و روسای کنونی و نظامیون ارشد کرد در ارتش از پشتوانه های احزاب کردی هستند.

دهقان امروز در ایران دهقان قبل از اصلاحات ارضی نیست. بخش زمین دار بزرگ و دارای ملک و مال و دام و ابزار آلات کشاورزی مکانیزه هم بخشی از نیروهای طبقاتی و اجتماعی ناسیونالیسم کرد را می توانند تشکیل دهند. در اوایل جنبش مسلحانه در کردستان بخش زمین دار بزرگ و متوسط دهقانان که صاحب ملک و مالی شده بودند، به احزاب کردی بیشتر تعلق خاطر داشتند و لو به ما کمونیست ها هم روی خوش نشان می دادند و کمک های مالی هم می کردند. اما دهقان کم زمین و خانواده های بی زمین که "خوش نشین" نام داشتند و کارگران روستایی بودند، از ما بی قید و شرط حمایت و همکاری می کردند.

اما قدرت ما و نیروی کمونیسم و برابری اساسا در شهر و روستا های کردستان در میان کارگران و زحمتکشان است. لشکری از کارگران در کردستان شاعل و بیکار و فصلی، دستفروشان، حقوق بگیران جزء و محرومان و خانواده هایشان بخاطر موقعیت طبقاتی شان نمی توانند به احزاب بورژوازی و ناسیونالیست کرد دل ببندند. این نیروی کمونیسم در کردستان است. برای مثال در شهرچند صد هزار نفری سنندج علاوه بر ده ها هزار کارگر شاعل در مراکز کار و خدمات و حمل و نقل، بیش از ۲۰ هزار کارگر فصلی و ساختمان در اتحادیه ثبت نام کرده اند. همین اندازه کارگر بیکار مطلق هست. دستفروشان و دیگر محرومان را اضافه کنید.

در مجموع در این شهر، بالغ بر صد هزار کارگر با خانواده هایشان زندگی می کنند. بخش بزرگی از این نیرو در شهر و روستاها، تحصیل کرده اند. جوانانی هستند که شغلی ندارند و بیکار و بی آینده هستند. به این نیرو زنان کردستان را اضافه کنید که نصف جمعیت است که هم در جمهوری اسلامی بی حقوق و اسیر تبعیض جنسی و نابرابری هستند و هم از جانب احزاب کردی حقوق برابر با مردان را نخواهند داشت. استقلال اقتصادی زن، برابری کامل زن و مرد در همه ی عرصه ها، حذف کار خانگی بی اجر و مزد در سیاست و فرهنگ ناسیونالیسم کرد جایی ندارد. بدون شک قوانین مربوط به حقوق زنان و خانواده از جانب احزابی که بر نقش مذهب در کردستان متکی هستند، همان قوانین شرع اسلامی خواهد بود.

در نتیجه نیروی طبقاتی و اجتماعی کمونیسم و برابری در کردستان چه به لحاظ کمی و چه کیفی، اکثریت مردم کردستان را تشکیل می دهند. اما اکثریت عددی بودن کافی نیست. این بخش جامعه به آگاهی طبقاتی، به شناخت دشمن طبقاتی، به آگاهی در مورد سموم ملی گرایی و قوم پرستی و ارتجاع مذهبی و دیگر سیاستهای احزاب ناسیونالیست و بورژوازی کرد نیاز دارند. به سازمان های اجتماعی خود نیاز دارند. به اتحاد صفوف رهبران خود نیاز دارند. به کمونیسم بعنوان ابزار مبارزه نیاز دارند. و مهم تر از همه به حزب رهبر جامعه نیاز دارند. پیروزی کمونیسم و کارگر و زن و جوان در کردستان چه در

جنبش سراسری برای سرنگونی و چه مقاومت در برابر قلدری و زورگویی احزاب مسلح ناسیونالیست کرد در گرو تبدیل کمونیسم ما و حزب ما به رهبر جامعه است! این اتفاقی است که از همین حالا باید بیفتد نه در آینده ی دور.

این ها عرصه های جدال ما در کردستان با جمهوری اسلامی و ناسیونالیسم کرد، امروز و بعد از سرنگونی جمهوری اسلامی است. جدال بسیار سختی است. مردم به جمهوری اسلامی توهم ندارند و از آن کنده شده اند. اما هنوز توهم به کردایتی در کردستان موج می زند. و این کار ما و کمونیست ها و کارگران و زحمتکشان و زنان و جوانان کردستان را سخت کرده است.

کردستان خیلی بیشتر از بقیه نقاط ایران به دلیل سنت و وجود احزاب مسلح و حامیان منطقه ای شان با مخاطره ی تسلط نظامی و میلیشیای احزاب بر سرنوشت مردم مواجه هستند. این احزاب قومی و مذهبی، علاوه بر رقابت های درونی خود که گاهی به جنگ بین خودشان هم کشیده می شود، الگویی بهتر از دولت اقلیم کردستان عراق برای مردم کردستان ایران ندارند. در این الگو فقط اقلیتی سرمایه دار صاحب قدرت و ثروت می شوند. اقتشار متوسط شهری و روستایی هم در این مدل حاکمیت خیری نمی بینند.

کردستان ایران پس از جمهوری اسلامی دو راه در پیش دارد.

یکی مسیری که کردستان عراق پیمود و به تشکیل دولت اقلیم توسط احزاب میلیشیایی کرد انجامید و امروز همه شاهد عواقب فاجعه بار آن برای مردم زحمتکش کردستان عراق هستیم.

دوم، کردستان انقلابی بدوا بعنوان دروازه انقلاب ایران و ثانیاً چپ و برابری طلب با الگوی نه قومی – نه مذهبی و اداره جامعه با شوراهای کارگری و مردمی. این جدال کمونیسم و کارگر و مردم از ادیخواه با جمهوری اسلامی از طرفی و سیاستهای ناسیونالیسم کرد چه در جنگ و آشتی با رژیم و چه در جدال با مردم کردستان پس از سرنگونی جمهوری اسلامی، از طرف دیگر است.

ما کمونیست ها، سوسیالیست ها، زنان برابری طلب و همه ی آزادیخواهان کردستان، با پشتوانه ای نیروی اجتماعی لشکر عظیم کارگران و زحمتکشان و بخش ندار و تنگدست جامعه که اکثریت جمعیت شهر و روستاهای کردستان را تشکیل می دهند، باید تضمین کنیم که کردستان نقطه قدرت انقلاب سراسری علیه جمهوری اسلامی باقی می ماند و مخاطرات ناسیونالیسم کرد و سیاست و نقشه هایشان را چه امروز و در بطن جنبش سرنگونی و چه زمانی که برای کسب قدرت و ثروت در کردستان خیز بر می دارند، خنثی و نقش بر آب سازیم.

حکمتیست ها در کردستان دست ها و آغوششان به روی همه ی کمونیست ها، چپ ها و زنان و مردان و جوانان آزادیخواه با هر گرایش سیاسی برای انجام وظایفی که تعریف کردیم باز است. نقطه اشتراک این همبستگی و همسرنوشتی، تعلق و تعهد به جامعه ای نه قومی – نه مذهبی، از ادیهای بی قید و شرط سیاسی، برابری کامل زن و مرد و امنیت و رفاه و معیشت بدون تبعیض برای همه ی شهروندان است!

اردیبهشت ۹۹

می ۲۰۲۰

جامعه ایران و باندهای مخرب، از رجوی تا مهدی

خالد حاج محمدی

این دوره شاهد تحولات جدید دوجریان در میان نیروهای اپوزیسیون در طیف اولترا راست بودیم. دو جریان که علیرغم تفاوتها، تشابهات بسیاری با هم دارند و هر دو بر تارک دو پدیده، دو هویت کاذب، یکی هویت مذهبی و دیگری هویت قومی، امید بسته اند، هر دو مطیع هر دولتی هستند که دوستی و خلوصیت آنها را در پیشبرد امور خود در چهارچوب سیاست آنها را بپذیرد. هر دو به امید پدیده های سیاهی هستند که جامعه به ویرانی کشیده شود و به زعم آنها شرایط رشد و مشتری برای استفاده از آنها مهیا شود. هر دو به یک اندازه در سیاست ایران ویژه اند، به جایی و جنبشی واقعی وصل نیستند و هر دو به یک اندازه از اتحاد مردم محروم، از اتحاد کارگری بیزار و ضد کمونیست و ترقیخواهی اند. هر دو به یک اندازه فرصت طلب و تابع سیاست دیگران هستند. هر دو ظرفیت تخریب و تباهی جامعه را دارند و در این مسیر "امتحان پس داده اند".

این دو جریان مجاهدین خلق به رهبری مریم رجوی و سازمان زحمتکشان عبدالله مهدی است. نگرانی و ترس هر دو جریان، فضای امروز جامعه ایران و تحولاتی است که در جهان روی داده و نوید به میدان آمدن پایین علیه حاکمین را میدهد. تحولاتی که زمینه رشد جریانات اولترا راست، فاشیستی، راسیستی و فرقه های مخرب و عقب مانده قومی و مذهبی را محدود کرده است. بطور برجسته تر فضای امروز ایران، عروج طبقه کارگر و عدالتخواهی این طبقه، تبدیل آن به نقطه اتصال محرومان جامعه و سمپاتی عموم آنها به هم، در کنار معضلات داخلی مهمترین حامی و اربابشان «پرزدینت ترامپ»، آرزوهای این دو جریان و شانس بوقوع پیوستن رویاهای شوم شان را تضعیف کرده است.

مشکلات مجاهدین نامربوطی به جامعه بشری و سوخت و ساز آن، نامربوطی به تمدن بشری و زندگی در دنیای امروز است. مجاهد در سیاست ایران به هیچ پدیده اجتماعی وصل نیست، منشا هیچ اثری در هیچ ده کوره ای نیست. ادعاهای مجاهد که از جمله در نشست سالانه آنها توسط مریم رجوی اعلام شد، مبنی بر اینکه اعتراضات دیمه و آبانماه و... کار آنها است، برای هر کسی که چهار روز روی کره زمین زندگی کرده باشد، چیزی نیست جز تخیلات دور از ذهن و شعور! دنیای ذهنی و خود ساخته این جریان هیچ کسی را با شعوری متوسط تکان نمیدهد، کسی آنرا جدی نمیگیرد. بعلاوه جریانی که از هر سکت مذهبی، متعصب تر، فرقه ای و عقب مانده تر، ضد زن تر، عهد عتیق تر و... است، نه شانس اداره و زندگی مردم در تهران که در هیچ روستای دور افتاده ای را ندارند. مجاهد نمونه بارز سکتی است که حداقل دو قرن از جامعه مدرن شهری، از تمدن، از زندگی شهری و فرهنگ جوامع بشری، از علم و دانش و.. عقب است.

سخنرانی مریم رجوی در اجماع این جریان که از تلویزیون «ایران انترناشنال» پخش شد، مستقل از پوچ و کودکانه بودن ادعاهای خانم رجوی، چنان سطحی و نامربوط بود، که بیش از هر افشاگری ای، بی مایگی مجاهد و رهبری آنرا بر ملا کرد. خانمی که خود را «رئیس جمهور» ایران خطاب میکند و مسعود رجوی نیز «رهبر» و «ولی فقیه» آینده که زنده یا مرده روزی به جای «امام زمان» ظهور و

حکومت را در دست مگیرند، بیش از اینکه چیزی در مورد دنیای ما و سیاست در ایران بگوید، پریشان گوئی ذهن بیمار و مالیخولیایی او را به نمایش میگذارد. ظاهرا قرار بود این «کنفرانس» و سخنرانی مریم رجوی کشف حجاب نکرده، در جمع حواریون محجبه، را به عنوان یک جریان قوی و صاحب سخن و آلترناتیو، به جامعه شهری ایران بفروشد. این تصور که «رهبر» و «رئیس جمهور» و درویش همراه، بر دوش مردم ایران بر روی فرش قرمز و بعد از سرنگونی صاحب تاج و تخت شوند، چنان احمقانه و دور از ذهن است، که در تخیل هم نمیگنجد. پشت این ذهن بیمار اما سازمانی را می بینیم که آماده اجیر شدن توسط هر دولت و نیروی مرتجعی برای تخریب، ایجاد مزاحمت، نا امن کردن فضا و ... است. این تنها خاصیت مجاهدین است. کارناول امسال خانم رجوی و حواریون کف زن او به کمک تلویزیون «ایران انترناشنال»، از طرف مردم ایران جوابی را گرفت که شایسته این جریان است.

جریان بعدی سازمان زحمتکشان عبدالله مهدی است. این جریان از مجاهد بی ریشه تر است. اما این جریان به چند مسئله واقعی خود را آویزان و روی آنها سرمایه گذاری کرده است. اول به سرقت بردن یک تاریخ فعالیت کمونیستی است که عبدالله مهدی و جریانش علیه آن تاریخ و برای مسخ آن شمشیر از رو بسته اند. آنها اسم و رسم و نام جانباختگان آن تاریخ را به گردن آویزان کرده اند، تا جریان قومی و ضد کمونیستی خود را در بازار سیاست به فروش برسانند. تلاش کرده اند «شهید» و خون «شهاد» را چنان برجسته و حول آن چنان تعصبات کور و عقب مانده ای را باد بزنند که حقیقت و حتی هویت سیاسی واقعی جانباختگان آن تاریخ، افکار و آرمانهای کمونیستی و برابری طلبانه آنها، زیر گرد و خاک این تعصبات و تبلیغات ریاکارانه گم شود و از بین برود. این جریان لباس قومی بر تن شخصیت های مشهور و خوشنام کمونیسم در کردستان کرده است، به نام فواد مصطفی سلطانی ها، محمد حسین کریمی ها و حتی کسانی مانند جعفر شفیعی ها و صدیق کمانگرها و... که از سازندگان و شخصیت های اصلی حزب کمونیست ایران بودند، لباس قومیت پوشیده اند. از خوشنامی و اعتبار آنها و با ملاحظه کردن اسم کومه له از همه اعتبار این جریان، نه تنها علیه کومه له در دوره حزب کمونیست ایران، که بعلاوه علیه همه آرمان های کومه له قبل از تشکیل حزب کمونیست ایران نیز، در خدمت فرقه عقب مانده و متعصب قومی و ضد کمونیست خود سو استفاده میکنند. متأسفانه حزب کمونیست ایران و کومه له امروز، با مفاشات با مهدی های کردستان، با سیاست و افق ناسیونالیستی و بریده از گذشته خود، با اتکا به اتحاد «کرد و احزاب ناسیونالیستی» و تقدس این اتحاد نامبارک، بیش از هر پدیده دیگر به سازمان زحمتکشان مهدی نه تنها میدان که مشروعیت داده است. به این جریان و هر جمع اولترا راستی امکان داده است که با سرقت نام کومه له و اعتبار یک تاریخ از تلاش کمونیستی، علیه طبقه کارگر، علیه همسرنوشتی این طبقه، علیه تاریخ تلاش کمونیستها در کردستان، عرض اندام کنند. به آنها امکان داده است که به این نام و به نام صاحب این تاریخ با هر ارتجاعی از سپاه پاسداران و ماموران مرزی وزارت اطلاعات، تا محافلی از وزارت خارجه امریکا، عربستان، ترکیه، اسرائیل و هر ارتجاعی وارد معامله شوند و بعلاوه خرج روزانه خود و تفنگ چی های خود را تامین کنند.

مهدی با تکیه بر یک معضل واقعی در کردستان یعنی مسئله کرد در تلاش است که خاک و مرز و لباس و زبان و... را به عنوان هویت انسانها برجسته و میان آنها نه تنها نفاق بیندازد که به دشمن هم تبدیل کند. تلاش میکند با تکیه بر فالانژیسم، با سرمایه گذاری روی تعصبات و نفاق قومی، بخش فالانژ و لمپن ناسیونالیسم کرد را زیر چتر خود جمع کند. در این سالها مرتب تمرین دوندگی و دربوزگی در مقابل هر باند و جریان و محافل امپریالیستی از امریکا تا عربستان و ترکیه و... را کرده است. همزمان دهها جفت کفش در مسیر سفارت خانه و فرستادگان سپاه پاسداران و عوامل جمهوری اسلامی پاره کرده

است تا بتواند به نام «خلق کرد» همراه دو حزب دمکرات، زیر سایه جمهوری اسلامی بروند. این جریان تلاش فراوانی کرد تا فدرالیسم قومی و تقسیم بندی جامعه ایران به شکل ملوک الطوائفی و با خط کشی مرزهای هر قوم و طایفه ای، اتحاد مبارزاتی امروز مردم محروم در سرتاسر ایران را به جنگ و خصومت قومی، تبدیل کند. سناریوی تبدیل ایران به صربستان و بوسنی هرزگوین، سناریویی است که مهتدی خود را برای ایفای نقش در آن آماده میکند.

مهتدی با علم به موقعیت حاشیه ای جریان خود، تلاشی برای «متحد کردن» احزاب کردی را در دستور خود گذاشته و بالاخره موفق به ایجاد «مرکز همکاری احزاب کردستانی» شد. این مرکز به مهتدی امکانی داد تا چه در رابطه و مذاکره با جمهوری اسلامی و چه در به حساب آوردنش در «مجامع بین المللی» از انزوا خارج شود. امروز شخص مهتدی بیش از همه در تلاش حفظ این مرکز و افزایش دایره همکاری و نزدیکی بیشتر تشکیل دهندگان آن است. این تلاش همزمان جواب مثبت مهتدی به خواست دول متخاصم با ایران و محافظ امپریالیستی مبنی بر یک کاسه کردن نیروهای ناسیونالیست کرد است. سناریویی که محافظ امپریالیستی و دول منطقه در سوریه پیش بردند. در سوریه هم تا زمانیکه اپوزیسیون راست «ارتش آزاد سوریه» را شکل ندادند، وارد هیچ رابطه جدی و اختصاص امکانات قابل توجه به آنها نشدند. تشکیل «مرکز همکاری احزاب کردستانی» اولین قدم در متحد کردن اپوزیسیون راست در کردستان و تبدیل آن به یک نیروی واحد در خدمت ارتجاع امپریالیستی و متحدین منطقه ای آن بود. قدم بعدی تبدیل این مرکز به یک وزنه نظامی برای ایفای نقش در سناریوی اربابان شان است. اعلام تشکیل «ارتش ملی کرد» یا «سپاه کرد» از طرف این مرکز پیش درآمد تشکیل ارتش آزاد سوریه از نوع کردستانی آن است.

قومی و مذهبی کردن جامعه، تخریب و به تباهی کشاندن زندگی میلیونها نفر در ایران سناریوی مشترک این دو نیرو، مجاهد و مهتدی، است! سناریویی که امروز کمتر از هر زمانی شانس دارد.

اما فاکتور فضای جامعه ایران، اعتراضات علیه استثمار، فقر، بیکاری، اعتصابات کارگری در یکی دو سال اخیر، اعتراضات سراسری در دیمه و آبان، و سرانجام فضای منطقه و اعتراضات در عراق و لبنان و تحرکات اعتراضی و حق طلبانه این دوره از فرانسه تا آمریکا و...، یک همبستگی و همسنوشتی و خوشبینی را در میان میلیونها نفر از خاورمیانه تا اروپا و آمریکا ایجاد کرده است. این اوضاع خصوصا در جامعه ایران فضا را برای فرقه های قومی و مذهبی، برای رشد جریاناتی که بر نفاق و دشمنی میان مردم محروم به نام ملیت، قومیت، مذهب و... سرمایه گذاری می کنند، تنگ کرده است. هژمونی رادیکالیسم کارگری مهمترین مانع ایفای نقش به چنین نیروهایی است.

تا جاییکه به کردستان برمیگردد، مردم و خصوصا کارگران در کردستان بیش از هر دوره ای با مردم آزادیخواه در ایران و با طبقه کارگر در این جامعه احساس همسنوشتی میکنند. علاوه بر این طبقه کارگر در کردستان و مردم محروم بعنوان بخشی از تحریکات انقلابی در ایران به میدان آمده اند و خود را با تحولات امروز که کارگر صنعتی با پرچم رادیکال خود در آن نقش برجسته ای دارد، مربوط میدانند. زمانی که تلاش برای عدالت و برابری در جریان است، زمانی که تحرکی انقلابی و سراسری در جریان است، زمانی که مبارزه ای رادیکال علیه فقر و استثمار و زن ستیزی، علیه مذهب و متعلقات آن در جریان است، محال است امثال سازمان زحمتکشان با بلند کردن «جامانه» کردی و با پرچم کردایتی و کوبیدن بر تعیین مرز و خاک و بوم، بتواند کارگر و زحمتکش در کردستان را فریب دهد. حتی امروز بورژوازی کرد رابطه و منافع خود با کل سرمایه در ایران را به محصور ماندن در کردستان و به پرچم کرد نمی

بخشد. این آن معضلی است که کل احزاب بورژوازی و از جمله مرکز همکاری ناسیونالیست های کرد و خصوصا جریانات قومی مانند سازمان آقای مهتدی در مقابل خود دارد.

از طرف دیگر موقعیت دولت امریکا و همراهان و متحدان او، امکان جنگ با ایران یا حمله نظامی به ایران را حاشیه ای کرده است. لذا سناریوی سپاه سوریه و تکرار آن در ایران که امید و افق سازمان زحمتکشان و مجاهدین برای بقا است، از گذشته بسیار کورتر است. به این اعتبار آقای مهتدی و سازمان زحمتکشان و خانم رجوی و فرقه مجاهدش، شانس زیادی ندارند.

با این وصف هم سازمان زحمتکشان و هم مجاهد را باید جدی گرفت. اینها را باید جدی گرفت به خاطر ظرفیت ارتجاعی، ظرفیت خون پاشیدن، ظرفیت ترور و ایجاد مزاحمت در سیر مبارزات مردم و ظرفیت ضد کمونیستی و ضد کارگری آنها. اینها در تحولات پیش روز شانس زیادی برای ایفای نقش ندارند، اما هر دو تاریخچه ای در ناامن کردن فضای جامعه، با پول و اسلحه هر دولت و نیروی مرتجعی دارند.

مخاطرات چنین گروههایی در سیر سرنگونی جمهوری اسلامی را باید جدی گرفت. اگر در این مسیر ما و طبقه کارگر آماده تسویه حساب با جمهوری اسلامی، خلع سلاح و خلع ید از دستگاه سرکوب آن و همزمان مقابله با باندهای قومی و مذهبی نباشیم، اگر دستجات مسلح و صاحب پول و امکانات در حاکمیت، امکان مقاومت پیدا کنند و فضای جامعه را به یک جنگ داخلی بکشانند، در چنین شرایطی امثال مجاهد و سازمان زحمتکشانهای آن جامعه، مانند الاهواز، سلفی ها، پژاک و ناسیونالیستهای ترک و... می توانند با اتکا به پول و اسلحه دولتها، با اتکا به مذهب و قومیت، شانس عرض اندام پیدا کنند.

مجاهد و زحمتکشان باکتری هایی اند که فقط در لجنزار امکان بقا و رشد دارند. باید ظرفیت ارتجاعی آنها را به عنوان باندهای مخرب، مزاحم، ضد تمدن و عناصر فرصت طلب و بی پرنسیب، جدی گرفت و افشا و منزوی کرد. نیروهایی که با چنین گروهها و دستجاتی وارد همکاری، دوستی و نزدیکی به هر بهانه ای میشوند، آنها را به عنوان حزب و جریان سیاسی برسمیت میشناسند، خواسته یا ناخواسته به جریانات باند سپاهی کمک می کنند.

با نمایندگان اطلاعات رژیم را علنا شروع کردند. کاری که تا کنون نتیجه نداده و هنوز مهتدی و خالد عزیزی می گویند چاره روائین "منتظریم".

خوب الان برای هر انسانی ولو با احساسات کردایتی این سوال مطرح میشود که اعلام جنگ تان با جمهوری اسلامی برای چیست؟ مذاکره تان با جمهوری اسلامی بر سر چیست؟ آن ها ظاهرا یک جواب دارند و میگویند: "ما بر سرحق ملت کرد جنگ و مذاکره می کنیم"

وقتی بررسی این حق چیست؟ می گویند کردها خودشان بر خودشان حکومت کنند. و منظورشان از کردها هم احزاب خودشان است که حکومت کنند چه در شراکت با جمهوری اسلامی و چه بعد از آن.

باز اگر بررسی خوب شما با جنگ مسلحانه و راسان و عملیات ایذایی می توانید این خودمختاری را بگیرید؟ آیا جمهوری اسلامی در مذاکره حاضر شده به شما خودمختاری بدهد؟ جواب هر دو منفی است.

اما جواب آنها هر چه باشد برای هر شهروند کردستان مثل روز روشن است که سیاست مذاکره-جنگ و باز هم مذاکره بر سر این است که جمهوری اسلامی این احزاب را بعنوان بخشی از حاکمیت خود در کردستان بپذیرد. بپذیرد این ها بیایند و در کردستان بجای سپاه و بسیج این احزاب ژاندارم کردستان بشوند و سیاستهای رژیم را پاسداری کنند. یعنی در بهترین حالت ارزو و رویای احزاب ناسیونالیست مرکز همکاری شرکتشان در قدرت و ثروت در کردستان است. بنا بر این حق مردم در این میان یک شعار پوچ و فریبنده و بی معنی است. خالد عزیزی آشکارا گفته است بگذار کردها در کردستان حکومت کنند و کرد به دست حکومت خودش اعدام شود! از این صریح تر و بی پرده تر و البته بی شرم و حیاطر نمی توان هدف این احزاب را تعریف کرد که خودشان می کنند.

جناح دوم ناسیونالیسم کرد یعنی طیف پ ک ک و پژاک درکمپ جمهوری اسلامی قرار دارد. در پلاتفرم کودار آمده است که هدف ما حمایت از جمهوری اسلامی برای حل بحران هایش است. حضور نظامی پژاک- پ ک ک در کردستان هم قرار است به این سیاست خدمت کند. سیاستی که به پژاک اجازه می دهد در کردستان و بخصوص در مناطق مرزی از زحمتکشان و کولبران باج بگیرد و اگر کسی مخالفت کرد ترورش کنند. و این اعمال جلو چشمان نیروهای محلی رژیم انجام شده و از آنها چشم پوشی می شود.

در نتیجه این وضعیت نشان می دهد که احزاب ناسیونالیست در چه موقعیتی قرار دارند. این احزاب برای اهداف شوم خود نه به نیروی اجتماعی مردم کردستان متکی هستند و نه منفعتی از این مردم را نمایندگی می کنند. سیاست زندگی در شکاف دولت ها و زدو بند و معامله هایشان نشان می دهد که جریاناتی بی افق، سرگردان هستند. ابزار سیاستهای دولت ها و از جمله جمهوری اسلامی و به شدت مستاصلند.

در یک کلام و بنا به این تعاریف روشن و واقعی، ناسیونالیسم کرد و سیاستهایشان و استیصال و بی افقی شان، آن ها را به عامل نا امنی و مخاطرات بر سر راه مبارزه عدالتخواهانه و برابری طلبانه ی مردم کردستان تبدیل کرده است.

نینا: بر می گردم به همان موضوع مطرح شده از طرف احزاب مرکز همکاری یعنی تشکیل نیروی مشترک نظامی یا سپاه ملی، در شراکت کنونی کردستان هدف از این کار چیست؟

مظفر محمدی: بدوا اجازه بدهید بگویم که طرح سپاه ملی رویای عبدالله مهتدی است و بقیه احزاب مرکز

موقعیت ناسیونالیسم کرد و رویای کسب قدرت

"گفتگوی رادیو نینا"

نینا: اخیرا در جناحی از ناسیونالیسم کرد به نام مرکز همکاری احزاب کردستانی که از حزب دمکرات کردستان ایران، حزب دمکرات، و دو جناح زحمتکشان عبدالله مهتدی و عمر ایلیخانیزاده مطرح شده است و می گویند که باید یک نیروی مشترک نظامی و یا سپاه ملی تشکیل شود. قبل از این که به این موضوع مشخص بپردازیم بعنوان سوال اول میخواهم بپرسم که از نظر شما موقعیت کنونی احزاب ناسیونالیست کرد و جناح بندی هایشان چگونه است؟

مظفر محمدی: احزاب ناسیونالیست در کردستان ایران امروز دو جناح رقیب همدیگر را تشکیل داده اند. و هر جناح به یکی از کمپ و قطب های دول منطقه وابسته اند.

جناح اول احزابی هستند که در یک تشکیلات به نام "مرکز همکاری احزاب کردستانی" جمع شده اند. این ها عبارتند از حزب دمکرات کردستان ایران، حزب دمکرات کردستان و دو سازمان زحمتکشان یکی متعلق به عبدالله مهتدی و دیگری عمر ایلیخانیزاده. این جناح احزاب کردی، به کمپ امریکا، عربستان و جناح بارزانی دولت اقلیم وابسته اند.

جناح دوم وابستگان به حزب کارگران کردستان ترکیه پ ک ک است که به نام پژاک و کودار و کنفدرالیسم جوامع کردستان ک ج ک هستند که توانسته اند حمایت و همکاری کومه له سازمان کردستان حزب کمونیست ایران را بطرف خود جلب کنند. این جناح هم در قطب و کمپ جمهوری اسلامی و جناح اتحادیه میهنی کردستان عراق قرار دارند.

هر دو بخش یا جناح های احزاب کردی پروسه ی پیچیده و سردرگمی آشکاری را تا کنون طی کرده اند. هر دو جناح استراتژی و افق روشن و مستقلی برای فعالیت خود یا آینده کردستان ایران ندارند. تحولات منطقه و پیچ و خم سیاستهای سیاست در منطقه تعیین می کند که این ها کجا بایستند و ابزار کدام سیاست و کدام دولت منطقه باشند.

برای مثال، در دوره ای که تهدیدهای نظامی امریکا و اسراییل علیه ایران و مساله رژیم پنج مطرح بود، احزاب کردی بعنوان ابزار اجرای این سیاست در خدمت ان قرار گرفتند و در مقابل کمک های مالی و تسلیحاتی قابل توجهی از امریکا گرفتند. این پروژه شکست خورد و ترامپ روی کار آمد و تغییر رژیم را از دستور خارج کرد. در این دوره هم احزاب کردی به بخشی از ابزار فشار امریکا و دول منطقه علیه جمهوری اسلامی تبدیل شدند. از جمله ی این کارها یکی این بود که حزب دمکرات کردستان ایران در یک معامله با عربستان سعودی برای فشار بر جمهوری اسلامی در تخصصات منطقه ای این دو دولت، شروع جنگ مسلحانه را به نام "راسان" اعلام کرد و یک سلسله عملیات های نظامی ایذایی علیه جمهوری اسلامی در کردستان سازمان داد. این پروژه هم شکست خورد و عملا راسان منتفی شد.

همزمان با راسان حزب دمکرات کردستان ایران، اعضای دیگر مرکز همکاری یعنی حزب دمکرات به رهبری خالد عزیزی و دو سازمان زحمتکشان عبدالله و عمر در ادامه مذاکرات پشت پرده مکرر در کنسولگری جمهوری اسلامی این بار از طریق یک واسطه از دستگاه اطلاعات دولت نروژ مذاکرات

همکاری بیشتر از نیروی مشترک نظامی و همکاری های بیشتر حرف می زنند. اما هر چه هست این پروژه هم در دل سیاستهای تا کنونی احزاب ناسیونالیست قابل توضیح است. یعنی وقتی تغییر رژیم از جانب ترامپ رده شده است. وقتی مذاکره جمهوری اسلامی با این احزاب فقط به یک انتظار و خیال شیرین برایشان تبدیل شده است، وقتی می بینند مبارزه مردم کردستان جزئی از مبارزه سراسری برای سرنگونی جمهوری اسلامی است و کردایتی در مقابل منافع مشترک کارگران و زحمتکشان سراسر ایران که مساله فقر و فلاکت و گرسنگی و بیکاری است، حنایی کم رنگ شده است... همه ی این فاکتورها را کنار هم بگذاریم، احزاب کردی را به این صرافت انداخته است که فیلی هوا کرده و استیصال خود را پرده پوشی کنند. اما این پروژه جدید هم مثل بقیه کارهایشان بی سرانجام است و شروع نشده شکست خورده است.

علاوه بر فاکتورهایی که گفتیم، نفس این پروژه تخیلی به دلایل روشن دیگر قابل تحقق نیست:

اولا- خود این احزاب چهارگانه (حدکا و حدک و دو زحمتکشان) تمام زورشان را زده اند تا تشکیلاتی به نام مرکز همکاری درست کنند. حتی در تشکیل یک جبهه که سالها است از آن حرف می زنند ناموفق مانده اند. حداکثر همکاری این احزاب هم نوشتن اطلاعیه های مشترک توخالی است و بس. در نتیجه، تشکیلاتی با این شکل و قواره و کیفیت نمی تواند سپاه ملی تولید کند. سپاه ملی به درجه بالایی از اتحاد این احزاب تا حد یک جبهه واحد نیاز دارد که وجود ندارد.

دوما - حزب دمکرات کردستان ایران در مرکز همکاری، نیروی برتر و رهبری و هژمونی دارد. این حزب که چند دهه است خود را صاحب و رهبر جنبش خلق کرد می نامد، چرا باید با سه جریان حاشیه ای دیگر سپاه ملی درست کند؟ حاضر نیست جبهه درست کند حالا می آید و سپاه واحد تشکیل می دهد؟ آیا این حزب با این ادعاها حاضر است در چند جریان حاشیه ای ادغام شود. در نتیجه من فکر می کنم مساله سپاه ملی یک رویای ممنوعه برای مهندسی باقی می ماند. او باید بپذیرد و کلاهش را به هوا بیندازد که حدکا او را به بازی گرفته است. کلاه مدعی و رفتار برابر حدکا با جریانات حاشیه ای مثل زحمتکشان ها بر سرشان گشاد است.

سوما- پژاک و پ ک هم مدعی سهم قدرت در کردستان است. رییس پژاک مدعی شده است که کسی نمی تواند بدون پژاک در کردستان قدمی بردارد. صرفنظر از این ادعای پوچ، اما برای شعبه ها و جناح های مختلف ناسیونالیسم کرد نادیده گرفتن همدیگر ممکن نیست. آیا سپاه ملی مهندسی به فرض محال تشکیل شدن از همان ضرب اول پژاک را خلع سلاح می کند؟ یا می خواهد نیروی نظامی پژاک هم به سپاه آنها بپیوندد. این هم موضوعی است که در نهایت جنگ داخلی شعبات احزاب ناسیونالیست را در دورنمای خود دارد. احزاب کردی در کردستان عراق با وجود ۲۵ سال حاکمیت هنوز نتوانسته اند یک ارتش یا سپاه ملی از نوع ادعای مهندسی تشکیل دهند.

نهایتاً به نظر من این پروژه در سطح همان رویا برای زحمتکشان مهندسی باقی می ماند.

نینا: چطور و چرا برای این احزاب در این اوضاع، نظامی گری برایشان اینقدر با اهمیت شده است که یکی شان گفته است: "پیشمرگ تاج سر مردم کردستان است". آیا این ها پیشمرگ یا نیروی نظامی را ناجی مردم کردستان می دانند؟ آیا پیشمرگ از نظر این احزاب نیروی سرنگون کردن جمهوری اسلامی است؟ از نظر شما اساساً در تحولات کنونی و آینده ی کردستان اسلحه و نیروی نظامی چه جایگاهی دارد؟

مظفر محمدی: سوال خوبی است. ببینید. برای مدتی جنبش مقاومت و انقلابی کردستان با مبارزه مسلحانه

شناخته می شد و این حداقل در یک دهه اول بر مبارزات کارگری و توده ای علیه جمهوری اسلامی سایه انداخته بود. اما خیلی زود و بعد از عقب نشینی مبارزه مسلحانه اتفاقات دیگری افتاد و تصویر دیگری از کردستان در تاریخ این دوره ثبت شده است. از جمله:

اعتصابات کارگری و اعتراضات اجتماعی در کردستان شروع شده و مدام گسترش یافته است.

اتحادیه ها و شوراهای کارگری مدت زمان طولانی تری دوام یافتند. شورای کارگران شاهو و نقش این شورا در مبارزات کارگران در برگزاری اول مه با حضور رهبران برجسته کارگران و شورایشان چون جمال چراغیسی مثل ستاره ای در جنبش کارگران در کردستان می درخشد.

اول مه های کارگری در تمام این ۴ دهه با وجود افت و خیزهایش ادامه یافته است

تجمعات زنان برابری طلب به مناسبت ۸ مارس روز جهانی زن هم یک سنت برجسته اجتماعی در کردستان است که سیاست آپارتاید جنسی جمهوری اسلامی را مدام به چالش کشیده است.

آکسیون های اجتماعی و نهادهای مدنی و سیاسی برای دفاع از حقوق کودکان، دفاع از طبیعت و محیط زیست تشکیل شده اند

اعتصابات عمومی علیه اعدام ها و جنایات جمهوری اسلامی در کردستان انجام شده است.

برای حمایت و دفاع از مبارزه مردم کوبانی و علیه داعش تجمعات بزرگ برپا شد.

و ده ها و صدها اعتراض و مبارزه توده ای و اجتماعی علیه جمهوری اسلامی در جریان بوده است.

این ها سنت ها و روش های مبارزه طبقاتی و اجتماعی و سیاسی و انساندوستانه کارگران و زحمتکشان و مردم آزادیخواه کردستان بوده است. این مبارزات در غیاب مبارزه مسلحانه تا کنون ادامه داشته و مردم کردستان به این باور رسیده اند که سنت پیشمرگانه تی ناسیونالیسم کرد جواب شرایط امروز کردستان نیست. اگر زمانی نیاز به اسلحه باشد، مردم در محل کار و زندگی خود می توانند برای دفاع از خود و مبارزاتشان مسلح شوند.

تجارب تاریخی در کردستان ترکیه و عراق هم نشان می دهند، نیروی پیشمرگ در کوه ها یا اردوگاه های همجوار هیچ وقت نتوانسته نه تنها ناجی باشد بلکه در سنت ناسیونالیسم کرد حتی یک مانع هم بوده است. زمانی نیروی نظامی احزاب اتحادیه میهنی و حزب دمکرات بارزانی با فروپاشی حکومت صدام بر اثر حمله امریکا به عراق به شهرهای کردستان برگشتند، شوراهای کارگران و محلات شهرها را سرکوب و از بین بردند و حاکمیت میلیشیایی احزاب دوگانه را برقرار کردند که تاکنون هم ادامه دارد.

ما در شرایط سال های اول بعد از انقلاب، برای دفاع از دستاوردهای انقلاب و در مقابل حمله نظامی رژیم به کردستان ده سال مبارزه مسلحانه کردیم. چه آن زمان و چه امروز سوال این است که اسلحه دست کیست؟ و برای چه هدفی از آن استفاده می کند و در خدمت کدام سیاست است؟

بعد از قیام ۲۲ بهمن ۵۷ اسلحه دست جنبش ملی اسلامی افتاد و تعداد زیادی مردم فقیر و گرسنه را مسلح کردند و برای سرکوب انقلاب و انحلال شوراهای کارگری و کشتار جمعی مخالفین خود مورد استفاده قرار دادند. اگر همین سلاح دست مردم بود و نگاهش می داشتند جامعه ایران و نتیجه ی انقلاب می توانست حاکمیت شوراهای کارگران و مردم باشد، نه جمهوری اسلامی.

برای احزاب کردی هم مساله همین است. احزاب ناسیونالیست می دانند که با "راسان" و عملیات های

ایذایی نمی شود جمهوری اسلامی را انداخت. ولی تکیه به اسلحه و شعار "پیشمرگه تا ج سر مردم است" و یا سپاه ملی برای آنها، همانطوری که گفتیم، امروز وسیله ی فشار بر جمهوری اسلامی است که آنها را بپذیرد و در قدرت شریک کند و یا با سرنگونی جمهوری اسلامی اسلحه در دست آنها برای برقراری حاکمیت احزاب شان است. مثل همان کاری که اتحادیه میهنی و حزب دمکرات بارزانی در کردستان عراق کردند.

یکی از نمایندگان زحمتکشان در میزگردی در مورد سپاه ملی گفت: مردم کردستان از این پروژه استقبال می کنند. معلوم نیست این همه پرسشی را کی و کجا انجام دادند؟ بر خلاف این ادعای پوچ و برعکس مردم کردستان حق دارند نسبت به اسلحه در دست احزاب ناسیونالیست کرد بدبین باشند و احساس خطر کنند. احزاب ناسیونالیست مسلح علاوه بر اینکه امروز با جنگهای نیابتی شان مایه ی نا امن کردن فضای کردستان و باز گذاشتن دست جمهوری اسلامی برای سرکوب بیشتراند، در آینده هم اسلحه ابزار رقابت شعبات قومی و جنگ و جدال شان بر سر تقسیم قدرت و ثروت در کردستان است. این سناریو هم در منطقه تجربه شده است.

سلاح باید در دست مردم، در دست شوراهای کارگری و مردمی باشد بعنوان قدرت دفاع از خود مردم. این تنها راه جلوگیری از فجایع قابل پیش بینی کنونی و آتی در کردستان است. مردم حق دارند مسلح شوند و مسلح بمانند. برای دفاع از آزادیهای سیاسی و دمکراتیک، دفاع از شوراهای کارگری و مردمی در محل های کار و زندگی، خنثی کردن تعرض و زورگویی میلیشیای احزاب کردی، هیچ راه و چاره ای جز نیروی مسلح مردم برای دفاع از خود، وجود ندارد! . این قدرت را باید کمونیسم با تکیه بر کارگران و زحمتکشان در کردستان سازمان دهد و رهبری کند.

نینا: با توجه به صف بندی و جناح بندی های ناسیونالیست های کرد که شما گفتید و تاکید شان بر نیروی نظامی، آیا با سرنگونی جمهوری اسلامی ما شاهد حکومت احزاب کردی شبیه دولت میلیشیایی احزاب دولت اقلیم کردستان عراق در کردستان ایران خواهیم بود؟ یا مردم کردستان راه دیگری را خواهند رفت؟

مظفر محمدی: در پاسخ به سوالات قبلی گفتیم هدف فوری و امروز این طرح، اعلام آمادگی ظاهرا از موضع قدرت برای مذاکره با جمهوری اسلامی اما اساسا از سر استیصال است. آنها از این طریق به رژیم این پیام را می رسانند که ما آماده ایم تا بعنوان یک نیروی نظامی و پلیس ملی بجای نیروهای منفور سپاه و بسیج و اطلاعات، کردستان را برایتان کنترل کنیم.

اما در شرایطی که جمهوری اسلامی سرنگون شود، دیگر موضوع کاملا فرق می کند. آن وقت دیگر این سناریو نمی تواند الگوی مشابه تشکیل دولت اقلیم کردستان عراق باشد. مهدی و همراهانش دورنمای تشکیل دولت اقلیم کردستان عراق برای کردستان ایران را تاریک می بینند. دولت کردی در کردستان عراق بدنبال جنگ خلیج و حمله ی آمریکا و متحدینش به عراق و در نتیجه ی یک سناریوی سپاه در عراق تشکیل شد. اما این سناریو در ایران و کردستان مطلقا قابل اجرا نیست. جمهوری اسلامی را یک نیروی خارجی مثل آمریکا نمی تواند سرنگون کند یا اساسا نمی خواهند این اتفاق بیفتد.

اما سپاه ملی عبدالله مهدی می تواند مدل ارتش آزاد سوریه باشد که از جانب دولت اردوغان و متحدینش سازمان داده شده است.

مهدی از حالا به آمریکا و دولتهای مرتجع منطقه پیام می فرستد که برای تشکیل یک نیروی نظامی

نیابتی در کردستان ایران آمادگی دارد. این ارتش رویایی مهدی بدون وابستگی و دخالت مستقیم و پول و تسلیحات و امکانات لجستیک دولتهای منطقه و یا امریکا ممکن نیست.

حتی اپوزیسیون بورژوایی و قومی دیگر ایران هم شانسی برای خود نمی بینند، خواستار حفظ ارتش و سپاه برای سرکوب انقلاب از پایین مردم ایران هستند. مجاهدین هم رویای احیای ارتش از ادیبخش اش را در سر می پروراند. نیروی نظامی ای که با استفاده از تانک های ارتش عراق در تابستان ۶۸ در عملیاتی به نام فروغ جاویدان قرار بود ۴۸ ساعته به تهران برسد. و امروز عبدالله مهدی همین سناریوی رسوا و شکست خورده را برای ناسیونالیست ها و قوم پرستان کردستان پیشنهاد می کند.

سنگ بنای این سناریوی نیابتی را حزب دمکرات کردستان ایران با برنامه ی "راسان" گذاشت که ناکام ماند. عبدالله مهدی و همکارانش در "مرکز همکاری احزاب کردستانی" که همه راه های از قبیل در یوزگی در کنسولگری جمهوری اسلامی در اربیل تا پستوهای سازمان اطلاعات و امنیت امریکا "سیا" را پیموده اند، اکنون رویای تشکیل ارتش آزاد نوع سوریه توسط دولتهای ترکیه و عربستان و با چراغ سبز امریکا را در سر دارند. این ها تخیلات ذهن بیمارشان را بجای واقعیت های کردستان ایران می گذارند. کردستان ایران محل اقوام و عشایر و سکت های قومی و مذهبی نیست.

ما کمونیست ها نه از زاویه رقابت با حدکا یا هر جریان ناسیونالیست و قوم پرست دیگر، بلکه از زاویه منفعت طبقاتی و منفعت آزادی و برابری و حرمت انسان و برابری زن و مرد و امنیت جامعه...، با جمع شدن اسلحه و پول دول منطقه در دست بورژوازی ناسیونالیست کرد مخالفیم. و توده های کارگر و زحمتکش را به خطرات و مضرات آن آگاه می کنیم. این سلاح برای کسب آزادی و رفاه مردم نیست.

از این منظر سیاسی و انسانی اگر نگاه کنیم ولو با هر گونه تعلق و سمیاتی و امید مردم به قدرت نظامی و نقش اسلحه در کردستان، مبارزه مسلحانه احزاب ناسیونالیست در کردستان ایران شایسته هیچگونه حمایتی نیست.

اسلحه در دست بورژوازی و ناسیونالیسم در کردستان صرفنظر از اینکه در چه زمان و مکانی آن را بکار می برد، در خدمت منافع طبقاتی بورژوازی و طبقات دارا است. کاربرد اسلحه برای احزاب بورژوایی و ناسیونالیست از جمله حزب دمکرات کردستان ایران ربطی به مساله ستم ملی و یا تلاش برای رفع آن ندارد. این ستم شامل بورژوازی کرد نه به لحاظ سیاسی و نه اقتصادی، نمیشود. بورژوازی کرد در بورژوازی سراسری ادغام شده است. نمایندگانش را با لباس کردی در پارلمان دارد و زبان کردی در دانشگاه ها و مدارس تدریس می شود... سرمایه بورژواهای کرد از مهاباد و سنندج تا تهران و دوی و چین در تحرک و سوداندوزی است. پرده ریاکاری عوامفربانه ی احزاب ناسیونالیست در کردستان را اگر کنار بزنیم، چیزی جز استفاده از اسلحه بعنوان ابزاری برای کسب امتیاز از حکومت مرکزی و شریک شدن در قدرت و ثروت نیست.

کردستان ایران سنت های مبارزاتی و انقلابی و کمونیستی قدرتمندی دارد. جامعه کردستان نه توسط ارتش و پلیس نیابتی مهدی ها، بلکه با شوراهای کارگری و مردمی اداره خواهد شد. جنبش آزادیخواهانه و برابری طلبانه ی کارگران و زحمتکشان و جوانان و زنان و روشنفکران انقلابی کردستان، نه نسخه ی دولت اقلیم کردستان عراق را می پذیرد و نه ارتش آزاد نوع سوریه و ساخته ی دولتهای مرتجع منطقه. ارتش رویایی مهدی اگر تشکیل هم شود، موی دماغ کمونیسم و آزادیخواهی و برابری طلبی در کردستان خواهد شد. سناریوی سپاه و رویایی ارتش ملی مهدی و متحدینش در "مرکز همکاری" شاید بتواند در چند روستا و تپه کردستان عرض اندام کند و به مناطق مسکونی و خانه های مردم توپ و خمپاره

بفرستد، اما دولت کردی به ضرب نیروی نظامی و زور اسلحه در کردستان ایران رویایی ممنوع است. غیر ممکن است.

نیتا: ناسیونالیسم کرد در کردستان ایران یک جنبش اجتماعی و حزب سیاسی خود را دارد با توجه به همه ی این اوضاع و فاکتور هایی که مطرح کردید، آیا امکان همکاری و توافقاتی بین احزاب چپ و کمونیست و احزاب ناسیونالیست کرد در شرایط کنونی علیه جمهوری اسلامی وجود دارد؟ همچنین دورنمای رابطه چپ و راست و کمونیسم و ناسیونالیسم و نیروهای اجتماعی این دو قطب در کردستان را پس از سرنگونی چگونه می بینید؟

مظفر محمدی: این سوال به تنهایی میتواند موضوع یک بحث باشد. اما در فرصتی که هست من به جنبه هایی از آن می پردازم.

بطور کلی رابطه ی احزاب بر مبنای اهداف و سیاست و تاکتیک هایشان تعیین می شود. شما هر چقدر تلاش کنید و حسن نیت داشته باشید نمی توانید بین سیاست ها و عملکرد متضاد و مخالف همدیگر آشتی برقرار کنید. ما حتی اگر بپذیریم که احزاب ناسیونالیست کرد خواهان رفع ستم ملی هستند، که خود این هم قابل بحث است، اما به فرض چنین مساله ای، اما راه های رسیدن به آن می تواند از جانب احزاب گوناگون یکی نباشد.

در دو دهه اول جنبش انقلابی در کردستان دو نیروی اصلی یکی کومه له ی کمونیستی آن دوران و دیگری حدکا بودند. آن زمان نه شعبات زحمتکشان وجود داشت و نه پژاک و غیره.

تجارب رابطه آن زمان کومه له کمونیستی با حدکا خصلت نما است و تا به امروز ماهیت آن تغییر نکرده است. من به بخشی از مثال و فاکت های تاریخی این مساله اشاره می کنم:

۱- حدکا در فراندوم جمهوری اسلامی آره یا نه، به خمینی لبیک گفت و این حکومت را برسمیت شناخت ولی ما کومه له ی آن زمان و کمونیست ها آن را نپذیرفتیم و بهمراه اکثریت مردم کردستان به جمهوری اسلامی جواب رد دادیم.

۲- در اوایل کار هیات نمایندگی خلق کرد متشکل از کومه له و دمکرات و عزالدین حسینی و لیبیرال ها برای مذاکره با دولت جدید تشکیل شد و پیشنهاد و طرح خودمختاری را به دولت دادند. این طرح از جانب دولت جدید پذیرفته نشد، اما همزمان دیدیم حدکا پشت پرده ی هیات نمایندگی مستقلا با نمایندگان جمهوری اسلامی وارد مذاکره شد. این عهد شکنی حدکا به نتیجه نرسید. اما این عمل بخودی خود نشان داد که این حزب حتی پرنسیپ های توافق و همکاری در هیات نمایندگی را زیر پا گذاشت. فرض کنید جمهوری اسلامی حدکا را بعنوان بخشی از حاکمیت خود در کردستان پذیرفته بود، آنوقت معلوم بود که حدکا بجای جمهوری اسلامی به نیروی سرکوب مردم کردستان و مجبور کردنش به قبول رژیم جدید تبدیل می شد و این می توانست فاجعه جنگ داخلی بین ما و بخشی از مردم کردستان از طرفی و حدکا و نیروهایش از طرف دیگر بوجود بیاورد. مردم کردستان شناس آورند که رژیم همکاری حدکا را با خودش نپذیرفت و این فاجعه رخ نداد.

۳- در آن زمان مالکین و اربابان زمین در روستاهای کردستان سر راست کردند و با استفاده از فتوای خمینی که اصلاحات ارضی را غیر شرعی نامیده بود خواهان باز پس گرفتن زمین هایشان از رعیت های سابق و دهقانان صاحب زمین آن روز شدند. کومه له به دفاع از دهقانان برخاست و از تصرف مجدد

زمین ها توسط اربابان جلوگیری کرد. حدکا از مالکین دفاع کرد ولی دیگر برای بازگشت فئودال ها دیر شده بود. اگر چه اربابان سابق از این فرصت استفاده کرده و در مناطقی که حدکا بیشتر نفوذ داشت مراتع عمومی و چرگاه دام های روستاییان را به زمین های زیر کشت تبدیل کرد و صاحب مستقیم زمین های زیادی در روستاها شد.

۴- آن زمان کوره های آجرپزی زیادی در کردستان وجود داشت که هزاران کارگر و خانواده هایشان در آنجا کار می کردند. کارگران کوره پزخانه ها خواستار دستمزد بیشتر که اغلب کار کنتراتی بود شدند، در اینجا هم حدکا به حمایت از صاحبان کوره برخاست و حتی در یک مورد در اطراف بوکان یکی از فعالین کارگری کمونیست کوره پزخانه را ترور کرد.

۵- در دهه ی اول پس از قیام بهمن، کردستان تنها جای ایران بود که شرایط دمکراتیک و ازادیهای سیاسی برقرار بود. علاوه بر احزاب سیاسی در کردستان سازمان ها و جریانات دیگر سراسری که اکثرا چپ و کمونیست بودند و تحت فشار سرکوب جمهوری اسلامی قرار داشتند به کردستان آمدند و دفاتر و مقرات خود را برپا ساختند. حدکا در مخالفت با این جریانات در یک حمله به یکی از مقرات سازمان پیکار در بوکان تعدادی از کمونیست های اعضای این سازمان را به جرم انتقاد از حدکا کشت.

۶- حدکا علاوه بر اینکه در مناطق تحت نفوذ خود، آزادیهای سیاسی را محدود می کرد، بطور کلی با هر گونه انتقاد از این حزب از جانب مردم و احزاب سیاسی از جمله کومه له که نیروی اصلی چپ و کمونیستی در کردستان بود مخالفت می کرد. ما حدکا را حزب بورژوازی و طبقات دارای کردستان می دانستیم و هنوز همین است. ولی حدکا از ما کومه له آن دوران و مردم می خواست او را بعنوان حزبی انقلابی و رهبر جنبش کردستان و خلق کرد بپذیریم. ما نپذیرفتیم. حدکا طبقاتی بودن جامعه کردستان را نمی پذیرفت و هنوز این حزب و همه شعبات دیگر ناسیونالیسم چپ و راست این واقعیت اجتماعی را نمی پذیرند.

حدکا برای اثبات این ادعا هیچ منطق و استدلال و حتی واقعیت عینی جامعه را قبول نداشت و در عوض به زور متوسل شد و جنگی را به ما کمونیست های کومه له و مردم زحمتکش کردستان تحمیل کرد که به جان باختن صدها انسان انجامید.

ما ضمن تاکید بر بورژوازی و ناسیونالیست بودن حدکا و ضمن پافشاری بر آزادی بی قید و شرط سیاسی و ازادی بیان و عقاید برای احزاب و همه ی مردم کردستان، اما خواهان جنگ با حدکا نبودیم. حتی زمانی که حدکا جنگی را به ما تحمیل کرد و در این جنگ شکست خورد، ما یک طرفه آتش بس کردیم. حاضر بودیم وارد مذاکره بشویم و موازینی برای روابط خود با این حزب بورژوازی تعیین کردیم.

حدکا هنوز هم نپذیرفته است که جامعه کردستان مثل هر جامعه ای در دنیای امروز، طبقاتی است و از طبقات با منافع متفاوتی تشکیل شده است. در کردستان ده ها هزار کارگر در شرکت ها و کارخانجات کوچک و بزرگ و معادن و کار فصلی و ساختمانی و در بخش خدمات و شهرداری ها و خدمات پزشکی و حمل و نقل و غیره وجود دارند. به همان اندازه هم کارگر بیکار هست. دستفروشان و کودکان کار و زنان و دختران در قالیبافی ها و دهقانان کم زمین و فقیر روستاها و کسبه ی جزء شهرها و همه ی این ها بهمراه معلمان و کارمندان جزء و بازنشستگان با خانواده هایشان اکثریت عظیم و میلیونی ساکنین کردستان را تشکیل می دهند. در مقابل این ها اقلیت سرمایه دار و کارخانه دار شهری و زمین دار بزرگ در روستاها و تجار و بانکداران در کردستان هستند. حدکا منفعت این بخش اقلیت دارا و ثروتمند کردستان را نمایندگی می کند. اما حدکا و دیگر جناح های ناسیونالیست کرد این واقعیت را انکار می کنند. این

دو طبقه نمی‌توانند یک حزب واحد، یک رهبری واحد و یک منفعت واحد داشته باشند. تلاش حدکا برای یک کاسه کردن این دو طبقه متخاصم در چیزی به نام خلق کرد، در حقیقت انکار حقوق و منافع کارگران و زحمتکشان و محرومان کردستان است. خالد عزیز حکومت کردی می‌خواهد و ارزو میکند کرد به دست حکومت کردی اعدام شود.

۷- در این سالهای اخیر که حدکا دو شاخه شد. و در بخش اول صحبتیم گفتیم که زمانی که حدکا جنگ نیابتی عربستان را به نام راسان اعلام کرد، شاخه دیگرش به نام حزب دمکرات کردستان مشغول مذاکره با جمهوری اسلامی بود که هنوز هم منتظر جواب اند. بقیه ی جریانات ناسیونالیست و مذهبی مثل شعبات زحمتکشان و پژاک و خه بات و پاک و غیره هم اساسا جریاناتی فالانژ و مذهبی و قوم پرست اند که نهایتا جز تمکین به حزب اصلی ناسیونالیست کرد راه دیگری ندارند. پژاک تنها جریانی است که بر اساسا سیاست های پ ک ک امروز در کنار جمهوری اسلامی و فردا جناح رقیب حدکا و وابستگانش خواهند بود.

حالا شما تصور کنید، با این خصوصیتی که احزاب ناسیونالیست و قوم پرست و مذهبی کرد دارند، در شرایط کنونی و مبارزه مردم و ما علیه جمهوری اسلامی یک نقطه و موضوع مشترک برای همکاری ما کمونیست ها و کارگران و مردم زحمتکش با احزاب ناسیونالیست کرد می‌بینید؟ نه. هیچ راه و منفذی باقی نگذاشته اند.

مردم کردستان تنها با جمهوری اسلامی و فقر و تنگدستی و بیکاری و گرسنگی و سرکوب مواجه نیستند. فشار احزاب قومی هم اضافه شده. از قندیل تا اورامانات از مردم باج می‌گیرند. از کولبر باج می‌گیرند. مخالفین خود را تهدید و ترور می‌کنند. اگر از صفوفشان جدا شوی تهدید و ترور می‌شوی. کودکان را می‌برند مسلح می‌کنند. ناسیونالیست ها و قوم پرستان مرکز همکاری احزاب کردستانی از طرفی با جمهوری اسلامی مذاکره می‌کنند و از طرف دیگر جنگ نیابتی راه می‌اندازند.

همین سیاست و اهداف پس از سرنگونی رژیم هم ادامه خواهد داشت. حتی امروز که این احزاب قدرتی ندارند و حاکمیتی ندارند باز دیالوگ کردن با آن ها و انتقاد کردن از آنها کار آسانی نیست. این ها فاقد یک فرهنگ سیاسی مدرن و متمدن هستند. احزاب مسلح شان که جای خود دارد که اگر انتقاد کنی، عملکردهایشان را محکوم کنی و از ترور و باجگیری و ناامن کردن جامعه برحذرشان بداری لوله ی سلاح هایشان را رو به سینه ی مردم می‌گیرند. حتی در بعد اجتماعی هم این فرهنگ را در میان هوادارانشان رواج داده اند که با هر مخالفتی با آنها رگ گردنشان بالا آمده و هیچ پرنسیپ و منطقی نمی‌شناسند.

نینا: بعنوان سوال آخر. با توجه به صحبت هایتان به نظر می‌رسد تحت هیچ شرایطی ممکن نیست رابطه سیاسی و وضعیت مسالمت آمیزی را به احزاب ناسیونالیست در کردستان قبولاند. درست است؟

مظفر محمدی: نه. الزاما اینطور نیست. از نظر من ایجاد شرایط و روابط سیاسی و متمدنانه ممکن است. چطور؟

ببینید، ما کمونیست ها و کارگران و زحمتکشان کردستان از حدکا و دیگر جناح های ناسیونالیسم و قوم گرای کرد انتظار نداریم طرفدار جامعه ی آزاد و برابر و انقلاب کارگری شوند. طرفدار لغو کار مزدی و برقراری جامعه سوسیالیستی شوند. سرنوشت انقلاب کارگری در کردستان تعیین نمی‌شود. این کار یک طبقه عظیم اجتماعی بوسعت سراسر ایران است که شاهرگ حیات سرمایه داران و امر تولید نعمات جامعه را در دست دارند. می‌توانند تولید را بخوابانند و گلوی نظام سرمایه را بفشارند...

ما کمونیست ها در رابطه خود و مردم با احزاب ناسیونالیست در کردستان خواستار رعایت موازین دمکراتیک و حداقلی از آزادیهای سیاسی هستیم. اگر احزاب ناسیونالیست نه همه شان. از همه شان همیشه این انتظار را داشت. مثلا از زحمتکشان و خه بات و پژاک و پاک و این ها این انتظار نمیره. اما حدکا بیشتر منظومه، اگر این حزب به حداقلی از موازین دمکراتیک یک جامعه مدنی و متمدن و آزاد پایبند بشه، امکان روابط سیاسی و مبارزه سیاسی متمدنانه ممکنه.

جامعه ما چه حالا که جنبش های طبقاتی و اجتماعی علیه جمهوری اسلامی و برای سرنگونی بر پا است و چه بعد از سرنگونی به شرایطی نیاز دارد که مردم بتوانند آزادانه در تعیین سرنوشت سیاسی و حاکمیت دخالت کنند و انتخاب کنند.

ما تلاش می‌کنیم موازین و شرایطی را به کمک نیروی اجتماعی کارگران و مردم از زن و مرد و جوان و روشنفکر و زحمتکش به احزاب ناسیونالیست در کردستان بقبولانیم. ما تلاش می‌کنیم احزاب ناسیونالیست کرد آزادیها و حقوق انسانی مردم رابه رسمیت بشناسند و به آن احترام بگذارند. بعنوان مثال چند نمونه را می‌گوییم:

احزاب سیاسی در کردستان بپذیرند که:

آزادی بیان و عقیده، حق بی قید و شرط هر انسانی است. سلب آزادی و تعرض به آزادی های بی قید و شرط سیاسی بهر بهانه ای جرم است. تفتیش عقاید و تحمیل عقاید ممنوع است. احزاب نمی‌توانند و اجازه ندارند برای به کرسی نشاندن باورها و راه حل ها و منفعت هایشان به زور و تهدید و ترور متوسل شوند.

ترور، اعدام و تهدید شهروندان بهر بهانه ای نفی و هتک حرمت انسان و جرم است.

اخاذی از مردم تحت عنوان گمرکات، دست درازی به اموال مردم و باجگیری و زورگویی است و جرم است.

مسلح کردن کودکان و نوجوانان ممنوع و جرم است.

دست بردن به اسلحه در رقابتهای حزبی و سیاسی ممنوع و جرم است.

پیوستن به احزاب و یا ترک صفوف احزاب، جزء آزادیهای سیاسی و حق طبیعی هر انسانی است. تعرض به این آزادی ممنوع است.

احزاب سیاسی مافوق مردم نیستند. مردم کردستان حق دارند در مقابل تعدی و دست درازی و تعرض به حقوق انسانی و آزادیهایشان از طرف باند ها و دستجات قومی و مذهبی، از خود دفاع کنند. مسلح شدن مردم حقی طبیعی و بی برو برگرد و غیر قابل انکار است.

پنهانکاری احزاب و مذاکره پشت پرده و مخفیانه و بنام حقوق مردم جرم است.

احزاب ناسیونالیست بپذیرند که حق ندارند نیروی مسلح خود را وارد محل های کار و زندگی مردم کنند. دخالت از پایین مردم برای تعیین سرنوشت خود را بپذیرند. بجای حاکمیت زور و اسلحه ی احزاب، شوراهای کارگری و مردمی تشکیل شوند. برابری زن و مرد را بپذیرند.

این ها موازینی هستند که می‌توان بر اساس آن ها جامعه ای آزاد و سالم داشت.

این ها بدیهی ترین و طبیعی ترین نیاز یک جامعه متمدن و مدرن و انسانی است. احزاب بورژوایی بطور

کلی و احزاب ناسیونالیست کرد بویژه برای این آزادی‌ها کلی شرط و شروط دارند.

برای مثال خالد عزیزی می‌گوید مردم کردستان مذهبی اند. معنای عملی این ادعا یعنی این که فردا سلفی‌های بیابند و مخالفین خود را به جرم این که کسی بگوید بالای چشم اسلام ابرو است سر ببرند. زنانشان را به اسارت خدمت امیر فرقه ببرند و خرید و فروش کنند. معنی عملیش اینه که فردا درویش قادری با شمشیر هایشان به جان مردم بیافتند و علیه مخالفین خود اعلام جهاد کنند. فردا صوفی‌های نقشبندی سهم بخوانند. فردا ملاحی سنی شریعت را مبنای قانون رابطه زن و مرد و خانواده قرار بدهند و پلیس ملی مهدی و خالد عزیزی مجری این قوانین بشوند. ناسیونالیست‌ها مذهب را در خدمت منافع خود می‌خواهند. قومگرایی را در خدمت منافع خود می‌خواهند. خالد عزیزی می‌گوید بگذار حکومت کردی بر پا شود و کرد به دست اعدام شود. خوب با این آدم و با این حزب و جریان همیشه از قوانین دمکراتیک یک جامعه متمسک و مدرن حرف زد! می‌خواهم بگویم که قوم پرستان و فاشیست‌ها و فالانژ‌های مثل خالد عزیزی و مهدی و پژاک و خه بات و این‌ها را همیشه به موازین دمکراتیک و مدنی و متمدنانه متعهد کرد. این‌ها باید حاشیه‌ای بشوند و طرد بشوند و در میان مردم جایی نداشته باشند. این‌ها که خود برای چوپانی یک گله هم صلاحیت ندارند، روی عقب مانده ترین بخش مردم و خرافات قومی و مذهبی حساب باز کرده اند. پژاک شان کنار پرچم کردستان و عکس اوجلان پوستر امام علی می‌چسبانند. حدک خالد عزیزی روی سنی‌گری و مذهب و سلفی‌گری و وهابگری و شیخ‌ها و ملاهای کردستان حساب می‌کند، مهدی روی لمپن‌ها و فاشیست‌های قومی حساب می‌کند.... بهر حال میخام بگم که حساب این‌ها جدا است.

حدکا هم با وجود این که مدعی رهبری و حاکمیت در کردستان است و معلوم نیست این رهبری و حکومت حزبش را از کدام رفراندوم یا انتخابات آزاد بدست آورده است. اما با وجود این متعهد شدن این حزب به یک سری قوانین و موازین دمکراتیک امکان دارد و محتمل است. که گفتیم با این جناح ناسیونالیسم کرد وجود دارد.

ما کمونیست‌ها و مردم کردستان باید با نیروی اجتماعی عظیمی در مقابل زورگویی و تهدید و خرافات احزاب ناسیونالیست کرد سد ببندیم. وگرنه بنا به سنت و سیاست‌های قوم پرستان و در غیاب آزادی بی قید و شرط بیان و عقاید و تجمع و تحزب، جامعه به جنگلی برای جولان وحوشی تبدیل می‌شود که از مدنیت و آزادی و انسانیت بویی نبرده اند.

در آخر می‌خواهم به یک نکته اشاره کنم و آن این است که وقتی می‌گوییم جامعه کردستان تحزب یافته است و احزاب کمونیست و ناسیونالیست پایه‌های اجتماعی دارند، به این معنا نیست که پس مردم کردستان و جامعه کردستان هم به مردمان ناسیونالیست و کمونیست و چپ و غیره تقسیم شده اند. من مردم کردستان را به ناسیونالیست و غیر ناسیونالیست تقسیم نمی‌کنم. مردم را می‌گم نه احزاب را.

ناسیونالیست‌ها مردم کردستان را از دارا و ندارد و سرمایه دار و زمین دار و کارگر در جعبه‌ای به نام خلق کرد می‌گذارند که گویا منافع شان یکی است و آن هم هویت قومی و کرد بودن و کردایتی است. جامعه طبقاتی کردستان را با هویت قومی و زبان کردی و مذهب سنی و غیره تعریف می‌کنند. و از این راه ناسیونالیسم و کردایتی خود را توجیه می‌نمایند.

در نتیجه از نظر آنها حکومت باید کردی باشد. حکومت کردی کرد را اعدام کند اشکالی ندارد. حکومت فارس‌ها اعدام نکنند. و می‌گویند مردم کردستان مذهبی اند البته از نوع سنی‌اش در نتیجه قوانین مذهبی و شریعت مبنای زندگی و روابط اجتماعی انسان‌ها و خانواده‌ها باید باشد...

اما در دنیای واقعی کارگر و زن و بازنشسته و بیکار و دستفروش و معلم و پرستار و مردم زحمتکش کردستان با هر عقیده و مرام سیاسی و حتی مذهبی منافع مشترک دیگری دارند. آن هم آزادی و رفاه و عدالت و خوشبختی است. این را هر کارگری خواه کمونیست باشد یا با احساسات ملی و کردایتی، این را می‌فهمد.

احزاب ناسیونالیست کرد می‌آیند و آرم و مهر قومی بر پیشانی مردم می‌زنند و خودشان را وکیل و وصی مردم می‌نامند تا بیابند با سپاه شان و حزب شان حکومت درست کنند. این را در کردستان عراق دیدیم.

در نتیجه باز هم تاکید و تکرار می‌کنم که جامعه کردستان طبقاتی است. چیزی به نام خلق کرد واژه‌ای فریبکارانه است در دست ناسیونالیست‌های کرد. اکثریت ۹۰ درصدی مردم کردستان را زنان و مردان کارگر و زحمتکش و خیل بیکاران و فقرار و محرومان تشکیل می‌دهند. این بخش با ده درصد ثروتمندان متوسط و سرمایه داران، در صندوقی به نام خلق کرد جای نمی‌گیرند. منافع مشترکی ندارند. حتی برای رفع ستم ملی هم پاسخ و راه مشترکی ندارند. رفع ستم ملی از نظر بورژوازی کرد یعنی تشکیل حکومت کردی سرمایه داران و احزابشان.

رفع ستم ملی از نظر کارگران و زحمتکشان کردستان یعنی در شرایطی که یک حکومت آزاد و دمکراتیک در ایران سر کار باشد مردم کردستان حق دارند در یک رفراندوم بگویند در چهار چوب ایران باقی می‌مانند یا جدا می‌شوند. اگر یک حکومت کارگری و مردمی در ایران سر کار باشد چرا باید مردم کردستان جدا شوند. نمی‌شوند. ولی این حق تصمیم‌گیری را دارند. کردستانی که جدا هم می‌شود کردستان تحت حاکمیت بورژواها و طبقات دارا و احزاب شان نیست. کردستان تحت حاکمیت شوراهای کارگری و مردمی و از پایین است.

این‌ها عرصه‌های جدال ما کمونیست‌ها و کارگران و مردم زحمتکش کردستان با احزاب بورژوازی و ناسیونالیست در کردستان است. جدال سختی است. اما مردم زحمتکش کردستان در این جدال تنها نیستند. کردستان بخشی از جنبش سراسری برای سرنگونی جمهوری اسلامی است. تا حالا ندیدیم در هیچ کدام از جنبش‌های اجتماعی چه در بعد سراسری مثل دیماه ۹۶ و ابان ۹۸ و اعتصابات کارگری و معلمان و غیره و چه در جنبش‌های معین در کردستان، مردم با هویت و آرم و پرچم قومی کردی و سنی‌گری به میدان بیایند و شرکت کنند. مثلاً مردم تهران یا خوزستان بگویند اها خوب شد کردها هم آمدند. یا در دیماه و آبان ماه صف کردها و ترک‌ها و عرب‌ها و بلوچ‌ها و فارس‌ها جدا از هم تشکیل شده باشد. اینجور نبوده و نیست.

کارگران و مردم زحمتکش و آگاه کردستان در جهان متمدن و گلوبالیزه و یکی شده امروز، عار دارند کسی آن‌ها را با هویت قومی و سنی‌گری معرفی کند. جامعه متمدن و مدرن و آگاه کردستان اجازه نمی‌دهند ناسیونالیست‌های کرد مهر قومی و نژادی و مذهبی را بر پیشانی حتی بخش کوچکی از مردم ناآگاه بزنند و سربازان حاکمیت بورژوازی و حزبی خود را به نام پیشمرگ یا سپاه ملی و غیره از میان شان تربیت کنند.

شعار "نه قومی، نه مذهبی، زنده باد هویت انسانی"، برانزنده و شایسته کارگران و مردم زحمتکش کردستان از زن و مرد و پیر و جوان است!

اوت ۲۰۲۰

کولبران

«جمهوری اسلامی، ناسیونالیستها و مذهبیون»

وریا نقشبندی

کولبران و جمهوری اسلامی

سالهاست کوه و دره های صعب العبور مرزی کردستان پاکوب مردمانی است که محکوم به دوش کشیدن بار فقر و فلاکت و گرسنگی خود شده اند. در این سرنوشت شوم، عدالت واقعی به یک اندازه برای همه این مردمان تقسیم شده است. از جوان و سالخورده تا کودک و زن محکوم اند چهار فصل سال را در یک زنجیره طولانی انسانی، خیره به زمین سخت، کولبری کنند. آسمان، ناظر بر هر لغزش پای در گرمای سوزان تابستان و بوران زمستان، منتظر یک تلاقی نگاه با این محکومین است تا شلاق مرگ خود را بر پیکر آنان فرود آورد. سرفونی هماهنگ آسمان و زمین در له کردن برده گان دنیای سرمایه. اما این تمام ماجرا نیست. طبیعت مشغول به چرخه درآوردن مکانیزم حیات خود و ادامه بقای هر جنبه ای بر روی کره خاکی ست و بی تقصیر از شقاوت ستمگری و استثمار انسان به دست انسان است.

ایران تحت سلطه جمهوری اسلامی سرمایه داران برای بخشی از ساکنین ایران، پدید آورنده هولناک ترین نوع کار یعنی کولبری بوده است. زیر سایه فقر و بیکاری و فلاکت، کرور کرور انسانها تبدیل به بردگان دنیای مدرن امروز شده اند. برای بردن یک لقمه نان به سفره یک خانواده، مرد و زن و کودک مجبورند به دل کوه و دره ها زده و بارکشی کنند. تنها برای یک لقمه نان. کارفرمای بی شرف نیز، با آگاهی از افزایش شمار بردگان کولبر، برای به چنگ آوردن سود بیشتر هر بار بر سر قیمت حمل آن میزند تا با ارزان ترین شکل ممکن بارش به مقصد برسد. اما باز هم این کل ماجرا نیست، روزی نیست که خبر کشتن و به قتل رساندن کولبران توسط جمهوری اسلامی در مناطق مرزی کردستان به گوش نرسد. انگار که این مناطق تبدیل به میدان تمرین نظامی برای نیروهای مسلح شده است با این تفاوت که سیل این میدان قلب تپنده انسان کار است. کولبران در هر حال محکوم به مرگ اند، انگار بزرگ در این گوشه زمین خاکی تجسم یافته ترین معنای زندگیست.

پر بیراه نیست وقتی از پایتخت ایران زباله گردی، کودکان خیابانی، کارتن خوابی، قیر خوابی، تن فروشی، اعضاء بدن فروشی و هزار و یک چرک و دمل دیگر، در جان و زندگی میلیونها انسان دردمند آن جامعه چنگ انداخته و در جغرافیای مرزی اش کولبری، پدیده ای که به حق می توان به آن گفت، ننگ جامعه بشری امروز، پدیده ای مملو از زمختی و تباهی نوع کار برای برآورد کردن امرار معاش روزانه است. در اینجا حتی خبری از قانون کار نیست تا برایش دست به تجمع زد و مطالبه کرد. در اینجا ایمنی کار یعنی امروز چهار چشمی مسیر باریک عبور را پاییدن تا سقوط نکرد، معنا می یابد، در اینجا اصطلاح سوانح کار نیز بر طرز زمختی تعریف دیگری دارد. اصلا چه معنی دارد قانونی وجود داشته باشد وقتی غیرقانونی زندگی باید کرد. حتی از آن بدتر، درد قانونی اعلام کردن بارکشی توسط انسان به نام کولبری، از هر دردی دردناک تر است.

تضمین نفس کشیدن تا از نفس افتادن روز پس از روز کولبران، تنها از فاصله شروع حمل بار تا

محل تحویل ضمانت دارد. یعنی اگر کولبران از سرما و یخبندان و سقوط از ارتفاعات جان سالم بدر ببرند، در عوض هر آن احتمال دارد با شلیک مستقیم گلوله نیروهای حکومتی از پا در بیایند. به جان خریدن مریضی و آسیب های جسمی در طی حمل هر روزه بارهای سنگین بس نیست، باید خود را از دید تک تیراندازان و گردنه بگیران دولتی نیز مخفی نگه دارند، یک نقل قول عامیانه هست که میگوید: «قاچاقی زندگی کردن»، وصف حال زندگی و کار این قشر زحمتکش میباشد. تنها تصور اینکه هر روز و هر شب به استقبال مرگ رفتن، آنهم برای کسب لقمه نانی، نشان از فروپاشی معیارهای بشریت را با خود به ارمغان آورده است. نظام سرمایه داری حاکم بر ایران در چرخه سودآوری و چپاول منابع مالی جامعه، دست به قربانی کردن ضعیف ترین و آسیب پذیرترین اقشار جامعه می زند، بیکاری و فقر مطلق را به آنها تحمیل میکند، از هرگونه نعمات و امکانات ابتدایی محروم شان میکند، گرسنگی و بی بضاعتی در تهیه ساده ترین و عده غذایی را بر سفرهای کارگران و این قشر محروم می نشاند، تا جایی که از سر استیصال و درماندگی مجبور به تن دادن به بردگی به نام کولبری می شوند و در آخر نیز با ماشه تفنگ مزدوران رژیم مواجه شده و یکی پس از دیگری جنازه رفیق، برادر، پدر و فرزند خود را بر دوش می گذارند و در سینه خاک دفن میکنند.

جمهوری اسلامی سالهاست به نام جلوگیری از ورود کالاهای قاچاق از مرزها، به صورت سیستماتیک دست به کشتار کولبران میزند بصورتی که تنها در سال ۱۳۹۸ صدها کولبر به دست مأموران مرزی کشته و زخمی شده اند.

کولبران و ناسیونالیست ها

دست و پنجه نرم کردن با طبیعت و مسیرهای صعب العبور، مریضی و آسیبهای جسمی ناشی از حمل بار، به قتل رسیدن توسط مزدوران مرزی جمهوری اسلامی، فشارهای روحی و روانی ناشی از ترس و اضطراب از زنده ماندن امروز، بی امنیتی از فردای پیش رو، غم نان، فقر و نداری، نبود امکانات برای خانواده از پیر و جوان و بچه، شرح حال یک دقیقه زندگی کولبران است. اما بی گمان اگر گزارش های که در مورد فشار به کولبران و حتی قتل و باج گیری از آنها توسط احزاب ناسیونالیست مانند پ ک ک و پژاک را دنبال کرده باشید، به جهنمی که این قشر از جامعه در آن افتاده اند بیشتر آشنا میشوید. ۱۲ خرداد امسال (۹۹) خبر به قتل رساندن سوران اختر ثمر در منطقه مریوان توسط پژاک مثل بمب ترکیب. جوانی که به هر وسیله ای مشغول کار در مرز بین ایران و عراق بود و به علت تن ندادن به باج خواهی نیروهای پژاک به طرز وحشیانه ای شکنجه و به رگبار بسته شد. گزارش و دادخواهی مردمان مرز نشین در کردستان عراق و در کردستان ایران که از طریق کولبری یا با کمک چهارپایان یا خودرو های باری مشغول امرار معاش هستند، از اینکه توسط گریلاهای پ ک ک و پژاک مورد اخاذی و باج گیری قرار می گیرند بی شمار است.

این احزاب به نام «مبارزه» برای «جنبش خلق کرد» مثل دزدان سر گردنه، در کمین این قشر زحمتکش نشسته و آن تنمه مبلغی را که برایشان مانده است را به عنوان «کمک مالی» تو بخوان اخاذی از آنها میگیرند. همزمان نیز تهدید می شوند که نباید موضوع را علنی کنند، کولبران نیز از ترس کشته شدن توسط این احزاب و هم نگرانی از مجازات شدن توسط جمهوری اسلامی، جرات اعتراضی پیدا نمیکنند. چند ماه قبلتر از ترور سوران اختر ثمر، کمیته روابط عمومی کنفدرالیسم جوامع کردستان (ک ج ک) طی بیانیه ای به تاریخ ۲۷ اسفند ۱۳۹۸ به بهانه شیوع بیماری ویروس کرونا به کولبران مرز

کردستان ایران و عراق هشداد داد که به هیچ عنوان حق رفت و آمد ندارند. و به این ترتیب این باندهای باج گیر هم به ژاندارم های جمهوری اسلامی اضافه شده اند. پژاک با این کار میخواهد کولبران را تنبیه و مجازات کند، همان کاری که جمهوری اسلامی میکند، میخواهد بگوید پژاک مثل یک تهدید همیشه در منطقه خواهد ماند اگر به خواسته های آنها تمکین نشود. «زندگی بیرون از گریلا جرم است»، همان گفتار عبدالله اوچالان را به یاد می آورد که گفته است «زندگی بیرون از پ ک ک جرم است» یعنی هر کس با گریلا نباشد یا مطیع نباشد، باید مجازات شود. پژاک میخواهد فشار اقتصادی بر کولبران را تشدید کند، همان کاری که جمهوری اسلامی میکند.

با این اوصاف همانقدر که زندگی کولبران و مردم مرزنشین کردستان تحت حاکمیت جمهوری اسلامی به جهنم تبدیل شده است و دوران مرگ تدریجی با اعمال شاقه را میگذرانند، ناسیونالیست ها و قوم پرستان و باند هایشان را هم مانند چماقی همیشه بالای سر خود دارند و به اسم «کرداپتی» و مبارزه برای «خلق کرد» مشمول ستم مضاعف از سوی احزابی مانند پژاک که نمایندگی بخشی از آن ناسیونالیسم کرد را میکنند میباشند. در جریان این ترور، همچنین شاهد سکوت مطلق احزاب دیگر ناسیونالیست کرد ایران بودیم. در واقع با این سکوت نشان دادند که چقدر پتانسیل به عهده گرفتن این نقش را از سوی خود دارند، اما مشکل پیشروی این احزاب این است که جامعه کردستان ایران بنا بر سنت های مدرن و مترقی که در آن ریشه دوانده است، علیه چنین اقداماتی نه تنها سکوت نخواهند کرد بلکه هر جریان یا حزبی که قصد تعرض به حقوق انسانی و معیشتی شان را داشته باشد افشا و طرد خواهند کرد، همانطور که در قبال پژاک سکوت نکرده و همه جا علیه این باند فالانژ دست به اعتراض و افشاگری زدند.

کولبران و سلفی ها و شیوخ کردستان

اگر جمهوری اسلامی و ناسیونالیست ها به عنوان یک اهرم علیه زندگی و معیشت کولبران و مرزنشینی که لقمه نان شیشان وابسته به عبور از مرزها می باشند، اتحاد مقدسی تشکیل داده اند، حتی ناسیونالیسم کرد در تعهد خلوصانه خود به مذهب به عنوان ابزاری در جهت تحمیق و مطیع نگه داشتن جامعه، از جمهوری اسلامی جلو زده است. جمهوری اسلامی با آنهمه دستگاه و امکانات طویل و عریض قهری و تبلیغاتی هیچ وقت نتوانست آنچنان که انتظار داشت مذهب خود را به جامعه حتی در دور افتاده ترین نقاط مرزی تحمیل کند. اما وظیفه این مهم در کردستان را که مورد بحث ماست به جنبش ناسیونالیستی کرد سپرد. از همان روزهای انقلاب ۵۷ در کردستان احمد مفتی زاده را علم کرد، لبیک حزب دمکرات به خمینی را پشت خود داشت، فعالیت آزادانه برای ملاهای سنی کرد مسلک را مهیا کرد، هر موعظه ی بر هر منبری با جمله «مسلمان کرد» وزین شد، احزاب متعدد ناسیونالیسم کرد تسنن را به عنوان آیین رسمی مردم کردستان در بوق و کرنا می کنند، تکیه و خانقاه صوفی گری در محلات شهر و روستاها محل اجتماع آزادانه مرتجع ترین مذهبی گردید، گرایش مفتی زاده خزنده ولی علنی جلسات و مکتب های خود را تا امروز حفظ کرده و از حدود بیست سال گذشته نیز شرایط جنب و جوش برای سلفی ها در شهرهای کردستان فراهم گشته است. وجه تشابه همه این فرقه های مرتجع مذهبی، ناسیونالیسم نهادینه شده در آنها میباشند. آخر قرار است که در این اتحاد مقدس با هر اختلاف عقیدتی و سیاسی که با هم دارند ولی اسلام راستین در جامعه را مثل نور چشم محافظت کنند، مگر نه این است که بقای این جانوران از جنس جمهوری اسلامی گرفته تا دمکرات، پژاک، پ ک ک، صوفی و درویش طریقت ها، مفتی زاده و سلفی ها تنها با دم و دستگاه مذهب و مذهبی گری امکان پذیر خواهد بود!

بر همین اساس است که امروز شاهد هستیم که صوفی های کردستان مثل زامبی با شمشیر و چاقو به مرز کردستان عراق حمله میکنند تا در مراسم تدفین مرتجع اعظم شیخ محمد عبدالکریم کسنزانی شرکت کنند. سرکرده این طریقت همراه با پسرش نهره کسنزانی که خود از میلیاردرهای کردستان عراق میباشند همزمان وظایف دیگری در دوره های مختلف همچون جاسوسی برای سازمان سیای امریکا و حکومت بعث و هم پیمان اتحادیه میهنی و حزب دمکرات کردستان عراق را در کارنامه خود دارند. با این وجود شاهد فرستادن پیام تسلیت و همدردی از طرف این احزاب و ک ج ک برای مرگ او هستیم.

از سوی دیگر فعالیت و سازماندهی این باندهای مرتجع مذهبی در مناطق مختلف کردستان از جمله مریوان و اورامانات در قالب تورهای گردشگری و همایش های مختلف عرفانی، فرصتی را مهیا کرده است که جرات کنند به مردمی که از مذهب بیزارند را مورد اذیت و آزار قرار دهند. به دلیل رفت و آمد آزادانه سلفی های عراق به کردستان ایران، باعث گردیده بتوانند در مناطق مرزی سکنی گزیده و به تبلیغ و فعالیت بپردازند. همین چند مدت پیش بود که در منطقه اورامانات مریوان، گروهی از آنها کولبران را به بهانه رعایت نکردن موازین شرعی و مذهبی مورد ضرب و شتم قرار دادند. کولبران و ساکنان این مناطق در مثلث مرگ جمهوری اسلامی، احزاب ناسیونالیست کرد و باندهای مذهبی گرفتار شده و دامنه تهدید، آزار و شکنجه و قتل نیز به مراتب رو به فزونی گذاشته است.

در این شرایط و برای پایان دادن به این زندگی جهنمی که توسط دولت و باندهای قومی و مذهبی به زندگی مردم کردستان تحمیل شده است، مردم وظیفه دارند در برابر این جنایت سازمان یافته سکوت نکرده و دست به اعتراض بزنند. باندهای قومی و مذهبی را در محل سکونت و کار خود طرد و افشا کنند، در برابر این جریانات صف محکمی ببندند و اجازه هرگونه ابراز وجود و فعالیت را از آنها بگیرند. در این امر، لازم است کمونیستها و انسانهای آزادیخواه نیز نسبت به خطر قومی و مذهبی کردن جامعه با هوشیاری بیشتری وارد عمل شوند و قطب رادیکال و مترقی جامعه را علیه ارتجاع و توحش این جریانات تقویت کنند. بی گمان هر اندازه که فضای جامعه از نکبت و کثافت قومی گری و مذهبی گری این باندهای فالانژ و سیاه زوده شود، به همان اندازه نیز نوید یک زندگی مدرن، آزاد و برابر را برای شهروندان جامعه به ارمغان خواهد آورد. از همین امروز وظیفه عاجل هر کمونیستی، مبارزه علیه هرگونه پروژه سناریو سیاهی در جامعه میباشند. کولبران در این شرایط به کمک و همسر نوشتی عمومی نیاز دارند. نه تنها باید کشتار کولبران پایان یابد، بلکه کولبری کردن هم بایست برچیده شود، لازمه این مهم برآورد کردن بیمه بیکاری برای تمام افراد آماده بکار است.

۲۷ مرداد ۹۹ - ۱۷ اوت ۲۰۲۰

طناب پوسیده مذهب

وریا نقشبندی

وقتی به تاریخ وقایع کردستان در خلال سرنگونی نظام سلطنتی و به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی مرور دوباره ای میکنیم، شاهد قطب بندیهای تاریخی در کردستان میان چپ و راست هستیم. تاریخی که هیچ وقت مردم کردستان تسلیم ضد انقلاب به رهبری خمینی نشده و قطب چپ و کمونیست در کردستان تا کنون مخالفت صریح و قاطع خود را با جمهوری اسلامی نشان داده و زیر بار این حاکمیت نرفته است.

در مقابل، قطب راست ناسیونالیسم و سنی‌گری همواره حول و حوش جمهوری اسلامی و همسو با این رژیم قرار گرفته است. این‌ها از همان آغاز، جمهوری اسلامی را به رسمیت شناختند، خمینی را پدر انقلاب نامیدند و برایش پیام لبیک و بیعت فرستادند. یکی کردستان را «کرد مسلمان» مینامد و دیگری «مسلمان کرد» و علیه قطب چپ در کردستان در یک اتحاد اعلام نشده قرار گرفته اند.

احزاب جنبش کردایتی و سنی‌گری همانند برادران خود، حزب توده و سازمان مجاهدین خلق، چیز بیشتری از «خودمختاری اسلامی» در کردستان از پدر معنوی خود خمینی طلب نکرده و برای رسیدن به این هدف شوم خود از هیچ تلاشی فروگذاری نکرده و در این راستا خدمات وسیعی به جمهوری اسلامی برای پذیرش و سهیم شدن در قدرت، انجام داده اند.

احزاب جنبش کردایتی علیرغم همه ی کرنش‌ها و سر افکندگی، علیرغم آویزان شدن به طناب مذهب «سنی‌گری و استفاده از ابزار جنگ برای مذاکره، تا کنون چیزی نصیب خود نکرده، جز این که باندها و فرقه های مذهبی سنی را بیشتر پر و بال بخشیده است.

در همین کمپ راست، مکتب قرآن احمد مفتی زاده نیز با آرزوی تشکیل دولت اسلامی در کردستان با حمایت ضد انقلاب جمهوری اسلامی، به میدان آمد. مفتی زاده بعنوان شاخه ی سنی جمهوری اسلامی، برای تحمیل قوانین مذهبی و شریعت ضد زن به شعبان بی مخ های کردستان تبدیل و از دولت مرکزی خواست تا نیرویی به نام پیشمرگ مسلمان در کردستان سازمان دهد. احمد مفتی زاده، انقلاب فرهنگی و پاکسازی نیروهای چپ و کمونیست در دانشگاهها و چندین خواست ارتجاعی دیگر را در یک قطعنامه هشت ماده ای از جمهوری اسلامی مطالبه کرد. این فرقه در دفاع از جمهوری اسلامی و تثبیت آن در کردستان به امید پایه ریزی خلافت اسلامی در کردستان، همپای دولت مرکزی برای سرکوب انقلاب از هیچ اقدامی فروگذاری نکرده است. با وجود این، تلاش ارتجاعی ناسیونالیسم کرد و سنی‌گری در کردستان ایران در خدمت به جمهوری اسلامی و قومی - مذهبی کردن کردستان تا به امروز، ناکام مانده است.

جمهوری اسلامی و فرقه های مذهبی

جمهوری اسلامی در تمام این سال‌ها با استفاده از ترفند های مختلف فرهنگی و سیاسی، ابزار قهریه و سرکوب، تلاش کرد مذهب را به عنوان یک روش زندگی به مردم کردستان تحمیل کند اما هر گز

موفق نشد. در دل چنین اوضاعی است که جریان مفتی زاده تا کنون توانسته است بدون هیچ مزاحمتی و آشکارا بیخ گوش جمهوری اسلامی به حیات خود ادامه دهد. مفتی چی‌ها با حضور در ارگانهای دولتی و در میان بخش عقیمانده ی جامعه و با استفاده از فقر و نداری زحمتکش‌ها به جذب جوانان و کودکان پرداخته و تلاش کرده است تا به موجودیت و تداوم کار این فرقه در جامعه مشروعت بدهد.

بعلاوه روند سیاست مذهبی کردن جامعه کردستان از سوی جمهوری اسلامی، زمینه ساز فعالیت و ابراز وجود تکایا و خانقاهای شیوخ صوفی و دراویش بخصوص در مناطق فقیر نشین کردستان شده است. این بخش ارتجاعی هم از پستوی خانقاه و تکیه هایشان بیرون آمدند و در خیابانهای شهرهای کردستان با شمشیر و قمه به رژه مذهبی پرداختند. جمهوری اسلامی در رابطه با این بخش هم، نه تنها مانعی نبود بلکه با ابزارهای فرهنگی و مذهبی متعدد رشد مجدد این دارو دسته‌ها را تسهیل کرد. از جمله برگزاری مراسم عرفانی، دف زنی، ذکر گویی، رونق بخشیدن به مقابر امامزاده‌ها و شخصیت‌های اهل تسنن به عنوان زیارتگاه جاذبه های توریستی و غیره. از طرف دیگر، آخوندهای سنی منبر نشین از چاشنی کردایتی در موعظه های مذهبی خود برای جلب نظر نمازگزاران استفاده می‌کنند. به این ترتیب، مذهب و ناسیونالیسم کرد به موازات هم، در جامعه کردستان بدون کوچکترین مانعی از سوی جمهوری اسلامی، در تمام این سال‌ها نقش ایفا کرده است.

سلفی‌گری

جریان سلفیت با شاخه های مختلف نزدیک به دو دهه است در کردستان پا گرفته است. بررسی تاریخ پیدایش این گروهها موضوع این نوشته نیست، اما حداقل از زمان حمله آمریکا به عراق و بمباران خلافت اسلامی در کردستان عراق توسط آمریکا، بخش زیادی از اعضا آنها به سوی مرزهای کردستان ایران مهاجرت کرده و توانستند در کردستان ایران به کمک جمهوری اسلامی اسکان داده شوند. هدف جمهوری اسلامی در پشتیبانی از بازماندگان خلافت اسلامی کردستان عراق، بکار گرفتن این گروهها برای جنگ های نیابتی در خارج از مرزهای ایران بیشتر مد نظر بوده است. در طول این مدت، این گروهها توانستند به صورت آزادانه به فعالیت خود زیر سایه جمهوری اسلامی ادامه دهند به شرطی که تحرکی علیه جمهوری اسلامی در کردستان انجام ندهند. تقریباً همه مردم کردستان میدانند که این گروهها هسته های خود را تشکیل داده اند و در انظار عمومی هم با ظاهر سلفی در رفت و آمد می‌باشند و به طبع جمهوری اسلامی نیز از این موضوع به خوبی واقف است. بنابراین برای همه مثل روز روشن است که سلفی‌ها در حمایت کامل جمهوری اسلامی اینچنین توان ابراز وجود پیدا کرده اند. امروز سلفی‌ها علاوه بر فعالیت پشت پرده، به ابراز وجود علنی و دخالت در زندگی مردم عملاً نقش منکرات جمهوری اسلامی در کردستان را برعهده گرفته اند. در چند ماه اخیر این مرتجعین، چند نفر از زحمتکش‌ها منطقه مریوان و اورامانات را به بهانه ی کفر گویی مورد اذیت و آزار قرار داده اند. تعرض این فرقه ی فاسد به مردم از جانب دستگاه های محلی رژیم هم هیچگاه مورد تعقیب قرار نگرفته و وظیفه ی تنبیه کردن این جریان و فرستادنشان به پستوهای مساجد و مخفی گاه هایشان برعهده مردم ازادیخواه قرار گرفته است.

احزاب ناسیونالیست کرد و مذهب

همانطور که پیشتر اشاره شد، حزب دمکرات کردستان ایران به عنوان پرچمدار بلامنزاع ناسیونالیسم

کرد در دوران سلطنت شاه و حاکمیت جمهوری اسلامی، گرایش مذهبی خود را رسماً اعلام کرده است. امروز نیز و بعد از چهار دهه با صراحت اعلام می‌کنند که اسلام و آیین مذهبی بخش جدای ناپذیر در آینده حاکمیت در کردستان است، بدین معنی که خلاصی جامعه از جمهوری اسلامی به معنای خلاصی از مذهب و اسلام نیست بلکه تغییر پوشش لباس از اسلام تشیع به اسلام تسنن و تشکیل خلافت کردی اسلامی، تمام آن دگرگونی است که برای کردستان ایران در نظر دارند. رابطه امروز هر دو احزاب دمکرات با آخوندهای تسنن، بر مبنای به دست گرفتن و تقسیم کرسی قدرت همچون حاکمیتی است که در کردستان عراق امروز شاهد آن هستیم.

هر دو سازمان زحمتکشان کومله عبدالله مهدی و عمر ایلخانی زاده هم به جرگه‌ی پیوند کردایتی با اسلام پیوسته‌اند تا جایی که از خالد عزیزی گرفته تا عمر ایلخانی زاده با کرنش و احترام از احمد مفتی زاده یاد می‌کنند و او را یک کرد راستین و باورمند به «حق ملت کرد» می‌نامند.

همچنین پژاک دست‌کرد پک ک در کردستان ایران باورمندی خود به مذهب و اسلام را در کمیته ادیان ک ج ک اعلام کرده و به مناسبت‌های مختلف از عاشورا و رمضان و مرگ شخصیت‌های مذهبی در کردستان، بیانیه‌های مختلف صادر می‌کند.

دورنمایی که این احزاب برای خود تعیین کرده‌اند ایجاد یک جبهه متحد از ناسیونالیست‌ها و مذهبیون در کردستان ایران، علیه جناح چپ جامعه و زنان و مردان و جوانان آزادیخواه و برابری طلب است. سیاست پیوند کردایتی و مذهب از سوی این احزاب در راستای به مصاف طلبیدن چپ و کمونیست‌های کردستان، کارگران و نیروهای مترقی و آزادیخواه و برابری طلب کردستان است. باندهای قومی و مذهبی در کردستان عناصر سناریوی سیاه و دامن زدن به توحش و ضدیت با کارگر و زحمتکش و زن و صف آزادیخواهی و برابری طلبی در کردستان است.

طناب پوسیده مذهب در کردستان

بیش از چهار دهه فعالیت و تبلیغات سیستماتیک مذهبی احزاب و جریان‌های قومی و مذهبی در کردستان و هماهنگ با جمهوری اسلامی، نتوانسته است مذهب و ارتجاع دینی شیعی و سنی را در جامعه‌ی کردستان انقلابی به موضوع و مشغله مردم کردستان تبدیل کند. اما تبلیغات تهوع آور دینی و عملکرد ارتجاعی قوم پرستان و فرقه‌های سنی در کردستان، سرش به دیوار سخت جبهه ترقی خواهی و برابری طلبی خورده است و موجبات تنفر و رویگردانی هر چه بیشتر مردم و بویژه جوانان و زنان را فراهم کرده است.

به یمن آگاهی و روشن بینی و موقعیت سیاسی، فرهنگی و اجتماعی که مردم کردستان در آن قرار دارند، این شرایط با قومگرایی و مذهب و ارتجاع همواره در تضاد و کشمکش بوده است. الگوی حاکمیت قومی-مذهبی احزاب میلشیا در کردستان عراق الگوی نفرت انگیزی برای مردم کردستان ایران و عراق است. تکرار این شیوه‌ی ضد مردمی، ضد زن و ضد آزادیخواهی، در کردستان ایران غیر قابل تصور است.

تاریخ مقاومت و مبارزه‌ی کمونیست‌ها، کارگران، زحمتکشان، زنان و جوانان در کردستان ایران چه علیه جمهوری اسلامی و چه در مقابله با ناسیونالیسم و مذهب، رویای قومی و مذهبی کردن جامعه را به سرایی برای احزاب کردی و فرقه‌های مذهبی تبدیل و ثابت کرده است که ابزار مذهب در دست این احزاب و جریان‌ها، طناب پوسیده‌ای بیش نیست.

اکتبر ۲۰۲۰

مردم متمدن گور داعشی‌های شیعی و سنی را یکجا میکنند

وریا نقشبندی

داعش شیعه در قدرت، بیش از چهار دهه است که جهنمی به معنای واقعی کلمه بر فضای جامعه ایران حاکم کرده است. تبدیل ارتجاعی‌ترین و ضد انسانی‌ترین عرف و رسومات قرون وسطایی به قانون اساسی یک کشور، تابلویی زنده‌ای را خلق کرده که تباهی و انحطاط را هر روز در این جامعه به تصویر میکشد. داعش جمهوری اسلامی به عنوان کاراکتر اصلی این صحنه، هر آنچه که حتی سزاوار موجودات چهار پا نیست، بر انسان‌های این مملکت روا میدارد. در لابلای لحظه به لحظه از زندگی اکثریت مردم محروم و زحمتکش این جامعه مملو از بی عدالتی، تبعیض، تباهی، استیصال و ناامیدی ست. زنان به عنوان نیمی از جامعه هر روز قربانی بلاشروط این حاکمیت کثیف هستند. تهی کردن سیستماتیک کرامت انسانی زنان، بوسیله اشاعه فرهنگ و قوانین متحجرانه اسلامی، جنگی ست که جمهوری اسلامی از همان روز به قدرت رسیدن به آن قسم یاد کرده است.

در این تابلو، داعش شیعی هر رنگی را آلوده به رنگ مرگ کرده است. در این تصویر نامقدس، جمهوری اسلامی بازیگران خود را دعوت به یک اتحاد مقدس علیه انسانیت به میدان می‌طلبد. از بورژوازی کراواتی و بقیه بسته فارس، کرد، ترک، لر و عرب تا هر نیمچه آخوند شیعی و سنی در این «اتحاد مقدس» سوگند خورده‌اند.

چهار دهه ازگار است که اکثریت جامعه ایران در این جدال مرگبار، میخواهد رنگ زندگی و سعادت را به این تابلو بزند. در مبارزه‌ای روزمره علیه آداب و سنن داعش شیعه عزم خود را جزم تر کرده و زانو نزده است. در کردستان ایران، این جدال اما رنگ و بوی دیگری بخود گرفته. جمهوری اسلامی هیچگاه نتوانست در این نقطه از ایران، مشروعیت به خود ببخشد. کردستان از همان روزهای انقلاب یک نه بزرگ به قامت این چهل سال بر پیشانی جمهوری اسلامی کوید.

در این میان اما این تنها جمهوری اسلامی نبود که متضرر شد بلکه جریان‌ها و گروه‌های ارتجاعی قومی و مذهبی کردی نیز بودند که با طناب جمهوری اسلامی می‌خواستند بالا بروند و بجایی نرسیدند. برای این جریان‌ها تقابل با خواست ترقی خواهی و برابری طلبی اکثریت مردم کردستان و ادارشان کرد که بیشتر خود را در آغوش جمهوری اسلامی بیابند. این جریان‌ها در فضای قطبی جمهوری اسلامی و مردم کردستان، سیاست دشمن دشمن من دوست من است را در پیش گرفتند و خود را بیشتر با حاکمیت نزدیک کردند.

این حجم از هجمه از سوی جمهوری اسلامی و مرتجعین قومی و مذهبی سنی به حقوق و کرامت انسانی این مردم، ابزاری شد در دست سلفی‌های کردستان که زیر چتر حاکمیت از یک سو و مبلغین مذهب تسنن در خود جامعه و احزاب ناسیونالیست و اسلامی کردی از سوی دیگر، خود را محق در این تبلیغات بدانند. سلفی‌های کردستان به خوبی می‌دانند که بدون جمهوری اسلامی کمترین شانس برای رشد و ادامه زیست نخواهند داشت، به همین خاطر میبینیم که امروز با آسودگی خاطر اقدام به رعب و وحشت در جامعه میکنند. هم اینها و هم دیگر فرقه‌های مذهبی در کردستان می‌دانند که عر و تیز کردنشان علیه

زنان و جوانان، علیه آزادیخواهی و برابری طلبی این مردم تنها و تنها با حمایت حاکمیت از بالا میسر است و الا دودمانشان یک روزه به دست همین مردم به باد خواهد رفت.

کردستان و هشت مارس ها

در دوره ای که جمهوری اسلامی تمام توان خود را برای سرکوب جنبش آزادی و برابری خواهی زنان بکار گرفته بود و میرفت که عقب نشینی سنگینی را به این جنبش در بعد سراسری تحمیل کند، در تمام این سالها با این خیال که توانسته بودند بالاخره فضای سیاه اسلامی را بر جامعه زنان حاکم کنند، که توانسته اند قدم به قدم نیروهای مترقی و مدرن در جامعه را به عقب برانند، اسلامی های کردستان از این پیروزی جمهوری اسلامی در پوست خود نمیگنجند، ما شاهد یک رگه از این جنبش در کردستان و مشخصا در سنندج بودیم در هشت مارس سال ۱۳۷۹ رژه زنان و جوانان در خیابان فردوسی سنندج با پخش شکلات و شیرینی و تیریک گفتن روز جهانی زن به مردم و همچنین پرت کردن روسرهای خود به هوا، غلغله ای را دوباره در فضای جامعه و نه تنها کردستان بلکه کل ایران طنین انداز کرد. از همان تاریخ به بعد شاهد باشکوه ترین مراسمات هشت مارس در کردستان و ایران هستیم و خیال این پیروزی برای داعشیان شیعی و سنی را به سراب تبدیل کرد.

در آن دوره جامعه کردستان شاهد جنبش و جوش دوباره کمونیستها در اشکال مختلف بود. جوانان از دختر و پسر در فعالیتهای مختلف حضور پیدا می کردند و جرات دیگری برای فریاد زدن خواست و حقوق انسانی خود پیدا کرده بودند. جرقه های آن تحرکات بعلاوه تنفر عمومی مردم از جمهوری اسلامی، سوراخ موش را برای اسلامی های کردستان دوباره تبدیل به عمارت کرده بود. مردم و جوانان کردستان نشان دادند که با هر عرض اندام دوباره ای میتوانند کل بساط تجر و فرهنگ اسلامی را به لرزه در آورند.

اوضاع امروز

در این جدال و مچ اندازی با رژیم که کل امکانات مملکت را جهت ادامه حیات خود به خدمت گرفته است، تنها یک درصد از قدرت پایین جامعه به رخ کشیده شد و این پایان ماجرا نبود و نخواهد بود تا زمانی که کل بساط جمهوری اسلامی برای همیشه برچیده شود. از آن دوره تا به امروز صحنه مبارزاتی مردم فراز و نشیب های مختلفی را به خود دیده است. از یک طرف وجود نحس جمهوری اسلامی در راس تمام بلاها و مصیبت های وارده به مردم و از طرف دیگر رشد و نمو فرقه های مذهبی سنی، چهره ای بیش از پیش کریه و مرگبار از جامعه را به تصویر کشیده است. شرایط کرونایی و از دست دادن عزیزان و بستگان، فقر و گرانی، محروم بودن از خدمات و حقوق شهروندی و دیگر تنگناهای اقتصادی و اجتماعی گلوی جامعه را گرفته و دارد خرد میکند. افزایش آمار قتل های ناموسی، خودکشی دختران و به فساد و تباهی کشیده شدن جوانان به اعتیاد و تن فروشی در این دوره، ورق دیگری به کارنامه جمهوری اسلامی اضافه کرده است. در بطن این اوضاع، ماشین تولید خرافه و تجر گرایبی از مکتب قرآنی ها گرفته تا آخوند و واعظین سنی مذهب در موازی با سیاست های سیستماتیک حاکمیت در ترویج تقوا پیشه کردن، رعایت حجاب و امر و به معروف و نهی از منکر، تبلیغات کثیف اسلامی علیه زنان و نقش و جایگاه شان در جامعه، دعوت مردم برای بجا آوردن فرایض دینی و غیره، یک دقیقه از حرکت

نه ایستاده است.

تقلیل دادن شرایط زندگی انسانها از سوی مرتجعین مذهبی کردستان به عبادت پیشه کردن و نوکری الله، اطاعت از فرامین اسلامی در رسیدن به سعادت اخروی، نه تنها ذهن کجی به کرامت انسانی جامعه می باشد بلکه خود شریک جرم در بوجود آوردن منجلاب امروز است. اگر تا قبل از کرونا دستگاه طویل و عریض مذهب و خرافه پر اکتی کماکان می توانست در تحمیل جامعه کار ساز باشد، اما در دوره کرنا این تصویر در تمام دنیا شکست وقتی مردم دیدند غیر از توسل به علم و رعایت پروتکل های بهداشتی هیچ راه و نجات دهنده دیگری در کار نیست.

هجمه اسلامی ها

اگر جمهوری اسلامی نمیتواند با اشاعه شیعه گری مردم کردستان را به تمکین و اطاعت بکشاند، در عوض ملایان و مرتجعین کردستان را به خدمت گرفته که میباید گرایش چپ و کمونیسم در جامعه بیشتر تقویت شود. به لطف احزاب ناسیونالیست کرد نیز که بارها اعلام کرده اند که مذهب را نمی توان از جامعه کردستان جدا کرد، مردم کردستان از هر گوشه ای توسط مذهب یون مورد حمله تبلیغاتی قرار میگیرند. در این میان گروههایی نقش اسلام سنی خوب و ملایم را بر عهده می گیرند و گروههایی نیز نقش اسلام سنی تندرو و افراطی را بر عهده گرفته و به قولی شمشیر را از رو بسته اند. تاکتیک به مرگ گرفتن و به تب رضایت دادن مسئله ای است که می تواند بخشی از سلسله سیاستهای اسلام گرایان باشد برای ماندن در صحنه زندگی و سیاست جامعه. سلفی های کردستان که عملا و علنا به آزار و اذیت و تهدید مردم مبادرت ورزیده اند و عموما نیز اقبال زیادی برای رشد در کردستان ندارند. اما تا زمانی که جمهوری اسلامی هست، سلفی ها نیز میتوانند باشند و عرصه زندگی را بر مردم تنگ تر کنند. از این رو گروههایی که مشی جهادی ندارند می خواهند آن خلاء ی باشند که بین جمهوری اسلامی و گروههای تندرو در جامعه را پر کنند.

چه باید کرد؟

همانطور که گفتیم شرط بقا و ماندن گروههای اسلامی در کردستان به حاکمیت جمهوری اسلامی گره خورده است، به بیان دیگر جمهوری اسلامی آن ظرفی بود که فرقه های مذهبی در کردستان از صوفی و طریقت گری گرفته تا مکتب قرآنی و آخوند سنی و سلفی را در بطن خود پرورش داد و به جان جامعه انداخت. مسئله ای که می بایست مورد توجه قرار داده شود این است که خود جمهوری اسلامی با کلی دستگاه و کبکبه اداری و امنیتی نتوانست مردم را به مساجد و تکایا بکشاند ولی آخوند سنی کرد در این عرصه جبران کننده خوبی بوده است. از این منظر افشا و ترد دست های دیگر جمهوری اسلامی به عنوان «مسلمان کرد و یا کرد مسلمان» که عموما علیه جمهوری اسلامی نیستند و الزاما با جمهوری اسلامی هم نیستند ولی زیر سایه جمهوری اسلامی به رشد و ارتزاق می پردازند وظیفه ایست که بر دوش مردم آگاه و انسانهای مترقی جامعه قرار دارد. نباید منتظر بود که حساب این فرقه ها مانند سلفی ها را بعد از جمهوری اسلامی تسویه کرد بلکه وظیفه ایجاب میکند برای دفاع از حرمت و کرامت جامعه، برای خشکاندن یک سر از سرهای افعی مذهب باید از همین امروز دست بکار شد و آنها را از محل زیست و کار خود منزوی کرد. امنیت خود و خانواده ها را با طرد کردن این جانوران اسلامی تضمین

کنید. اجازه ندهید سلفی‌ها با ایجاد رعب و وحشت در جامعه، یک فضای ناامن برای زنان و کودکان بوجود بیاورند. بختک جمهوری اسلامی کم نیست که باید شاهد مرتجعین سنی نیز در محل زندگی و کوچه و خیابانها شهر بود. بی شک پاک کردن چهره شهرها از این جانوران، زندگی را به مراتب قابل تحملتر خواهد کرد. جمهوری اسلامی با هراس متولد شد و امروز نیز با اینکه تا دندان مسلح است ولی ترس از پایین جامعه و پیشروی‌های مردم در عقب راندن قوانین ارتجاعی همیشه بخشی از تلاش مبارزه همه دورانها بوده. بنابراین تعیین تکلیف کردن با چند دسته و گروه اسلامی، اگر آسان نباشد ولی سخت هم نیست. جامعه کردستان بارها نشان داده است که پتانسیل دستیابی به یک زندگی مدرن با معیارهای عمیق انسانی را داراست. کردستان همیشه دست همیاری و همسر نوشتی با دیگر محرومان ایران را در اشکال مختلف دراز کرده است و در برابر مرتجعانه‌ترین اقدامات حکومتی و غیرحکومتی سنگر متحدانه ای بسته است. این بار نیز اجازه ندهید داعش‌های کرد سنی، کاری که جمهوری اسلامی بیش از ۴۰ سال آرزویش را میکند، به جامعه تحمیل کند. از همین امروز باید گور اسلام‌گرایی و تحجر و عقب مانده‌گی را برایشان کند. در فردای پس از جمهوری اسلامی کارهای به مراتب عظیم تری در پیش رو داریم.

۲۰۲۰-۱۰-۲۵

«هویت مشترک»، منافع نامشترک!

وریا نقشبندی

میگویند مردم کردستان از همان روز به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی بغیر از نکبت و فلاکت خیری از جمهوری اسلامی ندیدند. از برپا کردن جوخه‌های اعدام و به خاک و خون کشیدن شهرهای کردستان تا پامال کردن تمامی حق و حقوق این مردم و انواع تبعیض و سرکوب، واقعیت‌های زمختی هستند که دهه هاست بر پیکر این مردم سنگینی میکند. جمهوری اسلامی کاملاً آگاهانه به این تبعیض و سرکوب کردن در کردستان رنگ قومی و مذهبی میزند. اما در پشت این تصویر زمخت واقعیت‌های دیگری نیز نهفته است. از قضا اگر بختک جمهوری اسلامی برای اکثریت مردم کردستان منشاء انقیاد و بدبختی بوده، برای اقلیتی اما حامل ثروت و مال اندوزی بوده و هست. اینکه ستمی که به مردم کردستان روا میشود فقط به خاطر زبان و مذهبشان است و جمهوری اسلامی همه این مردم را با یک چوب می‌زند، خزعبلاتی است که دو طیف و گرایش در کردستان از بیان کردن آن سود می‌برند، ناسیونالیستها و مذهبی‌های کرد، نه مردم هوشیار و آگاه به وضع جامعه. مردم کردستان همراه با سراسر ایران انقلاب نکردند که جمهوری فاشیستی اسلامی را گردن نهند. جمهوری اسلامی اگر توانست در همان اوایل قدرت خود را در دیگر شهرهای ایران قوامی ببخشد اما کردستان را به عنوان تهدیدی همیشه مقابل خود داشت. کردستان تبدیل به سنگر دفاع از ادامه انقلاب شده بود و ساختار سیاسی و نظامی جمهوری اسلامی را به سخره گرفت. جدال آزادیخواهی و برابری طلبی با انقیاد و ارتجاع اسلامی. این جنگی بود میان مردم انقلابی کردستان و ضد انقلاب اسلامی و موج این مقاومت میرفت که دیگر نقاط ایران را نیز به لرزه درآورد. جمهوری اسلامی در امتداد و بعد از سرکوب آخرین بارقه‌های انقلاب در کردستان، آن را جنگ با تجزیه طلبان و کردهای تسنن‌نامید تا هرگونه رنگ انقلابی‌گری و برابری طلبی را از آن بگیرد.

خوانش ناسیونالیست‌های کرد و مذهبی‌های کردستان

در این میان ناسیونالیست‌های کرد در شکل حزب دمکرات کردستان و مذهبی‌های کردستان از جمله مکتب قرآن آن دو طیفی بودند که نمایندگی گرایش قومی و مذهبی در کردستان را بر دوش می‌کشیدند. تمام تلاش این دو طیف در زدن مهر قومی مذهبی به مطالبات انقلابی مردم کردستان همخوان با تبلیغات و پروپاگاندا جمهوری اسلامی در این جنگ بود. این دو گرایش حتی حاضر بودند با یک اشاره و سرفه خمینی نه تنها خود را، بلکه کل کردستان با خاک و مردمش را به جمهوری اسلامی بفروشدند فقط به این شرط که بخشی از قدرت حاکمه باشند. در تمام این سالها، ناسیونالیست‌های کرد و فعالین مذهبی کردستان بنا را بر این گذاشته‌اند که از این تبلیغات جمهوری اسلامی در قومی و مذهبی نشان دادن کردستان بیشترین بهره را برای حفظ بقا خود بکار بگیرند. از اینرو کل تبلیغات ناسیونالیستها و مذهبیون در برجسته کردن مسئله هویتی به عنوان خاستگاه اساسی مردم کردستان در مقابل جمهوری اسلامی و همزمان پنهان کردن واقعیت خواست برابری طلبی مردم کردستان همانند جاهای دیگر استوار بر یک زندگی در شان انسان، سطح بالای رفاهیات و معیشت، آموزش، خدمات بهداشتی، برابری زن و مرد، حقوق

شهروندی و ... می باشد، چیزی که نه تنها در کردستان بلکه در کل سطح ایران خواستها و مطالباتی است که یقه جمهوری اسلامی را گرفته است.

واقعیت این است که جمهوری اسلامی مسئول مستقیم تمام بدبختی های امروز مردم ایران و کردستان است و کمتر کسی را میتوان شناخت که به آن اذعان نداشته باشد. ما شاهد اعتراضات و ناراضیهای های مختلفی در طول تمام این سالها برای رهایی از کثافتی به نام جمهوری اسلامی هستیم. اما پشت این تصویر واقعیت دیگری نیز نهفته است، آنهم شانه بالا انداختن عامدانه ناسیونالیستهای کرد در جواب دادن به همین خواست های امروزی و زمینی مردم کردستان در فردای رهایی از جمهوری اسلامی است. جمال پورکریم به عنوان رهبر جنبش استقلال طلبان کردستان میگوید: «فسادی که در سیستم حکومت اقلیم کردستان حاکم است در مقایسه با دولتهای دیگر منطقه، می توان گفت دموکراتیک ترین کشور در تمام منطقه است». این خوابی است که ناسیونالیستهای کرد برای کردستان ایران نیز دیده اند. انکار فقر و فلاکت مردم کردستان عراق و افتخار به داشتن چنین حکومتی که دموکراتیک ترین هم میباشد!؟

بنابراین،

اگر زمین دار کرد در دوران نظام سلطنتی خون مردم رعیت را در شیشه کرده بود، اگر آقا و خان کرد فلان منطقه چوب بر گرده رعیت و مردم بی بضاعت گذاشته بود و آن را به عنوان قانون ازلی زندگی به اجرا درمی آورد، برای بورژوازی کرد نیز، دوره جمهوری اسلامی مصادف بود با تسهیل در ثروت اندوزی و استثمار «هم زبان» به دست هم زبان. برای این بخش از بورژوازی کرد که مورد لطف حکومت واقع شد، مثل سرمایه دار هر جای دیگری، ارزانترین راه برای انباشت بیشتر سرمایه، استفاده از نیروی بومی همان منطقه ای بود که در آن سرمایه گذاری میکرد. در کردستان هم همان حکم بدون ذره ای تفاوت صدق میکند. آن بخش از بورژوازی کرد که از حلقه حکومت رانده شد، که امروز در قالب اپوزیسیون جمهوری اسلامی تظاهر میکنند، بیشترین خواستش سهم شدن در قدرت سیاسی و اقتصادی حکومتی به منظور در دست گرفتن تمام منابع و امکانات جامعه بود، چیزی که در کردستان عراق و زیر سایه حکومت اقلیم کردستان به روشنی می بینیم.

ناسیونالیستهای کرد میگویند قبل از اینکه ما به طبقات و قشرهای مختلف تقسیم بندی شویم، کرد هستیم. این هویت کرددایتی و شناسنامه کردی ماست که به انسان بودن ما معنا میبخشد!؟ این هویت حتی بر انسانیت نیز تقدس دارد. این البته در مورد ناسیونالیستهای اقوام دیگر نیز صدق میکند. هویت سازی قومی یا ملی که خواستگارش بر مبنای تفکیک قائل شدن خود از دیگران و تبدیل آن به یک امر سیاسی در جهت کسب قدرت، به عنوان ابزار بهره گرفتن در دست ناسیونالیستها نمود پیدا میکند. خوانش ناسیونالیستهای کرد از حقوق وقتی به تشکیل حکومت کردی میرسد، حول حق زبان مادری، پوشش و به رسمیت شناختن آداب و رسوم کردی محدود می شود و به ندرت مثلا از حق رفاه و آسایش جامعه سخن به میان می آورند. بر این باور، بورژوا ناسیونالیست کرد به عمد از سخن به میان آوردن از تقسیم بندی و شکافهای طبقاتی، اجتماعی در جامعه کردستان سر باز میزند و یک مهر قومی و ناسیونالیستی را به همه می زند تا بتواند جنبش های مردمی را برای به دست گرفتن قدرت در آینده به خدمت بگیرد.

میگویند برای ما کردها، هویت ملی از نان شب واجب تر است، که ما کردها بدون مرزهای جغرافیای خود، بی هویت و بی شناسنامه ایم. کاملا درست می گویند! برای مردم زحمتکش کردستان هیچ چیز

مقدس تر از استثمار توسط همزبان خود نیست! کارگر و مزد بگیر کردستان حتی حاضرند از نان شب فرزندان خود بگذرند ولی ذره ای از کیسه سرمایه دار و مسئول کرد که نام کرد و هویت کرد را «حیثیت» بخشیده کم نشود! حتی حاضرند کولبری کنند، هر روز صد بار کشته و زنده شوند ولی به کالای تاجر مفت خور کرد لطمه ای وارد نشود! مردم زحمتکش و استثمار شده کردستان در مبارزه هر روزه خود با جمهوری اسلامی حاضرند بمیرند و جان و مال خود و خانواده شان را قربانی کنند تا این عالیجنابان سرمایه دار و منفعت طلب کرد به آرزوی خود یعنی نشستن بر تخت قدرت برسند! آخه چه آرزوی بزرگتر از این که توسط قاضی کرد محاکمه شوند، زندانیان شان کرد باشد، بازجو و شکنجه گران کرد باشد، مامور اجرای اعدامشان کرد باشد، با فتوای ملای سنی کرد تحقیق شوند، قتل کنند، زنان و دختران خود را مورد تعرض و اهانت و بی حرمتی قرار دهند، اگر قرار است به قرون وسطی برگردند، چه بهتر که با دستورات ملای کرد این راه را در پیش بگیرند نه توسط یک مشیت ملای شیعه که کردی هم صحبت نمی کنند! میبینید چه دستاوردهای عظیم بشری قرار است فقط با تغییر زبان صاحبان منصب و قدرت برای جامعه کردستان به ارمغان آورده شود؟! تا جایی که خالد عزیز صراحتا اعلام کرد: «آرزو می کردم که کردها مرزهای جغرافیای خود را داشتند و کرد به دست کرد اعدام میشد». (نقل به مضمون). این چکیده ی از خواست و آرزو یک بورژوا ناسیونالیست کرد در راس رهبری حزب دمکرات است که برای جامعه کردستان طلب میکند.

میگویند پوشش کردی هویت ماست ولی طبیعا نمیگویند از زمین تا آسمان فرق هست بین پارچه بنجل و پارچه درجه یک برای ژست «هویت کرددایتی» گرفتن. در همین کردستان، امروز صدها واحد فقط صنعتی و تولیدی جدا از خدماتی و غیره وجود دارد که از استثمار و گرو گرفتن حقوق شاعلین خود روزبروز فربه تر و ثروتمندتر می شوند و وقتی برای احقاق حقوقی هم اعتراضی صورت بگیرد، همان کارفرما و سرمایه دار کرد برمیگردد و میگوید: «برادران و خواهران همزبان من، ما به عنوان یک قوم و یک ملت بایست مواظب هم باشیم و دشمن این ملت را با این تفرقه اندازی های خوشحال نکنیم!؟». (نقل به مضمون) خطاب یک کارفرما در یکی از کارخانه های سنندج. این منطق قشر خوش نشین و بالا نشین جامعه در مقابل پایینی هاست، اساسا نانش را در روغن همین استدلالات کلاشانه میزند تا چپاول و بریدن نان سفره کارگر و مردم زحمتکش را مبنای اتحاد و یکپارچگی قومی قرار دهد.

سرمایه دار کرد همان اندازه کارگر و زحمتکش کردستان را غارت و استثمار می کند که سرمایه دار غیر کرد در هر جای دیگر ایران. برای همین سرمایه دار خوش لباس کرد که نه غم اجاره خانه دارد، نه غم قبض آب و برق و گاز دارد، نه غم نان جیره بندی شده دارد، نه لرزش دست میگیرد وقتی دست در جیب اش میکند، نه درکی از آه پدر و مادر شرمنده در مقابل فرزندان شان دارد، بر اساس کدام معیار اجتماعی و انسانی همتر از و هم سرنوشت با کارگر و قشر پایین جامعه تعریف میشود!؟ موقعیت اجتماعی مشترک؟ شرایط اقتصادی مشترک؟ موقعیت اشتغالی مشترک؟ مگر غیر از این است که بدون چنین اشتراکاتی، با هیچ چسب و سریشی نمی توان این دو قشر را بهم چسباند، مگر با دوز و کلک و برجسته کردن هویت نداشته مشترک.

از اینرو بحث هویت مشترک تابعی از یک سلسله تعلقات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی افراد در یک جامعه می باشد نه بر اساس نوع زبان و نحوه پوشش مردمان آن. نوع و شرایط زیست یک جامعه همچنین مشخص کننده فرهنگ و ارزشهای آن در میان قشر و طبقه های مختلف اجتماعی است. با یک نگاه اجمالی به طور مثال به جامعه کردستان میتوان به راحتی به این تقسیم بندی ها رسید. محلات فقیر نشین را مقایسه کنید با محلاتی که طبقات متوسط و سرمایه دار در آن سکونت دارند. منازل این

مناطق را با آلودگی های همان شهر مورد مقایسه قرار دهید، فروشگاههای مواد غذایی را، مراکز و امکانات تفریحی، سطح آموزش و نوع پوشش و کیفیت آن، همه و همه نشان از تناقضات عمیق فرهنگی و هویتی دارد که با هیچ اجی مجی کردن کردایتی نمیتوان آن را به عنوان هویت مشترک به جامعه قالب کرد. در دوران کرونا بخش عظیم مردم کردستان در فلاکت کامل بسر میبرند. نبود امکانات بهداشتی، گرانی سرسام آور و کمبود مواد خوراکی، وضعیت آب آشامیدنی، نبود هیچ گونه امکانات آموزشی و تفریحی برای کودکان در دوران قرنطینه و صدها مورد دیگر و از سوی دیگر سرمایه دار کرد که کمترین قرابتی با این مشکلات و مصائب ریز و درشت که بر سر مردم کردستان آوار شده است ندارد، دم زدن از هویت و تعلقات قومی و مذهبی نه تنها خریداری ندارد بلکه جامعه کردستان را بیش از پیش متوجه این موضوع می کند که از چاه جمهوری اسلامی به چاله ناسیونالیستهای کرد نخواهند افتاد.

نمونه حکومت اقلیم کردستان مثال بارز و برجسته ای است که از هم اکنون زنگ های خطر را برای کردستان ایران به صدا در آورده است. فقر مطلق مردم زحمتکش کردستان عراق همراه با سرکوب شدید معترضان، زن ستیزی سیستماتیک از جانب حکومت که ریشه در نگاه مرتجعانه و اسلامی به موقعیت زن در جامعه دارد، نبود خدمات بهداشتی و آموزشی رایگان، زدن رنگ اسلامی به جامعه و هار شدن منبر نشینان کرد سنی و تهدید هرگونه صدای آزادی خواهی و برابری طلبی، شکافهای عمیق طبقاتی و ... ار مغانی است که ناسیونالیستهای کرد در بیست سال گذشته در دامن این مردم انداخته اند.

۲۴ نوامبر ۲۰۲۰

نگرانی های عبدالله مهتدی واقعی است؛

در حاشیه نامه مهتدی به ابراهیم علیزاده

محمد فتاحی

نامه اخیر مهتدی به علیزاده حاوی یک دروغ و دو واقعیت است. پاسخ علیزاده هم که به امضای حسن رحمان پناه است، هم شامل یک حقیقت و دنیایی سکوت است. این یادداشت کوتاه سعی میکند آنچه که دو طرف مخفی میکنند را با خواننده طرح کند؛

ادعای دروغین مهتدی

عبدالله مهتدی میگوید ایشان ابداء اهل تمایل به خاتمی و جمهوری اسلامی بنوده و ادعاهای مربوط به این قضیه تماما ساختگی و اتهام سیاسی اند... در عوض، به تفصیل بحث میکند که نقد جایگاه منفی و مخرب حزب کمونیست برای کومه له، به اضافه اهمیت جنبش کردستان و نقش کومه له در آن، جزو اختلافات اصلی و اساسی بین او و بقیه در کومه له بوده است.

ادعای اول او مبنی بر دل نبستن به جمهوری اسلامی در دوران ریاست جمهوری خاتمی، کذب محض است. حسن رحمان پناه در اینمورد اسناد و نوشته ها و مصاحبه های متعددی را شاهد می آورد و به درست به روشنی توضیح میدهد که اتفاقاً مهتدی بسیار جانانه سراغ رابطه با جمهوری اسلامی در دوره دوم خرداد افتاد، که نگرفت. دروغ مهتدی در این رابطه به حدی برای همه عیان است، که آدم انگشت به دهن میماند که این آدم چگونه واقعیتی را انکار میکند که به خروار سند و مدرک و شاهدین زنده دارد. آنهم برای کسی که همین سالهای اخیر، همراه بقیه هم جنبشی هایش در مرکز همکاری احزاب کرد، مخفیانه مشغول ارتباط و مذاکره با عوامل رژیم اسلامی بوده اند که هیچ، آنطور که نماینده حزب دمکرات کردستان در یک مصاحبه دسته جمعی شان در همین یک ماه گذشته، اظهار داشت که هنوز برای دریافت پاسخ از طرف جمهوری اسلامی، در انتظار به سر می برند.

اما ادعاهای واقعی مهتدی و تحریف و سکوت های طرف مقابل

دو ادعای دیگر مهتدی اما واقعیت دارد؛ ایشان میگوید که اختلاف اصلی او در مورد جایگاه حزب کمونیست ایران، به اضافه اهمیت جنبش کردستان برای کومه له، بوده است.

برای اثبات این ادعای مهتدی، او میتواند تمام کمونیست ها و ناسیونالیست های منطقه را به عنوان شاهدان زنده به شهادت بگیرد. اصلاً بدون نقش او در راس ناسیونالیسم کرد در کومه له، سرنوشت غم انگیز امروز کومه له محتوم نبود. او در رهبری حزب کمونیست ایران در دوران منصور حکمت، اولین شخصیت بالای حزب بود که با صدای بلند و طی یک قطعنامه پیشنهادی، جهش خود بسوی نزدیکی و اتحاد با ناسیونالیست های کرد عراقی را اعلام کرد. او نوشت که کومه له باید دوستان و متحدین خویش را از میان همین نیروهای اتحادیه میهنی کردستان، پیدا کند. کسی که به اسناد مربوط به دوران جنگ خلیج و حمله امریکا به عراق مراجعه میکند، متوجه نقش اساسی و تعیین کننده او در رهبری تمام نیروی جناح راست میشود. آن اسناد را اگر دیگران قایم کرده اند، بطور کامل در سایت حزبی ما قابل دسترس اند. دور سریع جهش کومه له بسوی ناسیونالیست های متعدد در همان دوران شکل گرفت، که

ناسیونالیست‌های کرد عراقی در قدرت بودند و کومه له در آغوش جلال طالبانی، واقعا همان کرد که عبدالله مهتدی گفته و نوشته بود؛ کومه له در "انقلاب کرد" در کردستان عراق غرق شد. رهبری کومه له از روز اول جدایی کمونیسم کارگری، بدون در نظر گرفتن نقش مهتدی غیر قابل تصور است. ادعای بی پایه حسن رحمن پناه مبنی بر اینکه علت جدایی مهتدی از کمونیسم کارگری، عدم مقبولیت برای عضویت در کانون کمونیسم کارگری بوده، روشن تر از این است که آدم جدی باور کند. عبدالله مهتدی سال‌های سال بود که عضویتش در دفتر سیاسی واقعا مدیون نقش سابق او در رهبری کومه له بود. همین! هر کسی می‌تواند نشریات و ادبیات آن دوره حزب کمونیست ایران را مرور کند و نقش بی نقش عبدالله مهتدی و بی حرفی و بی افقی او در سیاست را تماشا کند. عبدالله مهتدی در این وضعیت بی افق تنها نبود؛ بخش قابل توجهی از کادرهای رهبری حزب بعد از آن دوره برای همیشه از سیاست کناره‌گیری کردند. دوران بعد از شکست شوروی و شروع آقایی امریکا بر جهان، دوران بدترین موقعیت کمونیست‌ها در جهان بود. آوار عظیمی بر سر تمام آنها فروریخته بود و تنها استثناهای آن دوران توانستند برای آن دوره پاسخی بدهند، که مهتدی جزو شان نبود. نتیجتا ایشان بین کناره‌گیری مانند بقیه و یا استفاده از کومه له برای کسب موقعیتی مشابه رفقای تاریخی خود در میان ناسیونالیست‌های کرد عراقی و مام جلال و بقیه، دومی را انتخاب کرد و قطب‌نمای روشن بدست گرفت و رفت.

کسی که این مهمترین وقایع جهانی و دوران شکست کمونیسم روسی را از تحلیل وقایع سیاسی حذف کند، واقعا هیچ‌کاره سیاست است. اگر مهتدی به خاطر قهر کردن از منصور حکمت بسوی کومه له برگشته و از کمونیسم بریده، سرنوشت میلیون‌ها کمونیست جهان که در همان مقطع از کمونیسم بریدند و سرنوشتی مشابه همین مهتدی و بسیاری از اعضای کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران نصیب شان شد، به خاطر کدامین قهر کردن‌های تاریخ بوده است؟ کادرهای رهبری کومه له وقتی می‌نویسند و تحلیل می‌کنند، دایره درک شان از تحولات جهان امروز از چهارچوب عقل سیاسی مصطفی هجری خارج نمی‌شود. نتیجتا از نظر اینها، تحولات سیاسی تماما محصول اشکالات و یا ابداعات و یا تصمیمات فردی و آنهم بر مبنای علایق و احساسات این و آن است. به همین دلیل بعید نیست فکر کنند حذف سوسیالیسم از برنامه احزاب ناسیونالیست کرد در تمام کشورهای منطقه، آنهم دسته جمعی، و تغییر قبله سیاسی از شرق بسوی غرب، تماما کار سرخود رهبران یک دنده این احزاب باشد!

این رخدادهای مهم دنیای اواخر قرن پیش، زمانی رخ داد که دوم خرداد متولد نشده بود، و هنوز عبدالله مهتدی برای نزدیکی با جمهوری اسلامی خیز بر نداشته بود، چون هنوز خاتمی وارد کاخ ریاست جمهوری نشده بود. نتیجتا قضیه تمایل عبدالله مهتدی به دوم خرداد، چندین سال بعد اتفاق افتاد؛ یعنی در زمانی که سازمان کومه له، زیر رهبری او و علیزاده و همراهان شان، در عمل و بدون هیچ سندی، "جنبش کردستان" مد نظر مهتدی را به عنوان جنبش اصلی خویش پذیرفته و به کمک مام جلال، گام‌های عملی برداشته بودند. در این وسط، عبدالله مهتدی از قبل ناسیونالیست شده، مثل تمام ناسیونالیست‌های دیگر، بسوی دوم خرداد جهش پیدا کرد.

در دوره ای که تمام ناسیونالیست‌های ایرانی و محلی و قومی از دم، و منجمله همین سازمان راه کارگر شریک کومه له، دوم خردادی شده بودند؛ عبدالله مهتدی به عنوان شخصیت روشن بین و بی ابهام جنبش خویش، نمی‌خواست و نمی‌توانست، در جهش به جلو در متن دوم خرداد، تزلزل نشان دهد. علاقه او به دوم خرداد، برعکس ادعای حسن رحمان پناه، یک ایده یک شبه و یک رعد و برق در یک آسمان بی ابر نبود؛ او قبل از آن دوره، به یک ناسیونالیست تمام عیار بلوغ پیدا کرده بود، و جهش بسوی دوم خرداد، فقط در متن آن تغییر می‌توانست اتفاق بیفتد.

علت سکوت ابراهیم عزیزاده/ حسن رحمان پناه در مقابل ادعاهای دیگر مهتدی

"نقش مخرب حزب کمونیست برای کومه له و جنبش کردستان"، و "اهمیت ایفای نقش رهبری در جنبش کردستان"، دو انتقاد مهتدی از بدو شروع دگرذیبی در کومه له بوده و در هر مقطعی به زبان متناسبی فضا و تناسب قوا بیان شده است؛ وقتی هنوز همراه منصور حکمت است، می‌گوید دوستان و متحدین ما در میان همین حاکمین سلیمانیه اند، که ناسیونالیست‌های تمام دوران‌ها بوده اند. وقتی هم فضا مهیتر بود، مقالات تفصیلی اندر اهمیت جنبش کردستان و جایگاه حیاتی آن برای کومه له، می‌نوشت.

علت سکوت سران کومه له امروز، در این واقعیت نهفته است که آنها دسته جمعی هر دو حب مهتدی را قورت داده اند و حاضر به اعتراف آن نزد مهتدی نیستند، هم چنانکه در بحث با کمونیست‌ها انکار می‌کنند؛ حزب کمونیست اگر بعد از جدایی منصور حکمت، عملا تعطیل شده و تنها اسمی از آن مانده بود، امروز در همین کومه له، مدافعین (هر چند صوری این حزب)، دسته جمعی منفور و قابل مجازات و اخراج اند. نه فقط این بلکه برای تعدادی از آنها پرونده‌های روانی و امنیتی و... ساخته اند. (کسی که مدرک طلب می‌کند، به مصاحبه دکتر احمد عزیزپور، عضو کمیته مرکزی این حزب مراجعه کند). اشکال دسته جمعی این کمیته مرکزی و مدافعان آن، از نظر اینها، سنگ اندازی در مقابل "پیشروی" های این کومه له در جهت تاحکیم نقش کومه له در رهبری "جنبش کردستان" است. عبدالله مهتدی بیچاره هم همین واقعیت مد نظر رهبری امروز کومه له را گفته بود و تاکید کرده بود که این حزب مانعی در مقابل پیشروی کومه له در جنبش کردستان است.

"اهمیت نقش کومه له در رهبری جنبش کردستان" نیز مگر همانی نیست که مهتدی سلها قبل تاکید کرده و در جهت تسریع آن جهش کرده و راهش را جدا کرده بود؟ پاسخ رهبری کومه له به سوال او در اینمورد یک سکوت آگاهانه است؛ نمی‌خواهند و به نفع شان نیست علنا به این واقعیت اعتراف کنند.

نگرانی اصلی عبدالله مهتدی چیست؟

حالا که این کومه له همان مسیری را به سرانجام رسانده که مهتدی چندین سال قبلتر طی کرده است، چرا موجبات خوشحالی مهتدی را موجب نمی‌شود؟

علت به سادگی این است که بهره آن مستقیما برای مهتدی قدرت و پول نمی‌شود؛ به این دلیل ساده که این کومه له درس گرفته و نمی‌خواهد به سرنوشت ایشان دچار شود؛ مهتدی به دنبال جدایی از کومه له، به سرعت رفت تا کمبود گذشته خویش را جبران کند. در این مسیر، با سرعتی رفت که دست راست حزب دمکرات کردستان، به عنوان یک نیروی شبهه فاشیست اعلام موجودیت کرد.

همین مسئله موجب شده که علیرغم استفاده از عنوان کومه له برای سازمان خویش، و علیرغم همراهی اولیه توسط طیفی از کادرهای رهبری قدیمی، در بعد اجتماعی هیچگاه موقعیت بالاتری از یک گروه شبهه فاشیست پیدا نکرد. نتیجتا آنها که همراهی اش کرده بودند، به سرعت از او دور شدند و بخش اصلی باقیمانده را هم خود در جهت هم دست کردن گروه خویش، از صفوف خویش اخراج کرد. نتیجه این وضع طوری شده که فالانترترین ناسیونالیست‌های قدیمی هم، علیرغم تمایل به خط او، از ورود به سازمان او پرهیز کرده و امروز اساسا منتظر تحولات کومه له عزیزاده و شروع ورود به آن اند.

شکست مهتدی در کسب موقعیتی که در جنبش ناسیونالیستی میخواست، عزیزاده را محتاط و حرکت او را قدم به قدم و شمرده شمرده کرده است. کسی که سرعت حرکت او بسوی ناسیونالیسم را تعقیب کند، متوجه احتیاط او در هر مقطعی است. به همین دلیل، از روز اول نمی‌پذیرفت که جزو جنبش ملی شده

است، وقتی هم پذیرفت، ادعا کرد که جناح چپ آن جنبش است، حالا که اولویت حزبی شان هم همین جنبش است، هنوز عنوان کمونیست را دیک می کشد، و هنوز با فرمولاسیون های چپ گرایانه با دنیای بیرون ارتباط برقرار میکند. عزیزان میدانند که موقعیت سنتی و جافتاده حزب دمکرات کردستان به عنوان حزب محافظه کار در جنبش ناسیونالیستی، تاریخاً تحکیم شده است. میدانند که مهدی جناح راست افراتی را برای خود برگزیده است. و میدانند که تنها موقعیت باقیمانده، صندلی دست چپ مصطفی هجری در جنبش ناسیونالیسم کرد است. این یعنی در ادبیات و فرهنگ آنها و روابط با دنیای خارج از خود، بویژه آنجا که لازم است، با فرمولاسیون و زبان و ادبیات چپ خود را بیان میکنند و استراتژی و تاکتیک و سیاست های شان را رنگ میزنند.

علت پایه ای، وجود یک سنت چپ و کمونیستی در تاریخ سیاسی کردستان در طول چهار دهه گذشته تا به امروز است. به زبان دیگر، علیرغم سرنوشت این و آن حزب و سازمان سیاسی، چپگرایی و کمونیسم در کردستان یک نیروی غیرقابل انکار است. به همین دلیل کمونیسم و چپگرایی در کردستان خوش نام و محبوب و در هر تحولی یک پای قدرت سیاسی است. اگر ناسیونالیسم افراتی و شبهه فاشیستی عبدالله مهدی، علیرغم معرفی خود به عنوان سوسیالیست و چپ و کومه له، در کردستان مشتری نداشت، درس و تجربه ای برای امثال ابراهیم عزیزان هم هست که ناسیونالیسم عریان او هم کار دست شان داده و از بدو کار، به آن چپگرایی در جامعه بی ربط شان میکند. به همین دلیل انتقال طبقاتی و جنبشی بین اینها لاکشستی و با احتیاط بوده است. اظهار مواضع سیاسی ناسیونالیستی به شکل قطره چکانی، حرکت نیم کلاج و بعضاً با چراغ خاموش برای عبور از موانع و افشاگری های سیاسی کمونیست ها، پرهیز از اظهار نظر کتبی و مستند، همزمان قانع کردن صفوف خویش در محافل و جمع های غیر رسمی، سازماندهی قانع کردن تشکیلات داخل اول از طریق واسطه های شخصی و مکانیسم های غیرقانونی و غیر حزبی... همه و همه برای پرهیز از ضرری است که عبدالله مهدی در مسیر حرکت خویش برای همان هدف، متحمل شد.

طرف دیگر این دعوا که عبدالله مهدی باشد، پیش خود میگوید؛ این راه را من نشان اینها داده ام، من پرچم دار اصلی بوده ام و مسیر کنار نهادن کمونیسم را من نشان اینها داده ام، اهمیت جنبش کرد و اهمیت تحکیم موقعیت کومه له در رهبری جنبش ملی را من در دهان اینها گذاشته ام، ولی حالا که اینها تمام این مسیرهای مرا بدنبال من پیموده اند، انگار جامعه نمیخواهد بپذیرد که من رهبرم نه اینها و من اصل م نه اینها. اگر چنین است، چرا اینها نباید مستقیماً به من بپیوندند؟ و چرا نیروی ناسیونالیست شده کومه له ای مستقر در خارج کشور، به جای پیوستن به صفوف من، کماکان در انتظار انتهای دگرپرسی ابراهیم عزیزان، در صف پیوستن به او ایستاده اند؟

ندای علنی او که گویا ابراهیم عزیزان یک معذرت خواهی به ایشان بدهکارند، تقلایی زبانونه در کنار تقلاهای بی ثمر گذشته، که کسی جایزه ای برای رشادت های او در مسیر تبدیل به یک گروه شبهه فاشیست کرد ندارد.

نمیشود با جانی ترین های جهان و منطقه عکس گرفت و همزمان عکس با فواد را پشت میز کار قاپ گرفت، نمی شود برای ترور همسنگران تا دیروز نقشه ریخت، اردوگاه نظامی شان را گلوله باران کرد، برای قتل عام رهبران شان طرح ریخت، و همزمان پشت صدیق کمانگر و دکتر جعفر شفیع و بقیه چهره های شاخص کمونیست در تاریخ کومه له کمونیست قایم شد. مردم میدانند سالهای گذشته چقدر به اسم کومه له در اردوگاه شان درگیری خونین به راه انداختند و مدام یک پای نیروی انتظامی سلیمانیه برای میانجیگری در اردوگاه تان بود. آنگاه کماکان تقلا دارد ملت به نام کومه له به رسمیت شان بشناسند؟

اصلاً از خود پرسیده، به دنبال اخبار خودکشی های پشت سر هم تفنگچی های شان در اردوگاه نظامی شان، مردم چه تصویری از این گروه خواهند داشت؟ اصلاً خبر دارند که شارلاتانیسم این گروه فالانژ و ظرفیت های جنایتکارانه اش، مایه سرافکندگی حتی در میان ناسیونالیست ترین های طیف قدیم کومه له است؟

به عنوان خلاصه؛

افشاگری مستند رهبری کومه له جدید علیه مواضع دوم خرداد عبدالله مهدی از یک طرف و از طرف دیگر سکوت خفه کننده در مقابل دو ادعای اصلی وی، مبنی بر اهمیت جایگاه کومه له در رهبری جنبش کردستان و مضررات حزب کمونیست و کمونیسم برای "پیشروی" کومه له در "جنبش کردستان"، یک واقعیت روشن را برای همه به نمایش میگذارد؛ رهبری کومه له امروز در روز روشن به همه نشان میدهد که تنها تفاوت آن با گروه عبدالله مهدی در موضع پیگیرتر علیه جمهوری اسلامی است. اگر کومه له از بدو پیدایش، علیرغم هر ناروشنی و هر رگه مانوئیستی و پوپولیستی و ناسیونالیستی، دو خصوصیت مشخص و برجسته را در هویت خویش داشته است؛ دارای یک موضعگیری روشن و بی اما و اگر در مقابل جمهوری اسلامی، و یک سنگربندی سیاسی قاطع در برابر ارتجاع سیاسی کردستان در هیئت حزب دمکرات کردستان و علیه تمام قدری ها، اخاذی، زورگویی های سیاسی و نظامی، و سرکوبگرایی در مقابل منتقدین و مخالفین سیاسی، بوده است.

دو سازمان مورد بحث، امروز هر دو در همسایگی حزب دمکرات، در سمت چپ و راست آن خیمه زده و برای همکاری های همه جانبه و جنبشی با آن در مسابقه اند. هر دو تاکید دارند که با این حزب در یک جنبش سیاسی اند، جنبش سیاسی کرد برای هر سه طرف الویت اول است، و هر سه طرف مشغول آمادگی برای همکاری در جهت شکل دادن به آینده کردستان زیر پرچم ملی اند. نتیجتاً متوجه میشویم که هیچکدام شباهتی با هیچ کومه له ای در هیچ دورانی از تاریخ پرافتخار کومه له کمونیستی ندارند.

مهدی مدعی است که کومه له زحمتکشان دوره ماقبل حزب کمونیست ایران است، و عزیزان خود را کومه له تمام دوران ها معرفی میکنند. از شانس بد اینها اما، کسی کومه له ای در تاریخ گذشته کمونیستی این سازمان سراغ ندارد که این اندازه شبیه به حزب دمکرات و خود را هم جنبشی آن معرفی کند.

از این زاویه، افشای ماهیت اینها به موازات هم یکی از الویت های مداوم کمونیست ها در کردستان است؛ جریان مهدی به عنوان یک گروه شبهه فاشیست و فالانژ، در اوضاع ویژ میتواند خون به جامعه بپاشد؛ میتواند شوراهای کارگری را به گلوله بندد، فعالین و رهبران کارگری و کمونیست را ترور کند و پرچمدار جنگ قومی میان کرد و غیر کرد باشد. جریان ابراهیم عزیزان هم میتواند از میان طبقه کارگر، برای جنبش ناسیونالیستی سربازگیری کرده و آنها را به عنوان بخش "پیگیر" جنبش ناسیونالیستی گوشت دم توپ این جنبش ارتجاعی کند، موجب تفرقه بین کارگران میشود، مانع شکل گیری و گسترش آگاهی طبقاتی و کمونیستی میشود، مانع شکل گیری تشکل های توده ای کارگری میشود، و فعال کارگری را به فعال و دلسوز جنبش ملی و احزاب کرداپتی تبدیل میکند، که البته همین امروز این کار را کرده است. همین امروز، بخشی از فعالین کارگری متأثر از سنت سیاسی کومه له، به جای گسترش اتحاد کارگری، هم و غم شان گسترش ملی گرایی و ناسیونالیسم در میان بقیه است و به جای سرنوشت کارگر، سرنوشت احزاب کرداپتی هم و غم شان شده است.

اگر اعلام برانست مهدی از هر داعیه ترقی خواهانه کار ما را در افشای خود آسان کرده است، کومه له جدید، با سواستفاده از اتوریته و اعتبار تاریخی کومه له کمونیست، و کاربرد فرمولاسیون و ادبیات چپگرایانه، میتواند کار ما در افشاگری علیه نقش مخرب ناسیونالیستی آن را تحت تاثیر بگذارد.

لباس «کردی» و دکان «سیاسی» آقای مهدی

خالد حاج محمدی

اخیرا برنامه ای از صدا و سیما جمهوری اسلامی پخش شده است و یکی از مهمانان برنامه با لباس کردی و «فرنچی» (جلیقه نمدی که دوره های قدیم در مناطق کوهستانی خصوصا اورامانات میپوشیدند) در برنامه حضور یافته است. مجری برنامه از او میپرسد این لباس چوپانی چیست که پوشیدید. جناب «دکتر» در تمجید از لباس خود و اینکه این «لباس یادگار زمان کاوه آهنگر و نماد آزادی از چنگال ظلم و بیگانگان» است، میگوید و مجری نیز ضمن آفرین گویی به او به تعریف و تمجید از زیبایی لباس فوق می پردازد. برنامه گویا مربوط به دو یا سه سال پیش است که معلوم نیست به چه دلیلی دوباره پخش شده است.

این ماجرا سوژه و بهانه ای شد تا قشری از روشنفکران متعصب ناسیونالیست کرد، از نمایندگان کرد مجلس شورای اسلامی تا طیفی از افراد در اپوزیسیون دست به تحریکات قومی بزنند. طیفی که تشبیه لباس کردی جناب «دکتر» به لباس چوپان را توهین به فرهنگ و مقدسات خود دانسته و خوششان به جوش آمده و در تقدیس لباس کردی دست به تحریک زدند. عده ای آرشوهای قدیمی خود را زیر و رو کردند تا عکس های خود با لباس کردی را بازبایند و به نمایش بگذارند، در تمجید از لباس به عنوان «هویت» و افتخارات یک «ملت» نوشتند و گفتند و شعر سرودند. «خشمگین ترین» آنها در تحقیر و توهین و بی حرمتی به غیر کرد زبانان هر مرزی را درنوردیدند و ظرفیت فاشیستی خود را به نمایش گذاشتند.

اما این تحرک و بالا آمدن رگ غیرت «ملی» این روشنفکران ناسیونالیست، ربطی به آن مصاحبه و به لباس کردی و «فرنچی هورامی» ندارد. کما اینکه اگرگویند برنامه به جای چوپان میگفت این لباس قدیم و دوران ایلخانهای مثلا بابان و اردلان و محمد رشید خان است، کسی صدایش در نمی آمد. اما هر چه هست این پدیده بهانه و سوژه ای شد تا عده ای با فریاد «به کرد اهانت شده»، بر طبل پوسیده ترین و عقب مانده ترین احساسات ناسیونالیستی و قوم پرستانه بکوبند و به بهانه اعتراض به صدا و سیما با شعارهای «لباس من هویت من است» و تلاش در راه انداختن طوفان هشتگ «لباس کردی» بار دیگر به نفرت قومی دامن بزنند. «طوفانی» که با اعلام اینکه «ملت کرد پاره تن نظام و اسلام اند» از طرف روسای امور صدا و سیما به سرعت خوابید!

عبدالله مهدی، که در فرصت طلبی و سوار بر موج شدن مهارت خاصی دارد، این موج نفرت پراکنی عقب مانده و ضد تمدن را فرجه ای برای دامن زدن به آتش کینه توزی کور قومی و پر رونق کردن دکان سیاسی خود دانست. او نیز در تقدیس لباس کردی به شیوه همه قوم پرستان، مردم شهرهای مختلف کردستان را فراخواند که همه جا با لباس کردی به خیابانها بیایند و «افتخارات» خود را به نمایش بگذارند. آقای مهدی فراخوان خود را با عکس خود و فرنچی گرانبهای دوره خانخانی تزئین و تلاش کرد نماینده این تحرک حاشیه ای و عقب مانده شود. فراخوانی که البته جوابی جز ریشخند از طرف مردمی که ناسیونالیسم کرد و عظمت طلب ایرانی و همه نوع این تعصبات را به یک اندازه ضد آزادی و رهایی

خود میدانند، نگرفت! بر کسی پوشیده نیست نفس لباس چه سنتی و چه مدرن و امروزی از هر نوع آن، چیز جز پوشش انسانها نیست و هیچ هویتی را بر نمی تابد. بعلاوه زبان و گویش انسانها و محل تولد هیچ کسی برتری بر دیگری ندارد و بیان هیچ تفاوتی و هیچ هویتی برای انسانها نیست. این ناسیونالیسم است که از لباس، زبان، و محل تولد آدمها برای اهداف سیاسی و سربازگیری از مردم در خدمت خود، هویت و پرچم سیاسی درست میکند، کاری که چیزی نیست جز شیدایی سیاسی علیه هویت انسانی همه انسانها و علیه هویت طبقاتی طبقه کارگر.. عبدالله مهدی و مهدی های گوناگون ایرانی بخش الترا راست این جنبش اند که تلاش آگاهانه میکنند ناسیونالیسم را تا حد یک فالانژیسم عریان قوم پرستانه ارتقا دهند و مردم همسرنوشت و محروم را به دشمن خونی هم تبدیل کنند و خود در قامت رئیس عشیره و رهبر طایفه عروج کنند.

فاصله آقای مهدی و جنبش ناسیونالیسم کرد در فتوا علیه «دشمنان کرد» به بهانه توهین به «ساحت مقدس» لباس کردی، با فتوای باندهای اسلامی و جانی در ترور و کشتن «کفار» به بهانه کاریکاتوری از محمد از یک مو باریکتر است. هر دو با ادعای «نمایندگی» از طرف مردمی منتسب به مسلمان یا کرد و.... بر زندگی و مبارزه مردم خون میباشند!

آقای مهدی بار دیگر تلاش کرد از این مجال برای عروج یک فالانژیسم کور قومی استفاده کند. خود پدیده به مردم کرد زبان مربوط نیست. هدف مهدی و فعالین و سخنگویان قومی و مذهبی که از تفاوت رنگ پوست، زبان، نوع پوشش، محل زندگی و اعتقادات مردم هویت و پرچم سیاسی میسازند هم دلسوزانند برای مردم زحمتکش نیست. در کنار اردوگاه جناب مهدی در سلیمانیه روزانه زن کشتی و قتل عمد از زنان به جرائم ناموسی، کودک آزاری و فقر و بی حرمتی به مردم کارگر و زحمتکش، تحقیر و توهین به همان مردم کرد زبان، از سر کول جامعه بالا میروند، در گوشه کنار شهرهای بزرگ و کوچک کردستان، آذربایجان، تهران، خوزستان و... دهها میلیون کارگر و زحمتکش، مستقل از زبان و ملیت و دین و آیین آنها، توسط بورژواهای گردن کلفت کرد، ترک، عرب و بلوچ و فارس زبان، زندگی و هستی شان به تباهی کشیده شده و برای نان شب خود و خانواده هایشان هر فشار و جان کندن و توهین و اهانت و بی حرمتی را جبرا تحمل میکنند و مهدی های آن دیار نه اعتراضی دارند و نه خوششان به جوش می آید و نه رگ گردنشان بیرون میزند و نه در دفاع از آنها و علیه بی حرمتی و توهین و اهانت به آنها گلو پاره میکنند. اینها همان چوپانهای جامعه کردستان و بقیه ایران اند و اشراف و اشراف زادگان و روشنفکران و شعرا و سیاستمداران نشان نه تنها دلیلی ندارد خم به ابرو بیاورند، بعلاوه خود در توجیه این موقعیت در کنار همان بورژواها و حکام تشریف دارند. در حاکمیت برادران آقای مهدی در کردستان عراق که از افتخارات جنبش ناسیونالیسم کرد است، زن ستیزی به اوج رسیده است، قوانین بربریت اسلام قانون «سرداران» کرد حاکم است و رسماً و قانوناً نصف جمعیت که زنان باشند، آدم حساب نمیشوند. در احزاب ناسیونالیستی کرد، در فرهنگ عهد عتیق آنها، زن ابزار و خدمتگذار مرد است و پیشیزی ارزش ندارد. اما هیچکدام از اینها باعث گله گذاری از جانب خیل عروج کرده و مدافع پوشش بعنوان هویت «کرد» نمیشود. هیچکس خونس به جوش نمی آید، هیچکس عاملین این بربریت را به ناسزا نمیگیرد و هیچکس در این صف فراخوان به زن و مرد شرافتمند و متمدن آن جامعه برای طغیان علیه این توحش دوره تحجر نمیدهد. هیچ رهبر و سخنگو و شاعر و نویسنده جنبش ناسیونالیسم کرد از بالا تا پایین صدایش در نمی آید و خود رسماً عاملین این توحشند و کسی «هشتک زن انسان است» راه نمی اندازد.

اما دوره خانخانی، دوره اشرافیت فئودالی، دوره تحجر بشری، دوره تقدیس کلاه «کیپا» یهودیان، صلیب مسیحت، دوره «جبهه و شال و کلاه» دوران قاجار، فرنچی کردی و «بُرک» ترکها به عنوان پرچم پایان

یافته است. در این گذر جناب مهتدی و مهتدی های قوم پرست همه نوع از ناسیونالیسم، جز رسوایی در میان مردم متمدن چیزی نصیبشان نخواهد شد.

تبدیل لباس سنتی عهد فنودالیسم، به پرچم سیاسی، دامن زدن به هویت‌های کاذب، تقدس لباس و زبان و سرزمین چه به نام کرد، چه به نام فارس، ترک یا عرب، درست مانند مسلمان و غیر مسلمان، کافر و غیر کافر، سرمایه گذاری بر احساسات قومی و مذهبی نتیجه ای جز راه اندازی جنگ‌های صلیبی، فرقه ای و پاکسازی قومی و ... ندارد. این ظرفیت ارتجاعی است که «کوکلوس کلان» های نژاد پرست در آمریکا، فاشیست‌ها در اروپا، آریایی پرستان در ایران، قوم پرستان امثال مهتدی و سازمانش در کردستان، تا فرقه های مذهبی و ضد فلسطینی در اسرائیل، حشد الشعبی در عراق و تا جمهوری اسلامی و باندهای اسلامی در ایران و ... را به پدیده هایی خطرناک و در تقابل با آزادی و سعادت مردم تبدیل میکند.

بی شک در سیر تحولات ایران اگر باندهای جمهوری اسلامی، از سپاه پاسداران تا بیت رهبری و فوکل کراواتی های آنها یک پای اصلی خون پاشیدن به جامعه و قرار دادن همسایه در مقابل همسایه به عنوان دشمن خونین خود باشند، فرقه هایی امثال «سازمان» آقای مهتدی و مجاهد، سلفی و ... نیز آتش بیاران معرکه و پای دیگر این سناریو اند. ما بر این ظرفیت آگاهیم و از همین رو همیشه بر ضرورت افشا و طرد و ایزوله کردن این ویروسهای قومی، اسلامی و ارتجاعی تاکید داریم.

۰۲ ژانویه ۱۲۰۲

ریشه های سیاسی کهنه گرایی ناسیونالیسم کرد

محمد فتاحی

تعصبات ناموسی، تقدس لباس کردی، تقدس ارزش‌ها، سمبل ها و سنن آبا و اجدادی، و تقدیس کولتور و یا فرهنگ کهنه کرد از کجا می آید؟

ناموس پرستی پدیده ای قدیمی تر از ناسیونالیسم کرد، قدیمی تر از اسلام، و حتی قدیمی تر از ادیان موجود و متعلق به دوران جهالت بشر است. در کردستان، در عرصه دشمنی با زن، ناسیونالیسم کرد شانه به شانه اسلام سیاسی ایستاده است. نه فقط این بلکه ارج و قطب شرف و ناموس مرد در این جنبش، بالاتر از موقعیت این پدیده در اسلام است. علت چیست؟

لباس کردی به عنوان پوشش دوران عشایر و قبایل و طوایف چرا جایگاه مقدسی در باورهای این جنبش دارد؟ آداب و رسوم آبا و اجدادی چرا جایگاه ویژه ای دارد؟ چرا زبان کردی تقدیس شده و به هويت تبدیل میشود؟

چرا حضور عناصر فرهنگ فنودالی و عشایری در جنبش ناسیونالیستی و مناسبات احزاب سیاسی آن پر رنگ است؟ چرا احزاب سیاسی این جنبش به هر درجه کردتر اند، کهنه گرا ترند؟

و بالاخره چرا هیچ اثری از عناصر جامعه مدرن در این جنبش قابل رویت نیست؟

حقیقتا آرمان واقعی این جنبش چیست؟

برای یافتن پاسخ باید به گذشته این جنبش و مقطع تولد آن در سیاست برگشت و روی مقاطع تاریخی آن خم شد.

نقش اولیه ناسیونالیسم در تاریخ بشر

اولین دوره به قدرت رسیدن جنبش ناسیونالیستی در تاریخ، در جریان انقلاب کبیر فرانسه در نیمه دوم قرن ۱۸ میلادی است. انقلاب کبیر فرانسه مقطع تولد جامعه سرمایه داری و شروع دوران مدرن تاریخ است. مقاومت نظام کهن زیر سطره اشراف و کلیسا در برابر طلوع نوین انقلاب بورژوازی، نتیجه اش طغیان ها، جنگ ها و کشمکش های وسیع اجتماعی در تاریخ این کشور است. در انتهای آن دوره نسبتا طولانی، نه فقط اشرافیت و کلیسا از قدرت سیاسی پائین کشده شد، بلکه فرهنگ و سنن و آداب و رسوم و کولتور و فرهنگ دوران کهن از عرصه جامعه جارو شدند. انقلاب فرانسه انقلابی در تمام عرصه های زندگی بود. بورژوازی فرانسه در متن این تاریخ جامعه را وارد یک دوران تماما متفاوت و مدرن کرد. جدایی کامل مذهب از دولت و قطع دست مذهب از دخالت در زندگی خصوصی شهروندان، آزادی از تمام قیدوبندهای جامعه کهن، حقوق شهروندی برابر برای همه و ... محصولات به قدرت رسیدن بورژوازی و جنبش ناسیونالیستی در پایان آن دوره های پرتلاطم سیاسی است.

رشد مناسبات سرمایه داری در دل جوامع کهن در دنیای غرب به دنبال انقلاب فرانسه، صرفنظر از شکل

آن تحولات، کم و بیش جامعه را به همین سو برد. در یک نگاه به جوامع غربی، درجه انقلابی‌گری در این جوامع برای تغییرات اساسی، در مقطع فعلی، رابطه مستقیمی با درجه انقلابی‌گری آن جوامع در آن دوران‌های تاریخی قرون قبلی دارد. به هر درجه آن انقلابات با شدت و حدت بیشتری جوامع کهن را متحول کرده‌اند و به همان درجه که توده‌های وسیع مردم در آنها نقش ایفا کرده‌اند، به همان درجه هم امروز پیش‌تازترین‌های جوامع غربی در عرصه تحولات سیاسی‌اند. تاریخ فرانسه و فضای سیاسی آن در دوران امروز، گواه همین ادعاست. برعکس، در تمام جوامع غربی که در مقطع رشد جوامع بورژوازی، تحولات سیاسی همراه با سازش با نظم کهنه بوده و عناصر و سمبل‌های دوران کهن را در همه عرصه‌ها جاو نکرده‌است، آثار آن غیرانقلابی‌گری در آن جوامع قابل مشاهده‌اند.

ناسیونالیسم در شرق جهان

در شرق جهان، به دلایل متعدد، تغییرات اجتماعی نه در پروسه انقلابات قدرتمند بورژوازی، بلکه در یک پروسه تاریخی اولا بسیار دیرتر از غرب، و ثانیا تغییراتی تماما از بالا و در متن یک سازش تاریخی جنبش‌های بورژوازی با دنیای کهن ماقبل سرمایه‌داری بوده‌است. به همین دلیل، سنن و آداب و رسوم کهنه دوران ماقبل سرمایه‌داری، کولتور و آداب و رسوم کهنه تاریخی، هنوز در آن جوامع مزاحم زندگی جوامع انسانی‌اند. به همین دلیل، عناصر فرهنگی عهد عتیقی مزاحم در زندگی جوامع کرد زبان، تقریبا و کم و زیاد همان عناصر فرهنگی‌اند که در بقیه مناطق بخش شرقی جهان قابل مشاهده‌اند. ناموس پرستی و غیرت مردانه و تقدس پوشش عهد کهن و زبان و کولتور قدیمی عرب و عجم در این بخش جهان، به درجات بسیار، همان‌اند. نتیجتا ناسیونالیسم کرد در تقدیس فرهنگ کهنه و عهد عتیقی، ابدا تنها نیست.

با همه اینها ناسیونالیسم کرد جزو آن دسته است که بیش از همه هویت خود را به این عناصر کهنه دوران ماقبل سرمایه‌داری گره زده‌است. برای درک علل این مسئله ناچاریم بر شرایط شکل‌گیری ناسیونالیسم کرد متمرکزتر شویم.

شکل‌گیری ناسیونالیسم کرد در ایران

ایران تنها کشور در شرق جهان است که شاهد یک انقلاب توده‌ای برای در هم شکستن نظم کهنه فئودالی و ورود به دوران نوین جامعه بشری است. منظور همان انقلاب مشروطه است که در اواخر قرن نوزده و اوایل قرن بیست رخ می‌دهد. شکل‌گیری احزاب سیاسی در ایران و تولد جنبش‌های متنوع سیاسی طبقاتی دوران مدرن، محصول این دوره از تاریخ سیاسی اجتماعی ایران است. از آنجا که آن تحول یک انقلاب در قلب کلان‌شهرهای کشور بود، و از آنجا که مناطق کردنشین دارای شهرهای کوچکتری بودند، از تحولات مهم انقلاب مشروطه و شکل‌گیری تحركات و جنبش‌های اجتماعی بهره‌کمتری برد. به همین دلیل اگر خودآگاهی بورژوازی و ایدئولوژی مدرن و انقلابی آن دوره یعنی ناسیونالیسم ایرانی در این دوره به شکوفایی میرسد، تأثیرات این تحول سیاسی بعدها در مناطقی مانند کردستان مشاهده می‌شود. به همین دلیل عناصر روینایی دوران فئودالی به نسبت‌های بیشتری بر تن جامعه باقی می‌ماند.

به دنبال سرکوب و نهایتا شکست و ناموفق ماندن انقلاب مشروطه در رسیدن به آرمان‌های خود، دوران شکل‌گیری واقعی ناسیونالیسم ایرانی و شکل‌گرفتن ایران مدرن مربوط به دوران رضا شاه پهلوی

در یک پروسه از بالا و متکی به زور و سرکوب نظامی است. در این پروسه اولین کار او گسترش کنترل دولت مرکزی بر تمام مناطق کشور است. در متن این کار او در کردستان، رئیس عشیره شکاک، اسماعیل آقا سمو با حمایت نیروهای بقیه عشایر منطقه، با نیروهای دولت مرکزی به مقاومت می‌پردازد و به عنوان حاکم و صاحب اختیار مناطق کردنشین در منطقه آذربایجان غربی امروز قد علم می‌کند. دستگاه ایدئولوژیک بورژوازی به عنوان ابزاری در شکل‌دهی به ملت و کشور، برای شخصیت‌هایی مانند اسماعیل سمو که با بعضی از فرماندهان کشور خویشاوندی و رابطه نزدیک داشته‌است، پدیده‌ای نا آشنا نبوده و آنرا بکار گرفته و خود را حاکم آن مناطق اعلام کرده‌است. بخشی از مردان متعلق به عشیره اسماعیل آقای "شکاک" قبلا از دوران قاجار جزو فرماندهان نیروهای نظامی و از این طریق بخشی از مردان مهم کشوری بوده‌اند. لذا اگر کردستان از تحولات سیاسی ایران آن دوره‌ها نسبتا به دور ماند، اما سران عشایر شکاک در جریان وقایع کشور و منجمله از شکل‌گیری کشور و اعمال قدرت طبقه تازه متولد بورژوا و چندوچون شکل‌دادن به ملت بوده‌اند. همین آگاهی به آنها کمک می‌کند که آنها هم از دوره ضعف حکومت مرکزی استفاده کرده و در مقابل نیروهای رضاشاه به عنوان صاحب کردستان ظاهر می‌شوند. نطفه‌های ایدئولوژی ناسیونالیسم کرد در ایران محصول همین دوره است. اگر این دوره مقطع تولد ایران مدرن به عنوان یک جامعه بورژوازی است، مقاومت اینها در شکل‌گیری مقتدر محلی در مقابل آن پروسه تاریخی، با تکیه بر انگشت گذاشتن بر تفاوت‌های قومی و عشیرتی در تقابل شکل‌گیری مناسبات سیاسی اقتصادی و فرهنگی دوران مدرنیزاسیون در ایران است. تولد جنبش "کردایتی" به عنوان مدعی قدرت در چنین حال و هوایی شکل می‌گیرد و از همان ابتدا مهر فرهنگ قومی و عشیرتی را بر خود دارد.

چند سال بعد از شکست اسماعیل آقا سمو، حضور نیروهای انگلستان و شوروی در اواخر جنگ جهانی دوم و اشغال مناطق جنوبی توسط انگلستان و شمال و شمال غربی توسط شوروی است. استالین رئیس‌جمهور وقت شوروی در آن دوره از حضور نیروهای ارتش سرخ برای سازماندهی حاکمیت‌های خودمختار استفاده می‌کند. هدف اصلی استالین گرفتن امتیازات نفت شمال است که طبق برآورد آنها سرشار از منابع نفتی بوده‌است. از این زاویه، نقش این حاکمیت‌ها در آذربایجان و کردستان چیزی جز یک مترسک برای زیر فشار گذاشتن دولت ایران نبوده‌است. در غیر اینصورت، حاکمان شوروی نمی‌توانسته‌اند تصور کنند که سازماندهی یک کشور مستقل با اتکا به چند شهر بسیار کم جمعیت در یک منطقه بسیار محدود جغرافیایی، ممکن است. نتیجتا جمهوری مهاباد از روز اول به عنوان یک عامل فشار به دولت ایران توسط شوروی سر هم بندی شد و برخلاف تصور ناسیونالیسم کرد، استالین نقش پدر برای سازماندهی قدرت سیاسی ناسیونالیسم کرد نداشت.

استالین برای این کار، در آذربایجان فرقه دمکرات آذربایجان و در کردستان تشکل "کومه‌له‌ی ژیانه‌وه‌ی کورد" (انجمن احیای کرد) را به عنوان ابزار سیاسی خود بکار برد. منظور این نهاد دوم یعنی جمعیت "زنده‌احیای کرد" زنده کردن دوباره حرکتی است که در دوران اسماعیل آقا سمو شکست خورده بود و هدف سیاسی انجمن مورد اشاره، احیای جنبش و حرکتی است که از نظر آنها قبلا مرده بوده‌است. با هدایت مقامات دولت شوروی، جمعیت کوچک "انجمن احیای کرد" به حزب دمکرات کردستان تغییر نام می‌دهد و به عنوان یک حزب سیاسی شکل گرفته، توسط راهنمایی‌های روس‌ها، به عنوان یک دولت محلی در مناطق کردنشین استان آذربایجان غربی فعلی، به مرکزیت مهاباد، اعلام جمهوری می‌کند.

روس‌ها برای پیشبرد پروژه خود، قاضی محمد امام جمعه شهر مهاباد را به ریاست می‌گمارند، تا یک حاکمیت نوع همان جمهوری‌های خودمختار در شوروی را کپی کنند، که قدرت‌های محلی تابع قوانین

سراسری، اما به زبان محلی خود و تابع دولت مرکزی می‌بایست باشند. اقدامات جمهوری آذربایجان به دلیل تجارب تاریخی این منطقه که از کانون‌های قدرتمند انقلاب مشروطه بود، نمی‌توانست به یک حاکمیت ساده و بی‌اختیار از نوع جمهوری مهاباد، محدود بماند. اینجا دارای یک طبقه بورژوا با تجارب انقلاب مشروطه بود. به همین دلیل اصلاحات نسبتاً گسترده‌ای که اصلاحات ارضی را هم شامل می‌شد، در طول مدت جمهوری خودمختار آذربایجان در پیش گرفته شد.

برعکس جمهوری آذربایجان، کابینه دولت قاضی محمد، در غیبت یک طبقه قوام گرفته بورژوا، و در غیبت یک جنبش قدرتمند بورژوایی، در منطقه‌ای که تماماً در دست طوایف و عشایر و مالکان فئودال بود، نمی‌توانست یک حاکمیت از جنس مدرن و آن روزی و چیزی از جنس جمهوری آذربایجان باشد.

لذا این حاکمیت صرفاً یک دستگاه اداری صاحب اختیار در چهارچوب همان مناسبات و در چهاردیواری منطقه محدود دهقانی و عشیرتی خود بود، که قدرت نظامی خود را هم مدیون قدرت مالکین و نیروی عشیرتی بود. قدرت عشیرتی ملا مصطفی بارزانی هم که تازگی به خاک ایران پناه آورده بود، توسط مقامات روس به قدرت جمهوری قاضی محمد ضمیمه شد تا ویتترین یک دولت محلی با نیروهای نظامی کافی، مزین شود.

در غیبت یک طبقه سرمایه دار، از نظر ماهیت طبقاتی، هیات دولت او را اساساً سران قدرتمند عشایر و مالکین تشکیل دادند. به همین دلیل علیرغم ویژگی‌های مترقی شخصیت خود قاضی محمد، دولت او نمی‌توانست به یک اصلاحات ارضی نیم‌بند بورژوایی و از بالا هم دست بزند. جمهوری مهاباد در منطقه جغرافیایی بسیار محدود، در غیبت آرمان کردستان مستقل، در غیبت نقش یک طبقه قوام گرفته بورژوا، قادر به انجام هیچ برنامه مدرن و مترقی در جامعه نبود. به همین دلیل به جز مناطق تحت کنترل ارتش شوروی، هیچ لایه اجتماعی از مناطق دیگر کردنشین به آن نپیوست؛ نزد مالکان و عشایر مناطق دیگر، ادامه حیات جمهوری می‌توانست حیات اجتماعی و منافع طبقاتی آنها را به خطر اندازد. نزد دهقان اسیر دست مالک هم چیزی برای ارائه نداشت. نتیجتاً بعد از تن دادن دولت مرکزی ایران به مطالبه استالین، یعنی تحویل امتیازات نفت شمال به شوروی و نتیجتاً عقب نشینی ارتش آن کشور از خاک ایران، مقامات جمهوری ضعیف مهاباد خود به استقبال ارتش ایران رفتند و به آرامی کرکره چهار دیواری جمهوری را پائین کشیدند. آنچه از آن دوره به عنوان آرمان و هدف و سنت سیاسی و فرهنگی باقی ماند، نه آرزوهای بلند و آرمان کشور مستقل کردستان، نه مدرنیزاسیون جامعه، نه برنامه حمایت از دهقانان و کوتاه کردن دست فئودال‌ها و سران عشایر از زندگی مردم و هدایت جامعه به دوران نوین سیاسی اقتصادی فرهنگی و نه ذره‌ای ادعاها و مطالبات مترقیانه، مطلقاً هیچ نبود.

وارثان بعدی آن سنت، حزب دمکرات به رهبری عبدالرحمان قاسملو بود، که در خارج کشور در خواب زمستانی به سر می‌بردند و از تغییرات عظیم و گسترده دوران ورود ایران به یک جامعه مدرن دور ماندند. نتیجتاً و در یک جمله، آنها همان اختیارات و حق و حقوق را می‌خواستند که دولت قاضی محمد از روسها تحویل گرفته و به عنوان ارث به جای گذاشته بود؛ یک حاکمیت محلی خودمختار بی‌اشتها به استقلال کردستان، بی‌اشتها برای ترقی خواهی، بی‌اشتها برای کوتاه کردن دست مذهب از زندگی مردم، بی‌اشتها برای امر برابری زن و مرد، بی‌اشتها به سازماندهی یک جامعه مدرن و متوقع ...

اگر ناسیونالیسم کرد در تمام این سالهای گذشته چیزی جز موجودی غیرمتوقع و زنده به شکاف‌های منطقه‌ای و جهانی بوده است، اگر بطور مستقل و روی پای خود هیچ‌کاره سیاست بوده است، اگر همیشه فاقد یک استراتژی روشن برای پیروزی خویش است، اگر بصورت فصلی به دامن این و آن پناه می‌

برد و سرباز این و آن قدرت محلی و منطقه‌ای می‌شود، اگر هر دوره‌ای سر او کلاه می‌رود و به او "خیانت می‌شود" و توسط این و آن قدرت منطقه‌ای و جهانی در بازار سیاسی معامله و خرید و فروش می‌شود، نه از روی به قول خودشان "بی‌پناهی و مظلومیت ملت کرد"، که به خاطر شکل‌گیری از روز اول این جنبش به عنوان یک جنبش سیاسی عقیم، بی‌ادعا و مطالبه‌گر و همیشه در آرزوی ملاقات یک مقام درجه چند این و آن سفارتخانه و ناتوان از ایستادگی مستقل روی پای خویش است. این کمبود نه ناشی از غیبت سیاستمداران کارای ناسیونالیست، نه کمبود این و آن حزب ناسیونالیستی، که به دلیل ماهیت بورژوایی جنبش‌های ناسیونالیستی در دوران امروز است. امروز در هیچ‌جای جهان، هیچ‌بخشی از ناسیونالیسم، از جناح راست فاشیست آن تا جناح چپ و سوسیالیست آن، پرچمدار ذره‌ای تحول مثبت و مترقی در زندگی انسان امروز نیستند. اگر بورژوازی در مقابله با نظم کهن فئودالی ناچار بود برای رسیدن به حاکمیت در جهت منافع خویش به انقلاب دست بزند، امروز هیچ‌بخشی از بورژوازی در جهان، چه در حاکمیت و چه در اپوزیسیون، نه تنها برای پیشرفت بشر بی‌برنامه است، بلکه هر تحرک توده‌ای برای مطالبات انسانی و رفاه و آسایش را با گلوله جواب می‌دهند.

اگر بورژوازی در تمام ممالک چنین ماهیتی پیدا کرده است، بورژوازی کرد در دوران بعد از انقلاب ۵۷ ناچار بود این ماهیت سیاسی طبقاتی خویش را در یک دوره جدید در تاریخ این کشور در عرصه سیاست مشخص و به زبان آن روز ترجمه کند. نتیجتاً حزب قاسملو به عنوان تنها حزب سیاسی این جنبش در آن مقطع نمی‌توانست بگوید اگر گذشتگان آنها عقب مانده و ارتجاعی عمل کرده و کار مثبتی برای ملت از پیش نبرده‌اند، آنها حزب خود در این شرایط را برای ایجاد تغییرات اجتماعی به کار خواهند بست تا به توده‌های مردم چیزی برسد. منفعت طبقاتی و جنبشی چنین اجازه‌ای به آنها نداد و نمی‌دهد. بعلاوه، از بدو برگشت آنها به ایران بعد از انقلاب، تمام خواست‌های مدرن و مترقی و پیشرو صاحب‌پیدا کرده بود. یک طبقه کارگر شهری در کردستان شکل گرفته بود که با دخالت کمونیست‌ها در برابر طبقه حاکمه مشغول سنگربندی سیاسی طبقاتی بود. به اضافه، کمونیست‌هایی که به سرعت یک نیروی با وزن در جامعه شده بودند. در نتیجه، اینها از بدو برگشت‌شان به کردستان بعد از قیام بهمین، به حضور کمونیست‌ها در سرتاسر منطقه برخوردارند که می‌بایست مواضع خویش را قبل از همه در مقابل آنها روشن کنند. لذا اولین تبلیغات‌شان به جای دفاع از جدایی مذهب از دولت، تبلیغات وسیع علیه کمونیست‌هایی بود که قرار بود زنان را بین خود تقسیم و در تجاوز به "ناموس مردم" به مادران‌شان هم رحم نمی‌کنند! مقابله با تحرکات دهقانی در روستاهای کردستان و زنده کردن رسمی سیستم عشیرتی و فئودالی در مناطق کردنشین ارومیه و سلماس بطرف مناطق شمالی‌تر کردستان ایران، آنها را از روز اول در کنار ارتجاعی‌ترین لایه‌های سیاسی طبقاتی در کردستان قرار داد. توصیف کومه‌له کمونیست به عنوان گروهی جنگ‌افروز و هرج و مرج طلب در مقابل رژیم اسلامی و نظم و نظام حاکم، برای تعریف خود به عنوان یک نیروی سر به زیر و آماده برای انتگره شدن در ارتجاع جنبش اسلامی، پخش "آیات

۱ حزب دمکرات کردستان را در سالهای اولیه فعالیت خود در شمال کردستان ایران، در منطقه ارومیه یک کمیته رهبری میکرد به نام کمیته آارات که ۱۲ نفر رئیس عشیره و مالک منطقه تنها اعضای آن بودند. زیر رهبری این کمیته، سران این عشایر نیروی نظامی خود را داشتند و از مردم بهره‌مالکانه و بیگاری می‌گرفتند. نیروی نظامی کومه‌له در تیرماه ۱۳۵۹ در این منطقه حضور یافت و در همان هفته اول حضور خود، فرمان لغو بیگاری و بهره‌مالکانه را صادر کرد. تنها به دنبال آن فرمان و سخنرانی و آژیتاسیون‌های مسئولین و دخالت نیروی پیشمرگ کومه‌له این بساط به گور سپرده شد.

قرآن مجید" در ابتدای برنامه هر روزه رادیویی، به هدف تعریف و معرفی خود به جمهوری اسلامی به عنوان جریانی شریعت گرا و ملتزم به موازین قرآن و اسلام، هیچ و مطلقا هیچ منفذی را برای ورود ذره ای ترقی خواهی به درون جنبش ناسیونالیستی باقی نگذاشته بود. نتیجتا اگر اینها از زبان قاسملو لیبیک به خمینی فرستادند و به عنوان رهبر انقلاب اسلامی با او اعلام بیعت کردند، نه از سر فریبکاری، نه از سر پلنیک و کلک و فریب خمینی، که از سر ماهیت واقعی سیاسی ایدئولوژیک شان بود، که از روز اول شکل گیری شان تنها خواست آنها شرکت در حاکمیت بود، آنها هر نوع حاکمیتی، حتی از نوع خمینی و هیتلر و جانی ترین های تاریخ بشر!

حزب دمکرات کردستان می توانست منقرض شود!

حزب دمکرات کردستان می توانست سر نوشت فرقه دمکرات آذربایجان را داشته و از تاریخ حذف شود. خشکیدن فرقه دمکرات آذربایجان در دل انقلاب سال ۵۷ ناشی محصول انتگره شدن شدن بورژوازی آذربایجانی در طبقه بورژوازی ایران از دوران مشروطیت بود. به همین دلیل ساده، فرقه آذربایجان که قدرت سابق شان در جمهوری آذربایجان، یک قدرت غیر قابل مقایسه با جمهوری مهاباد بود، در انقلاب ۵۷ حتی به یک حزب کوچک سیاسی هم تبدیل نشد.

اگر انقلاب سال ۱۳۵۷ شکست نمی خورد و تحولات انقلابی در سرتاسر این کشور و منجمله در کردستان، به یک حاکمیت سکولار نیمه انقلابی منتهی می شد، حزب ناسیونالیستی کرد و جریانات مشابه قومی و محلی نشکفته پُرپر می شدند و از صحنه سیاسی برای همیشه ناپدید می شدند.

ناسیونالیسم کرد در عراق

ناسیونالیسم کرد در کردستان عراق به چند دلیل از ناسیونالیسم کرد ایرانی ارتجاعی تر و کهنه پرست تر است؛ اولاً عراق به عنوان کشور هیچ تحول انقلابی مشابه دو انقلاب مشروطه و انقلاب ۵۷ را به خود ندیده است. لذا ناسیونالیسم عراقی هیچگاه امکان رشد و شکل گیری را نداشته است. بر این مینا، طبقه بورژوا در مناطق عربی و کردی هیچگاه یک ظرف ایدئولوژیک برای وحدت طبقاتی و جنبشی نیافتند تا در یک ساختار سیاسی واحد جامعه را سازمان دهند. محصول این ناتوانی بورژوایی در عصری که می بایست نقش تحول بخش ایفا کند، طبقه بورژوازی کرد و عرب هیچگاه بخشی از یک طبقه انتگره شده در یک جامعه نشدند. در نتیجه این ناکامی ایدئولوژیک سیاسی ناسیونالیسم عراقی، بورژوازی منتسب به دو قومیت، هیچگاه قادر به شکستن چهارچوب قومی و پوست اندازی به نفع یک وحدت بورژوایی نشدند. نتیجتا و نهایتا، در این کشور مهندسی شده توسط قدرت های استعماری به دنبال انقراض امپراتوری عثمانی، بورژوازی از روز اول در دو شکل قومی کرد و عرب چشم به جهان گشودند و همیشه هم به عنوان رقیب سیاسی به حیات خویش ادامه دادند. با این تفاوت که ناسیونالیسم عرب به دلیل قدرت برتر در تناسب قوای داخلی، همیشه حاکم بر کشور و شهروند کرد زبان این کشور هرگز دارای حق شهروندی برابر با شهروند عرب زبان این کشور نشد.

به دلیل تمام این شرایط، ارزشهای کهنه قومی و قبیله ای هیچگاه از جامعه جارو نشدند، به این دلیل ساده که توسط دو جنبش ناسیونالیست قومی عرب و کرد، مداوما به درون جامعه پمپاژ شده اند.

دلیل دیگر ارتجاعی تر بودن ناسیونالیسم کرد عراقی در مقایسه با ناسیونالیسم کرد ایرانی، حضور قدرتمند کمونیسم در یک دوره پر تحول در کردستان است؛ نقش کومه له کمونیست در عقب راندن مذهب،

در دادن ارج و قطب به زن و به میدان کشیدن زنان در تمام عرصه های سیاسی اجتماعی، کوتاه کردن دست ارتجاع سیاسی در مناطق کردستان، بالا بردن توقع جامعه در زندگی، تولید احترام اجتماعی به کارگر و زحمتکش، به میدان آودن طبقه کارگر به عنوان یک طبقه مدعی و متوقع، و بالاخره پشیمان کردن حزب ناسیونالیست کرد در عرصه جنگ داخلی، تولید یک فرهنگ مدرن با ارزشهای برابری طلبانه و...فاکتورهای متعددی اند که ناسیونالیسم کرد در کردستان ایران را افسار زده و به انشعاب و دو دستی و تضعیف سیاسی نظامی کشاند. انتهای این پروسه سیاسی نظامی و فرهنگی، درس هایی شد برای حزب ناسیونالیستی، تا از خواب بیدار شده و محتاط تر و متین تر عمل کند.

ناسیونالیسم کرد عراقی نه تنها ناچار نشده چنین درسهایی بگیرد و در مقابل جامعه رفتار و کردارش را اصلاح کند، بلکه با تولد دوباره در دل خونین ترین حمله نظامی امریکا به منطقه و در دل یک سناریوی سیاه که در آن هر بمبی بر سر خانه و کاشانه مردمان غیر کرد عراقی را یک پیروزی برای خود محسوب میکرد، دز ماهیت ارتجاعی و ظرفیت های ضد انسانی اش بسیار بالاتر رفت.

زیر این سلطه، بعد از سی سال، امروز زن بی حقوق تر، خدا پر مستتری تر، کارگر گرسنه تر، انسان کارگر و زحمتکش بی حرمت تر، خدمات اجتماعی نزدیک به صفر، خدمات درمانی نزدیک به صفر، بهداشت رایگان نزدیک به صفر و به تمام این دلایل فرهنگ جامعه عقب افتاده تر و ارتجاعی تر شده است. چنین حاکمیتی با چنین ظرفیتی در خصومت با هست و نیست جامعه که زیر سلطه اش فقط تعداد میلیاردی ها بیشتر شده است، چرا نباید توده مردم ستم دیده را به جای جواب مثبت به مطالبات شان، سرگرم سجده به مقدسات دینی و قومی و ملی و ارزش ها و فرهنگ و سنن عهد عتیقی عشایر و طوایف کرد نکند؟

آوریل ۲۰۲۱

جنگ نیابتی حزب دمکرات کردستان ایران

گفتگوی کمونیست با مظفر محمدی

کمونیست: در چهار ماه گذشته حزب حکمتیست در چند بیانیه و مصاحبه و نوشته اعضا رهبری و کادرهای خود نسبت به تخصصات ایران و عربستان و مخاطرات آن ابراز نظر کرده است. در همه آنها و از جمله در آخرین بیانیه خود بطور ویژه تمرکزی روی پیوستن حزب دمکرات به پروژه عربستان سعودی و خطر رنگ قومی و مذهبی زدن به اعتراض و مبارزه مردم و همزمان به جایگاه کردستان پرداخته است. ابتدا بپرسم که چرا کردستان و چرا تخصصات قومی و مذهبی؟

مظفر محمدی: کردستان ایران دارای یک جنبش ناسیونالیستی و قومی سابقه دار و با پایه اجتماعی است. در بیش از نیم قرن اخیر یک دوره یک ساله جمهوری مهاباد داشته و در جنبش مسلحانه علی جمهوری اسلامی شرکت کرده است. حزب اصلی این جنبش حزب کردستان ایران است که امروز به دوشاخه تقسیم شده است. به علاوه هم اکنون در همسایگی کردستان ایران، ناسیونالیسم کرد در کردستان عراق به قدرت رسیده است

به این اعتبار ناسیونالیسم و قوم گرایی در کردستان ایران ریشه قدیمی و تاریخی دارد. حزب دارد و سنت خود را دارد.

سنت احزاب ناسیونالیست کرد در کردستان ایران و حتی در بخش های دیگر منطقه زندگی در شکاف دولت ها و قدرت ها است. جمهوری مهاباد قاضی محمد وقتی حمایت شوروی را از دست دارد سقوط کرد. جنبش ملا مصطفی بارزانی در کردستان عراق که حمایت رژیم شاه ایران را داشت با قطع این حمایت شکست خورد. اتفاقا در مقطعی ولو کوتاه که این جنبش "ناسیونالیسم کرد" سر پای خود و متکی به نیروی اجتماعی خود است رشد می کند. اما باز بدلیل ماهیت بورژوازی و سنت دیرینه خود به محض اینکه به سرایشی می افتد و بی افق می شود، بطور کامل به دامن دولت ها و قدرت های منطقه ای می افتد.

و این درست موقعیت الان حزب دمکرات کردستان ایران به رهبری مصطفی هجری و شاخه دیگر آن حزب دمکرات کردستان به رهبری خالد عزیزی است. هر دو از سر استیصال و بی افقی یکی به دامن عربستان و بارزانی رییس اقلیم کردستان افتاده و دیگری کاملا به دامن جمهوری اسلامی در غلطیده است

حزب دمکرات کردستان خالد عزیزی مقبول ناسیونالیستهای کرد اصلاح طلب در مجلس و نهادهای دولتی قرار گرفته و حزب مصطفی هجری وظیفه جنگ نیابتی عربستان در کردستان ایران علیه جمهوری اسلامی را بر عهده گرفته است.

از آنجا که شعار حزب دمکرات مصطفی هجری سنی گری و کردایه تی است، این بخودی خود کینه و نفرت قومی را تشویق و تشدید می کند و تحریکات و تخصصات قومی و مذهبی بوجود می آورد. این سیاست می تواند تخصصاتی بر سر شیعه و سنی یا کرد و غیر کرد بودن را دامن بزند. برای این عمل لازم نیست حدکا حزب بزرگی باشد یا نیروی نظامی قوی داشته باشد که نیست، همین اندازه تحریکات نظامی ماه های اخیر تا کنون کافی است تا استارت تخصصات قومی و مذهبی را در کردستان بزند، سلفی

های سنی را به تحرک وادارد و سنی های قوم پرست را علیه شیعه ها تحریک کند و برعکس. کافی است مثلا در شهر مهاباد یک اخوند شیعه را ترور کنند خواه از طرف حدکا یا سلفی ها و یا یک قوم پرست سنی کرد. انوقت فضای جامعه را به طرف تخصصات تلافی جویانه و جنگ شیعه و سنی را سوق دهد. به این لحاظ و با وجود سنت ناسیونالیستی در کردستان که مذهبی و سنی گری هم هست، همیشه زمینه بروز تخصصات در نتیجه سیاستهای ناسیونالیستی، قوم پرستانه و سنی گری هست.

کمونیست: اولاً از نظر شما چرا حزب دمکرات به این پروژه پیوسته است و بعلاوه واقعا با پیوستن این حزب به پروژه نا امن کردن کردستان آیا امکان جنگهای قومی و یا مذهبی راه انداختن در این منطقه هست؟

مظفر محمدی: گفتم دلیل اینکه حزب دمکرات جناح مصطفی هجری جنگ نیابتی عربستان در کردستان ایران را پذیرفته است، استیصال و بی افقی این حزب است. حزب مصطفی هجری بعد از مدت ها سکون و رکود سیاسی و عملی بالاخره فرصتی گیر آورده تا به کمک عربستان و از شکاف رقابت عربستان و جمهوری اسلامی خودی نشان دهد و ابراز وجودی کند. اما ایا تحریکات نظامی اخیر حدکا به خودی خود می تواند به یک جنگ قومی و مذهبی در کردستان ایران و با سایر نقاط ایران منجر شود. جواب منفی است.

یکی به این دلیل است که حدکا قدرت یک مانور سیاسی و نظامی گسترده و ادامه کار را ندارد. پایگاه اجتماعی حدکا در میان بورژوازی کرد راضی به این کار نیست و منفعتش در کنار جمهوری اسلامی است. نامه ۴۵۰ نفر از ناسیونالیستهای کرد یک نمونه آن است. مردم زحمتکش کردستان هم تمایلی به این شیوه مبارزه در حال حاضر ندارند وگرنه پزاک هم مدت ها است تیم هایش در کردستان می چرخند و درگیر می شوند و کشته می دهند و گاهی ترور می کنند. اما هیچوقت مقبول مردم کردستان واقع نشده است.

دلیل دیگر وجود یک جنبش انقلابی و چپ در کردستان است که با ناسیونالیسم و مذهب (سنی گری) میانه خوشی ندارد. در همه این سالهای حیات جمهوری اسلامی بموازات جنبش ناسیونالیسم کرد، یک جنبش رادیکال و سوسیالیستی هم حضور داشته است که مانع رشد و پیشرفت قوم گرایی و سنی گری بوده است و مدام بر هم سرنوشتی و همبستگی همه شهروندان صرفنظر از ملیت و قومیت و نژاد و مذهب تاکید داشته است. نسل هایی در کردستان با این تفکر سوسیالیستی و کمونیستی و رادیکال پرورش یافته اند.

به این دلایل، امکان راه اندازی یک جنگ قومی و مذهبی گسترده در کردستان در حال حاضر ممکن نیست. اما نمی توان خوش خیال بود و احتمالات ناگهانی و خارج از اراده انسان را نادیده گرفت. مثلا عروج داعش را کم تر کسی پیشبینی می کرد مگر سازمان دهندگانش مانند امریکا و عربستان و ترکیه. در کردستان ایران هم متأسفانه زمینه های ولو ضعیف تر از عراق و سوریه برای رشد ارتجاع قومی و مذهبی وجود دارد که حتی اگر به جنگ قومی و مذهبی گسترده مانند عراق و سوریه تبدیل نشود اما ظرفیت ناامن کردن جامعه و محیط های کار و زندگی مردم را دارد. ناسیونالیست ها، قوم پرستان، سلفی گری و سنی گری در کردستان احزاب خود را دارند و می توانند منشا این ناامنی باشند. کاری که هم اکنون حدکا به آن دست زده است. در همین حد هم باید جلو آن را گرفت و مانع تداوم و گسترش تخصصات قومی و مذهبی و نا امنی در نتیجه آن شد.

کمونیست: یک پای مباحثات حزب حکمتیست استفاده جمهوری اسلامی از این مجرا علیه مبارزات آزادیخواهانه مردم ایران و اعتراضات آنها به جمهوری اسلامی است. چه استفاده ای جمهوری اسلامی از این ماجرا میبرد؟ حزب دمکرات مدعی است که مبارزه مسلحانه آنها تقویت مبارزه توده ای علیه جمهوری اسلامی است. نظر شما در این مورد چیست؟

مظفر محمدی: جمهوری اسلامی خود یک پای ناامنی در جامعه ایران و در منطقه است، از جمله در عراق، سوریه، لبنان و اخیراً در یمن و کشورهای حوزه خلیج فارس. این رژیم جنگ ایران و عراق را با آن همه کشتار و فاجعه انسانی و تخریب جامعه و تباهی حد اقل یک نسل از جوانان ایران، موهبت الهی نامید. بخش زیادی از درآمد و بودجه و داراییهای مملکت خرج عملیات های ناامن کننده در منطقه می شود.

ناف جمهوری اسلامی را با استفاده از فضای جنگی و نا امنی بریده اند. شکی نیست تحرکات حزب دمکرات برای جمهوری اسلامی بهانه ای می شود برای تشدید فشار و اختناق بویژه در کردستان. فرصتی است تا هر صدای آزادیخواهانه را به تحرکات حدکا که آشکارا جنگ نیابتی برای عربستان است، وصل کند. می تواند هر فعال مدنی و کارگری و سیاسی را به تروریسم، همکاری با حدکا و گرفتن پول و اسلحه از عربستان متهم کند. در این مورد نمونه کم نیست. رهبران کارگران شرکت واحد از جمله اصالو را متهم کردند که از امریکا پول و اسلحه میگیرد.

اینکه حزب دمکرات می گوید مبارزه مسلحانه اش مبارزه مردم علیه جمهوری اسلامی را تقویت می کند، یک ادعای پوچ است. اولاً بلحاظ پایگاه اجتماعی خود حدکا، بورژوازی کرد مشکلی با جمهوری اسلامی ندارد و در جریان هیچ مبارزه ای علیه رژیم نیست. بخشاً در جناح اصلاحات و بخشاً اصولگرا ادغام شده اند. نماینده در مجلس اسلامی و فراكسیون خود را دارند. جمعیت کردهای مقیم مرکز را دارند. به جرات می توان گفت که حدکا در کردستان هیچ مبارزه جدی و رادیکالی علیه جمهوری اسلامی را نمایندگی نمی کند. مصطفی هجری دو دهه است در اردوگاه های کردستان عراق ناخنپایش را می جود. یک شاخه اش به رژیم پیوسته و جلو کنسولگری جمهوری اسلامی در اربیل پرسه می زند. انگار یک شبه به مصطفی هجری الهام شده که باید به کمک و تقویت مبارزه مردم برود.

این ادعای حزب دمکرات به شدت ریاکارانه است. این حزب دیپلماسی کثیف معامله گرانه ی خود با عربستان را که برای همه عیان است انکار می کند و به مردم کردستان دروغ می گوید. خزیدن این حزب به دامن عربستان در نشست مخفیانه با ماموران اطلاعاتی عربستان در اربیل، فرستادن نماینده به حج، شرکت در جشن سفارت عربستان در عراق و غیره کاملاً آشکار است. آشکار است که حدکا می خواهد از شکاف و اختلاف عربستان با جمهوری اسلامی استفاده کرده و با دریافت کمکهای مالی و تسلیحاتی از عربستان به نیابت این دولت به جنگ جمهوری اسلامی برود.

این جنگ تحت نام مبارزه مسلحانه علیه جمهوری اسلامی مطلقاً ربطی به مبارزه مردم کردستان علیه رژیم ندارد. این جنگ نیابتی است. حدکا بخواهد یا نخواهد این کارش یک نوع مزدوری است. شکی نیست مردم کردستان از جمهوری اسلامی متنفرند و مبارزه سیاسی و مدنی و حق طلبانه کارگران و زحمتکشان و مردم آزادیخواه کردستان چه در دوره مبارزه مسلحانه پیشین احزاب و چه بعد از آن هیچگاه متوقف نشده است. این مبارزه به تحرکات نظامی حدکا به تحریک عربستان، مطلقاً ربطی ندارد و منتظر آن نیست. هیچ جنبش اجتماعی و فعال سیاسی و مدنی و رهبر مبارزه کارگری و اجتماعی را نمی توان نام برد که فکر کند تحرکات نظامی حدکا به آن جز تخریب کمکی می رساند.

از حزب دمکرات مصطفی هجری باید پرسید که امسال چه اتفاقی افتاده و چه توازن قوایی عوض شده که مبارزه مسلحانه این حزب را ایجاب کرده است. جز اینکه در تحولات منطقه، شکاف و اختلاف بین جمهوری اسلامی و عربستان سعودی تعمیق شده است. از جمله رژیم ایران در یمن و عراق و سوریه موی دماغ عربستان شده است و این دولت هم می خواهد به کمک مجاهدین و حدکا مانورهایی در خارج و داخل بدهد و به جمهوری اسلامی گوشزد کند که اگر در یمن سراغ من آمده ای، من هم توسط مجاهدین در خارج کشور و حدکا در کردستان سراغت می آیم و مزاحمت ایجاد می کنم. تحرکات نظامی حدکا که نمی شود نام مبارز مسلحانه بر آن گذاشت، ربطی به تقویت مبارزه مردم کردستان ندارد. تن دادن به خواسته های عربستان از جانب مجاهدین و حدکا یک معامله کثیف و ضد مردمی است و پای دولتهای منطقه را به ایران و کردستان می کشاند. این الگوی شناخته شده ای است که در همه این سال ها امپریالیست ها و دول مرتجع منطقه با استفاده از نیروهای مرتجع محلی علیه همدیگر جنگ قومی و مذهبی و نژادی راه انداخته اند. از درون تخاصماتی که به نام شیعه و سنی و کرد و علوی و عرب شیعه و عرب سنی و ایزدی و غیره بوجود آوردند، داعش بیرون آمد. تحرکات نظامی حدکا جزئی ولو کوچک از این پروژه و پروسه ضد انسانی و ضد مردمی است که در منطقه در جریان است.

کمونیست: چگونه جامعه کردستان میتواند در مقابل کشیده شدن پای جدال عربستان و ایران به این منطقه، سنگری ببندد؟ مردم باید چکار کنند؟ مخالفان جمهوری اسلامی، زنان و مردان آزادیخواه در آن جامعه چگونه میتوانند مانع تفرقه های قومی و مذهبی از طرفی و از طرف دیگر تعرض جمهوری اسلامی به حقوق آنها به نام مبارزه با تروریسم و... شوند؟

مظفر محمدی: مردم کردستان بدون هیچ شک و شبهه ای باید این سیاست و معامله گری حدکا را به نام مبارزه مسلحانه محکوم کنند. تجارب تلخ جنگ های قومی و مذهبی در لیبی و عراق و سوریه و افغانستان را همه به چشم خود دیده اند. حدکا درست قدم در راهی گذاشته است که اکنون در منطقه جریان دارد. کشاندن پای عربستان و ترکیه و بارزانی به کردستان از طریق جنگ نیابتی حدکا، همان الگوی جنگ و تفرقه قومی و مذهبی در عراق و سوریه و غیره است. باید در مقابل این سیاست ایستاد و سنگر بست.

در کردستان خوشبختانه تلاشهای جناح های حزب دمکرات در جمع کردن و تشویق ملایان سنی و سنی گری، فعالیتهای سلفی های سنی و دیگر جریانات قومی و مذهبی، تا کنون نتوانسته است توجه بخش کوچکی از مردم کردستان را جلب کند. ناسیونالیسم در کردستان با وجود حزب و احزابش نتوانسته است باعث تفرقه جدی در میان مردم کردستان و دیگر بخشهای ایران شود. برعکس در مبارزات کارگری و مدنی و سیاسی، یک نوع همبستگی و همسرنوشتی میان کردستان و دیگر بخش های ایران وجود دارد و تثبیت شده است. جنبش های اجتماعی در کردستان و سراسر ایران، مطالبات رفاهی و آزادیخواهانه ی مشترکی دارند. مبارزه برای آزادی و رفاه و امنیت مبارزه ای سراسری و در هم تنیده شده است.

اما قبیل از اینکه جمهوری اسلامی با عملیات های نظامی واحدهای مسلح حدکا را به عقب بنشانند و متحمل تلفاتشان کند، باید با دخالت توده ای کارگران و زحمتکشان و روشنفکران آزادیخواه و اعلام موضع و ابراز وجودشان، حدکا را از این اقدام ضد مردمی اش باز دارند و پیشیمان کنند. این کار هم ادعای حدکا مبنی بر اینکه گویا مردم کردستان از مبارزه مسلحانه اش استقبال می کنند پوچ تر کرده و هم مانع تعرض جمهوری اسلامی به مبارزات مردم به بهانه تروریسم و دخالت دولتهای منطقه در مسایل ایران می شود.

مردم کردستان نباید نسبت به این سیاست حدکا و جنگ نیابتی اش بی تفاوت باشند. در این جنگ نه تنها پیشمرگان حدکا ضربات سنگینی تا کنون متحمل شده اند، بلکه دست جمهوری اسلامی برای میلیتاریزه کردن و بستن مرزها باز می‌گذارد. کارگران و مردم مبارز کردستان با دخالت و ابراز وجود سیاسی بهر شکل ممکن، می‌توانند حدکا را از این سیاست پشیمان کنند و جلو پلیسی و امنیتی کردن جامعه کردستان از جانب رژیم به بهانه جنگ حدکا را بگیرند. م کردستان بدون هیچ شک و شبهه ای باید این سیاست و معامله گری حدکا را به نام مبارزه مسلحانه محکوم کنند. ایی علیه همدیگر جنگ ق

کمونیست: دفتر کردستان حزب حکمتیست چه اولویت ها و اقداماتی را در این زمینه مشخص در دستور کار خود قرار داده است؟

مظفر محمدی: قبل از هر چیز ما وظیفه خود دانسته و میدانیم ماهیت این عمل حدکا را با ادعای پوچ مبارزه مسلحانه و تقویت مبارزه مردم آشکار و افشا کنیم. این کاری است که تا کنون در اولویت ما قرار داشته است. از آنجا که مبارزه مسلحانه در کردستان دارای سابقه و اتوریته در میان مردم است و یادآور یک دوره درخشان مقاومت زحمتکشان کردستان در مقابل حملات نظامی جمهوری اسلامی است، ما سعی می‌کنیم اجازه ندهیم حدکا و دیگر جریانات قومی و مذهبی به نام مبارزه مسلحانه پیشمرگان و ارجاع به آن دوره پر افتخار، مردم را بفریبند، متوهم کنند و کردستان را به صحنه جدال جمهوری اسلامی و عربستان تبدیل نمایند.

همچنین ما موظفیم کارگران و زحمتکشان کردستان را به خطر تفرقه قومی و مذهبی آگاه کنیم. جنگ نیابتی حدکا می‌تواند موجب فعال شدن سلفی ها و دیگر جریانات قومی و مذهبی شده و فضای کردستان را موجی از تفرقه قومی و مذهبی فرا گیرد. ما مردم کردستان را متوجه این خطر کرده و خواهان دخالت توده ای علیه این تحریکات و بخصوص علیه جنگ نیابتی حدکا هستیم.

بعلاوه ما میدانیم جمهوری اسلامی ساکت ننشسته و علاوه بر عملیات های نظامی علیه نیروهای حدکا، در خارج از کردستان به تحریکات و تفرقه قومی و مذهبی شیعه علیه سنی و فارس علیه کرد را در میان نیروهای خود و مردم عقبمانده می‌پردازد. کاری که در جریان جنگ مقاومت د کردستان علیه ما می‌کرد. رژیم کشته هایش را به میان مردم شهرهای ایران می‌برد و تبلیغ می‌کرد که کردها ادم سر می‌برند و کینه قومی و مذهبی را دامن می‌زد. ما موظفیم این تحریکات و تفرقه اندازی را، هم از جانب ناسیونالیستها و قوم پرستان کرد و هم از جانب جمهوری اسلامی خنثی کنیم.

ضمنا انتظار داریم توده های کارگر و زحمتکش و روشنفکران و ازادیخواهان در کردستان با دخالت خود و ابراز وجود بهر شیوه ممکن صدای اعتراض شان را بلند کنند. جنگ نیابتی حدکا باید فوراً متوقف شود. پلیسی و امنیتی کردن جامعه از جانب جمهوری اسلامی به هر بهانه ای مردود و محکوم است.

شک ندارم که سیاست جنگ حدکا به نیابت عربستان و تعرض جمهوری اسلامی به این بهانه، نمی‌تواند جلو اعتراضات کارگری و مبارزات آزادیخواهانه توده ای در کردستان را بگیرد. کردستان سنت های مبارزاتی عمیق و قدرتمند و وسیعی دارد که ادامه خواهد داشت. ناسیونالیسم و قوم پرستی و مذهب و از جمله سیاست ضد مردمی جنگ نیابتی حدکا و سرکوبگری جمهوری اسلامی به این بهانه، مانع و مزاحمت ایجاد میکند، اما نمی‌تواند روند پیشروی این مبارزات را سد کند.

حزب دمکرات را بهتر بشناسیم

وریا نقشبندی

تاریخ تاسیس حزب دمکرات (۱۳۲۴) مربوط به سالهای قبل از قیام است یعنی از لحاظ تاریخی حزبی قدیمی و دارای سنت و روشهای بخصوص خودش میباشد. همین قدیمی بودن برای این حزب پایه ای شده که به آن تکیه کرده و ادعای رهبری جنبش کردستان را داشته و همواره خواب این رهبری دیده و از هیچ تلاشی کوتاهی نکرده . منظور از هیچ تلاشی از همان دوران اوایل قیام که ستونهای سرکوبگر ج_ا را تا مستقر شدن در پادگان مهاباد (از ترس هجوم و خلع سلاح کردنشان از طرف مردم) اسکورت کرده و اولین شخص رهبری این حزب دکتر عبدالرحمان قاسملو با عجله و بدون توجه به قدرت و آگاهی مردم و تشکلهای مختلف برای دست بوسی نزد امام خمینی رفته و به او و حکومت مستبدش لیبیک و رسمیت بخشید. بدون هیچ جواب و محلی از طرف ج_ا این حزب پیگیرانه و مرتب خوش خدمتی هایش را به اشکال گوناگون نسبت به رژیم ادامه و مرتب در جنبش انقلابی مردم کردستان کار شکنی و انواع اتهام را نثار انقلابیون و حتا مقر کمونیستهای سازمان انقلابی پیکار مستقر در شهر بوکان را مورد حمله با انواع سلاح های سبک و سنگین قرار داد.

با این عملیات شنیع و ضد آزادی و بشری خود تعدادی از اعضای این سازمان جانباختند و برگگی دیگر از خوشبختیهای خود را به رژیم ضد انقلاب هدیه و همین برگه سیاهی در کارنامه ضد آزادی و ضد دموکراسی این حزب نا دمکرات ثبت شد. از اینگونه عملیتهای ضد آزادی و ضد کارگری بسیاری را میشه بیان کرد اما من تنها به چند نمونه اکتفا میکنم.

مثلا» در روستای حمامیان در منطقه بوکان مردم از آذانه برای پیشبرد امورات خود شورا تشکیل داده بودند حزب دمکرات ایران آنها را دستگیر و زندانی میکند که چرا بدون اجازه حزب این کار را کرده اند.

در همان منطقه بوکان کارگران کوره خانه های آجرپزی برای اضافه دستمزد و ابزار برای انجام کارها دست به اعتصاب زده بودند.

حزب دمکرات با پشتیبانی از صاحب کورمیزخانه ها کارگران دستگیر و با تهدید و ارعاب از هیچ تلاشی برای درهم شکستن اعتصاب کارگران کوتاهی نمیکند.

در تمام موارد میگوید اینها را از کومه یاد گرفتی پس نتیجه را نیز باید تحمل کنی.

مورد دیگر رفیق عزیزمان سلیمان محمدی مروج سازمانده که در کوره پزخانه ها مشغول فعالیت تبلیغ و ترویج و سازماندهی در میان کارگران بود، محل او را شناسای و درست مثل حزب دمکرات کردستان این رفیق عزیز یار و یاور کارگران را ترور میکنند.

(محض اطلاع خوانندگان عزیز کومه ای که از آن نام میبرم کومهء کمونیست قدیم است کومه ای که اساس کارش تبلیغ و ترویج و سازماندهی کارگران و زحمتکشان برای مبارزه با ظلم و ستم و نابرابری در هر گوشه و کنار این دنیا که بر ایمان ممکن باشد حتا علیه ستمگران و ظالمین کرد که همیشه در دسترس تر بودند.

نه این کومه هائیکه امروز تمام و کمال با این دمکراتها همگام و هم پیمان شده و تلاش در اینه که بلکه اینها سخنگویان شان شوند.

همهء اعضا کادرها و حتا هواداران کومه باید از خود بیرسند چرا کومه اینطور شده آیا دمکرات از آن سیا ستهای ضد انقلابی خود دست برداشته ؟ از خود انتقاد کرده ؟

از عملکردهایش پشیمان است؟ از جنگی که به کومله کونیست تحمیل کرد که بیشترین و بهترین رفقایمان را از ما گرفتند پشیمانند؟

ناگفته نماند همان کومله‌ای که از نظر آنها

وزنه‌ای نبود شکست سختی چه از نظر نظامی (شکست دادن حمله‌های وسیع که از شمال نیرو بسیج کرده و به‌کمک جنوب آورده بودند و چه تسخیر مقرهای اصلی آنها

که به آژوان یک و آژوان دو مشهور بود، نمونه‌های برجسته‌ای از این شکست نظامی بود.)

از نظر سیاسی هم حزب دمکرات که آغازگر جنگ بود در تقابل باخواست مردم که صلح بود ایستاد که با تلاش ما این خواست مردم تنها در آرزو نماند، باتیز بینی رهبری وفادار کاری پشمرگان و دسته‌های سازمانده، مردم تومارهایی در روستاهای مختلف با اسم و مشخصات و امضاء خود نوشته و با استفاده از امکانات مختلف به رادیو و رهبری هردو جریان سیاسی فرستادند، که در آن به روشنی خواستار قطع هر چه زودتر جنگ شده بودند.

دمکرات قطعنامه‌ها را منعکس نمی‌کرد اما رادیو کومله تا آخرین امضاء باحرارت بیان می‌داشت.

و این شکست سیاسی فاحشی هم برای دمکرات توسط کمونیستها در تاریخ جنبش انقلابی مردم کردستان به ثبت رسید.

جواب این سؤاها را از حدکا انتظاری نیست، از کومله‌ها هم چون در عملکردهای تاکنون بخوبی بیان کرده‌اند در نتیجه این بعهده تمام کسانی است که می‌خواهند برای رهای از ستم چه ستم ملی، چه ستم بر زن، چه ستم طبقاتی و..... در تلاشند و بعهده تمام کمونیستها و رهبران و دلسوزان می‌باشد.

و اما گوشه‌های دیگر از تلاشهای حدکا و یا کردستان.

رهبران و سیاستمداران این حزب آگاهانه سیاست و خطی را انتخاب کرده و پیگیرانه و بدون تزلزل برای عمل در آوردن آن جهت از هیچ کوششی کم نیاورده‌اند، نه اینکه به خواستهای مردم و یا نظرات احزاب کنار دستیشان و شخصیت‌های هم حزبیان و حتی نسبت بجان خود هم آنقدر بی توجه بوده یا بهتر بگویم آنقدر شیفته‌سهمی از قدرت خود بوده‌اند متأسفانه جان خود را نیز در این تلاشهای سازشکارانه فدا کردند تازه نه تنها شخص اول دکتر قاسملو بلکه دکتر شرافکندی هم در نوبت دوم در این راه جان باخت.

و مطمئن باشید بعد از اینهمه تلفات همین امروز سر جوخه پاسداری پیام مذاکره ای به آنها بدهد حالا همان رستوران می‌کونوس هم باشد آماده اند همچنانچه چند روزی بیش از موشک باران مقراتشان در کردستان عراق نگذشته بود که منجر به جانباختن ۳۹ نفر از رهبری و کادرهایشان شد، تقاضای مذاکره با ج ۱ کردند.

از این سیاست‌های به‌اصلاح سازشکارانه که بگذریم، اجازه دهید در مورد این به‌اصلاح توضیحی بدهم: از روز اول جنبش مقاومت خلق کرد کلمه سازشکاری تمام قد حدکا را پوشاند اما مسأله اساساً «سازش بعنوان دوری از جنگ نبود و گرنه ما از حزب دمکرات آمادتر بودیم که اسلحه نهدر کردستان بلکه در سراسر دنیا کنار گذاشته شود.

اما از روز اول گفته‌ایم این جنگ تحمیلی است و با زور مجبورمان کرده‌اند برای مقاومت و دفاع از دستاوردهای انقلاب و زنده ماندن مسلح شویم.

ج ۱ با فرمان خمینی جنایتکار خطاب به نیروهای تادندان مسلحش :

که اگر کردستان را سرکوب نکنید من خودتان را سرکوب میکنم. علیه ما و دستاوردها فرمان سرکوبمان را صادر کرد.

خوب حدکا، کومله را جنگ افروز خطاب میکرد و از هیچگونه تلاشی برای معامله برسر فروختن جنبش انقلابی خلق کرد کوتاهی نکرده و نمیکند.

این گوشه‌هایی از سیاستهای حدکا بوده و هم اکنون نیز ادامه دارد.

بنظر من اینها اشتباه نکرده‌اند، نادان نیستند، کم سواد نیستند و..... خط و جهت گیری ساسیشان همین است یعنی خیلی سریع تشخیص دادند که سازمان پیکار کمونیست است و دارد مردم را در جهت منافعشان آگاه میکنند، بدست تشخیص دادند که کومله کمونیست داره کارگران را به منافع خود آگاه میکنند و متشکلشان میکنند زنان را آگاه و مسلح برای دفاع از آزادی و برابری تشویق میکنند دارند در مورد مذهب روشنگری میکنند و خلاصه تمام کارهای که در جهت دفاع از حق و حقوق کارگران و زحمتکشان، تلاش برای آزادی و برابری، تلاش برای افشای مذهب و عقب ماندگی، و..... بضرر خود دانسته و باتمام قدرت در مقابلش ایستاده و میایستند.

حال اگر خودشان فکر میکنند مردم این عملکردهای ضد آزادی و برابری و دفاع از ستمگران و شیخ و رهبران عقب ماندگی را فراموش کرده‌اند سخت در اشتباهند این زخمها آنقدر بر اندام جامعه متمم و بشریت انسان دوست عمیق است نه اینکه هیچکدام از آنها از نظرشان کم رنگ نشده بلکه هر نوع حرکت و بعمل در آوردن برنامه و اساسنامه حدکا که از همان روز اول مقابله با قدرت شورائی و جایگزینی با قدرت حزبی خودشان و استقرار پارلمان بالای سر مردم (درست مثل حزب دمکرات کردستان عراق) و همچنین متکی بودن به قدرتهای خارجی حال عربستان باشد یا هر حکومت مرتجع دیگری، فرس قرمز انداختن و تیریک گفتن به اردوغان جنایتکار برای پیروزی در انتخابات. حرف زدن و دفاع کردن و ادعای دلسوزی برای ملت کرد هر کس میتونه داشته باشد اما به عمکردهای تان

نگاهی بیاندازید!!! اردوغان جانترین فرد، کردستان ترکیه را به نابودی کشانده بیش از چهل کیلومتر از کردستان عراق را اشغال و مرتب مرتکب جنایتهای بیشماری علیه مردم آن منطقه شده، کردستان سوریه را اول ویران و هم‌اکنون اشغال و ده‌ها هزار نفر را آواره کرده جنایتهای بیشماری آنجا نیز مرتکب شده برای نمونه در همین چند هفته گذشته یکی از اهالی را دستگیر و باهلیکوپتر از ارتفاع چند صد متری پائین انداخته و هم‌اکنون به ارمنستان حمله کرده مردم و گویا کردهای آنجا را نیز زیر توپ و بمب باران قرار داده آیا تنها این برگ تقدیر شما از اردوغان که در دفتر پراز جنایتان به ثبت رسیده کافی نیست که شما را در دادگاه عادلانه ردمی محاکمه کرد؟

خودتان مسلمان میدانید و صدای قرآن خواندنتان گوش فلک را کر کرده اما برای فوت شیخ ایزدییان پیام تسلیت میدید، برای فوت همسر شیخ جعفر پیام میدید از اینها که فراوان.

با این عمکردهای ضد اجتماعیتان میخواهی اجتماعی بودنتان را به رخ مردم بکشید.

کور خواندی، گذشت آن زمان که باین کارها کلاه سر مردم میگذاشتی، اکثرًا «بیداریم و برای آن اقلیت هم مافشاءاتان میکنیم و میگوئیم اینها دروغ و گگو و کلاه بردارند به نرخ روز نان میخورند اگر کسی مسلمان است و قرآن را قبول دارد چگونه میتونه ایزدی را تحمل و تسلیت گویش باشد؟

نکنه بگوئید ما مسلمان دمکرات دست و دل بازم!؟!!

اینها دروغ محض و تنها برای کلاهبرداریست و گرنه شما که اینقدر دمکرات هستید چرا شورای حمامیان بوکان و کارگران کورمیزخانه‌ها را زندانی کردید؟ چرا سازمان پیکار که در مقر خود مشغول استراحت بودند را با آرم پی جی و انواع سلاحها لت و پاز کردید؟

چرا در جواب به درخواست سلح کومله میگفتید تنها وقتی صلح ممکنه که حدکا را رهبر انقلابی خلق کورد بنامید؟ و هزاران چرای دیگر؟؟؟؟؟؟ پس نه اینکه دمکرات نیستید بلکه تا بیخ دندان ضد دمکراسی و آزادی و برابری هستید.

و اینها همه نمونه‌های از خوارها عملکر دتان میباشد.

کردهای عراق، قربانیان چه کسی؟

کورس مدرسی

توضیح: این نوشته ترجمه جزوه ای، بزبان انگلیسی، است که مه ۱۹۹۱ در آمریکا انتشار یافته است. جزوه به رویدادهای کردستان عراق یعنی تصرف شهرها توسط قیام مردم به دنبال شکست عراق در جنگ اول خلیج، حمله دولت عراق به کردستان و هزیمت و آوارگی وسیع مردم است.

فاجعه کلمه گویائی برای آنچه که بر کردهای عراق گذشته نیست. دنیا شاهد سرکوب و نابودی کردها، اینبار در ابعاد یک ملت است. ملیونها کرد به ترکیه و ایران گریخته‌اند. صدها کودک و سالخورده هرروز قربانی گرسنگی، سرما، و فقدان نیازهای اولیه میشوند. اما ابعاد واقعی این تراژدی بسیار فراتر از جنبه های تکان دهنده بلافصل آنست.

این اولین باری نیست که کردهای عراق قربانی سرکوب وحشیانه قرار میگیرند. تاریخ ۷۵ ساله اخیر عراق، بعد از استقلال آن، مملو از ارباب، کشتار دستجمعی، کوچ اجباری و بمبارانهای نابود کننده است. اما شاید این اولین بار است که مردم کرد و مبارزه عادلانه‌شان علیه سرکوب به چنین در هم شکستگی فیزیکی و روانی انجامیده است.

تعادل نظامی میان جنبش مقاومت کردها و رژیم عراق هرگز به این اندازه به نفع کردها نبوده. هرگز نیروی پیشمرگ چنین مناطقی وسیع، شامل شهرهای عمده کردستان عراق را در کنترل خود نداشته و چنین نیروی وسیع مسلح و ترکیبی از سلاحها را در اختیار نداشته است. حکومت عراق، از طرف دیگر، هرگز چنین لرزان نبوده. اما علیرغم اینها کردها با اولین علانم پیشروی عراق بسوی کرکوک بدون مقاومت جدیی هزیمت کردند. برای کسانی که هرگز قیام مردم را تجربه نکرده‌اند و یا آنرا مطالعه ننموده‌اند، فرار کردها، که تنها چند هفته قبل قیام کرده و کلیه نهادهای قدرت حکومتی را در شهرهای کردستان تصرف کرده بودند، باید کاملا غیر منتظره بوده باشد.

برای همه مردم شریف جهان که تلاشهای جنگی آمریکا را محکوم کردند و علیه آن مبارزه نمودند، برای کسانی که با نظم نوین بوش، بعنوان چهارچوبی برای دور جدیدی از هژمونی طلبی و میلیتاریسم، مخالفت کرده بودند، روبرو شدن با مردمی که از سربازان آمریکائی بعنوان ناجیان خود استقبال میکنند و رهبران ملی و «رادیکال» هائی که آمریکا را نه برای مداخله‌اش در منطقه بلکه برای متوقف ساختن آن محکوم مینمایند، حقیقتا شوکه کننده بود. «طوفان صحرا» ظاهرا حامیان پر حرارتی را در مناطق غیر منتظره‌ای یافت. حتی بوش خواب اینرا نمیدید که اکوی سرود «یانکی دودل» را در کوهستانهای کردستان و از دهان این سابقا رادیکالهای ضد امپریالیست بشنود.

کردها و عربها هرگز تا این حد توسط احساسات ملی‌شان از هم دور نشده بودند. عمق شکاف ایجاد شده میان این دو ملت نسلهائی از دو طرف را قربانی خواهد کرد. اعراب در آنچه که مقاومت علیه ویرانی عراق توسط آمریکا میدانستند، خود را از جانب کردها مورد خیانت یافتند. تا آنجا که به اعراب و تمایلات ضد آمریکائیشان مربوط است کردها کنار آمریکا، اسرائیل و شیخ نشینهای عرب ایستادند. از طرف دیگر، اما، کردها خود و مبارزه عادلانه‌شان برای یک زندگی انسانی را بار دیگر قربانی سرکوب وحشیانه ناسیونالیسم عرب و یک حکومت شوینیستی عرب یافتند.

ناسیونالیسم کُرد در عراق

بررسی درست این فاجعه در گرو بررسی آن در ابعاد وسیعتر است. در این رابطه اما، بسیار خام اندیشانه خواهد بود که فجایع حکومت عراق علیه کردها بعنوان تنها عامل این وضعیت باز شناخته شود. ارزیابی معتبری از وضعیت کنونی در کردستان بدون مرور نقش همه طرف‌های درگیر و قرار دادن آنها در متن رویدادهای اخیر منطقه ناممکن خواهد بود.

رویدادهای اخیر کردستان عراق و بویژه قیام مردم کردستان را از وقایع عظیمی که قبل از آن در منطقه بوقوع پیوست نمی‌توان تفکیک کرد. بر عکس آنچه که ناسیونالیست‌های رادیکال کرد و رسانه‌های «ابژکتیو» می‌خواهند بقبولانند، تاریخ با قیام اخیر مردم کردستان شروع نمی‌شود. درک سرنوشت این قیام تنها در متن بحران خلیج میسر است.

اشغال کویت بوسیله عراق فرصت یگانه‌ای را به آمریکا داد تا موقعیت تضعیف شده خود در ساختار قدرت جهانی بعد از جنگ سرد و قدرت در حال عروج اروپا را بهبود بخشد. نظم نوین جهانی مفهومی بود که این سیاست را بیان میکرد و عملیات‌های «سپر صحرا» و «طوفان صحرا»، برای تحقق این هدف بودند.

تردیدی وجود نداشت که سیاست آمریکا بقیمت‌کشتار و خانه‌خرابی ملیونها نفر از مردم خلیج تمام خواهد شد. در این مداخله استعماری، همانند همه موارد قبل، آمریکا مستقیماً دست به قلب مسائل بسیار قدیمی منطقه، مسائلی که قبلاً بوسیله امپراطوری بریتانیا خلق، دامن زده شده و مورد بهره‌برداری قرار گرفته بود، برد. در این رابطه طبیعتاً شکافها و جدالهای ملی و مذهبی در منطقه، میان اعراب و یهودیان، کردها و اعراب بعنوان اجراء ماجراجویی آمریکا در خلیج مورد بهره‌برداری قرار گرفت.

آمریکا امیدوار بود که برای کاهش «تلفات»، جنگ خلیج را به جنگی داخلی در عراق تبدیل کند. هر خونریزی و هرتعداد کشته در میان عراقیها در هیچ بیلان تلفاتی به حساب نمی‌آمد. کشف مجدد جنایات قبلی صدام علیه کردها، با «چراغ سبز» به رهبران کرد در مورد مشخصات یک حکومت آلترناتیو «قابل قبول» در عراق، تکمیل شد و تبلیغات کردی و عربی رسانه‌های «آزاد» نظیر رادیو عراق آزاد، که بوسیله CIA علیه صدام سازمان یافته بود، اجزای چنین سیاستی بودند.

ناسیونالیسم کرد از طرف دیگر، این وضعیت را فرصتی برای تحرک سیاست کلاسیک‌شان یعنی کسب سهمی از قدرت با سرمایه‌گذاری بر شکافهای منطقه‌ای و جهانی یافت و در این راه طبق روال مرسوم ستم ملی علیه مردم کرد، یعنی قربانیان فردای ناسیونالیست‌های بقدرت رسیده، مورد بهره‌برداری قرار گرفت. ناسیونالیسم کرد به استقبال رویدادهایی رفت که به گمانش تناسب قوا با دولت مرکزی را بنفع آنان بهبود میبخشید. احزاب ناسیونالیست کرد ابتدا علناً و سپس عملاً در راستای سیاست آمریکا قرار گرفتند. آنان طبق سنت آماده بودند که در صورت لزوم با شیطان هم متحد شوند، و اگر کشتار وحشیانه مردم عراق، و از جمله کردها و نابودی کل مملکت اهداف آنان را تسهیل کند، آنرا بپذیرند. و در این راستا شروع به سرهم کردن حکومت آلترناتیویشان از ناسیونالیست‌های کرد و احزاب ارتجاعی اسلامی شیعه نمودند.

«کار صدام تمام است»، تصویری بود که تمام مؤلفین، اکنون شامل ناسیونالیست‌های کرد، تلاش کردند، و البته با موفقیت، که به مردم بقبولانند.

شکست ارتش عراق و اعتراضات مردم در جنوب در این شرایط علامت لازم را داد. مردم شهرهای کردستان تمام نفرت موجه خود از وحشیگریهای پیشین رژیم عراق را متوجه نهادهای نظامی و حکومتی ساختند. در کمتر از دو روز از ۷ مارس، تمام مقرهای حکومتی تصرف و نابود گشت. کردستان «آزاد»

شد. صدها هزار کردی که قبلاً بوسیله دولت مسلح شده بودند تغییر جهت دادند و به نیروی مسلح احزاب پیوستند. نیروهای اپوزیسیون برای اقتناع مؤلفین به تسلطشان بر کردستان و اعتبارشان به مثابه یکی از ارکان حکومت آلترناتیو بسوی کرکوک شتافتند. آنان امیدوار بودند که سهم بیشتری از ارث مرده را برای آینده خود بتصرف آورند و بعادت دیرین خلع سلاح قیام‌کنندگان و فرستادنشان به منازل را شرط تحکیم موقعیت خود یافتند. کردستان «آزاد» از دست حکومت عراق به دست احزاب ناسیونالیست کرد افتاد.

اما هنگامی که «مرده» به حرکت در آمد و «طوفان صحرا» پشت درهای بصره متوقف شد، توهم به پایان رسید. ناسیونالیسم عرب، تحقیر شده توسط مؤلفین و تحریک شده از احساس خیانت از جانب کردها، در مصاف با دشمنی شکست پذیر کاری را کرد که همه ناسیونالیست‌ها با دشمن ضعیف میکنند، نهایت و وحشیگری.

به حرکت در آمدن صدام علی‌القاعده مرده، همان عکس‌العملی را در میان مردم بوجود آورد که زنده شدن هیولای مرده. وحشت حتی در میان نیروهای مسلح احزاب که یا تمایل به مقاومت نداشتند و یا خود را قادر به مقاومت نمی‌افتند گسترش یافت.

قیام مردم کردستان بر عکس قیام‌های دیگر حاصل یک پروسه خیزش سیاسی قبلی نبود و پیشروی قبلی سیاسی‌ای از جانب مردم علیه حکومت را منعکس نمی‌ساخت. و لاجرم این قیام‌گسستی در تناسب قوای واقعی سیاسی نبود. انقلاب و شرایط انقلابی در مردم احساس مشروعیت بوجود می‌آورد. به آنان احساس شکست ناپذیری و روحیه و نهادهایی می‌دهد که هر تعرض حکومت آنان را جری‌تر میکنند. اینها اما مشخصات قیام مردم کردستان نبود. مردم تحت تاثیر تصویر کاذبی که آمریکا و رهبران و جریانات ناسیونالیست کرد به آنان قبولانده بودند، تقریباً بدون هیچ مرحله بینابینی به مقابله نظامی با رژیم عراق کشانده شدند. چیزی که بعد از این اتفاق افتاد، عقب نشینی و هزیمت توده‌ای در مقابل پیشروی عراق، نتیجه طبیعی این وضعیت بود.

تراژدی اما، هنوز پایان نیافته است. ناسیونالیست‌های کرد مصیبت مردم را مبنای تازهای برای معامله یافتند، رویای تبدیل به سازمان آزادی بخش فلسطین، بدون دادن هیچ اهمیتی به این مساله که کردها را به مردمی بدون سرزمین مانند فلسطینیها تبدیل خواهند کرد و مساله کرد را، نه تنها در عراق بلکه در کل منطقه، به مساله آوارگان کرد تغییر خواهند داد، آنان را به استقبال طرح «پناهگاه امن» کشاند.

واقعیت این است که ناسیونالیست‌های کرد مبارزه مردم کردستان عراق علیه ستم ملی را به موقعیتی آشنا، یعنی تنزل آن به مبارزه‌ای در پیوند با منافع امپریالیست‌ها، نظیر موقعیت مجاهدین افغان، کنترهای نیکاراگونه، اونیتا در آنگولا و غیره سوق میدهند. اینکه آنان موفق خواهند شد دولتی کرد، مانند اسرائیل، را بقیمت محنت و تحقیر ملل دیگر بوجود آورند یانه، در هر حال تراژدی کرد بی‌پایان نخواهد رسید.

حقیقت این است که مردم کرد قربانی منافع بورژوازی در ابعاد جهانی شدند. آنان قربانی هژمونی طلبی بعد از جنگ سرد آمریکا، ناسیونالیسم زخم خورد عرب و ناسیونالیسم کرد گشتند.

پایان رنج مردم کردستان بیش از هر چیز به این امر بستگی دارد که کارگران و کمونیست‌ها انرژی کافی برای پر کردن شکاف عمیق میان کردها و اعراب را در خود بیابند و بتوانند کارگران و توده مردم کرد و عرب را به مقابله با بورژوازی «ملی» خودی و در هم کوبیدن سرمایه‌داری هدایت کنند.

طبقه کارگر در کردستان باید این قبیل اظهارات را جدی بگیرد. این اظهارات خود تائیدی بر ضرورت جدائی سیاسی قطعی و کامل طبقه کارگر در کردستان عراق از ناسیونالیسم و جماعت های ناسیونالیستی و پا به صحنه گذاشتن آن بعنوان یک نیروی مستقل و قدرتمند طبقاتی است. صحنه سیاسی عراق و بویژه کردستان متحول و ناپایدار است. اگر اوضاع به نفع دولت مرکزی عراق و یا جریان ملی در کردستان تعیین تکلیف شود، اولین قربانی کارگر و سوسیالیسم در کردستان خواهد بود. عدم تعادلی که امروز وجود دارد یک فرصت تاریخی برای کارگر و کمونیست است که خود را محکم کند، حزب بسازد و جنبش شورائی و توده ای خود را روی بنیادهائی ادامه کار استوار کند. آقای طالبانی دیگر باید به چه زبانی بگوید که در این کار باید تعجیل کرد.

و بالاخره گوشه ای از صحبت آقای طالبانی هم معطوف به کومه له امروز و رهبران فعلی آن است. عکس العمل این تشکیلات و این افراد در مقابل اینگونه حملات آقای طالبانی به شوراها، و به چرخش به چپ کومه له در گذشته (که در ظاهر ناسزاگویی به من بیان میشود)، بهترین محک درجه آمادگی امروز آنها برای بازگشتن زیر سایه پر محبت و پدران احزاب سنتی ملی کرد خواهد بود. آقای طالبانی دارد از قول کومه له امروز نسبت به تجربه ده سال گذشته این سازمان ابراز ندامت میکند. عکس العمل کومه له روشن خواهد کرد که در این عواطف شریک است یا خیر. کارگر و کمونیست در کردستان بیشک دیر یا زود این سوال را جلوی کومه له و رهبران آن میگذارد که پاسخشان به اینگونه حملات و سمپاشی ها علیه شوراها و مدافعان و فعالین جنبش کارگری در عراق چیست.

کارگر امروز شماره ۲۷

تیر ۱۳۷۱ ژوئیه ۱۹۹۲

در پاسخ به فتوای آقای جلال طالبانی علیه شوراها و کارگری در کردستان عراق

منصور حکمت

قبل از اینکه خود متن اظهارات آقای طالبانی را ببینم دورادور شنیده بودم که ایشان در یک برنامه رادیویی با اسم به من حمله کرده است. اما وقتی متن را خواندم دیدم ایشان ناخواسته فی الواقع از من تمجید کرده است. آقای طالبانی در یک جمله دو رویداد مهم و باارزش در تاریخ معاصر کردستان را یکجا بیای من نوشته است. یکی عروج جنبش شورائی کارگران و زحمتکشان کردستان عراق در جریان بحران و جنگ خلیج و دیگری پیوستن «کومه له زحمتکشان کردستان ایران» (کذا) به یک حرکت کمونیستی سراسری و دور شدن آن از «جویبارهای اصلی» ملی گرایی کرد - چیزی که ایشان آن را همانطور که انتظار می رود «خراب کردن کومه له زحمتکشان...» اطلاق میکند. هر دوی این تحولات فضای سیاسی کردستان را برای ملی گرایی سنتی کرد و رهبران و سیاستمداران این جریان تنگ کردند. هر دوی این تحولات زبان کارگر را بر سر بورژوازی و ملی گرایی کرد دراز کردند. طبیعی است که آقای طالبانی از چنین روندهائی ناخوشنود باشد و از آنها طبعی تر است که بخواهد سیر اجتناب ناپذیر به میدان آمدن مستقل کارگر در کردستان و انزوای ناسیونالیسم را تخطئه کند و به سبب همیشگی سیاستمداران بورژوازی در ممالک عقب مانده و مذهب زده، آن را کار شیاطین و توطئه افراد مشکوک قلمداد کند. اما اگر «جویبار اصلی» ای در صحنه سیاسی کردستان امروز هست، اگر نیروی ماندگار هست که قرار است کردستانی آزاد و مرفه بسازد، همان جنبش شورائی و سوسیالیستی کارگران است. این «بهار» ملی گرایی است که دیگر بسر رسیده است. آقای طالبانی میخواهد همین واقعیت را کتمان کرده باشد.

بهرحال بهر درجه سخنان آقای طالبانی در تداعی کردن من با شوراها و کمونیستی شدن کومه له صحت داشته باشد، بهمان درجه بعنوان یک کمونیست باید خود را مفتخرتر و سربلندتر احساس کنم. در پاسخ به القابی که به من داده اند هم فقط میگویم که چه من مشکوک باشم و چه نباشم، خود آقای طالبانی و رهبران ملی کرد ایدا افراد مشکوکی نیستند. موقعیت و منافع سیاسی آنها، مؤلفین و طرف های داد و ستد سیاسی شان، اهدافشان، برنامه شان، روش حکومت شان، برخوردشان به طبقه کارگر، جنگ و آشتی روز و شب شان، و نسخه غم انگیزی که برای جامعه فردای کردستان می پیچند، همه و همه معلوم و معرفی است و با عکس و تفصیلات در روزنامه ها و رسانه های معتبر جهان منتشر شده و کارگر کرد و هر انسان آزادیخواه که به رهائی مردم زحمتکش کردستان میانداشود مجاز به داشتن کوچک ترین توهم و تردیدی در این مورد نیست. اینها بهر حال نکاتی فرعی است. اصل موضوع در سخنان آقای طالبانی خط و نشان کشیدن و تهدید کارگران و جنبش شورائی است. همان زبانی که مدعی است از «طپانچه کشیدن» بروی شوراها خبر ندارد، با فصاحت تمام شوراها را مشکوک و آلت دست عراق میخواند و با این کار فتوای سرکوب خشن هر حرکت جنبش شورائی در آینده را صادر میفرماید. این فرمول قدیمی و نخ نمای ناسیونالیسم علیه کارگران است. این جملات را فردا، اگر کارگران شکست بخورند و اینها به مشروطه شان برسند، در ادعانامه دادگاههای «انقلاب کردستان» علیه شریف ترین مبارزین سوسیالیست طبقه کارگر خواهند نوشت.

کردستان عراق، آخر کردایتی

خالد حاج محمدی

امروز دامنه تحركات انقلابی مصر و تونس و سایر کشورهای خاورمیانه به کل عراق و به کردستان عراق کشیده شده است. اکنون چند هفته است شهرهای کردستان عراق از سلیمانیه، سید سادق، هلیجه، کلار، کفری، رانیه و .. شاهد اعتراضات وسیع مردم به دولت خودمختار کردستان(هه ریم) و در دفاع از آزادی و رفاه و آسایش است. نگاهی به این اتفاقات و صف بندی نیروهای سیاسی در دل جدالی که میان حکومت خودمختار کردستان و کارگران و مردم ستمدیده کردستان عراق شکل گرفته است، برای طبقه کارگر آموزنده است.

در این چند هفته دهها هزار نفر در شهرهای مختلف با مطالبات آزادی، آب و برق و کار و بیمه بیکاری، علیه فساد مالی و ... به میدان آمده اند. دولت خودمختار کردستان در مقابل به سرکوب خونین مردم پرداخته است. تا کنون، صدها نفر بر اثر یورش وحشیانه نیروهای مسلح دولت خودمختار کردستان (احزاب اتحادیه میهنی و حزب دمکرات کردستان) زخمی شده اند، تعدادی کشته و صدها نفر نیز دستگیر و روانه زندان شده اند. هفته گذشته در میان تجمع مردم معترض در سلیمانیه بمب صوتی منفجر کردند. در این مدت لشکرکشی برای سرکوب معترضین، ربودن رهبران و فعالین و نمایندگان مردم، تهدید از ادیخواهان، کمونیستها و فعالین حزب کمونیست کارگری کردستان به دستگیری و زندانی کردن، اعلام حکومت نظامی و راه انداختن نیروهای ویژه برای مقابله با مردم، تنها گوشه هایی از اقدامات حکومت خودمختار کردستان بوده است.

آنچه امروز شاهدیم، ریختن دیوار بلند توهمات به "کردایتی"، به حکومت "خودی" و دولت "ملی" و روشن شدن این حقیقت است که همه اینها توهمی است برای فریب طبقه کارگر و کور کردن چشم آن به حقیقت طبقاتی بودن دنیای امروز. توده های وسیعی که بخش زیادی از آنها زمانی امیدوار بودند که قدرتگیری احزاب ناسیونالیستی کرد، درجه ای از رفاه و آسایش و امنیت را برایشان بیار آورد، امروز شاهد کشتار خود توسط احزاب "خودی" و دولت "کردی" هستند. امروز و بعد از بیست سال حاکمیت احزاب جنبش ناسیونالیسم کرد بر کردستان عراق، شاهدیم که ارتش "خودی"، رهبران و فرماندهان، پارلمان و روشنفکران دولت "خودی" تفنگ بدست، بی رحمانه دست بر ماشه گذاشته اند و برای ساکت کردن اعتراض برحق آنها سنگر بسته اند و دست به کشتار آنها میزنند. امروز و در دل این اتفاقات، شاهد قساوت و بی رحمی این صف علیه کارگران، زنان، جوانان و توده انقلابی مردم کردستان عراق هستیم. آنهایی که در قامت قاتل و شکنجه گر و آدم ربا علیه مردم ایستاده اند، نه صدام حسین و نیروهای دولت بعث، نه مزدوران مسلح دولتهای ترکیه و ایران و سوریه، که حکومت بورژوازی کرد است. و این حقیقت کل دیوار توهم به حکومت "خودی" و دولت "خودی" و کارنوال خودفروشی، قوم پرستی و ملت سازی و ملت پرستی با همه تاریخ ناسیونالیسم و وطن پرستی و ریاکاری ناسیونالیسم کرد را پائین میریزد.

اکنون در صف ارتش، نیروهای مسلح، پیشمرگان کرد، مراکز اطلاعاتی و امنیتی، پارلمان کردستان

عراق و دولت خودمختار(هه ریم)، شاخه های مختلف ناسیونالیسم کرد از ایران تا سوریه و .. صف بسته اند. دهها حزب و گروه در عراق و کردستان ایران و سوریه در این جدال در دفاع از نیروهای مسلح و دولت خودمختار به صف دولت خودمختار پیوسته اند. همه "حقوق بشریهای" کرد، صف روشنفکران جنبش کردایتی، دمکراسی طلبان کرد، مدعیان "آزاد منشی" مردم کردستان، و حتی جریاناتی که در جنبش کردایتی خود را "چپ" مینامند، در دفاع از حکومت خودمختار، علیه کارگران و مردم ستمدیده کردستان، لباس رزم پوشیده اند. احزاب دمکرات کردستان ایران با شاخه های مختلف آن، شاخه های از کومه له و دهها گروه قومی و ناسیونالیستی به دفاع از حکومت پرداخته اند. این اتفاقات این حقیقت را که جامعه طبقاتی است، و احزاب و جریانات مختلف منافع طبقاتی خود را دنبال میکنند، که "دولت خودی" و "خودمختاری" و "کردایتی" و .. اسم رمز سهم خواهی بورژوازی کرد از ثروت جامعه است و دولت کردی علیه طبقه کارگر به همان دشمنی متکی است که همه دولتهای بورژوایی، عیان میکند.

در این جدال کومه له(شاخه حزب کمونیست ایران)، در مقابل یورش به مردم کردستان عراق، به روال همیشه پرچم سفید در دست، سکوت پیشه کرده است. اینجا کردستان عراق است، حکومت "کردها" به چالش کشیده شده است، حکومت "خودی" است، اینجا مصر و تونس و الجزیره و لیبی و ... نیست که کومه له در دفاع از مردم معترض بیانیه و اطلاعیه صادر کند. اینجا "مصلحت" ایجاب میکند، بر این اتفاقات چشم بست، نادیده گرفت، وظایف انترناسیونالیستی و کمونیستی در مقابل مخاطراتی که جنبش کردایتی را به چالش کشیده است، برای این جریان، پشیزی نمی ارزد. اما برای کارگر و توده ستمدیده، برای طبقه کارگر در ایران و کارگران در کردستان، این موضع آموزنده است. اینجا یک بار دیگر و برای هزارمین بار پرچم "فرمز کمونیسم" حزب کمونیست ایران و کومه له، زمانی که جنبش ناسیونالیسم کرد از جانب کارگران و توده ستمدیده به چالش کشیده میشود، رنگ میبازد. اینجا دیگر هزار مصلحت و هزار توجیه پشتوانه سکوت و چشم بستن کومه له بر کشتار مردم کردستان عراق میشود. اما در ورای توجیهات کومه له، کارگر و مردم آزادیخواه جایگاه واقعی این جریان را و نزدیکی و هم جنبشی آن با ناسیونالیسم کرد را می بینند.

این حقایق برای طبقه کارگر در عراق و ایران، باید یک بار دیگر این حکم مارکسیستی را آموخته باشد، که ناسیونالیسم یک ایدئولوژی بورژوائی و علیه اتحاد و همسرنوشتی و خودآگاهی طبقاتی کارگران است. ناسیونالیسم ایدئولوژی بورژوائی است که به نام منفعت عموم مردم از یک "ملت" و برای فریب طبقه کارگر و گرفتن سهم خود از ثروت و قدرت به میدان می آید. این حقایق بار دیگر اثبات میکند، که پرچم سفید کومه له هر چه باشد و با هر توجیهی باشد، عملاً در خاک پاشیدن به چشم کارگر و مردم انقلابی در حقایق جامعه طبقاتی، در ضدیت بورژوازی کرد با طبقه کارگر سهیم است. این حقایق یک بار دیگر یادآوری میکند که طبقه کارگر میهن ندارد، طبقه کارگر برای بهبود زندگی خود، برای تامین زندگی انسانی خود، برای رفاه و آسایش و آزادی، تنها باید به نیروی آگاه و متحد و سازمانیافته خود متکی باشد. درسهای تحولات این دوره در خاورمیانه، اتفاقات کردستان عراق و جایگاه احزاب و جریانات مختلف، باید به آموزه طبقه کارگر تبدیل شود، باید توهمات در صفوف این طبقه را بریزد و این بخش مهمی از ایجاد آمادگی این طبقه برای ایجاد صف مستقل و طبقاتی خود در این جدال است.

اگر امروز صف طوبیلی از احزاب و جریانات مختلف ناسیونالیستی در دفاع از بورژوازی کرد در کردستان عراق و علیه توده های انقلابی مردم صف بسته اند، میلیونها انسان شریف و آزاده در جبهه مقابل چشم امید به تحركات و اعتراضات کردستان عراق دوخته اند. از نگاه مردم در ایران و عراق و سوریه و .. ، اتفاقات کردستان عراق، بخشی از جنبشی است که در خاورمیانه یک بیک حکومت های

خود کامه را به زانو درمی آورد و حرمت و کرامت و اعتماد به نفس را به مردم می‌دهد. اگر قبل از فرار حسنی مبارک، جلال طالبانی، رئیس جمهور عراق، برای او آرزوی موفقیت می‌کنند، اگر احزاب و جریان‌های مختلف ناسیونالیستی کرد، آرزوی موفقیت حکومت خودمختار و در واقع آرزوی شکست مردم انقلابی را دارند، صدها میلیون کارگر و انسان ستمدیده در سراسر جهان، در کنار کارگران و مردم آزادیخواه کردستان، در کنار مردم تونس و مصر و... قرار دارند.

۳ مارس ۲۰۱۱

کردستان عراق، پایان ناسیونالیسم کرد

متن پیاده شده سخنرانی آذر مدرسی در ۱۲ مارس ۲۰۱۱ - لندن

توضیحی کوتاه:

قبل از جلسه از طرف یکی دو نفر از رفقا سوالی در مورد عنوان سخنرانی طرح شد. اینکه آیا ناسیونالیسم کرد واقعا پایانی دارد، آیا اساسا درست است بگوئیم ناسیونالیسم کرد به پایان رسیده؟

من قول دادم که در ابتدای جلسه در این مورد توضیح کوتاهی بدهم. قطعاً ناسیونالیسم کرد مانند هر جنبش اجتماعی دیگری پایانی ندارد، ناسیونالیسم کرد یک جنبش اجتماعی ریشه دار و متکی به یک طبقه اجتماعی است، مثل ناسیونالیسم ایرانی، ناسیونالیسم آلمانی و به این معنی پایانی ندارد. بحث امروز هم این نیست که ناسیونالیسم کرد پایان یافته و ما با جنبشی به نام ناسیونالیسم کرد در کردستان عراق روبرو نیستیم. اما دوره ناسیونالیسم کرد در کردستان عراق بعنوان جنبشی که خواهان حل مسئله ملی است، تمام شده. بورژوازی کرد در کردستان عراق به قدرت سیاسی رسیده و در قدرت مرکزی سهم است و به این معنی مسئله ملی در کردستان عراق حل شده. قطعاً هنوز کشمکش و نفاق ملی در عراق موجود است اما مسئله ملی در کردستان عراق حل شده و کردستان عراق مانند هر جامعه دیگری امروز نه حول مسئله ملی و حل مسئله ملی بلکه حول کشمکشهای بنیادی تری صف بندی می‌کند. به این معنی ناسیونالیسم کرد در عراق بعنوان ناسیونالیسم ملت تحت ستم، بعنوان جنبشی که تلاش می‌کند ستم ملی را حل کند و جامعه را زیر پرچم حل مسئله ملی بسیج کند پایان یافته. پروسه پایان یافتن ایندوره از حیات ناسیونالیسم کرد در عراق مدتی است شروع شده اما جنبش اعتراضی امروز در کردستان عراق، اعتراض سیاسی که در جریان است اعلام رسمی آن از طرف جامعه است. اعلام اینکه مسئله ملی و رفع ستم ملی مسئله ما نیست، اعلام کنار گذاشتن مسئله ملی بعنوان مسئله و ستم «مشترک» بورژوازی و طبقه کارگر در کردستان عراق و اینکه جنگ امروز جنگ ما با بورژوازی در قامت دولت حاکم است. به این مسئله در بحث می‌پردازم.

بحث امروز بررسی اتفاقاتی که در کردستان عراق می‌افتد نیست. بحث اساسا بررسی موقعیت ناسیونالیسم کرد در عراق و جدالهایی که امروز در کردستان عراق در جریان است، وظیفه انترناسیونالیستی جریان‌های کمونیستی در قبال جنبش اعتراضی در کردستان عراق است در عین حال نگاهی میندازیم به برخورد احزاب سیاسی در ایران به این مسئله.

چند حکم پایه ای

ابتدا چند حکم پایه ای مارکسیستی در مورد اینکه ناسیونالیسم چه هست و چه نیست، ناسیونالیسم ملت تحت ستم چیست، چرا و در چه شرایطی مسئله ملی خلق و بعد حل میشود، تفاوت مسئله ملی با اصطکاکها و کشمکشهای ملی را یادآوری کنیم.

- هویت ملی

هویت ملی امروز به داده ای ابدی و بخش لاینفک از هویت انسانی تبدیل شده که به قول منصور حکمت

حتی مثل هویت مذهبی یا جنسی نیست که میتوان آنرا تغییر داد. امروز شما میتوانید در جواب این سوال که چه مذهبی دارید بگوئید آنتیستم و کسی از شما نمپرسد پیشینه ات چه بوده. حداکثر سوالی که از شما پرسند این است که خانواده ات یا پدر و مادرت چه مذهبی داشتند؟ شما میتوانید بگوئید پدرم یا مادرم مسیحی، یهودی، مسلمان یا گاو پرست بوده اما من بی مذهبم و اینرا از شما قبول میکنند. حتی هویت جنسی که هویتی بیولوژیکی است را امروز میشود با پیشرفت علم تغییر داد و کسی از شما نمپرسد راستی شما قبلا زن یا مرد بوده اید. اما هویت ملی حتی از هویت بیولوژیکی بنیادی تر شده و قابل تغییر نیست. مهم نیست شما شهروند کجا هستید سوال اینکه پیشینه (background) شما چیست همیشه بالای سرتان است. اینکه شما یا هفتاد نسل قبل از شما در کدام جغرافیا بدنیا آمده باشد هویت شما را تشکیل میدهد. خیلی لطف کنند به شما لقب «افریقائی- امریکائی» یا «آسیائی- اروپائی» میدهند. هزار بار هم بگوئید من هویتم ایرانی، کرد، عرب و .. نیست من حتی انگلیسی یا آلمانی نیستم. من شهروند انگلیس یا آلمان یا فرانسه هستم کسی قبول نمیکند و شما کماکان در کاتگوری ملی قرار میگیرید. طوق لعنت هر هویت دیگری را بتوانید از گردن بیندازید طوق لعنت هویت ملی را به سادگی نمیتوان انداخت.

هویت ملی هرچند کاذب ترین هویت است اما به بنیادی ترین هویت انسانی تبدیل شده و این نتیجه یکدوره از تاریخ جامعه بشری، دوره عروج بورژوازی است. بورژوازی برای سازمان دادن قدرت طبقاتی و هژمونی طبقاتی خودش به تراشیدن این هویت کاذب، به ایدئولوژی ناسیونالیستی نیاز داشته و دارد.

- ناسیونالیسم:

ناسیونالیسم مستقل از اینکه در چه دوره و بر متن چه روندهائی پا به میدان میگذارد نیازی است که بورژوازی برای سازمان دادن قدرت سیاسی و اقتصادی خود با آن نیاز دارد. تمام خاصیت ناسیونالیسم این است که هویت ملی را به هویت مشترک همه آحاد جامعه تبدیل میکند، مشترک المنافع بودن کل جامعه را زیر چتر هویت ملی نشان دهد تا آشتی طبقاتی را در چارچوب منفعت مشترک ملی اعلام کند و مهمتر اینکه خود را نماینده این منفعت همگانی و ملی نشان دهد. این خاصیت همیشگی بورژوازی است که بعنوان نماینده منفعت کل جامعه، (منفعت همگانی ملت، عموم) ظاهر شود و قدرت دولتی خود را با دستگاه بوروکراسی و دستگاه سرکوب آن را نه دولت طبقاتی خودش بلکه دولتی ماوراء طبقاتی، دولتی که حافظ و نماینده منفعت همگانی «ملت» است نشان دهد. این خصوصیت عمومی ناسیونالیسم است و در مورد ناسیونالیسم ایرانی، عرب، کرد، و آلمانی صادق است. تراشیدن یک هویت مشترک برای طبقات مختلف، دادن خصلت ماوراء طبقاتی به قدرت سیاسی خود ویژگی بورژوازی در تلاش تاریخی خود در کسب و حفظ قدرت سیاسی است.

- ناسیونالیسم ملت تحت ستم، مسئله ملی

مسئله دیگر که به تم بحث امروز ما مربوط است مسئله ناسیونالیسم و مسئله ملی است. وجود و خلق مسئله ملی، یعنی کشیدن کشمکشها و تنشهای ملی و قومی به حاکمیت و قدرت دولتی، کار ناسیونالیسم است. بورژوازی هر «ملتی» به خلق مسئله ملی برای کسب قدرت سیاسی یا سهیم شدن در قدرت سیاسی، به شکل دولتهای مستقل یا خودمختار یا فدرال، نیاز دارد و به آن دامن میزند. به قول منصور حکمت: «مادام که تفاوتها، نابرابریها، کشمکشها و تنشهای ملی و قومی صریحا به مساله دولت و حاکمیت ربط پیدا نکرده اند، هنوز مساله ملی به معنی اخص کلمه بروز نکرده است. کار ناسیونالیسم اینست که این گذار به قلمرو سیاست و قدرت دولتی را تضمین کند.» (منصور حکمت ملت، ناسیونالیسم و برنامه کمونیسم کارگری) در نتیجه فاصله ای هست بین وجود کشمکشها و تفاوتها و اصطکاکهای ملی و قومی با

مسئله ای به نام مسئله ملی. نمونه روشن اینرا میتوان در ایران مشاهده کرد. در ایران ما ترک، فارس، عرب، بلوچ و ... داریم اما همه اینها مسئله ملی ندارند، ما امروز مسئله ای به نام مسئله ترک یا جنبش اجتماعی برای رفع ستم ملی از ملت ترک نداریم. دلیل آنهم خیلی ساده این است که بورژوازی ترک تاریخا در قدرت سیاسی سهیم بوده و نیازی به مسئله ای یا جنبشی برای رفع ستم ملی ندارد. اما چه امروز و چه در زمان سلطنت پهلوی وجه امروز ما مسئله کرد و جنبش رفع ستم ملی را در کردستان داشته و داریم و تا زمانیکه بورژوازی کرد به نوعی در قدرت سهیم نشود رفع ستم ملی در کردستان مسئله ای است که بورژوازی میتواند حول آن جنبشی راه بیندازد و بخشی از جامعه و طبقه کارگر را زیر پرچم بورژوازی کرد بعنوان پرچم رفع ستم ملی ببرد.

- کردستان عراق و ناسیونالیسم کرد

به این اعتبار است که ناسیونالیسم کرد در کردستان عراق به پایان دوره خود بعنوان جنبش مدعی رفع ستم ملی رسیده است. مسئله ملی در کردستان عراق حل شده و جامعه امروز کردستان عراق جامعه ای نیست که در آن ستم ملی از طرف دولت حاکم وجود داشته باشد و بورژوازی کرد امروز نه میخواهد و نه میتواند نیروئی را حول رفع ستم ملی بسیج کند. بورژوازی کرد هم به خودمختاری و مشروطه خود رسیده و هم در قدرت مرکزی سهیم است. بورژوازی کرد خواهان این بود که قدرت سیاسی- اقتصادی را در کردستان عراق در دست داشته باشد که دارد، خواهان این بود که زبان کردی زبان رسمی کردستان باشد، خواهان این بود که ارتش، نیروی امنیتی، پلیس، زندان، ماشین سرکوب خود را داشته باشد و امروز به این خواستها رسیده. اینکه احزاب کرد چگونه و به چه شکل فنوادی و عشیره ای این قدرت را بین خود تقسیم کرده اند تغییری در این واقعیت نمیدهد که بورژوازی کرد قدرت سیاسی و اقتصادی و حاکمیت خود را در کردستان عراق سازمان داده است. کردستان عراق امروز بیشتر به یک جامعه کلاسیک بورژوائی شبیه است و رفع ستم ملی اتفاقا امکانی به طبقه کارگر میدهد تا به دور از هر شائبه بورژوائی و ملی جنبش طبقاتی خود را پیش ببرد. جنبشی که بجای مینا قرار دادن هویت ماوراء طبقاتی ملی به منافع و آرمانهای مشترک طبقه کارگر و مردم زحمتکش در کردستان متکی است. آیا حل مسئله ملی در کردستان به این معنی است که هر نوع کشمکش ملی تمام شده؟ آیا به این معنی است که ناسیونالیسم و هویت ملی کلا از اذهان مردم پاک شده و ناسیونالیسم کرد هیچ قدرت بسیجی ندارد؟ و آیا هنوز این کشمکشها نمیتوانند به جدالهای خونین کشیده شوند؟ قطعاً نه. هویت ملی، ناسیونالیسم و کشمکشهای ملی کماکان در عراق و کردستان عراق موجود است و پروسه طولانی تری برای ریختن کل پایه های این ناسیونالیسم لازم است. اما همانطور که گفتیم به نظر من مسئله ملی در کردستان عراق حل شده.

نگاهی به بیست سال گذشته برای درک موقعیت امروز ناسیونالیسم کرد در کردستان عراق تعیین کننده است. جنگ خلیج نقطه تعیین کننده ای در عروج ناسیونالیسم کرد در کردستان عراق داشت. جنگ خلیج به سردمداری امریکا، گسترش میلیتاریسم و قلدر منشی نظم نوینی امریکا، بطور واقعی زمینه مساعدی برای بورژوازی کرد در کردستان عراق ایجاد کرد تا از حاشیه به مرکز بیاید، احیا شود و عروج کند و دوافکتو به قدرت برسد. احزاب کرد رسماً و صراحتاً، به امید سرنگونی رژیم بعث و شرکت در حکومت ائتلافی آینده عراق یا تشکیل دولت کرد، از حمله امریکا به عراق در سال ۹۱ حمایت کردند، توده زحمتکش مردم در کردستان عراق را به زائیده سیاستهای ارتجاعی نظم نوینی امریکا تبدیل کردند و رسماً به دشمنی قومی و ملی بین مردم کرد و عرب دامن زدند، کشتن مردم عرب زبان در شهرهای کردستان در سالهای ۹۱-۹۲ توسط ایادی احزاب حاکم در کردستان عراق گوشه ای از رسمیت دادن به

این نفرت بود. احزاب کرد نفرت و اعتراض مردم در کردستان عراق به حاکمیت فاشیستی بعث را به نفرت از مردم عرب تبدیل کردند. با بند و بست از بالا با آمریکا روند اعتراض مردم به حکومت بعث را قیچی و در خدمت منافع ارتجاعی خود و آمریکا درآوردند.

بند و بست و اتحاد احزاب کرد با ارتجاعی ترین جریان‌های اسلامی و بویژه شیعه، قوانین ارتجاعی مذهبی، قتل‌های ناموسی در کردستان عراق را رواج و حاکم کرد و از این نظر جامعه را گامها به عقب کشید. در کنار این اتحاد احزاب کرد به تقابل جدی با اعتراضات مردم و ارگانها و سازمان این اعتراض یعنی شوراهای مردم که از پائین و توسط نیروهای چپ و رادیکال تشکیل شده بود پرداختند و نهایتا موفق به سرکوب جنبش شورائی در کردستان عراق شدند. سال ۹۱ مقطعی بود که ناسیونالیسم کرد در کردستان عراق توانست در سایه نظم نوین جهانی و بعنوان متحد آمریکا موقعیت خودش را بهبود ببخشد و به قدرت برسد. اگر مردم عراق و کردستان اولین قربانیان نظم نوین جهانی و جنگ جلیج بودند، اگر مردم زحمتکش عراق قربانی دشمنی و نفرت قومی شدند، بورژوازی کرد در عراق یکی از برنده های این جنگ و حمله نظامی آمریکا به عراق بود.

برخلاف تصویری که ناسیونالیسم کرد از پروسه به قدرت رسیدن خود میدهد که گویا این احزاب در اثر قیام توده ای مردم کردستان علیه حکومت بعث به قدرت رسیدند، بطور واقعی ناسیونالیسم کرد و احزاب آن یکی از آن جریان‌های راست ارتجاعی بودند که زیر سایه چکمه پوشان آمریکا، زیر سایه قلدن منشی نظامی آمریکا و بمباران و قتل عام مردم در عراق و بر متن سرکوب اعتراضات توده ای و شوراهای کردستان عراق به قدرت رسیدند. تصویری که احزاب کرد میدهند جعل تاریخ است برای پوشاندن پروسه ارتجاعی و خونین به قدرت رسیدنشان در کردستان عراق. ناسیونالیسم کرد در این مقطع تعیین کننده بعنوان یک ابزار توجیه امپریالیسم و میلیتاریسم بورژوازی عمل کرد و در طول جنگ آمریکا در خلیج کنار آمریکا ایستاد و استراتژی خود علیه دولت عراق را به سرنگونی رژیم عراق توسط آمریکا گره زد.

با امن اعلام کردن کردستان از طرف آمریکا احزاب کرد بطور دوفاکتو، بدون اینکه رسماً اعلام دولت یا استقلال کردستان را بکنند، به قدرت رسیدند. با امن اعلام کردن کردستان از طرف آمریکا عملاً کردستان عراق به اردوگاه آوارگان احزاب کرد ظاهرآ مسئولین این اردوگاه تبدیل شدند. همان زمان جریان ما و بطور مشخص منصور حکمت هشدار دادیم که این طرحی ارتجاعی برای آینده کردستان است. گفتیم تبدیل کردستان عراق به اردوگاه آوارگان، محروم کردن مردم کرد زبان از هرگونه حق شهروندی و تثبیت آوارگی دائمی مردم، تبدیل مردم کردستان عراق به مردم آواره فلسطین، درست کردن نوار غزه دیگری در منطقه است که کسی جوابگوی نیازهای آن نیست. به همین دلیل مسئله استقلال کردستان عراق، بعنوان راه برون رفت از موقعیتی که طرح ارتجاعی آمریکا برای آینده کردستان درست کرده بود، از طرف منصور حکمت طرح شد. طرحی برای بیرون کشیدن مردم کردستان از این نا امنی اقتصادی، اجتماعی و بلاتکلیفی، که اتفاقاً بورژوازی کرد به شدت از آن سود میبرد، بود.

بطور واقعی بورژوازی کرد پایه های حکومت امروزش را از همان زمان ریخت. بدون اینکه به خود بگوید دولت یا قدرت حاکمه پایه های دستگاه سرکوب، دولت و قوانین ارتجاعی شان، سرکوب طبقه کارگر و کمونیستهای آن جامعه را از سال ۹۱-۹۲ پایه ریزی کرد.

تقابل آشکار ناسیونالیسم کرد که دوفاکتو قدرت را در دست داشت با طبقه کارگر و آزادیخواهی آن جامعه که حزب کمونیست کارگری عراق آنرا نمایندگی میکرد از همان زمان شروع شد. این تقابل و

کشمکش سیاسی خود را در سرکوب شوراهای، تعرض نظامی به دفاتر حزب کمونیست کارگری عراق، ترور رهبران این حزب، سرکوب کارگرانی که برای احقاق حقوق خود مبارزه میکردند، در فتوای قتل ریویوار احمد از کمونیستهای برجسته عراق و از رهبری حزب کمونیست کارگری عراق توسط مرتجعین اسلامی و تائید ضمنی احزاب کرد، اشاعه قوانین ارتجاعی اسلامی و ضد زن و مقابله مردم با آنها همگی چالشهایی بود که بعد از سال ۹۲ بین بورژوازی حاکم و طبقه کارگر و مردم در کردستان در جریان بود.

حمله دوم آمریکا به عراق در سال ۲۰۰۳ موقعیت ناسیونالیسم کرد را بطور جدی تغییر داد. تشکیل دولت خودمختار کرد در سال ۲۰۰۵ به قدرت رسیدن بورژوازی کرد رسمیت داد. بورژوازی کرد با تشکیل دولت خودمختار قدرت سیاسی در کردستان را تصرف کرد و علاوه بر آن در قدرت مرکزی هم سهیم شد و پست رئیس جمهوری را به جلال طالبانی دادند. این آن مقطعی است که به ناسیونالیسم بعنوان جنبشی برای رفع ستم ملی پایان داد. از این مقطع دیگر حتی بورژوازی کرد برای بسیج جامعه به مسئله ملی و جنبشی برای رفع آن نیازی ندارد و به این معنی مسئله ملی در کردستان عراق با به قدرت رسیدن بورژوازی کرد به پایان میرسد. بورژوازی کرد به مشروطه خودش رسید، دولت کردی است، زبان رسمی مملکت کردی است، پلیس و زندانبان و دستگاه سرکوب همه کرد اند، میدیا به زبان کردی تحمیق میکنند و در یک کلام دولت کردی و «خودی» حاکم شد. قبل از جلسه با رفیق محسن کریم از رفقای حزب کمونیست کارگری کردستان صحبت میکردیم میگفت بیست سال از حاکمیت احزاب کرد در کردستان عراق میگذرد و نسل جوان این جامعه خاطره و تصویری از حکومت بعث و ستم ملی که این حکومت میکرد را ندارد. نسل جوان امروز در کردستان عراق دولت خودمختار کردستان و نیروهای سرکوبگرش را می شناسد. فاصله طبقاتی بین خود و فرعون آبادی که محله میلیونرهای کرد در سلمیانیه است را میبیند، بیکاری و بیحقوقی و قوانین ارتجاعی که پارلمان کرد و دولت کرد به تصویب رسانده اند میبیند. در نتیجه برای این نسل برای رفع ستم ملی از حکومت مرکزی جنگیدن معنی ندارد. قطعاً هنوز کشمکش و اصطکاک و نفاق ملی و قومی میان کرد و عرب، کرد و ترکمن وجود دارد و هرچند بورژوازی کرد کماکان به زنده نگه داشتن خاطره و زخم ستم ملی برای تحکیم موقعیت خود و مصون نگه داشتن قدرت دولتی خودش نیاز دارد و مداوما تلاش میکند این زخم را التیام نیافته اعلام کند. اما مسئله ای تحت عنوان مسئله ملی که باید برای رفع آن مبارزه کرد موجود نیست. تشکیل حزب کمونیست کارگری کردستان دقیقاً از این واقعیت و این تغییر وضعیت ناشی شد. از اینکه تعیین تکلیف قدرت سیاسی در کردستان عراق از تعیین تکلیف با قدرت سیاسی در عراق مستقل شده و در نتیجه حزبی لازم است تا متوجه همین جغرافیای سیاسی و طبقه کارگر در آنجا باشد و او را برای خلع ید از بورژوازی کرد، با ویژگی ها و عقب ماندگی های خود، با خصلت عشیره ای- نظامی و فئودالی خود، سازمان دهد.

اعتراضات امروز در کردستان رعد و برقی در آسمان بی ابر نبود و از ۱۷ فوریه هم شروع نشد. تاریخ بیست سال گذشته کردستان عراق تاریخ اعتراض طبقه کارگر و مردم آزادیخواه علیه فقر، استبداد، بی حقوقی کارگر، بیحقوقی زن، قوانین ارتجاعی است. دولت حاکم در کردستان هم با هر ویژگی که داشته سر سوزنی در سرکوب این اعتراضات تردیدی نداشته و کوتاهی نکرده. با به قدرت رسیدن بورژوازی کرد تقابل طبقاتی در کردستان بی توهم تر و بی شانیه ملی و قومی میان طبقه کارگر و بورژوازی در جریان بود.

تاثیر انقلاب مصر و تونس و تحولات خاورمیانه بر کردستان عراق مانند هر جای دیگری رابطه مردم و قدرت حاکمه را تغییر داد، اعتماد به نفس در اعمال اراده از پائین را در مردم کردستان بالا برد و مهمتر اینکه به اعتراضات جاری رنگی سیاسی و ضد دولتی داد. امروز دیگر کسی از شما قبول نمیکند بگویند

دولت خودی است و حافظ و نماینده کل ملت و باید به او فرجه داد تا پا بگیرد. این اعتراضات اعلام رسمی این است که دولت خودی نداریم، این دولت نماینده بخشی از جامعه، بورژوازی، است و نماینده من کارگر نیست. دولت محلی کرد هم به همه ابزارهای سرکوب و تحمیق دست برد. از سرکوب و به گلوله بستن تا اینکه پیام شما را دریافتیم از طرف بارزانی تا اینکه حقوق من را هم نصف کنید از طرف طالبانی. سیاستی که بورژوازی در هر جایی که مورد تعرض مردم قرار بگیرد پیش میگیرد، از شاه ایران گرفته تا حسنی مبارک و امیر کویت و شاه عربستان. جالب این است که این دولت «خودی کرد» سر سوزنی در سرکوب و به گلوله بستن بچه ۱۲ ساله تردید نکرد، مثل هر دولت بورژوائی دیگر تردید ندارد که تا آخرین لحظه و با تمام توان با مردم معترض مقابله و آنها را سرکوب کند. امروز دیگر اسطوره «ملت خودم»، «نماینده ملت» شکسته. این اتفاقات اعلام شکست این اسطوره بود، مردم خود را با بورژوازی و ناسیونالیسم کرد و دولت آن مشترک المنافع نمیبینند.

جنبشی که راه افتاده جنبشی است برای بهبود در زندگی و مثل هر جنبش دیگری احزاب و طبقات مختلف سعی میکنند رنگ خود را به آن بزنند. از جریان «گوران» (تغییر) که نماینده بخشی از بورژوازی ناراضی و در قدرت است تا جریانات ارتجاعی اسلامی تا حزب کمونیست کارگری کردستان تلاش میکنند پرچم و افق خود را به افق و پرچم آن تبدیل کنند. جریان «گوران» و اسلامیه تلاش میکنند این اعتراضات را به فشاری برای کسب امتیازاتی تبدیل کنند و حزب کمونیست کارگری کردستان تلاش میکند این جنبش را عمیقتر، رادیکالتر و بی توهم تر به ناسیونالیسم کرد و ماهیت دولت «خودی کرد» کند. آینده این جنبش تماما به توازن قوای میان نیروهای دخیل در آن و قدرت مقابله آن با دولت مرکزی است.

خوشبختانه حزب کمونیست کارگری کردستان علیرغم همه سرکوب و محدودیتهایی که دولت محلی کرد برایش ایجاد کرد امروز در این اعتراضات نقش دارد و رهبران آن بعنوان سازمانده و آژیتاتور در میدان آزادی سلیمانیه نقش ایفا میکنند. چیزی که به نظر من کمونیستهای کردستان و حزب کمونیست کارگری کردستان باید در نظر داشته باشند این است ایندوره فرجه ای برای کمونیستها و طبقه کارگر باز شده. فرجه ای برای قدرتمند تر کردن صف خود و آماده شدن برای جدالهای آتی، میتوان و باید با اتکا به تجربه شوراهای کردستان عراق، تجربه متشکل شدن و اعمال قدرت یکبار دیگر مردم را به سازمان دادن ارگانهای قدرت خود تشویق کرد و تلاش کرد مردم و طبقه کارگر هرچه متحدتر و متشکلاتر از این ماجرا بیرون بیایند و مطالبات هرچه بیشتری را به دولت حاکم تحمیل کنند. این آن اعمال فشار از پائین و موثر و نقطه قدرت ما در جدال امروز ما با دولت حاکم و حتی جریان «گوران» و اسلامی ها است. این وضعیت امکانی برای کمونیسم و طبقه کارگر در کردستان عراق باز کرده تا بیشترین گشایش سیاسی-اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی را فراهم کند و خود را برای جدالهای آتی برای کسب قدرت در آن جامعه آماده کند.

احزاب سیاسی در ایران و اعتراضات در کردستان عراق

موضعگیری احزاب و جریانات سیاسی در ایران در رابطه با اعتراضات در کردستان عراق مهم است بدلیل اینکه ما در ایران کماکان مسئله کرد را بعنوان معضلی حل نشده داریم، در کردستان ایران بورژوازی و طبقه کارگر بعنوان راست و چپ آن جامعه احزاب خودشان را دارند. برخورد جریانات سیاسی به درجه زیادی محک برخورد آنها به مسئله کرد، ناسیونالیسم علی العموم و بطور اخص ناسیونالیسم کرد است.

در مورد ناسیونالیسم کرد در ایران توضیح یک نکته لازم است. نحوه عروج و به قدرت رسیدن ناسیونالیسم کرد در عراق امیدی را در دل احزاب برادرشان در ایران زنده کرد. امید به سهیم شدن در قدرت زیر سایه حمله نظامی امریکا و غرب. حمایت بی چون و چرای احزاب و جریانات ناسیونالیست کرد در ایران از حمله نظامی امریکا به ایران ناشی از این امید بود. امید به اینکه این حمله هم به فرجه ای برای به قدرت رسیدن بورژوازی کرد در ایران تبدیل شود و آنها هم بتوانند بعنوان مخالفین رژیم و دوستان و گماشتگان امریکا مانند احزاب کردستان عراق به نان و نوانی برسند. همه رفت و آمد های «دیپلماتیک» احزاب کرد با نمایندگان غرب، شرکت در کنگره خلقها و همگی تلاشهایی بود به امید تکرار تجربه جنگ خلیج و به قدرت رسیدن بورژوازی کرد در عراق. طبیعی بود که ناسیونالیسم کرد از اتفاقاتی که در کردستان عراق می افتد نگران باشد و بترسد. ترس از فروریختن اسطوره ناسیونالیسم کرد بعنوان «مدافع منفعتهای مشترک ملی همه کردها»، چون زمانیکه هر انسانی، با درجه ای متوسط از آگاهی سیاسی، به اتفاقات کردستان عراق نگاه کند میگوید خوب کردستان عراق خودمختاری خود را گرفت، امروز «دولت خودی» را تشکیل دادند، ستم ملی رفع شد، طبقه کارگر، زن و جوان آن جامعه چه دستاوردی داشتند؟ آیا آزادی در آن جامعه تامین شده؟ آیا فاصله طبقاتی در آن جامعه کمتر شده؟ آیا وضع کارگر چه رفاهی و چه سیاسی و اجتماعی در آن جامعه بهبودی پیدا کرده؟ برعکس، تصویری که میبیند یک دولت عشیره ای و فاسد است که سران آن و اعضا خانواده و بستگانشان کرور کرور پول پارو میکنند و اکثریت جامعه کماکان و مثل سابق و تازه شاید بدتر با فقر و فلاکت، بیکاری و عدم تامین اجتماعی دست و پنجه نرم میکنند. ناسیونالیسم کرد با به قدرت رسیدن خودش نشان داد که به قدرت رسیدنش و کسب خودمختاری هیچ تغییری بنیادی در جامعه بوجود نمی آید. تنها تغییری که بوجود آمده این است که زبان سرکوبگر کرد است، مالیات بگیر کرد است، زبان میدیایی که وظیفه تحمیق مردم را دارد کردی است، قوانین ارتجاعی که مردم را بیحقوق میکند به زبان کردی است و دیگر از طرف دولت مرکزی دیکته نمیشود بلکه پارلمان و دولت «خودی» آنرا تصویب و اجرا میکنند و اینها قوانین ارتجاعی «خودمان» است. و علاوه بر همه اینها بورژوازی کرد نشان داد چه پتانسیل عظیمی برای تحمیل عقب گرد فرهنگی-اجتماعی به جامعه را دارد. قوانین ارتجاعی شریعه و قتلهای ناموسی نمونه های کوچکی از این پتانسیل است. این تجربه به نفع ناسیونالیسم کرد در ایران نیست و همین زنگ خطری برای ناسیونالیسم کرد در ایران است. علیرغم همه اینها اینبار احزاب کرد به صدا در آمدند چرا که دیگر اینبار ابعاد اعتراض اجازه سکوت را به آنها نمیداد. اگر قبلا میشد در مقابل تک اعتراضات و سرکوب آنها سکوت کرد، اگر میشد در مقابل قتلهای ناموسی زنان، فتوای قتل ریبوار احمد، ترور کمونیستها، سرکوب کارگران در تاسلوچه و دهها مراکز کارگری دیگر، در مقابل قوانین ارتجاعی و ضد زن شریعه سکوت کرد و از آنها بعنوان «تک اتفاقها» گذشت، امروز دیگر در مقابل یک جنبش اعتراضی که ۱۸ روز است در جریان است نمیتوان سکوت کرد.

احزاب ناسیونالیست بزرگواری کرده اند و به مردم حق داده اند که اعتراض کنند و اعلام کرده اند که باید به حقوق و مطالباتشان رسیدگی شود همان موضعی که برادر بزرگشان آقای طالبانی گرفته است، اما فوری هشدار میدهند که این دولت «پا نگرفته»، «مستقر نشده» و باید به آن فرصت داد خود را تحکیم کند. و تلاش برای بیرون کشیدن دولت خودمختار و ناسیونالیسم کرد از زیر تیغ اعتراض بر حق مردم و دوباره فراخواندن به آشتی طبقاتی اینبار تحت عنوان فرصت دادن به «دولت خودی». (در این فاصله احزاب ناسیونالیست موضع جدیدی گرفتند، اینکه مردم معترض وابسته به جمهوری اسلامی هستند، این موضع ماهیت ارتجاعی این احزاب را بیش از پیش روشن میکند).

این موضع گیری و دفاع از ناسیونالیسم کرد در عراق از طرف جناح راست ناسیونالیسم کرد و احزاب برادر و هم جنبشی طبیعی بود و نباید انتظار بیشتری را هم از اینها میداشت.

چپ ناسیونال- رفرمیست و اتفاقات کردستان عراق

موضع جریانات موسوم به چپ هم قابل توجه و بررسی است. حتما میدانید اولین حزبی که از اعتراض مردم در عراق و بالطبع در کردستان عراق حمایت کرد، دولت خودمختار و دولت مرکزی را بدلیل تحمیل فقر، استبداد و سرکوب محکوم کرد و از دو حزب کمونیست کارگری عراق و کردستان بعنوان نماینده کارگر و رادیکالیسم و عدالتخواهی در آن جامعه حمایت کرد حزب حکمتیست بود. ما اعلام کردیم که با تمام نیرو با این دو حزب همکاری میکنیم.

اما فضای جریانات چپ را نگاه کنید، فقط سکوتی مرگبار را میبینید. جریاناتی که در مورد تونس قلم میزنند و از مردم تونس و مصر اعلام حمایت بیدریغ میکنند، که کار خوبی میکنند، در مورد کردستان عراق سکوت مطلق میکنند و لال میشوند. حزب کمونیست کارگری با تاخیر وارد میشود و حمایت میکند، البته اینها هم حاضر نیستند از حزبی که در این اعتراضات نمایندگی چپ و رادیکالیسم را میکند دفاع کنند، جریان اتحاد هم با تاخیر وارد شدند و از حزب کمونیست کارگری کردستان هم حمایت کردند. بقیه چپ لال است. دلیل آن کم اهمیت بودن اعتراضات در کردستان عراق نیست، دلیل آن محلی بودن مسئله و در نتیجه عدم دخیل بودن یا نفوذ کم آنها در کردستان نیست هیچکدام از این بهانه ها دلیل نیست. اگر کسی به تاریخ این چپ مراجعه کند میبیند که اینها در مورد جنگ حزب دمکرات و کومه له، جنگ بورژوازی کرد با طبقه کارگر آن جامعه، مدتها سکوت کرد و زمانی هم که دخالت کردند نقش میانجیگری را برای خود قائل شدند البته با این تذکر به ما که شلوغ نکنید، تحریک نکنید، بعنوان دو حزب هم جنبشی آشتی کنید ظاهر شدند و البته تعدادی از آنها ما را بدلیل تحریک کردن و جنگ افروزی محکوم هم کردند. موضع گیری آندوره اینها دلیل داشت درست مانند سکوت امروزشان.

منصور حکمت بدرستی میگوید چپ ایران ناسیونال- رفرمیست است. از موضع ناسیونالیست فارس همیشه نسبت به «خلفها» و «ملل تحت ستم» لطف دارند، با اغماض به آن نگاه میکنند، همیشه به آنها ترحم کرده اند و همیشه به ناسیونالیسم «ملل تحت ستم» یا «خلفها» امتیاز سیاسی میدهند و ماماشات میکنند. درست مثل چپهای اروپائی که به هر ناسیونالیست جهان سومی امتیاز میدهد. «در ایران، کل چپ سنتی، از حزب توده پیروز، تا فدایی و راه کارگر و خط ۳ دیروز و چپ های تازه دموکرات «پسا - جنگ سردی»، همه در یک بستر قوی ناسیونالیستی و میهن پرستانه شکل گرفته اند که نه فقط پذیرش مقوله ملت بعنوان یک واقعیت ابژکتیو بیرونی، بلکه تقدس و تقدیس آن، و بنا کردن کل کائنات سیاسی خویش حول آن، وجه مشخصه اصلی اش است.... برای چپ ایران، مقوله «خلق ها» لاجرم با یک احساس ترحم و زلفت و اغماض خاصی هم همراه میشود.» (منصور حکمت ملت، ناسیونالیسم و برنامه کمونیسم کارگری)

بی دلیل نیست چپ ایران به سیاهی لشکر ناسیونالیستهای ترک و کرد و پلوچ و... تبدیل میشود، در تحرکات ارتجاعی آذربایجان از ناسیونالیستها و فاشیستهای آنجا حمایت میکند، طرفدار فدرالیسم قومی میشود، بی دلیل نیست این چپ در مقابل جنگ حزب دمکرات و کومه له یا سکوت میکند یا مبصر میشود و موضع واقعی اش محکوم کردن چپ و کمونیست آن جامعه میشود، و بی دلیل نیست که در مقابل

اعتراضات مردم در کردستان عراق لال میشود و گویا اتفاقی بغل گوششان نیفتاده. از نظر این «چپ» باید به «خلق کرد»، به «ملت تحت ستم کرد» و همه «خلفهای تحت ستم» و بدنبال آن همه احزاب بورژوائی آنها احترام گذاشت، باید به جنبش ناسیونالیستی آنها احترام گذاشت و اگر این جنبش به سیاهی لشکر نیاز داشت این «چپ» آماده به کار و حمایت است. برای این چپ خلق پدیده ای بی طبقه است و دفاع از منافع خلقها یعنی دفاع از جنبشها و احزاب ناسیونالیستی «خلق تحت ستم» است. این چپ همیشه در مقابل حزب دمکرات کردستان ایران و هر حزبی که مربوط به این منطقه باشد کرنش کرده و «احترام عمیق» گذاشته است. این چپ در مقابل کومه له امروز هم نه از سر اینکه سازمان کردستان یک حزب ظاهرا کمونیستی است بلکه بعنوان نماینده جناح چپ جنبش ملی کرد کرنش میکند. ناسیونال- رفرمیست بودن چپ در ایران دلیل آوانس سیاسی دادن و ماماشات آنها با جریانات ناسیونالیست کرد و ترک و عرب و بلوچ است و دلیل سکوت این جریانات در مقابل اعتراضات در کردستان عراق دقیقا به این دلیل است. این سکوت برای طبقه کارگر و مردم معترض در کردستان عراق هیچ معنایی جز حمایت از دولت خودمختار کرد ندارد.

هر جریانی خود را کمونیست و چپ میداند اولین وظیفه انتر ناسیونالیستی اش دفاع از مردم معترض در کردستان عراق و دفاع از حزبی است که اعتراض رادیکال و کارگری و چپ را امروز در کردستان عراق نمایندگی میکند. چیزی که ما شاهد آن نیستیم. حمایت علی العموم از مردم کردستان عراق و عدم حمایت از حزب کمونیست کارگری کردستان، حزبی که سازماندهندگان، رهبران و آژیتاتورهای آن در مقابل جریان گوران و اسلامی در میدان آزادی دست و پنجه نرم میکنند، شانه خالی کردن از تقویت رادیکالیسم در آنجا است.

در میان همه جریانات چپ پرداختن به موضعگیری کومه له در قبال این وضعیت مهم است. کومه له خود را نماینده طبقه کارگر در کردستان ایران میداند و مدعی نمایندگی چپ و کمونیسم در کردستان است. این جریان بعد از دوازده روز تاخیر بالاخره زیر فشار مجبور با موضعگیری شد و دیوار سکوت بیست ساله اش را شکست. هر کسی تاریخ بیست سال گذشته کردستان عراق و پرونده ناسیونالیسم کرد در تقابل با اعتراض کارگر و مردم معترض و زن آزادیخواه آن جامعه را مرور کند، سکوت کومه له را هم دیده است. متوجه میشود کومه له هم مانند حزب دمکرات در مقابل همه این اعتراضات در بیست سال گذشته سکوت کرده و بهانه همیشگی اش دیپلماسی و اینکه با احزاب کرد و دولت کرد رابطه داریم، اردوگاه داریم، رادیو داریم، بوده. اما در این مورد بالاخره بعد از دوازده روز سکوت بیست ساله را شکست.

اما خود شکل شکستن این سکوت هم قابل توجه است. اعلام موضع این سازمان از طرف یکی از اعضا کمیته مرکزی شان اعلام میشود که چهره شناخته شده ای نیست. برای پیام دادن و مذاکره با حزب دمکرات کردستان آقای علیزاده شخصا حاضر میشود، برای مذاکره و ملاقات با دولت «خودی کرد» و برقراری رابطه دیپلماتیک با امام جلال آقای علیزاده شخصا حاضر میشود اما برای اعلام موضع در مورد اعتراضات مردم علیه احزاب دوست و برادرشان در کردستان عراق یکی از اعضا کمیته مرکزی را میفرستند پشت دوربین که حرفش برای این احزاب و دولتشان وزنه ای نیست.

خود موضع اما تفاوتی با موضع حزب دمکرات ندارد. نماینده کومه له هم به مردم حق میدهد که اعتراض کنند و آزادی و رفاه بخواهند، دقت کنید حق میدهند حمایت نمیکند. اما بلافاصله بعد از «اعطا حق» به مردم، که ظاهرا باید از شان بابت آن تشکر کرد، یادآوری میکنند که در عراق بی ثباتی هست و باید به آن توجه کرد. زیرکانه عراق و کردستان را یکی میگیرند، کردستانی که همه دنیا میدانند امن ترین

منطقه عراق است. نماینده کومله مانند حزب دمکرات از مردم میخواید به دولت وقت بدهند و اوضاع بی ثبات را درک کنند. موضع کومله مانند حزب دمکرات توجیه سرکوب و دفاع از دولت خودمختار و دعوت به آشتی طبقاتی است، اینبار به نام چپ و کمونیسم.

اینبار هم شاه کلید دیپلماسی را به میان میکشند. احمد صالحی، نماینده کومله، میگوید ما نمیتوانیم به مردم کردستان تعیین کنیم چه بکنند چون ما با دولت و احزاب کرد روابطی داریم. مگر کسی از کمونیستی قبول میکرد که بگوید چون من با دولت هیتلر و حزبش رابطه ای دوستانه و دیپلماتیک دارم نمیتوانم از طبقه کارگر و کمونیستهای آلمان دفاع کنم؟ اگر کمونیستی فرانسوی اینرا میگفت جوابش این بود ببخشید شما رابطه دیپلماتیک ندارید، شما با هیتلر هم جنبشی هستید. به کومله هم باید همین را گفت. باید گفت شما محدودیتهای دیپلماتیک ندارید، شما هم جنبشی احزاب ناسیونالیست اید، شما برادر کوچکتر احزاب سنتی کرد هستید، شما جناح چپ این جنبش هستید و طالبانی جناح راست آن. نام انتخاب سیاسی تان را دیپلماسی نگذارید.

کومله در سال ۹۶ هم همین سیاست را اتخاذ کرد. همان دوره هم منصور حکمت به روشنی نشان داد که این دیپلماسی نیست، انتخاب سیاسی است. میگویند اردوگاه داریم، رادیو داریم. بقول منصور حکمت استدلال «رادیو دارم» بچه کلاس دوم دبستان را هم راضی نمیکند و فریب نمیدهند. رادیویی که از طبقه کارگر در کردستان عراق حمایت نمیکند، سرکوب آنها را توسط دولت خودمختار محکوم نکند تعطیل شود بهتر است. در این رادیو را به گل بگیرد بهتر است. فروختن طبقه کارگر کردستان عراق به بورژوازی تحت عنوان دیپلماسی انتخاب سیاسی است و کومله این انتخاب سیاسی را بیست سال پیش کرد.

اینرا کمونیستهای ایران و عراق نباید قبول کنند. کمونیستهای عراق باید به کومله بگویند در اردوگاهت را ببندید. مگر در دوره تحرک شوراهای کردستان عراق ما در خاک عراق نبودیم و از آنها در مقابل سرکوب احزاب حمایت نکردیم، مگر دیپلماسی مانع ما شد؟ مگر از آن حزب که ناسیونالیسم در آن عروج کرد بیرون نیامدیم؟ بیست سال پیش انتخاب سیاسی مان را کردیم. سیاست سازش با ناسیونالیسم کرد تحت عنوان دیپلماسی سیاست رسمی بیست سال گذشته کومله و حزب کمونیست ایران شد.

در برخورد به اعتراضات مردم در کردستان عراق کومله حتی از بقیه چپ ایران راست تر ایستاد از حزب کمونیست کارگری ایران و جریان اتحاد راست تر ایستاد. خیلی روشن کنار حزب دمکرات ایستاد اما با ظاهر چپ و به نام چپ و کمونیسم. این بیشتر به طبقه کارگر ایران لطمه میزند و امروز وظیفه حزب ما در قبال افشا چهره ناسیونالیستی این چپ بیش از سابق است. نشان دادن این چهره راست برای کمونیستها و طبقه کارگر یکی از مهمترین وظایف ایندوره ما است.

امروز یک جدال سیاسی وسیع برای کمونیستهای ایران و عراق علیه ناسیونالیسم کرد از راست تا چپ آن باز شده است، باید رسوائی ناسیونالیسم کرد را به طبقه کارگر و مردم معترض نشان داد، باید نشان داد ادعای ناسیونالیسم کرد در مبارزه علیه ستم ملی پوچ است، باید این واقعیت را نشان داد که با قدرت رسیدن بورژوازی کرد طبقه کارگر کماکان استثمار میشود، نشان داد «منافع مشترک»، «دولت خودی»، «دولت حافظ منافع همگان کرد» پوچ است. زدن ریشه ای ناسیونالیسم کرد بعنوان «نماینده رفح ستم ملی» در دستور فوری ما است. این شامل رفقای حزب کمونیست کردستان هم میشود. تعرض به ناسیونالیسم کرد در ایران، تعرض به جریانی که در ایران با نام چپ و طبقه کارگر از دولت بورژوازی کرد حمایت میکند و روشن کردن اذهان طبقه کارگر در ایران وظیفه این رفقا هم هست.

بارزانی گیت استقلال کردستان عراق!

در حاشیه ملاحظات اجرایی طرح استقلال کردستان عراق

ثریا شهابی

مسئله استقلال کردستان عراق، «حق جدایی» و تصمیم امروز دولت اقلیم کردستان برای برگزاری یک referendum برای جدایی، صف بندی های کاملاً متناقضی را، در میان نیروهای سیاسی، چپ و راست در ایران و در میان نیروهای سیاسی در عراق، ایجاد کرده است.

بارزانی از طرح مسئله برگزاری referendum برای جدایی، بطور واقعی نمیخواهد به تشکیل یک کشور مستقل کردستان برسد. بورژوازی کرد، در عراق و در ایران، پس از تجربه شکست جمهوری مهاباد که در شرایط خاص پس از جنگ جهانی دوم و در حمایت اتحاد جماهیر شوروی شکل گرفته بود، هرگز قابلیت، درایت و میلیتانیسی لازم برای اعلام استقلال را نداشته است. احزاب ناسیونالیست کرد در ایران و در عراق تاریخاً مصائب و محرومیت های مردم در کردستان را وسیله معامله و بده بستان و امتیاز خواهی و امتیاز دهی با دولت های مرکزی کرده اند. شعار استقلال برای بورژوازی کرد نه یک پلاتفرم سیاسی، که وسیله ای برای بده بستان با دولت های مرکزی است. سیاستی که تا امروز مردم در کردستان ایران و عراق را قربانی تخاصم و سازش بین دولت های منطقه کرده است. تلاش احزاب ناسیونالیست عشیره ای کرد در ایران و عراق برای استفاده از شکافهای منطقه برای سهم خواهی بیشتر، همواره محرومین جامعه در کردستان را قربانی جنگ و آوارگی و محرومیت کرده است.

امروز هم ادعای بارزانی برای برگزاری referendum برای جدایی، تنها و تنها برای معامله بر سر سهم خواهی بیشتر در حکومت فدرال عراق، و کسب امتیاز بیشتر است. ادعای توخالی که آب در لانه مورچه گان ریخته است و انواع و اقسام سازمانها و شخصیت های سیاسی ناسیونالیست کرد و فارس را در دفاع از مسئله استقلال کردستان عراق بیرون ریخته است. یکی از عشق به کرد و «کرداپتی» و دیگری همچون حمید تقوایی و مسعود رجوی از سر دشمنی با موقعیت، ولایت فقیه آخوندی!

از شخصیت و جریانات سیاسی نامربوط و غیرمسئولی چون حمید تقوایی و مسعود رجوی، که به خاطر دشمنی نه با حکومت و نظام سیاسی - اقتصادی در ایران، که با «ولایت فقیه آخوندی»، «بدنبال هر راه حل ارتجاعی برای تضعیف و یا از سر راه برداشتن ولی فقیه می افتند، صرف نظر میکنیم. این دو سازمان، مجاهد و حکا، امروز دو جناح اسلامی و سکولار در یک سنت فرقه ای و حاشیه ای در جنبش بورژوا ناسیونالیستی ایران اند. قطب نمای این دو سکت، از عروج جنبش سبز تا عروج داعش، از طرح مسئله استقلال کردستان عراق تا محاصره اقتصادی ایران و حمله نظامی به آن، از انقلاب مصر تا کودتای مرسى، همه و همه از زاویه تقویت یا تضعیف، رژیم ولایت فقیه، است. رویدادهای جهان تنها و تنها از این زاویه مورد حمایت یا نقد قرار میگیرد. این تنها قطب نمای این دو سکت است. رضا پهلوی و سخنگویان اصلی جنبش بورژوا ناسیونالیستی ایران، نمایندگان مسئول تر و معتبری تری از رجوی و تقوایی اند.

در میان سازمانهای اپوزیسیون ایران، راست پرو غرب به رهبری رضا پهلوی و احزاب و شخصیت های اصلی ناسیونالیسم عظمت طلب ایرانی، از اظهار نظر رسمی پرهیز کرده اند، هر چند که پروکاتورها و سخنگویان دست دوم شان در دفاع از تمامیت ارضی ایران (با یا بدون جمهوری اسلامی، (مشغول شمشیر زدن هستند. عدم صراحت شخصیت های اصلی تر راست پرو غرب در مخالفت با استقلال کردستان عراق، اساسا به دو دلیل است. یکی به خاطر قرار نگرفتن در کنار حکومت ایران و حاکمیت پرو ایرانی مالکی در عراق، و دیگری نرنجاندن جریانات ناسیونالیسم کرد در ایران است. رضا پهلوی علیرغم مخالف صف و جنبش اش با طرح فدرالیسم، برای جلب توجه و حمایت ناسیونالیسم کرد در ایران، با طرح فدرالیسم موافقت کرده است.

در این نوشته اساسا به مواضع شخصیت های حزب کمونست ایران و طیفی که خود را چپ و کمونیست میدانند، و میخواهند برخورد مسئولانه تری داشته باشند، نگاه میکنیم.

مستقل از اهداف حزب دمکرات کردستان عراق، تا جایی که به مسئله طرح رفتارندم و امکان جدایی کردستان عراق باز میگردد، نفس این مسئله خود در شرایط بحران امروز عراق و تعرض وحشیانه داعش و پیشروی های آن در سوریه و عراق، قابل بررسی است.

صفی از نیروهای سیاسی طرفدار و مخالف، هریک با رجوع به حقایق در دوسوی این مناقشه قرار گرفته اند. در میان جریانات اصلی موافق و مخالف، طیفی هم از جریاناتی که از این رفتارندم به نوعی با دل نگرانی و مشروط حمایت میکنند، چون اتحادیه میهنی و حزب کمونیست ایران، قرار دارند.

یک طرف ظاهرا دولت اقلیم کردستان عراق به رهبری بارزانی است، که امثال عبدالله مهتدی و کومله زحمتکشان را همیشه در کنار خود دارد، به انضمام حمایت تاکتیکی دولت ترکیه و اسرائیل، که تلویحا توافق داعش و عربستان و قطر را هم پدک میکشد. طرف دیگر دولت مالکی است و حامی آن، جمهوری اسلامی ایران، همراه با مخالفت ضمنی آمریکا و دول اروپایی.

در میان سازمانهای اپوزیسیون ایرانی، حزب حکمتیست - خطر رسمی، شاید تنها جریان سیاسی در اپوزیسیون جمهوری اسلامی ایران است که به روشنی و صراحت مسئله رفتارندم برای جدایی کردستان عراق را در شرایط امروز بخشی از سناریویی مخرب تر برای آینده عراق و خاورمیانه دانسته است.

بمنظور برخورد به این مسأله لازم است که مارکس و لنین و حکمت و سایر نظریه پردازان مارکسیست که در مورد حق جدایی نظر داده اند، از صحت ایندولوژی های راست و چپ در مورد مسئله ملی و حق جدایی و یا امتیازات اتحاد در چهارچوب یک کشور، از نمونه های مدنی یا مخرب، چون یوگسلاوی و یا امکان جدایی اسکاتلند از بریتانیا، موقتا صرف نظر کرد.

اساسا در مورد این جدایی بخصوص، در شرایط امروز، با فاکتورهای ابژکتیو جهانی و منطقه ای امروز عراق و خاورمیانه و جهان، مسئله را بررسی و تجزیه و تحلیل کرد.

همسویی یا عدم همسویی با هیچ یک از دولت های مرجع محلی و منطقه ای و بین المللی، هم جیتی یا، راست "یا"، چپ، "و همچنین هیچ تئوری آماده ای از قبل قادر نخواهد بود حقانیت یا عدم حقانیت این سیاست را از زاویه منافع اکثریت مردم محروم کردستان عراق، و از زاویه منافع مردم عراق و خاورمیانه، توضیح دهد.

از این رو تبلیغات و پروپاگاندهای سطحی در زمینه همسویی با سیاست این و آن دولت حامی یا مخالف، و یا نقل قول از نظریه پردازان معتبر در مورد حق جدایی یا امتیاز ماندن در چهارچوب مرزهای

قراردادی و ... نه تنها کمکی به روشن شدن مسئله نمی کند، که تنها بیانگر یک ناتوانی در تشخیص شرایط و بی بضاعتی در قدرت اقتناع است. رجوع، "تئوریک" به مسئله در این میان، تنها وسیله ای برای پنهان کردن منافع زمینی تر و واقعی تر منتقد و منتقدین است. همسویی مخرب یا، سازنده "با هریک از طرفین اصلی این جدال، تنها بر متن نتایج این سیاست ها و راه حل ها است که میتواند مورد قضاوت، بررسی و نقد قرار گیرد.

باز کردن استدلالهای جریانات میانی، چون حزب کمونیست ایران، دل نگرانی ها و اگر و مگرها، در پیچه ای است برای نقب زدن به زمینه های مادی امروز این سیاست، و عواقب و نتایج آن. در این زمینه مطلب هلمت احمدیان، از حزب کمونیست ایران، تحت عنوان، "ملزومات استقلال کردستان عراق" که ۱۷ تیر ۹۳ منتشر شده است، قابل تامل و بررسی است.

هلمت احمدیان در این نوشته، ضمن حمایت اصولی از حق تعیین سرنوشت ملت ها، که ظاهرا توافق همه کسانی است که خود را ناسیونالیست نمی دانند و چپ میخوانند، یک، "تذ" "و چند ملاحظه" مهم" دارد.

تذ اصلی: طرح رفتارندم برای جدایی، امروز درست است. نه فقط به این خاطر که اصولا و از نظر تئوریک و نظری درست است، بلکه به این دلیل که مردم ساکن کردستان عراق، تاریحا مورد ستم و تبعیض دولت های مرکزی بوده اند و در حکومت مالکی و امروز هم بطور مشخص، بعنوان اقلیت تحت ستم دولت مرکزی اند. به این دلیل هلمت احمدیان ضمن برشمردن مخاطرات تشکیل دولت مستقل کردستان، به آن رای مثبت میدهد و با شکل گیری آن مخالفتی نمی کند. این طیف همانجایی ایستاده است که اتحادیه میهنی و جریان جلال طالبانی، ایستاده است. مخالفت اصولی ندارند، اما در مورد پیامدهای آن، هشدار میدهند.

مخاطرات تشکیل دولت مستقل کردستان عراق را، فعلا به کناری بگذاریم. در تذ اصلی هلمت احمدیان، و تمام نیروهایی که تحت عنوان، "چپ" "و دفاع از مردم کردستان عراق و برای" مرهم گذاشتن بر آمال و دردهای تاریخی "آنها از این طرح حمایت میکنند، یک حلقه گمشده وجود دارد.

در همه این مفروضات، حقیقتی پنهان است. و آن این است که دولت اقلیم نه دولت اقلیتی در حاشیه و در جنگ با دولت مرکزی، بلکه خود شریک قدرت اصلی و بخشی از دولت مرکزی در عراق بوده است. جریان عشیره ای بارزانی، نیروی است که امروز در اختلافات داخلی و رقابت با جناح دیگر، جناح مسلط تر مالکی، علیه آن به نوعی کودتا کرده است. حلقه گمشده این جا است. جدال احزاب ناسیونالیست کرد در کردستان عراق نه بر سر مخالفت با داعش و دفاع از مدنیت، بلکه جنگی داخلی میان جناح های یک حکومت فاسد موزائیکی و مرجع است.

احزاب عشیره ای ناسیونالیست کرد در عراق، فرصت دیروز را یعنی امکان تشکیل یک حکومت مستقل و جدا از مرکز، امری که همه شرایط برای تحقق متمدنانه و صلح آمیز آن مهیا بود را با رفتن به پیشواز و شرکت در تشکیل یک عراق فدرال، سوزاندند. سال ۱۹۹۵ میتوانستند دولت مستقل تشکیل دهند، به جای آن مردم محروم کردستان عراق را چون آوارگان بی پناه و همیشه در معرض خطر حمله بعث، در مناطق تحت حفاظت ارتش آمریکا نگاه داشتند تا در سال ۲۰۰۵ با سقوط صدام بتوانند در قدرت مرکزی شریک شوند. این ها به قدرت رسیدند! آنهم نه فقط در کردستان عراق که در حکومت مرکزی عراق و با سهم مهمی که داشتند. پس از تعرض داعش، رئیس جمهور جدیدشان در حاکمیت عراق، باز ابقا و بر مسند نشست.

احزاب مرتجع ناسیونالیست کرد در شرایط دیروز، در جنگ با دولت بعث و صدام، در جنگ با دولت مرکزی، از فرصتی که برای جدایی و تشکیل کشور مستقل فراهم شده بود، استفاده نکردند. شریک شکل دادن به عراق فدراتیو با حکومت موزائیکی از رهبران قومیت ها و ملیت ها و مذاهب شدند. امروز این جدایی، نه جدایی از مرکز، که یک کودتای داخلی بخشی از حکومت است.

فاکتورهای سال ۲۰۱۴ را نمی توان با فاکتورهای سال ۱۹۹۵ و پس از جنگ خلیج و در شرایط حاکمیت رژیم بعث و در شرایط محاصره اقتصادی عراق توسط دول غربی، یعنی همه آن فاکتورهایی که خواست جدایی از دولت مرکزی و تشکیل دولت مستقل کردستان عراق را ضروری می کرد مقایسه کرد. شرکت در حکومت موزائیکی و سرهم بندی شده در عراق، در دل سناریو سیاهی که در آن مردم روزانه دهها و دهها کشته میدادند و میشوند، بخشی از کارنامه حاکمیت احزاب ناسیونالیست کرد در عراق است.

از ابتدا معلوم بود که فدرالیسم نسخه قومی کردن و فروپاشی جوامع در خاورمیانه است. عراق امروز، محصول اجرای طرح فدرالیسم قومی و مذهبی است. حقیقت اینست که مسئول مصائب گریبانگیر امروز مردم عراق و تخریب شیرازه یک جامعه چند میلیونی، تماما به گردن آمریکا و ناتو است. اما شرکت احزاب ناسیونالیست کرد، بارزانی و طالبانی، همچون مقتدی صدر و سیستانی و مالکی، در سناریویی که شکل گرفت، غیرقابل چشم پوشی است. احزاب ناسیونالیست کرد متحد آمریکا در همه طرح های ارتجاعی در عراق شریک بودند. به بهانه مخالفت با صدام و حق مردم کرد از حمله نظامی سال ۹۱ دفاع کردند. به یمن این حمله به نان و نوایی رسیدند. در سال ۲۰۰۳ مدافع حمله نظامی به عراق بودند و به برکت آن به قدرت رسیدند و امروز هم زیر سایه به خون کشیدن عراق، سهم بیشتری می خواهند.

ناسیونالیسم کرد و سازمانهای موسوم به اقلیت شیعه در عراق، پس از سقوط صدام به مشروطه شان رسیدند و در یک حکومت فدرال حکومت عراق را بدست گرفتند. جامعه عراق هشت سال تجربه در قدرت بودن این نمایندگان خودگمارده اقلیت شیعه و کرد را پشت سر دارد. در نتیجه اینها حتی از عوامل به بن بست رساندن شکل گیری یک حکومت سراسری در عراق بودند.

سوال ابژکتیو این است که آیا این کودتا، جدایی بخشی از حکومت عراق - یعنی بخش کردی آن - میتواند قابل حمایت باشد یا نه؟ میتواند مصائب مردم در کردستان عراق و در سایر مناطق عراق را کاهش دهد یا نه؟

فاکتورهای عینی همه گواه اینست که در حرکت اخیر - کودتا یا فراند - کمترین بارقه ای از خواست های آزادیخواهانه وجود ندارد و در صورت اجرا نه تنها قادر به حفظ امنیت در کردستان عراق نیست، که به ناامنی، جنگ فرقه ای و مذهبی و ملی در عراق، و به حاکم کردن دستجات ارتجاع سنی و شیعه، از نوع حکومت هایی چون عربستان سعودی و جمهوری اسلامی ایران بر بخش هایی از عراق، و گسترش آن در خاورمیانه منجر میشود. امروز مسئله امکان شکل گیری یک دولت کردی، بخشی از سناریو توافق بر سر شکل دادن به یک دولت سنی، مدل داعش یا عربستان سعودی، و یک دولت شیعه، از جمهوری اسلامی مرتجع تر، در عراق است.

از امثال بهروز ناصری و حمید تقوایی و همه کسانی که آشکارا یا تلویحا تشکیل سه دولت سنی و شیعه و کرد را به نفع همه مردم در عراق میدانند، باید صرف نظر کرد. کسانی که به نام چپ و کمونیسم به حاکمیت یک دولت مشابه عربستان سعودی بر بخشی از زنان و مردم عرب زبان و حاکمیت دولتی مرتجع تر از جمهوری اسلامی بر سر بخش دیگر مردم عرب زبان معتقد به شیعه، رای مثبت میدهند و آن را تنها دوی درد این شرایط میدانند. کاسه های داغ تر از آش ناسیونالیسم کرد که برایشان مهم نیست

کشوردار شدن کردستان بخشی از چه سناریوی مخرب تری است! کرد به مشروطه اش برسد، حتی به قیمت ساخت و پاخت برای حاکم کردن انواع دستجات ارتجاعی شیعه و سنی بر سایر مردم عرب زبان عراق و خاورمیانه! این همه آزادی از جانب این جماعت شیفته آزادی، رقت آور است. معلوم نیست مجوز حاکم کردن دولت عربستان و جمهوری اسلامی بر سر زنان، کارگران و مردم محروم عراق را، چه کسی به آنها داده است.

به مواضع هلمت احمدیان و نکات مهمی که طرح کرده است، بازگردیم.

ملاحظات هلمت احمدیان، اصل ماجرا است.

جدایی، میتواند ساده نباشد به چند دلیل:

یکم: دولت مالکی، به کمک ایران و آمریکا، هنوز دندان دارد و خواهد جنگید، خلا قدرت، چندان هم خلا نیست.

دوم: حمایت دولت ترکیه، تاکتیکی و مزورانه و غیرقابل اعتماد است

سوم: حمایت دولت اسرائیل، ریاکارانه است، و غیرقابل اعتماد است

چهارم: غرب و در راس آن آمریکا، مخالفت کرده است. از این رو، این طرح حامی جدی ندارد

پنجم: ایران به کمک دولت مالکی میآید

ششم: اقتصاد عراق، متکی به نفتی که باید از ایران و ترکیه صادر شود، و متکی به واردات از آن طریق است، قدرت مقاومت ندارد.

هفتم: باید اطمینان داشت که به خصومت و دشمنی قومی بیشتر دامن زده نخواهد شد.

هلمت احمدیان، و سایر دوستداران شکل گیری کشور کردستان، تهدید و گرو کشی، فراندیم برای استقلال "باززانی را جدی گرفته اند. نگران جوانب اجرایی آن هستند. مشکل او و کسانی چون او، توهم به احزاب ناسیونالیست کرد است، و نه ماهیت سناریو ارتجاعی شکل گیری سه کشور با حکومت های ارتجاعی شیعه و سنی و کرد!

هلمت احمدیان حساسیت شرایط را درک میکند، و این مسئله است که او را به "برخورد دوگانه"، از نوع "برخورد دوگانه" خانواده چپ سنتی میکشاند. از نوع برخورد دوگانه سازمانهای چپ سنتی در انقلاب ایران، که خمینی را خلقی و ضدانقلابی میدانستند و از آن حمایت مشروط میکردند. حمایت مشروط هلمت احمدیان، در مقابل دفاع و قیاحانه جریانات مالیخولیایی چپ سنتی از تشکیل کشوری با حاکمیت سنی و کشوری با حاکمیت شیعه در عراق، درجه ای از احساس مسئولیت نسبت به حساسیت اوضاع را منعکس میکند.

اما باز حلقه گم شده نزد همه طرفداران فراندیم و جدایی کردستان این است که این ها دولت اقلیم را نه یک دولت و حکومت که در شکل گیری وضع موجود، سهیم و شریک است، که هنوز احزاب کردی میدانند که اپوزیسیون دولت مرکزی هستند.

کمی چرخ تاریخ را عقب میبرند، و شرایط را به رابطه دولت صدام و کردستان عراق میکشاند، تا موقعیت امروز دولت اقلیم را پرده پوشی کنند. این ها در کابینه و مجلس و ... تماما شریک قدرت بوده اند و جناحی از سه جناح حکومت اند و امروز هم مشغول تقسیم مقامات و وزاتخانه ها هستند. از قبل آن نان خورده اند و نان میخورند! کاری که دولت اقلیم میکند، کمترین شباهتی به حق و مبارزه مردم فلسطین ندارد. این ها شریک حاکمیت عراق بوده و هستند. جنگ قدرت داخل حکومتی دارند! ادعاهایشان

کمترین ربطی به مصائب مردم کرد ندارد.

برای این طیف، احزاب کردی، خودی است، بخشی از اپوزیسیون است! نه یک حکومت بورژوازی، بلکه هنوز، احزاب مبارز ضد ستم ملی "هستند که با دولت مرکزی در حال جنگ اند! معلوم نیست اپوزیسیون چه کسی و چه طبقه ای هستند! تمام این شعبده بازی برای پنهان کردن ماهیت طبقاتی و تجربه حاکمیت بورژوازی کرد در کردستان عراق و در خود عراق است. احزاب کردی نه اپوزیسیون مالکی و سیستانی و داعش، که اپوزیسیون طبقه کارگر و محرومین جامعه و شریک قدرت سیستانی و مالکی و داعش بوده و هستند. این آن حلقه گمشده ای است که همه طرفداران پروپاقرص کودتای بارزانی آن را پنهان میکنند، تا جدایی بین طبقه کارگر کردستان عراق با طبقه کارگر در سایر بخش های عراق را، تعمیق کنند.

درست است موقعیت کردستان عراق، شکننده است. همانطور که موقعیت همه بخشهای دیگر عراق شکننده است و امروز در لبه پرتگاه. اما این ادعای ناسیونالیسم کرد که رفتارندم لازم است تا، کردها خود را از حمله داعش حفظ کنند و امنیت شان در خطر است "یک دروغ بزرگ است. امروز کردستان عراق مورد تعرض هیچ نیرویی و بویژه داعش نیست. رابطه دوستانه، مناسبات حسنه داعش و دولت اقلیم، آتش بس میان این دو، به رسمیت شناسی خواست جدایی، منطقه سنی ها "از طرف دولت اقلیم و توافق با داعش برای سپردن سرنوشت آن بدست رهبری داعش، همه و همه پوچی سناریوی در خطر بودن امنیت کردستان را نشان میدهد. همدستی دولت اقلیم با داعش در حمله به موصل را که امروز دیگر همه میدانند. امروز کردستان عراق هنوز امن ترین منطقه در خاورمیانه است. امنیتی که کودتا و بازی های دیپلماتیک و معاملات و بده بستان های دولت اقلیم برای سهم خواهی بیشتر، آن را به مخاطره میاندازد. دولت اقلیم، حزب دمکرات کردستان عراق و اتحادیه میهنی خود بخشی از نیروی شکل دهنده به وضعیت شکننده امروز اند. همراه سایر بخشهای حکومت، موظف اند یا جامعه را در مقابل سوپر تروریسم داعش و سایر نیروهای سناریو سیاهی حفظ کنند یا کنار بروند!

حفظ امنیت عراق و کردستان عراق کار هیچ یک از این نیروها، نه مالکی نه سیستانی و نه بارزانی و نه طالبانی نیست!! این ها خود بخشی از صورت مسئله زدن رنگ تقسیمات قومی و مذهبی به عراق اند. جدال قدرت داشته اند، و هنوز هم دارند. جمعیت کرد زبان عراق نه بخش اقلیت محروم که بخشی از عراق بوده است که بخش اکثریت زحمتکشان، محرومان، حقوق بگیران، کارگران و زنان آن تحت سرکوب و فشار دولت فدرال بوده اند. دولت اقلیم کردستان، بخش اقلیت حاکم بر عراق بوده است که همراه مالکی عراق را به اینجا کشانده اند. بخش امروز ناراضی و دیروز راضی آن بود.

میگویند که دولت مرکزی سهمیه نفت دولت اقلیم و حقوق نیروی پیشمرگ را مدتی پرداخت نکرد و به اصطلاح این دولت را تحریم اقتصادی کرد. این عکس العملی به اختلاف داخلی بارزانی با مالکی و پاسخی به سیاست احزاب کردی در تغییر جهت گیری در سیاست خارجی بوده است. دعوی تماماً درون خانوادگی صاحبین قدرت. تا جایی که به محرومین جامعه کردستان عراق باز میگردد، دولت اقلیم موظف بوده است که تمام دستمزد و حقوق کارگران و کارمندان را بپردازد. بهانه دولت بارزانی که، "مرکز سهم ما را نداده،" جایی که اربیل بهشت سرمایه گذاری است و سود و ثروت از سرتاپای بورژوازی کرد بالا میرود، دروغی بیش نیست. دولت اقلیم باید از هر طریق، مالیات و شل کردن سر کیسه درآمد های نجومی، حقوق مردم محروم را پرداخت میکرد.

هم جنبشی هایشان در احزاب ایرانی، کسانی که بر خود نام چپ و کمونیست گذاشته اند، به آبدارچی

وزارت برنامه و بودجه دولت اقلیم کردستان تبدیل شده اند. درحالی که دولت اقلیم ادعایی در مورد نمایندگی بخش محروم جامعه کردستان ندارد، این ها در مورد مصائب عدم پرداخت حقوق نیروی پیشمرگ دولت اقلیم، که امروز نه یک نیروی پارتیزانی و هم رزم احزاب ناسیونالیست کرد ایرانی، که نیروی مسلح دولت حاکم در کردستان و در عراق است، نوحه سرایی میکنند. معلوم نیست چرا از دولت اقلیم نمی خواهند که از منابع سرشار فروش نفت و از منابع سرشار سود سرمایه گذار بیهایی که در تنها خود اربیل تولید میشود، حقوق نیروی نظامی اش را بپردازد. این طیف چند فاز تاریخی از وقایع جهان امروز خود را عقب می کشد تا اشتراک منافع خود با بورژوازی و ناسیونالیسم کرد در عراق را بپوشاند.

دولت اقلیم دروغ میگوید. دعوی شان با مالکی را بهانه کرده اند، تا سر اعتراضات را به جای خود به سمت حکومت مرکزی و دشمنی کرد و شیعه و عرب بکشانند. این نقشی است که احزاب حاکم در کردستان عراق داشته اند. اگر شما حکومت نیستید، خب کنار میرفتید که محرومین و طبقه کارگر حکومت خودشان را اعلام کنند. اگر حکومت هستید موظف اید که حقوق کارگران و کارمندان را بپردازید. بخصوص اینکه در سناریو سیاه و تاریک عراق، کردستان بهشت سرمایه گذاری است.

صف طرفدارن بارزانی که دعوی او با مالکی را به مصائب مردم در کردستان عراق منسوب میکنند، کارنوال یک فریبکاری تمام عیار است. حزب دمکرات کردستان عراق و اتحادیه میهنی هر دو شریک قدرت مالکی و مسبب وضعیتی هستند که در عراق وجود دارد.

این کودتا، قابل دفاع نیست. نه به این خاطر که بخشی از حاکمیت حق ندارد بیرون بزند. به این دلیل که بخشی از سناریوی مخرب تری برای خاورمیانه و عراق است.

اینجا به ملاحظات هلمت احمدیان میرسیم و دل نگرانی های او و حزب اش که غیرصریح از این طرح دفاع میکنند. حزب کمونیست ایران، ضمن ابراز نگرانی از امنیت عراق و کردستان عراق، نه اشتباها که عمدتاً از سازمان دادن هیچ نیروی مسلحی مستقل از احزاب حاکم - اتحادیه میهنی و حزب دمکرات کردستان عراق - صحبت نمی کند. این امر تصادفی یا اشتباهی از سر بی دقتی نیست. شکل دادن به نیرویی مستقل، مردمی و کارگری و کمونیستی، مستقل از احزاب بورژوازی حاکم، در دورنمای این حزب نیست. از این رو هنگامی که از مسئولیت خود در شرکت در دفاع از مردم صحبت میکند، عملاً چاره ای جز رفتن زیر پرچم نیروی نظامی احزاب ناسیونالیست حاکم در کردستان عراق ندارد. برای این طیف، نیروی نظامی دولت اقلیم، نه یک لشکر بورژوازی حاکم، که رفیق پیشمرگ و هم رزم سابق است، خلقی و مردمی است. در ذهنیت این حزب این نیرو درحال جنگ با دشمن ذهنی است برای رفع ستم ملی.

سرنوشت امروز کردستان عراق بی تردید بر روی سرنوشت کردستان ایران هم تاثیر گذار است. در این تردیدی نیست. اما برای نیرویی که امروز میخواهد برای آزادی و برابری بجنگد، تنها راه، جنگ با داعش و همه نیروهای مخرب و سناریو سیاهی است که به عراق بیش از این رنگ قومی و مذهبی میزنند. عقب زدن داعش و هر نیروی مخرب سناریو سیاهی، پاک کردن آن ها از هر منطقه ای که ممکن است، سازمان دادن مقاومت نظامی مردمی، سرکوب داعش به نیروی مسلح و سازمان یافته مردمی، امروز تنها راه مقابله با طرح های ارتجاعی برای آینده عراق و خاورمیانه است. سازمان دادن این مقاومت و جنگ اما کاری است که تنها از یک نیروی کمونیستی، مترقی و سوسیالیستی ساخته است.

پیشروی داعش در کردستان عراق!

سرانجام دخالت بشردوستانه آمریکا

ثریا شهابی

گروه جنایکار قداره بند اسلامی داعش تعدادی از شهرهای کردستان عراق و از جمله سنگال را مورد تعرض قرار داده است و موجب قتل و آوارگی جمعیت وسیعی از مردم بی دفاع کردستان عراق و مردم منتسب به، "یزدی" و "و" مسیحی ها "شده است.

علیرغم توافقات و معاملات دولت اقلیم با داعش، داعش توافقات یک طرفه را ملغی کرد و شهرهای کردستان عراق را هم مورد تهاجم تروریستی خود قرار داده است و بسیاری را به فرار و آوارگی محکوم کرده است.

از ابتدا معلوم بود که ژست های بارزانی در مورد حفظ امنیت اقلیم کردستان در دل تخریب مجدد عراق توسط داعش، و طرح مسئله رفراندوم برای جدایی به این بهانه، تنها و تنها ابزاری بود برای سهم خواهی بیشتر از آینده بیش از پیش متلاشی شده عراق. ژستی که تنها ابزار فشاری، برای سهم خواهی بیشتر در حاکمیت مشترک شان در حکومت مالکی بود.

جهنم امروز عراق، در وهله اول محصول آمریکا و ناتو و جنگ و تخریب این کشور توسط این نیروها است و در مرحله بعدی محصول حاکمیت همه احزاب و دستجات قومی و مذهبی، حزب اسلامی دعو و احزاب کردی دمکرات و اتحادیه میهنی، در حاکمیت موزائیکی عراق و پیامد توطئه مشترک جریان عشیره ای بارزانی با داعش است.

امروز پیشروی های داعش در کردستان عراق، جنایات این گروه جنایی قداره بند مسلح به منابع عظیم پول و اسلحه عربستان سعودی و قطر، روح جدیدی در کالبد مرده میلیتاریسم دولت آمریکا برای ایفای نقش دمیده است. ناخی، صلح طلب و متمدن "بن قاضی و عراق و سوریه، مجددا دخالت های نظامی بشردوستانه خود، این بار به بهانه داعش و" مبارزه با تروریسم، "آغاز کرده است. دخالت و کمک هایی که بیش از همه دولت اقلیم و ناسیونالیسم کرد، به آن چشم امید و طمع دوخته است.

دولت آمریکا، به خاطر حمایت بی دریغ سیاسی و مالی تسلیحاتی از ارتش اسرائیل در حمام خونی که امروز در غزه براه انداخته است، بیش از پیش حتی در میان شرکا خود در اروپا و آسیا منزوی و طرد میشود. در این شرایط، پیشروی داعش در کردستان عراق برکتی در دامان آمریکا، این ارباب اصلی داعش و همه گروههای جنایتکار در خاورمیانه، انداخت تا موقعیت تضعیف شده خود در رقابت های جهانی را جبران کند.

دولت آمریکا اعلام کرده است که برای سرکوب داعش به کمک دولت عراق و احزاب کرد در کردستان عراق خواهد شتافت و آماده ارسال تجهیزات نظامی است. در پس هیاهوی تبلیغاتی مبارزه ناموجود پیشمرگان کرد، دولت اقلیم و احزاب عشیره ای کرد در کردستان عراق کمترین مقاومت و مبارزه و دفاعی را نه در مقابل داعش و نه در مقابل هیچ تعرضی سازمان نداده اند. این نیروها، مردم را به امید کمک آمریکا و اروپا و ایران و ترکیه خوش بین و، در انتظار فجایع انسانی بیشتر نگاه داشته اند.

نیروهایی که تاریخی از این نوع رهبری بر جنبش ناسیونالیستی، در پرونده دارند.

دخالت رسمی و علنی نظامی آمریکا در عراق به بهانه حمایت از مردم محروم عراق، و تلاش آمریکا برای، احیا دولت ائتلاف ملی عراق "این بار با بالانس دیگری از تقسیم قدرت میان سران دستجات قومی و مذهبی، نسخه لیبی زاسیون تمام و کمال عراق است.

مستقل از آنچه که آمریکا میخواهد و میتواند انجام دهد، این سناریو سرایز شدن رسمی و علنی اسلحه و تجهیزات نظامی از طرف آمریکا و ایران و ترکیه و قطر و عربستان سعودی، تقابل و توازن همه این نیروهای مرتجع به بهانه دفاع از، "کردها" "یا" شیعیان "و... را بدنبال خواهد داشت. سناریویی که کنترل عراق را تماما به توازن و تقابل گروههای جنایی سناریو سیاهی میدهد و نسخه لیبی زاسیون تمام و کمال عراق است.

این دخالت و سناریو اگر انطور که آمریکا و دول منطقه میخواهند پیاده شود، از عراق باطلاق و منجلابی خواهد ساخت که در آن حتی احزاب سنتی ناسیونالیستی کردستان ایران و عراق به حاشیه رانده و از میدان بدر خواهند شد. در چنین باطلاقی مردم محروم کردستان نه تنها به کشوری مستقل نخواهند رسید، که بار دیگر محرومیت ها و مصائب تاریخی شان، دستمایه سیاه ترین سناریوهای تخریب زندگی و مدنیت در عراق و در خود کردستان خواهد شد.

ارسال اسلحه و مهمات از طرف آمریکا و دول مرتجع منطقه، مسلح کردن انواع و اقسام دار و دسته های جنایی طرفدار خود، میدان را برای تولد و تحرک انواع و اقسام داعش ها و جبهه النصر ها و القاعده های منتسب به کرد و سنی و شیعه و عرب و... باز خواهد کرد. تا با پول و اسلحه همه این دولتهای مرتجع، به جان مردم بی دفاع عراق منتسب به کرد و سنی و شیعه و عرب و آشور و کلدانی و مسیحی، بیفتند. در شکل دادن به این شرایط احزاب ناسیونالیست کرد، سهیم اند.

در این میان هیچ چیز به اندازه اظهارات عبدالله مهتدی، این شخصیت دست دوم تحولات امروز عراق که برای دلالی اسلحه از آمریکا و ایران، آب از لب و لوجه "او سراریر شده است و برای کمک به آن سر و دست می شکند، و خامت اوضاع را منعکس نمی کند. این عنصر قوم پرست و طرفدار فدرالیسم قومی برای ایران، به روشنی شرایط مطلوب و نامطلوب در امروز عراق را از زاویه منافع کوتاه مدت بورژوازی حریص، کرد "منعکس میکند.

او در گفتگوهای رسانه ای خود با رادیو فرانسه و برنامه افق صدای آمریکا، تصویر کامل و مطلوب خود از آینده، "رهایی بخش" در عراق را در مقابل همگان میگذارد. این نماینده خودگمارده "قوم کرد در ایران"، به روشنی از شرایط مطلوبی صحبت میکند که در آن رضایت بخش، سنی ها "و" کردها، "یعنی رهبران قومی و مذهبی، در حاکمیت عراق تامین شود.

مهتدی علنا توافق بر سر الحاق بخش های بیشتری به منطقه تحت حاکمیت دولت اقلیم، و همچنین تصرف کرسی نخست وزیری توسط، کرد "ها یا" سنی "ها، را مطلوب ترین شرایط پایان این بحران میداند. او به خوبی نه تنها در نقش سخنگوی عقب مانده ترین بخش های قوم پرستان کرد، که در هئیت سخنگوی داعش در حل بحران امروز عراق، ظاهر میشود. منافعی که عروج داعش در دامان قوم پرست "کرد" ما در عراق انداخته است، غیرقابل پرده پوشی است.

مهتدی رسماً از شرایط مطلوبی صحبت میکند که در آن، دولت آمریکا و دول اروپایی با ارسال تجهیزات سنگین و تجهیز نظامی و مالی احزاب قومی و ناسیونالیستی کرد یا، "نظم قدیم" را با احیا یک دولت

موزائیکی که سهم کرد ها در آن بیشتر است احیا کنند و یا با، مرگ همگان و نابودی سایر مناطق عراق، کردستان را به استقلال برسانند!

برای مهدی مرتجع، ماندن و نماندن مالکی و عراق، نه از زوایه فجایی که حاکمیت مرتجع مذهبی مالکی با شراکت بارزانی و طالبانی بر سر مردم عراق خراب کرده است، بلکه از زوایه سهم احزاب کردی در حاکمیت مطرح است. مالکی نه به خاطر محرومیت بیش از پیش مردم محروم عراق (با هر زبان و مذهب و نژاد و اعتقادی، کرد و سنی و شیعه و ایزدی و مسیحی و کلدانی و آشوری و ترکمن،) که تماماً از زوایه رضایت و عدم رضایت رهبران خود گمارده مذهبی و قومی آنها در تقسیم کرسی های قدرت مرکزی است، که مورد اعتراض قرار میگیرد. از نظر مهدی سهم احزاب کردی در قدرت مرکزی و توافق یا عدم توافق با الحاق مناطق بیشتر به کردستان عراق، تنها و تنها شاخص حفظ یا انهدام کامل عراق است. مهدی نه یک بورژوا و ناسیونالیست مسئول، که یک عنصر تماماً سناریو سیاهی است. عنصری که در چهره او میتوان به روشنی قابلیت رهبری کردن گروهی چون داعش را دید.

نارضایتی عمیق در سراسر عراق از حاکمیت ارتجاعی مشترک مالکی و طالبانی از یک طرف و نارضایتی وسیع مردم از حاکمیت احزاب کردی در اقلیم کردستان عراق، موجب تعمیق شکاف حاکمیت در بالا و در دولت عراق شد. دولت اقلیم، بعنوان بخشی از حکومت فدرال، برای کاهش فشار بر روی خود، آن را متوجه دولت مالکی کرد. اضافه شدن داعش به معادلات سیاسی عراق و ورود آن به عراق پس از عقب رانده شدن در سوریه، برکتی در دامان احزاب ناسیونالیست کرد در کردستان عراق انداخت. تا با توطئه، سهم خود در قدرت و ثروت را افزایش دهند.

بارزانی داعش را وسیله سهم خواهی بیشتر و ابزار فشاری بر روی جناح دیگر حاکمیت عراق برای گسترش مناطق حاکمیت کرد. جنگ بارزانی با مالکی، دعوی امثال مهدی، جنگ درون خانوادگی دو گروه عشیره ای، قومی و مذهبی بر سر سهم خواهی بیشتر در حاکمیت موزائیکی عراق است. با این تفاوت که بارزانی، بعنوان نماینده منافع بلند مدت تر بورژوازی کرد، برخلاف مهدی، درجه ای از احساس مسئولیت را از خود بروز میدهد.

امروز رسانه های رسمی و دست راستی جهان تعرض وحشیانه به مردم بیگناه ایزدی و مسیحی را، دستمایه تبلیغات برای اضافه شدن موزائیک های بیشتری، از سران قومی - مذهبی ایزدی و مسیحی و کلدانی، به حاکمیت احتمالی آینده عراق میدانند. این نسخه ای است که از بارزانی تا مهدی، به شرطی که سهم دولت کردی تامین شود، با آن توافق دارند و نام آن را هم راه حل مسئله امروز عراق گذاشته اند.

از زوایه منافع اکثریت مردم محروم کردستان عراق، طبقه کارگر، زنان و همه شهروندانی که حاکمیت عشیره ای و قومی احزاب کردی را تجربه کرده اند، جنگ و دعوی امثال بارزانی با مالکی، کمترین بارقه آزادیخواهانه و مترقی ندارد. این ها جنگ قدرت در بالا را به قیمت خانه خرابی، جنگ و فقر و محرومیت مردم کردستان و عراق، به پائین کشانده اند.

مردم محروم کردستان عراق، تجربه حاکمیت دارودسته های قومی و عشیره ای بارزانی و طالبانی را تجربه کرده اند. احزاب قومی کردستان عراق، هرگز نماینده محرومیت تاریخی این مردم نبوده اند. این ها خود عاملی در مقابل مردم محروم کردستان عراق، برای دستیابی به یک زندگی انسانی، متمدن و امن بوده اند. بارها و بارها مصائب و محرومیت های مردم را وسیله معامله و بده بستن با این و آن دولت منطقه، و وسیله سهم خواهی از دولت مرکزی کرده اند. این احزاب خود بزرگترین مانع در مقابل کارگران و زحمتکشان در کردستان ایران و عراق و در مقابل امنیت همه شهروندان خواهان جامعه ای

سکولار و مترقی و مرفه اند.

مقابله با این شرایط در عراق، فقط و فقط در گرو به میدان آمدن نیروی مسلح، سازمان یافته مردم، مستقل از احزاب حاکم و مستقل از دارو دسته عشیره ای بازرانی و احزاب قومی کردستان عراق و ایران است. کردستان عراق تنها محل ابراز وجود دستجات ملی و قومی و مذهبی نیست. طبقه کارگر و کمونیسم در عراق، نیرویی است که میتواند ورق را برگرداند.

نباید در انتظار کمک نظامی ادعایی آمریکا به دولت اقلیم برای مقابله با داعش، خود را بی سلاح و بی دفاع نگاه داشت. کمک هایی که قرار است با دلالتی امثال مهدی از تجهیزات سبک به سنگین ارتقا پیدا کند، حضور مجدد نظامی آمریکا در عراق، زمینه رشد داعش و داعش های دیگر را فراهم میکند. جهان محصولات این نوع کمک رسانی و دخالت های، بشردوستانه "نظامی به احزاب و گروه های قومی و مذهبی را در سوریه و لیبی، شاهد بوده است.

هر کمک نظامی برای تامین دفاع مردم در مقابل توحش داعش، توسط هرکس و هر نیرویی که صورت میگیرد، باید روشن و شفاف و بدون هیچ قید و شرط نظامی و سیاسی در اختیار کمیته ها، شوراها، انجمن های مردم، در محلات زندگی و در محلات کار قرار گیرد. باید با مسلح کردن گروه ها و احزاب، گروه ها و احزاب خود گمارده قومی و مذهبی، از بالای سر مردم مقابله کرد.

تشکیل گروه های مسلح مردمی، گروه های متشکل از همه در محلات کار و زندگی، همه مستقل از جنسیت و زبان و مذهب و تعلق های ملی و قومی، متشکل از مردم کرد زبان، عرب زبان، با اعتقادات اسلامی، شیعه یا سنتی، مسیحی یا کلدانی و ایزادی و آشوری و... دفاع مستقیم از خود در کمیته های غیر قومی و غیر مذهبی، تنها راه نجات عراق از تبدیل شدن به سرنوشته لیبی و سوریه است. و این کار نیروهای کمونیست، آزادیخواه، زنان و مردان سکولار، در کردستان عراق و در عراق است.

تنها نسخه نجات عراق دخالت مشترک مردم در سراسر عراق، بخش های عرب زبان، کرد زبان، با مردم با اعتقادات ایزدی، شیعه، سنی، مسیحی و... برای یک حکومت سکولار، غیر قومی و غیر مذهبی است که در آن حقوق شهروندی همه، مستقل از مذهب و ملیت و جنسیت و نژاد، تامین باشد.

تنها نسخه نجات عراق، کنار زدن گروه ها و احزاب قوم پرست و مذهبی، ناسیونالیسم کرد و عرب و شیعه و سنی از قدرت، تاکید بر هویت انسانی در مقابل هویت های کاذب ملی و مذهبی، و شکل دادن به یک حکومت سکولار است.

مقابله با بوجود آمدن این شرایط، امروز و در فردای تحولات سیاسی ایران، تعرض محکم و عاجل با نمایشات اخیر دستجات ارتجاعی سلفی و القاعده و داعش در شهرهای کردستان ایران، را می طلبد. باید همین امروز در سنج و مریوان و مهلباد و سقز و بانه و همه شهرهای کردستان ایران، به نمایشات دستجات اسلامی داعشی و سلفی، پاسخی درخور داد. باید نشان داد که در کردستان ایران، کمونیسم، صف آزادیخواهی و برابری طلبی، اجازه نخواهد داد که مصائب مردم کردستان، دستمایه تخریب جامعه و تحرک سلفی ها، القاعده ها، مهدی ها و قوم پرستان شود.

باید همین امروز در شهرهای کردستان ایران، به قدرت مردم در محل، در کمیته های محل، دست رد به سینه جریانات ارتجاع قومی، چون مهدی و شرکا، زد. باید امروز آن ها را طرد و منزوی کرد، تا فردای تحولات سیاسی امکان عراقیزه کردن کردستان ایران را نداشته باشند.

احزاب در یکی از مهمترین و سیاهترین دوره های تاریخ، دوره شکلگیری «نظم نوین جهانی» امریکا و تثبیت قلدری نظامی امریکا، بعنوان مهمترین ابزار توجیه و به رسمیت شناسی میلیتاریسم بورژوازی بعنوان ابزار اصلی در سیاست قدرتهای امپریالیستی، نقش ایفا کردند. این جریانات در سال ۱۹۹۱ بر متن حمله نظامی امریکا به عراق، کشتار مردم بی‌گناه در عراق و با حمایت و کمک امریکا به نان و نوایی رسیدند. تشکیل دولت اقلیم کردستان و سهیم شدن احزاب ناسیونالیست کرد در دولت موزائیکی قومی-مذهبی-عشریه ای عراق مهمترین دستاورد بورژوازی کرد در ایندوره بود. پیروزی که بدون ائتلاف با ارتجاعی ترین جریانات قومی و مذهبی در عراق ممکن نبود. آنزمان احزاب ناسیونالیست کرد یکی از برندگان به تباهی کشیده شدن زندگی میلیونها انسان در عراق بودند.

اگر در سالهای ۹۱ و ۲۰۰۳ احزاب ناسیونالیست کرد توانستند بر متن انهدام اقتصادی و اجتماعی جامعه عراق و بر متن مصائبی که به مردم عراق تحمیل شده بود، به نان و نوایی برسند، در این دوره هم حمله آدمکشهای حرفه ای داعش به موصل (طرح مشترک بارزانی، داعش و ترکیه) فرصتی مناسب برای سهم خواهی بیشتر از دولت مرکزی مالکی بود. دولت اقلیم با کنترل کرکوک و طرح استقلال کردستان تلاش کرد یکبار دیگر بر متن کشتار وحشیانه مردم بی‌گناه عراق، بر متن رعب و وحشت از تعرض یکی از سیاه ترین و جانی ترین جریانات موقعیت خود را تثبیت و دامنه نفوذ خود را گسترش دهند. توحش داعش و هراس مردم از وحشیگری این جریان برای دولت اقلیم کردستان فرصتی شد تا به نام «مصحلت و امنیت کردها» وارد میدان شود و امنیت مردم کردستان عراق را دستمایه معامله و بند و بست و فشار به دولت مالکی برای سهم خواهی بیشتر و گسترش جغرافیای دولت اقلیم قرار دهد. کسی فراموش نکرده که دولت اقلیم و داعش رسماً اعلام کرده بودند که جنگی با هم ندارند و به حقوق هم احترام میگذارند. نماینده دولت اقلیم اعلام کرده بود که علاوه بر استقلال کردستان از شکل گیری یک دولت سنی در عراق حمایت میکند. ارتش دولت اقلیم (نیروی پیشمرگ) حتی یک فشنگ علیه داعش شلیک نکرد. در تمام دوره ای که این جریان در بقیه مناطق عراق مردم بی‌گناه را کشتار میکرد دولت اقلیم مشغول معامله و بده بستان بر سر سهم خود و امتیاز گرفتن از دولت مالکی بود. دولت اقلیم و ارتش آن تا زمانیکه ابعاد دهشتناک کشتار و آوارگی در میدیا منعکس نشد حتی یک فشنگ علیه جانیان داعش شلیک نکردند، گناه مردم شنگال دو چیز بود اول اینکه اکثریت مردم این شهر منسوب به ایزدی هستند، ثانیاً روسای دولت اقلیم در آن روزها مشغول چانه زنی بر سر سهم خواهی از فروش نفت کرکوک بودند.

بطور واقعی ارتش دولت اقلیم وادار به رودرویی با داعش شد. جنگ با داعش به دولت اقلیم تحمیل شد. اولاً با شکست پروژه به رسمیت شناختن دولت مستقل کرد و سنی در عراق و پیوستن دولت اقلیم به طرح دول غربی مبتی بر دفاع از عراق متحد و تقسیم «عادلانه تر» قدرت در دولت موزائیکی آتی عراق، داعش این جنگ را به مناطق کردنشین کردستان عراق کشید و ثانیاً جنایت در شنگال که دولت اقلیم داعیه پیوستن آن به دولت اقلیم را داشت و سکوت غیر قابل قبول دولت اقلیم نسبت به کشتار و آوارگی مردم شنگال دولت اقلیم را در آستانه بی آبرویی جدی قرار داد. این اوضاع دویت اقلیم را وادار کرد ائتلاف غیر رسمی و آتش بس رسمی با داعش را کنار بگذارد و با سیاق روسای خود در کاخ سفید بعنوان ناجی مردم شنگال و عراق وارد شود.

علیرغم هياهو دول غربی و ادعاهای پوچ بارزانی، ناسیونالیسم کرد در ایندوره هم ضدیت عمیق خودش را با منافع مردم حتی در دفاع از زندگی مردم در کردستان نشان داد. ناسیونالیسم کرد نه فقط علیه آزادیخواهی و کارگر در کردستان بلکه علیه کارگر و هر نوع آزادیخواهی و رادیکالیسم در امریکا

داعش، دخالت نظامی غرب و موقعیت احزاب ناسیونالیست!

گفتگو با آنر مدرسی

حکمتیست: امروز داعش می رود به معضلی فرا منطقه ای تبدیل شود. دخالت نظامی غرب و به موازات آن کمک های تسلیحاتی به دولت اقلیم برای مقابله با داعش در جریان است. ظاهراً تصویر عمومی که از این اتفاقات بدست داده میشود این است که یکی از راه های مقابله با داعش نیروی احزاب کردی و کمک های «بشر دوستانه» دول غربی به دولت اقلیم است. علاوه بر این مقاومت توده ای در کوبانی در برابر داعش به رهبری حزب اتحاد دموکراتیک، موقعیت و اعتبار و اتوریته این حزب را به طور جدی افزایش داده است. این جایگاه که احزاب ناسیونالیست و قومی کردی در اوضاع امروز و به طور خاص در تقابل با داعش به آن دست یافته اند تا چه حد بیان موقعیت واقعی این احزاب است؟

آنر مدرسی: این اعتبار همانقدر واقعی است که اعتبار هیئت حاکمه امریکا و ایران و عربستان برای پایان دادن به جهنمی که در عراق بوجود آورده اند. همانقدر که اشک تمساح ریختن ارتجاع امپریالیستی، مسبب این وضعیت جهنمی در عراق و منطقه، برای قربانیان جهنم دست ساز خود واقعی است، همانقدر که تعهد امروزشان بعنوان ناجیان صلح و امنیت مردم در مبارزه علیه جریانات باند سیاهی و تروریستی و جانی مخلوق خود در منطقه واقعی است. امروز دیگر از خود خانم کلینتون تا دست راستی ترین مفسرین و روشنفکران و میدیا به نقش امریکا و دول غربی در بوجود آوردن چنین سناریوی سیاهی در منطقه اعتراف میکنند و همزمان در کمال وقاحت و بیشرمی خاتمه دادن به این جهنم را رسالت خود و بازیگران دیگر این سناریو مانند ایران، عربستان و قطر و ترکیه و... میدانند. امروز که افسارگسیختگی و جنایت دسته های آدمکش و جانی مانند داعش از کنترل خالقین آن‌ها خارج شده، دولت‌های فحیمه امریکا و اروپا و دولت‌های منطقه به فکر مهار کردن دامنه عمل «انقلابیون ناتوی» دیروزشان و «مغضوبین» امروزشان اند. تلاش میکنند بر متن وحشیگری جریانات باند سیاهی قومی-مذهبی در خاورمیانه، بر متن عادی شدن وحشیگری و قساوت و کشتار در خاورمیانه هر نوع مقابله با این وحشیگری را بعنوان بشردوستی، آزادیخواهی و انقلابیگری تحویل جامعه دهند و قهرمانان خودخوانده این بشردوستی هم معماران این توحش از اوباما و کامرون تا البرادعی و اردوغان و روحانی اند.

مستقل از اینکه امریکا، اروپا و دولت‌های منطقه تا چه حد در مهار کردن دسته های آدمکشی مانند داعش موفق شوند یا نه اما قطعاً این‌ها نه قهرمانان این تقابل که مسبب این وضعیت اند و جایشان در تاریخ نه بعنوان ناجیان مردم منطقه که روی صندلی محاکمه به جرم جنایت علیه بشریت است. این موقعیت واقعی این «جنگجویان ضدتروریست» و «ناجیان بشریت» است.

تا جائیکه به احزاب ناسیونالیست کرد و بطور ویژه دولت اقلیم کردستان برمیگردد، این احزاب در بیست و چند سال گذشته متحدین ثابت امریکا در منطقه بودند. در دوره جنگ خلیج و حمله به عراق بعنوان متحد امریکا استراتژی خود علیه دولت عراق را به سرنگونی رژیم عراق توسط امریکا گره زدند. این

و اروپا است. ناسیونالیسم کُرد زمانی که جامعه و مردم آزادیخواه دست به اعتراض به دول ارتجاعی شان علیه حمله به عراق و کشتار مردم بی‌گناه عراق زدند، به وکالت «ملت تحت ستم کرد»، آنهم از دل جامعه‌ای به خون و آتش کشیده، پرچم آمریکا ناجی مردم کرد و نظم نوین جهانی بشارت دهنده دمکراسی در خاورمیانه را علم کرد. امروز هم ناسیونالیسم کُرد در مقابل اعتراض کارگر و سوسیالیست و مردم آزادیخواه در آمریکا و اروپا به سیاستهای میلیتاریستی و ارتجاعی دولت هایشان در منطقه (در سوریه، عراق و بویژه در حمایت از اسرائیل و کشتار مردم بی‌گناه فلسطینی)، دوباره پرچم غرب ناجی مردم کُرد را بلند میکنند، مدال مبارزه با تروریسم را به سینه اوپامو کامرون و مرکل میزند و شعار «مرسی آمریکا» را روزانه از صفحه تلویزیون به رخ دنیا میکشند.

در مورد مقاومت مردم در کوبانی مولفه‌ها کمی متفاوت اند. در کوبانی مقاومتی توده‌ای علیه تعرض وحشیانه داعش به زندگی در جریان است. مقاومتی توده‌ای در دفاع از زندگی، امنیت و مدنیت. مردم کوبانی از زن و مرد تا پیر و جوان برای دفاع از زندگی خود به حق دست به اسلحه برده‌اند. این مقاومت قطعاً مورد حمایت و پشتیبانی پرشور و بی‌اما و اگر ما کمونیستها است. اینکه رهبری این مقاومت در کوبانی را ائتلافی از جریانات ناسیونالیسم کُرد و در راس آن حزب اتحاد دمکراتیک کردستان سوریه در دست دارند، تفاوتی در ماهیت مقاومت مردم نمی‌کند. مقاومت مردم در هر جایی علیه توحش و کشتار قابل دفاع است، در این جای هیچ تردیدی نیست. قاعداً کمونیستها باید مبشر و سازماندهنده چنین دفاع توده‌ای و به میدان آمدن مردم برای دفاع از زندگی و امنیت و آسایش شان باشند. اما زمانی که طبقه کارگر و کمونیستها در چنین موقعیتی نیستند طبیعی است جریانات دیگر و طبقات دیگر میتوانند در ارس این مقاومت قرار بگیرند و قرار میگیرند. فلسطین، در عراق و سوریه آخرین نمونه‌های آن هستند.

احزاب ناسیونالیست رهبری این مقاومت بعنوان نمایندگان بورژوازی کرد در کردستان سوریه طبیعتاً خواهان از هم پاشیده شدن مدنیت در کردستان سوریه نیستند، مانند بورژوازی هر جامعه‌ای نفعی در تباهی جامعه و نابودی بنیادهای اقتصادی و اجتماعی جامعه ندارد و قاعداً در مقابل سناریوی سیاهی کردن جامعه از طرف جریانات باند سیاهی و ضد اجتماعی می‌ایستند. از این زاویه این احزاب کرد در سوریه علیه حملات داعش مقاومت میکنند و هراس مردم را به مقاومتی توده‌ای تبدیل کرده‌اند. از این زاویه و در مقایسه با احزاب کردی در عراق باید به آن‌ها مدال داد. اما این به معنی تظہیر این جریانات و رادیکال و آزادیخواه بودن آن‌ها نیست. ناسیونالیسم کُرد طبیعتاً تلاش میکند در هر دو مورد عراق و سوریه تصویری انسانی، آزادیخواهانه و مدافع توده وسیع مردم و منفعت همگانی از خود بدهد. دستگاه‌های تبلیغاتی ناسیونالیستی مقاومت مردم کوبانی، مسلح شدن زنان و را بعنوان اولین نمونه‌های تاریخی چنین مقاومتی در جهان معاصر تبلیغ میکنند و آنرا مبنای تبلیغاتی چون سوسیالیست بودن، مدافع برابری زن و مرد، مدرن و پیشرو و آزادیخواه بودن حزب دمکراتیک کردستان سوریه و کل ناسیونالیسم کُرد قرار میدهند. فراموش میکنند که حزب دمکراتیک کردستان سوریه (پ ک ک کردستان سوریه) عضو شورای ملی سوریه و متحد ارتش آزادیبخش سوریه متشکل از داعش و النصر و انواع جریانات ارتجاعی دیگر، بودند، اینکه این‌ها به دلایل متعدد که جایش در این نوشته نیست راهشان را از شورای ملی و ارتش آزادیبخش جدا کردند، ماهیت ناسیونالیستی و ارتجاعی این جریان را تغییر نمیدهد.

باید فاصله مبارزه و مقاومت قهرمانانه و برحق مردم کوبانی برای دفاع از زندگی را از احزاب ناسیونالیستی در رهبری آن را دید و این واقعیت را به مردم نشان داد. باید نشان داد در غیاب یک نیروی رادیکال و کمونیست هر جریانی میتواند در راس هر تحرک انقلابی یا مقاومتی مشروع قرار بگیرد. این واقعیات را ما کمونیستها در مورد حمایت از مبارزه مردم فلسطین و فاصله الفتح و حماس با این مبارزه

برحق، در مورد اعتراض بر حق مردم مصر به حاکمیت اخوان المسلمین و مرسی و فاصله این اعتراض با اعتراض بورژوازی عرب به رهبری السیسی و دهها نمونه دیگر، گفته ایم. در مورد کوبانی هم همین واقعیت حکم میکند با این تفاوت که در کوبانی و کردستان سوریه تنها امکان مقاومت در مقابل توحش داعش احزاب ناسیونالیست کُرد هستند و این موقعیتی بلامنازع به جریانات ناسیونالیستی کُرد میدهد و کار کمونیستها را سخت تر میکند.

باید از همین امروز به طبقه کارگر و مردم کردستان سوریه این واقعیات را گفت تا این درجه از قدرت و اعتماد به قدرت خود در مقاومت و دفاع پرشور و قهرمانانه امروزشان از زندگی و مدنیت و حق حیات در مقابل یکی از وحشی‌ترین و جانی‌ترین باندهای آدمکش را به روشنی ببینند و قدرت و ظرفیتی برای دفاع از آزادی و رفاه و سعادت در مقابل بورژوازی کُرد حاکم در کردستان سوریه تبدیل کرد. دفاع از مقاومت امروز مردم کوبانی بدون تلاش برای بیرون کشیدن آن از زیر دست و بال ایدئولوژی و تبلیغات ناسیونالیسم کُرد، دو دستی تحویل دادن آینده مردم کوبانی و کردستان سوریه به ناسیونالیسم کُرد است.

۲۵ اوت ۲۰۱۴

منتشر شده در حکمتیست هفتگی شماره ۲۹

استقلال کردستان عراق، جنگ با داعش و بن بست عراق

ثریا شهابی

حزب حکمتیست بیانیه ای تحت عنوان “ طرح های ارتجاعی برای آینده عراق و خاورمیانه محکوم است” در مورد اوضاع عراق منتشر کرده است. در متن این بیانیه از اظهارات مسعود بارزانی، رئیس دولت اقلیم کردستان عراق، در مورد ضرورت برگزاری یک رفراندوم برای استقلال کردستان عراق نه تنها حمایت نشده است که آن را بخشی از سناریویی مخرب برای جامعه عراق دانسته است. در این رابطه نوشته های متعددی از طرف کادرها و اعضا رهبری حزب هم منتشر شده است. ادعا میکنند که موضع حزب حکمتیست، حق مردم کردستان عراق برای داشتن یک کشور را منتفی میداند و به این طریق آنها را محکوم به ماندن در چهارچوب عراق، یک کشور عربی، و در خطر سرکوب مجدد دولت مرکزی میکند.

در این مورد لازم است به شرایط امروز، که بسرعت در حال تغییر است، نگاهی بیاندازیم. امروز گسترش کشتارهای ترارژیک قرون وسطایی داعش از مردم بی گناه عراق، تعرض به کرد زبان و عرب زبان و متناسب به یزدیدی و مسیحی و کلدانی و زنان و کودکان، و حمله به هر جنبنده ای که با جان و مال و اعتقاد تسلیم این وحوش نشود، و همچنین باز شدن پای دولت ایران به کردستان عراق، مسئله رفراندوم و استقلال کردستان عراق را تماماً به پشت صحنه رانده است.

همه چیز گواه این است که از روز اول فوری ترین مسئله در عراق، جنگ با داعش و عقب راندن این نیروی سوپر ارتجاعی جنایی در سراسر عراق بود و هنوز هم هست. بیانیه حزب ما و نوشته های ما، همین واقعیات را منعکس کرده است. بر اهمیت و ضرورت دفاع و مبارزه با داعش تاکید گذاشته است. مشخصاً از دولت اقلیم خواسته است، که اگر دولت است، به جای جنگ قدرت در بالا و دعوا بر سر حق حاکمیت بر کرکوک و نفت، به جای تعمیق شکاف و نفرت قومی بین کرد و عرب زبان در عراق با “ کوچاندن عرب زبانان از کرکوک ” و پاک سازی قومی کرکوک، به جای دعوا بر سر صندلی های صدارت، یا دفاع از مردم را سازمان دهد و یا کنار برود. به جای وعده کشور مستقل از دل باطلاق موجود و در انتظار گذاشتن قربانیان دیروز و امروز داعش به سرانجام بازی های دیپلماتیک سری و علنی دولت اقلیم، حزب ما از همان روز اول و قبل از رسیدن فاجعه انسانی به کردستان عراق، راساً مردم را به سازماندهی مسلحانه برای از دفاع از خود فراخواند.

واقعیات سیاه امروز، معنی عملی و واقعی ادعاهای احزاب ناسیونالیست کرد در عراق و محتوای پوچ مسئله رفراندوم برای استقلال را، از زاویه منافع مردم محروم و بی دفاع و قربانیان تعرض داعش، روشن تر نشان میدهد. داعیه بارزانی در مورد رفراندوم برای استقلال، همانطور که ما گفتیم، ابزار هر کار و معامله ای بود جز استقلال. در این میان ادعای احزاب ناسیونالیست کرد و مشخصاً دولت اقلیم در مورد “پایان دادن به مصائب مردم محروم کردستان عراق به خاطر بی سرزمینی” تبلیغات دروغینی برای پیشبرد جنگ قدرت به قیمت قربانی کردن بیشتر مردم کرد زبان عراق، نیست! این داعیه بیش از هرچیز، توهم “ احزاب برادر ” در چپ ایران را نسبت به قابلیت های سیاسی و نظامی ناسیونالیسم کرد نشان داد.

داعیه رفراندوم بطور واقعی ابزاری شد که بیش از هرچیز طیفی از احزاب و شخصیت هایی که خود را چپ و کمونیست میدانند را بدنبال دولت اقلیم، روانه کند. در این شرایط مردم محروم در کردستان عراق را به امید واهی به سرانجام رسیدن دیپلماسی و توافقات در مورد استقلال کردستان، بی دفاع و منتظر نگاه دارد. در همین راستا احزاب و سازمان های چپ و ناسیونالیست ایرانی و عراقی هم، به جای تلاش برای سازمان دادن مقاومت سیاسی – نظامی، مردم را بی دفاع و بی سازمان منتظر برکات دولت اقلیم، در توهم و انتظار نگاه داشتند. ما به درستی تاکید کردیم که راه نجات، راه دفاع، راه تخفیف مصائب و محرومیت های مردم در کردستان عراق، بیرون آوردن سرنواشت آنها از سیطره بلامنازع احزاب ناسیونالیست کرد است. تاکید کردیم که تنها یک نیروی مستقل، غیر قومی و غیر ملی، سکولار و کمونیستی میتواند مردم را از نظر سیاسی و نظامی برای دفاع تجهیز و تسلیح کند.

اما در مورد اینکه ما ظاهراً “ با رفراندوم در کردستان عراق برای جدایی و تشکیل یک کشور ” مخالف هستیم، بنظر من این نقد نه صمیمانه است و نه واقعی. بیانیه حزب تصویر روشنی از تقابل نیروها و صف بندی ها در خاورمیانه و در عراق امروز میدهد و بر متن آن جایگاه طرح یا فراخوان حزب دمکرات کردستان عراق برای استقلال کردستان عراق را نشان داده است. اوضاع سیاه امروز عراق، متأسفانه صحت ارزیابی ما را سریع تر از آنچه که تصور می کردیم، نشان داده است.

صحت بر سر موافقت و مخالفت با مسئله استقلال و صاحب کشور شدن مردم در کردستان عراق نیست. این فرمولبندی یک فرمولبندی دلخواهی برای تحریک احساسات مردم محروم در کردستان ایران و عراق و ترکیه و سوریه است. برای خاک پاشاندن بر چشمان کسانی است که دهه ها قربانی تعرض دولت های مرکزی بوده اند و در عراق بعلاوه بیش از بیست سال است قربانی حاکمیت احزاب ناسیونالیست کرد هستند.

استقلال کردستان عراق آری یا نه، همانقدر در این کیس سوال معتبری است که مثلاً در کیس حمله نظامی آمریکا به عراق طرح سوال “دمکراسی آری یا نه ” یا “یا” حق مردم عراق برای خلاصی از حاکمیت بعث و صدام، آری یا نه ! ” این نقد نیست. تحریکی است عامیانه. تحریکی برای پنهان کردن سطحی نگری منتقد و یا برای پنهان کردن منافع مشترکی که او با صاحبان اصلی طرح دارد. این سنت ژورنالیسم کارگشته غربی است که با طرح چنین سوالها و پاسخ های “ یافتیم یافتم ” خود، مانع روشن شدن رویدادهای پشت این سوالها برای قربانیان سیاست های بورژوازی دول دست راستی شود.

ما این طرح را در این شرایط، نه طرحی برای استقلال کردستان عراق که بورژوازی و ناسیونالیسم کرد تاریخاً ناتوان از اجرای آن است، نه نقشه ای برای بیرون کشیدن مردم کردستان عراق از ستم ملی دولت مرکزی، نه تحرکی برای حفظ امنیت مردم کردستان در مقابل داعش، که باز هم توطئه و وسیله معامله و بده بستان احزاب ناسیونالیست کرد با دولت مرکزی و سایر دولت های مرتجع منطقه، میدانیم. سوال واقعی تر این است که: آیا از ادعا دیروز دولت اقلیم، باید حمایت کرد و بدنبال آن افتاد، آنگونه که اغلب جریانات چپ و مدعی کمونیسم افتاد اند، یا باید آن را افشا کرد و منافع پشت آن و مخاطرات آن را باز گو کرد. حزب ما، دومی را انتخاب کرده است. متأسفانه ترارژدی انسانی که در عراق در جریان است و صف بندی نیروهای مرتجع منطقه ای، چون ایران و عربستان و ترکیه و قطر، نشان میدهد که ما انتخاب درستی کرده ایم.

بیانیه حزب، منافع پشت این ادعا و مخاطرات آن را برای کردستان عراق و خود عراق باز کرده است و نسبت به آن هشدار داده است. این وظیفه هر نیروی کمونیستی است که در هر شرایط و بخصوص در سخت ترین و پیچیده ترین شرایط حقیقت را بگوید. ما منافع مستقل طبقه کارگر، در هر کجا، را دنبال میکنیم. در مقابل، کسانی را که به بهانه مرهم گذاشتن بر درد ستمدیدگان و رنجدیدگان در کردستان عراق،

منافع دشمنان طبقه کارگر و منافع دشمنان مردم را بنام منافع مردم و منافع طبقه کارگر جار میزنند، افشا میکنیم.

مناسفانه بخش اعظم چپ و سازمانها و احزاب منتسب به چپ و کمونیست، همانگونه که پیشتر بدنبال “کنگره ملی کرد” افتادند، بدنبال ادعای بی پایه بارزانی برای استقلال و بدنبال احزاب ناسیونالیست کرد افتاده اند. احزاب ناسیونالیست کرد عراق هم در قدرت مرکزی و هم در قدرت دولت اقلیم، در حاکمیت بوده اند. به کارگر و زحمتکش و زنان و جوانان محروم در کردستان ایران و عراق اعلام میکنند که همه بدبختی ها و محرومیت های شما نه ناشی از حاکمیت بورژوازی خودی و احزاب آن، که به خاطر مالکی و دولت شیعه و مردم عرب زبان است. این امروز، به خصوص به شهادت حاکمیت این احزاب، دروغی بیش نیست. مسئله نه استقلال کردستان عراق که تغییر آرایش دولت مرکزی در عراق و الحاق مناطق بیشتر به حاکمیت دولت اقلیم است. کسی که این را استقلال و پروسه حل مسئله کرد میداند، یا جلو تر از پای خود را نمی بیند یا منافع مشترک با دولت اقلیم کردستان عراق دارد.

همه شاهد بودند که بر متن عروج داعش، این نیروی سناریو سیاهی و مخرب، که امروز جهانی بر توافقاتش با دولت اقلیم واقف است، چگونه باز دولت اقلیم و احزاب ناسیونالیست کرد عراق برای سهم خواهی بیشتر عروج کردند. حمله نظامی آمریکا به عراق، بمباران و تحریم اقتصادی عراق و عروج داعش، تنها شانس این رگه گندیده از ناسیونالیسم کرد برای عروج است.

با عروج داعش، پیشمرگان دولت اقلیم بی درنگ کرکوک را تحت کنترل خود گرفتند و دولت اقلیم با گسترش میدان حاکمیت اش بلافاصله کارت “امکان رفرا ندیم برای جدایی” را روی میز گذاشت. تصرف کرکوک و در کنترل گرفتن نفت کرکوک بدون مقاومت دولت مرکزی، این آرزوی دیرینه بورژوازی کرد، تنها و تنها با عروج داعش ممکن بود. نیروی نظامی که کرکوک را گرفت، پیشمرگانی هستند که نه یک نیروی پارتیزانی و در جنگ بر سر حق ملی، نه یک نیرویی در اپوزیسیون و هم رزم نیروهای مشابه در کردستان ایران، که ارتش و حقوق بگیر یک دولت حاکم، دولت اقلیم کردستان، است. بهانه دروغین حفظ امنیت مردم کردستان عراق، برای گسترش میدان حاکمیت و قدرت بورژوازی کرد، بطور واقعی امنیت مردم هم در عراق و هم در کردستان عراق را به مخاطره انداخت. همین نیرو با اطلاع از حمله داعش به سنگال، فرار را برقرار ترجیح داد و مردم سنگال را بی دفاع تماما در معرض حمله داعش برجای گذاشت. امروز و با کنار رفتن عوامفریبی های دولت اقلیم، همه چیز گواه این است که “کرکوک مال ما و سنگال مال شما”، توافق پشت پرده دولت اقلیم با داعش بوده است. حزب ما، این واقعیت را از روز اول دید و نسبت به آن هشدار داد و طبقه کارگر، محرومین جامعه و همه آزادیخواهان را نسبت به حقایق پشت ادعاهای دروغین بورژوازی کرد عراق، آگاه کرد.

آمریکا و استقلال کردستان عراق

عدم حمایت آمریکا از مسئله رفرا ندیم برای جدایی در کردستان عراق، آنطور که برخی از ناسیونالیست های کرد علاقمند اند تبلیغ کنند، ناشی از “خیانت” آمریکا به کردها یا ریاکاری دولت آمریکا نیست. این عدم حمایت، ریشه در مقتضیات سیاسی و طبقاتی در عراق، خاورمیانه و کل جهان دارد.

عدم همسویی دولت آمریکا با بارزانی در مورد داعیه “جدایی کردستان عراق”، از پیش محرز بود. بورژوازی کرد عراق، بدون حمایت غرب، حمایتی در ابعاد حمایت از اسرائیل، اساسا قادر به رقابت با بورژوازی عرب در خاورمیانه نیست. از زاویه منافع بورژوازی، شکاف قومی بین مردم عرب زبان و کرد زبان، کینه و نفرت ملی که زمینه رشد احزاب و دستجات قومی و ملی و مذهبی است، بیش از آن

است که تصور شکل گیری یک حکومت ملی – قومی، “مستقل” کردستان در محاصره کشورهای عربی را، در شرایط امروز ممکن کند. این مهمترین دلیل عدم همسویی آمریکا با طرح رفرا ندیم برای جدایی در کردستان عراق بود. مهمترین موانع امروز در مقابل امکان استقلال کردستان عراق، در یک طرح سناریو سفید و صلح آمیز و تحت حاکمیت بورژوازی کرد، از این قرار است:

شکل گیری یک دولت قومی، غیر عربی، کردی “در قلب خاورمیانه عربی، دولتی که حفظ و بقایش تماما متکی به حمایت سیاسی، اقتصادی و نظامی ناتو و دول غربی بخصوص آمریکا باشد، برای غرب نسخه تشکیل یک اسرائیل دوم است. مدتها است که آمریکا و کل بورژوازی غرب بعنوان یک تن واحد، در مقابل حفظ موجودیت اسرائیل فی الحال موجود معضلات بین المللی و منطقه ای بنیادینی دارند.

پایان جنگ سرد و تغییر موقعیت پیشین استراتژیک خاورمیانه در حفظ توازن بین شرق و غرب، یکی از این معضلات پایه ای است. بهای نظامی و سیاسی و ایدئولوژیکی که غرب، بخصوص آمریکا برای حفظ موجودیت اسرائیل در قلب خاورمیانه عربی میپردازد، امروز بیش از مزایای آن است. از این رو ایجاد یک اسرائیل دیگر، این بار “کردی”، در دل خاورمیانه عربی، کشوری که مرادوات اش با همسایگان همچون مراوده فلسطین و اسرائیل باشد، از هیچ زاویه ای برای دول غربی به صرفه نیست. ترک خوردن اتحاد اروپا و آمریکا در حمایت بی قید و شرط از دولت اسرائیل و در برخورد به کیس فلسطین، اختلاف در نحوه و میزان حمایت دول غربی از اسرائیل، بازتاب معضل “خاورمیانه جدید” و جایگاه اسرائیل در آن است.

بعلاوه شکست سیاسی آمریکا در استفاده از کیس خاورمیانه برای حفظ سرگردگی خود بر بورژوازی جهانی، امکانات این دولت برای دخالت مستقیم در خاورمیانه را محدود میکند. شکست سیاسی آمریکا در سوریه و بطور کلی ناتوانی آمریکا در عقب زدن رقبای روسی و چینی و اروپایی، و بالاخره منجلا ب هایی که از خود در عراق و لیبی و سوریه و امروز در عراق برجای گذاشته است، دست آمریکا و دول غربی برای حمایت از دولت های فی الحال موجود و متحد خود در خاورمیانه را، به درجه زیادی می بندد. در این شرایط کمک به شکل گیری یک کشور جدید کردی، که از تولد تا ادامه حیات و بقا آن تماما به حمایت وسیع غرب بسته است، نه مطلوبی برای آمریکا در راس بورژوازی غرب دارد و نه ممکن است. چنین کشوری در بهترین حالت، نه کردستانی، “آزاد” و “امن” که منطقه ای بحرانی و همیشه در جنگ و تخاصم با همسایگان خود خواهد بود.

عراق صف بندی های بین المللی و منطقه ای

امروز در عراق، ظاهرا این داعش و نیروهای بعث و سنی گراها هستند که خون میریزد و جنایت میکند. داعش مخلوق مدرن ترین، پیشرفت ترین و صنعتی ترین “تمدن معاصر”، محصول دموکراسی غربی و “دخالت بشردوستانه” ناتو و غرب در خاورمیانه است. نیرویی که امروز از نظر نظامی متکی به متخصصین و نیروهای آموزش دیده باقی مانده ارتش بعث عراق است، از نظر مالی و تسلیحاتی متکی به دول عربستان سعودی و قطر و ترکیه و همه نیروهایی است که به “ارتش آزادیبخش سوریه” کمک مالی و تسلیحاتی کردند و از نظر سیاسی تماما نیروی بورژوازی غرب است. این ها مخلوق و محصول سیاست های ناتو، دول غربی و در راس آنها آمریکا هستند. روزهایی که در سوریه برای اربابانشان میجنگیدند و همان موقع هم سرمایه بریدند و ارگان بدن قربانیان را میخوردند، نام آنها “رزمندگان آزادی سوریه” بود و امروز سنی و تروریست داعش و دولت خلافت اسلامی!

تا آنجا که به کردستان عراق باز میگردد، تعرض داعش به سنگال و رها شدن مردم بی دفاع سنگال

در چنگ این لشکر وحوش، دولت اقلیم را مجبور به دخالت کرد. دخالتی که ظاهراً حمایت تسلیحاتی مستقیم و هوایی ارتش آمریکا و کمک های تسلیحاتی کشورهای اروپایی و استرالیا را همراه خود دارد.

ظاهراً قرار است نیروی نظامی دولت اقلیم در حمایت هوایی آمریکا و با داشتن پشت جبهه ارتش عراق، و سرازیر شدن سیلی از اسلحه که قرار است آمریکا و اروپا و استرالیا به عراق بریزند، داعش را عقب براند! این تصویر وارونه و غیرواقعی است. سیر اوضاع را هم مطلقاً منعکس نمی کند. نه نیروی نظامی دولت اقلیم و نه ارتش عراق، نه قادر به کنترل داعش اند و نه قرار است به نیروی آنها داعش عقب رانده شود.

قرار است ایران و عربستان سعودی و ترکیه و قطر و سوریه، در حمایت تسلیحات هوایی غرب، در عراق به نوعی بین نیروهای ارتجاعی شیعه و سنتی و قومی طرفدار خود، توازن برقرار کنند. قرار است عراق را به نیروهای محلی و منطقه ای، بخوان دول مرجع منطقه، بسپارند تا در حمایت ناتو و آمریکا به، آرامشی نسبی "در عراق که" دنیای متمدن "بتواند در خلوت وجدان نداشته اش کمی آسوده بگیرد، شکل بدهند. خواه با تشکیل سه اقلیم کرد و شیعه و سنی، خواه با بازسازی حکومت موزائیکی قبلی، با تغییر توازن موزائیک ها و با افزودن رهبران خودگماره قومی بیشتری به ترکیب حاکمیت! تا حکومت چهل تکه قومی و مذهبی عراق، مدتی دامنه بمب گذاری ها و عملیات انتحاری و تخریبی را به اوضاع پیش از داعش بازگردانند! این سناریو و نسخه واقعی تری است، تا تصویر جنگ آزادیبخش پارتیزان های دولت اقلیم!

گذشتن این تصویر غیرواقعی در مقابل صحنه، که گویا این "نیروهای کرد" هستند که در حمایت آمریکا و ایران و عربستان سعودی و قطر و ترکیه جنگند و داعش را عقب میزنند بسیار مخرب است. این تصویر، بشکله باروت عملیات قتل عام مردم کردستان عراق و ساختن "حلیجه" های بیشتر، توسط داعش و بعث و انواع و اقسام بازماندگان القاعده و جبه النصر و همه جانیان دست ساز غرب، را پر و پر تر میکند. نباید به این نسخه های "نجات بخش" که نسخه سوریه ای کردن عراق و کردستان عراق، و نسخه ابدی کردن تقسیمات قومی و مذهبی در خاورمیانه است، رضایت داد.

نه خاورمیانه، نه عراق و نه لیبی و نه سوریه و نه ایران، بطور خودبخودی داعش و جبهه النصر و القاعده تولید نمی کند. این ها را با پول و اسلحه غرب و دول متحد متعفن شان در منطقه ساخته اند، مسلح کرده اند و به جان مردم انداخته اند. این ها آدم های خودشان اند! امروز ارباب عوض کرده اند و فردا باز میتوانند به آغوش خدای خود بازگردند. جنگ و مقابله با این نیروی سوپر ارتجاعی امپریالیستی در عراق و سوریه، کار همان کسانی است که آنها را تولید کرده اند.

دفاع از خود در مقابل این نیروی ضدانسانی، تنها و تنها از طریق تسلیح عمومی مردم در محل های کار و زندگی ممکن است. امری که نه آمریکا، نه دولت اقلیم، نه پ ک ک، نه دولت عراق و نه همه دول مرجع منطقه، از ایران و عربستان و قطر و ترکیه خواهان آن نیستند و هرکجا که بتوانند در مقابل آن سد می بندند.

خاورمیانه خود به خود نه این وحوش، که انقلابات تونس و مصر و اعتصابات کارگری و تظاهرات اجتماعات اعتراضی می آفریند. از این رو جنگ با داعش و پاک سازی آن، بیش از هرکس باید مستقیماً توسط آمریکا و ناتو، صورت بگیرد. نه توسط همکاران و متحدین تاکتیکی و استراتژیک شان، چون ایران و عربستان و ترکیه و قطر و امروز حتی سوریه!

این جنگ را باید به دامان طرفین اصلی آن بازگرداند. همه دول محترم و متمدنی که در این "اپوزیسیون سازی ها" در منطقه شرکت داشتند، باید با نیروی نظامی و رو در رو، در کوچه و خیابان با داعش

جنگند و گنداب تولیدی خودشان را گندزایی کنند. آمریکا بزرگترین قدرت نظامی جهان است و میتواند اگر بخواهد یک شبه، داعش را از عراق پاک کند. نه با بمباران و حمله هوایی و موشک باران شهرها و محلات زندگی، که با نیروی زمینی و نظامی خود! باید دست دولتهای ایران، ترکیه، سوریه، قطر و عربستان سعودی، که خود عناصر بازسازی سیستماتیک باطلاق عراق اند، را از عراق کوتاه کرد.

آمریکا و ناتو، به جای کمک پشت جبهه و هوایی از سازمانها و دستجات قومی و مذهبی کرد، یا عرب، یا سنی یا شیعه، باید به نیروی خود، داعش را افسار بزنند. هر کمک پشت جبهه به، کردها "یا" سنی ها "یا" شیعه ها "یا" ... ده برابر بیشتر صفوف داعشی های سنی، شیعه، عرب و ... را علیه یک دیگر تولید و بازتولید میکند. در این میان از جمله، مردم محروم کردستان عراق، یکی از حلقه های ضعیف و بی دفاع در مقابل این تعرضات خواهند بود.

باید امکان دفاع مردم از خود، کار و زندگی و جامعه شان را فراهم کرد. و این جز از راه تسلیح عمومی همگان، در محل های کار و زندگی برای دفاع از خود، ممکن نیست. مردم باید در دفاع از زندگی، کار و سلامت شان، راساً مسلح شوند و امکان دفاع از خود را در مقابل این جانوران داشته باشند. امری که در دستور کار هیچ کس جز کمونیست ها نیست! همه این واقعیت را که چگونه احزاب کرد در کردستان عراق، در دل جنگ قدرت شان بر سر کسب مناطق نفوذ بیشتر و برای سهم بزرگ تری از حاکمیت عراق، مردم را بی دفاع در منگنه سازش و تخصم با دولت ترکیه و ایران و عربستان سعودی و قطر قرار داده اند، شاهد اند. همه شاهد اند که چگونه در اولین قدم، معنی عملی کمک ایران به دولت اقلیم، توافق بر سر محدود و فلج کردن احزاب کمونیست، چپ و ناسیونالیستی کردستان ایران است.

تا آنجا که به منفعت مردم محروم در کردستان ایران و به طبقه کارگر و زنان و مردان آزادیخواه در ایران باز میگردد، دخالت ایران در کیس کردستان عراق و در عراق، بلافاصله تنگ تر کردن فضای اعتراضی در ایران است. همه شاهد اند که جمهوری اسلامی ایران چگونه در مقابل تحركات متمدانه و انسانی مردم در کردستان ایران، علیه سلفی ها و در حمایت از قربانیان توحش داعش در سنگال، سد می بندد و دست حاکم شرع در کردستان ایران را برای معامله با دولت اقلیم و احزاب ناسیونالیست کرد در کردستان عراق، بازتر و بازتر میگذارد. همه شاهد اند که چگونه بازتاب تلاش جمهوری اسلامی ایران برای تقویت موقعیت تضعیف شده اش در عراق، که قرار است با همکاری با دولت اقلیم جبران شود، بلافاصله امنیتی کردن فضای هرگونه اعتراضی و از جمله اعتصاب در جریان طبقه کارگر در بافق است.

دست همه این دول مرجع در خاورمیانه، از ترکیه تا قطر و عربستان و سوریه و ایران، باید از عراق کوتاه شود. این دولتها در شکاف قومی و مذهبی و ملی بین مردم در عراق، ذینفد اند و هرروز آن را بیش از پیش بازتولید میکنند.

«دولت» اقلیم کردستان در پس تحولات خاورمیانه

خالد حاج محمدی

کردستان عراق در ۲۶ سال گذشته و از زمانی که در دل حمله امریکا به عراق به احزاب ناسیونالیست کرد، که مطیع ترین طرفداران امریکا بودند تحویل داده شد، به قبله گاه احزاب ناسیونالیست کرد در منطقه تبدیل شد. رابطه کردستان عراق و دو حزب اصلی ناسیونالیست کرد (جریان بارزانی و طالبانی) با هم و با دولت مرکزی هر مسیری طی کرده باشد، حاکمیت این احزاب بر کردستان عراق، به عنوان الگویی از به قدرت رسیدن بورژوازی کرد، یا به قول خود ناسیونالیستها حاکمیت «کردها»، نگاه و تقدیس شده است. این اتفاق در دل بر متن ستمگری ملی از جانب دولتهای مرتجع منطقه، همراه با تبلیغات وسیع ناسیونالیستی در اهمیت حاکمیت «کردها»، کل ناسیونالیسم کرد را در دوره ای تقویت کرد. توهامات ناسیونالیستی در مناطق کردنشین و امید به اینکه حکومت «ملی و خودی» دردی از هزاران درد و مشکل و معضل مردم محروم را دوا کند، در میان مردم کرد زبان کم و بیش افزایش یافت.

با به قدرت رسیدن این احزاب و علیرغم کش و قوسها و تخاصمات آنها با هم و دعوای همیشگی بر سر سهم هر کدام از آن، حفظ این منطقه به عنوان اقلیم کردستان و حفظ قدرت خود بر آن به عنوان منبع سود و کسب سرمایه و بهشتی برای بورژوازی کرد، اولویت هر دو حزب بارزانی و طالبانی بوده و هست. در این جامعه و در مدت کوتاهی ما شاهد عروج طیفی از سرمایه داران و تجار و...، خصوصا در میان سران خود این احزاب هستیم که پول و سرمایه عظیمی را بدست آوردند. محلات پولداری و کاخها و ویلاها و رستورانهای مجلل و کباباره های اعیانی و... به بخشی از سیمای امروز کردستان عراق تبدیل شده است. همین حقیقت توجه احزاب ناسیونالیست کرد و بخشهایی از بورژوازی کرد را در بقیه کشورها به خود جلب کرد. در کنار این اوضاع طبقه کارگر و محرومان این منطقه روز به روز شاهد فقر بیشتر و بی امکاناتی، بیکاری و محرومیت و افزایش هر روزه استثمار و فاصله طبقاتی خود با کسانی بودند که زمانی به آنها به عنوان رهبران جنبش «ملی کرد» امیدی بسته بودند. بر متن این واقعیت و ریختن توهم به «دولت خودی کرد»، به مرور شاهد رشد اعتراضات توده های مردم زحمتکش به حاکمیتی بودیم که بر شانه های توهامات خود آنها بیست و شش سال در قدرت مانده اند.

دولت اقلیم و دولت مرکزی عراق

حمله امریکا و متحدین آنها به عراق و نابودی کامل زیر ساختهای اقتصادی و کشتارهای وسیع و ویرانی کشور عراق و سرانجام اشغال این کشور توسط دول غربی که با شعارهای دروغین و پرطمطراق مبارزه با صدام، «دخالیت بشردوستانه» آنها و کمک به رشد «دمکراسی» در عراق دنبال شد، عوارض سنگین و عمیقی برای کل خاورمیانه و از همه بیشتر برای مردم عراق داشت. مردم عراق هنوز دارند تاوان «گسترش دمکراسی» مدل امریکا و ناتو را پس میدهند. رشد جریانات باند سیاهی، حاکمیت عملی گروههای تروریستی قومی و مذهبی، رشد تعصبات ملی و مذهبی، ترور و کشتار و انفجارات هر روزه در این جامعه و فقر و محرومیت بی حد و حصر، تنها گوشه ای از حقایق جامعه عراق و از نتایج «گسترش

دمکراسی» غربی است. جنایات دولت امریکا در این کشور و نفرت عمیق و عمومی از حضور آنها در این منطقه، در نبود نیرویی چپ و سکولار که خلاء مبارزه علیه اشغال را پر کند، به جریانات باند سیاهی و مسلح امکان داد که زیر نام «مبارزه با اشغالگر» و مخالفت با توحش غرب، و با اتکا به امکانات مالی وسیع دولتهای منطقه و در متن استیصال کامل و حاکم بر مردم عراق، رشد کنند.

سرم کردن دولت عراق با ترکیبی از نیروهای باند سیاسی از سنی و شیعه و ناسونالیستهای کرد، و تلاش هر یک از آنها برای سهم بیشتر از قدرت با اتکا به افزایش نفاق مذهبی و قومی و در جدالی همیشگی، باعث شد که این جامعه هیچوقت آرامشی به خود نگیرد. تا جایی که به ناسیونالیست های کرد برگردد، آنها در قدرت مرکزی سهیم و درآمدهای جامعه عراق از جمله پول نفت و ... در توافقی که میان نیروهای دخیل در حکومت برقرار بود، صاحب سهمی شدند. علیرغم اینکه در دولت حاکم بر عراق پستهای اصلی میان سران جریانات بورژوازی، از سنی و شیعه تا کرد و... تقسیم شده بود، و در این میان دوره ای جلال طالبانی و دوره اخیر فواد معصوم که هر دو از عناصر اصلی اتحادیه میهنی هستند، به عنوان رئیس جمهور عراق تعیین شدند، علیرغم اینکه کردستان عراق عملا و رسماً زیر حاکمیت دو حزب اصلی ناسیونالیست کرد بوده است، اما تخاصمات میان دولت مرکزی و حکومت اقلیم کردستان و مدل فدرالیسم قومی به عنوان دملی چرکین و ماندگار همیشه باقی مانده است.

در ۲۶ سال گذشته حاکمیت احزاب ناسیونالیست کرد بر کردستان عراق هیچ زمانی تخاصمات میان دو حزب اصلی بارزانی و طالبانی برای گسترش دامنه اقتدار سیاسی و اقتصادی خاتمه نیافت. این تخاصمات در دوره های مختلف و بر اساس فاکتورهای مختلف منطقه ای و محلی کم و زیاد شده است، اما هیچوقت نه عملا دولتی بورژوازی و ثبات یافته ای در کردستان شکل گرفت و نه سر نوشت این جامعه تعیین تکلیف عملی شد. کردستان عراق علیرغم اینکه به ظاهر صاحب دولتی بود و بارزانی از روز اول تا کنون رئیس اقلیم کردستان بوده، اما در عمل این منطقه بر اساس وزن اتحادیه میهنی و حزب دمکرات بارزانی به دو بخش تقسیم و در هر بخشی یکی از این احزاب حکم رانده اند. نه دولت مرکزی از آنچنان قدرتی برخوردار بود که تکلیف قدرت در کل عراق را به نفع خود یکسره کند و نه دو حزب اصلی ناسیونالیست کرد و شرکای اسلامی و ناسیونالیستی آنها در کردستان توانستند قدرت را یکسره و یکی را به نفع دیگری کنار بزنند و نه توافق پایداری هم برقرار شده است. با همه این فاکتورها حفظ اقلیم کردستان و داشتن جزیره ای که منبع سود و دارایی برای اقلیتی بورژوا در حاکمیت به قیمت تباهی زندگی مردم محروم آن جامعه، اولویت کل بورژوازی کرد بوده و است.

اوضاع کنونی منطقه و موقعیت اقلیم کردستان

در ۲۶ سال گذشته ناسیونالیستهای کرد در منطقه تابع سیاستهای غرب و مشخصا دولت امریکا و گوش به فرمان آن بوده اند. با شکست سیاستهای امریکا در خاورمیانه و کم شدن نقش و جایگاه آن و عروج قدرتهای دیگر و دخالت بیشتر دولتهای ایران، ترکیه، عربستان و... سطح رابطه اقلیم کردستان هم با این دولتها دستخوش تغییراتی شده است. ما در کل این ۲۶ سال شاهدیم که اتحادیه میهنی در بخش جنوبی کردستان عراق با مرکزیت سلیمانیه و هم مرز ایران، بیشترین روابط اقتصادی و تجاری و دوستی و نزدیکی با ایران داشته است. و بارزانی که بخش بزرگتری از کردستان عراق را در اختیار دارد، علاوه بر روابط اقتصادی و تجاری وسیع با دولت ترکیه، متحد این دولت در کل این ۲۶ سال است. در حال حاضر جمهوری اسلامی به عنوان دولتی که در کل عراق دست بالا دارد، در جنوب کردستان صاحب توریته و نقش و نفوذ و رابطه حسنه با اتحادیه میهنی است و در مناطق شمالی کردستان که تحت کنترل

بارزانی است، دولت ترکیه همین موقعیت را دارد.

تحولات سوریه و عروج داعش و حاکم شدن آن بر بخشی از عراق و سوریه، جنگ در کوبانی و مقاومت حزب اتحاد دمکراتیک و مسلح شدن مردم به کمک این حزب، در کنار کمک و دخالت بی دریغ پ ک ک، موقعیت حزب دمکراتیک کردستان سوریه و همزمان پ پ ک را کاملاً تغییر داد. دخالت این حزب در تحولات کردستان سوریه و اعمال حاکمیت خود در این منطقه، جنگ با داعش و کسب موفقیت‌هایی، این حزب و پ ک ک را در کل جنبش ناسیونالیستی و در منطقه صاحب نفوذ و اعتباری کرد. در حال حاضر و تا کنون این دو حزب در تقسیم بندیهای منطقه به عنوان متحدین روسیه، جمهوری اسلامی و دولت اسد شناخته میشوند.

حزب بارزانی که تاریخاً پ ک ک را به عنوان رقیب خود شناخته است و تاریخی از تخصصات را با هم داشته اند، با عروج داعش، به عنوان جریان متحد ترکیه و داعش از آن اسم میبردند. تحویل عملی شنگال به داعش توسط بارزانی و خارج کردن نیروهایش از این منطقه بدون شلیک یک گلوله و عواقب آن و جنایات داعش در شنگال، بستن مرز کردستان عراق بر روی آوارگان سوریه که اکثراً کرد زبان بودند، کندن خندق عمیق در مرز با کردستان سوریه، جهت سد کردن راه آوارگان، عدم کمک دولت اقلیم و در راس آن بارزانی در جنگ کوبانی، اتحاد رسمی و همه جانبه آنها با ترکیه به عنوان دولت مدافع رسمی داعش، حاکمین اقلیم کردستان و مشخصاً جریان بارزانی را نزد متوهم ترین ناسیونالیست‌ها بی اعتبار کرد. اعتراضات در شهرهای مختلف کردستان ایران، ترکیه، عراق در دفاع از کوبانی و افشای نقش مخرب حزب دمکرات کردستان عراق و شخص مسعود بارزانی، موقعیت این جریان را هم در کردستان عراق و هم در منطقه ضعیفتر کرد. شکست سیاست دولت آمریکا در خاورمیانه و مشخصاً سوریه، عقب نشینی آنها و شکست تاکتیک سپردن منطقه بدست دولتهای ایران و عربستان و ترکیه و توازن میان آنها و وخیم تر شدن اوضاع منطقه، موج وسیع آوارگی مردم سوریه و... و سرازیر شدن آن به اروپا، کشیده شدن دامنه تروریسم اسلامی داعش به اروپا، سرانجام دخالت جدی روسیه در منطقه و شروع جنگی همه جانبه علیه داعش و جبهه النصر و ابوزبیبون اسد، ضعیف تر شدن موقعیت متحدین آمریکا در منطقه، از فاکتورهای این دوره اوضاع خاورمیانه و مشخصاً سوریه است.

از مدتها پیش دیگر این روسیه است که در سوریه و در مبارزه با داعش همراه جمهوری اسلامی نقش اصلی تر را بازی میکند و به عنوان یک نیروی جدی و طبیعتاً در پی اهداف خود، جا پای جدی پیدا کرده است. دخالت کشورهای اروپایی و همراهی کردن عملی آنها با روسیه، فاکتورهای دیگری هستند که بر کل تحولات این منطقه و از جمله موقعیت احزاب ناسیونالیست کرد تاثیر گذاشته است. تحت تاثیر این واقعیات فشار به عربستان سعودی و ترکیه به عنوان دو دولت متحد ناتو و آمریکا و مدافعان اصلی داعش در منطقه، افزایش یافت. دوره اخیر دوره پیشروی روسیه در ماجرای سوریه، همکاری بیشتر اروپا و روسیه در خاورمیانه و شکست سیاستهای آمریکا و بر همین اساس تحمل شکستهایی به عربستان و ترکیه در این منطقه است.

این حقایق موقعیت نیروهای ناسیونالیست کرد در کل منطقه که هر کدام تابع سیاست یکی از دولتهای مرتجع منطقه بوده اند، را دچار تغییر کرده است.

در این دوره ما شاهد تحركات اعتراضی در شهرهای مختلف کردستان عراق برای بهبود وضعیت معیشت هستیم. تحركاتی که بخش وسیعی از کردستان عراق را فرا گرفت. ناسیونالیستهای حاکم به

بهانه اینکه دولت مرکزی عراق به آنها پول نداده است، از جواب مثبت به این اعتراضات سر باز زده است، کارت سوخته ای که در توجیه بی مسئولیتی آنها در قبال مردم کردستان عراق به کرات مورد استفاده قرار گرفته است. شروع این اعتراضات از طرفی و افزایش نفرت از حاکمین در میان کارگران، معلمین و اقشار کم درآمد جامعه کردستان، انشقاق و اختلاف میان احزاب حاکم در کردستان عراق تحت تاثیر اختلافات جدی ایران، ترکیه و کلا قطب ناتو و روسیه و دولتها و احزاب متحد آنها در منطقه، تشدید اختلافات میان ترکیه و روسیه، همگی به انشقاق میان نیروهای حاکم در اقلیم کردستان تاثیر جدی داشته است. علیرغم اینکه هم بارزانی و هم اتحادیه میهنی و هم سایر نیروهای شریک در قدرت از جمله حزب «گوران» (تغییر)، دو حزب اسلامی و کل بورژوازی کرد در عراق، تلاش میکنند، حاکمیت آنها لطمه نخورد و کردستان در دست آنها به عنوان منبع ثروت باد آورده باقی بماند، اما این اوضاع کل جامعه کردستان عراق را با سرنوشتی نامعلوم روبرو کرده است. دوره صدارت بارزانی تمام شده است، اما او با اتکا به نیرو و قدرت بیشتری که از بقیه دارد، حاضر به پیشبرد قوانینی که تصویب کرده اند نیست و در صدر قدرت مانده است. پارلمان کردستان که دورانی به عنوان نشانه تمدن و دمکراسی به آن میبایند، عملاً تخته شده است. این پارلمان که در دنیای واقعی در مقابل دو حزب اصلی هیچ قدرت اجرایی نداشت، امروز عملاً تعطیل است. رئیس پارلمان بدستور دفتر سیاسی بارزانی اجازه ورود نه تنها به ساختمان پارلمان بلکه به شهر اربیل را ندارد. چهار وزیر از جناح «گوران» به حکم جریان بارزانی از کار اخراج شده اند، و شخص بارزانی هم با اتکا به نیروی مسح و امکانات مالی و قدرت بیشتر در این منطقه، نه در قبال پارلمان و نه در قبال احزاب دیگر و نه مردم جوابگو نیست. در سلیمانیه و مناطق تابع آن عملاً نیروی بارزانی کاره ای نیست و اتحادیه میهنی همه کاره است. در حال حاضر درآمد و پول و قدرت عملاً در هر بخشی دست نیرویی است که قدرت نظامی و نفوذ بیشتری دارد. بعلاوه این دو نیروی اصلی ناسیونالیست کرد هر کدام متحدین متفاوت و متخاصم منطقه ای با هم دارند. اتحادیه میهنی در جبهه ایران و روسیه با پ ک ک و اتحاد دمکراتیک سوریه دوست است و بارزانی با ترکیه و عربستان سعودی. امروز شکست «دولت» اقلیم کردستان، بحران حکومتی، پوچی پارلمان کارتونی دولت اقلیم کردستان، بی جوابی و بی مسئولیتی احزاب حاکم در مقابل مردم محروم کردستان، نه تنها سخن رایج مردم کردستان است که خود احزاب ناسیونالیست کرد و شخصیتهای آن در بیان این حقایق ابایی ندارند.

امروز عملاً هیچ آینده ای روشنی در مقابل جامعه کردستان نیست. هیچ راه برون رفتی در مقابل این جامعه غیر از استقلال کردستان و برقراری یک دولت غیر قومی و غیر مذهبی و کوتاه کردن دست احزاب مسلح و حاکم در کردستان با اتکا به رای مستقیم مردم این منطقه نیست. این تنها راه مناسب و کم دردسرتی برای پایان انشقاق قومی و مذهبی و پایان بی صاحبی جامعه کردستان از زاویه منافع کل طبقه کارگر در عراق است.

در این اوضاع احزاب ناسیونالیست کرد ایرانی مستقر در کردستان عراق، که تا مدتی پیش کلاً به دخالت آمریکا و ناتو در ایران امید بسته بودند، بیش از احزاب هم جنبشی خود سردرگم و بی آینده اند. این احزاب در دل تحولات منطقه، در دل بحران حاکم بر کردستان عراق، از احزاب دمکرات ایران تا جریان زحمتکشان عبدالله مهتدی و عمر ایلیخانی و.. بر اساس سبک سنگین کردن منافع خود، هر کدام به یکی از این جریانها و به این اعتبار هر کدام به یکی از قطب بندیهای شکل گرفته در خاورمیانه آویزان شده اند.

دولت ترکیه و حمله به مناطق کرد نشین

مدتهاست پروژه پ ک ک و دولت ترکیه برای رسیدن به صلح و توافقات، تحت تاثیر تحولات منطقه و سیاستهای مختلف و منافع متفاوت آنها، به بن بست رسیده است. اوضاع کنونی خاورمیانه، بلند پروازیهای ترکیه در سوریه و منطقه را به بن بست رساند. امروز ترکیه حتی از جانب متحدین خود در ناتو، از جمله دولتهای اصلی اروپا چون آلمان و فرانسه تحت فشار است. در سوریه پروژه براندازی اسد نه تنها شکست خورد که متحدین دیروز سوریه از جمله داعش و جبهه النصر و... تحت فشارند. حضور وسیع روسیه در سوریه، حضور ایران به عنوان متحد روسیه و اسد، همکاری اروپا و روسیه در جنگ علیه داعش، ترکیه و عربستان را در این منطقه در موقعیت ضعیفتری قرار داده است. حمله امروز دولت ترکیه به مناطق کرد نشین و اعمال سیاست جنگ طلبانه، دستگیری و کشتن و ترور مخالفین، نه نشانه موقعیت خوب ترکیه، که عکس العمل دولت اردوغان به شکستی است که در منطقه خورده است. جنایات دولت ترکیه به بهانه مبارزه با پ ک ک که در کنار روسیه در جدال منطقه ایستاده است، تلاش دولت ترکیه برای کسب پیروزی در داخل این کشور و در ایجاد فضای ترور و کشتار و جنایات و بسیج ناسیونالیسم ترک است. ترکیه ای که همراه عربستان و بقیه متحدین در منطقه به جایی نرسیده اند و دچار عقب نشینی شده اند، با جنایات علیه مردم کرد زبان و مناطقی که پ ک ک و حزب اتحاد دمکراتیک خلقها در آن نفوذ داشته و دارند و با تضعیف موقعیت آنها در داخل ترکیه قرار است در ذهن مردم ترکیه جبران شود.

لشکر کشی ترکیه به شهرها و روستاهای کردستان ترکیه و تبدیل محل و زندگی مردم به جنگ و ایجاد فضای نظامی و ترور و میلیتاریسم در این منطقه به هر بهانه ای صورت گرفته باشد، مایه نفرت عمیق هر انسان شرافتمندی است. اما انتخاب این مقطع تاریخی برای اعمال چنین جنایاتی، عکس العمل دیوانه وار دولتی است که در تحولات خاورمیانه دچار شکست هایی شده است.

حزب کارگران کردستان (پ ک ک) همراه احزاب خواهر خود در سوریه و... در کل تحولات منطقه خاورمیانه و خصوصا در جنگ سوریه به عنوان متحد ایران و روسیه و اسد در مقابل مدافعان ناتو از جمله ترکیه و عربستان و... نقش بازی کرد. امروز حزب اتحاد دمکراتیک سوریه که متحد جریان اوجلان است، در سوریه منطقه کرد نشین را در کنترل دارد. بخش وسیعی از مناطق کرد نشین در ترکیه تحت نفوذ پ ک ک است. این جریان در عراق و حتی ایران بدلیل نقش مثبت در یک دوره سپاه در دفاع از کوبانی و مبارزه با داعش اعتباری کسب کرده است. پ ک ک در مبارزه با داعش بر خلاف دولت اقلیم و حزب بارزانی چه در سوریه و حتی در سنگال نقش مثبتی داشته است. جبهه ای که پ ک ک خود را عنصری از آن میدانند، در تحولات این منطقه موفقیتهایی قابل توجه کسب کرده است. لذا دولت ترکیه با حمله به مناطق کرد نشین، با ترور و کشتن مردمی که پ ک ک در میان آنها نفوذ دارد، در تلاش است، نه تنها شکست خود در خاورمیانه را نزد مردم ترکیه لاپوشانی کند، که موقعیت پ ک ک و حزب اتحاد دمکراتیک خلقها در ترکیه را نیز تضعیف کند. بعلاوه بحث مسئله باز کردن دفتر پ ک ک و حزب اتحاد دمکراتیک سوریه در مسکو نشانه نقشی است که روسیه برای این احزاب ناسیونالیسم کرد و مشخصا جناح متحد خود در این تحولات و در خود ترکیه و سوریه قائل است. مستقل از آینده ترکیه و پ ک ک، این اوضاع نمیتواند به تشتت میان احزاب ناسیونالیسم کرد و خصوصا افزایش تخاصمات میان جریان بارزانی و پ ک ک نیجامد.

پوچی پرچم منافع «ملت کرد»

امروز و در دل این اوضاع و جنگ و جبهه بندیهایی که صورت گرفته است، یک بار دیگر ریاکاری احزاب ناسیونالیسم کرد در ادعای تلاش برای حل مسئله کرد را خواهیم دید. آنچه کل این تحولات برای هر کارگر و انسان زحمتکشی باید روشن کند، پوچی پرچم رهایی مردم کرد، پوچی منافع مشترک کردها و پوچی برادری آنها است. تحولات دوره معاصر در کل این منطقه، حاکمیت ۲۶ ساله احزاب ناسیونالیست کرد بر کردستان عراق و بی حقوقی کامل کارگران و اقشار زحمتکش در این منطقه، بی اعتباری دولت اقلیم و پوچی دمکراسی پارلمانی آن به عنوان ابزار مشروعیت به حاکمیت بورژوازی کرد که حتی بر اساس موازین یک جامعه بورژوازی نیز در کردستان عراق اعتباری ندارد، وحدتها و دوری و نزدیکیهای کل این احزاب در دو دهه گذشته با مرتجعترین دولتها، همگی دال بر یک واقعیت است که ستمگری مردم کردستان پرچم بورژوازی کرد برای سهم خواهی از ثروت و قدرت است. نفس ستم گری بر مردم کرد که تاریخا توسط دولتهای مرتع منطقه اعمال شده است، پرچمی در دست بورژوازی کرد برای فریب مردم کرد زبان و تبدیل آنها به نیرویی در خدمت ناسیونالیستهای کرد است.

مسلم است هیچ دولت بورژوازی بدون بسیج مردم و قبولاندن خود به مردم محروم جامعه، نمیتواند روزی سر کار باقی بماند. هیچ قدرت استبدادی بدون رضایت محکومین به حاکمان قابل ادامه نخواهد بود. اولین حکمی که تحولات منطقه بر همگان عیان میکند، این واقعیت ساده است که در جامعه ای طبقاتی هیچ برادری و منفعت مشترک میان مردم جامعه وجود ندارد. بورژوازی کرد در کل منطقه همراه با احزاب سیاسی خود، به منافع خود آگاه است و برای تامین این منافع نه تنها حاضر است که علیه احزاب هم جنبشی خود توطئه کند و خون بریزد، بعلاوه حاضر است پارلمان و قوانین و موازین میان خود را هزار بار زیر پا بگذارد. احزاب بورژوازی که اگر منافع زمینی آنها طلب کند نه تنها حاضر اند سنگال را تحویل دهند و عصای دست داعش شوند، که آماده اند هر میزان از مردم کرد زبان را در عراق، ایران، ترکیه یا سوریه قربانی کنند، مشروط به اینکه این امر در خدمت کسب منافع مادی یا سیاسی خود باشد. کل احزاب اصلی ناسیونالیست کرد در منطقه از بارزانی تا طالبانی، از پ ک ک تا حزب دمکرات کردستان ایران، همگی بدون استثنا دوره های معینی در توافق با جنایتکارترین دولتهای منطقه علیه بقیه جنگیده اند، از مردم کرد زبان کشته اند و با سران دولتهای حاکم در منطقه برادری داشته اند. ملت و ملت پرستی درست مانند «مذهب مشترک» ابزار تحمیق جامعه و نگهداری طوق بردگی طبقات بالا بر طبقه کارگر و مردم محروم، ابزار فریب آنها و تبدیل شان به گوشت دم توپ در خدمت بورژوازی است. و امروز بیش از هر زمانی نقش مخرب ملت پرستی، مذهب و تعصبات مذهبی نه تنها مایه شرم بشریت که ابزار وسیعترین جنایات در جهان ما، در عراق و ترکیه و سوریه است.

امروز حل ستمگری ملی نه تنها در ماهیت احزاب ناسیونالیست کرد نیست که ماندگاری آن ابزاری برای ادامه حاکمیت آنها و معامله زیر نام حل این ستمگری است. ملت و ملت پرستی و «منافع مشترک یک مردم» به نام ملت و قبول آن از جانب طبقه کارگر و محرومان یک جامعه، امضای تمکین به بردگی خود و تسلیم در مقابل طبقه بورژوا است. کارگران با داشتن و نداشتن هر مذهبی، با هر زبان و منتسب به هر نژادی بخشی از یک طبقه جهانی با منافع مشترک اند. درک این حقیقت و پی بردن به منافع طبقاتی مستقل خود اولین قدم و اولین شرط پایه ای در خاتمه به بردگی این طبقه است.

کردستان عراق و آینده آن

ثریا شهابی

HYPERLINK "mailto:soraya_shahabi@yahoo.com" soraya_shahabi@yahoo.com

کردستان عراق تحولات مهمی را از سر میگذراند. اعتراضات وسیع و رو به افزایش توده مردمی که از حاکمیت دو دهه احزاب ناسیونالیست و عشیره ای کرد به ستوه آمده اند، حاکمان را به چالشی سرنوشت ساز کشیده است.

حاکمیت احزاب ناسیونالیست کرد در عراق، امروز به نقطه بحرانی خود رسیده است. احزابی که پس از دو دهه حاکمیت، بیش از هر زمانی بی لیاقتی و ناتوانی خود را بعنوان یک حکومت و یک دولت در قبول حداقلی از مسیولیت در قبال جامعه، به اکثریت شهروندان در عمل ثابت کرده است. این شرایط بار دیگر سرنوشت کردستان عراق و آینده این جامعه را، روی میز هم احزاب ناسیونالیست و هم احزاب و سازمانهای کمونیست منطقه، آورده است.

بازی و دیپلماسی حزب دمکرات کردستان عراق، بارزانی و سایر شاخه های ناسیونالیست کرد، با ورق استقلال و رفراندوم برای استقلال، استفاده از کارت استقلال و «بی کشوری کرد زبانان»، «انهم نه برای برداشتن کوچکترین قدمی در این راه، که اساساً بعنوان اهرم فشار معامله و کسب امتیاز از دولت مرکزی و قدرت های منطقه ای و جهانی، بیش از پیش پوچی خود را نشان داده است.

دیگر کسی برای این نوع داعیه های بارزانی و هم جنبشی هایش، تیره خرد نمی کند. استقلال و تشکیل یک دولت متعارف بورژوازی، امروز امری نیست که کسب و تشکیل اش در بضاعت ناسیونالیسم کرد باشد. این لقمه برای ناسیونالیسم کرد، چه در ترکیه چه در عراق، بزرگتر از دهانشان است.

ناسیونالیسم کرد تاریخاً و سنتاً، بی جریزه «تر» بی آرمان تر و بی شخصیت تر از آن است که حتی هنگامی هم که در پناه بمباران های آمریکا و سرنگونی صدام، و در شرایط فروریختن دولت مرکزی، شانس تشکیل دولت و اجرای رفراندوم برای جدایی در دامان اش می افتد، قدمی در این راه بردارد!

ناسیونالیسم کرد در تجربه عراق ثابت کرد که ناتوانی اش در کشوردار کردن، «ملت کورد» را دیگر قادر نیست بر گردن «دشمن» دولت مرکزی بیندازد! زیست و اعمال حاکمیت در «مناطق امن» و اردوگاهها و اقلیم ها، سوخت و ساز در «کامفورت زون» های ایجاد شده بر اثر شکاف های فی مابین قدرت های مرتجع محلی و بین المللی، حداکثر آرمان مدنی اش را می سازد. ناسیونالیسم کرد، کمترین ربطی به مدنیت و محرومیت ها و مصایب مردم ندارد.

مردم کردستان عراق، حق داشتند خواهان جدایی باشند و آن را تحمیل کنند، وقتی که شکاف قومی چنان عمیق است که برای کاهش مصایب آن، جدایی و تشکیل حکومت مستقل، سریع ترن و کم درد ترین راه است. احزاب ناسیونالیست کرد اما، با استفاده از این حقانیت، نه تنها هرگز اهرم و نیروی فشار جدی برای تشکیل کشور مستقل کردستان عراق نبودند، که خود مانعی مهم بر سر راه تحقق آن.

امروز که آخرین توهمات به حاکمیت احزاب ناسیونالیست ریخته است، و اعتراضات وسیع علیه آنها در

جریان است، در شرایطی که این احزاب در بحران اند، سوال اما این است که: روند های محتمل چی است؟ بهترین روندی که صف کمونیست ها را تقویت میکند و در مقابل قربانی شدن بیشتر مردم محروم کردستان عراق سد می بندد، کدام است.

اولین روند، تقابل و جدال احزاب ناسیونالیست کرد است. احزابی که هر کدام به یکی از دولت های مرتجع منطقه تکیه زده اند و عملاً عصای سیاسی و نظامی دست یکی از آنها هستند. تشدید تخاصم میان این احزاب و استفاده از اعتراضات مردم برای تغییر توازن قدرت به نفع خود، و تبدیل کردستان عراق به محل حل و فصل رقابت های منطقه ای، خطر از هم پاشاندن شیرازه جامعه را بر فراز سر کردستان عراق، زنده نگاه میدارد.

این سناریو تخریب بیش از پیش مدنیت در این جغرافیا است. دامن زدن به شکاف های قومی و ملی و مذهبی بیشتر، گسترش ناآرامی و عدم امنیت، سرمایه گذاری دستجات مرتجع محلی و بین المللی و منطقه ای بر مصایب مردم کردستان عراق و اعتراضات کارگری و مردمی، برای سیاه تر کردن وضعیت است.

روند دیگر: به میان آمدن یک پاسخ رایکال است که برای همیشه مردم کردستان عراق را از شر حاکمیت احزاب قومی و عشیره ای ناسیونالیست کرد، نجات دهد و بتواند حداقلی از امنیت و آزادی و رفاه را برایشان به ارمغان آورد.

سریع ترین و سراسر ترین پاسخ، تنها با بیرون کردن همه احزاب ناسیونالیست کرد از میدان جدال بر سر قدرت سیاسی، ممکن است. خواست و توده گیر شدن خواست: احزاب ناسیونالیست در قدرت کنار بروید! بگذارید مردم بر سرنوشت شان حاکم شوند. !این اولین قدم است.

علاوه بر طرح مطالبات، تبلیغ اینکه حزب دمکرات کردستان عراق و اتحادیه میهنی و شاخه های جانبی همه و همه، مسبب این وضعیت اند! و باید شرشان را از سر مردم کردستان عراق کم کنند! این یک رکن تعرض برای قدرت گیری، و تلاشی برای برگرداندن ورق به سود محرومین در کردستان عراق است.

مردم کردستان عراق، تجربه در قدرت بودن این ها را با گوشت و پوست و استخوان حس کرده اند. کنار بروید و بگذارید مردم سرنوشت شان را به قدرت خودشان تعیین کنند و بدست بگیرند، خواستی است که ریشه در این واقعیت دارد. توده گیر شدن و جنبشی شدن این خواست، امروز بیش از هر چیز میتواند مایه قدرت گیری نیرویی شود که بخواهد خلا قدرت فردا را پر کند.

در کنار این فشار، داعیه کسب قدرت سیاسی کمونیسم در این جغرافیا، تجهیز خود از همه نظر برای آن، تنها مرهم واقعی بر درد های مردم در کردستان عراق است. راه حل کمونیست ها برای رفراندوم و استقلال، اعلام آمادگی برای اینکه به مردم گفته شود که اگر دنیا دست ما کمونیست ها بود چه میکردیم! به ما و راه حل ما ببینید! امروز گوش شنوا دارد و خریدار! کمونیست ها همیشه حقایق رویدادها ی امروز را به روشنی به مردم کردستان عراق و به جهانیان گفته اند!

اعلام آمادگی و تلاش برای فراهم کردن ملزومات آن در خدمت حزب کمونیست کارگری کردستان برای کسب قدرت سیاسی، بشارت دهنده آینده بهتر و روشن تر است. رویدادها در انتظار آماده شدن نخواهند ماند. خلا قدرت میتواند آینده را از گذشته سیاه تر کند، اگر کمونیسم به اندازه کافی متحزب، مجهز و مسلح و آماده کسب قدرت نباشد.

دولت اقلیم و تله خودساخته استقلال

ثریا شهابی

هفت ژوئن امسال، مسعود بارزانی در توئیت خود اعلام کرد که دوشنبه ۲۵ سپتامبر رفراندوم برای استقلال کردستان عراق برگزار میشود.

۲۸ ژوئن و اشنگتن پست در مطلبی به قلم مسعود بارزانی نوشت:

“ درحالیکه نتیجه رفراندوم آینده استقلال کردستان را معلوم میکنند، با این وجود زمان سنجی و شرایط استقلال ما بستگی به مذاکرات با بغداد و مشورت با سایر همسایگان و جامعه بزرگ تر بین المللی، دارد. ما در مذاکراتمان با بغداد منعطف خواهیم بود.”

به این حساب، تصمیم مردم کردستان عراق، هرچه باشد، و هر اندازه که “بسیار خوش بینانه” شرایط برگزای رفراندوم “دمکراتیک” باشد، اجرای آن میتواند دهه ها و نسل ها مسئله مورد مشاجره و معامله و مذاکره و گروکشی، احزاب ناسیونالیست کرد با دولت مرکزی عراق، دولت های ترکیه و ایران و آمریکا و کشورهای اروپایی باشد.

فراخوان دولت اقلیم، که اساسا برای کاهش فشار اعتراضات مردم و طبقه کارگر و بعلاوه گروکشی و امتیاز بگیری صورت گرفته است، طبعا می بایست توسط احزاب چپ و کمونیست، طبقه کارگر و مردم آزادیخواه کردستان و عراق، پاسخ می گرفت. استقلال کردستان عراق، برای دولت اقلیم و بخصوص بارزانی، همیشه نه پروژه ای برای کشور دار کردن مردم کرد زبان عراق، که وسیله ای برای معامله، باج بگیری، و بازی های دیپلماتیک و گوشه بازی با دولت های غربی و دول منطقه بوده است.

ما بارها و بارها اعلام کردیم که ناسیونالیسم کرد و احزاب آن، قابلیت کشور دار کردن هیچ بخشی از کردستان های منطقه را ندارند! بورژوازی کرد، پس از تجربه شکست خورده جمهوری مهاباد در ایران و حاکمیت دو دهه عشیره فاسد بارزانی در عراق، سرنوشت اش را به بورژوازی های عرب، ترک، ایران و از همه مهمتر به شکاف های منطقه ای و صف بندی های بین المللی بسته است. احزاب ناسیونالیست کرد، قدرت و حاکمیت شان را در کردستان عراق، هم برای طبقه کارگر و هم برای طبقه خود، به نمایش گذاشته اند.

اعلام رفراندوم در کردستان عراق، که توسط بارزانی برای ساکت نگاه داشتن پائین، باز معامله گری و گروکشی صورت گرفته است، تیغ دولبه و پرتگاهی برای احزاب ناسیونالیست کرد و دولت اقلیم است. طبقه کارگر و شهروندان به تنگ آمده از حاکمیت فاسد عشیره بارزانی و نگران از آینده نامعلوم شان در ماندن با عراق فدراتیو- سناریو سیاهی که تصویر موصل و آزاد سازی آن، ریشه بر اندام هر جاندار می اندازد، باید از این فرصت استفاده کنند و این رفراندوم را به پایان حاکمیت احزاب ناسیونالیست و ملی و مذهبی تبدیل کنند.

فراخوان و رفراندوم ۲۵ سپتامبر، پروپاگاندی از جنس پروپاگاندهای سنتی احزاب ناسیونالیست که اساسا برای چانه زنی، معامله و سهم خواهی از دولت های مرکزی و قدرت های بین المللی صورت می گرفت، نیست. پروژه ای است که تاریخ اجرای آن مشخص و به مراجع بین المللی و دولت مرکزی عراق اعلام شده است.

رفراندوم قرار است برگزار شود، این معلوم است! بعلاوه معلوم است که آقای رئیس دولت اقلیم، از همین امروز تاریخ و نحوه اجرای نتیجه رفراندوم را، نه بسته به قدرت و آرا مردم و شهروندان ساکن شهرهای کردستان عراق و ساکنین مناطق تحت مشاجره، که تماما وابسته به شکاف های منطقه ای و مشروط به نظر قدرت حاکم امروز در کردستان عراق است!

رفراندوم قرار است برگزار شود، اما اجرای آن باز وسیله معامله و چانه زنی و امتیاز گیری احزاب ناسیونالیست از دولت مرکزی، دولت های منطقه و دول غربی خواهد بود. قرار است چند نسل دیگر از مردم کردستان عراق، این بار به بهانه نحوه اجرای استقلال، منتظر بمانند و به عشیره بارزانی وقت بدهند تا به حاکمیت فقر و فساد و ثروت اندوزی خود، ادامه دهند! قرار است “مسئله کرد” همچنان چون استخوان لای زخم به نفرت قومی و ملی بین عرب زبان و کرد زبان، به تفرقه در صفوف کارگر کرد زبان و عرب زبان، بیش از پیش دامن زند! این سناریو کشوردار کردن مردم کردستان عراق، از منظر دولت اقلیم و مسعود بارزانی است. سناریویی که نه تنها مردم کردستان عراق را کشوردار نخواهد کرد، که کار و زندگی آنها را وسیله رقابت های میلیتاریستی در منطقه و جهان، خواهد کرد.

از همین امروز باید به اولین تقلب در رفراندوم نه گفت! هیچ کس، و به طریق اولی دولت اقلیم حق ندارد نتیجه رفراندوم را مشروط به هیچ چیز، جز اراده آزادانه مردم کند! سازمان ملل حق ندارد خود را از این رفراندوم کنار بکشد! باید مجبورشان کرد، همانطور که این رفراندوم را همچون رفراندوم در هرکشور دیگری، به رسمیت بشناسند و خود را ملزم به اجرای آن کنند!

باید مراجع بین المللی و دولت مرکزی عراق و دولت های منطقه به آرا مردم در کردستان عراق گردن بگذارند و بی هیچ شرط و شروطی، حق تشکیل دولت مستقل مردم کردستان عراق را به رسمیت بشناسند و تمام قوانین بین المللی حق حاکمیت، در مورد کردستان عراق، فوراً به اجرا درآید.

برگزاری رفراندوم، چک سفید جدیدی به دولت اقلیم و احزاب ناسیونالیست کرد، نیست تا هرآنطور که شرایط معامله گری و کاسه لیستی و گروکشی ممکن میکند، با نتیجه آن بازی کنند.

بدون چنین خواستی، بدون چنین تضمینی، رفراندوم دولت اقلیم و مسعود بازانی، بی اعتبار و حلقه دیگری از گروکشی و معامله گری و بازی با سرنوشت مردم کردستان عراق است و باید محکوم شود.

۳ جولای ۲۰۱۷

ناسیونالیسم کرد و بازی با کارت رفراندوم

خالد حاج محمدی

مقدمه: بحث رفراندوم و مسئله استقلال کردستان عراق از مدتی پیش توسط مسعود بارزانی برای چندمین بار و این بار در شرایط ویژه امروز عراق، طرح شده است. بدنبال طرح رفراندوم از جانب بارزانی و طی پروسه ای کوتاه احزاب اصلی ناسیونالیست کرد از حزب بارزانی تا اتحادیه میهنی و جریانات اسلامی بر سر آن توافق کرده اند. بدنبال این ماجرا بار دیگر مسئله آینده کردستان عراق به بحث روز رسانه ها و محافل سیاسی در کردستان تبدیل شده و عکس‌العمل‌های مختلفی را در سطح منطقه به همراه داشت.

دولتهای منطقه از دولت عراق تا دولتهای ایران و ترکیه مخالفت خود را با این مسئله به روشنی بیان کرده اند. این مسئله بار دیگر سوالات قدیمی را بر متن شرایط امروز منطقه روی میز آورده است. از جمله این سوالات، آینده عراق بعد از جنگ موصل، مخاطرات جنگهای قومی و مذهبی دیگر در عراق، کردستان عراق و سرنوشت آن، چرایی طرح رفراندوم از جانب بارزانی و احزاب ناسیونالیست کرد و برخورد ما به آن و... هستند. در این نوشته تلاش میکنم به این مسائل پردازم و همزمان به چرایی طرح رفراندوم از جانب مسعود بارزانی و اهداف او و برخورد اصولی با این مسئله نیز اشاره کنم.

عراق یکپارچه توهم یا واقعیت

کشور عراق بدنبال جنگ خلیج و خصوصاً بعد از حمله آمریکا و اشغال این کشور در سال ۲۰۰۳ دستخوش تحولاتی جدی شد. بمباران عراق و کشتار وسیع مردم این کشور، نابودی زیرساختهای اقتصادی، تحریم اقتصادی، آوارگی میلیونی، مرگ و گرسنگی مردم محروم و کودکان و... تنها گوشه کوچکی از مصائبی است که بر مردم این کشور رفت. حمله به عراق با توجیه داشتن سلاح کشتار جمعی و به نام مبارزه با صدام حسین و ارمان دموکراسی برای مردم عراق صورت گرفت، چیزی که همان وقت برای دولت آمریکا بهانه ای ساختگی و مهندسی شده برای شروع جنگی بود که خود را محتاج آن میدید. حمله به عراق در حقیقت تلاش آگاهانه دولت آمریکا برای شروع جنگی بود که بتواند نیاز دولتهای غربی به ماشین جنگی آمریکا را به آنها تحمیل کند و یکه تازی و قدرت تخریب و جنگ و جنایت خود را به جهانیان گوشزد کند.

امروز تقریباً ۱۴ سال از حمله به عراق میگذرد. در طول اشغال عراق، در نبود جریان‌های رادیکال و بانفوذ که بتواند نفرت از اشغال و جنایات آمریکا، انگلستان و متحدین آنها در آن کشور را زیر پرچم رادیکال خود متحد و رهبری کند و به مقابله ای جدی با اشغالگری و جنایات نیروهای ارتجاعی پردازد، جریانات قومی و اسلامی به نام مقابله با اشغال و در دل استیصال عمومی که به مردم محروم تحمیل شده بود و با اتکا به نفرت عمومی از غرب رشد کردند و پرچمدار مبارزه با «اشغالگران» شدند. از آن زمان تا امروز عراق به محل تصفیه حسابهای قومی، ناسیونالیستی و مذهبی توسط باندهای آدمکش و انواع دارو دسته های مسلح تبدیل شده است. جریانات مسلح و آدمکشی که هر کدام در عین حال متکی به یکی

از دولتهای مرتجع منطقه بوده اند و از پیشیتیبانی مالی و تسلیحاتی و سیاسی آنها، علناً یا مخفی بهره جسته اند. در این چند سال آنچه به عنوان دولت و پارلمان عراق از آن اسم میبرند، در حقیقت کلوبی از نیروهای قومی، مذهبی، ناسیونالیستی و عشایر است که هر کدام صاحب انواع دستجات تا دندان مسلح اند و هر کدام در بخشی از عراق اعمال قدرت میکنند و مستقیم یا دو فاکتو حاکم اند. دولت عراق بر مبنای توان نیروهای مورد اشاره و میزان قدرت آنها کلکسیونی است از سران و رهبران احزاب مسلح و مرتجع قومی و مذهبی. احزابی که با اتکا به نفرت عمیق قومی و مذهبی، ملی و عشیره ای توانسته اند در قالب نمایندگان خودگمارده «عربها»، «شیعه»، «سنی»، «کردها» و... خود را به مردم تحمیل کنند و بر مسند قدرت بنشینند. در این چهارده سال و علیرغم شکل دادن به دولت جدید و پارلمان عراق که در برگیرنده این جریانات بوده است، کماکان ترور، کشتار، انفجار بمب و جنایت از سیمای این کشور و توسط خود این جریانات در تخصصات با هم از این کشور رخت بر نیست.

عراق در این مدت در دنیای واقعی یک کشور باقی نماند و هیچ جریان و حزب و گروهی با پرچم عراق متحد و در دفاع از کل مردم عراق یا به نام دفاع از آنها حتی با پرچم ناسیونالیسم عرب و عراق «عربی» ظهور نکرد. به این اعتبار امروز کسی پرچم عراق متحد و ناسیونالیسم عرب را در این کشور در دست ندارد، پرچمی که در دوره صدام حسین، حزب بعث و شخص صدام آنرا در دست داشت و ادعای آنرا حتی در منطقه داشت. احزاب و گروههای حاکم چه در دولت و چه در پارلمان با پرچم قومی و مذهبی، شیعه، سنی، کرد، عرب و ترکمن و... سهم خود از قدرت و امکانات آن جامعه به نام مردم منتسب به این «قومها»، «ملیتهای» و «مذاهب» را دنبال میکنند. به همین اعتبار و در کل این سالیان این نیروها علاوه بر باد زدن هویتهای کاذب قومی و مذهبی دست به تحریکات وسیع زده و به جنگهای خونین، به کشتار وحشیانه علیه مردم منتسب به این و آن دین و طایفه و ملیت دست زده اند. نتیجتاً میان مردم عراق به انشقاقی عمیق با اتکا به هویتهای کاذب قومی و مذهبی دامن زده اند و زخمهای چنان عمیقی بر پیکر این مردم برجای گذاشته اند که به این راحتی ها قابل التیام نیست. عراق پس از حمله آمریکا، جامعه ای از هم پاشیده، قومی و مذهبی شده و محل تاخت و تاز انواع نیروهای سیاه قومی و مذهبی و دول ارتجاعی منطقه ای است.

در کشور عراق تاریخاً ستمگری ملی از جانب دولت مرکزی علیه مردم کرد زبان موجود بود و این مسئله در جامعه تا سطح جدالهای سیاسی جدی و جنگهای چندین ساله و شکل گیری احزاب و جریانات مختلف در جنبش ناسیونالیستی کرد پیش رفت. اگر ما شاهد تاریخی از جنایت توسط حزب بعث علیه مردم کرد زبان بودیم و جدال میان دولت و احزاب ناسیونالیست کرد تا حد جنگهای مسلحانه در سالهای متمادی پیش رفت، اگر دوره ای طولانی از جنگ و تلاش برای مذاکره و توافق در کار بود و سرانجام اوضاعی فراهم شد که با هم بودن را ناممکن کرد، امروز با تراشیدن هویتهای کاذب قومی و مذهبی برای مردم عراق و دامن زدن به جنگها و کشتارها در ۱۴ سال گذشته، انشقاق عظیمی را میان آنها دامن زده اند، آنها را به جان هم انداخته اند و میان آنها دره عمیقی ایجاد کرده اند. دولت فدرالیسم قومی و مذهبی که در توافق با غرب و بعضی کشورهای مرتجع دخیل در عراق، بعد از اشغال این کشور شکل گرفت، نه تنها به دشمنی کور و تقسیمات قومی و مذهبی پایان نداد که خود مبنایی برای ادامه و تشدید عمیق آن شد.

در این چهارده سال ما شاهد جنگهای خونین و جدالهای همیشگی میان دستجات و گروههای جنایتکار به نام دفاع از مردم منتسب به این یا آن ملیت و دین بوده ایم. راس این جنگ و جدال احزاب و جریانات حاضر در پارلمان و دولت عراق اند. به این اعتبار خود دولت عراق بعنوان «مجمع الجزایر اقوام و

مذاهب» بر اساس این هویتها تشکیل شده و با اتکا به آن خود منشا جنایات و تحریکات قومی و مذهبی بوده است. مستقل از اینکه دولت همیشه ارگان حاکمیت طبقه حاکم است و در عراق نماینده طبقه بورژوا است و همیشه ناسیونالیسم پرچم ایدئولوژیک این حاکمیت و ابزار آن برای تحمیل مردم است، اما در عراق حتی در همین چهارچوب بورژوایی نیز ما با انواع پرچمها متناسب به بخشهای مختلف مردم عراق بر اساس هویتها کاذب قومی و مذهبی هستیم.

عروج داعش در منطقه بر بستر یک اوضاع عمومی و دخالتهای امپریالیستی در سه دهه گذشته و به کمک و بر شانه دولتهای غربی و در راس آنها دولت آمریکا و متحدین مرتجع آن در منطقه از عربستان و قطر تا ترکیه تولد یافت. عروج داعش و پاره کردن افسار خود، که زمانی در دست غرب بود، با اتکا به یک وضع واقعی در سوریه و عراق ممکن شد. پیشروی داعش در عراق تنها بدلیل توان جنایت و توحش این جریان و قدرت نظامی آن نبود. تسخیر بخشی از عراق بدون مقابله جدی و عقب راندن ارتش عراق از مناطق بزرگی از این کشور و شهرهای مهمی مثل موصل، با پرچم اسلام سنی و با اتکا به نفرت عمیقی ممکن شد که در این ۱۴ سال در میان مردم عراق کاشته شده بود و عراق را عملاً شقه شقه و توانسته بودند مردم نا آگاه و همسرنوشت را به عنوان شیعه و سنی، عرب و کرد به دشمن هم تبدیل کنند.

امروز و در دل جنگ موصل و ویرانی آن با اتکا به میلیتاریزم آمریکا و متحدین او به نام مبارزه با داعش، متاسفانه نفاق مذهبی و قومی به حد اعلا خود رسیده است، چیزی که باروت جنگ و وحشیانه همه نیروها از دولت عبادی تا بارزانی و خود داعش است. موصل دیر یا زود از دست داعش خارج خواهد شد، اما سنی گری و رشد باندهای جنایتکار سنی به نام داعش یا هر نام دیگری، زمینه رشدشان با اتکا به نفرت برحق از جنایات «ائتلاف علیه داعش» و دولت عراق و حشدالشعبی و دولت اقلیم و... و نابودی شهر موصل، آوارگی صدها هزار انسان و بی خانمانی و کشتار و تحقیر و اعمال انواع توحش علیه آنها به نام «سنی و داعشی»، افزایش خواهد یافت. حشدالشعبی با اتکا به تعصبات کور مذهبی، بر بستر استیصال عمومی که بعد از جنگ آمریکا به مردم عراق تحمیل شد، توانست به کمک ایران شکل بگیرد. امروز در عراق، در مناطق شیعه نشین این کشور مردم عادی و نه حتی طرفداران حشدالشعبی، از سر استیصال و ناچاری، برای تامین امنیت جانی خود رسماً و علناً به این نیروی جنایتکار باج میدهند. اینکه داعش جنایتکار است و باید از منطقه پاک شود، آرزوی هر انسان باشعوری است. اینکه داعش را هر کس نابود کند، نباید مخالفت کرد حتی اگر آمریکا چنین کاری کند، باز امری بدیهی است. اما کسی یا آمریکا و ناتوی که نیروی نظامی ۶۸ کشور و امکانات مالی و تسلیحاتی آنها را به خدمت گرفته است و روزانه صدها تن بمب بر سر مردم موصل میریزند، «ائتلاف علیه داعشی» که ابتدایی ترین امکان برای نجات جان یک و نیم میلیون نفر ساکن موصل در برنامه جنگی اش قید نشده است، دولتهایی که شهر موصل و مردمش را ۶ ماه است از آسمان و زمین میکوبند، مستقل از نفس این توحش و جنایت، بی تردید نیروی وسیعی را از سر استیصال و از سر بی پناهی و از سر نفرت از بمباران و قتل عام مردم موصل و کشتن «سنی ها» تحویل داعش میدهد.

مردم موصل قربانیانی هستند که از هیچ طرفی ارزشی برای جان و هستی آنها قائل نشده اند. داعش تلاش میکند از آنها سربازگیری کند. نیروهای ائتلاف به رهبری آمریکا به نام مبارزه با داعش و برای تامین اهداف خود، از زمین و هوا آنها و محل کار و زندگی شان را بمباران میکند. فراریان از موصل و از دست داعش نیز از نفرت قومی و مذهبی اشاعه داده شده چه در سایر شهرها و چه در اردوگاههایی که به تبعیدگاه شباهت دارد، نه تنها بری نیستند که بارها کشتار شده اند، حرمت و کرامت انسانی آنها

لگدمال شده است و زمینه جدی برای سربازگیری داعش در میان آنها فراهم کرده اند.

با توجه به این اوضاع تصور کشور یکپارچه عراق و زندگی مشترک مردم در عراق در چهارچوب آن، تحت حاکمیت دولتی قومی-مذهبی متاسفانه نه تنها محتمل نیست که امروز ناممکن است. چنین امری زمانی ممکن است که نیرویی کمونیست، نیرویی انسان دوست، نیرویی سکولار و قدرتمند عروج کند و چنان توانی داشته باشد و چنان قوی باشد که حاکمیتی غیر قومی و غیر مذهبی را به عنوان حداقلی به احزاب و حاکمین عراق تحمیل کند. نیرویی که به حقوق اولیه مردم عراق، به حق زندگی برای همه مستقل از هر نوع تقسیمات قومی و مذهبی و...، پایبند باشد و در مقابل کل این مردم جوابگو باشد. متاسفانه امروز و در این شرایط چنین نیرویی با چنین موقعیت و چنین توانی در صحنه موجود نیست. بی شک در این شرایط حاکمیتی سکولار، غیر قومی و غیر مذهبی، یک دستاورد برای پایان دادن به جنگهای قومی و مذهبی و شرط اول ترمیم شکاف عمیقی است که مرتجعین حاکم و دولتهای مختلف امپریالیستی و منطقه ای برای تامین منافع خود، میان مردم عراق ایجاد کرده اند. اما امروز تصور کشور یکپارچه عراق بدلیل مورد اشاره و بسیاری فاکتورهای دیگر دور از چشم انداز است.

مسئله کرد

مسئله کرد چه در عراق و چه در منطقه یکی از معضلات جدی و با تاریخی از ستمگری از جانب دولتهای مرکزی و با تاریخی از جدالهای سیاسی و نظامی است. تا جایی که به جریان ما برگردد، جواب ما مشخصاً به مسئله کرد در کل منطقه، حل این مسئله از کانال مراجعه به آراء مستقیم مردم کرد زبان از طریق یک رفرا اندم است. از نظر ما در این رفرا اندم مردم مناطق کرد نشین دو آلترناتیو را در مقابل خود دارند، یا رای دادن به جدایی و تشکیل دولت مستقل و یا ماندن در چهارچوب کشور به عنوان شهروندان متساوی الحقوق. جهت ما در این زمینه حل مسئله و خاتمه دادن به مسئله ملی است. به همین دلیل ما راه حلهای دیگر از نوع خودمختای و یا فدرالیسم را به عنوان جواب به این معضل نه تنها برسمیت نمیشناسیم که آنها را راهی برای ادامه نفاق ملی و ابدی و ماندگار کردن آن میدانیم. اینکه در روز رفرا اندم در هر کشوری، ایران یا عراق و یا ترکیه و...، توصیه ما به مردم چه خواهد بود، آیا ما طرفدار جدایی و استقلال خواهیم بود یا ماندن و حق برابر شهروندی، بستگی به ارزیابی ما در آن شرایط مشخص است که اولاً چه به نفع مردم است و در صورت جدایی آیا شرایط مناسبتری برای رشد مبارزه طبقاتی خواهند داشت یا نه و اینکه این جدایی یا ماندگاری کدام یک به نفع مبارزه سراسری طبقه کارگر در آن کشور است. در هر حال نقطه عزیمت ما تامین زندگی بهتر و شرایط مناسب برای مردم کردستان و توجه جدی به مصالح عمومی جنبش کارگری در کل آن کشور است.

در مورد کردستان عراق نیز جریان ما و دو حزب هم جنبشی ما در عراق (حزب کمونیست کارگری عراق و حزب کمونیست کارگری کردستان) از سالها قبل و با ارزیابی که از اوضاع عراق داشتیم، استقلال کردستان و تشکیل دولتی مستقل را مناسب دانسته ایم. دلیل این مسئله به روشنی رشد ناسیونالیسم تا حدی است که امکان زندگی مشترک در چارچوب یک کشور را از مردم سلب کرده است. از طرف دیگر با استقلال کردستان حربه ستم ملی از احزاب ناسیونالیست کرد گرفته شده و مبارزه طبقه کارگر و توده مردم محروم علیه بورژوازی کرد و احزاب آن در شرایط مناسبتری پیش خواهد رفت. ما عموماً نه طرفدار کشورهای جدید هستیم و نه تقسیم کشورها را به کشورهای کوچکتر و جدید مناسب میدانیم. ما به عنوان کمونیست فکر میکنیم وجود کشورهای بزرگتر و حتی برداشتن مرزهای ساخته شده در میان

کشورها و تقسیمات ملی که کرده اند، شرایط مبارزه کل طبقه کارگر را آسانتر و اتحاد بخش وسیعتری از این طبقه را ممکن تر میکنند. از این زاویه جدایی کردستان و استقلال آن و حتی برسمیت شناختن حق جدایی و تشکیل دولت مستقل، از اصول ما بیرون نمی آید، بلکه یک سیاست تاکتیکی در جواب به یک مسئله سیاسی است که مستقل از خواست ما تحمیل شده است. در حقیقت برسمیت شناختن جدایی و در مورد کردستان عراق هم توصیه ما به عنوان راه حل، از سر ناچاری و به معنایی یک عقب نشینی ما به عنوان کمونیست از اصول خود است که شرایط تحمیل کرده است. حل مسئله کرد و راه حل ما به آن در کل منطقه یک عمل جراحی برای برداشتن دمل چرکینی است که مادام آنرا از ریشه برنارید، شرایط مبارزه سیاسی کل طبقه کارگر را سخت تر میکند. توصیه ما به جدایی در عراق و برای حل مسئله کرد به این دلیل روشن است که تخصصات قومی و دشمنی کور را ناسیونالیستها تا حدی افزایش داده اند و مردم را در هر دو طرف این ماجرا کور و تحت تاثیر قرار داده اند، که متأسفانه امکان زندگی مشترک را برای آنها باقی نگذاشته اند.

اکنون بیش از دو دهه است کردستان عراق عملاً تحت حاکمیت احزاب ناسیونالیست کرد است. ستم گری ملی در دنیای واقعی وجود خارجی ندارد. اما بعد از دو دهه نه تنها تخصصات قومی حل نشده است و مسئله کرد جواب نگرفته، بلکه در هر اتفاقی با اتکا به نفاق قومی خطر جنگهای قومی به عنوان ابر سیاهی زندگی مردم را تهدید میکند. بعلاوه به اصلاح دولت اقلیم کردستان، به بهانه نوع رابطه خود با دولت مرکزی و با اتکا به نفاق موجود و بهانه «دولت مرکزی مسئول است»، هر اجفافاتی را به مردم این منطقه تحمیل میکند. فضای جامعه کردستان در هر دوره و با هر اتفاق جدی یا تخصصات جدی، فوری رنگ و بوی تخصصات موجود و ملی را توسط احزاب حاکم، و برای جان بدر بردن خود از دست مردم حق طلب، میگیرد و بدین صورت بورژوازی کرد و احزاب ناسیونالیست راه فراری از جوابگویی به ابتدایی مطالبات پیدا میکنند. در بیش از بیست سالی که آنها عملاً و در یک رابطه فدرالی قومی با دولت مرکزی بر کردستان عراق حاکم بوده اند، سران احزاب ناسیونالیست کرد و در راس آنها خانواده های بارزانی و طالبانی به میلیاردیهای تبدیل شده اند و مردم کردستان هر روز بی امکاناتتر و فقیرتر و محرومتر شده اند. وجود نفاق و تخصصات ملی و تبدیل هویتهای کاذب به باور مردم محروم به عنوان هویت، ابزاری در دست مشتئی سرمایه دار حاکم در کردستان است که با اتکا به آن، نفس مبارزه طبقاتی در کردستان را زیر مسئله ملی و اختلاف با دولت مرکزی لوٹ میکنند.

بارزانی و بازی با کارت استقلال

استقلال کردستان اولین بار نیست که توسط بارزانی طرح میشود. بارزانی در چندین سال اخیر و در دوره ها و شرایط خاصی که فکر کرده است، موقعیت دولت مرکزی چندان مناسب نیست، کارت استقلال کردستان را روی میز گذاشته است. هدف از بازی با آن حداقل در شرایط کنونی نه اجرای آن و مستقل شدن کردستان، بلکه معامله با دولت عبادی و گرفتن امتیاز است.

قبلاً و زمانی که داعش به عراق حمله کرد و بخشی از عراق را تسخیر کرد، ارتش عراق ضعیف و دولت مرکزی زیر فشار بود و حتی بحث خطر حمله داعش به بغداد زبان زد خاص و عام بود، بارزانی یک بار دیگر مسئله استقلال کردستان را به میان کشید تا در آن شرایط امتیازات بیشتری را از دولت مرکزی بگیرد. دوره ای که داعش دستش به هر جا میرسد از کشتار و جنایت در وقیحانه ترین شکل آن ابایی نداشت، دوره ای که داعش توسط دولت ترکیه همه جانبه حمایت میشد، بارزانی نه تنها اعلام کرد

که با داعش جنگی ندارد که در وساطت ترکیه شنگال را شبانه خالی کرد و دو دستی تحویل داعش داد. جنایات داعش در شنگال، کشتار وسیع مردم منتسب به ایزدی، راه انداختن بازار برده فروشی از زنان و دختران شنگال بدون کمک مستقیم حزب بارزانی ممکن نبود. فجایعی که امروز ناسیونالیسم کرد برای آن اشک تمساح میریزد و دوره ای به بهانه پس گرفتن شنگال از داعش سفره گدایی پهن و انبوهی از اسلحه و امکانات از دولت‌های مختلف گرفتند.

کارت استقلال امروز بارزانی نیز به عنوان اهرم فشاری علیه دولت مرکزی و برای تحمیل کردن شرایطی است که بارزانی و سایر احزاب مرتجع از اتحادیه میهنی تا جریان‌ات اسلامی، پس از جنگ موصل در نظر دارند. آنچه مسلم است دیر یا زود داعش را از موصل بیرون میکنند و با فرعی شدن جنگ با داعش، سرنوشت کل عراق و تقسیم داری و امکانات و تعیین دایره قدرت و نفوذ هر کدام از احزاب و ملیشای مسلح از دولت عبادی و حشد الشعبی تا «سنی ها» و احزاب ناسیونالیست کرد و... مورد بازبینی قرار خواهد گرفت. احزاب ناسیونالیست کرد در دوره عروج داعش و با استفاده از موقعیت ضعیف دولت مرکزی منطقه نفوذ خود و حاکمیت عملی خود را گسترش دادند. در شروع جنگ موصل نیز علیرغم توافق مشترک آنها و دولت مرکزی با دولت آمریکا مبنی بر اینکه بعد از «آزادی موصل» نیروهای پیشمرگ باید به مناطقی برگردند که قبل از حمله داعش زیر کنترل داشتند، بارزانی و بقیه احزاب ناسیونالیست کرد امروز مدعی اند که حق حاکمیت بر هر منطقه ای که از داعش خالی کرده اند، را دارند. کارت استقلال کردستان در دست بارزانی و بقیه احزاب در کردستان عراق، سر سوزنی ربطی به حل مسئله ملی در عراق و خاتمه دادن به شکاف ملی ندارد. بلکه ابزاری است برای گرفتن امتیاز بیشتر و برای وسعت بخشیدن به مناطق تحت حاکمیت خود با اتکا به نفاق ملی و تحریکات قومی. به همین دلیل حاکمین بر اقلیم کردستان نه تنها نمیخواهند گامی در جهت حل مسئله کرد بردارند و به شکاف و انشقاق موجود پایان دهند، بلکه و بعلاوه با تحریکات قومی، با تبلیغات ناسیونالیستی، در تلاشند برای جدال خود از مردم ناآگاه در مناطق کرد نشین سربازگیری کنند.

در همین مدت ما شاهد برافراشتن پرچم کردستان در کرکوک در کنار پرچم عراق بودیم. مستقل از اینکه اتحادیه میهنی دست به چنین عملی زد تا موقعیت خود را با اتکا به افزایش نفرت قومی و دشمنی کور در میان مردم کرد و عرب زبان کرکوک در مقابل بارزانی بهبود ببخشد، همزمان به ابزاری در دست همه ناسیونالیست‌های کرد در جدال با دولت عبادی و باز هم برای افزایش سهم خود بعد از «آزادی» موصل تبدیل شد. بی شک برای هر فرد شرافتمند و متمدنی آشکار است که پرچم عراق یا کردستان هر دو بیان حاکمیت بورژوازی در عراق و کردستان بر مردم کارگر و زحمتکش و هر دو مثل همه پرچم‌های حاکمیت‌های بورژوایی سمبل بردگی است. اما بر افراشتن پرچم کردستان درست در این شرایط برای تحریکات قومی بیشتر و افزایش تنش‌های کور و ارتجاعی جهت کسب امتیاز احزاب بورژوایی کرد در این منطقه است.

اینکه بارزانی اعلام میکند، انجام رفراندوم به معنای اجرای فوری استقلال نمی باشد هم در حقیقت بخشی از همین تاکتیک و گرو گرفتن رای مردم کرد زبان و موکول کردن اجرا و عدم اجرای آن به میزان کوتاه آمدن دولت مرکزی و سطح امتیازی است که به او و حاکمیت ناسیونالیست کرد خواهند داد. کارت کرد و استقلال کردستان هم تنها و تنها بازی دیپلماتیک با دولت عبادی و سایر جریان‌ات مرتجع سهیم و دخیل در شکل دادن به چهارچوب حاکمیت در عراق است.

علاوه بر این و با توجه به رشد اعتراضات و نارضایتی از فساد مالی، فقر، چپاول در کردستان عراق،

طرح استقلال کردستان و تاکید بارزانی و سایرین بر فراندنم، تلاشی است برای حاشیه ای کردن موج اعتراضات حق طلبانه مردم زحمتکش کردستان به بی حقوقی خود، به فقر و بی امکاناتی و به زدنی و چپاول آشکار احزاب و نیروهای حاکم در کردستان. احزاب بارزانی و طالبانی با اتکا به کارت استقلال و در دل تخاصمات موجود با دولت مرکزی، در تلاشند مردم معترض را به خانه های خود بفرستند، اعتراضات آنها را حاشیه ای کنند، با وعده فراندنم و استقلال فرصتی دیگر برای خود بخزند و بار دیگر حاکمیت ارتجاعی خود را از گزند مردم محروم جان به لب رسیده در آمان نگاه دارند.

بهر حال فراندنم مورد نظر بارزانی و همراهانش از طرفی ابزاری برای فشار به دولت عراق در معامله ای بر سر میزان سهم و امتیاز بیشتر است و از طرف دیگر ابزاری برای حاشیه ای کردن اعتراض مردم در کردستان. این مسئله سر سوزنی به حل نه تنها ستم ملی که جواب به هزاران مسئله و معضل مردم از فقر و گرسنگی تا بیکاری و تامین ابتدایی ترین مطالبات آنها ندارد. طرح این مسئله در این دوره به دلیل نزدیک شدن به پایان جنگ موصل و تعیین تکلیف قدرت در عراق است. اگر چنین نبود و اگر واقعا فراندنم را به عنوان راهی برای خاتمه به نفاق ملی و حل مسئله کرد دنبال میکردند دلیلی برای مخالفت با آن حتی اگر بارزانی و طالبانی پای آن میرفتند موجود نبود. تنها شرط ما و هر جریان مسئولی پیشبرد تمدنانه فراندنم زیر نظارت مراجع بین المللی و تامین شرایطی مناسب برای اجرای آن و اتکای واقعی به رای مردم در این ماجرا بود. همچنانکه اشاره کردیم حل مسئله کرد و پایان دادن به تخاصمات ملی راهی ندارد جز مراجعه مستقیم به آرای مردم کردستان از طریق یک فراندنم که در آن به جدایی و تشکیل دولت مستقل کردستان و یا ماندگاری در چهارچوب عراق و حق برابر شهروندی برای مردم کرد زبان رای میدهند. در چنین شرایطی باید نیروهای نظامی از هر جریانی باشد را از محل کار و زندگی مردم خارج کرد و مدت زمان معینی را برای فعالیت آزادانه همه احزاب و نیروهای سیاسی برای آشنایی مردم با برنامه و سیاست و جواب آنها فراهم کرد. مستقل از اهداف بارزانی و بقیه نیروهای حاکم بر کردستان عراق و کارت فراندنم آنها، حل مسئله کرد در این کشور و پایان دادن به تخاصمات ملی هیچ راه حل دیگری ندارد.

اما کارت فراندنم و استقلال کردستان کارت سوخته بارزانی و احزاب ناسیونالیست کرد برای سر دواندن مردم در کردستان و مهمتر برای امتیازگیری از دولت مرکزی است. باید اهداف پشت پرده این بازی کثیف را که به نام دفاع از حق «مردم کرد» در بوق و کرنا کرده اند را افشا کرد. باید به مردم محروم در کردستان عراق نشان داد که قرار است با وعده «فراندنم» و «استقلال» آنها را برای مدتی سر بدوانند و خواسته های حق طلبانه امروزشان را به آینده ای مبهم و موهوم حواله دهند. باید اهداف معامله گرانه و کثیف پشت این سیاست را افشا کرد و اجازه نداد مردم محروم کردستان را سیاهی لشکر بده بستانهای سیاسی و مالی خود با دولت مرکزی عراق کنند.

۲۵ آوریل ۲۰۱۷

تحولات کردستان عراق، کمونیستها و ناسیونالیسم کرد

خالد حاج محمدی

مقدمه: تحولات کردستان عراق، حمله دولت مرکزی با همکاری شاخه ای از اتحادیه میهنی و تسخیر بخش بزرگی از مناطقی که زیر کنترل احزاب ناسیونالیست کرد بود، کل فضای عراق، کردستان عراق و موقعیت ناسیونالیسم کرد در منطقه را تحت تاثیر قرار داد و سوالات جدیدی را در مقابل نیروهای سیاسی و مردم کردستان عراق گذاشت. این اوضاع جدال و کشمکش میان نیروهای درگیر در عراق و کشمکش میان احزاب ناسیونالیست کرد را وارد فاز دیگری کرد و همزمان مردم کردستان را وارد دوره ای جدید کرد. بر این بستر جدال و کشمکش میان احزاب ناسیونالیست کرد، سرنوشت فراندنم و بحثهای حول آن، توازن قوای جدید در عراق و سرنوشت مردم کردستان و... بحثهای مختلفی را در فضای سیاست در عراق و کردستان عراق و منطقه دامن زده است. این اوضاع سوالات جدیدی را در مقابل جامعه قرار داده است و همزمان نگرانی از آینده کردستان عراق و ناکافی بودن نقشه های گذشته و لزوم جوابی به این اوضاع و دلایل تراژدی که به مردم کردستان تحمیل شد و بررسی آنرا روی میز همه جریانات سیاسی جدی قرار داده است. در این نوشته تلاش میشود به این اوضاع، دلایل آن، راه حل و جوابهای مختلف و همزمان چه باید کرد ما کمونیستها و تجربه کردستان عراق برای کارگران و مردم آزادیخواه در کردستان ایران و.. بپردازم.

تراژدی ۱۶ اکتبر

تا قبل از ۱۶ اکتبر مردم کردستان با اعتماد بنفیس احساس میکردند بعد از فراندنم و رای بالایی که به جدایی کردستان از عراق دادند، میتوانند سرنوشت دیگری پیدا کنند. فکر میکردند با استقلال کردستان به دوران کشمکش دهها ساله و به خطر لشکر کشی و جنگ و جنایت دولت مرکزی پایانی خواهند داد. احساس قدرت و آمادگی برای مقابله با هر نوع حمله و دخالت دولت مرکزی و در دفاع از حق و زندگی خود را در خود میدیدند. آنها احساس میکردند با استقلال کردستان میتوانند زندگی بهتری داشته باشند، به جنگ و کشمکش قومی نقطه پایانی خواهند گذاشت. آنها علیرغم تهدیدات دولت مرکزی و دول مرتجع ایران و ترکیه و همزمان مخالفت سازمان ملل، در فراندنمی رای به جدایی از عراق داده و این را حق خود میدانستند. اما این احساس قدرت و اعتماد به نفس یک شبه و بر دوش احزاب ناسیونالیست کرد به سرعت زیر و رو شد و جای خود را به خشم، نفرت، هراس، ضعف، ناتوانی و بی قدرتی مطلق داد.

۱۶ اکتبر ارتش عراق و آدمکشان حشدالشعبی بر اساس توافق مخفیانه قبلی با گوش به فرمانترین، فاسدترین و بیمایه ترین شاخه اتحادیه میهنی (خانواده طالبانی)، به مناطق مختلفی که در دست احزاب ناسیونالیست کرد بود حمله کردند. با این حمله بخش بزرگی از مناطق مورد اختلاف از جمله شهر کرکوک، خانقین، سنگال و... بدون هیچ مقابله ای بدست حشد الشعبی افتاد. اتحادیه میهنی کرکوک و خانقین و... را رسماً و بر اساس توافقات قبلی و مخفیانه خود با قاسم سلیمانی، عبادی و فرماندهان حشد الشعبی، به آنان تحویل داد. جریان بارزانی نیز که تا قبل از فراندنم به مردم تعهد میداد که «قاطعانه در مقابل هر حمله ای خواهد ایستاد» و «تا پای جان مقاومت میکنند» و از توان و آمادگی کامل نیروی

پیشمرگ میگفت، بدون هیچ مقابله ای جدی هزیمت کردند و مردم محروم را بدون اطلاع قبلی و با دستهای خالی تنها گذاشتند. مردم کردستان عراق در میان توهم و ناباوری شاهد عقب نشینی و فرار نیروهای پیشمرگ به دستور روسای احزاب ناسیونالیست کرد و سپردن شهرهای مختلف به نیروهای عبادی شدند.

این تراژدی بر دوش شاخه ای از اتحادیه میهنی و مشخصاً خانواده طالبانی ممکن شد. آنها عملاً و رسماً، مردم کردستان و سرنوشت آنها را در معامله ای ننگین و در توطئه ای مشترک با قاسم سلیمانی و رهبران حشدالشعبی و عبادی فروختند. اگر دیروز و در دل حمله داعش به عراق، خانواده بارزانی در معامله ای شرم آور با ترکیه و داعش شنگال را به داعش فروخت، این بار خانواده طالبانی و بخشی از اتحادیه میهنی کرکوک و خانقین و... را فروختند و تحویل حشدالشعبی دادند. دلیل «خودفروشی» این بار این خانواده جدال و رقابت آنها با حزب بارزانی و مسابقه قدیمی این دو عشیره با هم برای گسترش دامن قدرت خود بود. اتحادیه میهنی و در راس آن خانواده طالبانی برای تغییر توازن میان خود و حزب دمکرات بارزانی، این معامله ننگین را با سیاهترین نیروهای تاریخ به انجام رساندند و یک بی آبرویی دیگر را برای خود خریدند. آنها عصای دست دولت عبادی و ایران شدند. بدون این خوش خدمتی، تسخیر این مناطق توسط حشدالشعبی و ارتش عراق به این راحتی ممکن نبود.

اما این کل داستان نیست. اگر خانواده طالبانی کرکوک را واگذار کرد، نیروهای حزب بارزانی هم در شنگال و مخمور و در نقاط دیگر، مقابله ای جدی نکردند. آنها نیز مثل دهها مورد دیگر از تاریخ خود، فرار کردند و مردم را بی سلاح، تنها و بی اطلاع در مقابل حشدالشعبی و نیروهای دولت عبادی تنها گذاشتند.

علاوه بر دو حزب اصلی ناسیونالیست کرد، احزاب و جریانات دیگر از گوران (جنبش تغییر) تا جریان اسلامی «کومه له اسلامی»، نه تنها هیچ مقابله ای نکردند، بلکه برای شکستی که به مردم کردستان تحمیل شد، به شادی و رقص و پایکوبی پرداختند. این جریانات فرصت طلبانه تلاش کرده و میکنند از این شکست برای خود در اختلاف با دو حزب اصلی ناسیونالیسم کرد و خصوصاً جریان بارزانی، کلاهی بدوزند. آنها امیدوارند با استفاده از این شکست و با فریبکاری اینکه «آنها از روز اول مخالف رفرا اندم بودند و حق با آنها بود»، در فردای تقسیم قدرت و آرایش سیاسی کردستان چند کرسی پارلمانی بیشتر و چند امتیاز دیگر از دو جریان اصلی بگیرند. این فرصت طلبان مثل همیشه و به سیاق احزاب اصلی ناسیونالیسم کرد تلاش دارند از تراژدیهایی که خود در تحمیل آن به مردم کردستان نقش داشته اند، با فریبکاری در خدمت بهبود موقعیت خود و کسب امتیاز و امکانات بیشتر استفاده کنند.

با این تحول و با نقش مخرب کل احزاب حاکم بر کردستان عراق، توازن قوا نه فقط میان دو قطب ناسیونالیسم کرد و عراق، بلکه میان مردم کردستان و دولت عبادی به نفع ارتجاع حاکم بر عراق و دولت‌های مرتجعی که برای مردم کردستان شاخ و شانه میکشیدند، تغییر کرد. تاوان این «خودفروشی» و هزیمت در کردستان عراق مثل دهها مورد دیگر از فرار و معامله و بده بستن این جریانات با دولت‌های منطقه، به گردن مردم زحمتکش کردستان افتاد. یک بار دیگر مردم کردستان و سرنوشت آنها توسط ناسیونالیست‌های کرد، در پرده ابهام و در آینده ای نامعلوم قرار گرفت.

به آتش کشیدن و ویرانی هزاران خانه توسط حشدالشعبی و کشتار صدها نفر از مردم بی دفاع، دزدی و تاراج اموال و توهین و اهانت و بی حرمتی، فرار و آوارگی دویست هزار انسانی که از ترس داعش شیعه و نیروهای عراق، خانه و کاشانه را رها کردند، اولین و فوری ترین نتیجه این معامله ننگین بود.

این ماجرا بار دیگر دست دولت مرکزی را برای پیاده کردن نقشه خود جهت حاکمیت بر مردم کردستان و حمله و جنایات و تحمیل زور و قوانین اسلامی و... را باز گذاشت. علاوه بر آن، ادامه حمله دولت عراق و حشدالشعبی به مناطق دیگری در کردستان عراق خطر جنگ و سیه روزی، خطر فقر و کشتار و آوارگی، خطر جنگ میان نیروهای ناسیونالیسم کرد و انداختن عوارض آن بر زندگی مردم زحمتکش را افزایش داد. همزمان این ماجرا امکان تلاش بارزانی و حزبش را برای اتکا بیشتر به یکی از دول جنایتکار منطقه، جهت مقابله با اتحادیه میهنی و اربابان او در ایران، و افزایش دست درازی و دخالت دولتهای ایران و ترکیه و آمریکا و... را بیشتر میکند.

واقعیت این است که با این تحول منفی و با شکستی که، به یمن معامله گری سنتی و شناخته شده ناسیونالیست‌های کرد، به مردم کردستان تحمیل شد، علاوه بر خطر یاس و ناامیدی و افزایش تسلیم طلبی در میان مردم معترض، اجرای رفرا اندم و جدایی کردستان را به عقب رانده و فعلاً بایگانی کرد.

رفرا اندم و اجرای آن میتوانست به معضل کرد و نفاق ملی پایان دهد. میتوانست کارگران و زحمتکشان عرب و کرد زبان را متوجه کند که آنها به ناحق توسط ناسیونالیست عرب و کرد به دشمن هم تبدیل شده اند. میتوانست پرده از چهره دولت عراق و مرتجعین شیعه و همزمان ناسیونالیست‌های کرد که به نام دفاع از مردم منتسب به شیعه و عرب و کرد و سنی و.. مردم همسرنوشت را به سرباز جنگ قومی و مذهبی خود تبدیل کرده اند، بردارد. میتوانست شرایط را برای تشکیل حاکمیتی غیر قومی و غیر مذهبی، امن تر و قابل تحملتر در کردستان تامین کند. میتوانست صف بندی های طبقاتی و سیاسی را روشن تر کند و به کل پروسه مبارزه طبقاتی و شفافیت آن کمک کند. با تحولات این دوره و دست بالا پیدا کردن دولت قومی و مذهبی عراق، نه تنها این امکانات فعلاً کنار رفت، بعلاوه خطر تشدید نفاق قومی میان مردم کرد زبان و عرب زبان، میان مردم منتسب به سنی و شیعه، خطر گسترش دامنه نفوذ ایران و جریانات اسلامی، حشدالشعبی و سپاه پاسداران و... در این منطقه افزایش یافت.

آیا رفرا اندم باعث این شکست شد؟

در این ماجرا علاوه بر بخشی از اتحادیه میهنی، که خودفروشی و حلقه بگوشی خود برای ایران و عبادی را به نمایش گذاشت، جریان گوران (جنبش تغییر) و اسلامی نیز همراه با عبادی و دول مرتجع منطقه، در بوق و کرنا میکنند که رفرا اندم باعث این حمله و شکست است! میگویند وقتی دول منطقه راضی نبودند، وقتی آمریکا، این «دوست کردها»، موافق نبوده است، وقتی دول ترکیه و ایران مخالف بودند، نباید پای رفرا اندم میرفتیم. با این توجیهات در تلاشند تعرض دولت عبادی و لشکر کشی به کردستان و جنایات متعاقب را توجیه و گناه آن را به گردن رقیب خود بارزانی و مهمتر به گردن مردم کردستان بیندازند و همزمان برای خود اعتباری کسب کنند. کل این صف با این توجیهات پوچ خواهان ادامه وضع موجود و ماندگاری کشمکش و جنگ قومی و مذهبی در عراق و سپردن سرنوشت کل مردم عراق به دست مشتی کانگستر نظامی، سران عشایر و مرتجعین شیعه، سنی و کرد و ترکمن در حاکمیت قومی فدرالی عراق اند. حاکمیتی که نه تنها عملاً شکست خورده است، بعلاوه منشاء رشد هر روزه و پیروسیهای قومی و مذهبی و باندهای جنایتکار جنگی و آتش بیاران معرکه ترور و کشتار و جنگهای صلیبی بوده و هست.

ادعای «رفرا اندم باعث حمله دولت مرکزی به عراق شد»، دروغ بزرگی است. این مدعیان خود بهتر از هر کسی میدانند که جنگ ماهها و سالها بود از جانب طرفین در کمین نشسته و طراحی شده بود. سالها بود هم دولت عبادی و هم ناسیونالیست‌های کرد، به توافقات اولیه خود و تقسیم قدرت و سهمی که

هر کدام از درآمد و سرمایه جامعه عراق می‌گرفتند، راضی نبودند و هرکدام دنبال فرصتی می‌گشتند که قواعد بازی و توافقات قبلی را به نفع خود تغییر دهند. دولت مرکزی که در دوره و توازنی معین به دادن امتیازاتی به ناسیونالیستها کرد تن داده بود، دنبال توازنی می‌گشت که بخشی از آن امتیازات را پس بگیرد. دولت عبادی مدتها قبل از جنگ موصل و حتی قبل از ورود داعش به عراق، از اجرای بخشی از تعهدات خود سر باز می‌زد. متقابلاً ناسیونالیستها می‌گفتند که با حمله داعش و تسخیر مناطق بزرگی از عراق و تضعیف دولت مرکزی، کارت رفراندوم را با هدف گرفتن امتیازات بیشتر بلند کردند. آن زمان بارزانی با ترکیه و رهبری داعش به توافق رسیده بودند و طبق همین توافقات شنگال را به داعش تحویل داد. هم‌زمان مناطقی مانند کرکوک و شهرهای دیگری که به مناطق مورد منازعه معروف اند، در این دوره بدست احزاب بارزانی و طالبانی افتاد و فروش نفت از کردستان توسط دولت اقلیم و از کانال ترکیه و... انجام میشد. ناسیونالیستها تلاش می‌کردند با استفاده از ضعف دولت مرکزی، عبادی را مجبور به برسمیت شناختن حاکمیت خود بر این مناطق کنند.

در تمام دوران شکل گرفتن فدرالیسم قومی در عراق و حاکمیت مشتی عشایر، مرتجع مذهبی، ناسیونالیسم و... به نام «نمایندگان» مردم منتسب به شیعه، سنی، عرب، کرد، ترکمن و... کشمکش و مسابقه برای بدست آوردن فرصت و تغییر توازن میان آنها و گرفتن امتیاز بیشتر از هم در جریان بود. برای متحقق کردن این امر هر یک از جریان‌ها مرتجع حاکم تلاش داشته اند با اتکا به دولتهای مختلف دست اندرکار در عراق، رقبای خود را تضعیف و مورد فشار قرار دهند و آنها را وادار کنند که بخش بیشتری از قدرت و سرمایه آن جامعه را در دست داشته باشند.

مسئله بازتعریف قدرت در عراق و سهم احزاب شیعه و سنی، ناسیونالیسم عرب و کرد و ترکمن و...، از مدتها و سالها قبل و از بدو تشکیل حکومت موزائیکی در عراق، در جریان بود. با حمله به موصل و تضعیف داعش، هم دولت مرکزی و متحدین او و هم ناسیونالیستها می‌گفتند که کار موصل تمام شد «آزاد سازی»، موصل آماده می‌کردند و از اعلام رسمی آن ابایی نداشتند. زمانی که کار موصل تمام شد و حیدر عبادی پیام «آزادی» موصل را میداد، هم‌زمان رهبری حشدالشعبی در بیانیه ای از نقش مهم خود در جنگ موصل می‌گفت و کشته های خود در این جنگ و جنایت را به رخ جامعه می‌کشید. در این دوره نه تنها حزب ما بلکه و به علاوه خود این نیروها و بسیاری از احزاب و شخصیت‌های سیاسی در مورد خطر جنگی دیگر میان نیروهای درگیر در جنگ موصل و مشخصاً و بطور ویژه میان دولت عراق و اقلیم کردستان را هشدار دادند. جنگی که این نیروها در دل «آزاد سازی موصل» خود را از هر نظر برای آن آماده می‌کردند.

تاکید این دوره بارزانی که قاطعتر از گذشته نه تنها بحث رفراندوم که بحث جدایی از عراق را میکرد و به مردم کردستان قول و وعده میداد که در این راه هر تلاشی خواهد کرد، به روشنی بدلیل تشخیص این اوضاع و توازن جدید بعد از جنگ موصل بود. او میدانست اگر از این فرصت استفاده نکند، دولت مرکزی به کمک ایران برای حمله به مناطق تحت کنترل آنها و بازپس گیری امتیازاتی که گرفته بودند، تردید نخواهد کرد. همین حقیقت بارزانی را متقاعد کرد که قبل از حمله دولت مرکزی از فرصت استفاده کند و رفراندوم را به سرانجام برساند. لذا اینکه رفراندوم باعث این جنگ و حمله دولت مرکزی شد، از پایه بی اساس است. این استدلال و بهانه کسانی است که مدتها بود برای چنین حمله ای خود را آماده می‌کردند.

می‌گویند امریکای مدافع «کردها» و دول منطقه از جمله ایران و ترکیه وقتی مخالفت کردند، نمی‌بایست پای

رفراندوم می‌رفتیم. اینها تبلیغات جریان‌ها و عناصری است که همیشه حلقه بگوشی جنایتکارترین دولتهای مرجع را پیشه کرده اند، نیروهایی که فقط و فقط بر متن سناریوی دول ارتجاعی منطقه یا ارتجاع بین المللی و زیر سایه دخالتهای این ارتجاع امکان ایفای نقش و ادامه حیات دارند، است. جریان‌ها و کسانی که در این دوره و در همه فرصتهای تاریخی به جای اتکا به مردم زحمتکش و آماده کردن آنها، به جای مسلح کردن مردم برای دفاع از خود و مقابله با تهدید کانگسترهای مسلح و آدمکشی چون حشدالشعبی، دست به دامن ترامپ و قاسم سلیمانی، دولت ترکیه، اسرائیل، عربستان و... شده اند. اینها متحدین و یا گوش به فرمانهای جنایتکارترین دولتهای تاریخ بشری و عامل دست درازی و دخالت همین دولتها در کردستان و کل عراق اند. امروز دیگر نقش آمریکا، ترکیه، ایران، عربستان، اسرائیل، قطر و حتی دولتهای اروپایی، روسیه و... در بحران خاورمیانه و نابودی چند کشور و کشتار میلیونی مردم کارگر و زحمتکش و آوارگی و خانه بدوش کردن میلیونها انسان از کسی پوشیده نیست. امروز خود دولتهای درگیر در سوریه می‌گویند آمریکا «رقه» را مانند «درسدن» آلمان در جنگ جهانی دوم با بمبارانهای فرشی با خاک یکسان کرده است. همه این دول برای منافع خود و در جدال با قطبهای مخالف درکل این دوره از لیبی و سوریه تا عراق، یمن و... عامل جنایاتی هستند که در تاریخ بشر حتی در جنگهای جهانی هم کم نظیر بوده است. واقعیت این است تا زمانی که این دولتها در سرنوشت کشورهای خاورمیانه دخیل باشند و تا زمانی که احزاب متکی و متحد و گوش به فرمان این دولتها سرنوشت مردم کردستان را در دست دارند، باید منتظر تکرار هر روزه تراژدی های بزرگ انسانی از نوع جنایات رقه، حلب، موصل، شنگال و... بود. بخشی از ناآمدگی مردم کردستان دقیقاً از این واقعیت سرچشمه می‌گرفت که احزاب ناسیونالیست کرد و از جمله جریان بارزانی از اتکا به آنها و از دادن اسلحه به مردم زحمتکش و آزادیخواه، خودداری کرد. اعتماد او به آمریکا و دول مرتجع منطقه و ترس از تسلیح مردم زحمتکش و نگرانی از به میدان آمدن آنها، و هم‌زمان عدم حضور قدرتمند نیرویی کمونیست و آزادیخواه، باعث شد در این تراژدی، مردم کردستان نتوانند مستقل از این مرتجعین خود به مقابله ای جدی و سازمانیافته دست بزنند. می‌گویند مردم آماده نبودند، این استدلال بخشی از ناسیونالیست چپ کرد در مورد کردستان عراق است. انتقاد طیفی از ناسیونالیستهای چپ کردستان، این است که آمادگی لازم در کردستان برای چنین مقابله ای نبود. حداکثر انتقاد آنها گله گذاری پوچ، آنهم اساساً از بارزانی، در مورد عدم آمادگی است. اما کلمه ای در مورد حقایق تلخی که در مقابل چشما آنها اتفاق افتاد به زبان نمی آورند. آنها به اندازه جناح ناراضی در خود اتحادیه میهنی، به اندازه مالبختیار و کسرت رسول به عنوان دو شخصیت اصلی این جریان، منتقد خانواده طالبانی که تمام و کمال خود را در اختیار سپاه قدس جمهوری اسلامی و قاسم سلیمانی گذاشته اند نیستند. تبدیل معامله شاخه ای از اتحادیه میهنی به ناآمدگی همه احزاب ناسیونالیست و بویژه جریان بارزانی در آماده و مسلح کردن مردم و انتقاد علی العموم از ناتوانی های تاریخ ناسیونالیسم کرد و تاکید صرف بر نقش سپاه قدس جمهوری اسلامی در این سناریو فقط برای لاپوشانی کردن موضع ناسیونالیستی و پرو طالبانی این جریان‌ها است.

اما باید اذعان کرد که این سرنوشت محتوم مردم در کردستان عراق نبود. باید بر این واقعیت انگشت گذاشت که اگر کمونیستها در عراق و مشخصاً حزب کمونیست کارگری کردستان، موقعیت بهتری داشت و اگر با آمادگی وارد این دوره میشد، اگر توان و نفوذ اجتماعی و سیاسی بالاتری میداشت، اگر کمونیستها در این دوره توانسته بودند بطور عملی نقشی جدی تر پیدا کنند و به سخنگوی مردم معترض تبدیل میشدند، اگر آنها به لولای اتحاد و سازمانیابی توده ای و نظامی مردم تبدیل میشدند، اوضاع می‌توانست به اینجا ختم نشود. احزاب ناسیونالیست کرد و دو حزب بارزانی و طالبانی در چند دهه گذشته مسبب انواع شکستها و تحمیل تراژدیهای بزرگ انسانی به مردم کردستان بوده اند. ما

در کل این پروسه بارها تاکید کرده ایم که اینها قابل اعتماد نیستند و هر زمان به نفع خود بدانند وارد هر معامله و بند و بستى بدور از چشم مردم میشوند. لذا این سرنوشت محتوم مردم کردستان نبود، اگر کمونیستها و اگر آزادیخواهان در این چند سال و در دل کشمکشهای موجود به عنوان نماینده و سخنگوی مردم ظاهر میشدند و موقعیت قدرتمندتری برای خود میساختند، میتوانستند در این دوره هم نقش دیگری ایفا کنند. مردم کردستان از آمادگی زیادی برخوردار بودند اگر نیرویی میتوانست در میدان عمل به عنوان رهبر و سازمانده آنها را متحد و مسلح و برای دفاع از زندگی خود رهبری میکرد.

موقعیت کنونی، حاکمیت بغداد و مردم کردستان

با معامله خانواده طالبانی با سپاه قدس جمهوری اسلامی و عبادی و حشد الشعبی و تحویل کرکوک و شهرهای دیگر به آنها و در امتداد عدم مقابله و هزیمت جریان بارزانی و ...، توازن قوا کاملاً به نفع عبادی و جمهوری اسلامی تغییر کرد. اکنون نه تنها مناطق مورد مشاخر تماماً در دست دولت عبادی است بعلاوه دولت عراق و هم پیمانان او، خواهان پیشروی بیشتر و کاهش بخش مهمی از امتیازاتی هستند که دولت اقلیم کسب کرده است. امروز دولت عراق نیز فرصت را غنیمت میشمارد و خواهان محدودیت هر چه بیشتر برای اقلیم کردستان است. موقعیت احزاب ناسیونالیست کرد در مقابل دولت مرکزی در حال حاضر بشدت ضعیف است. کنترل مرزهای اقلیم کردستان، کنترل فرودگاهها، کنترل مراکز نفت، کنترل واردات و صادرات و کنترل مراکز گمرکی و همزمان دیپلماسی و ... به دولت مرکزی سپرده شده است و احزاب ناسیونالیست کرد با آن توافق کرده اند. دولت عبادی به اینها هم قانع نیست و عملاً خواهان لغای نیروی نظامی پیشمرگ و حل آن در ارتش عراق و پاره ای امتیازات دیگر است. کشمکش در میان دولت مرکزی عراق و احزاب ناسیونالیست کرد هنوز پایان نیافته است اما سیر تا کنونی بیان تحمیل یک عقب نشینی بزرگ به آنها است. این مسئله از طرفی دست جمهوری اسلامی و سپاه قدس را در کردستان عراق باز کرده است و از طرف دیگر با اشغال مناطق وسیعی از کردستان عراق و اعمال محدودیت های بیشتر به آنها، میتواند فضای سیاسی جامعه کردستان را به عقب براند. علاوه بر این تخاصم میان احزاب اصلی ناسیونالیست کرد و بحران جدی میان آنها بالا گرفته است و هر کس خطای این وضع را پای دیگری میاندازد و تلاش میکند در مقابل نفرت بزرگ مردم کردستان از همه آنها، بار مسئولیت خود را کم کنند. این اوضاع به جایی رسید که بارزانی کناره گیری کند. در همین هفته گذشته و بعد از پیشروی های دولت مرکزی به مناطق وسیعی از کردستان عراق و استعفای بارزانی شاهد کشمکش جدی میان ناسیونالیستهای کرد بوده ایم. بعلاوه خطر بروز جنگ میان آنها و خراب شدن عواقب مصیبت بار آن بر مردم زحمتکش نیز به یک احتمال واقعی تبدیل شده است. کار به جایی کشید که به «پارلمان» اقلیم کردستان در اربیل حمله کردند و دفاتر اتحادیه میهنی و گوران در بعضی مناطق به آتش کشیده شد. در حال حاضر دامنه انشقاق میان آنها افزایش یافته است، اتحادیه میهنی عملاً به چند جناح متحد سپاه قدس و جمهوری اسلامی و حشدالشعبی، متحد دولت عبادی و متحد و نزدیک بارزانی تبدیل شده است. در همین دوره و در مسابقه دو حزب اصلی طالبانی و بارزانی با هم، بحث از این بود که جریان طالبانی با رهبری حشدالشعبی و قاسم سلیمانی توافق کرده اند و خانواده طالبانی از آنها قول گرفته اند که اقلیم کردستان تقسیم شود و کرکوک و سلیمانی و هلبجه از اربیل جدا شود و حاکمیت در آن به این خانواده در همکاری با عبادی سپرده شود. طرحی سراپا ارتجاعی که علاوه بر باز کردن بیشتر دست جمهوری اسلامی و سپاه قدس در این منطقه و منزوی کردن بارزانی، لطمه ای جدی به همبستگی سراسری و مبارزه مشترک کارگر و زحمتکش این منطقه علیه همه حاکمین است.

این اوضاع، فضای سیاسی در جامعه کردستان را به عقب میراند. استبداد و زورگویی ناسیونالیستهای حاکم علیه مردم را افزایش میدهد و فضای اعتراضی در میان کارگران و مردم حق طلب و محروم را حاشیه ای میکند. همزمان اوضاع کنونی و افزایش دامنه قدرت دولت مرکزی به عنوان دولتی مذهبی، میتواند به عروج اسلام از هر نوع آن و اعمال فضای عقب مانده و ضد زن و ضد تمدن دامن بزند.

کل این اوضاع همزمان میتواند در صورتی که نیرویی رادیکال خلا کنونی را پرنکند و پرچم امیال مردم آزادیخواه کردستان را بلند نکند و افق دیگری را در مقابل آنها قرار ندهد، به سرخوردگی و یاس میان مردم کردستان دامن بزند. بعلاوه مسابقه و کشمکش میان ناسیونالیستها و تلاش آنها برای تغییر توازن میان خود و تلاش برای تکیه کردن به دولتهای مرتجع مانند ایران، عربستان، اسرائیل، ترکیه و ...، میتواند دامنه دخالت دول مرتجع منطقه را افزایش دهد و گوش هر کدام از این جریانات بدست یکی از این دول سپرده و شاهد بلایای دیگری برای مردم کردستان باشیم. در این دوره و همچنانکه دیدیم آمریکا، این تکیه گاه ناسیونالیستهای کرد، نه تنها با فراندن مخالفت کرد که تقابل جدی ای با حمله دولت عبادی به کردستان نکرد. واقعیت این است که دولت ترامپ از ترس افزایش نفوذ ایران، تلاش میکند به کمک عربستان از عبادی حمایت کند. آنها نگران بودند که اولاً کل عراق به جولانگاه و حیاط خلوت ایران تبدیل شود و بعلاوه در انتخابات آتی عراق، نوری مالکی به عنوان کسی که از همه بیشتر متحد ایران است، سر کار بیاید و بدین ترتیب دست غرب و متحدینش در عراق از این هم کوتاهتر شود. اما امروز بعد از جنگ داعش و موقعیتی که دولت عبادی داشته است و بعد از حمله به کردستان و تسخیر مناطق وسیعی از آن، عملاً شانس عبادی در انتخابات هم بالاتر رفته است و آمریکا و عربستان در تلاشند که او را به خود نزدیک کنند.

با همه این اوصاف با تعرض دولت عبادی به کردستان و با جنایاتی که نیروهای آنها مرتکب شدند، با شکستی که بر دوش ناسیونالیستهای کرد به مردم تحمیل کردند، نفرت از دولت مرکزی افزایش یافته است و همزمان متأسفانه شکاف قومی عمیق تر شده است. بعلاوه معضل کرد به عنوان زخمی قدیمی بر پیکر جامعه عراق باقی میماند و محل کشمکش خواهد بود، چیزی که استقلال کردستان میتواند نقطه پایانی بر آن باشد.

دولت مرکزی کماکان با معضلات جدی روبرو است. دولت عبادی توانسته است، فعلاً توازن قوا را به نفع خود تغییر دهد، اما این امری تثبیت شده نیست و دوره ای بیشتر دوام نمی آورد. دولت متمرکز و قدرتمند عراق که بتواند یکپارچگی عراق را حفظ کند و برای دوره ای ثبات را به جامعه بازگرداند، سربا بی بیش نیست. عراق و دولت کنونی تکه های رنگین کمان و به هم دوخته شده بر اساس فدرالیسم قومی است که نه تنها نمیتواند امنیت و ثبات را به عراق بازگرداند که بعلاوه خود مرکز جدال و کشمکش میان دارودسته های مسلح، کانگسترهای نظامی تیپ حشدالشعبی و سران عشایر و باندهای قومی و مذهبی و منشا ناامنی و بی ثباتی است. اگر تا دیروز در عراق مسئله کرد را داشتیم که به یک معضل اجتماعی تبدیل شده بود، امروز مسئله مردم منتسب به سنی و عرب زبان نیز به آن اضافه شده است و به یک معضل و بحران دیگر تبدیل شده است. جنگ موصل که ظاهراً به حضور داعش پایان داد، اما با جنایاتی که نیروهای «ائتلاف علیه داعش» مرتکب شدند و با ویرانی موصل و دهها روستا و نابودی هستی و نیستی مردم این منطقه و آوارگی وسیع آنها، با تحقیر و توهین و بی حرمتی به آنها و بعلاوه با حاکمیت یک دولت شیعه، مردابی ساخته اند (درست مثل مرداب عراق بعد از جنگ خلیج و البته در ابعاد کوچکتر) که هر جانوری، هر باند آدمکش و جنایتکاری به نام سنی و عرب در آن رشد کند. موقعیت دولت عبادی با دوره صدام قابل قیاس نیست. صدام حسین با اعمال دیکتاتوری به مردم عراق و

مردم کردستان، جامعه عراق را اداره میکرد. او علیرغم کشتار و جنایات وسیع، یک حاکمیت نسبتاً باثبات را اعمال کرده بود، اقتصاد مملکت میچرخید، فقر در دوره او در عراق در مقایسه با بقیه کشورهای منطقه به حداقل رسیده بود، بیکاری و درمان و تحصیل و کل مسائل یک جامعه شهری در خاورمیانه را به عنوان یک دولت بورژوازی مقتدر تامین کرده بود و در کنار اینها زندان و استبداد سیاسی داشت. اما امروز موقعیت دولت عبادی نه تنها چنین نیست که هزار و یک مشکل را در دل خاورمیانه قومی و مذهبی شده، با خود حمل میکند. شکافها در این جامعه بزودی و برق آسا دهان باز میکنند و توان دولت عراق با سیستم فدرالی قومی بشدت ضعیف است، فدرالیسمی که صاحبانش بارها به شکست آن اذعان کرده اند. بعلاوه سرکوب وسیع مردم کردستان در توان دولت مرکزی نیست، این مردم دو دهه است سایه دولت قومی و مذهبی عراق را دوفاکتور بر خود ندارد. در کردستان علیرغم حاکمیت ناسیونالیستهای کرد، مردم کردستان مطالباتی را تحمیل کرده بودند، پرده فضای مذهبی و استبداد سیاسی را پاره کرده بودند و با همه معضلات و فساد و بی حقوقی، اما دست دولت مرکزی و موقعیت درجه دوم خود را شکسته بودند. بازگرداندن این جامعه به دوره صدام حسین و خفه کردن مردم و اعمال زورگویی و... کار ساده ای نیست. به همین دلیل دولت مرکزی علیرغم حاکمیت در مناطقی از کردستان، از زاویه مردم کردستان به عنوان نیروی اشغالگر نگاه خواهد شد و این خوبخود برای بغداد و حامیان او در ایران و... مشکلات جدی فراهم میکند.

مردم کردستان عراق و ناسیونالیست کرد

جامعه کردستان حیاط خلوت ناسیونالیسم کرد و مثنی میلیاردر و دو عشیره بارزانی و طالبانی و مرتجعین گوران و اسلامی که در سه دهه گذشته با زورخود را تحمیل کرده اند و از دسترنج مردم کارگر و زحمتکش، پول و سرمایه جارو کردند نیست. کردستان عراق جامعه ای شهری با یک طبقه کارگر و میلیونها انسان ستمدیده و ناراضی است. ناسیونالیستهای کرد در طول تاریخ تراژدیهای گوناگونی را برای این مردم به ارمغان آورده اند. شکست امروز آنها و خودفروشی بخشی و فرار و هزیمت بقیه، نفرت مردم کردستان را بر انگیزخته است. جدایی کردستان میتوانست، دامنه دست درازی آنها به زندگی مردم کردستان و سرمایه گذاری آنها بر مصیبتهای این مردم را کوتاه کند. اما امروز یک بار دیگر ضدیت کل این صف با منافع مردم کردستان، حلقه بگوشی همه به دول امپریالیستی و دولتهای مرتجع منطقه، معامله و توطئه های آنها علیه این مردم و ... از هر دوره بیشتر نمایان شد. علیرغم همه مولفه هایی که اشاره شد، امروز ناسیونالیسم کرد از هر دوره بی اعتبار تر و بی ابروتر شده است. امروز هر نیروی کمونیست و آزادیخواهی که پرچم امیال و آرزوهای این مردم را بدست بگیرند و مردم متنفرد و منزجر از دولت عبادی و ناسیونالیستها کرد را حول افقی انسانی متحد کند، میتواند نقشی تاریخی در بهبود زندگی آنها و در پایان دادن به سلطه عشایر و کانگستر های مالی و نظامی ایفا کند. امروز روزی است که باید با اتکا به وقایع این دوره و نشان دادن ظرفیتهای ارتجاعی ناسیونالیست کرد، توهمات ملی و ناسیونالیستی که چون ساطوری بر گردن مردم زحمتکش قرار گرفته است را تکاند و آنها را از این توهمات مسموم و عقب مانده نجات داد.

امروز بار دیگر ناسیونالیستهای کرد بی صلاحیتی خود را در حل یک معضل تاریخی به نام مسئله کرد، و پایان دادن به یک شکاف ملی نشان دادند. حل مسئله کرد و بستن زخمی تاریخی بر پیکر جامعه عراق، بیش از هر زمانی بر دوش کمونیستها و آزادیخواهان قرار گرفته است. کمونیستها در این فرصت میتوانند و باید، اولاً پرچم دفاع از جامعه و مدنیت، پرچم مقابله با نفاق قومی و مذهبی، پرچم دفاع از

زندگی انسانی و همسرنوشتی طبقه کارگر عراق و کل مردم محروم و پرچم مقاومت و مقابله با تعرضات دولت مرتجع عراق به کردستان را بدست بگیرند. بعلاوه پرچم حل مسئله کرد و دفاع از استقلال کردستان، به عنوان تنها راه ممکن در این اوضاع، برای پایان دادن به کشمکش قومی به نام کرد و عرب و بسیج و متحد کردن مردم زحمتکش و متنفرد از احزاب طالبانی و بارزانی، میتواند هم مانع سرخوردگی مردم کردستان شود و هم نیروی تحقق نتایج رفتارندم کردستان را برای تامین آن آماده و سازمان دهد.

باید دست دلالان سیاسی و بازرگانان مالی و عشیره های بارزانی و طالبانی و ملیشایی نظامی آنها را ... با سازماندان مردم زحمتکش در نهادها، ارگانها و سازمانهای توده ای برای دفاع از خود و دفاع از مدنیت جامعه، دفاع از استقلال کردستانی آزاد و متمدن و سکولار، از زندگی و سرنوشت مردم کردستان کوتاه کرد.

مقابله با هر نوع تعرض عقب مانده از جانب دولت مرکزی و دستجات جانی و آدم کش مانند حشدالشعبی و...، به نام «شیعه، سنی، عرب، کرد، ترکمن و...» یک وظیفه جدی هر نیروی متمدن و آزادیخواهی و یک میدان جدی جدال در دفاع از مدنیت و جامعه و تمدن بشری، در دفاع از حقوق برابر کل شهروندان عراق و کردستان و برابری آنها است. مقابله با افقهای ارتجاعی که به امید آمریکا، ایران، ترکیه و... نوید زندگی بهتری میدهد و تلاش برای افشا و زدودن هر نوع توهم میان کارگران و زحمتکشان کردستان و عراق یکی از اولویتهای هر نیرو و هر انسان عدالتخواه و برابری طلب دخیل و جدی در کردستان و در کل عراق و منطقه است.

امروز زیر سایه دخالتهای امپریالیستی و جنگ و ویرانی که به بشریت تحمیل کردند، در کل خاورمیانه و در عراق و کردستان عراق، اسلحه حرف آخر را میزند. مردم کردستان عراق، کمونیستها و آزادیخواهان در این جامعه بدون مسلح شدن و آمادگی جدی نظامی نمیتوانند، تحولی ایجاد کنند و زندگی مردم کردستان را از زیر دست ناسیونالیستها و ملیشای آنها و خطر تعرض دولت عراق و انواع باندهای مسلح و اجیر شده رها کنند. یک رکن جدی هر نوع تحولی در این منطقه ایجاد آمادی در مردم کردستان و تسلیح آنها برای دفاع از خود است.

نجات جامعه کردستان و مردم زحمتکش از تراژدیهای انسانی دیگر، نجات آنها از دست طالبانی ها، بازرانی ها، گوران و مرتجعین اسلامی و عبادی و حشدالشعبی و...، در گرو عروج کمونیستها و آزادیخواهان با پرچم آزادیخواهی در این جامعه و تبدیل شدن به نیرویی جدی و شکل دادن به قطبی قدرتمند و قابل اتکا است. در غیر این صورت، فردا همین بارزانی و بقیه و یا شاخه ای دیگر از اینها، مردم را از سر ناچاری و بی آلتراثیویی، بدلیل نفرت از دولت مرکزی عراق و از ترس آنها، زیر پرچم ارتجاع ناسیونالیستی و قومی بسیج میکند و یک بار دیگر مردم زحمتکش به سیاهی لشکر آنها تبدیل میشود.

تجربه کردستان عراق و الگوی حاکمیت «کرد» برای کارگران

کردستان عراق و حاکمیت ناسیونالیستهای کرد، تبدیل روسای احزاب و صاحبان سرمایه در این جامعه به میلیاردر و پر کردن بانکهای جهان از پولهای پارو کرده در کردستان، امید و چشم طمع بورژواهای کرد و احزاب ناسیونالیست منطقه را برانگیخته بود. کردستان عراق و حاکمیت ناسیونالیستها به عنوان یک الگوی موفق در میان خیل ناسیونالیستهای منطقه به رخ مردم کشیده میشود. در این چند دهه تبلیغات وسیعی در دفاع از حاکمیت ملیشایی این احزاب و «جنبش رهایی بخش» آنها توسط همه ناسیونالیستها از

راست تا چپ در جریان بود. بر این بستر دوره قبل دوره عروج ناسیونالیسم کرد در همه ابعاد زندگی سیاسی-اجتماعی-فرهنگی در منطقه بود. کردستان عراق به محل رشد و نشر ادبیات ناسیونالیستی، شعر و موسیقی و اشاعه فرهنگ عقب مانده و تقدس آن، تاریخ سازی برای رهبران جنبش ناسیونالیستی و مقدس کردن آنها، به کمک دولت اقلیم و با سرمایه مردمی بود که خود به نان شب محتاج اند. ساختمانهای شیک و بازارهای تجاری و رستورانهای دیدنی و هتل و اماکن تفریحی در کنار ویلاهای بزرگ و گر انقیمت، به عنوان مهد تمدن و رشد و بهشت «کردها» به جهان عرضه میشد.

در کنار این حقایق فقر و بردگی مطلق حاکم بر کارگران کردستان و چند صد هزار کارگری که از ایران و ترکیه تا فیلیپین و بنگلادش و تا مردم کرد زبان و عرب زبان و... آواره از سوریه و مناطق جنگ زده که به این نقطه برای کار و فرار از جنگ پناه برده بودند و بربریتی که به آنها تحمیل میشد، زیر سایه میرفت. امروز با تراژدی که توسط ناسیونالیستها به جامعه کردستان تحمیل شد، دریچه ای بر روی مردم محروم در کردستان عراق، ایران و منطقه برای دیدن کل این تصویر باز شده است و عمق فساد و جنایت و توحشی که علیه همین کارگر و مردم کردزبان اعمال شده است، نمایانتر شده است. امروز این الگوی افتخار ناسیونالیستها برای کارگر و زحمتکش آن جامعه به عنوان محل دزدی و فساد و بیحقوقی زیر ذره بین قرار گرفته است و عمق توحش بورژوازی کرد و احزابش را علیه طبقه کارگر و مردم محروم نمایان کرده است.

بعلاوه آنچه در کردستان عراق اتفاق افتاد، مطلقا امری جدید و یا واقعه ای دور از انتظار نبود و نیست. تاریخ احزاب ناسیونالیست کرد در کل خاورمیانه، مملو از «خیانت»، «خودفروشی»، «نوکری» و تحمیل تراژدی های انسانی بزرگ به مردم زحمتکش کرد زبان است. جنایات دولتهای ارتجاعی منطقه از ایران تا عراق، ترکیه و سوریه، لشکر کشی و کشتار و جنایات آنها علیه مردم کرد زبان، تحقیر و بی حرمتی و درجه دو حساب کردن این مردم و تاریخی از جنایت و کشتار و آوارگی در زندگی این مردم و به دست دولتهای مرکزی، به احزاب بورژوازی کرد و ناسیونالیستهای کرد، امکانی داده است تا روی مصائب مردم کردستان سرمایه گذاری کنند و نیروی آنها را در خدمت اهداف ارتجاعی خود مبنی بر گرفتن سهمی از قدرت بکار گیرند. همه این احزاب برای رسیدن به ثروت و شراکت در قدرت مرکزی، هزاران بار به پابوسی و نوکری قاتلین مردم کردستان از صدام تا خمینی، خامنه ای، اردوغان و... رفته اند. دهها بار فاجعه های بزرگ انسانی را به مردم کرد زبان تحمیل کرده اند. این احزاب در منازعات میان خود و برای مقابله با هم، عصای دست جنایتکاران تاریخ از جمهوری اسلامی تا دولت صدام، دولت ترکیه و... شده اند. احزاب ناسیونالیست کرد در هر تراژدی انسانی که به مردم در کردستان تحمیل شده، دست داشته اند. و در فردای آن با بیشرمی بعنوان قربانی اصلی این تراژدی، با سینه زنی برای مظلومیت مردم کرد، سفره گذاری پهن کرده اند و پول و امکانات به نام این مردم جمع کرده اند. نمونه های تراژدی های احزاب ناسیونالیست کرد در عراق به مردم تحمیل کرده اند کم نیست. کشتار وسیع حدود ۲۰۰ هزار نفر از مردم کردستان عراق، که اکنون به «انفال» (قتل عام) مشهور است، زمانی رخ داد که بارزانی و اتحادیه میهنی در کنار سپاه پاسداران و ارتش ایران، علیه دولت صدام و به عنوان راهنما و عصای دست ایران علیه عراق میجنگیدند. بدنبال توافق ایران و عراق و پایان جنگ، دولت صدام این جنایت وسیع را علیه مردم بیگناه راه انداخت. حزب طالبانی نه فقط از بمباران هلیجه توسط صدام و کشتار ۵ هزار انسان بیگناه مطلع بود که همراه سپاه پاسداران نیروهایش را از هلیجه خارج کرد و مردم محروم را بی اطلاع جاگذاشتند تا قربانی شوند. همین سناریو توسط بارزانی در شنگال اجرا شد. بارزانی شنگال را در معامله ای با ترکیه و رهبری داعش، بدون اطلاع مردم محروم،

تحویل داعش داد و عامل کشتار وسیع و جنایاتی شد که توسط داعش علیه مردم شنگال صورت گرفت. فردای آن به نام دفاع از «مردم مظلوم شنگال» طلب پول و اسلحه و امکانات از دول دنیا کرد. اتحادیه میهنی نیروهای جمهوری اسلامی و تانک و توپ سپاه پاسداران را شبانه و با قطع برق سلیمانیه برای حمله به اردوگاههای حزب دمکرات کردستان ایران، وارد شهر کرد. آنها در سال ۲ هزار زیر فرمان ترکیه جنگ بزرگی را علیه پ ک ک راه انداختند. اینها را در کنار حمله به شوراهای مردم در کردستان عراق در سال ۱۹۹۱ بدستور طالبانی قرار دهید، اینها را در کنار حمله به حزب کمونیست کارگری عراق در سلیمانیه و کشتار و تیرباران و اعدام رفقای ما توسط حزب طالبانی در سال ۲۰۰۰ بگذارید، اینها را در کنار کشتار وسیع حزب شیوعی توسط این جریان، و در کنار کشتن و ترور مخالفین خود در خود حزب طالبانی و دهها مورد دیگر بگذارید تا تصویر کاملتر شود. اینها را در کنار مزدوری بارزانی و حزبش از دوره مصطفی بارزانی تا دوره مسعود بارزانی برای حکومت شاه و بدنبال جمهوری اسلامی و جنگ علیه ما در ایران قرار دهید، اینها در کنار جنایات قیاده موقت (حزب بارزانی) علیه مردم کردستان و نیروهای سیاسی در کردستان ایران و برای خدمت به جمهوری اسلامی بعد از قیام ۵۷ ایران بگذارید، اینها را در کنار دفاع جانانه حزب بارزانی از اردوغان و کمک به دولت ترکیه علیه پ ک ک قرار دهید و اینها را در کنار لشکرکشی دولت صدام به کردستان و به درخواست بارزانی علیه اتحادیه میهنی و تسخیر اربیل در ۳۱ آگوست ۱۹۹۶ بگذارید، اینها را در کنار کشتار مردم معترض کردستان عراق در جریان اعتراضات آنها علیه فساد و برای تامین آب و برق و رفاهیات بگذارید، اینها را در کنار ترور و قتل مخالفین سیاسی خود، روزنامه نگاران، کشتار و قتلهای وسیع ناموسی و...، در حاکمیت اینها بگذارید، تا نقش مخرب این جریانات را به نام و با پرچم مظلومیت «ملت کرد»، بیشتر متوجه شوید.

اینها تنها گوشه ای از پرونده این جریانات است و اما این مختص بارزانی و حزبش و طالبانی و اتحادیه میهنی نیست. پ ک ک نیز در چند دهه گذشته پرونده بهتری ندارد. این جریان در کل این تاریخ هر روز متحد یکی از دول منطقه از دولت سوریه تا جمهوری اسلامی بوده است. سرکار آمدن اردوغان که همه ناسیونالیستها کرد از او بدرست به نام فاشیست اسم میبرند، بخشا با دفاع پ ک ک و مردمی صورت گرفت که از این جریان حرف شنوی داشتند. دهها مورد از دفاع پ ک ک و رهبر آن اوجلان از دولت ایران و ترکیه و نقش مخرب آنها در تحولات این دوره را میتوان برشمرد. حزب دمکرات کردستان ایران نیز مثل بقیه احزاب ناسیونالیست کرد پرونده بهتری از بقیه برای گرفتن سهمی از جمهوری اسلامی و تبدیل به نیروی کرد و پیشمرگ کرد مسلمان جمهوری اسلامی، ندارد. از دوره قاضی محمد و تسلیم شدن به شاه تا دوران بعد و پیامهای هر روزه آنها به خمینی جلالد و جانشینهای او و درخواست مذاکره و توافق به شرط قبول این حزب زیر سایه جمهوری اسلامی و از دست دادن بخشی از رهبری خود از جمله قاسملو و شرفکندی در مذاکرات مخفیانه با جمهوری اسلامی، بخشی از تاریخ این حزب است. تبدیل حزب دمکرات به پیشقراولان ارتش جمهوری اسلامی در سال ۱۳۵۹، زمانی که کردستان در دست نیروهای سیاسی بود، برای تقویت پادگانها و ایجاد آمادگی برای حمله به کردستان و اسکورت ستونهای نظامی جمهوری اسلامی را کسی از یاد نبرده است. تلاش حزب دمکرات برای نشان دادن ظرفیت ضد کمونیستی خود و حمله دهها باره به احزاب و جریانات چپ و نهایتا تحمیل جنگ سراسری به کومه له را کسی فراموش نکرده است. تلاش برای خلع سلاح مردم مسلح و شوراهایی که در روستاهای کردستان شکل گرفته بود و حمله به نیروهای کمونیست و چپ را به عنوان کارنامه و مدرک رشادت، از جمله برای تحویل گرفتنش از جانب جمهوری اسلامی احتیاج داشت. حزب دمکرات کردستان نیز علاوه بر دوندگی هر روزه و پیغام دادن به دولتهای مختلف جمهوری اسلامی و اعلام آمادگی خود در ساکت کردن مردم کردستان و نابودی نیروهای چپ به شرط پذیرش از جانب

جمهوری اسلامی، تاریخ و پرونده بهتری از بقیه در زورگویی به مردم کردستان ایران و باجگیری و اتکا به جنایتکارترین دولتهای تاریخ بشر از آمریکا تا عربستان و اسرائیل و ... را در پرونده خود دارد.

تاریخ احزاب ناسیونالیست کرد از شیخ محمود برزنجی تا امروز و نقش و تاثیر ناسیونالیستهای مختلف در این منطقه تاریخ معامله با سرنوشت مردم کردستان و بند و بست با دول مرتجع منطقه برای گرفتن پول و پر کردن جیبهای خود بوده است. تاریخ آنها تاریخی سیاه و مملو از شرمزاری است. در تمام این تاریخ با همه تسلیم شدن های رهبران ناسیونالیست کرد به دول منطقه، با همه نوکری و گوش بفرمانی آنها برای دول جنایتکار، با همه خودفروشیهای آنها و تراژدیهای که بر دوش توهم کشنده مردم زحمتکش به سموم ناسیونالیستی بر آنها تحمیل کرده اند، هر بار برگشته اند به نام اینکه امریکا، محمد رضا پهلوی، صدام حسین، دولت ترکیه و ... به ما خیانت کردند، تلاش کرده اند عواقب اعمال خود را توجیه کنند. «خیانت» دیگران به «کرد» و «فریب خوردن» رهبران ناسیونالیست کرد و یا «خیانت» فلان حزب خواهر، همیشه توجیحات آنها در شکستهای است که به مردم کردستان تحمیل کرده اند. همه رهبران «برجسته» این احزاب از شیخ محمود برزنجی تا قاضی محمد، قاسملو، مصطفی بارزانی، مسعود بارزانی، جلال طالبانی، و ...، چندین دوره از فریب خوردن و خیانت کردن به «کردها» را در پرونده خود دارند و هنوز هم در این جنبش به عنوان رهبران «والای کرد» تقدیس میشوند.

امروز باید کل این تاریخ را در مقابل جامعه، در مقابل طبقه کارگر و محرومان کردستان قرار داد و توهمات ملی گرایی و سموم ناسیونالیستی را از آنها تکاند و آزادشان کرد. آزادی مردم کردستان و ایجاد تحولی به نفع زندگی انسانی تر و قابل تحملتر بدون رهایی از ذهنیات، توهمات و باورهای ناسیونالیستی ممکن نیست. توهمات ناسیونالیستی، توهم به دولت «خودی» و اینکه اگر حاکمیتی «کردی» شکل گیرد، اگر «کرد» سر کار باشد و اگر کردستان مستقل شود، کارگر و زحمتکش کرد به رفاه و زندگی بهتری دست خواهند یافت، یک توهم بزرگ است. حاکمیت دو فاکتوی «کرد» ۲۶ سال سال است برای عده ای دلال سیاسی و بازرگان حقه باز در اتحادیه میهنی و حزب بارزانی و بورژواهای کرد باعث شده همه به فرعونها میلیارد در کردستان تبدیل شوند و کارگر و معلم و مردم محروم هم به نان شب و هزینه داروی کودکان خود محتاجند. استقلال کردستان عراق و ضرورت آن بدلیل نفاق بزرگی است که در میان مردم کرد زبان و عرب زبان بدلیل نقش جنایتکارانه دولت مرکزی و نقش مخرب ناسیونالیسم کرد، ایجاد شده است و امکان همزیستی باقی نمانده است میباشد. این راه حلی از سر ناچاری است که بکرات به آن پرداخته ایم. کارگران کردستان با طبقه کارگر عراق، ایران، سوریه، و ترکیه سرنوشت مشترکی دارند و از یک طبقه اند.

ناسیونالیسم کرد و احزابش، همچنانکه این دوره نیز برای چندمین بار نشان دادند، دنبال شریک شدن خود در قدرت، دنبال سهم خواهی برای بورژوازی کرد، دنبال پول و امکانات بیشتر به قیمت تباهی طبقه کارگر و محرومان جامعه از جمله کارگران و مردم زحمتکش کرد زبان هستند. لذا در دنیای واقعی آنها به ما و به مردم محروم خیانت نکرده اند. آنها چه در حاکمیت و چه در اپوزیسیون، بخشی از دشمنان طبقاتی ما هستند. آنها هیچوقت در صف ما نبودند و نمیتواند باشند تا به ما پشت کرده باشند. جنگ و دعوای درون خانوادگی آنها، خیانت کردن آنها به همدیگر و از پشت جنجر زندانشان به هم، بخشی از مسابقه این جریانات برای کسب جایگاه رفیعتر در دزدی و پول و امکانات جمع کردن از سفر طبقه کارگر و مردم زحمتکش است. آنها مثل هر بورژوایی برای این امیال حاضرند با هر جنایتکار و آدمکشی دست دوستی بدهند و هر فاجعه انسانی را برای مردم با جان بخرند. این مائیم که باید هم طبقه ای های خود را از زیر دست و بال آنها، بیرون بکشیم.

امروز در شرایطی که یک بار دیگر ناسیونالیستهای کرد، در عراق فاجعه ای آفرینند و رذیلانه ترین و متعفن ترین سیاستها را دنبال کردند، امروز در شرایطی که خود آنها از خیانت صحبت میکنند، از برنامه کودتایی جدی از جانب خانواده طالبانی، به کمک قاسم سلیمانی و حشدالشعبی، حتی علیه شاخه دیگر اتحادیه میهنی، از برنامه ترور کسانی مانند نجم الدین کریم (فرماندار کرکوک) و کسرت رسول جانشین طالبانی، سخن میگویند، هر انسان شرافتمندی باید صف و سرنوشت خود را از اینها جدا کند. این وظیفه کمونیستها و آزادیخواهان است که مردم کردستان، کارگران و زحمتکشان کردستان در خود ایران را از دریچه وقایع عراق و با اتکا به کل تاریخ اینها، متوجه کنیم که ناسیونالیسم درست مانند مذهب، سم و افیون برای طبقه ما و برای محرومان جامعه است.

بعلاوه این دوره و وقایع کردستان عراق و جایگاهی که احزاب سیاسی مختلف گرفتند، موقعیتی که هر حزب سیاسی در دل این اوضاع برای خود انتخاب کرد و صفندی هایی که حول واقعه دردناک کردستان عراق شکل گرفت، بار دیگر پرده از چهره ریاکارانه ناسیونالیستهای چپ برداشت. این اوضاع بار دیگر زبان بریده و قلمهای شکسته آنها در تعرض به ناسیونالیست کرد، در دل اقتضای سیاسی بزرگی که احزاب طالبانی و بارزانی بوجود آوردند، را نشان داد. اول اکتبر ۲۰۱۶ تا آخر اکتبر دوره ای جدی است که نشان داد، احزاب به اصلاح چپ کجا ایستاده اند. مستقل از چپ ناسیونالیست ایرانی که با پرچم دفاع از تمامیت ارضی ایران و عراق و ...، در کنار دولتهای مرتجع منطقه و علیه مردم کردستان صف بستند، از مرگ طالبانی و سینه زنی یارانش (که تف کردن نه تنها به سیمای هر نوع آزادیخواهی و انسانیتی بود، بعلاوه اهانت و بی حرمتی بزرگی به مردم محروم کردستان و هزاران انسان شرافتمند، آزادیخواه و کمونیستی بود که بدست طالبانها کشتار شدند)، تا تحویل کرکوک و اتفاقات متعاقب آن و سکوت شرمگینانه و گاه دفاع شرمگینانه ناسیونالیستهای چپ از این احزاب، یک بار دیگر جایگاه واقعی این احزاب و ریاکاری آنها را عیان کرد. اینها احزابی برای تمام فصول اند که بنا به فضا رنگ عوض میکنند و بنا به سنت ناسیونالیسم کرد این اپورتونیزم خود را نشانه درایت و استعداد خود در دیپلماسی میدانند و البته مدال «اجتماعی» بودن را هم به سینه میزنند. پرچمهای قرمز آنها و شعارهای رنگی و تند و تیزشان در دفاع از کارگر، انترناسیونالیسم، سوسیالیسم و کمونیسم، ریاکارانه و ابزار فریب کارگر برای باجدهی «سوسیالیستی» به ناسیونالیسم است. اینها در این وقایع نشان دادند که قلب شان کجا میزند. این را نه تنها در سوگواری و تاریخ سازی جعلی برای طالبانی که در زبان بسته و قلمهای شکسته و چشمان و گوشهای کور کر شده آنها در دیدن حقایق این دوره کردستان عراق و در دل یک توطئه بزرگ تاریخی علیه مردم زحمتکش کردستان توسط خانواده طالبانی و هزیمت بارزانی، میتوان دید. اینها خود در توهم پراکنی و پخش سموم ناسیونالیستی از نوع «کردی و البته سوسیالیستی» آن و در خاک پاشیدن به چشم مردم کردستان نقش دارند.

کمونیستها در کردستان ایران باید تمام تلاش خود را برای تقویت صفوف خود و برای برداشتن فضای دودآلود ناسیونالیستی، فضای توهم و خوشباوری به بورژوازی کرد و احزابش را روشن و مستدل در مقابل جامعه قرار دهند. این دوره باید به دوره رنسانس سوسیالیستی در میان طبقه کارگر و مردم زحمتکش کردستان ایران، به دوره مقابله با سموم ناسیونالیستی از هر نوع آن و به دوره حاشیه ای کردن ناسیونالیستهای کرد و حامیان «چپ» آنها تبدیل شود. جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر در این دوره و با دود کردن توهمات ناسیونالیستی میتواند یک قدم بزرگ به پیش بردارد.

پیر و جوان، مسلمان و مسیحی و ایزدی و عرب و ترکمن و هرانسان شهروند این جامعه. منافع مشترک ما کرد بودنمان نیست، انسان بودنمان است.

فراوش نکنیم و انصاف بدهیم، در این دو سه دهه که دولت اقلیم بود اگر به عرب زبان های کرکوک نمی گفتیم عرب ها و اگر مسیحی ها را با دین شان معرفی نمی کردیم نمی رفتند یک محله جدا و در حاشیه اربیل به نام عنکاوہ برای خود بسازند. و اگر به ساکنین خانقین و سنگال نمی گفتیم شیعه و ایزدی، اگر ترکمن ها را انسان های مثل خود می دانستیم خودشان را متعلق به ترکیه نمی دانستند و به اردوغان امید نمی بستند. اردوغان کجا و اینجا کجا! اگر همه صرفنظر از ملیت و قومیت و مذهب و جنسیت در این منطقه احساس امنیت و حرمت و آزادی و حقوق شهروندی برابر می کردند با آمدن حشد شعبی یا نیروهای دولت عبادی حتی یک نفر ابراز خوشحالی نمی کرد. ما با آنها بد کردیم، آنها خودشان را از ما ندانستن، و ما آنها را از خود ندانستیم. ما خواستیم کرد و جلالی و ملایی و سنی باشیم و این برای آنها یعنی ترس، یعنی احساس امنیت نکردن .

مردم!

خوب جنگیدن ما، خوب دفاع کردن ما، بزرگی ما و افتخار ما در هویت قومی ما نیست. در لباس کردی مان نیست. در زبان کردی مان نیست. در مذهب شیعه یا سنی مان نیست. در کرد بودنمان نیست. در انسان بودنمان است. اگر این معیار باشد، که باید باشد، اینجا سرزمین انسان های آزاد و برابر می شد که باید بشود. مملکتی بشود که دیگر کارگر عرب زبان در پیاده رو خیابان های اربیل و سلیمانیه و ... نمی خوابد و ما از کنارشان رد شویم و دلمان به درد نیاید. اگر کردستان آزاد و آباد و برابر می بود که باید باشد، اگر کردستان سرزمینی بشود که زن و مرد در آن برابرند، که قومیت و نژاد و لباس و زبان و مذهب هویت انسان ها نباشد، بگذار هر کس دلش میخواد بیاید اینجا زندگی کند، کار کند و امنیت و آرامش داشته باشد و لذت ببرد و بگوید این است سرزمین انسانیت. این است خوشبختی...

اگر کردستان اینجور بشود که باید بشود، نصف توریست های اروپایی که به ترکیه و آنتالیا میروند به اینجا می آیند. کردستان اگر انسانهایش آزاد و آزادیخواه باشند، چی ندارند؟ طبیعت زیبا، آب و هوای خوب، غذاهای خوشمزه... چی کم دارد! ولی نمی آیند چون به چیزی کم داریم و آن آزادی و برابری و امنیت و خوشبختیه.

تا زمانی که کردستان منطقه عشایر و قبایل و خاندان ها و میلشای احزاب و جنگ قدرت به نام کرد باشد کسی اینجا نمی آید. اگر هم بیاید ما را برای جنگشان میخوانند و می برند. تا کردستان اینطور باشد جوانهایش فرار می کنند. دخترها و زن ها فرار می کنند. چرا که می ترسند و احساس امنیت و حرمت و شخصیت و برابری نمی کنند.

شما خیر دارید که در اروپا انجمن های دفاع از دختران کرد درست شده است؟ میدانید چرا؟ میگویند کردها دخترانشان را به زور شوهر میدهند. به هر کسی که پدر و مادر و برادر و عمو و دایی بخوانند و راضی باشند شوهر میدهند. می فرستندشان کردستان شوهر کنند. اجازه ندارند در اروپای آزادی مثل بقیه باشند. خودشان دوست پسر، نامزد و همسرشان را انتخاب کنند. این شرم آورہ. عارہ.

ما کردستانی می خواهیم که همه آرزویش را بکنند. که زن ها و دخترهای جنوب شرقی آسیا و ایرانی وقتی به اینجا می آیند احساس آرامش و امنیت و خوشبختی و حرمت کنند.

سخنی با شما، مردم کردستان عراق!

مظفر محمدی

این روزها همه حرف میزنند، عصبانی اند. از دزدی و خیانت و غیره حرف میزنند. از اتحاد احزاب حرف می زنند. اقلیتی هم هستند که می گویند این احزاب دیگر کارشان تمام شده مردم باید بیایند.

بجز اقلیتی کوچک تر هنوز کم اند کسانی که بگویند چه کردستانی میخوانند. چه جامعه ای میخوانند و بگویند ما میخوانیم این جامعه را خودمان و با دست خودمان درست کنیم. جلو بیفتند و مردم را جمع کنند و متحد کنند و سازمان بدهند. در این یادداشت میخوام بگویم چکار کنیم و چه کردستانی می خواهیم و چه جامعه ای میخوانیم. میخوام بگویم انسان هایی باید جلو بیفتند و جنبشی راه بیندازند و بگویند چه میخوانند و چه نمیخوانند.

مردم! دوستان!

تا حالا رسم بر این بوده که میگویند "کردها" جنگجو اند . خوب می جنگند. ما را برای جنگهایشان میخوانند. برای جنگ با داعش آمدن سراغمان. نه فقط اینجا در سوریه هم. امریکا در عراق به شما و در سوریه به کردهای سوریه آویزان شد. او در هوا حمله می کرد و یک کشته نداد و شما در زمین و دسته دسته کشته دادید. داعش تمام شد و دیگر شما را نمی خوانند. به شما قول میدهم در سوریه هم همین اتفاق می افتد. بشار اسد میگوید اگر "کردها" به شهر و دهات فقیرشان برنگردند، بلایی که سر کرکوک آمد سرشان می آوریم. این اولین چیزی است که ما نمیخوانیم. دیگر نمیخوانیم جنگجویان خوب آنها باشیم. ما میخوانیم دیگر به هیچکس اجازه ندهیم ما را جنگجویان خوب بنامند. ما جنگجویان برابر نیستیم که میکشیم و جلو می رویم. ما مدافعان خوبی هستیم، ما از انسانیت دفاع می کنیم و خوب هم دفاع می کنیم. بهتر از همه، بهتر از حشد شعبی های مزدور، بهتر از عشایر و قبایل دفاع میکنیم. ما مدافعان حق و انسانیت هستیم و میخوانیم باشیم. این یک.

دوم- کردستانی که ما میخوانیم، منطقه عشایر و قبایل و مذاهب نیست. میخوانیم منطقه زندگی و امید و رفاه و آزادی برای همه باشد. دیگر نمیخوانیم کردستان را به کرد و عرب و ترکمن و مسیحی و ایزدی و کاکه ای و فلان و فیسار عشیره تقسیم کنند. این عار است. دیگر نمیخوانیم کردستان را به جلالی و ملایی تقسیم کنند. این عار است. کردستان مال همه است. خانه همه کسانی است که در این سرزمین زندگی می کنند. با هر لباسی، با هر ملیتی، با هر مذهبی و با هر جنسیتی، فرقی نمی کند. دیگر نمیخوانیم ما را به شعبات غیر انسانی تقسیم کنند. این برای ما عارہ.

چرا در انگلستان که صد تا ملیت و نژاد و مذهب و بی مذهبی دارد و همه انگلیسی اند. ما همه اهالی و شهروندان کردستانیم. کاش اسم منطقه ما کردستان نبود، مثلا اسمش شقلاوا بود. یا کوهی در این منطقه... حالا که هست باشد. ولی اینجا فقط جای "کردها" و کردایه تی نیست. منطقه انسان ها است، زن و مرد،

میدانید بخشی از مردهای این اقلیم به دخترها و زنهای ایرانی چی میگویند؟ حتما می دانید! میگویند بی حیان، بی ناموسند، تن فروشند. این عاره، ننگه. اگر چند دختری اینجا می آیند و تن فروشی می کنند، چون از جهنم ایران فرار کرده اند، چون نمی گذارند آنجا مثل انسان زندگی کنند، چون هیچ حقوق و حرمتی ندارند، چون فقیرند، گرسنه اند، چون آزادی ندارند. وقتی اینجا هم می آیند با رفتاری شرم آورتر از جمهوری اسلامی با آنها برخورد می شود.

حتما این را هم شنیدید که مردهای شکم سیر و خوشگذران اقلیم کردستان می گویند رفتیم ایران برای خوشگذرانی. آنجا زن ارزان است. این عاره، ننگه. خود رژیم جمهوری اسلامی هم همین را می گوید. سران رژیم ایران می گویند اینجا تن فروشی از تایلند و فیلیپین و سومالی و نیجریه و جاهای دیگر دنیا ارزان تر است! این ننگ است برای بشریت. فقط برای جمهوری اسلامی نیست.

باز می پرسیم و از خودمان بپرسیم که ما چه کردستانی میخوایم؟

بعد از این همه جنگ و بی خانمانی و انفال و بمباران شیمیایی و جنگ صدام و جنگ داخلی و جنگ داعش و حالا هم جنگ شعبی میخوایم چکار کنیم؟ میخوایم راه گذشته را برویم؟ نه. دیگر راهی وجود ندارد. همه راه ها به روی ما بسته است. این جا دیگر بن بست است. پشتمان خورده به دیوار سخت. راه برگشت نیست. یا باید جلو برویم یا سرنوشت سیاه و سیاه تری زیر فرمان عبادی و قاسم سلیمانی و نوکرهایش اینجا له و لورده و خرد و خمیر بشویم.

دوستان! مردم عدالتخواه!

ما دیگر چیزی برای از دست دادن نداریم. همه چیز از دست رفته است. میلیاردها و روسای احزاب را نمیگویم. شما ۶ میلیون کارگر و زحمتکش و معلم و کارمند و پرستار و پیشمرگه و دستفروش و گدا و تن فروش و ... را میگویم. ما چیزی برای از دست دادن نداریم. ممکن است کسی بگوید من دکانی دارم. یکی بگوید من یک تاکسی دارم. آن یکی بگوید استاد دانشگاهم و حقوقم خوب است. و دیگری بگوید من دکتروم و جیب فقرا را خالی می کنم بسم است. یا مهندس و حالم خوبه. گیریم چنین باشد. ولی تنها حقوق خوب و خالی کردن جیب فقرا کافی نیست. من از همه شان می پرسم حرمت چی، دارید؟ آزادی و اختیار دارید؟ در این جهنمی که امریکا و عبادی و جمهوری اسلامی و اردوغان و احزاب حاکم و حشد شعبی بر ایمان ساخته اند راضی اید؟ اگر بگویند آره، وجدانشان کرم خورده است. این ها را هم کنار بگذاریم، باز و هنوز ۴-۵ میلیون انسان می ماند که هیچکدام از آن چیزها را ندارند...

دیگر کسی نمی تواند به کرد بودنش افتخار کند. حتی همین افتخار کاذب را هم فروخته اند. مگر نگفتن پیشمرگه ها فرار کردند. واقعا پیشمرگه ها فرار کردند؟ نه! تاجر ها آمدند و فرمانده پیشمرگه ها شدند و فرمان تسلیم و خفت و خواری و عقب نشینی دادند. اگه می گذاشتند همان پیشمرگان و داوطلبان کرکوک و خانقینی و توز خرماتو جلو حشد شعبی می ایستادند و پوزه شان را به خاک می مالیدند. حشد شعبی که جز توحش هیچی ندارد، نه جرات، نه جسارت و نه شرافت. آنها بدبخت ها و قربانیانی هستند که مثل گله و لشان می کنند. جنگ هم بلد نیستند. اگر فرماندهان سپاه قدس را از آنها بگیرد جنگ سهله بیچاره ها دست راست و چپ شان را هم نمی شناسند. این ها آمدند و صاحب نصف کردستان شدند. چرا؟ چون جنگیدند؟ چون جرات داشتن؟ چون زیاد بودند؟ نه. هیچکدام از این ها نیست.

تاجران و قاچاق چپانی آمدند و گفتند آنها قوی و زیاد بودند و ما برای اینکه پیشمرگه و مردم کشته

نشوند، عقب نشستیم. این یک دروغ بیشرمانه است. توهین به پیشمرگه است. توهین به شما است. توهین به همه ما بود. ما بی عرضه بودیم؟ کم بودیم؟ جنگ بلد نبودیم؟ پس داعش را که از کرکوک فراری داد؟ آنوقت حشدها کجا بودند. تازه داشتند در پادگان های بصره و نجف و کربلا دست راست و چپ را نشانشان می دادند. یک مشت گرسنگان و فقرای بدبخت را فریب دادند و کلاه سرشان گذاشتند و جمع کردند تا مثل گله جلو ببندازند. آنها جرات داشتند و ما بی عرضه بودیم؟ کم بودیم؟ چه دروغ بیشرمانه ای؟ چه توهین بزرگی؟ جلو چشمان همه ما و در روز روشن خیانت کردند. این را تاریخ می نویسد و ما می نویسیم و بر پیشانیهایشان می کویم. این داغ ننگ را برای همیشه بر پیشانی خواهند داشت و پاک شدنی نیست.

باز هم می پرسیم و از خودمان بپرسیم که ما چه کردستانی می خواهیم؟

ما کردستانی می خواهیم که در آن آزادی باشد، سربلندی و افتخار باشد، انسانیت و برابری در آن باشد، برابری زن و مرد داشته باشد، نان و رفاه و خوشبختی داشته باشد. برای همه، نه فقط برای عده ای مفتخور. اگر خوشبختی و سیری و رفاه هست برای همه هست. اگر نیست برای هیچکس نیست. ما در این مملکت همه چیز داریم. زمین خوب، آب زیاد، آب و هوای خوب، معادن وسیع نفت و گاز، کشاورزی، دام داری، کارخانه های سیمان و ذوب آهن، کارگاه های وسیع... همه چیز هست، ساختمان های بزرگ، شهرک های بزرگ. این شهرک "گوند" های آلمانی و فرانسوی و انگلیسی و سویسی و غیره را کیها ساختند؟ کارگران همینجا و کارگران مهاجر ایرانی و ترکیه ای و افغانی و بنگلادشی. با کدام پول ساختند؟ با دارایی و پول همین سرزمین، با پول شما، با پول همه ما.

همه این شهرک ها مال مردم است. آنوقت کسی بی خانه و سرپناه نیست. همه ی آن پولهای ذخیره شده در بانک های خارجی مال مردم است. مگر این آقایان نمیگویند ما "کرد" هستیم. خوب ما هم "کرد" هستیم. پس چرا شهرک هایشان "کرد" نیست؟ چرا پولهای میلیاردی بانک هایشان "کرد" نیست؟ ما که قرار است همه "کرد" باشیم و مرد و جنگجو و دلیر، پس کو؟ چرا معلمانش، چرا کارگزارانش، چرا پرستارانش، کارمندانش، دستفروشان، تن فروشانش و ... پولی در بانک ندارند؟ چرا قصر و ویلا و ماشین گرانیقیم ندارند. چرا هر شب نمیتوانند مثل آنها ویسکی و بوقلمون بخورند؟ ها؟ چرا؟ مگه همه ما "کرد" نیستیم؟ ولی نه، آنها میخواهند فقط ما گله های زبان بسته ی "کرد" باشیم و آنها چوپان و صاحب ما.

و ما توده میلیونی کارگر و زحمتکش و حقوق بگیر جزء می گویم بیایید جایمان را عوض کنیم. شما "کرد" باشید و جنگجو و پول و قصر و ویسکی و ماشین هایتان هم مال ما. ما از "کرد" بودن اینطوری خیری ندیدیم. اصلا ما از "کرد" بودن پشیمان شدیم، پیشکش شما!

اخیرا بابایی از میان این ها آمده و حزب جدیدی ساخته به اسم "نسل جدید" (نه وه ی نوی) و میگوید هر کردی باید یک لامبورگینی داشته باشه. این من را به یاد یکی از شاهان قدیم ایران میندازد که به او خیر دادند نان نیست مردم بخورند. شاه هم گفت، چه اشکالی داره بگویند کلوچه بخورند؟ شیرینی بخورند؟ این هم حکایت ربیب حزب جدید "نه وه ی نوی" است. مطمئنم ۹۰ درصد مردم کردستان ماشین لامبورگینی را ندیده اند و حتی عکس آن را. یکی از گرانترین ماشین های دنیا است. من میگویم آقا جان لامبورگینی پیشکش خودت. برو امریکا سوار شو و خوش بگذران. ولی می پرسیم آیا هیچ کارگر و زحمتکشی در کردستان میتواند بدون اینکه شبی ۵۰ دلار بدهد در ویلا ی شهرک آلمانی شما بخوابد؟ نه. نمی تواند و "کرد" هم هست!

مردم!

ما اینجور ناجیان و رهبرانی را نمیخواهیم که لیست پارلمان آینده کردستان را روی میز دارند و میخوانند ما رای بدهیم و آنها به پارلمان بروند و دولت تشکیل دهند. دولت و پارلمانی از روسای احزاب و عشایر و قبیایل و اسلامی‌ها. اسلامی‌هایی که مثل خوره از درون جامعه را می‌خورند و فاسد می‌کنند. این‌ها حشد شعبی و داعش‌های آینده کردستان اند. مطمئن باشید. مسلمانانی هستند که یک روز "یه کگرتوی اسلامی" است و روز بعد کت و شلوار می‌پوشد و کراوات می‌زند و "گوران" می‌شود و رییس پارلمان و فعال مبارزه با دزدی و فساد (گه نده لی!) جالب است دزدی می‌رود و دزد بعدی می‌آید و بر کرسی او می‌نشیند و از حق و حقوق مردم و فساد (گه نده لی) خودشان حرف می‌زند!

مردم پارلمان نمیخوانند. مردم می‌گویند ما دستان را داغ کردیم که دیگر به چنین سیستمی رای ندهیم و انتخاب نکنیم. مردم خودشان عرضه دارند جامعه را اداره کنند. خودشان عرضه دارند شورای شهر را تعیین کنند و شوراهای محلات و کارخانه و مدرسه و محله را تشکیل دهند. مردم می‌فهمند جامعه را اداره کنند. مردم می‌فهمند که اگر نان هست برای همه است. اگر رفاه و خوشبختی هست برای همه هست. کسی هست این را نفهمد؟ این عقل و فهم بالایی نمی‌خواهد. ما کردستانی اینجور می‌خواهیم. آزاد، انسانی، برابر، خوشبخت، سیر که شهروندانش حقوق برابر دارند.

کردستانی که به اقوام و عشایر و خاندان‌ها و مذاهب تقسیم نمیشود. اگر ما این جامعه را در کردستان همین قسمتی که مانده بسازیم به شما قول میدهم که مناطق اشغال شده و کرکوک هم با ما می‌آیند و خودشان حشد شعبی و نوکران عبادی را با اردنگی بیرون می‌کنند. خودشان داوطلبانه می‌آیند از "کرد و عرب و ترکمن و مسیحی" و همه خواهند گفت ما هم چنین جامعه‌ای می‌خواهیم.

قول میدهم مردم زحمتکش عراق هم از ما می‌آموزند و برای رهیشان بر می‌خیزند.

مردم! کارگران، زنان، معلمان، کارمندان، روشنفکران، جوانان، فقرا!

بیایید جمع شوید و دست در دست همدیگر بگذارید و همت کنید و این جامعه را بسازید.

بیایید دست دشمنانمان را از ایران تا ترکیه و تا عبادی و نوکرانشان را از کردستان کوتاه کنیم.

بیایید این کثافت‌ها را به آشغال‌دانی بریزیم.

بیاید خودمان و با دستان خودمان این جامعه را بسازیم.

هر کس با مردم می‌آید و در کنار مردم می‌ایستد، بیاید. هر کس کمک میکند دست قاسم سلیمانی از کردستان کوتاه شود بیاید. هر حزبی هست باشد. بیاید. این اولین قدم است. با وجود و حضور قاسم سلیمانی و حشد شعبی کار ما چند برابر سخت‌تر است.

هر کس می‌خواهد حزب بسازد، بسازد. ولی مردم از احزاب قومی و مذهبی خسته شده‌اند. داغ‌شان را به دل دارند. همه جور این احزاب را امتحان کردیم. دیگر بس است.

ما جامعه‌ای می‌خواهیم که عقاید مذهبی امر شخصی آدماست نه قانون جامعه.

ما جامعه‌ای می‌خواهیم که دین از دولت و آموزش و پرورش جدا باشد.

ما جامعه‌ای می‌خواهیم که زن و مرد توش برابر باشند

جامعه‌ای می‌خواهیم که اگر نان هست برای همه هست، اگر رفاه هست برای همه هست، اگر نیست برای هیچکس نیست.

ما جامعه‌ای می‌خواهیم که مفتخور ندارد. آغابالاسر ندارد. مردم خودشان حکومت می‌سازند و جامعه را اداره می‌کنند.

شکی نکنید اگر این جامعه را ساختیم بشریت در دنیا پشت ما را می‌گیرد. منتظر دولت‌های امریکا و اتحادیه اروپا و دیگران نباشیم.

اگر این جامعه را ساختیم و دیدند، به شما قول می‌دهم حتی ترامپ که از همه‌شان بدتر است نمی‌تواند در مقابلش بایستد.

ترامپ و امثال او مخالف جامعه دمکراتیک اند؟ خودشون که می‌گویند دمکراتیک اند. مخالف برابری زن و مرد هستند؟ در خیلی از کشورهای دنیای زن و مرد برابری را بدست آورده‌اند. آیا ما فقط لیاقت درست کردن جامعه دمکراتیک و برابر نیستیم؟ آنها هستند و ما نیستیم؟

میدانید بهانه آنها علیه ما چیست؟ می‌گویند این‌ها قبیله و عشایرند. نمی‌فهمند. بگذار همینطوری باشند و همینطوری بمانند. می‌گویند مردم دمکراسی نمی‌فهمند. زنهایشان را کتک می‌زنند. دختران‌شان را به زور شوهر میدهند. می‌گویند آنها مسلمانند. شیعه اند، سنی اند و رسمشان همین‌ها. بیشتر از این بلد نیستند و نمی‌فهمند. بگذار همینجوری زندگی کنند. اگر هشیار شوند، اگر مثل ما بشوند رویشان زیاد می‌شود و دیگر برایمان نمی‌جنگند. دیگر به سر ما قسم نمی‌خورند.

اگر این جامعه را نسازیم و منتظر آن‌ها باشیم. باید منتظر بدبختی‌های بیشتر باشیم.

اگر منتظر احزابی باشیم که امتحان خود را پس داده‌اند باید منتظر بدبختی‌های بیشتری باشیم.

مردم منتظر احزاب جدیدی هم نیستند که هنوز نیامده، لیست پارلمانی‌شان را به ما نشان می‌دهند و می‌خواهند به پارلمان بروند و رای ما را می‌خواهند. پارلمان تجربه‌نگینی است که توانش را مردم داده‌اند. آیا توانی مانده مردم پس بدهند!

ما می‌خواهیم دولت خود و حاکمیت خود را داشته باشیم. قانون را خود ما و نمایندگان شوراهایمان بنویسند.

ما نمایندگانمان را از میان کارگران، زنان، معلمان، دستفروشان، تن‌فروشان و آدمهایی انتخاب می‌کنیم که تا حالا هیچ اراده و اختیاری به آنها داده نشده است. به شما قول می‌دهم یک کارگر بی‌کار یا شاغل و یک کارگر زن تن‌فروش شرف و وجدان و انسانیتش بسیار بالاتر از هر بورژوازی درس خوانده و کراوات زده یا عمامه بسته است. چرا یک عشایر تا دیروز مزدور "جاش" صدام حسین بوده امروز می‌تواند به پارلمان برود و حکم کند و قانون بنویسد اما یک کارگر، یک زن تحصیلکرده یا خانه‌دار و یک نجار و بنا و مکانیک و خیاط و رفتگر شهرداری و غیره نمی‌تواند این کار را بکند! مطمئن باشید بهتر می‌کند و شرافتمندانه و با وجدان و تعقل و تفکر طبقاتی و برابری طلبانه این کار را انجام می‌دهد. ما چنین جامعه‌ای را می‌خواهیم.

ما عرضه‌اش را داریم. آدمها و پیشروانش را داریم. رهبران را درمیان خود داریم. شرافتش را داریم. وجدانش را داریم. لازم نیست حتماً دانشگاه رفته باشیم. هر چند درون جامعه کارگر و زحمتکش جماعت،

دانشگاه رفته هم کم نداریم. ولی دانشگاه ما جامعه ما است، سفره ما است، وجدان انسانی و طبقاتی ما است، حرمت ما است، کرامت ما است، برابری ما است، آزادیخواهی ما است. در میان ما مفتخور و زبان دراز و دروغگو و ریاکار و ظالم وجود ندارد و نمی تواند بوجود بیاید چرا که ثروت و قدرت دست کسی داده نمی شود و بقیه به خانه برگردند. نمایندگان مردم تحت کنترل و هدایت شهروندانی است که هر وقت از کسی نارضایتی وجود داشته باشد عوض شده و جایش را به کس دیگری می دهد. ما پارلمان ۴ سال یک بار نداریم. وظایف و ماموریت‌های اداره جامعه بین همه شهروندان تقسیم شده و هر وقت و زمان لازم شد جا بجا می گردد.

مردم آزادی را می فهمند یعنی چه، برابری را می فهمند یعنی چه، می فهمند فقر چیست، سیری چیست، حداقل دو نسل کنونی می فهمند چه بر سرشان آمده و دیگر نمیخواهند راه گذشته را بروند. جمع شویم. شوراهای کمیته های محله هایمان را تشکیل دهیم، شوراهای شهر را تشکیل دهیم. جمع شویم و همه هم اسلحه دارند. ما با کسی سر جنگ اسلحه نداریم اما اگر کسی بخواهد روی ما دست بلند کند و جلومان را بگیرد می توانیم از خودمان، از حقمان، از آزادیمان، از خوشبختی مان، از شرافتمان، از حرمت مان، از انسانیت مان، از اراده و اختیارمان دفاع کنیم. پیشمرگان فرزندان همین مردم اند و دیگر نمی خواهند افراد مسلح (چه کدار) تاجران و قاچاق چیان و غارتگران داراییهای جامعه و خانواده هایمان باقی بمانند.

بگذار احزاب در میان خودشان هر تصفیه حسابی دارند با هم بکنند. بگذار هر غلطی دارند بکنند. اما نباید اجازه داد در امر دخالت مردم در سرنوشت سیاسی و اقتصادی و اجتماعی جامعه کارشکنی کنند، تهدید کنند، سرکوب کنند و دست به اسلحه ببرند. نباید گذاشت حشد شعبی دخالت کند، قاسم سلیمانی دخالت کند، عبادی دخالت کند، اردوغان دخالت کند. نباید گذاشت از جنس این شیادان و ظالمان و ستمگران بیایند و آغا بالاسر مردم شوند.

این ها چکاره ی این مملکتند؟ چه کسی به قاسم سلیمانی اجازه داده صبحانه اش را در تهران بخورد و نهار را به سلیمانیه و کاخ خانواده طالبانی بیاورد. چه کسی به قاسم سلیمانی و نوکرانش اجازه داده که پلیس ها و جاسوس هایش را در محلات شهرها سازمان دهد و برای تهدید و ترور آزادیخواهان و طرفداران استقلال کردستان و برابری طلبان آماده شان کند! خائنانی که پشت قاسم سلیمانی ایستاده و نوکریش را می کنند، هیچ ربطی به مردم و جامعه کردستان ندارند. بروند لباس حشد را بپوشند و به او خدمت کنند. این ها نوکری شان را بخاطر حفظ سرمایه و دارایی های غارت شده و قاچاق شده از مردم و جامعه می کنند. این ها دارایی های مملکت را برده اند، اسلحه مملکت را برده اند، همه را باید به مردم پس بدهند.

ما باید در این مبارزه انسانی و برابری طلبانه پیروز شویم. و پیروزی در راه است اگر بخواهیم. اگر تا حالا باختیم دیگر بس است. برای پیروز شدن باید به آگاهی و تصمیم و اراده انسانی و شرافتمندانه متکی شویم. ناجی ای وجود ندارد. فقط باید بدانیم چه میخواهیم و چه نمیخواهیم.

باز هم باید گفت و گفت که چیزی نداریم از دست بدهیم. همه چی ما را دزدیدن و گرفتند. نان مان را، دارایی مان را، اسلحه مان را، خوشبختی مان را، حرمت مان را، انسانیت مان را ... همه چی را از ما گرفتند. الان وقتشه همه رو پس بگیریم. باید دست بکار شد! اگر نه فردا کسی گلگی نکند که چراچنین و چنان شد. خون دل ها را خوردیم، خیلی ها گریه هاشان را کردند، فحش هایشان را دادند، دیگر آه و ناله کردن بی فایده است. اینجا آخر خط است، بن بست است. به بقیه عمرمان، به بچه هایمان و خانواده هایمان و همسایه هایمان و هم سرنوشت هایمان فکر کنیم. اگر قدرت را خود در دست نگیریم خودمان را

نمی بخشیم، و فرزندانمان ما را نخواهند بخشید.

ما بیشتریم، ۶ میلیونیم نه ۵ میلیون. نه، ۴ یا ۳ یا ۲ میلیون. ما می توانیم! فقط باید بخواهیم و راهش را پیدا کنیم. همین امروز، فردا دیر است!

دشمنان ما شب و روز دارند نقشه ی بدبختی ما و بردگی ما و اسارت ما و حقارت ما و گرسنه کردن ما را می کشند. ما میتوانیم راحت بخواهیم؟ نه. یک ۶ ماهی کم بخواهیم و بیشتر بجنیم و حرکت کنیم و جمع شویم و حرف بزنیم و متحد شویم و خودمان را سازمان بدهیم و سرنوشتمان را به دست بگیریم، تا بعدش بتوانیم راحت بخواهیم، با وجدان راحت، با خیال راحت، بدون دغدغه ظلم، بدون دغدغه نان و بدون دغدغه جنگ.

۶ ماه جنگیم. منظورم جنگ مسلحانه نیست. چند میلیون انسان، چند صد هزار، چند ده هزار بجنند نیازی به اسلحه نیست. لازم شد و مجبورمان کردند می جنگیم. ولی ۶ ماهی بجنیم و برخیزیم و متحد شویم و قدرت و سرنوشت را بدست بگیریم. اگر ضرب اول تمام قدرت را نگرفتیم اقلا بخشی از قدرت را سهم خود کنیم.

ما باید بقیه عمر را خوشبخت و آزاد و با افتخار زندگی کنیم. بدون اقا بالاسر، بدون اربابان و میلیونرها و میلیاردرها، بدون ظلم، بدون بی حرمتی خود و خانواده ها و بچه هایمان!

نوامبر ۲۰۱۷

*برگردان بحثی به زبان کردی از رادیو نینا

صحبتی با شما! در باره تحولات کردستان عراق

مظفر محمدی

دوستان!

می خواهم در مورد چشم انداز جنبشی جدید و آلترناتیو در کردستان بر متن نارضایتی های وسیع و عمیق توده های میلیونی مردم صحبت کنم. اما ابتدا در مورد تحولات اخیر نکاتی می گویم که بدون هم تصویر شدن در باره این تحولات، توافق و آمادگی پیشروانه برای هر اقدامی اگر غیر ممکن نباشد اما سخت است.

تحولات یک ماه اخیر را همه شاهدید و دیدید. نقطه عطف این تحولات رفراندوم است.

اما این تحولات ناگهانی نبود. از رفراندوم شروع نشد. اگر نخواهیم خیلی به عقب برگردیم حداقل به دو سه ساله قبل بر می گردد. به زمانی که رابطه دولت مرکزی و اقلیم سر نفت کرکوک و بودجه سراسری سهم دولت اقلیم، بهم خورد. بودجه قطع شد. نفت کرکوک و کردستان صادر شد اما صرف نیازهای جامعه و حقوق کارکنان و معلمان و پرستاران نشد. اعتراضات مردمی شروع شد ولی به دلیل نداشتن افق سیاسی روشن و رهبری قابل قبول و مورد اعتماد و نبود بدیل سیاسی و اجتماعی صاحبدار و موثر و مصمم، به جایی نرسید.

در این مدت دولت اقلیم منحل شد. پارلمان بسته شد و جریان "گوران" از حاکمیت به اپوزیسیون و سازمانده اعتراضات مردمی تبدیل شد. اتحادیه میهنی هم نقش میانی بازی کرد. هم در حاکمیت ماند و هم با مردم معترض و ناراضی همسو شد.

زمانی که دولت اقلیم از هم پاشید دولت مرکزی فرصت پیدا کرد تا :

یک - بعنوان طلبکار خواستار اعاده درآمد نفت کرکوک شد.

دو - با شکست داعش در عراق، خواستار اعاده مناطق تحت تصرف احزاب کرد شد که در جریان جنگ داعش به اقلیم کردستان پیوسته بود.

در چنین اوضاعی است که بارزانی پرچم رفراندوم و استقلال کردستان را بلند کرد.

از منظر سیاسی برای حزب بارزانی این یک تاکتیک زیرکانه بود. بارزانی اگر چه می گفت رفراندوم به معنی استقلال نیست و برگی در مقابل دولت مرکزی است. اما اگر شرایط مناسب بود او تا استقلال پیش می رفت.

اما پروژه استقلال کردستان شکست خورد. استدلال های مخالفین رفراندوم واقعی نیستند. کسانی که می گویند رفراندوم زود بود یا ایران و ترکیه و عبادی و امریکا مخالف بودند، در واقع غیر سیاسی بودنشان را نشان می دهند. پروژه استقلال متوقف شد نه بخاطر مخالفت های دیگران بلکه بخاطر این که صفوف

استقلال و کسانی که حتی در نهایت هم رای دادند پراکنده و متشتت و ضد و نقیض بودند. این استدلال که هدف بارزانی منزوی کردن رقبایش بود هم جواب این واقعیت نیست.

پروژه استقلال شکست خورد چرا که بخشی از احزاب بخصوص جناحی در اتحادیه میهنی از پشت به رفراندوم خنجر زدند. زمانی که حشد شعبی و نیروهای عبادی حمله کردند و خودی ها را راهنمایشان شدند، بارزانی که انتظار حمایت امریکا را داشت، مرعوب شد و او هم تسلیم گردید.

این دلیل اساسی شکست پروژه استقلال کردستان است. در حالیکه میلیون ها رای دهنده و پیشمرگان، حاضر به دفاع از رای خود بودند و مانع شان شدند. مردم در این شکست هیچ دخالتی نداشتند. اگر در صفوف استقلال طلبان چه در میان مردم و چه احزاب ناسیونالیست اتحاد و یکپارچگی وجود داشت او لا ما شاهد آنچهان فشاری از جانب ایران و ترکیه و عبادی نبودیم. دوما هر گونه دخالتی می توانست خنثی شود.

نقش امریکا

انتظار دخالت امریکا و حمایت از رفراندوم و رای مردم پوچ بود. امریکا صراحتاً با رفراندوم مخالفت نداشت. اما به دلایلی آن را به مصلحت خود نمی دانست

یکی، حفظ وضع موجود و یکپارچگی عراق تا شکست کامل داعش.

دوم، کمک و فرصت دادن به عبادی برای ابقایش در انتخابات بعدی. عبادی تنها شانس امریکا در حاکمیت عراق است نسبت به مالکی کاملاً وابسته به ایران و دیگر رقبای...

دلیل دیگر عدم حمایت امریکا تسلیم شدن در مقابل حمله عبادی بود. اگر در مقابل این حمله مقاومتی یک پارچه می شد اولاً تعرض حشد شعبی و عبادی شکست می خورد و دوما امریکا هم نمی توانست نسبت به آن بی تفاوت باشد.

وگرنه تصرف مناطقی از کردستان توسط دولت عبادی و حشد شعبی برای امریکا اهمیتی ندارد. و آن را یک منازعه داخلی بحساب می آورد. حضور قاسم سلیمانی و حشد شعبی هم برای امریکا اهمیت ندارد چرا که این نیرو در جنگ داعش در کنار امریکا حضور داشت و تحمل شد.

این نگاهی اجمالی به جانی از اوضاعی است که جلو چشمان ما اتفاق افتاد و همه شاهد بودیم و مردم در آن دخالتی نداشتند و خارج از اراده آن ها صورت گرفت. حالا بیاییم از جنبه دیگر و از زاویه منفعت کارگر و زحمتکش و مردم کردستان به این مساله نگاه کنیم.

مردم کردستان بحق و به درست در رفراندومی رای به جدایی و استقلال کردستان دادند. این رای برای رفع ستم ملی نبود. اگرچه از نظر اکثریت در دولت قومی مذهبی و عشیرتی بغداد "کردها" کماکان اقلیت و درجه دوم محسوب می شوند.

رای به جدایی قبل از این که مردم به این فکر کنند که چه نتایج مادی و رفاهی و یا آزادی بیار می آورد، اما در وهله اول برای خروج از فدرالیسمی بود که در آن دولت مرکزی دست بالا را داشت و هر وقت دلش می خواست می توانست قواعد بازی را بهم بزند و دیدیم این کار را هم کرد. قانون اساسی

و ماده ۱۴۰ را که خود توافق کرده بودند دور زد و مناطق مورد مناقشه را با حمله نظامی تصرف و اشغال نظامی کرد.

پس مردم حق داشتند به این فدرالیسم بی اعتماد و ناپاوار باشند و به جدایی از وضعیتی رای بدهند که هیچ دورنمای روشن سیاسی و اقتصادی و امنیت و آزادی برایشان نداشت. این دمل می بایست جراحی شود و رفراندوم و رای به استقلال این عمل جراحی بود که تا حالا ناموفق مانده است.

مطلوب این بود که نمایندگان واقعی و سراسری مردم برگزاری رفراندوم را بر عهده داشته و پیرویش را تضمین کنند و کل جامعه را برای مقابله با مخاطراتش از جمله مخالفت های دول منطقه و دولت مرکزی بسیج و آماده کنند. ولی هنوز این به معنای این نیست که رفراندوم می بایست صبر می کرد تا این آمادگی حاصل شود. رفراندوم وجدایی حق مسلم مردم کردستان است که می توانست چند سال قبل هم اتفاق بیفتد. حق مسلم را نمی توان منتظر این و آن نگه داشت. یا منتظر موافقت دیگران شد.

۹۰ در صد مردم کردستان به جدایی رای دادند. هیچ قدرتی نمی تواند این رای را از مردم باز پس بگیرد. حتی تهدید و زور دولتهای منطقه و دولت عبادی هم نمی تواند این حق را باطل کند. تنها عاملی که توانست این پروژه را نیمه کاره نگه دارد، وفادار نبودن احزاب حاکم به رای مردم و خیانت بخشی از آنها به رای مردم بود. با وجود همه این ها برگزاری رفراندوم یک دستاورد غیر قابل بازپس گیری است.

آیا رفراندوم شکست خورد؟

جواب این سوال قطعا منفی است. رفراندوم وقتی شکست می خورد که مردم بجای رای به جدایی به ماندن در چهارچوب دولت قومی مذهبی عشیرتی عراق رای می دادند. به نظر من رفراندوم پیروز شد. مردم با صراحت قاطع به جدایی رای دادند. این رای و تصمیم قابل بازپس گیری نیست. مساله استقلال روی میز جامعه و در دستور است. رویای استقلال و رهایی از خفت و تحقیر و سرنوشت نامعلوم در جنگلی به نام عراق و دولت قومی مذهبی و عشیرتی اش از ذهن مردم کردستان پاک نمی شود.

به نظرم گام اول استقلال برداشته شده است. متوقف شده اما شکست نخورده است.

پرچمداران استقلال پس کشیده و تسلیم شده اند. اما خواست استقلال و آزادی سر جای خودش است. هر چند بارزانی می گوید رفراندوم برحق است و ما می خواستیم سر استقلال مذاکره کنیم، اما وقتی اکثریت قاطع مردم رای به استقلال دادند دیگر مذاکره بردار نیست بلکه باید پروسه اش ادامه یابد. در نتیجه بارزانی دیگر حتی اگر بخواهد هم نمی تواند صاحب تحقق استقلال کردستان باشد. او تسلیم شده است.

کردستان آزاد و دمکراتیک و سکولار و غیر قومی در چهارچوب فدرالیسم غیرممکن است. باز هم سپردن سرنوشت مردم کردستان به دست دولت فدرال حکم مرگ جامعه است. در تداوم این وضعیت نه از آزادی خبری خواهد بود و نه رفاه و نه امنیت. احزاب کردی منفعتشان را در ادامه وضع کنونی می بینند. اما عراق یک پارچه یک توهم احمقانه است. یک اشتباه نیست یک خیانت به رای مردم است. عراق یک پارچه دیگر غیر ممکن است مگر به زور و خیانت و تسلیم احزاب ناسیونالیست کرد که این هم قابل دوام نیست.

عبادی عملا فدرالیسم را هم منحل کرده است. و کردستان را استانی از عراق می نامد.

احتمالات پیشروی این ها هستند:

- احتمال توافق احزاب ناسیونالیست کرد با دولت مرکزی ضعیف است. حتی اگر صورت بگیرد بسیار شکننده و موقتی است. وعده های دولت مرکزی برای پرداخت حقوق کارکنان کردستان یا کاملاً پوچ و یا اگر انجام شود بسیار موقتی و گذرا است.
- احزاب کردی هم برای تشکیل دولت واحد نمی توانند به توافق برسند. احتمال تقسیم کردستان به دو اداره توسط احزاب حاکم زیاد است.

خلاصه هیچ چشم انداز روشنی وجود ندارد. همه منتظر وقایع بعدی اند. اختلافات مدام تشدید شده و انتظار می رود که اوضاع از این هم بدتر شود.

ما حال و وضع مردم کرد زبان مناطق اشغالی توسط نیروهای عبادی و حشد شعبی را می بینیم که تحقیر می شوند، تهدید می شوند. مورد تجاوز قرار می گیرند. اموالشان مصادره و خانه هایشان را روی سرشان خراب می کنند. ”کردها“ را فراری داده و اقوام وابسته دولت را جایگزین می کنند.

صاحب اصلی استقلال کردستان

امروز مساله آزادی و استقلال کردستان صاحب دیگر می خواهد. صاحب اصلیش رای دهندگان هستند. اما همه رای دهندگان یکجا و یک روزه به میدان نمی آیند تا از رای و حق خود دفاع کنند. این حرکت یک نیروی محرکه جدی، قاطع، مصمم و جسور لازم دارد.

جنبش جدیدی باید به میدان بیاید و کردستان مستقل را تحقق بخشد. جنبش را ما نمی سازیم. این جنبش بالقوه وجود دارد و بارها در اعتراضات و نارضاایتی و ابراز نفرت بسیار عمیق و وسیع و توده ای هم خود را نشان داده است. این شرایط می تواند به جنبشی اجتماعی و سازماندهی شده تبدیل شود یا ناامید و مایوس و مستاصل گردد. و ما می خواهیم راه اول را برویم. یعنی راه اندازی یک جنبش بر متن نارضاایتی عمیق و وسیع و خواستی برحق و مسلم.

الان دیگر استقلال برای مردم کردستان یک خواست نیست. چیزی نیست از کسی بخواهند. این به امر مستقیم و مستقل مردم کردستان تبدیل شده است. اما مردم بی شکل و سازمان و رهبر نمی تواند این امر را عملی کند.

نقطه قدرت امروز مردم این است که دیگر به حزابی که تا کنون به جای مردم و بالای سر مردم تصمیم گرفته اند و هر کاری دلشان خواسته کرده اند، غارت و چپاول کرده اند و از مردم سلب حقوق و آزادی کرده اند، اعتماد ندارند. مردم دیگر توهم ندارند. این سکویی است که رهبران جدید جامعه می توانند روی آن بایستند و پرش کنند و به جلو بروند. و این کاری است که ما می خواهیم بکنیم.

ما می خواهیم نماینده خواست توده های میلیونی مردم باشیم. نماینده و حافظ رای و تصمیم شان به جدایی. ما باید راه حل دیگری از راه حل های موهوم احزاب و دولت مرکزی پیش پای جامعه بگذاریم. جنبشی که بخواهد و بتواند بعنوان آلترناتیو عروج کند، مردم به آن اعتماد کنند، قانع شوند، خودشان بیابند، مستقل و مستقیم، کار ساده ای نیست اما قاطعانه می گویم که ممکن است.

چیزی که پیروزی این حرکت و جنبش اجتماعی جدید را تضمین می‌کند، آمادگی و تصمیم و اراده و اعتماد بخود و جسارت پیشروانش است. به نظر من رهبران و پیشروان وجود دارند. کسی را که ناباور است را نمی‌توان به زور جلو انداخت. و کسی که به این حرکت انسانی و آزادیبخش باور دارد خودش می‌آید. و کم نیستند این آدم‌ها.

این یک کار خیریه نیست! سرنوشت جامعه است! سرنوشت همه ما، خانواده‌ها، کارگران، زنان، فقرا، معلمان، پرستاران، کارکنان، دستفروشان، تن‌فروشان، بچه‌ها... همه و همه به این حرکت بستگی پیدا کرده است. بی‌تفاوتی به این سرنوشت ناخوشودنی است. تسلیم، و تسلیم حکم مرگ جامعه و شهروندانش است.

موانع کدامند؟

- مخالفین آزادی و اختیار و دخالت مستقیم و از پایین مردم یک مانع است.
- مخالفین استقلال کردستان و فروختن سرنوشت مردم کردستان به عبادی و قاسم سلیمانی تحت عنوان یک پارچگی عراق و گرفتن سهمیه‌گذاری از دولت مرکزی مانع جدی دیگر است.
- مافیای ثروت و اسلحه بخصوص در جناحی از اتحادیه میهنی وابسته به ایران مانع دیگر است.
- جمهوری اسلامی که عملاً در کردستان حضور دارد یک مانع است.
- حکومت بغداد مانع دیگر است...

اما ناباوری به نقطه قدرت خود و ناباوری به قدرت مردم مهم‌ترین مانع است. نقطه قدرت نارضایتی عمومی و بی‌اعتمادی‌شان به احزاب ناسیونالیست کرد و دولت مرکزی و مخالفتشان با دخالت خارجی‌ها در سرنوشت کردستان اگر متحد شود و سازمان یابد می‌تواند این موانع را یکی پس از دیگری از پیش پا بردارد.

بخشی از احزاب از جمله پارتی سر مساله استقلال حد اقل در حرف با مردم همسو است. اما کلیه احزاب اقلیم سر آزادی و رفاه مردم و دخالت‌شان و نوع دیگر از حاکمیت در برابر مردم میایستند. اما قدرت‌گیری جنبش تلاشهایشان را می‌تواند خنثی کند. آنها جنبش ضعیف را سرکوب و یا حاشیه‌ای می‌کنند اما جنبش قدرتمند و توده‌ای و مصمم را نمی‌توانند سرکوب کنند.

ما می‌خواهیم قدرت از احزاب به مردم برگردانده شود، و گرفته شود. رهبران جنبش مردم باید نشان دهند که لیاقت و صلاحیت و شهامیت سازماندهی قدرت مردم از پایین را دارند. این انقلاب یا کودتا یا جنگ مسلحانه نیست. هیچ دولت یا قدرت خارجی یا توطئه‌ای پشت این حرکت نیست. همه چیز آشکار و صریح و علنی و توده‌ای و مردمی است. قدرت مردم در اتحادشان و امیدشان و حرکت‌شان است.

سر و بدنه جنبش

گفتم بدنه ابراز وجود توده‌ای میلیون‌ها زن و مرد و انسان آزادیخواه و به تنگ آمده و یک حرکت و جنبش‌هی و حاضر و موجود است. اما این بدن و هیکل بزرگ یک سر می‌خواهد. کسانی باید پا پیش بگذارند و سر و رهبری این بدنه را تامین کنند. شک نداشته باشیم که مردم می‌آیند. اوایل میلیونی

نمی‌آیند. چند هزار نفری جلو می‌افتند. ما نمی‌خواهیم شلوغ کنیم، آکسیون‌های پشت سر هم خیابانی برگزار کنیم، تظاهرات خیابانی راه بیندازیم. اول باید سازمان مردمی ساخت. در محله، در کارگاه، مدرسه، دانشگاه و در صفوف مردم...

اگر سر این جنبش درست شود و اعلام موجودیت کند و توجه جامعه را جلب کند، مردم می‌آیند. از محلات، از مراکز کار، در میان معلمان، کارمندان، پرستاران، پیشمرگان و ... اعلام آمادگی می‌کنند.

این جنبش چکار می‌کند؟

- جنبش ضرب اول نمی‌تواند قدرت را بگیرد. احزاب سنتی حاکم پول دارند، زور دارند، اسلحه دارند، نان سفره مردم و حقوق کارکنان و پیشمرگان دستشان است و گرو گرفته‌اند. توطئه و ترور و زورگویی در سنت‌شان است و فقط آن را بلدند. ولی بمحض این‌که جنبش راه بیفتد و توده‌ای شود، دیگر قابل سرکوب یا حذف نیست و یک پای قدرت می‌شود. پیشروی جنبش و توازن قوای بعدی تعیین می‌کند حرف اول را که می‌زند!
- حاکمیت مورد نظر جنبش پارلمان نیست. ساختن حاکمیت و مدیریت جامعه از پایین است. در دل و در بطن جامعه.
- جنبش مسلحانه نیست، اما توده‌های مردم مسلح‌اند. تسلیح توده‌ای جای میلیشیای احزاب را می‌گیرد.

حتی اگر احزاب موجود حاکمیت پارلمانی خود را دوباره ساختند، یا دو اداره‌ای شدند، یا در حکومت فدرال باقی‌ماندند... در هر حال آن‌ها کار خود را می‌کنند و جنبش کار خود را از پایین و عاجل...

چیزی که سرنوشت جامعه و جنبش را تعیین می‌کند، رهبری و پرچم و سیاست مستقل است. رهبری که منتظر شرکت در حاکمیت احزاب ناسیونالیست نیست، حاضر به شرکت در حکومت فدرال قومی مذهبی عراق نیست، با کسی معامله و بند و بست ندارد، سرپای خودش است، مدعی قدرت است، تمام قدرت.

جنبش شرایطی فراهم می‌کند که آنقدر آزادی در آن باشد که احزاب هم کار خود را بکنند و بعنوان شهروند متساوی الحقوق شریک بشوند. بدون زور یا تهدید و بدون تصرف‌داری‌ها و سلاح‌هایی که در اختیار دارند. به مرور داری‌های منقول و غیر منقول باید به جامعه و به مردم برگردد. تا صرف رفاه مردم شود. آب، برق کامل، نان، مسکن برای همه، بهداشت و درمان و آموزش و پرورش و حمل و نقل و آبادانی و امنیت و خوشبختی جامعه...

پیشروان و رهبران این جنبش ۶ ماهی کم بخوابند، بیشتر بچینند، حرف بزنند، قانع‌کنند، سازمان دهند. مردم جدیدت رهبرانشان را ببینند می‌آیند و با جان و دل می‌آیند...

اولین و مهم‌ترین کار تدارک این کار یعنی اتحاد و تصمیم رهبران و پیشروان جنبش آزادی و استقلال کردستان است. این تامین شود، بقیه راه را می‌شود رفت. سخت است، سر بالایی و نفس‌گیر است اما ممکن است. ما نیرویی می‌خواهیم که به این باور داشته باشند و اقدام کنند. این اولین گام است. این گوی و این میدان!

نوامبر ۲۰۱۷

درسهای کردستان عراق این عین دولت کرد است!

محمد فتاحی

اعتراضات چند هفته گذشته در کردستان عراق، علیه حقوق پرداخت نشده، علیه فساد مالی و سیاسی، علیه فقر و نهایتاً علیه کلیت این حاکمین و برای سرنگون کردن شان، جزو مهمترین اخبار این دوره منطقه خاورمیانه بود. در متن این اعتراضات و به دنبال بی جوابی و تعرض نیروی سرکوب، مقررات احزاب حاکم توسط مردم به آتش کشیده شدند. کشته شدن حداقل یازده نفر، زخمی شدن بیش از صد نفر، و به دنبال، دستگیری بیش از چهارصد نفر از معترضین توسط نیروهای امنیتی، در اخبار آمده است.

اما این جریان، علیرغم تلفات جانی به کارگران و مردم گرسنه و محروم، درس‌های مهمی برای طبقه کارگر و توده زحمتکشان منطقه دارد.

درس‌های اعتراضات اخیر؛

این دولت کرد است!

دولت حاکم بر کردستان عراق، دولت واقعی کرد است، درست مانند دولت ترک، دولت عرب و عجم و... در این جامعه، از روز اول شروع به کار این دولت، همه چیز به کردی بوده است. آرزویی که ناسیونالیسم و جنبش کردایتی در طول تاریخ در دل توده میلیونی ستمدیدگان کاشته است، سی سال است که "به ثمر" رسیده است.

تحت تأثیر عوامفریبی‌ها و شیادی‌ها و حقه‌بازی‌های ناسیونالیست‌های کرد، توده وسیع فقرزدگان و سرکوب‌شدگان باور کرده بودند که با به قدرت رسیدن "کورد" و حاکمیت "دولت خودی" تمام دردها را درمان، و آزادی و خوش‌بختی مهمان همه اعضای "ملت" خواهد بود.

اینک سالهاست که توده محرومان این جامعه دریافته است، که حاکمین جدید، تنها تفاوت شان با حاکمین قدیم، زبان شان است و بس! سالهاست این مردم متوجه شده اند که اگر قبلاً هر تبعیض و ستم و فقر و محرومیتی توسط حاکمین قبلی به زبان عربی تحمیل می‌شد، امروز تماماً به زبان کردی ترجمه شده است. نتیجه این تجربه تلخ، امروز، حتی پشیمانی این محرومان، برای دوره صدام است. اعتراضات سالهای گذشته و بویژه هفته‌های گذشته، دارد به زبان ساده میگوید که آنچه شنیده بودند، حقه‌بازی، دروغ و فریبی بیش نبوده است.

این دولت، نه عقب مانده، نه عشیره‌ای، و نه خانوادگی، که دولت اصیل کرد است.

آنها که از روز اول، تمام افتخار زندگی شان همین دولت و پارلمان و نیروی مسلح بود، در ابتدای به قدرت رسیدن احزاب کردایتی، حضور اینها در موقعیت حاکم، مایه شور افتخارشان بود و مزده گسترش این نوع حکومت را به همه مناطق کردنشین کشورهای منطقه می‌دادند، حالا به هدف خرید آبرو برای یک دولت "اصیل کردی"، زبان باز کرده اند که نخیر، این دولت کردی واقعی نیست! ادعا میکنند که

حاکمان از دو خانواده عشیره و عقب مانده اند!

این ادعا برای تظہیر کردایتی و ناسیونالیسم کرد است، وگرنه حزب بارزانی و طالبانی در کردستان عراق، بطول تاریخ معتبرترین، و مبارزترین قهرامانان کردایتی و سبمیل "آزادیخواهی کردی" همه آنهایی هم بوده اند که امروز غیراصیل بودن آنها کشف کرده اند.. در دولت اینها، زبان کردی است، فرهنگ کردی است، جوار کردن ثروت و پول به کردی است، اعمال فقر بر جامعه و محرومیت اکثریت، به کردی است، زندان و کشتار زنان کردی است، اعمال خشونت و سرکوب نیز تماماً به زبان کردی است، فحشا و تن فروشی کردی است، تصاحب خاک و نفت و ثروت، به کردی است، تمام نابرابری‌ها و... فقط به زبان کردی است.

بعلاوه این دولت هم به اندازه تمام دول دیگر طبقه سرمایه دار مدرن است؛ فرزندان حاکمین در مدرن ترین مدارس ممالک غربی تحصیل میکنند و وزیر و وکیل و پارلمانتور و حاکم میشوند، معالجات شان در مجهزترین مراکز درمانی غرب است، پول‌های دزدیده شده و سود حاصل از استثمار، با اتکا به مدرن ترین ابزار طبقاتی امروز صورت میگیرد و پول‌های شان هم در مدرن ترین بانکهای عالم پس انداز میشود، سرکوب خشن تهی‌دستان، ترور مخالفین و ساختار دستگاههای امنیتی شان هم کپی تمام ممالک بورژوازی همسایه است.

این دولت هم مثل بقیه دول، یک قدرت طبقاتی است!

دولت ترک عادل و آزادیخواه نداریم، همانطوریکه دولت دولت عادل و آزادیخواه فارس و عرب و عجم نداریم. دولت در تمام این کرده خاکی، دولت یک طبقه معین است، دولت طبقه حاکم است، دولت طبقه ای است که اقتصاد جامعه در دست اوست. دولت در جامعه متعلق به طبقه ای است که بر بقیه حکم میراند، قوانین را به سود خود تعیین و تعریف میکند، دستگاه بوروکراسی را به سبک خود سازمان میدهد، فرهنگ خود را به جامعه پمپاژ میکند، سیستم قضایی و داوریش بر مینای منافع خویش است، و آموزش و پرورش و علم و تکنولوژی را هم در مسیر منافع خویش سازمان میدهد. امروز همین سیستم بر جهان حاکم است، و درجه سهم طبقه کارگر و اقلیت پانین جامعه از نعمت و ثروت، در هر کشوری، به سطح مبارزه و پیشروی‌های خودشان در مقابل حاکمین، گره خورده است.

دولت کرد، دولت سرمایه دار کرد است!

از روایه منافع کارگر و زحمتکش در کردستان، ایراد دولت حاکم نه در خانوادگی بودن آن، نه در عشیرتی بودن آن، و نه در عقب ماندگی آن است. اگر این دولت و این حاکمیت، بر فرهنگ عشیره‌گری اتکا دارد، اگر بر قوانین اسلامی اتکا دارد، به این دلیل ساده است که استفاده از ته مانده‌های فرهنگ عشیرتی و مذهبی و قبیله‌ای، کمک مهمی به طبقه حاکمه برای اعمال قدرت خویش، در کنار اتکا به سرکوب‌عریان است، همانطوریکه در ایران، اتکای حاکمیت به اسلام و زن‌سنیزی، نه از سر عقب ماندگی سیاسی فرهنگی، که به دلیل کاربرد آنها در تحمیق و سرکوب موثرتر جامعه است.

اگر طبقه حاکمه در جامعه ای، به قدرت و توانایی یک خانواده از حاکمین اتکار دارد، به این دلیل است که توانایی چنین خانواده‌هایی، به دلایل مالی و اقتصادی و فرهنگی و سیاسی این خانواده‌ها، برای اعمال حاکمیت، سرکوب جامعه و اعمال قدرت به نفع طبقه سرمایه دار، بیشتر است.

حاکمیت در کردستان عراق، مانند تمام کشورهای منطقه، یک حاکمیت استبدادی است. پارلمان و انتخابات اینها، به دلیل نقش نیروی ملیشیایی دو خانواده، حتی از نوع جمهوری اسلامی هم، به قول عراقی‌ها

"فشل" تر و کارتنی تر است. اما چنین استبداد خانوادگی در کردستان عراق و چنین استبداد دینی در ایران، از ملزومات منافع اقتصادی طبقه حاکمه اند. در غیبت چنین استبدادی، در هر دو کشور، طغیان های سیاسی این چنینی، دم و دستگاه اینها را مانند سیل از جامعه جارو میکند. طبقه بورژوازی "بسیار مدرن" هم، برای تضمین ماندگاری سلطه طبقاتی، به چنین حاکمیت هایی نیاز اقتصادی دارد. در غیبت این حاکمیت ها، و در یک فضای حتی نیمه آزاد سیاسی، نه سرمایه دار ایرانی قدرت استثمار باورنکردنی امروز را داشت و نه سرمایه دار عراقی تحمیل شرایط امروز را.

بعلاوه، سلطه این دولت، اگر به فقر و تهی دست تر شدن توده محرومان افزوده است، به ثروت و سامان و حساب بانکی های ثروتمندان افزوده است. اگر بخشی از جامعه از درد محرومیت می نالد، در عوض، ثروتمندان و سرمایه داران این تجربه را بسیار شیرین و به کام خود ارزیابی میکنند. دولت کردایتی اگر برای محرومان محرومیت بیشتر آورده است، در مقابل، ثروت ثروتمندان

جنبش کردایتی منشا هیچ درجه ای از تغییر مثبت نیست!

کارگران و مردمان محروم دریافتند که جنبش کردایتی یا ناسیونالیستی، جنبشی برای کم کردن دردی نیست، برای دکتر و درمان رایگان نیست، برای مسکن شایسته تری نیست، برای آموزش و پرورش باکیفیت تری نیست، برای رفاه بالاتری نیست، حتی برای خدمات بهتر شهری و حتی برای تامین آب و برق نیست. در سطوح فرهنگی، حتی برای کم کردن ستم بر زن نیست، که کشتارشان از دوره صدام به بسیار بیشتر است، برای کوتاه کردن دست مذهب و جهالت مذهبی نیست و تعداد مساجد چندین برابر دوران صدام حسین اضافه شده اند. برای رونق اقتصادی و تامین شغل هم نیست، و تعداد انگشت شمار کارخانه های موجود در زمان صدام حسین هم از صحنه جامعه جارو شده اند. جنبش کردایتی، برای به قدرت رساندن لایه دیگری از طبقه سرمایه دار است. دیروز صدام حسین نماینده رژیم ناسیونالیستی عرب، حاکم بود. امروز رژیم ناسیونالیستی کرد حاکم است. تنها تفاوت این دو در زبان شان است و بس! اولی به زبان عربی و دومی به کردی.

علت اصلی این مسئله در این واقعیت است که جنبش ملی، امروز در هیچ جای جهان، منشا هیچ ذره ای از آزادیخواهی و رفاه و آسایش نیست.

اتحاد کرد غیر ممکن است!

جنبش کردایتی مدام بر طبل کرد می کوبد. اما این سمفونی گوش، این روزها کمتر گوش شنوایی دارد. جاهل ترین های این جامعه هم دریافتند که در دو طرف این جامعه، فقر و ثروت دو انباشته متفاوت این جامعه و از آن دو طبقه متفاوت اند، که هیچ گونه اشتراک طبقاتی، سیاسی، فرهنگی ندارند. این واقعیت طبقاتی، در طول عمر سرمایه داری وجود داشته است، اما در جایی مانند کردستان عراق، ستم بر مینای قومیت، به ناسیونالیسم کرد فرصتی داده بود تا منافع خویش را به عنوان منافع همگانی در مغز ملت تزریق کند. به یمن به حاکمیت رسیدن جنبش کردایتی، و سروکوب خونین و تبعیض همه رنگ و استثمار توسط دولت "خودی" کرد، چشم و گوش توده وسیعی را بازتر کرده و به درجه زیادی جهالت قومی و ملی به نفع ارتقای آگاهی طبقاتی، رنگ باخته است. وقایع هفته های اخیر اثبات همین حکم دایمی کمونیست هاست که اتحاد دو طبقه اصلی در کردستان هم، بدون دخالت خرافه ملی و قومی، غیرممکن است.

امروز برای تعداد بیشتری ثابت شده که کرد هم مانند ترک و عرب و عجم، شامل دو طبقه اصلی در جامعه میشود که یکی حاکم و دیگری محکوم است. یکی خسته و محروم است و دومی بر خان نعمت تکیه داده است. امروز به درجه زیادی، برای کارگر و زحمتکش کرد عراقی روشن شده که فریب و عوامفریبی و شارلاتانیسم ناسیونالیستی را نباید پذیرفت، که گویا "کرد" یک ملت متحد باید باشد. مانند تمام دنیای امروز، کارگر با کارگر باید متحد شود، همانطوریکه سرمایه دار با سرمایه دار متحد است. امروز برای هر کارگر کرد در کردستان روشن شده باشد که اگر منفعت اردوغان با کارگر ترک یکی است، اگر منفعت خامنه ای با کارگر تهرانی یکی است، منفعت بارزانی ها و طالبانی ها و بقیه سرمایه داران کرد هم با کارگرسلیمانیه ای و اربیلی یکی است. امروز، بعد از سی سال تجربه حاکمیت سرمایه دار کرد، باید گوش بی خبرترین ها از میان محرومان را باز کرده باشد که سراغ منافع متفاوت خود بروند و به نفع سرمایه دار کرد، فریب عوامفریبی "کرد باید متحد باشد" نخورد و زیر پرچم آنها رژه نرود.

اتحاد طبقاتی لازم است!

در مقابل دولت سرمایه داران، در مقابل احزاب سرمایه داران، طبقه کارگر هم باید زیر بیرق مستقل خوش متحد شود.

برای کسی که به نظام حاکم اعتراض دارد، برای کارگری که به سیستم حاکم سرمایه داران اعتراض دارد، فقط کافی نیست به خیابان بیاید و برای مطالبات طبقاتی اش شعار دهد. کافی نیست فقط فداکاری کند، بجنگد و قربانی دهد. اینجا یک جنگ تمام عیار است. اگر دولتی ها احزاب طبقاتی خود و جنبش طبقاتی خود را دارند، کارگر و زحمتکش هم باید نیروی مستقل خویش را سازمان دهد و به مثابه جنبش کارگران و محرومان در مقابل جنبش سرمایه داران صف ببندد. برای سازماندهی این جنبش طبقاتی، باید حزب طبقاتی خویش را داشته باشد، و باید مثل طبقه حاکمه صاحب فرمانده و رهبری شود. کارگر و زحمتکشی که این چنین خود را سازمان نداده است، علیرغم مبارزات خونین و نبردهای بزرگ، تمام جنگ ها را پشت سر هم می بازد.

در جنگ هفته های اخیر، معترضین متوجه باید شده باشند که تعطیل دفاتر و مقرات حاکمان و احزاب شان کافی نیست، چون در غیبت اتحاد طبقاتی، تعطیل دم و دستگاه حاکمان با نیروی سازمان یافته زیر رهبری حزب طبقاتی شان جایگزین نمی شود.

سرنگونی دولت را باید سازمان داد!

بخشی از شعار معترضین مضمون سرنگونی طلبانه داشت و "سرنگون باد" یکی از شعارهای اصلی بود. اتش زدن مقرات تمام احزاب حاکم، تقریباً بدون استثنا، نشان از تنفر عمیق این مردم علیه این حاکمین است. اما دردنیای واقعی هیچ قدرتی، آنهم در این جنگل امروز جهانی، با شعار و تظاهرات سرنگون بشو نیست. تظاهرات های میلیونی شاید دولت در شکل کابینه را تعطیل و یا حتی شاید کل حاکمیت را سرنگون کند، اما در غیبت یک قدرت سازمان یافته کارگری برای تصرف قدرت، جناح های دیگر همین سیستم حاکم، که همیشه حزب و دم و دستگاه آماده و بقایای ارتش و نیروهای مسلح را با خود دارند، قدرت را میگیرند و به عنوان نماینده مردم و ملت، یک بار دیگر، دولت طبقه شان را سرآزمان می دهند و تا ملت به خود آید، چند دهه را هم آنها حکومت میکنند.

تمام احزاب کردایتی پشت حاکمان کردستان عراق

اعتراضات کردستان عراق ریاکاری احزاب ناسیونالیست کرد منطقه به روشنی نشان داد. اینها که همیشه برای رهایی ملت کرد ادعاهای بی پایه و دروغین در چننه دارند، دسته جمعی نگران سرنوشت دولت "نوپای" خود در منطقه اقلیم کردستان شدند. در روزهایی که دنیا شاهد تعرض میلیشیای احزاب کرد علیه محرومان و کشتارشان بود، دسته جمعی نگران بی آبرویی احزاب حاکم در اقلیم، و از این طریق نگران بی آبرویی خود شده بودند. اینها و مردم میدانند که برنامه تمام ناسیونالیست های کرد برای اعمال حاکمیت چیست. میدانند دمکرات ها و کومه له ها، احزاب برادر حاکمان کردستان عراق اند. از این نظر، تمام تقلای اینها در آن روزها، جلوگیری از پخش اخبار اعتراضات توده ای علیه باران شان بودند. در خارج کشور که کسی معذورات دیپلماتیک ندارد، هم هیچ گروه و جمع ناسیونالیستی دیده نشد در کنار محرومان معترض بایستد. اینها همان هایی بودند که برای کسب کرسی ریاست توسط مام جلال شان، جشن راه انداختند و بر افتخارات نداشته شان افزودند، اما زمانیکه "همان ملت" که همیشه مدال دفاع از آن را بر سینه دارند، توسط گلوله های مام جلالی ها و بارزانی ها کشته شدند، روی شان را آنطرف چرخاندند. اینان نشان دادند که "ملت کرد" مد نظر آنها، جز محرومان فریب خورده ناسیونالیست ها و سرمایه داران کرد، بنی بشر دیگری را شامل نمی شود.

دو دروغ رنگین برای دفاع از دولت کرد؛

ادعای اول؛

دولت کرد دمکراتیک ترین حکومت ها در منطقه است!

ناسیونالیست های ایدئولوژیک تر مدافع حاکمیت کردی ادعا دارند که با همه اینها، دولت اقلیم کردستان آزادترین و دمکراتیک ترین های خاورمیانه و از این نظر علیرغم تمام ایرادات، قابل دفاع اند!

این ادعای شکم سیران بی پایه است. این حاکمیت نیروهایی است که قدرت شان هنوز ثبات ندارد. هنوز این دولت دو کابینه و دو قدرت در قالب یک عنوان کار تونی است. دولت اربیل و دولت سلیمانیه دو قدرت حاکم با منافع سیاسی اقتصادی متفاوت اند. هر یک از اینها عضو یک بلوک سیاسی رقیب در منطقه اند؛ دولت بارزانی متحد ترکیه و بخشا کنار اسرائیل و عربستان است و دولت اتحادیه میهنی کردستان همراه پ ک ک متحد منطقه ای جمهوری اسلامی است. اولی با استبداد شبیه حکومت صدام حسین، و دومی حاکمیتی میلیشیایی است که صرفنظر از شمار رای در انتخابات، توسط یکتی اداره میشود. کلیت این حاکمیت در یک دوره بی ثبات و نوعی بی آیندگی به سر می برد؛ زمانی که تناسب قوای بین این دو با دولت مرکزی تغییر میکند، منطقه حاکمیت و جغرافیای آن هم تغییر میکند. روزی تمام مناطق مورد اختلاف با دولت مرکزی را هم در اختیار دارد و روز بعد نصف آن را از دست میدهد. روزی کردکوک را می فروشد و روز دیگر سنگال را تحویل دولت مرکزی میدهند و فردا روزشان معلوم نیست از فدرالیسم و حاکمیت و دفتر و دستک شان چقدر باقی میماند. یک روز معامله نفتی چند دهساله برای فروش می بندند و روز دیگر سرنوشت تمام امضاهای معاملات شان نامعلوم میشود. روزی تمام دارایی های جامعه را به حساب های بانکی خود واریز میکنند و روز دیگر از خود خلع مسئولیت کرده و حقوق های مردم را بالا کشیده و مسئولیت پرداخت ها را تحویل دولت مرکزی داده و مردم را دنبال نخود سیاه می فرستند. حاکمیتی که ادعای بی اختیاری در تامین ابتدایی ترین نیاز های شهروندان را ندارد، در مقابل اعتراض آنها قادر به بستن دهان شان نیست. در کنار همه اینها، اگر دولت مرکزی فردا روز ثباتی پیدا کند و توان

دفاع از زون سبز و منطقه سفارت های کشورها را داشته باشد، معلوم نیست سرنوشت حکومت فدرال کرد اصلا جارو نشود. در این فضای بی ثباتی و عدم اطمینان به سرنوشت دولت فدرال شان، تنها اولویت شان دزدی و بخور بخور مسئولانی است که در این دوره سی ساله، دسته جمعی به ثروتمندترین رجل مشهور به "دزد" تبدیل شده اند. اگر کسی در این بی سروسامانی اوضاع، ول کردن سرنوشت جامعه به امان خدا را نشان آزادنشی این کلوب کلاشان سیاسی ارزیابی میکند، نمی تواند مسافر و تورست شکم سی ایرانی نباشد که برای عیش و نوش چند روزه سری به این دیار زده و راضی برگشته است، نمی تواند مسئول حزب کرد ایرانی نباشد که در این بازار سهمی دارد. اگر وجود دوایر احزاب سیاسی در این مملکت بی صاحب نشان آزادگی اینهاست، دولت بی ثبات نشسته در بغداد از اینها چه چیزی کم درد؟

ادعای دوم؛

حضور مزدوران بیگانه در میان معترضین!

ناسیونالیست های کرد به رسم تمام هم طبقه های شان در جهان، کشف کردند که معترضین توسط دول بیگانه اجیر شده و یا سران آنها عوامل خارجی اند! شاه ایران قبل از "شنیدن صدای انقلاب مردم" همین غلط ها را میکرد، همانوریکه جمهوری اسلامی هم طغیان مردمان محروم دیمه و آبان ماه را دسیسه امریکا و دشمنان خارجی نام نهاد.

این ادعا برای ناسیونالیست های کرد که هرکدام دست در دست "بیگانه" ای دارد، هر کدام در جبهه نیابتی یکی ثبت نام علنی کرده اند و دسته جمعی یا در کنار اسلاميون ایران اند، یا همراه ترکیه اند و یا در کنار بقیه گرگان منطقه، کشف مردم محروم به عنوان دستان مشکوک "بیگانه"، فقط یک شاهکار کردانه می تواند باشد. حالا معلوم میشود که فروشندگان کرکوک به قاسم سلیمانی و تحویل دهندگان سنگال به داعش هم نه ابتکار کردانه حزب بارزانی و طالبانی، که دسیسه همین محرومان در همدستی با "بیگانگان" بوده است!

کسی چه میداند، شاید هم واقعا تمام این محرومین عوامل مشکوک بیگانه اند. شاید دولت های ترکیه و ایران و عراق، به جز عوامل اصلی در لباس رئیس جمهور و نخست وزیر و اعضای کابینه کردستان، به مزدوران مخفی کار هم نیازی دارند! شاید حلقه بگوشی بارزانی برای ترکیه کافی نیست، و شاید جمهوری اسلامی هم به جز رهبری اتحادیه میهنی، به عواملی ناشناخته هم از میان گرسنگان شهر هم نیاز دارد. در این کردستان "سربلند" همه چیز ممکن است!

اما، اگر عوامل مشکوک بیگانه و ناشناس خارجی متهمان اصلی گسترش این اعتراضات مشکوک و عوامل ناشناس بیگانه اند، آنها که نان شب مردمان را برده اند، آنها که بیش از صد نفر کشته و زخمی کرده و خون ضعیف ترین بینوایان را در خیابان ها ریخته اند، و آنها که صدها نفر را روانه زندان و بی حرمتی و شکنجه کرده اند، و آنها که شرافت و حرمت و هست و نیست توده های وسیع مردم را گروگان گرفته اند، بله همه اینها معلوم، مشخص و معرف خاص و عام اند؛ اینها بالاترین مقامات ناسیونالیست کرد، قهرمانان جنبش کردایتی، مردان نشسته بر کرسی های پارلمان کرد، اینها اصیل ترین روسای احزاب و اعضای محترم دولت کردستان مقدس اند!

باور نمیکردند. امروز خود ناباوران دیروز در صف مردم محروم به خیابان ریخته اند و خواهان به زیر کشیدن سران و احزاب و دولت «کرد» اند، کاخهای حاکمان را خراب و مراکز حکمرانی آنها را در آتش نفرت خود میسوزانند.

سه دهه حاکمیت احزاب «کردی» به متوهم ترین بخش جامعه ثابت کرد زمانی که بورژوازی حاکم است، مستقل از زبان و ملیت و مذهب او، سهم اکثریت جامعه نمیتواند چیزی جز بردگی و بی حقوقی و گرسنگی و استبداد باشد. ثابت کرد حکومت بورژوازی جز با اتکا به دیکتاتوری و استثمار و بردگی طبقه کارگر و اقشار کم درآمد نمیتواند یکروز هم سر کار بماند. سی سال گذشته مردم کردستان عراق زیر حاکمیت «دولت اقلیم» و فدرالیسم قومی «کردی»، فقیر تر، بی امکانات تر شدند، مرگ و میر کودکان بدلیل محرومیت از دوره حاکمیت جلاخان باعث به مراتب بیشتر شد. زیر سایه «حکومت کردی» و قوی شدن نیروهای ارتجاع اسلامی و قوانین آن میزان ترور و کشتار ناموسی زنان بیشتر و قوانین ارتجاعی شریعه در کردستان عراق حاکم شد. در مقابل اقلیتی پولدار و صاحب سرمایه، روسای «کرد»، کسانی که روزگاری به همین مردم قول بهشت موعود حکومت «کردها» را میدادند، به سرمایه های افسانه ای دست یافتند. این تجربه در زندگی روز مره و در جدال سی ساله مردم محروم علیه گرسنگی و فقر، با بی حقوقی و بی آبی و بی برقی و ... بدست آمده است. اعتراضات امروز، خشم و نفرت مردم در عین حال علیه خرافاتی است که همین احزاب به باور بخشی از مردم تبدیل کرده بودند. امروز این باورهای خرافی و توهمات آنها است که فرو میریزد و زیر پای عصیان و عصبانیت نسل جوان و محرومین جامعه در خیابانها و شهرها و شهرکها خرد میشود.

جدال امروز ستمدیدگان در کردستان عراق برای بهبود در این حاکمیت نیست، برای رفاه و اصلاحات در «حکومت کردی» نیست، برای کاهش قتلهای ناموسی زنان و ترور و آدم ربایی، دزدی و چپاول و ... نیست. برای به زیر کشیدن حکامی است که عامل و بانی سی سال فقر و فلاکت و تحقیر و فساد و استبداد و بیحقوقی اند. «من لنگه کفشم را با این حاکمیت عوض نمیکنم» شعار مردمی است که سی سال است همه تلاشها و راهها را برای اصلاح و بهبود رفته اند و هر بار بیش از پیش سرشان به سنگ خورده است. مردمی که در مقابل فقیرتر شدن هر روزه خود، شاهد افزایش هر روزه سرمایه و امکانات اقلیتی کوچک و صاحب قدرت، شاهد بزرگ شدن و مجلل تر شدن کاخهای آنها و انباشت سرمایه های آنها در بانکهای مختلف در مقابل خود هستند. توده های جان به لب رسیده ای که امروز در کردستان عراق فریاد میزنند «ما حکومت کردی نمیخواهیم»، «ما آنها را پایین میکشیم»، به آخر خطر رسیده اند، خواهان جامعه ای انسانی تر، مرفه تر و امن تر هستند و امروز به میدان آمده اند تا با دستهای خود جنگ آخر خود را به حاکمان بر «اقلیم کردستان» بکنند و خود را رها سازند. این مردم شایسته بیشترین حمایتها هستند.

اعتراضات در کردستان عراق گوشه ای از اعتراضات وسیعتر در کل عراق و منطقه علیه فقر و بی حقوقی و استبداد سیاسی است. در این اعتراضات کارگر نفت جنوب، بخشهای مختلف کارگران و مردم ستمدیده عراق از بغداد و بصره، از کربلا و نجف تا خانقین، از کرکوک و سلیمانیه تا اربیل و ... با یک شعار و با یک مطالبه اساسی و یکسان در حال جنگ با حاکمین بر عراق اند. خواست پایان ستم طبقاتی، پایان گرسنگی و جنگ، پایان جنایت و توحش حکام و بازگرداندن حرمت و احترام به آنها، خواست مشترک این صف میلیونی است. کارگر و زحمتکش در این جدال مستقل از اینکه با چه زبانی سخن میگویند، به چه دین و آینی اعتقاد دارند یا ندارند، به عنوان کارگر و به عنوان استثمار شوندها و بردگان مزدی، درد مشترکی را فریاد میزنند. در دنیای واقعی همه به یک صف طبقاتی واحد، به صف

کردستان عراق توهمات فرو میریزند، بت ها شکسته میشوند

خالد حاج محمدی

روزهای اخیر شاهد اعتراضات همه جانبه کارگران و مردم زحمتکش و محروم در شهرهای مختلف کردستان عراق علیه فقر و بی عدالتی، علیه گرسنگی و بی حقوقی و علیه حکام خودگمارده اقلیم کردستان هستیم. این اولین بار نیست که در کردستان عراق شاهد اعتراضات توده مردمی هستیم که بعد از سی سال حاکمیت احزاب قومی و مذهبی هنوز از ابتدایی ترین امکانات زیستی، بهداشتی، رفاهی و امنیتی بی بهره اند. در این سی سال بارها کارگران و اقشار زحمتکش در این جامعه در مقابل حاکمیت احزاب میلیشیایی و برای رسیدن به ابتدایی ترین حقوق خود از جمله دستمزد و حقوق ماهانه، علیه زن کشی و آدم ربایی و ترور، به اعتراضات بزرگ و کوچک دست زده اند.

بخش زیادی از مردم محروم در کردستان عراق بدنبال سقوط صدام حسین و قدرت گیری اتحادیه میهنی و حزب بارزانی و شرکای اسلامی آنها، که زیر سایه حمله آمریکا به عراق به قدرت پرتاب شدند، در این توهم بودند که با برپا کردن «دولت ملی کرد»، به آزادی و رفاه دست می یابند، حرمت و احترام خرد شده شان احیا میشود، عدالت اجتماعی و برابری حاکم میشود، دوره چماق و زورگویی خاتمه می یابد و با حاکم شدن «کرد» اوضاع بر وفق مراد خواهد چرخید. این توهمات از همان روزهای به قدرت رسیدن این احزاب به سرابی تبدیل شد. احزاب ناسیونالیست در همان روزهای اول و با سرارزیر شدن نیروهای پیشمرگه شان از کوه به شهرها، تمام نهادها و تشکل هایی که مردم محروم در خلا قدرت و خلاصی از دیکتاتوری صدام ساخته بودند، شوراهای کارگری و توده ای، که توسط بخش آگاهتر جامعه، توسط کمونیستها و رهبران دلسوز و دور اندیش تر در این جامعه برای اعمال اراده مردم، سازمان داده شده بود، مورد حمله قرار گرفت و باطل اعلام شد. اولین حملات احزاب ناسیونالیست کرد متوجه همین نهادها و سازمانها و تشکلهای مردمی و رادیکال بود. دیری نپایید که کارگر و مردم زحمتکش کردستان متوجه شدند فقط مهره ها عوض شده اند و توحش و بربریت علیه اکثریت محروم، فقر و گرسنگی و استبداد، زن کشی و بی حقوقی حتی از دوره صدام بیشتر شده است. متوجه شدند که این احزاب کمتر از دولت بعث ضد کارگر، ستمگر، استثمارگر و ضد زن نیستند. متوجه شدند حکومت «کردی» حاکمیت سرمایه داران کرد است و کارگر کماکان سهمش بردگی و استثمار و بیحقوقی دوره صدام است. متوجه شدند حکام جدید به مرور به توان مالی و نظامی خود اضافه میکنند و جامعه را به زندانی بزرگ برای کارگر و زحمتکش کرد زبان تبدیل کردند. متوجه شدند هر روز «رهبران کرد» پولدار تر و کاخهایشان بزرگتر و مجلل تر میشود و در مقابل کارگران و اقشار پایین جامعه نیز محرومتر، فقیر تر و محتاج تر می شوند. امروز همین مردم علیه بتهای خود ساخته به پا خاسته اند و برای خرد کردن و از بین بردن آنها به میدان آمده اند. امروز بزرگترین بت توهم حکومت خودی به عنوان «حامی» مردم کرد زبان، زیر مشت های گره کرده و فریادهای گرسنگان و محرومین جامعه، در کف خیابانها پودر میشود. سی سال قبل زمانی که در همین جامعه کمونیستها اعلام میکردند، رفتن صدام کافی نیست و بخشی از مخالفان صدام که خواهان اتحاد «کردها» و حکومت «ملی کرد» اند، تفاوتی با حکومت صدام ندارند، خیلی ها

کارگران و ستمدیدگان تعلق دارند و در مقابل صف سرمایه داران «عرب» و «کرد» و «شیعه و سنی» به پا خاسته اند. تقسیم بندی های قومی و ملی و مذهبی که تا کنون در ذهن بخش محروم جامعه مهندسی کرده بودند خرد میشوند و به عنوان باورهای وارونه و عقب مانده از ذهن و شعور آنها بیرون ریخته میشوند و برابری آنها، هم طبقه ای بودن آنها، و سرنوشت مشترک طبقاتی آنها برجسته میشود. حمایت های سازمانهای کارگری عراق از اعتراضات و مطالبات کارگران و مردم محروم کردستان گوشه ای از این جدال مشترک است. این بزرگترین دستاورد این دوره مردم محروم در سرتاسر عراق است.

صف مقابل، صف حاکمین بر عراق و کردستان عراق نیز، در تلاشی مشترک برای مقابله و شکست مردم محروم از همه امکانات و توان و ظرفیت خود، چه با سرکوب و چه با فریب استفاده میکنند. بورژوازی زمان جنگ با کارگران و مردم استثمار شده، دیگر نه کرد است، نه عرب، نه شیعه است و نه سنی! طبقه ای است متحد علیه طبقه کارگر و مردم محروم. اگر لازم باشد حشد الشعبی و هر نیروی جنایتکار دیگری را به شهرهای کردستان بسیج میکنند تا همراه مزدوران بارزانی و اتحادیه میهنی و جریانات اسلامی علیه کارگر و زحمتکش کردستان بجنگند. آنها منافع خود را میشناسند و در دشمنی با صف ما محرومین جامعه توهمی ندارند. حامیان مردم کردستان عراق در این جدال صف کارگر و مردم محرم هم، کارگران نفت و گاز و مراکز تولیدی و خدماتی عراق اند. حامیان مردم کردستان میلیونها انسان زحمتکش و استثمار شده در عراق اند، آلهایی که چند سال است در بغداد و بصره و... برای رفاه و بهبود و برای تامین لقمه نانی دست به اعتصاب و اعتراضات وسیع زده اند.

تجربه کردستان عراق

تجربه کردستان عراق و حاکمیت احزاب ناسیونالیست کرد و «دولت کردی»، نه تنها برای کارگران و مردم زحمتکش در کردستان عراق و حتی سایر نقاط عراق، بلکه برای کارگران و مردم زحمتکش در کردستان ایران آموزنده است. امروز «قبله آمال» بورژوازی کرد و حاکمیت آنها، زیر اعتراض مردم آزادیخواه و کارگر و زحمتکش کردستان عراق در حال فروپیزی است. آنچه زمانی به نام رهایی و آزادی «کردها» قولش را میدادند سه دهه است همان مردم کرد زبان و البته کارگر و مردم محروم را به فلاکت کشانده است. دولت اقلیم کردستان عراق، «قبله آمال» ناسیونالیستهای کرد و احزاب آن در منطقه است که وعده اش را میدهند. دو شاخه حزب دمکرات و جریانات و گروههای قومی و مذهبی اپوزیسیون کرد ایران، پ ک ک و همه شاخه های مختلف شان نسخه بهتری از حاکمیت احزاب خواهرشان در کردستان عراق برای آینده مردم کرد زبان در ایران و ترکیه و سوریه ندارند. احزاب ناسیونالیستی کردستان ایران از چپ تا راست اگر حتی شانسی داشته باشند و روزی کاره ای شوند، حکومت اقلیم دیگری را دایر میکنند و نه بیشتر. آنها برای رسیدن به این قبله گاه، هر دری را زده اند. تلاش برای توافق با جمهوری اسلامی، اتکا به حمله نظامی آمریکا، راه انداختن جنگ نیابتی به کمک عربستان در کردستان ایران، دست دوستی دراز کردن به هر دولت مرتجع و جنایتکاری از اسرائیل تا ترکیه و... اینها کپی همانی هستند که امروز در کردستان عراق از جانب مردم زحمتکش فرعونهای حاکم نام دارند.

احزاب و جریانات ناسیونالیستی که سالهای سال است سنگ دفاع از مردم «کرد» را به سینه میزنند و وحدت و برادری «کردها» را تبلیغ میکنند، از «جنبش واحد کردها» علیه حکام مستبد میگویند، همگی در جدال مردم زحمتکش کردستان عراق علیه ستمگران حاکم، کنار حکام ایستاده اند. بعضی رسماً و علناً از حکومت اقلیم در مقابل شورش گرسنگان در کردستان عراق دفاع میکنند و بعضی هم خجولانه و زبان

بسته در مقابل سرکوب و کشتار آنها، خفقان گرفته اند. اما همه در یک صف هستند، در صف سرمایه داران حاکم، در صف اتحادیه میهنی و جریان بارزانی و احزاب اسلامی و گوران و حاکمان بر کردستان عراق! در این جدال طبقاتی، بی طرفی موجود نیست. نیروهایی که به نام دیپلماسی یا در مقابل این جنایات آشکار سکوت میکنند در تمام این جنایات حامی سرکوبگرند و نه کمتر.

تجربه کردستان عراق در سه ده گذشته و حاکمیت ناسیونالیستهای کرد مانند هر جای دیگر دنیا، پوچ و خرافه بودن «ملت واحد کرد» را درست مانند «ملت واحد فارس، ترک، عرب و...» آشکارا به نمایش گذاشت. کارگران در کردستان ایران از دل این تجربه می آموزند که «دولت کردی و خودی» کشک است، دولت خودی طبقه کارگر، فقط و فقط دولت کارگری است. بقیه دولت سرمایه دارها است. سی سال است در کردستان عراق کارگر و زحمتکش کرد زبان توسط صاحبان و مدافعان سرمایه و توسط صاحبان همین تئوری ها استثمار میشوند، دستگیر و زندانی و شکنجه میشوند. امروز رهبران و فعالین اعتراض مردم شبانه ربه میشوند تا اعتراض محرومین را شکست بدهند. احزاب ناسیونالیست و اسلامی کرد حاکم با شورش مردم زحمتکش و محروم همان کاری را میکنند که جمهوری اسلامی در دیماه ۹۶ و آبان ۹۸ با اعتراضات مردم آزادیخواه و محروم در ایران کرد. آنها همان کاری را میکنند که دولت اردوغان با اعتراضات وسیع در این کشور و دول لبنان و عراق با شورش های اعتراضی مردم محروم در این کشورها کردند.

امروز و در دل تجربه کردستان عراق یک بار دیگر حقانیت کمونیستها، حقانیت سیاست های ما، حقانیت ادعای ما در مورد ماهیت کل این احزاب و حقانیت راه حل ما برای رهایی در ایران و عراق ثابت میشود.

مردم کردستان عراق برای پیروزی یک راه بیشتر در مقابل خود ندارند. سرنگون کردن حاکمان بر کردستان عراق بوسیله مردم زحمتکش و اعمال اراده این مردم از کانال شوراهای خود تنها راه در مقابل طبقه کارگر و مردم محروم در کردستان عراق است. هیچ راهی برای پیروزی واقعی در مقابل مردم کارگر و زحمتکش کردستان عراق موجود نیست، جز متحد شدن در نهادها و سازمانهای توده ای در محل کار، در شهر و محلات شهرها و متحد شدن در احزاب طبقاتی خود، در احزاب کمونیستی خود برای این پیروزی است. این همان راهی است که در مقابل کارگران و مردم زحمتکش در ایران و برای به زیر کشیدن جمهوری اسلامی موجود است. بدون سیاست و افق روش، بدون سازمان و بدون برنامه و نقشه، حتی اگر بتوان حاکمین را سرنگون کرد، تحولی انسانی و آزادیخواهانه ممکن نیست. دیروز صدام رفت ده صدام دیگر جایش را گرفته اند، شاه ایران فراری داده شد و به زیر کشیده شد، جمهوری اسلامی جایش را گرفت، حسنی مبارک در مصر سرنگون شد و سیسی جایش را گرفت و... نباید گذاشت این تجربیات یک بار دیگر تکرار شوند.

حکومت سرمایه داران کرد را هم دیدیم!

وریا نقشبندی

اعتراض اخیر مردم کردستان عراق علیه دولت اقلیم، اینبار رنگ تازه تری به خود گرفت. مردم خشمگین از وضع موجود که حدود سه دهه است تاوان حکمرانی احزاب ناسیونالیست کرد را پس میدهند، اینبار نه تنها برای مطالبه حقوق انسانی خود بلکه برای بزیر کشیدن این حکومت به خیابانها ریختند. به آتش کشیدن مقر و دفاتر حزب دمکرات کردستان عراق (پارتی)، اتحادیه میهنی کردستان عراق (یکیتی)، گوران (جنبش تغییر)، اتحاد اسلامی (په کگرتووی اسلامی کردستان) و جامعه اسلامی (کومله اسلامی) توسط مردم زحمتکش کردستان نشان از کشیدن سوت پایان برای جناحهای مختلف حاکم در کردستان دارد.

احزاب ناسیونالیست حاکم در کردستان عراق در همه این سالها هم با سرکوب معترضان و هم با فریب مردم نشان می دادند که خواست خودمختاری و استقلال کردستان نیازمند همکاری و تلاش عمومی برای رسیدن به یک حکومت مستقل کردی است. تلاشی که در همان سالهای اول حاکمیت این احزاب، باعث قربانی شدن هزاران نفر مردم بی دفاع کردستان و آوارگی صدها هزار نفر به ایران در نتیجه جنگ تقسیم قدرت در بین این احزاب شد. برپا کردن جوخه های ترور و حذف فیزیکی فعالین سیاسی و اجتماعی کردستان، سر به نیست کردن روزنامه نگاران و هر صدای که منتقد حاکمیت این احزاب در قدرت بود، بخشی از آن هزینه ای بود که سردمداران دولت کردی از مردم به تنگ آمده انتظار داشتند. در همه این سالها این مردم کردستان بودند که از کمترین امکانات شهروندی برخوردار شدند، نبود برق، آب آشامیدنی، خدمات بهداشتی، بیکاری، نبود امکانات آموزشی، نپرداختن حقوق کارمندان و مزد بگیران، فساد و تن فروشی، اعتیاد، قتلهای ناموسی، به انقیاد کشاندن زنان به عنوان نیمی از جامعه توسط اعمال احکام اسلامی و ارتجاعی، آوارگی جوانان کردستان در کشورهای مختلف اروپایی اگر در این مسیر جان سالم بدر ببرند و هر آنچه که یک جامعه را به نیستی و اضمحلال می کشاند دست آورد این حکومت از زمان به قدرت رسیدن است. با این وجود اگر صدای اعتراض و حق خواهی همین مردم که این احزاب ناسیونالیست سوار بر دوش آنها به نام آنها به جلال و جبروت رسیدند از جای بلند شود، بدون درنگ با نیروی قهریه و سرکوب مواجه میشوند. سرنوشت معترضان به این اوضاع یا سنگ فرش خیابان است یا شکنجه و زندان.

در مقابل این مردم زحمتکش، دولت کردی و احزاب حاکمش را میبینیم که ثروت و دارایی هایشان سر به فلک کشیده است. ثروتی که با اقرار خودشان از منابع و دارایی های جامعه غصب و غارت کرده اند. در کردستان عراق ما شاهد دو ملت هستیم، ملت غنی و ملت فقیر، حال با هر درجه «زبان و جغرافیای مشترک». «شیوه زندگی این احزاب کرد کوچکترین شباهتی با زندگی مردم عادی کرد نه تنها ندارد بلکه انگار هر دو از دو سیاره مختلف به یک منطقه جغرافیای به نام کردستان پرتاب شده اند. تحت انحصار در آوردن منابع و سرمایه های جامعه توسط یک عده در اقلیت و انباشت میلیاردها دلار در حساب های بانکی خود و همزمان گرسنگی و فلاکت روزمره اکثریت جامعه، تضاد های عمیق طبقاتی و

اجتماعی بین این دو قشر، اثبات کننده این حقیقت است که اشتباهی به قدرت رسیدن این احزاب کرد برای چپاول یک جامعه متضمن باد زدن احساسات قومی و ملیتی مردم کردستان از خیلی دهه های گذشته بوده است. ملت غنی و صاحب ثروت در کردستان هیچ قرابتی از لحاظ فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی با مردم فرودست و بی بضاعت این جغرافیا ندارند و کاملاً غریبه از هم هستند. این از بد ذات بودن این یا آن حزب ناسیونالیست کرد نیست بلکه نشان از خصلت بورژوا مآبانه تمام این احزاب و تعلق طبقاتی این احزاب در کمپ بورژوازی کرد است.

سکوت احزاب کرد ایران

برای ما کمونیستها مسئله سکوت احزاب ناسیونالیست کرد در قبال اعتراضات مردم کردستان عراق و به خاک و خون کشاندن معترضان توسط دولت اقلیم کردستان خارج از انتظار نبوده. سیاست این احزاب و عدم موضع گیری شان در اعتراضات گذشته و امروز چیز جدیدی برای ما و هر کسی که سیر تحولات و اوضاع زندگی مردم کردستان عراق را پیگیری کرده باشد، آشنا و قابل تصور بوده است. مسئله ای که برجسته کردن آن را به عنوان یک نیاز در شرایط امروز مهم مینماید، افشا کردن دوباره ماهیت این احزاب رو به جامعه کردستان و برای آن دسته ای است که تنه توهمی همچنان به این ناسیونالیسم و احزاب آن دارند. مسئله به این سادگی است که برای رئیس جمهور شدن جلال طالبانی به رقص و پایکوبی می پردازند، برای مرگش پیام تسلیت میفرستند و او را به عنوان یکی از رهبران راستین «جنبش خلق کرد» در هر چهار پارچه ستایش میکنند، برای مرگ فلان شیخ و ملا مرتجع کرد در عراق پیامهای همدردی و تسلیت می فرستند و آن را به عنوان ضایعه ای برای کردستان میدانند. در شادی های حکومت اقلیم کردستان شاد هستند و در غمشان غمگین و محزون. اما روزانه شاهد گرسنگی مردم عادی کرد در همان جغرافیای که خود در آن زندگی می کنند هستند، شاهد زن کشی و زن ستیزی «زنان کرد» هستند، گرسنگی، بیکاری، بی مسکنی، بی بضاعتی و همچنین سرکوب اعتراضات و کشتار معترضین را میبینند ولی دریغ از یک واکنش و موضع گیری «حقوق بشری».

دورویی و ریاکاری این احزاب آنجا فاش میشود که علیه سرکوب مردم در کردستان ایران توسط جمهوری اسلامی خود را مسئول و ذینفع می دانند، ولی بغل گوششان در کردستان عراق هر آنچه که بر مردم کردستان از طرف حکومت اقلیم کردستان روا میشود قابل توجهی، طفره رفتن و در نهایت سکوت و سکوت است. بدین معنا که تفاوت است بین سرکوب تا سرکوب. سرکوب توسط غیر خودی (جمهوری اسلامی) نابخشودنی، ظالمانه و به گفته خودشان ضد «حقوق بشری» است و سرکوب مردم کرد زبان عراق توسط حکومت کردی، دموکراتیک و نیاز روز برای استمرار و قوام یافتگی حکومت نوشکفته (سی ساله) کردی است. تا آنجا که به ستم ملی هم برمی گردد، این کیس از همان روز به قدرت رسیدن احزاب ناسیونالیست کرد در عراق بسته و خاتمه پیدا کرد و جدال امروز و گذشته آن جامعه بر مبنای تناقضات طبقاتی و اجتماعی بین دو طبقه استثمار شونده و استثمارگر در جریان است.

رهبران و روشنفکران احزاب و جنبش کردایتی مترصد فرصتی هستند که همان پروژه کردستان عراق را برای کردستان ایران استارت بزنند. سکوت احزاب کردستان ایران در قبال اعتراضات کردستان عراق و سرکوب معترضین اتفاقاً مبتنی بر هم رای بودن و یک جهت بودن سیاسی این احزاب با حکومت اقلیم کردستان است. مسئله این است که آنها نمی توانند علیه آن سیاستها که خود بر آن باور دارند اعلام

موضع کنند. نقد و محکوم کردن دولت اقلیم کردستان در هر درجه ای به معنای خط بطلان کشیدن بر سیاستهای استراتژیکی و ماهیتی خود است نه به خاطر داشتن اردوگاه در خاک آن کشور. رهبران و روشنفکران جنبش کردایتی از جمال پورکریم گرفته که حکومت اقلیم با هر درجه فساد در آن را یکی از دموکراتیک ترین کشورهای منطقه میدانند و الگو خود برای کسب قدرت را از سیاست دولت صهیونیستی اسرائیل به نسپه میگیرند و میگویند: ما نیازمند جنبشی به مانند جنبش صهیونیستی برای ملت کرد هستیم که بتواند جریانات و شخصیتهای مختلف کرد را حول خود متحد کند برای تشکیل دولت و حکومت کردی (نقل به مضمون)، تا خالد عزیز به عنوان رهبر حزب دمکرات کردستان که میگوید: ای کاش کردها می توانستند مرزهای خود را داشته باشند و کرد بر کرد دیکتاتوری میکرد و یا کرد توسط یک کرد اعدام میشد (نقل به مضمون)، بر یک مسئله توافق نظر دارند آن هم رسیدن قدرت به دست نمایندگان جنبش ناسیونالیستی کرد با هر روش ممکن. این دو دیدگاه بوضوح نشان میدهند که چه اندازه پتانسیل بالای در تبدیل به شدن به یک جریان ناسیونال فاشیست و سرکوبگر در جهت تشکیل یک حکومت و دولت کردی را دارند.

سکوت امروز تمام احزاب کرد در این قضیه از احزاب دمکرات کردستان ایران، تمام احزاب به نام کومله تا احزاب آپویی بیانگر این است که هر کدام به سهم خود در سرکوب مردم کردستان عراق توسط دولت اقلیم شریک میباشند. این احزاب حتی وقتی در مورد ترور کاسبکاران و اخاذی از کولبران و مردم مناطق مرزی توسط پزاک سکوت اختیار کردند، به این دلیل بود که سنت ترور، ارعاب و وحشت و حتی اخاذی از مردم بخشی از تاریخ این احزاب در تمام این سالها بوده است. اگر با همان توجیه که این احزاب در کردستان عراق مقرر و اردوگاه دارند و دولت اقلیم قیم آنها بشمار میرود، به همین دلیل نمی توانند اعلام موضع کنند، ولی پزاک و پ ک ک نه دولت هستند و نه قیم این احزاب؟! پس سکوت این احزاب بر اساس هم منفعتی و هم سنتی این احزاب در هر چهار پارچه استوار است نه بر اساس توجیهات عوام فریبانه اینچینی.

دولت بورژوازی کردی یا حاکمیت عشیره ای؟

برخی محافل و جریانات سیاسی دیگر اصرار بر این دارند که حاکمیت امروز در کردستان عراق چونکه در دست طوایف عشیره ای قرار دارد، ناکارآمد است و مشروعیت ندارد. منظور این دسته از حاکمیت عشیره ای، بارزانی ها هستند که به عنوان جریان اصلی در پدید آوردن حکومت اقلیم کردستان نقش داشتند. در آن دوره کسی از اینها نقدی بر عشیره بودن حزب پارتی در تشکیل دولت کردی نداشت بلکه هم این حزب و هم حزب یکیتی را به عنوان نمایندگان واقعی «جنبش خلق کرد» معرفی میکردند. حزب دمکرات کردستان عراق به رهبری ملا مصطفی بارزانی به عنوان اصیل ترین و سرسخت ترین جریان در جنبش کردایتی در هر چهار کردستان شناخته شده بود. در موازی با آن حزب اتحادیه میهنی کردستان وجود داشت که روشنفکران ناسیونالیست را حول خود متحد کرد و به عنوان بازوی دیگر جنبش کردایتی توانستند خودمختاری در کردستان را ایجاد کنند و دولت کردی را اعلام کردند. هر دو این احزاب تا به امروز نیز همچنان به عنوان الگوی قابل اتکا برای احزاب ناسیونالیست کرد ایران هستند. سنت تشکیلاتی و سیاسی احزاب کرد در ایران تحت تاثیر مستقیم این دو حزب قرار دارد.

حال اگر مولفه های این دولت به اصطلاح «عشیره ای» را با دولتهای مدرن منطقه در ترازو قیاس

قرار داد، میبینید دولت اقلیم کردستان تمام دستگاه و نهادهای اداری یک دولت مدرن را داراست، کابینه دولت و وزرا دارد، پارلمان نمایندگان احزاب و جریانات مختلف را دارد، هر چهار سال انتخابات برگزار می کند، قانون اساسی دارد، اقتصادش سرمایه داریست و در یک کلام یک دولت به معنای تعریف امروزی را نمایندگی میکند. پس میبینید در اقلیم کردستان یک دولت کردی در راس امور است. حال قوانین اش ارتجاعی ست، ضد زن و ضد کارگری ست، دلیلش بر عشیره ای بودن این دولت نیست بلکه نیاز بازار و منفعت حاکمیت اش اقتضا میکند که جامعه را تو سری خور، منافع سرمایه داری را بر منافع عمومی ارجح بداند، اسلام و قوانین اسلامی را به عنوان یکی از ارکان پایه ای قوانین اش رسمیت بخشد. دقیقاً مانند جمهوری اسلامی در ایران. خشک مغزی و مرتجع بودن دستگاه جمهوری اسلامی برای جامعه است نه برای خود و جناح های وابسته اش. شریعت اسلامی، فقر و تهیدستی، قوانین زن ستیزانه، سرکوب و ارعاب و هر نکبت و زهرمار دیگر برای مردم است نه برای مسئولان و سران در حاکمیت. نگرانی این طیف آنجا بیرون می زند که ناسیونالیسم کرد را جدا از این احزاب در قدرت می دانند و در تلاش اند رنگ عشیره ای به این حاکمیت بزنند تا راه نجات برای جنبش کردایتی را هموارتر کنند. عشیره نامیدن دولت اقلیم کردستان همانقدر مضحک و خنده دار است که دموکراتیک ترین کشور منطقه دانستن آن.

جنبش کردایتی در تئوری

اکثر قریب به اتفاق روشنفکران و رهبران احزاب کرد در گذشته تنها یک هدف غایی داشتند، آنهم تشکیل حکومت کردی. در آن دوره مسئله زبان و پوشش کردی و سهم شدن در پستهای دولتی که حتی در یک دوره کردستان عراق تجربه آن را داشت، افق سیاسی ناسیونالیسم کرد را تشکیل داده بود. بعدها و در انقلاب ۵۷ ایران، ناسیونالیستهای کردستان ایران به نمایندگی حزب دمکرات همین خواستها را به عنوان شرط پذیرش در کلوب جمهوری اسلامی روی میز مذاکره گذاشتند که مورد توجه قرار نگرفت. از سه چهار دهه به بعد روشنفکران ناسیونالیست بر این مسئله متفق القول شدند که پرداختن به جنبه های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی موکول میشود به بعد از تشکیل یافتگی دولت کردی به عنوان یک ملت در یک جغرافیای کردی. به این معنا که تمام مردم کرد زبان قبل از هر نوع خواست زیربنای یا حتی روبنای برای جامعه فردا، بایست اول جغرافیا و مرزهای خود را به عنوان یک کشور تشکیل دهند سپس بحث نوعیت حکومت را پیش کشید. در این جنبش جایگاه زیربناهای جامعه به عنوان فرع و هویت طلبی قومی اساس تعریف میشود. بنابراین در این جنبش، کشور مفروض فاقد فاکتورهای اساسی مانند سیستم اقتصادی و سیاسی برای اداره جامعه می باشد و بیشتر بر جنبه فرهنگی قضیه یعنی رسمیت دادن به اشتراکات آیینی، سنت و رسومات و زبان و پوشش و نژاد تاکید می شود. در یکی دو دهه گذشته روشنفکران و رهبران احزاب کردی در ادامه همان تئوری یعنی تشکیل مرزهای کردستانی در اساس و موکول کردن نحوه اداره آن به آینده ادامه دهنده اسلاف خود میباشند با این تفاوت که در این دوره بحث عدالت اجتماعی، حاکمیت مردمی و خودمختاری ملی سوژه های هستند که بیشتر در میان گرایشات چپ ناسیونالیست نمود یافته وارد جنبش کردایتی شده است. تعلق به کمپ بورژوازی وجه مشترک تمام گرایشات از چپ و راست در جنبش کردایتی میباشد.

همین امروز نیز می بینیم که احزاب ناسیونالیست کرد ایران بیشترین و به جرات میتوان گفت تمام توان خود را نه در مورد وضعیت معیشت و نحوه گذران زندگی مردم کردستان بلکه بر مطالبات فرهنگی و

تحولات کردستان عراق و نتایج آن

مصاحبه کمونیست با مظفر محمدی

کمونیست: تحولات ۱۶ اکتبر و حمله دولت مرکزی عراق و نیروهای حشد الشعبی به کردستان عراق تغییرات بزرگی در اوضاع سیاسی کردستان بوجود آورد. از نظر شما مهمترین این تغییرات کدامند؟

مظفر محمدی: قبل از اینکه به تحولات ۱۶ اکتبر بپردازم لازم است زمینه های این اتفاق را بررسی کنیم. در ۲۵ سپتامبر برای اولین بار بخشی از ناسیونالیسم کرد جرات کرد یک همه پرسى انجام دهد و از مردم خواسته شد که آیا رای به جدایی از حاکمیت فدرال قومی - مذهبی بغداد می دهند یا خواهان ماندن در چهارچوب عراق واحد هستند. اکثریت مردم کردستان رای به جدایی دادند. این اتفاق مهمی در تاریخ جنبش مردم در کردستان عراق است. تاریخی که با ستم ملی و جنگ و کشتار جمعی و بمباران شیمیایی از جانب حاکمیت فاشیست و شوینیست عرب بر مردم کردستان شناخته شده است. این ستم با فروپاشی حکومت صدام حسین بر اثر حمله امریکا و متحدینش ظاهرا به پایان رسید. اما تشکیل دولت فدرال قومی - مذهبی - عشیرتی عراق که کردستان بخشی از آن شد، کینه و نفرت قومی را بمثابة استخوان لای زخم نگه داشت. در بیش از دو دهه حاکمیت فدرال قومی و مذهبی، هیچگاه اصطکاکات و کشمکش ها بر سر مسایل اقتصادی، سیاسی و نظامی بین دو بخش حاکمیت فدرال قطع نشد و نهایتا به قطع رابطه و خاتمه دادن به پرداخت سهمیه بودجه مرکزی به دولت اقلیم کردستان ختم شد. احزاب حاکم بر اقلیم کردستان علاوه بر داراییهای مستقل در کردستان، سهمیه ۱۳ و ۱۷ درصدی بودجه مرکزی را هم دریافت می کرد. (بگذریم که دولت اقلیم خود نیز هیچ وقت به دولتی واحد تبدیل نشد و نظام حاکمیت دو حزب مسلط عملا کردستان را به مناطق نفوذ این احزاب تقسیم کرده و هر کدام در منطقه خود (سبز و زرد) دارایی مستقل، نظام اداری مستقل و نیروی نظامی (پیشمرگ) مستقل خود را داشتند.)

در تمام این مدت همیشه فرصت برای استقلال کردستان عراق از حاکمیت قومی - مذهبی عراق با یا بی رفراندوم وجود داشته است. اما منافع هر دو حزب حاکم و شرکایشان ایجاب می کرد که حاکمیت فدرال کنونی ادامه یابد تا آنها هم از آخور بخورند و هم از توبره. هم داراییها و معادن و منابع نفت و گاز و گمرکات کردستان را برای خود داشته باشند و هم سهمی از بودجه مرکزی بگیرند. بدون اینکه بخشی از این درآمدهای باد آورده صرف رفاه و مسکن و بهداشت و آموزش و پرورش و نیازهای ابتدایی مردم از جمله آب و برق و حمل و نقل و دارو و درمان شود...

زمانی که بودجه مرکزی قطع شده و اختلافات احزاب حاکم بر سر تقسیم قدرت و ثروت به جای باریک رسید، پرونده فساد و اختلاس و دزدی و غارت داراییهای جامعه از جانب احزاب حاکم بخصوص دو حزب اصلی اتحادیه میهنی و حزب دمکرات (پارتی) باز و افشا شده که اعتراضات وسیع اجتماعی را در فوریه ۲۰۱۲ به دنبال داشت. اعتراضاتی که علیرغم خواستهای رفاهی سراسری و برحق و بخشا حضور رهبران مستقل و کمونیست در صحنه، نهایتا توسط بخشی از احزاب ناسیونالیست و حاکم از جمله جریان تغییر «گوران» کنترل و مهار شده و به بیراهه کشانده شد.

در چنین فضای سیاسی و متحولی بود که اواخر سپتامبر مسعود بارزانی رییس اقلیم کردستان با وجود

سیاسی معطوف کرده اند. بحث از ستم ملی و تبعیض قومی را نتیجه فقط حاکمیت جمهوری اسلامی می دانند نه سیستم تامین و پروار کردن آن. از این زاویه است که با نظام پایه ای کشور یعنی سرمایه داری از نوع اسلامی خود را در تقابل نمی دانند بلکه جدالشان با مجریان اداره سیستم است. یکی از دلایل بیعت کردن و به کرات مذاکرات مخفی با نمایندگان جمهوری اسلامی و اطلاعاتی نظام از یک طرف و شاخ و شانه کشیدن برای آنها از سوی دیگر موثر از این تئوری و سیاست در جنبش کردایتی است. در کردستان عراق هم همین سیاست وجود داشته و دارد، پ ک ک و پژاک نیز در مزدوری و بده بستان با ترکیه و سوریه و ایران در همین کاتگوری تعریف میشوند. بنابراین در این جنبش، قشربندی های اجتماعی، سیاسی با منافع مختلف خط خورده و نسخه هویت قومی را به عنوان یک جایگزین برای کل جامعه تبدیل به ابزاری برای فشار آوردن به دولت های مرکزی میکنند و کماکان نیز وفاداری خود و جنبش کردایتی را به کمپ بورژوازی بارها با صدای بلند اعلام کرده اند و هم اینکه پتانسیل تبدیل شدن به نمایندگان صالح ارتجاع منطقه و دولت های مرکزی را دارند، بدون اینکه خطری را متوجه این دولتها کنند.

۲۵ دسامبر ۲۰۲۰

اینکه مدت ریاستش بسر آمده بود، اما با اهداف معین خود که بر کسی پوشیده نبود، مستقلا و مستقیما پرچم فراندوم و استقلال کردستان را بر افراشت. پرچمی که متکی به خواست و آرزوی دیرین مردم کردستان بوده و تجربه فدرالیسم قومی نه تنها این خواست را برآورده نکرده بود بلکه نهایتا به مثابه تهدیدی بر بالای سر مردم حفظ شد. قطع بودجه مرکزی از جمله این تهدید و در واقع تعرض به معیشت مردم کردستان بود. فراندوم علیرغم مخالفت‌های دول امپریالیست و ارتجاع منطقه و حتی بخشی از احزاب ناسیونالیست رقیب بارزانی، انجام شد و رای اکثریت مردم را بهمراه آورد. این خواست چنان قدرتمند و سراسری و محکم بود که حتی مخالفان داخلی در میان احزاب ناسیونالیست از جمله اتحادیه میهنی و گوران و اسلامی ها را پشت فراندوم کشاند...

با وجود حقانیت خواست جدایی مردم کردستان اما از آنجا که احزاب حاکم بر کردستان هیچ وقت این خواست را نمایندگی نکردند و بارزانی و حزبی هم که اوایل با تمام قوا از فراندوم و جدایی حمایت کرد، اما نهایتا توان ایستادگی برای تحقق آن را نداشته و در مقابل رویدادهای پس از ۱۶ اکتبر عقب نشست.

از آنجا که بدیل مستقل و قدرتمند دیگری برای ایستادن پای فراندوم و دفاع از این حق مسلم و طبیعی مردم کردستان و رای شان به جدایی وجود نداشت، تحقق عملی جدایی منقعی و به آینده نامعلوم و یا عروج صاحبان واقعی اش در میان مردم سپرده شده است.

۱۶ اکتبر و حمله دولت مرکزی و حامی اش در سپاه قدس جمهوری اسلامی به کردستان بر متن این تحولات اتفاق افتاد. اتفاقی نبود یک شبه افتاده باشد. در تمام طول حاکمیت فدرال قومی و مذهبی بغداد و اربیل، مساله مناطق مورد مناقشه در محور روابط و اختلافات این دو بخش فدرال قرار داشت. حکومت های مالکی و عبادی همواره منتظر فرصت بودند تا این مناطق را از اقلیم کردستان جدا کرده و ضمیمه عراق کنند. چشم پوشی از نفت کرکوک و خانقین و مناطق شمالی کردستان برای دولت بغداد و جمهوری اسلامی حامی اش غیر ممکن است. زمانی که شکاف بین احزاب قومی کردستان عمیق تر شد و دولت اقلیم عملا فروپاشیده بود، بهترین فرصت برای حکومت بغداد بود که تکلیف مناطق مورد مناقشه را روشن کرده و عملا و اجبارا این مناطق را به عراق ملحق کند. تعرض نظامی دولت بغداد و حشد شعبی سپاه قدس با تسلیم این مناطق بدون درگیری و جنگ، حتی دولت بغداد و قاسم سلیمانی و حشد شعبی اش را وسوسه کرد که تا اربیل پیش رفته و عملا دولت اقلیم کردستان را منحل اعلام و یک پارچگی عراق را در بغداد و اربیل جشن بگیرد.

دولت بغداد و قاسم سلیمانی مشکل منطقه تحت نفوذ اتحادیه میهنی و سلیمانیه را داشتند. چرا که قبل از حمله به کردستان جناحی از اتحادیه میهنی را خریده و به مزدور خود تبدیل کرده بودند. جناحی که نیروهای نظامی اتحادیه میهنی را وادار به تسلیم و عقب نشینی خفت بار کرده و عملا منطقه سلیمانیه را دو دستی به قاسم سلیمانی تقدیم کرده بود.

اشغال مناطق بزرگی از کردستان توسط نیروهای مسلح قومی و حشد شعبی قاسم سلیمانی، بخصوص بدون مقاومت نیروهای پیشمرگ، هم موجب خشم و نفرت عمیق اجتماعی وسیع در سراسر کردستان شد و هم مردمان مسلح زیادی را داوطلبانه برای دفاع از کرکوک و دیگر مناطق بسیج کرد. نیرویی که هیچ وقت سازمان پیدا نکرد و فرماندهی و رهبری نشد. این اتفاق و خیانت جناحی از اتحادیه میهنی، موجب یاس و سرخوردگی و خفت و حقارت وسیع توده ای و اجتماعی شد. نفرت فروخورده ای که متعاقبا در قیام های پشت سر هم، شهرهای مختلف کردستان را لرزاند و مقرات احزاب حاکم را بدون هیچ ارفاق

و تفاوتی تصرف و تعطیل نمود. سوزاندن مقرات اتحادیه میهنی، پارتی، گوران و یه گگرتوی اسلامی که احزاب اصلی حاکم بودند حکم بر عدم مشروعیت و پایان کار دولت فروپاشیده اقلیم کردستان بود. قیام و شورش هایی که بدون رهبری و سازماندهی و نهایتا سرکوب شد.

اگر بخواهم خلاصه کنم. تغییرات ناشی از تحولات بعد از ۱۶ اکتبر، عبارتند از:

۱- اشغال بیش از نیمی از کردستان توسط نیروهای دولت مرکزی و قبایل مذهبی و عشیرتی و حشد شعبی وابسته به سپاه قدس جمهوری اسلامی

۲- پایان دادن به دولت اقلیم به شیوه سابق و تسلیم شدن احزاب حاکم بر کردستان به خواستها و فرمان های دولت مرکزی عراق.

۳- سخت تر کردن اتحاد و ائتلاف احزاب قومی و مذهبی برای تشکیل دولت واحد.

۴- سرکوب خواست و آرزوی استقلال مردم کردستان، سرکوب خواستهای رفاهی و ازادخواهانه و کشاندن مردم به سرخوردگی، یاس و انتظار و نهایتا ناباوری و بی تفاوتی به هر آنچه که دورو برشان اتفاق می افتد. اکنون بخشی از مردم کردستان فکر می کنند کردستان تحت تسلط حکومت بغداد ممکن است معیشت شان را تامین کند. این نهایت یاس و بی اعتمادی و بی افقی مردمانی است که تنها ۳ ماه از کارناوال جشن میلونی شان در رای به جدایی کردستان می گذرد!

کمونیسیت: بعد از ۱۶ اکتبر موجی از تظاهرات و نارضایتی شهر و شهرک های زیادی از کردستان را فرا گرفت. ریشه این تظاهرات در چه بود و این با اعتراضات چند سال قبل چه تفاوتی داشت و چرا زود به عقب نشینی کشانده شد؟

مظفر محمدی: زمینه این نارضایتی ها همان خواستهای تحقق نیافته چند سال اخیر بود. از جمله نبود آزادی و امکانات رفاهی و بهداشت و درمان و آب و برق و مسکن زحمتکشان که در سال های اخیر عدم پرداخت کامل دستمزد حقوق بگیران از جمله کارگران، معلمان، کارمندان، پرستاران و غیره به آن اضافه شده بود. اما همانطوریکه گفتیم نفرت فروخورده مردم از خیانت بخشی از احزاب و عدم لیاقت و کفایت بقیه در دفاع از رای مردم و مقاومت در برابر دشمنی که شهرها را یکی پس از دیگری اشغال و مردم را مورد آزار و تعقیب و غارت اموال و سوزاندن خانه هایشان قرار داده بود و حقارت و سرافکنندگی را به مردم این مناطق و پیشمرگان و داوطلبانی که آماده بودند در مقابل این تعرض وحشیانه نیروهای قومی و مذهبی عراق و حشد شعبی جمهوری اسلامی بایستند، تحمیل کرده بود... همه این ها مزید بر علت شد و موجب عصیان و شورش و قیام های توده ای بخشی از شهر و شهرک های کردستان بخصوص در منطقه سلیمانیه شد. مناطق تحت نفوذ حزب بارزانی به دلیل کنترل کاملی که این حزب بر مردم دارد، از ابراز وجود باز ماندند.

تفاوت اعتراضات و قیام های مردمی با اعتراضات پیشین در این بود که این بار قیام کنندگان خواستار پایین کشیدن احزاب حاکم بر کردستان و تسلیم قدرت و ثروت به مردم شدند. اعتراضات اخیر فقط برای طرح مطالبات رفاهی و سیاسی قدیم نبود، بلکه پایه های حاکمیت احزاب را نشانه گرفت و خواستار اعاده حاکمیت به مردم شد. همچنین این خیزش و عصیان توده ای تحت تاثیر هیچ جناح و حزب و جریان

قومی و مذهبی نبود. اعتراضات دوره قبل را اساسا «گوران» در جهت منافع خود و رقابت با رقبایش در حاکمیت، هدایت و اساسا کنترل و مهار می کرد.

اما این عصیان توده ای اخیر هم نمی توانست بدون سازمان و رهبری و بدون بدیل سازمانیافته پیروز شود. برای مثال در شهر و شهرک های رانیه و پیره مگرون و ... کل دستگاه های اداری و سیاسی و امنیتی و نظامی احزاب حاکم توسط مردم عملا برچیده شده و جارو شدند، اما در مقابل، شوراهای و انجمن های مردمی سازمان نیافت. این شهرها به فوریت می توانست بدیل خود را بسازد و اداره امور را بدست بگیرد. یک شورای شهر از فعالین و انقلابیون می توانست همه امور شهر را به خوبی اداره کند و کمیته ها و نهادهای محله ای و محل کار و مدارس و غیره را سازمان دهد. این اتفاق نیفتاد. این سنت و تجارب تشکیل سازمان های مردمی و دخالت مستقیم مردم برای اداره امور شهر و محله و محلات کار و زندگی، متأسفانه در کردستان عراق برای مردم بیگانه است. کمونیسم و چپ هم در کردستان از وارد شدن به این عرصه ی سازماندهی بدیل احزاب حاکم عاجز و اساسا در حاشیه جامعه مانده است.

کمونیسیت: در حال حاضر باز هم بحث انتخابات آتی در عراق و کردستان گرم است. عوامل موثر و دخیل جدید در این انتخابات و نتایج آن کدامند؟

مظفر محمدی: فعلا انتخابات در اقلیم کردستان دورنمای روشنی ندارد. اما انتخابات در سراسر عراق قرار است ماه مه ۲۰۱۸ برگزار شود. یک اصل جا افتاده و مرسوم در انتخابات های عراق این است که تعداد تعیین شده نمایندگان پارلمان بین استان ها و شهرستان ها تقسیم شده است. و باز سهمیه هر استان یا شهر و شهرستان به نسبت قومیت ها و مذاهب و ادیان تقسیم می شود. مثلا یک شهر اگر قرار است ۱۰ نماینده داشته باشد و در این شهر سنی، شیعه، عرب، کرد، ایزدی، ترکمن و حتی ترکمن شیعه و ترکمن سنی ساکن باشند، هر کدام سهم خود از نمایندگان را دارند. و این تعداد چه به نسبت استان ها و چه تقسیم بین اقوام و قبایل و مذاهب ثابت است. یعنی خواه مردم یک شهر فرضی که ۱۵ نماینده سهمیه داشته باشد، رای بدهند یا ندهند و کم یا زیاد رای داده شود، ۱۵ نماینده در هر حال به پارلمان می رود. ولو هر کدام ۱۰ رای داشته باشند!! به این معنا پارلمان عراق مجمعی از اقوام و ادیان و مذاهب و فرقه ها و عشایر و قبایل است که از پیش توسط احزاب و جریانات قومی و مذهبی و عشیرتی تعیین شده و رای مردم نقشی ندارد. و این فاجعه ای است که شبیهش را در افغانستان میشود پیدا کرد و مایه ننگ بشریت است. تصور اینکه در چنین جنگلی از مرجع ترین ادم های یک مملکت، منفعتی از کارگران و مردم زحمتکش و زنان و جوانان نمایندگی شود، عیث و توهم به آن حماقت محض است. مردم عراق در اسارت روسای اقوام و عشایر و ادیان گرفتار هستند.

اما در انتخابات پیشارو در عراق فاکتورهای جدید هم عمل می کند. از جمله امریکا می خواهد در دل این به اصطلاح انتخابات، رییس جمهوری بیرون آید که برایش درد سر کم تری ایجاد کند. برای مثال کاندید امریکا برای ریاست جمهوری در انتخابات آتی، ابقای عبادی است. عبادی به نسبت مالکی که تماما عامل و سرسپرده جمهوری اسلامی است، برای امریکا کم دردسر تر است. در نتیجه از هم اکنون یارگیری و جبهه بندی و ائتلاف احزاب گوناگون شروع شده است و تمایل هر کدام یا هر گروه احزاب و جریانات قومی و مذهبی به جناح عبادی یا مالکی از پیش روشن است.

در نتیجه رقابت بین امریکا و جمهوری اسلامی بر سر اعمال نفوذ بر احزاب و صاحبان مذاهب و قبایل

گوناگون شدید است. احزاب ناسیونالیست کرد، سهمیه ۶۰ کرسی در پارلمان را به حکم کرد و سنی بودن دارند. این که جناح های اصلی ناسیونالیسم کرد یعنی بارزانی و طالبانی با هم یا جداگانه به کدام طرف (عبادی و امریکا یا مالکی و جمهوری اسلامی) تمایل دارند می تواند توازن قوا را تغییر دهد.

این فاکتور و نتایج آن که عبادی بماند یا مالکی بیاید هم، ربطی به انتخابات و مردم ندارد در بالا و بین روسای احزاب و قبایل حل و فصل می شود. مثلا اگر بارزانی وارد اتحاد و ائتلافی به نفع مالکی شود، شخص بارزانی و اطرافیانش است که این را تعیین می کند نه رای مردم!

کمونیسیت: احزاب ناسیونالیست کرد چه در دل انتخابات سراسری و چه برای تشکیل مجدد پارلمان اقلیم تلاش هایی را شروع کرده اند. مردم کردستان که کارنامه احزاب حاکم را دیده و آزموده اند، چطور به دور دیگر انتخابات در کردستان نگاه می کنند؟

مظفر محمدی: مردمی که برخاستند و خواستار پایان یافتن حاکمیت احزاب حاکم بودند، دلیلی ندارد پس از مدت کوتاهی رای عوض کنند و بار دیگر انتخابات احزاب حاکم را راه نجات خود بدانند. مردم بطور کامل از این احزاب قطع امید کرده و به آنها کاملا بی اعتماد هستند. اما به این معنا نیست که در انتخاباتی اگر انجام شود، لیست احزاب از صندوق ها بیرون نمی آید. چرا که اولاً احزاب حاکم هر کدام وابستگی حول و حوش خود دارند. بویژه کسانی که نان و معیشت و شغل شان در گرو این احزاب است. دوما این احزاب به رای مردم نیاز ندارند. اخیرا سخنگوی دفتر سیاسی اتحادیه میهنی با صراحت گفته است که حتی یک رای هم نیاورند باز حزب شان حاکم است چرا که همه اهرم های قدرت از نیروهای امنیتی و پلیس و نظامی و تا اهرم سرمایه و پول و داراییهای مملکت، دستشان است. هم صاحب زر هستند و هم زور. در نتیجه به رای مردم نیاز ندارند. این پاسخ واقعی احزاب به انتخابات آتی شان است. این «صادقانه» ترین توصیفی است که از انتخابات شده و حساب مردم را کف دستشان گذاشته است. در نتیجه می خواهم بگویم انتخابات آتی عراق و کردستان از مضحکه ترین نوع انتخابات بورژوازی کرد و عرب است.

مساله دیگر موقعیت احزاب حاکم در اقلیم کردستان است که تماما تغییر کرده و تضعیف شده است. دولت عبادی با طرح کنترل منابع نفت و گاز کردستان، کنترل مرزها و درآمد سرشار از عوارض و گمرکات، کنترل فرودگاه ها و درآمدهایش و طرح الحاق کامل مناطق مورد مناقشه چون کرکوک و خانقین و شنگال که اخیرا به تصرف نظامی در آورده است به عراق... عملا گلوی احزاب قومی و مذهبی در کردستان را فشرده و از درآمد سرشار منطقه محروم می کند. در واقع دولت اقلیم تا سطح خودمختاری اداری کنترل شده تنزل می کند. این شرایط سیاسی و بخصوص اقتصادی شیرازه درونی احزاب را از هم گسیخته و رابطه آن ها با مردم را هم بحرانی تر کرده و می کند. احزاب بزرگ و کوچک شریک در حاکمیت میلشیایی کردستان که تا دیروز سر در آخور بیدریغ و بی حد و حصر درآمدهای باد آورده و منابع و داراییهای کردستان داشتند و بین خود تقسیم می کردند، امروز با بحران جدی اداره احزابشان که خیل وسیعی از مفتخوران و حقوق بگیران را تشکیل می دهند هم، روبرو شده اند. در همه این سال ها، کوچک ترین حزب قومی و اسلامی در کردستان ماهانه ۵۰ هزار دلار بودجه حزبی از خزانه مردم کردستان که در اختیار دو حزب اصلی بارزانی و طالبانی در قدرت بودند دریافت کرده است. اکنون دو سه سالی است که این پول نمی رسد و در نتیجه دور و بر این احزاب به تدریج خلوت شده و حقوق بگیرانشان تحت نام اعضای رهبری و کادرها و متخصصین و بخشا اعضای فعال که دیگر مانند سابق

پول مفتی به جیب شان نمی رسد، رویگردان شده و سراغ کاسبی های دیگری رفته و می روند. و رادیو و تلویزیون و روزنامه ها و مقررات سنگین و رنگین شان کم کم از دست رفته یا می روند... تجزیه و تشتت و پراکندگی صفوف احزاب ناسیونالیست و اسلامی کرد در نتیجه این موقعیت جدید است. چنین موقعیتی هج وقت برای ابراز وجود سیاسی و یا مانور انتخاباتی مناسب نیست. خانه از پای بست ویران شده است. بی دلیل نیست و درست در چنین موقعیتی است که احزاب حاکم پشت اسلحه و میلیشیاشان در مقابل مردم و خواستها و معیشت و آزادی شان سنگر گرفته اند. این آخرین سنگر احزاب ناسیونالیست کرد در کردستان عراق است. ولی این خاکریز هم حاکمیت و بیا بروهای سابق شان را بر نمی گرداند.

در یک کلام، انتخابات آتی چه در عراق و چه بویژه در کردستان هیچ پیام خوشایندی برای احزاب ناسیونالیست کرد ندارد. قبلا می توانستند رای ها و صندوقهایشان را نشان بدهند و با استفاده از توهم مردم، ادای انتخابات در بیاورند. اما اینبار مردم به هیچکدام از احزاب حاکم اعتماد و توهم ندارند. به همین دلیل است که رهبران احزاب اصلی با صراحت و بیشرمی کامل اعلام می کنند که حتی یک رای هم نیاورند در حاکمیت می مانند چون اهرم های قدرت را در اختیار دارند!

کمونیست: احزاب جدیدی در اپوزیسیون بورژوایی هم به میدان آمده اند آیا این ها می توانند بدیل احزاب حاکم باشند؟ نقش احزاب و تشکل های چپ چگونه است؟ آیا بدیل دیگری موجود است یا شانس بوجود آمدن دارد؟

مظفر محمدی: احزاب جدید و یا احزابی که تا کنون در حاکمیت بودند و حالا نقش اپوزیسیون بازی می کنند، با هر اسمی که روی خود بگذارند از قبیل «نسل جدید» (نه وه ی نوی) متعلق به شخصی به نام شاسوار یک سرمایه دار تازه به دوران رسیده و یا «همپیمانی دمکراسی و عدالت» توسط به ره م صالح، نخست وزیر سابق دولت اقلیم و معاون جلال طالبانی و ... و با هر شعار و پلاتفرمی، اول آنها را از خانواده «مقدس» ناسیونالیسم کرد و احزابش متمایز نمی کند، دوما شکل حاکمیت شان همان انتخابات برای تشکیل پارلمان است. همه در تلاشند تا لیست نمایندگان خود را به نام مردم معرفی و در پارلمان کرسی بدست بیاورند. هر اندازه کرسی پارلمان بیشتر داشته باشی سهمت از تقسیم قدرت و ثروت بیشتر است. این احزاب و جریانات جدید و یا به اپوزیسیون رانده شده، مطلقا بدیل اوضاع کنونی نیستند و در ادامه آن و مکمل حاکمیت قومی و مذهبی تا کنونی اند.

جریان «گوران» زمانی با شعار اصلاحات و تغییر و مبارزه با فساد و غارتگری اموال و داراییهای جامعه به میدان آمد و امید و توهمی در جامعه ایجاد کرد. اما خود نیز به بخشی از حاکمیت فاسد و زورگو و غاصب تبدیل شد، اعتماد مردم را از دست داد و در جریان اعتراضات اخیر مورد تعرض قرار گرفت و دفاترش سوزانده شد. دو جریان جدید «شاسوار» و «به ره م» که از انحصار قدرت و ثروت توسط دو حزب اصلی اتحادیه میهنی و حزب دمکرات بارزانی ناراضی اند و خواهان تقسیم «عدالانه» آن بین خود هستند از حکومت قانون و دمکراسی و اصلاحات حرف می زنند.

اما شعار اصلاحات و رفاه و معیشت مردم و دمکراسی امثال گوران و حزب به ره م صالح و نه وه ی نوی، کاریکاتوری از ادعاهای پوچ بیش نیست. همه ی این احزاب، نیروی حفظ وضع موجود با تغییراتی در کرسی های پارلمان هستند. هر اندازه سهم بری شان هم ربطی به منفعت کارگر و زحمتکش و زن و جوان کردستان ندارد.

این ها بدیل اوضاع کنونی نیستند هیچ، بلکه مانعی بر سر راه جنبش های مردمی برای آزادی و رفاه اند.

این احزاب همچنین به تبعیت از سنت تا کنونی ناسیونالیسم کرد، راه رسیدن به قدرت را در شکاف دولت ها جستجو می کنند. افسار جناحی از اتحادیه میهنی دست قاسم سلیمانی است. بارزانی و حزیش که از بی مهری امریکا ناراضی است و به حمایت ترکیه بی اعتماد، بین تهران و بغداد در نوسان است. نچیروان بارزانی قبل از سفر به داووس و مذاکره با عبادی سر از تهران در آورد. «گوران»، «نه وه ی نوی» و «همپیمانی به ره م صالح»... هم در حاشیه این حلقه نوسان می کنند و امید پذیرش دارند. اگر در یک کلام بگویم، کل این تحولات از بالا ربطی به منافع کارگران و زحمتکشان در عراق و کردستان ندارد.

محافل و گروه های چپ هم نقشی در تحولات این دوره و از جمله انتخابات ندارند. این بخش چپ کردستان با سیاست بیگانه است و حتی در حاشیه آن هم نیست. اپوزیسیونی نق زن است و حتی گروه فشار هم نیست. ظاهرا از متحد کردن و متشکل کردن مردم حرف می زند. اما این کار را برای این می خواهد که برق محله بهتر شود و یا حقوق های معوقه پرداخت گردد...

در مورد بخش متحزب چپ در «حزب کمونیست کارگری کردستان» لازم است تاکید کنم که این حزب علیرغم سیاستهای درستی که تا کنون دنبال کرده است، احتیاج به تغییر جدی در موقعیت خود دارد. این حزب باید برای تحولات جدی در این جامعه و ایفای نقشی پیشرو و دخالتگر و عملی، خود را آماده کند و این احتیاج به خانه تکانی جدی و به این دارد خود حزب ابتدا تغییر کند. رهبری این حزب باید خود را در این موقعیت بگذارد که مسئول سرنوشت مردم کردستان است و برای دخالتگری عملی و جدالهای جدی هم با دولت مرکزی و هم حاکمین بر کردستان خود را آماده میکند.

همه میدانیم که هر گونه بهبودی در زندگی و معیشت و آزادیهای مردم در گرو تعیین تکلیف سیاسی کردستان است.

بخش وسیعی از مردم کردستان تا آنجا که توانستند ضرب شست خود را به احزاب نشان دادند. مردم به احزاب حاکم کارت قرمز دادند. جاهایی از قبیل مناطق تحت تسلط بارزانی و یا مناطق اشغال شده توسط نیروهای عراقی و حشد شعبی جمهوری اسلامی، مردم امکان ابراز وجود و اعلام علنی پایان حیات احزاب حاکم را نداشتند.

در نتیجه، در این دوره، رد انتخابات بطور کلی و یا تحریم آن، مساله جدی و با اهمیتی نیست. سوال این است که در شرایط شکست احزاب حاکم و تلاش های زبونانه برای احیای حاکمیت فاسد و غارتگرشان، بدیل مردم و راه حل خاتمه دادن به حاکمیت میلیشیایی احزاب کدام است؟

مهم ترین و کلیدی ترین مساله در رابطه با تحولات اخیر و انتخابات بورژوایی در عراق و کردستان برای مردم جواب به این سوال است.

احزاب ناسیونالیست حاکم خود به شکست شان معترف اند. چند سال است دولت و پارلمان شان منحل شده است. دولت اقلیم شان توسط عبادی به تمسخر و بازی گرفته شده است. رای مردم به جدایی توسط عبادی مردود اعلام و احزاب ناسیونالیست کرد به این حکم عبادی تسلیم شده و گردن نهاده اند. و مردم هم هر جا توانستند ختم دوران حاکمیت این احزاب را فریاد زدند...

میرم ترین مساله امروز کردستان مساله قدرت سیاسی و حاکمیت است. اما چپ حاشیه ای در کردستان این موقعیت را نمی فهمد. چپی که رای مردم به جدایی را به نفع بارزانی می داند، نه خواست میلیونی

مردم کردستان برای خاتمه دادن به ستم و سرکوب و تحقیری که اخیراً توسط عبادی و در حکومت فدرال قومی - مذهبی عراق باز تولید شده است. چپ از تشخیص اوضاع کنونی و خواست مردم و شعار و سیاست های این دوره عاجز است. چپی که به دلیل حضور بارزانی در فراندوم، رای مردم به جدایی را به اسم او می نویسد، عملاً در کنار عبادی ایستاده است. چپی که عراق یک پارچه با حاکمیت فدرال قومی، مذهبی، عشیرتی را بر استقلال کردستان از این حاکمیت ارتجاعی ترجیح می دهد، باید فاتحه اش را خواند. امروز عقب مانده ترین بخش جامعه کردستان هم می گویند عبادی بهتر است و شاید او بتواند حقوق های معوقه را بدهد و زندگی مردم بهتر شود!

اما در مورد اینکه، آیا بدیل دیگری موجود است یا شناس بوجود آمدن دارد؟

جواب این سوال خوشبختانه مثبت است. اکنون در جامعه کردستان، طیفی از کمونیست ها و آزادیخواهان وجود دارند که بدیل سیاسی را اصلی ترین موضوع روی میز جامعه کردستان می دانند. هم اکنون فعالینی در میان کارگران و آزادیخواهان کردستان در تدارک ایجاد جنبشی برای آزادی و استقلال کردستان هستند. این فعالین سیاسی و آزادیخواه، خواست و رویای استقلال کردستان از جانب میلیون ها انسان این جامعه را به اهدافی که بارزانی از همه پرسى و خواست استقلال تعقیب می کرد گره نمی زنند و یکی نمی گیرند. پیروزی همه پرسى استقلال کردستان را از آن بارزانی نمی دانند و مدال قهرمانی را بر سینه او نمی کوبند. بارزانی نشان داد که آدم این کار نیست. مخالفت ها به بهانه بارزانی از راست و چپ پوچ و بر خلاف منافع مردم کردستان بود. هنوز هم جریاناتی هستند که بقول خودشان چون دنیال بارزانی نرفتند، بخود می بالند و مدال می دهند. این دسته میگویند مخالف حق جدایی مردم و استقلال نیستند، ولی چون بارزانی هم فراندوم میخواست از فرط بارزانی ستیزی، به خواست مردم پشت کردند. این بهانه و استدلال عبادی هم هست. مخالفین بارزانی و پرچم فراندوم او که سریعاً خواست و پرچم میلیون ها انسان شد، زمانی که پرچم استقلال از دست بارزانی افتاد و بهانه شان قطع شد، هنوز هم جرات حمایت از حق و رای مردم را ندارند و این نشان می دهد که در اساس به همه پرسى و حق رای مردم به جدایی و استقلال کردستان اعتقاد ندارند و این حق را آنهم در شرایط حاکمیت فدرال قومی، مذهبی، عشیرتی در عراق به رسمیت نمی شناسند و همانند دیگر مخالفین فراندوم و استقلال کردستان در میان دول امپریالیستی و دولتهای مرتجع منطقه از جمله جمهوری اسلامی و عبادی و غیره، طرفدار تمامیت ارضی و عراق یکپارچه هستند!

همچنین، این طیف پیشروان و فعالین سیاسی راه حل برون رفت کردستان از بحران کنونی را انتخابات و تشکیل مجدد پارلمان نمی دانند و معتقدند مردم باید خود مستقلاً و مستقیماً و بلاواسطه احزاب ناسیونالیست حاکم و اپوزیسیون به میدان بیایند و اداره امور جامعه شان را به دست بگیرند.

پرچم آزادی و استقلال کردستان و ایجاد حاکمیتی بر اساس دخالت توده ای در شوراها و انجمن ها و نهادهای محل کار و زندگی می تواند نفس تازه ای به رگ و پی جامعه کردستان بدمد. از آنجا که این سنت و شیوه ای شناخته شده و تجربه شده توسط مردم نیست، باور به اینکه در گوشه ای از این جهان به نام کردستان، مردم می توانند از پایین و روی پای خود و مستقلاً و مستقیماً حاکمیت جامعه شان را تأمین کنند، هنوز کار آسانی نیست. احزاب بورژوایی و سنت نظام سرمایه داری و دولت های مافوق مردم چنان خرافاتی را به جامعه تزریق کرده است که وجود نظامی مبتنی بر طبقات دارا و ندار، سرمایه دار و کارگر و نظام پارلمان و دولت و قبضه قدرت و ثروت از جانب اقلیتی مفتخور، مادام العمر و ازلی و

ابدی جلوه داده شده است.

امروز بخشی از فعالین سیاسی و مدنی و کارگری کردستان آمده اند و می گویند، نظام پارلمانی و حاکمیت زر و زور طبقات دارا و سرمایه دار نمی تواند ازلی و ابدی باشد. طبقه کارگر و مردم زحمتکش می توانند این قدرت را پایین کشیده و بدیل آن را یعنی حاکمیت خود بر اساس آزادی و برابری و دخالت مستقیم شهروندان در سرنوشت سیاسی و اقتصادی و اداره جامعه، جایگزین کنند. و این تنها شناس نجات کردستان از تسلط احزاب میلیتاریا و غارتگران داراییهای جامعه از یک طرف و نجات از تهدیدات دولت شوینیست مرکزی و حامیانش از جمله جمهوری اسلامی که برای پایمال کردن حق جدایی و استقلال کردستان، عزم جزم کرده، از طرف دیگر است. کارگران و زحمتکشان و زنان و جوانان و روشنفکران مترقی کردستان باید در تدارک چنین جنبشی برای آزادی و استقلال کردستان بکوشند و شریک شوند و این تنها شناس و فرصت برای رهایی را از دست ندهند.

پیام عبدالله اوجلان و آینده مسئله کرد در ترکیه

خالد حاج محمدی

دولت ترکیه در اواخر سال ۲۰۱۲ اعلام کرد مذاکراتی با عبدالله اوجلان با هدف متقاعد کردن پ ک ک به کنار گذاشتن اسلحه و پایان درگیریهای نظامی را شروع کرده است. متعاقباً خبر مذاکرات دولت ترکیه با اوجلان و فرستادن هیئتهای به زندان در چند ماه گذشته در جریان بود. بعد از این پروسه و به مناسبت نوروز شاهد پیام اوجلان در روز ۲۱ مارس بودیم که از پ ک ک خواسته است سلاحها را کنار بگذارند و به مرزها عقب نشینی کنند.

متعاقباً حول پیام اوجلان بحثهای زیادی در ترکیه و همزمان در میان جریانات سیاسی، خصوصاً احزاب و شخصیتهای مختلف در صف جنبش ناسیونالیستی کرد راه افتاده است. بعضیها این اقدام را قدمی مثبت در اتمام جنگ و خونریزی چند دهه میان دولت ترکیه و "کردها" و شروع "صلح و دموکراسی" نام میگذارند، بعضیها پیام اوجلان را سازش و تسلیم پ ک ک و حتی خیانت عبدالله اوجلان میدانند، تعدادی میگویند عبدالله اوجلان به عنوان یک زندانی حق مذاکره با دولت ترکیه را ندارد و رهبری نیروی مسلح پ ک ک باید تصمیم بگیرد. و بسیاری خصوصاً در میان مردم کرد زبان در ترکیه با پیام اوجلان و قبول آن از جانب پ ک ک، امیدی به حل مسئله کرد پیدا کرده اند و این اقدام را تلاشی بهبودی در زندگی خود میدانند. اینجا تلاش میکنم ضمن پرداختن به این ماجرا و دلایل آن، به رابطه این موضوع با مسئله کرد در ترکیه و عواقب آن بپردازم و به پاره ای از سوالات حول آن جواب دهم.

پ.ک. ک و مسئله کرد

وجود ستم ملی علیه مردم کردستان در ترکیه بر کسی پوشیده نیست. دولتهای حاکم در ترکیه هیچ زمانی نه تنها کوچکترین تلاشی برای برسمیت شناختن چنین معضلی و حل آن نکرده اند، بلکه خود عامل اصلی اشاعه سموم ناسیونالیستی و نفاق در میان مردم ترکیه و طبقه کارگر این کشور بوده اند. اعمال فضای نظامی، جنگ و خونریزی، دستگیری و شکنجه و زندان و کشتار مردم کرد زبان، تحقیر و بی حرمتی به آنها تاریخی قدیمی دارد. تا جایی که امروز و در شرایطی که در دنیای "متمدن" در میان کل دول غربی ترکیه به عنوان کشوری که در آن "حقوق بشر و دموکراسی" تا حدی نهادینه است، میزان زندانیان به جرایم سیاسی مختلف اگر بیشتر از کشوری مثل ایران نباشد، کمتر نیست. علاوه بر دستگیری همیشگی کمونیستها، فعالین کارگری و مخالفان سیاسی دولت ترکیه، بخش زیادی از مردم به جرم کرد بودن و اعتراض آنها به بی حقوقی در زندانند. دولت ترکیه تاریخاً هر اعتراضی را در مناطق کرد زبان وحشیانه سرکوب کرده است و به پیشانی معترضین مهر تروریسم زده است. ترور، کشتار و لشکر کشی و فضای خفقان و نظامی حاکم بر مناطقی که مردم آن کرد زبان هستند، علاوه بر اینکه به نفرت و انشقاق در میان مردم و طبقه کارگر این کشور دامن زده است و عقب مانده ترین افکار فاشیستی و قومی را زنده کرده است، زمینه ایجاد یک دشمنی کور بر اساس قومیت و.. را ایجاد کرده است. این وضعیت فضا و شرایطی را درست کرده است که گروههای قومی و ناسیونالیستی کرد نیز بتوانند با اتکا

ناسیونالیسم کُرد در ترکیه و سوریه

به آن رشد کنند و به نام دفاع از مردم "کرد" و "حقوق ملی" در میان مردم متوهم نفوذی پیدا کنند.

جدال "حزب کارگران کردستان" با دولت ترکیه از بدو تولد تا امروز نه بر سر حل مسئله کرد است و نه برای رفع ستم ملی. امروز و بعد از سه دهه جنگ و خونریزی و کلی مشقات که دولت ترکیه و پ ک ک به مردم تحمیل کرده اند، کل پیام عبدالله اوچالان یک کلمه در مورد حل مسئله کرد، چهار چوب آن و حق شهروندی و ... در آن نیست. وجود ستم ملی در ترکیه چون ایران و عراق و ... شرایطی فراهم کرده است که با اتکا به آن بورژوازی کرد و نمایندگان آن به نام نماینده خود گمارده مردم کرد زبان بتوانند بر اعتراضات بر حق آنها سوار شوند، بر آن لباس قومی بپوشند و آنرا در جهت منافع خود سوق دهند و خواهان شراکت در قدرت سیاسی شوند. دعوی پ ک ک با دولت ترکیه نیز چیزی فراتر از این نیست.

لذا و بر این اساس روزی دولت ترکیه فاشیست خوانده میشود و به نام منافع "ملت" کرد هر نوع کوتاه آمدن در مقابل این دولت "خیانت" به این "ملت" نام گذاشته میشود و زمانی با همان دولت فاشیست برادرانه میتوان به توافق رسید، دوست بود و برای "برابری و برادری" در یک سنگر تلاش کرد. نامه اوچالان و نوید برابری و برادری با دولت ترکیه با دولت و سیستمی که دمار از روزگار طبقه کارگر ترکیه در آورده است و تاریخی از کشتار و جنایت علیه بخشی از مردم آن جامعه به جرم "کرد" بودن دارد قابل توجه است. امروز پ ک ک میخواهد با این دولت به هر دلیل و از جمله مشکلاتی که دامنگیرش شده است، توافق کند و امیدوار است در فردای قدرت سیاسی در این جامعه مثل احزاب برادر کرسی و مقامی داشته باشد و بخشی از ثروت و سامان تاراج شده توسط بورژوازی حاکم را بدست آورد و همین کافی است که جهت و تبلیغات خصمانه پ ک ک و اوچالان صد و هشتاد درجه تغییر کند.

تاریخ جنبش "کردایتی" مثل تمام جنبشهای ناسیونالیستی مملو از توافق و سازش و دوستی و دشمنی با دولت مرکزی است. حزب دمکرات کردستان زمانی که امیدوار بود جمهوری اسلامی و شخص خمینی قبول کند که در کردستان ایران بخشی امورات دولت و سپاه پاسداران و ... را به این حزب بسپارد و آن را در قدرت سهیم کند، به خمینی لبیک میگفت. در همین دوران و زمانی که شهرهای کردستان توسط دولت مرکزی تسخیر نشده بود، حزب دمکرات نیروهای نظامی آنها را جهت تقویت پادگانها اسکورت میکرد. احزاب ناسیونالیستی کرد در کردستان عراق و رابطه آنها با دولت بعث عراق و شخص صدام حسین پر از دوستی و دشمنی از همین نوع است. دوستی و دشمنی آنها با دولتهای جنایتکار حاکم تابعی از میزان شراکت آنها در قدرت حاکمه است. در این زمینه میتوان صدها دوره دوستی و نزدیکی و همزمان جنگ و دشمنی میان دولتهای جنایتکار و مستبد و احزاب ناسیونالیستی کرد را بر شمرد. مسئله کرد در حقیقت کارت ورود این احزاب به عنوان نمایندگان بخشی از بورژوازی کرد به بازی قدرت و سهم خواهی از پول و امکاناتی است که بورژوازی حاکم و دولتهایش از استثمار طبقه کارگر این کشورها کسب میکنند.

تقسیم مردم به کرد و ترک و اشاعه نفاق بر اساس "ملیت" بستری است برای سهم خواهی سیاسی و اقتصادی بورژوازی "ملت" تحت ستم. لذا سیکل جنگ و آشتی جنگ و مذاکره در میان دولتهای حاکم در ایران، عراق و ترکیه و احزاب ناسیونالیست کرد، بخشی همیشگی از تاریخ زندگی آنها است. پ ک ک در سالهای اخیر بارها خواهان مذاکره و رسیدن به توافقی با دولت ترکیه بوده است و چند بار به عنوان حسن نیت به دولت ترکیه یکطرفه اعلام آتش بس کرد. پ ک ک علیرغم بلند پروازیهای اولیه خود و ادعای "نمایندگی" کل مردم کرد زبان در کشورهای منطقه و خواست استقلال و رویای تشکیل کردستان بزرگ، به حکم حقایق تاریخی و موقعیتی که خود داشته است، اکنون چندین سال است که از این ادعاها کوتاه آمده است و امروز آماده است که اسلحه ها را کنار بگذارد و پروسه "صلح" با دولت ترکیه را

دنبال کند. در دوره های قبلی این دولت ترکیه بود که سر سازش و آشتی با پ ک ک را نداشت و خواهان ادامه جنگ تا پاک کردن کل منطقه از "گریلاهای" پ ک ک بود. اینکه امروز چه فاکتورهایی باعث شده است که دولت ترکیه از چنین اقدامی دفاع کند و آماده مذاکره و توافق با اوچالان باشد را نگاهی خواهیم کرد.

فاکتورهای دخیل در "توافقات" میان ترکیه و پ ک ک

همچنانکه اشاره کردم این اولین بار نیست که پ ک ک خواهان مذاکره و توافق با ترکیه و پایان جنگ است. اما ترکیه تا کنون حاضر به مذاکره و پایان جنگ با پ ک ک نشده است. لذا سوال این است که چه عواملی باعث شده است که ترکیه درست در این دوره تلاش کند به جنگ با پ ک ک خاتمه دهد. تا جایی که به پ ک ک برگردد، این جریان مثل بقیه احزاب ناسیونالیستی کرد، در شکاف میان دولتهای منطقه زندگی کرده اند. همراه با تشدید اختلاف دولتها، فرجه ای برای ادامه حیات آنها مهیا و با کاهش اختلافات، فضا بر نیروهایش تنگ شده است. واقعیت این است که پ ک ک از طرفی با محدودیتهای جدی در منطقه روبرو است. نه کوههای قندیل مثل گذشته امن است و نه مرزهای عراق و مشخصا کردستان عراق امکانی برای ادامه فعالیت پ ک ک است. حضور پ ک ک در کردستان عراق در چند ساله گذشته باعث اعتراضات احزاب ناسیونالیست کرد عراق شد، تا جایی که رسماً علیه پ ک ک دست به اسلحه بردند. امروز با روابط وسیع حزب دمکرات کردستان عراق با دولت ترکیه و قراردادهای مختلف اقتصادی با آن، باز هم محدودیتهای برای پ ک ک افزایش یافته است. علاوه بر این عبدالله اوچالان رهبر پ ک ک به عنوان گروگان در دست ترکیه است. آنچه پ ک ک را امیدوار کرده است که در این مرحله بتواند وارد مذاکره با ترکیه شود فاکتور سوریه و فاکتورهای دیگری برای دولت ترکیه است که به آن اشاره میکنم.

ترکیه در تلاش است با توجه به موقعیت دولتهای اصلی چون ایران و مصر و مشکلاتی که دارند، موقعیت خود در خاورمیانه را به عنوان هم پیمان غرب بهبود بخشد. در دوره اخیر و با تحولاتی که در سوریه در جریان است، ترکیه عملاً و رسماً در کنار دولتهای غربی علیه دولت سوریه نقش بازی کرده است. جنگ داخلی در سوریه و جدالی که میان انواع دارودسته های مسلح با دولت حاکم در جریان است ادامه دارد. دولت سوریه با موقعیتی که در این دوره داشته است، عملاً نیروهای خود را از کردستان سوریه خارج کرده است و این منطقه اکنون تماماً در دست "حزب اتحاد دمکراتیک کردستان" است که با پ ک ک رابطه نزدیک دارند. اکنون علاوه بر اینکه دولت بشار اسد کمتهای تسلیحاتی و مالی در اختیار پ ک ک گذاشته است، نیروهای مسلح این جریان در کردستان سوریه مستقر و جبهه جدیدی علیه دولت ترکیه باز کرده اند. ترکیه به عنوان متحد دولت آمریکا علیه بشار اسد، تلاش زیادی کرد که با کمک "جبهه النصر" و گروههای مخالف دولت سوریه و اختصاص کمتهای مالی و تسلیحاتی به آنها، کردستان سوریه را از دست پ ک ک و احزاب مسلح کرد خارج کند که موفق نشد. یک خاصیت مهم توافق با پ ک ک برای دولت ترکیه، حداقل ایجاد امکانات بیشتری برای ترکیه و غرب در کمک به جریانهای مسلح مخالف بشار اسد است. همزمان مزاحمتهای پ ک ک علیه دولت ترکیه و از طریق کردستان سوریه خاتمه می یابد. لذا یکی از فاکتورهای مهم در این ماجرا تحولات خاورمیانه و تلاش دولتهای غربی و هم پیمانان آنها در منطقه و از جمله ترکیه برای ساقط کردن دولت بشار اسد است.

علاوه بر این اردوغان تلاش میکند از توافق با پ ک ک به عنوان "حل مسئله کرد" در ترکیه استفاده

کند و موانع پیوستن ترکیه به اروپای واحد را از سر راه بردارد. در عین حال این توافقات در هر سطحی صورت بگیرد امکانی برای حزب عدالت و توسعه و شخص اردوغان در انتخابات ترکیه و گرفتن رای مردم متوهم به پک ک که به نفع حزب حاکم است. علاوه بر اینها شهرهای اصلی کرد زبان در ترکیه در دو سه سال گذشته مرکز اعتراضات زیادی علیه دولت ترکیه بوده اند. نه تنها مسئله رفع ستم ملی بلکه و بعلاوه ایجاد بهبود در زندگی مردم و اعتراض به بی حقوقی و وضع اقتصادی و... فاکتورهای جدی و مطالبات مردم و خصوصا کارگران و اقشار پایین جامعه بوده است. ترکیه تلاش میکند همزمان از توهمات مردم کرد زبان به پک ک در این منطقه علیه اعتراض و مبارزه آنها استفاده کند.

اوجالان از سازشکاری تا "خیانت" به "کرد"

میگویند عبدالله اوجالان و پک ک عملا تسلیم شده اند در حل مسئله کرد سازشکاری به خرج داده اند و به "مردم" کردستان خیانت کرده اند! واقعیت این است که حل مسئله کرد امر نه تنها پک ک در ترکیه بلکه هیچ حزب و جریان ناسیونالیستی نیست. مسئله کرد و تاکید بر ستمگری ملی و انگشت گذاشتن پک ک بر بخشی از مصائب مردم کردستان ابزار مشروعیت دادن به این جریان در میان مردم کردستان و در خدمت شراکت بورژوازی کرد در قدرت است. نه جنگ سی ساله پک ک با ترکیه برای حل مسئله کرد و رفع ستم ملی بود تا امروز به آن پشت کرده باشد و نه توافق امروز آن مربوط به این مسئله است. اینگونه نقدها از پک ک یا عبدالله اوجالان اعتراض کسانی است که به نادرست پک ک را نماینده مردم کردستان ترکیه و مبارزه آنها را تلاشی برای رفع ستم ملی میدانند. پک ک تلاش کرده است با استفاده از ستم ملی و با سرمایه گذاری کردن بر نفرت عمومی مردم کردستان از دولت ترکیه اعتراض آنها در خدمت به قدرت رسیدن و سهیم شدن بورژوازی کرد در حاکمیت استفاده کند. مسئله کرد و ستم بر مردم کردستان و برجسته کردن هویت ملی و ناسیونالیستی برای پک ک وسیله تحمیل این مردم و سربرازگیری از آنها در خدمت سهم بری بورژوازی کرد است. و در این راه حاضر بوده و حاضر است هر بلایی بر سر مردم کردستان بیاید. نه تنها پک ک بلکه کل احزاب ناسیونالیستی در کردستان ایران عراق سوریه و ترکیه هیچ زمانی خواهان حقوق برابر برای همه مردم نبوده و نیستند. هیچکدام امرشان حل مسئله کرد و تامین حقوق برابر برای کلیه شهروندان جامعه و پایان ستمگری ملی نبوده و نیست و لذا طرح اینگونه نقدها از اوجالان و پک ک پوچ و غیرواقعی است. این نقدها نقد بخشی از ناسیونالیسم کرد حال جناح میلیتانت تر و یا جناح چپ همان جنبش است.

عواقب توافق پک ک و دولت ترکیه

هنوز معلوم نیست که نتیجه مذاکرات اوجالان با دولت ترکیه به کجا میرسد. هنوز رسماً دولت ترکیه علناً هیچ تعهدی به پک ک نداده است. تا کنون تنها اتفاقی که افتاده است اعلام خوشنودی دولت ترکیه از پیام اوجالان و قبول آن از جانب پک ک است. لذا این پروسه تا کجا پیش میرود و نهایتاً به چه منتهی میشود نامعلوم است. آیا به فرض کنار گذاشتن اسلحه از جانب پک ک فردا دولت ترکیه در شرایطی دیگر و به بهانه ای دست به دستگیری و... فعالین و رهبران اصلی این جریان خواهد زد؟ آیا تضمینی برای تامین زندگی و امنیت جانی برای نیروهای مسلح پک ک و عدم تعرض دولت ترکیه به زندگی و هستی آنها در کار خواهد بود؟ آیا دولت ترکیه حاضر است شخص اوجالان را از زندان آزاد کند؟ اینها تا

جایی که به سرنوشت نیروهای پک ک و خصوصا کادر رهبری آنها مربوط است هنوز نامعلوم است. اینکه عبدالله اوجالان در زندان است و در هیچ شرایطی نمیتوان حرف و تصمیم کسی که جان و هستیش گرو گرفته شده را جدی و به عنوان نظر و تصمیم او قلمداد کرد کاملاً درست است. آنها اوجالانی که حکم اعدام گرفته است و بعداً این حکم به زندان ابد تعدیل یافته است. اما هرچه هست امروز تصمیم عبدالله اوجالان از جانب رهبری پک ک و فرماندهی نظامی آنها تأیید شده است.

اینکه پک ک و رهبر زندانی آنها نوید دموکراسی و برادری میان مردم ترکیه را در اثر توافق خود با دولت فاشیست ترکیه را میدهد همان اندازه حقیقت دارد که ادعاهای تا کنونی خود ترکیه. اما و مسلم اینکه از فردا و این بار تحت نام خاتمه مسئله کرد تلاش میکنند مردم محروم و اعتراضات بر حق آنها برای رفع ستم ملی و برای بهبودی در زندگی خود را سرکوب کنند. بدون تردید سرکوب طبقه کارگر ترکیه و خصوصا سرکوب هر اعتراض انسانی و بر حق در مناطق کرد نشین ترکیه کماکان در دستور بورژوازی حاکم و دولت ترکیه است. سوال این است که در فردای "صلح" پک ک و دولت ترکیه نیروهای این حزب در این سرکوب چه نقشی به عهده خواهند گرفت. نقش پک ک در سرکوب طبقه کارگر ترکیه و در سرکوب اعتراضات مردم کرد زبان بستگی به میزان سهمی است که ترکیه برای این جریان در حاکمیت قائل است و باید اینرا دید.

دولت ترکیه مثل هر دولت بورژوایی تلاش میکند به حاکمیت خود و ادامه ستم و استثمار طبقه کارگر ترکیه و مردم محروم ادامه دهد. تلاش میکند از این فرصت برای تثبیت موقعیت خود از جمله در کردستان ترکیه استفاده کند. ترکیه از جمله تلاش میکند از این فرصت برای خلع سلاح کل مردمی بپردازد که به دلایل بسیار روشن تاریخی و برای دفاع از زندگی خود مسلح شده اند. اینکه مردم در کردستان ترکیه چقدر میتوانند در مقابل تعرض دولت مرکزی از حقوق خود و از جمله حق داشتن اسلحه برای دفاع از زندگی خود دفاع کنند بستگی به توازن قوایی دارد که بورژوازی حاکم در ترکیه در مقابل طبقه کارگر و کل مردم ناراضی در این کشور دارد.

آینده مسئله کرد در ترکیه

همچنانکه اشاره رفت جنگ و صلح دولت ترکیه با پک ک ربطی به حل مسئله کرد و تلاش برای رفع ستمگری ملی ندارد. "صلح" عبدالله اوجالان و دولت ترکیه با هر عواقبی که امروز به همراه بیاورد در عین حال پروسه ریختن توهمات به نسبت پک ک و ناسیونالیسم کرد در میان مردم کردستان است. پیام اوجالان و "توافق" پک ک و ترکیه (البته اگر به سرانجامی برسد) بار دیگر بی ربطی ناسیونالیسم کرد به رفع ستمگری ملی را نشان میدهد. ستمگری ملی و ادامه آن غده سرطانی است که همراه خود ناسیونالیسم کرد را باز تولید میکند و امکان میدهد تا بورژوازی کرد و احزاب نماینده آنها با آویزان شدن به آن مبارزات برحق مردم کردستان را در خدمت اهداف ارتجاعی خود جهت دهند. خاتمه دادن به ستم گری ملی و تامین حق شهروندی برابر برای کل ساکنان ترکیه امروز دیگر بر دوش جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر است. حل این مسئله همچنانکه حزب کمونیست تا کنون تاکید کرده است در گرو تامین شرایط یک رفرا اندوم آزاد در میان مردم کردستان و تصمیم گیری آنها بر سر جدایی و یا حق شهروندی برابر با بقیه مردم ترکیه است. کمونیستها مبلغ تبلیغ هویت طبقاتی مشترک همه کارگران و هویت انسانی مشترک همه مردم در مقابل هویت های کاذب ملی و قومی و... هستند. طبقه کارگر بیش از همه از ادامه ستمگری ملی و تقسیم بندی مردم بر اساس "ملیت" لطمه میخورد. مبارزه با ناسیونالیسم به عنوان افکار

و عقاید ضد کارگری، یکی از ملزومات اصلی خودآگاهی در میان طبقه کارگر به موقعیت خود و منافع مشترک و همسرنوشتی خود در مقابل کل بورژوازی است. لذا امروز دیگر رفع ستم گری ملی و خاتمه دادن به غده سرطانی که قبل از هر چیز نیروی طبقه کارگر را شقه شقه میکند و به اتحاد و همبستگی طبقاتی و منافع مشترک این طبقه در مقابل بورژوازی لطمه میزند، امر طبقه کارگر و جنبش سوسیالیستی این طبقه است.

امروز و در شرایطی که جنبش ناسیونالیستی در ترکیه، چه آن بخش که توسط دولت ترکیه نمایندگی میشود و چه ناسیونالیسم کرد که پک ک آنرا در بوق میکند، بحث توافق و مذاکره را دنبال میکنند، بر کمونیستها و کارگران در سراسر ترکیه و مردم معترض و انقلابی کردستان است که بر مطالبات خود تاکید کنند. روابط دولت ترکیه و پک ک به هر جا برسد، شرط اول هر فضای آزاد و متمدنی، باز کردن در زندانهای ترکیه و آزادی همه زندانیان سیاسی است. تامین وسیعترین آزادیهای سیاسی، حق اعتراض و تشکل و اعتصاب و تحزب و تامین عملی آن، وظیفه دولت ترکیه است. مردم حق دارند به بردگی، به اختناق و به استبداد حاکم اعتراض کنند و علیه آن و برای مطالبات خود دست به هر تجمع و اعتراضی بزنند. خواست رفع ستم ملی و حل مسئله کرد در ترکیه و از طریق رفرا ندمی آزاد در میان مردم کردستان کماکان و تا حل کامل آن خواست و مطالبه طبقه کارگر چه در کردستان و چه در سراسر ترکیه است. سی سال جنگ و خونریزی در کردستان ترکیه که عامل و بانی اصلی آن دولت ترکیه است، علاوه بر هزینه انسانی بزرگ آن برای آن جامعه، لطماتی جبران ناپذیر به مردم زده است. امروز که دولت ترکیه و پک ک دم از توافق و صلح میزنند، پرداخت خسارت به مردمی که عزیزان خود را در این جنگ از دست داده اند، به مردمی که زیانهای سنگین مالی و انسانی دیده اند، وظیفه دولت ترکیه است. و همزمان برداشتن فضای نظامی و بیرون کردن نیروهای نظامی و امنیتی از محل کار و زندگی مردم که تا کنون به بهانه جنگ با پک ک پیش رفته است، باید خاتمه یابد و به پادگانها و اماکن خود بازگردند. اینها اولیه ترین مطالباتی است که حق مردم ترکیه، حق مردم "کرد زبان" در این جامعه است تا امکانی برای نفس کشیدن و تامین فضایی برای اتحاد در میان مردم ترکیه و خصوصا طبقه کارگر را تامین میکند.

آوریل ۲۰۱۳

کوبانی در منگنه

ثریا شهابی

کوبانی، منطقه کوچکی در کردستان سوریه با چند ده هزار نفر جمعیت، به کانون دفاع مسلحانه مردمی، از خود در مقابل توحش داعش تبدیل شده است. کوبانی امروز به نقطه امید طیفی از جوانان انقلابی در خاورمیانه و بخصوص در میان جنبش های اعتراضی در کردستان ایران، ترکیه، عراق و سوریه تبدیل شده است. و چرا نه؟

در قلب سناریو سپاه در عراق و سوریه، در گرماگرم آدم کشی های شنیع داعش و تیزتر شدن چنگ و دندان طمع انواع و اقسام دستجات ارتجاعی و تروریستی بین المللی و منطقه ای، از آمریکا و ایران تا ترکیه و عربستان و قطر و دولت اقلیم، منطقه کوچکی با مردم مسلح، و بخصوص زنان و مادران مسلح، مقاومت میکند! نه برای گسترش منقطه نفوذ و نفت و کرسی صدرات در دولت عراق و یا تقسیم پست های وزارتخانه ها، که در دفاع از مدنیت جامعه، و در دفاع از حرمت انسانی زنان و علیه یکی از سپاه ترین نیروهای منطقه ای و فرزند ناخلف ناتو و آمریکا، داعش!

به همین دلیل، مردم کوبانی در میان هیچ یک از نیروهای ارتجاعی مدعی جنگ با داعش، حامی ندارند! نه دولت آمریکا که حفظ فاصله از اسد برایش مهمتر از گوشمالی داعش این فرزند ناخلف خود است، نه دولت ترکیه که همکار و هم منفعت داعش است، نه دولت اقلیم که توطئه ها و معاملاتش با داعش جایی برای

دفاع از شنگال و کوبانی نگذاشته، و نه دولت ایران که با زرادخانه آماده بهربرداری مشغول چانه زنی و بده بستن با آمریکا است، در جنگ نکرده شان با داعش، مقاومت مسلحانه و مردمی کوبانی، هرگز جایی نداشت.

کوبانی در جوار حکومت ارتجاعی ترکیه، در میدان، "جنگ" آمریکا با اسد، و در منگنه توطئه ها و معاملات ارتجاعی دولت اقلیم کردستان عراق در بازی با کارت، "کورد"، "مسلحانه مقاومت و از مدنیت دفاع کرد". این دفاع، در دل وضعیت سپاه و مهیبی که در سوریه و عراق برپا کرده اند، به مقاومت مردم کوبانی جایگاه ویژه ای میدهد. جایگاه ویژه ای که دولت اقلیم و دولت ترکیه را، سرانجام و ناچاراً در مقابل افکار عمومی، به اظهار حمایت لفظی و ادار کرد.

با این وجود، کوبانی در منگنه دو خطر، در جنگ با داعش تنها است، حامی واقعی ندارد، و دهها هزار مردم آن در معرض فجایع عظیم انسانی اند. از یک طرف در منگنه دولت های تا مغر استخوان ارتجاعی منطقه، ترکیه و سوریه قرار دارد، و از طرف دیگر ریاکاری و معامله گری های دولت اقلیم کردستان عراق و نفوذ پک ک، سازمان ناسیونالیست کرد و ارتجاعی امروز تماما در کنترل دولت ترکیه، امکان پیشروی و دفاع از خود را تضعیف میکند.

نفوذ پک ک، بازی بارزانی با کارت فاجعه های انسانی علیه مردم محروم کردستان، بازی با کارت فاجعه کشتار در کوبانی و شنگال و جلبچه، پاشنه آشیل دفاع قهرمانانه کوبانی در مقابل توحش داعش است.

مقاومت قهرمانانه در کوبانی، تنها در حمایت نیروی مترقی و انقلابی منطقه، تنها در حمایت طبقه کارگر در کشورهای عربی، در ترکیه و در ایران، می‌تواند موفق شود، گسترش یابد و در مقابل خطر فجایع انسانی دیگری بنام مردم محروم کردستان سوریه، سد ببندد.

بعدا در آمدن شیپور حمایت طبقه کارگر جهانی همصدا با طبقه کارگر در مصر و لبنان و ترکیه و ایران از این دفاع، نه تنها کوبانی را نجات خواهد داد، که تمام منطقه خاورمیانه و جهانی را دگرگون خواهد کرد.

تا آن روز، باید اربابان داعش را مجبور به حمایت از مردم کوبانی کرد و بر صورت دروغ‌گویی که از یک طرف داعیه جنگ با داعش دارند و از طرف دیگر با داعش و اربابان دیروز و امروز آن، مشغول معامله و بده‌بستان به قیمت کشتار و خانه‌خرابی بیشتر اند، تف کرد.

۲۲ سپتامبر ۲۰۱۴

کوبانی، امیدی به قدرت توده‌ای

مصاحبه آذر مدرسی با رادیو نینا

رادیو نینا: شنوندگان رادیو نینا، درود بر شما، مژده اورنگ هستیم در این برنامه به موضوع جنگ در کوبانی، اعتراضات وسیع در سراسر دنیا به سکوت دول غربی را همراه با آذر مدرسی می‌پردازیم.

دوره اخیر و با عروج داعش در عراق و سوریه، شاهد تسخیر مناطق و شهرهای بزرگی در عراق توسط داعش بودیم. داعش عملاً بخش وسیعی از عراق را در مدت کوتاهی بدون مقابله‌ای قابل توجه تسخیر کرد. بدنبال شاهد حمله به شنگال، آوارگی دهها هزار انسان اسارت‌صدها زن و دختر جواب به عنوان غنایم جنگی توسط داعش بودیم که امروز اخبار خرید و فروش آنها به گوش همه رسیده است. در تمام این اتفاقات در موصل و تکریت و شنگال نه دولت مرکزی عراق و نه حکومت اقلیم کردستان عراق مقابله‌ای نشد. در این میان ما شاهد مقابله جدی و قهرمانانه از جانب مردم کوبانی هستیم که زن و مردم مسلح شده و یک ماه تمام است با همه توان خود و بدون کمک هیچ دولتی، بدون داشتن تجهیزات نظامی کافی با داعش می‌جنگند.

امروز بشریت چشم امید به مقاومت توده‌ای کوبانی دوخته است. حزب حکمتیست تا کنونی مقاومت در کوبانی را ستوده است و از آن دفاع کرده است. اولین سوال این است که این مقاومت چه جایگاهی برای شما دارد؟ چه ارزیابی از این ماجرا دارید و اهمیت آن در دوره ما و در دل جنگ و جدال خاورمیانه و عروج انواع باندهای مسلح برایتان چه است؟

آذر مدرسی: همانطور که شما هم گفتید، امروز خاورمیانه شاهد تاخت و تاز انواع جریان‌های ارتجاعی، از دول ارتجاعی که در آن منطقه حاکمیت می‌کنند تا باندهای ارتجاعی مسلح و تروریستی مانند القاعده، جبهه النصر و داعش، است. خاورمیانه‌ای که بعد از شکست بهار عربی، به یمن دخالت‌های «بشردوستانه» ارتجاع بین‌المللی و سرکوب آن از طرف بورژوازی، تلاش کردند هر نوع امید به دخالت مستقیم مردم بر زندگی امروز و آینده خود را کور کنند. امید به امکان رقم زدن آینده خود، به دست گرفتن سرنوشت خود و امید به تغییر از پائین و با اتکا به اتحاد و قدرت مردم، افق پیروزی جای خود را به عروج انواع جریان‌های باند سیاهی و تروریستی زیر سایه دخالت‌های «بشردوستانه» امریکا گرفت. امروز در خاورمیانه این نقطه امید است که در حال کور شدن است. کل بورژوازی از ارتجاع بین‌المللی تا دول ارتجاعی منطقه و انواع باندهای تروریستی در آن منطقه همه و همه تلاشی متحد و متشکل و سازمان یافته برای بستن این دریچه، این نوع از دخالت و این اعتماد به نفس، این افق که می‌توان بدون اتکا به هر جریان ارتجاعی و بخصوص بدون اتکا به دول غربی ارتجاعی و دول منطقه‌ای، آینده‌ی خود را در دست گرفت، از طریق به تباهی کشیدن زندگی میلیون‌ها انسان در خاورمیانه در جریان است. داعش یکی از بازیگران این سناریو است اما کارگردان اصلی این سناریو دول غربی و در رأس آن امریکا است.

حمله داعش به شهرهای مختلف عراق و سوریه عکس العمل‌های مختلفی را با خودش به همراه داشت، ما تسلیم موصل و سنگال و تکریت را در عراق داشتیم. نمونه‌هایی که نه فقط نشانی از مقاومت ارتش دولت عراق و دولت اقلیم در مقابل این باند جانی و ضد بشری را ندیدیم که شاهد توافق، همکاری، تبنای جریانات و دولتهای منطقه برای به تسلیم کشاندن مردم این شهرها و تحویل دادن آنها به داعش بودیم. بقایای دولت بعث در ارتش عراق، دولت اقلیم در کنار ترکیه و عربستان مردم این شهرها را قربانی تعرض وحشیانه داعش کردند. این نمونه‌ای از «عکس العمل» جریانات حاکم در آن منطقه، چه اسمش دولت اقلیم باشد و چه ارتش عراق باشد در مقابله با یک جریان تروریستی بود. دولت اقلیم هنوز کم‌رسانی به مردمی که در ارتفاعات سنگال با داعش می‌جنگند را غیر ممکن میدانند.

اما در کنار این نمونه، تسلیم، تبنای، توطئه مشترک و قربانی کردن مردم بی‌گناه، کوبانی نمونه دیگری را در مقابل مردم و در مقابل دنیا قرار داد. مستقل از این که این مقاومت تحت رهبری چه جریانی است، مستقل از این که، من، شما یا هر کس دیگر چه ارزیابی از جریان، که در راس این مقاومت قرار دارد، داشته باشیم. کوبانی در مقابل سناریویی که فقط و فقط تسلیم، فقط و فقط توطئه مشترک، فقط و فقط چشم‌دوختن به سرازیر کردن اسلحه از دول غربی، فقط و فقط چشم‌امید به دخالت دول غربی و بازی کردن با زندگی انسان‌ها در آن منطقه در چارچوب سیاست‌های ارتجاع جهانی و ارتجاع منطقه‌ای قرار می‌گیرد، تصویر دیگری را در مقابل جامعه و در مقابل چشم تمام مردم قرار می‌دهد و این آن ویژگی است که امروز کوبانی در دنیا و در اذهان دنیا حمایت بین‌المللی مردم را به خود جلب کرده، این امید و این الگو که مردم متشکل و مسلح رسالت دفاع از زندگی و امنیت و آسایش خودشان را دارند، اینکه رسالت مبارزه با باندهای ارتجاعی و تروریستی در منطقه، مسئولیت امنیت و آسایش زندگی مردم در منطقه، را نه دول ارتجاعی امپریالیستی در غرب و نه دول ارتجاعی حاکم در آن منطقه و نه جریانات ارتجاعی حاکم در آن منطقه، بلکه مردمی به اتکا به قدرت خودشان و به اتکا به دفاع مسلحانه خود برعهده دارند. به نظر من اگر چیزی امروز کوبانی را ویژه منحصر به فرد می‌کند، دقیقاً و دقیقاً باز کردن این دریچه امید به قدرت مردمی که مستقلاً بدون اتکا به دول ارتجاعی در زندگی خودشان نقش داشته باشند، دفاع قهرمانانه کنند. در مقابل سکوت و مامشات و نظاره‌گری دول غربی در آن منطقه و دست روی دست گذاشتن شان، کوبانی نشان داد که میتوان با کمترین امکانات ولی با اتکا به یک مردم متحد و متشکل و مسلح، با متکی شدن به قدرت خود میتوان در مقابل یکی از سیاه‌ترین جریانات ارتجاعی در دنیا مقاومت جانانه کرد. امروز همه دارند از این حرف می‌زنند که تسخیر کوبانی توسط داعش غیرممکن است.

در مقابل سنگالی که دولت اقلیم با وجود داشتن بیست هزار نیرو در آن تخلیه کرد و مردم را دو دستی تحویل داعش داد، کوبانی نمونه دیگری را نشان می‌دهد و این است که کوبانی را ویژه می‌کند. است که کوبانی را به نقطه امید برای هر انسان شریف و ازادیخواهی تبدیل کرده. فقط یک لحظه تصور کنید مقاومتی که مردم در کوبانی می‌کنند را ما در سنگال داشتیم، فقط تصور کنید ما مقاومت مردم کوبانی را در موصل و تکریت و شهرهای دیگر عراق و سوریه شاهد بودیم، آن موقع داعشی با این قدرت و متکی به مجهزترین و بهترین تسلیحات دول غربی و ترکیه و عربستان و قطر و آمریکا، جرات این درجه از توحش و گردن‌گکشی را نداشت. آن وقت موصل و تکریت و سنگال تبدیل به کوبانی‌های دیگر و سبیل مقاومت و استقامت توده‌ای

در مقابل یک جریان ارتجاعی میشدند.

ویژگی کوبانی دقیقاً و دقیقاً در باز نگه داشتن این دریچه امید در دل خاورمیانه سیاه است. کوبانی نشان داد رسالت دفاع از زندگی و امنیت و آسایش ما دست خودمان است نه دست دول ارتجاعی، نه دست ناتو، نه دست «ائتلاف علیه داعش» و نه دست دولت‌های ارتجاعی منطقه.

رادیو نینا: بخشی از عراق توسط داعش تسخیر شد، مردم سنگال یکی از تراژدیهای تاریخ را در زندگی خود دیدند و کسی به داد آنها نرسید، حتی دولت بارزانی و طالبانی هم مقاومتی نکردند و گفتند، توان تسلیحاتی آنها و اسلحه و امکانات آنها در مقابل داعش ضعیف است و در سنگال تیری شلیک نکرده مردم این شهر را تحویل داعش دادند. یک ماه است کوبانی در جنگ است و هیچ دولتی نه آمریکا و نه ائتلافی که تشکیل داده اند جز چند مورد بمباران کوه‌های منطقه اطراف کوبانی کاری نکرده اند، ترکیه آنها مستقر و در حال چانه زنی با آمریکا است و دولت اقلیم هم که سنگ دفاع از کرد را به سینه می‌زند، نه نیروی برای کمک فرستاده است و نه حتی از نظر تسلیحاتی به آنها کمک کرده است، این در شرایطی است که مدعی مخالفت با داعش هستند، ماجرا چه است؟ آیا کاری از آنها ساخته نیست؟ آیا ترکیه و آمریکا و عربستان و قطر و دولت اقلیم و ایران و.. به اندازه مردم کوبانی که با اسلحه سبک دارند می‌جنگند توان ندارند؟ چرا کوبانی را همه تنها گذاشته اند؟

آذر مدرسی: اجازه بدهید اول در مورد سنگال و توجیحی که دولت اقلیم بخصوص، جریان بارزانی مدام تکرار میکنند مبنی بر که: «ما امکانات مقاومت را نداشتیم نه در موصل و نه در سنگال»، به چند نکته اشاره کنم.

همه می‌گویند که داعش فقط ده هزار نیروی مسلح حرفه‌ای دارد، جهت اطلاعات دولت بارزانی فقط در سنگال حدود بیست هزار نفر نیروی مسلح داشته و در نتیجه این که «ما نیرو و امکان مقاومت را نداشتیم» فقط یک توجیح است، یک توجیح بیش‌رمانه برای تحویل دادن صدها هزار نفر در آن منطقه به داعش. پوچی این استدلال و دروغ بودن آن امروز بیشتر از هر کسی مردم در کردستان عراق میدانند. واقعیات امروز قوی‌تر از آن است که بهانه‌های دولت اقلیم و جریانات ناسیونالیست کرد حاکم در کردستان عراق که «ما نیروی آماده نداریم، ما نیروی رزمنده نداریم، ما نیروی آموزش دیده نداریم» کسی را قانع کند و یا فریب دهد. کسی قبول نمیکند که دولتی که به خودش دولت می‌گوید، مهم نیست دولت اقلیم است یا دولت عراق و افغانستان یا ایران یا آمریکا، ادعا کند که نتواند حتی یک شهر را از تعرض یک جریان ارتجاعی باند سیاهی نجات دهد. پشت این بهانه‌ها یک واقعیت خوابیده‌انهم اینکه مسئله اینها نه مقابله با داعش و نه دفاع از مردم سنگال و موصل و کوبانی است.

مهم نیست میدیا چه می‌گوید، مهم نیست که چطور این توجیحات را در بوق و کرنا می‌کنند، مهم نیست چطور بند و بستها را مخفی میکنند، مهم نیست که چطور دولت بارزانی را بزرگ می‌کنند تا اقتضاح و جنایت‌اش در سنگال را لاپوشانی کنند، مهم نیست بیش‌رمانه تصویری بدهند که گویا چشم امید مردم در کردستان عراق به دخالت دولت اقلیم است، که نیست!، مهم این است که به طور واقعی مردمی که در آن منطقه زندگی می‌کنند دروغ بودن و پوچ بودن این ادعاها را روزانه در زندگی روزمره خودشان در دفاع از خودشان در زندگی خودشان می‌بینند.

دولت اقلیم یکی از بازنده های سناریوی مشترک خود و ترکیه و داعش است.

اما دلیل اینکه چرا کوبانی از طرف دول غربی و «ائتلاف علیه داعش» تنها مانده، این است که بطور واقعی مبارزه با داعش و دفاع از کوبانی صورت مسئله و پروژه هیچ کدام از این نیروها نیست. فکر میکنم در مصاحبه قبلی هم گفتیم که «ائتلاف علیه داعش» اسم رمزی است برای تغییر بالانس قدرت در آن منطقه به نفع پروامریکایی، ائتلافی است برای تضعیف بلوک ایران، سوریه و روسیه در منطقه، برای تقویت موقعیت از دست رفته امریکا و متحدینش منجمله ترکیه، دولت اقلیم، عربستان در آن منطقه. در نتیجه بحث بر سر این نیست که آیا این ها می خواهند از کوبانی دفاع کنند و ظاهراً امکاناتش را ندارند یا مسئله چنان پیچیده و سخت است که سه سال جنگ لازم دارد. نتیجتاً صورت مسئله به هیچ عنوان نه کوبانی است، نه دفاع از کوبانی و نه مبارزه علیه داعش.

تمام افتخار «ائتلاف علیه داعش» در این مدت یکسری مانورهای هوایی و زمینی است و یک دنیا تبلیغات پوچ است. بن بست و پوچی ائتلاف علیه داعش امروز خیلی روشن است و برعکس تلاشش مدام میدیای نوکر مردم دنیا در کوبانی امیدشان نه به تابلوی ائتلاف علیه داعش که به مردم کوبانی است.

تا آنجایی که به دولت اقلیم برمیگردد، بارزانی یک کشمکش قدیمی تری را با جریان ناسیونالیسم کردی که امروز در کوبانی مقاومت توده ای را سازمان میدهد، دارد. یک کشمکش قدیمی تر بین ناسیونالیسم در کردستان عراق و جریان بارزانی و طالبانی و دولت اقلیم با پ.ک.ک در کردستان ترکیه و بالطبع حزب برادر آن در کردستان سوریه، دارد. در این کشمکش دولت اقلیم به هیچ عنوان حاضر نیست به راحتی پای دفاع از کوبانی که به معنای تقویت موقعیت این حزب در کردستان سوریه است برود. تا جائیکه به دولت اقلیم و بارزانی برمیگردد هیچ مسئله ای نیست اگر مردم کوبانی هم مثل مردم شنغال نتوانند از خود دفاع کنند قربانی جنایات داعش شوند. تا آنجا که به دولت اقلیم بر میگردد زندگی مردم کوبانی و دفاع از کوبانی تابعی از رقابت ناسیولیسیم گُرد به طور مشخص جریان بارزانی با پ.ک.ک و احزاب برادرش در کردستان سوریه است. اگر از کانال این دخالت چشم اندازی از تغییر بالانس قدرت به نفع دولت اقلیم باشد حتماً دولت اقلیم هم اسلحه دارد و هم نیرو دارد و هم تمایل دارد که در «دفاع و حمایت از کوبانی» دخالت کند.

ترکیه در این موقعیت نقش کلیدی را بازی می کند هم به دلیل مرز مشترک با سوریه و کردستان سوریه و کوبانی و در نتیجه نقشی که می تواند در دخالت مستقیم چه زمینی چه کمک تسلیحاتی به مردمی که در کوبانی دارند مقاومت می کنند، داشته باشد. اما ترکیه هم در این میان نه مسئله اش دفاع از مردم کوبانی است نه مبارزه با داعش. دولت ترکیه یکی از پارتنرهای اقتصادی داعش و یکی از حامیان جدی داعش در حمله به شهرهای عراق بود. در نتیجه توقع این که ترکیه این میان در دفاع از مردم کوبانی و در مبارزه علیه هم پیمان خود، داعش، کاری انجام دهد پوچ است. ترکیه امروز با مسئله موقعیت استراتژیک خود در منطقه و در تقابل با ایران و سوریه و قطبی که با روسیه نزدیک هستند، روبرو است. علاوه بر این ترکیه مسئله کرد در کردستان ترکیه را دارد، مسئله پ.ک.ک را دارد، می داند که تقویت یا نجات کوبانی و نجات کردستان سوریه از حملات داعش به تقویت موقعیت پ.ک.ک در منطقه و بالطبع در ترکیه

می انجامد و از این زاویه علیرغم مقاومتی که در کوبانی می شود ترکیه علاقه ای به دخالت به مسئله کوبانی ندارد. ترکیه خیلی روشن شرطهایی را برای ورودش به «ائتلاف علیه داعش» اعلام کرده بود، وقتی شرطها را نگاه می کنیم هیچ کدام سر سوزنی ربطی به دفاع از مردمی که در آن منطقه دارند توسط داعش بمب باران می شوند و به قتل می رسند، ندارد و فقط فقط در مورد موقعیت ترکیه در منطقه و حل معضلات ترکیه در منطقه است. شروطی که ترکیه گذاشته این بود که: هدف نهایی ائتلاف سقوط بشار اسد باشد، منطقه ممنوعه پرواز اعلام شود و یک منطقه حائل که اساساً بخش اصلی اش کردستان سوریه است ایجاد شود که در آن هیچ کس و بخصوص حزب برادر پ.ک.ک، حاکم نیست مگر ناتو و ترکیه و از این زاویه تمام پروژه ترکیه تقویت موقعیت استراتژیک خود در منطقه است.

طبیعی است این دولت ها و این نیروها کوبانی و مردم کوبانی را تنها بگذارند. همانطور که شنغال را تنها گذاشتند، همانطور که موصل را تنها گذاشتند، همانطور که تکریت را تنها گذاشتند، همانطور که شهرهای دیگر را تنها خواهند گذاشت. در نتیجه دلیل تنها گذاشتن کوبانی اساساً این است که کوبانی در کاتگوری این بالانس جای زیادی ندارد، برعکس برای بعضی از آن ها بخصوص ترکیه و دولت اقلیم وبال گردن و معضل ساز است. نیرویی که در کوبانی سازماندهی مقاومت توده ای را در دست دارد معضل مشترک دولت اقلیم و ترکیه بعنوان متحدین امریکا است. از این زاویه سقوط کوبانی آرزوی مشترک همه شان است. کوبانی در حال تحمیل خود به این ارتجاع است و این آن قدرت ویژه مقاومت توده ای در کوبانی است.

رادیو نیئا: در کنار این حقایق ما شاهد تحرکی وسیع در دفاع از کوبانی هستیم، در بخش اعظم کشورهای اروپایی مردم با اعتراضات خود از کوبانی دفاع میکنند، شهرهای ترکیه خصوصاً مناطق کردنشین آن بحرانی است و اعتراضات وسیعی را راه انداخته اند. شهرهای ایران از تهران و تبریز گرفته تا تظاهراتهای بزرگی از سنندج و مریوان، کرمانشاه، سقز و مهاباد و... راه افتاده است، حزب حکمتیست اعلام اعتصاب عمومی در دفاع از کوبانی کرد. سوال این است که منشا این تحركات چیست؟ چه چیز در کوبانی باعث این درجه از سمپاتی شده است؟ صدها با جنگ میان پ.ک.ک و ترکیه، صدها حمله و حشیانه دولت صدام به مناطق کردنشین و به احزاب بارزانی و طالبانی تحرکی ایجاد نکرد، چرا این مورد چنین شده است. تاثیرات این تحركات بر مقاومت مردم کوبانی و برای آینده مبارزات آزادی خواهانه از جمله در خود ایران چه است؟

آذر مدرسی: تا آنجا که به جریانات ناسیونالیست کرد برمی گردد، خیلی ها آن را به این ربط می دهند که گویا مقاومت مردم در کوبانی یک بخشی از سناریو «استقلال کردستان»، «خودمختاری کردستان»، «کردستان بزرگ»، است و آنرا در کاتگوری «آشتی ناپذیری» کردها که، معمولاً وقتی کردها می گویند منظورشان جریانات ناسیونالیستی کرد است، و دامن زدن به احساسات ناسیونالیستی است. در کنار آن بعضی از جریانات چپ آن را به کمون یا انقلاب اکثیر تشبیه می کنند و آن را در این کاتگوری می گنجانند. به نظر من هیچ کدام از این ها نیست، مردم کوبانی انقلاب کارگری را در دستور خودشان ندارند و نباید این وظیفه سنگین را روی دوش مردمی گذاشت که امروز مسئله اصلی و مهم شان دفاع از زندگی، دفاع از آسایش و دفاع از امنیت خود و خانواده شان است. این تمام کاری است که مردم کوبانی در حال انجام

آن هستند و قهرمانانه هم دارند آنرا انجام می دهند و اتفاقاً به همین دلیل باید از آن دفاع کرد. مردم کوبانی نه برای خودمختاری مبارزه می کنند نه برای انقلاب کارگری، آنها برای دفاع از زندگی خودشان مبارزه می کنند. قطعاً خصوصیات امروز این مقاومت آینده این جامعه را تعیین میکند اما امروز مهمترین امر مقاومت مردم کوبانی دفاع از زندگی خود و مقابله با یکی از جانی ترین جریانات قرن معاصر است.

این که چرا مردم اروپا و تمام مردم دنیا به دفاع از مردم کوبانی به خیابان ها آمده اند، به نظر من دو دلیل دارد. یکی این که طبیعی یک مقاومت توده ای را برای دفاع از زندگی شان در مقابل حمله یک جریان ارتجاعی به مردم، سمپاتی و حمایت هر آدم شرافتمند و هر انسان آزادیخواهی را جلب میکند. نمونه این نوع سمپاتی ها و حمایت ها را مادر تاریخ دنیا کم نداشتیم، دوره ای که کمونیست ها در اسپانیا علیه فاشیسم حاکم در آن میجنگیدند. کارگران و کمونیست ها از تمام دنیا به اسپانیا رفتند و تلاش کردند که این مبارزه به موفقیت برسد، در ایران ما نمونه کردستان را داریم (که بر خلاف تبلیغات دوباره ناسیونالیست های کرد که گویا کردستان در سال های ۵۸ به بعد برای خودمختاری می جنگید و اساساً خودشان هیچ نقشی در این مقاومت نداشتند) وقتی که در کردستان یک مقاومت توده ای و مسلحانه علیه ارتجاع حاکم در ایران راه افتاد، همه از کردستان به عنوان سنگر دفاع از دست آوردهای انقلاب ۵۷ اسم می بردند، می خواهم بگویم هر جایی که شما یک مقاومت توده ای را علیه ارتجاع سازماندهی کنید و این مقاومت توده ای بتواند با تعرض ارتجاع مقاومت کند چشم تمام جامعه بشری به طرف این اتفاق می گردد، سرها به طرفش می گردد، سمپاتی ها و حمایت ها جلب می شود. یک بخش از این حمایت ها اعتراضاتی است که در کشورهای مختلف از آمریکا تا خود خاورمیانه است که دارد صورت می گیرد، یک بخش دیگر از حمایت رفتن یک عده به کوبانی است. اخباری که می رسد حاکی از این است که عده ای از فعالین اتحادیه ای، عده ای از فعالین چپ از ترکیه و کشورهای دیگر در کوبانی در کنار مردم مبارزه می کنند. دلیل حمایت توده ای از مقاومتی که در کوبانی صورت می گیرد، باز کردن دوباره این دریچه امید است که از طریق یک مقاومت توده ای میشود در مقابل ارتجاع ایستاد. چیزی که امروز جامعه بشری بیشتر از هر زمانی تشنه آن است. دریچه ای که ارتجاع از هر شکلی و تحت هر نامی از آمریکا تا داعش یا جمهوری اسلامی و دولت اقلیم و ترکیه تلاش می کنند این افق را ببندند، تلاش می کنند نشان دهند هیچ تغییری و هیچ حتی مقاومتی بدون نقش آن ها و بدون دخالت آن ها ممکن نیست. کوبانی پوچی این تصویر را نشان می دهند به همین دلیل است که این درجه از حمایت را جلب میکند. حمایت از کوبانی، دفاع از این تشنگی تمام مردم دنیا در دخالت در زندگی خودشان، در دفاع از زندگی خودشان، دفاع از اعتماد به نفس به قدرت خود و بی نیازی به قدرتهای حاکم است. در عین حال روی دیگر مسئله این است که مردم دنیا از آمریکا تا افغانستان و عراق و ایران و ترکیه تا کشورهای مختلف در اروپا نشان می دهند که دیگر نه فقط توهمی به تبلیغات پوچ دولت های ارتجاعی که آنها تنها مبشرین آزادی و دموکراسی، مبشرین امنیت در دنیا هستند را ندارند بلکه امیدی دوباره به قدرت و نیروی خودشان پیدا کرده اند که میتوانیم، که می شود با دخالت مستقیم خودمان و اعتماد به قدرت خودمان و متحد کردن خودمان در تقابل با ارتجاع نقش داشته باشیم.

مدت زیادی از انقلاب در مصر نمیگذرد، انقلاب ها و بهار عربی که در دل ارتجاعی ترین و دیکتاتورترین دولتها این امید به تغییر از پائین را باز کرد. همان دوره هم انقلاب مصر و

کشورهای عربی به همین دلیل وسیعترین حمایتها را جلب کردند. یادمان نرفته که مردم در اروپا می گفتند «مثل مصری ها راه برو» آن زمان هم دفاع مردم از مصر نه در دفاع از اخوان المسلمین بود نه در دفاع از دولت سیسی امروز، در دفاع از هیچ کدام از این ها نبود، در دفاع از باز کردن این دریچه ی امید به دخالت مستقیم بود و امروز کوبانی دارد این نقش را ایفا می کند، دلیل حمایت مردم از کوبانی دقیقاً در همین است.

تا آنجایی که به ایران برگردد به نظر من یکی از دلایل دستگیری های اخیر که این روزها در کردستان اتفاق افتاده هراس جمهوری اسلامی دقیقاً از برگشتن این اعتماد به نفس جامعه است. دقیقاً از برگشت این اعتماد به نفس مردم است که جمهوری اسلامی علی رغم اشک تمساحی که برای کوبانی می ریزد، علی رغم جدالی که با ترکیه دارد بر سر این که پای ترکیه را در منطقه کوتاه کند، علی رغم تمام تبلیغاتی که علیه آمریکا، علیه ترکیه، علیه داعش، علیه همه شان، دست به سرکوب میزند. جمهوری اسلامی در هراس از بازگشت این اعتماد به نفس، باز شدن این دریچه در جامعه ایران است. این هراس خود را در دستگیری های اخیر در پادگان کردن شهرهای مختلف در ایران بخصوص کردستان نشان می دهد. این هراس نقطه اشتراک کل ارتجاع منطقه است. اما نفس این امید نقطه اشتراکی است که تمام مردم دنیا را در دفاع از کوبانی به هم وصل کرده.

رادیو نیفا: به عنوان دبیر کمیته مرکزی حزب حکمتیست آیا پیامی به مردم ایران، به کسانی که از کوبانی دفاع کردند و به سازماندهنگان این تحركات دارید؟

آذر مدرسی: راستش فکر می کنم که هیچ کس نمی تواند غیر از دست مریزاد و دستتان درد نکند چیز دیگری را به مردمی که در این تحركات شرکت کردند و بخصوص به سازمان دهندگان این تحركات بگوید. به نظر من مردم ایران و تمام کسانی که در این راه انداختن و سازمان دادن این تحركات نقش داشتند، درایت و هوشیاری بسیار بالایی از خود نشان دادند. این که از هر امکانی برای اعلام حمایت از مردم کوبانی استفاده کنند، از طریق تظاهرات یا اعتصاب عمومی یا این که حاضرند در کنار مردم کوبانی بجنگند، به نظر من یک درجه زیادی عمق آزادیخواهی و انسانیت در جامعه ایران و درایت از هوشیاری سازمان دهندگان این تحركات را نشان میدهد. باید این تحركات را بیشتر کرد، باید دفاع از کوبانی را به اعتراض علیه کل ارتجاعی که در مقابل تعرض کوبانی دست روی گذاشتن و کاری جز تبلیغات و انعکاس کشتار داعش نمی کنند، ایستاد.

فقط و فقط می شود گفت دستتان درد نکند، دنیا چشمش به شماست به عنوان جامعه ای که در آن منطقه می تواند نقطه امید و منشاء اثری در خاورمیانه باشد، دستتان درد نکند.

۱۸ اکتبر ۲۰۱۴

با تشکر از مژده اورنگ عزیز برای پیاده کردن مصاحبه

منتشر شده در نشریه کمونیست ماهانه، دور دوم، شماره ۱۸۹

دستور خلع سلاح پ ک ک توسط اوجلان!

منشا تغییرات فصلی تئوری های ناسیونالیسم کرد چیست؟

محمد فتاحی

رقابت قطب های امپریالیستی در جهان امروز برای تقسیم مجدد جهان، سایه اش را بر تحولات سیاسی اجتماعی دنیا انداخته است. به زبان دیگر، تمام زاد و ولدها و مرگ و میرهای سیاسی اجتماعی امروز در صفوف جنبش های بورژوایی، بر متن کشمکش قطب های امپریالیستی امروز شکل میگیرند. در بعد منطقه ای هم، از شکل گیری موجوداتی از جنس داعش تا جنگ های در جریان سوطریه و لیبی و یمن و عراق و اوکراین، تا بهانه هسته ای با جمهوری اسلامی، همه و همه محصولات مستقیم این کشمکش در چهارچوب منطقه ای اند. تحولات در ناسیونالیسم کرد و احزاب سیاسی آن هم مستقیماً از همین اوضاع تاثیر میگیرد. با در نظر گرفتن این واقعیت سراغ تحلیل اوضاع ناسیونالیسم کرد و پاسخ به سوال طرح شده در عنوان مقاله میرویم؛

اوجلان رهبر پ ک ک مدتهاست دوره کشمکش های امپریالیستی را تشخیص داده و بر این مبنا برای سازمانش سیاست های استراتژیک پیشنهاد میکند. پیشنهاد ایشان به سازمان پژاک برای کنار آمدن با جمهوری اسلامی، پیشنهاد به پ ک ک برای خلع سلاح و پیوستن به مبارزه سیاسی در متن تناسب قوای جامعه ترکیه از همین نگرش و اقبینانه او به روند اوضاع نشأت میگیرد. مخالفت پ ک ک با امر استقلال در کردستان عراق و تاکید بر ماندن در کنار دولت بغداد، هم ناشی از درک روند اوضاع منطقه توسط پ ک ک در هم خطی با اوجلان است.

مشخصات اوضاعی که در منطقه، سیاست اوجلان به آن متکی است، چیست؟

اوجلان متوجه این واقعیت است که اگر قدرت شوروی در سطح جهانی برای کسب حمایت سپری شده است، کشمکش های قدیمی ارمنستان و سوریه و یونان با ترکیه، در سال های گذشته، مدتهاست جایش را به تحولات متفاوت دیگری داده و میدانی برای به بازی گرفته شدن پ ک ک در کشمکش های منطقه ای نمانده است. جمهوری اسلامی هم فعلاً علاقه ای به استفاده از پ ک ک در کشمکش با ترکیه ندارد، به این دلیل ساده که نمیخواهد متقابلاً ترکیه را به حمایت از اپوزیسیون رنگارنگ خود ترغیب کند. مهم تر اینکه در پروسه صلح پ ک ک با ترکیه، شهرهای این کشور به میدان عمل نیروی نیمه قانونی پ ک ک تبدیل شده اند. نیروی دوفاکتو قانونی پ ک ک در شهرهای بزرگ ترکیه و قدرت به میدان کشاندن توده های میلیونی در حمایت از خواست های خود، این سازمان را نه فقط از ایجاد فشار نظامی به ترکیه بی نیاز کرده بلکه وجود این حضور نظامی ضروری هم در مقابل این حضور سیاسی عملاً مجاز و قانونی است. ثالثاً مگر هدف پ ک ک مثل تمام ناسیونالیست های کرد شرکت در قدرت سیاسی در محل نیست؟ اگر چنین است، فشار توده ای و قانونی و علنی پ ک ک برای تامین این خواست صدها بار از فشار نظامی آن موثرتر است. پ ک ک میتواند به عنوان یک حزب قانونی، حتی با تغییر نام و برنامه و...، تمام سهمیه های پارلمانی ترکیه در مناطق کردنشین را از آن خود کند. میتواند تمام شهرداری های مناطق تحت نفوذ خود را در دست بگیرد. با اتکا به چنین قدرت قانونی و سیاسی قادر خواهد بود عرصه فعالیت های خود را دهها برابر گسترش داده و به سطح قدرت غیرقابل حذفی در ترکیه عروج کند.

بورژوازی کرد در ترکیه هیچوقت خیالی از این بالاتر نخواهد داشت که امروز تقریباً ممکن شده است. به همین دلیل اگر دولت ترکیه پ ک ک را در صورت خلع سلاح خود، قانوناً بپذیرد و اجازه گشایش دفاترش را در شهرها صادر کند، بالاترین امتیاز سیاسی نسبی این سازمان شده است. در چنین پروسه ای، اگر پ ک ک تسلیم بخشی از خواست های دولت ترکیه مبنی بر تغییر نام یا تبعید فرماندهان نظامی اش را بپذیرد، هنوز برنده معامله و در فردای آن شریک قدرت دولتی در محل خواهد بود.

این سیاست پ ک ک برای سازمان پژاک در کردستان ایران هم هست. (به این میوه ممنوعه پژاک جای دیگری اشاره میکنم.)

نگاهی به تحولات سیاسی در ایران و منطقه صحت این تاکتیک برای ناسیونالیسم کرد را نشان میدهد؛ یک روند ثابت اوضاع منطقه، مسیری است که جمهوری اسلامی به تدریج در کنار آمدن با امریکا و غرب دارد طی میکند. محصول نهایی این اتفاق یک قدرت منطقه ای به رسمیت شناخته شده به نام جمهوری اسلامی است. آن جمهوری اسلامی اهل امتیاز دادن به ناسیونالیست های محلی نیست، به این دلیل ساده که ناسیونالیسم محلی و قومی در سطح جهانی و منطقه ای حمایتی جدی خود نخواهد داشت. ناسیونالیسم کرد در ایران در سالهای گذشته قدرت های متنوع جهانی و منطقه ای سراغ داشت تا با بازی کردن در زمین آنها برای خود حمایت و امکانات تامین کند. سرچشمه این امکان تقریباً بسوی خشکیدن است. خارج از این روند واقعیت دیگر نیست در داخل مرزهای ایران؛ بورژوازی کرد در کردستان ایران بیش از همیشه یک بخش انتگره در ساختار اقتصادی سیاسی بورژوازی ایران است. نتیجتاً برای ناسیونالیسم در اپوزیسیون کرد یک راه اصلی در دسترس است و یک راه فرعی. راه اصلی در پیش گرفتن مسیری است که پ ک ک در ترکیه در پیش گرفته است. نتیجتاً اوجلان حق دارد به پژاک پیام بدهد تا با جمهوری اسلامی بسازد و زندگی کند. رویکرد اسلام گرایانه در کتاب مانیفست جدید اوجلان و کشف "حقایق عدالتخواهانه" در تئوری های این رهبر هر روز یک چهره ناسیونالیسم کرد، نه از سر عقاید دینی، که از سر هموار کردن همین مسیر برای پ ک ک و پژاک برای زیستن زیر علم اسلامی در خدمت بورژوازی کرد در منطقه است. اوجلان نه زمانی که به کمونیسم تکیه زده بود کاری کمونیستی کرد، نه امروز که به اسلام پناه برده است، به خدا سجده می برد. دفاع تا دیروز او از استقلال و تغییر آن شعار به نفع ادغام در ترکیه دمکراتیک هم چیزی از هدف و آرمان اصلی او کم نمی کند. هدف اول و آخر ناسیونالیسم کرد شرکت در قدرت دولتی و سهیم شدن در استعمار طبقاتی انسان کارگر و از این مسیر جaro کردن پول است. برای این هدف میتواند روزی سوسیالیست ظاهر شود و روز دیگر دمکراسی خواه و بعد اسلام گرا و یا لیبرال(۱). حقیقت امر اما این است که در هیچ شرایطی قطب نمای منافع طبقاتی خود را گم نمی کند.

پاسخی به بعضی از منتقدین اوجلان

گفته میشود کتاب "مانیفست تمدن دمکراتیک" اوجلان مملو از در هم گویی های بی سر و ته است. گفته میشود معلوم نیست چه میخواهد؛ روزی مدعی استقلال است، روزی خواستار خلع سلاح و انتگره شدن در جامعه ترکیه است، روزی سوسیالیسم را تنها راه میدانند، روز دیگر از دگم های سوسیالیسم علمی بحث میکند، امروز هم اسلام و بویژه شیعه گری را سرچشمه عدالت نام میبرد. بلاخره معلوم نیست چه میگوید...

اینگونه نقد به اوجلان میتواند مدافعان خود را داشته باشد و دارد. مباحثات فیس بوکی و بعضی نوشته ها که از طریق گوگل دست یافتنی اند، از این دست اند.

چنین نقدی به ایشان بی شباهت نیست به نقدهایی که در گذشته خود ماها مثلا به امثال جلال طالبانی می‌گفتیم. می‌گفتیم ایشان هم از مارکس و کاپیتال بحث میکند و هم از مائو و هم به بوسیدن صدام علاقه دارد و هم به دیدار خمینی... به قاسملو می‌گفتیم سازشکار با جمهوری اسلامی، به خمینی هم لیبیک می‌گوید. مدعی بودیم دفاع او از دموکراسی و سوسیالیسم بی پایه است.

کسی که از روایه بعضی ادعاها و تئوری های مکتوب اینها سراغ نقدشان میرود، نه کسی از هواداران شان را قانع میکند، نه ملت امیدوار به آنها را پشیمان. چنین منتقدینی لابد از اینکه صدام حسین هم سوسیالیست بود و هم شعار الله و اکبر بر پرچم خود حک کرده بود، متعجب میمانند. استالین هم اصلا نمونه بدی در این مثال نیست؛ در حالیکه در مدح لنین و لنینیسم می نوشت، تک تک رفقای لنین را هم داشت اعدام میکرد!

استالین یک ناسیونالیست روس، صدام یک ناسیونالیست عرب، اوجلان و قاسملو و جلال طالبانی هم شخصیت های ناسیونالیست کرد اند. شعار و تئوری و نظریه های سیاسی هم اینها، صرفنظر از مضمون، تنها ابزارهایی برای دفاع از ناسیونالیسم خویش اند. جلال طالبانی صرفنظر از هر چه که گفته و نوشته باشد، بلاخره طبقه خود را در قدرت شریک کرد. مسعود بارزانی به همچنین. صدام هم رشیدترین جنگنده طبقه خود بود، قاسملو جزو بالاترین رهبران جنبش و طبقه سرمایه دار و مالک مملکت خود بود و برایش هم واقعا فداکاری کرد. اوجلان هم تا این تاریخ هرچه گفته باشد و نوشته باشد، هزار و یک نظر و تئوری عوض کرده باشد، تا به امروز جنبش خود را رهبری و قوی و تا یک قدمی کسب قدرت برده است. کسی که آنهم از موضع چپ، به او ایراد میگیرد که با اعلام آتش بس دارد تسلیم میشود، نه اوجلان را می شناسد و نه جنبش و اهداف سیاسی آن را درک کرده است. چنین منتقدینی ناراضی بیان ناسیونالیستی اند که حتی منفعت جنبش و طبقه سرمایه دار در کردستان را هم نمیدانند و نمایندگی هم نمی کنند. اوجلان با همین "در هم بر هم گویی ها" قوی ترین جنبش ناسیونالیستی کرد را تا دم در کسب قدرت برده است. ایرادش چیست؟ گفته میشود با ترکیه می سازد! این انتقادات شاهکار اند. مگر ناسیونالیسم کرد چیز دیگری جز شرکت در قدرت میخواهد؟ مگر ورود رسمی و قانونی پ ک ک به جامعه ترکیه، مسیر وکالت و وزارت و پالمان و استاندار و فرمانداران مناطق کردستان ترکیه به روی شان باز نیست؟ مگر بعد از چند دهه بیش از مسعود بارزانی و جلال طالبانی و بقیه رهبران ناسیونالیست کرد عراقی پول و ثروت و سامان جارو نمی کنند؟ اگر چنین است، به چه کسی خیانت کرده اند؟ به طبقه خود و منافع سیاسی اقتصادی خود؟ با چه کسانی سازش کرده اند؟ مگر با هم طبقه های ترک خود در ترکیه معامله نکرده اند؟ چه ایرادی دارد؟

متوجه شدم!

منتقدین اوجلان "چپ" هایی اند که عدم انجام وظایف سوسیالیستی توسط "رفیق اوجلان" را ایراد میگیرند! نه فقط این، انتقاد میگیرند که چگونه طبق ادعاهای "مانیفست تمدن دمکراتیک" خود میتواند به دمکراتیزه شدن ترکیه ارتجاعی کمک کند؟ به این "رفقا" ی خیلی کمونیست که هر مبارزه ملیتانت و بویژه نظامی افق شان را از آنها میگیرد، باید خسته نباشید گفت! چرا از اوجلان با اینهمه تئوری های رنگ و وارنگ در مانیفست تمدن دمکراتیک و رویکرد اسلامگرایانه اش انتظار دمکراتیزه کردن جایی هست؟ مگر در خود ایران تعداد کسانی که خود را چپ ارزیابی میکنند و برای ایجاد تغییرات دمکراتیک مد نظر شما در جمهوری اسلامی تقلا میکنند و در اوج فداکاری به دکتر روحانی هم رای دادند، کاری برای دمکراتیزه کردن جمهوری اسلامی ممکن شد تا برای اوجلان در ترکیه ممکن شود؟ بعلاوه کدام ناسیونالیست و لیبرال و محافظه کاری دمکراتیزه کردن جامعه را به معنی تغییر در جهت رفاه و آسایش برای کارگر و زحمتکش تعریف کرده است؟ از نظر هم اینها، جناحی از قدرت حاکمه ای که اینها را

به شرکت در قدرت دعوت میکند، البته دمکراتیک و آزادیخواه است! دولت ترکیه اگر پ ک ک را در قدرت محلی شرکت دهد، معلوم است که نسبت به این سازمان دمکرات و آزاده و دلسوز است. اگر کسی انتظار دارد که با شرکت پ ک ک در قدرت از بیکاری و فقر و سرکوب و استبداد و زندان و بگیر و ببند در ترکیه کاسته خواهد شد، میتواند افریقای جنوبی زیر رهبری کنگره ملی و چگونگی کشتار کارگران معادن را نگاهی بکند. همانطوریکه در افریقا تبعیض نژادی تمام شد، امید است در ترکیه هم تبعیض ملی تمام شود. اگر همین بشود، کار زیادی شده است، چون نه پ ک ک و نه هیچ ناسیونالیست کرد دیگری چنین هدفی در برنامه سیاسی خود ندارد؛ تنها برنامه و تنها هدف شرکت در قدرت در محل و بردن سهمی از قدرت و ثروت و سامان جامعه است.

کاربرد تئوری های اوجلان

در تاریخ حیات سیاسی این رهبر زندانی ناسیونالیسم کرد در ترکیه تئوری های متفاوت و ظاهرا متناقضی توسط ایشان مکتوب شده است. بالاخره باید پاسخ داد که علت چیست؟

اوجلان مانند تمام رهبران جنبش سیاسی ناسیونالیستی کرد در منطقه، چه هنگامی که تئوری جنگ می نویسد، چه هنگامی که ساختمان سوسیالیسم را تدریس میکند، چه وقتی که اسلام تبلیغ میکند تا زمانی که از دموکراسی و اخیرا از تمدن دمکراتیک میگوید، در هر مقطع دارد کاری میکند تا جنبش سیاسی اش یک قدم جلو برود. سوسیالیسم و کمونیسم او نیاز دوران جنگ سر و کسب حمایت از شوروی در مقابل ترکیه متحد امریکا بود. آن دوره سپری شد، به همین دلیل اوجلان به نقد آن و باز کردن دروازه دیگری برای عبور جنبش خود نیازمند است. جمهوری اسلامی به یک قدرت منطقه ای تبدیل شده و اوجلان به حمایت آن نیازمند است. تعریف انقلابیگری اسلام، و بویژه نقش مثبت تر شیعه گری ناشی از همین نیاز و به رسمیت شناسی این دوره از قدرت گیری دولت های اسلامی در ترکیه و بویژه در ایران شیعه است. دولت های شیعه عراق و سوریه را هم اضافه کنید تا دلیل تاکید بیشتر او بر شیعه مفهوم شود. بحث "مانیفست تمدن دمکراتیک" لازم می آید چون این اثر به پروسه انتگره شدن پ ک ک در جامعه ترکیه کمک میکند. طبق این مانیفست که نویسنده آنرا بخشا اخلاقی می نامد، قرار است نمایندگان سیاسی طبقه سرمایه دار ترک و کرد در ترکیه بتوانند با ازدیاد دوز دمکراتیک در منش و رفتار خویش، همدیگر را تحمل کنند. خواننده این متون میتواند تمام تئوری های مکتوب قاسملو رهبر سابق ناسیونالیست های کرد ایرانی را به یاد بیاورد. کتاب "تاریخ کردستان" ایشان مکتوب در اروپای شرقی و در دوره شوروی نمیتواند ظاهری "کمونیستی" نداشته باشد، همانند بعضی اثرات اوجلان در سوریه حافظ اسد و دره بقای لبنان در سه دهه قبل. کتاب "بحث کوتاهی در مورد سوسیالیسم" از قاسملو تاریخ شروع رابطه او با سوسیال دموکراسی غرب و برش از شوروی است. حذف سوسیالیسم در برنامه همه ناسیونالیست های آن دوره و شعر دموکراسی و حقوق بشر شروع سجده به قبله جدید در امریکاست... تمام این تقلاها هم برای باز کردن راههای جدید در مقابل جنبش ناسیونالیستی است. کسی که تغییرات فصلی در تئوری و برنامه و اهداف سیاسی از قبل اعلام شده ناسیونالیست ها را دال بر زیگزاگ زدن های آنها میداند، نه میداند ناسیونالیسم چیست، نه در مورد ماهیت سیاسی طبقاتی آن روشن بینی طبقاتی دارد. سوسیالیسم اینها، دموکراسی اینها، حقوق بشر، استقلال، خودمختاری، فدرالیسم، تمدن دمکراتیک، کنفدراسیون و خودگردانی و... همه عناوین یک هدف مشخص سیاسی طبقاتی اند؛ شرکت در قدرت سیاسی برای همراه شدن با دولت در همین سیستم سیاسی اقتصادی موجود، از طرف ناسیونالیسم کرد، به نمایندگی از طرف طبقه سرمایه دار در کردستان.

شوکه! یا مشت بر سینه حزب اسلام گرای ترکیه

در حاشیه انتخابات پارلمان ترکیه

ثریا شهابی

انتخابات پارلمان ترکیه با شکست پلاتفرم حزب محافظه کار و اسلام گرا عدالت و توسعه برای تشکیل دولتی یک دست از این حزب، و از این طریق تغییر قانون اساسی به نفع یک کاسه کردن تمام قدرت در دست رئیس جمهور، به پایان رسید. این حزب در این انتخابات حاکمیت مطلق خود را از دست داد.

گفته میشود که این باخت، و بعلاوه راه پیدا کردن یک حزب غیرسنتی پارلمانی با داعیه های چپ و ترقیخواهانه، حزب دمکراتیک خلق ها (HDP) برای اردوغان یک شوکه است. ناکامی حزب حاکم برای حفظ حاکمیت مطلق خود و پیشروی HDP که بیش از هر جنبشی از جنبش احقاق حقوق اقلیت کرد زبان ترکیه نیرو میگیرد، برای اردوغان و حزب او که ۱۳ سال بر مسند قدرت در ترکیه نشسته بود و نماینده تمام و کمال عظمت طلبی و فاشیسم ترک در دوره نخست وزیری و بعد ریاست جمهوری اش بود، سوت پایان یک دوره است.

شوکه بیان محترمانه مشت است که مردم به ستوه آمده از سیزده سال سیاست های سوپر ارتجاعی داخلی و خارجی اردوغان بر سینه او و حزب اش زده اند. پایکوبی و شادمانی مردم در خیابانها بیش از اینکه محصول نتیجه انتخابات باشد، انعکاس این واقعیت است.

تغییر آرا انتخابات پارلمانی ترکیه، با وجود همه توطئه ها و سنگ اندازی ها و استفاده های قانونی و غیرقانونی اردوغان و حزب حاکم در تبلیغات به نفع خود و علیه مخالفان، بیانگر عدم رضایت عمومی از کارنامه اردوغان و حزب اش است.

تشکیل یک دولت ائتلافی یا تجدید انتخابات، در صورتی که حزب اصلی برنده انتخابات یعنی حزب عدالت و توسعه قادر نباشد با هیچیک از احزاب دیگر دولت ائتلافی تشکیل دهد، هر دو این گزینه ها در هر حال ترکیه را وارد تقابل ها و جدال های سیاسی داخلی مهمی خواهد کرد. جدالی که در آن مسئله کرد در ترکیه و جایگاه آن در توازن قوا در خاورمیانه، بخصوص در عراق و ایران، یک رکن آن است. نبض مطالبات سایر اقلیت های تحت تبعیض و همچنین سکولاریسم و آزادی های سیاسی و ... همه و همه، یعنی پلاتفرم اپوزیسیون چپ، تماما با مسئله کرد میزند و تحت تاثیر آن است. مسئله ای که در آن از سازمانهای ناسیونالیستی و دولت های مرتجع منطقه ای، تا جنبش کمونیستی نقش و دخالت دارند. از این رو این ادعا که در دور آتی جدال های سیاسی ترکیه جایگاه مسئله کرد و بورژوازی کرد تعیین است، اغراق آمیز نیست.

مسئله کرد، از ایران تا عراق و سوریه و ترکیه، اگر از زیر دست و بال احزاب و جریانات ناسیونالیسم کرد در پارلمانها و یا خارج از پارلمانها (بیرون کشیده نشود و اگر در چهارچوب یک پلاتفرم کمونیستی و کارگری، پلاتفرمی که بر اتحاد و برادری طبقاتی احاد مردم از کرد و ترک و فارس و زن و مرد با هر مذهب و باور و گرایش جنسی تکیه دارد، پاسخ نگیرد، باخت انتخاباتی راست فاشیسم در ترکیه میتواند لزوما برد جنبش ترقیخواهی و چپ نباشد.

احزاب و سازمانهای ناسیونالیست کرد، احزابی که خود از یک طرف در دمیدن در آتش کینه و نفرت قومی بین کرد و ترک و عرب و فارس نقش غیرقابل انکاری دارند و از طرف دیگر تاریخا همواره مصائب و محرومیت های کرد زبانان این کشورها را وسیله گشاد تر کردن صندلی حکومت به نفع نمایندگان بورژوازی کرد کرده اند، قادر به پیاده کردن هیچ پلاتفرم خوش بینانه ای نیستند.

تردیدی در این نیست که شکاف در حاکمیت ترکیه، امکان و شرایط مناسب تری برای پیشروی جنبش های مترقی و جنبش طبقه کارگر فراهم میکند. بی تردید حضور احزاب خلاف جریان، با مطالبات مترقی و آزادیخواهانه، در پارلمانها میتوند شرایط مناسب تری برای پیشروی جنبش های آزادیخواهانه چپ و کمونیستی طبقه کارگر و سایر بخش های محروم جامعه را فراهم کند. اما این واقعیت نه از نقش احزاب در پارلمانها و جدال های آنها و توافقات و تخاصمات شان، که از پائین و با اهرم فشار و تقابل و جنگ از پائین، و علیرغم پارلمان صورت میگیرد. فردایی که رای دهندگان سرنوشت شان را در دست نمایندگان این پارلمانها گذاشتند و به سر کار و زندگی خود بازگشتند، فردای بی قدرتی کامل آنها است.

سرنوشت جوامع انسانی را باید از چنگال این انتخابات ها بیرون کشید و آن را به شوراهای مردمی قانون گذار و مجری سپرد. حکومتی که از طریق این انتخابات ها به نام انتخاب مردم مشروعیت میگیرد هر چه باشد علیه منافع اکثریت مردم ترکیه عمل خواهد کرد. این سرنوشت، و این مکانیزم حکومتی، مستقل از مخالفت ها و خوش نیتی و تمایل این و آن عنصر مترقی، در این و آن حزب با داعیه های ترقیخواهانه، است.

جدال دو صف در انتخابات ترکیه، یکی صف اقتدار بیشتر ناسیونالیسم ترک به رهبری اردوغان که پرونده قطوری از تقویت ناسیونالیسم عظمت طلب ترک و اسلام گرایی زیر بغل دارد و دیگری مقاومت منفی سایر احزاب پارلمانی و حزب جدید پارلمانی در ترکیه، از بالا و در پارلمان به سرانجام نمی رسد. به سرانجام رساندن این جدال، کار جنبش هایی است که ریشه در اعماق جامعه دارند! کار جنبش کمونیستی طبقه کارگر ترکیه است.

با این وجود باخت اردوغان و دود شدن رویای صدارت مطلق و مجدد او و حزب، عدالت و توسعه "بر مسند قدرت، بی تردید ضربه مهمی به راست و اسلام گرایی است.

۸ ژوئن ۲۰۱۵

[HYPERLINK "mailto:soraya_shahabi@yahoo.com" yahoo.com@ soraya_shahabi](mailto:soraya_shahabi@yahoo.com)

بحران خاورمیانه و موقعیت ناسیونالیسم کرد

خالد حاج محمدی

آنچه مد نظر این نوشته است، اساساً موقعیت ناسیونالیسم کرد در دل بحران خاورمیانه و صف بندیهای دول مرجع منطقه است. هدف از این نوشته نشان دادن این حقیقت است، که ناسیونالیسم کرد از ستمگری ملی و شکافی که بدلیل توحش و سرکوب مردم کرد زبان توسط دولتهای مرکزی اعمال شده است، سواستفاده میکنند. آنها با دامن زدن به نفاق ملی به چشم کارگر کرد زبان خاک میباشند و با پرچم «ملت کرد» منافع مادی و زمینی بورژوازی کرد برای گرفتن سهمی از ثروت و شراکت در قدرت حاکمه را دنبال میکنند. احزاب ناسیونالیسم کرد رفع ستم گری ملی را در دستور ندارند، به آن آویزان میشوند تا با فریب مردم کرد زبان و بردوش آنها دولتهای مرکزی را وادار به پذیرش و شراکت آنها در قدرت سیاسی کنند. در این نوشته نشان میدهم که چگونه احزاب این جنبش برای تامین منافع بورژوازی کرد در هر کشور و اهدافی که دنبال میکنند، در بحران خاورمیانه متحد جنایتکارترین دولتهای منطقه، همانهایی که عامل اعمال ستم ملی بر مردم کرد زبان کشور مربوطه هستند، خواهند شد و برخلاف تصور رایج مبنی بر برادری آنها، نشان خواهم داد که چگونه هر کدام متحد قطبی از ارتجاع خاورمیانه قرار میگیرند و حتی علیه همدیگر و مردم کرد زبان دست به هر کاری میزنند. در این نوشته ضمن دنبال کردن این مسائل در دل بحران خاورمیانه و صف بندیهای دول مرجع و جنایتکار منطقه و جایگاه هر کدام از احزاب ناسیونالیست کرد، سعی میکنم بطور ویژه به موقعیت حزب کارگران کردستان (پ ک ک) در دل این تحولات و همزمان به انتخابات اخیر ترکیه و جایگاه «حزب دموکراتیک خلق‌ها» (ه د پ) و سوالات و برداشت هایی که حول این جریان برآه افتاده است نیز اشاره کنم. با این مقدمه کوتاه به اصل بحث می پردازم.

بحران خاورمیانه و موقعیت ناسیونالیسم کرد

بحران خاورمیانه و تحولات دوره اخیر کل توازن دولتهای منطقه و نیروهای سیاسی و آرایش آنها را دستخوش تغییرات جدی کرده است. بعد از تحولات انقلابی در مصر و تونس و دخالتهای ناتو در لیبی و سرانجام سوریه، سیر امید و آرزو به آنچه «بهار عربی» نام گرفت، مسیری دیگر پیدا کرد که شاهد آن بوده ایم.

امروز علاوه بر ناکامی دولت آمریکا در خاورمیانه، علاوه بر شکست عملی نقشه آنها در خود سوریه، در دنیای واقعی خود خاورمیانه نیز دیگر آن جایگاه و اهمیتی که در دهه های گذشته برای غرب داشت را از دست داده است. ناکامی غرب در این منطقه و عقب نشینی هایی که کرده، عملاً تعیین تکلیف خاورمیانه را به جنگ و جدال دولتهای مرجع منطقه و انواع باندها و دستجات سیاهی سپرده اند که مستقیم و غیر مستقیم یا توسط و تحت تأثیر سیاستهای آمریکا و یا به کمک دول ارتجاعی منطقه ساخته پرداخته شده اند.

همزمان بورژوازی عرب که تاریخاً متحد غرب و مشخصاً دولت آمریکا بوده و همیشه تلاش کرده است در چهارچوب سیاستهای آنها عمل کند و در حقیقت به عنوان نوکر آمریکا ظاهر شده است، در اوضاع

امروز منطقه که مهر خلا قدرت و هزیمت غرب را بر خود دارد، فرجه ای یافته که به عنوان مدعی ظاهر شود. عروج عربستان و قطر و دخالت مستقیم آنها در تحولات خاورمیانه و یک پای کشمکش در مصر و تونس، همگی نشانه ظهور بورژوازی عرب و تلاش برای تبدیل شدن به یک قطب نیرومند و سهم خواه در تحولات منطقه است.

اما به موقعیت احزاب ناسیونالیسم کرد که هدف این نوشته است بپردازیم. احزاب ناسیونالیسم کرد تاریخاً در شکاف دولتهای منطقه زیسته اند. استراتژی خود را در آویزان شدن به سیاستهای دول امپریالیستی و یا مستقیماً در تکیه به دولتهای مرجع منطقه دنبال کرده اند. در کشورهایی که معضلی به نام «مسئله کرد» وجود دارد، تاریخ سیاسی این احزاب و مسیری که تا امروز طی کرده اند، نشان میدهد که اهداف اصلی آنها چیزی جز سهم خواهی و شراکت در قدرت، آنهم در رکاب دولت مرکزی نبوده است. وجود ستم گری ملی در ایران، عراق، ترکیه و سوریه به آنها امکانی داده است تا با سواستفاده از آن و به نام مردم کرد زبان، با اشاعه ملی گرایی و نفاق قومی، توده ناآگاه مردم متنفر از دولتهای مرجع حاکم در کردستان را حول سیاست خود بسیج کنند و از آن به عنوان اهرم فشار به دولت مرکزی جهت صاحب شدن سهمی از قدرت استفاده کنند. این کل استراتژی احزاب ناسیونالیست کرد در منطقه و راستش در تمام طول تاریخ آنها بوده است. لذا هیچکدام از احزاب ناسیونالیست کرد نه اکنون و نه در گذشته خواهان تشکیل کشوری مستقل نبوده و در عین حال خواهان رفع ستمگری ملی نیز نبوده اند. کل طرحهای آنها از خودگردانی، خودمختاری تا قدرالایسم و... در خدمت ماندگاری نفاق ملی و ابدی کردن این معضل به عنوان ابزاری در خدمت خود برای بسیج مردم کرد زبان و فریب آنها و گردآوری نیرو جهت فشار به دولت مرکزی بوده است. هیچکدام مشکلی با استبداد دولتهای مرکزی، مشکلی با بی حقوقی کامل شهروندان و فقدان آزادیهای سیاسی، جنایت و توحش و فقر اعمال شده، نداشته اند. آنها حاضرند همراه جمهوری اسلامی، دولت عراق، سوریه و دولت ترکیه و بدون کوچکترین نقد و اعتراض به کل اجحافات که این دولتها تاریخاً و امروز اعمال میکنند، به شرط گرفتن سهمی از قدرت در کنارشان و به عنوان مجری سیاستهای آنها عمل کنند. لذا برای تامین سهم خواهی خود سیاست فشار به دولت مرکزی به هر طریق و با هر ابزاری، از جنگ تا مذاکره، از قرار گرفتن و تبدیل به عصای دست دولتی دیگر به همان اندازه جنایتکار را دنبال میکنند. من قبلاً در این خصوص و طی مطلبی زیر عنوان «توافقات لوزان، ناسیونالیسم کرد و تلنگری دیگر»، که در کمونیست شماره ۱۹۶ آمده است به تفصیل نوشته ام.

در دوره جهان دو قطبی احزاب این جنبش در توازن شرق و غرب تاریخاً در کنار روسیه قرار میگرفتند که داعیه سوسیالیستی داشت. حتی در دوره هایی بخش زیادی از آنها بدلیل تکیه دادن به روسیه و بعلاوه اعتبار سوسیالیسم در دوره های تاریخی و بعد از انقلاب اکتبر، احزاب ناسیونالیست کرد نیز اهداف ارتجاعی خود و سهم خواهی بورژوازی کرد را با آویزان کردن خود به سوسیالیسم نوع روسی، بیان میکردند.

بعد از شکست روسیه و اردوگاه شرق و فروریختن دیوار برلین، کل این احزاب کم و بیش امیال خود را در جوار و به عنوان متحدین قطب پیروز و مشخصاً دولت آمریکا دنبال کرده اند و آماده هر نوع جانبازی در دفاع از سیاستهای آمریکا و کلا غرب بودند. همزمان هر کدام در کنار یکی از دولتهای منطقه از جمله ایران، عراق و مشخصاً سوریه زیسته اند و حتی مدافع آن دولتها بوده اند.

امروز با عقب نشینی های غرب و اساساً آمریکا در خاورمیانه، مرجع ترین دولتهای منطقه به عنوان مدعی پا پیش گذاشته اند و هر کدام در تلاش جاپایی و گرفتن امتیازاتی به نفع خود هستند. در حال حاضر دولت عربستان، قطر و ترکیه همراه با داعش در یک بلوک قرار دارند و ایران، دولت بشار

اسد، همراه با حزب الله عملاً قطب دیگر را تشکیل داده اند. این قطب بندی در دوره اخیر بسیار رسمی و علنی شکل گرفته است و تخاصمات جدی میان آنها باعث جنگهای خونینی در منطقه شده است که عوارض آنرا مردم محروم میپردازند. امروز نه تنها گردنکشی و جنایات هر روزه داعش در عراق و سوریه، بلکه جنگ خونینی که در یمن در جریان است با دخالت مستقیم نه تنها عربستان و هم پیمانانش بلکه جمهوری اسلامی دنبال میشود.

جایگاه احزاب ناسیونالیست کرد در این قطب بندی ها

احزاب ناسیونالیسم کرد نیز در همین دوره به روشنی در میان این قطب ها بر مینای دوستی و دشمنی هر قطب با کشوری که حزب معین ناسیونالیسم کرد خود را در جدال با دولت مربوطه میداند، تقسیم شده اند. امروز هر کدام از این احزاب در این بلوک بندی ارتجاعی در کنار و به عنوان مدافع یکی از این قطبها یا یکی از دولت‌های آنها ایستاده اند. همین مسئله در دوره کنونی تشنت و تنشها و تخاصمات میان این احزاب را افزایش داده است. کنگره ملی کرد که دهها حزب و گروه ناسیونالیستی کرد را در خود جمع کرده بود و همه با افتخار آن را به عنوان ظرف اتحاد «کردها» در کل این کشورها جار میزدند، مستقل از چگونگی شکل گیری آن و اهدافی که برای خود گذاشته بود، اما امروز همان احزاب و سازمانها مستقل از تعدادی که سرگرداند، هر کدام به جایی و به یکی از قطبهای شکل گرفته دوره کنونی مستقیم و غیر مستقیم وصل و عملاً در مقابل هم قرار گرفته اند.

دولت اقلیم کردستان

تنشها و دعوی میان ترکیه و ایران در بلوک بندیهای دوره اخیر در خاورمیانه و خصوصاً بعد از عروج داعش و عقب نشینی دول غربی و مشخصاً امریکا، در مناسبات دو نیروی اصلی حاکم بر کردستان عراق، یعنی جریان بارزانی و طالبانی تاثیر فوری گذشته است.

دولت اقلیم کردستان امروز بیش از گذشته رنگ این تخاصمات را بر خود گرفته است. خانواده بارزانی که نه تنها در راس حزب دمکرات کردستان عراق بلکه در راس دولت اقلیم نیز قرار دارند، در بیش از دو دهه حاکمیت بر کردستان عراق بیشترین روابط و دوستی را با ترکیه داشته اند. دامنه این روابط از مناسبات وسیع تجاری، اقتصادی و مالی تا سیاسی را شامل میشود. دولت اقلیم و این حزب معین در راستای توافقات و دوستی خود با دولت ترکیه، همیشه فشارها و محدودیتهایی را برای «پ ک ک» خصوصاً در دوره ای که این جریان با دولت ترکیه در حال جنگ بود ایجاد کرده است. دامنه اختلافات آنها تا حد جنگ خونین میانشان پیش رفته است.

در دوره اخیر و با عروج داعش، جریان بارزانی در توافقاتی رسمی یا غیر رسمی با ترکیه و داعش، شهر بزرگ سنگال را تحویل داعش داد. نیروی بزرگ نظامی دولت اقلیم بدستور مسعود بارزانی بدون شلیک یک گلوله و دور از چشم دهها هزار نفر مردم شهر (همان کرد زبانانی که این احزاب سنگ دفاع از آنها را به سینه میزنند) شبانه از سنگال خارج شدند و شهر را برای داعش جا گذاشتند که بقیه ماجرا و جنایات داعش را در این شهر همه میدانند. بعلاوه، بارزانی در این دوره سر جنگی با داعش نداشت و عروج داعش را فرصتی میدانست که در ضعف دولت مرکزی عراق، دامنه اقتدار و منطقه تحت نفوذ خود را گسترش دهد. این الوقتی و فرصت طلبی تنها شامل حال بارزانی و حزبش نشد، بلکه دوجینی از

سازمان و گروهی مختلف راست و چپ ناسیونالیست کرد که بعضاً در این دوره و این «فرصت»، فیلشان یاد هندوستان کرده بود، همین ادعا را داشتند و بعضی سرراست و بعضی خجولانه از آن دفاع کردند.

جناح دیگر این دولت که جریان طالبانی است و همزمان حزب منشعب از آن که «گوران» نام دارد، در کل این دو دهه بیشترین روابط و دوستی را با ایران داشته اند. تا جایی که نه تنها بدرخواست جمهوری اسلامی اتحادیه میهنی به حزب کمونیست کارگری عراق حمله کرد و تعدادی از رفقای ما را کشت، بعلاوه نیروهای جمهوری اسلامی را جهت حمله به اردوگاه حزب دمکرات ایران و با خاموش کردن شبانه برق شهر سلیمانیه از دل این شهر عبور داد.

لازم به ذکر است که با دخالت دولت جمهوری اسلامی و درخواست او، نه تنها سالها است اپوزیسیون ایران و مشخصاً احزاب کردستان ایران در خاک کردستان عراق زمین گیر شده و حق ورود به ایران از مرز دولت اقلیم را ندارند، بلکه کمکهای رسمی دولت اقلیم به آنها نیز قطع شده است. و سرانجام و در ادامه نفوذ جمهوری اسلامی در کردستان عراق، امروز بحث این است که زندانیان ایران در دولت اقلیم هم تحویل جمهوری اسلامی داده شوند. حزب حکمتیست (خطر رسمی) در خصوص مخاطراتی که نیروهای اپوزیسیون جمهوری اسلامی را در کردستان عراق تهدید میکند، بارها هشدار داده است و متأسفانه امروز بیش از هر زمانی خطر در بیخ گوش این احزاب قرار دارد. دولت اقلیم و حزب بارزانی با علم به توان و قدرت ایران در منطقه و در عراق و حتی در کردستان و در صفوف دولتشان، ضمن دوستی با ترکیه، تلاش کرده است رابطه اش با جمهوری اسلامی دچار تشنت و بحران نشود.

دولت ترکیه و ایران نه تنها هر کدام با یکی از این دو حزب رابطه و دوستی دارند بلکه در کل دستگاه امنیتی و مخفی آنها نفوذ قابل توجهی هم دارند. دامنه نفوذ ترکیه و ایران در دو حزب اصلی تشکیل دهنده دولت اقلیم کردستان (حزب بارزانی و اتحادیه میهنی) چنان وسیع است که هیچکدامشان، بدون توافق و اطلاع قبلی این دو دولت، سیاه بر سفید نمی گذارند.

احزاب ناسیونالیسم کرد در ایران

تا جایی که به احزاب ناسیونالیست کرد ایران برگردد، تمامشان همراه با انواع حزب و سازمان و گروه دیگر از راست تا چپ، در دوره گذشته امید و آرزوهای خود را به غرب بسته بودند. امیدوار بودند بعد از سوریه نوبت ایران باشد و بلاخره با دخالت نظامی دولت آمریکا و تحمیل جنگ به ایران فرجه ای برای آنها نیز در ایران باز شود. دو حزب دمکرات کردستان ایران و گروهی قومی مختلف ناسیونالیسم کرد از جمله جریان عبدالله مهتدی، چه در دوره بوش و خطر حمله به ایران و چه در دوره جنگ در لیبی و بدنبال سوریه، آماده و امیدوار بودند که فردا آنها نیز مانند مورد سوریه به عنوان «ارتش آزاد ایران» توسط ناتو و با پول و اسلحه و امکانات آنها سازمان یابند و مورد استفاده قرار بگیرند. آرزوی تکرار تراژدی حمله به عراق اینبار در ایران و به بهانه مبارزه با جمهوری اسلامی و خطر «ایران اتمی»، قند در دل این جریانات را آب کرده بود.

کنار رفتن خطر حمله به ایران و شروع مذاکرات و توافقات میان دول غربی و ایران، همه امید و آرزوهای آنها را بر باد داد. در حال حاضر احزاب ناسیونالیست کرد در ایران از بقیه خانواده خود در عراق و سوریه و ترکیه سرگردان تر و بی آینده ترند.

تحولاتی که در چند دهه اخیر در کردستان ایران رخ داده است، ادغام بیشتر بورژوازی کرد با بورژوازی

ایران در این دوران و لذا هم سرنوشتی آنها با جمهوری اسلامی و کل بورژوازی ایران در پرتو این تحول، دامنه تاثیر و کارکرد احزاب ناسیونالیسم کُرد را به مقدار زیادی محدود کرده است. بعلاوه اکنون نزدیک به دو دهه است این احزاب در کردستان عراق با وجود نیروی مسلحی که حفظ کرده اند، هیچ حضور علنی در کردستان ایران ندارند. آنها با درخواست ایران از حکومت اقلیم، رسماً تعهد داده اند که از مرزهای کردستان عراق برای حضور در ایران استفاده نکنند. اکنون نیز با افزایش حضور ایران در کل عراق و همزمان در کردستان عراق، روز بروز دولت اقلیم کردستان بدرخواست جمهوری اسلامی، محدودیت های بیشتری را برای آنها از جمله و برای مثال قطع کمکهای مالی به این احزاب، اعمال میکند. در دوره حمله به کوبانی، علیرغم اعلام آمادگی احزاب کرد ایرانی در خاک عراق برای کمک به مردم کوبانی، بدلیل مخالفت جمهوری اسلامی، دولت اقلیم کمک آنها را نپذیرفت.

در حال حاضر و در صف بندی دولتهای منطقه، این احزاب هم هر کدام در تلاش و در فکر راه برون رفتی از این اوضاع اند. آنها تاریخاً و بعلاوه در دوره های اخیر اعلام آمادگی خود را به طرق مختلف برای توافق با جمهوری اسلامی به اطلاع دولت ایران رسانده اند. اما در این دوره نیز مانند دوره های گذشته جمهوری اسلامی حاضر به پذیرش آنها نشده است. کنار رفتن خطر حمله نظامی به ایران از جانب آمریکا و اسرائیل، بی تاثیری عملی امروز این احزاب، محدودیت های اعمال شده به این احزاب توسط دولت اقلیم کردستان و بدرخواست ایران، اقدامات اخیر جمهوری اسلامی در خصوص اضافه کردن زبان کردی به دروس مدارس در کردستان و حتی یک واحد دانشگاهی، ادغام بیشتر بورژوازی کرد در بورژوازی ایران و بسیاری فاکتورهای دیگر، آینده این احزاب را تیره و تار کرده است.

هر دو شاخه حزب دمکرات کردستان ایران که دیروز تلاش برای وحدت و یکی شدن دوباره در میانشان مورد بحث بود، امروز هر کدام در این قطببندیاها، کشتی سرگردان خود را در دو امتداد متفاوت و متناقض به بادبان دولتهای متخاصم بسته اند. حزب دمکرات کردستان ایران (شاخه مصطفی هجری) علاوه بر رابطه نزدیک با جریان بارزانی در قطب ترکیه-عربستان، در تلاش است دوستانی در میان جمهوری خواهان آمریکا نیز دست و پا کند که مخالف توافق غرب با ایران هستند. دو اقدام اخیر این حزب، رفتن مصطفی هجری به آمریکا و دیدار با نمایندگانی از جمهوری خواهان و همزمان ارسال واحدهایی از پیشمرگان خود به کوهستانهای قندیل و تلاش برای استقرار در آن منطقه که از جانب «پ ک ک» مورد حمله قرار گرفتند، بخشی از تلاش این حزب برای نجات خود از موقعیت کنونی و در جوار بارزانی و قطب ترکیه - عربستان است.

اشتباه فاحش است اگر کسی فریب شعارهای «دمکراسی» خواهانه و «حقوق بشری» و «آزادی» بیان و عقیده و... این احزاب را بخورد. آنها بر خلاف پز دادن های دمکرات مابانه و ادعایشان، بارها علیه مخالفین خود اسلحه کشیده و دست به کشتارشان زده اند. واقعیت این است اگر منافع این احزاب ایجاد کند، حاضرند برای تامین آن درست مثل حزب بارزانی در کنار داعش و عربستان و قطر و ترکیه در یک جبهه بچنگند. فراموش نکنیم که حزب دمکرات در دوره ای که سلفی گری در کردستان ایران با پول و امکانات دولت عربستان و با مسجد سازی و باد کردن نفاق مذهبی و اشاعه ارتجاع سنی راه افتاده بود، این حزب به آن چشم امید بسته بود. آنوقت هنوز داعش به معنای امروزی عروج نکرده بود، اما مبلغین مرتجع سنی و داعش های کردی سلفی در مساجد کردستان ایران زیر حمایت مالی عربستان تکانی خورده بودند. دولت جمهوری اسلامی راه را برای سنی گری به عنوان ابزاری علیه فضای چپ و آزادیخواهانه کردستان باز گذاشته بود و هنوز هم باز است. در آن زمان همین حزب دمکرات در فکر جمع کردن آنها و پیوستن آنها به حزب خود با همان اهداف و همان عقاید داعشی خودشان بود. ساختن

کانون علمای سنی مورد حمایت حزب دمکرات که مرکز و چتری برای جمع کردن و سازمان دادن مرتجع ترین آخوندهای سنی در کردستان بود، بیان همین تلاش بود.

جریان دیگر حزب دمکرات به رهبری خالد عزیزی فعلاً به امید تحولاتی در درون جمهوری اسلامی و پذیرش حزبش در کنار این رژیم، در کنج خلوت خود نشسته است.

سازمان زحمتکشان عبدالله مهتدی امروز سرگردان تر از همه، علاوه بر اینکه بخش زیادی از نیروی خود را در بحران درونی از دست داده است، ضمن دوستی بیشتر با بارزانی و امید به قطب ترکیه و عربستان، در تلاش یافتن «دوستانی برای حال و آینده» خود در میان فرقه های مذهبی طرفدار عربستان سعودی در کردستان عراق است. شاید نشست و برخاست و دیدار و اعلام نزدیکی و امکان همکاری با این جریانات، عکس انداختن با هم و خوش بوش کردن به اطلاع عموم رساندن آن، سر کیسه پول عربستان سعودی را به روی آنها نیز بگشاید. و شاید با مجاهدتهای شخص مهتدی و عوض کردن دکوراسیون سازمان خود و آماده کردن آن برای وفق دادن با شرایط جدید و خانه تکانی که کردند، فردا آنها نیز شامل شرایطی شوند که دولت عربستان برای کمک مالی به مخالفین ایران گذاشته است.

پژاک (حزب حیات کردستان) فرقه ای عمیقاً قومی و غیر مسئول مانند جریان مهتدی است، هر روز بر اساس درخواست و تمایل حزب مادر (پ ک ک) و بر اساس نفع و زیان آن جریان، بادبان خود را به جایی وصل میکند. روزی حزب کارتونی برای مذاکره با ایران درست میکند، روزی اعلام میکند که مبارزه مسلحانه نمیکند، روزی به روحانی نامه فدایت شوم مینویسد، و روزی هم به اخاذی علیه مردم میپردازد. پژاک که جریانی بی نفوذ در کردستان ایران است، در گذشته گاه و بیگاهی به نام این جریان چند نفر مسلح توسط «پ ک ک» را از قندیل روانه کردستان ایران میکردند که نه تنها کسی آنها را نمیشناختند و نیرویی محلی نبودند، حتی زبان مردم این منطقه را بلد نبودند. امروز دیگر بر اساس خط و جهت «پ ک ک» از این هم خبری نیست. پژاک در خلا حضور و زمین گیر شدن احزاب اصلی ناسیونالیسم کرد در کردستان ایران با اتکا به نیروی مسلح حزب مادر، دوره ای دست به عملیتهای ایزایی در ایران زد، اما هیچگاه به یک نیروی واقعی که پایش روی زمین باشد تبدیل نشد. در این دوره و تحت تاثیر مقاومت کوبانی و نقش مثبت و خوب حزب دمکراتیک سوریه که متحد «پ ک ک» است، فضایی برای جریان پژاک هم در میان ناسیونالیستهای کرد در ایران باز شد و فعلاً نان این مقاومت را میخورد. اما آینده این جریان به وضع «پ ک ک» گره خورده است و ابزاری در دست «پ ک ک» است تا جریانی که نقش مستقلاً داشته باشد.

موقعیت سازمان کارگران کردستان (پ ک ک)

قبل از پرداختن به موقعیت کنونی «پ ک ک» در بلوک بندیهای منطقه لازم میدانم توضیحاتی در مورد خود این جریان و کارکرد آن در دوران فعالیتش بدهم.

حزب کارگران کردستان (پ ک ک) در کل تاریخ حیات خود از بدو تولد تا کنون، بیش از تمام احزاب دیگر به عنوان متعصب ترین و قومی ترین جریان ناسیونالیستی شناخته شده است. کل ساختار سیاسی، حزبی و سازمانی این جریان، و حتی مناسبات درونی آنها دقیقاً منطبق با جریانی عمیقاً قومی با ساختاری بشدت فرقه ای، چریکی، غیر اجتماعی و نظامی بوده است.

برخورد فاشیستی دولت ترکیه به مردم کرد زبان کردستان ترکیه، سرکوبهای خونین این دولت، اعمال

تبعیض های فراوان و تحقیر آنها و «ترک کوهی» خواندن این مردم به جرم منتصب بودنشان به «ملت» دیگر و ممنوع بودن زبان کردی حتی در مرادوات عادی، زمینه رشد پک ک را فراهم کرد. عقب ماندگی کردستان ترکیه از هر نظر از جمله از نظر فرهنگی و...، همراه با وجود دولتی فاشیستی در این کشور، امکانی فراهم کرد که جریانی بشدت عقب مانده، متعصب با تکیه بر زخمهای ایجاد شد و نفرت قومی، با پرچم مسئله کرد در کردستان ترکیه به جریانی بانفوذ تبدیل شود.

«پک ک» در طول حیات خود هیچگاه، هیچ شریکی را در کنار خود تحمل نکرده است. هیچ جریانی و گروه ناسیونالیستی و غیر ناسیونالیستی در کردستان ترکیه (مستقل از فشار ترکیه بر همه اپوزیسیون خود) امکان عروج نیافته است و مستقیماً توسط پک ک سرکوب شده است. سرکوب هر مخالفی حتی در اپوزیسیون دولت ترکیه و در کردستان ترکیه، تهدید و ترور مخالفین خود، اعمال شرایط بشدت سخت گیرانه، عقب مانده و غیر انسانی برای فعالین خود «پک ک»، ممنوع کردن ترک صف این حزب بعد از پیوستن به آن، تهدید و حتی کشتن کسانی که صف این جریان را ترک کرده اند، خصلت ویژه «پک ک» است. اگر بخواهیم مقایسه کنیم «پک ک» در میان احزاب مختلف در این منطقه بیشتر از همه به جریانی مجاهدین خلق ایران شبیه است با این تفاوت که مجاهد جریانی مذهبی و «پک ک» جریانی قومی است. «پک ک» در اخاذی و باج گیری از مردم کردستان نه تنها در کردستان ترکیه بلکه در ایران و عراق و... نمونه نداشته است و در این زمینه حتی دست حزب بارزانی را که در اخاذی از مردم زبانزد خاص و عام است را از پشت بسته است امکانات مالی وسیع این جریان بخشا از طریق زورگویی و تهدید مردم کرد زبان حتی در کشورهای اروپایی تا حد تهدید به ترور در صورت باج ندادن تأمین شده است.

این حزب در شروع فعالیت خود و تا سالهای قبل، شعار اصلی اش تشکیل کردستان بزرگ بود. اما کردستان بزرگی که پک ک دنبالش بود و به همین عنوان خود را صاحب آن میدانست، بر اساس واقعیات عینی و زمخت دنیا و کشورهای مورد بحث، هیچگاه مورد پذیرش کسی جز خود این جریان قرار نگرفت. این مسئله در ایران مطلقاً زمینه عینی نداشت، مردم کردستان ایران و بورژوازی کرد و احزاب ناسیونالیستی، با جامعه ایران چه در اقتصاد و چه فرهنگ و... بیشتر احساس نزدیکی و همسرنوشتی میکردند تا قرار گرفتن در چهارچوب یک کشور با شراکت کرد زبانان در کل منطقه. احزاب ناسیونالیست در کردستان عراق، علاوه بر اینکه چیزی به اسم کردستان بزرگ در دستورشان نبود، در طول فعالیت خود حتی شعار جدایی از عراق را هم قبول نداشتند و برای توافق با دولتهای مختلف عراق در سیکلی از جنگ و مذاکره و آشتی بسر برده اند. بعلاوه در دو دهه اخیر و بعد از حمله به عراق ناسیونالیستهای کرد عملاً بر کردستان عراق حاکم بوده اند و حتی در این دوره حاضر به اعلام استقلال کردستان نشدند. در دنیای واقعی با حاکمیت بورژوازی کرد چیزی به عنوان اعمال ستم گری ملی در حال حاضر در کردستان عراق موضوعیت ندارد.

«پک ک» از موضع صاحب کل کردستان (سوریه، عراق، ایران و ترکیه) تلاش میکرد از کردستان عراق به عنوان پشت جبهه خود برای جنگ با ترکیه استفاده کند، که با مخالفت دولت اقلیم روبرو شد. در این خصوص دولت اقلیم در توافقات خود و اتحادی که با ترکیه داشت از طرفی، و از طرف دیگر به حساب آوردن «پک ک» به عنوان حریف خود در منطقه همراه با زورگویی «پک ک»، با آنها وارد جنگ شد.

این حقایق همراه با موانع و محدودیتهایی که جنبش ناسیونالیسم کرد عموماً و احزاب آن و مشخصاً «پک ک» هم داشت، کردستان بزرگ را دیگر از دستور خود این جریان هم خارج کرد و از آن دست شست.

«پک ک» مثل بقیه سازمانهای ناسیونالیست کرد، دوره ای طولانی است که به امید مذاکره و توافق با ترکیه امروز و فردا میکند. این جریان در منطقه دولت بشار اسد و ایران را دوست خود میدانست، دورانی طولانی از دولت سوریه کمک گرفت و از این کشور به عنوان پشت جبهه خود استفاده کرد. همزمان چه در گذشته و چه در حال با دولت ایران رابطه حسنه داشته است. به همین دلیل رهبر این جریان در محسنات اسلام هم کم نگفته است. باز به دلیل نزدیکی با ایران تظاهرات مردم شهرهای کردستان را در اعتراض به ربودن اوجلان و به دلیل سر دادن شعارهایی علیه جمهوری اسلامی، نه تنها طی اطلاعیه ای رسماً محکوم کرد که آنرا کار صهیونیست ها خواند. «پک ک» در کل تحولات خاورمیانه علیرغم تلاش فراوان خود برای توافق با دولت اردوغان، با توجه به کارشکنی دولت ترکیه و عدم پذیرش تا کنونی این جریان، هنوز از متحدین دولت ایران و سوریه میباشد و در این بلوک قرار میگیرد. حمله این جریان به واحدهای مسلح حزب دمکرات کردستان ایران در «کیله شین» و در چند هفته گذشته، که منجر به کشته و زخمی شدن چند نفر از حزب دمکرات شد، در همین راستا قابل توضیح است.

بعد از ربودن عبدالله اوجلان و زندانی کردن وی توسط دولت ترکیه، «پک ک» هم به دلایل مختلف دچار مشکلات جدی شد. ادامه مبارزه مسلحانه و حفظ خود در کوههای قندیل چندان ساده نبود. رهبری این جریان در زندان و طبق ادعای خود به این نتیجه رسیده بود که شکل کار گذشته و سیاست ناسیونالیستی جواب نمیدهد. تلاش برای دوستی با دولتهای منطقه و توافق با آنها و «دموکراسی خواهی» را به عنوان پرچم بلند کردند. کنگره ملی کرد را به عنوان ابزاری در خدمت وحدت و آشتی با دولتهای منطقه از جمله ایران و ترکیه در توافق با بارزانی دنبال کردند که آن هم با موانع واقعی و تناقضات فراوان و از جمله تخصصات میان «پک ک» و بارزانی به بن بست رسید. واقعیت این است که دولت ترکیه تلاش میکرد در اتکا به بارزانی که گوش به فرمانش بود و همزمان با استفاده از «پک ک» که آرزوی توافق با ترکیه را داشت، از کنگره ملی کرد در جهت اهداف خود در منطقه استفاده کند. به این اعتبار این کنگره که صاحبان آن ریاکارانه به نام دفاع از مردم کرد زبان از آن اسم میبردند، در اساس خود بدون توافق پیش اردوغان کاری از پیش نمیببرد.

«پک ک» و مذاکره با ترکیه

سرانجام دولت اردوغان در دوره ای معین و به دلایل مختلف از جمله کسب رای مناطق کرد نشین در انتخابات ترکیه، معطل نگه داشتن مردم کرد زبان در دل اعتراضات وسیعی که علیه دولت اردوغان در ترکیه جریان داشت، استفاده از «پک ک» در خدمت سیاست خود در سوریه و خصوصاً کردستان سوریه که عملاً حزب خواهر پک ک داشت کنترل آنها در توافق با اسد به دست میگرفت و همچنین کاستن از فشار جهانی روی خود پیرامون مورد مسئله کرد، مذاکره با «پک ک» را پذیرفت. از این تاریخ به بعد «پک ک» و شخص اوجلان در ستایش دولت ترکیه و اهمیت دوستی و همکاری با یکی از جنایتکارترین دولتهای تاریخ بشر کم نگفتند. همین جریانی که امروز از کمک اردوغان به داعش می نالد، در آن زمان بزرگترین کمک را به اردوغان کرد تا در مناطق کرد نشین ترکیه، مردمی که زیر اتوریتته سیاسی این جریان بودند به پای صندوق رای بروند و به حزب عدالت و توسعه اردوغان رای بدهند. «پک ک» قبلاً چندین بار درخواست مذاکره کرده بود و حتی برای نشان دادن حسن نیت به دولت اردوغان، آتش بس یک طرفه اعلام کرده بود. پک ک فرصت را غنیمت شمرد و به پیشواز مذاکره با اردوغان رفت. برای اعلام وفاداری و همکاری خود اینبار نیروهایش را از کردستان ترکیه عقب کشاند، حاضر شد در

صورت توافق اسلحه اش را زمین بگذارد، زندانیان ترکیه را آزاد کرد و اما تا حال هیچ اقدامی از جانب دولت ترکیه صورت نگرفته است. ترکیه تا کنون فقط خواسته است آنها اسلحه زمین بگذارند و تسلیم ترکیه شوند.

در این دوره تحت تأثیر وضع وخیم اقتصادی ترکیه و نارضایتی مردم و خصوصا طبقه کارگر و اقشار محروم و همزمان تحت تأثیر بهار عربی، تحولات وسیعی علیه دولت ترکیه راه افتاد. اما در کل این دوران مردم کرد زبان عموماً تحت تأثیر پ ک ک و بر عکس همیشه در این اعتراضات برحق شرکت نکردند و شهرهای کرد نشین برخلاف بقیه شهرهای ترکیه در آرامش کامل بود. بعلاوه در انتخابات پیشین نیز حزب اردوغان و نمایندگانش بخش بزرگی از آرا منطقه کرد زبان ترکیه را به کمک «پ ک ک» به خود اختصاص داد.

مذاکرات با ترکیه تا حال به جایی نرسیده است و اکنون وارد دوره ای پیچیده تر شده است. تحولات منطقه و قطب بندیهای شکل گرفته، کردستان سوریه و کنترل بخش وسیعی از آن توسط حزب دمکراتیک و عروج داعش و جنایاتش در این منطقه و کمکهای جدی ترکیه به داعش، توافق ترکیه و «پ ک ک» را بسیار سخت تر کرده است. در حال حاضر تلاشهای «پ ک ک» برای مذاکره به بن بست رسیده است و همه حسن نیت های اوچلان به ترکیه و اعلام دوستی ها و اقدامات خود «پ ک ک» نه تنها دستاوردی نداشت، بلکه عملاً با شکست روبرو شده است. جالب اینکه «پ ک ک» هنوز هم به امید توافق با ترکیه امروز و فردا میکند.

در این دوران و حتی از سالهای قبل «پ ک ک» تلاش میکرد با توجه به محدودیت های ایجاد شده در مبارزه مسلحانه و بدنبال مذاکره با ترکیه و عقب نشینی نیروهای نظامی «پ ک ک» به قنبدیل، در کردستان ترکیه حزب پارلمانی کرد را تقویت کند و در نهادهای مدنی و ... فعالیت کنند. همزمان محدودیتهای «پ ک ک» و ناکامی های این جریان، فعالین این جریان و بسیاری از ناسیونالیستهای کرد در شهرهای کردستان ترکیه را در فکر راه چاره ای انداخته بود. در چنین اوضاعی و بر بستر نارضایتی عمومی علیه اردوغان در کل ترکیه، در مناطق کرد نشین نیز نهادهایی که شکل گرفته بودند، فعالین «پ ک ک» و جریان پارلمانی کرد نیز دامنه نفوذ و کار خود را از طریق این نهادها و به عنوان جوابی به ناکامی مذاکره با ترکیه و محدودیتهای ناسیونالیسم کرد و جریان حزب کارگران ترکیه، گسترش دادند.

عروج داعش و کردستان سوریه

در دوره اخیر و جنگ در سوریه، کردستان سوریه با توافق بشار اسد تحویل احزاب ناسیونالیسم کرد از جمله حزب دمکراتیک کردستان سوریه داده شد. این حزب که ابتدا در ارتش آزاد سوریه عضو بود، از آن بیرون آمد و عاقلانه وارد جنگ با دولت مرکزی و اپوزیسیون او نشد. همین سیاست بدرجه ای کردستان سوریه را در آن دوره از جنگ دور نگه داشت.

ترکیه به عنوان یکی از متحدین غرب در سوریه تلاش فراوانی کرد که جنگ به کردستان سوریه نیز کشیده شود. در این راه تلاش داشت با توجه به رابطه ای که به نام «صلح و مذاکره» با «پ ک ک» داشت از آنها نیز در این جهت استفاده کند که خوشبختانه به جایی نرسید. ترکیه بارزانی را کمک کرد که نیرویی را در کردستان سوریه سازمان دهد و در مقابل حزب دمکراتیک سوریه که متحد «پ ک ک» بود، آنرا علم کند. بارزانی دست به کار شد با پول و اسلحه و نیروی انسانی تلاش کرد حزب مزبور را علم کند و به عنوان آلترناتیوی در مقابل حزب متحد «پ ک ک» قرارش دهد، تلاش کرد با اتکا به این

حزب (حزب دمکرات کردستان) کردستان سوریه نیز به متحدین غرب در جنگ سوریه، به ارتش آزاد و جبهه النصر و داعش بپیوندند و علیه بشار اسد وارد جنگ شود. آنها در این راه موفق نشدند و نتوانست به جایی برسند. حمله داعش به این مناطق در همکاری مستقیم با ترکیه و جنگ در کوبانی و ... کردستان سوریه را نیز عملاً وارد جنگ کرد.

مقاومت مردم کوبانی در مقابل داعش، نقش ارزشمند و قابل ستایش حزب دمکراتیک کردستان سوریه در سازمان دادن مردم و این مقاومت، کمک بی دریغ «پ ک ک» به این مقاومت، در شرایطی که جریان بارزانی عملاً هم پیمان و متحد ترکیه بود و در عین حال شهر بزرگ سنگال را تحویل داعش داده بود، اتوریته و اعتبار حزب دمکراتیک و خود «پ ک ک» را بسیار بالا برد. این اعتبار و مقاومت تا کنونی آنها در مقابل یک جریان جنایتکار، بار دیگر موقعیت «پ ک ک» را در کل منطقه تغییر داد.

انتخابات در ترکیه

انتخابات اخیر ترکیه در شرایطی انجام گرفت که دولت اردوغان در چند سال گذشته با موجی از نارضایتی و اعتراض برحق، طرف بوده است. پایان دوره رشد اقتصادی این کشور، افزایش بیکاری و فقر، اعتراضات مختلف کارگری در این دوره، تحولات وسیع در شهرهای بزرگ ترکیه و بدنبال بهار عربی، همگی خصلت نمای این دوره جامعه ترکیه بود. بعلاوه نارضایتی عمومی در میان نسل جوان و زنان و مردم متمدن از فضای مذهبی اعمال شده توسط دولت اردوغان، سرکوب اعتراضات حق طلبانه مردم، فساد سیاسی و مالی دولت و شخص اردوغان و افشا شدن آن، دفاع دولت ترکیه از داعش و کمک های فراوان به این جریان جنایتکار، نفرت عمومی از دولت اردوغان را بالا برد. مردم کردستان ترکیه که به درخواست «پ ک ک» و فعالین این جریان و تحت تأثیر سیاست آنها، در انتخابات قبلی به حزب اردوغان رای داده بود و مدتهای مدیدی در مقابل کل جنایات و اجحافات دولت اردوغان ساکت بودند، در مقابل چشمان خود شاهد وسیعترین پشتیبانی نظامی، مالی و حتی انسانی دولت اردوغان به داعش بودند. لذا نفرت و بیزاری در میان مردم کرد زبان و احساس گناه کاری از نقش خود در کمک به اردوغان، باعث شد در این دوره وسیعاً از آنها روی گردان شوند.

در این دوره است که جریان پارلمانی کردستان ترکیه که در دوره های قبلی به عنوان افراد در انتخابات شرکت میکردند و تعدادی نماینده نیز در پارلمان ترکیه داشتند، این بار در اتحاد با گروه های دیگر در جریانی به اسم «حزب دمکراتیک خلق ها» (ه د پ) جمع میشوند و در انتخابات ترکیه شرکت کنند، که حدود ۱۳ درصد آرا را به خود اختصاص دادند. این پیروزی و کلا کاهش سمپاتی به حزب اردوغان و ناکامی آن، نتیجه نارضایتی عمومی مردم ترکیه از دولت فاشیستی- مذهبی اردوغان و کارکرد ۱۳ سال حاکمیت بلامنزاع اوست.

پیروزی «ه د پ» در این انتخابات و عدم موفقیت اردوغان در تشکیل مستقل دولت ترکیه، ناکامی او در برنامه هایی که برای افزایش قدرت خود به عنوان رئیس جمهور ترکیه داشت، قطعاً قدرت استبدادی این حکومت و فضای سنگین آن را در جامعه به میزانی میشکند و فرجه و فضای بیشتری را برای طبقه کارگر و مردم محروم ترکیه باز میکند. تا اینجا نتیجه این انتخابات و شکستی که اردوغان خورد نمیتواند مایه خوشحالی هر انسان آزادیخواهی نباشد.

«حزب دموکراتیک خلق‌ها» و پلاتفرم انتخاباتی آن

پیروزی «حزب دموکراتیک خلق‌ها» (ه د پ) در این انتخابات در شرایط ویژه کنونی موجی از خوشحالی را در میان مخالفان دولت ارتجاعی اردوغان ایجاد کرده است. تا اینجا مسئله مستقل از هر ارزیابی که از «ه د پ» داشته باشیم، بسیار قابل فهم است. بالاخره قدر قدرتی یک حزب اسلامی - ناسیونالیستی، شکسته است. حزبی که ۱۳ سال است به تنهایی اسب خود را بر گرده طبقه کارگر ترکیه و کل این جامعه می‌راند، حزبی که فضای ارتجاع مذهبی را بالای جان زن و جوان و کل مردم آن جامعه کرده است و حزبی که داعیه دولت عثمانی را در سر می‌پروراند و علیه هر نوع رفاه و آسایش و امنیت بخش اعظم ساکنان آن جامعه، شمشیر از رو بسته است. خوشحالی مردم از این شکست بسیار قابل فهم و درک است و غیر از این مایه تعجب بود.

اما برای کسی که رهایی طبقه کارگر از بردگی را امر خود میداند، برای کارگری که خواهان آزادی واقعی، خواهان رفاه و خواهان جامعه ای بدور از تبعیض و نابرابری و استبداد است، برای کارگر آگاهی که خواهان برچیدن کل قوانین و حاکمیت طبقه سرمایه دار ترکیه است، نفس نفرت از حاکمیت پر از جنایت دولت اردوغان، مشروعیتی برای احزاب پیروز در انتخابات را صادر نمیکند. حزب یا احزاب پیروز تنها زمانی برای صف آزادیخواهی و برای طبقه کارگر ترکیه یا هر کشور دیگری قابل دفاع است که بدو منافع این طبقه را نمایندگی کند. حزبی که یک قدم طبقه کارگر را به رهایی و به نجات آن از بردگی و به انقلاب کارگری نزدیک کند. «ه د پ» چنین حزبی نیست و چنین اهدافی را نه تنها دنبال نمیکند، که خود نیز چنین ادعایی ندارد.

پیروزی «ه د پ» در این انتخابات قطعاً پیشروی جنبش و جریانی است که اهداف این حزب و یا این جبهه را اهداف خود میداند. اما این اهداف در بهترین حالت و حتی به فرض محال انجام آن، چیزی فراتر از اصلاحاتی در نظام استبدادی و فاشیستی دولت اردوغان نیست.

برنامه «ه د پ» بر خلاف جهت و اهداف و کارکرد تا کنونی «پ ک ک» به عنوان یک نیروی متعصب و قومی ناسیونالیسم کرد، پلاتفرمی قومی - ناسیونالیستی به این معنا نیست. در دنیای واقعی هم نمیتوان این جریان را مترادف با خود «پ ک ک» دانست. بدون تردید نفوذ «پ ک ک» و دست بالا داشتن ناسیونالیسم کرد در این حزب پارلمانی را نمیتوان انکار کرد و این یک واقعیت است. اینکه میتوان جا پای جهت و خطی که او جلان در زندان و دنبال محدودیتها و حتی ناکامی های حزبش، به آن رسیده است را یافت، هنوز به معنای یکی بودن این دو نیست.

در دنیای واقعی دستگیری او جلان، تحولات در منطقه و محدودیت و ناکامی های خود «پ ک ک» در ترکیه چه قبل از مذاکره و چه در چند سال اخیر و دوره تلاش برای توافق با اردوغان، یافتن راه و شیوه و نوعی دیگر از حضور و فعالیت برای ناسیونالیسم کرد در ترکیه، برای فعالین این جنبش در مجلس ترکیه و در شهرهای کرد نشین، روی میز آنها قرار گرفت. عروج جریان پارلمانی این جنبش که تاریخی به نام جریان پارلمانی «پ ک ک» از آن اسم برده میشود، خود جوابی به محدودیت و بخشا حتی بن بست فعالیت به شیوه «پ ک ک» است. همچنانکه گفتیم «ه د پ» مساوی با «پ ک ک» نیست و علاوه بر این جریانی شهری تر، امروزی تر و کمتر متعصب و قومی در مقایسه با «پ ک ک» است.

پلاتفرم انتخاباتی این جریان و شعارهای ظاهرا «رادیکال و انقلابی» آن و اینکه: «ما زنان هستیم، ما جوانان هستیم، ما رنگین کمان (مدافع حقوق همجنسگرایان) هستیم، ما کودکان هستیم، ما مدافعان دموکراسی هستیم، ما نماینده‌ی همه‌ی هویت‌ها هستیم، ما مدافعان یک جهان آزاد هستیم، ما محافظان

طبیعت هستیم، ما سازندگان یک اقتصاد سالم هستیم، ما کارگران هستیم، ما زحمتکشان هستیم، ما ضمانت‌کنندگان حقوق اجتماعی هستیم»، در خوشبینانه صورت اتوپی است. این افکار و برنامه که هنوز چیز زیادی راجع به این جریان نمیگوید، اما در اساس خود بیان یک جریان کاملاً رفرمیست و سرناپا پوپولیست است که با واقعیات زندگی و جهان طبقاتی خوانایی ندارد. مستقل از اینکه احزاب و جریانات سیاسی را نمیتوان بر اساس برنامه تبلیغاتی آنها در دل یک انتخابات ارزیابی کرد و پراتیک واقعی آنها و جایگاه عملی، جنبشی و سیاسی آنها در صف بندیهای طبقاتی یک جامعه گویایی ماهیت آنها است، اما پلاتفرم این جریان ربطی به واقعیات یک جامعه بورژوایی چون ترکیه ندارد. انگار در این جامعه، طبقاتی موجود نیست، انگار اصلاً جامعه ای موجود نیست، و انگار جامعه بشری در سراسر جهان و از جمله در ترکیه، شاهد حاکمیت یک طبقه به نام بورژوازی بر جامعه و بر طبقه کارگری که وظیفه تولید جامعه و تامین سود سرمایه را با بردگی مطلق خود بر دوش دارد، نیست! انگار جدالی هر روزه در میان دو طبقه اصلی آن جامعه، به عنوان دو طبقه متخاصم با منافع متضاد و به عنوان دشمنان طبقاتی هم در جریان نیست.

بدون برسمیت شناختن این حقایق انگار «ه د پ» بی پیدا شده که کل این صف را نمایندگی و منافع همه را تضمین میکند!! و قرار است کل این صف در «سیستم خود مدیریتی» آن جامعه را پیش ببرند تا نه سیخ بسوزد و نه کباب و منافع همگی هم تامین شود. بر اساس پلاتفرم این جریان کل «خلفها» با هم برادرند، منافع مشترکی دارند و با عروج عیسی مسیح «ه د پ» همه با هم بره و گرگ، کارگر و سرمایه دار، ما و شما و اردوغان و دهها جنایتکار حاکم تاریخ ترکیه همراه با کارگران زنگولداغ و قاتلینشان سوار بر کشتی نوح امواج دریاها را میشکنیم و در صلح و صفا در کنار هم خواهیم زیست. نیت و انگیزه مدافعان این پلاتفرم هرچه باشد، نفس خود پلاتفرم آنها نه تنها خیالپردازانه و رد نفس جامعه موجود به عنوان یک جامعه طبقاتی، با کارکرد و قانون و فرهنگ و کل خصوصیات آن است و در بهترین و صمیمانه ترین حالت یک اتوپی است.

نقش چنین پلاتفرمی و جلب توجه و امیدوار کردن کارگر ترکیه و اقشار زحمتکش آن جامعه به آن و به دفاع از این جریان، چیزی جز دعوت کارگران به آشتی طبقاتی و ایجاد خوشبینی و توهمات کاذب نسبت به طبقه حاکم و کل سیستم بورژوایی و در یک کلام دور کردن طبقه کارگر از یک تلاش مستقل و طبقاتی نه تنها برای رهایی بلکه و بعلاوه برای اصلاحاتی در زندگی خود نیست.

آیا نباید از مطالبات رفاهی آنها دفاع کرد

همچنانکه اشاره کردم کل پلاتفرم اتوپیایی است غیر قابل تحقق، مبتنی بر واقعیت دنیای امروز ما نیست. پلاتفرمی بشدت پوپولیستی، خلقی و غیرطبقاتی است که با واقعیات یک جامعه بورژوایی در تناقض است.

اما این پلاتفرم حاوی مطالباتی اصلاحی در نظام طبقاتی موجود است، مطالباتی که تحقق آن به نفع مردم زحمتکش این جامعه و طبقه کارگر ترکیه است. قطعاً مطالباتی مانند برابری زن و مرد، آزادیهای سیاسی، حقوق کودک و... بسیار قابل دفاعند. طبقه کارگر ترکیه نیز روزانه و در جدال خود با بورژوازی مطالباتی رفاهی و.. را دنبال میکند. به این اعتبار بخشی از این مطالبات مطالبه طبقه کارگر و اقشار تحت ستم آن جامعه هم هست. دفاع از این مطالبات کاملاً مشروع است و اما درستی یک مطالبه دلیلی برای پیوستن به یک حزب بورژوایی و رفرمیست که پرچم «خلفها» و کل مردم آن جامعه را از بورژوا

تا کارگر بلند کرده است و شعار یکی باشیم و یکی شویم و منافع همگی را تامین کنیم را دارد، نیست. چنین امری نه تنها خاک پاشیدن به چشم طبقه کارگر است، بلکه دور کردن این طبقه از منافع خود، از اتحاد طبقاتی خود و از اهداف انسانی و مستقل خود است. چنین پلاتفرمی در شرایطی که طبقه بورژوا حاکم است و کل جامعه را در کنترل خود دارد، نهایتاً تسلیم طبقه کارگر به همان سیستمی است که بردگی را به او تحمیل کرده است.

مستقل از اینکه پارلمان و پارلمانتاریسم، آنهم در ترکیه! مکانی برای تأثیر گذاری نه تنها طبقه کارگر بلکه هیچ جریان انسان دوستی نیست و ابزار پیشبرد آن در دنیای ما نیست، بعلاوه بسیاری از این مطالبات در چهارچوب نظام سیاسی ترکیه قابل وصول نیست. ترکیه به عنوان کشوری که در تقسیم کار جهانی مانند ایران، پاکستان و... جزو کشورهای حوزه فوق سود است، اقتصاد آن اساساً بر گرده کار ارزان و کارگر خاموش میچرخد و به این اعتبار استبداد سیاسی بخشی از کارکرد سرمایه در آن کشور است. دولت عثمانی باشد یا اردوغان، ناسیونالیستهای ترک یا کرد سر کار باشند، حزب «د پ» یا هر حزبی دیگر در این پارلمان قدرت اول باشد، مادام که نفس جامعه طبقاتی و لغو آن در دستور نیست که نیست، راهی برای چرخاندن جامعه سرمایه داری جز اتکا به بردگی کارگر در این کشورها و اعمال استبداد سیاسی نیست. بورژوازی دمکرات نداریم! و این یک حکم مارکسیستی است و آشتی طبقاتی که این جریان تبلیغ میکند، تسلیم شدن طبقه کارگر به بورژوازی ترکیه است و نه برعکس. در چنین جامعه ای تامین هر درجه رفاه و آزادی سیاسی، در گرو توازن قوایی است که طبقه کارگر به بورژوازی به زور تحمیل کرده است.

امروز متأسفانه و حتی بر خلاف باور حزب دمکراتیک خلقها، بسیاری از شخصیتها و حتی سازمانهای سیاسی که خود را بخشا چپ میدانند، پلاتفرم این جریان و حتی خود این جریان را چپ میدانند. اولاً خود این جریان چنین ادعایی ندارد، و حتی اگر هم میداشت پلاتفرم آنها چیزی جز اصلاحاتی در چهارچوب نظام سرمایه داری نیست. بعلاوه جریاناتی که به دفاع از این جریان معین و پلاتفرم آنها به عنوان پلاتفرمی چپ برخاسته اند، قیل از اینکه حقیقتی را در مورد این جریان بیان کرده باشند، درک و فهم خود از چپ و پلاتفرم چپ و نوع انقلابیگری جریان خود را بیان میکنند. جامعه آزاد مورد نظر آنها، چیزی جز اصلاحاتی در نظام سیاسی موجود حاکم چه در ترکیه و چه در ایران نیست. دیروز بخش زیادی از همین جریانات با همین استدلالات در جامعه ایران زیر بیرق جنبش سبز حضور به رساندند. و امروز بخشی از همینها همراه کل ناسیونالیسم کرد از راست تا جناح چپ آن، همان نغمه ها را در گوش کارگر میخوانند.

تا جایی که به طبقه کارگر برگردد، نه تنها رهایی، بلکه و بعلاوه کوچکترین بهبودی در زندگی این طبقه در گرو اتحاد این طبقه و مبارزه مستقل آن علیه بورژوازی است. کسانی و جریاناتی که طبقه کارگر را به نام تامین مطالباتی رفاهی یا سیاسی، به زیر پرچم این یا آن بخش بورژوازی در پوزیسیون یا اپوزیسیون دعوت میکنند، کارشان چیزی جز فریب این طبقه و دور کردن آن از اتحاد طبقاتی کارگران علیه بورژوازی و نفس سیستم کار مزدی نیست.

به عنوان خاتمه

با این تفاسیر احزاب ناسیونالیسم کرد که دوره ای عموماً زیر پرچم ناتو اهداف خود را مبنی بر سهیم شدن در قدرت مرکزی، دنبال میکردند، امروز هر کدام از آنها برای تامین این هدف، بر اساس منافع

زمینی و مادی خود، به یکی از این قطبها و یا کشور معینی در این بلوکبندی آویزان شده اند. حل مسئله کرد که هیچ زمانی امر آنها نبوده است، امروز نیز بهانه ای در دست آنها برای توضیح جایگاه جدید هرکدام است. بر این اساس امروز بیش از هر زمانی تشنت و پراکندگی در میان احزاب این جنبش وجود دارد. دو حزب اصلی دولت اقلیم کردستان عراق یکی(حزب بارزانی) متحد ترکیه، عربستان و قطر و دیگری(حزب طالبانی) در بلوک ایران، حزب الله و سوریه قرار دارد.

احزاب اصلی ناسیونالیسم کرد در ایران از همه سرگردانتر و بی آینده ترند. کردستان عراق با حضور ایران در کل عراق، نه تنها امن نیست که هیچ روزنه ای فعلاً در چشم انداز نیست. دو حزب دمکرات کردستان ایران یکی در رکاب بارزانی و به امید یافتن حامیانی در میان جمهوری خواهان آمریکا و دیگری در کنج خلوت به امید تحول در جمهوری اسلامی پرسیه میزند. جریان مهتدی در میان همه دولتهای منطقه و احزاب دست سازی آنها، از جمله احزاب اتحاد اسلامی دست ساز عربستان، مشغول بازاریابی است.

موقعیت حزب کارگران کردستان(پ ک ک) به چوب دو سر طلا شبیه است. این جریان تاریخاً در کنار سوریه و ایران و متحد آنها بوده است و این اتحاد هنوز ادامه دارد. در کل تحولات این دوره از جمله در سوریه در کنار آنها ایستاده است. همزمان آرزوی توافق با ترکیه را دارد و برای پذیرفته شدن از جانب حزب اردوغان مایه زیادی گذاشته است. این در شرایطی است که دولت اردوغان بیشترین اختلافات و تخاصمات را در بحران خاورمیانه با ایران دارد. بعلاوه دولت اردوغان بیشتر از هر دولتی به داعش در حمله به کردستان سوریه که در کنترل حزب خواهر «پ ک ک» است، نقش داشته است. بعلاوه اردوغان هر روز تهدید میکند که به کردستان سوریه حمله خواهد کرد و تحمل دولتی «کردی» در جوار خود را نخواهد کرد.

آنچه مسلم است، کل این احزاب چیزی جز منافع بورژوازی کرد و کسب پول و سرمایه را از کانال شراکت با دولتهای حاکم دنبال نمیکند. پرچم «مردم ستمدیده کردستان»، که آنها بر دوش میکشند، ابزاری در مشروعیت دادن به این هدف است. احزاب ناسیونالیسم کرد با هر دولت جنایتکاری از امریکا تا قطر، عربستان، ترکیه و ایران و.. آماده همکاری هستند و در این راه از هیچ مجاهدتی کوتاهی نمیکند، مشروط به اینکه این دولتها آنان را در فشار به دولت مطبوع خود جهت پذیرش، مذاکره و توافق، کمک کنند.

امروز و با تحولات سیاهی که در کل این منطقه جریان دارد، با نقشی که احزاب ناسیونالیست کرد ایفا میکنند، طبقه کارگر چه در ایران و چه در کشورهای دیگر، و مشخصاً کارگران در مناطق کرد نشین، لازم و ضروری است که این حقایق را آنطور که هست ببینند. باز کردن چشم طبقه کارگر بر این حقایق، بر نقش دولتهای مرتجع منطقه، بر کارکرد احزاب سیاسی و از جمله نقش ناسیونالیسم کرد و بر خطراتی که کل اینها میتوانند برای بشریت به ارمغان بیاورد بیش از هر زمان ضروری است. آنچه مسلم است کارگران کردستان برای بهبودی در زندگی خود و برای کوچکترین مطالبات رفاهی و سیاسی در کل این کشورها، راهی جز اتحاد سراسری با کل طبقه کارگر این کشورها ندارند. خنثی کردن تبلیغات ناسیونالیستی، افشای نقش مخرب و ضد کارگری احزاب ناسیونالیسم کرد، تقویت هویت طبقاتی مشترک طبقه کارگر در ذهنیت آحاد این طبقه، و تلاش برای استقلال سیاسی و طبقاتی کل این طبقه مهمترین ابزار هر نوع رفاه و بهبودی در زندگی طبقه کارگر و در تامین آینده ای انسانی از جمله برای کارگران کرد زبان در این کشورها است.

۲۵ ژوئن ۲۰۱۵

زمینه ها و اهداف سیاسی حملات دولت ترکیه مصاحبه با کمونیست

محمد فتاحی

زمینه ها و اهداف سیاسی حملات دولت ترکیه

کمونیست: اطلاعیه دفتر کردستان حزب در محکومیت حملات ارتش ترکیه به منطقه شمال کردستان عراق و همزمان اشغال بخشی از کردستان سوریه منتشر شده است. زمینه ها و اهداف سیاسی شروع این جنگ از نظر شما چیست؟

محمد فتاحی: جنگی که امروز میان ارتش ترکیه و پک ک در جریان است، ظاهراً ادامه واقعه مربوط به عملیات انتحاری علیه جوانان عازم کوبانی در ترکیه سرچشمه است. ۲۰ جولای، گردهمایی فدراسیون جوانان سوسیالیست در شهر پرسوس ترکیه مورد حمله یک عملیات انتحاری داعش قرار گرفت و دهها کشته و زخمی به جای گذاشت. جوانان سوسیالیست خود را آماده رفتن به کوبانی برای کمک به بازسازی این شهر می‌کردند. دو روز بعد دو نفر از افسران پلیس توسط پک ک در "انتقام از همکاری آنها با داعش" ترور شدند. به دنبال این دو واقعه، هوایماهای جنگی ترکیه مناطق پایگاهی پک ک در قندیل؛ شمال کردستان عراق، و همچنین به اصطلاح مناطق داعش در سوریه را بمباران کردند. قصد اعلام شده ترکیه جنگ "علیه تروریسم" در دو جبهه است.

پروژه اتفاقات بعد از واقعه عملیات انتحاری تا به امروز، یک تصویر نسبتاً عمومی از وقایع جاری است. برای درک روشن از این مسئله، باید ماورای ادعاهای طرف‌های درگیر به مسئله نگاه کرد. علل حمله انتحاری داعش در شرایط امروز جای سوال است. علل به اصطلاح انتقام‌گیری پک ک جای سوال است، و بیش از آنها علل حمله ترکیه بویژه با هدف لوکس مبارزه علیه تروریسم.

اول از هدف لوکس دولت ترکیه برای جنگ علیه تروریسم شروع کنیم. دنیا میدانند که دولت ترکیه از روز اول حامی مستقیم داعش بوده است. به گفته گزارش‌های منتشر شده، ترکیه بخشی از واحدهای داعش را مستقیماً تحت رهبری خود سازمان داده است، همانطوریکه از روز اول آنها را در ارتش آزاد ترکیه سازمان داده بود. نتیجتاً ادعای ترکیه برای مبارزه علیه تروریسم، طبق هزار و یک سند همکاری آنها با داعش، یک ادعای دروغ است.

دوم؛ علت این عملیات داعش هم صرفاً ناشی از ذات جنایتکارانه آن نیست. اگر از احتمال سازماندهی آن توسط پلیس ترکیه و یا سازمان امنیت این کشور برای توجیه شروع عملیات و نقشه‌شان بگذریم، عملیات انتحاری داعش در شرایط کنونی جای سوال است. داعش در دوره سنگین‌ترین جنگ‌ها در کوبانی، و حتی در دوره شکست‌شان در این شهر، هیچگاه صاف هزاران نفره مردم و سوسیالیست‌ها و کمونیست‌ها و آنارشویست‌ها و ناسیونالیست‌ها در کنار مرز ترکیه را مورد حمله انتحاری و کشتار جمعی قرار نداد. داعش از روز اول جنگ در سوریه، تا جایی که علناً اعلام شده، هیچگاه عملیات نظامی و کشتار مخالفین در خاک ترکیه را سازمان نداده است. اگر چنین است، علت سازماندهی عملیات انتحاری اخیر در خاک ترکیه چیست؟

سوم؛ پک ک در دوران سنگین‌ترین جنگ‌های کوبانی که خود هم مستقیماً درگیر بود، هیچگاه عملیات نظامی علیه نیروهای نظامی و پلیس ترکیه را علناً سازمان نداد. این در حالی بود که در آن دوره ارسال مستقیم سلاح و امکانات لجستیکی به داعش مستقیماً توسط ارتش و پلیس صورت می‌گرفت. آن جنگ برای طرفین مشابه جنگ مرگ و زندگی بود. در آن دوره نقش پک ک در مقابل کمک ترکیه به داعش فقط افشاگری‌های مستند و با فیلم و مدرک بود. سوال این است که چرا پک ک آن روزها با استفاده از همه آن اسناد و مدارک به فکر انتقام از ارتش و پلیس نبود، ولی در شرایط امروز سراغ انتقام از دو افسر بدون نیاز به مدرک و سند است؟

در مورد چرایی عملیات انتقام‌جویانه پک ک چنان سوالاتی هست، که فرد بی‌خبر از ریشه واقعیات از اینهمه "بی‌دقتی" پک ک انگشت به دهان می‌ماند. حزب قانونی نزدیک به پک ک در انتخابات پارلمانی ترکیه موفق به کسب هشتاد کرسی پارلمانی شده است. شهرداری‌های تقریباً همه شهرهای کردستان توسط نیروهای هوادار و نزدیک به پک ک اداره می‌شود. تشکیلات‌های پک ک تقریباً علناً فعالیت می‌کنند و سازمان و تشکیلات می‌سازند و مردم را در سطح وسیع بسیج می‌کنند. حزب فهیم صاحب اینهمه دستاورد قانونی علی‌القاعده به هر هوادار و تشکیلاتی دستور می‌دهد که هیچ جایی بهانه‌ای غیرقانونی به دست پلیس و نیروهای امنیتی و مقامات دولتی برای برهم زدن اوضاع حاضر ندهند. چهارچشمی مواظب است اوضاع آرام‌تر از روزهای قبل پیش برود، چون خود شریک قدرت سیاسی در این کشور است. با همه اینها، در مقابل چشمان ناباور همه، رهبری پک ک رسماً و علناً عملیات ترور افسران پلیس را سازمان می‌دهد. مسئله آنقدر عجیب است که اگر خود پک ک این ترورها را به خود نیروهای امنیتی ترکیه و دولت اردوغان به هدف میلیتاریزه کردن شرایط نسبت داده بود، ادعای‌شان برای همه قابل‌باور و واقعی می‌نمود، چون در شرایط امروز، نیاز حزب اردوغان به تعرض به مخالفین مثل روز روشن است. رهبری پک ک اما جمع تازه‌کار و بی‌تجربه‌ای نیست. دهها سال جنگ، روابط پریچ و خم با دولت‌های مختلف منطقه، مانورهای متعدد سیاسی و تصمیم‌های تاریخی در تجربه‌کاری اینها ثبت است. سوال به سادگی این است که چگونه این رهبری در شرایط امروز ترکیه به چنین تصمیمی کشیده شده و بهانه میلیتاریزه کردن جامعه را دو دستی تقدیم اردوغان کرده است؟

برای درک این معما باید نقش پک ک و سازمان‌های ناسیونالیست مشابه اینها را به خاطر آورد؛ ناسیونالیسم کرد در کشمکش بین دولت‌ها و قدرت‌های منطقه زندگی می‌کند. تصور یک روز عمر اینها بدون وجود شکاف‌های جهانی و منطقه‌ای غیرممکن است. اصل دیگر زندگی اینها، اتکای‌شان به قدرت‌های رقیب با "دشمن‌شان" است؛ همکاری‌های ناسیونالیست‌های کرد با دولت‌های مختلف منطقه چیزی نیست که کسی برایش سراغ مدرک و سند باشد. اصل سوم در زندگی سیاسی اینها تغییر سنگر بسته به شرایط روز است. عقایدشان فصلی و پرنسیب‌های‌شان بی‌قاعده است. امروز هیچ سیاسی‌کار ناشی هم در حلقه زدن ناسیونالیست‌های کرد به دور قدرت‌های رقیب منطقه‌ای شکی ندارد؛ تقریباً دسته‌جمعی به دور یکی از قدرت‌های امروز منطقه؛ عربستان، ترکیه و یا جمهوری اسلامی حلقه بسته‌اند. پک ک جزو حلقه پیرامونی جمهوری اسلامی است، همانطوریکه بارزانی در حلقه ترکیه و عربستان است و هر کدام از بقیه هم به دور این‌ها. نتیجتاً تغییر در موقعیت هرکدام از این قدرت‌های منطقه‌ای مستقیماً بر نیروهای نزدیک به آنها تأثیر دارد و سیاست‌های‌شان را تغییر می‌دهد.

هفته‌های گذشته دنیا شاهد یک اتفاق سیاسی پر سروصدا بود؛ توافقات بین شش قدرت غربی به رهبری امریکا با جمهوری اسلامی. یکی از محصولات مهم این توافق به رسمیت شناخته شدن جمهوری اسلامی به عنوان یک قدرت منطقه‌ای بود. حکومتی که توسط همه قدرت‌های "جهان آزاد" به عنوان مظهر

ترور و شر و بحران شناخته می‌شد، امروز همه خواستار نقش مسئولانه آن را در تامین امنیت و ثبات منطقه ای اند. موقعیت جدید نه فقط جایگاه متفاوتی در چشمان "جامعه جهانی" برای جمهوری اسلامی خریدار است، بلکه متحدین آنرا هم صاحب اعتماد به نفس بیشتری کرده است. بشار اسد امروز از همیشه به دوام خود امیدوارتر است و حوثی‌های یمنی هم جایی رسیده اند که پیشنهاد آتش بس از عربستان دریافت کنند. پ ک ک هم جزو نیروهایی است که پا به پای جمهوری اسلامی و دولت سوریه اعتماد به نفس بیشتری یافته و احتمالا به توصیه مقامات امنیتی جمهوری اسلامی، دولت اردوغان و حزب وی را صدمه پذیر و بحران زده تصور کرده و شروع فشار بیشتر برای امتیازات بیشتر را در فرصت بدست آمده بعد از عملیات انتحاری داعش ممکن دیده است. به همین دلیل، تصمیم به ترور افسران پلیس ترکیه در شرایط امروز مهر پسا توافق هسته ای با جمهوری اسلامی را بر خود دارد.

از شناس بد پ ک ک اما، تحولات و امتیازگیری پسا توافق هسته ای فقط شامل حال جمهوری اسلامی نمی‌شود؛ اگر جمهوری اسلامی پیروسه همکاری با غرب را لنگان لنگان طی می‌کند، ترکیه از متحدین رسمی غرب، عضو ناتو و متحد منطقه ای امریکا از تاریخ شروع جنگ سرد تا به امروز است. نتیجتا دولت امریکا نمی‌خواهد دل ترکیه و عربستان به عنوان دوستان نزدیک خود را برنجاند. به همین دلیل درست بعد از توافق هسته ای با ایران، دولت امریکا و ترکیه به یک توافق منطقه ای رسیدند که اساسا در جهت رفع نگرانی این دولت در منطقه، در مقابل قطب جمهوری اسلامی است. طبق توافق صورت گرفته، امریکا با طرح قدیمی ترکیه برای ایجاد منطقه حائل در خاک سوریه، که اساسا کردستان سوریه را در بر می‌گیرد، موافقت کرده است. ترکیه میدانند که داعش از مناطق وسیعی از آن منطقه عقب رانده شده و جایش را حاکمیت خودگردان کردستان سوریه گرفته است. نتیجتا شعار مبارزه با داعش اساسا نقش تزئینی برای عملیات اشغال حداقل بخش هایی از آن مناطق است. عملیات ترور پلیس ترکیه توسط پ ک ک از این زاویه، برای دولت اردوغان نعمتی آسمانی است که با اتکا به آن، توجیه رسمی برای عملیات های سنگین نظامی را از آن برای خود تراشیده است.

کمونیست: عملیات انتحاری داعش با چه اهدافی و برای چه صورت گرفت؟

محمد فتاحی: به نظر میرسد نقشه ترکیه مستقیما با مسئولین داعش طرح شده است، همانطوریکه نقشه داعش از روز اول با اطلاع قبلی ترکیه و مسعود بارزانی عملی شد، ضمن اینکه نتیجه مذاکرات و توافق امریکا و ترکیه رسماً اعلام شد. وقتی ترکیه در چشم جهان بیرون رسماً و علناً با داعش وارد جنگ میشود، عذر داعش برای پرهیز از ترور و عملیات در ترکیه دیگر لازم نیست. به همین دلیل در همین فرصت، داعش هم حضور خود در ترکیه را با شرایط جدید وفق داده و مثل پ ک ک در اولین فرصت دست به کار شده است. این یعنی داعش هم از امروز به بعد یک پای میلیتاریزه کردن فضا و ترور نه علیه دولت ترکیه که اتفاقاً علیه مخالفین دولت ترکیه، علیه چپها و سوسیالیستها، در داخل ترکیه است. فردا هر ترور مخالف دولت ترکیه یا هر بمب گذاری تجمعات کارگری و چپها و سوسیالیستها از طرف داعش و یا منتسب کردن آن به داعش "عادی" خواهد بود.

کمونیست: دلیل اینکه جمهوری اسلامی به عملیات ترکیه به بهانه مبارزه با داعش و بمباران نیروهای حزب اتحاد دمکراتیک سوریه در کردستان سوریه اعتراضی نکرد، چیست؟

محمد فتاحی: جمهوری اسلامی بعد از توافق با غرب، میخواهد تصویر یک دولت و حاکمیت مسئول و

هوادر امنیت را از خود بدهد. میخواهد در چشمان غرب همان باشد که از آن انتظار میرود؛ یک نیروی بالغ و مسئول بورژوازی برای غرب که برای تامین امنیت منطقه ای قابل اعتماد است. به همین دلیل از این به بعد خیلی از طرح هایش را غیرمستقیم پیش می برد. تقریباً مانند ترکیه ای که در "خفا" داعش را حمایت میکند و رسماً یک نیروی قابل اتکای غرب و ناتو و عضو "جامعه متمدن" هم هست. مثل عربستان سعودی که عضو "ائتلاف علیه داعش" است و همزمان و در عمل بزرگترین حامی آن است. جمهوری اسلامی هم نمیخواهد با عملیات های پ ک ک تداعی شود، نمیخواهد مسئولیت اقداماتش را بپذیرد، نمیخواهد رابطه اش را با ترکیه بیش از این متشنج کند و نمیخواهد چهره مقابله با غرب را کماکان با خود حمل کند. اگر ترکیه ضمن حمله به داعش با آن متحد میماند، و اگر مسعود بارزانی ضمن ائتلاف با داعش به جنگ با آن و دادن کشته و زخمی تن میدهد، چرا جمهوری اسلامی نتواند پروژه هایش را این چنین پیش ببرد؟

کمونیست: سیاست جدید ترکیه تا چه اندازه برای حزب اردوغان یک نیاز داخل کشوری است؟

محمد فتاحی: همانطور که اشاره کردم حملات نظامی ترکیه به پ ک ک اساساً تابعی از توازن قوای منطقه ای است. ایجاد منطقه حائل در شمال سوریه خواست قدیمی تر ترکیه بود، که امریکا با آن توافق نداشت. امروز که این توافق برای جلب رضایت آن حاصل شده است، به دولت اردوغان امکان مانور نظامی میدهد، میدان تعرض منطقه ای میدهد تا در داخل ترکیه، در رقابت با رقبای داخلی، برایش نیروی اجتماعی میشود. با اینهمه، اگر پ ک ک در کنار داعش ترور راه نیانداخته بود، امکان تعرض وسیع به مخالفین برای اردوغان اولاً مهیا نمی شد، در ثانی با مقابله وسیع اجتماعی روبرو می شد. به همین دلیل قبلاً هم گفتم که اگر داعش و بویژه پ ک ک به این ترورها دست نزده بودند، حزب اردوغان امکان داشت خود راساً چنین اتفاقاتی را برای تامین یک توجیه سیاسی خلق کند. تاریخاً پلیس بورژوازی در همه جای دنیا ترورهای مشابهی را برای توجیه تعرض به جامعه در پرونده خود دارد. حالا که این توجیه خلق شده است، همانطور که می بینیم حمله به مخالفین در سراسر ترکیه گسترش یافته است. چنین فضایی البته در خدمت تقویت دولت به عنوان حافظ امنیت جامعه در چشمان مردم است. اردوغان قطعاً تلاش میکند از موقعیت منطقه، از جنگ با پ ک ک بیشترین استفاده را برای بیرون آمدن از بحران حکومتی، تحکیم موقعیت خود، تقابل با مخالفین سیاسی خود، تقویت ناسیونالیسم ترک و تشدید انشقاق قومی و مذهبی در جامعه استفاده کند. تلاش برای تضعیف ه د پ و هدف قرار دادن شخص دمیترتاش و پرونده سیاسی درست کردن برای رهبری این حزب و تعدادی از نمایندگان آنان همه و همه استفاده هایی است که اردوغان از موقعیت بدست آمده میکند. با اینهمه سرچشمه خیز دولت ترکیه از روز اول حاصل امتیاز دادن امریکا به آن در منطقه است. آنها که این فاکتور اساسی را در تحلیل های شان ندارند، به دلیل عدم درک جایگاه توافق اتمی و تاثیر آن در موقعیت جدید جمهوری اسلامی است. از نظر تمام راست و چپ بورژوازی در اپوزیسیون ایران، خامنه ای جام زهر نوشیده و بازنده مذاکرات هسته ای است، به همین دلیل از اوضاع پسا توافق غرب با جمهوری اسلامی درکی ندارند.

کمونیست: در حمله ترکیه به مناطق شمال کردستان و تقابل ترکیه و پ ک ک، حمایت کمونیست ها از پ ک ک تا چه اندازه موجه است؟

محمد فتاحی: اجازه بدهید ابتدا دو مسئله را از هم جدا کنیم. اول مبارزه مردم کردستان در ترکیه برای

زندگی بعنوان شهروندان متساوی الحقوق در این جامعه و دوم پ ک ک که در ترکیه با پرچم حل مسئله کرد فعالیت میکند. دفاع از خواست و مبارزه مردم در کردستان در ترکیه به معنای دفاع از پ ک ک نیست. ما قاطعانه سیاستهای فاشیستی دولت ترکیه علیه مردم کرد زبان در ترکیه را محکوم میکنیم و هر ستمی به مردم در کردستان ترکیه به بهانه قومی و هر تعرضی به زندگی آنان به بهانه مبارزه با پ ک ک را قویا محکوم میکنیم. حمله اخیر دولت ترکیه به مردم بیگانه در کردستان ترکیه و عراق و سوریه به بهانه مبارزه با داعش و یا پ ک ک جنایتی علیه این مردم است.

با این توضیحات به سوال شما پردازم. جنگ فعلی ادامه جنگ قبلی پ ک ک و دولت ترکیه در شرایط جدید بعد از توافق اتمی است. نه شروع جنگ پ ک ک برای حق و حقوق کارگر و زحمتکش کرد و رفع ستم ملی است، نه ادامه آن به هست و نیست زندگی این مردم مربوط است. ستم ملی برای تمام ناسیونالیست های کرد ایزاری برای آویزان شدن به آن، برای شرکت در قدرت سیاسی است. جنگ پ ک ک با ترکیه هر روز با شرایط متفاوت میتواند افت و خیز داشته باشد، میتواند جنگ، مذاکره و معامله و بده و بستان داشته باشد. برای کمونیست ها و کارگر و مردم ستمدیده، حمایت از نیروهای بورژوازی و دفاع از آنها در معاملات شان، هلاکت بار و خاک پاشیدن به چشم زحمتکشان است. پ ک ک دو سال قبل که اعتراض اجتماعی علیه دولت اردوغان در همه شهرهای ترکیه بالا گرفت، کردستان ترکیه را در خدمت دولت اردوغان در سکوت و تبعیت نگهداشت. پ ک ک وقت خودش تظاهرات مردم سندنجد در دفاع از حتی اوجلان، به عوامل صهیونیسم و اسرائیل نسبت داد. اینها هر دوره ای سیاست خدمت به دولتی را اتخاذ میکنند. برای کمونیست ها حمایت از اینها سم است.

میشود کسی بپرسد چرا ما از حزب ناسیونالیست و تابع پ ک ک در سوریه دفاع کرده ایم. این سوال به جاست. ما از حق مردم فلسطین برای ایجاد دولت خود و منجمله دولت بورژوازی هم دفاع کرده و می کنیم. آنجا منفعت کارگر و بورژوازی فلسطینی هر دو مشترکا تامین امنیت برای زندگی و حفظ جامعه و مدنیت است و ما از آن دفاع میکنیم. در کوبانی هم منفعت کارگر و بورژوا برای حفظ امنیت و تامین حق حیات مشترک بود و هست. به همین دلیل وقتی حزب ناسیونالیست اتحاد دمکراتیک سوریه سیاست مسئولانه دفاع از مدنیت و حق حیات جامعه در شرایط سناریوی سپاه آن کشور را پیشه کرد، ما اولین کمونیست های عالم بودیم که اقدام آنها را ارج نهادیم و پشت شان رفتیم. این درست در زمانی بود که ناسیونالیسم چپ و راست ایرانی اقدام آنها به خاطر نپیوستن شان به ارتش وحوش "آزاد" سوریه را محکوم و سرزنش و افشا میکردند. در آن روزها حتی ناسیونالیست های کرد ایرانی، مخالف آنها بوده و سیاست شان را مایه شرم خود می دیدند، چون به استراتژی "بعد از سوریه نوبت ایران است" آنها پشت کرده بودند. ما کماکان حامی و پشتیبان تقلا ناسیونالیسم کرد و حزب اتحاد دمکراتیک در سوریه برای تامین امنیت و زندگی و حق حیات جامعه هستیم. معامله آنها با دولت بشار اسد برای تحویل منطقه کردستان و دفاع از آن، سفیدترین و مسئولانه ترین سیاست در دل سناریوی سپاه آن کشور بود و قابل دفاع قاطعانه. اگر روزی ایران در چنین شرایطی گیر کند، دست همکاری ما بطرف هر نیرویی که حافظ امنیت و حق حیات و زندگی باشد، دراز میشود. وقتی جامعه در سناریوی سپاه می افتد، امنیت اصل میشود و در تامین امنیت هر نیروی مسئول بورژوازی هم میتواند نقش بازی کند و مورد حمایت و همکاری ما هم باشد. در گذشته، منصور حکمت حاضر شد با تمام نیروهای بورژوازی ایران برای دور کردن جامعه از سناریوی سپاه همکاری کند. نه آن پروژه گرفت و خوشبختانه ایران هم سوریه و عراقیزه نشد.

امروز جنگ پ ک ک با دولت ترکیه نه منشا امنیت است و نه برای کسب حق و حقوق مردم ستمدیده

و رفع ستم ملی و یا حل مسئله کرد در این کشور است. در حالیکه تحت تاثیر موقعیت جدید جمهوری اسلامی خیز برداشته و به تمام پیشروی های قانونی و سیاسی خود هم در داخل ترکیه لگدی زده است، آنهم در شرایطی که به بدترین ترور تاریخ حیات خود دست زده و توجیهه ایجاد یک فضای ملیتاریزه را برای اردوغان خلق کرده است؟ همانطور که گفتم ما سیاستهای فاشیستی دولت ترکیه علیه مردم کرد زبان در ترکیه و تعرض به زندگی آنان به بهانه مبارزه با پ ک ک را قویا محکوم میکنیم.

کمونیست: ادامه اوضاع به نظر شما چگونه خواهد بود؟

محمد فتاحی: به نظر میرسد امریکا منطقه را تدریجا به قدرت های منطقه ای متحد خود می سپارد. یکی از اهداف مهم امریکا در توافقات به بهانه اتمی، رفع خصومت جمهوری اسلامی علیه خود و همراه کردن آن با پروژه های خود در منطقه است. جمهوری اسلامی به هدف منطقه ای امریکا رای مثبت داده است. نتیجتا منطقه خاورمیانه را قدرت های ترکیه و عربستان و جمهوری اسلامی و بقیه اداره میکنند و تنظیم روابط و به رسمیت شناسی توازن قوا و مدیریت اختلافات هم اساسا به عهده خودشان واگذار میشود. این به این معنی نیست که پیروزی ترکیه در هدف پیش رو حتمی است، و یا پیشروی های بیشتر جمهوری اسلامی و لنگان لنگان کردن های عربستان الزاما ادامه خواهد داشت. تناسب قوا و شرایط تعیین کننده است.

در داخل ترکیه، شرایط بدی برای کمونیست ها و جبهه آزادیخواهی فراهم شده است و برای پشت راست کردن کار بیشتری لازم دارند. امروز با گردو غباری که دولت ترکیه راه انداخته است، خیلی ها تصور میکنند که داعش بمب گذاشت و پ ک ک پلیس کشت و اردوغان به دنبال شان است. امروز هر معترضی اول باید ثابت کند که پ ک ک کایبی نیست تا توسط مردم عادی مورد مخالفت قرار نگیرد. چنین فضایی برای جبهه آزادیخواهی سنگین است.

در سطح منطقه ای، امروز بیش از همیشه منطقه در سرگردانی به سر میبرد. خیزش علیه این سرگردانی، علیه این "نظم" و این جهنم و تغییر بنیادی آن فقط از دست کمونیست ها و طبقه کارگر سازمان یافته و مردمان آزادیخواه برمیآید. بدون این هر روز قیچی و ریش دست جمعی رسما جانی است.

دوم اوت ۲۰۱۵

انقلاب در کردستان سوریه، توهمات و واقعیت ها

محمد فتاحی

مقدمه:

این یادداشت نگاهی گذرا دارد به تاریخ "انقلاب" جاری در کردستان سوریه در دل پروژه ویران سازی این کشور توسط نیروهای "جهان آزاد". به اضافه نکاتی هم در مورد واقعتهای ماورای تبلیغات توهم برانگیز.

"کردستان سوریه" نزد یک بخش مهم ناسیونالیسم کرد، در دنیای واقعی سیاست، یک پدیده ناموجود بود. بعدها که به عنوان پدیده ای سیاسی در دل بحران سوریه قد علم کرد، نزد بخش های دیگر ناسیونالیسم کرد، یک موجودیت خانناهنه و کسرشان کورد در دل "انقلاب سوریه" محسوب شد. امروز برای همه جناح های ناسیونالیسم کرد، کردستان سوریه نه تنها موجودیتی واقعی دارد و عنوان پرافتخار "روژاوا" را برای خود حمل میکند، بلکه انقلابی هست که کورد را دسته جمعی به قله های افتخار و شکوه رسانده است. اگر روزگاری "روژاوا" نزد کورد موجودیتی نداشت، امروز تمام کورد روژاواایی شده است. (خواننده توجه کند که اصطلاح "کورد" در این نوشته عنوان سیاسی عنصر ناسیونالیسم کرد است)

درک این نکته برای کارگر کمونیستی که نمیخواهد نیروی سیاسی اجتماعی اش را پشت کل حرکت ناسیونالیسم در روژاوا ببرد، و آگاهی از علل افت و خیزهای ناسیونالیسم کرد لازم است.

پروژه از "نیست" به "هست"

حرکت ملموس حزب کارگران کردستان یعنی پ ک ک در ابتدای کار یک شروع در دره بقا و در نزدیکی با دولت سوریه در آغاز دهه هشتاد میلادی است. حکومت حافظ اسد بعد از یک درگیری نیروهای فلسطینی با نیروهای اسرائیل متوجه حضور پ ک کایی هایی شد که آنروز گروه مسلحی در کنار فلسطینی ها در آن منطقه بودند. شروع استفاده دولت سوریه از این نیرو به قیمت تامین نیازمندهای شان از آن مقطع کلید خورد. نیاز دولت سوریه تسلیم ترکیه به خواست های خود بود؛ ادعای تاریخی سوریه مبنی بر تعلق یک استان در ترکیه به سوریه و رفع ممانعت های ترکیه در استفاده سوریه از آب رودخانه فرات بود. دولت وقت شوروی که سوریه را در بلوک خود داشت، از این سیاست سوریه برای ایجاد بحران در ترکیه عضو مهم ناتو استقبال و به موازات سوریه به آن کمک مالی و تسلیحاتی کرد. در مقابل این حمایت ها، پ ک ک در برخورد به مردم مناطق کردنشین سوریه تقریباً همان شیوه را برگزید که حدود سی سال بعد در کردستان ایران در پیش گرفت؛ فروش در خدمت پ ک ک! روز سوم اسفند ۱۳۷۷ در سنج و بقیه شهرهای کردستان ایران تظاهراتی در محکومیت ربودن اوجلان رهبر پ ک ک برگزار شد. هزینه آن تظاهرات تعدادی کشته و زخمی و تعداد بیشتری دستگیری توسط نیروهای اسلامی ایران بود. رهبری پ ک ک در اطلاعیه ای این حرکت عدالتخواهانه مردم را به عنوان توطئه ای از طرف اسرائیل و عوامل امپریالیسم محکوم کرد. توهین پ ک ک به تظاهرات مردم سنج قیمتی بود که این

سازمان برای خوش رقصی در مقابل حاکمیت اسلامی ایران و البته در خدمت به منافع خود پرداخت. در سوریه دهه هشتاد میلادی هم اوجلان در یک مصاحبه مفصل با ژورنالیست سوری آقای نبیل الملحیم که در سال ۱۹۹۶ و با عنوان "رهبر و مردم، هفت روز بار رهبر آپو" به عربی انتشار یافت، منکر موجودیت چیزی به اسم کردستان در سوریه و چیزی به اسم مسئله کرد در آن کشور است. در سالهای دهه هشتاد و نود میلادی، زیر هدایت و کنترل نیروهای اطلاعاتی سوریه، هزاران نفر از جوانان کرد در سوریه جذب صفوف پ ک ک شده و عازم نبرد با ترکیه شدند. ناسیونالیسم اوجلان مردم هوادار خود را قانع کرده بود که کورد برای رهایی خود در سوریه باید روانه جنگ با ترکیه شود و سرزمین مادری و حق کشورداری و رسیدن به آرزوهای خود را آنجا تامین کند. محرومیت مردمان کرد زبان سوری از حقوق شهروندی و از جمله شناسنامه و برگ هویت، اگر تا آن زمان در خدمت ناسیونالیسم عربی حزب بعث در سوریه بود، از آن تاریخ در خدمت مستقیم ناسیونالیسم کرد پ ک کایی هم قرار گرفت. بدون چنین سیاستی نه پ ک ک توان روانه کردن دهها هزار کرد سوری به جبهه های جنگ با ترکیه را داشت و نه دولت سوریه قادر با تامین مفت این نیرو برای جنگ در خدمت سیاست اختلاف مرزی با ترکیه بود.

پایان این مرحله سازش دولت سوریه با دولت ترکیه و امضای قرارداد آدانا بود، که طبق آن سوریه هم نه فقط پ ک ک را به عنوان تروریست به رسمیت شناخت بلکه در فاصله کوتاهی دروازه های سوریه را به روی شان بست.

شروع دوران "هست" در کردستان سوریه

پروژه اعلام موجودیت کورد در سوریه هم مثل پروژه "نیست" آن با توافق دولت سوریه و سازمان پ ک ک است؛ در پی توافق پ ک ک و دولت سوریه، ناگهان بخش اصلی مناطق کردنشین سوریه در اختیار نیروهای حزب اتحاد دمکراتیک که شعبه سوری پ ک ک است قرار داده میشود. چهارچوب این مصالحه همان نکاتی است که خود عبدالله اوجلان هم در مصاحبه با وکلایش در زندان پیشنهاد میکند؛ دفاع از دولت سوریه به شرط تامین حقوق شهروندی. دفاع از حکومت در این مناطق در مقابل نیروهای معترض بطور بدیهی جزو اصلی این توافق است. خبرگزاری رویتر دو نوبت گزارش دارد از سرکوب مردم معترض این مناطق توسط نیروهای حزب اتحاد دمکراتیک. بعلاوه در طول این دوران همیشه تعداد قابل توجهی از مردمان کرد زبان محل به اتهام مخالفت با حکومت سوریه در زندان های حزب دمکراتیک خلق بوده اند.

شروع مقطع این معامله پ ک ک با دولت سوریه مصادف است به احساس شرمساری ناسیونالیسم کرد در بلوک مقابل پ ک ک، در مقابل ناتو و امریکا و جهان "دمکراتیک".

احزاب ناسیونالیست کرد ایرانی، قبل از پی بردن به معامله دولت سوریه و رهبران پ ک ک، به فرض اینکه در کردستان سوریه مردم به دنبال قیام شان قدرت را بدست گرفته اند، در صدد برگزاری جشن در شهرهای کردستان ایران بودند. بعداً که از منابع خود دریافتند که حاکمیت اداری در کردستان سوریه زیر نظر دولت آن کشور سازمان داده شده است، شادی شان به افسردگی گرایید که چرا کورد نزد امریکا و ناتو و جهان آزدشان شرمسار از آب در آمده است. ناسیونالیسم کرد ایرانی آن روزها همراه با بقیه ناسیونالیست های رنگارنگ در ایران مشغول کوبیدن بر طبل "بعد از سوریه نوبت ایران است" بودند و از ته دل همین سرنوشت را برای ایران میخواستند تا در متن یک ایران ویران شده، آنها در گوشه ای

از مملکت صاحب برویبا و امکانات و ثروت شوند. اگر در عمر ناسیونالیسم کرد در تمام مناطق کردنشین کشور های منطقه یک سیاست قابل دفاع و انسانی در پیش گرفته شده باشد، همین بود، به عنوان استثنایی بر قاعده. ناسیونالیسم کرد متصل به پ ک ک به نفعش بود که در سناریوی سیاه سوریه با کارت سفید بازی کند و مدافع حفظ جامعه در مقابل حمله وحوش جهان آزاد برای نابودی سوریه باشد. علت به سادگی این بود که در این قضیه، سازمان پ ک ک در یک معامله ساده به حاکمیت در منطقه ای گمارده شده بود. بعلاوه با همین حاکمیت ابزار فشار بیشتر به ترکیه برای تسلیم خود را تأمین کرده بود. در سطح پایه ای تر، این جهتگیری ناشی از یک سیاست دوره ای پ ک ک در همه کشورهای دارای اقلیت کرد بود. پ ک ک به دنبال مرور کردن سیاست های پیشین متأثر از جنگ سرد، به سیاست مصالحه با کشورهای منطقه روی آورده بود. از نظر اینها کورد می بایست در تمام کشورهای منطقه با سیستم حاکم مدارا کند تا به جایی برسد. در ایران با جمهوری اسلامی، در ترکیه با دولت اردوغان فعلی، در عراق با دولت پرو جمهوری اسلامی ایران در عراق، و در سوریه با حکومت خانواده اسد. سیاست استراتژیک پ ک ک آنروز ارتجاعی ترین سیاستی بود که یک نیروی اپوزیسیون می توانست در پیش بگیرد. طبق همان سیاست، در اوج تظاهرات های قدرتمند در شهرهای ترکیه در سالهای گذشته، مناطق کردنشین آن کشور به یمن قدرت و نفوذ پ ک ک یک سکوت مرگ باری را در پیش گرفتند طوری که در آنجاها پرنده ای هم نمی جنبید.

صرف نظر از سیاست های پشت این تاکتیک، اعمال این سیاست در شرایط سناریوی سیاه سوریه، در عمل به معنی حاکمیت اداری حزب اتحاد دمکراتیک بر کردستان سوریه و دفاع تمام عیار از مناطق حاکمیت خود که اتوماتیک دفاع از مدنیت و موجودیت جامعه بود، قهرمانانه پیش رفت. تسلیح وسیع زنان و مردان در ابعاد توده ای، فداکاری های این نیروها در مقابل داعش، حق حاکمیت این مردم بر مناطقی که خود حفظ کرده و برایش خون های گرانبها داده اند بیش از پیش مورد حمایت انسان آزادیخواه قرار گرفت. همین نقش موجب شده که از سیاست سرکوبگرانه آنها در مقابل نیروهای رقیب شان که جملگی پروناتو هستند، هم چشم پوشی شود. تنها با پیشروی های آنها در جبهه علیه داعش بود که بلوک ناسیونالیست های مخالف را هم ساکت کرد. دوره یکی دو ماه اخیر که نشانه هایی از نزدیکی حزب اتحاد دمکراتیک با امریکا و هماهنگی های بیشتر با آن علیه داعش به چشم دیده میشود، و احتمال پیوستن آن به بلوک هوادار امریکا در سوریه می رود، ناسیونالیسم جناح بارزانی را هم رسماً پشت خود برده است.

توهم یا واقعیت؟

آنچه که امروز در کردستان سوریه میگذرد؛

از روز در دست گرفتن امور اداری مناطق کردنشین سوریه، دولت مرکزی رسماً حقوق ماهانه تمام نیروهای حزب اتحاد دمکراتیک در محل را می پردازد. در تمام مناطق، دفتر اداره اطلاعات دولت سوریه دایر است. در بخشی از امور قضایی در شهرها، کم و بیش کماکان به مراکز دولتی متعلق به دولت بشار اسد مراجعه میشود. قرارداد دولت سوریه مستقیماً نه با حزب اتحاد دمکراتیک که با پ ک ک است. لذا هیچ اقدامی بدون مراجعه به مسئولین بالای پ ک ک در محل و از طریق آنها بدون تأیید مسئولین دولت مرکزی در محل صورت نمی گیرد. در عمق این جامعه، جدا از سازماندهی یک جنگ تمام عیار و قابل ستایش علیه داعش و در دفاع جانانه از مدنیت جامعه، هیچ تغییری در هیچ عرصه ای از زندگی سیاسی اجتماعی و بویژه در زندگی مردم کارگر و زحمتکش در جریان نیست. اصلاً در

جریان نیست، مطلقاً هم در جریان نیست. تسلیح زنان تنها فاکتور قابل توجه است که در ابعاد وسیع در خاورمیانه یک سنت داده نیست، اما باید در نظر گرفت که در خدمت به منافع سازمانی، این اقدام هم میتواند راهی برای مشروعیت باشد بدون اینکه در موقعیت زن در بعد اجتماعی تغییری ایجاد شود. سازمان محاهدین خلق نه فقط زنان در ابعاد وسیع در صفوف خود داشت بلکه در یک اقدام رهبری را هم به مریم رجوی سپرد. در درون سازمان پ ک ک هم همین سیاست حاکم است بدون اینکه در جامعه زیر تأثیر پ ک ک یک ذره تغییر در موقعیت اجتماعاً پست زنان ایجاد شود. دخالت مردم در سرنوشت سیاسی شان هم که جایی در سیاست پ ک ک ندارد. به همین دلیل کانتون های سازماندهی شده با شرکت مردم و برای حل و فصل امور غیر سیاسی است. تعیین سیاست از آن نیرویی است که مسیر عبور کل این جنبش را تعیین میکند، که پ ک ک و نماینده سیاسی یا شعبه محلی آن حزب اتحاد دمکراتیک است.

اخبار درگیریهای گاه و بیگاه بین نیروهای این حزب با نیروهای دولت مرکزی هم که ابزار پز دادن های عناصری از ناسیونالیست های چپ و اساساً غیر جدی اینجا و آنجا پخش میشود، اتفاقاتی خارج از سیاست دو طرف است که خارج از اراده آنها در محل و در دل یک سناریوی سیاه اتفاق می افتد. ضمن اینکه موضع ضد دولتی صرف برای هیچ اپوزیسیون سوری نشان ترقی نیست، چون در بهترین حالت کسی از آنها به اندازه داعش ضد رژیم نخواهد بود.

تاکید بر واقعیات جاری در کردستان سوریه برای افشاگری علیه ناسیونالیسم کرد نیست. ناسیونالیسم کرد اگر چنین عمل نکند ناسیونالیسم کرد نیست. این نکات افشای کار بخشی از ناسیونالیست هایی است که به زبان به اصطلاح چپ، میخوانند ماهیتی متفاوت از ناسیونالیسم کرد نشان امت دهند و متوهمین را به سوپی هدایت کنند که خود در پیش گرفته اند. با توجه به سابقه تاریخی ناسیونالیسم کرد، همین سیاستی که این حزب در سوریه اتخاذ کرده است، از نظر من کمونیست نوعی، قابل تقدیر و فداکاری های این زنان و مردان قابل ستایش است. اما فروش ناسیونالیسم به قیمت کمونیسم در این وسط، بدترین فرصت طلبی از طرف آنهاست که حتی قدر همین که میگذرد را نمیدانند و از سر نارضایتی از آن، داستان فروش گنجشک به قیمت قناری را تکرار میکنند.

۱۳ خرداد ۹۵ - ژوئن ۲۰۱۶

منابعی که برای تهیه این داداشت به آنها مراجعه شده است؛

متن قرارداد "آدانا" که طبق آن پ ک ک و اوجلان از سوریه بیرن رانده شدند.

http://www.mfa.gov.tr/_p_statement-made-by-ismail-cem_-foreign-minister_-on-the-special-security-meeting-held-between-turkey-and-syria_br_october-20_-1998_br_unofficial-translation__p_.en.mfa

دلایل استفاده حکومت حافظ اسد از پ ک ک و دلایل پایان این استفاده در سال ۱۹۹۸

<http://www.washingtoninstitute.org/policy-analysis/view/syria-and-turkey-the-pkk-dimension>

منبع مورد اشاره در باره مصاحبه عبدالله اوجلان در مورد عدم موجودیت چیزی به اسم کردستان در کشور سوریه

<https://now.mmedia.me/lb/en/commentary/565108-the-pkk-assad-regime-story-harmony-discord-and-ocalan>

در مورد تاریخ رابطه پ ک ک با دولت سوریه و ...

<https://now.mmedia.me/lb/en/commentary/565108-the-pkk-assad-regime-story-harmony-discord-and-ocalan>

آخرین مصاحبه با اوجلان/ کریس کوچرا/ خیانت دولت سوریه به کورد

<http://www.chris-kutschera.com/A/Ocalan%20Last%20Interview.htm>

برای درک ریشه های سیاسی اختلافات ناسیونالیست های کورد رجوع کنید به

<http://www.hekmatist.com/2015/Dargiriye%20nasionatism%20kurd%20Mohamad%20Fatahi.html>

برای درک مانیفست اوجلان مراجعه کنید به

<http://hekmatist.com/2015/Nina%204%20Mohamad%20Fatahi%201.html>

باید توجه داشت که در هیچ کجای اسناد پ ک ک اثری از اطلاعیه شان در محکومیت تظاهرات مردم در شهرهای کردستان ایران و اتهام اسرائیلی و امریکانی بودنش در دست نیست. برای چنین سندی تنها راه اتکا به افشاگری نیروهای منتقد این سازمان است که آنرا محکوم کردند.

در مورد ادعای اوجلان هم مبنی بر عدم وجود کردستان سوریه و مشکل کرد در آنجا، در اسناد پ ک ک قابل دسترس نیست. در حالیکه این مسئله در کتابی آمده است که تماماً مصاحبه با اوجلان است. همانطوریکه هیچ سندی دال بر همکاری حزب دمکرات کردستان عراق با جمهوری اسلامی در اشغال کردستان در سالهای بعد از انقلاب در سایت و منابع این سازمان در دست نیست. البته ظاهراً هیچ سندی هم برای نشان دادن همکاری مسعود بارزانی با داعش وجود ندارد...

چپ ناسیونالیست و پ ک ک

محمد فتاحی

این یادداشت به علل پیوستن چپ های ناسیونالیست به سازمان پ ک ک در ایران می پردازد. برای این کار سیاست و پراتیک این سازمان را مروری میکند.

سیاست رسمی امروز پ ک ک در همه کشورهای ایران و عراق و سوریه و ترکیه شرکت در قدرت سیاسی موجود است. در ترکیه برای شرکت در حاکمیت سیاسی-اقتصادی به رهبری اردوغان، در ایران برای شرکت در حاکمیت به رهبری خامنه ای، در عراق با دولت فلعی و در سوریه با دولت بشار اسد است. در قطب بندی های سیاسی-نظامی منطقه ای جزء بلوک جمهوری اسلامی است. جنگ امروزش هم با دولت ترکیه نه از سر زیاده خواهی های آن که از پاسخ منفی دولت اردوغان برای پذیرش آنها به عنوان متحد خویش است. در مقایسه با احزاب سیاسی در ایران، البته در برخورد با حاکمیت، اینها به سنت حزب توده و اکثریت شبیه اند که توسط جمهوری اسلامی از دایره احزاب خودی رانده شده و علیرغم میل خود به درون اپوزیسیون سیاسی پرتاب شده اند. با این حال حزب توده و اکثریت اگر در سنت رفرمیستی جنبش کارگری حضور دائم دارند، سنت سیاسی پ ک ک در برخورد به طبقه کارگر از جنس احزاب سنتی و محافظه کار ناسیونالیست کرد است که با کارگر و مطالبات و موجودیت آن بیگانه اند.

چپ ناسیونالیست این حقایق را میدانند و کتاب مانیفست عبدالله اوجلان جای سوالی برای کسی باقی نگذاشته است. با این حال سوال به سادگی این است که عشق این نوع چپ به این سازمان چیست؟

چپ ناسیونالیست حق داشت به پ کاکای دوران بلوک شرق عشق بورزد. آن دوران همه ناسیونالیست های کرد از پ ک ک تا خانواده بارزانی و طالبانی و کل بقیه، دسته جمعی قبله شان "سوسیالیستی" و "سوسیالیسم" جزو اساسی برنامه شان بود. با سقوط دیوار برلین اگر افق همه دمکراسی و بازار آزاد شد، پرچم پ ک ک هم به تدریج بازاری تر شد؛ دقیقاً مشابه پرچم های برافراشته بر سر در همه دولت های منطقه! نقد سوسیالیسم مارکس توسط اوجلان در کتاب نامبرده به عنوان "تخیل" و در کنار آن دفاع از اسلام نه فقط به عنوان واقعیت که به عنوان پرچم رهایی مردم در این منطقه، دست پ ک ک را برای دوستی و اتحاد و خدمت به هر دولت و قدرتی در منطقه باز گذاشته است.

تصویر سنتی از پ ک ک در اذهان عموم اگر به دلیل ادعاهای سوسیالیستی آن چپ بود، امروز دو فاکتوری حضور زن در صفوف آن و نبرد این نیرو با داعش فاکتورهای جذب این چپ به پ ک ک است. تصویر صفوف زنان مسلحی که در برابر اسلامی های داعشی می جنگند، بالاترین تصویر تبلیغاتی پ ک ک و شاخه های آن است. در این تصویر، زن مسلح در صفوف آن به اوج قدرت و آزادی رسیده و همراه مرد گریلا به اصطلاح مشغول جارو کردن اسلامیون است.

اجازه بدهید به این دو قدرت جاذبه پ ک ک و غش کردن این چپ برای آن پردازیم؛ زن مسلح، و جنگ علیه داعش.

حضور زن در صفوف پ ک ک و رابطه آن با رهایی زن

نیروهای برخاسته از جامعه شهری در کشورهای منطقه تحت تاثیر مدرنیزاسیون جامعه، صرفنظر از ماهیت سیاسی شان، حضور زن در صفوف شان بخشی از موجودیتشان است. حضور زنان در ابعاد وسیع در سازمان مجاهدین خلق ایران و در پ ک ک ناشی از این واقعیت مدرن جامعه امروز است. اما تحمیل حضور زن به این سازمان ها الزاما به معنی تسخیر موقعیت برابر با مرد توسط زنان و یا قائل بودن به برابری زن و مرد در این سازمانها نیست. زن در مجاهدین باید کماکان اسیر اسلام بماند و در مقابل جنس مخالف روی بیوشاند. در پ ک ک هم زن باید به موقعیت مرد ارتقا یابد و "مرد" شود تا در موقعیت مرد برای امر ملی بجنگد. در اینمورد خود او جلان در کتابش به نام مانیفست آزادی زن، رسما میگوید زمان آزادی زن بعد از آزادی ملی میرسد؛ چیزی که قبلا رهبران سنتی تر ناسیونالیسم کرد و احزاب شان گفته و نوشته اند. نتیجتا همانطور که می بینیم موقعیت زن در پ ک ک همانند موقعیت زن در مجاهدین هیچ ارتباطی با رهایی زن ندارد.

بگذارید از زبان خودشان بشنویم که زن چگونه به خدمت گرفته شد؛ عثمان او جلان برادر عبدالله او جلان که به گفته خودش با حمایت جمهوری اسلامی از جمیل بایک، رقیب او در رهبری پ ک ک، جایش تنگ و ناچار به کناره گیری میشود، در یک مصاحبه اش با احسان هوشمند در مورد علل حضور زن در پ ک ک میگوید که :

"لازم بود کردها با تمام توان خود جنگ کنند. زن نیمی از جامعه است و او هم نیرویی است که باید علیه دشمنان خود فعالیت کند؛ یعنی لازم است تمام امکانات خود را وارد شورش کند. می توان گفت نیروی زن خوب است به ویژه اینکه روحیه مردها را تقویت می کند. هنگامی که زنان با مردها باشند مردها دوبرابر جنگ خواهند کرد و این برای مردان نیروی خوبی است." (۱)

معلوم شد تمام خاصیت حضور زنان در مبارزه برای تقویت روحیه مردان آنهم در مبارزه ملی است. آنوقت چپ مدهوش پ ک ک با دیدن زنان در صف این سازمان از شوق غش میکنند و فریاد ببینید برابری زن و مرد را متحقق کردند را سر میدهد.

اما در مورد موقعیت زن، نگاه خود عبدالله او جلان به این مسئله دیدنی است. کتاب مانیفست آزادی زن به قلم ایشان، سرچشمه ستمکشی زن و مسیر رهایی آن را از نظر او نشان میدهد. برای این کار به زندگی اولیه کردها برمیگردد و از نظر خود سومری های بین النهرین را که از نظر او منشأ شکل گیری جوامع اولیه انسانی بر روی کره خاک بوده اند را اصل و نصب کرد ارزیابی میکند و در متن آن به ریشه های ستم کشی "زن کورد" می پردازد. بحث این نوشته کوتاه ادعاهای بی پایه، غیر علمی و در هم و برهم عبدالله او جلان در مورد انسان سومری و ریشه اجدادی کرد و آن تاریخ نیست. اشاره به آن نوشته برای درک نگرش او جلان به زن و نقش و موقعیت اجتماعی اوست. این کتاب برای کسی که سراغ دیدگاه او جلان به زن و موقعیت زن در پ ک ک میگردد، مملو از داستان ها و گفته های ناپایی است که بعضا تصورشان هم سخت است. در همین کتاب زن را منشأ فساد اولیه جوامع انسانی ارزیابی میکند و مینویسد:

"کردهای نخستین در نظام بردهداری سومر، با استفاده از جنسیت زن به انحطاط کشیده شده و همدست [نظام برده داری] گردانیده شدند".

او جلان به عنوان سیاستمدار مشغول تاریخ است تا سیاست های امروزش را با اتکا به چنین پشتوانه های تاریخی توجیه کند. این ادعا همانی است که تاریحا توسط مذهب و سنن قبیله ای در رابطه با زن

شده است؛ زن به عنوان شیطان، به عنوان منشا شر، به عنوان سرچشمه فساد جامعه و عامل به انحطاط کشاندن مرد! حکم اسلامی او در جای دیگری در صفحه ۱۲۲ همین کتاب به شیوه دیگری به این عامل انحطاط اشاره دارد که میگوید:

"دلیرترین مرد کُرد همین که پای زن به میان می آید محو شدنی است."

این نگرش او جلان را با نگرش تمام ادیان عقب مانده و ارتجاعی جهان مقایسه کنید تا متوجه عمق عقب ماندگی و پوسیدگی نظرات "رهبر آپو" و سازمانش شوید. داستان حشری شدن مرد مسلمان در صورت نگاهش به زن و توصیه مذهبی به مرد برای پرهیز از نگاه حرام ... را چه کسی هست که بارها نشنیده باشد؟ او جلان ورژن ملی همین نگاه ارتجاعی و ضد زن اسلام به زن است.

زن با این ماهیت و نقش چرا باید از او جلان و حزب سیاسی او ارج و حرمت برابر تحویل بگیرد؟ وقتی او جلان در تعریف رفتار پیغمبر اسلام با زن از همه مسلمین جلو میزند، چرا باید برای رهایی زن کاری کند؟ در مورد ازدواج های پیغمبر اسلام در صفحات ۴۴ و ۴۵ و ۴۶ همین کتاب مانیفست آزادی زن میگوید:

"حضرت محمد کسی است که بیش از همه در برخورد با زن عشق به خدا را بازتاب داده است. در آن دوران پیشرفته ترین شخص می باشد. این نوع عشقورزی که بعدها فراموش گردید در واقع با توجه به شرایط آن دوران به نحوی، متعالی ساختن زن و خانواده می باشد. فاصله بین عشق الهی و عشق به زن چندان زیاد نیست... حضرت محمد به زنی که در چنین ساختار اجتماعی بدوی به دیده در دسر و مایه حقارت نگریسته می شود ارزش داد، این را در ازدواجش با زنان عشایر و اقشار مختلف متجلی ساخت." در صفحه ۱۴۴ کتاب رهبریت و خلق که یک مصاحبه طولانی با اوست میگوید:

"هستند کسانی که میگویند چرا محمد به این تعداد زن عقد کرده است؟ من میگویم که کار خوبی را انجام داده است. حتی اگر چندین زن دیگر را نیز به عقد خود در می آورد، کار اشتباهی نبود. چون می توان او را به عنوان یکی از عاشقان بزرگ قلمداد نمود. با زنان همانند کودکان رفیق و یار بود. شخصیتی دمکرات بود من این موارد را قبول دارم."

پرهیز پیغمبر مسلمانان از همخوابگی با عایشه ۶ ساله و تحمل فداکاری انتظار برای رشد بیشتر این کودک، احتمالا بالاترین درجه دمکرات منشی محمد نزد او جلان باشد!

در همین مصاحبه او جلان میگوید که خود را مسلمان میدانند، اما او اولین مسلمانی است که این اندازه راسخ و بی پروا از مالکیت پیغمبر اسلام بر صفی از زنان دفاع میکند.

اینها عقاید دینی و سیاسی او جلان نسبت به زن بطور کلی است. زمانی که این عقاید در مورد "زن کورد" بیان میشوند، دامنه محاصره تنگ تر میشود؛ در صفحه ۱۵۱ همین کتاب مانیفست آزادی زن به تفصیل می نویسد که زن کرد تنها با شرکت در مبارزه برای آزادی وطن است که زن میشود. برای او قبل از هر چیز وطن و خاک مقدس است و اگر بحث متداول ازدواج هم طرح باشد ازدواج با میهن پرستی است. او جلان زن کرد را به شرکت در مبارزه ملی و به در پیش گرفتن راه راهبه های کلیسایی هدایت میکند؛ زنان مقدسی که حق ازدواج ندارند!

همین نگرش راهی بسوی سازماندهی واحدهای جداگانه زنان به شکل مذهبی است. زنان و مردان جنگجوی پ کاکایی از ازدواج و رابطه جنسی منع میشوند تا این ممنوعیت راه فساد اخلاقی آنها را ببندد!

اوجلان در صفحه ۹۵ کتاب چگونه باید زیست، مدعی است که:

“اگر دو تن را که باهم ارتباط دارند به حال و روز خود بگذارید در اولین فرصت یا می‌گیرند یا به خیانت کشیده می‌شوند.”

در صفحه ۱۹۹ همین کتاب خطاب به نیروهای گریلای شان می‌گوید:

“بردگان حق ازدواج نداشتند. مادامی که در وضعی بدتر از بردگان هستید، نمی‌توانید رهایی یابید و حق ازدواج و چیزهایی از این قبیل نخواهید داشت.”

در صفحه ۹۳ همین کتاب می‌گوید:

“نمی‌توانی در جایی که دشمن آن را واجب به وجب اشغال کرده آشیانه بسازی... احتیاج به آزاد کردن یک منطقه کوچک دارید و از خطر دور بمانید. در غیر این صورت جستجوی ارضای راه‌های غریزه جنسی خیانت است زیرا به بی‌ارادگی می‌انجامد.”

بوی عفونت و گند اسلامی سخنان رهبر پ ک ک را از فرسنگها می‌شود شنید. با این جهتگیری و با هدف جلوگیری از رشد خیانت و بی‌ارادگی در صفوف گریلاها، رابطه جنسی و ازدواج در پ ک ک ممنوع شده و خاطیان حکم مرگ می‌گیرند. امروز دیگر نمونه‌های غم‌انگیز اعدام نیروهای پ ک ک به “اتهام” رابطه جنسی، در معرض دید قرار دادن جنازه گلوله باران شده گریلاها توسط پ ک ک برای عبرت گرفتن بقیه در منطقه قندیل را دیگر کسی مخفی نمی‌کند.

عثمان اوجلان در آن مصاحبه اش با احسان هوشمند بطور پوشیده و کوتاه به این جنایات اشاره میکند و می‌گوید:

“در ابتدا در پ.ک.ک کسانی را که مخفیانه ازدواج می‌کردند می‌کشتند، ولی حالا رسوا و رها می‌کنند.”

ظاهراً باید برای این “پیشرفت” به رهبری پ ک ک تبریک گفت که به جای به قتل رساندن “متهمین” به عشق به زندگی امروز آنها را “رسوا و رها” میکند. تحت حاکمیت جمهوری اسلامی هم خاطیان و “مجرمین” رسوا میشوند آنهم از راه کلاه بوقی، انداختن آفتابه به گردن، نمایش با سر تراشیده در معرض عموم و شیوه‌های مختلف دیگر “رسواسازی” و تحقیر و توهین و خرد کردن شخصیت شان در انظار عمومی. مصاحبه شونده توضیح نمیدهد که مراسم “رسواسازی و رها کردن” توسط پ ک ک علیه فرد خاطی طبق کدامیک از رسومات رایج در شرق و دنیای کهن پیش برده میشود.

سیاست پ ک ک در برخورد به مناسبات زن و مرد و رابطه جنسی و نیاز غریزی دو انسان به هم، در کنار اینکه ضد زندگی، ضد نیاز طبیعی انسان و ضد ابتدایی ترین حقوق است، فقط زیر شعار پرطمطراق همه نیروها برای پیروزی ملت کرد ممکن است. اول “رهایمی ملی”، حق و حقوق انسانی و رهایی از قید و بندهای اسارت جنسی و...!

حضور زنان در صف پ ک ک، سازمانی که مانیفست رهبری اش چنین ارتجاعی، اسلامی و ضد زن است همانقدر میتواند نشانه وجود برابری زن و مرد در این سازمان باشد که رئیس جمهور لچک به سر مجاهدین و فرماندهان زن در صفوف سازمان مجاهدین خلق حاکی از برابری زن و مرد در این جریان اسلامی-ارتجاعی است.

موقعیت زن در کردستان ترکیه

پ ک ک دارای وسیعترین پایگاه توده ای در کردستان ترکیه در سالهای اخیر بوده است. با این حال سطح عقب افتادگی در برخورد به زن در آن منطقه زبانزد خاص و عام است. هنوز سنتهای عقب مانده و ارتجاعی ضد زن در این مناطق حاکم است. زیر چتر سازمان پ ک ک هیچ نهاد و سازمان قدرتمندی برای ایجاد تغییر در موقعیت زن در آن منطقه مشغول کار نیست. این در حالی است که پ ک ک از فرصت دوفاکتوی علنی و قانونی برای فعالیت برخوردار است و عملاً توسط حزب دمکراتیک خلق ها نمایندگی سیاسی میشود. میتینگ های توده ای آنهم در جاهایی مانند دیاربکر با شرکت میلیونی مردم برگزار میشود. برای نیرویی که ذره ای هوای حق و حقوق زن را داشته باشد، یک اقدام کوچک میتواند در این عرصه انقلابی زنانه سازمان دهد. در خارج مرزهای ترکیه هم خانواده های مهاجر و فراری از آن جامعه در کشورهای اروپایی که بخش اعظم شان تحت تاثیر پ ک ک هستند، فضای تنگی برای نفس کشیدن های زنانه دارند و داستان های غم انگیز قتل ناموسی و ناموس پرستی های فضای این خانواده ها یک تم اصلی کمپین های دفاع از حقوق زنان است.

در ترکیه اتحادیه ها و سندیکاها کارگری سطحی از آزادی فعالیت را به دولت تحمیل کرده اند و در بخشی از رشته ها قدرتمند اند. اما در کردستان ترکیه حضور تشکیلات قدرتمند پ ک ک نه تنها کمکی به راه اندازی اتحادیه و سندیکا نکرده است بلکه در دوره هایی که مذاکره پ ک ک با دولت مرکزی در جریان بود، مناطق کردنشین بی صداترین و ساکت ترین منطقه در مقایسه با مناطق ترک نشین کشور بودند که برای مطالبات سیاسی اقتصادی در مقابل دولت اعتراضات وسیعی را سازمان دادند. لذا هر رهگذری شاهد است که سازمان پ ک ک به جز جنگ برای شرکت خود در قدرت سیاسی مطلقاً مشغول هیچ امری برای تغییر مثبت در جامعه به نفع توده زحمتکشان نیست.

جنگ در کردستان سوریه

کردستان سوریه را سازمان پ ک ک و حزب سازمان داده شده توسط آن، حزب اتحاد دمکراتیک از دولت بشار اسد تحویل گرفت تا از طرفی نیروی ارتش دولت به نفع شرکت در جنگ در مناطق دیگر، آزاد شود. از طرف دیگر هم، منطقه کردستان به جای پیوستن به جبهه ناتو محافظ امنیت و زندگی خود باشد. پ ک ک و حزب اتحاد دمکراتیک در این مقطع مسئولانه ترین سیاست را در پیش گرفتند تا در مقابل تهدیدهای فضای جنگی امنیت جامعه را تامین کنند. سیاست تضمین امنیت جامعه سیاست دو طبقه اصلی کارگر و سرمایه دار هم هست. هر دو برای سازماندهی جامعه به امنیت آن نیاز دارند. لذا این سیاست با منافع طبقه حاکمه در کردستان سوریه هم تطابق کامل دارد. بورژوازی این منطقه برای اعمال حاکمیت خود بر کردستان سوریه، بطور طبیعی باید صاحب جامعه با مکانیزمها و سوخت و ساز آن باشد. به زبان دیگر، وجود یک جامعه و امنیت آن پیش شرط طبیعی اعمال حاکمیت بر آن است. لذا طبقه حاکمه در این منطقه که توسط حزب صالح مسلم نمایندگی میشود، تمام توانش را برای یک سازماندهی توده ای و قهرمانانه در دفاع از امنیت و زندگی در آن منطقه را به کمک پ ک ک و البته حمایت دولت سوریه به خرج داد. این اقدام و این سیاست بورژوازی کرد در کردستان سوریه شایسته بالاترین حمایت های بشری بود و تحویل گرفت. حزب اتحاد دمکراتیک با این کار جایی در قلب انسانیت برای خود پیدا کرد. حمایت بشری از آن شباهتی به حمایت جهانی از جنبش ضد آپارتاید در افریقای جنوبی به رهبری مندللا بود. نبرد علیه نژادپرستی در افریقای جنوبی و علیه وحوش ناتو در کردستان سوریه، هر دو از حمایت جهانی

برخوردار شدند ولی چنین حقانیتی به آنها ماهیتی انقلابی و یا چپ نمیدهد. جنگ علیه داعش و نیروهای ناتو توسط بورژوازی حاکم بر کردستان سوریه البته برای تامین امنیت جامعه بود، ولی این کار برای سازماندهی حاکمیت خود بورژوازی بود، نه برای ایجاد تغییرات ماهوی در زندگی مردم آن جامعه. از روز اول هم قرار نبوده که چنین شود. کسی که به اسم چپ، آن جنگ را بهانه ای برای پیوستن خود به صفوف آن میکند، تمایل واقعی خود برای همراهی با طبقه حاکمه در آن منطقه را به نمایش میگذارد. تفاوت عمیقی میان دفاع از یک سیاست نیرویی یا دولتی با دفاع و پیوستن به آن نیرو و دولت وجود دارد. وقتی ما شاهدیم که تقریباً نود و نه درصد این چپ پیوسته به پ ک ک و احزاب وابسته به آن، از میان روشنفکران چپ کردستانی بوده است، به عمق نفوذ ناسیونالیسم در این چپ پی می بریم. اینکه پیشروی های ناسیونالیسم "خودی" مورد علاقه این نوع چپ است، این واقعیت را که عشق اصلی چپ ناسیونالیست همان عشق دیرینه ناسیونالیسم سنتی کرد است، به روشنی میتوان دید.

به عنوان موخره

چپ ناسیونالیست کرد برای فریب خود و توجیه پیوستن خود به پ ک ک، این سازمان را چپگرا معرفی میکند. با اتکا به اسناد خود این سازمان نشان دادیم که اپسیلونی چپگرایی و انقلابیگری سوسیالیستی در وجود این حزب وجود ندارد. نه فقط این بلکه این نیرو جز روشن بین ترین های خانواده ناسیونالیسم کرد است در یارگیری و دوستی و وحدت با بلوک ها و دولت ها و قدرت های ارتجاعی منطقه ای و جهانی ذره ای تردید به خود راه نمیدهد. اینها در میان ناسیونالیست های کرد تنها نیرویی اند که همزمان و همزمان به بقیه هشدار میدهند که کردستان نباید مسیری بسوی جدایی و استقلال و یا حتی برگزاری رفراندوم برای تصمیم گیری برگزار کند. چنین سیاستی یک همسویی استراتژیک با همه دولت هایی است که حل مسئله کرد در آنها با مراجعه به آرای همگانی و رفراندوم برای استقلال یا زندگی بعنوان شهروند متساوی الحقوق، آنها را در تحمیل مردم منتسب به کرد و استفاده از ستم ملی برای بند و بست و معامله با دولتها و نیروهای ارتجاعی خلع سلاح میکند.

در سایر عرصه ها، سیاست اینها نه منشا تغییر برای زن است و نه کارگر و نه رفاه جامعه. نه فقط این بلکه با عمده کردن امر شرکت خود در دولت مرکزی و تبدیل امر ملی خود به امر همگانی، راه شرکت توده مردم در عرصه های دیگر مبارزه اجتماعی را سد کرده، به تفرقه ملی میان کارگر "کرد" و "ترک" دامن زده و عملاً مانع حضور مردم کردستان ترکیه در مبارزه سراسری برای آزادی، رفاه و سعادت شده اند. در متن اعتراضات وسیع در شهرهای مختلف ترکیه، در دورانی که پ ک ک مشغول مذاکره برای پذیرش توسط اردوغان بود، کردستان به یمن نفوذ پ ک ک ساکت ترین و گوش به فرمان ترین منطقه این کشور در مقابل دولت اردوغان بود. چپی که جنگ عادلانه بورژوازی در کردستان سوریه علیه داعش و برای تامین امنیت جامعه را به عنوان انقلابیگری سوسیالیستی و یا حتی به عنوان گوشه ای از جنگ برای عدالت و برابری به خورد دیگران میدهد، دارد رسماً در چشم کارگر و مردم و برای ایجاد توهم نسبت به قدرت طبقه حاکمه خاک می پاشد و رسماً شریک حاکمیت بورژوازی بر مردم ستمدیده میشود. جنگ در کردستان سوریه صرفنظر از ماهیت سیاسی سازمانده آن، مادامیکه متضمن امنیت در مقابل سناریوی سیاه امروز است، مورد حمایت انسان شرافتمند و کمونیست هاست. اما فروش این سیاست به عنوان جنگ برای آزادی و برابری و عدالت و... و قالب کردن نیروی سازمانده این مقاومت بعنوان جریانی چپ، سوسیالیست خاک پاشیدن در چشم همه است.

خارج از مرزهای سوریه و سیاست دفاع از امنیت در مقابل سناریوی سیاه، پ ک ک و نیروهای نزدیک به او نه تنها فعالیت شان بلکه هیچ تک سیاست شان نباید مورد حمایت نیروی سوسیالیست و کمونیست قرار بگیرد. اینها امروز در متن رقابت های منطقه ای بیش از همیشه در یک بلوک بندی معین و تمام اقدامات شان با این بلوک تنظیم میشود. عیناً مانند تعلق دولت بارزانی به بلوک ترکیه و عربستان و از طریق آنها همه وحوش زیر دست این دولت ها، تعلق بلوک پ ک کاکایی ها به بلوک جمهوری اسلامی نه برای رهایی احداثی در کردستان ترکیه که برای تقویت قدرت خود این سازمان ها و تحمیل خود به عنوان شریک قدرت همین قدرت های بورژوازی و ارتجاعی منطقه اند. چپی که همراه اینها میرود، در زمین واقعی هیچ دلیلی جز عرق ناسیونالیستی برای خود ندارد.

۱۵ اردیبهشت ۹۶ - ۲ مه ۲۰۱۷

(^۱) http://www.ehsanhousmand.info/fa/abdoullah_ojalan_interview_pk_establishment

متضاد و متفاوت طبقاتی این همسویی را کنار گذاشته و باز جنگ و دعوی طبقات متخاصم جامعه یعنی بورژوازی و طبقه کارگر و محرومان جامعه از سر گرفته می شود. در نتیجه هیچ کنفدرالیسمی نمی تواند بهشت موعود "همه با هم خوشبخت می شویم" را به مردم هدیه و یا وعده دهد.

در تئوری و تز اوجلان، دولت یا به تعبیر خود او، "دولت-ملت" باید جای خود را به "ملت دمکراتیک" و "خودمدیریتی دمکراتیک" بدهد. و این گذار از دولت به ملت دمکراتیک و بدون دولت، گذاری مسالمت آمیز و دمکراتیک است. حکومت ها را باید با مسالمت و مذاکره به قبول ملت دمکراتیک و خودمدیریتی وادار کرد.

در این نظریه، قیام و انقلاب و براندازی خشونت است و نیازی به این کار نیست. اگر حاکمیت به واگذاری دولت به نفع خودمدیریتی دمکراتیک تن نداد باز "ملت" از پایین کار خود را می کند و فارغ از دولت و حاکمیت، مدیریت محلی را به دست می گیرد و خودمدیریتی دمکراتیک را بنیان می گذارد...! در ادامه همین یادداشت خواهیم دید که حتی نامگذاری و لباس پوپولیسم بر تن این نظریه بسیار گشاد است و اساساً توهمات خرده بورژوازی عقبمانده ی جامعه را نمایندگی می کند. بعلاوه این نظریه و مقوله ذهنی و من در اوردی، علیه انقلاب کارگری و سوسیالیسم و حتی علیه انقلاب توده ای از پایین برای کسب قدرت سیاسی و برقراری شوراهای مردمی برای دخالت در سرنوشت جامعه است. این نظریه ای ارتجاعی و بورژوایی، طرح جاودانه کردن نظام تبعیض و کار مزدی و راه حلی برای آشتی طبقاتی و تقسیم ارتجاعی جامعه به اقوام و قبایل و ملت ها و مذاهب است. این الگوی زندگی قبیله ای و بدوی است. نظام سرمایه دارانه بدون دولت و حتی نظام سوسیالیستی بدون دولت تا زمانی که برابری کامل و تقسیم کار اجتماعی هر کس به اندازه توانش کار می کند و به اندازه نیازش از جامعه می گیرد، برقرار نشده باشد، جز هرج و مرج و بی نظمی و معنی ندارد.

با نگاهی به نتیجه ی عملی و سیاسی که از این تئوری و تفکر در آمده است، نوسانات، سرگردانی و بی افقی سیاسی و مخرب بودن آن را در سالهای اخیر در مناطق مختلف کردستان شاهدیم.

کردستان ترکیه

در کردستان ترکیه سیاست جدید اوجلان مبارزه مردم کردستان علیه ستم ملی و حاکمیت ناسیونالیسم فاشیست ملت بالا دست را به حاشیه رانده و قربانی کرده است. حق مردم کردستان برای جدایی از فاشیسم حکومت مرکزی که اخیراً حزب عدالت و توسعه به رهبری اردوغان نمایندگی می کند، خط کشیده شده است. سیاست "آشتی ملی" و ملت واحد ترکیه در "کنفدرالیسم دمکراتیک" اوجلان، مردم کردستان را به دامن حزب اردوغان انداخته و در انتخابات های اخیر دیدیم که این حزب در کردستان بیشترین رای را برای مجلس ترکیه و ریاست جمهوری اردوغان کسب کرده است. و این در شرایطی است که حزب حاکم در ترکیه بر سیاست پاکسازی قومی و سرکوب کارگران و زحمتکشان کردستان پافشاری می کند و اساساً هیچ حقی برای این مردم را به رسمیت نمی شناسد.

بعلاوه این سیاست علیرغم شعار برابری ملت ها "ملت دمکراتیک"، زمانی که حزب حاکم ترکیه به رهبری اردوغان به سرکوب مبارزات اقتصادی و سیاسی کارگران و زحمتکشان در استانبول و دیگر شهرهای بزرگ ترکیه می پرداخت؛ حزب کارگران کردستان "پک ک" سکوت کامل اختیار کرد و در کردستان هیچ حرکت اعتراضی و همبستگی با مبارزات زحمتکشان ترکیه بعمل نیامد. در آخرین

اتوبی خرده بورژوایی "کنفدرالیسم دمکراتیک"

در حاشیه پروژه کودار و پژاک

مظفر محمدی

اخیراً اعلامیه ای تحت عنوان "پروژه ی کودار و پژاک جهت اقدام برای دموکراتیزه کردن ایران"، منتشر شده است.

بدواً باید بگوییم که اسامی جامعه دمکراتیک و آزاد شرق کردستان "کودار" و حزب حیات آزاد کردستان "پژاک"، اولی نامی ناآشنا برای مردم و دومی آشنا اما نامربوط به جامعه ایران و کردستان ایران است. این دو نام، دست ساز حزب کارگران کردستان ترکیه "پک ک" برای کردستان ایران است.

پک ک در کردستان عراق هم احزاب و جریاناتی به اسامی گوناگون ساخته و طرفداران خود را در آن ها سازمان داده است.

اما نه کودار و پژاک در کردستان ایران و نه سازمانهای وابسته دیگر پک ک در کردستان عراق که آخرینشان "ته فگه ر" نام دارد، هیچ وقت نتوانسته اند رقیب قابل توجهی برای احزاب و جریانات اصلی ناسیونالیسم کرد در این مناطق شوند و در حاشیه ی این احزاب و جامعه باقی مانده اند.

به این اعتبار اعلامیه کودار و پژاک به نام "اقدام برای دموکراتیزه کردن ایران"، بیشتر ادعایی بی پایه و اساس است!

اما قبل از اینکه به خود پروژه ی کودار و پژاک بپردازم لازم است به بنیان این تفکر و طرح، اشاره کوتاهی داشته باشم.

اوجلان و طرح "کنفدرالیسم دمکراتیک"

"کنفدرالیسم" و "خودمدیریتی دمکراتیک" بعنوان طرح و تئوری ای که عبدالله اوجلان از متفکرین امریکای لاتین به عاریه گرفته است، در سالهای اخیر در میان بخشی از روشنفکران خرده بورژوای کرد دست به دست می گردد و بجای راه حل روشن و قابل درک، اساساً شیفتگان این تز را دچار گیج سری سیاسی کرده است.

تئوری اوجلان ابتدا جامعه را به ملت ها و اقوام و حتی قبایل تقسیم و بعد در یک سناریوی کمدی همه را به آشتی و همکاری در چارچوب "ملت دمکراتیک" دعوت می کند. غافل از اینکه وقتی جامعه را به اقوام و ملت های کرد و عرب و مسلمان و فارس و بلوچ و ترک و... تقسیم می کنی، وقتی جامعه طبقاتی را به خلق ها و اقوام تقسیم می کنی، هیچ چسب دمکراتیکی نمی تواند آنها را بهم بچسپاند. تاریخاً هم ممکن نشده است. حتی اگر در مقطع تاریخی معینی یک منفعت مشترک مثل ستم ملی و یا سرنگونی یک دیکتاتوری، این مردم و خلق هایی که شامل بخشهایی ناراضی از بورژوازی و متوسط و طبقه کارگر و زحمتکشان هم می شود را به هم نزدیک و همسو می کند اما در نهایت امر منافع

انتخابات ترکیه هم بیشترین تعداد نمایندگان پارلمان ترکیه که در کردستان رای آوردند متعلق به حزب حاکم اردوغان بود.

در نتیجه و در واقع سیاست اوجلان و حزبش ناشی از تز "کنفدرالیسم دمکراتیک"، ابزاری در خدمت آشتی پک ک و حکومت ترکیه و شریک شدن این حزب در قدرت است و بس. اوجلان چند دهه فداکاری زحمتکشان ترکیه علیه فاشیسم حکومت های ترکیه را فدای پذیرفته شدن حزبش توسط حکومت مرکزی کرده است. هدفی که تا کنون حتی به آن نزدیک هم نشده است. پک ک مثل همه احزاب ناسیونالیست کرد منطقه، تابع سیاست ادامه ی حیات در شکاف دولت ها و جنگ و سیاستش در خدمت پذیرفته شدن و شریک و سهمیم شدن در قدرت و ثروت با بورژوازی حاکم است. طرح "کنفدرالیسم دمکراتیک" هم در خدمت این هدف قرار گرفته است. ولو این طرح تا کنون کمکی به این جریان نکرده است.

کردستان سوریه

در کردستان سوریه هم تحت تاثیر سنت جاافتاده ناسیونالیسم کرد (زندگی در شکاف دولتها) و سیاست منتج از تفکر عاریه ای "کنفدرالیسم دمکراتیک" هیچ دورنمایی برای زحمتکشان کردستان سوریه علیرغم فداکاریهایشان در جنگ علیه داعش و دشمنان دیگر وجود ندارد. حزب دمکراتیک کردستان سوریه هم در پیروی از تز و تئوری و سیاست اوجلان، عملاً بمثابة پاندولی بین دول امپریالیستی امریکا و متحدینش از طرفی و روسیه و دولت بشار اسد در نوسان است. به تبعیت از این سیاست ارتجاعی، حق مردم کردستان سوریه برای تعیین سرنوشت و رای به جدایی یا ماندن در چهارچوب کشوری سوریه سلب شده و هیچ حرفی از آن به میان نمی آید.

همه می دانند که سرنوشت سوریه و از جمله کردستان سوریه را دول دخیل در این کشور و با منافع متفاوت تعیین می کنند. کردستان سوریه در این معادلات کجا ایستاده است؟ در بعد داخلی و مدیریت جامعه، تصمیم گیرنده در این موضوع کیست؟ کانتون های مختلف؟ ی پ گ؟ ی پ ژ؟ کدام؟ به جرات می توان گفت هیچکدام. یا در چنین شرایطی مسوولیت اداره امور سیاسی، اقتصادی، جنگ و صلح و رابطه با دولت مرکزی و دول متخاصم منطقه برعهده کیست؟

اگر کسی هدفش گول زدن مردم نباشد به روشنی می بینیم که تصمیم گیرنده حزب دمکراتیک خلق و سیاست حاکم بر این حزب است. شرکت توده های وسیع مردم چه در جنگ علیه دشمنان و چه در اداره امور روزمره و گذران زندگی، به مساله مرگ و زندگی مردم تبدیل شده است. اما این را هر اسمی می شود رویش گذاشت بجز حاکمیت مردم یا "خودمدیریتی دمکراتیک". حزب دمکراتیک خلق سوریه عملاً در کردستان سوریه حاکمیت را در دست دارد. و این حزب مشروعیت خود را از بکارگیری سلاح توسط توده های مردم گرفته است و علیرغم اسامی متفاوت برای نیروهای مسلح، مثل ی پ گ و ی پ ژ و... اما در واقع این ها نیروهای مسلح تحت رهبری و فرماندهی حزب دمکراتیک هستند.

در تجربه کردستان سوریه، از لحاظ دخالت مردم در اداره محلات شهر و روستا و بویژه دخالت زنان در امور جامعه و بدرجه ای عقب نشینی مردسالاری...، یک گام به پیش است. اما این شکل اداره جامعه هیچ شباهتی به حاکمیت مردم ندارد. جوامع بشری امروز بشکل بدوی اداره نمی شود. جامعه ای که انسان ها صبح تا شب جان بکنند و نان بپزند و سوخت جابجا کنند و فقر توزیع کنند. جامعه امروز نیاز به سیاستهای کلان مدیریت جامعه، سیاستهای اقتصادی، استفاده از ابزارهای مدرن، تولید و توزیع سازماندهی

شده، و سیاست ناظر بر جنگ و صلح و رابطه با دولتها و دوستان و دشمنان در ابعاد بین المللی... دارد. و در کردستان سوریه هیچکدام از این سیاستها معنی ندارند.

برای مثال کدام نهاد مدنی و دمکراتیک و خودمدیریتی تصمیم می گیرد که با کدام دولت امپریالیستی (امریکا یا روسیه) همپیمانی و همکاری کند یا نکند. در کدام جبهه ی جنگ شرکت کند یا نکند؟ مثلاً بعد از آزادی کوبانی به رقه حمله کند یا نه. یا چگونه جلو تهاجم دولت ترکیه و مزدوران "ارتش آزاد" بایستد...

این سیاستها و این تصمیمات در مجامع عمومی روستاها و کانتون ها گرفته نمی شوند. امروز نیروی رهبری کننده و در عمل، دولت در کردستان سوریه، حزب دمکراتیک است. اکنون مسوولیت جنگ و صلح و اداره جامعه و سیاست و سازماندهی اقتصاد و آموزش و بهداشت و امنیت مردم برعهده این حزب است که در شرایط کنونی از حمایت بیدریغ شرکت مردم در جنگ و اداره جامعه برخوردار است. به این معنا حزب دمکراتیک حزب حاکم در کردستان سوریه است. حزبی که با وجود رقبای دیگر که بعضاً لباس مزدوری دول منطقه را بر تن دارند، اکثریت مردم زحمتکش کردستان را با خود دارد. در نتیجه می خواهیم بگویم که هر اندازه شرکت مردم کردستان سوریه در اداره امور شهر و روستا و محله شان به نام "خودمدیریتی"، حاکمیت واقعی حزب دمکراتیک را منتفی نکرده و آلترناتیو آن نیست. این که این حزب در آینده تحولات سوریه و کردستان سر از کجا در می آورد باید دید. اما تا همین حالا سیاستهای این حزب در مساله ی جنگ و ائتلاف ها علیرغم ذهنیت پادروای "خودمدیریتی مردم"، عملاً هر گونه اختیار و تصمیم به تعیین سرنوشت را از ساکنین این منطقه گرفته است. اکنون کردستان سوریه درمکنه ی دو جناح متخاصم شرق و غرب و مشخصاً امریکا و روسیه و همپیمانان منطقه ای شان گیر افتاده است. و این چشم انداز تاریکی را در مقابل ما قرار می دهد.

کردستان عراق

در کردستان عراق هم زمانی مردم در فراندومی رای به جدایی از حاکمیت فاشیست و قومی و مذهبی عراق دادند، این حق از جانب پک ک در رقابت با بارزانی، نفی شد و عملاً پک ک در کنار حکومت مرکزی عراق علیه مردم ستمدیده کردستان قرار گرفت. در اینجا هم سنت پایه ای ناسیونالیسم کرد و طرح "کنفدرالیسم دمکراتیک"، بر حق مردم به جدایی و رفع ستم و سرکوب حکومت قومی و مذهبی عراق، خط باطل کشید.

در اینجا هم پذیرفته شدن پک ک در شراکت و همکاری با حکومت بغداد مینا و اصل قرار گرفت نه منفعت زحمتکشان کردستان عراق که زیر زنجیر تانکهای ارتش و حشد شعبی وابسته به جمهوری اسلامی له می شد و کرد زبان های کرکوک و خانقین از خانه هایشان فراری داده شده و منازلشان سوزانده می شدند.

کردستان ایران

در کردستان ایران هم همین سناریو در جریان بوده است. پک ک، جریان دست ساز و وابسته به خودش را ابتدا به نام حزب حیات آزاد کردستان "پژاک" و متعاقباً "کودار" با تایید و همکاری جمهوری اسلامی تشکیل داد تا در اینجا هم در چهارچوب جمهوری اسلامی جاپایی و شراکتی داشته باشد.

با این فاکتها و حقایق هر انسان شرافتمند و ازادیخواهی می تواند اذعان کند که نه حزب کارگران

کردستان " پ ک ک" نماینده منافع کارگران و زحمتکشان و نه تنوری و طرح کنفدرالیسم اوجلان ربطی به منفعت مردم کردستان در منطقه دارد.

با این مقدمه و توضیح کوتاه به آخرین بیانیه پُژاک و کودار می پردازم.

"پروژه کودار و پُژاک جهت اقدام برای دموکراتیزه کردن ایران"

در نگاه اول هدف بیانیه، "اقدام برای دموکراتیزه کردن جامعه ایران"، ما را یاد آن ضرب المثل می اندازد که "یکی را به ده راه نمی دادند سراغ خانه کدخدا را می گرفت". پُژاک و کودار که هنوز در کردستان جاپای اجتماعی درست حسابی ندارند، مدعی دموکراتیزه کردن جامعه ایران شده اند!

در پروژه کودار و پُژاک تلاش بسیار عجیب و عقبنده ای به عمل آمده است تا کل مبارزات تاریخی مردم ایران را تحت نام کنفدرالیسم قبیایل ایرانی و کوردستانی علیه ظلم و ستم آشوریان در تاریخ کهن و انقلاب سال ۵۷ ... جمع کند. به این معنا تاریخ ایران و مبارزاتش از نظر اینها تاریخ قبیایل و عشایر و ملت ها و مذاهب از زمان آشوریان تا انقلاب ۵۷ و تا کنون است!! در کنفدرالیسم دست ساز، دولت ها محصول شرایط سیاسی و اجتماعی معین از قبیل حاکمیت ملاکین و بورژواها در بیش از یک قرن اخیر نیستند، طبقات و مبارزه طبقاتی و حتی مساله ستم ملی در کردستان خط کشیده شده و به جای همه این ها با یک شعبده بازی و تردستی عوامفریبانه ای کنفدرالیسم زیبا در می آید. تز من در آوردی کنفدرالیسم دموکراتیک آنقدر زیبا و نرم و ملایم، تلطیف و توصیف می شود که نه تنها فقرا و زحمتکشان بلکه بورژوازی هم شیفته آن می شود. در این نظام ملایم و لطیف و دموکراتیک ظالمان و مظلومان، محرومان و داراها و حاکمان و محکومین باید دست در دست هم بهشت کنفدرالیسم دموکراتیک را بسازند.

در این طرح، کودار و پُژاک با پرچم "کنفدرالیسم دموکراتیک" اوجلان، آشکارا اعلام کرده است که به کمک جمهوری اسلامی برای نجات از بحرانهایش شتافته است. راهکارهای کودار و پُژاک که در پاراگراف زیر خلاصه شده، قرار است در خدمت این هدف قرار گیرد:

"پُژاک بعنوان پیشاهنگ تحقق عملی سیاست دموکراتیک در سیستم کودار، در راستای آزادی ملت های ایران و شرق کوردستان آمادگی کامل جهت هرگونه چارمیایی دموکراتیک را دارد. کودار و پُژاک خواستار گشایش سیاسی از سوی دولت ایران و آماده برای حل مسالمت آمیز مسئله کورد و ملت های ایران در چارچوب پروژه ملت دموکراتیک و خودمدریتی دموکراتیک خود هستند."

کودار با نگرانی هشدار میدهد که که بحران های سیاسی و اقتصادی و دورنمای جنگ جمهوری اسلامی را تهدید می کند و رژیم را نصیحت می کند که، "راه بازگشتی نیست مگر با عملکرد عقلانی - انسانی از سوی جمهوری اسلامی با پذیرش مطالبات مردمی."

پُژاک مردم را هم از براندازی جمهوری اسلامی برحذر می دارد. و با ترساندن مردم از سوریه و عراقیزه شدن ایران ترجیح می دهد جمهوری اسلامی بماند و از طریق طرح پُژاک دموکراتیزه شود!

قیام دموکراتیک مردمی!

پُژاک از مبارزه و قیام مردم هم اسم می برد. اما این را هم جزو بحران های جمهوری اسلامی و تهدیدی

برای رژیم بحساب می آورد. نام بردن از مبارزه و قیام از نظر پُژاک به این خاطر نیست که قیام و انقلاب توده های محروم ضروری و الزامی شده است و یا اینکه سرنگونی جمهوری اسلامی روی میز جامعه آمده است. کودار و پُژاک وقتی از قیام و انقلاب مردمی و تغییر و غیره حرف می زند، نه بخاطر اعتقاد به قیام و انقلاب، بلکه بعنوان تهدیدی علیه جمهوری اسلامی از آن نام می برد تا ابعاد فاجعه بار وضعیت نظام جمهوری اسلامی را یادآور شود. آنها به جمهوری اسلامی هشدار می دهند که دشمنان داخلی و خارجی در کمین براندازی اند و ما اگر بپذیری به کمک تو آمده ایم. قرار است جمهوری اسلامی و پُژاک جلو تحركات براندازانه را بگیرند تا هر دو با هم نظام کنفدرالیسم دموکراتیک خلق ها و ملت ها و قبیایل... را بنیاد نهند!

تناقضات طرح مغشوش و پریشان گوی کودار و پُژاک حد و مرزی ندارد. این ها زنان، جوانان و اکولوژی(محیط زیست) را سه محور اصلی "انقلاب" دانسته و پروژه های عاری از این سه را کلاسیک، واپسگرا و غیررادیکال محسوب می کنند. در اینجا اولاً در بازی این جریان عقبنده با کلمات و مفاهیم "مبارزه و قیام و انقلاب"، مردم خود باید تشخیص دهند و بفهمند که منظورشان از قیام و انقلاب، همان خودمدریتی دموکراتیک در شراکت با جمهوری اسلامی است. و دوماً در فرهنگ سیاسی پُژاک جامعه سرمایه داری نه از طبقات بلکه از قبیایل و اقوام و ملت ها تشکیل شده و زنان و جوانان و محیط زیست محور طرح و پروژه دموکراتیزه کردن ایران است.

پیام پُژاک و طرحشان برای زنان که قرار است محور تغییر ایران برای دموکراسی ایشان باشد جالب است. پیام این است:

"اسلام بعنوان مساله فرهنگی در تقابل با اسلام "دولت - ملت" (بخوان جمهوری اسلامی) در جامعه ایران همیشه دارای ارزش های خاص خود بوده و در بستر جامعه، این ارزش ها با ارزش های جامعه محور کودار که دموکراسی محلی و آزادیخواهی را مبنا قرار می دهد، یکی می گردد."

و از همین نگاه به شدت ارتجاعی می توان بقیه داستان را در مورد حق زن و برابری زن و مرد خواند.

کودار و پُژاک برای تکمیل طرح "دموکراتیزه کردن ایران" می گوید، "برای این که مسائل داخلی کشور از طریق مسالمت آمیز حل و فصل شوند، جامعه باید نظام داخلی و طرف های بین المللی را مجبور به پذیرش کمیسیون حقیقت یاب مردمی کند." کمیسیون حقیقت یاب! پُژاک برای تکمیل رویای تولد طفل شیرین ایران دموکراتیزه شده شان فقط کمیسیون حقیقت یاب را کم داشتند تا شاید جمهوری اسلامی را بخاطر ساختن بمب اتم یا جنایت هایش علیه مردم، داوطلبانه محاکمه کرده و تنبیه کنند!!

در یک کلام طرح پُژاک بجز سرگردانی سیاسی، آشفتگی و نامربوطی به اوضاع سیاسی ایران و جایگاه طبقات و اقشار اجتماعی و رابطه دولت و مردم و از جمله خیزش دیمه و جنبش های اجتماعی علیه جمهوری اسلامی نیست. در سیستم اتویی خرده بورژوازی دموکراتیک کودار و پُژاک، طبقات اجتماعی خط زده شده است. در این ذهنیت پریشان، "ملت دموکراتیک عبارت از اجتماع انسان هایی است که در یک جهان ذهنیتی مشترک سهیم اند." جهان ذهنیتی مشترک، همین جهان ذهنیتی مغشوش و پریشان پُژاک است که انسان طبقاتی و اجتماعی و زمینی در آن جایی ندارند. در این جهان و ذهنیت مالیخولیایی، طبقه کارگر وجود ندارد. اقتصاد، سرمایه و کار مزدی معنی ندارد. مبارزه طبقاتی و اعتصابات کارگری غایب است. سازمانهای توده ای و طبقاتی کارگران و مردم لازم نیستند. ظاهراً در حال حاضر رهبری "مبارزات و قیامی" که در این ذهنیت هست و جمهوری اسلامی را از آن می ترساند، دست پُژاک است تا رژیم را پای میز مذاکره

یکشاند و جامعه را دمکراتیزه کند. جمهوری اسلامی بعنوان دولت و حاکمیت مسلط باید با تصمیم خودش کنار بایستد تا کودار و پژاک مشغول سازماندهی "خودمدیریتی دمکراتیک" اقوام و قبایل و ملت ها شوند!!

مواضع مبارزاتی کودار و پژاک!

فراموش نکنیم که کودار مواضع مبارزاتی و تهدیدات خود را هم دارد. از جمله می گوید:

"مسئله‌ای که کودار با دولت - ملت حاکم (بخوان جمهوری اسلامی!) دارد، مسئله «قانونی‌شدن و به رسمیت‌شناخته‌شدن» می‌باشد. اگر مطالبات مردمی ذکر شده در این پروژ و مطالبات مربوط به قانونی‌شدن و به رسمیت‌شناخته‌شدن، از سوی دولت ایران پاسخ مثبت داده نشود و عکس آن به «انکار، نابودی و راهکارهای غیر انسانی» توسل جست‌ه شود، آشکار است که کودار نیز برای اجرای یک‌طرفه اتوریت و مدیریت خویش از هرگونه مبارزه‌ای امتناع نخواهد ورزید."

و ما آخرین نمونه این مبارزه بصورت انجام یک عملیات نظامی در میوان دیدیم. این عملیات در واقع روی دیگر سکه سیاست و طرح پژاک است تا به جمهوری اسلامی بگوید اگر خواست آشتی اش را نپذیرد می تواند برایش مزاحمت ایجاد کند.

اما هیچ انسان آگاه و شرافتمندی در کردستان این تهدید پژاک را جدی نمیگیرد. چرا که پژاک شاخه قانونی خود را مدت ها است به نام کودار در خدمت رژیم قرار داده و نمایندگانش در شوراهای اسلامی شهرها پذیرفته شده اند. نه سیاست و پروژ آشتی کودار با جمهوری اسلامی و نه جنگ پژاک هیچ کدام ربطی به مبارزات مردم کردستان ندارد و در خدمت آن نیست. برعکس در خدمت آلوده و مسموم کردن فضای سیاسی جامعه و نهایتاً برای پذیرفته شدن و برسیمت شناختن و قانونی کردن حضور و فعالیت پژاک در خدمت جمهوری اسلامی است. رفتار کجدار و مریض جمهوری اسلامی با پژاک در واقع از سر نیازی است که ممکن است در آینده به این جریان علیه مردم کردستان و جنبش سرنگونی طلبانه شان، داشته باشد!

پژاک بعنوان شاخه ای از پ ک ک، جریانی مرتجع و اولترا ناسیونالیست و متعلق به جنبشی است که تاریخاً جز معامله و بند و بست و ضدیت با منافع کارگران و زحمتکشان کردستان، در پرونده خود ندارد. پژاک جریانی به شدت غیرمسئول و سیاست و جنگش برای مبارزات رادیکال مردم کردستان علیه جمهوری اسلامی، به شدت مضر و سم است. در نتیجه سیاست و جنگ شان در خدمت جمهوری اسلامی است و ربطی به حق و آزادی و رفاه مردم کردستان ندارد. پژاک و پدرخوانده اش پ ک ک در بلوک بندی منطقه در کنار جمهوری اسلامی قرار دارند.

این جریان به همراه دیگر شعبات ناسیونالیسم کرد و جنگهای نیابتی شان برای آشتی با جمهوری اسلامی باید افشا، طرد و منزوی شوند. کارگران و زحمتکشان و محرومان جامعه ایران و کردستان تصمیم خود به سرنگونی جمهوری اسلامی را در خیزش دیمه به اجرا گذاشته اند. پژاک و دیگر جریانات پرو رژیم نه تنها کمکی برای نجات جمهوری اسلامی از بحران هایش نیستند، بلکه پرونده ی این جریانات و باندهای مرتجع قومی و ضد انقلابی، با سرنگونی جمهوری اسلامی بسته می شود.

مرداد ۹۷ - ژوئیه ۲۰۱۸

خطر پ ک ک را جدی باید گرفت!

محمد فتاحی

ترور عضو و فرمانده سابق پژاک(شاخه ایرانی پ ک ک) در ۲۹ خرداد زنگ خطر شروع دور جدید فعالیت پ ک ک در کردستان ایران است. نقشی که این سازمان در آینده فعالیت خود با همکاری جمهوری اسلامی در کردستان برای خود در نظر دارد و ماهیت و سنت و تاریخ پشت سر، به ما میگوید که خطر این آینده را باید از پیش درک و برای خنثی کردن آن آماده بود. این یادداشت در خدمت همین آمادگی از قبل است.

استراتژی این سازمان در آینده کردستان ایران

پ ک ک که خود یک جریان سیاسی در کردستان ترکیه است، اینک سالهاست که در هر سه کشور دیگر دارای اقلیت های منتسب به کرد(عراق و سوریه و ایران) دارای احزاب سیاسی هم خط و تماما وابسته به خود است. عثمان اوچلان از رهبران پیشین این سازمان در مصاحبه هایش توضیح میدهد که بعد از تشکیل واحدهای پ ک ک در کشورهای مختلف، مسئولین آنها توسط رهبری پ ک ک به کنگره های این احزاب پیشنهاد و توسط کنگره آنها انتخاب شدند. [۱]

استراتژی پ ک ک در کشورهای دارای شعبه، جا افتادن این احزاب در سیستم های حاکم فعلی است. مخالفت پژاک(پ ک ک) با سرنگونی جمهوری اسلامی و اعلام رسمی و علنی آن، پیشبرد این استراتژی در ایران است.

چنین سیاستی ضمن اینکه با اهداف خود این سازمان در ترکیه هم یکسان است، به آن کمک میکند تا حمایت دولت های حاکم بر ایران و عراق و سوریه را پشت خود داشته باشد. هر سه کشور هلال شیعیه با معضل مسئله کرد و نتیجتاً با اپوزیسیونی رنگارنگ طرف اند که میتوانند از ظرفیت پ ک ک برای مقابله با آنها استفاده کنند. هزینه چنین ماموریتی تامین سطحی از حمایت از طرف این دول برای پ ک ک در مقابل ترکیه است. چنین اتفاقی ادامه زندگی پ ک ک در منطقه را تامین میکند.

نیاز حیاتی جمهوری اسلامی به پ ک ک در این دوره

جمهوری اسلامی در بحرانی ترین دوره حیات سیاسی خود به سر می برد. فشار همه جانبه امریکا و موج اعتراض و تنفر و مطالبه در درون جامعه، ترکیبی از مخاطرات برای این رژیم اند. در چنین شرایطی، با تغییر بیشتر شرایط به ضرر حاکمین، چه وقوع شرایط انقلابی و چه وقوع جنگ با قدرت های منطقه ای، امکان از دست رفتن کنترل حاکمین بر کردستان یک احتمال واقعی است. بعلاوه احزاب متعدد مسلح ناسیونالیست محلی به سرعت برق میتوانند ابزار جنگ نیابتی دیگران شوند. در چنین شرایطی حزب پ ک ک میتواند دقیقاً مانند سوریه مورد استفاده قرار گرفته و اداره کردستان به آن سپرده

شود. در چنین موقعیتی، چه در مقابل موج انقلابی و چه در مقابل اپوزیسیون چپ و راست، میتواند به عنوان یک نیروی سرکوبگر حافظ نظام عمل کند.

تفاوت در کیس سوریه؛

اگر ایران امروز یک جامعه سیاسی و با حضور جنبش های متعدد شکل گرفته و مدرن امروزیست، جامعه سوریه زیر تسلط تاریخی خانواده اسد، تقریباً یک برهوت سیاسی بود. اگر جامعه ایران انقلاب دیده و تجارب فراوانی از تحولات مهم در بطن خود دارد، در سوریه به جا مانده از امپراتوری عثمانی از این خبرها نبوده است. و اگر امروز جنبش های سیاسی و اجتماعی مدرن با مطالبات روشن در ایران حضور زنده دارند، در سوریه چنین چیزی نبود. بعلاوه در سوریه یک سناریوی سیاه شکل گرفته با حضور نیروهای متعدد هار و جانی از هر طرف بود. در چنین شرایطی، تحویل گرفتن منطقه کردنشین سوریه توسط پ ک ک و تامین امنیت آن، مثبت ترین نقشی بود که یک نیروی بورژوازی میتواند تقبل کند. به همین دلیل نقش پ ک ک در آنجا، که دفاع از وضع موجود بود، در مقایسه با جهنم بقیه مناطق، نقشی بسیار مسئولانه و مثبت به حال جامعه بود. به همین دلیل مورد حمایت جهانی قرار گرفت.

چنین نقشی در کردستان ایران، اولاً قیل از هر چیز در مقابل مردمی است که در چهل سال گذشته برای حاکمین گردن کج نکرده و تسلیم نشده اند. در ثانی اینجا جنبش های سیاسی با افق های روشن طبقاتی شکل گرفته اند که نیروهایی برای ممانعت از سناریوی سیاه حتی در شرایط جنگی میتوانند باشند. ضمن اینکه کیس ایران از نظر خود جمهوری اسلامی هم یک کیسی است که همراه یک جنبش از پائین سرنگونی طلبانه و با مطالبات روشن سیاسی اجتماعی است. به زبان دیگر، رژیم اسلامی پ ک ک را برای مقابله با مردمی میخواهد که قصد سرنگونی اش را دارند. به این دلیل ساده که هیچ قدرت نظامی و سیاسی خارجی موجودیت این رژیم را تهدید نکرده است. از این زاویه نقش پ ک ک در ایران و در چنین دوره ای، نقش یک نیروی مزبور را خواهد داشت که برای حفظ رژیم سیاسی در مقابل مردم و جنبش های سیاسی می جنگد و خون میزیزد.

سوال اینجا این است که در چنین شرایطی رژیم اسلامی چنین ماموریتی را به خود احزاب ناسیونالیست کرد که در حال حاضر در کمپ غرب اند، میدهد؟ مگر نه این است که آنها هم چنین ظرفیت هایی میتوانند از خود نشان دهند. پاسخ روشن است؛ اینها اولاً نیروهای انتگره تر در جامعه ایران اند و خود را با شرایط میتوانند منطبق کنند. میتوانند همراه یک جنبش سرنگونی باشند و به شرکت خود در حاکمیت بعدی بیشتر مطمئن شوند تا در سیستم فعلاً اسلامی. از طرف دیگر، این احزاب به اندازه پ ک ک مورد اتکا و اعتماد نیستند. به این دلیل ساده که سالهای زیادی است که پ ک ک در کنار بلوک جمهوری اسلامی حضور دارد و در سوریه هم با هم شریک و همکار بوده اند. ثانیاً پ ک ک در مقایسه با بقیه از قدرت نظامی بیشتری برخوردار است و در پیشبرد نقش خود، یکدست تر و ایدئولوژیک تر و راسخ تر عمل میکند. ثالثاً به دلیل "خارجی" بودن آن، امکان دست بردن به خونریزی علیه مردم برای آن بیشتر است. رابعاً تجربه پ ک ک در اسلحه کشیدن به روی مردم و بمب گذاری و ترور دیگران بسیار بیشتر است.

ظرفیت های پ ک ک برای چنین نقشی؛

پ ک ک برای سالهای متمادی در دوران جنگ سرد، در سوریه، در قبال حمایت دولت آن کشور، آرامش در کردستان آن کشور را تامین کرده است. قضیه از نظر دولت آن کشور این اندازه اهمیت داشته که

جوانان کرد سوری درون صفوف پ ک ک را از سربازی معاف میکرده است. این در حالی بوده که بخش قابل توجه مردمان کرد زبان آن کشور نه شناسنامه داشته اند و نه به عنوان شهروند به رسمیت شناخته شده بوده اند و ظاهراً نه اعتراضی هم به این بی حقوقی شکل گرفته بوده است. در دوره سناریوی سیاه سوریه هم، با تحویل مناطق کردنشین توسط پ ک ک، تمام احزاب و گروه های سیاسی موجود و هوادار غرب، منجمله بلوک احزاب ناسیونالیست کرد هوادار مسعود بارزانی و غرب، توسط پ ک ک سرکوب و پاکسازی شدند.

ظرفیت های دیگر پ ک ک را باید در ترکیه دید؛ بمب گذاری، ترور و کشتار؛

برای سالیان سال، سطل های زباله شهرداری یکی از اهداف بمبگذاری پ ک ک در خیابانهای شهرها بودند و تعداد زیادی از کارگران شهرداری ها که در این عملیات ها کشته شدند. کدخداهای روستا یک هدف دیگر ترور پ ک ک در مناطق روستایی کردستان آن کشور بودند، به اتهام رابط روستا و مقامات اداری، که نقشی معادل کدخداهای سابق و دهیان های امروزی در ایران، که خطایی مرتکب نشده بوده اند. معین روستا نیز تا دوره ای هدف ترور پ ک ک بودند، به این اتهام ساده که به زبان ترکی تدریس می کرده اند.

برای سالها، سربازان اسیر ارتش ترکیه را از طریق دار اعدام میکرده اند. مسئولین و اعضای سابق این سازمان در توضیح شان برای این مسئله عنوان میکنند که استفاده از گلوله انقلاب برای کشتن یک سرباز بی ارزش خیانت به انقلاب است، در حالیکه با یک طناب میشود دارشان زد و به آسانی جان شان را گرفت! تصویر چنین جنایتی، آنطوریکه بعضی از اینها از تجربه شخصی خود میگویند، برای کسی که بویی از انسانیت برده باشد، به راستی غیر قابل تحمل است.

برای سالهای طولانی تر، زنان و مردان عاشق در صفوف خودشان را به اتهام رابطه عشقی، رسماً و علناً اعدام میکرده و برای درس عبرت به دیگران، جنازه شان را تا مدت ها در معرض دید بقیه می گذاشتند.

ترور و یا اعدام اعضای سابق به اتهام ترک سازمان، صفحه دیگری از جنایات این سازمان در حق کسانی است که گناهی نداشته اند.

و بالاخره ترور مخالفین! نیرویی که در مقابل خودی هایش چنین هار و بی رحم عمل میکند، در مقابل مخالف سیاسی چطور ظاهر میشود؟ در این زمینه، اینها دست امثال ملا مصطفی بارزانی و نوشیروان مصطفی رهبر سابق جنبش تغییر در کردستان عراق را از پشت بسته اند.

عملی کردن این درجه از جنایت در سایه یک آموزش ایدئولوژیک فشرده ممکن است که محور آن نوشته های مقدس رهبر آپو یا عبدالله اوچالان است. فرد در این سیستم آموزشی طوری آموزش پیدا میکند که نسبت به نزدیک ترین عزیزان، در دفاع از انقلاب(شورش)، به اندازه کافی بیرحم و بی احساس تربیت میشود. سن کمتر آموزشی برای چنین دوره هایی، برای پ ک ک ممکن تر است. به همین دلیل تا مقطع اعتراض وسیع سالهای آخر دهه نود از طرف خانواده ها، پ ک ک رسماً مشغول کودک ربایی در کردستان عراق بود. به همین خاطر حزب کمونیست کارگری عراق در این مورد کمپینی اعلام کرد و یکی دو دور با مسئولین پ ک ک در سلیمانیه مذاکره انجام گرفت. این مسئله حدود سالهای ۹۸ تا ۲۰۰۰ یا ۲۰۰۱ بود.

موانع سر راه پ ک ک

برای انجام چنین ماموریتی در کردستان ایران، پ ک ک با موانع متعدد روبروست؛ بلوغ سیاسی جامعه ایران با ترکیه غیر قابل مقایسه است. تجارب تاریخی مردم در ایران، تحولات تاریخی گذشته، نقش جنبش های سیاسی و اساسا کمونیسم در بالا بردن توقع سیاسی در کردستان ایران، عادت مردم به داشتن احزابی در جامعه با معیار های معین، و سطح مبارزه ای که همین امروز طی میکنند، میدان را برای ایفای نقش جریانی مانند پ ک ک بشدت سخت میکند. پ ک ک در عمر سیاسی خود در فعالیت در ایران، یکبار در سنجج بمبگذاری کرد و بعد از آن از ترس آبرو و اعتبار آنرا ترک کرد. یک بار هم جنازه دو عاشق را در تابستان سال نود و هفت میلادی بر سر راه مردم مناطق مرزی برای عبرت گذاشته بودند که همه جا موجب شده بود از جنایت پ ک ک بگویند. این راه را هم دیگر ترک کردند. ترور اخیرشان در منطقه مریوان و اعدام شنیع یکی از اعضای سابق به اتهام ترک صفوف شان، شاید آخرین موردی باشد که چنین جنایتکارانه و بیرحم ظاهر میشوند...

نکته جالب توجه خودداری این سازمان از قبول رسمی این ترورها و کشتار هاست، که بطور اتوماتیک موجبات رعب و وحشت بیشتری را در جامعه فراهم میکند. از آنجایی که رقبای سیاسی این سازمان با توسل به ترور و تهدید جا را برای آن خالی کرده اند، عملا افشاگری های مستند بسیار کمی از کل این جنایات در دست است و برای دسترسی به اخبار مستند، تنها جان به در برده های این ترورها هستند که شمارشان کم است. مثلا عثمان اوجالان برادر عبدالله اوجالان و عضو سابق رهبری این سازمان، بعد از خنثی شدن ترور خود، در مصاحبه مورد اشاره در همین مطلب، در مورد آن صحبت کرده و گفته که روزی که یک گروه مسلح پ ک ک برای ترور او آمده بودند، او اتفاقی در سفر بوده و به همین دلیل نجات یافته است. بقیه ترورها یا موفق بوده و کسی نیست از آن بگوید، یا احتمالا کسانی اند که ناشناس مانده اند. دلیل دیگر کمبود سند در این باره، سکوت بقیه سازمان ها و دستجات ناسیونالیست کرد است که به خاطر منافع جنبشی در مقابل آن سکوت میکنند. نمونه اخیر در مریوان برای همه ما ثابت کرد که بقیه جریانات ناسیونالیست در مقابل تروریسم پ ک ک رسما سکوت کرده و در غیبت کمونیست ها، دسته جمعی بر آن سرپوش میگذارند. بقیه اطلاعات مربوط به ترور های این سازمان که در همین نوشته آمده است، نتیجه مصاحبه شخصی نگارنده همین مطلب در سال نود و هفت در سلیمانیه، با تعداد شش نفر از مسئولین و گریلاهای سابق این سازمان است که توانسته بودند در فرصتی فرار کرده و در آن شهر برای مدت چند ماهی در درون صفوف حزب کمونیست کارگری عراق پناه بگیرند.

به عنوان اختتامیه؛

خلاصه و در یک کلام؛ پ ک ک مخوف ترین جریان سیاسی در تاریخ ناسیونالیسم کرد است که به دلیل نقش و قدرت منطقه ای آن، نمی تواند مایه نگرانی کمونیست ها و توده کارگر و زحمتکش، بویژه در ایران، نباشد. کل فعالیت نیروهای وابسته به این جریان، در همه کشورها، تابعی از و در خدمت به اهداف معین این جریان در ترکیه است. در همین دوره بعد از تظاهرات های دیمه یک سال و نیم قبل شهرهای ایران، بارها رهبران آنها گفته و تذکر داده اند که سرنگونی جمهوری اسلامی و یا مبارزه مسلحانه علیه آن به نفع "ترک" است. لذا قبله نمای آنها بویژه در ایران و عراق تابعی از رابطه آنها با دولت ترکیه است. این یعنی نیرو و نقش اینها در آینده ایران، در خدمت دفاع خونین از جمهوری اسلامی و در مقابل هرگونه خطر نیست که متوجه داعش شیعه در ایران است. سازمان مجاهدین خلق برای دفاع از صدام

در حمله به کردستان عراق و کشتار مردم شرکت مستقیم داشتند. توجیه آنها برای ساده لوحان صفوف شان، استناد جمهوری اسلامی از این منطقه برای حمله به مجاهدین بود. رهبری پ ک ک که امروز در مورد اهمیت بقای جمهوری اسلامی هشدار میدهد، روز خود، با چنگ و دندان همان نقشی را در ایران و در مقابل اپوزیسیون و مردم و بویژه کمونیست ها ایفا خواهد کرد که مجاهد در خدمت صدام حسین به پیش برد.

سکوت اپوزیسیون ناسیونالیسم کرد ایرانی در مقابل ترور اخیر پ ک ک در مریوان، به ما میگوید که اینها در مقابل جنایات و نقش مخرب همدیگر، تا آنجایی که به مردم مربوط میشود، سکوت کرده و به خاطر امنیت و آسایش مردم در مقابل هم قرار نمیگیرند. اختلاف همین امروز دو بلوک ناسیونالیسم کرد، یکی پشت امریکا و متحدین آن، و دیگری پشت هلال شیعه در منطقه، نه به دلیل منافع سیاسی مردم در این کشورها، که به دلیل تعلق شان به همین بلوک های متفاوت است. این یعنی وظیفه افشا و ایجاد سنگر در مقابل نقش ضدانقلابی امروز و فردای پ ک ک، اساسا بر دوش کمونیست ها و مردمان آزادیخواه و برابری طلبی است که در حضور و ایفای نقش جریانی مانند پ ک ک در آینده کردستان ایران، نفعی ندارند.

تیر ۱۳۹۸ - ژوئیه ۲۰۱۹

مصاحبه عثمان اوجالان با انجمن بی تاوان [۱]

قومی و اسلامی اردوغان بیش از پ ک ک عامل این جنگ است.

در مورد ادعاهای پ ک ک و کردستان بزرگ و خواست تشکیل دولتی «کردی» که شامل همه مناطق کرد نشین در کشورهایی شود که در آن معضلی به نام مسئله کرد در جریان است، اکنون حدود دو دهه است این ادعا از جانب این جریان و شخص اوجلان به تدریج کنار گذاشته شده است. دلایل اصلی این مسئله و چرایی آن بیش از هر چیز عدم وجود زمینه های واقعی چنین پدیده ای بود که به مرور زمان خود این جریان را نیز متوجه ناممکنی آن کرد و در عمل چنین ادعایی مرده متولد شد. اما در مورد چرایی طرح اوجلان و اعلام آمادگی او برای پایان مبارزه مسلحانه باید به معضلات واقعی ای که این جریان در منطقه در مقابل خود دارد و بعلاوه نتایج ۴۰ سال جنگ این سازمان علیه ترکیه پرداخت.

متعاقب عقب نشینی دولت بشار اسد از مناطق کرد نشین سوریه و استقرار حزب اتحاد دموکراتیک کردستان (پ ی د) در این منطقه و در توافقی اعلام نشده با دولت سوریه، موقعیت این جریان در سوریه کاملاً تغییر کرد. عدم درگیری آنها با دولت سوریه، شرکت فعال آنها در جنگ علیه داعش به عنوان حزب متحد پ ک ک، جنگ و مقاومت آنها در مقابل حمله داعش به مناطق تحت کنترلشان، دفاع از کوبانی و ادامه شراکت آنها در جنگ علیه داعش، کلاً اعتبار این حزب و همزمان پ ک ک را در منطقه بالا برد. در این دوره و با نقشی که جریان پ ک ک در سوریه و حتی در جنگ برای باز پس گیری شنگال در کردستان عراق ایفا کرد، (شهری که توسط بارزانی با وساطت ترکیه تحویل داعش داده شد)، باز هم به اعتبار پ ک ک و جریان متحد او یعنی «حزب اتحاد دموکراتیک» بیش از پیش افزود. در کل این دوران پ ک ک به عنوان جریانی ملیت‌انگ با نقشی که در این جنگ‌های علیه داعش داشته است، در جنبش ناسیونالیست کرد، موقعیت به مراتب بالایی پیدا کرد. با این وصف امروز با تحولاتی که در کل منطقه افتاده است، معضلات بزرگی در مقابل پ ک ک قرار دارد و موقعیت قبلی این جریان رو به افول است که خلاصه به آن می‌پردازم.

۱- ابتدا اینکه شخص عبدالله اوجلان بیست سال است در زندان است. اکنون ۸ سال است که حتی وکلای او موفق به دیدار با موکل خود نشده اند. تلاش برای آزادی اوجلان یک مولفه در کوتاه آمدن پ ک ک در مقابل دولت اردوغان است. به اینکه چرا بعد از این ۸ سال امروز به اوجلان اجازه ملاقات با وکلایش را دادند میتوان بعداً پرداخت.

۲- پ ک ک بدنبال از دست دادن سوریه که پایگاه و پشت جبهه اصلی این جریان از بدو تشکیل تا ربودن اوجلان بود، با معضلی جدی به عنوان مکان و کشوری که بتواند به عنوان پشت جبهه نیروهایش از آن استفاده کند، روبرو بوده است. سرانجام کشور ایران به این مکان تبدیل شد. اما علیرغم اینکه پ ک ک در مقابل جمهوری اسلامی همیشه کوتاه آمده است، علیرغم اینکه پ ک ک در قطب بندی های منطقه و در بحران سوریه همراه ایران در یک قطب قرار داشت، علیرغم دفاع رسمی پ ک ک از جمهوری اسلامی و مخالفتش با جنبش سرنگونی طلبانه در ایران در همین دوره اخیر، بدلیل رابطه ایران و ترکیه این پشت جبهه دیگر مثل گذشته قابل اتکا نیست. روابط ایران با ترکیه و نزدیکی های اخیر و تبدیل ترکیه به کانالی برای مقابله جمهوری اسلامی با تحریمهای اقتصادی آمریکا، محدودیت هایی جدی برای پ ک ک ایجاد کرده است.

۳- مستقل از ایران کردستان عراق، در شرایطی که دولت مرکزی عراق ضعیف بود، به پشت جبهه و مکانی امن برای پ ک ک تبدیل شده بود. در تعدادی از شهرهای کردستان عراق از جمله سلیمانیه دفاتر

پیام آشتی اوجلان، عروج و افول پ ک ک

مصاحبه با خالد حاج محمدی

کمونیسست: عبدالله اوجلان رهبر زندانی «حزب کارگران کردستان ترکیه» (پ ک ک) در ماه مه و در ملاقات با وکلای خود پیام آشتی با دولت ترکیه به بیرون زندان فرستاده است. در این پیام آمده است:

«تلاش من این است که فضایی برای کردها بازکنم. بیابید مشکل کردستان را حل کنیم. ظرف یک هفته می‌توانم وضعیت و احتمال درگیری را از میان بردارم. من میتوانم مسئله را حل کنم، به خود کاملاً اطمینان دارم و برای رسیدن به یک راه حل آماده ام. ولی حکومت باید کارهایی را که ضروری است انجام دهد. ... کردهای ترکیه به یک دولت مستقل در چارچوب فعلی کشور ترکیه و مناسبات تاریخی ترک‌ها و کردها نیازی ندارند».

بگذار از اینجا شروع کنیم که، پ ک ک شاید تنها جریانی بود مدعی «صاحب» مسئله کرد در کل منطقه، خواهان کردستان بزرگ و تشکیل دولتی کردی بود. از کردستان بزرگ تا اینکه به دولت مستقل نیازی نیست فاصله بزرگی است. پ ک ک اوجلان را به عنوان رهبر کل «کردهای» منطقه معرفی میکرد و امروز او از همه این ادعاها کوتاه آمده است و میگوید که اگر ترکیه اقداماتی کند ظرف یک هفته به جنگ و... خاتمه میدهد. البته این اولین بار نیست اوجلان پیام آشتی به دولت ترکیه میدهد. سال ۲۰۱۳ نیز اوجلان یک جانبه اعلام آتش بس کرد. تفاوت اینبار با قبل چیست؟ چه مولفه هایی تغییر کرده است و چه عواملی باعث چنین پیامی از جانب اوجلان شده است؟

خالد حاج محمدی: همچنانکه اشاره کردید، این اولین بار نیست که اوجلان پیام آشتی به دولت ترکیه میدهد. در گذشته نیز چندین بار از طرف اوجلان و از زندان پیام آشتی و آمادگی پ ک ک برای پایان جنگ مسلحانه و حتی خلع سلاح پ ک ک طرح شده است. در سال ۲۰۱۳ نیز پ ک ک بدنبال پیام و درخواست عبدالله اوجلان، برای اعلام حسن نیت خود به دولت اردوغان، یکجانبه اعلام آتش بس کرد. هم در گذشته و هم اکنون این دولت ترکیه است که کوتاه نیامده و جواب آشتی پ ک ک را بعد از مدت کوتاهی با جنگ و لشکر کشی به مناطق کرد نشین و حمله به مواضع پ ک ک داده است.

اما قبل از جواب دادن به سوال شما اجازه بدهید نکته ای را در مورد پیام اوجلان بیان کنم. پیام اوجلان اعلام آمادگی به تسلیم است به شرط «اقداماتی» از جانب ترکیه. در این پیام یک کلمه در مورد شرط و شروط عبدالله اوجلان و پ ک ک برای خلع سلاح این حزب موجود نیست. زبان اوجلان در این پیام بیشتر از اینکه از موضع یک نیروی اپوزیسیون باشد، از موضع دولت ترکیه است. اعلام اینکه «پ ک ک به جنگ پایان میدهد»، یک جانبه و پرو دولت ترکیه است. دولت ترکیه بیش از پ ک ک در قبال جنگ چهل ساله گذشته میان پ ک ک و دولت ترکیه، مسئول است. دولت ترکیه و در همین دوره دولت

جریانی به اسم "ته‌فگم‌ری نازدی"، که شاخه پ‌ک ک است، باز شده بود. مناطقی از کردستان عراق که به کوه‌های قندیل به عنوان محل استقرار نیروهای پ‌ک ک منتهی می‌شوند، عملاً به محل حضور پ‌ک ک تبدیل شده بود. بارها لشکر کشی دولت ترکیه به کردستان عراق به بهانه حضور پ‌ک ک در این مناطق انجام گرفته است. امروز به دلایل متعددی دیگر کردستان عراق جای امنی برای پ‌ک ک نیست. مستقل از جنگ و دعوا و اختلافات قدیمی حزب بارزانی با پ‌ک ک و دوستی و نزدیکی جریان بارزانی با دولت ترکیه، دولت عراق بعد از جنگ موصل، برای احزاب حاکم بر کردستان عراق نیز محدودیت زیادی ایجاد کرده است. دولت مرکزی عراق حضور پ‌ک ک را در کردستان عراق مغایر توافقات خود با حکومت اقلیم کردستان میداند و با آن مخالف است. همزمان روابط دولت مرکزی عراق با ترکیه بهبود یافته است و این هم خود فاکتوری بر محدودیت برای پ‌ک ک در کردستان عراق است.

دو حزب حاکم بر کردستان عراق، بارزانی و اتحادیه میهنی، به دلایل متعدد منجمله بدلیل منافع اقتصادی خود و توافقات با دولت مرکزی، بدلیل نزدیکی اتحادیه میهنی به ایران و تبدیل مناطق جنوبی کردستان عراق به محل دادوستد با ایران و نفوذ ایران در این منطقه، بدلیل روابط نزدیک جریان بارزانی با ترکیه و مناسبات و داد و ستد از کانال ترکیه و ... وجود پ‌ک ک در این منطقه را به عنوان عامل بی ثباتی برای خود نگاه میکنند اتحادیه میهنی که با این جریان روابط حسنه ای داشت، امروز حضور پ‌ک ک را تحمل نمیکند. بطوریکه دفاتر "ته‌فگم‌ری نازدی"، متحد پ‌ک ک، را در مناطق تحت کنترل خود بسته است. در مناطق بارزانی که ترکیه مداوماً و به بهانه های مختلف منجمله برای حمله به پ‌ک ک و قندیل به آنجا لشکر کشیده است و بارزانی هم با این نه تنها مشکلی نداشته، بلکه و بعلاوه تحت عنوان اینکه وجود پ‌ک ک باعث مشکلاتی برای آنها منجمله بمباران روستاهای کردستان عراق توسط ترکیه شده، با دولت ترکیه همکاری میکند. لذا حضور پ‌ک ک در کردستان عراق هم از جانب دولت مرکزی و هم احزاب ناسیونالیست کرد، بیش از این تحمل نخواهد شد. لازم است اشاره کنم همراه با این واقعیات جریان بارزانی از وجود پ‌ک ک در این منطقه در عین حال به عنوان دیپلماسی و کارت امتیازگیری از ترکیه، استفاده کرده است.

۴- فاکتور دیگر سوریه و کردستان سوریه است. شکست پروژه به زیر کشیدن دولت بشار اسد، تلاش بشار اسد و متحدین او برای کوتاه کردن دست دولتهای غربی و مشخصاً آمریکا و متحدین آنها در ارتش آزاد سوریه، شکست داعش و پایان جنگ با آن، دولت سوریه را برای اعمال قدرت و حاکمیت بر کل سوریه به تکاپو انداخته است. این حقیقت همراه با بحث منطقه امن در مرزهای ترکیه و کردستان سوریه، علاوه بر اینکه مانع جدی در مقابل پ‌ک ک برای استفاده از کردستان سوریه به عنوان پشت جبهه خود قرار داده است، نیروهای متحد او در این منطقه و از جمله حزب اتحاد دمکراتیک را نیز با محدودیت و معضلات جدی روبرو کرده است.

اکنون نیروهای ناسیونالیست کرد در سوریه در جوار و زیر چتر و به عنوان متحد آمریکا حضور دارند. اما پ‌ک ک در لیست نیروهای تروریستی آمریکا قرار دارد. بهبود روابط دولت آمریکا با ترکیه به عنوان یک عضو مهم ناتو، میتواند حزب اتحاد دمکراتیک را هر آن مورد معامله قرار دهد. فعالان نیروهای "پ‌ی د" متحد آمریکا و تنها نیروی قابل اتکا هستند، اما این نیروها برای آمریکا ابزاری جهت پیشبرد سیاست آمریکا و تأمین حضور او استفاده میشوند. نهایتاً آمریکا بعید است میان این جریان و ترکیه به عنوان متحد تاریخی خود، آنها را انتخاب کند. علاوه بر این دولت سوریه در تلاش گسترش اعمال حاکمیت خود بر کل سوریه است، حمله و بمباران ستون نظامی ترکیه از جانب دولت اسد در سوریه و با حمایت روسیه که همین چند هفته قبل اتفاق افتاد، بیان توازی جدید در این کشور و تلاش بشار اسد

برای این اعمال حاکمیت کامل خود بر کل سوریه است. لذا حزب اتحاد دمکراتیک (پ‌ی د) راهی برایش باقی نمانده است جز توافق با دولت مرکزی سوریه، این را حتی اوجلان نیز در پیام خود بیان میکند. در هر صورت سوریه هم دیگر نمیتواند محلی برای حضور پ‌ک ک و استفاده از آن به عنوان یک پشت جبهه قابل اتکا برای ادامه جنگ این جریان با ترکیه باشد.

۵- در چنین اوضاعی یک حمله وسیع از جانب دولت اردوغان به مناطق استقرار نیروهای پ‌ک ک در قندیل از مدتی پیش شروع شده است. این شاید وسیعترین حمله ترکیه به محل استقرار نیروهای پ‌ک ک در کوه‌های قندیل در این سالها است.

با توجه به فاکتورهای مورد اشاره، در چنین اوضاعی چنین حملات وسیعی به پ‌ک ک نیز فشار مضاعفی را به آنها آورده و مخاطرات جدی ای در مقابل این جریان گذاشته است. در حقیقت این اوضاع پ‌ک ک را به مقدار زیادی با بن بستهایی جدی روبرو کرده است.

مستقل از همه این فاکتورها، در دوره اردوغان، در کنار پ‌ک ک، یک جریان پارلمانی به نام حزب "دمکراتیک خلقها" (ه‌د پ) از سال ۲۰۱۲ شکل گرفته است. این حزب در حال حاضر ۸۰ کرسی پارلمان ترکیه را در دست دارد. این حزب مستقل از اینکه تعدادی از گروه‌های مختلف ناسیونالیست راست و چپ و حتی مذهبی را شامل میشود، اما در اساس یک جریان ناسیونالیست کرد است. بن بستهای پ‌ک ک و مبارزه مسلحانه او و مشکلات ادامه دادن آن، مبارزه پارلمانی و توافق با ترکیه و کوتاه آمدن از ادعاهای گذشته اش را به عنوان راه نجاتی در مقابل پ‌ک ک و اوجلان برای برون رفت از این بن بست قرار داده است. مستقل از اینکه چنین افقی چقدر ممکن باشد که اینجا مورد بحث نیست، و پ‌ک ک و اوجلان تا چه حد بتوانند توافق و رضایت دولت ترکیه را جلب کنند، تا چه حد پ‌ک ک بتواند عملاً به مبارزه مسلحانه پایان داده و، به قولی که از زبان اوجلان بیان میشود، کنگره خلع سلاح بگذارند، این راه نجاتی است که اوجلان برای آن تلاش میکند و تا کنون دولت ترکیه زیر بار نرفته است. بحث "مبارزه مدنی" و "بی نتیجه بودن جنگ مسلحانه" که بارها توسط اوجلان بیان شده است، در حقیقت هدف روی آوری به مبارزه پارلمانی است که حزب دمکراتیک خلقها نمونه آن است. اما و همچنانکه اشاره کردم دولت ترکیه فاکتور اصلی است که تا امروز تن به پذیرش پ‌ک ک نداده است.

با توجه به این فاکتورها این دوره با سال ۲۰۱۳ تفاوت اساسی دارد. در سال ۲۰۱۳ علیرغم اینکه پ‌ک ک برای ادامه مبارزه مسلحانه خود موانعی جدی داشت، اما دوره برو بیابی پ‌ک ک بود. در سوریه افقی بر روی پ‌ک ک باز شده بود که تا آن زمان وجود نداشت. کردستان عراق عملاً به میدان حضور پ‌ک ک تبدیل شده بود و به معنایی پ‌ک ک در موقعیت به مراتب مناسبتری در مقابل دولت ترکیه بود. امروز نه دوره عروج پ‌ک ک بلکه دوره اوفول این جریان در منطقه است.

کمونیسیت: در اطلاعیه ای که حزب در مورد پیام اوجلان منتشر کرده است نیز به بن بست ناسیونالیسم کرد بعنوان دلیل این سیاست "جدید" اشاره شده است. اما آیا رابطه احزاب کردی با دولتهای منطقه ای یا قدرتهای جهانی، تعلق بخش اعظم آنها به بلوکبندی های منطقه ای و جهانی، امتیازاتی که از این قدرتها میگیرند و بویژه سمپاتی عمومی به احزاب کردی بعنوان احزاب میلیتانت و بالاخره توجه افکار عمومی جهان به مصائب مردم در کردستان سوریه، ترکیه، عراق و ایران و ... حاکی از در بورس بودن احزاب کردی نیست؟

خالد حاج محمدی: در بورس بودن احزاب ناسیونالیست کرد با در بورس بودن مسئله کرد در منطقه و

تلاش برای حل آن دو چیز متفاوت بود. احزاب ناسیونالیست در این دوره در خدمت دول مرتجع منطقه و دولتهای امپریالیستی و در خدمت سیاست آنها در خاورمیانه به عنوان ابزار بکار گرفته شدند. اگر اینرا بتوان در بورس بودن نام گذاشت این یک حقیقت است. اما حل مسئله کرد و رفع ستم ملی نه در دستور احزاب ناسیونالیست کرد بود و نه دول منطقه و نه دولتهای امپریالیستی که در این دوره در خاورمیانه وارد جنگهای نیابتی شدند! اما استفاده ابزاری از احزاب ناسیونالیست کرد که به ناحق زیر عنوان معضل مردم کردستان و بی حقوقی آنان بیان شد، در دستور همه دولتهای جهانی و منطقه ای از آمریکا و روسیه تا ایران و عربستان، ترکیه و حتی اسرائیل بوده است.

اجازه بدهید کمی به این مسئله پردازیم. استفاده ابزاری از این احزاب و پول و اسلحه گرفتن آنها برای اجرای سیاستهای این دولتها، ربطی به حل مسئله کرد و تلاش برای رفع ستم گری ملی ندارد.

مسئله کرد در منطقه درست مانند مسئله فلسطین یک معضل واقعی و حل نشده است که مردم متمدن و آزادیخواه در جهان، به حل آن و پایان ستمگری ملی و درجه دوم حساب کرد مردم کرد زبان در کشورهای مختلف سمپاتی دارند. همچنانکه اشاره کردم مقاومت کوبانی و مقابله با داعش و نقش حزب اتحاد دمکراتیک سوریه (ه د پ) در جنگ با داعش خصوصا در کردستان سوریه، سمپاتی عمومی به مبارزه و مقابله آنها را افزایش و به همراه مسئله کرد و لزوم جواب به آن را در ذهن مردم آزادیخواه در جهان برجسته کرد. اما این فقط یک وجه مسئله است.

مسئله این است که احزاب ناسیونالیست کرد هم تاریخا و هم در این دوره، مصائب واقعی مردم کرد زبان در منطقه، جنایت و ستمگری و کشتارهای تاریخی دولتهای مرکزی از آنها و نفرت عمومی از چنین مظالمی را دستمایه سهم خواهی خود از دولتهای مرکزی در همه کشورها قرار دادند. بورژوازی کرد و احزابش در این کشورها و از جمله در ترکیه، ایران، عراق و... سنتا به این معضل آویزان و از شکافی که بدلیل این ستمگری بوجود آمده است، برای نیل به منافع خود و شراکت در قدرت استفاده کرده اند. مشکل این جریانها هیچ زمانی نفس مصائب مردم کردستان نبوده است، مشکل آنها هیچگاه استبداد سیاسی دولتها و بی حقوقی مردم و فقر و فلاکت آنها نبوده است. کما اینکه حاکمین بر کردستان عراق همین احزاب ناسیونالیست کرد هستند که دو دهه است زندگی کارگر و مردم زحمتکش کردستان عراق را به تباهی کشیده و خود پول جارو کرده اند. بعلاوه همه این احزاب در دوره های مختلف دست حاکمین این کشورها را بوسیده و آماده سازش و توافق و تسلیم شدن، البته به شرط گرفتن امتیازاتی برای خود و شرکت در قدرت، بوده اند. آنها برای رسیدن به این هدف و گرفتن سهم خود و شرکت در قدرت مرکزی با پرچم مسئله کرد و با سرمایه گذاری بر مصائب مردم کرد زبان ابراز وجود کرده اند. تاریخ کل این احزاب و افق آنها توافق با دولتهای مستبد و جنایتکار حاکم بوده است. برای نیل به این هدف پروسه "جنگ برای مذاکره توافق" سیکل دائمی تاریخ سیاسی آنها را شکل داده است. برای این هدف آنها همیشه در شکاف میان دولتهای منطقه زندگی کرده اند و هر کدام از این احزاب بر اساس نیاز روز در کنار یکی از دولتها از ایران تا سوریه و عراق زیسته و غالبات متحد آنها شده اند. همه طرحهای خودمختاری و فدرالیسم و خودگردانی و... آنها از جمله پایان جنگ توسط پ ک ک و بدستور اوجلان در خدمت نیل به شرکت در قدرت و گرفتن سهمی برای بورژوازی کرد و احزابش، در چارچوب همان سیستم مستبد و استثمارگر بوده است.

در دوره اخیر و تحولات خاورمیانه، جدالی میان قدرتهای اصلی جهان شکل گرفت و خاورمیانه به مرکز حل و فصل منازعات آنها تبدیل شد. ویرانی سوریه و لیبی و بخشا حتی عراق در همین دوره و شکل

دادن به انواع جانوران وحشی و مسلح و آدمکش که داعش تنها یکی از آنها است، توسط این دولتها و به عنوان ابزار دخالتگری خود و پیشبرد جنگهای نیابتی انجام گرفت که نتیجه آن را شاهد بوده ایم. در همه این بحران و جنگها احزاب ناسیونالیست کرد نیز به بازی گرفته شدند و در خدمت سیاست دولتهای مختلف و در قطب بندی های آنها قرار گرفتند. در این دوره و فقط برای مثال جریان بارزانی و احزاب ناسیونالیست کرد در ایران، متحد آمریکا، عربستان، ترکیه و در این قطب قرار گرفتند. در شرایطی که بخشی دیگر از همین احزاب که همگی سنگ مصائب مردم کردستان را به سینه میزنند و کارت حل مسئله کرد را به سینه زده اند، از جمله پ ک ک در جبهه مخالف و به عنوان متحد بلوک روسیه، سوریه و ایران بودند. راستش دوره اخیر دوره عروج ناسیونالیسم کرد و افزایش سمپاتی به آنها نیست. غیر از جنگ در سوریه و نقش مثبت و برجسته (ه د پ) و میلیتانیسم پ ک ک و ه د پ در مقابله با داعش و حتی ایستادن علیه لشکر کشتی ترکیه به کردستان سوریه، بقیه احزاب ناسیونالیست در منطقه در موقعیت خوبی نبودند و دوره رکود و سردرگمی و دوره ریختن توهمات به آنها بود. در این زمینه بگذارید چند نکته را مختصر بیان کنیم.

در کردستان عراق که ناسیونالیستهای کرد حاکم اند، ما شاهد اعتراضات زیادی علیه آنان به دلیل تحمیل فقر و بی حقوقی به کارگران و اقشار پایین جامعه بودیم. توجه کنید که در بسیاری از شهرهای کردستان عراق دفاتر این احزاب توسط مردم محروم به آتش کشیده شد. در ایران این احزاب در سردرگمی کامل بسر بردند و در فاصله کوتاهی از تبدیل به نیروی پیاده نظام عربستان و دول مرتجع و راه انداختن جنگ نیابتی در کردستان ایران تا کرنش در مقابل جمهوری اسلامی و بند و بست مخفیانه با آنها، که در همین دوره اتفاق افتاد در جریان بود، تغییر مسیر داده اند. اینها امروز حاضرند در چهار چوب جمهوری اسلامی و با گرفتن امتیازاتی برای خودشان مجری همان سیاست سرکوبگرانه و ظالمانه ای شوند که چهل سال است به زور اسلحه و زندان و کشتار اعمال میشود. در ترکیه همین الان شاهد پیام آشتی اوجلان با دولتی هستیم که هزار بار و هر روزه از زبان همه ناسیونالیستها از آن به عنوان دولتی فاشیستی نام میبرند. لذا امروز دوره فروریختن پشم و پيله ناسیونالیستها و از جمله جریان میلیتانت آنها پ ک ک است.

سمپاتی عمومی مردم انسان دوست، متمدن و آزادیخواه به حل مسئله کرد و پایان دادن به ستمگری درست مانند سمپاتی به پایان دادن مصائب مردم فلسطین یک امر واقعی است. اما امروز مسئله کرد از جانب احزاب ناسیونالیست کرد، بمثابة کاری برای بازی و ساخت و پاخت با دولتهای مرتجع در منطقه استفاده میشود. اگر اولی انسانی و محق است، دومی ریاکارانه و مشمئز کننده است. اکنون چندین دهه است معضل واقعی مردم فلسطین و جنایات اسرائیل در دست دولتهای مرتجع عرب و احزاب ناسیونالیستی و اسلامی حتی در خود فلسطین، مبنای معامله و امتیازگیری و امتیاز دادن است. مسئله کرد در منطقه نیز درست همین موقعیت را پیدا کرده است. در نتیجه امروز همگی شاهدیم که ناسیونالیستهای کرد دنبال حل مسئله کرد، به عنوان یک معضل واقعی، و رفع ستمگری ملی و پایان دادن به تخاصمات ملی و بستن شکافی که به نام کرد و عرب یا کرد و فارس و یا کرد و ترک باز شده، نیستند. اتفاقا آنها خود در تلاش ماندگاری این شکاف و حتی خود از عوامل تحریکات قومی و ناسیونالیستی و ایجاد دشمنی کور به نام ملیت بوده اند. وجود این شکاف و دشمنی میان مردم منتسب به ملیتهای مختلف و از جمله "ملت کرد" آن امکانی است که آنها با اتکا به آن و سواستفاده از آن، مردم کرد زبان را مسموم و به پیاده نظام جنبش خود برای امتیازگیری از دولتهای مرتجع تبدیل میکنند. حل معضل فوق و پایان دادن به ستم گری ملی در منطقه بیش از هر زمانی بر دوش کمونیستها و جنبش ما افتاده است.

کمونیست: مستقل از اهداف اوجلان در طرح پیام آشتی با دولت ترکیه، تا چه حد رسیدن به توافقی حتی

صوری میان دولت ترکیه و پک ک را ممکن و واقعی میدانید؟

خالد حاج محمدی: در حال حاضر تردید جدی دارم که دولت اردوغان کوچکترین امتیازی به پک ک بدهد و احتمال توافق میان ترکیه و پک ک به نظرم از جانب ترکیه منتفی است. اکنون پک ک با معضلاتی جدی روبرو است که به آن اشاره کردیم و ترکیه نیز به آن آگاه است. با این وصف استفاده ابزاری از پک ک و شخص اوجلان توسط دولت اردوغان و تلاش برای آرام تر کردن فضای مابین بطور مقطعی و هر زمان ترکیه احتیاجی به چنین فضای داشته باشد، اصلا منتفی نیست.

دولت اردوغان با معضلات جدی روبرو است. اینکه انتخابات شهرداری ها برای اردوغان تجربه ناموفقی بود و انتخابات آینده ترکیه به عنوان خطری روی سردولت اردوغان و امکانی است برای خروج حریفان از جمله حزب جمهوری خلق، از چشم کسی پوشیده نیست. وضع اقتصادی ترکیه بشدت وخیم است و در دو سه دهه گذشته کم سابقه بوده است. معضل بیکاری، گرانی و پایین آمدن ارزش پول این کشور نه تنها در میان طبقه کارگر و مردم محروم، بعلاوه در میان بورژوازی ترک نیز نارضایتی جدی ای ایجاد کرده است. انتخابات شهرداری ها خصوصا در مهمترین شهر ترکیه، در استانبول و باخت اردوغان یک زنگ خطر برای دولت اردوغان بود. ترکیه در این چند سال و برای مقابله با نارضایتی عمومی به استبداد سیاسی وسیعی روی آورده است و دهها هزار نفر در همین مدت روانه زندانها شده اند. این حزب در ترکیه و با معضلات وسیع اقتصادی و خروج احزاب حریف، امید زیادی به پیروزی ندارد. لذا استفاده تاکتیکی از پک ک و شخص اوجلان برای خریدن رای مردم مناطق کُردنشین یک گزینه است. گزینه ای که در دوره های قبل نیز اردوغان از آن استفاده برده است. توجه کنید که در همین مدت بیش از دو هزار زندانی سیاسی در ترکیه با خواست آزادی اوجلان دست به اعتصاب غذایی طولانی زدند که چندین نفر از آن جان سپرد. این ماجرا به معضلی برای دولت اردوغان تبدیل شده بود و در همین ملاقات اخیر به اوجلان و پیام اوجلان به این زندانیان، اعتصاب غذا پایان یافت و اردوغان هم نفسی راحت کشید. بهر حال چنین تاکتیکهایی توسط دولت ترکیه در گذشته هم به کار گرفته شده و این بار هم ممکن است به کار گرفته شود. اما هیچ نشانه ای از اینکه دولت اردوغان در مقابل پک ک کوتاه بیاید و امتیازاتی هر چند ناچیز به آنها بدهد مشاهده نمیشود.

توجه کنید که در دو سه سال گذشته بالغ بر نیم میلیون نفر از مناطق کُردنشین بدلیل حملات دولت ترکیه و لشکر کشی و جنگ با پک ک آواره شده اند. هزاران انسان در این جامعه از جمله به جرم همکاری با پک ک دستگیر و زندانی شده اند و همین چند روز اخیر شاهد خلع مسئولیت چند نفر از شهرداران چند شهر کردنشین به جرم کردن و تمایلات ناسیونالیستی به پک ک یا حزب دمکراتیک خلقها بوده ایم. لذا اینها چیزی نیست که پک ک و رهبر زندانی اش از آن بی اطلاع باشند. مستقل از آمادگی پک ک برای آشتی با چنین دولتی، پک ک تلاش میکند در عین حال از این "صلح طلبی" خود برای کاهش فضای عمومی از جانب دولتها علیه خود بکاهد و ترکیه را نیز مقداری مورد فشار اذهان عمومی قرار دهد.

البته این طرح که ترکیه میتواند یا باید برای «حل مسئله کرد» عفو عمومی بدهد و پک ک خلع سلاح شود و نیروهایش بتوانند به زندگی عادی در ترکیه برگردند توسط موسساتی در آمریکا در جریان بوده است. گفته اند ترکیه باید حساب رهبران و فرماندهان پک ک را از نیروهای مسلح او جدا کند و به این صورت به جنگ خاتمه و بخشش عمومی بدهد. اما این طرح که در اتاقهای فکری آمریکا در جریان است، مستقل از اینکه پک ک و دولت ترکیه چه جوابی به آن بدهند، در اساس تسلیم پک ک و خلع

سلاح اوست نه توافق با ترکیه.

کمونیت: مدافعان پک ک و این سیاست میگویند مسئله کرد، هم از جهت محتوا، هم از نظر بازیگران و هم از لحاظ ساختار مکانی و متناسب با تغییر و تحولات و پویایی ها، در حال دگرذیبی است، از تغییر دوره و شکلهای جدید مبارزه حرف زده میشود. میگویند مردم از جنگ بی پایان خسته شده اند، مسئله کرد با اسلحه حل نمیشود و پایان دادن به مبارزه مسلحانه و شروع مبارزه سیاسی راه مناسب تری برای مردم کردستان ترکیه است. بخصوص با توجه به تجربه مردم کردستان ترکیه در شرکت در انتخابات و حق انتخاب نمایندگان در پارلمان و مقامات محلی خود. شما تاثیر این سیاست را بر زندگی و مبارزه مردم در کردستان ترکیه چگونه ارزیابی میکنید؟

خالد حاج محمدی: بستن راه مبارزه مدنی در بسیاری از جوامع و اینجا در کشورهایی مانند ایران، ترکیه، عراق و سوریه را که با معضلی به نام مسئله کرد و وجود ستمگری ملی و جنبشی به نام جنبش ملی طرف هستیم، دولتهای مرکزی هستند. این دولتها هستند که هر گونه مبارزه مدنی و سیاسی را با تهدید و کشتار از جمله در مناطق کُردنشین جواب داده اند. در این تردیدی نیست که راه مناسب مبارزه مدنی و سیاسی است به شرطی که این راه موجود و باز باشد. اما عامل اصلی بستن چنین راهی دولتهای مستبد حاکم بوده اند. مبارزه مسلحانه تا جایی که به احزاب اپوزیسیون و حتی ناسیونالیستهای کرد در کل منطقه برگردد، حداقل در سی چهار سال گذشته تحمیلی بوده است. در این تردید ندارم که ناسیونالیستهای کرد در این میدان بی تقصیر نبوده و نیستند و اشاره کردم که اینها روی معضل کرد و مصائبی که از جانب دولتهای مستبد و حاکم در این کشورها به مردم کرد زبان به جرم "کرد" بودن تحمیل کرده است، به عنوان دلالان سیاسی، معامله و بند و بست کرده اند.

اما اینکه طیفی و از جمله بسیاری از ناسیونالیستهای کرد و از جمله فعالین پک ک میگویند راه مبارزه مسلحانه نیست و از این کائنال چیزی حل نمیشود، این توجیهی برای معامله و بند و بست با دولت ترکیه است. باید پرسید آیا قرار است دولت ترکیه هم اسلحه و مبارزه مسلحانه (سرکوب نظامی و بمباران و توپ باران) علیه مردم کردستان ترکیه را از دستور خارج کند؟ باید پرسید چرا چهار سال گذشته وارد این میدان شدید و چرا چهار سال بر طبل مبارزه مسلحانه و ضرورت آن کوبیدید. قطعا در دنیای اطراف ما خیلی چیزها عوض شده است و متأسفانه سیمای جهان بیش از گذشته سیاه و خونین شده است. اما مستقل از مضمون این تحولات متأسفانه هنوز معضلی به نام مسئله کرد و فلسطین حل نشده باقی است و به مبنایی برای فریب و پخش سموم ناسیونالیستی و تحریک احساسات قومی و مذهبی و ایجاد انشقاق میان طبقه کارگر و مردم محروم به نام هویتهای کاذب ملی از جمله "کرد و فارس، کرد و ترک، کرد و عرب، و..." تبدیل شده است. چیزی که در اسرائیل و فلسطین سالهای طولانی است باعث یک کشمکش خونین شده است و قربانیان آنرا مردم عادی و محروم خصوصا و اساسا در فلسطین تشکیل داده است. همچنانکه گفتیم عامل اصلی این وضع دولتهای مستبد حاکم هستند و البته احزاب ناسیونالیستی نیز برای فریب مردم کرد زبان و تبدیل آنها به پیاده نظام بی اجر و موجب جنبش خود و برای گرفتن سهمی از قدرت، نقش کمی نداشته اند.

در همین دوره طیفی از ناسیونالیست های کرد در ایران طی نامه ای به اردوغان از او تقاضا کرده اند به جنگ با "کردها" پایان و پروسه صلح در کردستان ترکیه را دنبال و اوجلان را هم آزاد کند. این نامه تقریبا همزمان با پیام اوجلان در دیدار با وکلایش برای اردوغان ارسال شده است. بهر صورت

این رویکرد به مسئله مبارزه مسلحانه قبل از هر چیز ریختن آب پاکی به جناباتی است که دولتها مستبد منطقه علیه مردم منتسب به کرد انجام داده اند و در حقیقت بیان تمایل ناسیونالیست‌هایی است که در کنار و همراه حکومت بوده و سرنوشت خود را با بورژوازی سراسری در ایران و ترکیه گره زده اند. اینها بیش از اینکه نماینده مردم کردستان و یا رفع ستم ملی و یا مدافع مبارزه مدنی باشند، در عمل نماینده دولتهای حاکمند.

تا جاییکه به راههای سیاسی و مدنی مانند انتخابات و نماینده در پارلمان داشتن و ... هم بر می‌گردد، مستقل از اینکه حضور عده ای به نام کرد در مجلس نشان از حل مسئله ملی و حقوق شهروندی برابر مردم کرد زبان نیست (به ایران مراجعه کنید)، اما دستگیری دهها نماینده مناطق کرد نشین و خلع مسئولیت شهردار چند شهر بهترین گواهی بر این مسئله است که حاکمیت‌های مستبد و دیکتاتور راه هر نوع مبارزه سیاسی و آزاد را مسدود میکنند و امید بستن به این راهها خاک پاشیدن در چشم مردم است.

کمونیست: با توجه به نفوذ پ ک ک در منطقه تأثیرات این پیام بر استراتژی و موجودیت شعبات پ ک ک در ایران و سوریه و همچنین بر سایر احزاب ناسیونالیست کرد چگونه خواهد بود؟

خالد حاج محمدی: اولین اتفاقی که متصور است پروسه ریختن توهمات ناسیونالیستی حتی در ترکیه و نسبت به اوجلان به عنوان شخص اول پ ک ک و کل این جریان است. قطعاً پایان جنگ میان پ ک ک و ترکیه و تحمل مبارزه مدنی و سیاسی از جانب دولت ترکیه بی شک امری مثبت است به شرطی که ترکیه حاضر به چنین چیزی نباشد. اما و همچنانکه اشاره کردم این امر در این شرایط شانسی ندارد. مستقل از این، جنگ و صلح پ ک ک و ترکیه در هر دو حالت، چیزی از مشکلات، فقر و بی حقوقی طبقه کارگر و مردم ستمدیده نه در کل ترکیه و نه در کردستان ترکیه را حل نمیکند. دعوی ترکیه و پ ک ک و دعوی دولتهای مرکزی در ایران و عراق و سوریه با احزاب ناسیونالیست کرد، دعوی کارگران این کشورها، کارگران و مردم زحمتکش مناطق کرد نشین و یا مردم کرد زبان با این دولتها نیست.

بی تردید اولین تأثیرات پیام اوجلان و همزمان اعلام آمادگی رهبری پ ک ک از زبان مراد قریلان از رهبری پ ک ک که گفته است "پ ک ک از دستورات اوجلان پیروی میکند، اوجلان نماینده ما است"، ریختن توهمات در میان مردم متوهم به پ ک ک و شخص اوجلان است. در نتیجه شعبات مختلف پ ک ک در کل منطقه با یک موج رویگردانی از این جریان، بسته به اینکه آشتی با ترکیه به کجا ختم شود، روبرو خواهند شد. این پروسه توهم زدایی نسبت به کل ناسیونالیسم کرد در منطقه است. مستقل از عوارض منفی اینگونه تسلیم طلبی‌های ناسیونالیست‌های کرد، باید از این وقایع برای نشان دادن کل ماهیت آنها و برای باز کردن چشم و گوش کارگر و انسان زحمتکش و متوهم به ناسیونالیست‌های رنگارنگ کرد، استفاده کرد و آنها را از زیر دست و بال آنها نجات داد. این کاری است روی دوش کمونیستها و جنبش ما در کل منطقه و از ما و فعالین کمونیست طبقه کارگر کار و تلاش می‌طلبد.

آنچه مسلم است اگر این پروژه آنطور که اوجلان قبول کرده است و رهبری پ ک ک هم تأیید کرده است پیش برود؛ یک پیروزی بزرگ برای دولت ترکیه و شخص اردوغان است. تا هم اکنون در ذهن هر انسان با شعور و منصفی این پ ک ک و شخص اوجلان است که راهی تسلیم طلبانه در مقابل دولت ترکیه انتخاب کرده است. این تسلیم شدن نفعی برای مردم کردستان و طبقه کارگر ترکیه ندارد. این تسلیم شدن اگر به سرانجام برسد قطعاً ناسیونالیسم حاکم و شونیسم ترک و قلدری و قدر قدرتی آنها را افزایش میدهد، خصوصاً وقتی که طرف مقابل امتیازات چندانی بدست نیاورده است. قطعاً شکست

ناسیونالیسم کرد، کوتاه کردن دست احزاب ناسیونالیست کرد از زندگی و مبارزه کارگر و مردم زحمتکش در کردستان ترکیه یا ایران، سوریه و عراق امری بسیار مثبت و ارزشمند است به شرطی این جنگ و این شکست به نام کمونیسم و احزاب و جریانات کمونیستی و کارگری، یعنی به نفع پایان دادن به تفرقه و تخصصات قومی، تمام شود. اما شکست ناسیونالیسم کرد و پ ک ک در مقابل ناسیونالیسم ترک و نماینده فایضت آن نفعی برای ما ندارد و این دولت فاشیست ترکیه و اردوغان هستند که ثمر آن را جمع میکنند. تلاش برای تضعیف و شکستن ناسیونالیسم و قومگرایی یک جدال جدی کمونیستها برای آزادی و برابری و برای متحد کردن کارگر و زحمتکش علیه استثمار و بردگی و علیه دولتهای مرکزی از جمله در کردستان است. اما اگر قرار باشد عقب راندن آنها و یا شکست احزاب ناسیونالیستی توسط دولتهای مستبد و مرجع منطقه اتفاق بیفتد، در این صورت نفع آنها به جیب آنها خواهد رفت و این سرسوزنی گشایش و دستاورد برای طبقه کارگر و سوسیالیستها در هیچ کشوری به همراه ندارد.

به هر صورت در این دوره ناسیونالیست‌های کرد در همه کشورها نقشی بسیار منفی ایفا کردند، این نقش منفی و تحولاتی که از سر گذرانده اند و ... امکانی برای نقد و افشای آنها در میان افشار زحمتکش مردم کرد زبان در کل منطقه را فراهم کرده است. ما کمونیستها باید به استقبال این امکان و این فضا برویم و کارگران و مردم زحمتکش را متوجه منافع خود، همسرنوشتی خود با کل طبقه کارگر و دشمنی همه ناسیونالیستها از حاکم تا اپوزیسیون از جمله ناسیونالیست‌های کرد با منافع آنها کرد.

کمونیست: پیام اوجلان انعکاس وسیعی در منطقه و بخصوص در رابطه با مسئله کرد در ترکیه، تأثیرات آن در احزاب وابسته به آن در منطقه و ... داشته است. اما احزاب سیاسی در ایران و بویژه احزابی که در کردستان فعالیت میکنند و بخصوص احزاب ناسیونالیست کرد از راست تا چپ در این رابطه سکوت مطلق کرده اند. دلیل این سکوت چیست؟

خالد حاج محمدی: احزاب ناسیونالیست کرد در منطقه تاریخی استراتژی زود بند با دولتهای حاکم و تلاش برای آشتی با این دولتها، داشته اند. لذا این احزاب در موقعیتی نیستند که مثلاً موضع انتقادی به نسبت پ ک ک و رهبری آن در آشتی با اردوغان داشته باشند.

اجازه بدهید برای روشن کردن مسئله به چند فاکت اشاره کنم. در دوره جمهوری مهاباد، قاضی محمد، رهبر حزب دمکرات وقت، پس از توافقات روسیه و ایران و از دست دادن حمایت دولت شوروی و شکست جمهوری مهاباد تسلیم رژیم پهلوی و اعدام شد. با سر کار آمدن جمهوری اسلامی حزب دمکرات کردستان ایران توسط شخص اول خود، قاسملو به خمینی لیبیک گفت و از جمهوری اسلامی پشتیبانی کرد که مقبول واقع نشد. از آن زمان تا کنون دهها بار شاهد تقاضای مذاکره و آشتی این حزب و دیپلماسی مخفی و دور از چشم مردم این حزب با جمهوری اسلامی بوده ایم که آخرین مورد آن چند ماه گذشته افشا و علنی شد. حزب بارزانی در دوره ملامصطفی متحد شاه بود و زیر فرمان دولت ایران و با توافق شاه و صدام حسین به قول کردی "آش بطل" کرد و تسلیم ایران شد. در تمام آن دوران از جاسوسی علیه مخالفین حکومت پهلوی تا هر کاری در خدمت به رژیم سلطنت کوتاهی نکردند. همین نیرو با سرکار آمدن جمهوری اسلامی دوره ای علیه اپوزیسیون این حکومت در کردستان، از جمله ما کمونیستها، جنگید. امروز هم جریان بارزانی با ترکیه متحد است و حتی علیه پ ک ک در کنار ترکیه جنگیده است. مسعود بارزانی پیام اوجلان را کاری مثبت و ارزشمند نام گذاشته است. جریان طالبانی بارها با حکومت بعث عراق آشتی کرده است و آنها و جریان بارزانی دهها بار پای آشتی با حکومت بعث رفته اند. این دو

جریان در مواردی در جنگ با همدیگر در کنار نیروهای صدام حسین و جمهوری اسلامی قرار گرفته و علیه هم لشکرکشی کرده اند. همه این نیروها و دهها جریان ناسیونالیستی در کنگره ملی کرد جمع شدند، کنگره ای که مسعود بارزانی به نمایندگی از اوجلان و جلال طالبانی اعلام کرد هدف آنها آشتی با همین دولتها است. میخواهم بگویم که هیچکدام پرونده سفیدی ندارند تا دیگری را بدیل سازش و یا تسلیم به یکی از این حاکمیتها و از جمله اینجا دولت ترکیه سرزنش کنند. استراتژی مشترک احزاب ناسیونالیست کرد جنگ برای مذاکره و امتیاز گیری است و در نتیجه نقدی به پیام اوجلان ندارند.

بقیه احزاب و سازمانهای سیاسی که به نام چپ فعالیت دارند و خود را چپ و حتی کمونیست میدانند، علاوه بر اینکه خودشان جریانات ناسیونالیست چپ از کرد و ترک تا فارس... هستند، هیچوقت گارد محکمی نسبت به ناسیونالیسم کرد نداشته اند. بخشی از آنها به عنوان نمایندگان ناسیونالیسم "ملت" بالا دست همیشه به ناسیونالیسم ملت‌های تحت ستم، منجمله ناسیونالیسم کرد بدهکاری داشته اند و نهایت نقد آنها به سازش کاری آنها با دولتهای حاکم بوده است.

در مورد برخورد به پ ک ک و متحدین او یک فاکتور دیگر هم نقش زیادی دارد و آن میلیتانیسم این جریان و نقش مثبت آن در جنگ سوریه و اعلام "کنفدراسیون دمکراتیک" به عنوان شکل حکومتی مورد پسند آنها، توسط شخص اوجلان است که ظاهراً همه را شیفته خود کرده بود. اینها در این دوران با نگاه مثبت و حتی به پ ک ک و حزب اتحاد دمکراتیک سوریه بعنوان نیروی چپ نگاه کردند و آنها را ستودند. مقاومت آنها در کوبانی و عفرین را با کمون پاریس و سیستم برابری قومها و مذاهب آنها و تقسیم بندی های قومی و ملی آنها را تا حد سوسیالیسم ارتقا دادند. لذا چنین جریاناتی نه تنها پرونده روشنی در مبارزه علیه ناسیونالیست کرد ندارند که دفاع همه جانبه آنها در گذشته از این جریانات و مدهوش شدن در مقابل مقاومت این جریانات در کوبانی و عفرین و... مانع موضع نیمه انتقادی امروزشان است. راستش توقعی بیش از این هم از این نیروها نباید داشت. نیروهایی که خود عمیقاً به ناسیونالیسم آغشته اند. ناسیونالیسم چنان در این جریانات ظاهراً چپ نهادینه است که حتی حقایقی روشن و ناسیونالیستی بشدت برجسته پ ک ک و اقمارش را نمیبینند و یا به راحتی از آن چشم پوشی میکنند. توجه کنید که در تاریخ فعالیت پ ک ک، این جریان هیچ دفاعی از مبارزات سراسری برای رفاه و آزادی های سیاسی در ترکیه نکرده است. نمونه برجسته آن اعتراضات وسیع در سال ۲۰۱۳ در ترکیه است که دولت این کشور را بشدت در بن بست قرار داد و پ ک ک در مقابل این اعتراضات وسیع سکوت مطلق کرد. میدان تقسیم استانبول و جنگ و جدال هر روزه با پلیس و اوباش حکومتی و آرام بودن همه شهرهای کردستان را کسی فراموش نکرده است. پ ک ک و حتی حزب پارلمانی که اکنون خیلی ها آنرا پیشرو و متمدن میدانند در این اعتراضات نقشی ایفا نکرد. هیچ مبارزه کارگری در ترکیه را سراغ ندارید که روزگاری پ ک ک و رهبری او از آن دفاع کرده باشند. احزاب ناسیونالیست کرد در کشورهای دیگر حتی تا این حد متعصب و ضد غیر کرد زبان نیستند. غلظت ناسیونالیسم کرد در پ ک ک و همه شعبات آن و تعصبات کور آنها بیشتر شبیه غلظت تعصبات دولتهای حاکم بر ترکیه و ناسیونالیسم ترک آنها است. اما این به اصلاح چپهای محترم راحت از کنار همه اینها میگذرند.

مشکل این "چپ" عدم شناخت از پ ک ک نیست، مشکل نامربوطی خود این چپ به کارگر و به برابری طلبی و بیگانگی آنها با کمونیسم است. لذا سکوت امروزی آنها قابل فهم است. چپ ترین اینها هیچوقت موضعی رادیکال و کمونیستی در مقابل ناسیونالیسم از ناسیونالیسم کرد تا بقیه را نداشته اند.

نشریات حزب کمونیست کارگری - حکمتیست (خط رسمی)

کمونیست

<http://hekmatist.com/fa/entesharat/archiv-komonist-mahaneh>

حکمتیست

<http://hekmatist.com/fa/entesharat/archiv-hekmatist-haftegi>

نینا

<http://hekmatist.com/fa/entesharat/archive-nina>

راديو نينا

<http://radioneena.com>

از سایت های زیر دیدن کنید

www.hekmatist.com

www.hekmat.public-archive.net

www.koorosh-modaresi.com

www.pishvand.com

انتشارات حزب حکمتیست (خط رسمی)

کتاب ماضی انتشار مجدد مجموعه مقالاتی از
رفقای مزب حکمتیست (خط رسمی) است که در
دوره های مختلف و در مقاطع مهم سیاسی در نقد
نیروهای ناسیونالیست کرد در ایران و منطقه، در
نقد نقش منفی و ضد کارگری آنها، در نقد پراتیک،
سیاست و افق و آرمانها و طرح های ارتجاعی آنها
و در دفاع از منافع طبقه کارگر، در دفاع از هویت
انسانی مردم در تقابل با هویت کاذب ملی نوشته
و منتشر شده است.

حزب کمونیست کارگری حکمتیست (خط رسمی)

Worker–communist Party Hekmatist

hekmatist.com

انتشارات حزب حکمتیست (خط رسمی)